ترجمه و متن کتاب شریف

احتجـــــاج

تألیف

شیخ جلیل أبومنصور أحمد بن علیّ بن أبي‌طالب طبرسیّ ؛

از علمای اوائل قرن ششم

مجلّد أوّل

مترجم : بهـــراد جعفری

ناشر : دارالکتب الإسلامیّـه

طبرسی، احمدبن علی، قرن ۶ ق.
[الاحتجاج علی اهل اللجاج. فارسی]
ترجمه و متن کتاب شریف احتجاج /تألیف جلیل ابومنصور احمدبن علی بن ابی طالب طبرسی ؛مترجم بهراد جعفری .ـ تهران: دارالکتب الاسلامیه ـ ۱۳۸۱.
۲ ج.:نمونه.
ISBN : 964-440-292-8 (دوره)
ISBN : 964-440-290-1 (ج. ۱) ۵۰۰۰۰ ریال
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.
نمایه.
۱.اسلام ـ ـ احتجاجات. ۲. شیعه ـ ـ احتجاجات. الف. جعفری، بهرداد، ۱۳۴۵ـ مترجم. ب.عنوان. ج. عنوان: الاحتجاج علی اهل اللجاج.

BP۲۲۸/۴/ط۲الف ۳۰۴۱ ۲۹۷/۴۷۹
۱۳۸۱
کتابخانه ملی ایران ۸۱-۴۰۶۸۸م

نام کتاب: احتجاج (جلد ۱)
مؤلف: شیخ جلیل ابومنصور احمد بن علیّ بن ابی طالب طبرسی رحمه الله
مترجم: بهراد جعفری
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: دوم
تاریخ انتشار: ۱۳۸۵ هـ. ش. سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله
تعداد صفحه و قطع: ٦٦٨ صفحه، وزیری
چاپ: چاپخانه گوهر اندیشه
لیتوگرافی: موعود
ناشر: دارالکتب الاسلامیه ـ تهران ـ بازار سلطانی ـ ۹۹
تلفن: ٥٥٦٢٧٤٤٩ تلفکس: ٥٥٦٢٠٤١٠

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک ۱ - ۲۹۰ - ٤٤٠ - ٩٦٤ ISBN 964 - 440 - 290 - 1
شابک دوره ۸ - ۲۹۲ - ٤٤٠ - ٩٦٤ ISBN - SET: 964 - 440 - 292 - 8 VOL.2

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سخن مترجم :

کتابی که در اختیار خوانندهٔ گرامی قرار دارد متنی تصحیح شده وترجمه‌ای ساده و روان از کتاب شریف «الاِحْتِجاجُ عَلیٰ أَهْلِ اللِّجاجِ» تألیف دانشمند فاضل و فقیه پرهیزگار و شیخ جلیل أبومنصور أحمد بن علیّ بن أبی‌طالب طبرسیّ ـ أعلی الله مقامه الشّریف ـ از علمای قرن ششم است .

این مرد بزرگوار از جمله مفاخر علما و دانشمندان امامیّه بوده وشخصیت او از کتاب پربار و ذیقیمتش نیک هویدا است ، کتابی که حاوی بخشهای گوناگون از احتجاجات چهارده معصوم ، از رسول گرامی اسلام تا وجود مبارک حضرت صاحب العصر والزّمان ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ می‌باشد .

روش مؤلّف قدّس سرّه در کتاب بدین صورت است که ضمن ایراد عقاید حقّه از لسان معصومین علیهم السّلام شیوهٔ بحث با مخالفین چه از أهل لِجاج و چه دیگران را گوشزد می‌کند ، وبطور کلّی مجموعهٔ کتاب روش صحیح اِحتجاج وبحث را تعلیم می‌کند ، ومرحوم مؤلّف در مقدّمه کتاب استناد به آیهٔ کریمهٔ «ادْعُ إِلیٰ سَبِیلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَن» نموده و روش نیکوی مجادله را گوشزد می‌کند .

در این باب مرحوم علاّمهٔ شعرانیّ در زیرنویس تفسیر أبوالفتوح مطلبی را نگاشته‌اند که برای روشن شدن مطلب آنرا عیناً از همانجا نقل می‌کنم ، ایشان فرماید : «حُکَما گویند : اَقسام علم منطق از جهت ماده پنج است : أوَّل آنکه ببرهان و دَلیل یقینی مطلبی را بر دیگری ثابت کنند . دوم آنکه بدلیل ظَنّی و مرغوب . سوم آنکه بمسلَّمات خَصم وی را مُجاب کنند بوجه نیکو . چهارم آنکه

مغالطه کنند و بسخنان باطل بر خَصم فائق گردند ، پنجم آنکه بشِعر و تـخییل حُجَّت آورند . خداوند بسه وجه أوَّل اَمر فرمود ، چون مغالطه و شعر مناسب اِثبات اُصول و فروع دین نیست . أوَّل فرمود : سوی پروردگار خویش خـوان بعَقل و دَلیل و حِکمت ، و آنرا حُکَما بُرهان گویند ، دوم بدلیل ظَنّی ومَرغوب و موعظه و پند ، و آنرا حُکَما خِطابه گویند ، و از این دو گذشته مجادله در سخن و اِسکات مخالف را بوجه نیکو کن ، و آنرا حُکَما جَدَل گویند ، و این از معجزات عِلمی قرآن است» .

باری این کتاب شریف از ابتدای تألیف تاکنون گذشته از محتوا به جهت اینکه مؤلّف آن اُستاد ابن شهرآشوب رحمه‌الله (صاحب مناقب) شخصیت بزرگوار جهان تشیّع بوده ، پیوسته مورد توجّه همگان قرار داشته است .

متن کتاب همچنانکه در مقدّمهٔ مؤلّف بـزرگوار نـیز مـذکور است جـهت جلوگیری از اطناب ، عاری از سند حدیث و سلسله روات وبطور کلّی نقل سند می‌باشد ، بجز احادیث منقول از تفسیر امام حسن عسکریّ علیه‌السلام ، ولی متن آن منقول از مصادر بحار الأنوار می‌باشد .

باری در ترجمه این کتاب شریف از تمام امکانات کمال استفاده را بردم ، امکاناتی همچون نسخه‌های متعدّد ، نفس مصادر، شرح علمای‌امامیّه، ودر آخر ، از همهٔ تعلیماتی که از محضر استاد معظّم علی‌أکبر غفّاری ـ أیّـده الله تـعالی ـ آموخته بودم کمال بهره را بردم وهمچنانکه از ابتدا آرزوی من بود تمامی آنها را در ذیل أحادیث نگاشتم ، چه آنها که در محضر ایشان تعلیم دیده بودم و چه آنها که در ذیل کتب حدیثی نگاشته بودند .

در اِعراب و ضبط لغات و مفاهیم متن عربی از نکاتی که در بیانات مرحوم علاّمهٔ مجلسیّ در بحارالأنوار یا مرآة العقول یا در کتب دیگر آمـده بـود غـافل نشدم و همه را منظور داشتم .

در این ترجمه تا حدّ امکان در توضیح مطالب و روان و ساده و شیرین بودن عبارات و اَلفاظ کوشیده‌ام ، ودر این راه در مکانهای مختلف آنگونه که مقتضی بود هم کلمه به‌کلمه ترجمه نمودم و هم برای بیان مطلب وتوضیحِ مقصود و روشن کردن حقیقت بطور کلّی مطلب را شرح دادم ، ودر هر کجا نیازی به بیان و توضیح بود در میان پرانتز ( ) یا در زیرنویس بعنوان شرح و توضیح نقل نمودم ، تا اجمال و تعقیدی باقی نماند و تنها به ترجمهٔ متن حدیث اکتفا نکردم ، ضمناً مطالبی که مرحوم علاّمهٔ شعرانیّ در اُصول عقاید ذیل شرح مرحوم ملاّصالح مازندرانی بر اُصول و روضهٔ کافی نگاشته بودند در حدّ اِمکان از آن بهره برده ومطالب را بصورت مترجم در زیرنویس آوردم ، وذکر این نکته قابل توجّه است که در معدودی از موارد که مطالبی علمی بود و مربوط به دسته‌ای خاصّ ، اجباراً آنها را به عربی در زیرنویس آوردم .

و در موارد مختلف اَعمّ از اِعراب و متن حدیث از فاضل گرانقدر جناب آقای حسین استادولیّ ـ لله درّه ـ پرسش نمودم وایشان نیز دریغ نداشتند ، با این همه از تمام مطالعه‌کنندگان گرامی تقاضا دارد که اگر خطا یا لغزشی در ضبط کلمات یا در ترجمه دیدند بر ما منّت گذاشته وآگاه فرمایند ، چراکه امر خطیر بود و بِضاعت من ناچیز .

در خاتمه خدا را از صمیم جان شکر می‌گویم که توفیق خدمت در این راه را به من ارزانی داشت ، امید که حقّ این سپاس را بدرستی بجای آورم تا مشمول زیادتی که وعدهٔ الهی است گردم و خدمات بیشتری را به انجام برسانم . آمین یا ربّ العالمین .

بهراد جعفری

۲۱ دی ماه ۱۳۸۱ ش

۷ ذوالقعده ۱٤۲۳ ق

﴿گفتار علماء پیرامون شخصیت مؤلّف و ارزیابی کتاب﴾

صاحب کتاب الذّریعه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانیّ ﷺ در ذیل عنوان کتاب می‌نویسد : «الاحتجاج علی أهل اللّجاج تألیف شیخ جلیل أبومنصور أحمد بن علیّ بن أبي‌طالب الطّبرسیّ ، استاد رشید الدّین محمّد بن علیّ بن شهرآشوب السّرویّ است که او در سنهٔ ۵۸۸ وفات یافته ، پس مؤلّف از دانشمندان قرن پنجم است که أوائل قرن ششم را نیز درک نموده است ـ تا آنجا که فرماید : ـ تمام مرسلات در کتاب از احادیث مستفیض مشهور اجماعی بر مخالف و موافق می‌باشد ، و کتاب فوق الذّکر از جمله کتب معتبره‌ای است که معتمد تمام علمای اعلام همچون علاّمهٔ مجلسیّ ﷺ ومحدّث حرّ عاملیّ ﷺ ومانند آندو بزرگوار می‌باشد» .

در کتاب شریف اَمَل الآمل در بخش ثانی آن می‌گوید : «أحمد بن علیّ بن أبی‌طالب الطّبرسیّ دانشمند فاضل و فقیه پرهیزگار و مولّف کتاب احتجاج بر أهل لجاج ، که کتاب خوب و کثیر الفوائدی می‌باشد ، و مرحوم مؤلّف روایت می‌کند از سیّد عالم و عابد أبوجعفر مهدی بن أبي‌حرب الحسینیّ المرعشیّ ، و او

از شیخ بزرگوار أبوعبدالله جعفر بن محمّد بن أحمد دوریستی[1]، و او از پدرش محمّد بن أحمد دوریستی، و او از شیخ صدوق محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّیّ، و برای مؤلّف در نقل حدیث طُرُق دیگر، و هم تألیفات دیگری نیز هست».

ودر مستدرک الوسائل می‌نویسد: «ابن شهر آشوب روایت می‌کند از شیخ جلیل أبومنصور أحمد بن علیّ بن أبي‌طالب الطّبرسیّ که از تألیفات او است: کتاب احتجاج معروف، ضمناً شاگرد او ابن شهر آشوب در معالم العلماء می‌گوید: «شیخ و استاد من أحمد بن علیّ الطّبرسیّ تألیف نموده است کتاب «کافی را در علم فقه» (کافی در فقه شیعه) و آن کتاب خوبی است و همچنین «کتاب احتجاج» و «مفاخرة الطّالبیّه» و «تاریخ الأئمّه علیهم‌السلام» و فضائل الزّهراء علیها السّلام و «کتاب الصّلاة» ».

یکی دیگر از تألیفات او «تاج الموالید» است که آنرا تنها صاحب أعیان الشّیعه نقل کرده و گفته است: «از او سیّد نسّابه أحمد بن محمّد بن المهنا بن علیّ بن المهنا العبیدلي معاصر علاّمهٔ حلّی رحمه‌الله در کتاب خود «تذکرة النّسب» نقل می‌کند، ولی شیخ أحمد بن أبي‌ظبیة البحرانیّ در کتاب خود «عقد اللآل في مناقب النّبیّ والآل» آنرا منسوب به أمین الإسلام أبی‌علیّ فضل بن حسن طبرسیّ صاحب تفسیر می‌کند، و این اشتباه یا از عبیدلی سرزده است یا از بحرانیّ، واینکه این خطا از عبیدلی که معاصر با مؤلّف می‌باشد بسیار بعید و دور است.

و صاحب روضات الجنّات می‌نویسد: «شیخ فاضل و محدّث مبرور أبومنصور أحمد بن علیّ بن أبي‌طالب الطّبرسیّ از بزرگان و اجلاّء علمای متقدّمین شیعه است، و او از أهل ساریهٔ مازندران است، چنانکه شاگرد او ابن شهرآشوب به همان بلد منسوب می‌باشد»،

---

۱ ـ معرّب «دَرَشت» که فعلاً یکی از نواحی و محلاّت طهران شمرده می‌شود.

و در ادامه در مورد کتاب احتجاج گوید : «کتاب احتجاج در میان طائفهٔ شیعه مشهور و معروف و معتبر است ، ومؤلّف محترم آنچه را که از احتجاجات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرات أئمّه علیهم السلام جمع آوری نموده را در این مجموعهٔ شریفه ضبط کرده است» .

و سیّدبزرگوار ابن طاووس (متوفّی سنهٔ ٦٤٤ هـ) در فصل ٥٦ کتاب کشف المحجّه مطالعهٔ آنرا به پسرش توصیه نموده ومی‌گوید : «و کتاب الاحتجاج لأبي‌منصور أحمد بن علیّ بن أبي‌طالب الطّبرسيّ» .

﴿اشتباه در انتساب کتاب﴾

صاحب کتاب «لؤلؤة البحرین» می‌نویسد : «برخی از متأخّرین أصحاب ما در نسبت دادن کتاب احتجاج به أبوعلیّ طبرسیّ رحمه الله مؤلّف تفسیر مجمع البیان اشتباه نموده‌اند ، و از جملهٔ ایشان : محدّث أمین استرابادیّ ، و پیش از او صاحب رسالهٔ مشایخ الشّیعه ، و پیش از او دانشمند متقدّم محمّد بن أبي‌جمهور أحسائیّ در کتاب غوالِي اللّئالیّ است» . واز جمله اشخاصی که در این باره اشتباه و غفلت نموده‌اند : دانشمند معظّم قاضی نور الله شهید در مجالس المؤمنین است ، در این کتاب (مجلس پنجم در ذیل حالات أبوحمزهٔ ثُمالیّ) می‌نویسد : «و شیخ أبوعلیّ طبرسیّ در کتاب احتجاج از أبوحمزهٔ نقل نموده که او گفت ..... ـ تا آخر .

﴿معرّفی نسخه‌هایی که در تصحیح کتاب از آنها استفاده شده﴾

۱ ـ نسخهٔ خطّی آستان قدس رضویّ علیه‌السلام ، خطّ نسخ ۲۲ سطری ، سال تحریر ۸۸٤ هجری قمری ، عدد اوراق ۲۱٦ ، واقف آن شخصی به نام ملاّعلیّ طول ۲۵ ، عرض ۱۸ سانتیمتر ، که با تلاش برادر عزیز و گرامی جناب آقای عبدالله غفرانیّ بدست این حقیر رسید ، خداوند توفیقش را افزون فرماید .

۲ ـ نسخهٔ خطّی کتابخانه مرحوم ملک ، به شمارهٔ ۲۱٦٤ ، مربوط به سنهٔ ۱۰٦۹ .

۳ ـ نسخه‌ای به خطّ کرمعلی بن محمّدباقر کرمانی پاریزی سیرجانی مشهدی ، به خطّ نسخ ، مربوط به سنهٔ ۱۳۱۸ ق ، دارای حواشی به خطّ نستعلیق است که متعلّق به کتابخانهٔ مرحوم ملک می‌باشد .

٤ ـ نسخهٔ خطّی مربوط به کتابخانهٔ ملک ، به خطّ نسخ به قلم محمّد بن محمّد علی خاوری ، مربوط به سنهٔ ۱۰٦۹ قمری می‌باشد .

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بسم الله الرحمن الرحيم وما توفيقي الا بالله عليه توكلت

الحمد لله المتعالي عن صفات المخلوقين المنزه عن نعوت الناعتين المبرأ عما لا يليق بوحدانيته
الموتفع عن الزوال والفناء بوجوب الهيبة الذي استعبد الخلائق بجلب ما توالى عليهم
من نعمائه وترادف عليهم لديهم من حسن بلائه وتتابع من اياديه وعواطفه وتفاقم
من مواهبه وعوارفه وجرى عن الاحصاء عدها وفاق عن الاحاطة بها مددها وخرست
السن الناطقين بالشكر عليها عن اداء ما وجب من حقها وليس الا اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له شهادة يثقل بها ميزان العارفين وتبيض وجوههم يوم الدين واشهد
ان محمدا عبده المصطفى ورسوله المجتبى خاتم الرسل والانبياء وسيد الخلائق كلهم والاصفياء
وان وصيه علي ابن ابي طالب خير وصي وصا وخير امام ولي وان العترة الطاهرة خير العترة
الائمة الهادية الاثنا عشر انشاء الله في بلاده وحجه على عباده بهم تمت علينا نعمته وعلى كافة
اختصاصهم للبرية اظهارا للطفه وحكمته واثارة لاعلام عدله ورحمته فانزاحت بهم علة
العبيد وزهق باطل كل مستكبر عنيد بان عصمهم من الذنوب وبراهم من العيوب حفظا
منه للشرائع والاحكام وسياسة لهم وهيبة لاهل المعاصي والآثام وزجرا عن التقاتم و
التكالب وردعا عن الظلم والتواثب وتاديبا بهم لاهل العتو والعدوان ودفعا لما يدعوا
اليه دواعي الشيطان ولم يهملهم سدى بلا حجة بعد الحجة ولا يلتبس عليهم في دينه المحجة ولم
تجعل اليهم اختيارا لعلمه بانهم لا يعلمون اسرارا ولانه عز وجل استعال عن فعل شيء لا يجري عليه
مثل يكلف ما لا يهتدي العباد اليه وقد نزه نفسه عن ان يشرك به في الاختيار حيث قال
وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى عما يشركون ثم ان الذي
دعاني الى تاليف هذا الكتاب عدول جماعة من الاصحاب عن طريق الحجاج جدلا وعن سبيل
الجدال وان كان حقا وقولهم ان النبي والائمة عليه وعليهم السلام اجاروا ولم يفرطوا ولا استهانوا
ولا اشيعة اجازة بل نهوا عنه وعابوه فلا بد من كتاب يحتوي على ذكر جمل من مجاوراتهم
في الفروع والاصول مع اهل الخلاف وذوي الفضول قد جادلوا فيها بالحق من الكلام

نسخهٔ شمارهٔ یک

وبلغوا غاية كل حرام وانهم عليهم السلام انما نهوا عن ذلك الضعفاء والبالين من اهل القصور
عن بيان الدين دون المبرزين في الاحتجاج الغالبين لاهل اللجاج فانهم كانوا مامورين
من قبلهم بمقاومة الخصوم ومداولة الكلوم فعلت بذلك منازلهم وارتفعت درجاتهم وشهرت
فضائلهم وانا ابتدي في صدر الكتاب بفصل ينطوي على ذكر ايات من القرآن التي امر الله تع فيها
بعض الانبياء بحاجة ذوي العبد وان ويشتمل ايضا على عدة اخبار في فضل الذابين عن دين الله
القويم وصراطه المستقيم بالحجج القاهرة والبراهين الباهرة نشرع في طرف من محجة دلالات النبي
والائمة عليهم السلام وربما ياتي في اثناء كلامهم كلام جماعة من الشيعة حيث يقتضي الحال
ذكره وانا ياتي في اكثر ما نورده من الاخبار باسناده اما لوجود الاجماع عليه او موافقته ما
دلت العقول اليه او لاشتهاره في السير والكتب من المخالف والمؤالف الا ما اورده عن ابي
محمد الحسن بن علي العسكري عليهما السلام فانه ليس في الاشتهار على حد ما يسواه وان كان مشتملا على
مثل الذي قدمناه فلاجل ذلك ذكرت اسناده في اول جزء من ذلك دون غيره لان جميع ما رويت عنهما
انما رويته باسناد واحد من جملة الاخبار التي ذكرها عليه السلام في تفسيره والله المستعان
فيما قصدناه وهو حسبنا ونعم الوكيل

قال الله تع مخاطبا لنبيه محمد صلى الله عليه واله وجادلهم
بالتي هي احسن وقال عز من قائل ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن وقال الم تر الى
الذي حاج ابراهيم في ربه الاية وقال سبحانه وتع حكاية عن ابراهيم عليه السلام ايضا لما احتج على عبدة
الكواكب المعروف بالزهرة وعبدة الشمس والقمر جميعا بزوالها وانتقالها وطلوعها وافولها
وعلى حدوثها واثبات محدث لها وفاطر لها وكذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض
وليكون من الموقنين الى قوله وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه وغير ذلك من الايات التي
فيها الامر بالاحتجاج وسياتي ذكر شرحها في موضعها ان شاء الله تع عن النبي صلعم انه قال
عن المجادلون في دين الله على لسان سبعين نبيا الاخبار في فضل العلماء فهي اكثر من ان تعد
او تحصى لكنا نذكر طرفا منها ذلك ما حدثني به السيد العالم العابد ابو جعفر مهدي بن حرب الحسيني

نسخهٔ شمارهٔ یک

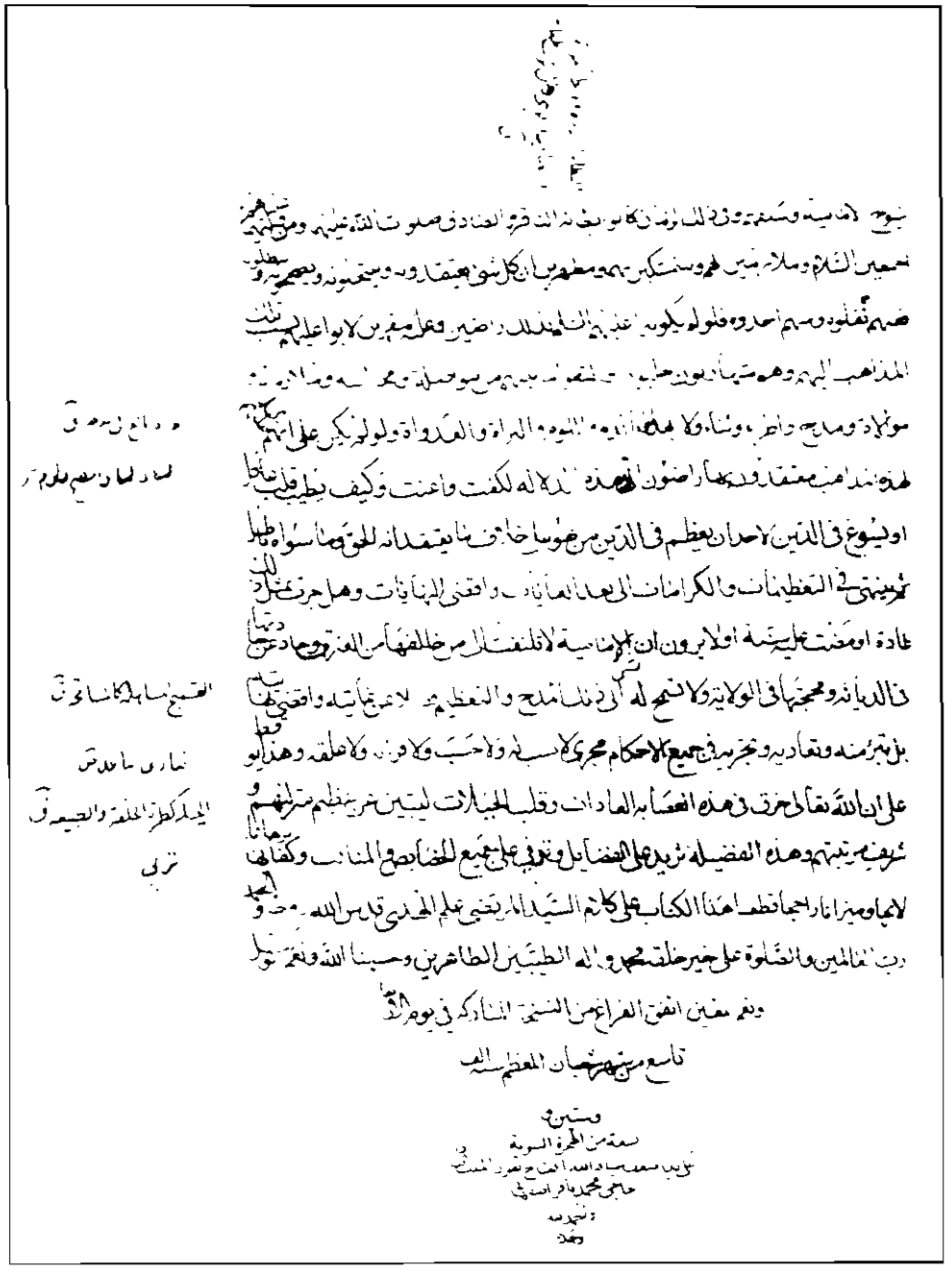

نسخهٔ شمارهٔ دو

نسخهٔ شمارهٔ دو

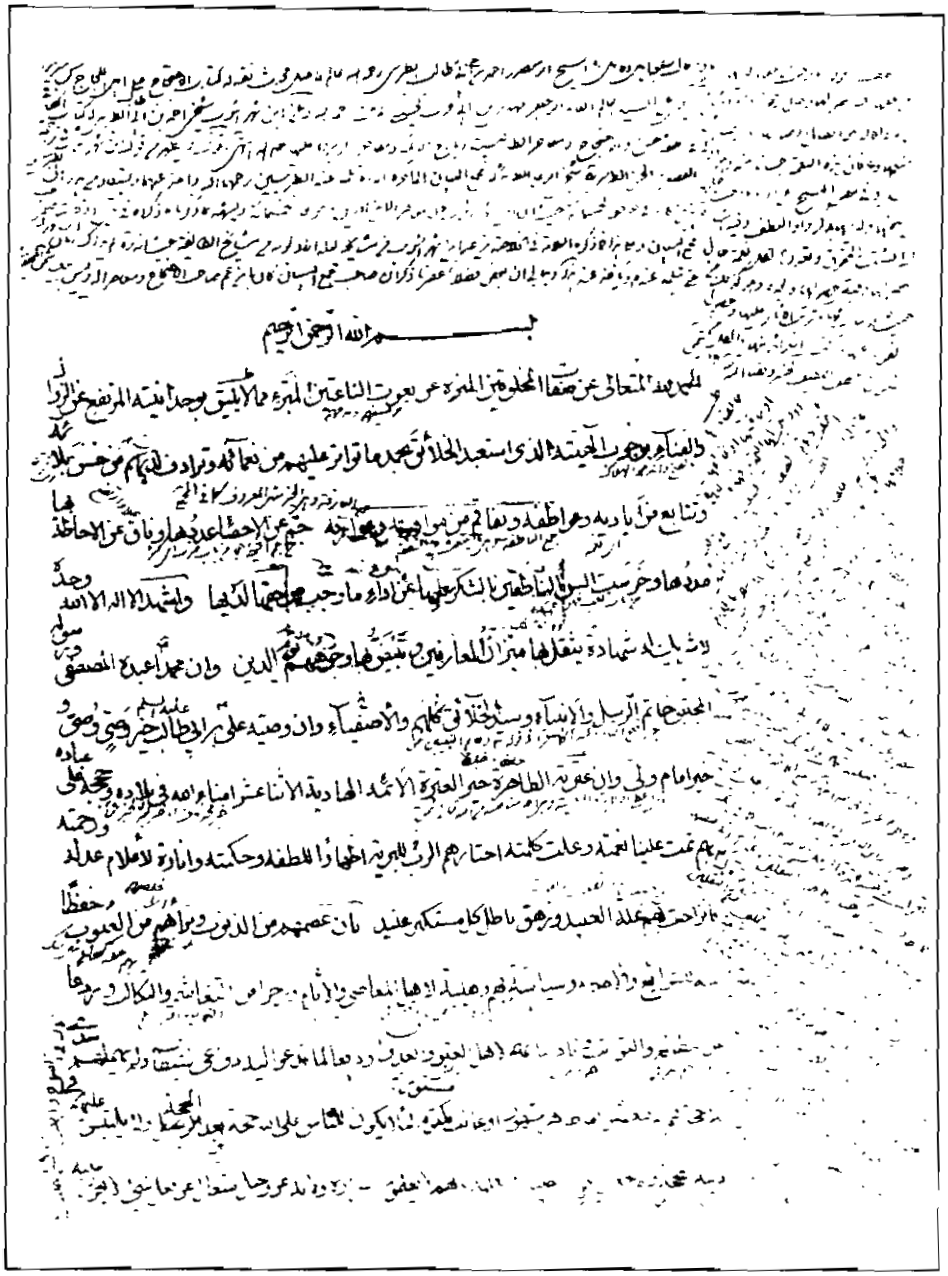

نسخهٔ شمارهٔ سه

نسخهٔ شمارهٔ سه

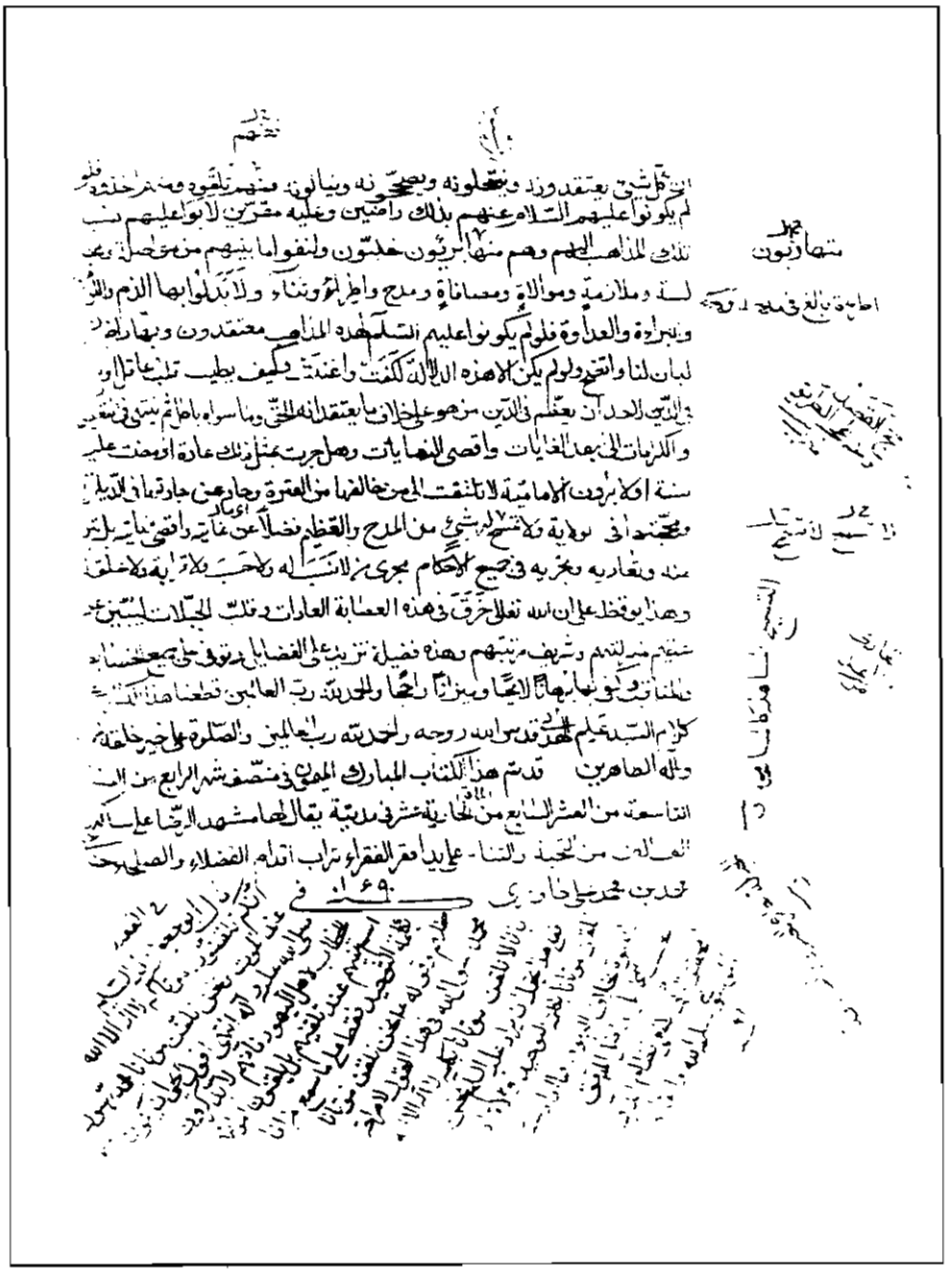

نسخهٔ شمارهٔ چهار

«بسم الله الرّحمن الرّحيم»

الْحَمْدُلله المُتَعالي عَنْ صِفاتِ المَخْلُوقِينَ ، المُنَزَّهُ عَنْ نُعُوتِ النّاعِتِينَ ، المُبَرَّءُ مِمّا لايَلِيقُ بِوَحْدانِيَّتِهِ، المُرْتَفِعُ عَنِ الزَّوالِ وَالفَناءِ بِوُجُوبِ إلٰهِيَّتِهِ ، الَّذي اسْتَعْبَدَ الخَلائِقَ بِحَمْدِ ما تَواتَرَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمائِهِ ، وَتَرادَفَ لَدَيْهِمْ مِنْ حُسْنِ بَلائِهِ ، وَتَتابَعَ مِنْ أَيادِيهِ وَعَواطِفِهِ ، وَتَفاقَمَ مِنْ مَواهِبِهِ وَعَوارِفِهِ، جُمَّ عَنِ الإِحْصاءِ عَدَدُها، وَ فاقَ عَنِ الإِحاطَةِ بِها مَدَدُها، وَخَرِسَتْ أَلْسُنُ النّاطِقِينَ بِالشُّكْرِ عَلَيْها عَنْ أَداءِ ما وَجَبَ مِنْ حَقِّها وَ لَدَيْها . وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لاشَرِيكَ لَهُ ، شَهادَةً يَثْقُلُ بِها مِيزانُ الْعارِفِينَ ، وَتَبْيَضُّ بِها وُجُوهُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ؛ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ المُصْطَفىٰ وَرَسُولُهُ المُجْتَبىٰ، خاتَمُ الرُّسُلِ وَالأَنْبِياءِ وَسَيِّدُ الخَلائِقِ كُلِّهِمْ وَالأَصْفِياءِ وَأَنَّ وَصِيَّهُ عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ عليه السلام خَيْرُ وَصِيٍّ وُصِّيَ وَخَيْرُ إِمامٍ وُلِّيَ ، وَأَنَّ عِتْرَتَهُ الطّاهِرَةَ خَيْرُ الْعِتْرَةِ الأَئِمَّةُ الْهادِيَةُ الاثْني عَشَرَ ، أُمَناءُ اللهِ في بِلادِهِ ، وَحُجَجُهُ عَلىٰ عِبادِهِ ،

«بنام خداوند بخشايندهٔ مهربان»

حمد وستايش خداوندی را سزاست که از صفات موجودات برتر ، واز وصف شارحان منزّه ، واز مراتب مخلوق (ناتوانی ، نياز ، محدوديّت) وهر آنچه در خور يكتايی او نيست بدور است ، به موجب خدائيش زوال و فنا ندارد ، آن هيبتی كه سراسر هستی را وادار نموده تا برنعمتهای بی‌پايان ، وپيوستگی حسنِ تدبير ، وتناوبِ احسان ونعمات او را شكر وسپاس كنند . همان نعماتی كه از شمار خارجند وآگاهی از آنها محال است .

وشهادت می‌دهم كه هيچ معبودی نيست جز الله ، يكتا است وبی انباز . آن شهادتی كه ترازوی اهل معرفت در روز جزا بدان سنگين ، و رويشان سفيد گردد . وشهادت می‌دهم كه محمّد (صلی الله علیه وآله) بندهٔ برگزيده وفرستادهٔ منتخب ، وخاتم رسولان وانبياء ، وآقا وسيّد همهٔ خلائق وانتخاب شدگان واصفياء است . ونيز گواهی می‌دهم كه وصیّ او علیّ ابن‌أبی‌طالب بهترينْ وصیّ وامامی است كه به رهبری و ولايت سفارش ووصيّت گرديده . واينكه عترت پاكيزهٔ او ـ كه بهترين خاندانند ـ سرپرستان هدايتگر ؛ همان دوازده پيشوای راهنمايند . آنان امين خداوند در زمين وحجّتهای او بر بندگانند .

بِهِمْ تَمَّتْ عَلَيْنا نِعْمَتُهُ ، وَعَلَتْ كَلِمَتُهُ ، اخْتارَهُمُ الرَّبُّ لِلْبَرِيَّةِ إِظْهاراً لِلُطْفِهِ وَحِكْمَتِهِ ، وَإِنارَةً لِإِعْلامِ عَدْلِهِ وَرَحْمَتِهِ ، فَانْزاحَتْ بِهِمْ عِلَّةُ الْعَبِيدِ ، وَزَهَقَ باطِلُ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ عَنِيدٍ ، بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ ، وَبَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ ، حِفْظاً مِنْهُ لِلشَّرائِعِ وَالأَحْكامِ ، وسِياسةً لَهُمْ ، وَ هَيْبَةً لِأَهْلِ المَعاصي وَالآثامِ ، وَزَجْراً عَنِ التَّغاشُمِ وَالتَّكالُبِ ، وَ رَدْعاً عَنِ التَّظالُمِ وَالتَّواثُبِ ، وَتَأْديباً بِهِمْ لِأَهلِ الْعُتُوِّ وَالْعُدْوانُ ، وَ دَفْعاً لِما تَدْعو إِلَيْهِ دَواعي الشَّيطانِ ، وَلَمْ يُهْمِلْهُمْ سُدىً بِلاحُجَّةٍ ، فِيهِمْ مَعْصُومٌ : إِمّا ظاهِرٌ مَشهورٌ ، أو غائِبٌ مَكتومٌ ، لِئَلاّ يَكونَ لِلنّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الحُجَّةِ ، وَلا يَلتَبِسُ عَلَيْهِمْ فِي دِينِهِ الْمَحَجَّةُ ، وَلَمْ يَجْعَلْ إِلَيْهِمُ اخْتِيارَهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهُمْ لايَعْلَمُونَ أَسْرارَهُ ، وَلِأَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُتَعالٍ عَنْ فِعْلِ شَيْءٍ لايَجُوزُ عَلَيْهِ، مِثْلُ تَكْليفِ ما لايَهتَدي العِبادُ إِلَيْهِ ، وَقَدْ نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنْ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ أَحَداً فِي الاخْتِيارِ حَيثُ قالَ : «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَيَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللهِ وَتَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ» .

توسّط ایشان نعمت را بر ما تمام کرده و کلمه وسخنش را بر ما چیره ساخته است . آنان را برای ما برگزیده تا لطف وحکمتش را بر همه نمایان ، وبیرقهای عدل ورحمتش را آشکار وروشن سازد . پس توسّط ایشان علّت ودلیل بندگان دور شد ، وباطل هر متکبّر سرکشی رو به نابودی گرائید . آری خداوند برای حفظ دستورات دین، مصلحت-اندیشی ، ودغدغه‌ای که برای گناهکاران داشت ، امامان را مقام عصمت بخشید تا مانع ظلم ودشمنی وجور ویورش شده ، وآمادگی لازم دربرابر متکبّران ودشمنان را داشته ، مانع تبلیغ داعیان شیطان شوند .

وخداوند بندگانش را بیهوده وبی حجّت نگماشته ، وهمیشه در میان آنان حجّتی است ظاهر ومشهور ، یا غایب وپنهان ، تا مردم را بر خدا هیچ بهانه‌ای نباشد ، وراه راستِ دینش مشکوک وملتبس نگردد . وانتخاب خود را به آنان وامگذاشت ، زیرا می‌دانست که از اسرار او بی‌خبرند ، وخداوند بدور از هرفعل‌ناروایی همچون تکلیف بندگان بدانچه راهنمایی نشده‌اند می‌باشد ، وخود را در انتخاب وگزینش از شریک منزّه ساخته ، در آنجا که فرماید : «و پروردگار تو آنچه خواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند [امّا] آنان را [توانِ] برگزیدن نیست . پاک ومنزّه است خدای ، واز آنچه انباز می‌گیرند برتر است ـ قصص : ٦٨» .

ثمَّ إنَّ الَّذي دَعاني إلىٰ تَأليفِ هذا الكتابِ ، عُدُولُ جَماعةٍ مِنَ الأَصحابِ عَنْ طَريقِ الحِجاجِ جِدّاً ، وَعَنْ سَبيلِ الجِدالِ وَإنْ كانَ حَقّاً ، وَقَولُهُمْ : «إنّ النَّبيَّ صلّى الله عليه وآله والأَئِمَّةَ عليهم السلام لَمْ يُجادِلُوا قَطُّ، وَلا اسْتَعْمَلُوهُ، ولا للشِّيعَةِ فِيهِ إجازَةٌ، بَلْ نَهَوهُمْ عَنْهُ وَ عابُوهُ» ، فَرَأَيْتُ عَمَلَ كِتابٍ يَحْتَوي عَلىٰ ذِكْرِ جُمَلٍ مِنْ مُحاوِراتِهِمْ في الفُرُوعِ وَالأُصُولِ مَعَ أَهْلِ الخِلافِ وِ ذَوِي-الفُضُولِ ، قَدْ جادَلُوا فِيها بِالْحَقِّ مِنَ الْكَلامِ وَبَلَغُوا غايَةَ كُلِّ مِرامٍ ، وَأَنَّهُمْ عليهم السلام إنَّما نَهَوا عَنْ ذلاكَ لِلضُّعَفاءِ وَالمَساكِينَ مِنْ أَهْلِ القُصُورِ عَنْ بَيانِ الدِّينِ دُونَ المُبَرَّزينَ في الاحْتِجاجِ، الغالِبينَ لِأَهْلِ اللِّجاجِ ، فَإِنَّهُمْ كانُوا مَأْمُورينَ مِنْ قِبَلِهِمْ بِمُقاوَمَةِ الخُصُومِ وَمُداوَلَةِ الْكُلُومِ ، فَعَلَتْ بذلِكَ مَنازِلُهُمْ ، وَارْتَفَعَتْ دَرَجاتُهُمْ ، وَانْتَشَرَتْ فَضائِلُهُمْ .

وَأَنا أَبْتَدِئُ في صَدْرِ هذا الكِتابِ بِفَصلٍ يَنْطوي عَلىٰ ذِكرِ آياتٍ مِن القرآنِ الَّتي أَمَرَ اللهُ تَعالىٰ فيها بَعضَ الأَنبياءِ بِمُحاجَّةِ ذَوي العُدْوانِ ، وَيَشتَمِلُ أيضاً عَلىٰ عِدَّةِ أَخبارٍ في فَضْلِ الذّابّينَ عَن دِينِ اللهِ القَويمِ وَصِراطِهِ المُستقيمِ ، بِالحُجَجِ القاهِرَةِ وَالبَراهِينِ الباهِرَةِ .

باری آنچه مرا به تألیف این کتاب واداشت، عـدول وفروگزاری گروهي از اصحاب از بحث وگفتگو وجدال به حقّ بود ، با این استدلال که «پیامبر وائمّه (علیهم السلام) هـرگز بحث وجدل نکرده ، وآنرا بکار نبستند ، وشیعیان نیز در آن مجاز نبوده بلکه ایشان را از آن نهی کرده وعیب داشته وانتقاد نموده‌اند» . در نتیجه به تألیف کتابی پـرداخـتم کـه حـاوی خلاصه‌ای از گفتگوهای ایشان (علیهم السلام) در فروع واصول با مخالفان واهل فضل باشد ، که در آن با شیوه‌ای نیکو ودرست در کلام مجادله شده، وبه پایان برده‌اند . وفقط ممنوعیّت ایشان مشمول ضعفا ومساکینی می‌شود که گفتارشان در بیان دین قاصر است ، نه افراد مبرّز وبرتر در بحث وفاتحان میادین احتجاج با اهل لجاج . زیرا این افراد از طـرف آن بزرگواران (علیهم السلام) مأمورند که در برابر دشمنان مقاومت نموده وبحث کـنند . پس بـدین سبب مقام ومنزلتشان برتری یافته و درجات واعتبارشان رفـیع گشـته وفـضائلشان انتشار یافت .

باری من مقدّمه را با فصلی آغاز نمودم که شامل تعدادی از آیات قرآن است کـه انبیاء مامور به‌احتجاج بابدخواهان شده‌اند. ونیز کتاب مشتمل برشماری اخبار در فضیلت مدافعان از دین قویم خدا وراه مستقیم او با دلائل پیروزمندانه وبراهین خیره کننده است .

ثمَّ نَشرَعُ في ذِكرِ طَرَفٍ مِن مُجادلاتِ النَّبيِّ صلى الله عليه وآله وَالأَئِمَّةِ عليهم السلام . وَرُبَّما يأتي في أَثْناء كَلامِهِمْ كَلامُ جَماعَةٍ مِنَ الشِّيعَةِ حَيثُ تَقتَضِي الحالُ ذِكْرُهُ .

وَلا نَأْتي في أَكثر ما نُورِدُهُ مِنَ الأَخبارِ بِإِسنادِهِ ، إمّا لِوُجُودِ الإِجماعِ عَلَيهِ ، أَوْ مُوافَقَتِهِ لما دَلَّتِ العُقُولُ إِلَيْهِ ، وَ لاشْتِهارِهِ في السِّيَرِ وَالْكُتُبِ مِنَ المخالِفِ وَالمؤالِفِ ؛ إِلاّ ما أَوْرَدْتُهُ عَنْ أَبي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ العَسْكَرِيِّ عليه السلام ، فَإِنَّهُ لَيْسَ في الاشْتِهارِ عَلىٰ حَدِّ ما سِواهُ ، وَإِنْ كانَ مُشْتَمِلاً عَلىٰ مِثْلِ الَّذي قَدَّمْناهُ ، فَلِأَجْلِ ذلِكَ ذَكَرْتُ إِسْنادَهُ في أَوَّلَ جُزْءٍ مِنْ ذلِكَ دُونَ غَيْرِهِ ، لِأَنَّ جَميعَ ما رَوَيْتُ عَنْهُ عليه السلام إِنَّما رَوَيْتُهُ بِإِسْنادٍ واحِدٍ مِنْ جُمْلَةِ الأَخْبارِ الَّتي ذَكَرَها عليه السلام في تَفْسِيرِهِ . وَاللهُ المُسْتَعانُ فِيما قَصَدْناهُ ، وَهُوَ حَسْبُنا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ .

****

سپس به قسمتی از مجادلات پیامبر صلى الله عليه وآله وائمّه عليهم السلام پرداختم ، وگاهی بین کلام آن بزرگواران ، به اقتضای حال ، گفتار تنی چند از شیعیان به میان آمد .

واسناد بسیاری از اخبار را بدلائلی چون اجماع ، عقل ، وتواتر در کتب فریقین نیاوردم . بجز احادیث امام حسن عسکری عليه السلام که در حدّ تواتر باقی احادیث نبود ، هرچند از نظر محتویٰ مانند آنها است . وإسناد آنرا فقط در اوّلین جزء آن آوردم ، چون اسناد باقی‌احادیث وارده از آن امام همان اسناد اوّلی بود که از تفسیر آن جناب نقل نمودم . وخداست که باید از او بر آنچه قصد نموده‌ام یاری خواست ، و او ما را کافی ونیکو کارگزار وپشتیبانی است .

****

«فَصْلٌ في ذِكْرِ طَرَفٍ مِمّا أَمَرَ اللهُ تَعالىٰ في كِتابِهِ الْعَزيزِ مِنَ الحِجاجِ وَالجِدالِ»
«بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ ، وَفَضَّلَ أَهْلَهُ»

قالَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ في كِتابِهِ مُخاطِباً مُحَمَّداً نَبِيَّهُ ﷺ : «وَجادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ» . وَقالَ عَزَّ مِنْ قائِلٍ : «وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاّ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ» . وَقالَ اللهُ تَعالىٰ : «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذي حاجَّ إِبْراهِيمَ في رَبِّهِ ـ الآية» . وَقالَ سُبْحانَهُ وَتَعالىٰ حِكايَةً عَنْ إِبْراهِيمَ عليه السلام أَيضاً لَمّا احْتَجَّ عَلَىٰ عَبَدَةِ الْكَوكَبِ المَعْرُوفِ بِالزُّهْرَةِ ، وَعَبَدَةِ الشَّمْسِ وَالقَمَرِ جَمِيعاً بِزَوالِها وَانْتِقالِها وَطُلُوعِها وَأُفُولِها عَلىٰ حُدُوثِها وَإِثْباتِ مُحْدِثٍ لَها وَفاطِرٍ إِيّاها: «وَكَذلِكَ نُرِيَ إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنينَ ـ إِلىٰ قَوْلِهِ تَعالىٰ : ـ وَتِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلىٰ قَوْمِهِ» ، وَغَيرَ ذلِكَ مِنَ الآياتِ الَّتي فيها الأَمْرُ بِالاحْتِجاجِ ، وَسَيَأْتي ذِكْرُ شَرْحِها في مَواضِعِها إِنْ شاءَ اللهُ تَعالىٰ .

«آیاتی از قرآن که دستور به بحث ومجادله به شیوه‌ای نیکو داده»
«واز آنان طرفداری نموده»

خداوند تبارک وتعالی در قرآن خطاب به پیامبر خود فرموده : «وبا آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله وگفتگو کن ـ نحل : ۱۲۵» . ونیز فرموده : «وبا اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله مکنید ـ عنکبوت : ٤٦» .

ونیز فرموده : «آیا ننگریستی به آن کس که با ابراهیم دربارهٔ هستی پروردگارش گفت وگو وستیزه می‌کرد ـ بقره : ۲۵۸» .

وهمچنین در داستان ابراهیم ـ وقتی بر پرستندگان ستارهٔ زهره وماه وخورشید احتجاج به زوال وانتقال وطلوع وافول آنها نمود که اینها نشان از حدوثشان دارد واینکه آنها را موجب وآفریننده‌ای است ـ فرموده : «وبدین سان ابراهیم را ملکوت آسمانها وزمین می‌نمودیم [تا گمراهی قوم خود ویگانگی پروردگار را دریابد] وتا از اهل یقین باشد ـ انعام : ۷۵» ، تا آنجا که فرموده : «واینها حجّت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم ـ انعام : ۸۳» . وآیات دیگری که در آن امر به گفت‌وگو واحتجاج فرموده ، که بخواست خداوند متعال شرح هر کدام از آنها در جای خود خواهد آمد .

١ ـ وَرُوِيَ عَنِ النَّبيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قالَ : «نَحْنُ المجادِلُونَ في دِينِ اللهِ عِلىٰ لِسانِ سَبعينَ نَبِيّاً» .
وَأَمّا الأَخبارُ في فَضلِ العُلَماءِ فَهِيَ أَكثَرُ مِنْ أَنْ تُعَدَّ وَتُحْصىٰ ، لٰكِنّا نَذْكُرُ طَرَفاً مِنْها :
٢ ـ فمن ذٰلِكَ ما حَدَّثَني بِهِ السَّيِّدُ العالِمُ العابِدُ أَبُوجَعفَرٍ مَهديُّ بنُ أَبي حَربٍ الحُسَيْنيُّ المَرْعَشِيُّ رضي الله عنه قالَ : حَدَّثَني الشَّيخُ الصَّدوقُ أَبُوعبدالله جَعفرُ بنُ محمَّدِ بنِ أَحمدَ الدُّوريستيُّ رحمه الله قالَ: حَدَّثَني أَبي محمَّدُ بنُ أَحمدَ قالَ : حَدَّثَني الشَّيخُ السَّعيدُ أَبُوجعفرٍ مُحَمَّدُ بنُ عَليِّ بنِ ـ الحُسَينِ بنِ بابَوَيْهِ القُمِّيُّ رحمه الله قالَ : حَدَّثَني أَبُوالحَسَنِ مُحَمَّدُ بنُ القاسِمِ الأَسْتَرآباديُّ المُفَسِّرُ قالَ : حَدَّثَني أَبُويَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بنِ زِيادٍ ؛ وَأَبُوالحَسَنِ عَليُّ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَيّارٍ ـ وَكانا مِنَ الشِّيعَةِ الإِمامِيَّةِ ـ قالا : حَدَّثَنا أَبُومُحَمَّدٍ الحَسَنُ بْنُ عَليٍّ العَسْكَرِيُّ عليه السلام قالَ : حَدَّثَني أَبي ، عَنْ آبائه عليهم السلام ، عَن رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قالَ : «أَشَدُّ مِنْ يُتْمِ اليَتِيمِ الَّذي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَأَبِيهِ يُتْمُ يَتِيمٍ انْقَطَعَ عَنْ إِمامِهِ ، وَلا يَقْدِرُ عَلَى الوُصُولِ إِلَيْهِ ، وَلا يَدْري كَيْفَ حُكْمُهُ فِيما يُبْتَلىٰ بِهِ مِنْ شَرائِعِ دِينِهِ ، أَلا فَمَنْ كانَ مِنْ شِيعَتِنا ، عالِماً بِعُلُومِنا ، وَهذا الجاهِلُ بِشَرِيعَتِنا ، المُنْقَطِعُ عَنْ مُشاهَدَتِنا يَتِيمٌ في حِجْرِهِ ، أَلا فَمَنْ هَداهُ وَأَرْشَدَهُ وَعَلَّمَهُ شَرِيعَتَنا كانَ مَعَنا في الرَّفِيقِ الأَعْلىٰ» .

---

١ ـ از پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله روایت شده که فرمود : ما در تبلیغ دین خدا به زبان هفتاد پیامبر مجادله کننده‌ایم .

وامّا خبرهایی که در فضل دانشمندان آمده از شمار خارج است ، ولی ما متذکّر قسمتی از آنها می‌شویم .

٢ ـ واز این موارد روایتی است که شیخ بزرگوار صدوق رحمه الله به اسناد مذکور در متن از امام حسن عکسری عليه السلام از پدران گرامش از رسولخدا صلى الله عليه وآله آورده که فرموده : «ناگوارتر از یتیمی فرد بی‌مادر وپدر ، یتیمی آن کسی است که از امامش دور افتاده ، وتوان وصول به او را ندارد ، وپاسخ مسائل مورد نیازش را نمی‌داند ، پس بدانید که شیعهٔ ما دانای به علوم ماست ، وافرادی که ـ به دلیل عدم دیدار ـ از علم ما بی‌خبرمانده‌اند همچون یتیمی در کنف حمایت ایشانند . بدانید جایگاه کسی که هدایت وارشاد نموده ودستورات وشرائع ما را تعلیم می‌کند همراه ما در گروه انبیاء در اعلیٰ علّیین خواهد بود .

۳ ـ وَبِهذاالإِسْنادِ، عَن أَبي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسكريِّ عليه‌السلام قالَ: «قالَ عَليُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه‌السلام: مَنْ كانَ مِنْ شيعَتِنا، عالِماً بِشَريعَتِنا، فَأَخْرَجَ ضُعَفاءَ شيعَتِنا مِنْ ظُلْمَةِ جَهْلِهِمْ إِلىٰ نُورِ الْعِلْمِ الَّذي حَبَوناهُ بِهِ، جاءَ يَومَ الْقِيامَةِ وَعَلىٰ رَأْسِهِ تاجٌ مِنْ نُورٍ يَضِيءُ لِأَهْلِ جَميعِ الْعَرَصاتِ، وَ حُلَّةٌ لا يقوّم لِأَقَلِّ سِلْكٍ مِنها الدُّنْيا بِحَذافيرِها. ثُمَّ يُنادي مُنادٍ: يا عِبادَ اللهِ! هذا عالِمٌ مِنْ تَلامِذَةِ بَعْضِ عُلَماءِ آلِ مُحَمَّدٍ، أَلا فَمَنْ أَخْرَجَهُ في الدُّنْيا مِنْ حَيْرَةِ جَهْلِهِ فَلْيَتَشَبَّثْ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هٰذِهِ الْعَرَصاتِ إِلىٰ نُزَهِ الجِنانِ!. فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كانَ عَلَّمَهُ في الدُّنْيا خَيْراً، أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلاً، أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ».

٤ ـ وَبِهذاالإِسْنادِ، عَن أَبي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَليٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه‌السلام قالَ: «قالَ الْحَسَنُ بْنُ عَليٍّ عليهما‌السلام: فَضْلُ كافِلِ يَتيمِ آلِ مُحَمَّدٍ ـ الْمُنْقَطِعِ عَنْ مَوالِيهِ، النّاشِبِ في تِيهِ الْجَهْلِ، يُخْرِجُهُ مِنْ جَهْلِهِ وَيُوضِحُ لَهُ ما اشْتَبَهَ عَلَيْهِ ـ عَلىٰ فَضْلِ كافِلِ يَتيمٍ يُطْعِمُهُ وَيَسْقيهِ، كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى السُّها».

۳ـ به سند مذکور در متن از أمیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل است که فرموده: هر که پیرو و شیعهٔ ما بوده و عالم به دستورات ما باشد، و پیروان ضعیف و ناتوان ما را از تاریکی جهل و نادانی به نور علم و دانشی که به او عطا نموده‌ایم خارج سازد، روز قیامت تاجی از نور بر سر دارد و تمامی اهل آن ساحت را روشن سازد، و نیز جامه‌ای دارد که تمام دنیا با ذرّه‌ای از رشته و نخ آن برابری نمی‌کند. سپس نداکننده‌ای فریاد برآورد: ای بندگان خدا این فرد دانشمند، یکی از شاگردان علمای آل محمّد است!!.

وبدانید افرادی که در این سرا با توسّل به نور دانش او از حیرت جهل و نادانی برون رفته‌اند در آن سرا نیز به کمک نور او از تمام عرصه‌ها به بهشت‌های دور رهنمون شوند. پس به هر که در دنیا خیری آموخته، وقفل جهل و نادانی از قلبش گشوده، یا شبهه‌ای را برایش روشن و آشکار ساخته، همه وهمه را از آن عرصه‌ها خارج می‌سازد.

٤ ـ به سند مذکور در متن از امام حسن علیه‌السلام نقل است که فرموده: فضیلت کسیکه یتیمی از آل‌محمّد را ـ که از والیانش دور افتاده وگرفتار حیرت جهل شده ـ کفالت وسرپرستی کرده واز تاریکی جهل بیرون سازد ومشتبهات او را برطرف نماید، همچون فضیلت خورشید بر «سُها» ـ کم‌سوترین ستاره ـ است.

۵ ـ وَبِهذاالإِسْنادِ ، عَنْ أَبي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه‌السلام قالَ : «قالَ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ عليهما‌السلام : مَنْ كَفَلَ لَنا يَتيماً قَطَعَتْهُ عَنّا مِحْنَتُنا بِاسْتِتارِنا ، فَواساهُ مِنْ عُلُومِنا الَّتي سَقَطَتْ إِلَيْهِ حتّىٰ أَرْشَدَهُ وَهَداهُ ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ : يا أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ ، الْمُواسي لِأَخِيهِ ، أَنا أَوْلىٰ بِالْكَرَمِ مِنْكَ . اجْعَلُوا لَهُ يا مَلائِكَتي في الْجِنانِ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عَلَّمَهُ أَلْفَ أَلْفِ قَصْرٍ ، وَضُمُّوا إِلَيْها ما يَلِيقُ لَها مِنْ سائِرِ النِّعَمِ» .

٦ ـ وَبِهذاالإِسْنادِ ، عَنْهُ عليه‌السلام قالَ : «قالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْباقِرُ عليه‌السلام : الْعالِمُ كَمَنْ مَعَهُ شَمْعَةٌ يُضِيءُ لِلنّاسِ ، فَكُلُّ مَنْ أَبْصَرَ بِشَمْعَتِهِ دَعا لَهُ بِخَيْرٍ ، كَذلِكَ الْعالِمُ مَعَهُ شَمْعَةٌ يُزيلُ ظُلْمَةَ الْجَهْلِ وَالْحَيْرَةِ ، فَكُلُّ مَنْ أَضاءَتْ لَهُ فَخَرَجَ بِها مِنْ حَيْرَةٍ ، أَوْ نَجا بِها مِنْ جَهْلٍ ، فَهُوَ مِنْ عُتَقائِهِ مِنَ النّارِ ، وَاللهُ يُعَوِّضُهُ عَنْ ذلِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ لِمَنْ أَعْتَقَهُ ما هُوَ أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الصَّدَقَةِ بِمِائَةِ أَلْفِ قِنْطارٍ عَلىٰ غَيْرِ الْوَجْهِ الَّذي أَمَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ ، بَلْ تِلْكَ الصَّدَقَةُ وَبالٌ عَلىٰ صاحِبِها ، لٰكِنْ يُعْطِيهِ اللهُ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ رَكْعَةٍ ، [يُصَلِّيها] مِنْ بَيْنِ يَدَي الْكَعْبَةِ» .

۵ـ به سند مذکور در متن از امام حسین عليه‌السلام نقل است که فرموده: هر کس کفالت یتیمی از ما ـ که رنج غیبت ، ارتباطش را از ما بریده ـ را بر عهده گیرد و با علوم ما او را همراهی وکمک کند تا ارشاد وهدایت شود ، خداوند عزّوجلّ به او فرماید : «ای بندهٔ کریم من! که به برادرت یاری نمودی ، من به کرم از تو سزاوارترم ، ای فرشتگانم برای او در بهشتها به تعداد هر حرفی که تعلیم داده هزار هزار قصر قرار دهید . ودر خور آن قصرها نیز از سایر نعمتها بدان بیافزاید .

٦ ـ به سند مذکور در متن از امام باقر عليه‌السلام نقل است که فرموده : عالم همچون شمع ـ بدستی است که به مردم روشنی می‌بخشد . ومشمول دعای خیرشان گردد . فرد عالم دارای شمع علم وحکمتی است که تاریکی جهل وحیرت را نابود می‌سازد ، پس هرکه بکمک آن روشنی ، از جهل رهیده واز اسارت آن خلاصی یابد ، به حساب فرد عالم از آزاد شدگان آتش است ، وخداوند به تلافی آن به تعداد هر تار موی کسی که آزاد نموده ، بیشتر وبهتر از صدقهٔ صدهزار قنطار کسی که در غیر راه خدا خرج نموده به او دهد ، بلکه این صدقه برای صاحبش موجب وبال وگرفتاری است ، ولی خداوند به او چیزی عطا فرماید که از پاداش صدهزار رکعت نماز در مقابل کعبه برتر وبهتر باشد .

۷ ـ وَبِهذاالإِسْنادِ ، عَنْهُ عليه السلام قالَ : «قالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصّادِقُ عليهما السلام : عُلَماءُ شِيعَتِنا مُرابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَفارِيتَهُ ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلىٰ ضُعَفاءِ شِيعَتِنا ، وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَشِيعَتُهُ النَّواصِبُ ، أَلا فَمَنِ انْتَصَبَ لِذلِكَ مِنْ شِيعَتِنا كانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جاهَدَ الرُّومَ وَالتُّرْكَ وَالْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفَ مَرَّةٍ ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيانِ شِيعَتِنا وَمُحِبِّينا وَذلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدانِهِمْ» .

۸ ـ وَعَنْهُ عليه السلام بِالإِسْنادِ الْمُتَقَدِّمِ قالَ: «قالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهما السلام : فَقيهٌ واحِدٌ يُنْقِذُ يَتيماً مِنْ أَيْتامِنا الْمُنْقَطِعينَ عَنّا وَ عَنْ مُشاهَدَتِنا بِتَعْليمِ ما هُوَ مُحْتاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُّ عَلىٰ إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عابِدٍ، لِأَنَّ الْعابِدَ هَمُّهُ ذاتُ نَفْسِهِ فَقَطْ، وَهذا هَمُّهُ مَعَ ذاتِ نَفْسِهِ ذاتُ عِبادِ اللهِ وَإِمائِهِ ، لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ [يَدِ] إِبْلِيسَ وَمَرَدَتِهِ فَلِذلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنْ أَلْفِ [أَلْفِ] عابِدٍ وَأَلْفِ أَلْفِ عابِدَةٍ» .

۹ ـ وَعَنْهُ عليه السلام قالَ : «قالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضا عليهما السلام : يُقالُ لِلْعابِدِ يَومَ الْقِيامَةِ : نِعْمَ الرَّجُلُ كُنْتَ هِمَّتُكَ ذاتُ نَفْسِكَ ، وَكَفَيْتَ النّاسَ مَؤُونَتَكَ ، فَادْخُلِ الْجَنَّةَ ، أَلا إِنَّ الْفَقيهَ مَنْ

---

۷ ـ به سند مذکور در متن از امام صادق عليه السلام نقل است که فرموده : علمای شیعهٔ ما همچون مرزداران ، مانع یورش شیاطین به شیعیان ناتوان شده ، وجلوی غلبهٔ ناصبان شیطان صفت را می‌گیرند . پس بدانید هرکه اینگونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید فضیلتش از جهاد کنندهٔ با روم وترک وخَزَر ، هزاران بار بیشتر است ، زیرا آن از کیش پیروان ما دفاع می‌کند و این از جسم آنان .

۸ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام‌کاظم عليه السلام نقل است که فرموده : فقیهی که در پی نجات یتیمی از ایتام ما ـ که نه ما را دیده ونه به ما دسترسی دارد ـ برآید ، و او را در حدّ نیازش آموزش دهد ، [تحمّل این یک فقیه] بر ابلیس سخت‌تر از هزار عابد است . زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می‌کند ، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا می‌باشد ، تا آنان را از دست ابلیس ویارانش نجات دهد ، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار زن ومرد عابد برتر است .

۹ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام‌رضا عليه السلام نقل است که فرموده : روز قیامت به عابد گویند: «آفرین! چه‌آدم خوبی! خودت‌را نجات‌دادی وهیچ‌کاری به‌دیگران نداشتی . پس داخل بهشت شو . آگاه باشید که فقیه کسی است که خیرش را به همهٔ

أَفاضَ عَلَى النّاسِ خَيْرَهُ، وَأَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدائِهِمْ، وَ وَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جِنانِ اللهِ تَعالىٰ، وَحَصَّلَ لَهُمْ رِضْوانَ اللهِ تَعالىٰ، وَيُقالُ لِلْفَقِيهِ: يا أَيُّهَا الْكافِلُ لِأَيْتامِ آلِ مُحَمَّدٍ الهادِي لِضُعَفاءِ مُحِبِّيهِمْ وَمَوالِيهِمْ، قِفْ حَتّىٰ تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ. فَيَقِفُ فَيُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَعَهُ فِئاماً وَفِئاماً وَفِئاماً ـ حَتّىٰ قالَ عَشْراً ـ وَهُمُ الَّذينَ أَخَذُوا عَنْهُ عُلُومَهُ، وَأَخَذُوا عَمَّنْ أَخَذَ عَنْهُ وَعَمَّنْ أَخَذَ عَمَّنْ أَخَذَ عَنْهُ إِلىٰ يَومِ الْقِيامَةِ، فَانْظُرُوا كَمْ فَرْقُ ما بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ».

۱۰ ـ وَعَنْهُ عليه السلام قالَ: «قالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوادُ عليهما السلام: إِنَّ مَنْ تَكَفَّلَ بِأَيْتامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْمُنْقَطِعينَ عَنْ إِمامِهِمْ، الْمُتَحَيِّرينَ في جَهْلِهِمْ، الأُسارىٰ في أَيْدي شَياطِينِهِمْ، وَفي أَيْدي النَّواصِبِ مِنْ أَعْدائِنا، فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْهُمْ وَأَخْرَجَهُمْ مِنْ حَيْرَتِهِمْ، وَقَهَرَ الشَّياطِينَ بِرَدِّ وَساوِسِهِمْ، وَ قَهَرَ النّاصِبينَ بِحُجَجِ رَبِّهِمْ وَدَلائِلِ أَئِمَّتِهِمْ، لَيُفَضَّلُونَ عِنْدَ اللهِ على الْعابِدِ بِأَفْضَلِ الْمَواقِعِ، بِأَكْثَرَ مِنْ فَضْلِ السَّماءِ عَلَى الأَرْضِ وَالْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ وَالْحُجُبِ عَلَى السَّماءِ، وَفَضْلُهُمْ عَلىٰ هٰذَا الْعابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلىٰ أَخْفىٰ كَوْكَبٍ في السَّماءِ».

مردم می‌رساند، واز دست دشمنانشان می‌رهاند. وبرای آنان نعمتهای بهشت خدایی را تمام وکمال دریافت می‌کند، ورضوان‌إلهی را برایشان بدست می‌آورد. و به‌فقیه گفته شود: ای سرپرست ایتام آل‌محمّد، دوستدار ضعفای شیعه وموالی آنان، بایست تا شفاعتت را مشمول هرکه از تو تحصیل کرده ودانشی آموخته، نمایی، پس می‌ایستد وگروه گروه؛ تا ده گروه صدهزار نفری را واردبهشت می‌کند، وایشان همان افراد علم آموخته وشاگرد او تا روز قیامتند، حال تفاوت میان دوجایگاه [عابد وفقیه] را بنگرید!.

۱۰ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام‌جواد عليه السلام نقل است که فرموده: بدرستی هرکه سرپرستی یتیمان آل‌محمّد ـ همانها که از امامشان دورافتاده ودر حیرت جهل غوطه‌ور ودر دستان دشمنان ناصبی ما اسیرند ـ را برعهده گیرد وایشان را نجات داده واز سرگردانی برهاند، وشیاطین را با دفع وسوسه‌هایشان مغلوب سازد، و بر ناصبیان [دشمنان أهلبیت عليهم السلام] توسّط حجّتهای پروردگار ودلائل امامانشان چیره شود، مقام ومنزلتش نزد خداوند به بهترین وجهی بر شخص عابد برتری وفضیلت یابد، فضیلتی بمراتب‌بالاتر از فضل آسمان برزمین وعرش وکرسی وپرده‌های آسمان، وبرتری‌این جماعت بر گروه عابدان همچون فضیلتی است که ماه شب بدر بر کم‌سوترین ستارهٔ آسمان دارد.

۱۱ ـ وَعَنْهُ عليه السلام قالَ : «قالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام : لَوْلا مَنْ يَبْقىٰ بَعْدَ غَيْبَةِ قائِمِكُمْ عليه السلام مِنَ الْعُلَماءِ الدّاعِينَ إِلَيْهِ ، وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ ، وَالذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللهِ ، وَالْمُنْقِذِينَ لِضُعَفاءِ عِبادِ اللهِ مِنْ شِباكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَتِهِ ، وَمِنْ فِخاخِ النَّواصِبِ لَما بَقِيَ أَحَدٌ إِلاّ ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَلكِنَّهُمُ الَّذينَ يَمْسِكُونَ أَزِمَّةَ قُلُوبِ ضُعَفاءِ الشّيعَةِ ، كَما يَمْسِكُ صاحِبُ السَّفِينَةِ سُكّانَها ، أُولئِكَ هُمُ الأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ» .

۱۲ ـ وعَنْهُ عليه السلام قالَ : «قالَ : يَأْتِي عُلَماءُ شِيعَتِنا الْقَوّامُونَ بِضُعَفاءِ مُحِبِّينا وَأَهْلِ وِلايَتِنا يَومَ الْقِيامَةِ ، وَالأَنْوارُ تَسْطَعُ مِنْ تِيجانِهِمْ ، عَلىٰ رَأْسِ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ تاج [بهاء] ، قَدِ انْبَثَّتْ تِلْكَ الأَنْوارُ فِي عَرَصاتِ الْقِيامَةِ وَدُورِها مَسِيرَةَ ثَلاثَمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ ، فَشُعاعُ تِيجانِهِمْ يَنْبَثُّ فِيها كُلُّها ، فَلا يَبْقىٰ هُناكَ يَتِيمٌ قَدْ كَفَّلُوهُ ، وَمِنْ ظُلْمَةِ الْجَهْلِ أَنْقَذُوهُ وَمِنْ حَيْرَةِ التِّيهِ أَخْرَجُوهُ ، إِلاّ تَعَلَّقَ بِشُعْبَةٍ مِنْ أَنْوارِهِمْ ، فَرَفَعَتْهُمْ إِلَى الْعُلُوِّ حَتّىٰ يُحاذىٰ بِهِمْ فَوقَ الْجِنانِ ، ثُمَّ تُنْزِلُهُمْ عَلىٰ مَنازِلِهِمُ الْمُعَدَّةِ فِي جِوارِ أَساتِذَتِهِمْ وَمُعَلِّميهِمْ ، وَبِحَضْرَةِ أَئِمَّتِهِمُ الَّذين كانُوا إِلَيْهِمْ يُدْعَونَ ،

---

۱۱ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام هادی عليه السلام نقل است که فرموده : اگر در پس غیبت امام قائم عليه السلام علمائی نبودند که داعی بسوی او بوده واشاره به او کنند ، وبا براهین الهی از او دفاع نمایند ، وبندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس واعوانش برهانند ، واز بند نواصب (دشمنان اهلبیت) رهایی بخشند ، همه مردم از دین خدا دست کشیده ومرتدّ می‌شدند . لکن علماء کسانی هستند که زمام قلوب شیعیان‌ضعیف ما را در دست داشته ومهار می‌کنند ، همچون ناخدای کشتی که سکّان آن را در دست دارد . این گروه همان شخصیتهای برتر وافضل در نزد خداوند باعزّت وجلال می‌باشند .

۱۲ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام‌حسن عسکری عليه السلام نقل است که فرموده : روز قیامت علمای شیعهٔ ما عهده‌دار محبّین واهل ولایت ناتوان ما می‌باشند ، ودر حالی پا در آن ساحت گذارند که نور از تاج سرشان می‌تابد ، وبر سر هر کدام تاجی زیباست ، واین انوار در تمام عرصه وسرای قیامت تا مسیر سیصد هزار سال پخش می‌شود ، وپرتو نور آن تاجها ، تمام صحنهٔ قیامت را در بر می‌گیرد . و در آنجا تمام یتیمانی که کفالتشان را برعهده داشته، واز تاریکی جهل رهایش ساخته ، واز حیرت گمراهی خارجشان کرده ، با پرتوی از آن نور مرتبط شده ، وچنگ انداخته وبالا روند تا روبروی بالای بهشت رسند ، آنوقت هرکدامشان را در منازل از پیش‌تعیین شده در کنار اساتید ومعلّمینشان

وَلا يَبْقىٰ ناصِبٌ مِنَ النَّواصِبِ يُصِيبُهُ مِنْ شُعاعِ تِلْكَ التِّيجانِ إلاّ عَمِيَتْ عَيْنُهُ ، وَصَمَّتْ أُذُنُهُ ، وَأَخْرَسَ لِسانُهُ وَ تَحَوَّلَ عَلَيْهِ أَشَدُّ مِنْ لَهَبِ النِّيرانِ ، فَيَحْمِلُهُمْ حَتّىٰ يَدْفَعَهُمْ إِلَى الزَّبانِيَةِ فَيَدْعُوهُمْ إِلىٰ سِواءِ الْجَحِيمِ» .

۱۳ ـ وَقالَ أيضاً أَبُومُحَمَّدٍ الحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام : إِنَّ مِنْ مُحِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مَساكِينَ ، مُواساتُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ مُواساةِ مَساكِينَ الْفُقَراءِ ، وَهُمُ الَّذينَ سَكَنَتْ جَوارِحُهُمْ ، وَضَعُفَتْ قُواهُمْ عَنْ مُقاتَلَةِ أَعْداءِ اللهِ الَّذينَ يُعَيِّرُونَهُمْ بِدِينِهِمْ ، وَيُسَفِّهُونَ أَحْلامَهُمْ ، أَلا فَمَنْ قَوّاهُمْ بِفِقْهِهِ وَعِلْمِهِ حَتّىٰ أَزالَ مَسْكَنَتَهُمْ ثُمَّ يُسَلِّطُهُمْ عَلَى الأَعْداءِ الظّاهِرِينَ : النَّواصِبُ ؛ وَعَلَى ـ الأعداء الْباطِنِينَ : إِبليسُ وَمَرَدَتُهُ ، حَتّىٰ يَهْزِمُوهُمْ عَنْ دِينِ اللهِ ، وَيَذُودُوهُمْ عَنْ أَولِياءِ آلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، حَوَّلَ اللهُ تَعالىٰ تِلْكَ المَسْكَنَةَ إِلىٰ شَياطِينِهِمْ فَأَعْجَزَهُمْ عَنْ إِضْلالِهِمْ ، قَضَى اللهُ تَعالىٰ بِذلِكَ قَضاءَ حَقٍّ عَلىٰ لِسانِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله .

۱٤ ـ وَقالَ أَبُومُحَمَّدٍ الحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام : قالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ عليه السلام : مَنْ قَوّىٰ مِسْكيناً في دِينِهِ ، ضَعِيفاً في مَعْرِفَتِهِ عَلىٰ ناصِبٍ مُخالِفٍ فَأَفْحَمَهُ ، لَقَّنَهُ اللهُ تَعالىٰ يَوم يُدْلىٰ في

فروآورده ، وبه خدمت امامانی که بسوی آنان می‌خواندند حاضر نمایند . وپرتو نور این تاجها ، دشمنان اهل بیت راکور وکَر وَلال نموده وبه سوی آتش سوق دهد .

۱۳ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام‌عسکری عليه السلام نقل است که فرموده : جمعی از دوستداران آل‌محمّد عليهم السلام [از نظر علمی] مسکین وفقیرند ، همان گروهی که در برابر دشمنان ما ناتوان بوده ، ومورد اعتراض وملامت وطعن مخالفان واقع می‌شوند ، بنابر این یاری ومساعدت نمودن به این فقرا افضل وبرتر از کمک کردن به فقرای معمولی بی‌مال وثروت است . وهرکه از این جماعت دستگیری نموده ، وبا سلاح علم وبرهان در برابر دشمن نیرو بخشد ، وفقر وعجز آنان را برطرف نموده وبر دشمن چیره گرداند ، خداوند متعال نیز آنان را پیوسته در مقابل دشمنان ـ از شیاطین انس وجن ـ پیروز نموده ، وعجز وناتوانی را بر مخالفینشان مستولی فرماید .

۱٤ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است که أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرموده : هرکس بندهٔ عاجز از علم ومعرفتی را تقویت نموده ودر برابر دشمن تجهیز وغالب نماید ، خداوند نیز به وقتِ بازپرسیِ در قبر ، این کلمات را بـه او تـلقین

قَبْرِهِ أَنْ يَقُولَ : اللهُ رَبِّي ، وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي ، وَعَلِيٌّ وَلِيِّي ، وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي ، وَالْقُرآنُ بَهْجَتِي وَعُدَّتِي ، وَالْمُؤْمِنُونَ إِخْوانِي. فَيَقُولُ اللهُ : أَدْلَيْتَ بِالْحُجَّةِ فَوَجَبَتْ لَكَ أَعالِي دَرَجاتِ الجَنَّةِ ، فَعِنْدَ ذلِكَ يَتَحَوَّلُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ أَنْزَهُ رِياضِ الجَنَّةِ .

۱۵ ـ وَقالَ أَبُومُحَمَّدٍ عليه‌السلام : قالَتْ فاطِمَةُ عليها‌السلام ـ وَقَدِ اخْتَصَمَ إِلَيْها امْرَءَتانِ ، فَتَنازَعَتا في شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ ، إِحْداهُما مُعانِدَةٌ ، وَالأُخْرىٰ مُؤْمِنَةٌ ، فَفَتَحَتْ عَلَى الْمُؤْمِنَةِ حُجَّتَها ، فَاسْتَظْهَرَتْ عَلَى الْمُعانِدَةِ فَفَرِحَتْ فَرَحاً شَدِيداً ـ فَقالَتْ فاطِمَةُ عليها‌السلام : إِنَّ فَرَحَ الْمَلائِكَةِ بِاسْتِظْهارِكِ عَلَيْها أَشَدُّ مِنْ فَرَحِكِ، وَإِنَّ حُزْنَ الشَّيْطانِ وَمَرَدَتِهِ بِحُزْنِها عَنْكِ أَشَدُّ مِنْ حُزْنِها ، وَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ لِلْمَلائِكَةِ : أَوْجِبُوا لِفاطِمَةَ بِما فَتَحَتْ عَلىٰ هٰذِهِ الْمِسْكِينَةِ الأَسِيرَةِ مِنَ الجِنانِ أَلْفَ أَلْفِ ضِعْفِ ما كُنْتُ أَعْدَدْتُ لَها ، وَاجْعَلُوا هٰذِهِ سُنَّةً في كُلِّ مَنْ يَفْتَحُ عَلىٰ أَسِيرٍ مِسْكِينٍ فَيَغْلِبُ مُعانِداً مِثْلَ أَلْفَ أَلْفِ ما كانَ لَهُ مُعِدّاً مِنَ الجِنانِ .

فرماید : الله پروردگار من ، ومحمّد پیغمبر او ، وعلی بن أبی‌طالب جانشین پیغمبر است ، وکعبه ، قبلهٔ من ، و قرآن مایهٔ سعادت وخوشبختی من است ، واهل ایمان برادران من هستند .

آنگاه از جانب خداوند خطاب می‌رسد که : سخن حقّ را اظهار کردی واعتقاد صحیحت را بیان نمودی ، پس مقام ومنازل رفیع بهشت را برایت واجب نمودم . در این حال قبر او تبدیل به یکی از باغهای خوش منظرهٔ بهشت می‌گردد .

۱۵ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام‌عسکری عليه‌السلام نقل است که فرموده : روزی دو زن که با هم در مسأله‌ای مذهبی اختلاف داشتند بخدمت حضرت فاطمه عليها‌السلام رسیده ونظرشان را اظهار نمودند ، آنگاه آنحضرت عليها‌السلام دلیل وبرهان خود را مطابق عقیدهٔ آنکه اعتقادش صحیح وادّعایش درست بود اقامه نمود ، وپس از مشاهدهٔ سرور وخوشحالی زن مؤمنه بدو فرمود : خوشحالی فرشتگان به سبب ظهور وغلبهٔ حقّ ، بیش از شادی تو بوده ، وحزن واندوه شیطان ویارانش بیش از حزن واندوه آن زنی است که در عقیدهٔ باطل خود مغلوب شده ، وپروردگار به فرشتگان دستور می‌دهد به جهت این عمل برای فاطمه هزار هزار برابر آنچه تهیّه دیده بودم مهیّا کنند . واین قانونی است همیشگی برای هر که موجبات پیروزی وغلبهٔ بنده‌ام را [بر معاند وناصب] فراهم کند .

١٦ ـ وَقالَ أَبُومُحَمَّدٍ عليه‌السلام : قالَ الحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهما‌السلام ـ وَقَدْ حَمَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ هَدِيَّةً ـ فَقالَ لَهُ : أَيُّما أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ بَدَلَها عِشْرينَ ضِعْفاً : عِشْرينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، أَوْأَفْتَحَ لَكَ باباً مِنَ الْعِلْمِ تَقْهَرُ فُلاناً النّاصِبيَّ في قَرْيَتِكَ ، تُنْقِذُ بِهِ ضُعَفاءَ أَهْلِ قَرْيَتِكَ؟ إِنْأَحْسَنْتَ الاخْتِيارَ جَمَعْتُ لَكَ الأَمْرَيْنِ ، وَإِنْ أَسَأْتَ الاخْتِيارَ ، خَيَّرْتُكَ لِتَأْخُذَ أَيَّهُما شِئْتَ .

فَقالَ : يا ابْنَ رَسُولَ اللهِ فَثَوابي في قَهْرِي لِذلاكَ لِنّاصِبٍ ، وَاسْتِنْقاذي لِأُولٰئِكَ الضُّعَفاءِ مِنْ يَدِهِ ، قَدْرُهُ عِشْرُونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ؟ قالَ عليه‌السلام : بَلْ أَكْثَرُ مِنَ الدُّنيا عِشْرينَ أَلْفَ أَلْفَ مَرَّةٍ!

فَقالَ : يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَكَيْفَ أَخْتارُ الأَدْوَنَ! بَلْ أَخْتارُ الأَفْضَلَ : الْكَلِمَةَ الَّتي أَقْهَرُ بِها عَدُوَّ اللهِ ، وَ أَذُودُهُ عَنْ أَوْلِياءِ اللهِ . فَقالَ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما‌السلام : قَدْ أَحْسَنْتَ الاخْتِيارَ . وَعَلَّمَهُ الْكَلِمَةَ، وَأَعطاهُ عِشْرينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، فَذَهَبَ فَأَفْحَمَ الرَّجُلَ ، فَاتَّصَلَ خَبَرُهُ بِهِ عليه‌السلام ، فَقالَ لَهُ إِذْ حَضَرَهُ : يا عَبْدَاللهِ! ما رَبِحَ أَحَدٌ مِثْلَ رِبْحِكَ ، وَلا اكْتَسَبَ أَحَدٌ مِنَ الأَوِدّاءِ مِثْلَ ما اكْتَسَبْتَ : مَوَدَّةَ اللهِ أَوَّلاً ، وَمَوَدَّةَ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَعَلِيٍّ عليه‌السلام ثانِياً ، وَمَوَدَّةَ الطَّيِّبينَ مِنْ آلِهِما ثالِثاً ،

---

١٦ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام عسکری عليه‌السلام نقل است : امام حسن مجتبیٰ عليه‌السلام به کسیکه هدیّه‌ای برایش آورده بود فرمود : آیا مایلی در مقابل آن ، بیست برابرش بتو بدهم ، یا مطالبی به تو بیاموزم که برفلان فرد ناصبی چیره شده وگروهی از مردم گمراه وساده‌لوح را از تبلیغات شوم او نجات دهی؟ واگر حُسنِ انتخاب داشته وآنرا که بهتر است برگزینی برایت هر دو را جمع می‌کنم . وگرنه در تشخیص بهتر خطا کنی ، ودر هر حال در انتخاب یکی از آندو مخیّر خواهی بود . آنمرد گفت : آیا اجر وثواب من در غلبه بر دشمن حقّ ، ونجات مردم از شرّ تبلیغات وسخنانش به اندازهٔ ارزش بیست هزار درهم است؟ حضرت فرمود : نه ، بلکه ارزش آن عمل برابر با هزار هزار قیمت همهٔ دنیا است . گفت : پس چطور امر بی‌ارزش وپست‌تر را برگزینم ، بلکه آندیگر را انتخاب می‌کنم . امام عليه‌السلام فرمود : در اختیاری که داشتی بهترین را برگزیدی . پس آن مطالب را به او آموخته وبیست هزار درهم نیز بدو عطا فرمود . باری آن مرد ، پس از بازگشت به شهر خویش با آن فرد ناصبی مباحثه وجدال نموده واو را ساکت ومجاب کرد . خبر این پیروزی به امام عليه‌السلام رسیده ودر ملاقات بعدی به او فرمود : هیچکس مانند تو در عمل وکسب سود نبرد ، کاری کردی که موجب محبّت خدا ، وپیامبر ، وجانشینان اطهار او ، و

وَمَوَدَّةُ مَلائِكَةِ اللهِ تَعالىٰ [المُقَرَّبينَ] رابِعاً ، وَمَوَدَّةُ إِخْوانِكَ المُؤْمِنينَ خامِساً ، وَاكْتَسَبْتَ بِعَدَدِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكافِرٍ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيا أَلْفَ مَرَّةٍ ، فَهَنيئاً لَكَ هَنيئاً .

۱۷ ـ وَقالَ أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام : قالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام : مَنْ كانَ هَمُّهُ في كَسْرِ النَّواصِبِ عَنِ المَساكينِ مِن شيعَتِنا ، المَوالينَ حَمِيَّةً لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ ، يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ وَيَكْشِفُ عَنْ مَخازِيهِمْ ، وَيُبَيِّنُ عَوراتِهِمْ ، وَيُفَخِّمُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وآله عليهما السلام جَعَلَ اللهُ تَعالىٰ هِمَّةَ أَمْلاكِ الجِنانِ في بَناءِ قُصُورِهِ وَدُورِهِ ، يَسْتَعْمِلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلىٰ أَعْداءِ اللهِ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيا أَمْلاكاً ، قُوَّةُ كُلِّ واحِدٍ تَفْضُلُ عَنْ حَمْلِ السَّماواتِ وَالأَرَضِينَ ، فَكَمْ مِنْ بَناءٍ! وَكَمْ مِنْ نِعْمَةٍ! وَكَمْ مِنْ قُصُورٍ! لايَعْرِفُ قَدْرَها إِلاّ رَبُّ الْعالَمينَ .

۱۸ ـ وَقالَ أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام : قالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضا عليهما السلام : أَفْضَلُ ما يُقَدِّمُهُ الْعالِمُ مِنْ مُحِبِّينا وَمَوالِينا أَمامَهُ لِيَومِ فَقْرِهِ وَفاقَتِهِ وَذُلِّهِ وَمَسْكَنَتِهِ ، أَنْ يُغيثَ في الدُّنْيا مِسْكيناً مِنْ مُحِبِّينا مِنْ يَدِ ناصِبٍ عَدُوٍّ لله وَلِرَسولِهِ ، يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ ، وَالْمَلائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفيرِ قَبْرِهِ إِلىٰ

فرشتگان مقرّب ، وبرادران مؤمن به تو شد ، وبهره‌ای که تو بردی به اندازهٔ تمام اهل ایمان وکفر ، وبیش از مقدار هزار برابر دنیا بود . پس این نعمت بزرگ بر تو گوارا وخوش باد!.

۱۷ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام‌عسکری عليه السلام نقل است که : حضرت صادق عليه السلام فرموده : هرکه تمام کوشش وتلاشش این باشد که شرّ مخالفین ما را از سر دوستان‌ناتوان ما کوتاه کند وما را در شکست وکشف نقائص ونقاط ضعفشان یاری وحمایت نموده ، ومقام پیامبر خدا واهلبیت پاکش را تجلیل وتعظیم نماید ، خداوند نیز به فرشتگان بهشت فرمان دهد که در ساختن قصرها وعمارات ویژهٔ او همّت گماشته ، وبه عدد هر سخنی که با دشمنان خدا احتجاج می‌کند ، جمعی از فرشتگان مقتدر وتوانا در بنای قصرهای او کار وفعالیّت کنند ، وآنقدر برای او عمارت وقصر مهیّا شود که مقدار آنرا جز خداوند متعال نمی‌داند!.

۱۸ ـ وبه اسنادی که گذشت از امام‌عسکری عليه السلام نقل است که حضرت رضا عليه السلام فرموده : بهترین توشه‌ای که شخص دانشمند دوستدار ما برای روز فقر ونیاز وذلّت خود ذخیره می‌کند ، حمایت علمی از دوستان ناتوان ما ، ونجات ایشان از چنگال دشمنان خدا ورسول او است . [در اینصورت] وقتی از قبر برخیزد صفوف فرشتگانی را مشاهده کند

مَوضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جِنانِ اللهِ ، فَيَحْمِلُونَهُ عَلىٰ أَجْنِحَتِهِمْ يَقُولُونَ لَهُ : مَرْحَباً طُوباكَ طُوباكَ ، يا دافِعَ الْكِلابِ عَنِ الأَبْرارِ وَيا أَيُّها الْمُتَعَصِّبُ لِلْأَئِمَّةِ الأَخْيارِ .

١٩ ـ وَقالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام لِبَعْضِ تَلامِذَتِهِ ـ لَمّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ قَومٌ مِنَ الْمَوالي وَالْمحِبِّينَ لِآلِ ـ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله بِحَضْرَتِهِ ، وَقالُوا : يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ، إِنَّ لَنا جاراً مِنَ النُّصّابِ يُؤْذِينا ، وَيَحْتَجُّ عَلَينا في تَفضِيلِ الأَوَّلِ وَالثّاني وَالثّالِثِ عَلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام ، وَيُورِدُ عَلَيْنا حُجَجاً لانَدري كَيْفَ الْجَوابُ عَنْها ، وَالْخُرُوجُ مِنْها؟ فَقالَ الحَسَنُ عليه السلام : أَنا أَبْعَثُ إِلَيْكُمْ مَنْ يُفْحِمُهُ عَنْكُمْ ، وَيُصَغِّرُ شَأْنَهُ لَدَيْكُمْ . فَدَعا بِرَجُلٍ مِنْ تَلامِذَتِهِ وَقالَ ـ : مُرَّ بِهؤُلاءِ إِذا كانُوا مُجْتَمِعينَ يَتَكَلَّمُونَ فَتُسَمِّعُ عَلَيْهِمْ ، فَسَيَسْتَدْعُونَ مِنْكَ الْكَلامَ فَتَكَلَّمْ ، وَأَفْحِمْ صاحِبَهُمْ ، وَاكْسِرْ عِزَّتَهُ وَفُلَّ حَدَّهُ ، وَلا تُبْقِ لَهُ باقِيَةً .

فَذَهَبَ الرَّجُلُ ، وَحَضَرَ الْمَوضِعَ وَحَضَرُوا ، وَكَلَّمَ الرَّجُلُ فَأَفْحَمَهُ ، وَصَيَّرَهُ لايَدْري في السَّماءِ هُوَ أَوْ في الأَرْضِ .

که از محلّ قبر تا جایگاهش در بهشت برین صف کشیده‌اند ، واو را با بالهای خود بلند نموده وبه عمارت مخصوصش در بهشت حمل کرده وبه او می‌گویند : آفرین بر تو! خوش باد تو را ، ای کسیکه دشمنان خوبان را مقهور ساخته واز ائمّهٔ اطهار خود حمایت وطرفداری می‌نمودی! .

١٩ ـ و به اسناد گذشته نقل است : روزی گروهی از محبّین آل محمّد صلى الله عليه وآله نزد امام حسن عسکری حاضر شده وگفتند : ای زادهٔ رسولخدا ، در همسایگی ما فردی از دشمنان اهلبیت زندگی می‌کند که پیوسته موجب آزار ما شده ودر تفضیل خلفای ثلاثه بر أمیرالمؤمنین عليه السلام دلائلی ذکر می‌کند که ما در پاسخ آنها می‌مانیم .

امام عليه السلام فرمود : فردی را به سوی شما می‌فرستم تا او را مجاب کرده ودلائلش را باطل نماید . سپس یکی از شاگردانش را مأمور ساخت تا در مجلس بحث آنان با فرد مزبور حاضر شده وبه گفتارشان گوش دهد ، وهنگامیکه از او تقاضای سخن نمودند تا حدّ امکان در بطلان سخن وپوچی اعتقاد آن فرد کوشیده وکاملاً مجابش کند .

او نیز از جای برخاسته وبهمراه آنان در مجلس بحثشان حاضر گشته وبهمان شیوهٔ امام عليه السلام وارد بحث شده واو را بسختی شکست داده ومجاب نمود .

قالُوا : وَ وَقَعَ عَلَيْنا مِنَ الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ ما لا يَعْلَمُهُ إلاّ اللهُ تَعالىٰ ، وَعَلَى الرَّجُلِ وَالمُتَعَصِّبينَ لَهُ مِنَ الغَمِّ وَالحُزْنِ مِثْلُ ما لَحِقَنا مِنَ السُّرُورِ .

فَلَمّا رَجَعْنا إِلَى الإمامِ قالَ لَنا : إِنَّ الَّذي في السَّماواتِ مِنَ الفَرَحِ وَالطَّرَبِ بِكَسْرِ هذا العَدُوِّ للهِ ، كانَ أَكْثَرَ مِمّا كانَ بِحَضْرَتِكُم ، وَالَّذي كانَ بِحَضْرَةِ إِبْلِيسَ وَعُتاة مَرَدَتِهِ مِنَ الشَّياطِينَ مِنَ الحُزْنِ وَالغَمِّ أَشَدّ مِمّا كانَ بِحَضْرَتِهِمْ . وَلَقَدْ صَلّىٰ عَلىٰ هذا العَبدِ الْكاسِرِ لَهُ مَلائِكَةُ السَّماءِ وَالحُجُبِ وَالعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ ، وَقابَلَها اللهُ تَعالىٰ بِالإِجابَةِ فَأَكْرَمَ إِيابَهُ وَعَظَّمَ ثَوابَهُ . وَلَقَدْ لَعَنَتْ تِلكَ الأَمْلاكُ عَدُوَّ اللهِ المَكْسُورَ ، وَقابَلَها اللهُ بِالإِجابَةِ ، فَشَدَّدَ حِسابَهُ وَأَطالَ عَذابَهُ .

****

از این پیروزی اصحاب ودوستان اهلبیت بقدری خوشحال شدند که جز خدا نداند ، وبه همان اندازه مخالفین ومعاندین محزون وشکسته گشتند . و وقتی نزد امام بازگشتند فرمود : اهل آسمان به جهت شکست ومغلوب شدن آن دشمن خدا بیش از شما مسرور شدند ، وابلیس ویاران مستکبرش چندین برابرِ مخالفین ، محزون ومغموم گشتند ، وفرشتگان آسمانها وعرش وکرسی برای این شخص غالب طلب رحمت ومغفرت نموده ، وبرای آن دشمن مخالف لعن ونفرین کردند ، وخداوند همه را مستجاب فرمود .

«فَصْلٌ فِي ذِكْرِ طَرَفٍ مِمّا جاءَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مِنَ الجِدالِ وَالْمُحاجَّةِ وَالْمُناظَرَةِ»

«وَما يَجْرِي مَجْرىٰ ذٰلِكَ مَعَ مَنْ خالَفَ الإِسْلامَ وَغَيْرِهِمْ»

۲۰ ـ قالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام : ذُكِرَ عِنْدَ الصّادِقِ عليه السلام الجِدالُ فِي الدِّينِ ، وَأَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَالأَئِمَّةَ عليهم السلام قَدْ نَهَوا عَنْهُ ، فَقالَ الصّادِقُ عليه السلام : لَمْ يُنْهَ عَنْهُ مُطْلَقاً ، لٰكِنَّهُ نُهِيَ عَنِ الجِدالِ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ، أَما تَسْمَعُونَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : «وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ، وَقَوْلَهُ : «ادْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؟ فَالْجِدالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ العُلَماءُ بِالدِّينِ ، وَالجِدالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ ، حَرَّمَهُ اللهُ عَلىٰ شِيعَتِنا ، وَكَيفَ يُحَرِّمُ اللهُ الجِدالَ جُمْلَةً وَهُوَ يَقُولُ : «وَقالُوا لَنْ يَدْخُلَ الجَنَّةَ إِلاّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارىٰ» ، وَقالَ اللهُ تَعالىٰ : «تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» .

«قسمتی از فرمایشات پیامبر صلى الله عليه وآله»

«پیرامون جدال واحتجاج ومناظره با مخالفان اسلام»

۲۰ ـ از امام حسن عسکری عليه السلام نقل است : روزی در محضر امام صادق عليه السلام بحثی به میان آمد که رسولخدا صلى الله عليه وآله از مجادله ومباحثهٔ در دین نهی نموده است . امام عليه السلام فرمود : رسولخدا صلى الله عليه وآله بطور مطلق از مجادله نهی نفرموده است ، بلکه از آن سخن وگفتگویی که نیکوتر نیست منع نموده، آیا این‌فرمایش خداوندرا نشنیده‌اید که‌فرموده: «وبا اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله مکنید ـ عنکبوت : ٤٦»، وباز فرموده : «[مردم را] با حکمت ـ گفتار درست واستوار ـ وپند نیکو به راه پروردگارت بخوان ، وبا آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله وگفتگو کن ـ نحل : ۱۲۵» ، وعلما ودانشمندان مذهبی جدال احسن را از لوازم دین شمرده وگفتگوی غیر احسن را ممنوع دانسته‌اند. وخداوند همانرا برشیعیان‌ما حرام داشته است . وچطور ممکن است مطلق مجادله وبحث را ممنوع فرموده باشد؟ در حالیکه خود فرموده : «وگفتند : هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد»، ودر ادامه فرموده : «اینها آرزوهای آنان است ، بگو : اگر راستگوئید برهان ودلیل روشن خویش بیاورید ـ بقره : ۱۱۱» ،

فَجَعَلَ علمَ الصِّدْقِ وَالإيمان بِالْبُرْهانِ ، وَهَلْ يُؤْتىٰ بِبُرْهانٍ إلاّ في الْجِدالِ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ؟ فَقِيلَ : يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَمَا الجِدالُ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ وَالَّتي لَيْسَتْ بِأَحْسَنَ؟ قالَ : أَمّا الجِدالُ بِغَيْرِ الَّتي هِيَ أَحْسَنُ فَأَنْ تُجادِلَ [بِهِ] مُبْطِلاً فَيُورِد عَلَيْكَ باطِلاً ، فَلا تَرُدَّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَها اللهُ ، وَلٰكِنْ تَجْحَدُ قَولَهُ أَوْ تَجْحَدُ حَقّاً ، يُرِيدُ ذلاكَ لِمُبْطِلُ أَنْ يُعِينَ بِهِ باطِلَهُ ، فَتَجْحَدُ ذلِكَ الحَقَّ مَخافَةً أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ فِيهِ حُجَّةٌ ، لِأَنَّكَ لا تَدْرِي كَيْفَ المَخْلَصُ مِنْهُ ، فَذلِكَ حَرامٌ عَلىٰ شِيعَتِنا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً عَلىٰ ضُعَفاءِ إِخْوانِهِمْ وَعَلى المُبْطِلِينَ . أَمّا المُبْطِلُونَ فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذا تَعاطىٰ مُجادَلَتَهُ ، وَضِعْفَ ما في يَدِهِ حُجَّةً عَلىٰ باطِلِهِ . وَأَمّا الضُّعَفاءُ مِنْكُمْ فَتَغُمُّ قُلُوبُهُمْ لِما يَرَونَ مِنْ ضَعْفِ المحِقِّ في يَدِ المُبْطِلِ .

وَأَمّا الجِدالُ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ فَهُوَ ما أَمَرَ اللهُ تَعالىٰ بِهِ نَبِيَّهُ أَنْ يُجادِلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ البَعْثَ بَعْدَ المَوْتِ وَإِحْياءَهُ لَهُ ، فَقالَ اللهُ تَعالىٰ حاكِياً عَنْهُ : «وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» ، فَقالَ اللهُ تَعالىٰ في الرَّدِّ عَلَيْهِ: «قُلْ ـ يامُحَمَّدُ ـ يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها

پس در این آیهٔ شریفه مناط راستگویی واثبات دعوی را آوردن برهان قرار داده است، وپرواضح است که برهان همان مجادله واحتجاج احسن می‌باشد . گفتند : ای زادهٔ رسولخدا ، از شما تقاضا می‌کنیم معنای مجادلهٔ احسن وغیر احسن را بیان فرمائید .

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : مجادلهٔ غیر احسن مجادله‌ای است که به سبب آن حقّ را انکار وبه باطلی معترف شوی واز خوف آنکه مطلوب او ثابت شود حرف حقّ وصحیحش را ردّ کنید ، ویا بخواهید سخن باطل را با جمله‌ای نادرست وباطل دیگری جواب دهید . واینگونه مجادله که موجب گرفتاری پیروان ناتوان ما و نیز اهل باطل است حرام وممنوع می‌باشد . امّا اهل باطل آن نقطه ضعف را هنگام بحث با افراد ناتوان از شما حجّت ودلیلی بر پوچی او قرار می‌دهند . وافراد ناتوان شما از مشاهدهٔ این وضع دلگیر ومحزون می‌شوند .

وامّا مجادلهٔ احسن همانگونه است که خداوند به پیامبرش در بحث با منکرین حشر آموخته که: «وبرای ما مَثَلی زد ـ در زنده کردن مردگان ـ وآفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: کیست که‌استخوانها را در حالیکه پوسیده وخاک شده زنده می‌کند ـ یس : ۷۸» ، وخداوند در ردّ آنان فرموده : «بگو ـ ای محمّد ـ : همان خدای که نخستین بار آفریدش

أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ» ، إِلىٰ آخِرِ السُّورَةِ .

فَأَرادَ اللهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يُجادِلَ المُبْطِلَ الَّذي قالَ : كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُبْعَثَ هٰذِهِ الْعِظامُ وَهِيَ رَمِيمٌ؟ فَقالَ اللهُ تَعالىٰ : «يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ» أَفَيَعْجِزُ مَنِ ابْتَدَءَ بِهِ لا مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُعِيدَهُ بَعْدَ أَنْ يُبْلىٰ؟ بَلِ ابْتِداؤُهُ أَصْعَبُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعادَتِهِ .

ثُمَّ قالَ : «الَّذي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ ناراً» أَي إِذا اكْتَمَنَ النّارَ الحارَّةَ في الشَّجَرِ الأَخْضَرِ الرَّطْبِ ، ثُمَّ يَسْتَخْرِجُها فَعَرَّفَكُمْ أَنَّهُ عَلىٰ إِعادَةِ ما بُلِيَ أَقْدَرُ .

ثُمَّ قالَ: «أَوَ لَيْسَ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ بِقادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلىٰ وَهُوَ الخَلّاقُ الْعَلِيمُ» ، أَي إِذا كانَ خَلْقُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ أَعْظَمَ وَأَبْعَدَ في أَوْهامِكُمْ وَقَدَرِكُمْ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِ مِنْ إِعادَةِ الْبالي ، فَكَيْفَ جَوَّزْتُمْ مِنَ اللهِ خَلْقَ هذا الأَعْجَبِ عِنْدَكُمْ ، وَالأَصْعَبِ لَدَيْكُمْ ، وَلَمْ تَجَوَّزُوا مِنْهُ خَلْقَ ما هُوَ أَسْهَلُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعادَةِ الْبالي؟

زنده‌اش می‌کند ، واو به همهٔ آفرینش ـ یا آفریدگان ـ داناست * همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد ، پس آنگاه از آن آتش می‌افروزید ـ یس : ۷۹ ـ ۸۰» . بدین ترتیب خداوند از پیامبرش خواسته تا با مخالفین حشر وقیامت مجادله کند وبه او فرموده : بگو : همان که نخستین بار آفریدش زنده‌اش می‌کند . آیا خداوند از برگردان آنکه در آغاز آفریدش پس از پوسیده شدن عاجز وناتوان می‌شود؟! بلکه به نظر شما آغاز خلقت مشکل‌تر از برگردان آن است .

سپس فرمود : «همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد» یعنی وقتی خداوند آتش داغ را در درخت سبز ـ تر وتازه ـ پنهان کرده وسپس آنرا بیرون نمود وپدید آورد ، با اینکار به شما فهماند که همو بر اعادهٔ خلقت واحیای [ثانوی] آنچه پوسیده شده نیز قادر وتوانا است .

سپس فرمود : «آیا آن که آسمانها وزمین را آفرید بر آفریدن مانند اینها توانا نیست؟ چرا توانا است ، واوست آفریدگار دانا ـ یس : ۸۱» ، یعنی : وقتی در نظر وتوان شما خلقت آسمانها وزمین مشکلتر از احیای استخوان پوسیده واعادهٔ حیات آن است ، چگونه خلق جهانی با اینهمه شگفتی که نزد شما دشوارتر است را از خداوند جایز می‌شمارید ولی احیای استخوان پوسیده که نزد شما آسانتر است را روا نمی‌دارید؟!

فَقالَ الصّادِقُ عليه‌السلام : فَهٰذَا الْجِدالُ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ ، لِأَنَّ فِيها قَطْعَ عُذْرِ الْكـافِرينَ وَإِزالَةَ شُبَهِهِمْ .

وَأَمّا الجِدالُ بِغَيْرِ الَّتي هِيَ أَحْسَنُ، فَأَنْ تَجْحَدَ حَقّاً لايُمْكِنُكَ أَنْ تُفَرِّقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ باطِلِ مَنْ تُجادِلُهُ، وَإِنَّما تَدْفَعُهُ عَنْ باطِلِهِ بِأَنْ تَجْحَدَ الحَقَّ ، فَهٰذا هُوَ المحَرَّمُ ، لِأَنَّكَ مِثْلُهُ ، جَحَدَ هُوَ حَقّاً وَجَحَدْتَ أَنْتَ حَقّاً آخَرَ .

وَقالَ أَبُومُحَمَّدٍ الحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عليه‌السلام : فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ وَقالَ : يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ، أَفَجادَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ؟ فَقالَ الصّادق عليه‌السلام : مَهْما ظَنَنْتَ بِرَسُولِ اللهِ مِنْ شَيْءٍ فَلاتَظُنَّنَّ بِهِ مُخالَفَةَ اللهِ ، أَلَيْسَ اللهُ قَدْ قالَ : «وَجادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ» ، وَقالَ : «يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ» لِمَنْ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً؟ أَفَتَظُنُّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ خالَفَ ما أَمَرَهُ اللهُ بِهِ ، فَلَمْ يُجادِلْ بِمَا أَمَرَهُ اللهُ بِهِ وَلَمْ يُخْبِرْ عَنْ [أَمْرِ] اللهِ بِما أَمَرَهُ أَنْ يُخْبِرَ بِهِ [عَنْهُ]؟! وَلَقَدْ حَدَّثَني أَبِي الباقِرُ عليه‌السلام ، عَنْ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الشُّهَداءِ ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرَالمُؤْمِنينَ صلوات الله عليهم ، أَنَّهُ اجْتَمَعَ يَوماً عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَهْلُ خَمْسَةِ أَدْيانَ : اليَهُودُ،

امام صادق عليه‌السلام فرمود: این معنای مجادلهٔ احسن است، که در آن جای هیچ عذر و بهانه‌ای برای مخالف باقی نمی‌گذارد ، وشبهه واعتراضش مطابق فهم او پاسخ داده می‌شود .

وامّا جدال غیر احسن این است که منکر حقّ شوی که تمیز حقّ وباطلِ طَرَفِ بحث را از تو سلب می‌کند ، وبا اینکار تنها او را از باطلش دور می‌سازی نه به حقّ نزدیک ، واین شیوه ممنوع وحرام است ، زیرا هردوی شما منکر حقّ می‌باشید .

سپس امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود : یکی از حضّار پرسید : آیا رسولخدا ﷺ نیز مجادله می‌فرمود؟ امام صادق عليه‌السلام پاسخ داد : هرگونه دربارهٔ رسولخدا ﷺ می‌اندیشی مبادا فکر کنی که آن بزرگوار از فرمان ودستور خداوند سرپیچی کرده باشد ، خداوند دستور می‌دهد که : «وبا آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله کن ـ نحل : ۱۲۵» و در پاسخ اعتراض منکرین حشر فرماید : «همان خدای که نخستین‌بار آفریدش ، زنده‌اش می‌کند ـ یس : ۷۹» ، با اینحال فکر می‌کنی پیامبر از فرمان خدا کوتاهی ومخالفت نموده ومطابق مأموریت الهی مجادله نکرده ودیگران را از آن فرمان آگاه نساخته است؟! سپس حضرت صادق علیه السّلام بواسطهٔ پدران گرامش از أمیرالمؤمنین عليهم‌السلام به نقل حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پرداخت که : جمعی ازپیشوایان پنج فرقهٔ : یهود ،

وَالنَّصارىٰ، وَالدَّهْرِيَّةُ ، وَالثَّنَوِيَّةُ ، وَمُشْرِكُوا الْعَرَبِ .

فَقالَتِ الْيَهُودُ : نَحْنُ نَقُولُ : عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ ، وَقَدْ جِئْناكَ يا مُحَمَّدُ لِنَنْظُرَ ما تَقُولُ؟ فَـإِنِ اتَّبَعْتَنا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خالَفْتَنا خَصَمْناكَ .

وَقالَتِ النَّصارىٰ : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ المَسِيحَ ابْنُ اللهِ ، اتَّحَدَ بِهِ ، وَقَدْ جِئْناكَ لِنَنْظُرَ ما تَقُولُ، فَـإِنِ اتَّبَعْتَنا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خالَفْتَنا خَصَمْناكَ .

وَقالَتِ الدَّهْرِيَّةُ: نَحْنُ نقُولُ : الأَشْياءُ لا بَدْءَ لَها وَهِيَ دائِمَةٌ ، وَقَدْ جِئْناكَ لِنَنْظُرَ فِيما تَقُولُ ، فَإِنِ اتَّبَعْتَنا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خالَفْتَنا خَصَمْناكَ .

وَقالَتِ الثَّنَوِيَّةُ : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ النُّورَ وَالظُّلْمَةَ هُما المُـدَبِّرانِ ، وَقَدْ جِئْناكَ لِنَنْظُرَ فِيما تَقُولُ ، فَإِنِ اتَّبَعْتَنا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوابِ مِنْكَ ، وَإِنْ خالَفْتَنا خَصَمْناكَ .

وَقالَ مُشْرِكُوا الْعَرَبِ : نَحْنُ نَقُولُ : إِنَّ أَوْثانَنا آلِهَةٌ ، وَقَدْ جِئْناكَ لِنَنْظُرَ فِيما تَقُولُ ، فَإِنِ

نصاریٰ ، دهری ، ثنویّه ومشرکان عرب (بت‌پرستان) طی یک تبانی وقرار در محضر آنحضرت حاضر شده وشروع به مجادله واحتجاج نمودند .

یهودیان گفتند : اعتقاد ما این است که عُزَیر پسر خداست ، ونزد تو آمده‌ایم که در این باره مذاکره کنیم ونظر تو را بدانیم . اگر با ما هم‌عقیده شدی حقّ تقدّم با ما است ، وگرنه با اعتقاد ما مخالف بوده وما نیز خصم تو خواهیم شد.

ونصاری گفتند : ما عقیده داریم که مسیح پسر خدا است ، وخدا با او متّحد شده ، ونزد تو آمده‌ایم تا نظرت را بدانیم ، ودر صورت توافق، ما حقّ تقدّم خواهیم داشت وگرنه با تو مخاصمه خواهیم کرد .

سپس دهریّه گفتند : ما معتقدیم موجودات جهان را آغاز وانجامی نیست وجهان قدیم وهمیشگی است ، ودر این موضوع با تو بحث خواهیم کرد ، اگر با ما هم‌عقیده باشی البتّه برتری ما ثابت می‌شود واگر مخالفت کنی با تو دشمنی خواهیم کرد .

و ثنویّه مذهبان گفتند : اعتقاد ما این است که تدبیر جهان از دو مبدء نور و تاریکی سرچشمه می‌گیرد ، ونزدت آمده‌ایم تا در این عقیده باشما وارد بحث ومجادله شویم . اگر با ما موافق بودی که حقّ تقدّم خواهیم داشت ودر صورت مخالفت خصم تو خواهیم شد .

ودر آخر بت‌پرستان اظهار نمودند : ما معتقدیم این بتها خدایان ما هستند ، وآمده‌ایم

اتَّبَعْتَنا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ ، وَإِنْ خالَفْتَنا خَصَمْناكَ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : آمَنْتُ بِاللهِ وَحْدَهُ لاشَرِيكَ لَهُ وَكَفَرْتُ [بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَ] بِكُلِّ مَعْبُودٍ سِواهُ . ثُمَّ قالَ لَهُمْ : إِنَّ اللهَ تَعالىٰ قَدْ بَعَثَني كافَّةً لِلنّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً وَحُجَّةً عَلَى الْعالَمِينَ ، سَيَرُدُّ كَيْدَ مَنْ يَكِيدُ دِينَهُ فِي نَحْرِهِ .

ثُمَّ قالَ لِلْيَهُودِ : أَجِئْتُمُونِي لِأَقْبَلَ قَوْلَكُمْ بِغَيْرِ حُجَّةٍ؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَما الَّذِي دَعاكُمْ إِلَى الْقَولِ بِأَنَّ عُزَيْراً ابْنُ اللهِ؟

قالُوا : لِأَنَّهُ أَحْيىٰ لِبَنِي إِسْرائِيلَ التَّوراةَ بَعْدَ ما ذَهَبَتْ ، وَلَمْ يَفْعَلْ بِها هذا إِلاّ لِأَنَّهُ ابْنُهُ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : فَكَيْفَ صارَ عُزَيْرٌ ابْنَ اللهِ دُونَ مُوسىٰ ؛ وَهُوَ الَّذِي جاءَهُمْ بِالتَّوراةِ وَرُئِيَ مِنْهُ مِنَ الْمُعْجِزاتِ ما قَدْ عَلِمْتُمْ؟ وَلَئِنْ كانَ عُزَيْرٌ ابْنَ اللهِ لِما ظَهَرَ مِنْ إِكْرامِهِ بِإِحْياءِ التَّوراةِ ، فَلَقَدْ كانَ مُوسىٰ بِالْبُنُوَّةِ أَوْلىٰ وَأَحَقَّ ، وَلَئِنْ كانَ هذا الْمِقْدارُ مِنْ إِكْرامِهِ لِعُزَيْرٍ يُوجِبُ لَهُ أَنَّهُ ابْنُهُ ، فَأَضْعافُ هٰذِهِ الْكَرامَةِ لِمُوسىٰ تُوجِبُ لَهُ مَنْزِلَةً أَجَلَّ مِنَ الْبُنُوَّةِ ، لِأَنَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِنَّما تُرِيدُونَ بِالْبُنُوَّةِ الدَّلالَةَ عَلىٰ سَبِيلِ ما تُشاهِدُونَهُ فِي دُنْياكُمْ مِنْ وِلادَةِ أُمَّهاتِ

تا در این عقیده با تو بحث کنیم . اگر با ما توافق کردی تقدّم ما ثابت خواهد شد ، ودر صورت اختلاف‌نظر، مانیز همچون دیگران خصم تو خواهیم شد .

رسولخدا ﷺ فرمود : به خداوند بی‌شریک وانباز مؤمن ، وبه هر معبودی جز او [همچون بت وطاغوت] کافرم . خداوند مرا برای همهٔ جهانیان مبعوث فرمود تا مردم را بشارت دهم واز عذاب او بترسانم تا بر تمام ایشان حجّت ودلیل باشم . ومرا در همه جا حفظ فرمود ، وشرّ دشمنان ومخالفین مرا دفع نمود .

سپس رو به جماعت یهود کرده وفرمود : آیا نزد من آمده‌اید تا بی‌دلیل عقیده‌اتان را بپذیرم؟ گفتند : نه .

فرمود : پس بر اساس چه دلیلی معتقدید که عُزَیر [نَبیّ] پسر خداست ؟

گفتند : چون کتاب مقدّس تورات را پس از متروک شدن احیا نمود ، واینکار را جز در مقام پسر خدابودن انجام نداد .

فرمود : با این استدلال موسی به فرزندی خدا سزاوارتر از عُزَیر است . زیرا تورات توسّط او نازل‌شده ، ومعجزات‌بسیاری که خود برآنها واقفید از او مشاهده گردیده ، و بر اساس منطق شما باید موسی نیز دارای مقامی‌بالاتر از مقام عُزَیر ـ پسر خدابودن ـ باشد . ودیگر اینکه اگر منظور شما از پسرخدا بودن اینستکه خداوند متعال همچون پدران دیگر

الأَوْلادِ بَوَطْئِ آبائِهِمْ لَهُنَّ فَقَدْ كَفَرْتُمْ بِاللهِ تَعالىٰ وَشَبَّهْتُمُوهُ بِخَلْقِهِ ، وَأَوْجَبْتُمْ فِيهِ صِفاتَ المُحْدَثِينَ ، وَوَجَبَ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُحْدَثاً مَخْلُوقاً ، وَأَنْ يَكونَ لَهُ خالِقٌ صَنَعَهُ وَابْتَدَعَهُ .

قالُوا: لَسْنا نَعْني هذا، فَإِنَّ هٰذا كُفْرٌ كَما ذَكَرْتَ، وَلٰكِنّا نَعْني أَنَّهُ ابْنُهُ عَلىٰ مَعْنَى الْكَرامَةِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُناكَ وِلادَةٌ ، كَما قَدْ يَقُولُ بَعْضُ عُلَمائِنا لِمَنْ يُرِيدُ إِكْرامَهُ وَإِيانَتَهُ بِالْمَنْزِلَةِ مِنْ غَيْرِهِ : «يا بُنَيَّ» وَ «انَّهُ ابْني» لا عَلىٰ إِثْباتِ وِلادَتِهِ مِنْهُ ، لِأَنَّهُ قَدْ يَقُولُ ذٰلِكَ لِمَنْ هُوَ أَجْنَبِيٌّ لا نَسَبَ لَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ ، وَكَذٰلِكَ لَـمّا فَعَلَ اللهُ تَعالىٰ بِعُزَيْرٍ ما فَعَلَ كانَ قَدِ اتَّخَذَهُ ابْناً عَلَى الْكَرامَةِ لا عَلَى الْوِلادَةِ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله : فَهٰذا ما قُلْتُهُ لَكُمْ ، انَّهُ إِنْ وَجَبَ عَلىٰ هٰذا الْوَجْهِ أَنْ يَكُونَ عُزَيْرٌ ابْنَهُ ، فَإِنَّ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ لِمُوسىٰ أَولىٰ ، وَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَفْضَحُ كُلَّ مُبْطِلٍ بِإِقْرارِهِ وَيَقْلِبُ عَلَيْهِ حُجَّتَهُ ، إِنَّ الَّذي احْتَجَجْتُمْ بِهِ يُؤَدِّيكُمْ إِلىٰ ما هُوَ أَكْبَرُ مِمّا ذَكَرْتُهُ لَكُمْ ، لِأَنَّكُمْ قُلْتُمْ: إِنَّ عَظِيماً مِنْ عُظَمائِكُمْ قَدْ يَقُولُ لِأَجْنَبِيٍّ لانَسَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ: «يابُنَيَّ» وَ «هٰذا ابْني» لا عَلىٰ طَرِيقِ الْوِلادَةِ،

با جفت خود نزدیکی نموده ودر اثر این مقاربت ، پسری مانند عُزَیر متولّد شده ، در اینصورت شما پروردگار جهان را یکی از موجودات مادّی ومحدود جهان پنداشته وبه او صفاتی چون صفات مخلوقین داده‌اید .

گفتند : مراد ما [از ولادت] این معنی نیست ، زیرا آن بنا به گفتهٔ شما کفر ونادانی است . بلکه مقصود ما از پسر خدابودن احترام وعظمت است . هرچند ولادتی در کار نباشد ، چنانکه شخص عالم واستاد به شاگردش می‌گوید : «ای پسر من» یا «تو پسر من هستی» ، ونظر او از این تعبیر تنها اظهار محبّت است واحترام نه اثبات ولادت . واین سخن را به کسی می‌گوید که هیچ نسبتی میانشان نیست . وبه همین تعبیر خداوند عُزَیر را از نظر شرافت وعظمت پسر خود برگزید نه بر اساس ولادت .

فرمود : با این توجیه نیز پاسخ شما همان بود که در ابتدا گفتم ، زیرا بر اساس این تعبیر، موسی علیه السلام برای‌این‌مقام شایسته‌تربوده‌است. بدرستیکه‌خداوند بااقراراهل‌باطل آنانرا رسوا می‌کند، وحجّت را بر علیه ایشان برمی‌گرداند ، این توجیهی که بدان استدلال نمودید شما را به‌راهی دشوارتر از آنچه گفتید می‌اندازد . زیرا شما گفتید : یکی از بزرگانتان بدون اثبات ولادت به‌غریبه‌ای می‌گوید: «ای پسر من» و «توپسر من هستی»، ونیز به

فَقَدْ تَجِدُونَ أَيْضاً هٰذا الْعَظِيمَ يَقُولُ لِأَجْنَبِيٍّ آخَرَ : «هٰذا أَخي» وَلِآخَرَ : «هٰذا شَيْخي» وَ «أَبي» وَلِآخَرَ : «هٰذا سَيِّدِي» وَ «يا سَيِّدي» عَلىٰ سَبِيلِ الإِكْرامِ ، وَإِنَّ مَنْ زادَهُ فِي الْكَرامَةِ زادَهُ فِي مِثْلِ هٰذا الْقَولِ ، فَإِذاً يَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُوسىٰ أَخاً لِلّٰهِ ، أَوْ شَيْخاً لَهُ ، أَوْ أَباً ، أَوْ سَيِّداً ، لِأَنَّهُ قَدْ زادَهُ فِي الإِكْرامِ مِمّا لِعُزَيْرٍ ، كَما أَنَّ مَن زادَ رَجُلاً فِي الإِكْرامِ فَقالَ لَهُ : يا سَيِّدي ، وَ : يا شَيْخي ، وَ : يا عَمِّي ، وَ : يا رَئِيسي ، [وَ : يا أَمِيري] عَلىٰ طَرِيقِ الإِكْرامِ ، وَإِنَّ مَنْ زادَهُ فِي الْكَرامَةِ ، زادَهُ فِي مِثْلِ هٰذا الْقَوْلِ .

أَفَيَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُوسىٰ أَخاً لِلّٰهِ ، أَوْ عَمّاً ، أَوْ رَئِيساً ، أَوْ سَيِّداً ، أَوْ أَمِيراً ، لِأَنَّهُ قَدْ زادَهُ فِي الإِكْرامِ عَلىٰ مَنْ قالَ لَهُ : يا شَيْخي ، أَو : يا سَيِّدي ، أَو : يا عَمِّي ، أَو : يا أَمِيري؟

قالَ فَبُهِتَ الْقَومُ وَتَحَيَّرُوا وَقالُوا : يا مُحَمَّدُ! أَجِّلْنا نَتَفَكَّرْ فِيما قَدْ قُلْتَهُ لَنا . فَقالَ : انْظُرُوا فِيهِ بِقُلُوبٍ مُعْتَقِدَةٍ لِلْإِنْصافِ ، يَهْدِكُمُ اللّٰهُ تَعالىٰ .

ثُمَّ أَقْبَلَ ﷺ عَلَى النَّصارىٰ ، فَقالَ لَهُمْ : وَأَنْتُمْ قُلْتُمْ : إِنَّ الْقَدِيمَ عَزَّوَجَلَّ اتَّحَدَ بِالْمَسِيحِ ابْنِهِ ، فَمَا الَّذي أَرَدْتُمُوهُ بِهٰذَا الْقَولِ؟ أَرَدْتُمْ أَنَّ الْقَدِيمَ صارَ مُحْدَثاً لِوُجُودِ هٰذَا الْمُحْدَثِ الَّذي هُوَ

دیگری می‌گوید : «تو شیخ واستاد وپدر من هستی» ، وبدیگری می‌گوید : «تو آقای من هستی» و «ای آقای من» ، وهرچه احترامش بیشتر باشد آن سخن محترمانه‌تر خواهد شد . وبر اساس این عقیده لازم است موسی بن عمران برادر یا استاد یا پدر یا مولای خدای باشد ، تا فضیلت آنحضرت نسبت به عُزَیر فهمیده شود . وبه نظر شما آیا صحیح است این سخنان در بارهٔ موسی ـ که از عُزَیر بالاتر است ـ نسبت به خدا داده شود؟!

یهودیان از پاسخ رسولخدا ﷺ مات ومبهوت شده وگفتند : ای محمّد ، اجازه بده دربارهٔ سخنت تحقیق وتفکّر کنیم .

فرمود : امیدوارم با قلب پاک وراه انصاف در گفتار وعقیده‌اتان فکر کنید ، تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند .

سپس رو به جماعت نصاری کرده وفرمود : شما معتقدید که خداوند ازلی وقدیم ، با پسر خود ؛ حضرت مسیح متّحد گشته است ، از شما می‌پرسم منظورتان در این گفتار مبهم چیست؟ آیا مرادتان این است که خدای ازلی وقدیم با اتّحاد با یک موجود حادث تنزّل کرده؟ ویا اینکه حضرت مسیح که موجودی محدود وحادث است بواسطهٔ اتّحاد با

عِيسىٰ؟ أَوِ المحْدَثُ الَّذي هُوَ عِيسىٰ صارَ قَدِيماً لِوُجُودِ القَدِيمِ الَّذي هُوَ اللهُ؟ أَوْ مَعْنىٰ قَوْلِكُمْ: انَّهُ اتَّحَدَ بِهِ أَنَّهُ اخْتَصَّهُ بِكَرامَةٍ لَمْ يُكْرِمْ بِها أَحَداً سِواهُ؟

فَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنَّ الْقَدِيمَ صارَ مُحْدَثاً فَقَدْ أَبْطَلْتُمْ، لِأَنَّ الْقَدِيمَ مُحالٌ أَنْ يَنْقَلِبَ فَيَصِيرَ مُحْدَثاً، وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنَّ المحْدَثَ صارَ قَدِيماً فَقَدْ أَحَلْتُمْ لِأَنَّ المحْدَثَ أَيْضاً مُحالٌ أَنْ يَصِيرَ قَدِيماً.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنَّهُ اتَّحَدَ بِهِ بِأَنَّهُ اخْتَصَّهُ وَاصْطَفاهُ عَلىٰ سائِرِ عِبادِهِ، فَقَدْ أَقْرَرْتُمْ بِحُدُوثِ عِيسىٰ وَبِحُدُوثِ المَعْنَى الَّذي اتَّحَدَ بِهِ مِنْ أَجْلِهِ، لِأَنَّهُ إِذا كانَ عِيسىٰ مُحْدَثاً وَكانَ اللهُ اتَّحَدَ بِهِ ـ بِأَنْ أَحْدَثَ بِهِ مَعنىً صارَ بِهِ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عِنْدَهُ ـ فَقَدْ صارَ عِيسىٰ وَذلاكَ لِمَعْنى مُحْدَثَيْنِ، وَهٰذا خِلافُ ما بَدَأْتُمْ تَقُولُونَهُ.

قالَ: فَقالَتِ النَّصارىٰ: يا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَـمّا أَظْهَرَ عَلىٰ يَدِ عِيسىٰ مِنَ الأَشْياءِ الْعَجِيبَةِ ما أَظْهَرَ، فَقَدِ اتَّخَذَهُ وَلَداً عَلىٰ جَهَةِ الْكَرامَةِ.

فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: فَقَدْ سَمِعْتُمْ ما قُلْتَهُ لِلْيَهُودِ فِي هٰذا المَعْنىٰ الَّذي ذَكَرْتُمُوهُ. ثُمَّ أَعادَ صلى الله عليه وآله ذلِكَ كُلَّهُ، فَسَكَتُوا إِلاّ رَجُلاً واحِداً مِنْهُمْ فَقالَ لَهُ: يا مُحَمَّدُ! أَوَلَسْتُمْ

پروردگار قدیم وابدی ترقّی نموده وبرابر ویکی شده است؟ ویا اینکه این نهایت تعظیم وتکریم حضرت عیسی است؟

دوصورت اوّل براساس برهان عقلی محال است، زیرا قدیم چگونه حادث می‌شود، ویا حادث چگونه ممکن است به قدیم تغییر نماید، بنابر این حادث از هر جهت ضدّ، بلکه نقیض قدیم است، واجتماع آندو ممتنع ومحال خواهد بود. ودر صورت آخر پرواضح است که مسیح یکی از مخلوقات وبندگان برگزیدهٔ خداوند بوده وحادث خواهد شد. و به هر شکل پسرخدابودن مسیح و اتّحاد خداوند با او محال وباطل است.

نصاریٰ گفتند: ای محمّد، مقصود ما این است که خداوند در مورد مسیح ـ به جهت الطاف خاصّه وتوجّه بی‌پایان به او ـ معجزات شگفت انگیزی را بدست او جاری فرموده، وبهمین جهت موضوع پسر خدا بودن عیسی تنها جنبهٔ احترام وتجلیل دارد وبس.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: حتماً سخنی که به یهودیان گفتم شنیدید. سپس گفتار خود دربارهٔ پسر خدابودن عُزَیر نَبیّ (عليه السلام) را تکرار فرمود. وجماعت نصاری همه ساکت ومجاب شدند، مگر یکی از آنان که رو به آنحضرت کرده وگفت: ای محمّد! مگر شما

تَقُولُونَ : إِنَّ إِبْراهِيمَ خَلِيلُ اللهِ؟ قالَ : قَدْ قُلْنا ذلِكَ . فَقالَ : فَإِذا قُلْتُمْ ذلِكَ فَلِمَ مَنَعْتُمُونا مِنْ أَنْ نَقُولَ إِنَّ عِيسىٰ ابْنُ اللهِ؟

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : إِنَّهُما لَنْ يَشْتَبِها ، لِأَنَّ قَوْلَنا : إِنَّ إِبْراهِيمَ خَلِيلُ اللهِ ، فَإِنَّما هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْخَلَّةِ أَوِ الْخُلَّةِ . فَأَمّا الْخَلَّةُ فَإِنَّما مَعْناها الْفَقْرُ وَالْفاقَةُ ، فَقَدْ كانَ خَلِيلاً إِلىٰ رَبِّهِ فَقِيراً [إِلَى اللهِ] وَإِلَيْهِ مُنْقَطِعاً، وَعَنْ غَيْرِهِ مُتَعَفِّفاً مُعْرِضاً مُسْتَغْنِياً ، وَذلِكَ لَمّا أُرِيدَ قَذْفُهُ فِي النّارِ فَرُمِيَ بِهِ فِي الْمَنْجَنِيقِ فَبَعَثَ اللهُ تَعالىٰ جَبْرَئِيلَ وَقالَ لَهُ : أَدْرِكْ عَبْدي ، فَجاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الْهَواءِ ، فَقالَ : كَلِّفْني ما بَدا لَكَ فَقَدْ بَعَثَنِي اللهُ لِنُصْرَتِكَ .

فَقالَ : بَلْ حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، إِنِّي لا أَسْأَلُ غَيْرَهُ ، وَلا حاجَةَ لِي إِلاّ إِلَيْهِ . فَسَمّاهُ خَلِيلَهُ ، أَي فَقِيرَهُ وَمُحْتاجَهُ وَالْمُنْقَطِعَ إِلَيْهِ عَمَّنْ سِواهُ .

وَإِذا جَعَلَ مَعْنىٰ ذلِكَ مِنَ الْخُلَّةِ [العالم] وَهُوَ أَنَّهُ قَدْ تَخَلَّلَ مَعانِيهِ ، وَوَقَفَ عَلىٰ أَسْرارٍ لَمْ يَقِفْ عَلَيْها غَيْرُهُ كانَ مَعْناهُ العالِمَ بِهِ وَبِأُمُورِهِ ، وَلا يُوجِبُ ذلِكَ تَشْبِيهَ اللهِ بِخَلْقِهِ ، أَلا تَرَونَ

ابراهیم را «خلیل‌الله» نمی‌دانید؟ فرمود : همینطور است ، پرسید : پس چرا با این عقیدهٔ ما که عیسی ابن الله است مخالفید؟

فرمود : این دو هیچ شباهتی با هم ندارند . اینکه ابراهیم خلیل خدا است ، خلیل از مادّهٔ خَلَّه ـ بفتح یا ضمّ اوّل وتشدید دوم ـ بمعنی احتیاج وفقر است ، وحقیقت معنای خلیل : شخص نیازمند ومحتاج وفقیر است ، وچون ابراهیم علیه‌السلام درنهایت استغنای نفس ، از دیگران دوری گزیده وتنها بسوی خداوند متعال روی آورده ، لقب خلیل را به او دادند ، واین معنی آنجا به اوج خود می‌رسد که او را در منجنیق گذاشته ومی‌خواستند به سوی آتش پرت کنند ، در اینجا جبرئیل علیه‌السلام از جانب خدا مأمور شد تا او را یاری کند ، ولی حضرت ابراهیم علیه‌السلام در جواب گفت : هیچ حاجتی به غیر خدا ندارم ویاری او مرا بس است ، به همین دلیل ملقّب به خلیل شد.

واگر لغت خلیل را از مادّهٔ خِلَّة ـ به کسر اوّل وفتح وتشدید ثانی ـ بگیریم معنایش : تحقیق در خلال معانی وتوجّه به لطائف وحقائق واسرار می‌شود ، ودر اینصورت نیز هیچ ارتباطی با استدلال شما نخواهد داشت ، که مستوجب تشبیه نمودن خداوند به خلق باشد . (زیرا تشابه وتناسب در صفات وعوارض است نه در ذات وحقیقت) آیا نمی‌بینید

أَنَّهُ إذا لَمْ يَنْقَطِعْ إِلَيْهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ؟ وَإذا لَمْ يَعْلَمْ بِأَسْرارِهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ؟ وَأَنَّ مَنْ يَلِدُهُ الرَّجُلُ وَإِنْ أَهانَهُ وَأَقْصاهُ لَمْ يَخْرُجْ [بِهِ] عَنْ أَنْ يَكُونَ وَلَدَهُ، لِأَنَّ مَعْنَى الوِلادَةِ قائِمٌ بِهِ؟

ثُمَّ إِنْ وَجَبَ ـ لِأَنَّهُ قالَ لإِبْراهِيمَ: خَلِيلِي ـ أَنْ تُقِيسُوا أَنْتُمْ فَتَقُولُوا: إِنَّ عِيسىٰ ابْنُهُ، وَجَبَ أَيْضاً كَذلِكَ أَنْ تَقُولُوا لِمُوسىٰ إِنَّهُ ابْنُهُ، فَإِنَّ الَّذي مَعَهُ مِنَ المُعْجِزاتِ لَمْ يَكُنْ بِدُونِ ما كانَ مَعَ عِيسىٰ، فَقُولُوا: إِنَّ مُوسىٰ أَيضاً ابْنُهُ، وَأَنْ يَجُوزَ أَنْ تَقُولُوا عَلىٰ هٰذا المَعْنى: إِنَّهُ شَيْخُهُ، وَسَيِّدُهُ، وَعَمُّهُ، وَرَئِيسُهُ، وَأَمِيرُهُ، كَما قَدْ ذَكَرْتُهُ لِلْيَهُودِ.

فَقالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: وَفِي الْكُتُبِ المُنْزَلَةِ أَنَّ عِيسىٰ قالَ: «أَذْهَبُ إِلىٰ أَبِي».

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله: فَإِنْ كُنْتُمْ بِذلاكَ لِكِتابٍ تَعْمَلُونَ فَإِنَّ فِيهِ: «أَذْهَبُ إِلىٰ أَبِي وَأَبِيكُمْ» فَقُولُوا: إِنَّ جَمِيعَ الَّذينَ خاطَبَهُمْ عِيسىٰ كانُوا أَبْناءَ اللهِ، كَما كانَ عِيسىٰ ابْنَهُ مِنَ

اگر حضرت ابراهیم علیه‌السلام به سوی خدا منقطع نشده بود، وبر اسرار وحقائق علوم دست نمی‌یافت خلیل خدا نمی‌شد؟!

ولی در موضوع توالد وتناسل به عکس است، زیرا رابطهٔ پدر وپسر یک امر حقیقی وذاتی است هرچند پدر فرزند را دشنام دهد واز خود دور سازد، زیرا معنای ولادت، قائم به اوست (پدر برای همیشه مبدء تکوّن وذاتاً پدر آن فرزند است)

سپس اگر دلیل شما برای پسر خدا بودن حضرت مسیح، اینستکه حضرت ابراهیم خلیل خداست، لازم به این اعتقاد است که حضرت موسی نیز پسر خداست. زیرا معجزاتی توسّط او ظاهر شده که کمتر از معجزات حضرت عیسی نبوده است، پس بگویید: «موسی پدر خداست». بلکه همانطور که در احتجاج با یهود بیان شد جایز است بگویید: «موسی پدر، آقا، عمو، رئیس وأمیر خداست».

یکی از نصاریٰ گفت: حضرت مسیح خود در انجیل می‌فرماید: «من بسوی پدر خود می‌روم».

رسولخدا صلّى الله عليه وآله فرمود: درصورت عمل به این‌کتاب، این جمله درآن اینگونه آمده: «من بسوی پدر خود وشما می‌روم»، پس لازم است اعتراف کنید که تمام مخاطبان عیسی پسر خدا هستند. واز همین جمله معلوم می‌شود که اطلاق «ابن الله» به حضرت عیسیٰ هیچ اختصاص وویژگی نداشته و تمام اصحاب وشنوندگان کلامش پسر خدایند. در

الْوَجْهِ الَّذي كانَ عِيسىٰ ابْنَهُ ، ثُمَّ إِنَّ ما في هٰذَا الْكِتابِ يَبْطُلُ عَلَيْكُمْ هٰذا الَّذي زَعَمْتُمْ أَنَّ عِيسىٰ مِنْ جَهَةِ الاخْتِصاصِ كانَ ابْناً لَهُ ، لِأَنَّكُمْ قُلْتُمْ : إِنَّما قُلْنا : إِنَّهُ ابْنُهُ لِأَنَّهُ اخْتَصَّهُ بِما لَمْ يَخْتَصَّ بِهِ غَيْرَهُ ، وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذي خُصَّ بِهِ عِيسىٰ لَمْ يُخَصَّ بِهِ هٰؤلاءِ الْقَومُ الَّذينَ قالَ لَهُمْ عِيسىٰ : «أَذْهَبُ إِلىٰ أَبي وَأَبِيكُمْ» فَبَطَلَ أَنْ يَكُونَ الاخْتِصاصُ لِعيسىٰ ، لِأَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ عِنْدَكُمْ بِقَولِ عِيسىٰ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلُ اخْتِصاصِ عِيسىٰ ، وَأَنْتُمْ إِنَّما حَكَيْتُمْ لَفْظَةَ عِيسىٰ وَتأَوَّلْتُموها عَلىٰ غَيْرِ وَجْهِها ، لِأَنَّهُ إِذا قالَ : «أَبي وأَبِيكُمْ» فَقَدْ أَرادَ غَيْرَ ما ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ وَتَخَلْتُمُوهُ ، وَما يُدْرِيكُمْ لَعَلَّهُ عَنىٰ : أَذْهَبُ إِلىٰ آدَمَ ، أَوْ إِلىٰ نُوحٍ ، وَإِنَّ اللهَ يَرْفَعُني إِلَيْهِمْ وَيَجْمَعُني مَعَهُمْ ، وَآدَمُ أَبي وَأَبُوكُمْ ، وَكَذلِكَ نُوحٌ ، بَلْ ما أَرادَ غَيْرَ هٰذا .

قالَ : فَسَكَتَ النَّصارىٰ وَقالُوا : ما رَأَيْنا كَالْيَومِ مُجادِلاً وَلا مُخاصِماً مِثْلَكَ وَسَنَنْظُرُ في أُمُورِنا . ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى الدَّهْرِيَّةِ فَقالَ : وَأَنْتُمْ فَما الَّذي دَعاكُمْ إِلَى الْقَولِ بِأَنَّ الأَشْياءَ لا بَدْوَ لَها وَهِيَ دائِمَةٌ لَمْ تَزَلْ وَلا تُزالُ؟

فَقالُوا: [لِأَنّا] لا نَحْكُمُ إِلاّ بِما نُشاهِدُهُ ، وَلَمْ نَجِدْ لِلأَشْياءِ حَدَثاً فَحَكَمْنا بِأَنَّها لَمْ تَزَلْ ، وَلَمْ نَجِدْ لَها انْقِضاءً وَفَناءً فَحَكَمْنا بِأَنَّها لا تُزالُ .

صورتیکه آنان فاقد این امتیازات بودند . وشما خود این جمله را نقل می‌کنید ولی از مضمون آن غافلید وبرخلاف گفتهٔ آن بزرگوار سخن می‌گویید .

واگر مراد شما معنای ظاهری ولفظی کلمات «پدر» و«پسر» است ، پس چرا نمی‌گویید مراد از کلمهٔ پدر : حضرت آدم ، یا حضرت نوح است . زیرا آندو پیامبر گرامی پدران حقیقی حضرت مسیح ودیگرانند . وچطور می‌توانید این معنی حقیقی را نفی کرده وآن تصوّراتی که خود اراده کرده‌اید باثبات رسانید؟!.

مسیحیان پس از این استدلال پیامبر ساکت شده وگفتند : ما تا امروز هیچکس را در مقام بحث وجدل چون تو [ماهر وزبردست] ندیده بودیم ، فرصتی بده تا در این موضوع اندیشه کنیم . سپس آنحضرت رو به دهریه نموده وفرمود : روی چه اصلی معتقدید که همهٔ اشیاء وموجودات جهان ، قدیم وهمیشگی بوده وآغاز وانجامی ندارند؟

گفتند : ماتنها چیزی را می‌پذیریم که ببینیم ، وچون برای اشیاء نه ابتدائی دیده ونه فنا وانقضایی ، حکم می‌کنیم که موجودات همیشگی بوده وخواهند بود .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : أَفَوَجَدْتُمْ لَها قَدَماً ، أَمْ وَجَدْتُمْ لَها بَقاءً أَبَدَ الأَبَدِ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ : إِنَّكُمْ وَجَدْتُمْ ذلِكَ أَنْهَضْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَنَّكُمْ لَمْ تَزالُوا عَلىٰ هَيْئَتِكُمْ وُعُقُولِكُمْ بِلا نِهايَةٍ ، وَلا تَزالُونَ كَذلِكَ ، وَلَئِنْ قُلْتُمْ هٰذا ، دَفَعْتُمُ الْعِيانَ ، وَكَذَّبَكُمُ الْعالِمُونَ الَّذينَ يُشاهِدُونَكُمْ .

قالُوا : بل لَمْ نُشاهِدْ لَها قِدَماً وَلا بَقاءً أَبَدَ الأَبَدِ .

قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : فَلِمَ صِرْتُمْ بِأَنْ تَحْكُمُوا بِالْقِدَمِ وَالْبَقاءِ دائِماً؟ لِأَنَّكُمْ لَمْ تُشاهِدُوا حُدُوثَها ، وَانْقِضاؤُها أَولىٰ مِنْ تارِكِ التَمييزِ لَها مِثلكُمْ ، فَيَحْكُمُ لَها بِالْحُدُوثِ وِالانْقِضاءِ وِالانْقِطاعِ ، لِأَنَّهُ لَمْ يُشاهِدْ لَها قِدَماً وَلا بَقاءً أَبَدَ الأَبَدِ . أَوَلَسْتُمْ تُشاهِدُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ [أَنَّ] أَحَدَهُما بَعْدَ الآخَرِ؟ فَقالُوا: نَعَمْ . فَقالَ ﷺ : أَتَرَونَها لَمْ يَزالا وَلا يَزالانِ؟ فَقالُوا : نَعَمْ . فَقالَ : أَفَيَجُوزُ عِنْدَكُمُ اجْتِماعُ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ؟ فَقالُوا : لا .

فَقالَ ﷺ : فَإِذاً يَنْقَطِعُ أَحَدُهُما عَنِ الآخَرِ ، فَيَسْبِقُ أَحَدُهُما وَيَكُونُ الثّاني جارِياً بَعْدَهُ . قالُوا : كَذلِكَ هُوَ .

رسولخدا ﷺ فرمود: آیا شما با چشم خود همیشگی بودن موجودات وقدیم وازلی بودن آنها را دیده‌اید؟ اگر بگویید آری لازم است با همین عقل وقوای بدنی ، ابدی وازلی باشید تا بتوانید تمام موجودات را به صفت قدیم وازلی بودن ببینید ، واین خلاف حسّ وعیان ، ومخالف شهود همهٔ عقلای بشر است . [والبتّه چنین ادّعایی نخواهید کرد]

دهریّه گفتند : آری ، ما قدیم بودن وبقای موجودات را ندیده‌ایم .

فرمود : پس چرا حکم به قدیم بودن وبقای موجودات می‌کنید ، با اینکه بنا به اعتقاد خودتان نه حدوث اشیاء را مشاهده کرده‌اید ونه قدیم بودنشان را؟ وچگونه می‌توانید یک طرف را برگزیده وطرف دیگر را نفی کنید؟ آیا گردش شب وروز را نمی‌بینید که هر یکی پشت سر دیگری در جریان است . گفتند : آری .

فرمود : آیا این گردش وترتیب در میان شب وروز از زمانهای گذشته بوده وخواهد بود؟ گفتند : آری . فرمود : آیا ممکن است [این تناوب بهم ریزد و] شب وروز در یک‌جا جمع شوند؟ گفتند : نه ؛ ممکن نیست .

فرمود : در اینصورت ، از هم جدا ومنفصلند ، وقتی زمان یکی گذشت ، دیگری بدنبال آن جریان می‌یابد . گفتند : آری همینطور است .

فَقالَ : قَدْ حَكَمْتُمْ بِحُدُوثِ ما تَقَدَّمَ مِنْ لَيْلٍ وَنَهارٍ لَمْ تُشاهِدُوهُما ، فَلا تُنْكِرُوا اللهِ قُدْرَةً .

ثُمَّ قالَ ﷺ : أَتَقُولُونَ ما قَبْلَكُمْ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ مُتَناهٍ أَمْ غَيْرَ مُتَناهٍ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ : غَيرَ مُتَناهٍ فَكَيْفَ وَصَلَ إِلَيْكُمْ آخِرٌ بِلانِهايَةٍ لِأَوَّلِهِ؟ وَإِنْ قُلْتُمْ : إِنَّهُ مُتَناهٍ ، فَقَدْ كانَ وَلا شَيْءَ مِنْهُما . قالُوا : نَعَمْ .

قالَ لَهُمْ : أَقُلْتُمْ : إِنَّ العالَمَ قَدِيمٌ غَيرُ مُحْدَثٍ ، وَأَنْتُمْ عارِفُونَ بِمَعْنى ما أَقْرَرْتُمْ بِهِ ، وَبِمَعنىٰ ما حَجَدْتُمُوهُ؟ قالُوا : نَعَمْ .

قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : فَهٰذا الَّذي تُشاهِدُونَهُ مِنَ الأَشْياءِ بَعْضُها إِلىٰ بَعْضٍ يَفْتَقِرُ لِأَنَّهُ لا قِوامَ لِلْبَعْضِ إِلاّ بِما يَتَّصِلُ بِهِ، أَلا تَرَى البَناءَ مُحْتاجاً بَعْضُ أَجْزائِهِ إِلىٰ بَعْضٍ وَإِلاّ لَمْ يَتَّسِقْ وَلَمْ يَسْتَحْكِمْ ، وَكَذلِكَ سائِرُ ما تَرَونَ .

وَقالَ ﷺ : فَإِذا كانَ هٰذا المُحْتاجُ ـ بَعْضُهُ إِلىٰ بَعْضٍ لِقُوَّتِهِ وَتَمامِهِ ـ هُوَ الْقَديمُ ، فَأَخْبِرُونِي أَنْ لَوْ كانَ مُحْدَثاً ، كَيْفَ كانَ يَكُونُ؟ وَما ذا كانَتْ تَكُونُ صِفَتُهُ؟

فرمود: پس با این اعتراف، به حادث بودن آنچه که از شب و روز تقدّم و سبقت می گیرد بدون مشاهده حکم نمودید . پس منکر قدرت خداوند مشوید .

سپس فرمود : به عقیدهٔ شما آیا شب و روز ابتدا و پایانی دارد؟ یا ازلی وغیر متناهی است؟. درصورت نخست عقیدهٔما مبنی بر حدوث ثابت مـی‌شود . ودر صـورت دوم ، چگونه ممکن است چیزی که پایان دارد از جهت آغاز نامتناهی باشد؟ .

گفتند : درست است .

فرمود : شما که به قدیم بودن عالم معتقدید ومنکر حدوث آن می‌باشید ، آیا پیرامون آن تحقیق و تأمّلی کرده‌اید؟ گفتند : آری . فرمود : آیا نمی‌بینید که تمام اشیاء وموجودات جهان به هم محتاج ومرتبط ، ودر وجود وبقاء به یکدیگر نیازمندند؟ مگر نمی‌بینید در برقراری یک عمارت لازمست تمام اجزاء ـ از خاک وسنگ وآجر وآب وغیره ـ دست بدست هم دهند تا ساختمانی برقرار گردد؟ وهمینطور است سایر اشیاء جهان .

پس چنانچه این احتیاج وارتباط در تمام موجودات جهان حاکم است ، چگونه می‌توانیم آنها را قدیم وثابت بدانیم؟ ومعنی حادث چه می‌شود ، وآیا اینها که می‌گوئید قدیمند؟ اگر حادث بودند چه میشد؟

قالَ: فَبُهِتُوا وَعَلِمُوا أَنَّهُمْ لا يَجِدُونَ لِلْمُحْدَثِ صِفَةً يَصِفُونَهُ بِها إِلاّ وَ هِيَ مَوجُودَةٌ في هٰذا الَّذي زَعَمُوا أَنَّهُ قَديمٌ، فَوَجَمُوا وَقالُوا: سَنَنْظُرُ في أَمْرِنا.

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلَى الثَّنَوِيَّةِ ـ الَّذينَ قالُوا: النُّورُ وَالظُّلْمَةُ هُما المُدَبِّرانِ ـ فَقالَ: وَأَنْتُمْ فَما الَّذي دَعاكُمْ إِلىٰ ما قُلْتُمُوهُ مِنْ هٰذا؟

فَقالُوا: لِأَنّا وَجَدْنا الْعالَمَ صِنْفَيْنِ: خَيْراً وَشَرّاً، وَوَجَدْنَا الْخَيْرَ ضِدّاً لِلشَّرِّ، فَأَنْكَرْنا أَنْ يَكُونَ فاعِلٌ واحِدٌ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَضِدَّهُ، بَلْ لِكُلٍّ واحِدٍ مِنْهُما فاعِلٌ، أَلا تَرىٰ أَنَّ الثَّلْجَ مُحالٌ أَنْ يَسْخُنَ، كَما أَنَّ النّارَ مُحالٌ أَنْ تَبْرُدَ، فَأَثْبَتْنا لِذلِكَ صانِعَينِ قَديمَيْنِ: ظُلْمَةً وَنُوراً.

فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أَفَلَسْتُمْ قَدْ وَجَدْتُمْ سَواداً وَبَياضاً وَحُمْرَةً وَصُفْرَةً وَخُضْرَةً وَزُرْقَةً؟ وَكُلُّ واحِدَةٍ ضِدٌّ لِسائِرِها، لاسْتِحالَةِ اجْتِماعِ اثْنَيْنِ مِنْها في مَحَلٍّ واحِدٍ، كَما كانَ الحَرُّ وَالْبَرْدُ ضِدَّيْنِ لاسْتِحالَةِ اجْتِماعِهِما في مَحَلٍّ واحِدٍ؟ قالُوا: نَعَمْ.

جماعت دهریّه در برابر استدلال رسولخدا صلى الله عليه وآله مبهوت وحیران شده واز شرح معنای حادث درماندند. زیرا هروصفی دربیان حادث بامشخّصات موجوداتی که ـ به نظر آنان ـ قدیم بودند تطبیق می‌کرد. وبه همین خاطر از خشم، زبانشان بند آمده وگفتند: در اینباره بدقّت فکر وتأمّل خواهیم کرد.

سپس رسول گرامی اسلام رو به جماعت ثنویّه ـ معتقدان به تدبیر نور وظلمت ـ کرده وفرمود: از چه نظر به این معنی معتقد شدید؟

گفتند: ما معتقدیم که جهان روی دو قسمت تشکیل شده: یا خیر ونیکو، یا شرّ وبدی، ودریافتیم که این دو ضدّ ومخالف یکدیگرند. پس از اینجا حکم می‌کنیم که خالق «خیر» غیر از خالق «شرّ» است، زیرا یک خالق، دو عمل ضدّ هم را انجام نمی‌دهد. بلکه هرکدام را خالق است. چنانکه برف نمی‌تواند ایجاد حرارت کند، همانطور که آتش محال است مبدء اثر سردی هم باشد. بنابر این معتقد شدیم که نور وظلمت دو خالق قدیم جهان وجهانیان هستند.

رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود: آیا این همه رنگهای متنوّع ـ از سیاه وسفید وسرخ گرفته تا زرد وسبز وکبود ـ را نمی‌بینید؟ مگر قبول ندارید هرکدام از آنها ضدّ ومخالف دیگری است، پس دو نوع از آنها در یک مورد جمع نمی‌شوند، چنانکه گرما وسرما ضدّ همدیگرند؟ گفتند: آری.

قالَ : فَهَلاّ أَثْبَتُّمْ بِعَدَدِ كُلِّ لَوْنٍ صانِعاً قَدِيماً ، لِيَكُونَ فاعِلُ كُلِّ ضِدٍّ مِنْ هٰذِهِ الأَلْوانِ غَيْرَ فاعِلِ الضِّدِّ الآخَرِ ؟! قالَ : فَسَكَتُوا .

ثُمَّ قالَ : وَكَيْفَ اخْتَلَطَ [هٰذا] النُّورُ وَالظُّلْمَةُ ، وَهٰذا مِنْ طَبْعِهِ الصُّعُودُ ، وَهٰذِهِ مِنْ طَبْعِها النُّزُولُ ؟ أَرَأَيْتُمْ أَنَّ رَجُلاً أَخَذَ شَرْقاً يَمْشي إِلَيْهِ ، والآخَرُ غَرْباً ، أَكانَ يَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَلْتَقِيا ما داما سائِرَينِ عَلىٰ وُجُوهِهِما ؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَوَجَبَ أَنْ لا يَخْتَلِطَ النُّورُ وَالظُّلْمَةُ ، لِذِهابِ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُما فِي غَيْرِ جَهَةِ الآخَرِ ، فَكَيْفَ حَدَثَ هٰذا الْعالَمُ مِنِ امْتِزاجِ ما هُوَ مُحالٌ أَنْ يَمْتَزِجَ ؟ بَلْ هُما مُدَبَّرانِ جَمِيعاً مَخْلُوقانِ ، فَقالُوا : سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنا .

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلىٰ مُشْرِكِي الْعَرَبِ فَقالَ : وَأَنْتُمْ فَلِمَ عَبَدْتُمُ الأَصْنامَ مِنْ دُونِ اللهِ ؟ فَقالُوا : نَتَقَرَّبُ بِذٰلِكَ إِلَى اللهِ تَعالىٰ .

فَقالَ لَهُمْ : أَوَ هِيَ سامِعَةٌ مُطِيعَةٌ لِرَبِّها ، عابِدَةٌ لَها ، حَتّىٰ تَتَقَرَّبُوا بِتَعْظِيمِها إِلَى اللهِ ؟ قالُوا : لا .

فرمود : پس برای چه به تعداد هر رنگی به خالق قدیمی معتقد نشدید؟ وبنظر شما آیا هر ضدّی محتاج خالق مستقلّی نیست؟ دهریّه ساکت شدند .

سپس فرمود : بنا به اعتقاد شما چگونه ممکن است نور وظُلمت در ادارهٔ تشکیلات جهان دست به دست هم داده باشند ، در حالیکه نور بنا به طبعش میل به صعود دارد وظلمت تمایل به نزول وهبوط؟ آیا دو نفر که در خلاف هم پیوسته در حال حرکتند می‌توانند در یک جا بهم رسند وملاقات کنند؟ گفتند : نه امکان ندارد .

فرمود : پس لازم است که نور وظلمت نتوانند با هم اجتماع کنند ، چرا که آندو مخالف هم بوده وپیوسته در جهت خلاف هم در حرکتند . بنا براین استدلال آیا ممکن است جهان از اجتماع دو ضدّ ومخالف حادث ومتشکّل شده باشد؟

جماعت دهریّه گفتند : به ما مهلتی ده تا کاملاً در کارمان اندیشه کنیم .

سپس رو به مشرکان عرب (بت‌پرستان) کرده وفرمود : چرا بتان را پرستش کرده واز پروردگار جهان دست کشیده‌اید؟ گفتند : بااینکاربه خداوند تقرّب می‌جوییم .

فرمود : مگر این بتان شنوا بوده واز خدایشان اطاعت نموده واو را عبادت می‌کنند تا شما بواسطهٔ تعظیم آنها به خداوند تقرّب جویید؟ گفتند : نه .

قالَ : فَأَنْتُمُ الَّذينَ نَحَتُّمُوها بِأَيْدِيكُمْ؟ قالُوا : نَعَمْ . قالَ: فَلَئِنْ تَعْبُدُكُمْ هِيَ ـ لَوْ كانَ تَجُوزُ مِنْهَا الْعِبادَةُ ـ أَحْرىٰ مِنْ أَنْ تَعْبُدُوها! إذا لَمْ يَكُنْ أَمَرَكُمْ بِتَعْظِيمِها مَنْ هُوَ الْعارِفُ بِمَصالِحِكُمْ وَعَواقِبِكُمْ ، وَالحَكِيمُ فِيما يُكَلِّفُكُمْ؟!

قالَ : فَلَمّا قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ هٰذا [الْقَولَ] اخْتَلَفُوا ، فَقالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ اللهَ قَدْ حَلَّ فِي هَياكِلَ رِجالٍ كانُوا عَلىٰ هٰذِهِ الصُّوَرِ فَصَوَّرْنا هٰذِهِ الصُّوَرَ ، نُعَظِّمُها لِتَعْظِيمِنا تِلْكَ الصُّوَرَ الَّتي حُلَّ فِيها رَبُّنا .

وَقالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ : إِنَّ هٰذِهِ صُوَرُ أَقْوامٍ سَلَفُوا ، كانُوا مُطِيعِينَ للهِ قَبْلَنا ، فَمَثَّلْنا صُوَرَهُمْ وَعَبَدْناها تَعْظِيماً للهِ .

وَقالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ : إِنَّ اللهَ لَمّا خَلَقَ آدَمَ وَأَمَرَ الْمَلائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ [فَسَجَدُوهُ تَقَرُّباً بِاللهِ] ، كُنّا نَحْنُ أَحَقَّ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ مِنَ الْمَلائِكَةِ ، فَفاتَنا ذٰلِكَ ، فَصَوَّرْنا صُورَتَهُ فَسَجَدْنا لَها تَقَرُّباً إِلَى اللهِ ، كَما تَقَرَّبَتِ الْمَلائِكَةُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ إِلَى اللهِ تَعالىٰ ، وَكَما أُمِرْتُمْ بِالسُّجُودِ ـ بِزَعْمِكُمْ ـ إِلىٰ جِهَةِ «مَكَّةَ» فَفَعَلْتُمْ ، ثُمَّ نَصَبْتُمْ فِي غَيْرِ ذٰلِكَ الْبَلَدِ بِأَيْدِيكُمْ مَحارِيبَ سَجَدْتُمْ

فرمود : مگر شما خودتان آنها را نتراشیده‌اید؟ گفتند : آری . فرمود : باین ترتیب اگر آنها شما را عبادت کنند شایسته‌تر است تا شما آنها را . (چون بتان مخلوق وشما خالقید) در اینصورت خدایی که عارف به مصالح وعواقب ، وحکیم در تعیین تکلیفتان می‌باشد آیا شما را به این عبادت امر کرده است؟!

بت‌پرستان پس ازاین‌کلام باهم‌اختلاف‌کرده‌وگروهی گفتند : خداوند در پیکرهای مردانی حلول کرده که به شکل این بتان بودند . وبر این اساس آنها را صورتگری نمودیم . ومنظور ما از توجّه به این بتان تعظیم همان هیاکل است .

وجمعی دیگر گفتند : این بتان مطابق صورت اقوام گذشته‌ای هستند که پرهیزگار وعابد بودند ، ونظر ما از عبادت آنها تعظیم وتجلیل خداوند می‌باشد .

وگروه دیگری گفتند : آنگاه که خداوند آدم را آفریده وفرشتگان را امر نمود تا او را سجده کنند ما از این امر که وسیلهٔ تقرّب به پیشگاه خداوند بود محروم شدیم ، پس برای جبران آن صورت آدم را به شکلهای مختلفی ساختیم ودر مقابلش به قصد تقرّب بخداوند سجده می‌کنیم . همچون سجده فرشتگان برآدم ، که به قصد تقرّب به خدا بود ، چنانکه سجدهٔ شما در محرابهای مسجد ، به قصد آن است که به محاذات کعبه‌اید . ودر مقابل کعبه

إِلَيْها وَقَصَدْتُمُ الْكَعْبَةَ لا مَحارِيبَكُمْ ، وَقَصْدُكُمْ بِالْكَعْبَةِ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ لا إِلَيْها .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : أَخْطَأْتُمُ الطَّرِيقَ وَضَلَلْتُمْ ، أَما أَنْتُمْ ـ وَهُوَ ﷺ يُخاطِبُ الَّذينَ قالوا : إِنَّ اللهَ يَحِلُّ فِي هَياكِلَ رِجالٍ كانُوا عَلىٰ هٰذِهِ الصُّورِ الَّتي صَوَّرْناها ، فَصَوَّرْنا هٰذِهِ الصُّوَرَ نُعَظِّمُها لِتَعْظِيمِنا لِتِلْكَ الصُّوَرِ الَّتي حَلَّ فِيها رَبُّنا ـ فَقَدْ وَصَفْتُمْ رَبَّكُمْ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقاتِ ، أَوْ يَحِلُّ رَبُّكُمْ فِي شَيْءٍ حَتّىٰ يُحِيطَ بِهِ ذلاكَ لِشَيْءٍ ، فَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَهُ إِذاً وَبَيْنَ سائِرِ ما يَحِلُّ فِيهِ مِنْ لَوْنِهِ ، وَطَعْمِهِ ، وَرائِحَتِهِ ، وَ لِينِهِ ، وَخُشُونَتِهِ وَثِقْلِهِ وَخِفَّتِهِ؟ وَلِمَ صارَ هٰذَا الْمَحْلُولُ فِيهِ مُحْدَثاً وَذلِكَ قَدِيماً ، دُونَ أَنْ يَكُونَ ذلِكَ مُحْدَثاً وَهٰذا قَدِيماً ، وَكَيْفَ يَحْتاجُ إِلَى الْمُحالِّ مَنْ لَمْ يَزَلْ قَبْلَ الْمُحالِّ وَهُوَ عَزَّوَجَلَّ لا يَزالُ كَما لَمْ يَزَلْ؟ وَإِذا وَصَفْتُمُوهُ بِصِفَةِ الْمُحْدَثاتِ فِي الْحُلُولِ ، فَقَدْ لَزِمَكُمْ أَنْ تَصِفُوهُ بِالزَّوالِ [وَالْحُدُوثِ] . وَإِذا وَصَفْتُمُوهُ بِالزَّوالِ وَالْحُدُوثِ ، وَصَفْتُمُوهُ بِالْفَناءِ! لِأَنَّ ذلِكَ أَجْمَعُ مِنْ صِفاتِ الْحالِّ وَالْمَحْلُولِ فِيهِ ، وَجَمِيعُ ذلِكَ يُغَيِّرُ الذّاتَ ،

نیز به نیّت پروردگار با عظمت وجلال عبادت وسجده می‌کنید ، نه خود کعبه .

رسولخدا ﷺ فرمود : همهٔ شما راه خطا پیموده واز راه حقیقت منحرف شده‌اید .

سپس رو به گروه نخست‌کرده وفرمود: این سخن شما که خداوند در پیکرهای جمعی که به شکل این بتان بودند حلول کرده ، در نهایت ضعف است ، چرا که با این کلام می‌باید خداوند مانند مخلوقات : محتاج ، محدود وحادث باشد . وبا این حلول ، آیا خداوند جهان در چیزی محدود ومحاط نخواهد شد؟ ودر صورت حلول هیچ وجه تمایزی میان پروردگار وسایر خصوصیاتی که در اجسام حلول می‌کند : همچون رنگ وطعم وبو و نرمی وزبری وسنگینی وسبکی ، پدیدار خواهد شد؟ وچگونه می‌شود که آن جسم محیط : حادث ، وآنچه در محیط او واقع شده قدیم باشد؟ وباید بعکس باشد ، یعنی محیط قدیم ومحاط [همانکه محدود به او شده] حادث باشد . وچگونه می‌شود پروردگاری که آفرینندهٔ همهٔ موجودات است ، محتاج به محلّ (جای حلول) باشد؟ در حالیکه خداوند با عظمت وجلال ، ازلی وابدی است ، (یعنی : خداوند پیش از محلّ وپیش از موجودات جهان ، برخوردار از هستی وغنا بوده است) ، وچون خداوند را به واسطهٔ حلول کردن او با صفات پروردگار در معرض زوال وحدوث قرار دهید ، ودر نتیجه معلوم است آنچه زائل وحادث شود فانی است . آری حالّ ومحالّ (هرچه در چیزی حلول می‌کند وآنچه در آن حلول می‌شود) با این صفات (حدوث ، تغییر ، زوال و فناء) متّصف می‌شود ، واینها همه کاشف از تغییر ذات شیء است .

فَإِنْ كانَ لَمْ يَتَغَيَّرْ ذاتُ الْباري تَعالىٰ بِحُلُولِهِ في شَيْءٍ جازَ أَنْ لا يَتَغَيَّرَ بِأَنْ يَتَحَرَّكَ وَيَسْكُنَ وَيَسْوَدَّ وَيَبْيَضَّ وَيَحْمَرَّ وَيَصْفَرَّ ، وَتَحِلُّهُ الصِّفاتُ الَّتي تَتَعاقَبُ عَلَى الْمَوصُوفِ بِها ، حَتّىٰ يَكُونَ فِيهِ جَمِيعُ صِفاتِ الْمُحْدَثِينَ ، وَيَكُونَ مُحْدَثاً ـ عَزَّ اللهُ تَعالىٰ عَنْ ذلِكَ .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : فَإِذا بَطَلَ ما ظَنَنْتُمُوهُ مِنْ أَنَّ اللهَ يَحِلُّ في شَيْءٍ فَقَدْ فَسَدَ ما بَنَيْتُمْ عَلَيْهِ قَوْلَكُمْ .قالَ : فَسَكَتَ الْقَومُ وَقالُوا : سَنَنْظُرُ في أُمُورِنا .

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلَى الْفَرِيقِ الثّاني فَقالَ [لَهُمْ] : أَخْبِرُونا عَنْكُمْ إِذا عَبَدْتُمْ صُوَرَ مَنْ كانَ يَعْبُدُ اللهَ فَسَجَدْتُمْ لَها وَصَلَّيْتُمْ ، فَوَضَعْتُمُ الْوُجُوهَ الْكَرِيمَةَ عَلَى التُّرابِ ـ بِالسُّجُودِ لَها ـ فَالَّذي أَبْقَيْتُمْ لِرَبِّ الْعالَمِينَ؟ أَما عَلِمْتُمْ أَنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ يُلْزَمُ تَعْظِيمُهُ وَعِبادَتُهُ أَنَ لا يَساوىٰ بِهِ عَبْدُهُ؟ أَرَأَيْتُمْ مَلِكاً أَوْ عَظِيماً إِذا ساوَيْتُمُوهُ بِعَبِيدِهِ في التَّعْظِيمِ وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ أَيَكُونُ في ذلِكَ وَضْعٌ مِنْ حَقِّ الْكَبِيرِ كَما يَكُونُ زِيادَةٌ في تَعْظِيمِ الصَّغِيرِ؟ فَقالُوا : نَعَمْ .

واگر شما بر این اعتقادید که حلول موجب تغییر نیست ، باید حرکت وسکون ، وسیاه شدن وسفید ورنگارنگ شدن را نیز موجب تغییر ندانید وعارض شدن هر یک از حالات را تجویز نموده ، وخداوند را با صفات ممکنات وصف کنید ، در نتیجه از ابراز این عقیده که پروردگار جهان حادث ومحدود ومحتاج وضعیف است هیچ ابائی نخواهید داشت . هر چند عزّت وعظمت خداوند از این پیرایه‌ها برتر ومتعالی است .

سپس فرمود : بنابر این وقتی اعتقاد «حلول خدا در چیزي باطل شود ، پایه واساس گفتارتان رو به فساد وتباهی گراید .

گروه نخست از بت‌پرستان با شنیدن استدلال پیامبر صلى الله عليه وآله ساکت شده وگفتند : در این موضوع خوب فکر می‌کنیم [آنگاه پاسخ شما را می‌دهیم] .

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله روی به گروه دوم کرده وفرمود : اگر شما معتقدید که به نیّت صورتهای گذشتگانِ خداپرست خود سر برآستان بتها گذاشته وآنها را تعظیم می‌کنید ، پس دیگر چه جایی برای اظهار بندگی پروردگار جهانیان باقی می‌نهید!؟

مگر نمی‌دانید که از جمله اسباب ولوازم تعظیم وعبادت خداوند این است که او را در این صفات با بندگان مساوی ندانیم؟! مثلاً اگر شما از سلطان مقتدری به اندازهٔ تعظیم وخضوعی که از نوکران او بجا می‌آورید تجلیل کنید ، به او اهانت نموده‌اید ، واگر فرد بزرگی را از نظر احترام وتعظیم با فرد کوچکی برابر بدانید ، آیا به آن شخص توهین نکرده‌اید؟! گفتند : آری .

قالَ : أَفَلا تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ مِنْ حَيْثُ تُعَظِّمُونَ اللهَ بِتَعْظِيمِ صُوَرِ عِبادِهِ الْمُطِيعِينَ لَهُ ، تَزِرُونَ عَلىٰ رَبِّ الْعالَمِينَ؟

قالَ : فَسَكَتَ الْقَومُ بَعْدَ أَنْ قالُوا : سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنا؟

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِلْفَرِيقِ الثّالِثِ : لَقَدْ ضَرَبْتُمْ لَنا مَثَلاً ، وَشَبَّهْتُمُونا بِأَنْفُسِكُمْ وَلَسْنا سِواءً ، وَذلِكَ أَنّا عِبادُ اللهِ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ ، نَأْتَمِرُ لَهُ فِيما أَمَرَنا ، وَنَنْزَجِرُ عَمّا زَجَرَنا ، وَنَعْبُدُهُ مِنْ حَيْثُ يُرِيدُهُ مِنّا ، فَإِذا أَمَرَنا بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ أَطَعْناهُ وَلَمْ نَتَعَدَّ إِلىٰ غَيْرِهِ مِمّا يَأْمُرُنا [بِهِ] وَلَمْ يأْذَنْ لَنا، لِأَنّا لا نَدْرِي لَعَلَّهُ إِنْ أَرادَ مِنّا الأَوَّلَ فَهُوَ يُكْرِهُ الثّانِي ، وَقَدْ نَهانا أَنْ نَتَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَمّا أَمَرَنا أَنْ نَعْبُدَهُ بِالتَّوَجُّهِ إِلَى الْكَعْبَةِ أَطَعْناهُ ، ثُمَّ أَمَرَنا بِعِبادَتِهِ بِالتَّوَجُّهِ نَحْوَها فِي سائِرِ الْبُلْدانِ الَّتِي نَكُونُ بِها فَأَطَعْناهُ ، وَلَمْ نَخْرُجْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذلِكَ مِنِ اتِّباعِ أَمْرِهِ ، وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ حَيْثُ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ لَمْ يَأْمُرْ لِصُورَتِهِ الَّتِي هِيَ غَيْرُهُ ، فَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تُقِيسُوا ذلِكَ عَلَيْهِ ،

فرمود : پس شما با برابر قراردادن خضوع وعبادت خداوند با بتان آیا به مقام عظمت وجلال پروردگار توهین نکرده‌اید؟!

آنان گفتند : در کار خود اندیشه خواهیم کرد . وسپس ساکت شدند .

سپس رسولخدا ﷺ به گروه سوم از بت‌پرستان فرمود : شما جماعت مسلمان را با خودتان مقایسه نمودید ، در حالیکه ما همچون شما نیستیم . زیرا ما بندگان خدا ، آفریده ودست پروردهٔ اوئیم ، گوش بفرمان وتسلیم نواهی او هستیم ، وخداوند را همانگونه که اراده فرموده عبادت می‌کنیم ، وچون ما را به کاری امر فرمود همان را انجام دهیم ونباید از آن اوامر تجاوز کرده وبنا بر میل وتشخیص خودمان عمل کنیم ، زیرا در اینصورت ممکن است با آن خصوصیات پسندیده واقع شود ولی امکان دارد با نحوهٔ دیگر در نهایت درجهٔ کراهیت یا حرمت قرار گیرد . با اینکه ما را از اظهار نظر در مقابل دستوراتش نهی فرموده است .

آری چون فرموده است هنگام عبادت به جانب کعبه متوجّه باشیم ، امتثال امر نموده واطاعت می‌کنیم ، سپس فرموده در سایر شهرها نیز به محاذات کعبه او را عبادت کنیم ما نیز پذیرفتیم واز حدود اوامر او تجاوز نکردیم . ودر مسألهٔ سجده‌فرشتگان بر آدم، خداوندمتعال سجده‌را بر خود آدم امر فرمود نه بر صورت او ، واز آنجا که سجده را بر فرشتگان فرض‌نموده این تکلیف برآنان بوده نه بنی‌آدم ، پس هر مقایسه‌ای بیجا است .

لِأَنَّكُمْ لا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ يُكْرِهُ ما تَفْعَلُونَ إِذْ لَمْ يأْمُرْكُمْ بِهِ .

ثُمَّ قالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَذِنَ لَكُمْ رَجُلٌ دُخُولَ دارِهِ يَوماً بِعَيْنِهِ ، أَلَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوها بَعْدَ ذلِكَ بِغَيْرِ أَمْرِهِ؟ أَو لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا داراً لَهُ أُخْرىٰ مِثْلَها بِغَيْرِ أَمْرِهِ؟ أَو وَهَبَ لَكُمْ رَجُلٌ ثَوْباً مِنْ ثِيابِهِ ، أَوْ عَبْداً مِنْ عَبِيدِهِ ، أَوْ دابَّةً مِنْ دَوابِّهِ ، أَلَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا ذلِكَ؟ قالُوا : نَعَمْ . قالَ : فَإِنْ لَمْ تَأْخُذُوهُ أَلَكُمْ أَخْذُ آخَرَ مِثْلَهُ؟ قالُوا : لا ، لِأَنَّهُ لَمْ يأْذَنْ لَنا في الثّاني كما أَذِنَ في الأَوَّلِ .

قالَ صلى الله عليه وآله : فَأَخْبِرُوني ، اللهُ أَولىٰ بِأَنْ لا يُتَقَدَّمُ عَلىٰ مِلْكِهِ بِغَيْرِ أَمْرِهِ أَوْ بَعْضُ الْمَمْلُوكِينَ؟ قالُوا : بَلِ اللهُ أَوْلىٰ بِأَنْ لا يُتَصَرَّفُ في مِلْكِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ .

قالَ : فَلِمَ فَعَلْتُمْ وَمَتىٰ أَمَرَكُمْ أَنْ تَسْجُدُوا لِهٰذِهِ الصُّوَرِ؟ قالَ : فَقالَ الْقَوْمُ : سَنَنْظُرُ في أُمُورِنا ، وَسَكَتُوا .

وَقالَ الصّادِقُ عليه السلام : فَوَالَّذي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيّاً ما أَتَتْ عَلىٰ جَماعَتِهِمْ إِلاّ ثَلاثَةُ أَيّامٍ حَتّىٰ أَتَوا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله فَأَسْلَمُوا ، وَكانُوا خَمْسَةً وَعِشْرِينَ رَجُلاً ، مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ خَمْسَةٌ . وَقالُوا : ما رَأَيْنا مِثْلَ حُجَّتِكَ يا مُحَمَّدُ ، نَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ .

وچه می‌دانید شاید از این عمل خودسرانهٔ شما ناراضی باشد .

آنگاه پیامبر فرمود : اگر کسی شما را در روز معیّنی به خانه‌اش دعوت کند ، آیا این حقّ را دارید که پس از قبول دعوت در روز دیگری به خانهٔ او بروید؟ ویا به خانهٔ دیگر او بی‌دعوت بروید؟ ویا اگر کسی به شما لباس ، یا برده ، یا مرکبی عطا کند می‌توانید برگیرید؟ گفتند : آری . فرمود : آیا می‌شود لباس ، برده ، یا مرکب دیگر او را تصرّف نمائید؟ گفتند : خیر ، زیرا معلوم نیست در قسمت دوم مانند قسمت نخست مجاز باشیم .

فرمود : آیا تصرّف بی‌اجازه در امور خداوند بدتر است ، یا در امور بندگان خدا؟ گفتند : بلکه خداوند مقدّم واُولیٰ است که بی‌اجازهٔ او در امورش تصرّف نکنیم .

فرمود : پس برای چه اینگونه عمل می‌کنید وچه زمان شما را امر به سجدهٔ این صورتها نمود؟! بت‌پرستان گفتند : در کار خود بدقّت می‌اندیشیم ، ولب فروبستند .

امام‌صادق عليه السلام فرمود: بخدا سوگند ، هنوز سه روز بر این جماعت بیست وپنج نفره نگذشته بود که همگی به محضر پیامبر حاضر شده ومسلمان شدند وگفتند : اینگونه استدلالی را نشنیده بودیم ، وگواهی می‌دهیم که تو فرستاده ورسول خدائی .

۲۱ ـ وقالَ الصّادقُ عليه السلام : قالَ أميرالمؤمنين عليه السلام : فَأَنْزَلَ اللهُ : «الحَمْدُ للهِ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُماتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» . فَكانَ في هذهِ الآيَةِ رَدٌّ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَصْنافٍ مِنْهُمْ ، لَـمّا قالَ : «الحَمْدُ للهِ الَّذي خَـلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ» فَكانَ رَدّاً عَلَى الدَّهْرِيَّةِ الَّذينَ قالُوا : إِنَّ الأَشْياءَ لا بَدْوَ لَها وَهِيَ دائِمَةٌ . ثُمَّ قالَ : «وَجَـعَلَ الظُّلُماتِ وَالنُّورَ» فَكانَ رَدّاً عَلَى الثَّنَوِيَّةِ الَّذينَ قالُوا : إِنَّ النُّورَ وَالظُّلْمَةَ هُما مُدَبِّرانِ . ثُمَّ قالَ : «ثُمَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» فَكانَ رَدّاً عَلىٰ مُشْرِكي الْعَرَبِ الَّذينَ قالُوا : إِنَّ أَوْثانَنا آلِهَةٌ . ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ : «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» إِلىٰ آخرها ، فَكانَ رَدّاً عَلىٰ مَنِ ادَّعىٰ مِنْ دُونِ اللهِ ضِدّاً أَوْ نِدّاً .

قالَ: فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِأَصْحابِهِ : قُولُوا «إِيّاكَ نَعْبُدُ» أَي نَعْبُدُ واحِداً، لانَقُولُ كَما قالَتِ الدَّهْرِيَّةُ : إِنَّ الأَشْياءَ لا بَدْوَ لَها وَهِيَ دائِمَةٌ ، وَلا كَما قالَتِ الثَّنَوِيَّةُ الَّذينَ قالُوا : إِنَّ النُّورَ وَالظُّلْمَةَ هُما المُدَبِّرانِ ، وَلا كَما قالَ مُشْرِكُوا الْعَرَبِ : إِنَّ أَوْثانَنا آلِهَةٌ ، فَلا نُشْرِكُ بِكَ شَـيْئاً

---

۲۱ ـ سپس امام صادق از امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل نمود که فرموده : خداوند آیهٔ شریفهٔ : «سپاس وستایش خدای راست که آسمانها وزمین را بیافرید وتاریکیها وروشنی پدید کرد ، سپس [با این همه نشانه‌ها] کسانی که کافر شدند [بتان را] با پروردگار خویش برابر می‌کنند ـ برای خدا همتا می‌گیرند ـ انعام : ۱» را بعنوان ابطال وردّ سه عقیده از عقائد ملل نازل فرموده است . جملهٔ نخست : «سپاس وستایش خدای راست که آسمانها وزمین را بیافرید» اشاره بر ردّ وابطال دهریّه است که معتقد به قدیمی وازلی بودن موجوداتند ، وقسمت دوم آیه : «وتاریکیها وروشنی را پدید کرد» اشاره به ابطال نظر ثنویّه [یا همان مشرکان] است که معتقدند تدبیر جهان بدست نور وظلمت است . وقسمت آخر آیه : «سپس [با این همه نشانه‌ها] کسانی که کافر شدند [بتان را] با پروردگار خویش برابر می‌کنند ـ برای خدا همتا می‌گیرند ـ» اشاره بر ردّ وابطال مشرکان بت‌پرست دارد . سپس خداوند سورهٔ «قل هو الله أحد» را نازل فرمود ، که اشاره بر ردّ جماعتی است که برای خداوند متعال مثل ونظیر یا ضدّ وندّی قائلند .

أمیرالمؤمنین علیه السّلام ادامه داد که : سپس رسول گرامی اسلام ﷺ رو به اصحاب کرده وفرمود : بگویید : «ایّاك نعبد» یعنی : خداوندِ یگانه را عبادت وپرستش می‌کنیم ، نه همچون اعتقاد دهریّه که می‌گویند اشیاء همه قدیم وهمیشگی‌اند، ونه مانند ثَنویّه که معتقدند : نور وظلمت ، جهان را تدبیر می‌کند ، ونه چون بت‌پرستان که می‌گویند : «بت‌ها خدایان ما هستند» ، پس هیچ چیز را با تو شریک نمی‌گیریم ،

وَلا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ إِلٰهاً، كَما يَقُولُ هٰؤُلاءِ الْكُفّارُ، وَلا نَقُولُ كَما قالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصارىٰ: إِنَّ لَكَ وَلَداً، تَعالَيْتَ عَنْ ذٰلِكَ [عُلُوّاً كَبِيراً]. قالَ: فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: «وَقالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارىٰ».

وَقالَتْ طائِفَةٌ غَيْرُهُمْ مِنْ هٰؤُلاءِ الْكُفّارِ ما قالُوا، قالَ اللهُ تَعالىٰ: يا مُحَمَّدُ: «تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ» الَّتي يَتَمَنَّوْنَها بِلا حُجَّةٍ، «قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ» وَحُجَّتَكُمْ عَلىٰ دَعْواكُمْ «إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ» كَما أَتىٰ مُحَمَّدٌ بِبَراهِينِهِ الَّتي سَمِعْتُمُوها. ثُمَّ قالَ: «بَلىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ» تَعالىٰ يَعْني كَما فَعَلَ هٰؤُلاءِ الَّذينَ آمَنُوا بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله لَمّا سَمِعُوا بَراهِينَهُ وَحُجَجَهُ «وَهُوَ مُحْسِنٌ» في عَمَلِهِ لِلّٰهِ «فَلَهُ أَجْرُهُ» وَثَوابُهُ «عِنْدَ رَبِّهِ» يَومَ فَصْلِ الْقَضاءِ، «وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» حينَ يَخافُ الْكافِرُونَ مِمّا يُشاهِدُونَهُ مِنَ الْعِقابِ، «وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ» عِنْدَ الْمَوْتِ، لِأَنَّ الْبِشارَةَ بِالْجِنانِ تَأْتيهِمْ.

٢٢ ـ عَنْ أَبي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام: هَلْ كانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يُناظِرُ الْيَهُودَ وَالْمُشْرِكينَ إِذا عاتَبُوهُ، وَيُحاجَّهُمْ [إِذا حاجُّوهُ]؟

وجز تو خدائی را نمی‌خوانیم، همچون اعتقاد این کفّار، ونه مانند یهود ونصاریٰ که برایت قائل به فرزندند، خداوندا تو از تمام این پیرایه‌ها برتری [برتری بزرگ!].

آری خداوند می‌فرماید: «وگفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهود یا نصاریٰ باشد» وگروهی از کفّار نیز سخن دیگری بافتند. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر فرموده: ـ ای محمد ـ «اینها آرزوهای آنهاست» همان آرزوهای بی‌حجّت ودلیلی که در دل انداختند «بگو: برهان خویش بیاورید» ودلائل بر دعوی خویش اقامه کنید «اگر راستگوئید» همانطور که محمّد نیز دلائل خود را ـ که شنیده‌اید ـ آورد. سپس در ادامهٔ آیه فرمود: «آری، هرکسی روی خود را به خداوند متعال سپارد (با اخلاص به خدای روی آورد)» یعنی: همچون اهل ایمان که پس از شنیدن براهین رسولخدا بدو معتقد شدند، «ونیکوکار باشد» در کردارش، «مزد وپاداش او نزد پروردگار اوست»، وبهنگام برپایی ترازوی عدالت، همانزمان که کافران از مشاهدهٔ عقاب ومجازات بخود می‌لرزند «نه بیمی بر آنهاست»، ونه به وقت مرگ «اندوهگین می‌شوند». زیرا همان وقت بشارت بهشت به ایشان داده شود.

٢٢ ـ از امام عکسری نقل است که فرمود: از پدرم امام هادی پرسیدم: آیا پیامبر با مشرکان وجهودان هنگامیکه مورد ملامت قرار می‌گرفت احتجاج ومجادله می‌نمود؟!

قالَ : بَلىٰ ، مِراراً كَثِيراً ، مِنْها ما حَكَى اللهُ مِنْ قَوْلِهِمْ : «وَقالُوا ما لِهٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَيَمْشي في الأَسْواقِ لَوْلا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ» إِلىٰ قَوْلِهِ : «رَجُلاً مَسْحُوراً» . وقالوا : «لَوْلا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» . وَ : «وَقالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ تَفْجُرَ لَنا مِنَ الأَرْضِ يَنْبُوعاً» إِلىٰ قَوْلِهِ : «كِتاباً نَقْرَؤُهُ» .

ثُمَّ قِيلَ لَهُ في آخِرِ ذٰلِكَ : لَوْ كُنْتَ نَبِيّاً كَمُوسىٰ لَنَزَلَتْ عَلَيْنا الصّاعِقَةُ في مَسْأَلَتِنا إِلَيْكَ لِأَنَّ مَسْأَلَتَنا أَشَدُّ مِنْ مَسائِلَ قَومِ مُوسىٰ لِمُوسىٰ عليه السلام .

قالَ : وَذٰلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كانَ قاعِداً ذاتَ يَومٍ بِمَكَّةَ بِفِناءِ الْكَعْبَةِ ، إِذِ اجْتَمَعَ جَماعَةٌ مِنْ رُؤَساءِ قُرَيْشٍ ، مِنْهُمْ : الوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْمَخْزُومِيُّ ، وَأَبُوالبَخْتَرِيُّ بْنُ هِشامٍ ، وَأَبُوجَهْلِ بْنُ هِشامٍ ، وَالْعاصُ بْنُ وائِلٍ السَّهْمِيُّ ، وَعَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ ، وَكانَ مَعَهُمْ جَمْعٌ مِمَّنْ يَلِيهِمْ كَثِيرٌ ، وَرَسُولُ اللهِ ﷺ في نَفَرٍ مِنْ أَصْحابِهِ ، يَقْرَءُ عَلَيْهِمْ كِتابَ اللهِ ، وَيُؤَدِّي إِلَيْهِمْ عَنِ اللهِ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ . فقالَ الْمُشْرِكُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : لَقَدِ اسْتَفْحَلَ أَمْرُ مُحَمَّدٍ وَعَظُمَ خَطْبُهُ ، فَتَعالَوا نَبْدَءُ بِتَقْرِيعِهِ وَتَبْكِيتِهِ وَتَوْبِيخِهِ ، وَالاحْتِجاجِ عَلَيْهِ ، وَإِبْطالِ ما جاءَ بِهِ ،

فرمود : آری ، بسیار . از جملهٔ آنها حکایتی است که خداوند از قول آنان در این آیه فرموده : «و [مشرکان] گفتند : این پیامبر را چیست که غذا می‌خورد ودر بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای بر او فرو نیامده» تا آنجا که «[کفّار مکّه] گفتند : «چرا این قرآن بر مردی بزرگ ـ از نظر جاه ومال ـ از این دو شهر ـ مکّه وطائف ـ فرو فرستاده نشده است؟ ـ فرقان : ٣١» . ونیز این آیه که : «گفتند : هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکّه] چشمه‌ای روان سازی» تا : «ما کتابی فرو آری که آن را بخوانیم ـ إسراء : آیات ٩٠ تا ٩٣» . سپس در احتجاجی دیگر به رسولخدا ﷺ گفتند : اگر تو پیامبر هستی ، همچون موسی در مقابل خواستهٔ ما از آسمان صاعقه‌ای نازل می‌کردی ، زیرا درخواست ما از تو سنگین‌تر از پیشنهادی بود که از موسی کردیم .

وماجرای این احتجاج بدین قرار است که روزی رسولخدا با جماعتی از اصحاب خود در نزدیکی خانهٔ کعبه نشسته بود وبه آنان احکام خدا وحقایق آیات کتابش را می‌آموخت ، در این هنگام گروهی از سران قریش ، مانند : ولید بن مغیره مخزومی ، وأبوالبختری عاص بن هشام ، وأبوجهل عمرو بن هشام ، وعاص بن‌وائل وعبدالله بن‌حذیفه مخزومی ، وگروهی دیگر با هم اجتماع نموده وگفتند : کار محمّد بالا گرفته ، وامر او وسعت ورواج یافته ، بیائید تا او را مورد توبیخ وسرزنش قرار داده ومحدودش سازیم ،

قالَ أَبُوجَهْلٍ : فَمَنْ ذَا الَّذي يَلي كَلامَهُ وَمُجادَلَتَهُ؟ قالَ عَبْدُاللهِ بْنُ أَبي أُمَيَّةَ المَخْزُومِيُّ : أَنا إِلىٰ ذٰلِكَ ، أَفَما تَرْضانِي لَهُ قَرْناً حَسِيباً وَمُجادِلاً كَفِيّاً؟ قالَ أَبُوجَهْلٍ : بَلىٰ ، فَأْتَوْهُ بِأَجْمَعِهِمْ ، فَابْتَدَءَ عَبْدُاللهِ بْنُ أَبي أُمَيَّةَ المَخْزُومِيُّ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، لَقَدِ ادَّعَيْتَ دَعْوىً عَظِيمَةً ، وَقُلْتَ مَقالاً هائِلاً ، زَعَمْتَ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ، وَما يَنْبَغي لِرَبِّ الْعالَمِينَ وَخالِقِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ أَنْ يَكُونَ مِثْلُكَ رَسُولَهُ بَشَراً مِثْلَنا ؛ تَأْكُلُ كَما نَأْكُلُ ، وَتَشْرَبُ كَما نَشْرَبُ ، وَتَمْشي في الأَسْواقِ كَما نَمْشي ، فَهٰذا مَلِكُ الرُّومِ ، وَهٰذا مَلِكُ الفُرْسِ لا يَبْعَثانِ رَسُولاً إِلاّ كَثِيرَ الْمالِ ، عَظِيمَ الْحالِ ، لَهُ قُصُورٌ وَدُورٌ وَفَساطِيطُ وَخِيامٌ وَعَبِيدٌ وَخُدّامٌ ، وَرَبُّ الْعالَمِينَ فَوْقَ هٰؤُلاءِ كُلِّهِمْ ، فَهُمْ عَبِيدُهُ ، وَلَوْ كُنْتَ نَبِيّاً لَكانَ مَعَكَ مَلَكٌ يُصَدِّقُكَ وَنُشاهِدُهُ ، بَلْ لَوْ أَرادَ اللهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنا نَبِيّاً لَكانَ إِنَّما يَبْعَثُ إِلَيْنا مَلَكاً ، لا بَشَراً مِثْلَنا ، ما أَنْتَ يا مُحَمَّدُ إِلاّ رَجُلاً مَسْحُوراً ، وَلَسْتَ بِنَبِيٍّ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : هَلْ بَقِيَ مِنْ كَلامِكَ شَيءٌ؟ قالَ : بَلىٰ ، لَوْ أَرادَ اللهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنا رَسُولاً لَبَعَثَ أَجَلَّ مَنْ فِيما بَيْنَنا مالاً ، وَأَحْسَنَهُ حالاً ، فَهَلاّ نُزِّلَ هٰذا الْقُرْآنُ ـ الَّذي

ونظراتش را باطل نمائیم ، تا نزد اصحابش زبون وکوچک شود ، شاید دست از گمراهی وسرکشی وطغیانش بردارد ، در غیر اینصورت با شمشیر برّان پاسخش گوئیم! .

أبوجهل گفت : چه کسی با او مجادله می‌کند؟ عبدالله مخزومی گفت : من برای مجادله کردن بااو حاضرم، آیا مرا در مجاب‌کردن او کافی وسزاوار نمی‌دانید؟ أبوجهل گفت: آری. پس قُرَشیان به اتّفاق نزد رسولخدا صلى الله عليه وآله آمده وعبدالله مخزومی رشتهٔ کلام را بدست گرفته وگفت : تو ادّعای بزرگی کرده‌ای! ودعوی حیرت‌انگیزی نموده‌ای! پنداشته‌ای که تو رسول وفرستادهٔ پروردگار جهانیان‌هستی، در صورتی که در خور ربّ‌العالمین وخالق همهٔ موجودات جهان نیست که همچون توئی ـ که مانند ما می‌خورد ومی‌نوشد وچون دیگران در بازارها راه می‌رود ـ رسول وفرستادهٔ او باشد . آیا پادشاه روم وسلطان فارس ، نماینده ورسولانش را جز از طبقهٔ ثروتمند ، وبرخوردار از مقام ، وقصر وخانه و نوکر وخدمتکار انتخاب می‌کنند ، وپرواضح است که ربّ العالمین مافوق همهٔ بندگان است ، اگر تو نمایندهٔ خدایی همو باید بسوی ما فرشته‌ای می‌فرستاد تا در حضور ما تو را تصدیق می‌کرد ، با همهٔ اینها اگر خدا قصد ارسال نماینده‌ای را داشت باید فرشته‌ای را بعنوان نماینده‌اش بسوی ما می‌فرستاد نه بشری عادی مانند ما ، واین را بدان ای محمّد که تو در نظر ما نه تنها نبیّ نیستی ، که فردی جادو شده ومسحوری!

فرمود : آیا سخنت پایان یافت؟ گفت : آری ، اگر خدا می‌خواست برای ما رسولی مبعوث‌کند می‌بایست او بیش از همهٔ ما عزّت وحرمت وثروت داشت ، چرا این قرآن که

تَزْعَمُ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَهُ عَلَيْكَ ، وَابْتَعَثَكَ بِهِ رَسُولاً ـ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ : إِمّا الْوَلِيد بْن ـ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ ، وَإِمّا عُرْوَة بْن مَسْعُودٍ الثَّقَفِيّ بالطّائِفِ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : هَلْ بَقِيَ مِنْ كَلامِكَ شَيْءٌ يا عَبْدَاللهِ؟

فَقالَ : بَلىٰ : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ تَفْجُرَ لَنا مِنَ الأَرْضِ يَنْبُوعاً بِمَكَّةَ هٰذِهِ ، فَإِنَّها ذاتُ أَحْجارٍ وَ عِرَةٍ وَ جِبالٍ ، تَكْسَحُ أَرْضَها وَتَحْفِرُها ، وَتَجْري فِيهَا الْعُيُونُ ، فَإِنَّنا إِلىٰ ذٰلِكَ مُحْتاجُونَ ، أَوْ تَكُون لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَأْكُلُ مِنْها وَتُطْعِمُنا فَتُفَجِّرُ الأَنْهارُ خِلالَها ـ خِلالَ تِلْكَ النَّخِيلِ وَالأَعْنابِ ـ تَفْجِيراً ، أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ ـ كَما زَعَمْتَ ـ عَلَيْنا كِسْفاً ، فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنا : «وَإِنْ يَرَوا كِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً يَقُولُوا سَحابٌ مَرْكُومٌ» ، فَلَعَلَّنا نَقُولُ ذٰلِكَ .

ثُمَّ قالَ : [لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ] أَوْ «تَأْتِي بِاللهِ وَالْمَلائِكَةِ قَبِيلاً» ، تَأْتِي بِهِ وَبِهِمْ وَهُمْ لَنا مُقابِلُونَ ، أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ تُعْطِينا مِنْهُ ، وَتُغْنِينا بِهِ فَلَعَلَّنا نَطْغىٰ ، فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنا : «كَلاّ إِنَّ الإِنْسانَ لَيَطْغىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ» .

ثُمَّ قالَ : أَوْ تَرْقىٰ فِي السَّماءِ ـ أَي تَصْعَدُ فِي السَّماءِ ـ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ ـ أَي لِصُعُودِكَ ـ

بعقیده‌ات از جانب خدا به سوی تو نازل شده ـ بر دو مرد بزرگ مکّه وطائف : ولید بن ـ مغیره وعروة بن مسعود نازل نشد؟

رسولخدا ﷺ فرمود : آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟ مخزومی گفت : آری ، ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از زمین خشک وسنگلاخ وکوهستانی مکّه چشمهٔ آبی جاری سازی ، زیرا ما سخت نیازمند آبیم ، یا تو را [در این سرزمین لم‌یزرع] باغ سبز وخرّمی از درختان خرما وانگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو وما همگی از میوه‌های آن بخوریم ، و یا آسمان را تکّه‌تکّه کرده وبر سر ما اندازی ، همانطور که تو خود [این آیه را] بر ما خوانده‌ای : «واگر بینند که پاره‌ای از آسمان فرو می‌افتد گویند : ابری است توده شده ـ طور : ٤٤» شاید پس از آن تو را تصدیق کنیم .

سپس افزود : هرگز بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه خدا وفرشتگان را رویاروی ما ـ برای گواهی درستی گفتار خود ـ بیاری ، یا تو را خانه از زر باشد که از آن باندازه‌ای بما طلا دهی که بی‌نیاز گشته وطغیان کنیم ، چنانکه خود می‌گویی : «آری ، هرآینه آدمی سرکشی می‌کند واز حدّ می‌گذرد* از آن‌رو که‌خود را بی‌نیاز وتوانگر بیند ـ علق: ٦ و٧»، سپس گفت : یا در آسمان بالا روی ـ وبالا رفتن وصُعودت را هرگز باور نداریم ـ

حَتّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ: مِنَ اللهِ العَزيزِ الحَكيمِ إِلىٰ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبي أُمَيَّةَ المَخْزُومِيِّ وَمَنْ مَعَهُ، بِأَنْ آمِنُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ، فَإِنَّهُ رَسُولي وَصَدِّقُوهُ في مَقالِهِ فَإِنَّهُ مِنْ عِنْدي.

ثُمَّ لا أَدْري يا مُحَمَّدُ، إِذا فَعَلْتَ هٰذا كُلَّهُ، أُؤْمِنُ بِكَ أَوْ لا أُؤْمِنُ بِكَ، بَلْ لَوْ رَفَعْتَنا إِلى السَّماءِ وَفَتَحْتَ أَبْوابَها وَأَدْخَلْتَناها لَقُلْنا: إِنَّما سَكَّرْتَ أَبْصارَنا وَسَحَرْتَنا.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: يا عَبْدَاللهِ! أَبَقِيَ شَيْءٌ مِنْ كَلامِكَ؟ قالَ: يا مُحَمَّدُ! أَوَ لَيْسَ فِيما أَوْرَدْتُهُ عَلَيْكَ كِفايَةٌ وَبَلاغٌ؟ ما بَقِيَ شَيْءٌ فَقُلْ ما بَدا لَكَ، وَأَفْصِحْ عَنْ نَفْسِكَ إِنْ كانَتْ لَكَ حُجَّةٌ، وَأْتِنا بِما سَأَلْناكَ بِهِ.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: اللّٰهُمَّ أَنْتَ السّامِعُ لِكُلِّ صَوتٍ، وَالْعالِمُ بِكُلِّ شَيْءٍ، تَعْلَمُ ما قالَهُ عِبادُكَ! فَأنزل الله عليه: يامُحَمَّدُ «وَقالُوا ما هٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَيَمْشي في الأَسْواقِ ـ إِلىٰ قوله: ـ رَجُلاً مَسْحوراً». ثُمَّ قالَ اللهُ تَعالىٰ: «انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً»، ثُمَّ قالَ [الله]: يا مُحَمَّدُ «تَبارَكَ الَّذي إِنْ شاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِنْ ذٰلِكَ

تا بر ما نوشته‌ای فروآری که آن را بخوانیم که [در آن نوشته باشد]: از خدای عزیز وحکیم به عبدالله بن أبی‌اُمیّه مخزومی وهمراهانش، به رسول من محمّد، ایمان بیاورید وسخنانش را تصدیق کنید که او از جانب من است. تازه پس از انجام این اعمال ومشاهدهٔ این آثار معلوم نیست که آیا بتو ایمان آوریم یا خیر، بلکه در نهایت خواهیم گفت: تمام این معجزات را از راه شعبده وسحرِ ما انجام داده‌ای؟!

رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود: ای عبدالله آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟

گفت: ای محمّد! آیا آنچه برایت گفتم کافی نبود؟ آری سخنم پایان یافت، حال اگر در مقابل آنها دلیل وبرهانی داری بی‌پرده بیان کن.

پیامبر عرضه داشت: خدایا تو هر صدایی را می‌شنوی وبه هر چیز عالمی، سخنان بندگانت را دریافتی!. در این هنگام این آیهٔ شریفه نازل شد که: «و [مشرکان] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می‌خورد ودر بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای بر او فرو نیامده تا با وی بیم‌کننده باشد * یا چرا گنجی [از آسمان] به سویش افکنده نمی‌شود، یا چرا او را بوستانی نیست که از آن بخورد؟ وستمکاران گفتند: جز مردی جادو زده را پیروی نمی‌کنید ـ فرقان: ٧ و٨». سپس خداوند فرمود: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند، پس گمراه شدند واز این رو راه نتوانند یافت ـ إسراء: ٤٨»،

باز فرمود: «بزرگ وبزرگوار است آن [خدای] که اگر خواهد تو را بهتر از این دهد

جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِها الأَنْهارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُوراً» . وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ : ـ يا مُحَمَّدُ ـ «فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعْضَ ما يُوحىٰ إِلَيْكَ وَضائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ» ـ الآية . وَأَنْزَلَ اللهُ عَلَيْهِ : ـ يا مُحَمَّدُ ـ «وَقالُوا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً لَقُضِيَ الأَمْرُ» ـ إِلىٰ قَوْلِهِ : ـ «وَلَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ» .

فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ : يا عَبْدَاللهِ! أَمّا ما ذَكَرْتَ مِنْ أَنِّي آكُلُ الطَّعامَ كَما تَأْكُلُونَ ، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ لا يَجُوزُ لِأَجْلِ هٰذا أَنْ أَكُونَ لِلهِ رَسُولاً ، فَإِنَّما الأَمْرُ لِلهِ تَعالىٰ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَيَحْكُمُ ما يُرِيدُ ، وَهُوَ مَحْمُودٌ ، وَلَيْسَ لَكَ وَلا لِأَحَدٍ الاعْتِراضُ عَلَيْهِ بِـ«لِمَ» وَ «كَيْفَ» .

أَلا تَرىٰ أَنَّ اللهَ كَيْفَ أَفْقَرَ بَعْضاً وَأَغْنىٰ بَعْضاً ، وَأَعَزَّ بَعْضاً وَأَذَلَّ بَعْضاً ، وَأَصَحَّ بَعْضاً وَأَسْقَمَ بَعْضاً ، وَشَرَّفَ بَعْضاً وَوَضَعَ بَعْضاً ، كُلُّهُمْ يَأْكُلُ الطَّعامَ؟ ثُمَّ لَيْسَ لِلْفُقَراءِ أَنْ يَقُولُوا : لِمَ أَفْقَرْتَنا وَأَغْنَيْتَهُمْ؟ وَلا لِلْوُضَعاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ وَضَعْتَنا وَشَرَّفْتَهُمْ؟ وَلا لِلزَّمْنىٰ وَالضُّعَفاءِ أَنْ يَقُولُوا :

بوستانهایی که از زیر [درختان] آنها جویها روان باشد وبرای‌تو قصرها پدید کند ـ فرقان: ١٠». سپس این آیه نازل شد : ـ ای محمّد ـ «پس شاید از اینکه [کافران مکّه] می‌گویند : چرا گنجی بر او فرو نیامده ، یا فرشته‌ای با او نیامده ، برخی از آنچه را به تو وحی می‌شود فروگذاری وسینه‌ات از آن تنگ شود ؛ جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای ، وخدا بر هر چیز نگاهبان است ـ هود : ١٢» .

واین آیه خطاب به پیامبر نازل شد : «وگفتند : چرا فرشته‌ای بر او فرو نیامده؟ واگر فرشته‌ای می‌فرستادیم همانا کار گزارده می‌شد ـ هلاک می‌شدند ـ ودیگر مهلت نمی‌یافتند * واگر او را فرشته‌ای می‌کردیم باز هم او را [به صورت] مردی می‌ساختیم وآنچه‌را [اکنون‌برخود ودیگران] پوشیده‌می‌دارندبرآنان‌پوشیده‌می‌داشتیم ـ انعام: ٨و٩».

سپس رسولخدا ﷺ به عبدالله مخزومی فرمود : جواب اینکه ـ که من همچون شما غذا می‌خورم ؛ واین با رسول خدا بودن هیچ منافاتی ندارد ـ اینگونه است که انتخاب نماینده ورسول فقط در اختیار خداست وبس ، وهرچه کند محمود وپسندیده است ، وهیچکس را نشاید که لب به اعتراض گشوده و «برای چه» و «چگونه» گوید ،

مگر نمی‌بینی بعضی را فقیر ونادار نموده ، وبرخی را دارا وغنی ، وگروهی را عزیز ومحترم فرموده ، بعضی راخوار وذلیل ، وجماعتی را مریض وبیمار، ودسته‌ای را تندرست وسالم ، وگروهی را شریف ، وجماعتی را خوار فرموده است ، وهمهٔ آنان غذا می‌خورند . با اینحال هیچکدام در حکم خدا حقّ اعتراضی ندارند ، که فقیر ونادار یا غنی ودارا ، وضیع یا عزیز، یا افراد زمین‌گیر حقّ گله داشته وبه درگاه خداوند متعال عرضه نمایند :

لِمَ أَزْمَنْتَنا وَأَضْعَفْتَنا وَصَحَّحْتَهُمْ؟ وَلا لِلْأَدِلاّءِ أَنْ يَقُولُوا : لِمَ أَذْلَلْتَنا وَأَعْزَزْتَهُمْ؟ وَلا لِقِباحِ الصُّوَرِ أَنْ يَقُولُوا : لِمَ قَبَّحْتَنا وَجَمَّلْتَهُمْ؟ بَلْ إِنْ قالُوا ذلِكَ كانُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ رادِّينَ وَلَهُ في أَحْكامِهِ مُنازِعِينَ ، وَبِهِ كافِرِينَ ، وَلَكانَ جَوابُهُ لَهُمْ : [إِنّي] أَنا المَلِكُ ، الخافِضُ الرّافِعُ ، المُغني المُفْقِرُ، المُعِزُّ المُذِلُّ، المُصَحِّحُ المُسْقِمُ، وَأَنْتُمُ الْعَبِيدُ لَيْسَ لَكُمْ إِلاّ التَّسْلِيمُ لي ، وَالانْقِيادُ لِحُكْمي ، فَإِنْ سَلَّمْتُمْ كُنْتُمْ عِباداً مُؤْمِنِينَ ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ كُنْتُمْ بِي كافِرِينَ ، وَبِعُقُوباتي مِنَ الْهالِكِينَ .

ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْهِ : ـ يا مُحَمَّد ـ «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» يَعْني آكُلُ الطَّعامَ «يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّما إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ» يَعْني قُلْ لَهُمْ : أَنا في الْبَشَرِيَّةِ مِثْلُكُمْ ، وَلٰكِنَّ رَبّي خَصَّني بِالنُّبُوَّةِ دُونَكُمْ ، كَما يَخُصُّ بَعْضَ الْبَشَرِ بِالْغِنىٰ وَالصِّحَّةِ وَالْجَمالِ دُونَ بَعْضٍ مِنَ الْبَشَرِ ، فَلا تُنْكِرُوا أَنْ يَخُصَّني أَيضاً بِالنُّبُوَّةِ [دُونَكُمْ] .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : وَأَمّا قَوْلُكَ : «[إِنَّ] هٰذا مَلِكُ الرُّومِ وَمَلِكُ الْفُرْسِ لا يَبْعَثانِ رَسولاً إِلاّ كَثِيرَ الْمالِ ، عَظِيمَ الْحالِ ، لَهُ قُصُورٌ وَ دُورٌ وَ فَساطِيطُ وَخِيامٌ وَعَبِيدٌ وَخُدّامٌ،

چرا ما را بدین حال درآوردی ودیگران را سالم وسلامت! . ووضعیت باقی گروههای اجتماعی از قبیل ذلیل وعزیز ، زشت وزیبا ، به همان منوال سابق است ، وچنانچه هرکدامشان در برابر حکم خدا لب به اعتراض گشایند در اینصورت مخالف ومعترض مقرّرات ، وکافر به احکام الهی خواهند شد . وپاسخ پروردگارمتعال به آنان این خواهدبود که : «من سلطان جهان هستم ، پائین ـ برنده وبالا برنده‌ایم ، فقر وبی‌نیازی بدست من ، وعزّت وذلّت در ید قدرت من است ، منم که مریض می‌کنم وسلامتی می‌بخشم ، وشما همه بندگان من بوده وباید [در برابر تقدیر وحکم من] تسلیم ومطیع باشید ، در این صورت بندگان مؤمن من خواهید بود ، وإلاّ عاصی وکافر بوده ، و به مجازات من هلاک گردید .

سپس این آیه بر آنحضرت نازل شد که : «بگو من آدمیی هستم همچون شما» که غذا می‌خورم «که به من وحی می‌شود که خدای شما یگانه است ـ کهف : ١١٠» . یعنی : به آنان بگو من در ساختار بشری مانند شما هستم ، جز آنکه پروردگارم مرا به مقام نبوّت اختصاص فرموده ، همانطور که برخی از انسانها را به ویژگی خاصّی اختصاص داده ، وهمانگونه شما حقّ اعتراض به هیچیک از آنان ـ غنی ، سالم ، زیبا ـ را ندارید ، نسبت به مقام نبوّت من نیز حقّ اعتراض نداشته وباید مطیع وتسلیم باشید .

سپس رسول الله صلى الله عليه وآله افزود : امّا پاسخ این گفتارتان که : «سلاطین روم وفارس ـ به فراخور حالشان ـ فرستادگان خود را جز از افراد صاحب جاه ومال انتخاب نمی‌کنند ،

وَرَبُّ الْعالَمِينَ فَوْقَ هؤُلاءِ كُلِّهِمْ فَهُمْ عَبِيدُهُ» فَإِنَّ اللهَ لَهُ التَّدْبِيرُ وَالْحُكْمُ، لا يَفْعَلُ عَلىٰ ظَنِّكَ وَحُسْبانِكَ، وَلا بِاقْتِراحِكَ، بَلْ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَيَحْكُمُ ما يُرِيدُ، وَهُوَ مَحْمُودٌ.

يا عَبْدَاللهِ! إِنَّما بَعَثَ اللهُ نَبِيَّهُ لِيُعَلِّمَ النّاسَ دِينَهُمْ، وَيدَعُوهُمْ إِلىٰ رَبِّهِمْ، وَيَكُدَّ نَفْسَهُ في ذلِكَ آناءَاللَّيْلِ وَالنَّهارِ، فَلَوْكانَ صاحِبَ قُصُورٍ يَحْتَجِبُ فِيها، وَعَبِيدٍ وَخَدَمٍ يَسْتُرُونَهُ عَنِ النّاسِ، أَلَيْسَ كانَتِ الرِّسالَةُ تَضِيعُ وَالْأُمُورُ تَتَباطَأُ؟ أَمَا تَرَى الْمُلُوكَ إِذا احْتَجَبُوا كَيْفَ يَجْرِي الْفَسادُ وَالْقَبائِحُ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ بِهِ وَلا يَشْعُرُونَ؟

ياعَبْدَاللهِ! إِنَّما بَعَثَنِي اللهُ وَلا مالَ لِي لِيُعَرِّفَكُمْ قُدْرَتَهُ وَقُوَّتَهُ، وَأَنَّهُ هُوَ النّاصِرُ لِرَسُولِهِ، لا تَقْدِرُونَ عَلىٰ قَتْلِهِ وَلا مَنْعِهِ مِنْ رِسالَتِهِ، فَهٰذا أَبْيَنُ في قُدْرَتِهِ وَفي عَجْزِكُمْ، وَسَوْفَ يُظْفِرُنِي اللهُ بِكُمْ فَأَوسِعكُمْ قَتْلاً وَأَسْراً، ثُمَّ يُظْفِرُنِي اللهُ بِبِلادِكُمْ وَيَسْتَولِي عَلَيْها الْمُؤْمِنُونَ مِنْ دُونِكُمْ، وَدُون مَنْ يُوافِقُكُمْ عَلىٰ دِينِكُمْ.

وپروردگار جهانیان از این لحاظ فوق بشریّت است، وشایسته‌تر به رعایت این اصل» این است که: تدبیر وحکم، مخصوص خود خداوند بوده، وبنا به پیشنها وفکر وحساب شما عمل نمی‌کند، بلکه هرطوریکه خود تشخیص دهد عمل کرده وحکم می‌نماید، ودر تمام این اعمال محمود وپسندیده است.

ای عبدالله! خداوند رسول خود را تنها برای این مبعوث ساخته تا به مردم آداب دینی آموخته وایشان را به سوی خداپرستی دعوت کند، ودر این راه تمام تلاش خود را شبانه روز مصروف دارد، در اینحال آیا مأموریّتی به این سنگینی از عهدهٔ کاخدار وصاحب نوکر وخدمتگار برمی‌آمد؟ که صد البتّه رسالت؛ تباه، وکار؛ عقیم می‌ماند، چراکه قصرنشین پیوسته درون قصرش محجوب وبواسطهٔ خَدَم وحَشَم از دسترس مردم دور مانده ومیان او ومردم فاصله می‌افتاد، وهمین فاصله وحجاب ـ که طبع پادشاهان است ـ فساد وتباهی را ـ از آنجا که نمی‌دانند ودرک نمی‌کنند ـ در مملکت ومیان مردم جاری می‌سازد.

ای عبدالله! بی‌شکّ خداوند مرا که هیچ مالی ندارم، به مقام نبوّت برگزید تا قدرت وقوّت خود را به شما بفهماند، زیرا همو یار وحامی رسول خود است، که نه می‌توانند او را به قتل رسانند، ونه مانع رسالت ومأموریّت او شوند، واین خود روشنترین دلیل بر قدرت خدا وناتوانی شماست، ودر آینده مرا بر شما غالب وچیره ساخته وبر شهرهای شما مسلّط می‌گرداند، وأهل ایمان ومخالفان مذهب شما را بر تمام بلاد حاکم می‌فرماید.

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : وَأَمّا قَوْلُكَ لي : «وَلَوْ كُنْتَ نَبِيّاً لَكانَ مَعَكَ مَلَكٌ يُصَدِّقُكَ وَنُشاهِدُهُ ، بَلْ لَوْ أَرادَ اللهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنا نَبِيّاً لَكانَ إِنَّما يَبْعَثُ مَلَكاً لا بَشَراً مِثْلَنا» فَالمَلَكُ لا تُشاهِدُهُ حَواسُّكُمْ، لِأَنَّهُ مِنْ جِنْسِ هٰذاالْهَواءِ، لاعِيانَ مِنْهُ، وَلَوْ شاهَدْتُمُوهُ ـ بِأَنْ يَزادَ في قُوىٰ أَبْصارِكُمْ ـ لَقُلْتُمْ : لَيْسَ هٰذا مَلَكاً ، بَلْ هٰذا بَشَرٌ ، لِأَنَّهُ إِنَّما كانَ يَظْهَرُ لَكُمْ بِصُورَةِ الْبَشَرِ الَّذي [قَدْ] أَلِفْتُمُوهُ لِتَفْهَمُوا عَنْهُ مَقالَتَهُ ، وَتَعْرِفُوا خِطابَهُ وَمُرادَهُ ، فَكَيْفَ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ صِدْقَ المَلَكِ وَأَنَّ ما يَقُولُهُ حَقٌّ؟ بَلْ إِنَّما بَعَثَ اللهُ بَشَراً ، وَأَظْهَرَ عَلىٰ يَدِهِ المُعْجِزاتِ الَّتي لَيْسَتْ في طَبائِعِ الْبَشَرِ الَّذينَ قَدْ عَلِمْتُمْ ضَمائِرَ قُلُوبِهِمْ ، فَتَعْلَمُونَ بِعَجْزِكُمْ عَمّا جاءَ بِهِ أَنَّهُ مُعْجِزَةٌ وَأَنَّ ذٰلِكَ شَهادَةٌ مِنَ اللهِ تَعالىٰ بِالصِّدْقِ لَهُ، وَلَوْ ظَهَرَ لَكُمْ مَلَكٌ ، وَظَهَرَ عَلىٰ يَدِهِ ما يَعْجِزُ عَنْهُ الْبَشَرُ لَمْ يَكُنْ في ذٰلِكَ ما يَدُلُّكُمْ عَلىٰ أَنَّ ذٰلِكَ لَيْسَ في طَبائِعَ سائِرِ أَجْناسِهِ مِنَ المَلائِكَةِ ، حَتّىٰ يَصِيرَ ذٰلِكَ مُعْجِزاً .

أَلاتَرَونَ أَنَّ الطُّيُورَ الَّتي تَطِيرُ لَيْسَ ذٰلِكَ مِنْها بِمُعْجِزٍ ، لِأَنَّ لَها أَجْناساً يَقَعُ مِنْها مِثْلُ طَيَرانِها ، وَلَوْ أَنَّ آدَمِيّاً طارَ كَطَيَرانِها كانَ ذٰلِكَ مُعْجِزاً ،

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود: امّا پاسخ این مطلب که می‌گوئید: «اگر تو پیامبری باید همراهت فرشته‌ای می‌بود که تو را تایید نموده وماهم او را مشاهده کنیم ، بلکه باید خود پیامبر از جنس فرشتگان باشد نه از جنس بشر» این است که : باید دانست که فرشته با حواسّ ظاهری قابل رؤیت نیست ، چراکه از جنس بشر نبوده واز جنس لطیفی مانند هوا است . وچنانچه در قوّهٔ بینایی شما افزوده شود که بتوانید آنرا رؤیت کنید ، قهراً خواهید گفت : این بشر است وفرشته نیست . زیرا ظاهر شدن فرشته برای شما فقط بصورت بشری خواهد بود که با آن مأنوسید ، تا گفتارش را درک کرده ، وخطاب ومرادش را دریابید ، در این حال چگونه صدق گفتار آن فرشته را دریافته وحقّ سخنانش را تشخیص می‌دادید؟ بلکه خداوند تنها بدین منظور موجودی از نوع بشر را برای نبوّت برگزید ، معجزاتی راکه در طبع وسرشت آدمی نیست ـ همانطور که خود قبول دارید ـ بدست او جاری ساخت تا خود گواهی بر صدق گفتار او از طرف خدا باشد ، واگر این خوارق عادات آدمی را فرشته‌ای به شما نشان می‌داد ، هیچ جای تشخیصی به معجزه بودن آن برای شما باقی نمی‌ماند ، زیرا این اعجاز در صورتی محقّق می‌شود که فرشتگان دیگر از آوردن مثل آن عاجز باشند ، همانطور که پروازِ پرنده ، برای همنوعانش معجزه نیست ، ولی پرواز بشر ، برای دیگر انسانها معجزه است .

فَاللهُ عَزَّوَجَلَّ سَهَّلَ عَلَيْكُمُ الأَمْرَ، وَجَعَلَهُ بِحَيْثُ تَقُومُ عَلَيْكُمْ حُجَّتُهُ، وَأَنْتُمْ تَقْتَرِحُونَ عَمَلَ الصَّعْبِ الَّذي لاحُجَّةَ فِيهِ.

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: وَأَمّا قَوْلُكَ: «ما أَنْتَ إِلاّ رَجُلٌ مَسْحُورٌ» فَكَيْفَ أَكُونُ كَذلِكَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي فِي صِحَّةِ التَمييزِ وَالْعَقْلِ فَوْقَكُمْ؟ فَهَلْ جَرَّبْتُمْ عَلَيَّ مُنْذُ نَشَأْتُ إِلىٰ أَنِ اسْتَكْمَلْتُ أَرْبَعينَ سَنَةً؛ خِزْيَةً أَوْ زِلَّةً أَوْكَذْبَةً أَوْ خيانة أَوْ خَطَأً مِنَ الْقَولِ، أَوْ سَفْهاً مِنَ الرَّأْيِ؟ أَتَظُنُّونَ أَنَّ رَجُلاً يَعْتَصِمُ طُولَ هٰذِهِ الْمُدَّةِ بِحَولِ نَفْسِهِ وَقُوَّتِها، أَوْ بِحَولِ اللهِ وَقُوَّتِهِ؟ وذلِكَ ما قالَ الله تَعالىٰ: «انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً» إِلىٰ أَنْ يَثْبُتُوا عَلَيْكَ عَمىً بِحُجَّةٍ أَكْثَرَ مِنْ دَعاوِيهِمُ الْباطِلَةِ الَّتي تبين عَلَيْكَ تَحْصِيلُ بُطْلانِها.

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: وَأَمّا قَوْلُكَ: «لَوْلا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ: الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ أَوْ عُرْوَةِ [بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيِّ] بِالطّائِفِ» فَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَيْسَ يَسْتَعْظِمُ مالَ الدُّنْيا كَما تَسْتَعْظِمُهُ أَنْتَ، وَلا خَطَرَ لَهُ عِنْدَهُ كَما لَهُ عِنْدَكَ، بَلْ لَوْ كانَتِ الدُّنْيا

بنابراین خداوند متعال کار را بر شما آسان نموده، تا در شناخت رسول دچار زحمت نشده، وبراحتی بتوانید با او تماس گرفته وگفتگو نمایید.

سپس رسولخدا ﷺ فرمود: امّا اینکه گفتی: «تو آدم سحرشده‌ای» چگونه این سخن دربارهٔ من درست است، در حالیکه خود معترفید که من در کمال صحّت وسلامتی جسمی وروحی بوده وهستم، ودر تمام این مدّت چهل سال که از عمر من می گذرد، کوچکترین خطا ولغزش وکج‌اندیشی، یا خیانت ودروغی در سخنان من ندیده‌اید. آیا گمان می‌کنید ـ کسی در طول این چهل سال ـ با نیروی اراده وقدرت خود توانسته در نهایت درستی وامانت خود را حفظ وتامین کند، یا اینکار تنها در اثر حمایت وتوجّه وعنایت خداوند جهانیان بوده؟ واین همان فرمایش الهی است که فرموده: «بنگر که چگونه برای تو مَثَلها زدند ـ چگونه تو را وصف کردند ـ پس گمراه شدند ونتوانند که راهی بیابند ـ فرقان: ۹». تا آنجا که برای اثبات دعوی باطل خود ـ که هیچ بر تو پوشیده نیست ـ دلیل وبرهانی ندارند.

سپس رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: امّا اینکه گفتی: «چرا این قرآن بر دو مردِ بزرگِ مکّه وطائف: ولید بن مغیره، وعروة بن مسعود؛ نازل نشد؟» باید دانست که جاه ومال نزد خداوند متعال؛ آنچنان که در نظر تو ارزش واعتبار دارد نیست، واگر تمام دنیا

عِنْدَهُ تَعْدِلُ جَناحَ بَعُوضَةٍ لَـمّا سَقىٰ كافِراً بِهِ مُخالِفاً لَهُ شَرْبَةَ ماءٍ ، وَلَيْسَ قِسْمَةُ رَحْمَةِ اللهِ إِلَيْكَ بَلِ اللهُ هُوَ الْقاسِمُ لِلرَّحَماتِ ، وَالْفاعِلُ لَـمّا يَشاءُ فِي عَبِيدِهِ وَإِمائِهِ ، وَلَيْسَ هُوَ عَزَّوَجَلَّ مِمَّنْ يَخافُ أَحَداً كَما تَخافُهُ أَنْتَ لِمالِهِ وَحالِهِ، فَعَرَفْتَهُ بِالنُّبُوَّةِ لِذلِكَ ، وَلا مِمَّنْ يَطْمَعُ فِي أَحَدٍ فِي مالِهِ أَوْ فِي حالِهِ كَما تَطْمَعُ [أَنْتَ] فَتَخُصُّهُ بِالنُّبُوَّةِ لِذلِكَ ، وَلا مِمَّنْ يُحِبُّ أَحَداً مَحَبَّةَ الْهَواءِ كَما تُحِبُّ أَنْتَ ، فَتُقَدِّمُ مَنْ لا يَسْتَحِقُّ التَّقْدِيمَ .

وإِنَّـما مُعامَلَتُهُ بِالْعَدْلِ ، فَلا يُؤْثِرُ أَحَداً لِأَفْضَلِ مَراتِبِ الدِّينِ وَخِلالِهِ ، إِلاّ الْأَفْضَلَ فِي طاعَتِهِ وَالْأَجَدَّ فِي خِدْمَتِهِ ، وَكَذلِكَ لايُؤَخِّرُ فِي مَراتِبِ الدِّينِ وَخِلالِهِ إِلاّ أَشَدَّهُمْ تَباطُؤاً عَنْ طاعَتِهِ .

وإِذا كانَ هٰذا صِفَتَهُ لَمْ يَنْظُرْ إِلىٰ مالٍ وَلا إِلىٰ حالٍ بَلْ هٰذا الْمالُ وَالْحالُ مِنْ تَفَضُّلِهِ ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ عِبادِهِ عَلَيْهِ ضَرْبَةُ لازِبٍ، فَلا يُقالُ لَهُ : إِذا تَفَضَّلْتَ بِالْمالِ عَلىٰ عَبْدٍ ، فَلابُدَّ [مِنْ] أَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَيْهِ بِالنُّبُوَّةِ أَيْضاً ، لِأَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ إِكْراهُهُ عَلىٰ خِلافِ مُرادِهِ وَلا إِلْزامُهُ تَفَضُّلاً ، لِأَنَّهُ تَفَضَّلَ قَبْلَهُ بِنِعَمِهِ .

نزد خداوند بقدر پر مگسی قیمت داشت ذرّه‌ای از آن‌را به کافر ومخالف خود عطا نمی‌کرد ، بلکه باید دانست که تقسیم رحمت بدست خداوند بوده وتنها اوست که هرچه بخواهد دربارهٔ بندگان انجام می‌دهد ، وآنطور که می‌خواهد نظر خود را اعمال می‌فرماید ، ودر این راه برخلاف شما از هیچکس ترس و واهمه وملاحظه‌ای نداشته ، ومال وجاه وتمامی عناوین دنیوی در برابر اراده خداوند کوچکترین تأثیری نخواهد داشت . پس بدین خاطر به نبوّت او پی‌بردید . وشما در انتخاب پیامبر به مال وجاه او طمع کرده وهر دو را در اختصاص آن دخیل دانستید ، وبهمین منوال درستی ودلدادگی را در تقدیم کسی که سزاوار این مقام نیست داخل می‌کنید ، وملاک خداوند با همهٔ اینها متفاوت است .

ورفتار خداوند متعال تنها بر اساس عدالت وحقیقت بوده ، وفقط کسی را برای این مقام برمی‌گزیند که در طاعت وخدمتگزاری او ، از برترین وپرتلاش‌ترین مردم باشد ، ونیز کسی را وامی‌گزارد که در طاعت وفرمانبرداری او از همه کندتر باشد .

وچون ویژگی خداوند اینگونه است که هیچ توجّهی به مال وجاه ندارد ـ که هردوی آنها از تفضّل اوست ـ ودر این تفضّل وعنایت هیچ وجوب وضرورتی نیست که چون به بنده‌ای عنایت فرمود مجبور باشد که او را مشمول نعمت دیگری چون مقام رسالت سازد ، ودر این امر کسی را نشاید که او را بر خلاف میلش وادار نموده ودر انعماش الزام نماید ، که خداوند پیش از آن ، همهٔ بندگان را غرق نعمات خود ساخته است .

أَلا تَرىٰ يا عَبْدَاللهِ كَيْفَ أَغْنىٰ واحداً وَقَبَّحَ صُورَتَهُ؟ وَكَيْفَ حَسَّنَ صُورَةَ واحِدٍ وَأَفْقَرَهُ؟ وَكَيْفَ شَرَّفَ واحِداً وَأَفْقَرَهُ؟ وَكَيْفَ أَغْنىٰ واحِداً وَوَضَعَهُ؟ ثُمَّ لَيْسَ لِهٰذَا الغَنِيِّ أَنْ يَقُولَ: «هَلاّ أُضِيفَ إِلىٰ يَساري جَمالُ فُلانٍ؟» وَلا لِلْجَمِيلِ أَنْ يَقُولَ: «هَلاّ أُضِيفَ إِلىٰ جَمالي مالُ فُلانٍ؟» وَلا لِلشَّرِيفِ أَنْ يَقُولَ: «هَلاّ أُضِيفَ إِلىٰ شَرَفي مالُ فُلانٍ؟» وَلا لِلْوَضِيعِ أَنْ يَقُولَ: «هَلاّ أُضِيفَ إِلىٰ ضِعَتي شَرَفُ فُلانٍ؟» وَلٰكِنَّ الْحُكْمَ للهِ، يُقَسِّمُ كَيْفَ يَشاءُ وَيَفْعَلُ كَما يَشاءُ، وهُوَ حكيم في أفعاله، مَحْمُودٌ في أَعْمالِهِ، وذلِكَ قوله تَعالىٰ: «لَوْلا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» ـ قالَ اللهُ تَعالىٰ: ـ «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ» ـ يا مُحَمَّدُ؟ ـ «نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا» فَأَحْوَجْنا بَعْضاً إِلىٰ بَعْضٍ: أَحْوَجَ هٰذا الرَّجُلَ إِلىٰ مالِ ذٰلِكَ، وَأَحْوَجَ ذٰلاكَ إِلىٰ سِلْعَةِ هٰذا أَوْ إِلىٰ خِدْمَتِهِ، فَتَرَى أَجَلَّ الْمُلُوكِ وَأَغْنَى الأَغْنِياءِ مُحْتاجاً إِلىٰ أَفْقَرِ الْفُقَراءِ فِي ضَرْبٍ مِنَ الضُّرُوبِ: إِمّا سِلْعَةٌ مَعَهُ لَيْسَتْ مَعَهُ، وَإِمّا خِدْمَةٌ يُصْلِحُ لَها، لا يَتَهَيَّأُ لِذٰلاكَ لِلْمَلِكِ أَنْ يَسْتَغْنِيَ إِلاّ بِهِ، وَإِمّا بابٌ مِنَ الْعُلُومِ وَالْحِكَمِ، هُوَ فَقِيرٌ إِلىٰ أَنْ يَسْتَفِيدَها مِنْ هٰذَا الْفَقِيرِ، فَهٰذَا الْفَقِيرُ يَحْتاجُ إِلىٰ مالِ ذٰلاكَ لِلْمَلِكِ الْغَنِيِّ، وَذٰلِكَ

ای عبدالله! آیا مشاهده نمی‌کنی که چطور کسی را ثروت داده وچهره‌اش را زشت ساخته؟ ودیگری را زیبا نموده ولی از مال دنیا فقیرش ساخته؟ وشخصی را مقام ورتبه داده ولی بروزگار بینوایی انداخته، ودیگری را نعمات ظاهری بخشیده ولی در مقام ورتبه تهی داشته؟ سپس هیچیک از افراد این گروهها نمی‌تواند دعوی نعمت دیگری را کرده واز نبودش شکایت کند، مثلاً: ثروتمند جمال وزیبایی دیگری را بخواهد، واز زشتی صورت خود گله کند، یا زیبارو، ثروت دیگری را بخواهد واز فقر بنالد، وفرد شریف ومعتبر چشم براه ثروت دیگری بوده واز نبودش شکایت کند. بلکه در تمامی این امور حکم تنها ازان خداوند جهانیان است وبس. هرگونه که بخواهد تقسیم می‌کند وهرطور اراده نماید عمل می‌کند، او در افعال حکیم است وپسندیده، واین همان فرمایش خداوند متعال است که: «وگفتند: چرا این قرآن بر آن دو مرد بزرگ مکّه وطائف نازل نشد؟» در پاسخشان فرمود: ای محمّد «آیا آنان رحمت پروردگار تو ـ نبوّت ـ را بخش می‌کنند؟» «مائیم که میان آنان مایهٔ گذرانشان را در زندگی دنیا بخش کرده‌ایم ـ زخرف: ۳۱ و ۳۲» پس آنانرا از لحاظ مراتب ظاهری طبقه‌بندی‌کردیم: جماعتی را محتاج دیگری ساختیم، گروهی را به مال دیگری، وآن دیگر را به متاع وخدمتش نیازمند نمودیم، همچنانکه می‌بینی پادشاهان بزرگ و ثروتمندترین مردمِ دنیا محتاج تهیدست‌ترین افراد به لحاظ

الْمَلِكُ يَحْتاجُ إِلىٰ عِلْمِ هٰذَا الْفَقِيرِ ، أَوْ رَأْيِهِ أَوْ مَعْرِفَتِهِ . ثُمَّ لَيْسَ لِلْمَلِكِ أَنْ يَقُولَ : هَلاّ اجْتَمَعَ إِلىٰ مالي عِلْمُ هٰذَا الْفَقِيرِ ، وَلا لِلْفَقِيرِ أَنْ يَقُولَ : هَلاّ اجْتَمَعَ إِلىٰ رَأْيي وَعِلْمي وَما أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ فُنُونِ الْحِكَمِ مالُ هٰذَا الْمَلِكِ الْغَنِيِّ؟

ثُمَّ قالَ اللهُ تَعالىٰ : «وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيّاً» ثُمَّ قالَ : يا مُحَمَّد قُلْ لَهُمْ : «وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ» أَيْ ما يَجْمَعُهُ هٰؤُلاءِ مِنْ أَمْوالِ الدُّنْيا .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : وَأَمّا قَوْلُكَ : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ تَفْجُرَ لَنا مِنَ الأَرْضِ يَنْبُوعاً ، إِلىٰ آخِرِ ما قُلْتَهُ ، فَإِنَّكَ [قَدِ] اقْتَرَحْتَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ أَشْياءَ :

مِنْها : ما لَوْ جاءَكَ بِهِ لَمْ يَكُنْ بُرْهاناً لِنُبُوَّتِهِ ، وَرَسُولُ اللهِ يَرْتَفِعُ عَنْ أَنْ يَغْتَنِمَ جَهْلَ الْجاهِلِينَ ، وَيَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِما لا حُجَّةَ فِيهِ .

وَمِنْها : ما لَوْ جاءَكَ بِهِ كانَ مَعَهُ هَلاكُكَ ، وَإِنَّما يُؤْتىٰ بِالْحُجَجِ وَالْبَراهِينَ لِيَلْزَمَ عِبادَ اللهِ الإِيمانَ بِها ، لا لِيَهْلِكُوا بِها ، فَإِنَّما اقْتَرَحْتَ هَلاكَكَ ، وَرَبُّ الْعالَمِينَ أَرْحَمُ بِعِبادِهِ ،

متاع ونیروی کار وفکر وتدبیر وعلم آنانند ، وپادشاهان تا زمانیکه به مطلوبشان برسند دست بدامن همین شخص فقیرند ، وفقیران نیز محتاج مال وثروت پادشاهند .

وهیچکدام از این گروهها حقّ ندارند از آنچه به ایشان رسیده گله وشکوه داشته وزبان به اعتراض گشایند .

سپس در ادامهٔ آیهٔ شریفه فرموده : «وپایه‌های برخی را بر برخی برتر داشته‌ایم ـ در روزی وجاه ـ تا برخی برخ دیگر را به خدمت گیرند» ، سپس افزود : ای محمّد به آنان بگو : «وبخشایش پروردگار تو از آنچه گرد می‌آورند بهتر است ـ زخرف : ۳۲» ، یعنی : از تمام آنچه از اموال دنیا فراهم کرده‌اند بهتر است .

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : امّا این سخنت که : «هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکّه] چشمه‌ای روان سازی» تا آخر کلامت ، همه ناشی از جهالت وغفلت شما است که اینچنین سفارشاتی به محمّد رسول خدا نمودید . زیرا :

[۱ ـ] جاری شدن چشمهٔ آب در زمین مکّه ووقوع آن هیچ دلیلی بر نبوّت من نخواهد بود ، شأن ومرتبهٔ فرستادهٔ خدا بالاتر از آن است که جهل جاهلان را مغتنم شمرده وبا یاوه وباطلی بر آنان احتجاج کند .

[۲ ـ] وتکّه شدن آسمان وفرو ریختن آن موجب هلاک ونابودی تو است ، وخداوند معجزات‌را برای الزام‌بندگان به تصدیقش می‌آورد نه برای نابودی وهلاکشان ، ولی تو با این درخواست موجب مرگ خود می‌شوی ، وپروردگار جهانیان مهربانتر به بندگان ،

وَأَعْلَمُ بِمَصالِحِهِمْ مِنْ أَنْ يُهْلِكَهُمْ كَما يَقْتَرِحُونَ .

وَمِنْها : الْمُحالُ الَّذي لا يَصِحُّ وَلا يَجُوزُ كَوْنُهُ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ يُعَرِّفُكَ ذلِكَ ، وَيَقْطَعُ مَعاذِيرَكَ ، وَيُضَيِّقُ عَلَيْكَ سَبِيلَ مُخالَفَتِهِ ، وَيُلْجِئُكَ بِحُجَجِ اللهِ إِلىٰ تَصْدِيقِهِ ، حَتّىٰ لا يَكُونَ لَكَ عَنْهُ مَحِيدٌ وَلا مَحِيصٌ .

وَمِنْها : ما قَدِ اعْتَرَفْتَ عَلىٰ نَفْسِكَ إِنَّكَ فِيهِ مُعانِدٌ مُتَمَرِّدٌ ، لا تَقْبَلُ حُجَّةً وَلا تُصْغي إِلىٰ بُرْهانٍ ، وَمَنْ كانَ كَذلِكَ فَدَواؤُهُ عَذابُ اللهِ النّازِلِ مِنْ سَمائِهِ، أَوْ فِي جَحِيمِهِ أَوْ بِسُيُوفِ أَوْلِيائِهِ .

فَأَمّا قَوْلُكَ يا عَبْدَاللهِ : «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ تَفْجُرَ لَنا مِنَ الأَرْضِ يَنْبُوعاً بِمَكَّةَ هٰذِهِ ، فَإِنَّها ذاتُ أَحْجارٍ وَ صُخُورٍ وَ جِبالٍ ، تَكْسَحُ أَرْضَها وَتَحْفِرُها ، وَتَجْري فِيهَا الْعُيُونُ ، فَإِنَّنا إِلىٰ ذلِكَ مُحْتاجُونَ» فَإِنَّكَ سَأَلْتَ هٰذا وَأَنْتَ جاهِلٌ بِدَلائِلِ اللهِ تَعالىٰ .

يا عَبْدَاللهِ أَرَأَيْتَ لَوْ فَعَلْتُ هٰذا ، أَكُنْتُ مِنْ أَجْلِ هٰذا نَبِيّاً؟ قالَ : لا . قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : أَرَأَيْتَ الطّائِفَ الَّتي لَكَ فِيها بَساتِينُ؟ أَما كانَ هُناكَ مَواضِعُ فاسِدَةٍ صَعِبَةٍ أَصْلَحْتَها وَذَلَّلْتَها وَكَسَحْتَها وَأَجْرَيْتَ فِيها عُيُوناً اسْتَنْبَطْتَها؟ قالَ : بَلىٰ .

وداناتر به مصالح ایشان است ، که به خواستهٔ شما آنان را نیست ونابود نماید .

[۳ ـ] ودیگر آنکه معجزاتی که تو خواستی محال ودور از عقل است ، ولی رسول ربّ العالمین آنرا بتو می‌فهماند ، وحجّت وبهانه‌ات را باطل ساخته ، وراه مخالفت را بر تو می‌بندد ، ودر آخر با حجّت وبراهین الهی تو را مجبور به قبول آن می‌سازد .

[٤ ـ] ودیگر آنکه تو ـ همچنانکه خود معترفی ـ فرد سرکش ومعاندی هستی که نه حجّتی را می‌پذیری ونه به برهانی گوش می‌دهی ، ودوای چنین فردی تنها عذاب آسمانی است که خداوند فرو فرستد، ویا آتش جهنّم، یا در آخر پذیرای شمشیردوستان او است .

ای عبدالله! امّا این گفته‌ایت که : «ما بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از زمین مکّه چشمهٔ آبی جاری سازی تا غبار از زمینش شسته وآن را گود نماید که ما به آن محتاج ونیازمندیم» ، ناشی از غفلت وجهالت شما به حجّت ودلائل خداوند متعال است .

ای عبدالله! آیا تو فکر می‌کنی انجام آن معجزات ، دلالت به مقام رسالت من می‌کند؟ گفت : نه . فرمود: مگر تو در شهرطائف صاحب‌باغ وبستان نیستی؟ آیا پیش از این زمینهای آنجا سخت وسنگلاخی نبوده وتو آنرا با زحمت اصلاح نموده وباغ وبستانی ترتیب داده وچشمه‌های آب در روی زمینش جاری ساخته‌ای؟ گفت : آری .

قالَ : وَهَلْ لَكَ فِي هٰذا نُظَراءُ؟ قالَ : بَلىٰ .

قالَ : أَفَصِرْتَ بِذٰلِكَ أَنْتَ وَهُمْ أَنْبِياءَ؟ قالَ : لا .

قالَ: فَكَذٰلِكَ لايَصِيرُ هٰذا حُجَّةً لِمُحَمَّدٍ لَوْ فَعَلَهُ عَلىٰ نُبُوَّتِهِ ، فَما هُوَ إِلاّ كَقَوْلِكَ : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ تَقُومَ وَتَمْشي عَلَى الأَرْضِ [كَما يَمْشِي النّاسُ] أَوْ حَتّىٰ تَأْكُلَ الطَّعامَ كَما يَأْكُلُ النّاسُ .

وَأَمّا قَوْلُكَ يا عَبْدَاللهِ: «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَأْكُلُ مِنْها وَتُطْعِمُنا وَتُفَجِّرُونَ الأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِيراً» أَوَ لَيْسَ لَكَ وَلِأَصْحابِكَ جَنّاتٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ بِالطّائِفِ تَأْكُلُونَ وَتُطْعِمُونَ مِنْها ، وَتُفَجِّرُونَ الأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِيراً؟ أَفَصِرْتُمْ أَنْبِياءَ بِهٰذا؟ قالَ : لا .

قالَ : فَما بالُ اقْتِراحِكُمْ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ أَشْياءَ لَوْ كانَتْ كَما تَقْتَرِحُونَ لَـمّا دَلَّتْ عَلىٰ صِدْقِهِ ، بَلْ لَوْ تَعاطاها لَدَلَّ تَعاطِيها عَلىٰ كِذْبِهِ ، لِأَنَّهُ [حِينَئِذٍ] يَحْتَجُّ بِما لا حُجَّةَ فِيهِ ، وَيَخْتَدِعُ الضُّعَفاءَ عَنْ عُقُولِهِمْ وَأَدْيانِهِمْ ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ يَجِلُّ وَيَرْتَفِعُ عَنْ هٰذا .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ: يا عَبْدَاللهِ! وَأَمّا قَوْلُكَ : «أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ ـ كَما زَعَمْتَ ـ عَلَيْنا كِسْفاً»،

فرمود: وآیا کسان دیگری نیز چون تو این اصلاحات را انجام نداده‌اند؟ گفت: آری.

فرمود: آیا با این اصلاحات تو وآنان می‌توانید دعوی نبوّت کنید؟ گفت: خیر.

فرمود: پس جاری کردن آب، وداشتن باغ وبستان نمی‌تواند دلالتی بر مقام رسالت من داشته باشد، واین پیشنهاد مانند اینستکه بگویید: «ما بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه در میان مردم وچون دیگران راه روی وغذا بخوری».

امّا این سخنت که «یا تو را [در این سرزمین لم‌یزرع] باغ سبز وخرّمی از درختان خرما وانگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو وما همگی از میوه‌های آن بخوریم» مگر شما در طائف باغ انگور وخرما ندارید که از وسط آنها آب می‌گذرد، که هم خود از آن می‌خورید وهم به دیگران می‌دهید؟ آیا شما با داشتن این امکانات می‌توانید دعوی نبوّت کنید؟ گفت: نه.

فرمود: پس این چه درخواست وسفارشی است که به فرستادهٔ خداوند می‌کنید، با اینکه به تصدیق خود شما نمی‌تواند دعوی نبوّت بر شما باشد، بلکه انجام آنها نشـان از کذب او دارد. زیرا او در آن زمان به باطل احتجاج نموده، وناچار عقل ودین ضُعَفا را می‌فریبد. ورسول ربّ العالمین برتر ومنزّه از این رفتار است.

امّا این سخنت که گفتی: «یا از آسمان، چنانکه دعوی کردی، پاره‌هایی فرو افکنی،

فَإِنَّكَ قُلْتَ ـ : «وَإِنْ يَرَوا كِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً يَقُولُوا سَحابٌ مَرْكُومٌ»، فَإِنَّ في سُقُوطِ السَّماءِ عَلَيْكُمْ هَلاكَكُمْ وَمَوْتَكُمْ ، فَإِنَّما تُرِيدُ بِهٰذا مِنْ رَسُولِ اللهِ أَنْ يُهْلِكَكَ ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ أَرْحَمُ [بِكَ] مِنْ ذٰلِكَ ، [وَ] لا يُهْلِكُكَ ، وَلٰكِنَّهُ يُقِيمُ عَلَيْكَ حُجَجَ اللهِ ، وَلَيْسَ حُجَجُ اللهِ لِنَبِيِّهِ وَحْدَهُ عَلىٰ حَسَبِ اقْتِراحِ عِبادِهِ . لِأَنَّ الْعِبادَ جُهّالٌ بِما يَجُوزُ مِنَ الصَّلاحِ ، وَبِما لايَجُوزُ مِنَ الْفَسادِ ، وَقَدْ يَخْتَلِفُ اقْتِراحُهُمْ وَيَتَضادُّ حَتّىٰ يَسْتَحِيلَ وُقُوعُهُ ، [إِذْ لَوْ كانَتِ اقْتِراحاتُهُمْ واقِعَةً لَجازَ أَنْ تَقْتَرِحَ أَنْتَ أَنْ تَسْقُطَ السَّماءُ عَلَيْكُمْ ، وَيَقْتَرِحَ غَيْرُكَ أَنْ لا تَسْقُطَ عَلَيْكُمُ السَّماءُ ، بَلْ أَنْ تَرْفَعَ الأَرْضُ إِلَى السَّماءِ ، وَتَقَعَ السَّماءُ عَلَيْها ، وَكانَ ذٰلِكَ يَتَضادُّ ، وَيَتَنافى أَوْ يَسْتَحِيل وُقُوعُهُ] وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ لايَجْرِي تَدْبِيرُهُ عَلىٰ ما يُلْزَمُ بِهِ الْمُحالُ .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : وَهَلْ رَأَيْتَ يا عَبْدَاللهِ طَبِيباً كانَ دَواؤُهُ لِلْمَرْضىٰ عَلىٰ حَسَبِ اقْتِراحاتِهِمْ؟ وَإِنَّما يَفْعَلُ بِهِ ما يَعْلَمُ صَلاحَهُ فِيهِ ؛ أَحَبَّهُ الْعَلِيلُ أَوْ كَرِهَهُ ، فَأَنْتُمُ الْمَرْضىٰ وَاللهُ طَبِيبُكُمْ ، فَإِنْ أَنْقَذْتُمْ لِدَوائِهِ شَفاكُمْ ، وَإِنْ تَمَرَّدْتُمْ عَلَيْهِ أَسْقَمَكُمْ .

زیرا تو خود گفتی : «واگر ببینند که پاره‌ای از آسمان فرو می‌افتد [باز هم ایمان نیارند و] گویند : ابری است توده شده» ، البتّه شما خود می‌دانید فروآمدن آسمان موجب هلاکت ومرگ شماست ، واین با مقصود بعثت ورسالت مغایر است ، زیرا رسول ربّ العالمین مهربانتر از آن است که چنین کاری کند ، بلکه او تنها به اقامهٔ حجّت ودلائل خداوندی می‌پردازد ، وپر واضح است که این اقامهٔ برهان فقط در اختیار پروردگار متعال بوده ، ومردم را در آن انتخاب هیچگونه حقّی نیست ، زیرا مردم غالباً در صلاح وفساد خود جاهل وبی‌خبرند وخواسته‌هایشان مختلف ومتضادّ است ، تا آنجا که وقوع آن ناممکن وناشدنی است . ودر صورتی که خواسته‌هاشان واقعی باشد ممکن است گروهی فرو افتادن آسمان را پیشنهاد کنند ودیگران تقاضای بالا رفتن زمین به آسمان وافتادن روی آن را کنند ، واین خواسته با هم متضادّ بوده ومنافات دارد یا وقوع آن محال وناممکن است ، وتدبیر خداوند با عزّت وجلال به محال وناممکن تعلّق نمی‌گیرد .

سپس رسولخدا ﷺ فرمود : ای عبدالله، آیا تا بحال سابقه داشته که طبیبی داروهای مریضهایش را مطابق دلخواه آنان تجویز کرده باشد؟! پرواضح است که تجویز دارو تنها بنابر صلاحدید خود طبیب می‌باشد ، چه مریض را خوش آید یا مکروه دارد . ودر این مثال شما مریض ، وخداوند طبیب حاذق شما است . اگر به دستوراتش عمل کنید شما را شفا بخشد ، ودر صورت نافرمانی بیمار ومریضتان کند .

وَبَعْدُ ، فَمَتىٰ رَأَيْتَ يا عَبْدَاللهِ مُدَّعي حَقٍّ [مِنْ] قِبَلِ رَجُلٍ أَوْجَبَ عَلَيْهِ حاكِمٌ مِنْ حُكّامِهِمْ ـ فِيما مَضىٰ ـ بَيِّنَةً عَلىٰ دَعْواهُ عَلىٰ حَسَبِ اقْتِراحِ المُدَّعىٰ عَلَيْهِ؟ إِذاً ما كانَ يَثْبُتُ لِأَحَدٍ عَلىٰ أَحَدٍ دَعْوىً وَلا حَقٌّ ، وَلا كانَ بَيْنَ ظالِمٍ وَمَظْلُومٍ ، وَلا بَيْنَ صادِقٍ وَكاذِبٍ فَرْقٌ .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : يا عَبْدَاللهِ! وَأَمّا قَوْلُكَ : «أَوْ تَأْتِيَ بِاللهِ وَالمَلائِكَةِ قَبِيلاً يُقابِلُونَنا وَنُعايِنُهُمْ» فَإِنَّ هٰذا مِنَ الْمُحالِ الَّذي لاخِفاءَ بِهِ ، لِأَنَّ رَبَّنا عَزَّوَجَلَّ لَيْسَ كَالْمَخْلُوقِينَ يَجِيءُ وَيَذْهَبُ ، وَيَتَحَرَّكُ وَيُقابِلُ شَيْئاً حَتّىٰ يُؤْتىٰ بِهِ ، فَقَدْ سَأَلْتُمْ بِهٰذَا الْمُحالَ ، وَإِنَّما هٰذا الَّذي دَعَوْتَ إِلَيْهِ صِفَةُ أَصْنامِكُمُ الضَّعِيفَةِ المَنْقُوصَةِ الَّتي لاتَسْمَعُ وَلا تَبْصُرُ وَلا تَعْلَمُ وَلا تُغْني عَنْكُمْ شَيْئاً وَلا عَنْ أَحَدٍ .

يا عَبْدَاللهِ أَوَ لَيْسَ لَكَ ضِياعٌ وَجِنانٌ بِالطّائِفِ ، وَعِقارٌ بِمَكَّةَ ، وَقُوّامٌ عَلَيْها؟ قالَ : بَلىٰ ، قالَ : أَفَتُشاهِدُ جَمِيعَ أَحْوالِها بِنَفْسِكَ أَوْ بِسُفَراءَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُعامِليكَ؟ قالَ : بِسُفَراءَ .

قالَ [صلى الله عليه وآله] : أَرَأَيْتَ لَوْ قالَ مُعامِلُوكَ وَأَكَرَتُكَ وَخَدَمُكَ لِسُفَرائِكَ :

ای عبدالله! کی دیده‌ای که شخص مدّعی حقّ در جایگاه اقامهٔ شاهد ودلیل مجبور شود که از نظر طرف مقابل خود پیروی کرده وطبق درخواست او برهان بیاورد؟ که در چنین صورتی حقوق مردم پایمال شده ودیگر هیچ تفاوتی میان ظالم ومظلوم ، صادق وکاذب نخواهد بود .

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : ای عبدالله! امّا این سخنت که «یا خدا وفرشتگان را رویاروی ما ـ برای گواهی درستی گفتار خود ـ بیاری وما آنها را ببینیم» از جمله امور محال وناممکنی است که در نهایت سستی وضعف می‌باشد . زیرا پروردگار جهانیان از تمامی صفات مخلوقین از قبیل حرکت ومحسوس بودن ومقابل شدن وآمدن منزّه است ، پس درخواست شما ریشه در این امور محال وممتنع دارد ، وجز این نیست که شما خداوند را با بتان ضعیف وناقص خود ـ که عاری از شنوایی وبینایی وادراکند وهیچ نیازی را از شما برطرف نمی‌کنند ـ مقایسه نموده وچنین پیشنهادی را نموده‌اید .

ای عبدالله! مگر تو در مکّه وطائف باغ و زمین وملک نداری وبرای آنها مباشری قرار نداده‌ای؟ گفت : آری . فرمود : آیا امور مربوط به آن املاک را خودت مستقیماً رسیدگی می‌کنی یا از طریق نمایندگانت به آن امور می‌پردازی؟ گفت : توسّط نمایندگانم .

فرمود : فکر می‌کنی اگر روزی کارگران ومباشرانت در آنجا به نمایندگان تو بگویند :

لا نُصَدِّقُكُمْ فِي هٰذِهِ السِّفارَةِ إلاّ أَنْ تَأْتُونا بِعَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ لِنُشاهِدَهُ فَنَسْمَعَ ما تَقُولُونَ عَنْهُ شِفاهاً، كُنْتَ تَسُوغُهُمْ هٰذا، أَوَ كانَ يَجُوزُ لَهُمْ عِنْدَكَ ذٰلِكَ؟ قالَ: لا.

قالَ: فَمَا الَّذي يَجِبُ عَلىٰ سُفَرائِكَ؟ أَلَيْسَ أَنْ يَأْتُوهُمْ عَنْكَ بِعَلامَةٍ صَحِيحَةٍ تَدُلُّهُمْ عَلىٰ صِدْقِهِمْ، فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يُصَدِّقُوهُمْ؟ قالَ: بَلىٰ.

قالَ: يا عَبْدَاللهِ! أَرَأَيْتَ سَفِيرَكَ لَوْ أَنَّهُ لَمّا سَمِعَ مِنْهُمْ هٰذا، عادَ إِلَيْكَ وَقالَ [لَكَ]: قُمْ مَعي فَإِنَّهُمْ قَدِ اقْتَرَحُوا عَلَيَّ مَجِيئَكَ [مَعي]، أَ لَيْسَ يَكُونُ هٰذا لَكَ مُخالِفاً، وَتَقُولُ لَهُ: إِنَّما أَنْتَ رَسُولٌ مُشِيرٌ، وَلا آمِرٌ؟ قالَ: بلىٰ.

قالَ: فَكَيْفَ صِرْتَ تَقْتَرِحُ عَلىٰ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِينَ ما لا تُسَوِّغُ لِأَكَرَتِكَ وَمُعامِليكَ أَنْ يَقْتَرِحُوهُ عَلىٰ رَسُولِكَ إِلَيْهِمْ؟ وَكَيْفَ أَرَدْتَ مِنْ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِينَ أَنْ يَسْتَذِمَّ إِلىٰ رَبِّهِ، بِأَنْ يَأْمُرَ عَلَيْهِ وَيَنْهىٰ، وَأَنْتَ لا تُسَوِّغُ مِثْلَ هٰذا عَلىٰ رَسُولِكَ إِلىٰ أَكَرَتِكَ وَقُوّامِكَ؟ هٰذِهِ حُجَّةٌ قاطِعَةٌ لِإِبْطالِ جَمِيعِ ما ذَكَرْتَهُ فِي كُلِّ ما اقْتَرَحْتَهُ يا عَبْدَاللهِ.

«ما این نمایندگی را از شما نمی‌پذیریم مگر اینکه خود عبدالله مخزومی را بیاورید تا در حضور او گفته‌هایتان را بشنویم» چه خواهی کرد، آیا قبول می‌کنی، وآیا حقّ چنین رفتاری را دارند؟ گفت: نه.

فرمود: پس نمایندگانت چه کنند؟ آیا نباید از طرف تو علامت ونشانه‌ای داشته باشند تا دعوی آنان را تصدیق نموده واقداماتشان را نافذ بدانند؟ گفت: آری.

فرمود: حال بگو ببینم اگر نماینده‌ات پس از شنیدن سخن آنان نزد تو بازگشته وبگوید: «برخیز وبا من بیا، چون آنان پیشنهاد کرده‌اند که تو با من حاضر باشی»، این مخالف امر تو نیست، و تو نخواهی گفت: تو فقط رسول وفرستادهٔ منی، نه مشیر وآمر؟ گفت: آری [همین را می‌گویم].

فرمود: پس چطور پیشنهادی را که بر کارگران ومباشرانت جایز نمی‌دانی بر رسول ربّ العالمین روا می‌داری؟ از رسول پروردگار جهانیان چه انتظاری داری؟ نکند می‌خواهی با امر ونهی بر مولای خود عیب‌گیری کنی، حال اینکه تو خود چنین رفتاری را از نماینده‌ات نه می‌پسندی ونه آنرا روا می‌داری، وأصلاً آنان حقّ چنین رفتاری را دارند؟ گفت: خیر. فرمود: ای عبدالله این حجّت ودلیل قانع کننده‌ای است که پاسخ تمام پیشنهادات تو را روشن ومبرهن می‌سازد.

وَأَمّا قَوْلُكَ يا عَبْدَاللهِ : «أَوْ يَكُون لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ» وَهُوَ الذَّهَبُ ، أَما بَلَغَك أَنَّ لِعَظِيمِ مِصْرَ بُيُوتاً مِنْ زُخْرُفٍ؟ قالَ : بَلىٰ . قالَ : أَفَصارَ بِذلِكَ نَبِيّاً؟ قالَ : لا . قالَ : فَكَذلِكَ لايُوجِبُ [ذلِكَ] لِمُحَمَّدٍ ﷺ ؛ لَوْ كانَ لَهُ نُبُوَّةٌ ، وَمُحَمَّدٌ لا يَغْتَنِمُ جَهْلَكَ بِحُجَجِ اللهِ .

وأَمّا قَوْلُكَ يا عَبْدَاللهِ : «أَوْ تَرْقىٰ فِي السَّماءِ» ثُمَّ قُلْتَ : «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ» ، يا عَبْدَاللهِ! الصُّعُودُ إِلَى السَّماءِ أَصْعَبُ مِنَ النُّزُولِ عَنْها ، وَإِذا اعْتَرَفْتَ عَلىٰ نَفْسِكَ أَنَّكَ لا تُؤْمِنُ إِذا صَعِدْتَ فَكَذلِكَ حُكْمُ النُّزُولِ .

ثُمَّ قُلْتَ : «حَتّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ» مِنْ بَعْدِ ذلِكَ ثُمَّ لا أَدْري أُؤْمِنُ بِكَ أَوْ لا أُؤْمِنُ بِكَ ، فَأَنْتَ يا عَبْدَاللهِ مُقِرٌّ بِأَنَّكَ تُعانِدُ حُجَّةَ اللهِ عَلَيْكَ ، فَلا دَواءَ لَكَ إِلاّ تَأْدِيبُهُ لَكَ عَلىٰ يَدِ أَوْلِيائِهِ مِنَ الْبَشَرِ ، أَوْ مَلائِكَتِهِ الرَّبانِيَّةِ ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيَّ حِكْمَةً بالِغَةً جامِعَةً لِبُطْلانِ كُلِّ ما اقْتَرَحْتَهُ . فَقالَ عَزَّوَجَلَّ : «قُلْ ـ يا مُحَمَّدُ ـ سُبْحانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلاّ بَشَراً رَسُولاً» ، ما أَبْعَدَ

وامّا این سخنت ـ ای عبدالله ـ که : «یا تو را خانه‌ای از زُخْرُف ـ که همان طلاست ـ باشد» ، بگو ببینم مگر سلطان مصر خانه‌های پر از طلا ندارد؟ گفت : آری . فرمود : آیا بخاطر این طلاها می‌تواند ادّعای نبوّت کند؟ گفت : نه ، نمی‌تواند . فرمود : پس طلا داشتن محمّد نیز نمی‌تواند بر نبوّت وصدق دعوی او دلالت کند . و محمّد هرگز از جهل تو برای اثبات نبوّت خود استفاده نخواهد کرد .

وامّا این سخنت ـ ای عبدالله ـ که : «یا در آسمان بالا روی» ، سپس گفتی :«وبالا رفتنت را هرگز باور نداریم تا بر ما نوشته‌ای فروآوری که آن را بخوانیم» ، حال اینکه بالا رفتن به سوی آسمان بمراتب دشوارتر از پایین آمدن است ، وچون اظهار نمودید که در صورت صعود نیز شما ایمان نخواهید آورد ، بطور قطع پس از نزول کتاب نیز تسلیم نخواهید شد .

سپس گفتی : «تا برما نوشته‌ای فروآری که آن را بخوانیم» وتصریح نمودی که «پس از آوردن این نیز حاضر به ایمان‌آوردن نبوده واطمینان حاصل نمی‌کنی» پس با این رفتار تو معاند ومنکر حجّت ودلائل خداوندی بوده ودر نتیجه هیچ چاره‌ای بجز عذاب وفشار وگرفتاری به دست اولیای خداوند یا ملائکهٔ مأمور جهنّم نداری . وخداوند حکمتِ رسا وجامع را بر من نازل فرموده تا پوچی وبطلان تمام پیشنهاداتت را اثبات نمایم . سپس خداوند [در پاسخ سخنان باطلتان فقط] فرموده : ـ ای محمّد ـ «بگو پاک ومنزّه است پروردگار من ـ که کسی بر او تحکّم کند ـ مگر من جز آدمی پیامبری هستم؟» ، منزّه است

رَبِّي عَنْ أَنْ يَفْعَلَ الأَشْياء عَلىٰ [قَدْرِ] ما يَقْتَرِحُهُ الجُهّالُ، بِما يَجُوزُ وَبِما لايَجُوزُ، وَهَلْ كُنْتُ إلاّ بَشَراً رَسُولاً، لا يُلْزِمُني إلاّ إقامَةُ حُجَّةِ اللهِ الَّتي أَعْطاني، وَلَيْسَ لي أَنْ آمُرَ عَلىٰ رَبِّي وَلا أَنْهىٰ وَلا أُشيرَ، فَأَكُونَ كَالرَّسُولِ الَّذي بَعَثَهُ مَلِكٌ إِلىٰ قَوْمٍ مِنْ مُخالِفيهِ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ أَنْ يَفْعَلَ بِهِمْ ما اقْتَرَحُوهُ عَلَيْهِ.

فَقالَ أَبُوجهل: يا مُحَمَّدُ، هاهُنا واحِدَةٌ، أَ لَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّ قَوْمَ مُوسىٰ احْتَرَقُوا بِالصّاعِقَةِ لَمّا سَأَلُوهُ أَنْ يُرِيَهُمُ اللهَ جَهْرَةً؟ قالَ: بَلىٰ.

قالَ: فَلَوْ كُنْتَ نَبِيّاً لَاحْتَرَقْنا نَحْنُ أَيْضاً، فَقَدْ سَأَلْنا أَشَدَّ مِمّا سَأَلَ قَوْمُ مُوسىٰ، لِأَنَّهُمْ ـ كَما زَعَمْتَ ـ قالُوا: «أَرِنَا اللهَ جَهْرَةً» وَنَحْنُ نَقُولُ: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ تَأْتِيَ بِاللهِ وَالْمَلائِكَةِ قَبِيلاً نُعايِنُهُمْ!».

فَقالَ رَسُولُ اللهِ: يا أَباجَهْلٍ، أَما عَلِمْتَ قِصَّةَ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ لَمّا رُفِعَ فِي الْمَلَكُوتِ، وَذلِكَ قَوْلُ رَبِّي: «وَكَذلِكَ نُرِيَ إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنينَ»،

پروردگارم که مطابق میل وخواهش ودلخواه جاهلان کار کند، ومن نیز مانند شما بشر هستم، جز آنکه از جانب خداوند جهانیان مأمور به‌ابلاغ مطالبی شده‌ام، ودلیل وعلامت من همانست که به‌من عطا فرموده، ومن نمی‌توانم تکلیفی برای پرودگارم معیّن نموده واو را از کاری منع وپیشنهادی کنم، وچنانچه به سخنانتان گوش بسپارم مانند همان نمایندهٔ پادشاه به سوی مخالفین می‌شوم که پس از مواجهه با آنان وشنیدن پیشنهادات جدیدشان بسوی سلطان بازگشته واو را ملزم کند که مطابق میل وخواهش آنان رفتار کند.

در اینجا ابوجهل گفت: اینجا یک سؤال باقی می‌ماند، وآن اینکه مگر تو خود نگفتی که قوم موسیٰ هنگامیکه درخواست دیدن خدا را نمودند با نزول صاعقه سوختند؟ فرمود: آری. گفت: دراینصورت اگر تو پیامبر بودی ما نیز دچار سرنوشت آنان شده ومی‌سوختیم، زیرا درخواست ما بسیار سنگین‌تر است، قوم موسیٰ گفتند: «آشکارا به ما نشان بده» وما گفتیم: «هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه خدا وفرشتگان را رویاروی ما بیاری وما آنها را ببینیم»؟.

رسول گرامی اسلام فرمود: ای ابوجهل آیا قصّهٔ ابراهیم؛ هنگامیکه به مقام‌ملکوت بالارفت را در این آیه شنیده‌ای که: «وبدین سان ابراهیم را ملکوت آسمانها وزمین می‌نمودیم [تا گمراهی قوم ویگانگی خدایش را دریابد] وتا از أهْل یقین‌باشد ـ انعام: ۷۵»؟،

قَوَّى اللهُ بَصَرَهُ لَـمّا رَفَعَهُ دُونَ السَّماءَ ، حَتّىٰ أَبْصَرَ الأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْها ظاهِرينَ وَمُسْتَتِرينَ ، فَرَأىٰ رَجُلاً وَامْرَءَةً عَلىٰ فاحِشَةٍ ، فَدَعا عَلَيْهِما بِالْهَلاكِ فَهَلَكا ، ثُمَّ رَأىٰ آخَرينَ فَدَعا عَلَيْهِما بِالْهَلاكِ فَهَلَكا ، ثُمَّ رَأىٰ آخَرينَ فَهَمَّ بِالدُّعاءِ عَلَيْهِما فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ : يا إِبْراهِيمَ! اكْفُفْ دَعْوَتَكَ عَنْ عِبادِي وَإِمائي ، فَإِنّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ الحَنّانُ الْحَلِيمُ ، لاتَضُرُّني ذُنُوبُ عِبادي كَما لا تَنْفَعُني طاعَتُهُمْ ، وَلَسْتُ أَسُوسُهُمْ بِشِفاءِ الْغَيْظِ كَسِياسَتِكَ ، فَاكْفُفْ دَعْوَتَكَ عَنْ عِبادي وَإِمائي ، فَإِنَّما أَنْتَ عَبْدُ نَذيرٍ لا شَريكَ في الْمَمْلَكَةِ وَلا مُهَيْمِنَ عَلَيَّ ، وَعِبادي مَعي بَيْنَ خِلالٍ ثَلاثٍ :

إِمّا تابُوا إِلَيَّ فَتُبْتُ عَلَيْهِمْ ، وَغَفَرْتُ ذُنُوبَهُمْ ، وَسَتَرْتُ عُيُوبَهُمْ ،

وَإِمّا كَفَفْتُ عَنْهُمْ عَذابي لِعِلْمي بِأَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ أَصْلابِهِمْ ذُرِّيّات مُؤْمِنُونَ ، فَأَرْفِقُ بِالآباءِ الْكافِرينَ ، وَأَتَأَنّىٰ بِالأُمَّهاتِ الْكافِراتِ ، وَأَرْفَعُ عَنْهُمْ عَذابي لِيَخْرُجَ ذلاكَ الْمُؤْمِنُ مِنْ أَصْلابِهِمْ ، فَإِذا تَزايَلُوا حَلَّ بِهِمْ عَذابي وَحاقَ بِهِمْ بَلائي .

وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هٰذا ولا هٰذا ، فَإِنَّ الَّذي أَعْدَدْتُهُ لَهُمْ مِنْ عَذابي أَعْظَمُ مِمّا تُريدُهُ بِهِمْ ، فَإِنَّ

خداوند چون او را به آسمان بالا برد قدرت بینایی ودیدش را قوی گردانید ، تا آنجا که ابراهیم بر زمین وبر اعمال ظاهر وپنهان مردم مطّلع گردید . در پی آن به مرد وزنی نگریست که مرتکب عمل فحشا بودند . با دیدن این صحنه بر آندو نفرین کرده ودر دم هلاک شدند . سپس همین ماجرا تا سه بار برای افراد مختلفی رخ داد واو نیز نفرین نموده وهلاک شدند ، در این هنگام خداوند به او وحی فرمود که : «ای ابراهیم دست از نفرین کردن بندگانم بردار! زیرا من پروردگاری مهربان وبخشاینده وحلیم هستم ، گناه بندگانم ضرری بحال من ندارد همچنانکه طاعتشان مرا سودی نمی‌رساند ، ومن آنان را برای تشفّی خاطر مجازات نمی‌کنم ، پس خود را در نفرین نمودن بندگانم نگه‌دار ، زیرا [وظیفهٔ تو فقط انذار است و] مرا در حکومت وسلطنت جهان شریکی نیست ، و هرگونه اختیار بندگان وجهانیان دردست من است ، وعاقبت بندگان گنهکارم از سه حال خارج نیست :

یا توبه کرده ومن می‌پذیرم وگناهانشان را بخشیده وآن را می‌پوشانم .

ویابسبب‌نسل‌مؤمنی که درآینده ازآنان بوجودمی‌آید عذابم‌را ازایشان بازمی‌دارم، ووالدین کافرشان را مهلت می‌دهم . وهمینکه آن نسل از اصلابشان خارج شود آنان را عذاب نموده ومشمول گرفتاری وبلایم می‌سازم .

ودر غیر آن دوگروه ، اگر بنده‌ای مرتکب گناه شود ، در دنیا از عذابش صرفنظر کرده واو را بعذاب سخت وآتش سوزان قیامت وامی‌گذارم . که قهر وعذاب من باندازهٔ

عَذابي لِعِبادي عَلىٰ حَسَبِ جَلالي وَكِبْرِيائي . يا إِبْراهِيمُ! فَخُلَّ بَيْني وَبَيْنَ عِبادي ، فَإِنّي أَرْحَمُ بِهِمْ مِنْكَ ، وَخُلَّ بَيْني وَبَيْنَ عِبادي فَإِنّي أَنا الْجَبّارُ الْحَلِيمُ الْعَلاّمُ الْحَكِيمُ ، أُدَبِّرُهُمْ بِعِلْمي ، وَأُنْفِذُ فِيهِمْ قَضائي وَقَدَري . ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : إِنَّ اللهَ تَعالىٰ ـ يا أَباجَهْلٍ ـ إِنَّما دَفَعَ عَنْكَ الْعَذابَ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ : عِكْرِمَةُ ابْنُكَ ، وَسَيَلي مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمينَ ما إِنْ أَطاعَ اللهَ وَرَسُولَهُ فِيهِ كانَ عِنْدَ اللهِ جَلِيلاً ، وَإِلاّ فَالْعَذابُ نازِلٌ عَلَيْكَ .

وَكَذلِكَ سائِرُ قُرَيْشٍ السّائِلينَ لَمّا سَأَلُوا مِنْ هٰذا إِنَّما أُمْهِلُوا ، لِأَنَّ اللهَ عَلِمَ أَنَّ بَعْضَهُمْ سَيُؤْمِنُ بِمُحَمَّدٍ ، وَيَنالُ بِهِ السَّعادَةُ ، فَهُوَ [تَعالىٰ] لا يَقْطَعُهُ عَنْ تِلْكَ السَّعادَةِ ، وَلا يَبْخَلُ بِها عَلَيْهِ ، أَوْ مَنْ يُولَدُ مِنْهُ مُؤْمِنٌ فَهُوَ يَنْظُرُ أَباهُ لِإِيصالِ ابْنِهِ إِلَى السَّعادَةِ ، وَلَوْلا ذلِكَ لَنَزَلَ الْعَذابُ بِكافَّتِكُمْ . فَانْظُرْ نَحْوَ السَّماءِ . فَنَظَرَ فَإِذا أَبْوابُها مُفَتَّحَةً وَإِذا النِّيرانُ نازِلَةً مِنْها مَسامَتَةً لِرُؤُوسِ الْقَوْمِ تَدْنُو مِنْهُمْ حَتّىٰ وَجَدُوا حَرَّها بَيْنَ أَكْتافِهِمْ ، فَارْتَعَدَتْ فَرائِصُ أَبي جَهْلٍ وَالْجَماعَةِ .

جلال وعظمت خودم می‌باشد . ای إبراهیم میان من وبندگانم را واگذار ، زیرا من به آنان بیش از تو مهربانم! میان من وایشان را واگذار که من جبّار وحلیم ، دانا وحکیم هستم ، صلاح بندگانم را تشخیص داده ، وقضا وقدر خود را بر آنان اعمال می‌کنم» .

سپس رسولخدا ﷺ فرمود : ای ابوجهل بدان که خداوند تنها بدین خاطر عذابشرا از تو بازداشته که می‌داند از صُلب تو نسل پاکیزه‌ای چون پسرت عکرمه[1] بدنیا آید . وکار مسلمین بجایی رسد که در صورت اطاعت خدا ورسول او نزد پروردگار عزیز ومحترم گردند وگرنه عذاب بر آنان نازل گردد .

وهمچنین‌است کار سائر افراد قریش، با این پیشنهاداتشان فقط مهلت داده‌شده‌اند ، زیرا خداوند می‌داند درآینده برخی از آنان به محمّد ایمان آورده وخوشبخت می‌شوند . وپروردگار متعال مانع این سعادت نشده واز آنان دریغ نمی‌فرماید . ویا بخاطر اینکه شاید فرزند مؤمنی از او متولّد شود ، پدر را مهلت دهد تا فرزند به سعادت رسد ، واگر رعایت این نکته نبود عذاب بر همهٔ آنان نازل می‌شد . ای ابوجهل به آسمان بنگر! . او چشم خود به آسمان دوخت وناگهان دربها گشوده گشت وآتشهایی به خطّ راست به سمت آنان فرود آمد ، بطوریکه همهٔ آنان خصوصاً ابوجهل حرارتش را حسّ کرده واز ترس بخود لرزیده ومضطرب شدند.

---

١ ـ توضیح در این مورد به خواست خداوند در پایان همین مجلّد خواهد آمد .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : لا تَرُوعَنَّكُمْ فَإِنَّ اللهَ لايُهْلِكُكُمْ بِها ، وَإِنَّما أَظْهَرَها عِبْرَةً [لَكُمْ] .

ثُمَّ نَظَرُوا إِلَى السَّماءِ ، وَإِذا قَدْ خَرَجَ مِنْ ظُهُورِ الْجَماعَةِ أَنْوارٌ قابَلَتْها وَرَفَعَتْها وَدَفَعَتْها حَتّىٰ أَعادَتْها فِي السَّماءِ كَما جاءَتْ مِنْها . فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : إِنَّ بَعْضَ هٰذِهِ الأَنْوارِ أَنْوارُ مَنْ قَدْ عَلِمَ اللهُ أَنَّهُ سَيَسْعُدُهُ بِالإِيمانِ بِي مِنْكُمْ مِنْ بَعْدُ ، وَبَعْضَها أَنْوارُ ذُرِّيَّةٍ طَيِّبَةٍ سَتَخْرُجُ مِنْ بَعْضِكُمْ مِمَّنْ لايُؤْمِنُ وَهُمْ يُؤْمِنُونَ .

٢٣ ـ وَعَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّهُ قالَ : قِيلَ لِأَميرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام : يا أَميرالمُؤْمِنينَ هَلْ كانَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله آيَةٌ مِثْلُ آيَةِ مُوسىٰ فِي رَفْعِهِ الْجَبَلَ فَوْقَ رُؤُوسِ المُمْتَنِعينَ عَنْ قَبُولِ ما أُمِرُوا بِهِ؟ فَقالَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام : إِي وَالَّذي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيّاً ، مَا مِنْ آيَةٍ كانَتْ لِأَحَدٍ مِنَ الأَنْبِياءِ ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلىٰ أَنِ انْتَهىٰ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله إِلاّ وَقَدْ كانَ لِمُحَمَّدٍ مِثْلُها أَوْ أَفْضَلُ مِنْها ، وَلَقَدْ كانَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله نَظِيرُ هٰذِهِ الآيَةِ إِلىٰ آياتٍ أُخَرَ ظَهَرَتْ لَهُ . وَذٰلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ لَمّا أَظْهَرَ بِمَكَّةَ دَعْوَتَهُ ، وَأَبانَ عَنِ اللهِ تَعالىٰ مُرادَهُ ، رَمَتْهُ الْعَرَبُ عَنْ قَسِيٍّ عَداوَتِها

رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود: نترسید، خداوند نمی‌خواهد شما را به این عذاب آسمانی هلاک کند، وفقط آن را برای عبرت شما ظاهر فرموده است .

سپس جماعت مشرکین همچنانکه سر به آسمان داشتند متوجّه شدند انواری از پشت آنان به سوی آتش یورش آورده وآنها را به آسمان راندند . رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : برخی از این انوار که مشاهده نمودید ، نورانیّت گروهی است که از میان شما به من ایمان خواهد آورد وخداوند او را خوشبخت می‌نماید ، وبعضی از آن انوار ، نورانیّت جماعتی از شماست که در آیندهٔ نزدیک از نسل پاک شما ظاهر شده واز میان کافران مؤمن می‌شوند .

٢٣ ـ واز امام عسکریّ عليه السلام نقل است که از حضرت علیّ علیه‌السّلام سؤال شد : ای أمیرمؤمنان آیا برای رسول خدا صلى الله عليه وآله معجزه‌ای چون معجزهٔ حضرت موسیٰ علیه السّلام ـ بلند کردن کوه ونگه داشتن آن در بالای سر مخالفین ـ بوده است؟ أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود : آری ، قسم بخداییکه او را به پیامبری مبعوث فرمود ؛ هیچ معجزه‌ای برای پیامبری از پیامبران گذشته تا امروز نبوده است مگر اینکه نظیر همان وبالاتر از آن برای رسولخدا صلى الله عليه وآله ظاهر شده است . هنگامیکه پیامبر گرامی در مکّه دعوت خود را اظهار نموده وخواستهٔ خداوند را آشکار ساخت ، اعراب او را با سخت‌ترین عداوت

بِضُرُوبِ مَكائِدِهِمْ ، وَلَقَدْ قَصَدْتُهُ يَوْماً : ـ

ـ لأَنِّي كُنْتُ أَوَّلَ النّاسِ إِسْلاماً ، بُعِثَ يَوْمَ الاثْنَيْنِ ، وَصَلَّيْتُ مَعَهُ يَوْمَ الثَّلاثاءِ ، وَبَقِيتُ مَعَهُ أُصَلِّي سَبْعَ سِنينَ حَتّىٰ دَخَلَ نَفَرٌ فِي الإِسْلامِ ، وَأَيَّدَ اللهُ تَعالىٰ دِينَه مِنْ بَعْدُ ـ

فَجاءَهُ قَوْمٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقالُوا لَهُ : يا مُحَمَّدُ! تَزْعَمُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ ، ثُمَّ أَنَّكَ لا تَرْضىٰ بِذلِكَ حَتّىٰ تَزْعَمَ أَنَّكَ سَيِّدُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ ، فَلَئِنْ كُنْتَ نَبِيّاً فَأْتِنا بِآيَةٍ كَما تَذْكُرُهُ عَنِ الأَنْبِياءِ قَبْلَكَ : مِثْلُ نُوحٍ الَّذي جاءَ بِالْغَرَقِ ، وَنَجا فِي سَفِينَتِهِ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ . وَإِبْراهِيمَ الَّذي ذَكَرْتَ أَنَّ النّارَ جُعِلَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَسَلاماً . وَمُوسىٰ الَّذي زَعَمْتَ أَنَّ الْجَبَلَ رُفِعَ فَوْقَ رُؤُوسِ أَصْحابِهِ حَتّىٰ انْقادُوا لَمّا دَعاهُمْ إِلَيْهِ صاغِرِينَ داخِرِينَ . وَعِيسىٰ الَّذي كانَ يُنَبِّئُهُمْ بِما يَأْكُلُونَ وَمَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ .

وَصارَ هٰؤُلاءِ الْمُشْرِكُونَ فِرَقاً أَرْبَعَةً : هٰذِهِ تَقُولُ : أَظْهِرْ لَنا آيَةَ نُوحٍ . وَهٰذِهِ تَقُولُ : أَظْهِرْ لَنا آيَةَ مُوسىٰ . وَهٰذِهِ تَقُولُ : أَظْهِرْ لَنا آيَةَ إِبْراهِيمَ . وَهٰذِهِ تَقُولُ : أَظْهِرْ لَنا آيَةَ عِيسىٰ . فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : إِنَّما أَنا [لَكُمْ] نَذِيرٌ [وَبَشِيرٌ] مُبِينٌ ، أَتَيْتُكُمْ بِآيَةٍ مُبَيِّنَةٍ هٰذا

وانواع نیرنگ متّهم ساخت ، در همان ایّام روزی قصد آن بزرگوار را کردم ـ

زیرا من نخستین مسلمان بودم ، پیامبر در روز دوشنبه مبعوث شد ومن فردای همان روز سه‌شنبه پشت سر آنحضرت نماز خواندم ، وتا هفت‌سال پیوسته بااو نماز می‌خواندم ، تا اینکه گروهی دیگر مسلمان شدند ، پس از آن خداوند دین او را تایید فرمود ـ

مشرکان نزد آنحضرت آمده وگفتند : ای محمّد ، تو خیال می‌کنی فرستادهٔ پروردگار جهانیانی ، وبه این مقدار بسنده نکرده می‌پنداری از تمام پیامبران افضل وبرتری؟! اگر چنین است تو نیز معجزه‌ای روکن ، وبنا به گفتهٔ خودت انبیای گذشته نیز همه دارای آیت ومعجزه‌ای بوده‌اند .مانند نوح نبی که مخالفینش در آب غرق ، واو وپیروانش در کشتی نجات یافتند . وآتش برای ابراهیم سرد وسلامت شد . وکوه بالای سر قوم موسیٰ نگه داشته شد تا اینکه تمام مخالفین در برابر دعوتش سر تسلیم فرود آوردند . وعِیسیٰ که مردم را از آنچه در خانه‌هایشان می‌خوردند وپنهان می‌ساختند خبر می‌داد .

در این هنگام مشرکان چهار گروه شدند ، وهرکدام معجزهٔ یکی از انبیای نامبرده را تقاضا نمود .

پیامبر فرمود : وظیفهٔ من فقط انذار وبشارت آشکار شماست . وبرای اثبات دعوی

الْقُرآن الَّذي تَعْجِزُونَ أَنْتُمْ وَالأُمَمُ وَسائِرُ الْعَرَبِ عَنْ مُعارَضَتِهِ ، وَهُوَ بِلُغَتِكُمْ ، فَهُوَ حُجَّةٌ بَيِّنَةٌ عَلَيْكُمْ ، وَما بَعْدَ ذلِكَ فَلَيْسَ لِي الاقْتِراحُ عَلىٰ رَبِّي ، وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلاّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ إِلَى الْمُقِرِّينَ بِحُجَّةِ صِدْقِهِ ، وَآيَةِ حَقِّهِ ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يَقْتَرِحَ بَعْدَ قِيامِ الْحُجَّةِ عَلىٰ رَبِّهِ ما يَقْتَرِحُهُ عَلَيْهِ الْمُقْتَرِحُونَ ، الَّذين لايَعْلَمُونَ هَلِ الصَّلاحُ أَوْ الفَسادُ فِيما يَقْتَرِحُونَ .

فَجاءَهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام فَقالَ : يا مُحَمَّدا إِنَّ الْعَلِيَّ الأَعْلىٰ يَقْرَءُ عَلَيْكَ السَّلامَ ، وَيَقُولُ لَكَ : إِنِّي سَأُظْهِرُ لَهُمْ هٰذِهِ الآياتِ ، وَإِنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِها إِلاّ مَنْ أُعْصِمُهُ مِنْهُمْ ، وَلٰكِنِّي أُرِيهِمْ ذلِكَ زِيادَةً فِي الإِعْذارِ وَالإِيضاحِ لِحُجَجِكَ .

فَقُلْ لِهٰؤُلاءِ الْمُقْتَرِحينَ لِآيَةِ نُوحٍ عليه السلام : امْضُوا إِلىٰ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ ، فَإِذا بَلَغْتُمْ سَفْحَهُ فَسَتَرَوْنَ آيَةَ نُوحٍ ، فَإِذا غَشِيَكُمُ الْهَلاكُ فَاعْتَصِمُوا بِهٰذا وَبِطِفْلَيْنِ يَكُونانِ بَيْنَ يَدَيْهِ[1] .

وَقُلْ لِلْفَرِيقِ الثّاني الْمُقْتَرِحينَ لِآيَةِ إِبْراهِيمَ عليه السلام : امْضُوا إِلىٰ حَيْثُ تُرِيدُونَ مِنْ ظاهِرِ

خود ، معجزه‌ای آشکار همچون قرآن را آورده‌ام ، وبا اینکه به زبان خود شماست همهٔ نوع بشر از عرب وغیر عرب از ایستادگی ومخالفت در برابر آن عاجز وناتوانید ، وبهمین خاطر قرآن حجّتی آشکار بر شماست . وپس از آن هیچ سفارشی به خدا نمی‌کنم ، وبر پیامبر جز رساندن آشکار پیام به معترفین به حجّت صدق وآیت حقّ او نیست ، وپس از اتمام حجّت ، دیگر رسول حقّ ندارد بدلخواه دیگران ومطابق هوی وهوس مردم از خداوند معجزات دیگری بخواهد ، ودر راه اثبات دعوی خود از مخالفین تبعیّت کند .

در این هنگام جبرئیل عليه السلام نازل شده وگفت : ای محمّد! خداوند والامقام پس از ابلاغ سلام می‌فرماید : من تمام معجزات درخواستی قوم را ظاهر می‌کنم ، تا جای هیچ عذر وبهانه‌ای باقی نماند ، اگر چه اینها ـ جز گروهی که خودم حفظشان کنم ـ بر کفر وعناد خود باقی خواهند ماند .

پس به درخواست‌کنندگان معجزهٔ نوح بگو : به جانب کوه ابوقُبَیس روید ، ودر دامنهٔ همان کوه ، معجزه را خواهند دید ، وهنگام رسیدن مرگ دست بدامن این ودو کودکی که روبرویش هستند شوید .

وبه طالبان معجزهٔ ابراهیم عليه السلام بگو به هر سمت از اطراف شهر مکّه که خواستند ،

---

١ ـ الظّاهر أنّ المراد بهما : عليّ بن أبي‌طالب عليه السلام وزيد بن حارثة بن شراحيل رضي الله عنه .

مَكَّةَ ، فَسَتَرَونَ آيَةَ إِبْراهِيمَ في النّارِ ، فَإذا غَشِيَكُمُ الْبَلاءُ فَسَتَرَونَ في الْهَواءِ امْرَءَةً قَدْ أَرْسَلَتْ طَرَفَ خِمارِها فَتَعَلَّقُوا بِهِ ، لِتُنَجِّيكُمْ مِنَ الْهَلَكَةِ ، وَتَرُدَّ عَنْكُمُ النّارَ .

وَ قُلْ لِلْفَرِيقِ الثّالِثِ الْمُقْتَرِحينَ لِآيَةِ مُوسىٰ : امْضُوا إِلىٰ ظِلِّ الْكَعْبَةِ ، فَسَتَرَونَ آيَةَ مُوسىٰ ، وَسَيُنْجِيكُمْ هُناكَ عَمّي حَمْزَةُ .

وَ قُلْ لِلْفَرِيقِ الرّابِعِ ـ وَرَئِيسُهُمْ أَبُوجَهْلٍ ـ : وَأَنْتَ يا أَباجَهْلٍ فَأَثْبِتْ عِنْدي لِيَتَّصِلَ بِكَ أَخْبارُ هؤُلاءِ الْفِرَقِ الثَّلاثِ ، فَإِنَّ الآيَةَ الَّتي اقْتَرَحْتَها [أَنْتَ] تَكُونُ بِحَضْرَتي .

فَقالَ أَبُوجَهْلٍ لِلْفِرَقِ الثَّلاثِ : قُومُوا فَتَفَرَّقُوا لِيَتَبَيَّنَ لَكُمْ باطِلُ قَوْلُ مُحَمَّدٍ! .

فَذَهَبَتِ الفِرْقَةُ الاُولىٰ إِلىٰ حَضْرَةِ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ ، وَالثّانِيَةُ إِلىٰ صَحْراءَ مَلْساءَ ، وَالثّالِثَةُ إِلىٰ ظِلِّ الْكَعْبَةِ ، وَ رَأَوا ما وَعَدَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ، وَرَجَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مُؤْمِنينَ ، وَكُلَّما رَجَعَ فَريقٌ مِنْهُمْ إِلَيْهِ ، وَأَخْبَرُوهُ بِما شاهَدُوا ، أَلْزَمَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ الإِيمانَ بِاللهِ .

فَاسْتَمْهَلَ أَبُوجَهْلٍ إِلىٰ أَنْ يَجِيءَ الْفَرِيقُ الآخَرُ ،

بروند ، در همانجا معجزهٔ ابراهیم وآتش را خواهید دید ، وهنگام اصابت بلا در آسمان زنی را خواهید دید که قسمتی از روبندش را رها نموده . پس به آن چنگ زنید تا شما را از مرگ نجات داده وآتش را از شما دور سازد .

و به گروه سوم که از تو معجزهٔ موسیٰ را خواستند بگو : رهسپار سایهٔ کعبه شوند ، درآنجا معجزهٔ موسیٰ را خواهند دید ، ودر همانجا عمویم حمزه آنان را نجات خواهد داد .

وبه گروه چهارم ـ به سرکردگی ابوجهل ـ بگو : ای ابوجهل نزد من بمان تا اخبار این سه گروه به تو واصل شود ، زیرا معجزهٔ درخواستی تو در نزد من می‌باشد .

پس ابوجهل به آن سه گروه گفت : برخیزید [به همان مکانها که گفت] پراکنده شوید تا پوچی گفتهٔ محمّد برایتان آشکار وواضح شود .

پس به همان ترتیب گروه اوّل به کوه ابوقیس ، وگروه دوم به صحرای لم یزرع ، وگروه سوم به سوی سایهٔ کعبه رفتند ، وهمان را که خداوند باعزّت وجلال وعده داده بود دیدند ، وهمگی مؤمن به سوی رسولخدا بازگشتند ، وهرکدام از آنان که مشاهداتش را بازگو می‌کرد ، او را به اعتراف وایمان به خدا ملزم می‌ساخت .

در اینجا ابوجهل تا رسیدن گروه آخر از پیامبر مهلت خواست .

«حَسَبُ ما أَوْرَدْناهُ في الْكِتابِ المَوسُومِ بِـ«مَفاخِرِ الْفاطِمِيَّةِ»، تَرَكْنا ذِكْرَهُ هاهُنا طَلَباً لِلْإِيجازِ وَالاخْتِصارِ»[1]

قالَ: فَقالَ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام: فَلَمّا جاءَتِ الْفِرْقَةُ الثّالِثَةُ، وَأَخْبَرُوا بِما شاهَدُوا عِياناً، وَهُمْ مُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ، قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِأَبي جَهْلٍ: هٰذِهِ الْفِرْقَةُ الثّالِثَةُ قَدْ جاءَتْكَ وَأَخْبَرَتْكَ بِما شاهَدَتْ.

فَقالَ أَبُوجَهْلٍ: لا أَدْري أَصَدَقَ هٰؤُلاءِ أَمْ كَذَبُوا؟ أَمْ حُقِّقَ لَهُمْ ذٰلِكَ أَمْ خُيِّلَ إِلَيْهِمْ؟ فَإِنْ رَأَيْتُ أَنا ما اقْتَرَحْتُهُ عَلَيْكَ مِنْ نَحْوِ آياتِ عِيسىٰ بْنِ مَرْيَمَ فَقَدْ لَزِمَني الإِيْمانُ بِكَ، وَإِلاّ فَلَيْسَ يُلْزِمُني تَصْدِيقُ هٰؤُلاءِ عَلىٰ كَثْرَتِهِمْ.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: يا أَباجَهْلٍ، فَإِنْ كانَ لايُلْزِمُكَ تَصْدِيقُ هٰؤُلاءِ عَلىٰ كَثْرَتِهِمْ وَشِدَّةِ تَحْصِيلِهِمْ، فَكَيْفَ تُصَدِّقُ بِمَآثِرِ آبائِكَ وَأَجْدادِكَ، وَمَساوِي أَسْلافِ أَعْدائِكَ؟ وَكَيْفَ تُصَدِّقُ عَنِ الصِّينِ وَالْعِراقِ وَالشّامِ إِذا حُدِّثْتَ عَنْها؟ وَهَلِ الْمُخْبِرُونَ عَنْ ذٰلِكَ إِلاّ

[مؤلّف كتاب گويد:] «بجهت آنكه ادامهٔ حديث را در كتاب «مفاخر فاطميّه» آوردم در اينجا بخاطر ايجاز واختصار در كلام از ذكر باقى حديث صرفنظر نمودم».

[ادامهٔ حديث:] أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: وقتى گروه سوم آمدند ومشاهدات عينى خود را بازگفتند، همگى به خدا ورسول مؤمن شدند، دراينحال پيامبر به ابوجهل فرمود: اينهم گروه سوم، اكنون نزدت بازگشته وتو را از مشاهداتشان مطّلع نمودند.

ابوجهل گفت: من كه از راست ودروغ بودن سخنشان مطمئنّ نيستم، آيا مشاهداتشان واقعى بوده يا به خيالشان آمده؟ ومن فقط زمانى ايمان خواهم آورد كه معجزات عِيسىٰ را مشاهده نمايم، وگرنه هيچ الزامى به تصديق اين گروهها نخوام داشت.

پس رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود: اى ابوجهل، اگر تو در پذيرش اين جماعت انبوه، كه در راه بدست آوردن مشاهداتشان رنج بسيار برده‌اند هيچ الزامى نداری، چگونه نقل افتخارات اجداد ومعايب دشمنان گذشته‌ات را پذيرفته وآنها را باور مى‌كنى؟

وچگونه اخبار منقول از چين وعراق وشام را تصديق مى‌نمايى؟ وآيا ناقلان آن

---

١ ـ ما بين القوسين من كلام المؤلّف رحمه الله، وأمّا الكتاب الموسوم بـ«المفاخر الفاطميّة» فالموجود في كتبنا مثل معالم العلماء السّارويّ، والذّريعة: «المفاخر الطّالبيّة»، وعنونه أيضاً في ذيل كشف الظّنون، قائلاً: «مفاخر الطّالبيّة في تاريخ الأئمّة العلويّة ـ لأبي‌منصور أحمد الطّبرسيّ الشّيعيّ صاحب الاحتجاج».

دُونَ هؤُلاءِ المُخبِرينَ لَكَ عَنْ هٰذِهِ الآياتِ مَعَ سائِرِ مَنْ شاهَدَها مِنْهُمْ مِنَ الْجَمْعِ الْكَثيرِ ، الَّذينَ لايَجْتَمِعُونَ عَلىٰ باطِلٍ يَتَخَرَّصُونَهُ ، إلاّ إذا كانَ بِإزائِهِمْ مَنْ يَكْذِبُهُمْ وَيُخْبِرُ بِضِدِّ أَخْبارِهِمْ؟ أَلا وَكُلُّ فِرْقَةٍ مَحْجُوجُونَ بِما شاهَدُوا ، وَأَنْتَ يا أَباجَهْلٍ ، مَحْجُوجٌ بِما سَمِعْتَ مِمَّنْ شاهَدَهُ .

ثُمَّ أَخْبَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِما اقْتَرَحَ عَلَيْهِ مِنْ آياتِ عِيسىٰ عليه السلام : مِنْ أَكْلِهِ لَمّا أَكَلَ ، وَادِّخارِهِ فِي بَيْتِهِ لَمّا ادَّخَرَ ، مِنْ دُجاجَةٍ مَشْوِيَّةٍ ، وَإِحْياءِ اللهِ تَعالىٰ إِيّاها ، وَإِنْطاقِها بِما فَعَلَ بِها أَبُوجَهْلٍ ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ عَلىٰ ما جاءَ فِي هٰذَا الْخَبَرِ .

فَلَمْ يُصَدِّقْهُ أَبُوجَهْلٍ فِي ذٰلِكَ كُلِّهِ ، بَلْ كانَ يُكَذِّبُهُ وَيُنْكِرُ جَمِيعَ ما كانَ النَّبِيُّ ﷺ يُخْبِرُهُ بِهِ مِنْ ذٰلِكَ . إِلىٰ أَنْ قالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي جَهْلٍ : أَما كَفاكَ ما شاهَدْتَ؟ آمِنْ لِتَكُونَ آمِناً مِنْ عَذابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ . فَقالَ أَبُوجَهْلٍ : إِنِّي لَأَظُنُّ أَنَّ هٰذا تَخْييلٌ وَإِيهامٌ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : فَهَلْ تُفَرِّقُ بَيْنَ مُشاهَدَتِكَ لِهٰذا وَسَماعِكَ لِكَلامِها ـ يَعْني الدُّجاجَةَ المَشْوِيَّةَ الَّتي أَنْطَقَهَا اللهُ لَهُ ـ وَبَيْنَ مُشاهَدَتِكَ لِنَفْسِكَ وَسائِرِ قُرَيْشٍ وَالْعَرَبِ

اخبار به هر شکلی پایین‌تر از این جماعتی نیستند که مشاهداتشان را از آن معجزات برایت بازگفتند؟ همان گروهی که برای اثبات باطلی ، متوسّل به دروغ نمی‌شوند ، مگر اینکه در برابرشان کسی‌باشد که دروغ تحویلشان دهد، ومطالبی مخالف اخبارشان بگوید. آگاه باشید هر گروهی به آنچه مشاهده نموده قانع شده است ، وتو ای ابوجهل از کسی که دیده ومشاهده نموده ، شنیدی وقانع شدی .

سپس رسولخدا ﷺ درخواست او را مبنی بر معجزات عِیسیٰ عليه السلام ، از اینکه در خانه چه خورده وچه چیز را ذخیره وپنهان نموده ، وزنده کردن پرندهٔ بریان شده ـ به دست با عظمت خداوند ـ ، و بزبان آوردن همان پرنده که ابوجهل با آن چه کرده ، همه و همه را به انجام رسانید . ولی ابوجهل هیچیک از آنها را قبول نکرد ونپذیرفت ، بلکه تمام سخنان پیامبر ﷺ را تکذیب وانکار نمود ، تا آنجا که دست آخر پیامبر به او فرمود : ای ابوجهل ، آیا آنچه دیدی برایت کافی نبود؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند در امان بمانی .

وابوجهل در جواب گفت : من گمان می‌کنم که تمام آنها خیالات واوهام بوده است .

رسولخدا ﷺ فرمود : آیا هیچ فرقی بین مشاهدات وشنوایی خود از مرغ بریانی که خداوند متعال بزبانش آورد وآنچه خود ودیگران از گروه قریش واعراب دیدند

وَسَماعِكَ كَلامَهُمْ؟ قالَ أَبُوجَهْلٍ : لا .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : فَما يَدْرِيكَ إِذاً أَنَّ جَمِيعَ ما تُشاهِدُ وَتَحُسُّ بِحَواسِّكَ تَخْيِيلٌ؟ قالَ أَبُوجَهْلٍ : ما هُوَ تَخْيِيلٌ .

قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : وَلا هٰذا تَخْيِيلٌ ، وَإِلاّ فَكَيْفَ تُصَحِّحُ أَنَّكَ تَرىٰ فِي الْعالَمِ شَيْئاً أَوْثَقَ مِنْهُ؟ ـ تَمامَ الخَبَرِ ـ .

«رِسالَةٌ لِأَبِي جَهْلٍ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَـمّا هاجَرَ إِلَى المَدِينَةِ وَالجَوابُ عَنْها»

ـ بِالرِّوايَةِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام ـ

٢٤ ـ وَهِيَ أَنْ قالَ بِتَهْدِيدٍ : يا مُحَمَّدُ! إِنَّ الْخَبُوطَ الَّتِي فِي رَأْسِكَ هِيَ الَّتِي ضَيَّقَتْ عَلَيْكَ مَكَّةَ ، وَرَمَتْ بِكَ إِلىٰ يَثْرِبَ ، وَإِنَّها لاتَزالُ بِكَ [حَتّىٰ] تَنْفِرَكَ وَتَحُثَّكَ عَلىٰ ما يُفْسِدُكَ وَيُتْلِفُكَ إِلىٰ أَنْ تُفْسِدَها عَلىٰ أَهْلِها ، وَتَصْلِيَهُمْ حَرَّ نارِ [جَهَنَّمَ] وَتَعَدَّيكَ طَوْرَكَ ، وَما أَرىٰ ذٰلِكَ إِلاّ وَسَيَؤُولُ إِلىٰ أَنْ تَثُورَ عَلَيْكَ قُرَيْشٌ ثَوْرَةَ رَجُلٍ واحِدٍ لِقَصْدِ آثارِكَ ، وَدَفْعِ ضَرَرِكَ وَبَلائِكَ ، فَتَلْقاهُمْ بِسُفَهائِكَ المُغْتَرِّينَ بِكَ ، وَيُساعِدُكَ عَلىٰ ذٰلِكَ مَنْ هُوَ كافِرٌ بِكَ مُبْغِضٌ لَكَ ، فَيُلْجِئُهُ

وكلام آنان را شنيدى قائل نيستى؟ گفت : نه .

فرمود : پس از كجا در مى‌يابى تمام آنچه كه با حواست درك كرده‌اى خيال واوهام نبوده؟ گفت : آنها تصوّر واوهام نبوده است .

رسولخدا ﷺ فرمود : آنها خيال واوهام نبوده ، وگرنه چگونه به مشاهدات خود در جهان اعتماد مى‌نمودى؟

«نامهٔ ابوجهل به رسولخدا ﷺ پس از هجرت به مدينه وپاسخ آنحضرت»

«به نقل از امام حسن عسكريّ عليه السلام»

٢٤ ـ آن نامه را با لحنى تهديدآميز اينگونه شروع‌كرد : اى‌محمّد ، افكار واندیشه‌ـ هاى نادرست وپريشانت ، شهر مكّه را برايت تنگ نمود و تو را به سوى يثرب روانـه ساخت ، وپيوسته آن افكار ، وتجاوز از حدود ، تو را به سمت فساد وهلاكت سوق داده ومردم يثرب را به بيابان فناء وهلاكت كشانده ودر آتش سوزان خواهد سوزاند وجز اين نمى‌بينم كه عاقبت ، مردان قريش براى نابودى ومحو آثار ودفع زيان وگرفتاريت با هم متّحدشده برتو مى‌شورند، وتوهمراه اطرافيان‌نادانت كه فريب‌حرفهايت را خورده‌اند با آنان روبرو خواهى شد ، ويارانت از ترس مرگ خود وأهْل وعيال وفقر وبيچارگى

إِلىٰ مُساعَدَتِكَ وَمُظافَرَتِكَ خَوْفُهُ لِأَنْ يُهْلَكَ بِهَلاكِكَ ، وَيَعْطَبَ عِيالُهُ بِعَطَبِكَ ، وَيَفْتَقِرُ هُوَ وَمَنْ يَلِيهِ بِفَقْرِكَ ، وَ بِفَقْرِ شِيعَتِكَ ، إِذْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ أَعْداءَكَ إِذا قَهَرُوكَ وَدَخَلُوا دِيارَهُمْ عَنْوَةً لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ مَنْ والاكَ وَعاداكَ، وَاصْطَلَمُوهُمْ بِاصْطِلامِهِمْ لَكَ، وَأَتَوا عَلىٰ عِيالاتِهِمْ وَأَمْوالِهِمْ بِالسَّبْيِ وَالنَّهْبِ ، كَما يَأْتُونَ عَلىٰ أَمْوالِكَ وَعِيالِكَ ، وَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ ، وَبالَغَ مَنْ أَوْضَحَ .

فَأُدِّيَتْ هٰذِهِ الرِّسالَةُ إِلىٰ مُحَمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله ، وَ هُوَ بِظاهِرِ المَدِينَةِ بِحَضْرَةِ كافَّةِ أَصْحابِهِ وَعامَّةِ الْكُفّارِ بِهِ مِنْ يَهُودِ بَنِي إِسْرائِيلَ ، وَهٰكَذا أُمِرَ الرَّسُولُ لِيُجَبِّنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيُغْرِي بِالْوُثُوبِ عَلَيْهِ سائِرَ مَنْ هُناكَ مِنَ الْكافِرِينَ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِلرَّسُولِ : قَدْ أَطْرَيْتَ مَقالَتَكَ؟ وَاسْتَكْمَلْتَ رِسالَتَكَ؟ قالَ : بَلىٰ .

قالَ : فَاسْمَعِ الْجَوابَ : إِنَّ أَباجَهْلٍ بِالمَكارِهِ وَالْعَطَبِ يَتَهَدَّدُنِي ، وَ رَبُّ الْعالَمِينَ بِالنَّصْرِ وَالظَّفَرِ يَعِدُنِي ، وَخَبَرُ اللهِ أَصْدَقُ ، وَالْقَبُولُ مِنَ اللهِ أَحَقُّ ، لَنْ يَضُرَّ مُحَمَّداً مَنْ خَذَلَهُ ، أَوْ يَغْضِبَ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ يَنْصُرَهُ اللهُ تَعالىٰ ، وَيَتَفَضَّلَ بِجُودِهِ وَكَرَمِهِ عَلَيْهِ .

قُلْ لَهُ : يا أَباجَهْلٍ! إِنَّكَ راسَلْتَنِي بِما أَلْقاهُ فِي خَلَدِكَ الشَّيطانُ ، وَأَنا أُجِيبُكَ بِما أَلْقاهُ فِي

پس از هلاکت ناگزیر به تو کافر شده ودشمنی می‌کنند ، زیرا باور دارند که دشمنانت پس از شکست تو و ورود جابرانه به شهرشان دیگر بین دوست ودشمنت تفاوتی قائل نبوده وهمه را از لب تیغ بگذرانند ، وخانواده واموالشان را ـ همچون أَهْل وعیال واموال تو ـ به اسارت وغنیمت خواهند برد . در مقام اتمام حجّت می‌گویم که با این بیان واضح دیگر جای هیچ بهانه‌ای نمی‌ماند .

واین نامه هنگامی به رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابلاغ شد که آنحضرت در بیرون شهر مدینه با جماعت مسلمین ویهود اجتماع کرده بودند ، وحامل نامه اینگونه مأموریّت داشت که در حین ترساندن أَهْل ایمان ، جماعت کافر ومشرک را به شورش بر علیه پیامبر تحریک کند .

پس رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حامل نامه فرمود : آیا گفتارت تمام شد ونامه‌ات به پایان رسید؟ گفت : آری .

فرمود : حال ، پاسخش را بشنو . ابوجهل مرا با مرگ وهلاکت وسختی تهدید می‌کند وپروردگار جهانیان با یاری وپیروزی وعده‌ام می‌دهد . والبتّه فرمایش خداوند صحیحتر وپذیرش وعدهٔ الهی مقبول‌تر است . وپس از نصرت الهی وبخشایش وکرم خداوند ، دیگر تنهاشدن یا مخالفت ودشمنی با محمّد ، هرگز زیانی به او نخواهد رسانید .

به ابوجهل بگو : نامه‌نگاریت با من روی اوهام والقاءات شیطانی بوده ، ومن با

خاطِرِي الرَّحْمٰنُ : إِنَّ الْحَرْبَ بَيْنَنا وَبَيْنَك كائِنَةٌ إِلىٰ تِسْعَةٍ وَعِشْرينَ يَوْماً ، وَإِنَّ اللهَ سَيَقْتُلُكَ فِيها بِأَضْعَفِ أَصْحابي ، وَسَتَلْقىٰ أَنْتَ وَعُتْبَةُ وَشَيْبَةُ وَالْوَليدُ وَفُلانٌ وَفُلانٌ ـ وَذَكَرَ عَدَداً مِنْ قُرَيْشٍ ـ في قَليبِ بَدْرٍ مُقَتَّلِينَ ، أَقْتُلُ مِنْكُمْ سَبْعينَ ، وَآسِرُ مِنْكُمْ سَبْعينَ ، وَأَحْمِلُهُمْ عَلىٰ ـ الفِداءِ [الْعَظيمِ] الثَّقيلِ .

ثُمَّ نادىٰ جَماعَةُ مَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنَ الْمُؤْمنينَ وَالْيَهُودِ [وَالنَّصارىٰ] وَسائِرِ الأَخْلاطِ : أَلا تُحِبُّونَ أَنْ أُرِيَكُمْ مَصْرَعَ كُلِّ واحِدٍ مِنْ هٰؤُلاءِ؟ قالُوا : بَلىٰ . قالَ : هَلُمُّوا إِلىٰ بَدْرٍ فَإِنَّ هُناكَ الْمُلْتَقىٰ وَالْمَحْشَرَ ، وَهُناكَ الْبَلاءَ الأَكْبَرَ ، لِأَضَعَ قَدَمي عَلىٰ مَواضِعِ مَصارِعِهِمْ ، ثُمَّ سَتَجِدُونَها لا تَزيدُ وَلا تَنْقُصُ ، وَلا تَتَغَيَّرُ وَلا تَتَقَدَّمُ وَلا تَتَأَخَّرُ لَحْظَةً ، وَلا قَليلاً وَلا كَثيراً .

فَلَمْ يَخِفَّ ذٰلِكَ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ ، وَلَمْ يُجِبْهُ إِلاّ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام وَحْدَهُ وَقالَ : نَعَمْ بِسْمِ اللهِ . فَقالَ الْباقُونَ : نَحْنُ نَحْتاجُ إِلىٰ مَرْكُوبٍ وَآلاتٍ وَنَفَقاتٍ ، فَلا يُمْكِنُنا الْخُرُوجُ إِلىٰ هُناكَ وَهُوَ مَسيرَةُ أَيّامٍ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِسائِرِ الْيَهُودِ : فَأَنْتُمْ ماذا تَقُولُونَ؟ قالُوا : [يا مُحَمَّدُ] نَحْنُ نُريدُ أَنْ

القاءات رحمانی پاسخت را می‌دهم . بدان که تا بیست ونه روز دیگر جنگی میان ما وشما درخواهد گرفت وخداوند توسّط یکی از ضعیف‌ترین اصحابم تو را خواهد کشت ، و تو در چاه بدر با اجساد دوستانت : عتبه وشیبه ووليد وفلانی وفلانی ـ تا چندین نفر را نام برد ـ ملاقات خواهی کرد ، هفتاد نفر از شما کشته وهفتاد تن اسیر خواهید شد ، ودر مقابل آزادی آنها غرامت سنگینی را متحمّل خواهید شد . سپس آنحضرت خطاب به تمام حاضران ، از مؤمن ویهودی ونصاری ودیگر از افراد فرمود : آیا مایلید محلّ مرگ هریک از آنان را نشانتان دهم گفتند : آری ، فرمود : پس رهسپار بدر شویم ، زیرا همانجا میدان کارزار واجتماع وبلای بزرگ خواهد بود ، تا دقیقاً وبی‌هیچ کاستی وفزونی قدم بر محل هلاکتشان گذارم .

این سخنان برتمامشان گران آمد وجز وجود مبارک حضرت أمیر عليه السلام که گفت : بسیار خوب ، بسم الله ، بقیّه مسلمین نالیده وگفتند : برای رفتن به محلّ بدر به اسب واسلحه نیاز داریم ، وبدون آنها ممکن نیست بدانجا ـ که یک روز راه است ـ برسیم .

سپس پیامبر به یهودیان فرمود : شما نظرتان چیست؟ گفتند : ای محمّد ما میخواهیم

نَسْتَقِرَّ فِي بُيُوتِنا ، وَلا حاجَةَ لَنا فِي مُشاهَدَةِ ما أَنْتَ فِي ادِّعائِهِ مُحِيلٌ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : لا نَصْبَ عَلَيْكُمْ فِي المَسِيرِ إِلىٰ هُناكَ ، أَخْطُو خُطْوَةً واحِدَةً فَإِنَّ اللهَ يَطْوِي لَكُمْ وَيُوصِلُكُمْ فِي الْخُطْوَةِ الثّانِيَةِ إِلىٰ هُناكَ .

قالَ المُؤْمِنُونَ : صَدَقَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَلْنُشَرَّفْ بِهٰذِهِ الآيَةِ .

وَقالَ الْكافِرُونَ وَالمُنافِقُونَ : سَوْفَ نَمْتَحِنُ هٰذَا الْكَذّابَ ، لِيَنْقَطِعَ عُذْرُ مُحَمَّدٍ ، وَتَصِيرَ دَعْواهُ حُجَّةً عَلَيْهِ ، وَفاضِحَةً لَهُ فِي كِذْبِهِ .

قالَ : فَخَطا الْقَومُ خُطْوَةً ، ثُمَّ الثّانِيَةَ ، فَإِذا هُمْ عِنْدَ بِئْرِ بَدْرٍ ، فَعَجِبُوا ، فَجاءَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقالَ : اجْعَلُوا البِئْرَ الْعَلامَةَ ، وَاذْرَعُوا مِنْ عِنْدِها كَذا ذِراعاً .

فَذَرَعُوا فَلَمّا انْتَهَوا إِلىٰ آخِرِها قالَ : هٰذا مَصْرَعُ أَبِي جَهْلٍ ، يَجْرَحُهُ فُلانٌ الأَنْصارِيُّ وَيَجْهَزُ عَلَيْهِ عَبْدُاللهِ بْنُ مَسْعُودٍ أَضْعَفُ أَصْحابِي . ثُمَّ قالَ: اذْرَعُوا مِنَ الْبِئْرِ مِنْ جانِبٍ آخَرَ ثُمَّ [مِنْ] جانِبٍ آخَرَ ثُمَّ [مِنْ] جانِبٍ آخَرَ، كَذا وَكَذا ذِراعاً وَذِراعاً وَذَكَرَ أَعْدادَ الأَذْرُعِ مُخْتَلِفَةً.

فَلَمّا انْتَهىٰ كُلُّ عَدَدٍ إِلىٰ آخِرِهِ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : هٰذا مَصْرَعُ عُتْبَةَ ، وَهٰذا مَصْرَعُ شَيْبَةَ وَذاكَ مَصْرَعُ الْوَلِيدِ وَسَيُقْتَلُ فُلانٌ وَفُلانٌ إِلىٰ أَنْ سَمّىٰ تَمامَ سَبْعِينَ مِنْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَأَسْماءِ آبائِهِمْ

در خانه‌هایمان بمانیم وهیچ نیازی به دیدن آنچه تو ادّعا می‌کنی نداریم .

پس فرمود : در راه رسیدن به آنجا هیچ زحمتی بر شما نیست ، من تنها یک قدم برمی‌دارم ، وخداوند زمین را جمع نموده ودر قدم دوم شما را به آنجا می‌رسانم .

أَهْل ایمان گفتند : رسول خدا راست گوید! پس باید به این معجزه مشرّف شویم . وأَهْل کفر ونفاق ابراز نمودند : بزودی این کذّاب را خواهیم آزمود! تا دیگر محمّد بهانه‌ای نداشته‌باشد ، وادّعایش برزیان خودش بکار رود. ودر دروغی که بافته رسوا شود .

آنان نیز قدم اوّل را برداشته وپس از قدم دوم ناگاه خود را کنار چاه بدر دیدند واز این واقعه بسیار شگفت زده شدند . پس رسولخدا ﷺ آمده وفرمود : چاه را نشان قرار دهید وچند ذراع از آن جلو روید . وچند ذراع که رفتند به آنان فرمود : اینجا محل کشته شدن ابوجهل است . فلان مرد انصاری او را مجروح وعبدالله بن مسعود ـ که از ضعیف‌ترین افراد من است ـ کار او را تمام می‌کند . سپس فرمود : چند ذراع به سمت دیگر چاه بروید واز آنجا به سمت دیگر ، وهمینطور راهنمایی کرده وآدرسهای گوناگونی اعلام نمود ودر آخر فرمود : این محل قتل عتبه ، واینجا شیبه ، واینجا ولید . ومحل هلاکت یک یک آنها را تا هفتاد تن نمایاند . ونام تمام اسیران را تا هفتاد تن با ذکر نام پدران

وَصِفاتِهِمْ ، وَنَسَبَ المَنْسُوبِينَ إِلَى الآباءِ وَنَسَبِ المَوالي مِنْهُمْ إِلىٰ مَوالِيهِمْ .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : أَوَقَفْتُمْ عَلىٰ ما أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ؟ قالُوا : بَلىٰ .

قالَ : إِنَّ ذلِكَ [مِنَ اللهِ] لَحَقٌّ كائِنٌ بَعْدَ ثَمانِيَةٍ وَعِشْرِينَ يَوماً [مِنَ الْيَومِ] في الْيَومِ التّاسِعِ وَالْعِشْرِينَ ، وَعْداً مِنَ اللهِ مَفْعُولاً ، وَقَضاءً حَتْماً لازِماً ـ تَمامَ الخَبَرِ ـ .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : يا مَعْشَرَ المُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ، اكْتُبُوا بِما سَمِعْتُمْ. فَقالُوا : يا رَسُولَ اللهِ! قَدْ سَمِعْنا وَوَعَيْنا وَلا نَنْسىٰ. فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : الْكِتابَةُ [أَفْضَلُ وَ] أَذْكَرُ لَكُمْ .

فَقالُوا : يا رَسُولَ اللهِ ، وَأَيْنَ الدَّواةُ وَالْكَتِفُ؟ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : ذلِكَ لِلْمَلائِكَةِ ، ثُمَّ قالَ : يا مَلائِكَةَ رَبِّي ، اكْتُبُوا ما سَمِعْتُمْ مِنْ هٰذِهِ الْقِصَّةِ في أَكْتافٍ ؛ وَاجْعَلُوا في كُمِّ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ كَتِفاً مِنْ ذلِكَ .

ثُمَّ قالَ : يا مَعاشِرَ المُسْلِمِينَ! تَأَمَّلُوا أَكْمامَكُمْ وَما فيها وَأَخْرِجُوها وَاقْرَؤُها ، فَتَأَمَّلُوها وَإِذا في كُمِّ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ صَحِيفَةً قَرَءَها ، وَإِذا فِيها ذكر ما قالَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله في ذلِكَ سَواءً ، لا يَزِيدُ وَلا يَنْقُصُ وَلا يَتَقَدَّمُ وَلا يَتَأَخَّرُ .

واوصافشان وتمام قوم وخويش منسوبين به آنها را تا آخر نام برد .

سپس فرمود : آيا به هرآنچه شما را خبر دادم واقف شديد؟ گفتند : آرى .

فرمود : اين واقعه از جانب خدا بوده وحقّ است ، ومسلّماً پس از بيست وهشت روز اتّفاق خواهد افتاد . ودر روز بيست ونهم وعدهٔ خداوند عملى خواهد شد . آن قضايى حتمى ولازم است .

سپس خطاب به‌مسلمانان ويهود فرمود : ازآنچه شنيديد يادداشت‌برداريد .

گفتند : اى رسول خدا شنيديم وبخاطر سپرديم وفراموش نمى‌كنيم .

فرمود : نوشتن برتر است وبراى يادآورى شما بهتر مى‌باشد .

گفتند : اى رسول‌خدا ما كه ابزارى براى نوشتن نداريم . فرمود : اين بعهدهٔ فرشتگان است ، اى فرشتگان پروردگارم آنچه از اين واقعه شنيديد مكتوب داشته ، ودر جيب هركدام از ايشان يادداشتى از آن قرار دهيد .

سپس فرمود : اى گروه مسلمان آن صفحات را بيرون آوريد ومفاد آنرا خوانده ودرباره‌اش انديشه كنيد . آنان نيز اطاعت امر كرده وباكمال تعجّب همهٔ آنچه رسول خدا فرموده بود بى هيچ كم وكاستى در آن نوشته يافتند .

فَقالَ : أَغِيضُوها في أَكْمامِكُمْ ، تَكُنْ حُجَّةً عَلَيْكُمْ ، وَشَرَفاً لِلْمُؤْمِنينَ مِنْكُمْ ، وَحُجَّةً عَلىٰ أَعْدائِكُمْ ، فَكانَتْ مَعَهُمْ .

فَلَـمّا كانَ يَومُ بَدْرٍ جَرَتِ الأُمُورُ كُلُّها بِبَدْرٍ ، [وَ وَجَدُوها] كَما قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لا يَزِيدُ وَلا يَنْقُصُ ، قابَلُوها في كُتُبِهِمْ فَوَجَدُوها كَما كَتَبَتْها المَلائِكَةُ لاتَزِيدُ وَلاتَـنْقُصُ وَلا تَتَقَدَّمُ وَلا تَتَأَخَّرُ ، فَقَبِلَ المُسْلِمُونَ ظاهِرُهُمْ ، وَ وَكَلُوا باطِنَهُمْ إِلىٰ خالِقِهِمْ .

«احْتِجاجُهُ عليه السلام عَلَى الْيَهُودِ»
«في جَوازِ نَسْخِ الشَّرائِعِ وَفي غَيْرِ ذلِكَ»

۲۵ ـ قالَ أَبُومُحَمَّدٍ الحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام : لَـمّا كانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِمَكَّةَ ، أَمَرَهُ اللهُ تَعالىٰ أَنْ يَتَوَجَّهَ نَحْوَ بَيْتِ المَقْدِسِ في صَلاتِهِ ، وَيَجْعَلَ الْكَعْبَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَها إِذا أَمْكَنَ ، وَإِذا لَمْ يُمْكِن اسْتَقْبَلَ بَيْتَ المَقْدِسِ كَيْفَ كانَ . فَكانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَفْعَلُ ذلِكَ طُولَ مقامِهِ بِهـا ثَلاثَ عَشَرَةَ سَنَةً[1] .

بعد پیامبر فرمود: آن نوشته‌ها را در جای خود حفظ نمایید تا بعد از این برای شما حجّت ودلیل وبرای أهْل ایمان مایهٔ شرف وآبرو ، وبرای دشمنانتان اتمام حجّت باشد .

باری هنگامیکه روز بدر فرا رسید پیشگوییهای آنحضرت بی‌هیچ کم وکاستی واقع شد وهمه آنرا دیدند ، وپس از مقابله با نوشته‌های ملائکه همه را مـطابق آن یـافتند ، وظاهر مسلمانان آن را تصدیق نموده وباطن خود را به خدا سپردند .

«احتجاج رسولخدا ﷺ با یهودیان»
«در جواز نسخ شرایع وغیر آن»

۲۵ ـ از امام حسن عسکری عليه السلام نقل است که فرموده : رسولخدا ﷺ تا وقتیکه در مکّه اقامت داشت مأمور بود در نماز به سوی بیت‌المقدس بایستد وتا حدّ امکان در جایی نماز بخواند که کعبه وبیت‌المقدس در یک راستا قرار گیرد . وگرنه فقط به سمت بیت‌ـ المقدس ایستد . ودر تمام مدّت سیزده سال ایّام بعثت در مکّه همینگونه رفتار کرد .

---

۱ ـ ظاهر هٰذا الكلام يفيد أنّ قبلته ﷺ من أوّل البعثة بيت‌المقدس وهو ينافي ما وردفي بعض الرّوايات ، ففي الفصول المختارة احتجّ المفيد رحمه الله بحديث ابن مسعود «قالَ : أوّل شيء علمته من أمر

فلَـمّا كانَ بِالْمَدِينَةِ ـ وَكانَ مُتَعَبِّداً بِاسْتِقْبالِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ ـ اسْتَقْبَلَهُ وَانْحَرَفَ عَنِ الْكَـعْبَةِ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْراً، أَوْ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْراً، وَجَعَلَ قَوْمٌ مِنْ مَرَدَةِ الْيَهُودِ يَقُولُونَ: وَاللهِ ما دَرىٰ مُحَمَّدٌ كَيْفَ صَلّىٰ حَتّىٰ صارَ يَتَوَجَّهُ إِلىٰ قِبْلَتِنا، وَيَأْخُذُ فِي صَلاتِهِ بِهَدْيِنا وَنُسُكِنا.

وپس از هجرت به مدينه به مدّت هفده يا شانزده ماه نيز به سمت بيت المقدس نماز گزارد واز خانهٔ كعبه منحرف شد. بهمين خاطر گروهى از يهود مدينه از سر مباهات وافتخار، ياوه‌سرايى كرده وگفتند: بخدا قسم، محمّد نماز خود را درک نکرد تا اينكه روى‌به قبلهٔ ما آورده وبه سبک عبادت ما عبادت نمود!.

رسول الله ﷺ أنّنا قدمنا مكّة فأرشدونا إلىٰ عبّاس بن عبدالمطّلب فانتهينا إليه وهو جالس إلىٰ زمزم فبينا نحن جلوس إذ أقبل رجل من باب الصّفا، عليه ثوبان أبيضان على يمينه غلام مراهق أو محتلم تتبعه امرءة قد سترت محاسنها حتّى قصدوا الحجر فاستلمه والغلام والمرءة معه ثُمَّ طاف بالبيت سبعاً والغلام والمرءة يطوفان معه، ثُمَّ استقبل الكعبة وقام فرفع يده فكبّر، والغلام على يمينه وقامت المرءة خلفهما فرفعت يديها وكبّرت فأطال الرّجل القنوت ثُمَّ ركع فركع الغلام والمرءة معه ـ الحديث». والمراد رسول الله وعليٌّ وخديجة ـ سلام الله عليهم ـ كما نصّ عليه بعد، فظاهر هٰذا الخبر أنّ قبلته ﷺ في أوّل الأمر الكعبة. وقيل: يمكن الجمع بأن يقال: أنّه يجعل الكعبة بينه وبين بيت‌المقدس، فعن ابن عبّاس «قالَ: كانت قبلته ﷺ بمكّة بيت المقدس إلاّ أنّه يجعل الكعبة بينه وبينه»، و في الكافي (ج ٣ ص ٢٨٦) بسند حسن كالصّحيح عن الحلبيّ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام «قالَ: سألته هل كان رسول الله ﷺ يصلّي إلىٰ بيت المقدس؟ قالَ: نعم، فقلت: أكان يجعل الكعبة خلف ظهره؟ قالَ: أمّا إذا كان بمكّة فلا، وأمّا إذا هاجر إلىٰ المدينة فنعم حتّى حوّل إلىٰ الكعبة».

واستشكل بأنّ هٰذا لايمكن إلاّ إذا كان المصلّي في النّاحية الجنوبيّة وقد كان المسلمون يصلّون في شعب أبي‌طالب ثلاث سنين وليس الشّعب في النّاحية الجنوبيّة وكذا دار خديجة عليها السلام فإنّها في شرقيّ مكّة، وما في‌الكافي من‌أنّه ﷺ لم‌يجعل الكعبة خلفه فلاينافي جعلها إلىٰ أحد جوانبه.

وقول أميرالمؤمنين عليه السلام يوم الشّورىٰ وتصديقهم إيّاه، حيث قالَ: «أ منكم أحد وحّد الله قبلي؟ قالوا: لا، قالَ: أ منكم أحد صلّى القبلتين؟ قالوا: لا» يعطينا خبراً بأنّ القبلة في أوّل الأمر أعنى قبل يوم الإنذار الكعبة لأنّ تصديق القوم باختصاصه عليه السلام بهذه الفضيلة مع أنّهم اشتركوا معه في الصّلاة إلى القبلتين بعد تحوّلها في المدينة وقبله في مكّة لا يستقيم، وإن قلنا بالتّوجّه إلىٰ القبلتين معاً في صلاة واحدة، اللّهمّ إلاّ أن يكون القوم قطعوا بأنّ مراده عليه السلام التّوجّه أوّلاً إلىٰ الكعبة في السّنين الثّلاث الّتي لم يؤمر النّبيّ ﷺ بدعوة القوم وكان يصلّي غالباً في الحرم إلى الكعبة ثُمَّ بعد تلك الثّلاث إلىٰ بيت المقدس ولا يشاركه في هٰذا الفضل أحد من القوم.

(قاله أُستاذنا الغفّاري ـ أيّده الله تَعالىٰ ـ في هامش الفقيه ج ١ ص ٢٧٤)

فَاشْتَدَّ ذلِكَ عَلىٰ رَسُولُ اللهِ ﷺ لَـمّا اتَّصَلَ بِهِ عَنْهُمْ، وَكَرِهَ قِبْلَـتَهُمْ، وَأَحَبَّ الْكَعْبَةَ، فَجاءَهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: يا جَبْرَئيلُ! لَوَدَدْتُ لَوْ صَرَفَني اللهُ عَنْ بَيْتِ‌المَقْدِسِ إِلَى الْكَعْبَةِ، فَقَدْ تَأَذَّيْتُ بِما يَتَّصِلُ بِي مِنْ قِبَلِ الْيَهُودِ مِنْ قِبْلَتِهِمْ.

فَقالَ جَبْرَئيلُ عليه السلام: فَاسْأَلْ رَبَّكَ أَنْ يُحَوِّلَكَ إِلَيْها فَإِنَّهُ لا يَرُدُّكَ عَنْ طَلَبَتِكَ، وَلا يُخَيِّبُكَ مِنْ بُغْيَتِكَ.

فَلَـمّا اسْتَتَمَّ دُعاءَهُ صَعِدَ جَبْرَئيلُ عليه السلام ثُمَّ عادَ مِنْ ساعَتِهِ فَقالَ: اقْرَءْ يا مُحَمَّدُ: «قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰيها فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَحَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» الآيات. فَقالَتِ الْيَهُودُ: «مَا وَلّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتي كانُوا عَلَيْها»؟ فَأَجابَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ جَـوابٍ فَـقالَ: «قُـلْ لله الْمَـشْرِقُ وَالْمَـغْرِبُ» وَهُـوَ يَمْلِكُها وَتَكْلِيفُهُ التَّحَوُّلُ إِلىٰ جانِبٍ كَتَحْوِيلِهِ لَكُمْ إِلى جانِبٍ آخَرَ «يَهْدي مَـنْ يَشـاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَصْلِحَتِهِمْ وَتُؤَدِّيهِمْ طاعَتُهُمْ إِلىٰ جَنّاتِ النَّعِيمِ.

چون این سخن بگوش آنحضرت رسید بر او گران آمده وبه قبلهٔ آنان بی‌رغبت، وبه جانب کعبه راغب شد، ودر سخنی که با جبرئیل نمود ابراز داشت که: آرزو می‌کنم که خداوند مرا از قبلهٔ بیت المقدس به سمت کـعبه بـرگردانـد، زیـرا خـاطرم از بـابت آن یاوه‌سرایی یهود آزرده شده است.

جبرییل گفت: از پروردگارت بخواه تا دعایت را اجابت فرماید، وقبله را تحویل نماید که البتّه خواسته‌ات را ردّ نمی‌کند ونومیدت نمی‌سازد. چون دعای پیامبر به آخـر رسید جبرییل برای بار دوم نازل شد واظهار نمود: ای محمّد این آیه را بخوان: «ما گردش روی تورا در آسمان [به انتظار وحی] می‌بینیم، وهرآیـنه تـو را بـه قـبله‌ای کـه آن را می‌پسندی بگردانیم؛ پس روی خود را سوی مسجد الحرام ـ نمازگاه شکوهمند ـ بگردان، وهرجا که باشید رویتان را سوی آن‌بگردانید ـ بقره: ۱۴۴»، در این‌موقع یهودیان گفتند: «چه‌چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند ـ یعنی بیت المقدس ـ بگردانید؟ ـ بقره: ۱۴۲»، وخداوند به بهترین وجهی پاسخ فرمود: «بگو: مشرق ومغرب همه ملک خداست» او ملزم به روی گرداندن به جانبی است، همچون تحویل شما «هر که را خواهد به راه راست راه می‌نماید ـ بقره: ۱۴۲» وهموست دانا به مصالح ایشان، ودست آخر، اطاعتِ امـرِ پروردگار، آنان را به سمت بهشتهای پر نعمت سوق دهد.

قالَ أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام : وَجاءَ قَوْمٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقالُوا : يا مُحَمَّدُ ، هٰذِهِ الْقِبْلَةُ بَيْتُ الْمَقْدِسِ ، قَدْ صَلَّيْتَ إِلَيْها أَرْبَعَ عَشَرَةَ سَنَةً ثُمَّ تَرَكْتَها الآنَ ، أَفَحَقّاً كانَ ما كُنْتَ عَلَيْهِ؟ فَقَدْ تَرَكْتَهُ إِلىٰ باطِلٍ ، فَإِنَّما يُخالِفُ الْحَقَّ الْباطِلُ، أَوْ باطِلاً كانَ ذٰلِكَ؟ فَقَدْ كُنْتَ عَلَيْهِ طُولَ هٰذِهِ الْمُدَّةِ ، فَما يُؤْمِنُنا أَنْ تَكُونَ الآنَ عَلىٰ باطِلٍ؟

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : بَلْ ذٰلِكَ كانَ حَقّاً ، وَهٰذا حَقٌّ ، يَقُولُ اللهُ : «قُلْ لله الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» . إِذا عَرَفَ صَلاحَكُمْ يا أَيُّها الْعِبادُ في اسْتِقْبالِ الْمَشْرِقِ أَمَرَكُمْ بِهِ ، وَإِذا عَرَفَ صَلاحَكُمْ في اسْتِقْبالِ الْمَغْرِبِ أَمَرَكُمْ بِهِ ، وَإِنْ عَرَفَ صَلاحَكُمْ في غَيْرِهِما أَمَرَكُمْ بِهِ ، فَلا تُنْكِرُوا تَدْبِيرَ اللهِ تَعالىٰ في عِبادِهِ وَقَصْدِهِ إِلىٰ مَصالِحِكُمْ .

ثُمَّ قالَ [لَهُمْ] رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : لَقَدْ تَرَكْتُمُ الْعَمَلَ يَوْمَ السَّبْتِ ثُمَّ عَمِلْتُمْ بَعْدَهُ [مِنْ] سائِرِ الأَيّامِ ، ثُمَّ تَرَكْتُمُوهُ في السَّبْتِ ، ثُمَّ عَمِلْتُمْ بَعْدَهُ ، أَفَتَرَكْتُمُ الْحَقَّ إِلَى الْباطِلِ أَوِ الْباطِلَ إِلىٰ حَقٍّ وَالْباطِلَ إِلىٰ باطِلٍ؟ أَوِالْحَقَّ إِلىٰ حَقٍّ؟ قُولُوا كَيْفَ شِئْتُمْ فَهُوَ قَوْلُ مُحَمَّدٍ وَجَوابُهُ لَكُمْ ،

در اینجا از امام عسکریّ عليه السلام نقل است که ادامه فرمود : گروه دیگری از یهودیان بخدمت رسولخدا صلى الله عليه وآله حاضر شده وگفتند : ای محمّد تومدّت چهارده سال به سوی بیت‌ـ المقدس عبادت نمودی ، واکنون از آن روی‌گردان شده‌ای ، اگر ترک آن ، حقّ ودرست بوده ، عمل به آن باطل ونادرست ، وتنها باطلی با حقّ مخالفت نموده است ، وچنانچه ترک قبلهٔ ما باطل ونادرست بوده ، در تمام آن مدّت تو در باطلی بسر برده‌ای ، بنابر این چگونه مطمئن باشیم که اکنون نیز همچون گذشته بر باطل نباشی؟!

رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : هرکدام از آنها در جای خود صحیح وحقّند ، خداوند می‌فرماید : «بگو مشرق ومغرب ازآن خداست هر که را بخواهد براه راست هدایت می‌کند» هرگاه صلاح شما بندگان را در عبادت به سمت مشرق بداند به‌آن جانب امر می‌کند ، واگر مغرب یا جهت دیگر را صلاح بداند به همان سمت فرمان می‌دهد . بنابر این در برابر تدبیر پروردگار جهان نباید مخالفت وعناد نمود .

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله به آنان فرمود : آیا شما نبودید که کار روز شنبه را تعطیل کردید ، وسپس در روزهای دیگر هفته مشغول کار شدید؟ کدامیک از آندو حقّ بود؟ مطابق استدلال شما [در تحویل قبله] اگر ترک کردن حقّ بود باید مشغولیّت در ایّام دیگر هفته باطل باشد ، یا برعکس ، یا هردو باطل ، ویا هردو حقّ باشد ، وشما هر جوابیکه دهید پاسخ من نیز به اعتراض شما همان خواهد بود .

قالُوا : بَلْ تَرْكُ الْعَمَلِ فِي السَّبْتِ حَقٌّ وَالْعَمَلُ بَعْدَهُ حَقٌّ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : فَكَذلِكَ قِبْلَةُ بَيْتِ المَقْدِسِ فِي وَقْتِهِ حَقٌّ ، ثُمَّ قِبْلَةُ الْكَعْبَةِ فِي وَقْتِهِ حَقٌّ .

فقالوا لَهُ : يا مُحَمَّدُ ، أَفَبَدا لِرَبِّكَ فِيما كانَ أَمَرَكَ بِهِ بِزَعْمِكَ مِنَ الصَّلاةِ إِلىٰ بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَتّىٰ نَقَلَكَ إِلَى الْكَعْبَةِ؟

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : ما بَدا لَهُ عَنْ ذلِكَ عليه السلام ، فَإِنَّهُ الْعالِمُ بِالْعَواقِبِ ، وَالْقادِرُ عَلَى المَصالِحِ ، لايَسْتَدْرِكُ عَلىٰ نَفْسِهِ غَلَطاً ، وَلا يَسْتَحْدِثُ رَأْياً بِخِلافِ المُتَقَدِّمِ ، جَلَّ عَنْ ذلِكَ ، وَلا يَقَعُ عَلَيْهِ أَيْضاً مانِعٌ يَمْنَعُهُ مِنْ مُرادِهِ ، وَلَيْسَ يَبْدُو إِلاّ لِمَنْ كانَ هٰذا وَصْفَهُ ، وَهُوَ عَزَّوَجَلَّ يَتَعالىٰ عَنْ هٰذِهِ الصِّفاتِ عُلُوّاً كَبِيراً .

گفتند : ترک روز شنبه حقّ بود ومشغولیّت در باقی هفته نیز حقّ بود .

آنحضرت نیز فرمود : پس همینطور قبله بیت المقدس وکعبه هرکدام در زمان خود حقّ ودرست بوده است .

گفتند : آیا هنگام تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه برای خداوند امر جدید وتازه‌ای حادث شد که از رای سابق خود برگشته وفرمان جدیدی به شما داد؟

فرمود : اینطور نیست ، چراکه پروردگار جهانیان دانا به پایان امر وتوانا بر مصالح است . نه خطایی از او سر می‌زند تا جبران کند ، ونه عقیده‌اش عوض می‌شود تا خلاف رای سابق عمل کند . ونه چیزی می‌تواند مانع مقصد وعمل او باشد ، وبدای واقعی همان بود که گفتم ، وخداوند با عزّت وجلال از تمامی این پیرایه‌ها منزّه وبرتر است[1] .

---

۱ ـ لازم است در اینجا توضیح داده شود که «بَداء» بمعنی از عزم برگشتن ویا پشیمان شدن از کاریکه قصد انجام آن را داشته است می‌باشد وباید دانست که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست ، چون ذات باریتعالی را محلّ حوادث دانستن است ، واین خود نوعی کفر است ، وبدین معنی همهٔ بزرگانِ شیعه منع کرده‌اند وآنرا جایز نمی‌دانند ، زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود ، وممکن نیست بگوییم خداوند تصمیم بر کاری گرفته بوده وبعد صرفنظر کرده وتقدیر خود را تغییر داده است ، مثلاً عزم بر فلان کار را داشت وبعد سببی پیدا شده واز آن عزم برگشته است ، وبَدائی که شیعه بدان قائل است این چنین چیزی نیست! وبزرگان عالم تشیّع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده‌اند ؛ از جملهٔ ایشان شیخ طوسی است که در کتاب «عدّة الأُصول» و «تفسیر تبیان»، واستادش سیّد مرتضی در «الذّریعة إِلىٰ أُصول الشّریعة» . وعلاّمهٔ

ثُمَّ قالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : أَيُّهَا الْيَهُودُ! أَخْبِرُونِي عَنِ اللهِ ، أَلَيْسَ يُمْرِضُ ثُمَّ يُصِحُّ؟ وَيُصِحُّ ثُمَّ يُمْرِضُ؟ أَبَدا لَهُ فِي ذلِكَ؟ أَلَيْسَ يُحْيِي وَيُمِيتُ؟ [أَلَيْسَ يَأْتِي بِاللَّيْلِ فِي أَثَرِ النَّهارِ ، وَالنَّهارِ فِي أَثَرِ اللَّيْلِ؟] أَبَدا لَهُ فِي كُلِّ واحِدٍ مِنْ ذلِكَ؟ قالُوا : لا .

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله خطاب به یهودیان فرمود : آیا قبول دارید که خود خداوند بیمار می‌سازد وهموست که بهبودی می‌بخشد؟ ودوباره‌هموست که مریض می‌نماید یـاایـنکه زنده‌می‌کند یامی‌میراند؟ آیا گردش شب وروز را نمی‌بینید که هرکدام از پی هم در رفت‌ـ وآمدند وهمه تحت‌نظر خداوند است؟ آیا در این صورتها برای خداوند امر تازه وپیش‌ـ آمدِ تازه‌ای حادث شده که از رأی سابق برگشته وامر جدیدی فرماید؟ گفتند : نه .

حِلّی ـ رحمة الله علیه ـ در نهایة الأُصول در مقصد هشتم فصل اوّل بحث چهارم گـفته است : «نسخ بر خداوند جایز است ، زیرا که حکم او تابع‌مصالح است» تا آنجا که گوید : «والبَداءُ لا يَجُوزُ عَلَيْهِ تَعالىٰ لِأَنَّهُ دَلَّ عَلَى الْجَهْلِ أَوْ عَلَى الْقَبِيحِ وَهُما مُحالانِ فِي حَقِّهِ تَعالىٰ» ، ونـظیر آن در تفسیر مجمع البیان وتفسیر أبوالفتوح رازیّ در چندین مورد ذکر شده که از جملهٔ آنها در مجلّد اوّل ابوالفتوح (۱۳ مجلّدی) ص ٤ و٢٨٦ .

واینکه پاره‌ای گفته‌اند : «مراد از بَداء آنستکه خداوند حکمی کرده ومیدانسـته کـه در صورت پیدایش سببی آنرا تغییر خواهد داد» ، این معنی با نسخ سازگار است نه با «بداء» . ونیز اینکه گفته‌اند : «دو حکم در بارهٔ یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است ، وتناقض ندارد مثلاً خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد ، واگر صدقه داد ، یا صلهٔ رحم کرد ، عمرش طولانی باشد ، این اشکالی ندارد» این درست نیست ، زیرا اراده ومشیّت وتقدیر وقضاء جائی بکار می‌رود که شرطش حاصل می‌شود ، نه در آنجا که خداوند می‌داند که آن نخواهد شـد ، وآنچه در اخبار آمده که «بَدا لِلّهِ كَذا» معنیش این نیست که رأی خداوند تغییر کرد واز مشیّت ویا تقدیرش برگشت ، بلکه مانند غضب ورضا وأسف که بخدا نسبت می‌دهیم است ، مثل آیهٔ «فَلَمّا آسَفُونا انْتَقَمْنا» وآیهٔ «نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ» ، وآیهٔ «كَذلِكَ الْيَومَ تُنْسىٰ» وامثال این آیات که معنی آن معامله کردن خدا است با آنان ؛ معاملهٔ ناراضی ومعاملهٔ کسی که فراموشش کـرده ، یامعاملهٔ اندوهگین ، یا معاملهٔ پشیمان ، نه آنکه العیاذ بالله خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد مثل «وَمَكَرُوا مَكْراً وَمَكَرْنا» که نتیجه دادن مکر آنهاست نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است ، وعلاّمهٔ مجلسیّ رحمه الله نیز لفظ «بَداء» را چون در روایات آمده است تأدّباً حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می‌نماید» . (مرحوم علاّمهٔ شعرانیّ : زیرنویس شرح کافی ملاّ صالح مازندرانیّ . وترجمه واقتباس از استاد علی‌اکبر غفّاری ـ ایّده الله ـ)

قالَ : فَكَذلكَ لِلّهُ ، تَعَبَّدَ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً بِالصَّلاةِ إِلَى الْكَعْبَةِ ، بَعْدَ أَنْ كانَ تَعَبَّدَهُ بِالصَّلاةِ إِلىٰ بَيْتِ المَـقْدِسِ ، وَما بَدا لَهُ فِي الأَوَّلِ .

ثُمَّ قالَ : أَ لَيْسَ اللهُ يَأْتي بِالشِّتاءِ فِي أَثَرِ الصَّيْفِ ، وَالصَّيْفِ فِي أَثَرِ الشِّتاءِ؟ أَبَدا لَهُ فِي كُلِّ واحِدٍ مِنْ ذلِكَ؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَكَذلِكَ لَمْ يُبْدَ لَهُ فِي الْقِبْلَةِ .

قالَ : ثُمَّ قالَ : أَ لَيْسَ قَدْ أَلْزَمَكُمْ فِي الشِّتاءِ أَنْ تَحْتَرِزُوا مِنَ الْبَرْدِ بِالثِّيابِ الْـغَلِيظَةِ؟ وَأَلْزَمَكُمْ فِي الصَّيْفِ أَنْ تَحْتَرِزُوا مِنَ الْحَرِّ؟ أَفَبَدا لَهُ فِي الصَّيْفِ حَتّىٰ أَمَرَكُمْ بِخِلافِ ما كانَ أَمَرَكُمْ بِهِ فِي الشِّتاءِ؟ قالُوا : لا .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : فَكَذلِكُمُ اللهُ تَعَبَّدَكُمْ فِي وَقْتٍ لِصَلاحٍ يَعْلَمُهُ بِشَيْءٍ ، ثُمَّ تَعَبَّدَكُمْ فِي وَقْتٍ آخَرَ لِصَلاحٍ آخَرَ يَعْلَمُهُ بِشَيْءٍ آخَرَ ، فَإِذا أَطَعْتُمُ اللهَ فِي الْحالَيْنِ اسْتَحْقَقْتُمْ ثَوابَهُ ، وَأَنْزَلَ اللهُ تَعالىٰ : «وَلِلّهِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ» ، أَيْ إِذا تَوَجَّهْتُمْ بِأَمْرِهِ فَثَمَّ الْوَجْهُ الَّذي تَقْصِدُونَ مِنْهُ اللهَ وَتَأْمُلُونَ ثَوابَهُ .

فرمود: به همین ترتیب نیز در موضوع قبله، خداوند زمانی بیت‌المقدس را قبله قرار داده ودر زمانی دیگر خانهٔ کعبه را تعیین فرمود ، ودر این تغییر وتحوّل هیچ بـدایـی بـرای خداوند رخ نداده است . وهمچنین است موضوع تغییر فـصلها ، آمـد وشـد تـابستان وزمستان هیچ ربطی به مسالهٔ بدا ندارد .

فرمود : وهمچنین در تغییر قبله نیز هیچ بَدایی صورت نگرفته است .

سپس فرمود : مگر خداوند شما را در زمستان برای احتراز از سرما ملزم به پوشیدن لباس ضخیم نکرده؟ وبه همین ترتیب در فصل تابستان امر به پیشگیری از گرما فرموده ، آیا در این باید ونبایدها تضادّ وبدایی در امر پروردگار پیش آمد نموده؟ گفتند : نه .

فرمود : بنابر این خداوند روی صلاح بینی وتشخیص مصلحت به اقتضای زمان ، امر به کاری می‌فرماید یا منع می‌کند ، پس در صورت اطاعت امـر خـداونـد در هـر دوحالت شایسته ودر خور ثواب وپاداش پروردگار قرار می‌گیرد . ودر این موقع آیهٔ شریفهٔ : «مشرق ومغرب خدای راست ؛ پس به هـرسو کـه روی آریـد همـانجا روی خداست ـ بقره : ۱۱۵» ، یعنی : چون به آن جاییکه خدا امر فرموده متوجّه بشوید قصد او را نموده وآرزوی ثوابش را دارید ، بر آنحضرت نازل شد .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : يا عِبادَ اللهِ ، أَنْتُمْ كَالمَرْضىٰ ، وَاللهُ رَبُّ الْعالَمِينَ كَالطَّبِيبِ ، فَصَلاحُ الْمَرْضىٰ فِيما يَعْمَلُهُ الطَّبِيبُ وَيُدَبِّرُهُ بِهِ ، لا فِيما يَشْتَهِيهِ المَرِيضُ وَيَقْتَرِحُهُ ، أَلا فَسَلِّمُوا للهِ أَمْرَهُ ، تَكُونُوا مِنَ الْفائِزِينَ .

فَقِيلَ [لَهُ] : يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ، فَلِمَ أَمَرَ بِالْقِبْلَةِ الأُولىٰ؟ فَقالَ : لَـمّا قالَ اللهُ تَعالىٰ : «وَما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْها ـ وَهِيَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ ـ إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلىٰ عَقِبَيْهِ» إِلاّ لِنَعْلَمَ ذلِكَ مِنْهُ وُجُـوداً بَعْدَ أَنْ عَلِمْناهُ سَيُوجَدُ .

وَذلِكَ أَنَّ هَوىٰ أَهْلِ مَكَّةَ كانَ فِي الْكَعْبَةِ ، فَأَرادَ اللهُ أَنْ يُبَيِّنَ مُتَّبِعِي مُحَمَّدٍ مِمَّنْ خالَفَهُ بِاتِّباعِ الْقِبْلَةِ الَّتِي كَرِهَها ، وَمُحَمَّدٌ يَأْمُرُ بِها ، وَلَـمّا كانَ هَوىٰ أَهْلِ المَدِينَةِ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَمَرَهُمْ بِمُخالَفَتِها وَالتَّوَجُّهِ إِلَى الْكَعْبَةِ لِيُبَيِّنَ مَنْ يُوافِقُ مُحَمَّداً فِيما يُكْرِهُهُ ، فَهُوَ مُصَدِّقُهُ وَمُوافِقُهُ .

ثُمَّ قالَ : «وَإِنْ كانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاّ عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللهُ» أَيْ كانَ التَّوَجُّهُ إِلىٰ بَيْتِ الْمَقْدِسِ

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : ای بندگان خدا ، شما مانند افراد بیمارید ، وربّ العالمین همچون طبیب است ، وصلاح بیمار در اطاعت دستورات طبیب ، وعدم اعتنا به خواهشهای نفسانی وتمایلات شخصی است . ای بندگان خدا تسلیم امر پروردگار شوید تا پیروز وکامیاب گردید .

در اینجا یکی از اصحاب امام حسن عکسری علیه السلام پرسید : چرا خداوند در ابتدا قبله را بیت‌المقدس مقرّر فرمود؟ امام پاسخ فرمود : خداوند در این آیه توضیح می‌دهند که : «وقبله‌ای راکه بر آن بودی ـ بیت المقدس ـ قرار ندادیم مگر برای آنکه کسی راکه از پیامبر پیروی می‌کند از کسی که بر پاشنه‌های خود می‌گردد ـ روی می‌گرداند ـ معلوم کنیم ـ بقره : ۱۴۳» یعنی : مگر برای آنکه به وجود پیروانت پی ببریم ، پس از علم ما به اینکه درآیندهٔ نزدیک آشکار می‌شوند .

واین بدین خاطر بود که توجّه کردن به بیت المقدس برای أَهْل مکّه وقریش بسیار سخت ودشوار بود ، همچنانکه توجّه به سوی خانهٔ کعبه نیز برای جماعتی از اهل‌مدینه از یهود ونصاریٰ مشکل بود، واین تغییرقبله برای هردو گروه امتحان بزرگی بشمار می‌آمد ، تا بوسیلهٔ آن ، گروه حقّ‌پرست وهوسران از هم تشخیص داده شوند .

سپس خداوند در ادامهٔ آیه فرموده : «وهرآینه [قرار دادن قبله ـ مسجد الأقصیٰ] جز بر آنان که خداوند ایشان را راه نموده است دشوار بود» یعنی : توجّه به بیت المقدس

فِي ذلكَ الْوَقْتِ كَبِيرَةً إِلاّ عَلىٰ مَنْ يَهْدِي اللهُ، فَعُرِفَ أَنَّ اللهَ يُتَعَبَّدُ بِخِلافِ ما يُرِيدُهُ الْمَرْءُ لِيَبْتَلِيَ طاعَتَهُ فِي مُخالَفَةِ هَواهُ.

وَقالَ أَبُو مُحَمَّد عليه السلام: قالَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ الأَنْصارِيُّ: سَأَلَ رَسُولَ اللهِ ﷺ عَبْدُاللهِ بْنُ ـ صُورِيا ـ غُلامٌ يَهُودِيٌّ أَعْوَرُ تَزْعَمُ الْيَهُودُ أَنَّهُ أَعْلَمُ يَهُودِيٍّ بِكِتابِ اللهِ وَعُلُومِ أَنْبِيائِهِ ـ عَنْ مَسائِلَ كَثِيرَةٍ يُعْنِتُهُ بِها، فَأَجابَهُ عَنْها رَسُولُ اللهِ ﷺ بِما لَمْ يَجِدْ إِلىٰ إِنْكارِ شَيْءٍ مِنْها سَبِيلاً.

فَقالَ لَهُ: يا مُحَمَّدُ! مَنْ يَأْتِيكَ بِهٰذِهِ الأَخْبارِ عَنِ اللهِ؟ قالَ: جَبْرَئِيلُ.

قالَ: لَوْ كانَ غَيْرُهُ يَأْتِيكَ بِها لآمَنْتُ بِكَ، وَلٰكِنَّ جَبْرَئِيلَ عَدُوُّنا مِنْ بَيْنِ الْمَلائِكَةِ، فَلَوْ كانَ مِيكائِيلُ أَوْ غَيْرُهُ سِوىٰ جَبْرَئِيلَ يَأْتِيكَ بِها لآمَنْتُ بِكَ.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: وَلِمَ اتَّخَذْتُمْ جَبْرَئِيلَ عَدُوّاً؟ قالَ: لِأَنَّهُ يَنْزِلُ بِالْبَلاءِ وَالشِّدَّةِ عَلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ، وَ دَفَعَ «دانِيالَ» عَنْ قَتْلِ «بُخْتُ نَصَّرَ» حَتّىٰ قَوِيَ أَمْرُهُ، وَأَهْلَكَ بَنِي إِسْرائِيلَ. وَكَذلِكَ كُلُّ بَأْسٍ وَشِدَّةٍ لا يُنْزِلُها إِلاّ جَبْرَئِيلُ، وَمِيكائِيلُ يَأْتِينا بِالرَّحْمَةِ.

در آن زمان جز برای کسی که خداوند هدایتش فرموده سخت ودشوار بود، بنابر این معلوم می‌گردد که اطاعت خدا در مخالفت هوی وهوس است، تا بنده را در آنچه درست نمی‌دارد بیازماید.

از حضرت عسکری علیه السلام روایت است از قول جابر عبدالله انصاری نقل فرموده که عبدالله بن صوریا ـ برده‌ای یهودی وکوژچشم که بنابه عقیدهٔ آنان در تورات ودانش انبیا متخصّص بود ـ از رسولخدا ﷺ سؤالات بسیاری نمود تا آنحضرت را به مشکل اندازد، وآنحضرت در مقام پاسخ به آنها به گونه‌ای عمل نمود که هیچ راه گریزی برای انکار پاسخها برایش باقی نماند.

اوپرسید: ای محمّد، چه کسی این اخبار را از خدا به تو می‌رساند؟ فرمود: جبرئیل. گفت: اگر جز او مثلاً میکاییل حامل وحی بود به تو ایمان می‌آوردم، زیرا جبرییل در میان ملائکه دشمن ما است. رسولخدا ﷺ فرمود: چرا جبرییل را دشمن می‌دارید؟ گفت: زیرا توسّط او بلا وسختی‌ها بر قوم بنی‌اسراییل نازل شد، همو بود که دانیال را از کشتن بخت‌نصّر منصرف ساخت تا کارش قوّت گرفت، ویهودیان را از لب تیغ گذراند، وخلاصه هر بدبختی وسختی را فقط جبرییل نازل می‌کند، درحالیکه میکاییل وسیلهٔ نزول رحمت است.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله : وَيْحَكَ! أَجَهِلْتَ أَمْرَ اللهِ؟ وَما ذَنْبُ جَبْرَئيلَ [إِلاّ] أَنْ أَطاعَ اللهَ فِيما يُريدُهُ بِكُمْ؟ أَرَأَيْتُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ؟ أَهُوَ عَدُوُّكُمْ وَقَدْ وَكَّلَهُ اللهُ بِقَبْضِ أَرْواحِ الْخَلْقِ [الَّذي أَنْتُمْ مِنْهُ] ، أَرَأَيْتُمُ الآباءَ وَالأُمَّهاتِ إِذا أَوْجَرُوا الأَوْلادَ الدَّواءَ الْكَرِيهَةَ لِمَصالِحِهِمْ أَيَجِبُ أَنْ يَتَّخِذَهُمْ أَوْلادُهُمْ أَعْداءً مِنْ أَجْلِ ذلِكَ؟ لا ، وَلٰكِنَّكُمْ بِاللهِ جاهِلُونَ ، وَعَنْ حِكْمَتِهِ غافِلُونَ . أَشْهَدُ أَنَّ جَبْرَئيلَ وَمِيكائيلَ بِأَمْرِ اللهِ عامِلانِ وَلَهُ مُطِيعانِ ، وَأَنَّهُ لايُعادي أَحَدَهُما إِلاّ مَنْ عادَى الآخَرَ ، وَأَنَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّ أَحَدَهُما وَيُبْغِضُ الآخَرَ فَقَدْ [كَفَرَ وَ] كَذَبَ .

وَكَذلِكَ مُحَمَّدٌ ـ رَسُولُ اللهِ ـ وَعَلِيٌّ اخوان ، كَما أَنَّ جَبْرَئيلَ وَمِيكائيلَ اخوان ، فَمَنْ أَحَبَّهُما فَهُوَ مِنْ أَوْلِياءِ اللهِ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُما فَهُوَ مِنْ أَعْداءِ اللهِ ، وَمَنْ أَبْغَضَ أَحَدَهُما وَزَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّ الآخَرَ فَقَدْ كَذَبَ ، وَهُما مِنْهُ بَرِيئانِ ، [وَكَذلِكَ مَنْ أَبْغَضَ واحِداً مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ ، ثُمَّ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّ الآخَرَ فَقَدْ كَذَبَ ، وَكِلانا مِنْهُ بَرِيئانِ] وَاللهُ تَعالىٰ وَمَلائِكَتُهُ وَخِيارُ خَلْقِهِ مِنْهُ بُرَآءُ .

۲۶ ـ وَقالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام : كانَ سَبَبُ نُزُولِ قَوْلِهِ تَعالىٰ : «قُلْ

فرمود : وای بر تو! آیا نسبت به حقیقت امر پروردگار جاهل وبی‌خبر شده‌ای؟! گناه جبرییل در اطاعت فرمان خداوند دربارهٔ شما چیست؟ آیا دربارهٔ فرشتهٔ مرگ اندیشیده‌اید؟ آیا به جهت قبض روح مردم ـ که شما هم گروهی از آنانید ـ دشمن شما شده؟ آیا اجبار پدر ومادر به فرزند در استفاده از دارویی تلخ که به صلاح اوست ، آندو را در زمرهٔ دشمنان فرزند در می‌آورد؟! نه مسلّماً اینطور نیست ، بلکه شما به حقیقت امر خداوند جاهل ، واز حکمت وتدبیر او غافلید . من شهادت می‌دهم که جبرییل ومیکاییل هردو عامل به امر خدا ، ومطیع فرمان اویند . ومن معتقدم که دشمنی با یکی از آندو ملزم به عداوت دیگری است ، وکسی که فکر می‌کند یکی از آندو را دوست می‌دارد و از دیگری بیزار است بی‌شکّ کافر ودروغگو است .

وبهمین ترتیب همانطور محمّد وعلی همچون دو برادرند که جبرییل ومیکاییل ، پس هرکس آندو را دوست بدارد از اولیاء الله است ، وهرکه دشمنشان بدارد از اعداء الله است وهرکس یکی از آندو را دشمن بدارد وپندارد که دیگری را دوست دارد کاذب ودروغگو است ، وآندو از او بیزارند ، [وهمینطور هر که یکی ازما را دشمن بدارد وفکر کند دیگری را دوست دارد بی‌شکّ کاذب است ، وهردوی ما از او بیزاریم] وخداوندِ متعال وفرشتگان وخوبان خلق خدا از او بیزارند .

۲۶ ـ از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرمود : سبب نزول این آیه : «بگو : هرکه

مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجِبْرِيلَ» «مَنْ كانَ عَدُوّاً لِلّهِ» الآيَتَيْنِ ما كانَ مِنَ الْيَهُودِ أَعْداءِ اللهِ مِنْ قَوْلٍ سَيِّءٍ فِي جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ، [وَسائِرِ مَلائِكَةِ اللهِ]، وَما كانَ مِنْ أَعْداءِ اللهِ النُّصّابِ مِنْ قَوْلٍ أَسْوَأَ مِنْهُ فِي اللهِ وَفِي جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ وَسائِرِ مَلائِكَةِ اللهِ، أَمّا ما كانَ مِنَ النُّصّابِ فَهُوَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَمّا كانَ لايَزالُ يَقُولُ فِي عَلِيٍّ عليه السلام الْفَضائِلَ الَّتِي خَصَّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِها، وَالشَّرَفَ الَّذي أَهَّلَهُ اللهُ تَعالىٰ لَهُ، وَكانَ فِي كُلِّ ذلِكَ يَقُولُ: «أَخْبَرَنِي بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَنِ اللهِ» وَيَقُولُ فِي بَعْضِ ذلِكَ: جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكائِيلُ عَنْ يَسارِهِ، وَيَفْتَخِرُ جَبْرَئِيلُ عَلىٰ مِيكائِيلَ فِي أَنَّهُ عَنْ يَمِينِ عَلِيٍّ عليه السلام هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْيَسارِ، كَما يَفْتَخِرُ نَدِيمُ مَلِكٍ عَظِيمٍ فِي الدُّنْيا يُجْلِسُهُ الْمَلِكُ عَنْ يَمِينِهِ عَلَى النَّدِيمِ الآخَرِ الَّذي يُجْلِسُهُ عَلىٰ يَسارِهِ، وَيَفْتَخِرانِ عَلىٰ إِسْرافِيلَ الَّذي خَلَّفَهُ بِالْخِدْمَةِ، وَمَلَكُ الْمَوْتِ الَّذي أَمامَهُ بِالْخِدْمَةِ، وَأَنَّ اليَمِينَ وَالشِّمالَ أَشْرَفُ مِنْ ذلِكَ، كَافْتِخارِ حاشِيَةِ الْمَلِكِ عَلىٰ زِيادَةِ قُرْبِ مَحَلِّهِمْ مِنْ مِلْكِهِمْ.

وَكانَ رَسُولُ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ يَقُولُ فِي بَعْضِ أَحادِيثِهِ: إِنَّ الْمَلائِكَةَ أَشْرَفَها عِنْدَ اللهِ أَشَدُّها لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ حُبّاً، وَإِنَّ قَسَمَ الْمَلائِكَةِ فِيما بَيْنَهُمْ:

دشمن جبرییل باشد، پس [بداند که] او آن (قرآن) را به‌فرمان خدا بر قلب تو فرو آورده، که کتابهای پیشین را باور دارنده ومؤمنان را راهنما ومژدگان است * هرکه دشمن خدا وفرشتگان وفرستادگان او وجبرییل ومیکاییل باشد، پس خدا هم دشمن کافران است ـ بقره: ۹۷ و۹۸» ـ سخنان زشت وحرفهای نامناسبی بود که دشمنان خدا یعنی یهود وناصبیها، دربارهٔ جبرییل ومیکاییل وسایر فرشتگان خداوند برزبان می‌آورند. امّا جهت دشمنی ناصبیها با فرشتگان الهی این بود که رسولخدا ﷺ هر فضیلت ومنقبتی از أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب عليه السلام ذکر می‌نمود پیوسته می‌گفت: «آن خبر را جبرییل از خداوند متعال به من رساند»، ودر برخی از آنها می‌فرمود: «جبرییل از جانب راست علی عليه السلام، ومیکاییل از جانب چپ، واسرافیل از پشت سر، وعزراییل در پیش روی او درحرکتند، وجبرییل به جهت اینکه در سمت راست علی است به میکاییل افتخار می‌کند، ومیکاییل هم به اسرافیل وعزراییل مباهات می‌نماید، چنانکه در میان ندمای پادشاه آنکه در جانب راست او می‌نشیند بر ندیم سمت چپی افتخار می‌کند».

وهمچنین رسولخدا ﷺ می‌فرمود: شریفترین ملائکه نزد خدا کسی است که بیشتر اظهار محبّت دربارهٔ علی می‌کند. وسوگند ملائکه درمیان خودشان این جمله است:

«وَالَّذي شَرَّفَ عَلِيّاً عَلىٰ جَمِيعِ الْوَرىٰ بَعْدَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ.

ويَقُولُ مَرَّةً أُخْرىٰ: «إِنَّ مَلائِكَةَ السَّماواتِ وَالحُجُبِ لَيَشْتاقُونَ إِلىٰ رُؤْيَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام، كَما تَشتاقُ الْوالِدَةُ الشَّفِيقَةُ إِلىٰ وَلَدِها البارِّ الشَّفِيقِ، آخِرِ مَنْ بَقِيَ عَلَيْها بَعْدَ عَشَرَة دَفَنَتْهُمْ» فَكانَ هؤُلاءِ النُّصّابُ يَقُولُونَ: إِلىٰ مَتىٰ يَقُولُ مُحَمَّدٌ: جَبْرَئيلُ وَمِيكائيلُ وَالمَلائِكَةُ كُلَّ ذلِكَ تَفخيماً لِعَلِيٍّ وَتَعْظِيماً لِشَأْنِهِ؟ وَيَقُولُ اللهُ تَعالىٰ لِعَلِيٍّ خاصَّةً مِنْ دُونِ سائِرِ الخَلْقِ؟ بَرِئْنا مِنْ رَبٍّ وَمِنْ مَلائِكَةٍ وَمِنْ جَبْرَئيلَ وَمِيكائِيلَ هُمْ لِعَلِيٍّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ مُفَضِّلُونَ. وَبَرِئْنا مِنْ رُسُلِ اللهِ الَّذينَ هُمْ لِعَلِيّ [بْنِ أَبي طالِبٍ] بَعْدَ مُحَمَّدٍ مُفَضِّلُونَ.

وَأَمّا ما قالَهُ اليَهُودُ، فَهُوَ أَنَّ اليَهُودَ ـ أَعْداءَ اللهِ ـ لَمّا قَدِمَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله المَدِينَةَ أَتَوهُ بِعَبْدِاللهِ بْنِ صُورِيا، فَقالَ: يا مُحَمَّدُ، كَيْفَ نَومُكَ؟ فَإِنّا قَدْ أُخْبِرْنا عَنْ نَوْمِ النَّبِيِّ الَّذي يَأْتي في آخِرِ الزَّمانَ.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: تَنامُ عَيْني وَقَلْبي يَقْظانٌ. قالَ: صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ.

[ثُمَّ] قالَ: فَأَخْبِرْني يا مُحَمَّدُ، الْوَلَدُ يَكُونُ مِنَ الرَّجُلِ أَوْ مِنَ المَرْءَةِ؟ فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله:

«سوگند به آنکه علی را پس از محمّد بر جمیع خلائق شرافت بخشید».

وباز می‌فرمود: فرشتگان آسمان وپرده‌ها اشتیاق شدیدی به زیارت علی بن ـ أبی‌طالب دارند، چنانکه مادر مهربان علاقمند به دیدن اولاد صالح خود است.

باری با شنیدن این سخنان بود که ناصبیان می‌گفتند: تا کی محمّد از قول جبرییل ومیکاییل وسایر فرشتگان مطالبی را در فضائل ومناقب علی بن أبی‌طالب نقل خواهد کرد؟! وتا چه وقت خداوند متعال تمام توجّهش به علی است؟! ما از خدا وملائکه وجبرییل ومیکاییلی که بعد از محمّد تنها علاقهٔ آنها به علی بن أبی‌طالب است بیزاریم! از تمام پیامبرانی که علی را پس از محمّد بر دیگران برتری می‌دهند تبرّی می‌جوییم!!

وامّا حال وهوای یهودیان ـ دشمنان خدا ـ بدین قرار بود که: چون رسولخدا صلى الله عليه وآله به شهر مدینه مهاجرت نمود، جماعت یهود نزد عبدالله بن صوریا آمده واو را بخدمت آنحضرت آورده واو از پیامبر پرسید: خواب شما چگونه است، زیرا ما دربارهٔ خواب پیامبر آخر الزّمان مطالبی را شنیده‌ایم؟

فرمود: چشمانم بخواب می‌رود ولی قلبم بیدار است. گفت: راست گفتی ای محمّد.

پرسید: فرزند متولّد شده از [مواد] پدر است یا مادر؟ رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود:

أَمّا العِظامُ وَالعَصَبُ وَالعُرُوقُ فَمِنَ الرَّجُلِ ، وَأَمّا اللَّحْمُ وَالدَّمُ وَالشَّعْرُ فَمِنَ المَرْءَةِ . قالَ : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ .

ثُمَّ قالَ : يا مُحَمَّدُ ، فَما بالُ الوَلَدِ يُشْبِهُ أَعْمامَهُ لَيْسَ فِيهِ مِنْ شِبْهِ أَخْوالِهِ شَيْءٌ ، وَيُشْبِهُ أَخْوالَهُ لَيْسَ فِيهِ مِنْ شِبْهِ أَعْمامِهِ شَيْءٌ؟ فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : أَيُّهُما عَلا ماؤُهُ ماءَ صاحِبِهِ ، كانَ الشِّبْهُ لَهُ .

قالَ : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ، فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ لا يُولَدُ لَهُ ، وَمَنْ يُولَدُ لَهُ؟

فَقالَ ﷺ : إِذا مُغِرَتِ النُّطْفَةُ لَمْ يُولَدْ لَهُ ـ أَي إِذا احْمَرَّتْ وَكَدِرَتْ ـ فَإِذا كانَتْ صافِيَةً وُلِدَ لَهُ . فَقالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ ما هُوَ؟ فَنَزَلَتْ : «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» إِلىٰ آخِرِها .

فَقالَ ابْنُ صُورِيا : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ، فَقَدْ بَقِيَتْ خَصْلَةٌ إِنْ قُلْتَها آمَنْتُ بِكَ وَاتَّبَعْتُكَ : أَيُّ مَلَكٍ يَأْتِيكَ بِما تَقُولُهُ عَنِ اللهِ؟ قالَ : جَبْرَئِيلُ . قالَ ابْنُ صُورِيا: ذلِكَ عَدُوُّنا مِنْ بَيْنِ المَلائِكَةِ ، يَنْزِلُ بِالْقَتْلِ وَالشِّدَّةِ وَالحَرْبِ ، وَرَسُولُنا مِيكائِيلُ يَأْتِي بِالسُّرُورِ وَالرَّخاءِ، فَلَوْ كانَ مِيكائِيلُ

استخوان وعصب ورگهای بچّه متکوّن از پدر است ، ولی گوشت وخون وموهای او از مادر است . گفت : راست گفتی ای محمّد .

باز پرسید : چرا شباهت فرزند به عموهایش می‌رود ودر آن هیچ شباهتی به دایی‌ها ندارد؟ وفرزند دیگری به دایی‌های خود شبیه می‌شود ودر آن هیچ شباهتی به عموهایش پیدا نمی‌کند؟ فرمود : درهنگام انعقاد نطفه ، آب هرکدام از زن ومرد که بر دیگری غلبه پیدا کند فرزند شبیه کسان او می‌گردد . گفت : راست گفتی . باز پرسید : برای چه از نطفهٔ یکی فرزند متولّد می‌شود واز نطفهٔ دیگری نمی‌شود؟ رسولخدا فرمود : چنانچه نطفه‌ای روسرخ باشد فاسد بوده وقابل تولید نیست ، واگر صاف وروشن شود قابلیّت تولید پیدا می‌کند . باز [گفت : صحیح است] پرسید : اوصاف پروردگارت را برشمار؟ . دراینوقت سورهٔ مبارکهٔ توحید نازل شد که : «بگو : حقّ این است که خدا یکتا ویگانه است * خدا تنها بی‌نیازی است که نیازها بدو برند * نزاده وزاده نشده‌است * او نظیر ومِثلی ندارد» . ابن صوریا گفت : راست گفتی ای محمّد ، فقط یک سؤال مانده که اگر پاسخ آنرا بدهی بتو ایمان آورده وگفته‌ات را خواهم پذیرفت . کدامیک از فرشتگان خداوند بتو وحی می‌رساند؟ فرمود : جبرییل . ابن صوریا گفت : آنکه از میان فرشتگان دشمن‌ما است!!. توسّط اوست که مرگ ومیر وسختی وجنگ بر ما نازل می‌شود . فرشتهٔ مورد نظر ما میکاییل است که نعمت وسرور ورحمت می‌آورد ، اگر میکاییل

هُوَ الَّذي يَأْتِيكَ ، آمَنّا بِكَ لِأَنَّهُ كانَ يُشَدِّدُ مُلْكَنا ، وَجَبْرَئيلُ كانَ يُهْلِكُ مُلْكَنا ، فَهُوَ عَدُوُّنا لِذلِكَ .

فَقالَ لَهُ سَلْمانُ الفارِسيُّ ﷺ : وَما بَدَءَ عَداوَتُهُ لَكُمْ؟ قالَ : نَعَمْ يا سَلْمانُ ، عادانا مِراراً كَثيراً . وَكانَ مِنْ أَشَدِّ ذلِكَ عَلَيْنا ، أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ عَلىٰ أَنْبِيائِهِ أَنَّ بَيْتَ المَقْدِسِ يُخْرَبُ عَلىٰ يَدِ رَجُلٍ يُقالُ لَهُ: «بُخْتُ نَصَّرَ» وَفي زَمانِهِ أُخْبِرْنا بِالحينِ الَّذي يُخْرَبُ فِيهِ ، وَاللهُ يُحْدِثُ الأَمْرَ بَعْدَ الأَمْرِ فَيَمْحُو ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ .

فَلَمّا بَلَغَنا ذلِكَ الخَبَرُ الَّذي يَكُونُ فِيهِ هَلاكُ بَيْتِ المَقْدِسِ بَعَثَ أَوائِلُنا رَجُلاً مِنْ أَقْوِياءِ بَني إِسْرائيلَ وَأَفاضِلَهُمْ [نَبِيّاً] ـ كانَ يُعَدُّ مِنْ أَنْبِيائِهِمْ ـ يُقالُ لَهُ «دانيالُ» في طَلَبِ «بُخْتُ نَصَّرَ» لِيَقْتُلَهُ . فَحَمَلَ مَعَهُ وِقْرَ مالٍ لِيُنْفِقَهُ في ذلِكَ ، فَلَمّا انْطَلَقَ في طَلَبِهِ لَقِيَهُ بِبابِلَ غُلاماً ضَعِيفاً مِسْكِيناً لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَلا مَنَعَةٌ ، فَأَخَذَهُ صاحِبُنا لِيَقْتُلَهُ ، فَدَفَعَ عَنْهُ جَبْرَئيلُ وَقالَ لِصاحِبِنا : إِنْ كانَ رَبُّكُمْ هُوَ الَّذي أَمَرَهُ بِهَلاكِكُمْ ، فَإِنَّ اللهَ لا يُسَلِّطُكَ عَلَيْهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هٰذا فَعَلىٰ أَيِّ شَيْءٍ تَقْتُلُهُ؟

حامل وحی به تو بود ، همهٔ ما بتو ایمان می‌آوردیم ، زیرا اوست که همیشه ضامن بقای ملک ماست ، وجبرییل برخلاف او پیوسته موجب خرابی وویرانی سلطنت ما بوده وبهمین خاطر دشمن ما می‌باشد .

دراینجا سلمان فارسی از او پرسید : چگونه عداوت او برای شما آشکار شد؟ گفت : بسیار خوب سلمان ، آری ؛ چندین بار با ما عداوت ورزیده است ، واز جمله مواردی که سخت به ضرر ما اقدام نموده در این ماجرا هویدا است : خداوند به انبیای بنی‌اسراییل وحی فرستاده بود که شهر بیت المقدس بدست مردی بنام بخت‌نصّر خراب خواهد شد . ودر زمان خود او نیز از وقت خرابی آن مطّلع شده بودیم ، وخداوند پس از هرکار ، کار دیگری پدید آرد ، وآنچه را خواهد از میان ببرد و [یا] برجای واستوار بدارد .

وبه محض اطّلاع از خبر ویرانی شهر بیت‌المقدس بزرگان بنی‌اسراییل پس از مذاکره ومشاوره شخص قوی وفاضل ومحترمی بنام دانیال را که از زمرهٔ انبیا بود مأمور قتل بخت‌نصّر نمودند ، وبرای اینکار مقدار زیادی مال به او دادند تا در این راه صرف کند ، هنگامی که رهسپار شهر بابل شد بخت‌نصّر را پسر ضعیف وفقیر وعاجزی یافت ، وهمینکه خواست او را بکشد جبرییل نازل شده وبه دانیال گفت : اگر این پسر همان است که خداوند خبر داده ، البتّه نخواهی توانست بر او چیره شده واو را به قتل رسانی ، ودر غیر اینصورت برای چه او را می‌کشی؟!

فَصَدَّقَهُ صاحِبُنا ، وَتَرَكَهُ وَرَجَعَ إِلَيْنا فَأَخْبَرَنا بِذلِكَ ، وَقَوِيَ «بُخْتُنَصَّرَ» وَمَلَكَ وَغَزانا وَخَرَّبَ بَيْتَ المَقْدِسِ ، فَلِهٰذا نَتَّخِذُهُ عَدُوّاً ، وَمِيكائِيلُ عَدُوٌّ لِجَبْرَئِيلَ .

فَقالَ سَلمانُ : يا ابْنَ صُورِيا ، بِهٰذَا العَقْلِ المَسْلُوكِ بِهِ غَيْرَ سَبِيلِهِ ضَلَلْتُمْ ، أَرَأَيْتُمْ أَوائِلَكُمْ كَيْفَ بَعَثُوا مَنْ يَقْتُلُ «بُخْتُنَصَّرَ» وَقَدْ أَخْبَرَ اللهُ تَعالىٰ فِي كُتُبِهِ عَلىٰ أَلْسُنِ رُسُلِهِ إِنَّهُ يَمْلِكُ وَيُخْرِبُ بَيْتَ المَقْدِسِ؟ [وَ] أَرادُوا تَكْذِيبَ أَنْبِياءِ اللهِ فِي أَخْبارِهِمْ وَاتَّهَمُوهُمْ فِي أَخْبارِهِمْ أَوْ صَدَّقُوهُمْ فِي الخَبَرِ عَنِ اللهِ ، وَمَعَ ذلِكَ أَرادُوا مُغالَبَةَ اللهِ ، هَلْ كانَ هٰؤُلاءِ وَمَنْ وَجَّهُوهُ إِلاّ كُفّاراً بِاللهِ؟ وَأَيُّ عَداوَةٍ يَجُوزُ أَنْ يُعْتَقَدَ لِجَبْرَئِيلَ وَهُوَ يَصُدُّ عَنْ مُغالَبَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَيَنْهىٰ عَنْ تَكْذِيبِ خَبَرِ اللهِ تَعالىٰ؟

فَقالَ ابْنُ صُورِيا : قَدْ كانَ اللهُ تَعالىٰ أَخْبَرَ بِذلِكَ عَلىٰ أَلْسُنِ أَنْبِيائِهِ ، وَلٰكِنَّهُ يَمْحُو ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ .

قالَ سَلْمانُ : فَإِذاً لا تَثِقُوا بِشَيْءٍ مِمّا فِي التَّوراةِ مِنَ الأَخْبارِ عَمّا مَضىٰ وَما يَسْتَأْنِفُ فَإِنَّ اللهَ يَمْحُو ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ ، وَإِذاً لَعَلَّ اللهَ قَدْ كانَ عَزَلَ مُوسىٰ وَهارُونَ (عليهما السلام) عَنِ النُّبُوَّةِ

حضرت دانیال نیز حرف او را پذیرفته واز قتلش صرف نظر نمود وبه بیت‌المَقْدِس بازگشت وجریان امر را به ما گزارش داد . بعدها همان پسر ضعیف رفته رفته قدرت یافته وبه حکومت رسید وبه جنگ ما شتافت وشهر بیت‌المقدس را ویران نمود ، وبهمین خاطر است که جبرییل را دشمن می‌داریم ، ومیکاییل دشمن جبرییل [ودوست ما] است .

سلمان گفت : ای ابن صوریا همین اعتقاد موجب گمراهی وانحراف شما شده است ، مگر گذشتگان شما توسّط انبیای خود وکتابهای آسمانی از جانب خدا درنیافته بودند که بُخْتُنَصَّر به‌حکومت‌رسیده وبیت‌المقدس‌راویران خواهدکرد؟ وآیا قصدآنان ازفرستادن دانیال وقتل بخت‌نصّر تکذیب فرمایش خداوند وردّ اخبار انبیا بوده ویا غلبه بر خواست وارادهٔ پروردگار متعال؟! آیا آن گذشتگان [در صورت حقیقت ماجرا] با این عمل به خداوند کافر نشدند؟ ودر اینحال چگونه جایز است با جبرییل که مخالف غلبه بر خواست خدا بوده ومانع تکذیب امر خدا شده عداوت ودشمنی نمود؟

ابن صوریا گفت : خداوند خبر خروج بخت‌نصّر را به انبیای خود داده بود ولی خود پروردگار آنچه را خواهد محو می‌کند یا برجای واستوار می‌دارد .

سلمان گفت : بنابر این شما نیز به مطالب تورات اعتماد ننموده وبدستورات آن عمل نکنید؟ زیرا ممکن‌است خداوند برخی ازآیات آنرا محو وبرخی دیگر را اثبات کرده باشد . وشاید با این اعتقاد حضرت موسیٰ وهارن (علیهما السلام) را از مقام نبوّت عزل کرده باشد ،

وَأَبْطَلا في دَعْواهُما لِأَنَّ اللهَ يَمْحُو ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ ، وَلَعَلَّ كُلَّما أَخْبَراكُمْ [بِهِ عَنِ اللهِ] أَنَّهُ يَكُونُ ؛ لا يَكُونُ، وَما أَخْبَراكُمْ بِهِ أَنَّهُ لا يَكُونُ ؛ يَكُونُ ، وَكذلِكَ ما أَخْبَراكُمْ عَمّا كانَ لَعَلَّهُ لَمْ يَكُنْ ، وَما أَخْبَراكُمْ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَعَلَّهُ كانَ ، وَلَعَلَّ ما وَعَدَهُ مِنَ الثَّوابِ يَمْحُوهُ وَلَعَلَّ ما تَوَعَّدَهُ مِنَ العِقابِ يَمْحُوهُ ، فَإِنَّهُ يَمْحُو ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ . إِنَّكُمْ جَهِلْتُمْ مَعْنَى «يَمْحُو اللهُ ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ» . فَلِذلِكَ أَنْتُمْ بِاللهِ كافِرُونَ ، وَلِأَخْبارِهِ عَنِ الغُيُوبِ مُكَذِّبُونَ ، وَعَنْ دِينِ اللهِ مُنْسَلِخُونَ .

ثُمَّ قالَ سَلْمانُ : فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجَبْرَئيلَ ، فَإِنَّهُ عَدُوٌّ لِميكائِيلَ ، وَإِنَّهُما جَمِيعاً عَدُوّانِ لِمَنْ عاداهُما ، سِلْمانِ لِمَنْ سالَمَهُما .

فَأَنْزَلَ اللهُ تَعالىٰ عِنْدَ ذلِكَ مُوافِقاً لِقَولِ سَلْمانَ ﷺ : «قُلْ مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجِبْرِيلَ» في مُظاهَرَتِهِ لِأَولِياءِ اللهِ عَلىٰ أَعْداءِ اللهِ ، وَنُزُولِهِ بِفَضائِلِ عَلِيٍّ وَلِيِّ اللهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ : «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ» فَإِنَّ جَبْرَئيلَ نَزَّلَ هٰذا الْقُرْآنَ «عَلىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللهِ ـ أَيْ بِأَمْرِهِ ـ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ» مِنْ سائِرِ كُتُبِ اللهِ «وَ هُدىً» مِنَ الضَّلالَةِ «وَبُشْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ» بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَوِلايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام وَمَنْ بَعْدَهُ مِنَ الأَئِمَّةِ بِأَنَّهُمْ أَولِياءُ اللهِ حَقّاً إِذا ماتُوا عَلىٰ مُوالاتِهِمْ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَآلِهِما الطَّيِّبِينَ .

وخلاصه هرچه از آن دوبزرگوار به شما رسیده خلاف آن درست باشد ، وشما در نهایت به هیچیک از آنها ؛ به وعد و وعید وثواب وعقاب الهی نمی‌توانید اطمینان نمایید . وبراستی شما شعار «خدا آنچه را خواهد از میان ببرد ویا برجای استوار بدارد» را به جهل کشانده وآنرا عوضی فهمیده‌اید . وبهمین خاطر است که شما به خدا کافر وبه اخبار غیبی او منکر ، واز دین او جدا شده‌اید .

سپس سلمان گفت : من معتقدم دشمن جبرییل : با میکاییل هم دشمن است ، وآندو با هم ، با دشمنانشان دشمن ، وبا دوستانشان دوست می‌باشند .

دراین هنگام خداوند در تأیید سخن سلمان ؛ آیهٔ : «قل من کان عدوّا لجبریل» را در تأیید سخن سلمان وحمایت او از دوستان خدا بر علیه دشمنان ، وبجهت نقل فضائل ولیّ خدا علی علیه السلام نازل‌فرمود ، ونیز آیهٔ «فإنّه نزّله» یعنی جبرییل این‌قرآن را نازل نموده ، وجملهٔ «به اذن خدا بر قلب تو فروآورده ـ یعنی به امر خدا ـ که کتابهای پیشین را ـ از بین سایر کتابهای الهی ـ تصدیق ؛ ومؤمنان را راهنما از گمراهی وبشارت ومژدگان است به نبوّت محمّد صلی الله علیه وآله وولایت علی علیه السلام ، وامامان پس از او که حقّاً اولیای خدایند ، در صورتی که أهْل ایمان بر موالات ودوستی محمّد وعلی وخاندان پاک آندو بمیرند .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : يا سَلْمانُ! إنَّ اللهَ صَدَّقَ قِيلَكَ وَ وافَقَ رَأْيَكَ ، وَإنَّ جَبْرَئيلَ عَنِ اللهِ تَعالىٰ يَقُولُ : يا مُحَمَّدُ ، سُلْمانُ وَالمِقْدادُ أَخوانِ مُتَصافِيانِ في وِدادِكَ وَ وِدادِ عَلِيٍّ أَخِيكَ وَ وَصِيِّكَ وَصَفِيِّكَ، وَهُما في أَصْحابِكَ كَجَبْرَئيلَ وَمِيكائِيلَ في المَلائِكَةِ ، عَدُوّانِ لِمَنْ أَبْغَضَ أَحَدَهُما ، وَلِيّانِ لِمَنْ والاهُما وَ والىٰ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً ، [وَ] عَدُوّانِ لِمَنْ عادىٰ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَأَوْلِياءَهُما ، وَلَوْ أَحَبَّ أَهْلُ الأَرْضِ سَلْمانَ وَالمِقْدادَ كَما تُحِبُّهُما مَلائِكَةُ السَّماواتِ وَالحُجُبِ وَالْكُرْسِيِّ وَالْعَرْشِ ؛ لِمَحْضِ وِدادِهِما لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَمُوالاتِهِما لِأَوْلِيائِهِما وَمُعاداتِهِما لِأَعْدائِهِما ، لَما عَذَّبَ اللهُ تَعالىٰ أَحَداً مِنْهُمْ بِعَذابٍ البَتَّةَ .

۲۷ ـ وقالَ أَبُومُحَمَّدٍ الحَسَنُ العَسْكَرِيُّ عليه السلام : لَمّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ وَهِيَ : «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» في حَقِّ اليَهُودِ وَالنَّواصِبِ فَغَلُظَ عَلَى اليَهُودِ ما وَجَّهَهُمْ بِهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقالَ جَماعَةٌ مِنْ رُؤَسائِهِمْ وَذَوِي الأَلْسُنِ وَالْبَيانِ مِنْهُمْ: يا مُحَمَّدُ، إنَّكَ تَهْجُونا وَتَدَّعِي عَلىٰ قُلُوبِنا ما اللهُ يَعْلَمُ مِنْها خِلافَهُ ، إنَّ فِيها خَيْراً كَثِيراً :

سپس رسولخدا ﷺ خطاب به سلمان فرمود: براستی خداوند گفته‌ات را تصدیق وبا نظرت موافقت فرمود ، وجبرییل از جانب حقتعالی به من گفت : سلمان ومقداد دوبرادرند که در دوستی تو وعلی ـ برادر ، وصی وهمدمت ـ پاک وخالصند ، وآندو در میان أصحابت همچون جبرییل ومیکاییل در میان فرشتگانند ، با هرکه به آن دو فرشته بغض ورزد دشمن، وباهرکه با آندو ومحمّد وعلی دوستی نمایند دوستند. وچنانچه تمام أهْل زمین ، سلمان ومقداد را همچون دوستی فرشتگان آسمانها وپرده‌ها وکرسی وعرش به آندو، محض خاطر محبّتشان به‌محمّد وعلی ودوست داشتن دوستانشان ودشمنی دشمنانشان ، آندو را دوست می‌داشتند البتّه خداوند هیچکس را عذاب نمی‌کرد .

۲۷ ـ از امام حسن عکسریّ عليه السلام نقل است که فرموده : وقتی آیهٔ : «پس از آن دلهاتان سخت شد همچون سنگ یا سخت‌تر ، وهمانا از برخی سنگها جویها روان شود وبرخی از آنها بشکافد وآب از آن بیرون آید ، وبرخی از آنها از بیم خدا [از کوه] فرو ریزد ، وخدا از آنچه می‌کنید غافل نیست ـ بقره : ۷٤» در شأن یهود وناصبیها نازل شد ؛ مفادّ آن که حاوی سرزنش پیامبر بر یهودیان بود بر آنان گران آمد ، پس گروهی از سران وخطیبانشان به رسولخدا گفتند : ای محمّد تو از ما بدگویی نمودی وبه دلهای ما نسبت خلاف دادی ، که خداوند بر آن واقف است ، بتحقیق که در دلهای ما خیرات بسیاری

نَصُومُ وَنَتَصَدَّقُ وَنُواسِي الْفُقَراءَ.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّما الخَيْرُ ما أُرِيدُ بِهِ وَجْهُ اللهِ تَعالىٰ وَعُمِلَ عَلىٰ ما أَمَرَ اللهُ تَعالىٰ [به].

وَأَمّا ما أُرِيدَ بِهِ الرِّياءُ وَالسَّمْعَةُ، وَمُعانَدَةُ رَسُولِ اللهِ، وَإِظْهارُ الغِنىٰ لَهُ: وَالتَّمالُكُ وَالتَّشَرُّفُ عَلَيْهِ فَلَيْسَ بِخَيْرٍ، بَلْ هُوَ الشَّرُّ الخالِصُ، وَ وَبالٌ عَلىٰ صاحِبِهِ، [وَ] يُعَذِّبُهُ اللهُ بِهِ أَشَدَّ الْعَذابِ.

فَقالُوا لَهُ: يامُحَمَّدُ! أَنْتَ تَقُولُ هٰذا، وَنَحْنُ نَقُولُ: بَلْ ما نُنْفِقُهُ إِلاّ لِإِبْطالِ أَمْرِكَ، وَدَفْعِ رِياسَتِكَ، وَلِتَفْرِيقِ أَصْحابِكَ عَنْكَ وَهُوَ الجِهادُ الأَعْظَمُ، نَأْمَلُ بِهِ مِنَ اللهِ الثَّوابَ الأَجَلَّ الأَجْسَمَ، فَأَقَلُّ أَحْوالِنا أَنَّكَ تُساوِينا فِي الدَّعاوي، فَأَيُّ فَضْلٍ لَكَ عَلَيْنا؟

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يا إِخْوَةَ الْيَهُودِ، إِنَّ الدَّعاوِي يُتَساوىٰ فِيها الْمُحِقُّونَ وَالْمُبْطِلُونَ وَلٰكِنْ حُجَجُ اللهِ وَدَلائِلُهُ تُفَرِّقُ بَيْنَهُمْ فَتَكْشِفُ عَنْ تَمْوِيهِ الْمُبْطِلِينَ وَتُبَيِّنُ عَنْ حَقائِقِ الْمُحِقِّينَ، وَرَسُولُ اللهِ مُحَمَّدٌ لا يَغْتَنِمُ جَهْلَكُمْ وَلا يُكَلِّفُكُمُ التَّسْلِيمَ لَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ [اللهِ]،

نهفته است، زیرا ما پیوسته روزه می‌گیریم وصدقه می‌دهیم واز فقرا دستگیری می‌کنیم.

رسولخدا ﷺ فرمود: اعمال خیر زمانی مطلوب است که برخوردار از دو ویژگی باشد: اوّل اینکه تنها برای خدا باشد ودوم مطابق امر او صورت گیرد. واعمالی که از سر ریا وخودنمایی وبقصد مخالفت ودشمنی با رسولخدا واظهار ثروت وشرافت ودارایی انجام می‌گیرد عاری از هر خیر وصلاحی است، بلکه سراسر شرّ وفساد وموجب بدبختی صاحب آن صفات بوده وخداوند نیز او را به شدیدترین وجه عذاب می‌نماید.

یهودیان گفتند: ای محمّد، تو اینگونه فکر می‌کنی، ولی ما معتقدیم که تمام اموالمان را صرف باطل نمودن امرت ودفع ریاستت وپراکنده ساختن اصحابت از گردت می‌نماییم واین خود جهادی بزرگ است، وامید داریم به سبب آن به اجر جمیل وثواب بزرگی از جانب خدا نائل آییم، وکمترین حالت ووضع ما این است که در مرافعه ودادخواهی با تو شبیه ویکسانیم، پس دیگر تو چه فضیلتی بر ما داری؟!

رسولخدا ﷺ فرمود: ای برادران یهودی، درست است که در مرافعه ودادخواهی أهلِ حقّ وباطل با هم‌شبیه ویکسانند، ولی شواهد وحجّتهای الهی میان آندو را متمایز ساخته وأهْل باطل را رسوا وحقیقت امر حقّ گویان‌را آشکار می‌گرداند. ورسولخدا محمّد نه از جهل شما استفاده می‌کند ونه بی‌حجّت ودلیل، شما را مجبور به پذیرش خود می‌نماید،

وَلٰكِنْ يُقِيمُ عَلَيْكُمْ حُجَّةَ اللهِ تَعالىٰ الَّتي لا يُمْكِنُكُمْ دِفاعُها ، وَلا تُطِيقُونَ الامْتِناعَ مِنْ مُوجِبِها ، وَلَوْ ذَهَبَ مُحَمَّدٌ يُرِيكُمْ آيَةً مِنْ عِنْدِهِ لَشَكَكْتُمْ وَقُلْتُمْ : إِنَّهُ مُتَكَلَّفٌ مَصْنُوعٌ مُحْتالٌ فِيهِ ، مَعْمُولٌ أَوْ مُتَواطِئٌ عَلَيْهِ ، وَإِذا اقْتَرَحْتُمْ أَنْتُمْ فَأَراكُمْ ما تَقْتَرِحُونَ ، لَمْ يَكُنْ لَكُمْ أَنْ تَقُولُوا مَعْمُولٌ أَوْ مُتَواطِئٌ عَلَيْهِ أَوْ مَتَأَتٍّ بِحِيلَةٍ وَمُقَدَّماتٍ ، فَما الَّذي تَقْتَرِحُونَ .

فَهٰذا رَبُّ العالَمِينَ قَدْ وَعَدَنِي أَنْ يُظْهِرَ لَكُمْ ما تَقْتَرِحُونَ لِيَقْطَعَ مَعاذِيرُ الْكافِرِينَ مِنْكُمْ ، وَيَزِيدَ فِي بَصائِرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ .

قالُوا : قَدْ أَنْصَفْتَنا يا مُحَمَّدُ ، فَإِنْ وَفَيْتَ بِما وَعَدْتَ مِنْ نَفْسِكَ مِنَ الإِنْصافِ ، وَإِلاّ فَأَنْتَ أَوَّلُ راجِعٍ مِنْ دَعْواكَ لِلنُّبُوَّةِ ، وَداخِلٍ فِي غِمارِ الأُمَّةِ ، وَمُسَلِّمٍ لِحُكْمِ التَّوراةِ لِعَجْزِكَ عَمّا تَقْتَرِحُهُ عَلَيْكَ ، وَظُهُورِ باطِلِ دَعْواكَ فِيما تَرُومُهُ مِنْ جِهَتِكَ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : الصِّدْقُ يَنْبَأُ عَنْكُمْ لا الْوَعِيدُ ، اقْتَرِحُوا ما تَقْتَرِحُونَ لِيَقْطَعَ مَعاذِيرَكُمْ فِيما تَسْأَلُونَ .

فَقالُوا لَهُ : يا مُحَمَّدُ ، زَعَمْتَ أَنَّهُ ما فِي قُلُوبِنا شَيْءٌ مِنْ مُواساةِ الْفُقَراءِ ، وَمُعاوَنَةِ الضُّعَفاءِ

بلکه حجّت ودلیلی از طرف خدا به شما ارائه می‌کند که نه قادر به دفع آن بوده ونه تاب امتناع از تصدیق آن را داشته باشید . اگر محمّد به انتخاب خود برایتان معجزه‌ای می‌کرد به‌شک افتاده ومی‌گفتید : آن اتّفاق ، ساختگی وشعبده ومتداول ، یا از سرتبانی بوده است . ولی هنگامیکه مطابق خواست شما معجزه‌ای نشان می‌دهم دیگر هیچیک از آن حرفها جایی برای گفتن پیدا نمی‌کند .

پس بدانید که ربّ العالمین مرا وعده فرموده که خواسته‌هایتان را به شما نشان دهد تا جای هیچ عذر وبهانه‌ای برای کافرین شما باقی نگذارد ، ودر بینش ودید مؤمنین شما بیافزاید .

یهودیان گفتند : از روی انصاف سخن گفتی . پس اگر به وعده‌هایت از سر انصاف وفا نمودی که هیچ ، وإلاّ تو اوّلین فردی خواهی بود که از دعوی نبوّت منصرف شده وبه میان مردم خواهی رفت ، و به سبب عجز از جواب ما وآشکارشدن پوچی ادّعایت در آنچه خواسته بودی تسلیم حکم تورات می‌شوی .

رسولخدا ﷺ فرمود : راستی ودرستی گویای شما است ؛ نه تهدید . هر پیشنهاد وسفارشی دارید بدهید تا دیگر هیچ عذر وبهانه‌ای برایتان نماند .

گفتند : تو معتقدی که در دلهای ما هیچ نشانی از دستگیری فقرا ، ویاری ضعیفان

وَالنَّفَقَةِ فِي إِبْطالِ الْباطِلِ وَإِحْقاقِ الحَقِّ ، وَأَنَّ الأَحْجارَ أَلْيَنُ مِنْ قُلُوبِنا ، وَأَطْوَعُ للهِ مِنّا ، وَهٰذِهِ الجِبالُ بِحَضْرَتِنا ، فَهَلُمَّ بِنا إِلىٰ بَعْضِها ، فَاسْتَشْهِدْهُ عَلىٰ تَصْدِيقِكَ وَتَكْذِيبِنا ، فَإِنْ نَطَقَ بِتَصْدِيقِكَ فَأَنْتَ المُحِقُّ ، يُلْزِمُنا اتِّباعَكَ ، وَإِنْ نَطَقَ بِتَكْذِيبِكَ أَوْ صَمَتَ فَلَمْ يَرُدَّ جَوابَكَ ، فاعلم بِأَنَّكَ المُبْطِلُ فِي دَعْواكَ ، المعانِدُ لِهَواكَ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : نَعَمْ هَلُمُّوا بِنا إِلىٰ أَيِّها شِئْتُمْ ، أَسْتَشْهِدُهُ لِيَشْهَدَ لي عَلَيْكُمْ .

فَخَرَجُوا إِلىٰ أَوْعَرِ جَبَلٍ رَأَوهُ ، فَقالُوا : يا مُحَمَّدُ ، هٰذا الجَبَلُ فَاسْتَشْهِدْهُ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِلْجَبَلِ : إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذينَ بِذِكْرِ أَسْمائِهِمْ خَفَّفَ اللهُ الْعَرْشَ عَلىٰ كَواهِلِ ثَمانِيَةٍ مِنَ المَلائِكَةِ ، بَعْدَ أَنْ لَمْ يَقْدِرُوا عَلىٰ تَحْرِيكِهِ ، وَهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ ، لا يَعْرِفُ عَدَدَهُمْ غَيْرُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ . وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذينَ بِذِكْرِ أَسْمائِهِمْ تابَ اللهُ عَلىٰ آدَمَ ، وَغَفَرَ خَطِيئَتَهُ وَأَعادَهُ إِلىٰ مَرْتَبَتِهِ . وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذينَ بِذِكْرِ أَسْمائِهِمْ وَسُؤالِ اللهِ بِهِمْ رُفِعَ إِدْرِيسُ فِي الجَنَّةِ مَكاناً عَلِيّاً ، لَمّا شَهِدْتَ لِمُحَمَّدٍ بِما أَوْدَعَكَ اللهُ بِتَصْدِيقِهِ عَلىٰ هٰؤُلاءِ اليَهُودِ فِي ذِكْرِ قَساوَةِ قُلُوبِهِمْ ، وَتَكْذِيبِهِمْ فِي جَحْدِهِمْ لِقَوْلِ : «مُحَمَّد رَسُول اللهِ» .

وقدرت ابطال باطل واحقاق حقّ نیست ، واینکه سنگها نرمتراز دلهای ما ودر برابر خدا مطیعترند ، پس ما را بنزد یکی از این کوهها ببر وآنرا در تصدیق خود وتکذیب ما به گواهی وشهادت بخواه ، اگر به تصدیق تو زبان گشودند تو بر حقّ ، وما را ملزم به پیروی تو می‌نماید ، وچنانچه زبان به تکذیب تو گشود یا هیچ جوابی نداد ؛ با اینکار بدان که تو در ادّعایت کاذب ودشمن جان خود می‌باشی .

رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : بسیار خوب ، بیایید با هم بسراغ هر یک از این کوهها که می‌خواهید برویم تا یکی از آنها را به گواهی گیریم تا به سود من وزیان شما شهادت دهد.

پس بسراغ ناهمواترین کوه رفته وگفتند : ای محمّد این کوه را به شهادت طلب!

پیامبر صلى الله عليه وآله نیز خطاب به کوه فرمود : به حقّ جاه ومقام محمّد وآل پاکش که توسّط ذکر نام آنان خداوند سنگینی عرش را بر گردهٔ انبوه فرشتگان ـ که جز خدا تعدادشان نداند ـ سبک ساخت ، به حقّ جاه ومقام محمّد وآل پاکش که توسّط ذکر نام آنان خداوند توبهٔ آدم را پذیرفت واز خطایش درگذشت وبه جایگاه سابقش بازگرداند ، بحقّ محمّد وآل پاکش که توسّط ذکر نامشان وحرمتی که در درگاه خداوند دارند ادریس نبی در بهشت به مقام بلندی نائل گشت ، از تو می‌خواهم ، گواهی وشهادت به حقیقت امر محمّد دهی ، واو را همانطور که خداوند به تو سپرده ؛ در ذکر قساوت قلب یهودیان تصدیق نمایی وانکار آنان را بر رسالت محمّد تکذیب کنی .

فَتَحَرَّكَ الجَبَلُ وَتَزَلْزَلَ ، وَفاضَ عَنْهُ الماءُ وَنادىٰ : يا مُحَمَّدُ ، أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ ، وَسَيِّدُ الخَلْقِ أَجْمَعِينَ . وَأَشْهَدُ أَنَّ قُلُوبَ هٰؤُلاءِ اليَهُودِ كَما وَصَفْتَ أَقْسىٰ مِنَ الحِجارَةِ، لايَخْرُجُ مِنْها خَيْرٌ كَما قَدْ يَخْرُجُ مِنَ الحِجارَةِ الماءُ سَيْلاً أَوْ تَفَجُّراً . وَأَشْهَدُ أَنَّ هٰؤُلاءِ كاذِبُونَ عَلَيْكَ فِيما بِهِ يَقْذِفُونَكَ مِنَ الفَرْيَةِ عَلىٰ رَبِّ الْعالَمِينَ .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : وَأَسْأَلُكَ أَيُّها الجَبَلُ ، أَأَمَرَكَ اللهُ بِطاعَتي فِيما أَلْتَمِسُهُ مِنْكَ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ؟ الَّذينَ بِهِمْ نَجَّى اللهُ نُوحاً ﷺ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ، وَبَرَّدَ اللهُ النّارَ عَلىٰ إِبْراهيمَ ﷺ ، وَ جَعَلَها عَلَيْهِ بَرْداً وَسَلاماً ، وَمَكَّنَهُ فِي جَوفِ النّارِ عَلىٰ سَرِيرٍ وَفِراشٍ وَثِيرٍ ، لَمْ تَرَ تِلْكَ الطّاغِيَةُ مِثْلَهُ لِأَحَدٍ مِنْ مُلُوكِ الأَرْضِ أَجْمَعِينَ ، وَأَنْبَتَ حَوالِيهِ مِنَ الأَشْجارِ الخَضِرَةِ النَّضْرَةِ النَّزْهَةِ، وَعَمّا حَوْلَهُ مِنْ أَنْواعِ النُّورِ ، مِمّا لايُوجَدُ إِلاّ فِي فُصُولٍ أَرْبَعَةٍ مِنْ جَمِيعِ السَّنَةِ؟ .

قالَ الجَبَلُ : بَلىٰ ، أَشْهَدُ لَكَ يا مُحَمَّدُ بِذلِكَ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ لَوِ اقْتَرَحْتَ عَلىٰ رَبِّكَ أَنْ يَجْعَلَ رِجالَ الدُّنْيا قُرُوداً وَخَنازِيرَ لَفَعَلَ، أَوْ يَجْعَلَهُمْ مَلائِكَةً لَفَعَلَ ، أَوْ يَقْلِبَ النِّيرانَ جَلِيداً أَوِ الجَلِيدَ نِيراناً لَفَعَلَ ، أَوْ يَهْبِطَ السَّماءَ إِلَى الأَرْضِ ، أَوْ يَرْفَعَ الأَرْضَ إِلَى السَّماءِ لَفَعَلَ ، أَوْ يُصَيِّرَ أَطْرافَ المَشارِقِ وَالمَغارِبِ وَالوِهادِ كُلَّها صُرَّةً كَصُرَّةِ الكِيسِ لَفَعَلَ ،

ناگهان کوه جنبیده و به لرزه افتاد و با جاری شدن آب از آن وندا داد : ای محمّد، گواهی می‌دهم که تو رسول پروردگار جهانیان ، وآقا وسرور همهٔ خلائق ، وشهادت می‌دهم که دلهای این یهودیان ـ همانگونه که وصف نمودی ـ سخت‌تر از سنگ است که هیچ خیری از آن خارج نمی‌شود ، وچه بسا از برخی سنگها سیل یا آب جاری شود ، وشهادت می‌دهم به اینکه این جماعت در بهتان به تو ـ که بهتان به خدا است ـ کاذب ودروغگویند .

سپس رسولخدا ﷺ خطاب به کوه فرمود : آیا خداوند تو را امر فرمود که در خواسته‌هایم به جاه محمّد وآل پاکش ـ که توسّط آنان نوح را از اندوه عظیم (طوفان وغرق) رهانید ، وآتش را بر ابراهیم سرد وسلامت ساخت ، واو را در میان آتش بر چنان تخت وسریر وفراش مستقرّ نمود که مانند آنرا طاغوت زمانش برای هیچیک از پادشاهان زمین ندیده بود ، واطرافش را درختانی سرسبز وخرّم وشکوفا وانواع شکوفه‌های چهارفصلی رویانید ـ مرا اطاعت کنی؟

کوه پاسخ داد : آری ای محمّد ، برای تو گواهی می‌دهم به این امور ، وشهادت می‌دهم که هرچه بخواهی انجام می‌دهم : از تبدیل انسانها به خوک ومیمون ، یا فرشته وملک ، یاآتش به یخ یا یخ به آتش ، یا آسمان را به زمین پایین کشم یا زمین را به آسمان بالا برم ، یا اطراف شرق و غرب ودرّه‌ها را مانند کیسهٔ سربسته‌ای نمایم .

وَأَنَّهُ قَدْ جَعَلَ الأَرْضَ وَالسَّماءَ طَوْعَكَ ، وَالْجِبالُ وَالبِحارُ تُتَصَرَّفُ بِأَمْرِكَ ، وَسائِرُ ما خَلَقَ مِنَ الرِّياحِ وَالصَّواعِقِ وَجَوارِحِ الإِنْسانِ وَأَعْضاءِ الحَيَوانِ لَكَ مُطِيعَةٌ ، وَما أَمَرتَها بِهِ مِنْ شَيْءٍ ائْتَمَرَتْ .

فَقالَتِ اليَهُودُ : يا مُحَمَّدُ! أَعَلَيْنا تُلَبِّسُ وَتُشَبِّهُ؟ قَدْ أَجْلَسَتْ مَرَدَةٌ مِنْ أَصْحابِكَ خَلْفَ صُخُورٍ [مِنْ] هٰذَا الجَبَلِ ، فَهُمْ يَنْطِقُونَ بِهٰذَا الْكَلامِ ، وَنَحْنُ لانَدْري أَنَسْمَعُ مِنَ الرِّجالِ أَمْ مِنَ الجَبَلِ؟! لايَغْتَرُّ بِمِثْلِ هٰذا إِلاّ ضُعَفاؤُكَ الَّذينَ تُبَحْبِحُ في عُقُولِهِمْ فَإِنْ كُنْتَ صادِقاً فَتَنَحَّ عَنْ مَوْضِعِكَ هٰذا إِلىٰ ذٰلِكَ القَرارِ ، وَأْمُرْ هٰذَا الجَبَلَ أَنْ يَنْقَلِعَ مِنْ أَصْلِهِ ، فَيَسِيرَ إِلَيْكَ إِلىٰ هُناكَ ، فَإِذا حَضَرَكَ وَنَحْنُ نُشاهِدُهُ فَأْمُرْهُ أَنْ يَقْطَعَ نِصْفَيْنِ مِنِ ارْتِفاعِ سَمْكِهِ ، ثُمَّ تَرْتَفِعَ السُّفْلىٰ مِنْ قِطْعَتَيْهِ فَوْقَ العُلْيا ، وَتَنْخَفِضَ الْعُلْيا تَحْتَ السُّفْلىٰ ، فَإِذا أَصْلُ الجَبَلِ قُلَّتَهُ ، وَقُلَّتُهُ أَصْلَهُ ، لِنَعْلَمَ أَنَّهُ مِنَ اللهِ ، لايَتَّفِقُ [مِثْلُهُ] بِمُواطَأَةٍ ، وَلا بِمُعاوَنَةٍ مُمَوَّهينَ مُتَمَرِّدينَ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ وَأَشارَ إِلىٰ حَجَرٍ فِيهِ قَدْرُ خَمْسَةِ أَرْطالٍ ـ : يا أَيُّها الحَجَرُ تَدَحْرَجْ ، فَتَدَحْرَجَ . ثُمَّ قالَ لِمُخاطِبِهِ : خُذْهُ وَقَرِّبْهُ مِنْ أُذُنِكَ ، فَسَيُعيدُ عَلَيْكَ ما سَمِعْتَ ،

وخداوند زمین وآسمان را مطیع تو ساخته، وکوهها ودریاها به‌امر تو رفتار می‌کنند ، وسائر مخلوقات خداوند ، از بادها وصاعقه‌ها وتمام اعضاء وجوارح انسان وحیوان مطیع وفرمانبردار تواند ، وهرچه دستور دهی انجام دهند .

یهودیان گفتند : ای محمّد ، آیا ما را فریب داده وبه خطا می‌اندازی؟ آنچه شنیدم صدای گروهی از اصحابت بود که پشت این کوه نشسته‌اند ، وآنان بودند که این سخنان را گفتند ، وفکر می‌کنی ما صدای آنان را از صدای کوه تشخصیص نمی‌دهیم؟ گول این کارها را فقط جماعت ناتوان وسبک مغزت می‌خورند ، اگر راست می‌گویی تو به مکان کوه برو وبه آن امر کن تا از ریشه رد آید و به جای تو بیاید ، وقتی اینطور شد وما آنرا دیدیم آنوقت دستور بده که کوه از اطاق به دو نیم شود ، سپس نیمهٔ پایینی روی نیمهٔ بالایی رود ، ونیمهٔ بالایی به زیر نیمهٔ پایینی فرود آید ، که در این حالت ریشهٔ کوه قلّهٔ آن گردد ، وقلّه‌اش ریشهٔ آن ، تا یقین کنیم که آن معجزه بوده واز جانب خدا است ، و شبیه آن همکاری وهمراهی ، از هیچ شعبده‌باز وساحر گستاخی ساخته نیست .

سپس سنگ کوچکی به دستورآنحضرت غلطید وبه جلو آمد آنگاه پیامبر به یهودی فرمود: این سنگ را نزدیک گوش خود ببر، همهٔ آنچه ازکوه شنیدی برایت تکرار می‌کند ،

فَإِنَّ هٰذا جُزْءٌ مِنْ ذٰلِكَ الْجَبَلِ .

فَأَخَذَهُ الرَّجُلُ ، فَأَدْناهُ إِلىٰ أُذُنِهِ ، فَنَطَقَ الحَجَرُ بِمِثْلِ ما نَطَقَ بِهِ الجَبَلُ أَوَّلاً : مِنْ تَصْدِيقِ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِيما ذَكَرَهُ عَنْ قُلُوبِ الْيَهُودِ ، وَفِيما أَخْبَرَ بِهِ مِنْ أَنَّ نَفَقاتَهُمْ فِي دَفْعِ أَمْرِ مُحَمَّدٍ باطِلٌ ، وَ وَبالٌ عَلَيْهِمْ .

فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ : أَسَمِعْتَ هٰذا؟ أَخَلْفَ هٰذا الحَجَرِ أَحَدٌ يُكَلِّمُكَ أَوْ يُوهِمُكَ ، أَوِ الحَجَرُ يُكَلِّمُكَ؟ قالَ : لا ، فَأْتِنِي بِما اقْتَرَحْتُ فِي الجَبَلِ .

فَتَباعَدَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلىٰ فَضاءٍ واسِعٍ ، ثُمَّ نادَى الجَبَلَ وَقالَ : يا أَيُّهَا الجَبَلُ ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذِينَ بِجاهِهِمْ وَمُسائَلَةِ عِبادِ اللهِ بِهِمْ أَرْسَلَ اللهُ عَلىٰ قَومِ عادٍ رِيحاً صَرْصَراً عاتِيَةً ، تَنْزِعُ النّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ ، وَأَمَرَ جَبْرَئِيلَ أَنْ يَصِيحَ صَيْحَةً هائِلَةً فِي قَومِ صالِحٍ عليه السلام حَتّىٰ صارُوا كَهَشِيمِ المُحْتَظِرِ ، لَـمّا انْقَلَعْتَ مِنْ مَكانِكَ بِإِذْنِ اللهِ ، وَجِئْتَ إِلىٰ حَضْرَتِي هٰذِهِ ـ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى الأَرْضِ بَيْنَ يَدَيْهِ ـ .

زیرا این قسمتی از آن کوه است .

او نیز سنگ را نزدیک گوش خود ساخت ، وهمان حرفهای کوه را تکرار نمود ، ابتدا گفتهٔ پیامبر را در قساوت قلوب یهود تصدیق نمود ، سپس در تایید سخن آنحضرت اعلام نمود : هرآنچه مال وثروت در محو اسم محمّد خرج کنند ، پوچ وباطل بوده وآسیب وزیانش متوجّه خودشان است .

دست آخر پیامبر ﷺ فرمود : شنیدی؟ آیا پشت این سنگ کسی بود که سخن می‌گفت وتو را به اشتباه می‌انداخت؟ یا آن خود سنگ بود؟ گفت : نه ، آن معجزه‌ای که دربارهٔ کوه سفارش دادم برایم بیاور .

رسولخدا نیز به سمت محیط بازی دور شده سپس کوه را ندا داد وگفت : بحقّ محمّد وآل پاکش ـ همانهایی که توسّط مقامشان وبه جهت درخواست بندگان خدا به واسطهٔ ایشان بود که پروردگار بر عاد ؛ قوم هود نبیّ ، تندبادی سرد وسخت آواز واز حدّ گذشته فرستاد ، بطوری مردم را هلاک ساخت که گویی تنه‌های پوسیده وافکندهٔ درختان خُرمایند . وبه جبرییل دستور داد تا در میان قوم صالح فریادِ سهمگینی کشد تا همچون کاهی که برای گوسفندان آماده شده خرد ودرهم شکسته شدند ـ از تو می‌خواهم که از بیخ و بن کنده شده ونزد من آیی ، آنگاه دست مبارکش را در برابر خود بر زمین نهاد .

قالَ : فَتَزَلْزَلَ الجَبَلُ وَسارَ كَالْقارِحِ الهِمْلاجِ حَتّى [صارَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ] دَنىٰ مِنْ إِصْبَعِهِ [أَصْلُهُ] فَلَزِقَ بِها ، وَوَقَفَ وَنادىٰ : ها أَنا سامِعٌ لَكَ ؛ مُطِيعٌ يا رَسُولَ رَبِّ الْعالَمِينَ ، وَإِنْ رَغِمَتْ أُنُوفُ هؤُلاءِ المُعانِدينَ ، مُرْني بِأَمْرِكَ [يا رَسُولَ اللهِ] .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ هؤُلاءِ [المُعانِدينَ] اقْتَرَحُوا عَلَيَّ أَنْ آمُرَكَ أَنْ تَنْقَلِعَ مِنْ أَصْلِكَ ، فَتَصِيرَ نِصْفَيْنِ ، ثُمَّ يَنْحَطَّ أَعْلاكَ ، وَيَرْتَفِعَ أَسْفَلُكَ ، فَتَصِيرَ ذِرْوَتُكَ أَصْلَكَ وَأَصْلُكَ ذِرْوَتَكَ .

فَقالَ الجَبَلُ : أَفَتَأْمُرُني بِذلِكَ يا رَسُولَ رَبِّ الْعالَمِينَ؟ قالَ : بَلىٰ . فَانْقَطَعَ الجَبَلُ نِصْفَيْنِ وَانْحَطَّ أَعْلاهُ إِلَى الأَرْضِ ، وَارْتَفَعَ أَسْفَلُهُ فَوْقَ أَعْلاهُ ، فَصارَ فَرْعُهُ أَصْلَهُ ، وَأَصْلُهُ فَرْعَهُ .

ثُمَّ نادَى الجَبَلُ : يا مَعاشِرَ اليَهُودِ! هٰذَا الَّذي تَرَونَ دُونَ مُعْجِزاتِ مُوسَى الَّذي تَزْعَمُونَ أَنَّكُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ؟!

فَنَظَرَ الْيَهُودُ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ ، فَقالَ بَعْضُهُمْ : ما عَنْ هٰذا مَحِيصٌ . وَقالَ آخَرونَ مِنْهُمْ : هٰذا رَجُلٌ مَبْخُوتٌ يُؤْتىٰ لَهُ ما يُرِيدُ ؛ وَالمَبْخُوتُ يَؤْتىٰ لَهُ العَجائِبُ فَلا يَغُرَّنَّكُمْ ما تُشاهِدُونَ [مِنْهُ] .

امام عسکری علیه السلام فرمود: در این زمان کوه به لرزه افتاد و همچون مرکبی تیز پای بحرکت درآمده و تا مقابل انگشتان آنحضرت رسید ، آنگاه فریاد کشید : بله قربان ، گوش بفرمان ومطیع اوامر شمایم ای رسول پروردگار عالمیان ، وعلی رغم این دشمنان هرچه خواهی دستور فرما!

آنحضرت فرمود : این جماعت از من خواسته‌اند که به تو دستور دهم تا از بیخ وبن کنده شده ونصف گردی ، سپس قلّه‌ات به پایین افتد ، وقاعده‌ات به بالا رود ، ودست آخر قلّه وقاعده‌ات با هم جابجا شود.

ندا آمد : آیا مرا به اینکار امر می‌فرمایید ای رسول ربّ العالمین؟ فرمود : آری . پس در آنِ واحد تمام دستورات پیامبر را امتثال نمود .

سپس کوه فریاد برآورد : ای یهودیان آیا اینها که دیدید پایین‌تر وغیر از معجزات موسیٰ بود ، همو که می‌پندارید به او مؤمنید؟!

جماعت یهود به هم خیره شده ویکی از آنان گفت : کارمان تمام است! ودیگری گفت : محمّد آدم خوش‌اقبالی است وهرچه خواهد برایش انجام شود واز فرد خوش‌شانس هرکار خارق‌العاده‌ای سر می‌زند! مبادا این مشاهدات شما را بفریبد!

فَناداهُمُ الجَبَلُ : یا أَعْداءَ اللهِ! قَدْ أَبْطَلْتُمْ بِما تَقُولُونَ نُبُوَّةَ مُوسیٰ علیه‌السلام ، هَلاّ قُلْتُمْ لِمُوسیٰ : إِنَّ قَلْبَ العَصا ثُعْباناً ، وَانْفِلاقَ البَحْرِ طُرُقاً ، وَوُقُوفَ الجَبَلِ كَالظُّلَّةِ فَوْقَكُمْ ، إِنَّكَ يُؤْتیٰ لَكَ ، يَأْتِيكَ جَدُّكَ بِالْعَجائِبِ فَلا يَغُرُّنا ما نُشاهِدُهُ مِنْكَ .

فَأَلْقَمَتْهُمُ الجِبالُ وَالصُّخُورُ بِمَقالَتِها ، وَلَزِمَتْهُمْ حُجَّةَ رَبِّ الْعالَمِينَ .

۲۸ ـ وَعَنْ مُعَمَّرِ بْنِ راشِدٍ قالَ : سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ علیه‌السلام يَقُولُ : أَتیٰ يَهُودِيٌّ إِلیٰ رَسُولِ‌ـ الله ﷺ فَقامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يُحِدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : يا يَهُودِيُّ ما حاجَتُكَ؟ فَقالَ : أَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ مُوسَى بْنُ عِمْرانَ النَّبِيُّ الَّذي كَلَّمَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوراةَ وَالْعَصا ، وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَأَظَلَّهُ بِالْغَمامِ؟

فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ أَنْ يُزَكِّيَ نَفْسَهُ ، وَلٰكِنِّي أَقُولُ : إِنَّ آدَمَ لَـمّا أَصابَ الخَطِيئَةَ كانَتْ تَوبَتُهُ أَنْ قالَ : «اللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَـمّا غَفَرْتَ لي» فَغَفَرَها اللهُ لَهُ .

پس از این سخنان ندایی سهمگین از کوه برآمد که : ای دشمنان خدا! شما با همین عقیده بود که معجزات حضرت موسیٰ علیه‌السلام را نیز پوچ وباطل نمودید ، مگر شما نبودید که به موسیٰ گفتید : تبدیل عصا به اژدها ، وشکافته شدن دریا وباز شدن راهها در آن ، ووقوف کوه بالای سرمان همچون سایبان ، همهٔ این معجزات ناشیء از خوش‌اقبالی توست وآنچه دیدیم ما را فریب نمی‌دهد!!

سپس بواسطهٔ این گفتار کوه وصخره‌ها آنان را به کام گرفته واینگونه به حجّت پروردگار جهانیان ملزمشان ساختند .

۲۸ – واز مُعَمَّر بن‌راشد نقل است که گفت : از امام‌صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود : یکروز فردی یهودی بخدمت رسولخدا ﷺ رسیده ودر مقابل آنحضرت ایستاده وبه او خیره شد .

رسولخدا ﷺ به او فرمود : چه می‌خواهی؟ گفت : آیا تو افضلی یا موسیٰ ؛ که خداوند با او صحبت کرد وکتاب مقدّس تورات وعصا ، ومعجزاتی چون شکافته‌شدن دریا وسایبان ابر بر او نازل فرمود؟!

فرمود : برای آدمی تعریف از خود قبیح وناپسند است ، ولی ناگزیر می‌گویم : وقتی آن خطا از حضرت آدم سرزد با این جملات به سوی خداوند توبه نمود : «خداوندا به حقّ محمّد وآلش به درگاهت التماس می‌کنم که مرا ببخشی!» ، خداوند نیز از خطایش درگذشت .

وَإِنَّ نُوحاً عليه السلام لَـمّا رَكِبَ السَّفِينَةَ وَخافَ الْغَرَقَ قالَ : «اللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَـمّا أَنْجَيْتَني مِنَ الْغَرَقِ» ، فَنَجّاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ .

وَإِنَّ إِبْراهِيمَ عليه السلام لَـمّا أُلْقِيَ فِي النّارِ ، قالَ : «اللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَـمّا نَجَّيْتَني» ، فَجَعَلَها اللهُ [عَلَيْهِ] بَرْداً وَسَلاماً .

وَإِنَّ مُوسىٰ عليه السلام لَـمّا أَلْقىٰ عَصاهُ ، وَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً ، قالَ : «اللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَـمّا أَمِنْتَني» ، قالَ اللهُ تَعالىٰ : لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الأَعْلىٰ .

يا يَهُودِيّ، إِنَّ مُوسىٰ لَوْ أَدْرَكَني، ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَبِنُبُوَّتي لَم يَنْفَعْهُ إِيمانُهُ شَيْئاً ، وَلا نَفَعَتْهُ النُّبُوَّةُ . يا يَهُودِيُّ ، وَمِنْ ذُرِّيَّتي «المَهْدِيُّ» إِذا خَرَجَ نَزَلَ عِيسىٰ بْنُ مَرْيَمَ عليهما السلام لِنُصْرَتِهِ ، فَيُقَدِّمُهُ وَيُصَلّي خَلْفَهُ .

۲۹ ـ وَعَنِ ابْنِ عَبّاسٍ رضي الله عنه قالَ : خَرَجَ مِنَ المَدِينَةِ أَرْبَعُونَ رَجُلاً مِنَ الْيَهُودِ ، قالُوا : انْطَلِقُوا بِنا إِلىٰ هٰذَا الْكاهِنِ الْكَذّابِ ، حَتّىٰ نُوَبِّخَهُ في وَجْهِهِ وَنُكَذِّبَهُ ، فَإِنَّهُ يَقُولُ : أَنا رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ، وَكَيْفَ يَكُونُ رَسُولاً وَآدَمُ خَيْرٌ مِنْهُ، وَنُوحٌ خَيْرٌ مِنْهُ؟ ـ وَذَكَرُوا الأَنْبِياءَ عليهم السلام ـ .

ونوح نبي عليه السلام وقتي سوار كشتي شد واز غرق شدن ترسيد اينگونه دعاكرد: «خداوندا به حقّ محمّد وآلش از تو درخواست مي‌كنم مرا از غرق شدن نجات بخشي» ، پس خداوند با عزّت وجلال نيز او را نجات داد .

وحضرت ابراهيم وقتي در آتش افتاد گفت : «خدايا به درگاهت التماس مي‌كنم كه به حقّ محمّد وآلش مرا نجات دهي» خداوند نيز آتش را بر او سرد وسلامت ساخت .

وحضرت موسىٰ چون عصايش را برزمين انداخت ـ وبا مشاهدهٔ آن ـ در دلش ترس وبيمي يافت اينگونه دعا كرد : «بار الها! به حقّ محمّد وآلش به درگاهت التماس مي‌كنم كه آسوده‌خاطرم فرمايي!» ، وخداوندمتعال نيز فرمود: مترس كه همانا تو برتري .

اي مرد يهودي! اگر موسىٰ عليه السلام مرا درك كرده وبه من ونبوّتم ايمان نمي‌آورد ، ايمان ونبوّت اوهيچ سودي برايش نداشت . اي يهودي! «مهدي» از نسل من است ، همو كه چون خروج كند ؛ عِيسىٰ بن مريم به ياري وكمكش نازل شود وپشت سراو نماز بخواند .

۲۹ ـ واز ابن عبّاس نقل است كه : چهل نفر از مردان يهوديّ از مدينه خارج شده وگفتند : بياييد نزد اين كاهن دروغگو رويم تا او را در روبرو توبيخ نموده وتكذيب كنيم ، چراكه او ادّعا مي‌كند [أفضل] رسولان الهي است ، و چگونه چنين سخني صادق است كه تمام انبياء همچون آدم ونوح ـ وتمامشان را نام بردند ـ به مناسبتي از او برتر وبهترند؟!

فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِاللهِ بْنِ سَلاّم : التَّوراةُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، فَرَضِيَتِ الْيَهُودُ بِالتَّوراةِ ، فَقالَتِ الْيَهُودُ : آدَمُ خَيْرٌ مِنْكَ ، لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ بِيَدِهِ ، وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ [وَأَسْجَدَ لَهُ مَلائِكَتَهُ] .

فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ : آدَمُ النَّبِيُّ أَبِي وَقَدْ أُعْطِيتُ أَنا أَفْضَلَ مِمّا أُعْطِيَ آدَمَ .

قالَتِ الْيَهُودُ : وَما ذاكَ؟ قالَ : إِنَّ الْمُنادي يُنادِي كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرّاتٍ : «أَشْهَدُ أَنْ لاإِلٰهَ إِلاّاللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ» وَلَمْ يَقُلْ آدَمُ رَسُولُ اللهِ .

وَلِواءُ الْحَمْدِ بِيَدِي يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلَيْسَ بِيَدِ آدَمَ عليه السلام .

فَقالَتِ الْيَهُودُ : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ، وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِي التَّوراةِ . قالَ : هٰذِهِ واحِدَةٌ .

قالَتِ الْيَهُودُ : مُوسىٰ خَيْرٌ مِنْكَ . قالَ النَّبِيُّ ﷺ : وَلِمَ؟ قالُوا : لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ كَلَّمَهُ بِأَرْبَعَةَ آلافِ كَلِمَةٍ ، وَلَمْ يُكَلِّمْكَ بِشَيْءٍ .

فَقالَ النَّبِيُّ : لَقَدْ أُعْطِيتُ أَنا أَفْضَلَ مِنْ ذٰلِكَ ، فَقالُوا : وَما ذاكَ؟ قالَ: هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : «سُبْحانَ الَّذي أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذي بارَكْنا حَوْلَهُ»

پس رسولخدا ﷺ به عبدالله بن سلاّم فرمود: تورات میان من وشما [حاکم باشد]. یهود نیز پذیرفت ، ویکی از آنان گفت : حضرت آدم از تو بهتر وبرتر است ، زیرا خداوند با دست قدرت خود او را آفرید و از روح خود در کالبد او دمید وفرشتگانرا به سجدهٔ او واداشت .

پیامبر فرمود : آدم نبی ، پدر من است ، ولی آنچه بمن داده شده افضل وبرتر است از آنچه به آنحضرت داده شده . گفتند : آنها چیست؟ فرمود : منادی در هر روز پنج بار ندا می‌کند که : «شهادت می‌دهم معبودی جز الله نیست ومحمّد فرستادهٔ او است» ونمی‌گوید : «آدم رسول خدا است» . ولوای حمد در روز قیامت به دست من است نه آدم .

گفتند : راست گفتی ای محمّد ، این مطلب در تورات آمده . فرمود : این یک مورد .

گفتند : موسیٰ از تو برتر است . فرمود : از چه لحاظ وبرای چه؟ گفتند : زیرا خداوند چهارهزار کلمه [بی‌واسطه] با او سخن گفته ، درحالیکه اینگونه با تو مکالمه نفرموده .

فرمود : من بهتر از آن عطا شده‌ام . گفتند : آن چیست؟ پاسخ داد : این آیه‌ای که خداوند دربارهٔ من نازل فرمود : «پاک ومنزّه است آن خدایی‌که بندهٔ خود ـ محمّد ـ را شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصیٰ که پیرامون آن را برکت داده‌ایم بُرد ـ إسراء : ۱» .

وَحُمِلْتُ عَلىٰ جَناحِ جَبْرَئِيلَ حَتَّىٰ انْتَهَيْتُ إِلَى السَّماءِ السّابِعَةِ فَجاوَزْتُ سِدْرَةَ ـ المُنْتَهىٰ عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوىٰ، حَتّىٰ تَعَلَّقْتُ بِساقِ الْعَرْشِ فَنُودِيتُ مِنْ ساقِ الْعَرْشِ : «إِنِّي أَنَا اللهُ لاإِلٰهَ إِلاّ أَنَا السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الجَبّارُ المُتَكَبِّرُ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ» وَرَأَيْتُهُ بِقَلْبِي وَما رَأَيْتُهُ بِعَيْنِي ، فَهٰذا أَفْضَلُ مِنْ ذٰلِكَ .

قالَتِ الْيَهُودُ : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ، وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِي التَّوراةِ .

قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : هٰذِهِ اثْنَتانِ .

قالُوا : نُوحٌ خَيْرٌ مِنْكَ . قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : وَلِمَ ذاكَ؟ قالُوا : لِأَنَّهُ رَكِبَ السَّفِينَةَ ، فَجَرَتْ عَلَى الْجُودِي .

قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَقَدْ أُعْطِيتُ أَنا أَفْضَلَ مِنْ ذٰلِكَ . قالُوا : وَما ذٰلِكَ؟ قالَ : إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطانِي نَهْراً فِي السَّماءِ مَجْراهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، وَعَلَيْهِ أَلْفُ أَلْفِ قَصْرٍ، لِبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلِبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ ، حَشِيشُها الزَّعْفَرانُ ، وَرَضْراضُها الدُّرُّ وَالْياقُوتُ ، وَأَرْضُها الْمِسْكُ الأَبْيَضُ ،

ومن روی بال جبرییل قرار گرفته تا به انتهای آسمان هفتم رسیدم ، واز آنجا گذشته تا به «سدرة المنتهیٰ» وارد شدم که در آنجا «جنّة المأویٰ» است ، وتا آمدم از ساق عرش آویزان شوم این ندا از آنجا درآمد که : «منم خدای یکتا که جز من خدایی نیست ، منم ایمنی‌بخش بندگان ، نگاهبان بر همه چیز ، توانای بی‌همتا ، برهمه چیره ، درخور کبریا وبزرگی ، دلنواز ومهربان» . وخداوند را با چشم دل نه با چشم سر مشاهده کردم ، پس آیا اینمقام بالاتر از مکالمهٔ حضرت موسیٰ نیست؟

گفتند : ای محمّد راست گفتی ، این قسمت نیز در تورات نوشته شده است .

رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : این هم مورد دوم .

گفتند : نوح علیه السلام از تو برتر است . فرمود : به چه علّت وبرای چه؟ گفتند : زیرا او سوار بر کشتی شد وبر کوه جودی نشست .

فرمود : به من بهتر از آن عطا شده . گفتند : آن چیست؟ فرمود: براستی که خداوند با عزّت وجلال مرا نهری در آسمان عطا فرموده که از عرش جاری است ، ودر اطراف وسواحل آن هزاران قصر است که آجرهایش یکی درمیان از طلا ونقره بوده ، گیاهان آن‌رود از زعفران وسنگریزه‌هایش از دُرّ ویاقوت، وخاک زمینش از مشک سفید است .

فَذلِكَ خَيْرٌ لي وَ لِأُمَّتي، وَذلِكَ قَوْلُهُ تَعالىٰ : «إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ» . قالُوا : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ، وَهُوَ مَكْتُوبٌ في التَّوراةِ ، [وَ] هٰذا خَيْرٌ مِنْ ذلِكَ .

قالَ النَّبيُّ ﷺ : هٰذِهِ ثَلاثَةٌ .

قالُوا : إِبْراهِيمُ خَيْرٌ مِنْكَ ، قالَ : وَلِمَ ذاكَ؟ قالُوا : لِأَنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلاً ، قالَ النَّبيُّ ﷺ : إِنْ كانَ إِبْراهِيمُ عليه السلام خَلِيلَهُ ، فَأَنا مُحَمَّدٌ حَبِيبُهُ .

قالُوا : وَلِمَ سُمِّيتَ مُحَمَّداً؟ قالَ : سَمّاني اللهُ مُحَمَّداً وَ شَقَّ اسْمي مِنِ اسْمِهِ، هُوَ الْمَحْمُودُ وَأَنا مُحَمَّدٌ ، وَأُمَّتي الْحامِدُونَ عَلىٰ كُلِّ حالٍ .

فَقالَتِ الْيَهُودُ : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ، هٰذا مَكْتُوبٌ في التَّوراةِ ، هٰذا خَيْرٌ مِنْ ذلِكَ .

قالَ النَّبيُّ ﷺ : هٰذِهِ أَرْبَعَةٌ .

قالَتِ الْيَهُودُ: عِيسىٰ خَيْرٌ مِنْكَ[1]. قالَ: وَلِمَ ذاكَ؟ قالُوا: لِأَنَّ عِيسىٰ بْنَ مَرْيَمَ كانَ ذاتَ يَوْمٍ

پس این عطای الهی برای من وامّتم بهتر است . واین مطلب اشاره به آیهٔ کریمهٔ : «إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوثَرَ» دارد . گفتند : راست گفتی ای محمّد ، این مطلب نیز در تورات نوشته شده ، واین بهتر وبرتر از آن است .

رسولخدا ﷺ فرمود : این هم مورد سوم .

باز گفتند : ابراهیم از تو بهتر وبرتر بود . فرمود : برای چه وبه چه علّت؟ گفتند : زیرا خداوند او را خلیل خود اختیار کرده بود . فرمود : اگر ابراهیم نَبیّ ، خلیل خداوند بود من نیز حبیب خدایم ، ونامم محمّد است .

گفتند : چرا به این اسم نامیده شدی؟ فرمود : خداوند مرا به این اسم نامیده ، ونام مرا از اسم مبارک خود مشتقّ فرموده، او «محمود» ومن «محمّد» ؛ وامّت من ـ در هر حالی ـ «حامد» می‌باشند .

گفتند : راست گفتی ای محمّد ، این نیز در تورات مکتوب است . آری فضیلت تو بالاتر است .

رسولخدا ﷺ فرمود : این هم مورد چهارم .

گفتند : عِیسیٰ از تو برتر بود . فرمود : برای چه؟ گفتند : روزی حضرت عِیسیٰ در

---

۱ ـ لعلّ ذکرهم لعیسیٰ ـ علی نبیّنا وآله وعلیه السّلام ـ کان من جانب النّصاریٰ وبزعمهم .

بِعَقَبَةِ بَيْتِ المَـقْدِسِ ، فَجاءَتْهُ الشَّياطِينُ لِيَحْمِلُوهُ ، فَأَمَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ جَبْرَئيلَ أَنِ اضْرِبْ بِجَناحِكَ الأَيْمَنِ وُجُوهَ الشَّياطِينَ وَأَلْقِهِمْ فِي النّارِ ، فَضَرَبَ بِأَجْنِحَتِهِ وُجُوهَهُمْ وَأَلْقاهُمْ فِي النّارِ .

فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : لَقَدْ أُعْطِيتُ أَنا أَفْضَلَ مِنْ ذلِكَ . قالُوا : وَما هُوَ؟ قالَ : أَقْبَلْتُ يَوْمَ بَدْرٍ مِنْ قِتالِ المُشْرِكِينَ ، وَأَنا جائِعٌ شَدِيدَ الجُوعِ ، فَلَـمّا وَرَدْتُ المَدِينَةَ اسْتَقْبَلَتْنِي امْرَءَةٌ يَهُودِيَّةٌ وَعَلىٰ رَأْسِها جَفْنَةٌ وَ فِي الجَفْنَةِ جَدْيٌ مَشْوِيٌّ وَفِي كُمِّها شَيْءٌ مِنْ سُكَّرٍ .

فَقالَتْ : الحَمْدُلِلّهِ الَّذي مَنَحَكَ السَّلامَةَ وَأَعْطاكَ النَّصْرَ وَالظَّفَرَ عَلَى الأَعْداءِ ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ نَذَرْتُ لِلّهِ نَذْراً إِنْ أَقْبَلْتَ سالِماً غانِماً مِنْ غَزاةِ بَدْرٍ لَأَذْبَحَنَّ هٰذا الجَـدْيَ وَأَشْـوِيَنَّهُ ، وَلَأَحْمِلَنَّهُ إِلَيْكَ لِتَأْكُلَهُ .

فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : فَنَزَلْتُ عَنْ بَغْلَتِي الشَّهْباءَ فَضَرَبْتُ بِيَدي إِلَى الجَدْيِ لِآكُـلَهُ[1] ، فَاسْتَنْطَقَ اللهُ تَعالىٰ الجَدْيَ ، فَاسْتَوىٰ عَلىٰ أَرْبَعَ قَوائِمَ ، وَقالَ : يا مُحَمَّدُ! لاتَأْكُـلْنِي فَـإِنِّي مَسْمُومٌ .

عقبهٔ بیت الـمَقْدِس بود که شیاطین به قصد آزار به سوی او آمدند ، خداوند نیز جبرییل را مأمور ساخت که با بال راست خود شیاطین را براند وبه آتش اندازد ، پس با بالهای خود به صورتشان زد وآنها را به آتش انداخت .

فرمود : به من بهتر وبرتر از آن فضیلت عطا شده است . گفتند : آن چیست؟ فرمود : در راه بازگشت از جنگ‌بدر ، من بسیار گرسنه بودم ، هنگام ورود به مدینه با زنی یهودی روبرو شدم که برسرش کاسهٔ بزرگی حاوی برهٔ بریان شده ، ودر کیسه‌اش مقداری شکر بود . آن زن گفت : خدا را شکر که سلامتیت ارزانی داشت ، ونصر وظـفر بـر دشمـنان عطایت فرمود : من برای خدا نذر کرده بودم که اگر شما از این جنگ با سلامتی وغنیمت بازگردید این بره را ذبح کرده وبریانش کنم وبه شما پیشکش نمایم .

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود : من نیز از مرکب خود پیاده شده وخواستم دست به غذا ببرم که ناگاه آن برهٔ بریان شده به اذن وفرمان خداوند به روی پا ایستاد وگفت : ای محمّد! از من چیزی مخور که من مسموم شده‌ام .

---

۱ ـ إقباله صلى الله عليه وآله على أكل الجدي كان قبل نزول حرمة ذبائح أهل الكتاب ، أو كان لظهور المعجزة لا لقصد الأكل . (العلاّمة المجلسيّ رحمه الله)

قالُوا : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ، هٰذا خَيْرٌ مِنْ ذٰلِكَ . قالَ النَّبِيُّ ﷺ : هٰذِهِ خَمْسَةٌ .

قالُوا: بَقِيَتْ واحِدَةٌ ثُمَّ نَقُومُ مِنْ عِنْدِكَ . قالَ : هاتُوا . قالُوا : سُلَيْمانُ خَيْرٌ مِنْكَ . قالَ : وَلِمَ ذاكَ؟ قالُوا : لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ سَخَّرَ لَهُ الشَّياطِينَ وَالإِنْسَ وَالْجِنَّ وَالطَّيْرَ وَالرِّياحَ وَالسِّباعَ .

فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ : فَقَدْ سَخَّرَ اللهُ لِي الْبُراقَ وَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيا بِحَذافِيرِها ، وَهِيَ دابَّةٌ مِنْ دَوابِّ الْجَنَّةِ ؛ وَجْهُها مِثْلُ وَجْهِ الآدَمِيِّ ، وَحَوافِرُها مِثْلُ حَوافِرِ الْخَيْلِ ، وَذَنَبُها مِثْلُ ذَنَبِ الْبَقَرِ وَ [هِيَ] فَوْقَ الْحِمارِ وَدُونَ الْبَغْلِ ، وَسَرْجُهُ مِنْ ياقُوتَةٍ حَمْراءَ ، وَرِكابُهُ مِنْ دُرَّةٍ بَيْضاءَ ، مَزْمُومَةً بِسَبْعِينَ أَلْفَ زِمامٍ مِنَ الذَّهَبِ ، عَلَيْها جِناحانِ مُكَلَّلانِ بِالدُّرِّ وَالْياقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ . مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ : «لاإِلٰهَ إِلاّاللهُ وَحْدَهُ لاشَرِيكَ لَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» .

قالَتِ الْيَهُودُ : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ، وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِي التَّوراةِ وَهٰذا خَيْرٌ مِنْ ذٰلِكَ ، يا مُحَمَّدُ نَشْهَدُ أَنْ لاإِلٰهَ إِلاّ اللهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللهِ .

فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ ﷺ : لَقَدْ أَقامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَدَعاهُمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسِينَ عاماً ،

یهودیان گفتند : راست گفتی ، این فضیلت بهتر وبرتر از آن است .

پیامبر گرامی اسلام فرمود : این هم مورد پنجم .

گفتند : فقط یک مورد مانده ، وسپس از خدمتتان مرخص خواهیم شد . فرمود : بگویید . گفتند : سلیمان از تو بهتر وبرتر بود . فرمود : در چه فضیلت؟ گفتند : زیرا خداوند باعزّت وجلال تمام شیاطین وانس وجنّ وپرندگان وبادها وحیوانات وحشی را گوش بفرمان ومسخّر او ساخته بود .

رسولخدا ﷺ فرمود : خداوند نیز براق را مسخّر من ساخت وآن‌عطا از همهٔ دنیا بهتر وبالاتر است، وآن مرکبی از مراکب‌بهشت است که چهره‌اش همچون صورت آدمی ، وسم‌هایش چون سم اسبان ، ودُمش مانند دم گاو ، از حمار بزرگتر واز قاطر کوچکتر است . زین آن از یاقوت‌سرخ ورکابش از درّ سفید ، وآن را هفتاد هزار لگام از طلا است ، دو بال دارد که با دُرّ ویاقوت وزبرجد تزیین شده است ، وبر پیشانیش این جمله نوشته شده : «لاإله‌إلاّالله وحده لاشریك له ، محمّد رسول الله» .

یهودیان گفتند : ای محمّد راست گفتی ، وآن در تورات نوشته شده است ، واین فضیلت از آن برتر است . ای‌محمّد همگی ما شهادت به‌یگانگی خدا ورسالت تومی‌دهیم .

پس پیامبر فرمود : نوح نبی علیه‌السلام در میان قومش به مدّت نهصد وپنجاه سال

ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَقَلَّلَهُمْ فَقالَ : «وَما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِيلٌ» وَلَقَدْ تَبِعَني في سِنِّي الْقَلِيلِ وَعُمْري اليَسِيرِ ما لَمْ يَتَّبِعْ نُوحاً عليه السلام في طُولِ عُمْرِهِ وَكِبَرِ سِنِّهِ ، وَإِنَّ في الجَنَّةِ عِشْرينَ وَمِائَةَ صَفٍّ ، اُمَّتي مِنْها ثَمانونَ صَفّاً ، وَأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ كِتابي المُهَيْمِنَ عَلىٰ كُتُبِ الأَنْبِياءِ عليهم السلام النّاسِخَ لَها ، ولَقَدْ جِئْتُ بِتَحْلِيلِ ما حَرَّمُوا وَبِتَحْرِيمِ بَعْضَ ما أَحَلُّوا . مِنْ ذلِكَ أَنَّ مُوسىٰ جاءَ بِتَحْرِيمِ صَيْدِ الحِيتانِ يَوْمَ السَّبْتِ ، حَتّىٰ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ قالَ لِمَنِ اعْتَدىٰ مِنْهُمْ في صَيْدِها يَوْمَ السَّبْتِ : «كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ» فَكانُوا ، وَلَقَدْ جِئْتُ بِتَحْلِيلِ صَيْدِها حَتّىٰ صارَ صَيْدُها حَلالاً . قالَ اللهُ تَعالىٰ : «اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ» .

وَجِئْتُ بِتَحْلِيلِ الشُّحُومِ كُلِّها ، وَكُنْتُمْ لا تَأْكُلُونَها .

ثُمَّ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ صَلّىٰ عَلَيَّ في كِتابِهِ الْعَزِيزِ ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «إِنَّ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً» .

مشغول تبليغ ودعوت بود ، سپس خداوند آنان را در كمى وقلّت تعداد مؤمنينشان اينگونه فرمود : «وجز اندكى با او ايمان نياورده بودند ـ هود : ٤٠» . ومرا در مدّت كوتاهى كه مأمور به دعوت شده‌ام بيش از حضرت نوح در تمام عمر طولانى‌اش به من ايمان آورده ودعوتم را پذيرفته‌اند ، ودر بهشت يكصد وبيست صف تشكيل مى‌شود كه هشتاد صف آنها از امّت وپيروان من محسوب مى‌شوند . وخداوند باعزّت وجلال قرآن را ناسخ همهٔ كتب آسمانى گذشته وبى‌همتا قرار داده است ، برخى از امور ممنوع در اديان گذشته را حلال وبرخى از امور حلال را ممنوع نمودم . مثلاً حضرت موسىٰ حكم به تحريم صيد ماهى در روز شنبه كرده بود ، وبه حدّى اين ممنوعيّت تأكيد داشت كه خداوند به گروهى كه در صيد روز شنبه از حدّ بگذشتند فرمود : «پس بوزينگان شويد ، وخوار وارانده باشيد ـ بقره : ٦٥» ، وتمام آنان بصورت بوزينه مسخ شدند . ولى در شريعت اسلام اين حرمت برداشته شده تا آنجاكه به نصّ صريح اين آيه : «شكار دريا وخوراك آن براى شما حلال شده است ـ مائده : ٩٦» حكم به تجويز وحلّيت آن صادر گشت .

وديگر اينكه شريعت من همهٔ شحوم (چربى‌هاى گوسفند وغيره) را كه از خوردنش پرهيز مى‌كرديد حلال وتجويز نمود .

سپس خداوند در كتاب عزيزش اينگونه بر من صلوات فرستاده است : «همانا خداى وفرشتگانِ او بر پيامبر درود مى‌فرستند ، اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد ، بر او درود فرستيد ـ يعنى بگوييد : اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد ـ وسلام گوييد ـ احزاب : ٥٦» .

ثُمَّ وَصَفَنِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَذَكَرَ فِي كِتابِهِ : «لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» .

وَأَنْزَلَ اللهُ تَعالىٰ أَنْ لا يُكَلِّمُونِي أَصْحابِي حَتّىٰ يَتَصَدَّقُوا بِصَدَقَةٍ ، وَما كانَ ذلِكَ لِنَبِيٍّ قَطّ ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْواكُمْ صَدَقَةً» ثُمَّ وَضَعَها عَنْهُمْ ـ بَعْدَ أَنْ فَرَضَها عَلَيْهِمْ ـ بِرَحْمَتِهِ .

۳۰ ـ وَعَنْ ثَوبانَ قالَ : إِنَّ يَهُودِيّاً جاءَ إِلَى النَّبِيِّ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ فَقالَ لَهُ : يا مُحَمَّدُ ! أَسْأَلُكَ فَتُخْبِرْنِي . فَرَكَضَهُ ثَوبانُ بِرِجْلِهِ وَقالَ لَهُ : قُلْ يا رَسُولَ اللهِ . فَقالَ : لا أَدْعُوهُ إِلّا بِما سَمّاهُ أَهْلُهُ . فَقالَ : أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ : «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّماواتِ» أَيْنَ النّاسُ يَوْمَئِذٍ؟ فَقالَ : فِي الظُّلْمَةِ دُونَ الْمَحْشَرِ ، فَقالَ : فَما أَوَّلُ ما يَأْكُلُ أَهْلُ الجَنَّةِ إِذا دَخَلُوها؟ قالَ : كَبِدُ الحُوتِ . قالَ : فما طَعامُهُمْ عَلىٰ أَثَرِ ذلِكَ؟ قالَ : كَبِدُ الثَّوْرِ . قالَ : فَما شَرابُهُمْ عَلىٰ أَثَرِ ذلِكَ؟ قالَ : السَّلْسَبِيلُ . قالَ : صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ ؛ أَفَلا أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ

سپس مرا در قرآن به دلنوازی و رحمت اینگونه وصف فرموده: «هر آینه شما را پیامبری از خودتان آمد که به رنج افتادنتان بر او گران ودشوار است ؛ به [هدایت] شما دلبسته است ، وبه مؤمنان دلسوز ومهربان است ـ توبه : ۱۲۸» .

وهمچنین خداوند برای حفظ احترام من اصحابم را فرمود که با من مکالمه‌ای نکنند مگر پس از آنکه صدقه‌ای بدهند ، در این آیه : «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، چون [خواهید که] با پیامبر راز گویید، پیش از رازگفتن خود صدقه‌ای بدهید ـ مجادله: ۱۲». سپس خداوند از سر رحمت این حکم را ـ پس از آنکه واجب ساخته بود ـ از آنان برداشت .

۳۰ ـ از ثوبان نقل است که گفت : فردی یهودی بخدمت رسولخدا آمده وگفت : ای محمّد از تو سؤالی دارم وتقاضا می‌کنم پاسخ فرمایید . ثوبان با پای خود به او زده واشاره کرد که بگو : یا رسول الله . یهودی گفت : جز به اسمی که در میان قوم خود نامیده شده او را صدا نمی‌کنم! سپس با قراءت این آیه : «[در] روزی که زمین غیر این زمین گردد وآسمانها [نیز غیر این آسمانها شود] ـ ابراهیم : ۴۸» گفت : مردم درآن روز کجا خواهند بود؟ فرمود : مردم پیش از رسیدن به محشر در محیطی تاریکند خواهند بود . پرسید : نخستین غذای بهشتیان هنگام ورود به بهشت چه چیزی خواهد بود؟ فرمود : جگر ماهی بزرگ . پرسید : سپس چه می‌خورند؟ فرمود : جگر گاو نر . پرسید : سپس چه می‌آشامند؟ فرمود : سلسبیل (روان وگوارا) . گفت : درست گفتی ، اجازه می‌فرمایید از شما سؤالی کنم

لا يَعْلَمُهَ إلاّ نَبِيٌّ؟ قالَ : وَما هُوَ؟ قالَ : عَنْ شِبْهِ الْوَلَدِ أَباهُ وَأُمَّهُ .

قالَ : ماءُ الرَّجُلِ أَبْيَضُ غَلِيظٌ ، وَماءُ المَرْءَةِ أَصْفَرُ رَقِيقٌ ، فَإِذا عَلا مَاءُ الرَّجُلِ ماءَ المَرْءَةِ كانَ الْوَلَدُ ذَكَراً بِإِذْنِ اللهِ تَعالىٰ ، وَمِنْ قِبَلِ ذلِكَ يَكُونُ الشِّبْهُ ، وَإِذا عَلا ماءُ المَرْءَةِ ماءَ الرَّجُلِ خَرَجَ الْوَلَدُ أُنْثىٰ بِإِذْنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَمِنْ قِبَلِ ذلِكَ يَكُونُ الشِّبْهُ .

ثُمَّ قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : وَالَّذي نَفْسِي بِيَدِهِ ما كانَ عِنْدِي شَيْءٌ مِمّا سَأَلْتَني عَنْهُ حَتّىٰ أَنْبَأَنِيهِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في مَجْلِسي هٰذا [عَلىٰ لِسانِ أَخي جَبْرَئيلَ] .

«ذِكْرُ ما جَرىٰ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الاحْتِجاجِ عَلَى الْمُنافِقِينَ في طَرِيقِ تَبُوكَ»

«وَغَيْرُ ذلِكَ مِنْ كَيْدِهِمْ لِرَسُولِ اللهِ عَلَى الْعَقَبَةِ بِاللَّيْلِ»

٣١ ـ قالَ أَبُومُحَمَّدٍ الحَسَنُ العَسْكَرِيُّ عليه السلام : لَقَدْ رامَتِ الْفَجَرَةُ الْكَفَرَةُ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ قَتْلَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلَى الْعَقَبَةِ ، وَرامَ مَنْ بَقِيَ مِنْ مَرَدَةِ الْمُنافِقِينَ بِالْمَدِينَةِ قَتْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام فَما قَدَرُوا عَلىٰ مُغالَبَةِ رَبِّهِمْ ، حَمَلَهُمْ عَلىٰ ذلِكَ حَسَدُهُمْ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله في عَلِيٍّ عليه السلام لِمّا فَخَّمَ مِنْ أَمْرِهِ ، وَعَظَّمَ مِنْ شَأْنِهِ .

که پاسخش را جز انبیاء ندانند؟ فرمود : آن چیست؟ پرسید : از شباهت فرزند به پدر ومادرش .

فرمود : نطفهٔ مرد در بیشتر موارد سفید وغلیظ ، ونطفهٔ زن زرد ورقیق است . وچون نطفهٔ هرکدام بر دیگری برتری وتفوّق یابد به اذن وفرمان خداوند فرزند به او شبیه می‌شود .

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست پاسخ هیچکدام از سؤالات تو را نمی‌دانستم تا اینکه خداوند عزوجلّ در همین مجلس توسّط برادرم جبرییل به من آموخت .

«احتجاج رسولخدا صلى الله عليه وآله بر منافقین»

«در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه»

٣١ ـ از امام عسکری عليه السلام نقل است که فرمود : گروهی از منافقین در شب عقبه ، قصد کشتن رسولخدا صلى الله عليه وآله را داشتند ، وگروهی دیگر در مدینه کمر به قتل حضرت علی عليه السلام بسته بودند ، ولی قادر به مغالبه وستیزه‌جویی پروردگار نبودند وخوشبختانه موفّق نشدند ، ومطلبی که آنانرا وادار به این توطئه نمود حسادتشان به اظهارات پیامبر در تمجید وتجلیل علی بن أبی‌طالب عليه السلام بود .

مِنْ ذلِكَ : أَنَّهُ لَـمّا خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ المَدِينَةِ ـ وَقَدْ كانَ خَلَّفَهُ عَلَيْها ـ وقالَ لَهُ : إِنَّ جَبْرَئيلَ أَتاني وَقالَ لي : يا مُحَمَّدُ ، إِنَّ الْعَلِيَّ الأَعْلىٰ يَقْرَءُ عَلَيْكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ : يا مُحَمَّدُ ، إِمّا أَنْتَ تَخْرُجُ وَيُقِيمُ عَلِيٌّ ، أَوْ تُقِيمُ أنت وَيَخْرُجُ عَلِيٌّ ، لابُدَّ مِنْ ذلِكَ ، فَإِنَّ عَلِيّاً قَدْ نَـدَبْتُهُ لِإِحْدىٰ اثْنَتَيْنِ ، لايَعْلَمُ أَحَدٌ كُنْهَ جَلالِ مَنْ أَطاعَني فِيهِما وَعَظِيمَ ثَوابِهِ غَيْري .

فَلَمّا خَلَّفَهُ ، أَكْثَرَ المُنافِقُونَ الطَّعْنَ فِيهِ ، فَقالُوا : مَلَّهُ وَسَئِمَهُ ، وَكَرِهَ صُحْبَتَهُ ، فَتَبِعَهُ عَلِيٌّ عليه السلام حَتّىٰ لَحِقَهُ ـ وَقَدْ وَجَدَ [غَمّاً شَدِيداً] مِمّا قالُوا فِيهِ ـ .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : ما أَشْخَصَكَ [يا عَلِيُّ] عَنْ مَرْكَزِكَ؟ قالَ : بَلَغَني عَنِ النّاسِ كَذا وَكذا . فَقالَ لَهُ : «أَما تَرْضىٰ أَنْ تَكُونَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلاّ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي»؟ .

فَانْصَرَفَ عَلِيٌّ إِلىٰ مَوْضِعِهِ، فَدَبَّرُوا عَلَيْهِ أَنْ يَقْتُلُوهُ ، وَتَقَدَّمُوا في أَنْ يَحْفِرُوا لَهُ في طَرِيقِهِ حَفِيرَةً طَوِيلَةً قَدْرَ خَمْسِينَ ذِراعاً ، ثُمَّ غَطُّوها بِحُصُرٍ رَقاقٍ ، وَنَثَرُوا فَوْقَها يَسِيراً مِنَ التُّرابِ ،

از آن جمله: هنگام خروج پیامبر از مدینه به سمت تبوک وقتی علی عليه السلام را جانشین خود در شهر نمود بدو فرمود: جبرییل بر من نازل شد وگفت: ای محمّد، علی أعلی ضمن ابلاغ سلام می‌فرماید: یا تو از مدینه خارج شو وعلی را بر شهر بگمار، ویا خود در شهر بمان وعلی خارج شود. وهیچ گریزی از آن نیست. وعلی را نیز مأمور به پذیرش یکی از آن دو ساخته‌ام، هیچکس به حقیقت بزرگی وعظمت کسی که مرا در مورد آندو اطاعت نماید وبه پاداش عظیمش واقف نیست ونمی‌داند.

پس هنگامیکه او را جانشین خود در مدینه قرار داد موج زخم زبان وبدگویی منافقین به اوج خود رسید، که پیامبر از علی دلتنگ وملول؛ واز مصاحبت ورفاقتش بیزار گشته، وبرای همین او را در مدینه گذاشته وبهمراه خود نبرده. وحضرت علی عليه السلام از شدّت ناراحتی وحزن، از مدینه خارج شده وبه خدمت رسولخدا ﷺ رسید.

پیامبر در مواجههٔ با علی فرمود: چرا از مدینه خارج شدی؟ وآنحضرت جریان واقعه را بازگفت. پیامبر فرمود: آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند نسبت هارون به موسیٰ باشی، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود؟!

باشنیدن این‌کلام حضرت علی علیه السّلام به مدینه بازگشت. وتیر منافقین به سنگ خورد. بنابر این نقشه‌ای در خصوص قتل أمیرالمؤمنین علیه السّلام کشیدند، بدین ترتیب که در سر راه او گودال عمیق کنده وروی آنرا با حصیر وخاک پوشانیدند تا چون

بِقَدْرِ ما غَطُّوا [بِهِ] وُجُوهَ الْحُصُرِ ، وَكان ذلِكَ عَلىٰ طَريقِ عَلِيٍّ عليه السلام الَّذي لابُدَّ لَهُ مِنْ سُلُوكِهِ لِيَقَعَ هُوَ وَدابَّتُهُ فِي الْحُفَيرَةِ الَّتي قَدْ عَمَّقُوها ، وَكان ما حَوالِي الْمَحْفُورِ أَرْضاً ذاتَ ـ حِجارَةٍ ، وَدَبَّرُوا عَلىٰ أَنَّهُ إِذا وَقَعَ مَعَ دابَّتِهِ فِي ذلِكَ المكانِ كَبَسُوهُ بِالأَحْجارِ حَتّىٰ يَقْتُلُوهُ .

فَلَـمّا بَلَغَ عَلِيٌّ عليه السلام قُرْبَ المكانِ لَوّىٰ فَرَسُهُ عُنُقَهُ ، وَأَطالَهُ اللهُ فَبَلَغَتْ جَحْفَلَتُهُ أُذُنَيْهِ وَقالَ : يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ! قَدْ حُفِرَ [لَكَ] هاهُنا وَدُبِّرَ عَلَيْكَ الحَتْفُ ـ وَأَنْتَ أَعْلَمُ ـ لاتَمُرَّ فِيهِ .

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : جَزاكَ اللهُ مِنْ ناصِحٍ خَيْراً ، كَما تُدَبِّرُ بِتَدْبيري ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لا يُخَلِّيكَ مِنْ صُنْعِهِ الجَميلِ . وَسارَ حَتّىٰ شارَفَ المكانَ ، فَتَوَقَّفَ الْفَرَسُ خَوْفاً مِنَ المُرُورِ عَلَى المكانِ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : سِرْ بِإِذْنِ اللهِ سالِماً سَوِيّاً ، عَجيباً شَأْنُكَ ، بَديعاً أَمْرُكَ . فَتَبادَرَتِ الدّابَّةُ ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ مَتَّنَ الأَرْضَ وَصَلَّبَها ، وَلَأَمَ حَفْرَها [كَأَنَّها لَمْ تَكُنْ مَحْفُورَةً] وَجَـعَلَها كَسائِرِ الأَرْضِ . فَلَـمّا جاوَزَها عَلِيٌّ عليه السلام لَوَّى الْفَرَسُ عُنُقَهُ ، وَوَضَعَ جَحْفَلَتَهُ عَلىٰ أُذُنِهِ ، ثُمَّ قالَ : ما أَكْرَمَكَ عَلىٰ رَبِّ الْعالَمينَ! أَجازَكَ عَلىٰ هٰذَا المكانِ الْحاوِي .

فَقالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام : جازاكَ اللهُ بِهٰذِهِ السَّلامَةِ عَنْ نَصيحَتِكَ الَّتي نَصَحْتَني بِها .

ثُمَّ قَلَبَ وَجْهُ الدّابَّةِ ما يَلِي كَفَلَها ، وَالْقَومُ مَعَهُ بَعْضُهُمْ كانَ أَمامَهُ ، وَبَعْضُهُمْ [كـانَ]

آنحضرت از آنجا عبور کند با مرکبش در آن گودال بیافتد . زمین اطراف گودال ، سنگلاخ بود ، وقصد داشتند جهت استتار روی گودال را با سنگ بپوشانند تا با زمـین اطـراف یکسان شده وآنحضرت را بکشند .

وقتی أمیرالمؤمنین عليه السلام نزدیک آنجا شد ، اسب آنحضرت به قدرت خدا بزبان آمده وسرخود را کج نمود و رو به سوار خود نموده وجریان امر را بـازگفت وحـضرت را از حرکت بازداشت .

آنحضرت نیز ضمن دعای خیر برای او حرکت نمود تا به گودال سرپوشیده رسید . در اینجا اسب از بیم عبور از آن مکان ایستاد .

حضرت أمیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : به اذن وفرمان خدا صحیح وسالم بگذر ، وآن مرکب با معجزه‌ای دیگر صحیح وسالم از روی آن همچون زمین سفت ومحکم عبور نمود . وعرضه داشت : پروردگار جهانیان چقدر رعایت حال تو را می‌کند! تو را از روی این گودال عبورداد .

آنحضرت فرمود : خداوند به جهت خیرخواهی تو بود که مرا از روی آن گذراند .

سپس همچنانکه روی اسب به عقب برگشته ومشغول صحبت بود ، مـنافقین در

خَلْفَهُ، وَقالَ: اكْشِفُوا عَنْ هٰذا الْمَكانِ. فَكَشَفُوا عَنْهُ فَإِذا هُوَ خاوٍ، [وَ] لا يَسِيرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلاّ وَقَعَ فِي الْحُفْرَةِ، فَأَظْهَرَ الْقَوْمُ الْفَزَعَ وَالتَّعَجُّبَ مِمّا رَأَوا [مِنْهُ].

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِلْقَوْمِ: أَتَدْرُونَ مَنْ عَمِلَ هٰذا؟ قالُوا: لانَدْرِي. قالَ عليه السلام: لٰكِنَّ فَرَسي هٰذا يَدْرِي. وَقالَ لِلْفَرَسِ: يا أَيُّهَا الْفَرَسُ كَيْفَ هٰذا؟ وَمَنْ دَبَّرَ هٰذا؟

فَقالَ الْفَرَسُ: يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ! إِذا كانَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يُبْرِمُ ما يَرُومُ جُهّالُ الْخَلْقِ نَقْضَهُ، أَوْكانَ يَنْقُضُ ما يَرُومُ جُهّالُ الْخَلْقِ إِبْرامَهُ، فَاللهُ هُوَ الْغالِبُ وَالْخَلْقُ هُمُ الْمَغْلُوبُونَ، فَعَلَ هٰذا يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ فُلانٌ وَفُلانٌ ـ إِلىٰ أَنْ ذَكَرَالْعَشَرَةَ ـ بِمُواطَأَةٍ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ، هُمْ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي طَرِيقِهِ. ثُمَّ دَبَّروا رَأْيَهُمْ عَلىٰ أَنْ يَقْتُلُوا رَسُولَ اللهِ ﷺ عَلَى الْعَقَبَةِ، وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ وَراءِ حَياطَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ و وَلِيُّ اللهِ لايَغْلِبُهُ الْكافِرُونَ.

فَأَشارَ بَعْضُ أَصْحابِ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام بِأَنْ يُكاتِبَ رَسُولَ اللهِ ﷺ بِذٰلِكَ، وَيَبْعَثَ رَسُولاً مُسْرِعاً. فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللهِ إِلىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ أَسْرَعُ، وَكِتابَهُ إِلَيْهِ أَسْبَقُ، فَلا يَهُمَّنَّكُمْ هٰذا [إِلَيْهِ]،

اطراف او مخفی شده بودند که ناگاه اسب ندا کرد: از این مکان دور شوید. همه رفتند وکسی نماند، وپس از آن زمانی نگذشت که همهٔ آنان به درون آن گودال افتادند، وصدای ناله وفغانشان بپاخاست وهمه از آنچه دیده بودند متعجّب شدند.

پس حضرت أمیر عليه السلام به آنان فرمود: آیا نمی‌دانید چه کسی این توطئه را ترتیب داد: گفتند: نه، نمی‌دانیم. پس روی به مرکب خود کرده وپرسید: این توطئه چگونه وبدست چه کسی شکل گرفت؟ گفت: ای أمیرالمؤمنین، وقتی خداوند چیزیرا که مردم نادان قصد تکذیبش را دارند تأیید می‌فرماید، وبالعکس چیزیرا که قصد تأییدش را دارند تکذیب ونقص می‌کند، پس تنها خداوند پیروز وهمهٔ خلق مغلوب وشکست‌خورده‌اند. آری این توطئه بدست فلانی وفلانی ـ تا ده نفر ـ وبا همدستی فلانی وفلانی، تا بیست وچهار نفر را نام‌برد. وگروه‌دوم توطئه گران همراه‌پیامبر ﷺ در سفرند وعزمشان را بر قتل آنحضرت در راه عقبه جزم کرده‌اند، درحالیکه خداوند باعزّت وجلال پشتیبان وحامی پیامبر است وهیچ کافری قادر به شکست ولی خدا نیست.

پس برخی از یاران حضرت أمیر عليه السلام به او پیشنهاد نمود که از طریق نامه توسّط پیک سریعی پیامبر را مطّلع سازد، حضرت فرمودند: پیک خدا به رسولش سریعتر، ونامه‌اش به او پیشتر است، ناراحت نباشید.

فَلَمّا قَرِبَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الْعَقَبَةِ الَّتي بِإِزائِها فَضائِحُ الْمُنافِقينَ وَالْكافِرينَ ، نَزَلَ دُونَ الْعَقَبَةِ ، ثُمَّ جَمَعَهُمْ فَقالَ لَهُمْ : هٰذا جَبْرَئيلُ الرُّوحُ الأَمينُ يُخْبِرُني : إِنَّ عَلِيّاً دُبِّرَ عَلَيْهِ كَذا وَكَذا ، فَدَفَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُ بِأَلْطافِهِ وَعَجائِبِ مُعْجِزاتِهِ بِكَذا وَكَذا ، إِنَّهُ صَلَّبَ الأَرْضَ تَحْتَ حافِرِ دابَّتِهِ وَأَرْجُلِ أَصْحابِهِ ، ثُمَّ انْقَلَبَ عَلىٰ ذٰلِكَ الْمَوضِعِ عَلِيٌّ عليه السلام وَكَشَفَ عَنْهُ ، فَرُبِيَتِ الْحَفيرَةُ ، ثُمَّ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَأَمَها كَما كانَتْ ، لِكَرامَتِهِ عَلَيْهِ ، وَإِنَّهُ قيلَ لَهُ : كاتِبْ بِهٰذا وَأَرْسِلْ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ ، فَقالَ [عَلِيٌّ] : رَسُولُ اللهِ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ أَسْرَعُ وَكِتابُهُ إِلَيْهِ أَسْبَقُ . وَلَمْ يُخْبِرْهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِما قالَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلى بابِ الْمَدينَةِ : «إِنَّ مَنْ مَعَ رَسُولِ اللهِ سَيَكيدُونَهُ وَيَدْفَعُ اللهُ عَنْهُ» .

فَلَمّا سَمِعَ الأَرْبَعَةُ وَالْعِشْرُونَ أَصْحابُ الْعَقَبَةِ ما قالَهُ [رَسُولُ اللهِ] صلى الله عليه وآله في أَمْرِ عَلِيٍّ عليه السلام ، قالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : ما أَمْهَرَ مُحَمّداً بِالْمَخْرَقَةِ ، وَإِنَّ فَيْجاً مُسْرِعاً أَتاهُ ، أَوْ طَيْراً مِنَ الْمَدينَةِ مِنْ بَعْضِ أَهْلِهِ وَقَعَ عَلَيْهِ؟! إِنَّ عَلِيّاً قُتِلَ بِحيلَةِ كَذا وَكَذا ، وَهُوَ الَّذي وَاطَأَنا عَلَيْهِ أَصْحابُنا ، فَهُوَ الآنَ لَمّا بَلَغَهُ كَتَمَ الْخَبَرَ ، وَقَلَبَهُ إِلىٰ ضِدِّهِ ، يُريدُ أَنْ يُسَكِّنَ مَنْ مَعَهُ ، لِئَلاّ يَمُدُّوا أَيْدِيَهُمْ عَلَيْهِ ، وَهَيْهاتَ ، وَاللهِ ما لَبِثَ عَلِيّاً بِالْمَدينَةِ إِلاّ حينُهُ وَلا أَخْرَجَ مُحَمَّداً إِلىٰ هاهُنا إِلاّ حينُهُ ، وَقَدْ هَلَكَ عَلِيٌّ وَهُوَ هاهُنا هالِكٌ لامَحالَةَ ، وَلٰكِنْ تَعالَوا حَتّىٰ نَذْهَبَ إِلَيْهِ وَنُظْهِرَ لَهُ السُّرُورَ بِأَمْرِ عَلِيٍّ لِيَكُونَ أَسْكَنَ لِقَلْبِهِ إِلَيْنا ، إِلىٰ أَنْ نَمْضي فيه تَدْبيرَنا .

از آن طرف هنگامیکه پیامبر به نزدیکی آن عقبه رسید ـ همانجاکه در مقابلش جماعت منافق وکافر رسوا شدند ـ وهمانجا پیاده شد واصحاب را جمع نموده وفرمود : فرشتهٔ وحی جبرییل به من خبر داد که علی در مدینه مورد سوء قصدی قرار گرفته وخداوند با الطاف ومعجزاتش وی را نجات داد ، وماجرا از این قرار بوده : ـ وجریان آن توطئه را تا آخر بازگفت ، وفقط قسمت آخر سخن حضرت علی عليه السلام که مربوط به سوء قصد نسبت به خودش بود را مخفی داشت .

باری چون فرمایشات پیامبر به اینجا رسید آن گروه بیست وچهار نفرهٔ از منافقین با هم وارد سخن شدند ، یکی گفت : بطور حتم از مدینه پیکی رسیده وخبر کشته شدن علی را آورده است . ومحمّد با زرنگی قصد دارد خبر را وارونه جلوه دهد تا دلهای اصحابش را تسکین وتثبیت نموده وایشانرا از اضطراب واختلاف محفوظ بدارد . پس باتّفاق آراء قرار شد به محضر رسولخدا صلى الله عليه وآله رفته واز سالم ماندن علی اظهار شادی وخرسندی نموده ، وبرای جلب توجّه واطمینان وعلاقهٔ آن حضرت سخنانی گویند .

فَحَضَرُوهُ وَهَنَّأوهُ عَلىٰ سَلامَةِ عَلِيٍّ مِنَ الْوَرْطَةِ الَّتي رامَها أَعْداؤُهُ . ثُمَّ قالُوا لَـهُ : يـا رَسُولَ اللهِ! أَخْبِرْني عَنْ عَلِيٍّ أَهُوَ أَفْضَلُ أَمْ مَلائِكَةُ اللهِ الْمُـقَرَّبُونَ؟ فَقالَ رَسُـولُ اللهِ ﷺ : وَهَلْ شُرِّفَتِ الْمَلائِكَةُ إِلاّ بِحُبِّها لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَقَبُولِها لِوِلايَتِهِما؟ وَإِنَّهُ لا أَحَدٌ مِنْ مُحِبِّي عَلِيٍّ [وَقَدْ] نَظَّفَ قَلْبَهُ مِنْ قَذَرِ الْغَشِّ وَالدَّغَلِ وَالْغِلِّ وَنَجاساتِ الذُّنُوبِ ، إِلاّ كانَ أَطْهَرَ وَأَفْضَلَ مِنَ الْمَلائِكَةِ .

وَهَلْ أَمَرَ اللهُ الْمَلائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ إِلاّ لِما كانُوا قَدْ وَضَعُوهُ في نُفُوسِهِمْ؟ إِنَّهُ لا يَصِيرُ في الدُّنْيا خَلْقٌ بَعْدَهُمْ إِذا رَفَعُوا عَنْها إِلاّ وَهُمْ ـ يَعْنُونَ أَنْفُسَهُمْ ـ أَفْضَلَ مِنْهُ في الدِّينِ فَضْلاً وَأَعْلَمَ بِاللهِ وَبِدِينِهِ عِلْماً .

فَأَرادَ اللهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ أَنَّهُمْ قَدْ أَخْطَأُوا في ظُنُونِهِمْ وَاعْتِقاداتِهِمْ ، فَـخَلَقَ آدَمَ وَعَـلَّمَهُ الأَسْماءَ كُلَّها ، ثُمَّ عَرَضَها عَلَيْهِمْ ، فَعَجَزُوا عَنْ مَعْرِفَتِها ، فَأَمَرَ آدَمَ عليه السلام أَنْ يُـنَبِّئَهُمْ بِهـا ، وَعَرَّفَهُمْ فَضْلَهُ في الْعِلْمِ عَلَيْهِمْ .

ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ صُلْبِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ ، مِنْهُمُ الأَنْبِياءُ وَالرُّسُلُ وَالْخِيارُ مِنْ عِبادِاللهِ ، وَمِـنَ

پس نزد آنحضرت رسیده و او را بخاطر سلامتی علیّ علیه السلام از خطر تهـنیت گـفته سپس گفتند : آیا علیّ بن أبی‌طالب افضل امّت است یا فرشتگان مقرّب خداوند؟ فرمود : آیا شرافت فرشتگان جز به حبّ ودوستی محمّد وعـلی وپـذیرش ولایت آنـدوست؟ وبالاتر از آن اگر یکی از محبّین ودوستداران علی دلش را تزکیه نموده واز گناهان بپرهیزد واز ریا وغشّ ودغل خود را حفظ نماید از فرشتگان پاکتر وبرتر خواهد بود .

وآیا نمی‌دانید که خداوند فرشتگان را جز بخاطر خودبینی آنان مأمور به سجدهٔ آدم نساخت؟ زیرا تصوّر فرشتگان چنان بود که هیچ مخلوقی که سزاوار جانشینی آنان باشد در دنیا یافت نخواهد شد ، وخودشانرا از لحاظ عـلم ودیـن ومـعرفت وفـضل بـالاتر می‌دیدند .

وبر همین اساس خداوند اراده فرمود که آنانرا به خیال خام واعتقاد باطلشان واقف فرماید ، پس آدم را آفرید وتمامی اسماء را بدو آموخت ، سپس اسماء را بـه فـرشتگان عرضه فرمود ، وآنان از درک معرفت آن عاجز ودرمانده شدند ، پس در این هنگام آدم را مأمور فرمود تا اسماء را بر ملائکه تعلیم نماید وایشانرا به برتری علمی خود آگاه نماید .

سپس از صلب آدم نسل او را خارج نمود، و در میان آنان انبیاء مرسلین و بندگان

الْخِيارِ الْفاضِلينَ مِنْهُمْ أَصْحابَ مُحَمَّدٍ ، وَخِيارَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ .

وَعَرَّفَ الْمَلائِكَةَ بِذلِكَ أَنَّهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلائِكَةِ إِذا احْتَمَلُوا ما حَمَلُوهُ مِنَ الأَثْقالِ وَقاسُوا ما هُمْ فِيهِ بِعَرْضٍ يعرضُ مِنْ أَعْوانِ الشَّياطِينَ وَمُجاهَدَةِ النُّفُوسِ ، وَاحْتِمالِ أَذَى ثِقْلِ الْعِيالِ ، وَالاجْتِهادِ فِي طَلَبِ الْحَلالِ ، وَمُعاناةِ مَخاطِرِ الْخَوْفِ مِنَ الأَعْداءِ ـ مِنْ لُصُوصٍ مُخَوِّفِينَ ، وَمِنْ سَلاطِينَ جَوَرَةٍ قاهِرِينَ ـ وَصُعُوبَةٍ فِي الْمَسالِكِ وَ [فِي] الْمَضائِقِ وَالْمَخاوِفِ ، وَالأَجْزاعِ وَالْجِبالِ وَالتِّلالِ لِتَحْصِيلِ أَقْواتِ الأَنْفُسِ وَالْعِيالِ مِنَ الطِّيبِ الْحَلالِ ، فَعَرَّفَهُمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ خِيارَ الْمُؤْمِنِينَ يَحْتَمِلُونَ هذِهِ الْبَلايا ، وَيَتَخَلَّصُونَ مِنْها ، وَيُحارِبُونَ الشَّياطِينَ وَيَهْزِمُونَهُمْ ، وَيُجاهِدُونَ أَنْفُسَهُمْ بِدَفْعِها عَنْ شَهَواتِها ، وَيَغْلِبُونَها مَعَ ما رُكِّبَ فِيهِمْ مِنْ شَهَواتِ الْفُحُولَةِ ، وَحُبِّ اللِّباسِ وَالطَّعامِ ، وَالْعِزِّ وَالرِّئاسَةِ وَالْفَخْرِ وَالْخُيَلاءِ ، وَمُقاساةِ الْعِناءِ وَالْبَلاءِ مِنْ إِبْلِيسَ ـ لَعَنَهُ اللهُ ـ وَعَفارِيتِهِ ، وَخَواطِرِهِمْ وَإِغْوائِهِمْ وَاسْتِهْوائِهِمْ ، وَدَفْعِ ما يُكابِدُونَهُ مِنْ أَلَمِ الصَّبْرِ عَلىٰ سِماعِ الطَّعْنِ مِنْ أَعْداءِ اللهِ ، وَسِماعِ الْمَلاهِي وَالشَّتْمِ لِأَولِياءِ اللهِ ، وَمَعَ ما يُقاسُونَهُ فِي أَسْفارِهِمْ لِطَلَبِ أَقْواتِهِمْ ، وَالْهَرَبِ مِنْ أَعْداءِ دِينِهِمْ ، وَالطَّلَبِ لِمَنْ يَأْمُلُونَ مُعامَلَتَهُ مِنْ مُخالِفِيهِمْ فِي دِينِهِمْ .

قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : يامَلائِكَتِي وَأَنْتُمْ مِنْ جَمِيعِ ذلِكَ بِمَعْزِلٍ ، لا شَهَواتُ الْفُحُولَةِ تُزْعِجُكُمْ ، وَلا شَهْوَةُ الطَّعامِ تَحْقِرُكُمْ ، وَلا خَوْفٌ مِنْ أَعْداءِ دِينِكُمْ وَدُنْياكُمْ يَنْخُبُ فِي قُلُوبِكُمْ ،

برگزیدهٔ خداوند ، وافضل آنان محمّد وآل واصحاب وامّت نیکوکارش می‌باشند ،

وبه فرشتگان فهماند که آنان برتر از ایشانند ، زیرا که با وجود صدها ابتلاءات وپیش‌آمدهای ناملائم از زحمت تأمین معاش خود وعیال واهلش گرفته تا تحمّل ترس وخوف از دزدان وأمرای ستمگر ، واستقامت در برابر امراض وسختیها ، ومشقّت اغواء واضلال شیاطین [و] انس وجن ، وسختی زندگانی دنیوی ، باز هم با هوا وخواهشهای نفسانی مبارزه کرده وبرای اطاعت وامتثال اوامر وتکالیف الهی استقامت بخرج داده وپیوسته در مقابل تمایلات وشهوات فطری خود از حبّ نساء ولباس وشهرت ودوستی دنیا ودیگر لذّات آن مجاهده نموده ، رو به سوی حقّ وحقیقت می‌آورند ، وبا خلوص نیّت وصفا وصدق باطن ، در پی تحصیل علم ومعرفت وقرب ومنزلت قدم بر می‌دارند .

خداوند عزیز فرمود : ای فرشتگانم! شما از تمامی این گرفتاریها وعلائق مادّی ودنیایی دورید ، نه تمایلات جنسی شما را می‌آزارد ، ونه شهوت خوردن سست وناتوانتان می‌سازد ، ونه خوف وهراس از دشمنان دین ودنیایتان دلهای شما را می‌لرزاند ،

وَلا لإِبْلِيسَ فِي مَلَكُوتِ سَماواتِي وَأَرْضِي شَغْلٌ عَلىٰ إِغْواءِ مَلائِكَتِي الَّذينَ قَدْ عَصَمْتُهُمْ مِنْهُمْ.

يا مَلائِكَتِي، فَمَنْ أَطاعَني مِنْهُمْ وَسَلمَ دِينَهُ مِنْ هٰذِهِ الآفاتَ وَالنَّكَباتِ فَقَدِ احْتَمَلَ في جَنْبِ مَحَبَّتِي ما لَمْ تَحْتَمِلُوا، وَاكْتَسَبَ مِنَ الْقُرُباتِ [إِلىٰ] ما لَمْ تَكْتَسِبُوا.

فَلَمّا عَرَّفَ اللهُ مَلائِكَتَهُ فَضْلَ خِيارِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَشِيعَةِ عَلِيٍّ وَخُلَفائِهِ عليهم السلام، وَاحْتِمالِهِمْ في جَنْبِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمْ ما لا تَحْتَمِلُهُ الْمَلائِكَةُ، أَبانَ بَني آدَمَ الْخِيارَ الْمُتَّقِينَ بِالْفَضْلِ عَلَيْهِمْ.

ثُمَّ قالَ: فَلِذٰلِكَ فَاسْجُدُوا لِآدَمَ لِما كانَ مُشْتَمِلاً عَلىٰ أَنْوارِ هٰذِهِ الْخَلائِقِ الأَفْضَلِينَ.

وَلَمْ يَكُنْ سُجُودُهُمْ لِآدَمَ، إِنَّما كانَ آدَمُ قِبْلَةً لَهُمْ يَسْجُدُونَ نَحْوَهُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَكانَ بِذٰلِكَ مُعَظِّماً لَهُ مُبَجِّلاً، وَلا يَنْبَغي لِأَحَدٍ أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ مِنْ دُونِ اللهِ، وَيَخْضَعَ لَهُ خُضُوعَهُ لِلّهِ وَيُعَظِّمَهُ ـ بِالسُّجُودِ لَهُ ـ كَتَعْظِيمِهِ لِلّهِ، وَلَوْ أَمَرْتُ أَحَداً أَنْ يَسْجُدَ هٰكَذا لِغَيْرِ اللهِ لَأَمَرْتُ ضُعَفاءَ شِيعَتِنا وَسائِرَ الْمُكَلَّفِينَ مِنْ شِيعَتِنا أَنْ يَسْجُدُوا لِمَنْ تَوَسَّطَ في عُلُومِ عَلِيٍّ وَصِيِّ رَسُولِ اللهِ، وَمَحْضِ وِدادِ خَيْرِ خَلْقِ اللهِ عَلِيٍّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ، وَاحْتَمَلَ الْمَكارِهَ وَالْبَلايا في التَّصْرِيحِ بِإِظْهارِ ـ

ونه شیطان واعوانش قادرند فرشتگانم را ـ همانها که از خطا ولغزش محفوظ ومعصومشان داشته‌ام ـ وسوسه نمایند.

ای فرشتگانم! اینستکه اگر هر یک از بنی‌آدم سرگرم عبادت واطاعت شده وبا آن گرفتاریها وعلائق، توجّه وخلوص قلب خود را حفظ کند، البتّه قدم بلندتری را برداشته وعملی را انجام داده است که شما از آوردن آن عاجز وناتوان خواهید بود.

وچون خداوند جلیل مقام رفیع آدم را برای ملائکه معرّفی فرمود به آنان امر نمود که به آدم سجده کنند، زیرا او شامل همان خلائق برتر وافضل وافراد برجسته وخصوصاً شخصیتهایی چون پیامبر اسلام وعلی بن أبی‌طالب واهل بیت طهارت بود وگویی تمام آنان در صُلب او صف‌آرایی می‌کردند.

وسجدهٔ فرشتگان ظاهراً به‌سوی آدم، ولی درواقع برای خداوند جهانیان بود. وآدم در این قضیّه مانند قبله (خانهٔ کعبه) بوده است، که مردم هنگام عبادتِ خدا به آن طرف متوجّه می‌شوند. آری آن‌سجده‌ای که برای‌خداوند صورت‌می‌گیرد برای هیچ کسی جایز و روانیست، ونیز کسی‌را نشاید که ازآفریدهٔ‌خدا به آن‌اندازه تجلیل‌نماید که درخور تجلیلِ پروردگار جهانیان است. واگر قرار بود کسی را اینگونه امر به سجدهٔ غیر خدا کنم، حتماً شیعیان ناتوان ومکلّفین‌را می‌گفتم که افراد میانه‌رو در علم علی ـ وصیّ رسول خدا ـ را سجده کنند، واینکاررا فقط بخاطر دوستی بهترینِ خلقِ خدا «علی» ـ پس از رسول خدا ـ انجام دهند، همو که تمام سختی وبلاها را در اظهار حقوق‌الهی‌بجان‌خرید، وهیچ حقّی را که

حُقُوقِ اللهِ ، وَلَمْ يُنْكِرْ عَلِيٌّ حَقّاً أَرْقَبَهُ عَلَيْهِ قَدْ كانَ جَهِلَهُ أَوْ أَغْفَلَهُ .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : عَصَى اللهَ إِبْلِيسُ ، فَهَلَكَ لِما كانَ مَعْصِيَتُهُ بِالْكِبْرِ عَلىٰ آدَمَ ، وَعَصَى اللهَ آدَمُ بِأَكْلِ الشَّجَرَةِ ، فَسَلِمَ وَلَمْ يَهْلِكْ ، لِما لَمْ يُقارِنْ بِمَعْصِيَتِهِ التَّكَبُّرَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَذلِكَ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ قالَ لَهُ : «يا آدَمُ! عَصاني فِيكَ إِبْلِيسُ ، وَتَكَبَّرَ عَلَيْكَ فَهَلَكَ ، وَلَوْ تَواضَعَ لَكَ بِأَمْرِي، وَعَظَّمَ عِزَّ جَلالي لَأَفْلَحَ كُلَّ الفَلاحِ كَما أَفْلَحْتَ ، وَأَنْتَ عَصَيْتَني بِأَكْلِ الشَّجَرَةِ وَ عَظَّمْتَني بِالتَّواضُعِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، فَتُفْلِحُ كُلَّ الْفَلاحِ ، وَتَزُولُ عَنْكَ وَصْمَةُ الزَّلَّةِ فَادْعُني بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ لِذلِكَ» . فَدَعا بِهِمْ ، فَأَفْلَحَ كُلَّ الْفَلاحِ لَمّا تَمَسَّكَ بِعُرْوَتِنا أَهْلَ الْبَيْتِ .

ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أَمَرَ بِالرَّحِيلِ في أَوَّلِ نِصْفِ اللَّيْلِ الأَخِيرِ ، وَأَمَرَ مُنادِيهِ فَنادىٰ : أَلا لا يَسْبِقَنَّ رَسُولَ اللهِ أَحَدٌ إِلَى الْعَقَبَةِ ، وَلا يَطَأُها حَتّىٰ يُجاوِزَها رَسُولُ اللهِ! .

ثُمَّ أَمَرَ حُذَيْفَةَ أَنْ يَقْعُدَ في أَصْلِ الْعَقَبَةِ ، فَيَنْظُرَ مَنْ يَمُرُّ بِها وَيُخْبِرَ رَسُولَ اللهِ ، وَكانَ رَسُولُ اللهِ أَمَرَهُ أَنْ يَسْتَتِرَ بِحَجَرٍ .

در انتظارش بود ـ که یا نمی‌دانست یا از یاد برده بود ـ انکار نکرد .

سپس فرمود: در طی این جریان کار ابلیس به عصیان ونافرمانی کشید، وچون عصیانش از سر تکبّر وخودستایی بود به هلاکت افتاد، وآدم نیز خداوند را بواسطهٔ خوردن از درخت ممنوعه عصیان نمود ولی چون عاری از تکبّر بر محمّد وآل پاکش بود سالم ماند. وآن خلاصهٔ فرمایش خداوند است بر او که: «ای آدم! ابلیس بواسطهٔ تو به من عصیان ورزید، و بر تو تکبّر کرد وهلاک شد، واگر سر به فرمانم نهاده ومرا حرمت می‌نهاد به هر ترتیبی به رستگاری می‌رسید ، و تو نیز با خوردن درخت ممنوعه مرا مخالفت نمودی ولی بواسطهٔ تواضع بر محمّد وآل او مرا تعظیم نمودی، پس رستگار گشتی وعیب وعار لغزش از تو زایل شد، پس به حرمت وحقّ محمّد وآل پاکش مرا بخوان». پس خدا را به حقّ آنان خوانده وبواسطهٔ تمسّک به‌ریسمان اهل‌بیت به نیکوترین وجهی رستگار گشت .

سپس رسولخدا صلى الله عليه وآله دستور فرمود که همه مهیّای حرکت وکوچ شوند و به فردی گفت که ندا سر دهد که: بدانید که همه‌باید پشت سر پیامبر حرکت کرده وهیچکس نباید جلوتر از آنحضرت قدم برداشته وپای به عقبهٔ کوه بگذارد، تا خود پیامبر از آن بگذرد .

سپس به حذیفه دستور فرمود در پای کوه نشسته ومراقب باشد چه کسی پیش از پیامبر به سوی عقبهٔ کوه حرکت می‌کند ، ودر ضمن پشت سنگی پنهان شود .

فَقالَ حُذَيْفَةُ : يا رَسُولَ اللهِ! إِنِّي أَتَبَيَّنُ الشَّرَّ فِي وُجُوهِ رُؤَساءِ عَسْكَرِكَ ، وَإِنِّي أَخافُ إِنْ قَعَدْتُ فِي أَصْلِ الْجَبَلِ، وَجاءَ مِنْهُمْ مَنْ أَخافُ أَنْ يَتَقَدَّمَكَ إِلىٰ هُناكَ لِلتَّدْبِيرِ عَلَيْكَ ، يَحُسُّ بِي ، فَيَكْشِفُ عَنِّي ، فَيَعْرِفُنِي وَيَعْرِفُ مَوْضِعِي مِنْ نَصِيحَتِكَ فَيَتَّهِمُنِي وَيَخافُنِي فَيَقْتُلُنِي .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : إِنَّكَ إِذا بَلَغْتَ أَصْلَ الْعَقَبَةِ فَاقْصُدْ أَكْبَرَ صَخْرَةٍ هُناكَ إِلىٰ جانِبِ أَصْلِ الْعَقَبَةِ وَقُلْ لَها : «إِنَّ رَسُولَ اللهِ يَأْمُرُكَ أَنْ تَنْفَرِجِي لِي حَتّىٰ أَدْخُلَ [فِي] جَوْفِكَ ، ثُمَّ [إِنَّهُ] يَأْمُرُكَ أَنْ تَنْقُبَ فِيكَ ثُقْبَةً أَبْصَرَ مِنْها المارِّينَ ، وَيَدْخُلَ عَلَيَّ مِنْها الرَّوحُ لِئَلاّ أَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ» فَإِنَّها تَصِيرُ إِلىٰ ما تَقُولُ لَها بِإِذْنِ اللهِ رَبِّ الْعالَمِينَ .

فَأَدّىٰ حُذَيْفَةُ الرِّسالَةَ وَدَخَلَ جَوْفَ الصَّخْرَةِ ، وَجاءَ الأَرْبَعَةُ وَالْعِشْرُونَ عَلىٰ جِمالِهِمْ وَبَيْنَ أَيْدِيهِمْ رَجّالَتُهُمْ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : مَنْ رَأَيْتُمُوهُ هاهُنا كائِناً مَنْ كانَ فَاقْتُلُوهُ لِئَلاّ يُخْبِرُوا مُحَمَّداً أَنَّهُمْ قَدْ رَأَوْنا هاهُنا فَيَنْكُصُ مُحَمَّدٌ ، وَلا يَصْعَدُ هٰذِهِ الْعَقَبَةَ إِلاّ نَهاراً ، فَيَبْطُلُ تَدْبِيرُنا عَلَيْهِ. وَسَمِعَها حُذَيْفَةُ ، وَاسْتَقْصُوا فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً ، وَكانَ اللهُ قَدْ سَتَرَ حُذَيْفَةَ بِالْحَجَرِ عَنْهُمْ، فَتَفَرَّقُوا ، فَبَعْضُهُمْ صَعِدَ عَلَى الْجَبَلِ وَعَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ الْمَسْلُوكِ ، وَبَعْضُهُمْ وَقَفَ عَلىٰ سَفْحِ الجَبَلِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمالٍ ، وَهُمْ يَقُولُونَ : الآنَ تَرَونَ حِينَ مُحَمَّدٍ كَيْفَ أَغْراهُ بِأَنْ يَمْنَعَ النّاسَ

حذیفه گفت: ای رسولخدا، من شرّ وبدی را در چهرهٔ برخی از فرماندهان سپاهت بخوبی درمی‌یابم، واز این بابت بیم آن دارم که اگر در آن‌جا بنشینم تبهکاران منافق مرا ببینند، وپس از آگاهی از قصدم، مرا بکشند.

رسولخدا ﷺ فرمود: هنگامیکه به پایین عقبه رسیدی به سمت سنگ بزرگی که در آنجاست رفته و به آن می‌گویی که رسولخدا تو را امر می‌کند که برایم باز شوی تا من به داخل تو آیم، ونیز روزنه‌ای که از آن مراقب اوضاع باشم، و همچنین هوایی داخل آید تا زنده بمانم. زیرا آن صخره مو به موی این فرامین را به اذن پروردگار جهانیان انجام دهد .

باری حذیفه نیز آن را گفت وداخل سنگ شد، ناگاه آن گروه بیست وچهار نفره سوار بر شتر وپیاده سر رسیدند ویکی از آنان گفت: هرکه را در اینجا دیدید فوراً بکشید تا مبادا به محمّد خبر دهد واو برگردد، ویا تصمیم بگیرد که فقط در روز از این عقبه عبور کند که در اینصورت نقشهٔ ما بهم بخورد. در این حال همهٔ مذاکراتشان را حذیفه شنید، و آنان هر چه گشتند کسی را نیافتند، وخداوند حذیفه را توسّط آن سنگ از دیدشان پنهان نمود تا اینکه هرکدام مطابق نقشه وتدبیر سویی که داشتند در یکسوی کوه پراکنده شدند درحالیکه می‌گفتند: هلاک محمّد را خواهید دید! وبه خیال خام خود کار پیامبر را

عَنْ صُعُودِ العَقَبَةِ حَتّىٰ يَقْطَعَها هُوَ لِنَخْلُوَ بِهِ هاهُنا فَنَمْضي فِيهِ تَدْبِيرَنا وَأَصْحابُهُ عَنْهُ بِمَعْزِلٍ، وَكُلُّ ذلِكَ يُوصِلُهُ اللهُ تَعالىٰ مِنْ قَرِيبٍ أَوْ بَعِيدٍ إِلىٰ أُذُنِ حُذَيْفَةَ وَ يَعِيهِ حُذَيْفَةُ.

فَلَمّا تَمَكَّنَ الْقَوْمُ عَلَى الْجَبَلِ حَيْثُ أَرادُوا، كَلَّمَتِ الصَّخْرَةُ حُذَيْفَةَ وَقالَتْ [لَهُ]: انْطَلِقْ الآنَ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَأَخْبِرْهُ بِما رَأَيْتَ وَما سَمِعْتَ.

قالَ حُذَيْفَةُ: كَيْفَ أَخْرُجُ عَنْكَ وَإِنْ رَآني الْقَوْمُ قَتَلُوني مَخافَةً عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ مِنْ نَمِيمَتي عَلَيْهِمْ؟ قالَتِ الصَّخْرَةُ: إِنَّ الَّذي مَكَّنَكَ في جَوفي وَأَوْصَلَ إِلَيْكَ الرَّوْحَ مِنْ الثُّقْبَةِ الَّتي أَحْدَثَها فِيَّ هُوَ الَّذي يُوصِلُكَ إِلىٰ نَبِيِّ اللهِ وَيُنْقِذُكَ مِنْ أَعْداءِ اللهِ.

فَنَهَضَ حُذَيْفَةُ لِيَخْرُجَ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ، [بِقُدْرَةِ اللهِ تَعالىٰ]، فَحَوَّلَهُ اللهُ طائِراً فَطارَ في الْهَواءِ مُحَلِّقاً حَتَّى انْقَضَّ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللهِ، ثُمَّ أُعِيدَ عَلىٰ صُورَتِهِ، فَأَخْبَرَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله بِما رَأىٰ وَ سَمِعَ.

فَقالَ [لَهُ] رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أَوَ عَرَفْتَهُمْ بِوُجُوهِهِمْ؟ قالَ: يا رَسُولَ اللهِ كانُوا مُتَلَثِّمِينَ وَكُنْتُ أَعْرِفُ أَكْثَرَهُمْ بِجِمالِهِمْ، فَلَمّا فَتَّشُوا المَواضِعَ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً، أَحْدَرُوا اللِّثامَ فَرَأَيْتُ

یکسره می‌دیدند، و خداوند تمام آن یاوه‌سرایی‌ها را از دور و نزدیک به گوشهای حذیفه می‌رسانید، واو نیز همه را به خاطر می‌سپرد.

هنگامی که همهٔ تبهکاران در جاهای خود مستقرّ شدند، آن صخره به زبان آمده وبه حذیفه گفت: به سمت رسولخدا صلى الله عليه وآله برو و آنحضرت را از جریان امر آگاه کن.

حذیفه گفت: چگونه از تو خارج شوم که اگر آنان مرا ببینند از ترس جانشان مرا بخاطر این خبرچینی خواهند کُشت!

از کوه ندا آمد: همو که تو را در من جای داد و هوا را از همان روزنه به تو رسانید هموست که تو را به رسولخدا صلى الله عليه وآله رسانده واز دست دشمنان نجات می‌دهد.

پس حذیفه برخاست تا خارج شود که صخره به قدرت خداوند متعال گشوده شد و به فرمان او تبدیل به پرنده‌ای شد وبه هوا پرکشید واوج گرفت تا اینکه در مقابل رسولخدا صلى الله عليه وآله فرود آمد، سپس به همان صخره تبدیل گشت، سپس حذیفه آنحضرت را در کمّ وکیف ماجرا از آنچه دیده بود و تمام شنیده‌هایش قرار داد.

فرمود: آنان را شناختی؟ گفت: ابتدا نقاب زده‌بودند وتنها آنان را از روی مرکبشان شناختم، ووقتی همه جا را گشتند نقابهایشان‌را برداشتند، ومن همه‌را دیدم وباذکر اسامی

وُجُوهَهُمْ وَعَرَفْتُهُمْ بِأَعْيانِهِمْ وَأَسْمائِهِمْ فُلانٌ وَفُلانٌ وَفُلانٌ ـ حَتّىٰ عَدَّ أَرْبَعَةً وَعِشْرينَ ـ.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : يا حُذَيْفَةُ ، إذا كانَ اللهُ تَعالىٰ يُثْبِتُ مُحَمَّداً ، لَمْ يَقْدِرْ هٰؤُلاءِ وَالْخَلْقُ أَجْمَعُونَ أَنْ يزيلُوهُ ، إنَّ اللهَ تَعالىٰ بالِغُ ـ في مُحَمَّدٍ ـ أَمْرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ .

ثُمَّ قالَ : يا حُذَيْفَةُ ، فَانْهَضْ بِنا أَنْتَ وَسَلْمانُ وَعَمّارٌ ، وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللهِ ، فَإذا جِزْنا الثَّنِيَّةَ الصَّعْبَةَ فَأَذِّنُوا لِلنّاسِ أَنْ يَتْبَعُونا . فَصَعِدَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَهُوَ عَلىٰ ناقَتِهِ ، وحُذَيْفَةُ وَسَلْمانُ أَحَدُهُما آخِذٌ بِخِطامِ ناقَتِهِ يَقُودُها ، وَالآخَرُ خَلْفَها يَسُوقُها ، وَعَمّارٌ إلىٰ جانِبِها ، وَالْقَوْمُ عَلىٰ جِمالِهِمْ وَرَجّالَتِهِمْ مُنْبَثُّونَ حَوالِي الثَّنِيَّةِ عَلىٰ تِلْكَ الْعَقَباتِ ، وَقَدْ جَعَلَ الَّذينَ فَوْقَ الطَّريقِ حِجارَةً في دِبابٍ فَدَحْرَجُوها مِنْ فَوْقٍ لِيُنْفِرُوا النّاقَةَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ وَتَقَعَ بِهِ في الْهَوىٰ الَّذي يَهُولُ النّاظِرُ إذا نَظَرَ إلَيْهِ مِنْ بُعْدٍ .

فَلَمّا قَرُبَتِ الدِّبابُ مِنْ ناقَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَذِنَ اللهُ لَها ، فَارْتَفَعَتِ ارْتِفاعاً عَظيماً فَجاوَزَتْ ناقَةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ ثُمَّ سَقَطَتْ في جانِبِ الْهَوىٰ ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْها شَيْءٌ إلاّ صارَ كَذلِكَ ، وَناقَةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ كَأَنَّها لاتُحِسُّ بِشَيْءٍ مِنْ تِلْكَ الْقَعْقَعاتِ الَّتي كانَتْ لِلدِّبابِ .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِعَمّارٍ : اصْعَدْ [إلَى] الْجَبَلِ فَاضْرِبْ ـ بِعَصاكَ هٰذِهِ ـ وُجُوهَ رَواحِلِهِمْ فَارْمِ بِها. فَفَعَلَ ذلِكَ عَمّارٌ ، فَنَفَرَتْ بِهِمْ [رَواحِلُهُمْ] وَسَقَطَ بَعْضُهُمْ فَانْكَسَرَ عَضُدُهُ،

شناختم. ـ وهمهٔ بیست وچهار نفر را نام برد ـ. آنگاه پیامبر به حذیفه فرمود: اگر خداوند موجب تأیید محمّد است ؛ در اینصورت نه آنان ونه هیچ مخلوقی قادر به از بین بردن او نخواهد بود، همانا خدا کار خود را در بارهٔ محمّد رساننده است، هرچند کافران را خوش نیاید.

سپس به حذیفه فرمود: تو و سلمان وعمّار همراه من برخیزید وبر خدا توکّل کنید تا از گردنهٔ سخت کوه که گذشتم به مردم خبر دهید که دنبال ما براه بیافتند. وخود سوار بر شتری شد وحذیفه افسار آن‌را گرفت وسلمان وعمّار نیز اطراف آنحضرت مواظب بودند، ومنافقین نیز سواره وپیاده در اطراف آن گردنه کمین نشسته بودند، وگروه بالای جادّه دبّه‌های پر از سنگی را مهیّا نموده بودند تا از بالا به پایین بغلطانند تا شتر پیغمبر رمیده وآنحضرت را به درّه پرت کند.

باری هنگامیکه آن دبّه‌ها نزدیک شتر پیامبر شد به امر خداوند بالا رفته بحدّی و از بالای مرکب رسولخدا ﷺ ردّ شد وتماماً به سمت دیگر افتاد، وحرکت وصدای آنها هیچ تغییری در حالت اشتر ایجاد نکرد . سپس رسولخدا ﷺ به عمّار فرمود: به بالای کوه برو و با عصایت به صورت مرکبهای منافقین بزن واز آنجا دور کن . عمّار همین کار را کرد وآنان متفرّق شده وبرخیشان بزمین افتاده ودست وپایشان شکست، واثر این

وَمِنْهُمْ مَنِ انْكَسَرَتْ رِجْلُهُ، وَمِنْهُمْ مَنِ انْكَسَرَ جَنْبُهُ وَاشْتَدَّتْ لِذلِكَ أَوْجاعُهُمْ، فَلَمّا جَبَرَتْ وَانْدَمَلَتْ، بَقِيَتْ عَلَيْهِمْ آثارُ الْكَسْرِ إِلىٰ أَنْ ماتُوا.

ولِذلِكَ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله في حُذَيْفَةَ وَأَمِيرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام: «إِنَّهُما أَعْلَمُ النّاسِ بِالمُنافِقينَ» لِقُعُودِهِ في أَصْلِ الجَبَلِ وَمُشاهَدَتِهِ مَنْ مَرّ سابِقاً لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

وَكَفَى اللهُ رَسُولَهُ أَمْرَ مَنْ قَصَدَ لَهُ، وَعادَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلَى المَدِينَةِ [سالِماً] فَكَسَى اللهُ الذُّلَّ وَالْعارَ مَنْ كانَ قَعَدَ عَنْهُ وَأَلْبَسَ الخِزْيَ مَنْ كانَ دَبَّرَ عَلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام بِما دَفَعَ اللهُ عَنْهُ.

«احْتِجاجُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله يَوْمَ الْغَدِيرِ عَلَى الْخَلْقِ كُلِّهِمْ وَفي غَيْرِهِ مِنَ الأَيّامِ»

«بِوِلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام وَمَنْ بَعْدَهُ مِنْ وُلْدِهِ مِنَ الأَئِمَّةِ المَعْصُومينَ عليهم السلام»

۳۲ ـ حَدَّثَني السَّيِّدُ الْعالِمُ الْعابِدُ أَبُوجَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبي حَرْبٍ الحُسَيْنِيُّ المَرْعَشِيُّ رضي الله عنه قالَ: أَخْبَرَنا الشَّيْخُ أَبُوعَلِيٍّ الحَسَنُ ابْنُ الشَّيْخِ السَّعِيدِ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ الطُّوسِيِّ رضي الله عنه قالَ: أَخْبَرَني الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْوالِدُ أَبُوجَعْفَرٍ ـ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ ـ قالَ: أَخْبَرَني جَماعَةٌ، عَنْ أَبي مُحَمَّدٍ هارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيِّ قالَ: أَخْبَرَنا أَبُوعَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمّامٍ قالَ: أَخْبَرَنا عَلِيٌّ السُّورِيُّ قالَ: أَخْبَرَنا أَبُومُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ مِنْ وُلْدِ الأَفْطَسِ ـ وَكانَ مِنْ عِبادِاللهِ الصّالِحينَ ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الهَمْدانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ خالِدٍ الطَّيالِسِيُّ قالَ: حَدَّثَنا سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ؛ وَصالِحُ بْنُ عُقْبَةَ، جَميعاً عَنْ قَيْسِ بْنِ سِمْعانَ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السّلام أَنَّهُ قالَ: «حَجَّ رَسُولُ ـ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ مِنَ المَدِينَةِ وَقَدْ بَلَّغَ جَميعَ الشَّرائِعِ قَوْمَهُ غَيْرَ الحَجِّ وَالْوِلايَةِ،

جراحات بحدّی بود که تا زمان مرگ بر آنان باقی ماند.

وبهمین خاطر پیامبر دربارهٔ حذیفه وحضرت علی علیه السلام فرمود: «آن دو داناترین مردم به منافقینند» چون تمام توطئه ونقشهٔ منافقین را از نزدیک مشاهده نموده بودند.

باری خداوند در این ماجرا رسول خود را از شرّ ومکر منافقین درامان داشت وآنحضرت سالم به مدینه بازگشت وجامهٔ خواری وخفّت را بر تن جماعتی نمود که قصد کشتن پیامبر وعلی را داشتند، وهردو آنان را حفظ فرمود.

«احتجاج رسولخدا صلى الله عليه وآله در روز غدیر خمّ بر تمام مردم»

ـ در ولایت علیّ بن أبی‌طالب وسایر فرزندانش از امامان معصوم علیهم السلام ـ

۳۲ ـ به‌اسناد مذکور در متن از امام باقر علیه السلام نقل است که: پیامبر صلى الله عليه وآله در موسم حجّ عازم مکّه بود ـ در حالیکه تمام شرایع وقوانین را بجز حجّ و ولایت ابلاغ فرموده بودند ـ

فَأَتاهُ جَبْرَئيلُ عليه‌السلام فَقالَ لَهُ : يا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللهَ جَلَّ اسْمُهُ يَقْرَؤُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ : إِنِّي لَمْ أَقْبِضْ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيائي وَلا رَسُولاً مِنْ رُسُلِي إِلاّ بَعْدَ إِكْمالِ دِيني وَتَأْكِيدِ حُجَّتي ، وَقَدْ بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ ذاكَ فَرِيضَتانِ مِمّا تَحْتاجُ أَنْ تُبَلِّغَهُما قَوْمَكَ : فَرِيضَةُ الحَجِّ ، وَ فَرِيضَةُ الْوِلايَةِ وَالْخِلافَةِ مِنْ بَعْدِكَ ، فَإِنِّي لَمْ أَخْلُ أَرْضي مِنْ حُجَّةٍ، وَلَنْ أُخَلِّيها أَبَداً ، فَإِنَّ اللهَ جَلَّ ثَناؤُهُ يَأْمُرُكَ أَنْ تُبَلِّغَ قَوْمَكَ الحَجَّ ، وَتَحُجَّ وَيَحُجَّ مَعَكَ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً مِنْ أَهْلِ الْحَضَرِ وَالأَطْرافِ وَالأَعْرابِ ، وَتُعَلِّمَهُمْ مِنْ مَعالِمِ حَجِّهِمْ مِثْلَ ما عَلَّمْتَهُمْ مِنْ صَلاتِهِمْ وَزَكاتِهِمْ وَصِيامِهِمْ ، وَتُوقِفَهُمْ مِنْ ذلِكَ عَلىٰ مِثالِ الَّذي أَوْقَفْتَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ جَمِيعِ ما بَلَّغْتَهُمْ مِنَ الشَّرائِعِ .

فَنادىٰ مُنادِي رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله في النّاسِ : أَلا إِنَّ رَسُولَ اللهِ يُرِيدُ الحَجَّ ، وَأَنْ يُعَلِّمَكُمْ مِنْ ذلِكَ مِثْلَ الَّذي عَلَّمَكُمْ مِنْ شَرائِعِ دِينِكُمْ، وَيُوقِفَكُمْ مِنْ ذلِكَ عَلىٰ ما أَوْقَفَكُمْ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِهِ .

فَخَرَجَ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَخَرَجَ مَعَهُ النّاسُ ، وَأَصْغَوا إِلَيْهِ لِيَنْظُرُوا ما يَصْنَعُ فَيَصْنَعُوا مِثْلَهُ ، فَحَجَّ بِهِمْ وَبَلَغَ مَنْ حَجَّ مَعَ رَسُولِ اللهِ مِنْ أَهْلِ المَدِينَةِ وَأَهْلِ الأَطْرافِ وَالأَعْرابِ ـ سَبْعِينَ أَلْفَ إِنْسانٍ ، أَوْ يَزِيدُونَ عَلىٰ نَحْوِ عَدَدِ أَصْحابِ مُوسىٰ : السَّبْعِينَ أَلْفاً الَّذين أَخَذَ عَلَيْهِمْ بَيْعَةَ هارُونَ ، فَنَكَثُوا وَاتَّبَعُوا العِجْلَ وَالسّامِرِيَّ .

که فرشتهٔ وحی جبرییل نازل شده واز جانب پروردگار متعال ابلاغ سلام نموده وگفت: ای محمّد! خداوند می‌فرماید من هیچ پیامبری از پیامبران گذشته را قبض روح نکردم مگر پس از کمال دین واتمام حجّتم، وبرای تو تنها دو موضوع باقی مانده که باید آندو را به مردم ابلاغ نمایی، یکی حکم حجّ ودیگری موضوع ولایت وخلافت است. زیرا من تا بحال زمین را خالی از حجّت قرار نداده‌ام وهرگز هم خالی نخواهم گذاشت، زیرا خداوند عزّوجلّ تو را مأمور فرموده تا خود وسایر مردمان ـ از اقصی نقاط مدینه واطراف آن که تمکّن واستطاعت لازم برای انجام حجّ دارند ـ را به مکّه سوق دهی وتمام اصول وقوانین آنرا همچون نماز وزکات وروزه به ایشان آموزش دهی .

پس منادی را فرمود تا اعلام کند که رسولخدا آهنگ سفر حجّ دارد ومأمور به تعلیم این عبادت بزرگ همچون سایر شرایع ومقرّرات سابق است .

باری رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه هفتاد هزار نفر از اهالی مدینه واطراف آن عازم مکّه شده واز مدینه خارج شدند ـ مانند همان تعداد که حضرت موسی از آنان برای هارون بیعت گرفت وعهدشکنی کردند ودر آخر از گاو وسامری تبعیّت نمودند ـ وهمهٔ جماعت مسلمین در طول این سفر قدم به قدم از تمام اعمال آنحضرت پیروی می‌کردند .

وَكَذلِكَ أَخَذَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله البَيْعَةَ لِعَلِيٍّ عليه السلام بِالْخِلافَةِ عَلىٰ عَدَدِ أَصْحابِ مُوسىٰ ، فَنَكَثُوا الْبَيْعَةَ وَاتَّبَعُوا العِجْلَ وَالسّامِرِيَّ سُنَّةً بِسُنَّةٍ وَمِثْلاً بِمِثْلٍ .

وَاتَّصَلَتِ التَّلْبِيَةُ ما بَيْنَ مَكَّةَ وَالمَدِينَةِ . فَلَمّا وَقَفَ بِالْمَوقِفِ أَتاهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقْرَؤُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنَّهُ قَدْ دَنا أَجَلُكَ وَمُدَّتُكَ، وَأَنا مُسْتَقْدِمُكَ عَلىٰ ما لابُدَّ مِنْهُ وَلا عَنْهُ مَحِيصٌ ، فَاعْهَدْ عَهْدَكَ وَقَدِّمْ وَصِيَّتَكَ ، وَاعْمِدْ إِلىٰ ما عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ وَمِيراثِ عُلُومِ الأَنْبِياءِ مِنْ قَبْلِكَ ، وَالسِّلاحَ وَالتّابُوتَ وَجَمِيعَ ما عِنْدَكَ مِنْ آياتِ الأَنْبِياءِ ، فَسَلِّمْهُ إِلىٰ وَصِيِّكَ وَخَلِيفَتِكَ مِنْ بَعْدِكَ ؛ حُجَّتِي الْبالِغَةِ عَلىٰ خَلْقِي : عَلِيِّ ابْنِ أَبِي‌طالِبٍ عليه السلام ، فَأَقِمْهُ لِلنّاسِ عَلَماً ، وَجَدِّدْ عَهْدَهُ وَمِيثاقَهُ وَبَيْعَتَهُ ، وَذَكِّرْهُمْ ما أَخَذْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْعَتِي وَمِيثاقِي الَّذي واثَقْتُهُمْ بِهِ ، وَعَهْدِي الَّذي عَهِدْتُ إِلَيْهِمْ مِنْ وِلايَةِ وَلِيِّي وَمَوالاهُمْ وَمَولىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ : عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طالِبٍ عليه السلام .

فَإِنِّي لَمْ أَقْبِضْ نَبِيّاً مِنَ الأَنْبِياءِ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِكْمالِ دِينِي [وَ حُجَّتِي] وَإِتْمامِ نِعْمَتِي بِوِلايَةِ أَوْلِيائِي وَمُعاداةِ أَعْدائِي ، وَذلِكَ كَمالُ تَوْحِيدِي وَدِينِي وَإِتْمامُ نِعْمَتِي عَلىٰ خَلْقِي بِاتِّباعِ وَلِيِّي

باری عاقبت این بیعتی که رسولخدا صلى الله عليه وآله برای خلافت علی عليه السلام از مسلمانان گرفت در نهایت نعل بالنّعل شبیه به عهدشکنی قوم موسی در بیعت با هارون وتبعیّت از گاو وسامری گردید .

جماعتی که مسافت مدینه تا مکّه را طی می‌کردند فضای کوه و درّه وبیابان را مشحون از ندای لبّیک لبّیک خویش ساخته وبه آنجا حال وهوای باشکوهی دادند . وچون مسافتی را طی کردند جبرییل نازل شده وخطاب به پیامبر صلى الله عليه وآله گفت: خداوند پس از ابلاغ سلام می‌فرماید: زمان وفات تو نزدیک شده ومدّت رسالتت رو به پایان است، وبدان که من تو را بی هیچ چاره وگریزی فرا می‌خوانم، پس عهد خود بنما و سفارشت را ایراد کن، وآنچه علم داری از خود ومیراث علوم انبیای پیش، وسلاح وتابوت وآثار وآیات رسالتت را به وصی وخلیفه‌ات ؛ وحجّت بالغهٔ بر خلقم ؛ علی بن‌ـ أبی‌طالب بسپار، واو را همچون نشانه‌ای برای مردم برپا کن وعهد ومیثاق او را تجدید نما، وبه ایشان تمام عهود، ونیز پیمانی راکه از ولایت علی بن أبی‌طالب ولی خود ومولای آنان وهمهٔ مرد و زن مؤمن بسته‌ام به ایشان یادآوری کن .

زیرا همهٔ انبیایم را پس از اکمال دین وحجّتم و اتمام نعمتم به ولایت دوستانم ودشمنی دشمنانم قبض روح نمودم، واین همان کمال توحید ودین و اتمام نعمت من است که مقرون

وَطاعَتِهِ ، وَذلِكَ أَنّي لا أَتْرُكُ أَرْضي بِغَيْرِ وَلِيٍّ وَلا قَيِّمٍ لِيَكُونَ حُجَّةً لي عَلىٰ خَلْقي ، فَالْيَومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً بِوِلايَةِ وَلِيِّي وَمَولىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ «عَلِيٍّ» عَبْدِي وَ وَصِيِّ نَبِيِّي وَالْخَلِيفَةِ مِنْ بَعْدِهِ ، وَحُجَّتي الْبالِغَةِ عَلىٰ خَلْقي ، مَقْرُونَةٌ طاعَتُهُ بِطاعَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّي ، وَمَقْرُونَةٌ طاعَتُهُ مَعَ طاعَةِ مُحَمَّدٍ بِطاعَتي ، مَنْ أَطاعَهُ فَقَدْ أَطاعَني ، وَ مَنْ عَصاهُ فَقَدْ عَصاني ، جَعَلْتُهُ عَلَماً بَيْني وَبَيْنَ خَلْقي ، مَنْ عَرَفَهُ كانَ مُؤْمِناً ، وَمَنْ أَنْكَرَهُ كانَ كافِراً ، وَمَنْ أَشْرَكَ بِبَيْعَتِهِ كانَ مُشْرِكاً ، وَمَنْ لَقِيَني بِوِلايَتِهِ دَخَلَ الجَنَّةَ ، وَمَنْ لَقِيَني بِعَداوَتِهِ دَخَلَ النّارَ .

فَأَقِمْ يا مُحَمَّدُ عَلِيّاً عَلَماً وَخُذْ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ ، وَجَدِّدْ عَهْدِي وَمِيثاقي لَهُمُ الَّذي واثَقْتُهُمْ عَلَيْهِ ، فَإِنّي قابِضُكَ إِلَيَّ وَمُسْتَقْدِمُكَ عَلَيَّ .

فَخَشِيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ قَوْمَهُ وَأَهْلَ النِّفاقِ وَالشِّقاقِ أَنْ يَتَفَرَّقُوا وَيَرْجِعُوا [إِلىٰ] جاهِلِيَّةٍ ، لِما عَرَفَ مِنْ عَداوَتِهِمْ وَلِما تَنْطَوِي عَلَيْهِ أَنْفُسُهُمْ لِعَلِيٍّ عليه السلام مِنَ الْعَداوَةِ وَالْبَغْضاءِ . وَسَأَلَ جَبْرَئيلَ عليه السلام أَنْ يَسْأَلَ رَبَّهُ الْعِصْمَةَ مِنَ النّاسِ ، ثُمَّ انْتَظَرَ أَنْ يَأْتِيَهُ جَبْرَئيلُ بِالْعِصْمَةِ

پیروی وطاعت ولیّ من می‌باشد . وباید مردم بدانند که من هیچگاه زمین را خالی از ولی وسرپرست قرار نمی‌دهم تا حجّت بر مردم و خلقم باشد ، پس امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم واسلام را ـ به واسطهٔ ولایت ولی خود وسرپرت مردان وزنان مؤمن: «علی» بنده‌ام ووصیّ پیامبرم وخلیفهٔ پس از او وحجّت بالغهٔ بر خلقم ـ دین شما پسندیدم. وطاعت وامتثال امر او مقرون طاعت من است. اطاعت او امتثال امر من، و عصیان او مستلزم مخالفت من است، او را عَلَم ونشانه‌ای میان خود ومردم قرار دادم، هرکسی مقام او را شناخت مؤمن، ومنکر او کافر است. وهرکس در بیعت او کسی را شریکش سازد مشرک می‌باشد، وهرکس با ولایت او بمیرد به بهشت رود ودشمنان او به جهنّم روند .

پس ای محمّد، «عَلیّ» را عَلَم وراهنمایم قرار ده ، واز آنان برایش بیعت بگیر ، وعهد وپیمانی که با آنان بسته‌ام را تجدید کن ، زیرا من جانت را ستانده ونزد خود فرا می‌خوانم .

واز این سو چون پیامبر ﷺ نسبت به قوم خود ومخصوصاً از منافقین امّت خائف وترسان بود که مبادا پراکنده شده وبه جاهلیّت وکفری دیگر بازگردند، وهمچنین از عداوت وبغض درونی آنان نسبت به علی آگاه بود، به همین خاطر توسّط جبرییل از خداوند درخواست نمود که او را از شرّ وکید ومکر منافقین حفظ فرماید. بنابر این

مِنَ النّاسِ عَنِ اللهِ جَلَّ اسْمُهُ . فَأَخَّرَ ذلِكَ إِلىٰ أَنْ بَلَغَ مَسْجِدَ الْخَيْفِ ، فَأَتاهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام في مَسْجِدِ الخَيْفِ فَأَمَرَهُ بِأَنْ يَعْهَدَ عَهْدَهُ وَيُقيمَ عَلِيّاً عَلَماً لِلنّاس ، يَهْتَدُونَ بِهِ ، وَلَمْ يَأْتِهِ بِالْعِصْمَةِ مِنَ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ بِالَّذي أَرادَ حَتّىٰ بَلَغَ كُراعَ الْغَميمِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالمَدينَةِ ، فَأَتاهُ جَبْرَئيلُ وَأَمَرَهُ بِالَّذي أَتاهُ فيهِ مِنْ قِبَلِ اللهِ ، وَلَمْ يَأْتِهِ بِالْعِصْمَةِ .

فَقالَ : يا جَبْرَئيلُ ، إِنِّي أَخْشىٰ قَوْمي أَنْ يُكَذِّبُوني وَلا يَقْبَلُوا قَوْلي في عَلِيٍّ .

قالَ : فَرَحَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله ، فَلَمّا بَلَغَ غَديرَ خُمٍّ قَبْلَ الجُحْفَةِ بِثَلاثَةِ أَمْيالٍ ، أَتاهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام عَلىٰ خَمْسِ ساعاتٍ مَضَتْ مِنَ النَّهارِ ، بِالزَّجْرِ وَالانْتِهارِ وَالْعِصْمَةِ مِنَ النّاسِ ، فَقالَ : يا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللهَ يَقْرَؤُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ : «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» في عَلِيٍّ «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ» .

وَكانَ أَوائِلُهُمْ قَريباً مِنَ الجُحْفَةِ، فَأَمَرَهُ بِأَنْ يَرُدَّ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْهُمْ وَيَحْبِسَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمْ في ذلِكَ المَكانِ لِيُقيمَ عَلِيّاً لِلنّاسِ عَلَماً وَيُبَلِّغَهُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ تَعالىٰ في عَلِيٍّ عليه السلام ، وَأَخْبَرَهُ بِأَنَّ اللهَ

رسولخدا صلّی الله علیه وآله انجام این امر را تا مسجد خَیْف در مراجعت از مکّه به تأخیر انداخت . پس در آنمزل بار دیگر جبرییل نازل‌شده وتکلیف سابق را راجع به معرّفی علیّ ابن أبی‌طالب تجدید نمود ولی راجع به درخواست آخر پیامبر مبنی بر عصمت ونگهداری او از شرّ منافقین هیچ پیامی را نیاورد تا اینکه به «کراع الغمیم» در بین راه مکّه ومدینه رسید .

در همین منزل جبرییل برای بار سوم نازل شده وموضوع معرّفی علی بن أبی‌طالب را متذکّر شد، ولی باز هم خبری از جواب درخواست پیامبر در حفظ وعصمت پیامبر نبود.

پس پیامبر خطاب به جبرییل گفت: از آن می‌ترسم که مردم مرا تکذیب نموده وسخنم را دربارهٔ علی بن أبی‌طالب نپذیرند .

باری از آنجا نیز حرکت کرده تا به غدیر خم ؛ سه میلی «جُحْفه» رسیدند، جبرییل در همانجا ساعت پنج پس از آفتاب نازل شده وپیامی حاوی منع وسرزنش وعصمت وحفظ از مردم بدین مضمون آورد که: «ای محمّد: خداوند متعال سلامت رسانده و می‌فرماید: ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو فروآمده برسان واگر این نکنی پیام او را نرسانده باشی وخدا تو را از [فتنه وگزند] مردم نگاه می‌دارد ـ مائده: ٦٧» .

باری پیش رفتگان در نزدیکیهای جحفه بودند، وگروهی نیز هنوز به غدیر خمّ نرسیده بودند، پس با فرمان پیامبر همهٔ آنان را برگرداندند وعقب ماندگانرا جمع نمودند وهمه را در منزل غدیر خمّ دور هم گرد آورده ومقدّمات تعریف وتوصیه وخطابهٔ خود

لَمْ يَكُنْ مَعَهُ ضِدٌّ وَلا نِدٌّ ، أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ، إِلٰهٌ واحِدٌ وَرَبٌّ ماجِدٌ ، يَشاءُ فَيَمْضِي ، وَيُرِيدُ فَيَقْضِي ، وَيَعْلَمُ فَيُحْصي ، وَ يُمِيتُ وَيُحْيي ، وَيُفْقِرُ وَيُغْني ، يُضَحِّكُ وَيُبْكي ، وَيَمْنَعُ وَيُعْطي ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ ، بِيَدِهِ الخَيْرُ ، وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ ، وَيُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ ، لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفّارُ ، مُجِيبُ الدُّعاءَ وَمُجْزِلُ الْعَطاءَ ، مُحْصِي الأَنْفاسَ ، وَرَبُّ الجِنَّةِ وَالنّاسِ ، لا يُشْكِلُ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَلا يُضْجِرُهُ صُراخُ الْمُسْتَصْرِخينَ ، وَلا يُبْرِمُهُ إِلْحاحُ الْمُلِحِّينَ ، الْعاصِمُ لِلصّالِحِينَ وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحينَ وَمَولَى الْعالَمِينَ ، الَّذي اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ خَلْقٍ أَنْ يَشْكُرَهُ وَيَحْمَدَهُ .

أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ ، وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ ، وَأُؤْمِنُ بِهِ وَبِمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ، أَسْمَعُ أَمْرَهُ ، وَأُطِيعُ وَأُبادِرُ إِلىٰ كُلِّ ما يَرْضاهُ ، وَأَسْتَسْلِمُ لِقَضائِهِ ، رَغْبَةً في طاعَتِهِ وَخَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ ، لِأَنَّهُ اللهُ الَّذي لا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ ، وَلا يُخافُ جَوْرُهُ ، [وَ] أُقِرُّ لَهُ عَلىٰ نَفْسي بِالْعُبُودِيَّةِ ،

حریف وهمتایی است، (ضدّ وندّی ندارد) یکتا ویگانه است، تنها بی‌نیازی است که نیازها بدو برند، نزاده و زاده نشده است، وهیچکس مراو را همتا وهمانند نبوده ونباشد، معبودی واحد وپروردگاری بزرگوار است، هرچه می‌خواهد اجرا می‌کند وآنچه اراده می‌کند انجام می‌دهد، می‌داند پس به شمار آورد، و می‌میراند و زنده می‌کند، وفقر وغِنیٰ، شادی وحزن، ومنع و عطاء، همه وهمه بدست با عظمت اوست، پادشاهی ازان اوست، نیکیها به دست او، و او بر هر چیزی توانا است .

با افزودن وکاستن شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب، هیچ معبودی جز او نیست، عزیز است و غفّار، همو که دعای بندگان اجابت و با سخاوت عطا می‌کند، شمارندهٔ نفسها، وپروردگار جنّ وانس، هیچ چیزی برای او مبهم وپیچیده نیست، ونالهٔ دردمندان او را بستوه نیاورد، و پافشاری اصرار کنندگان طاقتش را طاق نکند ، حافظ صالحان، و توفیق‌دهندهٔ رستگاران، و آقا و سرور جهانیان است، همو که شایستهٔ شکر وحمد همهٔ خلائق است.

حمد وستایش می‌کنم او را در همه حال ، در حال وسعت وتنگدستی، و در حال عافیت و شدّت، وایمان دارم به او و به ملائکه وکتابها و پیغمبران او، مطیع اوامر او بوده و در هر چه موجب رضای اوست شتاب می‌کنم، و از سر میل در اطاعتش وخوف از مجازاتش تسلیم حُکم وقضای او هستم، چرا که «الله» همان خدایی است که از نیرنگش ایمنی نیست و در نهایت عدالت و دادگری است، معترف به بندگی او می‌باشم ،

وَأَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، وَأُؤَدّي ما أُوحِيَ إِلَيَّ حَذَراً مِنْ أَنْ لا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بي مِنْهُ قـارِعَةٌ لا يَدْفَعُها عَنّي أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ .

لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ ، لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَني [أَنّي] إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أَنْزَلَ اللهُ إِلَيَّ فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ ، وَقَدْ ضَمِنَ لي تَبارَكَ وَتَعالى العِصْمَةَ ، وَهُوَ اللهُ الْكافي الْكَرِيمُ ، فَأَوْحىٰ إِلَيَّ «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» في عَلِيٍّ ـ يعني في الخلافة لعليّ بن أبي طالب عليه السلام ـ «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ» .

مَعاشِرَ النّاسِ : ما قَصَّرْتُ في تَبْلِيغِ ما أَنْزَلَ اللهُ تَعالىٰ إِلَيَّ ، وَأَنا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ نُزُولِ هٰذِهِ الآيَةِ إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام هَبَطَ إِلَيَّ مِراراً ثَلاثاً يَأْمُرُني عَنِ السَّلامِ رَبِّي ـ وَهُوَ السَّلامُ ـ أَنْ أَقُومَ في هٰذَا المَشْهَدِ فَأُعْلِمَ كُلَّ أَبْيَضَ وَأَسْوَدَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ أَخي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتي ، وَالإِمامُ مِنْ بَعْدِي ، الَّذي مَحَلُّهُ مِنّي مَحَلّ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلاّ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي ،

وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللهِ وَرَسُولِهِ ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عَلَيَّ بِذٰلِكَ آيَةً مِنْ كِتابِهِ : «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ

و به خدائیش شهادت می‌دهم، وهرآنچه وحی شده‌ام را می‌رسانم، تا مبادا مشمول قهر وعذاب و غضب او شوم که در این صورت هیچکس نتواند جلوی ارادهٔ او را بگیرد .

هیچ معبودی جز او نیست، همو مرا آگاه فرموده که در صورت عدم ابلاغ دستورات او مأموریتم ناتمام وابتر بماند، ونیز خداوند متعال متعهّد شده مرا در این تبلیغ محافظت فرماید، زیرا خداوند کفایت کننده‌ای کریم است .

از جانب خداوند به من وحی رسیده است که: بسم الله الرّحمن الرّحیم: ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگارت به تو فرو آمده ـ در بارهٔ خلافت علی بن أبی‌طالب ـ برسان واگر این نکنی پیام او را نرسانده باشی، وخدا تو را از [فتنه وگزند] مردم نگاه می‌دارد .

ای گروه مردم! شاهد باشید که من در رساندن فرمان خداوند هیچ کوتاهی نکردم،بدانید که جبرییل در این سفر سه مرتبه از جانب خداوند بر من نازل شده و پس از ابلاغ سلام الهی مرا مأمور کرده است که در مقابل همگان سفارش او را ابلاغ نموده و بگویم: علی بن‌أبی‌طالب برادر و وصی، وخلیفه وامام بعد از من است، و او در نزد من همان جایگاه هارون در نزد موسی را داراست، جز اینکه پس‌از من پیامبری نخواهد بود .

و او پس از خدا و رسول، ولی و سرپرست شماست و خداوند متعال در این خصوص آیه‌ای بدین مضمون بر من نازل فرموده که: «همانا دوست و سرپرست شما خدا است و پیامبرش و کسانیکه ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات

وَسَأَلْتُ جَبْرَئيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي عَنْ تَبْليغِ ذلِكَ إِلَيْكُمْ أَيُّهَا النّاسُ، لِعِلْمي بِقِلَّةِ الْمُتَّقينَ، وَكَثْرَةِ الْمُنافِقينَ، وَإِدْغالِ الآثِمينَ، وَخَتْلِ الْمُسْتَهْزِئينَ بِالإِسْلامِ، الَّذينَ وَصَفَهُمُ اللهُ في كِتابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ في قُلُوبِهِمْ وَيَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِنْدَ اللهِ عَظيمٌ، وَكَثْرَةِ أَذاهُمْ لي غَيْرَ مَرَّةٍ حَتّىٰ سَمُّوني أُذُناً، وَزَعَمُوا أَنِّي كَذلِكَ لِكَثْرَةِ مُلازَمَتِهِ إِيّايَ وَإِقْبالي عَلَيْهِ، حَتّىٰ أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في ذلِكَ [قُرْآناً]: «وَمِنْهُمُ الَّذينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ ـ عَلَى الَّذينَ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ أُذُنٌ ـ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ» ـ الآيَة.

وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمّي بِأَسْمائِهِمْ لَسَمَّيْتُ، وَأَنْ أُومِيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ، وَأَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَّلْتُ، وَلٰكِنِّي وَاللهِ في أُمُورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ، وَكُلُّ ذلِكَ لا يَرْضي اللهُ مِنّي إِلاّ أَنْ أُبَلِّغَ ما أُنْزِلَ إِلَيَّ، ثُمَّ تَلىٰ ﷺ: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» في عليٍّ «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ

می‌دهند در حالیکه در رکوعند ـ مائده: ۵۵». وآن همان علی بن أبی‌طالب است که نماز بپای داشته و زکات پرداخته در حالت رکوع، واوست که پیوسته و در همه حال متوجّه خداوند بوده و در تمام امور او را در نظر می‌گیرد.

ونیز بدانید که من در ابتدای امر از جبرییل خواستم مرا از ابلاغ این مطلب به شما معذور بدارد زیرا به این نکته واقف بودم که تعداد اهل نفاق و دغل ودورویی بر پرهیزگاران امّتم غالبند، و مسخره کنندگان اسلام را می‌شناختم، همانها که در کتاب خدا اینگونه وصف شده‌اند که: چیزی با دهانهایشان می‌گویند که در دلهایشان نیست، وآنرا [سخنی کوچک وآسان] می‌پنداشتند وحال آنکه در نزد خداوند، بزرگ و عظیم است، و شدّت آزارم را بدانجا رساندند که مرا اُذُن (سراپاگوش) نامیدند، و دلیل این نامگذاری این بود که می‌پنداشتند من شنوای هر سخنی می‌باشم، تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود که: «و از آنان کسانی‌اند که پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند: او [سراپا] گوش است ـ شنوای سخن هر کسی است ـ بگو: گوشِ نیکوست برای شما، ـ یعنی برای کسانی که می‌پنداشتند او اُذُن است ـ به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد ـ توبه: ۶۱».

و اگر بخواهم می‌توانم نامهای یکایک آنانرا بشمارم، وخصوصیات کامل و تفصیل امورشان را ذکر بکنم، ولی بخدا قسم که این کار نه شایستهٔ حال من و نه مورد پسند خداست که جز آنچه وحی شده‌ام را نگویم، سپس این آیه را خواند: «ای پیامبر آنچه را از سوی پروردگارت به تو فرو آمده ـ در بارهٔ علیّ بن أبی‌طالب ـ برسان واگر این نکنی

المهاجرين وَالانصارِ وَعلى التابعين لهمْ بِإحْسانٍ ، وَعَلى البادي وَالحاضِرِ وَعَلى الاعْجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ، وَالحُـرِّ وَالمَمْلُوكِ ، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ ، وَعَلَى ـ الأَبْيَضِ وَالأَسْوَدِ، وَعَلىٰ كُلِّ مُوَحِّدٍ، ماضٍ حُكْمُهُ، جائِزٌ قَوْلُهُ ، نافِذٌ أَمْرُهُ ، مَلْعُونٌ مَنْ خالَفَهُ ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ ، وَمَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَأَطاعَ لَهُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّهُ آخِرُ مَقامٍ أَقُومُهُ في هٰذَا المَشْهَدِ ، فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَانْقادُوا لِأَمْرِ رَبِّكُمْ ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلاكُمْ وَإِلٰهُكُمْ ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ مُحَمَّدٌ وَلِيُّكُمُ الْقائِمُ الْخاطِبُ لَكُمْ ، ثُمَّ مِنْ بَعْدي عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَإِمامُكُمْ بِأَمْرِ اللهِ رَبِّكُمْ ، ثُمَّ الإِمامَةُ في ذُرِّيَّتي مِنْ وُلْدِهِ إِلىٰ يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَرَسُولَهُ ، لا حَلالَ إِلاّ ما أَحَلَّهُ اللهُ ، وَلا حَرامَ إِلاّ ما حَـرَّمَهُ اللهُ ، عَرَّفَني الحَلالَ وَالحَرامَ ، وَأَنا أَفْضَيْتُ بِما عَلَّمَني رَبِّي مِنْ كِتابِهِ وَحَلالِهِ وَحَرامِهِ إِلَيْهِ .

مَعاشِرَ النّاسِ : ما مِنْ عِلْمٍ إِلاّ وَقَدْ أَحْصاهُ اللهُ فِيَّ ، وَكُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ في

پیام او را نرسانده باشی، وخدا تو را از [فتنه وگزند] مردم نگاه می‌دارد .

پس ای گروه مردم بدانید که: خداوند متعال علی بن أبی‌طالب را بر شما ولی و امام قرار داده، و اطاعت او را به نیکویی بر تمام گروههای مهاجر وانصار وتابعین آنان، و بر حاضر وغائب وعرب و عجم وکوچک و بزرگ وعبد وآزاد وبر هر خداپرست واجب فرموده است، او فرمانش قابل اجرا، و سخنش مقبول، وامرش نـافذ است، مخـالف او ملعون، وپیرو او مشمول رحمت خداوند است، وهر کس او را تصدیق کند وبدو گوش بسپارد واز او اطاعت کند مشمول غفران خداوند گردد .

ای گروه مردم! اینجا آخرین محلّ گردهمایی وگفتگوی من با شما است، پس امـر پروردگارتان را نیک بشنوید واطاعت کنید وامتثال نمایید، زیرا خداوند مولی ومعبود شما است، وپس از او فرستاده‌اش محمّد، در برابرتان ایستاده و شما را خطاب می‌کند، وپس از من به امر پروردگارمتعال؛ «علی» ولیّ خدا وسرپرست شماست و پس از او تـا پـایان عمرتان اولاد وذرّیّهٔ او مولی وامامند. حلال همان است که خدا فرموده، وحرام همان که ممنوع داشته، حلال وحرام را به من آموخت، و من تمام علومِ افاضه شده از خداوند ـ از قرآن وحلال و حرام ـ را به علی دادم .

ای گروه مردم! خداوند متعال تمام علوم را بمن عطاء فرمود، و من هم تمام آنها را به

إمامِ المُتَّقِينَ ، وَما مِنْ عِلْمٍ إلاّ عَلَّمْتُهُ عَلِيّاً ، وَهُوَ الإمامُ المُبِينُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : لا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلا تَنْفِرُوا مِنْهُ ، وَلا تَسْتَنْكِفُوا مِنْ وِلايَتِهِ ، فَهُوَ الَّذي يَهْدِي إلَى الحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ ، وَيُزْهِقُ الْباطِلَ وَيَنْهىٰ عَنْهُ ، وَلا تَأْخُذُهُ فِي اللهِ لَوْمَةُ لائِمٍ ، ثُمَّ إنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ ، وَ [هُوَ] الَّذي فَدىٰ رَسُولَهُ بِنَفْسِهِ ، وَ [هُوَ] الَّذي كانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ وَلا أَحَدَ يَعْبُدُ اللهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَيْرُهُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللهُ ، وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللهُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إنَّهُ إمامٌ مِنَ اللهِ ، وَلَنْ يَتُوبَ اللهُ عَلىٰ أَحَدٍ أَنْكَرَ وِلايَتَهُ ، وَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُ ، حَتْماً عَلَى اللهِ أَنْ يَفْعَلَ ذلِكَ بِمَنْ خالَفَ أَمْرَهُ فيهِ ، وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذاباً نُكْراً أَبَدَ الأَبَدِ ، وَدَهْرَ الدُّهُورِ ، فَاحْذَرُوا أَنْ تُخالِفُوهُ فَتَصِلُوا ناراً وَقُودُها النّاسُ وَالحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ .

أَيُّهَا النّاسُ : بِي ـ وَاللهِ ـ بُشِّرَ الأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالمُرْسَلِينَ ، وَأَنا خاتَمُ الأَنْبِياءِ وَالمُرْسَلِينَ، وَالحُجَّةُ عَلىٰ جَمِيعِ المَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالأَرَضِينَ ، فَمَنْ شَكَّ فِي ذلِكَ فَهُوَ كافِرٌ كُفْرَ الجاهِلِيَّةِ الأُولىٰ ، وَ مَنْ شَكَّ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِهِ هٰذا فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُ ، وَالشّاكُّ فِي ذلِكَ فَلَهُ النّارُ .

علی بن أبی‌طالب ؛ پیشوای پرهیزگاران وامام مبین تعلیم نمودم .

ای گروه مردم! از علی غافل نشوید و او را ترک مکنید، واز ولایتش خودداری مکنید، او راهنمای به حقّ و راستی و عامل به آن است، باطل و پوچ را نابود و از آن منع می‌کند، و در راه خدا از ملامت دیگران متزلزل نمی‌شود، او اوّلین مؤمن بخدا و رسول و فدایی پیامبر است، او در حالی با رسول خدا به عبادت خداوند پرداخت که همهٔ شما بت‌پرست بودید .

ای گروه مردم! علی را بزرگ و محترم شمارید که خداوند او را تفضیل وتکریم فرموده است و بدو روی آورید که خداوند او را به این مقام منصوب فرموده است .

ای گروه مردم! او از جانب خداوند امام و رهبر است، ومنکر ولایت او از پذیرش وغفران إلهی بدور، و بطور قطع و یقین مشمول عذاب إلهی وآتش سوزان است .

از مخالفت با او برحذر باشید وگرنه به آتشی روید که سوخت و هیمه‌اش آدمیان و سنگها یند، و برای کافران مهیّا شده است .

ای گروه مردم! همهٔ انبیاء و مرسلین گذشته به نبوّت من بشارت داده شده‌اند، و من خاتم انبیاء و مرسلین، و حجّت خدا بر همهٔ أهل آسمان و زمین هستم، پس هرکس در این مورد تردید کند همچون کفر دوران جاهلیّت کافر است. وهرکس در بارهٔ قسمتی از گفتار من شک نماید به همهٔ گفتارم تردید نموده است ومستحقّ آتش خواهد بود .

مَعاشِرَ النّاسِ : حَبانِي اللهُ بِهٰذِهِ الْفَضِيلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَيَّ وَإِحْساناً مِنْهُ إِلَيَّ ، وَلا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ ، لَهُ الحَمْدُ مِنِّي أَبَدَ الآبِدينَ وَدَهْرَ الدّاهِرينَ عَلىٰ كُلِّ حالٍ .

مَعاشِرَ النّاسِ : فَضِّلُوا عَلِيّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثىٰ ، بِنا أَنْزَلَ اللهُ الرِّزْقَ وَبَقِيَ الخَلْقُ ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلي هٰذا وَلَمْ يُوافِقْهُ ، أَلا إِنَّ جَبْرَئيلَ خَبَّرَني عَنِ اللهِ تَعالىٰ بِذٰلِكَ وَيَقُولُ : مَنْ عادىٰ عَلِيّاً وَلَمْ يَتَوَلّه فَعَلَيْهِ لَعْنَتي وَغَضَبي ، فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ ، وَاتَّقُوا اللهَ أَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُون .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّهُ جَنْبُ اللهِ الَّذي ذَكَرَ في كِتابِهِ فَقالَ تَعالىٰ : «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتا عَلىٰ ما فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ» .

مَعاشِرَ النّاسِ : تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَافْهَمُوا آياته ، وَانْظُرُوا إِلَيْهِ إِلىٰ مُحْكَماتِهِ ، وَلا تَتَّبِعُوا مُتَشابِهِهِ ، فَوَاللهِ لَنْ يُبَيِّنْ لَكُمْ زَواجِرَهُ وَلا يُوضِحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلاّ الَّذي أَنا آخِذٌ بِيَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَشائِلٌ بِعَضُدِهِ وَمُعْلِمُكُمْ: أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَولاهُ فَهٰذا عَلِيٌّ مَوْلاهُ، وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ ـ

ای گروه مردم! این فضیلت و نعمتی است که خداوند متعال مرا عطا فرموده، هیچ معبودی جز او نیست، او را پیوسته حمد وسپاس گفته و از اِنعام واحسان خداوند برای همیشه تشکّر می‌کنم .

ای گروه مردم! علی را تفضیل دهید که او پس از من افضل همهٔ مردم است، بوسیلهٔ ما است که مردم مشمول نعمت و رحمت خداوند قرار می‌گیرند، و جبرییل مرا خبر داده است که خداوند متعال می‌فرماید: هر که با علی مخالفت و دشمنی کند ملعون ومغضوب بوده واز رحمت من دور می‌شود. وهر کسی باید بنگرد که برای فردای قیامت چه پیش فرستاده است، وبترسید از اینکه دوباره دچار لغزش شوید که خداوند بدانچه می‌کنید آگاه است .

ای گروه مردم! بدانید که علی بن أبی‌طالب جنب پروردگار است، و او مصداق این آیهٔ است : «تا کسی نگوید: دریغا بر آن کوتاهی که دربارهٔ خدا کردم ـ زُمَر: ٥٦» .

ای گروه مردم! دربارهٔ قرآن بیاندیشید، واز آیاتش سر درآورید، وهمیشه به محکمات آن ناظر باشید، و نباید از آیات متشابه پیروی کنید، و قَسَم بخدا که کسی نمی‌تواند حقائق ودقائق قرآن را تفسیر و بیان کند مگر علی بن أبی‌طالب که برادر و وصیّ من است ـ و همزمان دست علی را گرفته وبالا برد ؛ بحدّی که زیر بازوی آنحضرت هویدا شد ـ ومن به شما اعلام می‌کنم: «کسیکه من مولای اویم علی مولای او است، و موالات او

أَبي طالِبٍ أَخي وَصِيِّي ، وَمُوالاتُهُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَيَّ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّ عَلِيّاً وَالطَّيِّبينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثِّقْلُ الأَصْغَرُ ، وَالْقُرْآنُ الثِّقْلُ الأَكْبَرُ ، فَكُلٌّ واحِدٍ مُنْبِيءٌ عَنْ صاحِبِهِ وَمُوافِقٌ لَهُ ، لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوضَ ، هُمْ أُمَناءُ اللهِ في خَلْقِهِ ، وَحُكَماؤُهُ في أَرْضِهِ .

أَلا وَقَدْ أَدَّيْتُ ، أَلا وَقَدْ بَلَّغْتُ ، أَلا وَقَدْ أَسْمَعْتُ ، أَلا وَقَدْ أَوْضَحْتُ ، أَلا وَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ ؛ وَأَنا قُلْتُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، أَلا إِنَّهُ لَيْسَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ غَيْرَ أَخي هٰذا ، وَلا تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنينَ بَعْدي لِأَحَدٍ غَيْرُهُ .

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ عَضُدِهِ فَرَفَعَهُ ، وَكانَ مُنْذُ أَوَّلِ ما صَعِدَ رَسُولُ اللهِ ﷺ [دَرَجَة دُونَ مَقامِهِ ، فَبَسَطَ يَدَهُ نَحْوَ وَجْهِ رَسُولِ اللهِ][1] وَسالَ عَلِيّاً حَتّىٰ صارَتْ رِجْلُهُ مَعَ رُكْبَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، ثُمَّ قالَ :

مَعاشِرَ النّاسِ : هٰذا عَلِيٌّ أَخي وَوَصِيِّي ، وَواعِي عِلْمِي ، وَخَليفَتي عَلىٰ أُمَّتي ، وَعَلىٰ تَفْسيرِ كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَالدّاعي إِلَيْهِ ، وَالْعامِلُ بِما يَرْضاهُ ، وَالْمُحارِبُ لِأَعْدائِهِ ، وَالْمُوالي عَلىٰ طاعَتِهِ ، وَالنّاهي عَنْ مَعْصِيَتِهِ ، خَليفَةُ رَسُولِ اللهِ ، وَأَميرُالْمُؤْمِنينَ ،

از جانب خداوند با عزّت وجلال بر من نازل شده است .

ای گروه مردم! علی و أولاد پاکش ثقل اصغرند، و قرآن مجید ثقل اکبر است. وهرکدام از آندو مؤیّد وموافق دیگری خواهد بود، وهرگز از همدیگر جدا نخواهند شد تا روزی که در جانب حوض بمن رسند، آنان اُمنا و حکمای خداوند در روی زمینند .

ای گروه‌مردم! آگاه باشید، همه و همه آگاه باشید که من تمام این مطالب را ادا نمودم وابلاغ کردم و به گوش همه رساندم، همه وهمه کلام خدا بود و من از جانب او گفتم، که بجز برادرم علی بن أبی‌طالب کسی سزاوار منصب امارت وامامت نیست، وپس از من کسیرا نشاید که عنوان امیرالمؤمنین را بجز او به دیگری نسبت دهد .

سپس دست مبارک خود را دراز کرده واز بازوی علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام گرفته وبلند نمود تا آنجا که پاهای آنحضرت در موازات زانوی پیامبر قرار گرفت وفرمود:

ای گروه مردم! این علی است، که برادر و وصیّ ، وحافظ علم من، وجانشینم بر امّت است، اومفسّر قرآن و داعی بسوی خدا وعامل به‌مرضات الهی است، با دشمنان خدا در جنگ ؛ وطرفدار طاعت ؛ ونهی کنندهٔ از نافرمانی او است، او جانشین پیامبر

---

۱ ـ ما بين المعقوفين ليس في النّسخ وموجود في البحار .

وَالإِمامُ الْهادِي، وَقاتِلُ النّاكِثينَ وَالْقاسِطينَ وَالمارِقينَ بِأَمْرِ اللهِ ، أَقُولُ ما يُبْدِلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ بِأَمْرِ رَبِّي ، أَقُولُ :

اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ ، وَعادِ مَنْ عاداهُ ، وَالْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَاغْضَبْ عَلىٰ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ ،

اللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عَلَيَّ أَنَّ الإِمامَةَ بَعْدِي لِعَلِيٍّ وَلِيُّكَ عِنْدَ تِبْيانِي ذلِكَ ، وَنَصْبِي إِيّاهُ بِما أَكْمَلْتَ لِعِبادِكَ مِنْ دِينِهِمْ ، وَأَتْمَمْتَ عَلَيْهِمْ بِنِعْمَتِكَ وَرَضِيتَ لَهُمُ الإِسْلامَ دِيناً ، فَقُلْتَ : «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرينَ» اللّٰهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ ـ وَكَفىٰ بِكَ شَهيداً ـ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ! .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّما أَكْمَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمامَتِهِ ، فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدي مِنْ صُلْبِهِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، فَأُولٰئِكَ الَّذين حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَفِي النّارِ هُمْ خالِدُونَ ، لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ .

مَعاشِرَ النّاسِ : هٰذا عَلِيٌّ أَنْصَرُكُمْ وَأَحَقُّكُمْ بِي وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ ، وَأَعَزُّكُمْ عَلَيَّ وَاللهُ عَزَّ وَجَلَّ

وامیرمؤمنان وپیشوای هدایتگر است، وبا عهدشکنان وستمکاران وخارج شدگان از حقّ به اذن وفرمان خدا می‌جنگد، حال گفتاری بزبان آورم که به امر پروردگارم هر سخنی را تغییر دهد:

پروردگارا، دوستدارانش را دوست بدار، و با دشمنانش عداوت کن، ومنکر او را لعن، وبه هر که حقّش را پایمال کند غضب فرما .

پروردگارا، بنابر همانچه خود فرمودی اعلام داشتم که امامت پس از من برای علی ابن أبی‌طالب است و او را به این مقام منصوب نمودم، تا شریعت خود را برای بندگانت به کمال رسانی، و نعمت خود را بر ایشان تمام کنی، واسلام را دین آنان بپسندی، که خود در قرآن فرموده‌ای: «وهرکس که جز اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود واو در آخرت از زیانکاران است ـ آل‌عمران: ۸۵». پروردگارا! تو را به گواهی می‌گیرم و تو را در این شهادت بس که تبلیغ خود را انجام دادم .

ای گروه مردم! بی‌شکّ خداوند دین خود را با امامت او به کمال رساند، پس کسی که ازاو پیروی نکند و به خلفای پس از او ـ که همه تا روز قیامت از فرزندان صلبی منند ـ اقتدا ننماید، کارها و اعمالشان تباه و نابود شود و برای همیشه در آتش بماند، وعذابشان سبک نشود ومهلت نیابند.

ای گروه مردم! این علی است، که در همهٔ موارد از شما بالاتر است، در یاری

وَأَنا عَنْهُ راضِيانِ ، وَما نَزَلَتْ آيَةُ رِضىً إِلاّ فِيهِ ، وَما خاطَبَ اللهُ «الَّذين آمَنُوا» إِلاّ بَدَأَ بِهِ، وَلا نَزَلَتْ آيَةُ مَدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلاّ فِيهِ، وَلا شَهِدَ بِالجَنَّةِ فِي «هَلْ أَتىٰ عَلَى الإِنْسانِ» إِلاّ لَهُ ، وَلا أَنْزَلَها فِي سِواهُ ، وَلا مُدِحَ بِها غَيْرُهُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : هُوَ ناصِرُ دِينِ اللهِ ، وَالْمُجادِلُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ، وَهُوَ التَّقِيُّ النَّقِيُّ الْهادي وَالْمَهْدِيُّ ، نَبِيُّكُمْ خَيْرُ نَبِيٍّ ، وَوَصِيُّكُمْ خَيْرُ وَصِيٍّ ، وَبَنُوهُ خَيْرُ الأَوْصِياءِ .

مَعاشِرَ النّاسِ : ذُرِّيَّةُ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الجَنَّةِ بِالحَسَدِ ، فَلا تَحْسُدُوهُ فَتُحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَتَزِلَّ أَقْدامُكُمْ ، فَإِنَّ آدَمَ أُهْبِطَ إِلَى الأَرْضِ بِخَطِيئَةٍ واحِدَةٍ وَهُوَ صَفْوَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، فَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَمِنْكُمْ أَعْداءُ اللهِ ، أَلا إِنَّهُ لا يُبْغِضُ عَلِيّاً إِلاّ شَقِيٌّ ، وَلا يَتَوالىٰ عَلِيّاً إِلاّ تَقِيٌّ ، وَلا يُؤْمِنُ بِهِ إِلاّ مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ ، وَفِي عَلِيٍّ وَاللهِ نَزَلَتْ سُورَةُ [وَ] الْعَصْرِ : «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ *

رساندن وشایستگی، ونزدیکی و قرب، و عزّت در نزد من برتری دارد، وخدا و رسولش از او راضی و خشنودند، و تمام آیاتِ رضایت وخشنودی دربارهٔ او نازل شده است، و خداوند تمام خطاب‌های «یا أیّها الّذین آمنوا» در قرآن را به او آغاز نموده است[1]، و تمام آیات مدح در کتاب خدا قرآن کریم دربارهٔ اوست، وسورهٔ هل أتیٰ برای اوست ؛ که اعتراف بـه بهشت نموده، و جز در شأن او نازل نشده، و هیچکس جز او بواسطهٔ این سوره مدح نشده است .

ای مردم! او کمک‌کار دین خدا، ومدافع رسول است، او تقی، نقی، هادی و مهدیّ است، پیامبر شما بهترین پیامبران، و وصیّ او بهترین اوصیا وفرزندانش بهترین جانشینانند .

ای گروه مردم! نسل هر پیامبری از پشت اوست، و نسل من از پشت علی است .

ای گروه مردم! براستی، ابلیس به واسطهٔ حسادت بود که آدم را از بهشت بیرون فرستاد، پس حسد نورزید که اعمالتان تباه شده ودر نهایت منحرف گردید، زیرا تـنها یک خطا موجب شد آدم صفوة الله از بهشت به زمین هبوط نماید، در حالیکه او برگزیدهٔ خداوند بود، تا چه رسد به شما که گروهی عباد الله وگروهی اعداء الله هستید، بدانید که مبغض علی تیره‌بخت ودوستدار او تقیّ وخداترس است. وجز اهل ایمان به او اعتماد ندارد، وقسم بخدا که سورهٔ والعصر دربارهٔ علی نازل شده، که : «به نام خدای بخشایندهٔ مهربان *

---

۱ ـ یعنی در رأس أهل ایمان ؛ وجود مبارک حضرت أمیر علیه‌السلام می‌باشد .

وَالْعَصْرِ * إِنَّ الإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ» إِلىٰ آخِرِها .

مَعاشِرَ النّاسِ : قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللهَ وَبَلَّغْتُكُمْ رِسالَتي، وَما عَلَى الرَّسُولِ إِلاّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : «اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَلا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» .

مَعاشِرَ النّاسِ : آمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمُسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلىٰ أَدْبارِها .

مَعاشِرَ النّاسِ : النُّورُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فِيَّ مَسْلُوكٌ، ثُمَّ فِي عَلِيٍّ، ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلى الْقائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا ، لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرِينَ وَالْمُعانِدِينَ وَالْمُخالِفِينَ وَالخائِنِينَ وَالآثِمِينَ وَالظّالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعالَمِينَ .

مَعاشِرَ النّاسِ : أُنْذِرُكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِيَ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللهُ الشّاكِرِينَ ،

سوگند به روزگار [پیروزی حقّ بر باطل] * که هرآینه آدمی در زیانکاری است * مگر کسانی که ایمان آوردند وکارهای نیک و شایسته کردند ویکدیگر را به راستی و درستی اندرز دادند ویکدیگر را به شکیبایی سفارش کردند» .

ای گروه مردم! نقل قول خداوند نمودم وپیام خود را به شما رساندم، وبر پیامبر جز رساندن آشکارِ پیام نیست .

ای گروه مردم! ترس از خدای را چنانکه شایستهٔ ترسِ از اوست پیشه کنید، ومیرید مگر در حالیکه مسلمان باشید .

ای گروه مردم! به خدا وپیامبرش ونوری که با او نازل شده ـ قرآن ـ ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو وناپدید کنیم آنگونه که آنها را به پشت سرشان بگردانیم .

ای گروه مردم! نور خداوند در من راه یافته، سپس در علی، و پس از آن در نسل او تا قائم مهدی جاری خواهد بود، مهدی ؛ همو که حقّ خدا و هر حقّی را می‌گیرد از ماست، زیرا خداوند ما را حجّتی بر اهل تقصیر وعناد وخلاف وخیانت وگناه وستم وخلاصه بر همهٔ جهانیان قرار داده است .

ای گروه مردم! شما را انذار می‌کنم که من فقط پیامبر ورسول خدا هستم، که پیش از او پیامبران وفرستادگان گذشتند، پس اگر من بمیرم یا کشته شوم آیا شما به دوران جاهلیّت ـ پیش از اسلام ـ برخواهید گشت؟ وهرکس که عقبگرد کند هرگز به خدا گزند وزیانی نرساند، وزودا که خدا سپاسگزاران را پاداش دهد.

أَلا وَإِنَّ عَلِيّاً [هُوَ] المَوصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدي مِنْ صُلْبِهِ .

مَعاشِرَ النّاسِ : لاتَمُنُّوا عَلَى اللهِ إِسْلامَكُمْ فَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَيُصِيبُكُمْ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَبِالمِرْصادِ .

مَعاشِرَ النّاسِ : [إِنَّهُ] سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النّارِ وَيَوْمَ الْقِيامَةِ لا يُنْصَرُونَ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّ اللهَ وَأَنا بَرِيئانِ مِنْهُمْ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّهُمْ وَأَنْصارُهُمْ وَأَشْياعُهُمْ وَأَتْباعُهُمْ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَى المُتَكَبِّرِينَ ، أَلا إِنَّهُمْ أَصْحابُ الصَّحِيفَةِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فِي صَحِيفَتِهِ .

قالَ : فَذَهَبَ عَلَى النّاسِ ـ إِلاّ شِرْذِمَةٌ مِنْهُمْ ـ أَمْرُ الصَّحِيفَةِ[1] .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنِّي أَدَعُها إِمامَةً [و] وِراثَةً فِي عَقِبِي إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ، وَقَدْ بَلَّغْتُ ما أُمِرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلىٰ كُلِّ حاضِرٍ وَغائِبٍ ، وَعَلىٰ كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ ، وُلِدَ أَوْ لَمْ يُوْلَدْ ، فَلْيُبَلِّغِ الحاضِرُ الْغائِبَ ، وَالْوالِدُ الْوَلَدَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ، وَسَيَجْعَلُونَها مُلْكاً وَاغْتِصاباً ،

بدانید در این سوره علیّ موصوف بصبر وشکر شده، وپس از او فرزندانش که از صلب منند .

ای گروه مردم! بواسطهٔ اسلامتان بر خداوند منّت مگذارید که مشمول خشم خدا گردید وشما را عذاب کند زیرا او در کمین‌گاه است .

ای گروه مردم! پس از درگذشت من پیشوایانی ظهور کنند که شما را به سوی آتش جهنّم می‌خوانند، ودر روز رستاخیز هیچ یاری و کمکی نشوند .

ای گروه مردم! براستی که خداوند ومن از آنان بیزاریم .

ای گروه مردم! آنان وتمام انصار واعوان وپیروانشان در فروترین طبقهٔ دوزخند وبراستی بد است جایگاه گردنکشان! بدانید که آنان اصحاب صحیفه‌اند، پس باید هریک از شما در صحیفه‌اش نظر کند .

راوی حدیث ، امام باقر علیه‌السلام فرمود: جز گروهی اندک بقیّهٔ مردم ؛ ماجرای صحیفه را فراموش کردند .

ای گروه مردم! من امامت را در ذرّیّهٔ خودم تا روز قیامت باقی گذاشتم، ومن هر آنچه گفتنی بود گفتم ومأموریتم را کاملاً به انجام رساندم، تا آنجا که برای هیچکس؛ چه حاضر وچه غایب، چه آنان که متولّد شده‌اند وچه آیندگان جای عذر وبهانه‌ای باقی نماند، پس سفارشات مرا به دیگران ابلاغ کنید، حاضر به غایب، وپدر به فرزند خود تا روز قیامت برسانند . وامامت را ظالمانه غصب کرده وبصورت سلطنت در خواهند آورد،

---

۱ ـ راجع تفصیلها البحار : ج ۲۸ ص ۱۰۳ یغنیك عن الکلام .

أَلا لَعَنَ اللهُ الْغاصِبينَ وَالمُغْتَصِبينَ ، وَعِنْدَها سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّها الثَّقَلانِ فَيُرْسَلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَنُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَكُنْ يَذَرُكُمْ عَلىٰ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّىٰ يُمَيِّزَ الخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ، وَما كانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّهُ ما مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّ وَاللهُ مُهْلِكُها بِتَكْذيبِها ، وَكَذلِكَ يُهْلِكُ الْقُرىٰ وَهِيَ ظالِمَةٌ ؛ كَما ذَكَرَ اللهُ تَعالىٰ ، وَهٰذا عَلِيٌّ إِمامُكُمْ وَوَلِيُّكُمْ ، وَهُوَ مَواعِيدُ اللهِ ؛ وَاللهُ يَصْدُقُ ما وَعَدَهُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الأَوَّلينَ ، وَاللهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الأَوَّلينَ وَهُوَ مُهْلِكُ الآخِرينَ، قالَ اللهُ تَعالىٰ: «أَلَمْ نُهْلِكِ الأَوَّلينَ * ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الآخِرينَ * كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالمُجْرِمينَ * وَ وَيْلٌ لِلْمُكَذِّبينَ» .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّ اللهَ قَدْ أَمَرَني وَنَهاني ، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيّاً وَنَهَيْتُهُ ، فَعَلِمَ الأَمْرَ وَالنَّهْيَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ ، فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلَمُوا ، وَأَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا ، وَانْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرْشُدُوا ، وَصِيرُوا

ألا لعنت خدا بر آن دو گروهی که این مقام را بزور ستانده وغصب نمودند، ای پریان وآدمیان، زودا که به حساب شما پردازیم وبر شما پاره‌ای از آتش و دودی ـ یا مسی گداخته ـ فرستاده شود که نتوانید از یکدیگر دفاع کنید!

ای گروه مردم! براستی خداوند پیوسته شما را غربال می‌کند تا پاکدلان وخوبان را از بدکرداران جدا نماید، وخداوند شما را از غیب باخبر نمی‌سازد .

ای گروه مردم! هیچ قریه وشهری را خداوند جز به جهت تکذیبشان نابود نکرد، وهمچنین شهرهائیرا که ظلم و ستم در آن رسوخ نماید، ویران وخراب می‌کند، واین فرد «علی» است که امام و سرپرست شماست، او از وعده‌های إلهی است، والبتّه خداوند متعال به عهد و وعده‌های خود عمل خواهد کرد .

ای گروه مردم! بسیاری از گذشتگان شما گمراه شدند، وبهمین خاطر بدست خداوند هلاک شدند، پس پسینیان نیز مشمول آن هلاک گردند، خداوند متعال فرموده: «آیا پیشینیان را هلاک نکرد * سپس پسینیان ـ مانند کفّار مکّه ـ را از پی آنها درآریم * با بزهکاران چنین می‌کنیم * در آن روز وای بر دروغ انگاران ـ مرسلات: ۱۶ ـ ۱۹» .

ای گروه مردم! خداوند مرا امر ونهی فرموده، ومن نیز علی را ، پس او امر ونهی را از پروردگارش دریافته ، بنابراین به سخنانش گوش دهید تا سالم بمانید، واو را اطاعت کنید تا هدایت شوید، واز نواهیش دست بردارید تا براه راست افتید، ومطابق میل او

إِلىٰ مُرادِهِ وَلا تَتَفَرَّقُ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ.

مَعاشِرَ النّاسِ: أَنا صِراطُ اللهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذي أَمَرَكُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ، ثُمَّ قَرَءَ: «الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» إِلىٰ آخِرِها وَقالَ: فِيَّ نَزَلَتْ، وَفِيهِمْ نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيّاهُمْ خَصَّتْ، أُولٰئِكَ أَوْلِياءُ اللهِ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ، أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ. أَلا إِنَّ أَعْداءَ عَلِيٍّ هُمْ أَهْلُ الشِّقاقِ وَالنِّفاقِ وَالْحادُّونَ وَهُمُ الْعادُونَ، وَإِخْوانُ الشَّياطِينَ الَّذين يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً. أَلا إِنَّ أَوْلِياءَهُمُ الَّذينَ ذَكَرَهُمُ اللهُ فِي كِتابِهِ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: «لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ» إِلىٰ آخِرِ الآيَةِ.

حرکت کنید تا مبادا راههای مختلف شما را از راه او بازداشته ومتفرّق وپراکنده شوید.

ای گروه مردم! من همان صراط مستقیم وراه راستی هستم که خداوند به شما امر فرموده از آن پیروی کنید.

وبعد از من علی بن أبی‌طالب، سپس فرزندان من از صلب او صراط مستقیم‌اند. همان پیشوایانی که مردم را به راه حقّ هدایت می‌نمایند، وبدان‌وسیله دادگری می‌کنند.

سپس آیات مبارکهٔ سورهٔ حمد را تلاوت نمود: «سپاس وستایش خدای راست * پروردگار جهانیان * آن بخشایندهٔ مهربان * خداوند وفرمانروای روز پاداش * تو را می‌پرستیم وبس، واز تو یاری می‌خواهیم وبس * ما را به راه راست راه بنمای *راه کسانی که به آنان نعمت دادی ـ نیکویی کردی ـ نه راه خشم گرفتگان بر آنها ونه راه گمراهان»، و اشاره فرمود به اینکه این آیات شریفه در حقّ من و دربارهٔ آنان نازل شده است، آنان دوستان خدایند، نه بیمی بر آنهاست ونه اندوهگین می‌شوند، بدانید که براستی گروه خدا پیروزند، بدانید که دشمنان «علی» همان اهل شقاق ونفاقند، آنان دشمن ومخالف واز حدّ گذشتگانند، آنان برادران شیطانند، همانهایی که برخی‌شان به برخی دیگر با گفتار آراسته وفریبنده پیام نهانی می‌فرستند تا فریب دهند.

بدانید که دوستان آنان در قرآن مذکورند، آنجا که فرماید: «مردمی را نیابی که به خدای وروز واپسین ایمان آورند در حالیکه با کسانی‌که با خدای وپیامبرش دشمنی ومخالفت کرده‌اند دوستی بدارند، اگر پدران با پسران یا برادران یا خویشانشان باشند، اینانند که [خداوند] ایمان را در دلهاشان نوشته ـ پایدار ساخته ـ است وایشان را به روحی از نزد خویش نیرومند گردانیده و به بهشتهایی درآورد که از زیر آنها جویها روان است، در آنجا جاویدانند، خدا از آنها خشنود است وایشان از خدا خشنودند، ایشانند گروه خدا؛ آگاه باشید که گروه خدا رستگارانند ـ مجادله: ۲۲».

أَلا إِنَّ أَوْلِياءَهُمُ الَّذينَ وَصَفَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَقالَ : «وَالَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» .

أَلا إِنَّ أَوْلِياءَهُمُ الَّذينَ يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ آمِنينَ ، وَتَتَلَقّاهُمُ المَلائِكَةُ بِالتَّسْلِيمِ أَنْ : «طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ» .

أَلا إِنَّ أَوْلِياءَهُمُ الَّذينَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ» .

أَلا إِنَّ أَعْداءَهُمُ الَّذينَ يَصلُون سَعِيراً .

أَلا إِنَّ أَعْداءَهُمُ الَّذينَ يَسْمَعُونَ لِجَهَنَّمَ شَهِيقاً وَهِيَ تَفُورُ وَلَها زَفِيرٌ .

أَلا إِنَّ أَعْداءَهُمُ الَّذينَ قالَ اللهُ فِيهِمْ : «كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها» الآيَة .

أَلا إِنَّ أَعْداءَهُمُ الَّذينَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قالُوا بَلىٰ قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَقُلْنا مَا نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ» .

بدانید، دوستان آنان در این آیه نیز مذکورند که فرموده: «کسانی که ایمان آوردند وایمانشان را به ستمی نیامیختند، ایشانند که ایمنی دارند وآنان راه یافتگانند ـ انعام: ۸۲» .

بدانید، دوستان آنان به سلامت در بهشت درآیند، وملائکه با سلام به پیشبازشان آیند [وگویند:] «خوش باشید پس به‌بهشت درآیید [ودر آن] جاودانه‌باشید ـ زُمَر: ۳۹».

بدانید، دوستان آنان همان گروهی هستند که خداوند درباره‌اشان فرموده: «به بهشت درآیند و در آن بی حساب روزی داده شوند ـ غافر: ٤٠» .

بدانید، دشمنان آنان به آتش افروختهٔ دوزخ درآیند .

بدانید، دشمنان آنان در حالی که جهنّم می‌جوشد، آوازی دلخراش مانند صدای خران از آن بشنوند .

بدانید، دشمنان آنان در این آیه مذکورند: «هرگاه که گروهی [بر جهنّم] درآید گروهی همکیش خود را نفرین کند، تا چون همگی در آن به هم رسند گروه پسین (پیروان) دربارهٔ گروه پیشین (رهبران) خود گویند: خداوندا! اینان ما را گمراه کردند، پس آنها را دوچندان عذاب آتش بده، خدای فرماید: هرکدام را [عذاب] دوچندان است ولیکن نمی‌دانید ـ اعراف: ۳۸» .

بدانید، دشمنان آنان در این آیه مذکورند که: «هرگاه گروهی در دوزخ افکنده شوند، نگهبانانش [به نکوهش وسرزنش] از آنها پرسند: مگر شما را بیم‌کننده‌ای نیامد؟ * گویند چرا، همانا ما را بیم‌کننده آمد، ولی تکذیب کردیم وگفتیم: خدا هیچ چیز فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید ـ ملک: ۸ و ۹» .

أَلا إِنَّ أَوْلِياءَهُمُ الَّذينَ يَخْشَونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ .

مَعاشِرَ النّاسِ : شَتّانِ ما بَيْنَ السَّعِيرِ وَالجَنَّةِ ، عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ اللهُ وَلَعَنَهُ ، وَوَلِيُّنا مَنْ مَدَحَهُ اللهُ وَأَحَبَّهُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : أَلا وَإِنِّي مُنْذِرٌ وَعلِيٌّ هادٍ .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنِّي نَبِيٌّ وَعَلِيٌّ وَصِيِّي . أَلا إِنَّ خاتَمَ الأَئِمَّةِ مِنّا الْقائِمُ الْمَهْدِيُّ ، أَلا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَىٰ الدِّينِ ، أَلا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمِينَ ، أَلا إِنَّهُ فاتِحُ الحُصُونِ وَهادِمُها ، أَلا إِنَّهُ قاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ ، أَلا إِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثَأْرٍ لِأَوْلِياءِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، أَلا إِنَّهُ النّاصِرُ لِدِينِ اللهِ ، أَلا إِنَّهُ الغَرّافُ في بَحْرٍ عَمِيقٍ ، أَلا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ ، أَلا إِنَّهُ خِيَرَةُ اللهِ وَمُخْتارُهُ ، أَلا إِنَّهُ وارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِهِ ، أَلا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَالْمُنَبِّهُ بِأَمْرِ إِيمانِهِ ، أَلا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ ، أَلا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ ، أَلا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، أَلا إِنَّهُ الْباقِي حُجَّةً ، ولا حُجَّةَ بَعْدَهُ ، وَلا حَقَّ إِلاّ مَعَهُ ، وَلا نُورَ إِلاّ عِنْدَهُ ، أَلا إِنَّهُ لاغالِبَ لَهُ ، وَلا مَنْصُورَ عَلَيْهِ ، أَلا إِنَّهُ وَلِيُّ اللهِ في أَرْضِهِ ، وَحَكَمُهُ في خَلْقِهِ ، وَأَمِينُهُ في سِرِّهِ وَعَلانِيَتِهِ .

بدانید، دوستانشان آنانندکه‌ازپروردگارشان‌درنهان‌می‌ترسند، آمرزش‌ومزدبزرگ‌دارند.

ای گروه مردم! چقدر فاصلهٔ زیادی است در میان جهنّم و بهشت، دشمنان ما مشمول ذمّ ولعن خدایند ودوستانمان مورد مدح ودوستی پروردگارند .

ای گروه مردم! بدانید که من انذار کننده وعلی هدایت کننده است،

ای گروه مردم! من نبی وعلی وصی است. بدانید که خاتم امامان : قائم مهدی، از ما است ، بدانیدکه او مسلّط وقاهر در دین‌است . بدانید، او از ستمکاران انتقام خواهد گرفت. بدانید، او فاتح قلعه‌ها و شهرها است. بدانید او مشرکان ودشمنان دین را نابود می‌کند. بدانید، او خونبهای اولیای خدا را می‌گیرد، بدانید، او یاری رسان دین خدا است، بدانید، او از دریای وسیع حقیقت ومعرفت می‌نوشد، بدانید، که او هرکس را به فراخور حال واستعداد وکردارش مقام و رتبه می‌دهد، بدانید، او برگزیده ومنتخب خداوند است. بدانید، او وارث علوم [انبیاء] ومحیط بر [حقائق] آن است. بدانید، او مخبر پروردگار ومعرّف ایمان به او است، بدانید، او صاحب عقل سلیم وثبات در رأی و عمل است. بدانید، امور دین إلهی به او واگذار می‌شود، بدانید، که پیامبران گذشته به وجود او بشارت داده‌اند. بدانید، او حجّت باقی خدا است و پس از او حجّتی نیست، وحقّ تنها با اوست، و نور تنها نزد او می‌باشد. بدانید، او همیشه پیروز است وشکست در او راهی ندارد. بدانید، او ولیّ خدا در زمین، و حاکم او در میان بندگان، وامین به اسرار وظواهر خدا است .

مَعاشِرَ النّاسِ : قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ وَأَفْهَمْتُكُمْ ، وَهٰذا عَلِيٌّ يُفْهِمُكُمْ بَعْدي . أَلا وَإِنِّي عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتي أَدْعُوكُمْ إِلىٰ مُصافَقَتي عَلىٰ بَيْعَتِهِ ، وَالإِقْرارِ بِهِ ، ثُمَّ مُصافَقَتِهِ بَعْدِي . أَلا وَإِنِّي قَدْ بايَعْتُ اللهَ ، وَعَلِيٌّ قَدْ بايَعَني ، وَأَنا آخِذُكُمْ بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلىٰ نَفْسِهِ» الآيَة .

مَعاشِرَ النّاسِ : «إِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» ـ الآيَة .

مَعاشِرَ النّاسِ : حُجُّوا الْبَيْتَ ، فَما وَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتٍ إِلاّ اسْتَغْنَوا ، وَلا تُخَلِّفُوا عَنْهُ إِلاّ افْتَقَرُوا .

مَعاشِرَ النّاسِ : ما وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلاّ غَفَرَ اللهُ لَهُ ما سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلىٰ وَقْتِهِ ذٰلِكَ ، فَإِذا انْقَضَتْ حِجَّتُهُ اسْتُؤْنَفَ [عَلَيْهِ] عَمَلُهُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : الحُجّاجُ مُعانُونَ ، وَنَفَقاتُهُمْ مُخَلَّفَةٌ ، وَاللهُ لايُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ .

مَعاشِرَ النّاسِ : حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمالِ الدِّينِ وَالتَّفَقُّهِ ، وَلا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشاهِدِ إِلاّ بِتَوْبَةٍ وَإِقْلاعٍ .

ای گروه مردم! من مطالبی را بیان نموده و به‌شما فهماندم، وپس ازمن وظیفهٔ علی بن أبی‌طالب است. بدانید، پس از پایان خطبه‌ام شما را دعوت می‌کنم با من بیعت نموده وبا من دست دهید، سپس همه با علی دست داده و بیعت نمایید، «پس هرکه پیمان بشکند، بی‌شک به زیان خود قدم برداشته، و هرکه بدانچه بر آن با خدای پیمان بسته است وفا کند پس او را مزدی بزرگ خواهد بود ـ فتح: ١٠» .

ای گروه مردم! «صفا و مروه از نشانه‌های خداست، پس هر که قصد حجّ کند یا عمره گزارد، بر او ناروا و گناه نیست که به گرد آندو بگردد، و هر که کار نیکی به خواست خویش کند خداوند سپاسدار وداناست ـ بقره: ١٥٨» .

ای گروه مردم! آهنگ خانه کنید [حجّ را بجا آورید]، هرکس که حجّ رود ثروتمند شده، و هرفرد با استطاعتی که از آن تخلّف کند فقیر و بی‌چیز شود .

ای گروه مردم! هیچکس در موقف حجّ نمی‌ایستد جز آنکه خداوند گناهان گذشته‌اش را تا آن موقع می‌آمرزد، ودر پایان مراسم حجّ حساب اعمالش مجدّداً آغاز می‌گردد .

ای گروه مردم! حاجیان در این راه مساعدت شوند، وهزینه‌هایشان پس داده شود، وخداوند پاداش نیکوکاران را تباه و ضایع نمی‌کند .

ای گروه مردم! حجّ خانهٔ خدا را با رعایت آداب دینی وشرایط لازمه بجای آورید، وبازگشت از آنجا حتماً با توبهٔ خالص وترک شهوات و تمایلات مادّی همراه باشد .

مَعاشِرَ النّاسِ : أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ كَما أَمَرَكُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ، فَلَئِنْ طالَ عَلَيْكُمُ الأَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ أَوْ نَسِيتُمْ ، فَعَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ ، وَمُبَيِّنٌ لَكُمُ الَّذي نَصَبَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بَعْدِي ، وَمَنْ خَلَّفَهُ اللهُ ؛ مِنِّي وَأَنا مِنْهُ ، يُخْبِرُكُمْ بِما تَسْأَلُونَ عَنْهُ ، وَيُبَيِّنُ لَكُمْ ما لاتَعْلَمُونَ .

أَلا إِنَّ الحَلالَ وَالحَرامَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ أُحْصِيهِما وَأَعْرِفَهُما ، فَآمُرُ بِالحَلالِ وَأَنْهىٰ عَنِ الحَرامِ في مَقامٍ واحِدٍ فَأُمِرْتُ أَنْ آخُذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَالصَّفْقَةَ لَكُمْ ، بِقَبُولِ ما جِئْتُ بِهِ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ في عَلِيٍّ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذينَ هُمْ مِنِّي وَمِنْهُ، أَئِمَّةٌ قائِمَةٌ ، مِنْهُمُ المَهْدِيُّ ـ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ـ الَّذي يَقْضِي بِالْحَقِّ .

مَعاشِرَ النّاسِ : [وَ] كُلُّ حَلالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ ، وَكُلُّ حَرامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ ، فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذلِكَ وَلَمْ أُبَدِّلْ . أَلا فَاذْكُرُوا ذلِكَ وَاحْفَظُوهُ وَتَواصَوا بِهِ وَلا تُبَدِّلُوهُ وَلا تُغَيِّرُوهُ .

أَلا وَإِنِّي أُجَدِّدُ الْقَوْلَ : أَلا فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأْمُرُوا بِالمَعْرُوفِ وَانْهَوا عَنِ المُنْكَرِ . أَلا وَإِنَّ رَأْسَ الأَمْرِ بِالمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ المُنْكَرِ : أَنْ تَنْتَهُوا إِلىٰ قَوْلي وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ ، وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ وَتَنْهَوهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مِنِّي ، وَلا أَمْرَ بِمَعْرُوفٍ وَلانَهْيَ

ای گروه مردم! همانگونه که خداوند فرموده نماز را بپای دارید وزکات را بپردازید، پس چنانچه زمان بر شما دراز گشت وکوتاهی نموده یا فراموش کردید، علی بن أبی‌طالب پاسخگوی شما می‌باشد، او سرپرست شما، وپس از من شارحی منصوب از طرف خدا برای شما است، ومنتخب إلهی از من است ومن از اویم.

بدانید! که حلال و حرام بیش از آن است که به شمار آید وآنها را بشناسم، پس در یک مکان امر به حلال نمودم واز حرام بازداشتم، وبهمین ترتیب از طرف خداوند مأمور شده‌ام که از شما برای علی بن أبی‌طالب وامامان پس از او که از من واویند از شما بیعت بگیرید، آنان تا روز قیامت امام وپیشوایند، ومهدی امّت من که به حقّ داوری می‌کند از آنان است .

ای گروه مردم! هرآنچه از حلال و حرام که تا امروز برایتان گفتم برای همیشه برقرار وثابت خواهد بود. ومن از آنها برنگشته وهیچ تغییر وتبدیلی در آنها ندادم. پس باید آنها را خوب حفظ کرده و در رعایت آن کوشیده وبه یکدیگر سفارش کنید.

بدانید که من بار دیگر شما را به اقامهٔ نماز و پرداخت زکات وامر به معروف ونهی از منکر سفارش می‌کنم. بدانید که در رأس امر به معروف ونهی از منکر این است که سخنانم را در نظر بگرید وسفارشاتم را رعایت کنید، وبه دیگران رسانده واز مخالفت با آنها پرهیز کنید ، زیرا آن فرمان خداوند ودستور من است، وهیچ امر بمعروف ونهی از

عَنْ مُنْكَرٍ إلاّ مَعَ إمامٍ مَعْصُومٍ.

مَعاشِرَ النّاسِ: الْقُرْآنُ يُعَرِّفُكُمْ أَنَّ الأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ، وَعَرَّفْتُكُمْ أَنَّهُمْ مِنّي وَمِنْهُ، حَيْثُ يَقُولُ اللهُ في كِتابِهِ: «وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ» وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِلُّوا ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما».

مَعاشِرَ النّاسِ: التَّقْوىٰ التَّقْوىٰ، احْذَرُوا السّاعَةَ كَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌعَظِيمٌ»، اذْكُرُوا المَماتَ وَالحِسابَ وَالمَوازِينَ وَالمُحاسَبَةَ ـ بَيْنَ يَدَي رَبِّ الْعالَمِينَ ـ وَالثَّوابَ وَالْعِقابَ، فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ أُثِيبَ [عَلَيْها] وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ في الجِنانِ نَصِيبٌ.

مَعاشِرَ النّاسِ: إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصافِقُوني بِكَفٍّ واحِدَةٍ، وَقَدْ أَمَرَني اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ آخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الإِقْرارَ بِما عَقَدْتُ لِعَلِيٍّ مِنْ إِمْرَةِ المُؤْمِنِينَ، وَمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الأَئِمَّةِ مِنّي وَمِنْهُ عَلىٰ ما أَعْلَمْتُكُمْ: أَنّ ذُرِّيَّتي مِنْ صُلْبِهِ، فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنّا سامِعُونَ مُطِيعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّكَ في أَمْرِ عَلِيٍّ وَأَمْرِ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الأَئِمَّةِ، نُبايِعُكَ عَلىٰ ذلِكَ بِقُلُوبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَأَيْدِينا، عَلىٰ ذلِكَ نَحْيىٰ وَنَمُوتُ وَنُبْعَثُ، وَلا نُغَيِّرُ، وَلا نُبَدِّلُ وَلا نَشُكُّ

منکری جز با حضور امام معصوم تحقّق نمی‌یابد.

ای گروه مردم! قرآن معیّن نموده که امام پس از علی وفرزندان اویند، و من نیز به شما خبر دادم که آنان از صلب من و اویند، آنجا که فرموده: «وآن را در فرزندان خود سخنی پاینده کرد ـ زخرف: ۲۸»، و من نیز گفتم: وتا زمانی که دست بدامن قرآن وعترت باشید گمراه نخواهید شد.

ای گروه مردم! رعایت تقوا! رعایت تقوا! از روز جزا پروا کنید، همانگونه که خداوند فرموده: «که زلزلهٔ رستاخیز چیزی است بزرگ ـ حجّ: ۱». پیوسته وهمیشه مرگ وحساب ومیزان وحساب‌کشی در برابر پروردگار جهانیان وثواب و عقاب را به یاد آورید ومتذکّر باشید، که هرکس کار نیک آورد پاداش برد، وهرکس که بدی آورد هیچ نصیبی از بهشت نخواهد داشت.

ای گروه مردم! تعداد شما بیش از آن است که با من دست بیعت دهید، وخداوند مرا مأمور فرموده تا از شما دربارهٔ امارت علی بن أبی‌طالب وامامان پس از او که همه از صلب من واویند اقرار زبانی بگیرم، پس همگی بگویید: «گفته‌هایت را شنیدیم و به وبه نصب علی بن أبی‌طالب وفرزندان صلبی او به امارت مسلمین راضی وفرمانبرداریم، وبا تو در اینباره با قلبها وجان و زبان ودستهایمان بیعت می‌کنیم، بر این عهد زندگی می‌کنیم و می‌میریم و برانگیخته خواهیم شد، ونه تغییر وتبدیلی در آن دهیم، و نه هیچ شکّ

وَلا نَرْتابُ ، وَلا نَرْجِعُ عَنْ عَهْدٍ ، وَلا نَنْقُضُ المِيثاقَ ، وَنُطِيعُ اللهَ وَنُطِيعُكَ وَعَلِيّاً أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ وَوُلْدَهُ الأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ بَعْدَ الحَسَنِ وَالحُسَيْنِ» اللَّذَيْنِ قَدْ عَرَّفْتُكُمْ مَكانَهُما مِنِّي وَمَحَلَّهُما عِنْدِي وَمَنْزِلَتَهُما مِنْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ ، فَقَدْ أَدَّيْتُ ذلِكَ إِلَيْكُمْ ، وَأَنَّهُما سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ ، وَأَنَّهُما الإِمامانِ بَعْدَ أَبِيهِما عَلِيٌّ وَأَنا أَبُوهُما قَبْلَهُ .

وَقُولُوا : «أَطَعْنَا اللهَ بِذلِكَ وَإِيّاكَ وَعَلِيّاً وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَالأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَ ، عَهْداً وَمِيثاقاً مَأْخُوذاً لِأَمِيرِالمُؤْمِنِينَ مِنْ قُلُوبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَمُصافَقَةِ أَيْدِينا ، مَنْ أَدْرَكَهُما بِيَدِهِ وَأَقَرَّ بِهِما بِلِسانِهِ ، وَلا نَبْتَغِي بِذلِكَ بَدَلاً وَلا نَرىٰ مِنْ أَنْفُسِنا عَنْهُ حَوْلاً أَبَداً ، أَشْهَدْنا اللهَ وَكَفىٰ بِاللهِ شَهِيداً ، وَأَنْتَ عَلَيْنا بِهِ شَهِيدٌ ، وَكُلُّ مَنْ أَطاعَ مِمَّنْ ظَهَرَ وَاسْتَتَرَ ، وَمَلائِكَةُ اللهِ وَجُنُودُهُ وَعَبِيدُهُ وَاللهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَهِيدٍ» .

مَعاشِرَ النّاسِ : ما تَقُولُونَ؟ فَإِنَّ اللهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَخافِيَةَ كُلِّ نَفْسٍ «فَمَنِ اهْتَدىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها» ، وَمَنْ بايَعَ فَإِنَّما يُبايِعُ اللهَ «يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» .

وتردیدی در آن کنیم. واز عهد خود باز نگردیم و زیر پیمان خود نزنیم، وتا آخر مطیع خداوند بوده وگوش بفرمان شما و علی امیرالمؤمنین وامامان از نسل تو وصلب علی پس از حسن و حسین خواهیم بود» . همان دو شخصیتی که شما را از جایگاهشان در نزد خود باخبر نمودم واز منزلتی که در نزد خدا دارند آگاه ساختم، پس همهٔ آنها را به شما رساندم، وآندو آقا و سرور جوانان بهشتی می‌باشند، وآندو پس از پدرشان علی ؛ امام و پیشوایند، و پیش از علی من پدر آن دو می‌باشم.

ونیز بگویید: «در تمام مواردی که گفتی خدا را اطاعت می‌کنیم وگوش بفرمان تو و علی و حسن و حسین و ائمّه هستیم، این عهد و پیمانی است که برای امارت مسلمین با قلب و جان و زبانمان نمودیم و با دست بیعت کردیم، هرکه آندو را درک نمود با دست و زبان به مقامشان اعتراف نماید. وجویای هیچ تبدیلی در آن نبوده واز جانب خود تا قیامت بجای آن قائل به نیرو و قدرتی نخواهیم بود، خدا را به گواهی گیریم و خدا گواهی بسنده وکافی است، و تو در این موضوع بر ما گواه باشی، و نیز همهٔ مطیعان، و فرشتگان ولشکرها وبندگان خداوند، همه و همه گواهی می‌دهند، و گواهی خداوند از همه بزرگتر است».

ای گروه مردم! چه می‌گویید؟ خداوند از هر صدایی با خبر است و از ضمائر قلوب آگاهی دارد، «پس هر که راه یافت به سود خود اوست، و هر که گمراه شد جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شود ـ زُمَر: ۴۱»، و هر که بیعت کند مانند آن است که با خدا بیعت می‌کند، «دست خدا بالای دستهاشان است ـ فتح: ۱۰» .

مَعاشِرَ النّاسِ : فَاتَّقُوا اللهَ وَبايِعُوا عَلِيّاً أَمِيرَالمُـؤْمِنينَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَالأَئِمَّةَ كَلِمَةً طَيِّبَةً باقِيَةً ، يُهْلِكُ اللهُ مَنْ غَدَرَ ، وَيَرْحَمُ اللهُ مَنْ وَفىٰ ، «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلىٰ نَفْسِهِ» الآيَة .

مَعاشِرَ النّاسِ : قُولُوا الَّذي قُلْتُ لَكُمْ ، وَسَلِّمُوا عَلىٰ عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ المُـؤْمِنينَ ، وَقُولُوا : «سَمِعْنا وَأَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَإِلَيْكَ المَصِيرُ» وَ قُولُوا : «الحَمْدُلِلّهِ الَّذي هَدانا لِهٰذا وَمـا كُـنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللهُ» ـ الآية .

مَعاشِرَ النّاسِ : إِنَّ فَضائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طالِبٍ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَقَدْ أَنْزَلَها في الْقُرْآنِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيها في مَقامٍ واحِدٍ ، فَمَنْ أَنْبَأَكُمْ بِها وَعَرَّفَها فَصَدِّقُوهُ .

مَعاشِرَ النّاسِ : مَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَعَلِيّاً وَالأَئِمَّةَ الَّذينَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً .

مَعاشِرَ النّاسِ : السّابِقُونَ [السّابِقُونَ] إِلىٰ مُبايَعَتِهِ وَمُوالاتِهِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ بِـإِمْرَةِ المُـؤْمِنينَ ، أُولٰئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ في جَنّاتِ النَّعِيمِ .

مَعاشِرَ النّاسِ : قُولُوا ما يَرْضَى اللهُ بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ ، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ في الأَرْضِ جَمِيعاً

ای گروه مردم! از خدا پروا کنید، و با علی امیرالمؤمنین وحسن وحسین وامامان ـ که مانند سخن پاکیزه و پایدارند ـ بیعت کنید، وبدانید خداوند پیمان شکنان را هلاک می‌کند، وفاداران را مشمول رحمتش قرار می‌دهد، «پس هر که پیمان بشکند جز این نیست که به زیان خویش می‌شکند ـ فتح: ١٠».

ای گروه مردم! همان که به شما گفتم بگویید، و به علی با کلمهٔ أمیرالمؤمنین سلام کنید و بگویید: «شنیدیم وفرمان بردیم، پروردگارا، آمرزش تو را خواهانیم و بازگشتِ [ما] به سوی توست ـ بقره: ٢٨٥»، و بگویید: «سپاس وستایش خدای راست که ما را بـدین جایگاه راه نمود واگر خدا ما را راه ننموده بود راه نمی‌یافتیم ـ اعراف: ٤٣» .

ای گروه مردم! براستی فضائل علی بن أبی‌طالب نزد خداوند است و آنها را در قرآن نازل فرموده، و از شمار خارج است، پس هر که شما را بدانْها خبر داد وآگاه ساخت او را باور نموده و تصدیق کنید .

ای گروه مردم! هرکس خداوند را اطاعت نموده وپیامبر و علی وامامانی که ذکـر نمودم فرمان برد براستی به کامیابی وپیروزی بزرگی دست یافته است .

ای گروه مردم! پیشی گیرندگان! پیشی گیرندگان به بیعت و دوسـتی او و سـلام کنندگان به او به کلمهٔ امیرالمؤمنین، آنان رستگارانند، در بهشتهای پر نعمت .

ای گروه مردم! آنچه موجب خشنودی خدا از شماست بگویید ، که اگر شما و همهٔ عالم کافر شوید،

فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً، اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنينَ وَاغْضَبْ عَلَى الْكافِرينَ ، وَالحَمْدُلله رَبِّ الْعالَمينَ .

فَناداهُ الْقَوْمُ : سَمِعْنا وَأَطَعْنا عَلىٰ أَمْرِ اللهِ وَأَمْرِ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنا وَأَلْسِنَتِنا وَأَيْدِينا ، وَتَداكُّوا عَلىٰ رَسُولِ اللهِ وَعَلىٰ عَلِيٍّ . فَصافَقُوا بِأَيْدِيهِمْ ، فَكانَ أَوَّلُ مَنْ صافَقَ رَسُولَ اللهِ ﷺ الأَوَّلَ وَالثّاني وَالثّالِثَ وَالرّابِعَ وَالْخامِسَ وَباقِي الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ، وَباقِي النّاسِ عَلىٰ طَبَقاتِهِمْ وَقَدْرِ مَنازِلِهِمْ، إِلىٰ أَنْ صُلِّيَتِ الْمَغْرِبُ وَالْعَتَمَةُ في وَقْتٍ واحِدٍ، وَ واصَلُوا الْبَيْعَةَ وَالْمُصافَقَةَ ثَلاثاً وَرَسُولُ اللهِ ﷺ يَقُولُ ـ كُلَّما بايَعَ قَوْمٌ ـ «الحَمْدُلله الَّذي فَضَّلَنا عَلىٰ جَميعِ الْعالَمينَ». وَصارَتِ الْمُصافَقَةُ سُنَّةً وَرَسْماً، [وَرُبَّما] يَسْتَعْمِلُها مَنْ لَيْسَ لَهُ حَقٌّ فيها .

وَ رُوِيَ عَنِ الصّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: لَمّا فَرَغَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ هٰذِهِ الْخُطْبَةِ رُؤِيَ في النّاسِ رَجُلٌ جَميلٌ بَهِيٌّ طَيِّبُ الرِّيحِ فَقالَ: تَاللهِ ما رَأَيْتُ [مُحَمَّداً] كَالْيَوْمِ قَطّ، [وَ] ما أَشَدَّ ما يُؤَكِّدُ لابْنِ عَمِّهِ، وَأَنَّهُ يَعْقِدُ عَقْداً لا يَحِلُّهُ إِلاّ كافِرٌ بِاللهِ الْعَظيمِ وَبِرَسُولِهِ، وَيْلٌ طَويلٌ لِمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ .

خدا را هیچ گزند و زیانی نرساند، پروردگارا گناهان مؤمنان را ببخشای، و بر کافران غضب نما، و حمد و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان .

پس ندا از جماعت برخاست : با قلب و زبان و دستهایمان فرمان خدا ورسول او را شنیدیم واطاعت نمودیم، سپس به سوی پیامبر ﷺ و علی هجوم آورده و با زدن دست به دست پیامبر با او بیعت نمودند، ونخست اوّلی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی و پس از آنان دیگران بنابر مقام ومنزلتشان بیعت کردند. واینکار تا اقامهٔ نماز مغرب و عشاء که با هم خوانده شد تا سه بار ادامه یافت، و رسولخدا ﷺ در اثنای هر بیعت می‌فرمود: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر همهٔ مردم برتری داد» و از همینجا زدن دست هنگام بیعت سنّت و رسم شد، و چه بسا این سنّت راکسی انجام داد که در آن بیعت هیچ حقّی نداشت!!

واز امام صادق عليه السلام روایت است که فرموده: وقتی پیامبر این خطبه را بپایان رسانید در میان جماعت مردی خوش‌سیما ومعطّر ظاهر شده و گفت: بخدا سوگند هیچوقت محمّد را مانند امروز ندیده بودم که تا این‌اندازه در معرّفی پسر عمویش علی بن‌أبی‌طالب وبرای تثبیت وصایت و ولایت او اصرار وتأکید وپافشاری نماید، وبراستی جز کافر به خدای عظیم وپیامبرش هیچکس قادر به مخالفت با آن قرارداد نیست، غم واندوه طولانی ودراز بر کسیکه پیمانش بگسلد! .

قالَ: [وَ] الْتَفَتَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ الخَطّابِ حِينَ سَمِعَ كَلامَهُ فَأَعْجَبَتْهُ هِيْأَتُهُ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَقالَ: أَما سَمِعْتَ ما قالَ هٰذَا الرَّجُلُ، قالَ كَذا وَكَذا؟ فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: يا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنْ ذاكَ الرَّجُلُ؟ قالَ: لا، قالَ: ذٰلِكَ الرُّوحُ الأَمِينُ جَبْرَئِيلُ، فَإِيّاكَ أَنْ تَحِلَّهُ، فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ فَاللهُ وَرَسُولُهُ وَمَلائِكَتُهُ وَالمُؤْمِنُونَ مِنْكَ بُرَآءُ.

«ذِكْرُ تَعْيِينِ الأَئِمَّةِ الطّاهِرَةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله»
«وَاحْتِجاجُ اللهِ تَعالىٰ بِمَكانِهِمْ عَلىٰ كافَّةِ الْخَلْقِ»

٣٣ ـ رَوىٰ أَبُوبَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الصّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: قالَ أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ لِجابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حاجَةً، مَتىٰ يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْها؟ فَقالَ لَهُ جابِرٌ: فِي أَيِّ الأَحْوالِ أَحْبَبْتَ، فَخَلا بِهِ أَبِي فِي بَعْضِ الأَوْقاتِ وَقالَ لَهُ: يا جابِرُ! أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فاطِمَةَ عليها السلام، وَما أَخْبَرَتْكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذٰلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقالَ جابِرٌ: أُشْهِدُ بِاللهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلىٰ أُمِّكَ فاطِمَةَ عليها السلام فِي حَياةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله

امام صادق علیه‌السّلام فرمود: عُمَر بن الخطّاب از هیئت و طرز سخن آن شخص شگفت‌زده گشته ورو به رسولخدا صلى الله عليه وآله کرده عرض نمود: آیا شنیدی آن مرد چه گفت؟ چنین وچنان گفت، پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای عمر آیا فهمیدی او که بود؟ گفت: خیر، فرمود: او روح الأمین جبرییل بود، پس مبادا ولایت علی را نقض کنی که در اینصورت خداوند وپیامبر وفرشتگان خدا و همهٔ مؤمنان از تو بیزار شوند!.

«تعیین ائمّهٔ اطهار پس از پیامبر صلى الله عليه وآله»
«واحتجاج خداوند متعال به جایگاه ایشان بر تمام مردم»

٣٣ ـ أبوبصیر از حضرت صادق علیه‌السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود: پدرم امام باقر به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه وقت برایت راحت‌تر است که تنها نزد من آیی تا مطلبی را از تو بپرسم؟ جابر گفت: هروقت که شما بخواهی. پس یکروز با جابر خلوت نموده و فرمودند: دربارهٔ لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه علیها السلام دخت گرامی رسولخدا صلى الله عليه وآله دیده‌ای، ومطالبی که دربارهٔ آن برایت فرموده برایم بگو.

جابر عرض کرد: خدا را گواه می‌گیرم [روزی] در زمان رسولخدا صلى الله عليه وآله جهت

فَهَنَّئْتُها بِوِلادَةِ الحُسَيْنِ عليه السلام فَرَأَيْتُ فِي يَدَيْها لَوْحاً أَخْضَرَ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتاباً أَبْيَضَ شِبْهَ نُورِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَها: بِأَبِي أَنْتِ وَأُمِّي يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، ما هٰذَا اللَّوْحُ فِي يَدِكِ؟ فَقالَتْ: [يا جابِرُ] هٰذَا اللَّوْحُ أَهْداهُ اللهُ تَعالىٰ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنَيَّ وَأَسْماءُ الأَوْصِياءِ مِنْ وُلْدِي، فَأَعْطانِيهِ أَبِي لِيَسُرَّنِي بِذٰلِكَ. قالَ جابِرٌ: فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ عليها السلام فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ.

قالَ لَهُ عليه السلام: فَهَلْ لَكَ يا جابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ فَقالَ: نَعَمْ، فَمَشىٰ مَعَهُ أَبِي عليه السلام حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلىٰ مَنْزِلِ جابِرٍ، وَأَخْرَجَ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ وَقالَ: يا جابِرُ انْظُرْ فِي كِتابِكَ لِأَقْرَءَ عَلَيْكَ، فَنَظَرَ جابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ وَقَرَأَهُ أَبِي، فَما خالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً. قالَ جابِرٌ: فَأُشْهِدُ بِاللهِ أَنِّي هٰكَذا رَأَيْتُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، هٰذا كِتابٌ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَرَسُولِهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجابِهِ وَدَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعالَمِينَ: عَظِّمْ يا مُحَمَّدُ أَسْمائِي، وَاشْكُرْ نَعْمائِي، وَلا تَجْحَدْ آلائِي، فَإِنِّي أَنَا اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنَا قاصِمُ الجَبّارِينَ، وَمُذِلُّ الظّالِمِينَ،

تبریک و تهنیت تولّد امام حسین به خدمت مادرت حضرت زهرا عليها السلام رسیده بودم که در دست آنحضرت لوح سبز رنگی دیدم، که گمان کردم از زمرّد است، ودر آن لوح نوشته‌ای سفید به درخشش نور خورشید بود، عرض نمودم: پدر و مادرم بفدایت ای دخت پیامبر این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خداوند به رسولش اهدا فرموده است و در آن اسامی پدر و شوهر و نیز دو پسرم و اسم اوصیای از فرزندانم نوشته شده است، و پدرم آنرا بعنوان مژدگانی به من عطا فرموده، جابر افزود: سپس مادرت آن را به من داد، من آن را خواندم و از آن نسخه‌ای برداشت نمودم.

امام صادق عليه السلام فرمود: پدرم به جابر گفت: آنرا بمن نشان می‌دهی؟ عرض کرد: آری. آنگاه پدرم با جابر به منزل او رفت. سپس پدرم صحیفه‌ای از پوست را درآورده وگفت: ای جابر تو در نوشته‌ات نگاه کن تا برایت بخوانم، جابر نیز در نسخه‌اش نگریست و پدرم خواند، وهیچ حرفی با حرفی اختلاف نداشت، آنگاه جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که من به همین ترتیب در آن لوح، نوشته‌ای دیدم:

«بسم الله الرّحمن الرّحیم؛ این نامه‌ای از خداوند عزیز حکیم، برای محمّد رسول و نور و سفیر وحاجب و دلیل او است، که روح الأمین (جبرییل) آنرا از نزد ربّ العالمین نازل نمود، ای محمّد اسامی مرا بزرگ بدار ونعمتهایم را شکر کن، و آنها را انکار مکن، همانا منم الله، که جز من معبودی نیست، منم درهم کوبندهٔ جبّاران، خوار کنندهٔ ستمگران

وَدَيّانُ يَومِ الدِّينِ، لا إِلٰهَ إِلاّ أَنا، مَنْ رَجا غَيْرَ فَضْلي، أَوْ خافَ غَيْرَ عَدْلي، عَذَّبْتُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ، فَإِيّايَ فَاعْبُدْ، وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ.

ثُمَّ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأَكْمَلْتُ أَيّامَهُ وَانْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلاّ جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً، وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الأَنْبِياءِ، وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الأَوْصِياءِ، وَأَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ بَعْدَهُ وَسِبْطَيْكَ: الحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمي بَعْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَجَعَلْتُ حُسَيْناً خازِنَ عِلْمي، وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةِ، وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعادَةِ، وَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ، وَأَرْفَعُ الشُّهَداءِ دَرَجَةً، وَجَعَلْتُ كَلِمَتِي التّامَّةَ مَعَهُ، وَ حُجَّتِيَ الْبالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِتْرَتِهِ أُثِيبُ وَأُعاقِبُ:

أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعابِدِينَ وَزَيْنُ أَوْلِيائي الْماضِينَ، وَابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودُ، مُحَمَّدٌ الْباقِرُ لِعِلْمي وَالْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي، سَيَهْلِكُ الْمُرْتابُونَ في جَعْفَرٍ الصّادِقِ، الرّادُّ عَلَيْهِ كَالرّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوىٰ جَعْفَرٍ، وَلَأَسُرَّنَّهُ في أَشْياعِهِ وَأَنْصارِهِ وَأَوْلِيائِهِ، وَانْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسىٰ، وأُتِيحَ بَعْدَهُ فِتْنَةٌ عَمْياءُ حِنْدِسٌ.

وپاداش دهندهٔ روز جزا، هیچ معبودی جز من نیست، هر که امید به غیر فضل من بندد یا از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی نمایم که هیچکس را عذاب نکرده باشم، پس تنها مرا بپرست وفقط بر من توکّل کن.

واینرا بدان که من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم جز آنکه در پایان مأموریّتش برای او وصی و جانشینی قرار دادم، من تو را بر تمام انبیاء؛ و وصیّ تو را بر تمام اوصیاء فضیلت وبرتری دادم، و تو را به دو نوهٔ شیرزداهات گرامی داشتم. پس حسن را پس از پایان روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم. وحسین را گنجینه‌دار وحی خود نمودم، و او را به شهادت گرامی داشتم، او از همهٔ شهدا برتر و مقامش از همهٔ آنان بالاتر است. وکلمهٔ تامّه‌ام را همراه او وحجّت رسا و بالغه‌ام را نزد او گذاردم، به واسطهٔ عترت او ثواب دهم و مجازات کنم.

نخستین فرد از عترت، نامش «عَلِیّ» است، او سرور عابدان وزینت اولیای گذشتهٔ من است. سپس پسر او ـ که نامش همچون جدّ محمود خود ـ «مُحَمَّد» است، او شکافندهٔ علم وکانون حکمت من است، و «جَعْفَر» که شک کنندگان دربارهٔ او به هلاکت رسند، هر که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته، وعدهٔ حقّ من است که مقام جعفر را گرامی داشته، و بواسطهٔ پیروان و یاران ودوستانش خوشحال و مسرورم سازم. و «مُوسیٰ» که پس از او برگزیدم، وپس از او فتنه وآشوبی کور وتاریک واقع شود،

أَلا إِنَّ خَيْطَ فَرْضي لا يَنْقَطِعُ، وَحُجَّتِي لا تُخْفىٰ، وَإِنَّ أَوْلِيائي لا يَشْقَونَ.

أَلا وَمَنْ جَحَدَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتي، وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتابي فَقَدِ افْتَرىٰ عَلَيَّ، وَوَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسىٰ وَحَبِيبِي وَخِيَرَتي.

أَلا وَإِنَّ المُكَذِّبَ بِالثّامِنِ مُكَذِّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيائي، عَلِيٌّ وَلِيِّي وَناصِري وَمَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْباءَ النُّبُوَّةِ، وَأَمْتَحِنُهُ بِالاضْطِلاعِ بِها[1]، يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ بِالمَدِينَةِ الَّتي بَناها الْعَبْدُ الصّالِحُ [ذُوالْقَرْنَيْنِ] إِلىٰ جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُقَرَّنَّ عَيْنَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ وارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمي، وَمَوْضِعُ سِرِّي، وَحُجَّتِي عَلىٰ خَلْقِي، لا يُؤْمِنُ بِهِ عَبْدٌ إِلاّ جَعَلْتُ الجَنَّةَ مَثْواهُ، وَشَفَّعْتُهُ في سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ قَدِ اسْتَوجَبَ النّارَ، وَأَخْتِمُ بِالسَّعادَةِ لابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَناصِرِي، وَالشّاهِدِ في خَلْقِي، وَأَمِينِي عَلىٰ وَحْيِي، أُخْرِجُ مِنْهُ

بدانید که رشتهٔ فرض و وجوب من پاره نمی‌شود، وحجّت من پنهان نمی‌ماند، ودوستان من به شقاوت نمی‌افتند،

بدانید هرکس که یکی از آنان را انکار کند بی شکّ نعمت مرا انکار نموده، وهر که آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. و وای بر دروغ بندان ومنکران پس از پایان کار موسی بنده ودوست برگزیده‌ام،

بدانید هرکه هشتمین را تکذیب کند همهٔ اولیایم را تکذیب نموده، «عَلِیّ» ولی و یاور من است، بارهای سنگین نبوّت را بردوش او می‌گذارم وتوسّط آن به او قدرت و توانمندی می‌دهم ودر آخر مرد پلید متکبّری او را می‌کشد. ودر شهریکه آن را بندهٔ صالح [ذوالقرنین] بنا نهاده است؛ در کنار بدترین مخلقوم به خاک دفن می‌شود، فرمان و وعدهٔ من محقّق وثابت است که: او را به وجود پسر و جانشینش «مُحَمَّد» خوشحال خواهم ساخت، همو که وارث علم من، و کانون حکمت ومحل اسرار من است، واو حجّت من بر خلقم می‌باشد، هر بنده‌ای که به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را دربارهٔ هفتاد تن از خانواده‌اش ـ که همگی مستحقّ عذاب دوزخند قبول نمودم ـ وعاقبت کار فرزندش «عَلِیّ» را ـ که دوست و یاور من وگواه در میان خلق است وامین وحی من می‌باشد ـ ختم به خیر و سعادت گردانم، از او فرزندی بوجود آورم

---

١ ـ این جمله در کتاب شریف کافی اینگونه آمده: «وامتحنه بالاضطلاع» یعنی: «بوسیلهٔ انجام دادن آنها امتحانش می‌کنم»، وگویند که این مطلب اشاره به پذیرش امر سخت ودشوار ولایتِ‌عهدی است.

الدّاعِيَ إِلىٰ سَبِيلِي، وَالْخازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ (عليه السلام)، ثُمَّ أُكْمِلُ دِيني بِابْنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمالُ مُوسىٰ وَبَهاءُ عِيسىٰ وَ صَبْرُ أَيُّوبَ، سَيِّدُ أَوْلِيائي، سَيَذِلُّ أَوْلِيائي في زَمانِهِ، وَتُتَهادىٰ رُؤُوسُهُمْ كَما تُتَهادىٰ رُؤُوسُ التُّرْكِ وَالدَّيْلَمِ، فَيُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَغُ الأَرْضُ بِدِمائِهِمْ، وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّنَّةُ في نِسائِهِمْ، أُولٰئِكَ أَوْلِيائي حَقّاً، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْياءَ حِنْدِسٍ، وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلازِلَ وَأَرْفَعُ الآصارَ وَالأَغْلالَ، أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

قالَ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ سالِمٍ: قالَ أَبُوبَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ في دَهْرِكَ إِلاّ هٰذَا الْحَدِيثَ لَكَفاكَ، فَصُنْهُ إِلاّ عَنْ أَهْلِهِ.

۳۴ ـ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام

به نام «حَسَن» که مردم را به راه من دعوت می‌کند و خزانه‌دار گنجینهٔ علم من است. سپس دینم را توسّط پسر او «مُحَمَّد» که مایهٔ رحمت همهٔ جهانیان است کامل کنم، او برخوردار از کمال موسی، نورانیّت عیسی، صبر ایّوب بوده وسیّد وسرور همهٔ اولیای من است، در ایّام غیبت او دوستانم ذلیل وخوار می‌شوند، تا آنجاکه سرهای آنان را همچون سرهای ترک ودیلم (کفّار) برای هم هدیّه می‌فرستند، آنان را بکشند و بسوزانند، در آن روزگار اولیایم ترسان و وحشت‌زده‌اند، و پیوسته زمین از خونشان رنگین شود، وناله وفغان در میان زنانشان بلند گردد، آری آنان دوستان حقیق من می‌باشند، توسّط همانان هر فتنهٔ کوری را دفع کنم، واز برکت ایشان هر شبهه و مصیبت و سختی را مرتفع سازم، آنانند که درودها وبخشایشی از پروردگارشان بر آنها است و ایشانند راه‌یافتگان.

عبدالرّحمن بن سالم گوید: أبوبصیر به من گفت: اگر در تمام عمرت فقط همین یک حدیث را شنیده بودی برایت کافی بود، بنابر این آنرا از نا اهلان پنهان دار!

مترجم گوید: از متن حدیث اینگونه فهمیده می‌شود که وجود مبارک حضرت صادق عليه السلام در حین این گفتگو حاضر بوده‌اند، و با توجّه به منابع دیگر همچون کتاب شریف عیون أخبار الرّضا عليه السلام و کافی و غیبت نعمانی، وتاریخ درگذشت جابر و وفات حضرت صادق عليه السلام اینگونه برمی‌آید که جابر امامان پس از حضرت باقر عليه السلام را درک نکرده، و باید احتمال داد که امام صادق عليه السلام در زمان وقوع آن گفتگو حاضر نبوده و این مطلب را از پدر خود حضرت باقر عليه السلام فقط روایت فرموده‌اند.

(نقل از زیرنویس استاد غفّاریّ ـ أیّد الله تعالیٰ ـ در ترجمه کتاب عیون اخبار الرّضا عليه السلام)

۳۴ ـ از امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش علیهم السّلام نقل است که

قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: حَدَّثَني جَبْرَئيلُ، عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلالُهُ أَنَّهُ قالَ: مَنْ عَلِمَ أَنْ لاإِلٰهَ إِلاّ أَنا وَحْدي، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَرَسُولي، وَأَنَّ الأَئِمَّةَ الأَطْهارَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي، أَدْخَلْتُهُ الجَنَّةَ بِرَحْمَتي، وَنَجَّيْتُهُ مِنَ النّارِ بِعَفْوِي، وَأَبَحْتُ لَهُ جِواري، فَأَوْجَبْتُ لَهُ كَرامَتي، وَأَتْمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتي، وَجَعَلْتُهُ مِنْ خاصَّتي وَخالِصَتي، إِنْ ناداني لَبَّيْتُهُ، وَإِنْ دَعاني أَجَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَني أَعْطَيْتُهُ، وَإِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ، وَإِنْ أَساءَ رَحِمْتُهُ، وَإِنْ فَرَّ مِنّي دَعَوْتُهُ، وَإِنْ رَجَعَ إِلَيَّ قَبِلْتُهُ، وَإِنْ قَرَعَ بابي فَتَحْتُهُ.

وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمّداً عَبْدي وَرَسُولي، أَوْ شَهِدَ بِذلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ خَلِيفَتي، أَوْ شَهِدَ بِذلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الأَئِمَّةَ الأَطْهارَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتي، وَصَغَّرَ عَظِمَتي، وَكَفَرَ بِآياتي وَكُتُبي، إِنْ قَصَدَني حَجَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَني حَرَّمْتُهُ، وَإِنْ ناداني لَمْ أَسْمَعْ نِداءَهُ، وَإِنْ دَعاني لَمْ أَسْتَجِبْ دُعاءَهُ، وَإِنْ رَجاني خَيَّبْتُهُ، وَذلِكَ جَزاؤُهُ مِنّي وَما أَنا بِظَلاّمٍ لِلْعَبِيدِ.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: خداوند با عزّت وجلال توسّط جبرییل به من فرمود: هرکس که بداند ودریابد که هیچ خدایی جز من نیست (توحید)، و محمد، بنده ورسول من است (نبوّت)، و علی، ولی وخلیفه وحجّت من است، وامامان پاکیزه از فرزندان او حجّتهای من هستند (امامت) او را به موجب رحمت خود داخل بهشت کرده و به مقتضای عفو و بخششم از آتش دوزخ نجات خواهم داد، وهمجواری خود را برایش اختیار کنم، وکرامت و نعمتم را برای او لازم و تمام خواهم کرد، واز بندگان مخصوص و برگزیده‌ام قرار دهم، ودعایش را اجابت کرده ودرخواستش را عطا می‌کنم، وچون سکوت کند من آغاز کلام نمایم، واگر بدی کند باز به او ترحّم می‌کنم، واگر از نزد من بگریزد او را بسوی خود می‌خوانم، وچون به‌سوی من بازگردد او را می‌پذیرم، و اگر درب مرا بکوبد برایش بگشایم.

وهرکس به وحدانیّت من گواهی ندهد، ویا گواهی به آن دهد ولی به رسالت بنده و رسولم محمد معتقد نباشد، یا آن را قبول کند ولی خلافت علی بن أبی‌طالب را نپذیرد، یا آن را قبول کند ولی امامت امامان پاکیزهٔ از فرزندان علی را قبول نکند، این چنین فردی نعمت مرا انکار، وجلالم را کوچک شمرده، وبه کتابها وآیات من کافر شده است. واگر چنین فردی قصد مرا کند در پیش روی او حجاب گذارم، وچون از من درخواست کند او را محروم نمایم، واگر مرا بخواند ندایش را نمی‌شنوم، وچون دعا کند او را اجابت نمی‌کنم، وچون به من امید بندد ناامیدش سازم، و اینها همه جزای اعمال اوست که از من به او میرسد، ومن کوچکترین ستمی به بندگانم روا نمی‌دارم.

فَقامَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ الأَنْصارِيُّ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ! وَمَنِ الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالب؟ فَقالَ: الحَسَنُ وَالحُسَيْنُ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُالْعابِدِينَ فِي زَمانِهِ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ، ثُمَّ الْباقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَسَتُدْرِكُهُ يا جابِرُ، فَإِذا أَدْرَكْتَهُ فَاقْرَءْهُ مِنِّي السَّلامَ، ثُمَّ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكاظِمُ مُوسىٰ بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضا عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ، ثُمَّ التَّقِيُّ الجَوادُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْقائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صاحِبُ الزَّمانِ (صلوات الله عليهم أجمعين) الَّذي يَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً.

هؤُلاءِ يا جابِرُ خُلَفائِي وَأَوْصِيائِي وَأَوْلادِي وَعِتْرَتِي، مَنْ أَطاعَهُمْ فَقَدْ أَطاعَنِي، وَمَنْ عَصاهُمْ فَقَدْ عَصانِي، وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، بِهِمْ يُمْسِكُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الأَرْضِ إِلاّ بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ الأَرْضَ أَنْ تَميدَ بِأَهْلِها.

۳۵ ـ وَ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام: يا عَلِيُّ، لايُحِبُّكَ إِلاّ مَنْ طابَتْ وِلادَتُهُ، وَلا يُبْغِضُكَ إِلاّ مَنْ خَبُثَتْ وِلادَتُهُ، وَلا يُوالِيكَ إِلاّ مُؤْمِنٌ، وَلا يُعادِيكَ إِلاّ كافِرٌ.

در این هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاسته وگفت: ای رسول خدا! آن امامان از فرزندان علی بن أبی‌طالب کیستند؟ فرمود: اوّل و دم: حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتی هستند، علی، که آقای عابدان در روزگارش می‌باشد، سپس محمّد بن علی، که شکافندهٔ علم است، وتو ای جابر او را درک خواهی کرد، پس سلام مرا به او برسان. سپس صادق است جعفر بن محمّد، بعد کاظم است موسی بن جعفر، سپس رضا است علی ابن‌موسی، بعد تقی است محمّد بن علی، سپس جواد، محمّد بن علی، وبعد نقی‌است علی بن‌محمّد، سپس زکی حسن بن علی، و بعد پسرش مهدی و قائم به حق است، همو که مهدی امّت من، صاحب زمان، محمّد بن الحسن [صلوات الله علیهم أجمعین] است که زمین را از عدل وداد پر خواهد کرد، پس از آنکه از بیداد و ستم پر شود.

ای جابر این افراد خلفا واوصیاء و فرزندان وعترت منند، هرکس از آنان اطاعت کند مرا اطاعت نموده، وهرکس به ایشان عصیان ورزد مرا نافرمانی نموده، وهرکس همهٔ آنان ؛ یا یکی از ایشان را انکار نماید مرا انکار نموده است، وخداوند به خاطر وجود ایشان آسمانها را از سقوط حفظ می‌کند، وزمین را از حرکت ولغزش نگه می‌دارد.

۳۵ ـ از رسولخدا صلى الله عليه وآله نقل است که به حضرت علی عليه السلام فرموده: ای علی! تو را فقط کسی دوست دارد که از لحاظ ولادت طاهر باشد، وتنها کسی به تو بغض می‌ورزد که نقصان وخباثتی در ولادت اوباشد. وجز مؤمن دوستدار تو نیست، وجز کافر با تو دشمنی ومخالفت نمی‌کند.

فَقامَ إِلَيْهِ عَبْدُاللهِ بْنُ مَسْعُودٍ فقالَ: يا رَسُولَ اللهِ! فَقَدْ عَرَفْنا عَلامَةَ خُبْثِ الْوِلادَةِ وَالْكافِرِ فِي حَياتِكَ بِبُغْضِ عَلِيٍّ وَعَداوَتِهِ، فَما عَلامَةُ خُبْثِ الْوِلادَةِ وَالْكافِرِ بَعْدَكَ إِذا أَظْهَرَ الإِسْلامَ بِلِسانِهِ وَأَخْفىٰ مَكْنُونَ سَرِيرَتِهِ؟

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: يا ابْنَ مَسْعُودٍ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي‌طالِبٍ إِمامُكُمْ بَعْدي، وَخَلِيفَتي عَلَيْكُمْ، فَإِذا مَضىٰ فَالْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ابْنايَ إِماماكُمْ بَعْدَهُ، وَخَلِيفَتَيَّ عَلَيْكُمْ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ، أَئِمَّتُكُمْ وَخُلَفائي عَلَيْكُمْ، تاسِعُهُمْ قائِمُ أُمَّتي، يَمْلَأُها قِسْطاً وَعَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً، لا يُحِبُّهُمْ إِلاّ مَنْ طابَتْ وِلادَتُهُ، وَلا يُبْغِضُهُمْ إِلاّ مَنْ خَبُثَتْ وِلادَتُهُ، وَلا يُوالِيهِمْ إِلاّ مُؤْمِنٌ، وَلا يُعادِيهِمْ إِلاّ كافِرٌ، مَنْ أَنْكَرَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَني، وَمَنْ أَنْكَرَني فَقَدْ أَنْكَرَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَمَنْ جَحَدَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَني، وَمَنْ جَحَدَني فَقَدْ جَحَدَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، لِأَنَّ طاعَتَهُمْ طاعَتي، وَطاعَتي طاعَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتي، وَمَعْصِيَتي مَعْصِيَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ.

يا ابْنَ مَسْعُودٍ! إِيّاكَ أَنْ تَجِدَ فِي نَفْسِكَ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتُ فَتَكْفُرَ، فَوَعِزَّةِ رَبِّي ما أَنا

دراین هنگام عبدالله بن مسعود برخاسته و گفت: ای رسول خدا! نشانهٔ پلیدی ولادت وکفر را در زمان حیات شما فهمیدیم، بفرمایید نشانهٔ پلیدی ولادت وکفر در زمان پس از شما چیست؟ زیرا امکان دارد فردی با تظاهر به ایمان، اعتقاد قلبی خود را پنهان نماید.

رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای ابن مسعود! علی بن أبی‌طالب پس از من امام و پیشوای شما و جانشین من است، وپس از او دو فرزندم حسن وحسین، و به همین ترتیب نُه نفر از فرزندان حسین بن علی یکی پس از دیگری امام شما و جانشین من خواهند بود، ونهمین فرزند از اولاد حسین؛ قائم امّت من است، که سراسر زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از بیداد وستم شده است. ایشان را جز پاکیزگان در ولادت دوست نمی‌دارند، وجز پلیدان در ولادت دشمن نمی‌دارند، فقط اهل ایمان به آنان علاقمندند، وتنها کافران با ایشان مخالفت می‌کنند، هرکس یکی از آنان را انکار کند گویی مرا انکار نموده است، وهرکس مرا انکار نماید مانند این است که خدا را انکار کرده است، زیرا اطاعت نمودن از آنان امتثال امر من، و اطاعت من همچون اطاعت پروردگار متعال است، و نافرمانی کردن آنان همچون عصیان من، ونافرمانی از من همچون معصیت خداوند است.

ای ابن‌مسعود! مبادا در گفته‌های من تردید کنی که آن موجب کفر تو گردد. سوگند به عزّت خدایم

مُتَكَلِّفٌ وَلا أنا ناطِقٌ عَنِ الْهَوىٰ في عَلِيٍّ وَالأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنْ وُلْدِهِ.

ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله ـ وَهُوَ رافِعٌ يَدَيْهِ إِلَى السَّماءِ ـ: اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والىٰ خُلَفائي، وَأَئِمَّةَ أُمَّتي مِنْ بَعْدي، وَعادِ مَنْ عاداهُمْ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَلا تُخْلِ الأَرْضَ مِنْ قائِمٍ مِنْهُمْ بِحُجَّتِكَ، إِمّا ظاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خائِفٍ مَغْمُورٍ، لِئَلاّ يُبْطَلُ دِينُكَ وَحُجَّتُكَ وَبَيِّناتُكَ.

ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله: يا ابْنَ مَسْعُودٍ، قَدْ جَمَعْتُ لَكُمْ في مَقامي هٰذا ما إِنْ فارَقْتُمُوهُ هَلَكْتُمْ، وَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ نَجَوْتُمْ، وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ.

وَالأَخْبارُ في هٰذَا الْمَعْنىٰ مُتَواتِرَةٌ لا تُحْصىٰ كَثْرَةً، ذَكَرْنا طَرَفاً مِنْها جَلاءً لِلْأَبْصارِ وَشِفاءً لِما في الصُّدُورِ، وَهُدىً لِقَومٍ يُنْصِفُونَ.

****

که من در گفته‌هایم هیچ تکلّفی ندارم، و از سر هوی وهوس دربارهٔ علی وامامان از فرزندانش سخن نگفتم.

سپس دستهای مبارک خود را به آسمان بلند نموده وعرضه داشت: خداوندا! هرکس را که جانشینان وپیشوایان امّتم را دوست می‌دارد تو نیز او را دوست بدار، و با دشمنانشان دشمن باش. یاری کنندگانشان را یاری فرما، وهر که ایشانرا تنها می‌گذارد مخذول و مقهورش دار، و زمین را از وجود یکی از ایشان ـ که حجّت و برهان تو در میان مردمند ـ خالی مگذار، که ایشان در میان مردم یا ظاهرند ومشهور، ویا در پرده‌اند و پنهان، تا دین تو باطل نگردد وعذر وبهانه‌ای برای مردم باقی نماند.

سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مجلس راه‌های سعادت را به شما نشان دادم که در صورت پیمودن آنها سعادتمند وپیروزید، وگرنه خود را هلاک نمایید، وسلام ودرود بر کسانی که راه هدایت را برگزیدند.

مؤلّف کتاب ـ رحمه الله ـ گوید: روایات در این موضوع بسیارند واز شمار خارج، ومن تنها به نقل این چند روایت؛ بجهت روشنی قلب و شفای سینه‌های گرفته، وهدایت افراد با انصاف بسنده کردم.

****

«ذِكْرُ طَرَفٍ مِمّا جَرىٰ بَعْدَ وَفاةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ»

«مِنَ اللِّجاجِ وَالحِجاجِ فِي أَمْرِ الخِلافَةِ مِنْ قِبَلِ مَنِ اسْتَحَقَّها وَمَنْ لَمْ يَسْتَحِقَّ»

«وَالإِشارَةُ إِلىٰ شَيْءٍ مِنْ إِنْكارِ مَنْ أَنْكَرَ عَلىٰ مَنْ تَأَمَّرَ عَلىٰ»

«عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طالِبٍ عليه‌السلام وَكَيْدِ مَنْ كادَهُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ»

٣٦ ـ عَنْ أَبِي‌المُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ الشَّيْبانِيِّ بِإِسْنادِهِ الصَّحِيحِ عَنْ رِجالِهِ ثِقَةً عَنْ ثِقَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي مَرَضِهِ الَّذي تُوُفِّيَ فِيهِ إِلَى الصَّلاةِ مُتَوَكِّئاً عَلَى الْفَضْلِ بْنِ عَبّاسٍ وَغُلامٍ لَهُ يُقالُ لَهُ: «ثَوبانُ»، وَهِيَ الصَّلاةُ الَّتي أَرادَ التَّخَلُّفَ عَنْها لِثِقْلِهِ ثُمَّ [إِنَّهُ] حَمَلَ عَلىٰ نَفْسِهِ ﷺ وَخَرَجَ، فَلَمّا صَلّىٰ عادَ إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَقالَ لِغُلامِهِ: اجْلِسْ عَلَى الْبابِ وَلا تَحْجُبْ أَحَداً مِنَ الأَنْصارِ، وَتَجَلاّهُ الْغَشْيُ وَجاءَتِ الأَنْصارُ فَأَحْدَقُوا بِالْبابِ وَقالُوا: اسْتَأْذِنْ لَنا عَلىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَقالَ: هُوَ مَغْشِيٌّ عَلَيْهِ، وَعِنْدَهُ نِساؤُهُ، فَجَعَلُوا يَبْكُونَ، فَسَمِعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الْبُكاءَ فَقالَ: مَنْ هؤُلاءِ؟ قالوا: الأَنْصارُ. فَقالَ: مَنْ هاهُنا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؟ قالوا: عَلِيٌّ وَالْعَبّاسُ، فَدَعاهُما وَخَرَجَ مُتَوَكِّئاً عَلَيْهِما، فَاسْتَنَدَ إِلىٰ جِذْعٍ مِنْ أَساطِينَ مَسْجِدِهِ

«گوشه‌ای از حوادث پس از وفات‌رسولخدا ﷺ ازلجاجت وجدال»

« درامر خلافت از هر دوگروه حقّ وباطل گرفته تا اشاره به عدم»

«پذیرش امارت حضرت علیّ بن أبی‌طالب عليه‌السلام وتمام دسیسه‌ها»

٣٦ ـ از أبوالمفضّل شیبانی روایت‌شده که او بسند خود از راویان موثّق نقل‌نموده که : رسولخدا ﷺ در آخرین روزهای زندگی در همان بیماری که موجب وفاتش گردید روزی برای إقامهٔ نماز از منزل خارج شد وبجهت شدّت بیماری به فضل بن عبّاس وغلام خود ثوبان تکیه نمود وبه مسجد رفته ونمازی را بجای آورد که قصد تخلّف ازآن را داشت ، وپس از نماز به منزل برگشته وبه غلام خود فرمود : هرگاه کسی از انصار برای عیادت من آمد مانع مباش . ناگاه آنحضرت را بیهوشی دست داد ، در این هنگام جمعی از انصار در پشت در اجتماع نموده واجازهٔ ورود می‌خواستند. غلام گفت : حالِ رسولخدا مساعد نیست ، و حالت بیهوشی به او دست داده و محارمش در اطراف او نشسته‌اند ، انصار با شنیدن این جواب بی‌اختیار گریستند ، وصدای آنها به پیامبر رسید وفرمود : صدای کیست؟ گفتند : انصارند . فرمود : چه کسی از خانواده‌ام اینجاست؟ گفتند : علی وعبّاس . پس با تکیه بر آندو به مسجد آمده و به ستونی از آن که از درخت خرما بود تکیه داده

ـ وَكانَ الْجِذْعُ جَرِيدَ نَخْلٍ ـ فَاجْتَمَعَ النّاسُ وَخَطَبَ وَقالَ فِي كَلامِهِ:

مَعاشِرَ النّاسِ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلاّ خَلَّفَ تَرِكَةً، وَقَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتابَ اللهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، أَلا فَمَنْ ضَيَّعَهُمْ ضَيَّعَهُ اللهُ، أَلا وَإِنَّ الأَنْصارَ كَرِشِي وَ عَيْبَتِي الَّتِي آوِي إِلَيْها. وَإِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَالإِحْسانِ إِلَيْهِمْ، فَاقْبِلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَجاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ.

ثُمَّ دَعا أُسامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَقالَ: سِرْ عَلىٰ بَرَكَةِ اللهِ وَالنَّصْرِ وَالْعافِيَةِ حَيْثُ أَمَّرْتُكَ عَلَيْهِ، وَكانَ ﷺ قَدْ أَمَّرَهُ عَلىٰ جَماعَةٍ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَالأَنْصارِ، فِيهِمْ أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَجَماعَةٌ مِنَ ـ الْمُهاجِرِينَ الأَوَّلِينَ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُغِيرَ عَلىٰ مُؤْتَةَ، وادٍ فِي فِلَسْطِينَ.

فَقالَ لَهُ أُسامَةُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يا رَسُولَ اللهِ، أَتَأْذَنُ لِي فِي الْمَقامِ أَيّاماً حَتّىٰ يَشْفِيكَ اللهُ تَعالىٰ، فَإِنِّي مَتىٰ خَرَجْتُ وَأَنْتَ عَلىٰ هٰذِهِ الحالَةِ خَرَجْتُ وَفِي قَلْبِي مِنْكَ قُرْحَةٌ. فَقالَ: أَنْفِذْ يا أُسامَةُ لِما أَمَرْتُكَ، فَإِنَّ الْقُعُودَ عَنِ الجِهادِ لايَجِبُ فِي حالٍ مِنَ الأَحْوالِ.

قالَ: فَبَلَغَ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَنَّ النّاسَ قَدْ طَعَنُوا فِي عَمَلِهِ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: بَلَغَنِي أَنَّكُمْ طَعَنْتُمْ فِي عَمَلِ أُسامَةَ وَفِي عَمَلِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَأَيْمُ اللهِ أَنَّهُ لَخَلِيقٌ لِلْإِمارَةِ وَأَنَّ أَباهُ

وخطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمود:

ای گروه مردم! تا بحال هیچ پیامبری وفات نکرده جز اینکه از خود اثری میان امّت خود بر جای گذاشته، ومن در میان شما دو چیز گرانبها وامی‌گذارم که عبارتند از: کتاب خدا و أهل بیتم، بدانید که هرکس آنها را ضایع گزارد خداوند بی‌بهره‌اش نماید! بدانید که گروه‌انصار همچون أهل وعیال منند، و من در سایهٔ یاری و محبّت آنان بسر می‌بردم. ومن همهٔ شما را به رعایت تقوای خداوند واحسان نمودن به انصار توصیه می‌کنم، افراد نیکوکارشان را پذیرا باشید و از بدانشان بگذرید.

سپس أسامة را فرا خوانده و فرمود: همانطور که تو را امیر لشکر نمودم به یاری و حفظ پروردگار متعال و بهمراهی همان گروه تحت فرمانت که عمر و أبوبکر وگروهی از اصحاب اوّلیه از آنانند، به سوی مقصد موته حرکت کن.

أسامه گفت: پدر و مادرم بفدایت اگر اجازه بفرمایید تا بازگشت بهبودیِ شما چند روزی توقّف کنم، زیرا دوری از شما در این حال و وضعیت موجب اضطراب و پریشانی دلم می‌گردد!؟ ولی پیامبر ﷺ قاطعانه فرمود: همان که گفتم، زیرا کوتاهی از جهاد هرگز جایز نیست.

باری به گوش رسولخدا رسید که مردم در انتخاب أسامه بعنوان امیر لشکر زبان به طعن او گشوده‌اند، پس فرمود: شنیده‌ام شما أسامه را در این عمل و پدرش را پیش از او ملامت نموده‌اید، ولی بدانید که أسامه نیز همچون پدرش از هر جهت شایستهٔ ریاست است، و بدانید که او و پدرش

كانَ خَلِيقاً لَها، وَأَنَّهُ وَأَباهُ مِنْ أَحَبِّ النّاسِ إِلَيَّ فَأُوصِيكُمْ بِهِ خَيْراً، فَلَئِنْ قُلْتُمْ في إِمارَتِهِ لَقَدْ قالَ قائِلُكُمْ في إِمارَةِ أَبِيهِ.

ثُمَّ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بَيْتَهُ، وَخَرَجَ أُسامَةُ مِنْ يَوْمِهِ ذلِكَ، حَتّىٰ عَسْكَرَ عَلىٰ رَأْسِ فَرْسَخٍ مِنَ المَدِينَةِ، وَنادىٰ مُنادِي رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنْ لا يَتَخَلَّفَ عَنْ أُسامَةَ أَحَدٌ مِمَّنْ أَمَّرْتُهُ عَلَيْهِ، فَلَحِقَ النّاسُ بِهِ، وَكانَ أَوَّلُ مَنْ سارَعَ إِلَيْهِ: أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُوعُبَيْدَةَ بْنُ الجَرّاحِ، فَنَزَلُوا في زُقاقٍ واحِدٍ مَعَ جُمْلَةِ أَهْلِ الْعَسْكَرِ.

قالَ: وَثَقُلَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَجَعَلَ النّاسُ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ في بَعْثِ أُسامَةَ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ أَرْسالاً، وَسَعْدُ بْنُ عُبادَةَ يَوْمَئِذٍ شاكٍ، فَكانَ لايَدْخُلُ أَحَدٌ مِنَ الأَنْصارِ عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلاّ انْصَرَفَ إِلىٰ سَعْدِ بْنِ عُبادَةَ يَعُودُهُ.

قالَ: وَقُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَقْتَ الضُّحىٰ مِنْ يَوْمِ الاثْنَيْنِ بَعْدَ خُرُوجِ أُسامَةَ إِلىٰ مُعَسْكَرِهِ بِيَوْمَيْنِ، فَرَجَعَ أَهْلُ الْعَسْكَرِ وَالمَدِينَةُ قَدْ رَجَفَتْ بِأَهْلِها، فَأَقْبَلَ أَبُوبَكْرٍ عَلىٰ ناقَةٍ [لَهُ] حَتّىٰ وَقَفَ عَلىٰ بابِ المَسْجِدِ، فَقالَ: أَيُّهَا النّاسُ ما لَكُمْ تَموجُونَ، إِنْ كانَ مُحَمَّدٌ قَدْ ماتَ

از محبوبترین افراد در نزد منند، و شما را دربارهٔ اُسامه سفارش به نیکی می‌کنم، پس چنانچه او را ملامت می‌کنید بدانید که گویندهٔ شما هموست که در امارت وریاست پدرش زید نیز سخن گفت.

سپس رسولخدا بخانهٔ خود بازگشت، واُسامه نیز همان‌روز ازمدینه خارج شده و در یک فرسخی شهر؛ اردوی لشکر را برپا نمود تا همه برسند، در این هنگام منادی رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه فریاد برآورد که: هیچکس نباید از لشکر اُسامه که فرمانده وامیر بر او قرارش دادم تخلّف نماید، پس با شنیدن این ندا و تکلیف پیامبر مردم دسته دسته به لشکر اُسامه پیوستند، و از اوّلین افرادی که به این ندا لبّیک گفتند ابوبکر و عمر و ابوعبیدهٔ جرّاح بودند که در یک مسیر قرار گرفته واز جملهٔ لشکریان اسامه شدند.

در این هنگام بیماری پیامبر شدّت یافت و مردمی که در شهر مانده بودند به عیادت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده و پس از آنحضرت، سعد بن عباده راکه او نیز بیمار بود عیادت می‌نمودند.

باری عاقبت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دو روز پس از خروج اُسامه در روز دوشنبه به هنگام ظهر دار فانی را به قصد لقای پروردگارش وداع گفت. با انتشار این خبر لشکر اُسامه به مدینه بازگشت و شهر مدینه یکپارچه شور و غوغا شد. در این هنگام ابوبکر سوار بر شترش در مقابل درب مسجد توقّف نموده و گفت: ای مردم چرا مضطرب شده‌اید؟! اگر محمد وفات یافته

فَرَبُّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَمُتْ «وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً».

ثُمَّ إِنَّهُ اجْتَمَعَتِ الأَنْصارُ مُسْرِعَةً إِلىٰ سَعْدِ بْنِ عُبادَةَ، وَجاؤُوا بِهِ إِلىٰ سَقِيفَةِ بَني ساعِدَةَ، فَلَمّا سَمِعَ بِذلِكَ عُمَرُ أَخْبَرَ بِذلِكَ أَبابَكْرٍ، فَمَضَيا مُسْرِعَيْنِ إِلَى السَّقِيفَةِ وَمَعَهُما أَبُو عُبَيْدَةَ ابْنُ الجَرّاحِ، وَفِي السَّقِيفَةِ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ الأَنْصارِ، وَسَعْدُ بْنُ عُبادَةَ بَيْنَهُمْ مَرِيضٌ، فَتَنازَعُوا الأَمْرَ بَيْنَهُمْ، فَآلَ الأَمْرُ إِلىٰ أَنْ قالَ أَبُوبَكْرٍ في آخِرِ كَلامِهِ لِلأَنْصارِ: إِنَّما أَدْعُوكُمْ إِلىٰ أَبي عُبَيْدَةَ ابْنِ الجَرّاحِ أَوْ إِلىٰ عُمَرَ، وَكِلاهُما قَدْ رَضِيتُ لِهٰذَا الأَمْرِ وَكِلاهُما أَراهُما لَهُ أَهْلاً.

فَقالَ عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ: ما يَنْبَغي لَنا أَنْ نَتَقَدَّمَكَ يا أَبابَكْرٍ [وَ] أَنْتَ أَقْدَمُنا إِسْلاماً، وَأَنْتَ صاحِبُ الْغارِ وَثانِي اثْنَيْنِ، فَأَنْتَ أَحَقُّ بِهٰذَا الأَمْرِ وَأَوْلىٰ بِهِ.

فَقالَتِ الأَنْصارُ: نَحْذَرُ أَنْ يَغْلِبَ عَلىٰ هٰذَا الأَمْرِ مَنْ لَيْسَ مِنّا وَلا مِنْكُمْ، فَنَجْعَل مِنّا أَمِيراً وَمِنْكُمْ أَمِيراً، وَنَرْضىٰ بِهِ عَلىٰ أَنَّهُ إِنْ هَلَكَ اخْتَرْنا آخَرَ مِنَ الأَنْصارِ.

پروردگار او که زنده است، «و محمد جز پیامبر و فرستاده‌ای نیست، که پیش از او نیز پیامبران وفرستادگان گذشتند پس اگر او بمیرد یا کشته شود آیا بدوران جاهلیّت پیش از اسلام برخواهید گشت؟ واین‌را بدانید که‌با عقبگرد هرکدام ازشما هرگز بخدا گزند وزیانی نرسد ـ آل‌عمران: ۱۴۴».

سپس گروه انصار به نزد سعد بن عباده شتافته و او را به سقیفهٔ بنی‌ساعده آوردند و وعمر نیز پس از آگاهی از این ماجرا ومذاکرهٔ با ابوبکر همراه‌ابوعبیدهٔ جرّاح همگی بسوی سقیفهٔ آمدند. ودر آنجا جماعت بسیاری جمع شده، و سعد بن عباده به علّت بیماری در میانشان بستری‌بود، وگفتگوی اصلی‌قوم پیرامون مسألهٔ خلافت وامارت دور می‌زد، و هرکدام سخنی گفتند تا اینکه نوبت به ابوبکر رسید وپس از سخنانی در پایان کلام به انصار گفت: من شما را فقط به‌عمر یا ابوعبیده که‌سزاوار واهل این مقامند دعوت می‌کنم، و هرکدامشان راکه انتخاب کنید من راضی و موافقم.

عمر وابوعبیده گفتند: سزاوار نیست که ما از تو پیشی بگیریم زیرا تواز هرلحاظ برما مقدّمی! تو پیش از ما مسلمان شدی، و یارغار پیامبری، بنابر این تو برای مقام خلافت اولویّت داری.

انصار با شنیدن این سخنان گفتند: باید از اینکه کسی که نه از ما و نه از شماست خلیفه شود برحذر باشیم، بنابر این بهتر است یکنفر از انصار ویکنفر از مهاجرین متصدّی امر خلافت شود، و اگر یکی از آندو درگذشت شخص دیگری را از همان گروه بجای او نصب نماییم.

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ ـ بَعْدَ أَنْ مَدَحَ المُهاجِرينَ ـ: وَأَنْتُمْ يا مَعاشِرَ الأَنْصارِ مِمَّنْ لايُنْكَرُ فَضْلُهُمْ وَلا نِعْمَتُهُمُ الْعَظِيمَةُ فِي الإِسْلامِ، رَضِيَكُمُ اللهُ أَنْصاراً لِدِينِهِ وَكَهْفاً لِرَسُولِهِ، وَ جَعَلَ إِلَيْكُمْ مُهاجَرَتَهُ، وَفِيكُمْ مَحَلُّ أَزْواجِهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النّاسِ بَعْدَ المُهاجِرينَ الأَوَّلِينَ بِمَنْزِلَتِكُمْ، فَهُمُ الأُمَراءُ وَأَنْتُمُ الْوُزَراءُ.

فَقامَ الحُبابُ بْنُ المُنْذِرِ الأَنْصارِيُّ فَقالَ: يا مَعْشَرَ الأَنْصارِ! أَمْلِكُوا عَلىٰ أَيْدِيكُمْ، فَإِنَّما النّاسُ فِي فَيْئِكُمْ وَظِلالِكُمْ، وَلَنْ يَجْتَرِئَ مُجْتَرٍ عَلىٰ خِلافِكُمْ، وَلَنْ يَصْدُرَ النّاسُ إِلاّ عَنْ رَأْيِكُمْ. وَأَثْنىٰ عَلَى الأَنْصارِ ثُمَّ قالَ: فَإِنْ أَبىٰ هٰؤُلاءِ تَأْمِيرَكُمْ عَلَيْهِمْ فَلَسْنا نَرْضىٰ بِتَأْمِيرِهِمْ عَلَيْنا، وَلا نَقْنَعُ بِدُونِ أَنْ يَكُونَ مِنّا أَمِيرٌ وَمِنْهُمْ أَمِيرٌ.

فَقامَ عُمَرُ بْنُ الخَطّابِ فَقالَ: هَيْهاتَ! لايَجْتَمِعُ سَيْفانِ فِي غِمْدٍ واحِدٍ، أَنَّهُ لا تَرْضىٰ الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمِّرَكُمْ وَنَبِيُّها مِنْ غَيْرِكُمْ، وَلٰكِنَّ الْعَرَبَ لاتَمْتَنِعُ أَنْ تُوَلِّيَ أَمْرَها مَنْ كانَتِ النُّبُوَّةُ فِيهِمْ، وَأُولُوا الأَمْرِ مِنْهُمْ، وَلَنا بِذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ خالَفَنَا الحُجَّةُ الظّاهِرَةُ، وَالسُّلْطانُ الْبَيِّنُ، فَما يُنازِعُنا [فِي] سُلْطانِ مُحَمَّدٍ ـ وَنَحْنُ أَوْلِياؤُهُ وَعَشِيرَتُهُ ـ إِلاّ مُدْلٍ بِباطِلٍ أَوْ مُتَجانِفٌ

ابوبکر پس از مدح مهاجران گفت: وشماای گروه انصار فضیلت و شرافتتان در اسلام غیر قابل انکار است: خداوند شما را یاران دینِ خود و پناهِ فرستاده‌اش قرار داده، وپیامبر بسوی شما هجرت نموده، و همسران خود را در میان شما قرار داد، وپس از مهاجران ابتدایی هیچکس به مقام شما نمی‌رسد، پس رأی من این است که خلیفه از میان مهاجران و وزیر و پیشکار از انصار انتخاب شود.

در اینجا حباب بن منذر انصاری بپاخاسته و گفت: ای گروه انصار، هرآنچه در دستتان است حفظش کنید، زیرا دیگران فقط در سایهٔ شما بوده و هیچکس جرأت مخالفت شما را ندارد، وهمهٔ مردم موافق شمایند؛ وپس از مدح وثنای انصار افزود: اگر گروه مهاجرین از خلافت شما سر باز زد، ما نیز به امیر بودن آنان رضایت نخواهیم داد، وباید امیری از ما وامیری از آنان انتخاب شود.

در اینجا عُمَر بپاخاسته و گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف قرار نگیرد. و خلق عرب راضی نخواهند شد که ما شما را به امارت بپذیریم، درحالیکه پیامبرش از قبیلهٔ شما نیست، ولی عرب ناگزیر از پذیرش امارت کسی است که «نبوّت» در میان آنان بوده، وصاحبان امر نیز از همانها می‌باشند، واین خود برهانی روشن در مقابل مخالفین است، زیرا ما از قبیلهٔ پیامبر وعشیرهٔ اوئیم، وهرکس که در اینموضوع با ما مخالفت کند، یا گواه باطل است ویا

لِإِثْمٍ، أَوْ مُتَوَرِّطٌ فِي الْهَلَكَةِ، مُحِبٌّ لِلْفِتْنَةِ.

فَقامَ الحَبابُ بْنُ المُنْذِرِ ثانِيَةً فَقالَ: يا مَعْشَرَ الأَنْصارِ! أَمْسِكُوا عَلىٰ أَيْدِيكُمْ، وَلا تَسْمَعُوا مَقالَةَ هٰذَا الْجاهِلِ وَأَصْحابِهِ، فَيَذْهَبُوا بِنَصِيبِكُمْ مِنْ هٰذَا الأَمْرِ، وَإِنْ أَبَوا أَنْ يَكونَ مِنّا أَمِيرٌ وَمِنْهُمْ أَمِيرٌ، فَاجْلُوهُمْ عَنْ بِلادِكُمْ، وَتَوَلَّوا هٰذَا الأَمْرَ عَلَيْهِمْ، فَأَنْتُمْ ـ وَاللهِ ـ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ، قَدْ دانَ بِأَسْيافِكُمْ قَبْلَ هٰذَا الْوَقْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَدِينُ بِغَيْرِها، وَأَنا جُذَيْلُهَا المحَكَّكُ وَعُذَيْقُهَا المُرَجَّبُ، وَاللهِ لَئِنْ أَحَدٌ رَدَّ قَوْلي لَأَحْطِمَنَّ أَنْفَهُ بِالسَّيْفِ!.

قالَ عُمَرُ بْنُ الخَطّابِ: فَلَمّا كانَ الحُبابُ هُوَ الَّذي يُجِيبُني لَمْ يَكُنْ لي مَعَهُ كَلامٌ، وَقَدْ كانَ جَرَتْ بَيْني وَبَيْنَهُ مُنازَعَةٌ في حَياةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فَنَهاني رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله عَنْ مُهاتَرَتِهِ، فَحَلَفْتُ أَنْ لا أُكَلِّمَهُ أَبَداً.

ثُمَّ قالَ عُمَرُ لِأَبي عُبَيْدَةَ: يا أَباعُبَيْدَةَ، تَكَلَّمْ. فَقامَ أَبُوعُبَيْدَةَ بْنُ الجَرّاحِ، وَتَكَلَّمَ بِكَلامٍ كَثِيرٍ، ذَكَرَ فِيهِ فَضائِلَ الأَنْصارِ، وَكانَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ سَيِّداً مِنْ ساداتِ الأَنْصارِ، لَمّا رَأىٰ اجْتِماعَ الأَنْصارِ عَلىٰ سَعْدِ بْنِ عُبادَةَ لِتَأْمِيرِهِ، حَسَدَهُ وَسَعىٰ في إِفْسادِ الأَمْرِ عَلَيْهِ، وَتَكَلَّمَ

دوستدار فساد، ویا در عین تمایل به فتنه وآشوب خود را بهلاکت اندازد.

پس از آن حباب بن منذر ـ برای بار دوم ـ برخاسته و گفت: ای گروه انصار! همان که گفتم، هرچه در دست دارید حفظ کنید، و به سخنان این مرد جاهل و یارانش گوش مدهید که در اینصورت قدرت را از دست شما می‌ربایند، و اگر شراکت در خلافت را نپذیرفتند، آنان را از شهر خود برانید وتولیت امور وتصدّی مقام امارت را خود بدست گیرید، سوگند بخدای که شما از اینان به مقام خلافت سزاوارترید، زیرا بواسطهٔ همین شمشیرهای شما بود که گروه بسیاری به دین اسلام پیوستند، وبدانید که منم که با نظراتم به داد مردم می‌رسم وآنان نیز مرا یاری می‌نمایند و هرکس که گفتار مرا ردّ نماید بخدا سوگند که با شمشیر بینی‌اش را بخاک خواهم مالید.

عُمَر گفت: وقتی شخصی مانند حباب مرا پاسخ گفت دیگر مرا با او سخنی نیست، واین بجهت آن است که در گذشته مرا با او نزاعی پیش آمد که رسولخدا ما را از سخن گفتن با یکدیگر منع فرموده بود، و از آن زمان من قسم خوردم که دیگر با او صحبت نکنم.

سپس عمر به ابوعبیده گفت: تو با او گفتگو کن. او نیز برخاسته وضمن سخنانی فضائل بسیاری از انصار ذکر نمود. در این هنگام بشیر بن سعد؛ که بزرگ اُوس بود با مشاهدهٔ آن اجتماع بر بالین سعد ابن عباده که بزرگ خزرج بود، حسد ورزیده وبه قصد فساد واخلال امر شروع به سخن نموده

فِي ذلِكَ وَرَضِيَ بِتَأْمِيرِ قُرَيْشٍ وَحَثَّ النّاسَ كُلَّهُمْ ـ [وَ] لا سِيَّما الأَنْصارَ ـ عَلَى الرِّضا بِما يَفْعَلُهُ المُهاجِرُونَ.

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ: هٰذا عُمَرُ وَأَبُوعُبَيْدَةَ شَيْخانِ مِنْ قُرَيْشٍ، فَبايِعُوا أَيَّهُما شِئْتُمْ.

فَقالَ عُمَرُ وَأَبُوعُبَيْدَةَ: ما نَتَوَلّىٰ هٰذَا الأَمْرَ عَلَيْكَ، أَمْدِدْ يَدَكَ نُبايِعكَ.

فَقالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ: وَأَنا ثالِثُكُما، وَكانَ سَيِّدَ الأَوسِ وَسَعْدُ بْنُ عُبادَةَ سَيِّدَ الخَزْرَجِ، فَلَمّا رَأَتِ الأَوسُ صَنِيعَ سَيِّدِها: «بَشِير» وَما دَعَتْ إِلَيْهِ الخَزْرَجُ مِنْ تَأْمِيرِ «سَعْدٍ» أَكَبُّوا عَلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ بِالْبَيْعَةِ وَتَكاثَرُوا عَلىٰ ذلِكَ وَتَزاحَمُوا، فَجَعَلُوا يَطَأُونَ سَعْداً مِنْ شِدَّةِ الزَّحْمَةِ وَهُوَ بَيْنَهُمْ عَلىٰ فِراشِهِ مَرِيضٌ. فَقالَ: قَتَلْتُمُونِي.

قالَ عُمَرُ: اقْتُلُوا سَعْداً قَتَلَهُ اللهُ، فَوَثَبَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ وَأَخَذَ بِلِحْيَةِ عُمَرَ وَقالَ: وَاللهِ يا ابْنَ صَهّاكٍ [الحَبَشِيَّةِ] الجَبانُ، الفَرّارُ فِي الحُرُوبِ؛ اللَّيْثُ فِي المَلأِ وَالأَمْنِ، لَوْ حَرَكَتْ مِنْهُ شَعْرَةٌ ما رَجَعَتْ وَفِي وَجْهِكَ واضِحَةٌ.

و در ضمن آن به امارت قریش ومهاجرین رضایت داده و همه را بطور عموم، وانصار را خصوصاً بر این امر ترغیب وتحریص نمود.

ابوبکر نیز فرصت را غنیمت شمرده وگفت: عمر و ابوعبیده هر دو از شیوخ وبزرگان قریشند، با هرکدام که خواستید بیعت کنید.

دراینجا عمر و ابوعبیده باهم ـ خطاب به ابوبکر ـ گفتند: ما هرگز اینکار را نخواهیم پذیرفت! دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم.

وبشیر بن سعد ـ همو که سیّد قبیلهٔ اوس ودرمقابل همتایش سعد بن عباده از قبیلهٔ خزرج بود ـ برخاسته وگفت: من نیز سومین شما می‌باشم، پس چون اوسیان کردار رئیسشان را مشاهده نموده و از طرفی ادّعای رقیبشان سعد از قبیلهٔ خزرج را بر خلافت دریافته بودند همگی بسوی ابوبکر هجوم آورده وبا او بیعت نمودند، وشدّت ازدحام برای بیعت بحدّی بود که سعد بن عباده در بستر بیماری به زحمت افتاده و گفت: مرا کشتید!

عمر گفت: سعد را بکشید که خدا او را بکشد! بااین سخن فرزند سعد، قیس به عمر حمله‌ور شد وریشش را گرفته و گفت: ای پسر صهّاک حبشی بخدا سوگند که تو در صحنهٔ نبرد ترسو وفراری بودی، و در جماعت وهنگام امن شیر شجاعی می‌شوی، اگر یک موی از بدن پدرم حرکتی کند هنوز بحال نخست بازنگشته صورتت شکافته شود!

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ: مَهْلاً يا عُمَرُ! مَهْلاً فَإِنَّ الرِّفْقَ أَبْلَغُ وَأَفْضَلُ.

فَقالَ سَعْدٌ: يا ابْنَ صَهّاكٍ ـ وَكانَتْ جَدَّةُ عُمَرَ حَبَشِيَّةً ـ أَما وَاللهِ لَوْ أَنَّ لِيَ قُوَّةً عَلَى ـ النُّهُوضِ لَسَمِعْتُمْ مِنِّي فِي سِكَكِها زَئِيراً أَزْعَجَكَ وَأَصْحابَكَ مِنْها، وَلَأَلْحَقْتُكُما بِقَومٍ كُنْتُما فِيهِمْ أَذْناباً أَذِلّاءَ، تابِعِينَ غَيْرَ مَتْبُوعِينَ، لَقَدِ اجْتَرَأْتُما.

ثُمَّ قالَ لِلْخَزْرَجِ: احْمِلُونِي مِنْ مَكانِ الْفِتْنَةِ، فَحَمَلُوهُ فَأَدْخَلُوهُ مَنْزِلَهُ، فَلَمّا كانَ بَعْدَ ذلِكَ بَعَثَ إِلَيْهِ أَبُوبَكْرٍ أَنْ قَدْ بايَعَ النّاسُ فَبايِعْ!.

فَقالَ: لا وَاللهِ حَتّىٰ أَرْمِيَكُمْ بِكُلِّ سَهْمٍ فِي كِنانَتِي وَأَخْضِبُ مِنْكُمْ سِنانَ رُمْحِي وَأَضْرِبَكُمْ بِسَيْفِي ما أَقَلَّتْ يَدِي فَأُقاتِلَكُمْ بِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَعَشِيرَتِي ثُمَّ وَأَيْمُ اللهِ لَوِ اجْتَمَعَ الجِنُّ وَالإِنْسُ عَلَيَّ لَما بايَعْتُكُما أَيُّها الْغاصِبانِ، حَتّىٰ أَعْرِضَ عَلىٰ رَبِّي وَأَعْلَمَ ما حِسابِي.

فَلَمّا جاءَهُمْ كَلامُهُ قالَ عُمَرُ: لابُدَّ مِنْ بَيْعَتِهِ. فَقالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ: إِنَّهُ قَدْ أَبىٰ وَلَجَّ وَلَيْسَ بِمُبايِعٍ أَوْ يُقْتَلُ، وَلَيْسَ بِمَقْتُولٍ حَتّىٰ يُقْتَلَ مَعَهُ الخَزْرَجُ وَالأَوْسُ، فَاتْرُكُوهُ

ابوبکر به عمر گفت: آرام باش! آرام باش! که رفق و مدارا رساننده‌تر و بهتر است.

در اینجا سعد با سخن زشتی به عمر گفت: بخدا سوگند اگر مرا توان برخاستن بود بی‌شکّ همهٔ شما صدای غرّش مرا چون شیر در کوچه‌ها می‌شنیدید وهر دوی شما را به همان قبیله‌ای که در میانشان خوار وذلیل وتابع وحقیر بودید باز می‌گردانم! آیا به طائفهٔ خزرج جرأت پیدا کرده‌اید؟! سپس به خزرجیان گفت: مرا از این محلّ فتنه خارج سازید! قبیله‌اش نیز وی را به خانه بردند، سپس ابوبکر فردی را نزد سعد فرستاد که: همه بیعت کرده‌اند تو نیز بایستی بیعت کنی.

سعد گفت: بخدا سوگند که بیعت نخواهم کرد تا اینکه همه تیرهای کیسه‌ام را بکار بندم و نیزه‌ام را با خونهای شما رنگین سازم و تا دستهایم یاریم می‌کنند شمشیر بزنم، و با شما همراه خانواده و یارانم تا خون در رگهایمان جاری است می‌جنگم، وبخدا قسم که اگر تمام جنّ و انس بر من اجتماع کنند؛ هرگز با شما دو غاصب ـ تا روزیکه قدم به پیشگاه پروردگار متعال گذارم واز حساب کارم آگاه گردم ـ بیعت نخواهم کرد.

وقتی این‌سخن بگوش عمر رسید گفت: لاجرم باید بیعت کند. بشیر بن سعد گفت: او با این لجبازی و لجاجت دیگر بیعت نخواهد کرد هرچند که کشته شود، ومرگ او برابر است با کشته شدن تمام افراد قبیلهٔ اوس وخزرج! بنابر این او را بحال خودش واگذارید

فَلَيْسَ تَرْكُهُ بِضائِرٍ. فَقَبِلُوا قَوْلَهُ وَتَرَكُوا سَعْداً.

فَكانَ سَعْدٌ لايُصَلِّي بِصَلاتِهِمْ وَلا يَقْضي بِقَضائِهِمْ، وَلَوْ وَجَدَ أَعْواناً لَصالَ بِهِمْ وَلَقاتَلَهُمْ، فَلَمْ يَزَلْ كَذلِكَ مُدَّةَ وِلايَةِ أَبي‌بَكْرٍ حَتّىٰ هَلَكَ أَبُوبَكْرٍ. ثُمَّ وَلِيَ عُمَرُ فَكانَ كَذلِكَ، فَخَشِيَ سَعْدٌ غائِلَةَ عُمَرَ، فَخَرَجَ إِلَى الشّامِ فَماتَ بِحَورانَ في وِلايَةِ عُمَرَ وَلَمْ يُبايِعْ أَحَداً.

وَكانَ سَبَبُ مَوْتِهِ أَنْ رُمِيَ بِسَهْمٍ في اللَّيْلِ فَقَتَلَهُ، وَزَعَمُوا أَنَّ الجِنَّ رَمَوهُ. وَقِيلَ أَيْضاً أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَلَمَةَ الأَنْصارِيَّ تَوَلّىٰ ذلِكَ بِجُعْلٍ جَعَلَ لَهُ عَلَيْهِ. وَ رُوِيَ أَنَّهُ تَوَلّىٰ ذلِكَ المُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، وَقِيلَ: خالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ.

قالَ: وَ بايَعَ النّاسُ أَبابَكْرٍ مِنَ الأَنْصارِ وَمَنْ حَضَرَ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبي‌طالب عليه السلام مَشْغُولٌ بِجِهازِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَلَمّا فَرَغَ مِنْ ذلِكَ وَ صَلّىٰ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَالنّاسُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ـ مَنْ بايَعَ أَبابَكْرٍ وَمَنْ لَمْ يُبايِعْ جَلَسَ في المَسْجِدِ ـ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ بَنُوهاشِمٍ وَمَعَهُمُ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوّامِ، وَاجْتَمَعَتْ بَنُواُمَيَّةَ إِلىٰ عُثْمانَ بْنِ عَفّانَ، وَبَنُوزُهْرَةَ إِلىٰ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَوْفٍ، فَكانُوا في المَسْجِدِ كُلُّهُمْ مُجْتَمِعينَ، إِذْ أَقْبَلَ أَبُوبَكْرٍ وَمَعَهُ عُمَرُ وَأَبُوعُبَيْدَةَ بْنُ

که عدم بیعت او هیچ زیانی دربر نخواهد داشت. پس قول او را پذیرفته وسعد را بحال خود واگذاردند.

واز آنروز دیگر سعد در نماز آنان حاضر نمی‌شد، وبه قضا وداوری آنان عمل نمی‌کرد، وبمحض یافتن پشتوانه و یاوری به آنان حمله می‌کرد، و به همین منوال دوران خلافت ابوبکر را گذراند تا به ولایت عمر رسید، در این هنگام از شرّ عمر به هراس افتاده ورهسپار دیار شام شد، و در «حوران» در حالیکه بیعت هیچ خلیفه‌ای را بر گرده نداشت وفات یافت.

وسبب مرگش تیری بود که شبانه به او اصابت کرد، وبرخی از مردم گمان کردند که از جانب جنّیان به او تیر زدند، وگفته شده که محمّد بن مسلمه انصاری مباشر این سوء قصد بوده، و نیز مغیرة بن شعبه و خالد بن ولید نیز متّهم به قتل او شده‌اند.

باری در سقیفه گروهی از انصار ومهاجرین با ابوبکر بیعت نمودند، درحالیکه علی ابن ابی‌طالب ـ علیه السّلام ـ سرگرم تجهیز وتکفین رسولخدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ بود و چون از آن فارغ شد همراه جماعت مهاجر وانصار بر آن وجود گرامی نماز خواند وپس از آن رهسپار مسجد شده وجماعت بنی‌هاشم و زبیر بن عوّام پیرامون او نشستند، و بهمین ترتیب بنی‌اُمیّه در کنار عثمان، وبنی‌زهره نیز کنار عبدالرّحمن بن عوف هرکدام در گوشه‌ای از مسجد جلوس نمودند، در این موقع ابوبکر همراه عمر و ابوعبیدهٔ جرّاح وارد

الجَرّاحِ فَقالوا: ما لَنا نَراكُمْ خَلقاً شَتّىٰ؟! قُومُوا فَبايِعُوا أَبابَكْرٍ فَقَدْ بايَعَتْهُ الأَنْصارُ وَالنّاسُ.

فَقامَ عُثْمانُ وَعَبْدُالرَّحْمنِ بْنُ عُوْفٍ وَمَنْ مَعَهُما فَبايَعُوا، وَانْصَرَفَ عَلِيٌّ وَبَنُوهاشِمٍ إِلىٰ مَنْزِلِ عَلِيٍّ عليه السلام وَمَعَهُمُ الزُّبَيْرُ.

قالَ: فَذَهَبَ إِلَيْهِمْ عُمَرُ في جَماعَةٍ مِمَّنْ بايَعَ، فِيهِمْ أُسَيْدُ بْنُ الحضيرِ وَسَلَمَةُ بْنُ سَلامَةَ، فَأَلْفَوهُمْ مُجْتَمِعينَ، فَقالَ لَهُمْ: بايِعُوا أَبابَكْرٍ فَقَدْ بايَعَهُ النّاسُ، فَوَثَبَ الزُّبَيْرُ إِلىٰ سَيْفِهِ فَقالَ [لَهُمْ] عُمَرُ: عَلَيْكُمْ بِالْكَلْبِ [الْعَقُورِ] فَاكْفُونا شَرَّهُ، فَبادَرَ سَلَمَةُ بْنُ سَلامَةَ فَانْتَزَعَ السَّيْفَ مِنْ يَدِهِ فَأَخَذَهُ عُمَرُ فَضَرَبَ بِهِ الأَرْضَ فَكَسَرَهُ، وَأَحْدَقُوا بِمَنْ كانَ هُناكَ مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَمَضَوا بِجَماعَتِهِمْ إِلىٰ أَبِي بَكْرٍ، فَلَمّا حَضَرُوا قالوا: بايِعُوا أَبابَكْرٍ، فَقَدْ بايَعَهُ النّاسُ، وَأَيْمُ اللهِ لَئِنْ أَبَيْتُمْ ذٰلِكَ لَنُحاكِمَنَّكُمْ بِالسَّيْفِ.

فَلَمّا رأىٰ ذٰلِكَ بَنُوهاشِمٍ، أَقْبَلَ رَجُلٌ رَجُلٌ، فَجَعَلَ يُبايِعُ حَتّىٰ لَمْ يَبْقَ مِمَّنْ حَضَرَ إِلاّ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طالِبٍ عليه السلام، فَقالوا لَهُ: بايِعْ أَبابَكْرٍ. فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَنَا أَحَقُّ بِهٰذَا الأَمْرِ مِنْهُ وَأَنْتُمْ أَوْلىٰ بِالْبَيْعَةِ لي، أَخَذْتُمْ هٰذَا الأَمْرَ مِنَ الأَنْصارِ وَاحْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِالْقَرابَةِ مِنَ الرَّسُولِ، وَ تَأْخُذُونَهُ

مسجد شده و گفتند: برای چه پراکنده نشسته‌اید؟! برخیزید وهمه با ابوبکر بیعت کنید، همانطور که بقیّه بیعت کردند.

پس عثمان وعبدالرّحمن بن عُوف برخاسته وبیعت کردند، امّا علی بن ابی‌طالب عليه السلام از جای برخاسته با بنی‌هاشم وزبیر بن عوام به خانه رفت.

عمر نیز با گروهی از اطرافیانش همچون اسید بن حضیر وسلمة بن سلامه به سوی منزل حضرت امیر عليه السلام حرکت کرده وخطاب به ایشان گفتند: مانند بقیّه با ابوبکر بیعت کنید! زبیر از کوره در رفته ودست به شمشیر شد که عمر صدا زد که این ..... را بگیرید و شرّ او را از ما دفع کنید! سلمة بن سلامه پیش رفته وشمشیر را از دست زبیر گرفته و به عمر داد، و او نیز شمشیر را بزمین زده و شکست، سپس بنی هاشم را محاصره نمودند و همگی را در برابر ابوبکر حاضر کرده وگفتند: با ابوبکر بیعت کنید همانطور که همه بیعت نموده‌اند، وقسم بخدا که در صورت سرپیچی با شمشیر همه‌اتان را محاکمه خواهیم نمود!

باری در اثر این سختگیری‌ها بنی‌هاشم یکی یکی پیش رفته وباابوبکر بیعت نمودند، وتنها علی بن أبی‌طالب خودداری نموده وفرمود: من از ابوبکر به این مقام شایسته‌ترم وشما بهتر است که با من بیعت کنید، مگر شما در مقابل انصار به قرابت پیامبر تمسّک نکرده واز همین راه اولویّت خودتان را نسبت به انصار ثابت نکرده، وآنانرا مجاب

مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ غَصْباً، أَلَسْتُمْ زَعَمْتُمْ لِلأَنْصارِ أَنَّكُمْ أَوْلىٰ بِهٰذَا الأَمْرِ مِنْهُمْ، لِمَكانِكُمْ مِنْ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ فَأَعْطُوكُمُ المقادَةَ وَسَلَّمُوا لَكُمُ الإِمارَةَ، وَأَنا أَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ ما احْتَجَجْتُمْ عَلَى‌الأَنْصارِ، أَنا أَوْلىٰ بِرَسُولِ اللهِ حَيّاً وَمَيِّتاً، وَأَنا وَصِيُّهُ وَوَزِيرُهُ وَمُسْتَودِعُ سِرِّهِ وَعِلْمِهِ، وَأَنا الصِّدِّيقُ الأَكْبَرُ وَالْفارُوقُ الأَعْظَمُ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ، وَأَحْسَنُكُمْ بَلاءً فِي جِهادِ الْمُشْرِكِينَ، وَأَعْرَفُكُمْ بِالْكِتابِ وَالسُّنَّةِ، وَأَفْقَهُكُمْ فِي الدِّينِ، وَأَعْلَمُكُمْ بِعَواقِبِ الأُمُورِ، وَأَذْرَبُكُمْ لِساناً، وَأَثْبَتُكُمْ جَناناً، فَعَلامَ تُنازِعُونا هٰذَا الأَمْرَ؟ أَنْصِفُونا إِنْ كُنْتُمْ تَخافُونَ اللهَ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ، ثُمَّ اعْرِفُوا لَنا مِنَ الأَمْرِ مَثْلَ ما عَرَفَتْهُ الأَنْصارُ لَكُمْ، وَإِلاّ فَباؤُوا بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوانِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

فَقالَ عُمَرُ: يا عَلِيُّ! أَما لَكَ بِأَهْلِ بَيْتِكَ أُسْوَةٌ؟

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام: سَلُوهُمْ عَنْ ذٰلِكَ، فَابْتَدَرَ الْقَوْمُ الَّذِينَ بايَعُوا مِنْ بَنِي هاشِمٍ فَقالوا: وَاللهِ ما بَيْعَتُنا لَكُمْ بِحُجَّةٍ عَلىٰ عَلِيٍّ، وَ مَعاذَ اللهِ أَنْ نَقُولَ: إِنّا نُوازِيهِ فِي الهِجْرَةِ وَحُسْنِ الجِهادِ وَالمَحَلِّ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ!!.

نساختید، وآنان نیز تسلیم شده وامر خلافت را امر مشروع شما دانستند وغاصبانه آنرا از ما ستاندید؟! پس من نیز با همان برهان با شما سخن گفته واحتجاج می‌کنم که من نسبت به رسولخدا در حال حیات و ممات از شماها مقرّب‌تر و نزدیکترم. من وصیّ و وزیر اویم، اسرار وعلوم او نزد من به ودیعه گذاشته شده، من صدّیق اکبر و فاروق اعظم می‌باشم، من نخستین فردی هستم که به رسولخدا ﷺ ایمان آورده واو را تصدیق نمودم، من در کارزار جهاد بیش از همه با مشرکان مبارزه کرده وسپر بلا شدم، من از همه به کتاب خدا و رسولش آگاهترم، من به دین خدا و عواقب امور اعلم وداناترم، زبان من گویاتر ودلم ثابت‌تر وقلبم از آرامش بیشتری برخوردار است، پس دیگر برای چه در مسألهٔ خلافت با من منازعه می‌کنید؟! اگر از خدا می‌ترسید خودتان انصاف بدهید وبا همان دلائل که انصار شما را سزاوارتر دیدند شما نیز مرا در نظر بگیرید، وگرنه به ظلم وعدوانی که مرتکب می‌شوید معترف خواهید شد.

عمر گفت: ای علی آیا مایلی که از قوم وعشیره‌ات پیروی کنی؟

حضرت فرمود: خودتان از عشیره واهل بیتم استفسار کنید که پیروی من از ایشان به چه ترتیب است؟ پس گروهی از بنی‌هاشم که بیعت نموده بودند پیشدستی کرده وگفتند: قسم بخدا که این بیعتِ ما هیچگونه سرمشق برای بیعت علی بن ابی‌طالب نخواهد بود، ومعاذ الله که ما خود را در فضائلی چون هجرت وجهادِ نیکو، و جایگاه او نزد رسولخدا ﷺ مساوی وهمتای او بدانیم!!

فَقالَ عُمَرُ: إِنَّكَ لَسْتَ مَتْرُوكاً حَتّىٰ تُبايِعَ طَوْعاً أَوْ كُرْهاً!.

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: احْلُبْ حَلْباً لَكَ شَطْرُهُ، اشْدُدْ لَهُ الْيَوْمَ لِيَرُدَّ عَلَيْكَ غَداً، إِذاً وَاللهِ لا أَقْبِلُ قَوْلَكَ وَلا أَحْفِلُ بِمَقامِكَ وَلا أُبايِعُ.

فَقالَ له أَبُوبَكْرٍ: مَهْلاً يا أَبَاالْحَسَنِ، ما نُشَدِّدُ عَلَيْكَ وَلا نُكْرِهُكَ.

فَقامَ أَبُوعُبَيْدَةَ بْنُ الجَرّاحِ إِلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ لَهُ: يا ابْنَ عَمٍّ! لَسْنا نَدْفَعُ قَرابَتَكَ وَلا سابِقَتَكَ وَلا عِلْمَكَ وَلا نُصْرَتَكَ، وَلٰكِنَّكَ حَدَثُ السِّنِّ ـ وَكانَ لِعَلِيٍّ عليه السلام يَوْمَئِذٍ ثَلاثٌ وَثَلاثُونَ سَنَةً ـ وَأَبُوبَكْرٍ شَيْخٌ مِنْ مَشايِخِ قَوْمِكَ، وَهُوَ أَحْمَلُ لِثِقْلِ هٰذَا الأَمْرِ، وَقَدْ مَضَى الأَمْرُ بِما فِيهِ فَسَلِّمْ لَهُ، فَإِنْ عَمَّرَكَ اللهُ يُسَلِّمُوا هٰذَا الأَمْرَ إِلَيْكَ، وَلا يَخْتَلِفُ فِيكَ اثْنانِ بَعْدَ هٰذا، إِلاّ وَأَنْتَ بِهِ خَلِيقٌ وَلَهُ حَقِيقٌ، وَلا تَبْعَثِ الْفِتْنَةَ فِي غَيْرِ أَوانِها فَقَدْ عَرَفْتَ ما فِي قُلُوبِ الْعَرَبِ وَغَيْرِهِمْ عَلَيْكَ!.

فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ: يا مَعاشِرَ الْمُهاجِرِينَ وَالأَنْصارِ، اللهَ اللهَ!

عمر گفت: هرگز رهایت نخواهیم ساخت تا همچون دیگران یا با میل و رغبت، و یا از سرِ زور واجبار با ابوبکر بیعت کنی!

حضرت فرمود: از سینه‌ای شیر می‌دوشی که تو را از آن سهمی است، و پافشاری امروزت برای بهرهٔ فردایت می‌باشد، بخدا قسم پس از این سخن یاوه هرگز کلامت را نخواهم پذیرفت، وبا تو همنشین نشوم وبیعت نیز نکنم!.

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن آرام بگیر، ما تو را به این کار مجبور نخواهیم کرد وناخشنودت نسازیم. دراینجا ابوعبیده از جای برخاسته وبه آنحضرت گفت: ای پسرعمو! ما هرگز قصد انکار مناقب تو ـ از قرابت وسابقه وعلم گرفته تا نصرت ویاریت ـ را نداریم، ولی علی جان تو جوان هستی ـ وامام علی عليه السلام در آنوقت سی وسه سال داشت ـ وابوبکر پیرمرد وفرد پرتجربه‌ای از میان قوم توست، وبرای تحمّل سنگینی امر خلافت تواناتر است، بهتر است خلافت را به او تسلیم کنی، که دیگر کار گذشته، واگر در آینده عمری برایت باقی ماند خلافت را به شما واگذار می‌کنند، ودر آنروز هیچکس با تو مخالفت نخواهد کرد، چراکه تو شایسته ولایق آن هستی، ونباید آتش فتنه را شعله‌ور سازی، زیراتو خود از مکنون قلب اکثر مردم خبرداری [که با توهمراه نیستند]!.

آنحضرت فرمود: ای گروه مهاجر وانصار، از خدا پروا کنید! از خدا پروا کنید!

لا تَنْسَوا عَهْدَ نَبِيِّكُمْ إِلَيْكُمْ في أَمْرِي، وَلا تُخْرِجُوا سُلْطانَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ دارِهِ وَقَعْرِ بَيْتِهِ إِلىٰ دُورِكُمْ وَقَعْرِ بُيُوتِكُمْ، وَلا تَدْفَعُوا أَهْلَهُ عَنْ حَقِّهِ وَمَقامِهِ في النّاسِ.

فَوَاللهِ يا مَعاشِرَ الجَمْعِ، إِنَّ اللهَ قَضىٰ وَحَكَمَ وَ نَبِيُّهُ أَعْلَمُ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، أَنّا أَهْلُ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهٰذَا الأَمْرِ مِنْكُمْ، أَما كانَ الْقارِيءُ مِنْكُمْ لِكِتابِ اللهِ، الْفَقِيهُ في دِينِ اللهِ، الْمُضْطَلِعُ بِأَمْرِ الرَّعِيَّةِ؟ وَاللهِ أَنَّهُ لَفِينا لا فِيكُمْ، فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ فَتَزْدادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْداً، وَتُفْسِدُوا قَدِيمَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ حَدِيثِكُمْ.

فَقالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ الأَنْصارِيُّ الَّذي وَطَّأَ الأَمْرَ لِأَبِي بَكْرٍ؛ وَقالَتْ جَماعَةٌ مِنَ الأَنْصارِ: يا أَبَا الْحَسَنِ لَوْ كانَ هٰذَا الْكَلام سَمِعَتْهُ مِنْكَ الأَنْصارُ قَبْلَ بَيْعَتِها لِأَبِي بَكْرٍ ما اخْتَلَفَ فِيكَ اثْنانِ.

فَقالَ عَلِيٌّ علیه السلام: يا هٰؤُلاءِ! أَكُنْتُ أَدَعُ رَسُولَ اللهِ مُسَجّىً لا أُوارِيهِ وَأَخْرُجُ أُنازِعُ في سُلْطانِهِ؟ وَاللهِ ما خِفْتُ أَحَداً يَسُمُو لَهُ وَيُنازِعُنا أَهْلَ الْبَيْتِ فِيهِ وَ يَسْتَحِلُّ ما اسْتَحْلَلْتُمُوهُ، وَلا عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله تَرَكَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ حُجَّةً وَلا لِقائِلٍ مَقالاً، فَأُنْشِدُ اللهَ

سفارش پیامبرتان را در مورد من فراموش نکنید، وسلطهٔ محمّد صلی الله علیه و آله را از خانه ومحلّ خود به منازل وقعر خانه‌هایتان بیرون مسازید، واهل حقّ را از حقّ و جایگاهی که میان مردم دارند دفع مکنید!

بخدا سوگند که خداوند حکمی را تعیین نموده، و پیغمبر او داناتر است، و شما خود به این امر واقفید که ما اهلبیت به تصدّی امر خلافت از شما سزاوارتریم، آیا عالم به کتاب خدا و فقیه در دین او، وخلاصه وارد به امور رعیّت در میان شما است؟!! بخدا قسم که فقط در میان ماست نه شما، پس، از هوی وهوس پیروی مکنید که در اینصورت بیش از پیش از حقیقت دور گشته، وگذشتهٔ خود را با بدی جدیدتان تباه خواهید ساخت.

بشیر بن سعید؛ همو که زمینهٔ خلافت را برای ابوبکر فراهم ساخته بود با گروهی از انصار گفتند: ای ابوالحسن چنانچه این سخنانِ تو را انصار قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند هیچکس در گفتهٔ تو اختلاف نمی‌کرد.

حضرت فرمود: ای مردم! آیا سزاوار بود که من جنازهٔ رسولخدا صلی الله علیه و آله را بر زمین گذاشته وبدون توجّه به تجهیز وتکفین و دفن او می‌آمدم وبر سر خلافت منازعه می‌کردم؟! بخدا قسم که هیچ فکر نمی‌کردم کسی خود را برای خلافت عنوان کند ودر آن با ما اهل البیت منازعه نموده وکار شما را انجام دهد، زیرا رسولخدا در روز عید غدیر خم برای هیچکس جای عذر وبهانه وحرفی باقی نگذاشت، پس شما را قسم می‌دهم به

رَجُلاً سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ يَقُولُ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِيٌّ مَوْلاهُ ، اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» أَنْ يَشْهَدَ الآنَ بِما سَمِعَ!!

قالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ: فَشَهِدَ اثْناعَشَرَ رَجُلاً بَدْرِيّاً بِذٰلِكَ وَكُنْتُ مِمَّنْ سَمِعَ الْقَوْلَ مِنْ رَسُولِ ـ اللهِ ﷺ فَكَتَمْتُ الشَّهادَةَ يَوْمَئِذٍ، فَدَعا عَلَيَّ عَلِيٌّ فَذَهَبَ بَصَرِي .

قالَ: وَكَثُرَ الْكَلامُ فِي هٰذَا الْمَعْنىٰ وَارْتَفَعَ الصَّوْتُ وَخَشِيَ عُمَرُ أَنْ يُصْغِي النّاسُ إِلىٰ قَوْلِ عَلِيٍّ فَفَسَخَ الْمَجْلِسَ وَقالَ: إِنَّ اللهَ يُقَلِّبُ الْقُلُوبَ، وَلا تَزالُ يا أَباالْحَسَنِ تَرْغَبُ عَنْ قَوْلِ الْجَماعَةِ!!

فَانْصَرَفُوا يَوْمَهُمْ ذٰلِكَ .

****

خداوند که هرکس در روز غدیر حضور داشته واین فرمایش پیامبر : **مَنْ كُنْتُ مُولاهُ فَهٰذا عَلِيٌّ مَولاهُ** ـ تا آخر را را شنیده است از جایش برخاسته وهم اکنون شهادت دهد .

زید بن ارقم گوید : از میان آنان دوازده نفر از بدریّون برخاسته وگواهی دادند ، ومن نیز از کسانی بودم که آن حدیث را از پیامبر شنیده بودم ولی آنروز کتمان نمودم ، وبهمین جهت به نفرین علی بن ابی‌طالب دو چشمم نابینا گشت .

باری در آن جلسه اختلاف بالا گرفت وصداها بلند شد ، وعمر از اینکه مردم به علی تمایل پیدا کنند به هراس افتاده ومجلس را بهم ریخته وهمه را پراکنده نموده وگفت : تنها خداست که دلها را برمی‌گرداند ، ای ابوالحسن تو پیوسته با نظر مردم مخالفت می‌کنی .

پس همه در آن روز پراکنده شده واز آن مجلس خارج شدند .

****

۳۷ ـ وَ عَنْ أَبانَ بْنِ تَغْلِبَ قالَ: قُلْتُ لِأَبي‌عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ عليهما السلام: جُعِلْتُ فِداكَ، هَلْ كانَ أَحَدٌ في أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَنْكَرَ عَلىٰ أَبي‌بَكْرٍ فِعْلَهُ وَجُلُوسَهُ [في] مَجْلِسِ رَسُولِ اللهِ ﷺ؟ فَقالَ: نَعَمْ، كانَ الَّذي أَنْكَرَ عَلىٰ أَبي‌بَكْرٍ اثْناعَشَرَ رَجُلاً، مِنَ المُهاجِرينَ: خالِدُ بْنُ سَعيدِ بْنِ الْعاصِ وَكانَ مِنْ بَني‌أُمَيَّةَ، وَسَلْمانُ الْفارِسيُّ رضي الله عنه، وَأَبُوذَرٍّ الْغِفارِيُّ، وَالمِقْدادُ بْنُ الأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ، وَعَمّارُ بْنُ ياسِرٍ، وَبُرَيْدَةُ الأَسْلَمِيُّ.

وَمِنَ الأَنْصارِ: أَبُوالْهَيْثَمِ بْنُ التَّيْهانِ، وَسَهْلٌ وَعُثْمانُ ابْنا حُنَيْفٍ، وَخُزَيْمَةُ بْنُ ثابِتٍ ذُوالشَّهادَتَيْنِ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَأَبُوأَيُّوبَ الأَنْصارِيُّ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَجْمَعينَ ـ

قالَ: فَلَمّا صَعِدَ أَبُوبَكْرٍ المِنْبَرَ تَشاوَرُوا بَيْنَهُمْ، فَقالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: وَاللهِ لَنَأْتِيَنَّهُ وَلَنُنْزِلَنَّهُ عَنْ مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، وَقالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: وَاللهِ لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذلِكَ، إِذاً أَعَنْتُمْ عَلىٰ

---

۳۷ ـ از أبان بن تَغْلِب نقل شده که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، از اصحاب رسولخدا ﷺ آیا کسی با عمل أبوبکر ونشستن او در مسند خلافت مخالفت نمود واو را انکار کرد؟ فرمود: آری، دوازده نفر از صحابه با او مخالفت کردند، از مهاجرین: خالد بن سعید بن‌العاص[1]، که از بنی‌اُمیّه بود، وسلمان فارسی، وأبوذر غفاری، ومقداد ابن‌اسود، وعمّار بن یاسر، وبریدهٔ اسلمی،

واز انصار: أبوالهیثم بن تَیِّهان، و سَهل وعثمان پسران حُنَیف، وخُزَیْمَة بن ثابت ذوالشَّهادتین، وأُبَیّ بن کَعب، وأبوأیّوب اَنصاریّ.

باری جریان مخالفت آنان بدین شرح بود که وقتی ابوبکر از منبر پیامبر بالا رفت، اینان با یکدیگر مشورت کرده وگفتند: «او را از منبر رسول خدا پائین آوریم»، وبرخی‌شان گفتند: «ممکن است این کار عاقبت سوء ونتیجهٔ خطرناکی داشته وخود را

---

۱ ـ در برخی از نسخه‌ها بجای او «عمرو بن‌سعید بن‌العاص» آمده، ولی او در سال سوم هجرت به دنیا آمده وقطعاً نمی‌توانسته در سقیفه حضور یابد، وأمّا خالد بن ولید در آن زمان حاکم یمن؛ و وفاتش در سال ۱۴ هجری بوده، البتّه خود مؤلّف؛ در ادامهٔ حدیث متذکّر خواهد شد که برخی از آن گروه دوازده نفره هنگام بیعت با ابوبکر در مدینه نبوده وبعداً آمدند.

أَنْفُسِكُمْ فَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَلا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، قالُوا: فَانْطَلِقُوا بِنا إِلىٰ أَمِيرِ ـ المُؤْمِنِينَ عليه السلام لِنَسْتَشِيرَهُ وَنَسْتَطْلِعَ رَأْيَهُ. فَانْطَلَقَ الْقَوْمُ إِلىٰ أَمِيرِالمُؤْمِنِينَ بِأَجْمَعِهِمْ فَقالُوا: يا أَمِيرَ ـ المُؤْمِنِينَ! تَرَكْتَ حَقّاً أَنْتَ أَحَقُّ بِهِ وَأَوْلىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِكَ، لِأَنّا سَمِعْنا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَمِيلُ مَعَ الْحَقِّ كَيْفَما مالَ» وَلَقَدْ هَمَمْنا أَنْ نَصِيرَ إِلَيْهِ فَنُنْزِلَهُ عَنْ مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَجِئْناكَ نَسْتَشِيرَكَ وَنَسْتَطْلِعَ رَأْيَكَ فَما تَأْمُرُنا؟.

فَقالَ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَأَيْمُ اللهِ لَوْ فَعَلْتُمْ ذلِكَ لَما كُنْتُمْ لَهُمْ إِلاّ حَرْباً، وَلٰكِنَّكُمْ كَالْمِلْحِ فِي الزّادِ وَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ، وَأَيْمُ اللهِ لَوْ فَعَلْتُمْ ذلِكَ لَأَتَيْتُمُونِي شاهِرِينَ بِأَسْيافِكُمْ مُسْتَعِدِّينَ لِلْحَرْبِ وَالْقِتالِ وَإِذاً لَأَتَوْنِي فَقالُوا لِي: بايِعْ وَإِلاّ قَتَلْناكَ، فَلابُدَّ لِي مِنْ أَنْ أَدْفَعَ الْقَوْمَ عَنْ نَفْسِي، وَذلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أَوْعَزَ إِلَيَّ قَبْلَ وَفاتِهِ وَقالَ لِي: «يا أَبَاالْحَسَنِ إِنَّ الاُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي تَنْقُضُ فِيكَ عَهْدِي وَإِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ وَإِنَّ الاُمَّةَ الْهادِيَةَ مِنْ بَعْدِي كَهارُونَ

بزحمت اندازید، خداوند می‌فرماید: «خودرا با دست خویش به هلاکت میفکنید ـ بقره: ۱۹۵» بهتر این‌است که همگی نزدامیرالمؤمنین رفته وبا او مشورت‌کنیم ورأی ونظر اورا بپذیریم. پس همگی بعد از پذیرش این نظر به خدمت امام علی علیه السلام رسیده وگفتند: ای امیرالمؤمنین چگونه حقّ را که تو سزاوارتر به آن بودی رها کردی؟ زیرا ما خود از رسولخدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «علی با حقّ است وحقّ همراه علی است، واو پیوسته با حقّ سیر می‌کند؛ به هر سویی که میل کند». ما می‌خواستیم به مجلس ابوبکر رفته واو را از منبر رسولخدا صلی الله علیه وآله به پایین کشیم، ولی نزد شما آمدیم تا ببینیم شما چه می‌فرمایید.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که اگر این کار را کرده بودید راهی جز جنگ نداشتید، حال اینکه شما در تعداد وجمعیت همچون نمک در غذا، واز نظر دوام مانند سرمهٔ چشم هستید، وقسم بخدا که اگر چنین نموده بودید دیگر آنان برای من جای هیچ حرفی باقی نگذاشته وبا شمشیرهای برهنه وآمادهٔ جنگ نزد من آمده ومی‌گفتند: یا بیعت کن یا تن به مرگ بسپار! ودیگر من هیچ چاره‌ای جز تسلیم وموافقت نداشتم. واین بازمی‌گردد به نصیحت پیامبر ـ پیش از وفات ـ به من که: «این امّت درآینده با تو حیله وغدر نموده وسفارش مرا در باره‌ات زیر پا می‌نهند، و این را بدان که تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، وپس از من؛ امّت هدایت شده در مَثَل مانند هارون

وَ مَنِ اتَّبَعَهُ، وَالأُمَّةُ الضّالَّةُ مِنْ بَعْدِي كَالسّامِرِيِّ وَمَنِ اتَّبَعَهُ» .
فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ! فَما تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذا كانَ كَذلِكَ؟ فَقالَ: إِذا وَجَدْتَ أَعْواناً فَبادِرْ إِلَيْهِمْ وَجاهِدْهُمْ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْواناً كُفَّ يَدَكَ وَاحْقُنْ دَمَكَ حَتّىٰ تَلْحَقَ بِي مَظْلُوماً» . فَلَمّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اشْتَغَلْتُ بِغُسْلِهِ وَتَكْفِينِهِ وَالْفِراغِ مِنْ شَأْنِهِ، ثُمَّ آلَيْتُ عَلىٰ نَفْسي يَميناً أَنْ لا أَرْتَدِي بِرَداءٍ إِلاّ لِلصَّلاةِ حَتّىٰ أَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أَخَذْتُ بِيَدِ فاطِمَةَ عليها السلام وَابْنَيَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهما السلام فَدُرْتُ عَلىٰ أَهْلِ بَدْرٍ وَأَهْلِ السّابِقَةِ، فَناشَدْتُهُمْ حَقِّي وَدَعَوْتُهُمْ إِلىٰ نُصْرَتي، فَما أَجابَني مِنْهُمْ إِلاّ أَرْبَعَةُ رَهْطٍ: سَلْمانُ، وَعَمّارٌ، وَأَبُوذَرٍّ، وَالمِقْدادُ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ وَلَقَدْ راوَدْتُ في ذلِكَ بَقِيَّةَ أَهْلِ بَيْتي، فَأَبَوا عَلَيَّ إِلاّ السُّكُوتَ لِما عَلِمُوا مِنْ زِعارَّةِ صُدُورِ الْقَومِ وَبُغْضِهِم لِلّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ ﷺ، فَانْطَلِقُوا بِأَجْمَعِكُمْ إِلَى الرَّجُلِ فَعَرِّفُوهُ ما سَمِعْتُمْ مِنْ قَوْلِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ ﷺ لِيَكُونَ ذلِكَ أَوْكَدَ لِلْحُجَّةِ، وَأَبْلَغَ في قَطْعِ الْعُذْرِ وَأَبْعَدَ لَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ إِذا وَرَدُوا عَلَيْهِ .

وشیعیان او ، و امّت گمراه نیز همچون سامری واتباع اوخواهند بود» ،

عرض کردم : برای آنروز چه سفارشی به من دارید؟ فرمود : اگر یار و یاوری یافتی جهاد کن ، ودر غیر اینصورت دست بردار وخون خود مریز تا در نهایت مظلومانه نزد من آیی . من نیز پس از وفات پیامبر ﷺ سرگرم غسل و تکفین شدم تا اینکه کار تمام شد ، ودر جریان اختلاف امّت بر خود عهد وپیمان بستم تا زمانیکه قرآن را جمع آوری نکردم بهیچوجهی عباء بر دوش نگیرم وهمین کردم ، سپس دست فاطمه وحسن وحسین را گرفته به درب منازل اصحاب بدر وخوش سابقه برده ودر بارهٔ حقّم آنان را قسم دادم وایشان را دعوت به یاریم نمودم ، ولی هیچکس جوابم ندام مگر چهار نفر : سلمان ، وعمّار ، وابوذرّ ، ومقداد ، ومن با بقیّهٔ خانوادهام نیز مراوده نمودم ولی آنان تنها مرا دعوت به سکوت نمودند ، زیرا از کینهٔ این مردم نسبت به خدا ورسول وخانوادهٔ پیامبر اکرم باخبر بودند . پس راه این است که همگی نزد ابوبکر رفته وآنچه از من دربارهٔ فرمایش پیامبرتان شنیدید بازگویید که این کار موجب تأکید بیشتر حجّت ، وقطع عذر رساتر ، وآنان را هنگام ورود به پیامبر از آنحضرت دورتر می‌سازد .

فَسارَ الْقَوْمُ حَتّىٰ أَحْدَقُوا بِمِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ـ وَكانَ يَوْمَ الجُمُعَةِ ـ فَلَمّا صَعِدَ أَبُوبَكْرٍ المِنْبَرَ قالَ المُهاجِرُونَ لِلْأَنْصارِ: تَقَدَّمُوا وَتَكَلَّمُوا! فَقالَ الْأَنْصارُ لِلْمُهاجِرينَ: بَلْ أَنْتُمْ تَقَدَّمُوا وَتَكَلَّمُوا! فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ بَدَأَ لَكُمْ فِي الْكِتابِ إِذْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «لَقَدْ تابَ اللهُ بِالنَّبِيِّ عَلَى المُهاجِرينَ وَالْأَنْصارِ الَّذينَ اتَّبَعُوهُ فِي ساعَةِ الْعُسْرَةِ».

قالَ أَبانُ: فَقُلْتُ لَهُ: يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! إِنَّ الْعامَّةَ لا تَقْرَءُ كَما عِنْدَكَ. فَقالَ: وَكَيْفَ تَقْرَءُ يا أَبانُ؟ قالَ: قُلْتُ: إِنَّها تَقْرَءُ: لَقَدْ تابَ اللهُ «عَلَى النَّبِيِّ» وَالمُهاجِرينَ وَالْأَنْصارِ، قالَ: وَيْلَهُمْ وَأَيُّ ذَنْبٍ كانَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله حَتّىٰ تابَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْهُ، إِنَّما تابَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ عَلىٰ أُمَّتِهِ، فَأَوَّلُ مَنْ تَكَلَّمَ بِهِ خالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعاصِ ثُمَّ باقِي المُهاجِرينَ ثُمَّ [مِنْ] بَعْدِهِمُ الْأَنْصارُ.

وَ رُوِيَ أَنَّهُمْ كانُوا غُيَّباً عَنْ وَفاةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فَقَدِمُوا وَقَدْ تَوَلّىٰ أَبُوبَكْرٍ وَهُمْ يَوْمَئِذٍ أَعْلامُ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

(۱) فَقامَ إِلَيْهِ خالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعاصِ وَقالَ: اتَّقِ اللهَ يا أَبابَكْرٍ فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ

پس آن گروه با شنیدن فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی مسجد رفته و اطراف منبر حلقه زدند، وآنروز جمعه بود، و وقتی ابوبکر به بالای منبر رفت مهاجرین به انصار تعارف به آغاز سخن نمودند، ولی انصار گفتند: اولویّت با شماست، همچنانکه خداوند در این آیه شما را مقدّم داشته که: «لقد تاب الله بالنّبيّ على المهاجرين والأنصار الّذين اتّبعوه في ساعة العسرة ـ التّوبة: ۱۱۷».

اَبان از امام صادق علیه السلام پرسید: ای زادهٔ رسولخدا! مردم این آیه را اینگونه قراءت می‌کنند: لَقَد تاب الله «على النّبيّ» والمهاجرين والأنصار. امام فرمود: وای بحالشان! [با این قراءت] چه گناهی برای پیامبر بود که خداوند توبهٔ آنحضرت را بپذیرد؟! بلکه پذیرش توبه از جانب خداوند بوسیلهٔ پیامبر بر امّت بود.

ونقل شده که آن گروه زمان وفات پیامبر صلى الله عليه وآله غایب بودند، وهنگامی سر رسیدند که ابوبکر خلیفه شده بود، وایشان در آنروزگار از سرشناسان مسجد النّبيّ بودند.

(۱) پس خالد بن‌سعید برخاسته وابتداء به سخن نموده وگفت: ای ابوبکر از خدا بترس،

رَسُولَ اللهِ ﷺ قالَ ـ وَنَحْنُ مُحْتَوِشُوهُ يَوْمَ بَنِي قُرَيْظَةَ حِينَ فَتَحَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بابَ النَّصْرِ وَقَدْ قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ عليه السلام يَوْمَئِذٍ عِدَّةً مِنْ صَنادِيدِ رِجالِهِمْ وَأُولِي الْبَأْسِ وَالنَّجْدَةِ مِنْهُمْ ـ:

يا مَعاشِرَ الْمُهاجِرِينَ وَالْأَنْصارِ، إِنِّي مُوصِيكُمْ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظُوها وَ [إِنِّي] مُودِعُكُمْ أَمْراً فَاحْفَظُوهُ، أَلا إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ عليه السلام أَمِيرُكُمْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، بِذلِكَ أَوْصانِي رَبِّي، أَلا وَإِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَحْفَظُوا فِيهِ وَصِيَّتِي وَتُوازِرُوهُ وَتَنْصُرُوهُ اخْتَلَفْتُمْ فِي أَحْكامِكُمْ وَاضْطَرَبَ عَلَيْكُمْ أَمْرُ دِينِكُمْ وَوَلِيَكُمْ شِرارُكُمْ، أَلا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هُمُ الْوارِثُونَ لِأَمْرِي وَالْعامِلُونَ بِأَمْرِ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، اللّٰهُمَّ مَنْ أَطاعَهُمْ مِنْ أُمَّتِي وَحَفِظَ فِيهِمْ وَصِيَّتِي فَاحْشُرْهُمْ فِي زُمْرَتِي، وَاجْعَلْ لَهُمْ نَصِيباً مِنْ مُرافَقَتِي، يُدْرِكُونَ بِهِ نُورَ الآخِرَةِ، اللّٰهُمَّ وَمَنْ أَساءَ خِلافَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي فَاحْرِمْهُ الْجَنَّةَ الَّتِي عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَالْأَرْضِ.

فَقالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ: اسْكُتْ يا خالِدُ، فَلَسْتَ مِنْ أَهْلِ الْمَشْوَرَةِ وَلا مِمَّنْ يُقْتَدىٰ بِرَأْيِهِ.

تو خود می‌دانی درست شود که رسولخدا ﷺ آنزمان که بنی‌قُرَیظَه شکست خوردند، وما همگی خدمت پیامبر بودیم، وعلی بن ابی‌طالب در آن جنگ بسیاری از شجاعان ودلیران دشمن را به هلاکت رسانید، ورسول اکرم ﷺ در همان روز فرمود: یا گروه مهاجر وانصار! من شما را سفارشی می‌کنم که باید در حفظ آن مراقبت نمایید. آگاه باشید که علی بن أبی‌طالب پس از من امیر وخلیفهٔ بر شماست، وخدای متعال مرا به این امر سفارش فرموده، واین را بدانید که اگر این وصیّتم را پشت گوش انداخته ودر یاری وهمراهیش کوتاهی نمایید، در احکام الهی دچار اختلاف وتشتّت شده وامور دینتان متزلزل ومختل خواهد گشت، وافراد بد وشرور بر شما حاکم خواهند شد، واین را بدانید که پس از من تنها اهل بیت من وارث وجانشینان امر من می‌باشند، وآنان به امور مردم از همه عارف‌ترند. خداوندا! هرکه از آنان اطاعت وپیروی نموده وسفارش مرا درباره‌اشان رعایت کردند با من محشور فرما، واو را از همنشینی من که موجب درک نور آخرت است بهره‌مند ساز! خداوندا! هرکه آن حقوق را ضایع نماید او را از بهشتی که وسعتش همچون آسمانها وزمین است محروم نما!

عمر بن خطّاب گفت: ساکت شو خالد! تو نه در خور مشورتی ونه صلاحیّت رأی ونظر داری!

فَقالَ لَهُ خالِدٌ: بَلِ اسْكُتْ أَنْتَ يا ابْنَ الخَطّابِ، فَإِنَّكَ تَنْطِقُ عَلىٰ لِسانِ غَيْرِكَ، وَأَيْمُ اللهِ لَقَدْ عَلِمَتْ قُرَيْشٌ أَنَّكَ مِنْ أَلْأَمِها حَسَباً وَأَدْناها مَنْصَباً، وَأَخَسِّها قَدْراً وَأَخْمَلِها ذِكْراً وَأَقَلِّها غِناءً عَنِ اللهِ وَرَسُولِهِ، وَأَنَّكَ لَجَبانٌ فِي الْحُرُوبِ [وَ] بَخِيلٌ بِالْمالِ لَئِيمُ الْعُنْصُرِ، ما لَكَ فِي قُرَيْشٍ مِنْ فَخْرٍ وَلا فِي الْحُرُوبِ مِنْ ذِكْرٍ، وَأَنَّكَ فِي هٰذَا الأَمْرِ بِمَنْزِلَةِ الشَّيْطانِ «إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ فَلَمّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخافُ اللهَ رَبَّ الْعالَمِينَ * فَكانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِي النّارِ خالِدِينَ فِيها وَذٰلِكَ جَزاءُ الظّالِمِينَ»، [قالَ:] فَأَبْلَسَ عُمَرُ وَجَلَسَ خالِدُ بْنُ سَعِيدٍ.

(٢) ثُمَّ قامَ سَلْمانُ الْفارِسِيُّ رضي الله عنه وَقالَ: «كرديد ونكرديد» أَيْ فَعَلْتُمْ وَلَمْ تَفْعَلُوا، وَكانَ قَدِ امْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ قَبْلَ ذٰلِكَ حَتّىٰ وُجِيءَ عُنُقُهُ، فَقالَ: يا أَبابَكْرٍ! إِلىٰ مَنْ تَسْنُدُ أَمْرَكَ إِذا نَزَلَ بِكَ ما لا تَعْرِفُهُ؟ وَإِلىٰ مَنْ تَفْزَعُ إِذا سُئِلْتَ عَمّا لا تَعْلَمُهُ؟ وَما عُذْرُكَ فِي التَّقَدُّمِ عَلىٰ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ وَأَقْرَبُ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَأَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله،

خالد گفت: خودت ساکت شو! زیرا تو از زبان دیگری سخن می‌گویی، وبخدا سوگند که قبیلهٔ قریش نیک می‌داند که تو میانشان در حسب از همه پست‌تر، ودر منصب پایین‌تر، ودر قدر ومنزلت کمتر، واز همه بی‌نام و نشان‌تر، وبه خدا ورسولش بی‌نیازتر، ودر میدان کارزار ترسوتری، ودر انفاق بخیلی، وذاتاً لئیمی، ودر میان قریش عاری از هر فخر ومباهاتی، ودر روز جنگ هیچ نامی از تو نیست، وتو در این قضیّه مصداق واقعی شیطانی «آنگاه که به آدمی گفت: کافر شو، وچون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدای، پروردگار جهانیان، می‌ترسیم * پس سرانجامِ آن دو این شد که هر دو جاودانه در آتش باشند، واین است کیفر ستمکاران ـ حشر: ١٦ ـ ١٧». با سخنانِ او عمر مجاب ومأیوس از رحمت الهی شده وعمرو بن سعید بجای خود نشست.

(٢) سپس سلمان فارسی برخاسته وبه زبان فارسی گفت: «کردید ونکردید» ـ واو پیشتر نیز از این بیعت سرباز زده وبهمان جهت مورد ضرب وشتم واقع شده بود ـ ای ابوبکر هنگام پیشامدهای مجهول به چه کسی تکیه خواهی کرد، وچون از جواب پرسشی درمانده شوی به که پناه می‌بری، و در تقدّم بر کسی که از تو داناتر وبه پیامبر نزدیکتر، وبه تأویل قرآن وسنّت پیامبر عالم‌تر است چه عذر وبهانه‌ای داری؟! همو که

وَمَنْ قَدَّمَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَياتِهِ وَأَوْصاكُمْ بِهِ عِنْدَ وَفاتِهِ، فَنَبَذْتُمْ قَوْلَهُ وَتَناسَيْتُمْ وَصِيَّتَهُ وَأَخْلَفْتُمُ الْوَعْدَ وَنَقَضْتُمُ الْعَهْدَ، وَحَلَلْتُمُ الْعَقْدَ الَّذي كانَ عَقْدُهُ عَلَيْكُمْ مِنَ النُّفُوذِ تَحْتَ رايَةِ أُسامَةَ بْنِ زَيْدٍ حَذَراً مِنْ مِثْلِ ما أَتَيْتُمُوهُ وَتَنْبِيهاً لِلْأُمَّةِ عَلىٰ عَظِيمِ ما اجْتَرَمْتُمُوهُ مِنْ مُخالَفَةِ أَمْرِهِ، فَعَنْ قَلِيلٍ يَصْفُو لَكَ الأَمْرُ وَقَدْ أَثْقَلَكَ الْوِزْرُ وَنُقِلْتَ إِلىٰ قَبْرِكَ وَحَمَلْتَ مَعَكَ ما كَسَبَتْ يَداكَ، فَلَوْ [أَنَّكَ] راجِعْتَ الْحَقَّ مِنْ قَرِيبٍ وَتَلافَيْتَ نَفْسَكَ، وَتُبْتَ إِلىٰ اللهِ مِنْ عَظِيمِ ما اجْتَرَمْتَ، كانَ ذلِكَ أَقْرَبَ إِلىٰ نَجاتِكَ يَوْمَ تُفْرَدُ فِي حُفْرَتِكَ وَيُسَلِّمُكَ ذَوُو نُصْرَتِكَ، فَقَدْ سَمِعْتَ كَما سَمِعْنا وَرَأَيْتَ كَما رَأَيْنا، فَلَمْ يَرْدَعْكَ ذلِكَ عَمّا أَنْتَ مُتَشَبِّثٌ بِهِ مِنْ هٰذَا الْأَمْرِ الَّذي لا عُذْرَ لَكَ فِي تَقَلُّدِهِ وَلا حَظَّ لِلدِّينِ وَلا لِلْمُسْلِمينَ فِي قِيامِكَ بِهِ، فَاللهَ اللهَ فِي نَفْسِكَ، فَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ وَلا تَكُنْ كَمَنْ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ.

پیامبر در زمان حیات خود او را مقدّم داشته ، وپیش از رحلت به رعایت حقّ او توصیه فرموده بود ، حال اینکه شما آن فرمایش را پشت گوش انداخته وسفارشش را ترک نموده و آن پیمان را نقض کردید ، ونیز دستور آنحضرت را در اطاعت از فرماندهی اُسامة بن‌ـ زَید سرپیچی کردید ، واین فرمایش پیامبر بخاطر این بود که از اینگونه اعمال جلوگیری فرموده وتخلّف شما را از فرمانش روشن وثابت نماید ، و زودا که همه چیز بر تو روشن گردد ، آنروز که بار معاصی بر دوشت سنگینی نموده وروانهٔ قبرت شوی ، وهرآنچه مرتکب شده را با خود به زیرخاک ببری ، پس بهتر است که هرچه زودتر به راه حقّ بازگشته ، واز خطای بزرگی که نموده‌ای به درگاه خداوند توبه نمایی ، که این کار در روز تنهاییت در گور ، روزی که یارانت از تو دست می‌کشند نجات‌بخش‌تر است ، وبا اینکه تو نیز مانند ما شنیده‌ای وهمچون ما دیده‌ای ، ولی با اینحال این شنیده‌ها ودیده‌ها تو را از کاری که می‌کنی باز نداشت ، امری که در قیام تو به آن هیچ فایده‌ای برای اسلام ومسلمین نیاورد ، از خدا بترس! از خدا بترس! وبفکر خود باش! که هرآنکس دیگریرا [از کاریکه می‌کند] ترساند ؛ راه عذر را بر او بسته است ، پس از آن اشخاصی مباش که به خدا وحقّ پشت کرده واستکبار نمودند .

(٣) ثُمَّ قامَ [إِلَيْهِ] أَبُوذَرٍّ الْغِفارِيُّ رضي الله عنه فَقالَ: يا مَعْشَرَ قُرَيْش! نَصَبْتُمْ قُباعَةً وَتَرَكْتُمْ قَرابَةً، وَاللهِ لَتَرْتَدَنَّ جَماعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ وَلْتَشُكَّنَّ في هٰذَا الدِّينِ، وَلَوْ جَعَلْتُمُ الْأَمْرَ في أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ ما اخْتَلَفَ عَلَيْهِ سَيْفانِ، وَاللهِ لَقَدْ صارَتْ لِمَنْ غُلِبَ، وَلْتَطْمَحَنَّ إِلَيْها عَيْنُ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِها، وَلْيُسْفِكَنَّ في طَلَبِها دِماءٌ كَثِيرَةٌ ـ فَكانَ كَما قالَ أَبُوذَرٍّ ـ.

ثُمَّ قالَ: لَقَدْ عَلِمْتُمْ وَعَلِمَ خِيارُكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ: «الْأَمْرُ [مِنْ] بَعْدِي لِعَلِيِّ بْنِ ـ أَبي طالِبٍ عليه السلام ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ لِابْنَيَّ [مِنْهُ] الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ثُمَّ لِلطّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» فَاطَّرَحْتُمْ قَوْلَ نَبِيِّكُمْ وَتَناسَيْتُمْ ما عَهِدَ بِهِ إِلَيْكُمْ، فَأَطَعْتُمُ الدُّنْيا الْفانِيَةَ، وَنَسِيتُمُ الآخِرَةَ الْباقِيَةَ الَّتي لا يَهْرَمُ شَبابُها، وَلا يَزُولُ نَعِيمُها وَلا يَحْزَنُ أَهْلُها، وَلا يَمُوتُ سُكّانُها بِالْحَقِيرِ التّافِهِ الْفاني الزّائِلِ، فَكَذٰلِكَ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ كَفَرَتْ بَعْدَ أَنْبِيائِها وَنَكَصَتْ عَلىٰ أَعْقابِها وَغُيِّرَتْ وَبُدِّلَتْ

---

(٣) سپس ابوذر ـ خدایش رحمت کناد ـ بپا خواسته وگفت: ای گروه قریش! شخص دوری را به خلافت نشانده وقرابت پیامبر را ترک نمودید، بخدا سوگند که جماعتی از خلق عرب بخاطر همین کار از دین اسلام خارج شده ودر این دین دچار تردید خواهند شد، واگر خلافت را در اهل بیت پیامبرتان قرار داده بودید هرگز نزاعی رخ نمی‌داد، بخدا قسم که این امر به مغلوب رسید، وبا اینکار دیگر هر کسی به خلافت طمع ورزیده وچشمهای مردم متوجّه آن گشته، وبرای رسیدن به آن خونهای بسیاری ریخته خواهد شد. ـ [امام صادق عليه السلام فرمود:] سخن ابوذر صحیح بود وهمان شد که او پیش‌بینی می‌کرد ـ

سپس ابوذر رضي الله عنه ادامه داد: بی‌شک شما ومردم صالح می‌دانند که رسولخدا صلى الله عليه وآله خود فرمود: «خلافت پس از من ازان علیّ بن ابی‌طالب، وپس از او متعلّق به دو فرزند او حسن وحسین، سپس به فرزندان مطهّر نسل من می‌رسد»، ولی شما فرمایش پیامبرتان را پشت سر انداخته وپیمانی که با شما بسته بود به فراموشی سپردید، وسر به دنیای فانی سپرده، وآخرت باقی را از یاد بردید، همان آخرتی که طراوتش پایدار، و نعمتهایش پاینده، واهلش بی‌اندوه، وساکنانش مرگ ندارند، وشما به زندگی چند روزهٔ حقیر زائل شدنی دلبستگی پیدا کرده وبسنده نمودید. ومانند امّتهای پیشین پس از رحلت پیامبرتان کافر شده وعهد وسفارش وی را فراموش نموده وگرفتار تغییر وتبدیل واختلاف شدید،

وَاخْتُلِفَتْ، فَساوَيْتُمُوهُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ، وَعَمّا قَلِيلٍ تَذُوقُونَ وَبالَ أَمْرِكُمْ، وَتُجْزَونَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ، وَ ما اللهُ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ.

(٤) ثُمَّ قامَ الْمِقْدادُ بْنُ الْأَسْوَدِ ﷺ فَقالَ: يا أَبابَكْرٍ! ارْجِعْ عَنْ ظُلْمِكَ، وَتُبْ إِلىٰ رَبِّكَ وَالْزَمْ بَيْتَكَ، وَابْكِ عَلىٰ خَطِيئَتِكَ، وَسَلِّمِ الأَمْرَ إِلىٰ صاحِبِهِ الَّذي هُوَ أَوْلىٰ بِهِ مِنْكَ، فَقَدْ عَلِمْتَ ما عَقَدَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ في عُنُقِكَ مِنْ بَيْعَتِهِ، وَأَلْزَمَكَ مِنَ النُّفُوذِ تَحْتَ رايَةِ أُسامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَ هُوَ مَوْلاهُ، وَنَبَّهَ عَلىٰ بُطْلانِ وُجُوبِ هٰذَا الأَمْرِ لَكَ وَلِمَنْ عَضَدَكَ عَلَيْهِ بِضَمِّهِ لَكُما إِلىٰ عَلَمِ النِّفاقِ وَمَعْدِنِ الشَّنْآنِ وَالشِّقاقِ: عَمْرِو بْنِ الْعاصِ الَّذي أَنْزَلَ اللهُ عَلىٰ [لِسانِ] نَبِيِّهِ ﷺ: «إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ» فَلا اخْتِلافَ بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّها نَزَلَتْ في عَمْرٍو، وَهُوَ كانَ أَمِيراً عَلَيْكُمْ وَعَلىٰ سائِرِ الْمُنافِقِينَ في الْوَقْتِ الَّذي أَنْفَذَهُ وَرَسُولُ اللهِ ﷺ في غَزاةِ ذاتِ السَّلاسِلِ، وَإِنَّ عَمْراً قَلَّدَكُما حَرْسَ عَسْكَرِهِ. فَأَيْنَ الْحَرْسُ إِلَى الْخِلافَةِ، اتَّقِ اللهَ وَبادِرْ بِالاسْتِقالَةِ قَبْلَ

والبتّه بزودی نتیجهٔ بد کارتان را دیده ؛ وجزای اعمال ناشایست خود را دریافت نمائید ، وخداوند بر هیچ بنده‌ای ستمکار نیست .

(٤) سپس مقداد بن اسود ﷺ برخاسته وگفت : ای أبوبکر از ستم وتجاوز دست بردار واز خدا بترس ، واز اینکار توبه کرده ودر خانه‌ات بنشین و بر خطا وستم خود گریه نما ، وکارِ خلافت را به صاحب اصلی آن ـ که از تو به آن سزاوارتر است ـ واگذار ، تو خود از بیعتی که پیامبر ﷺ برای علیّ از تو وما واز سایر اُمّت گرفته باخبری ، تو را ملزم ساخت تا از اُسامة بن زید ـ که از موالی او بود ـ اطاعت نموده ودر زیر پرچم او مانند دیگران به سوی مقصد حرکت کنی ، وبا این عمل آن رسول گرامی اشارت نمود که امر خلافت هیچ نسبتی به تو ندارد ، ونیز تو وهمکارت ابن خطّاب را در غزوهٔ ذات‌ـ السّلاسل به لشکر عمرو بن عاصی ملحق ساخت که مرکز نفاق وخلاف وعدوات بود ، همو که خداوند در قرآن درباره‌اش این آیه را بر پیامبر نازل فرمود که : «همانا دشمن تو همو بی‌نسل ودنباله است» «إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ» ، ودر این شأن نزول هیچ اختلافی میان أهل علم نیست . بنابر این عمرو بن عاص در آن جنگ رئیس وأمیر همهٔ شماها قرار داشته وشما نیز در تحت امر وریاست او واقع شدید . واین او بود که حراست وحفظ لشکر را به عهدهٔ شما واگذاشت . پس حراست لشکر ؛ آنهم از جانب عمرو بن عاص کجا

فَوْتِها، فَإِنَّ ذلِكَ أَسْلَمُ لَكَ فِي حَياتِكَ وَبَعْدَ وَفاتِكَ، وَلا تَرْكَنْ إِلىٰ دُنْياكَ وَلا تَغُرَّنَّكَ قُرَيْشٌ وَغَيْرُها، فَعَنْ قَلِيلٍ تَضْمَحِلُّ عَنْكَ دُنْياكَ ثُمَّ تَصِيرُ إِلىٰ رَبِّكَ فَيُجْزِيكَ بِعَمَلِكَ وَقَدْ عَلِمْتَ وَتَيَقَّنْتَ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ عليه السلام هُوَ صاحِبُ هٰذَا الأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللهِ، فَسَلِّمْهُ إِلَيْهِ بِما جَعَلَهُ اللهُ لَهُ فَإِنَّهُ أَتَمُّ لِسَتْرِكَ وَأَخَفُّ لِوِزْرِكَ، فَقَدْ وَاللهِ نَصَحْتُ لَكَ إِنْ قَبِلْتَ نُصْحي وَإِلَى اللهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ.

(۵) ثُمَّ قامَ إِلَيْهِ بُرَيْدَةُ الأَسْلَمِيُّ رضي الله عنه فَقالَ: إِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ! ماذا لَقِيَ الْحَقَّ مِنَ الْباطِلِ؟ يا أَبابَكْرٍ أَنَسِيتَ أَمْ تَناسَيْتَ [وَخَدَعَتْكَ] أَمْ خَدَعَتْكَ نَفْسُكَ أَمْ سَوَّلَتْ لَكَ الأَباطِيلُ؟ أَوَ لَمْ تَذْكُرْ ما أَمَرَنا بِهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنْ تَسْمِيَةِ عَلِيٍّ عليه السلام بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَالنَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بَيْنَ أَظْهُرِنا؟ وَقَوْلُهُ صلى الله عليه وآله في عِدَّةِ أَوْقاتٍ: «هٰذا عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَقاتِلُ النّاكِثِينَ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْقاسِطِينَ وَالْمارِقِينَ»؟ فَاتَّقِ اللهَ وَتُدارِكْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ لا تُدْرِكَها،

ومرتبهٔ خلافت رسولخدا صلى الله عليه وآله كجا؟! ای ابابکر از خدا بترس، واین جامه از تن بیرون نما، زیرا این عمل به نفع دنیا وآخرت تو است، وفریب دنیا ووساوس جماعت قریش تو را به تباهی سوق ندهد، واین را بدان که بزودی زندگی دنیا سپری گشته ومرجع ومصیر تو به حضرت متعال است وهمانجا تو را به سزای اعمال وکارهایت برساند. وتوخود به یقین میدانی که علیّ بن أبی‌طالب شایسته‌تر به خلافت پس از پیامبر است، پس کار را به او واگذار، که این عمل به حفظ شرافت واحترمت نزدیکتر، ودر سبکی دوشت از بار گناه شایسته‌تر است! بخدا سوگند که در خیرخواهی ونصیحت تو کوتاهی نکردم، پس آنرا بپذیر که همهٔ کارها به سوی خداوند بازگردانده می‌شود.

(۵) بعد از او بُرَیدَهٔ اَسلَمی از جای برخاسته وگفت: إِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ! این چه ضرر وصدمه‌ای است که از باطل به حقّ رسیده! ای أبوبکر آیا گذشته را فراموش نموده یا خود را به نسیان زده‌ای؟! یا خواهش نفس تو وسیلهٔ خدعه وفریبت شده، وامور باطله را در خاطرت جلوه‌گر ساخته است؟!. آیا یادت نمی‌آید که رسولخدا در زمان حیاتش ما را فرمود: علیّ بن ابی‌طالب را به لقب أمیرالمؤمنین بخوانید؟ ونیز این فرمایش آنحضرت در موارد بسیار که: «علیّ؛ أمیر ـ المؤمنین وقاتل ناکثین ومشرکین وقاسطین ومارقین است»؟. پس از خدا بترس وبه دادِ خود برس پیش از آنکه این

وَأَنْقِذها مِمّا يُهْلِكُها، وَارْدُدِ الأَمْرَ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ، وَلا تَتَمادِ فِي اغْتِصابِهِ، وَراجِعْ وَأَنْتَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُراجِعَ، فَقَدْ مَحَضْتُكَ النُّصْحَ وَدَلَّلْتُكَ عَلىٰ طَرِيقِ النَّجاةِ، فَلا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ.

(٦) ثُمَّ قامَ عَمّارُ بْنُ ياسِرٍ رضي الله عنه فَقالَ: يا مَعاشِرَ الْمُسْلِمِينَ! إِنْ كُنْتُمْ عَلِمْتُمْ، وَإِلاّ فَاعْلَمُوا أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَوْلىٰ بِهِ وَأَحَقُّ بِإِرْثِهِ، وَأَقْوَمُ بِأُمُورِ الدِّينِ، وآمَنُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَحْفَظُ لِمِلَّتِهِ، وَأَنْصَحُ لِأُمَّتِهِ، فُمُرُوا صاحِبَكُمْ فَلْيَرُدَّ الْحَقَّ إِلىٰ أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَضْطَرِبَ حَبْلُكُمْ وَيَضْعُفَ أَمْرُكُمْ، وَيَظْهَرَ شَتاتُكُمْ وَتُعْظِمَ الْفِتْنَةُ بِكُمْ وَتَخْتَلِفُوا فِيما بَيْنَكُمْ وَيَطْمَعَ فِيكُمْ عَدُوُّكُمْ، فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ بَنِي هاشِمٍ أَوْلىٰ بِهٰذَا الأَمْرِ مِنْكُمْ، وَعَلِيٌّ أَقْرَبُ مِنْكُمْ إِلىٰ نَبِيِّكُمْ وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بِعَهْدِ اللهِ وَرَسُولِهِ وَفَرْقٌ ظاهِرٌ قَدْ [عَلِمْتُمُوهُ وَ] عَرَفْتُمُوهُ فِي حالٍ بَعْدَ حالٍ عِنْدَ سَدِّ النَّبِيِّ ﷺ أَبْوابَكُمُ الَّتِي كانَتْ إِلَى الْمَسْجِدِ كُلَّها غَيْرَ بابِهِ، وَإِيثارَهُ إِيّاهُ بِكَرِيمَتِهِ فاطِمَةَ عليها السلام

فرصت از تو فوت شود، وخود را از معرض هلاکت وضلالت رها ساز، وکار خلافت را به أهل آن واگذار، ودر غصبِ حقوق دیگران پافشاری مکن، وحال که توان داری از این راه بازگرد، واین را بدان که من خالصانه تو را نصیحت نموده وبه راه سعادت ونجات راهنمایی کردم، پس هرگز پشتیبانِ مجرمان وبدکاران مباش.

(٦) سپس عمّار بن یاسر برخاسته وگفت: ای معشر قریش وای جماعت مسلمان! اگر نمی‌دانید پس بدانید که أهل‌بیت پیامبرتان به کار خلافت سزاوارتر وبه‌ارث او شایسته‌تر وبه امور دین شما از همه مقدّم‌تر می‌باشند، وآنان امین وحافظ حقوق أهل ایمان وخیرخواه مؤمنین هستند. پس او (أبوبکر) را امر کنید که حقّ را به أهل آن واگذارد پیش از آنکه اجتماع شما پریشان ومضطرب شده وتفرّق واختلاف در میانتان پدیدار گشته وکارهای زندگیتان رو به سستی وضَعف گراید، ومیانتان فتنه وآشوب عظیم شده، وبا هم نسازید واختلاف کنید، ودشمنان در شما به طمع افتند (دست تعدّی گشوده ونه تو ونه هیچکس را بر مسند خلافت نگذراند)، شما نیک می‌دانید که بنی‌هاشم به امر خلافت از همهٔ شما سزاوارترند، وخصوصاً علیّ که از همه به پیامبر نزدیکتر، وهمو ولی وسرپرست شما به عهد خدا ورسول است، وتفاوت مقام او با شما روشن است، وشما به‌حقیقتِ آن مکرّراً رسیده‌اید، مانند: بستن وسدّ تمام دربهای منازل أصحاب به مسجد بود که تنها درب علیّ از این دستور مستثنی شد، ونیز موضوع تزویج دخت گرامی پیامبر فاطمه بود

دُونَ سائِرِ مَنْ خَطَبَها إِلَيْهِ مِنْكُمْ، وَقَوْلُهُ ﷺ: «أَنا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بابُها، فَمَنْ أَرادَ [الْعِلْمَ وَ] الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِها مِنْ بابِها» وَإِنَّكُمْ جَمِيعاً مُضْطَرُّونَ فِيما أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ أُمُورِ دِينِكُمْ إِلَيْهِ وَهُوَ مُسْتَغْنٍ [عَنْ دِينِكُمْ وَ] عَنْ كُلِّ أَحَدٍ مِنْكُمْ إِلىٰ ما لَهُ مِنَ السَّوابِقِ الَّتي لَيْسَتْ لِأَفْضَلِكُمْ عِنْدَ نَفْسِهِ، فَما بالُكُمْ تُحِيدُونَ عَنْهُ وَتَبْتَزُّونَ عَلِيّاً حَقَّهُ، وَتُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا عَلَى الآخِرَةِ، بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً، اعْطُوهُ ما جَعَلَهُ اللهُ لَهُ وَلا تَتَوَلَّوا عَنْهُ مُدْبِرِينَ، وَلا تَرْتَدُّوا عَلىٰ أَعْقابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ.

(۷) ثُمَّ قامَ إِلَيْهِ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ رضي الله عنه فَقالَ: يا أَبابَكْرٍ! لاتَجْحَدْ حَقّاً جَعَلَهُ اللهُ لِغَيْرِكَ؛ وَلا تَكُنْ أَوَّلَ مَنْ عَصىٰ رَسُولَ اللهِ ﷺ فِي وَصِيِّهِ وَصَفِيِّهِ، وَصَدَفَ عَنْ أَمْرِهِ، وَارْدُدِ الْحَقَّ إِلىٰ أَهْلِهِ تُسْلَمْ، وَلا تَمادِ فِي غَيِّكَ فَتَنْدَمْ، وَبادِرِ الإِنابَةَ يَخِفَّ وِزْرُكَ، وَلا تَخْصُصْ بِهٰذَا الأَمْرِ الَّذي

که جز علیّ همهٔ خواستگاران را جواب فرمود، ونیز این فرمایش رسولخدا که: «من شهر علم ودانشم وعلیّ باب ودرِ آن است، پس هرکس که خواهان علم وحکمت من است باید که از دروازهٔ آن شهر که علیّ است درآید»، واین را بدانید که همهٔ شما در هنگام مواجههٔ با مشکلات احکام دین نیازمندِ مراجعهٔ به او هستید، ولی او هیچگونه نیاز واحتیاجی به شما ندارد. وسابقهٔ درخشان ونیک آنحضرت نیز نزد همهٔ شما روشن ومعلوم است وکسی را چنین مقامی نیست. پس برای چه از وی دست کشیده وبه سوی دیگران تمایل وتوجّه نموده، حقّ او را غصب کردید وحیاتِ بی‌بقای دنیا را بر نعیم باقی ودائم آخرت اختیار کردید، «ستمکاران را بد بَدَلی [به جای خداوند] است ـ کهف: ۵۰»، پس آنچه را که خداوند برای وی قرار داده به او بدهید، ومبادا از او پشت کرده وبرگردید، و به پاشنه‌های خویش (کنایه از بازگشت به دوران جاهلیّت یعنی پیش از اسلام) برمگردید که زیانکار می‌گردید!!.

(۷) پس از او اُبَیّ بن کَعب برخاسته وگفت: ای أبوبکر! حقّی را که خداوند برای غیر تو قرار داده انکار مکن، وپیش از دیگران با فرمایش ووصیّت رسولخدا در بارهٔ وصیّ وبرگزیدهٔ او مخالفت منما واعراض مکن، وحقّ را به أهل آن بازگردان تا سالم بمانی، ودر گمراهی وضلالت خود پافشاری مکن تا پشیمان گردی، وسریعاً از کردهٔ خود توبه نما تا بارِ گناهت سبک گردد، وخود را به این امری که خدا برایت قرار نداده مخصوص مگردان

لَمْ يَجْعَلْهُ اللهُ لَكَ لِنَفْسِكَ، فَتَلْقىٰ وَبالَ عَمَلِكَ، فَعَنْ قَلِيلٍ تُفارِقُ ما أَنْتَ فِيهِ وَتَصِيرُ إِلىٰ رَبِّكَ، فَيَسْأَلُكَ عَمّا جَنَيْتَ، وَما رَبُّكَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِيدِ.

(۸) ثُمَّ قامَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثابِتٍ ذُوالشَّهادَتَيْنِ فَقالَ: أَيُّها النّاسُ! أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَبِلَ شَهادَتي وَحْدي وَلَمْ يُرِدْ مَعِي غَيْرِي؟ قالُوا: بَلىٰ، قالَ: فَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «أَهْلُ بَيْتِي يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ وَهُمُ الأَئِمَّةُ الَّذينَ يُقْتَدىٰ بِهِمْ» وَقَدْ قُلْتُ ما سَمِعْتُ [وَعَلِمْتُ]، وَما عَلَى الرَّسُولِ إِلاّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ.

(۹) ثُمَّ قامَ أَبُوالْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهانِ رحمه الله فَقالَ: وَأَنا أَشْهَدُ [يا أَبابَكْرٍ] عَلىٰ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ ﷺ أَنَّهُ أَقامَ عَلِيّاً ـ يَعْني في يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ ـ فَقالَتِ الأَنْصارُ: ما أَقامَهُ إِلاّ لِلْخِلافَةِ، وَقالَ بَعْضُهُمْ: ما أَقامَهُ إِلاّ لِيَعْلَمَ النّاسُ أَنَّهُ مَوْلىٰ مَنْ كانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَوْلاهُ، وَكَثُرَ الْخَوْضُ في ذلِكَ، فَبَعَثْنا رِجالاً مِنّا إِلىٰ رَسُولِ اللهِ فَسَأَلُوهُ عَنْ ذلِكَ فَقالَ: قُولُوا لَهُمْ: عَلِيٌّ وَلِيُّ الْمُؤْمِنينَ بَعْدِي،

که گرفتار عقاب عمل خود گردی ، واینرا بدان که بزودی از این حالی که داری جدا گشته وبه سوی پروردگارت خواهی شتافت ، واز آنچه کرده‌ای بازپرسی خواهی شد! وخداوند بر هیچ بنده‌ای ستمکار نیست .

(۸) سپس خُزَیْمَة بن ثابت ـ معروف به ذوالشّهادتین ـ گفت : ای مردم! آیا شما می‌دانید که رسولخدا ﷺ شهادت وگواهی مرا بجای دو نفر از أهل ایمان قبول می‌نمود؟ گفتند : آری . گفت : پس بدانید که من شهادت می‌دهم که خود از زبان رسولخدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود : «أهل بیت من میان حقّ وباطل را جدا می‌سازند ، وآنان ائمّه وپیشوای شمایند که باید به ایشان اقتدا شود» ، آنچه واجب ولازم بود گفتم ، وبر پیام بر جز ابلاغ ورساندن آشکارِ پیام نیست .

(۹) سپس أبوالهَیْثَم بن تَیِّهان بپاخواسته وگفت : ای أبوبکر ومن نیز شهادت می‌دهم که پیامبرمان محمّد ﷺ چون علیّ را در غدیرخمّ به مردم معرّفی فرمود ؛ گروهی از انصار گفتند : منظور پیامبر از این کار فقط برای خلافت بوده وبرخی دیگر گفتند : منظور پیامبر این بوده که پس از وی علیّ عهده‌دار موالی (بردگان آزاد شدهٔ) او باشد ، ودر این باب بحث بالا گرفت ، تا اینکه ما مردانی از خودمان را نزد رسولخدا ﷺ فرستادیم تا منظور ایشان را بپرسد، پس فرمود : به ایشان بگویید : «علیّ سرپرست همهٔ أهل ایمان پس از من است ،

وَأَنْصَحُ النّاسِ لِأُمَّتِي، وَقَدْ شَهِدْتُ بِما حَضَرَني فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ، إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ مِيقاتاً.

(۱۰) ثُمَّ قامَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ رضي الله عنه فَحَمِدَ اللهَ تَعالىٰ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ وَصَلّىٰ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ثُمَّ قالَ: يا مَعاشِرَ قُرَيْش! اشْهَدُوا عَلَيَّ أَنِّي أَشْهَدُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَقَدْ رَأَيْتُهُ في هٰذَا الْمَكانِ ـ يَعْنِي الرَّوْضَةَ ـ وَقَدْ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طالِبٍ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ: أَيُّها النّاسُ! هٰذا عَلِيٌّ إِمامُكُمْ مِنْ بَعْدِي، وَ وَصِيِّي في حَياتي وَبَعْدَ وَفاتي، وَقاضي دَيْني، وَمُنْجِزُ وَعْدِي، وَأَوَّلُ مَنْ يُصافِحُني عَلىٰ حَوْضي، فَطُوبىٰ لِمَنِ اتَّبَعَهُ وَنَصَرَهُ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ وَخَذَلَهُ.

(۱۱) وَقامَ مَعَهُ أَخُوهُ عُثْمانُ بْنُ حُنَيْفٍ فَقالَ: سَمِعْنا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: أَهْلُ‌بَيْتِي نُجومٌ لِأَهْلِ الأَرْضِ، فَلا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَقَدِّمُوهُمْ، فَهُمُ الْوُلاةُ مِنْ بَعْدِي، فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ وَأَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقالَ: عَلِيٌّ وَالطّاهِرُونَ مِنْ وُلْدِهِ. وَقَدْ بَيَّنَ صلى الله عليه وآله،

و او خیرخواه‌ترین مردم برای امّت من است» ، این بود تمام آنچه من شاهد وگواه آن بودم ، پس هرکه می‌خواهد ایمان بیاورد وهر که خواهد انکار نماید ، همانا روز جدایی ـ یا داوری ـ وعده گاه است!!

(۱۰) سپس سهل بن حُنَیف رضي الله عنه پس از حمد وثنای خداوند وصلوات بر محمّد وآلش گفت : ای معشر قریش گواه باشید که من شهادت می‌دهم که رسولخدا صلى الله عليه وآله را در این مسجد دیدم که دستِ عَلیّ را گرفته وچون به نزدیک أصحاب رسید فرمود : ای مردم ، این علیّ ؛ پس از من امام وپیشوای شما است ، ودر حیات ومرگ وصیّ وجانشین من است ، وپس از مرگ ؛ ادا کنندهٔ بدهکاریهای من ؛ وبرآورندهٔ وعده‌هایم می‌باشد ، وهمو است نخستین فرد که در کنار حوض با من مصافحه خواهد کرد ، پس خوشا بحال کسی که او را پیروی نموده ویاریش کند ، و وای بر کسی که از او تخلّف نموده و وی را تنها گذارد .

(۱۱) وهمراه او برادرش عثمان بن حُنَیف بپاخاسته وگفت : «از رسولخدا صلى الله عليه وآله شنیدیم که می‌فرمود : أهل بیت من ستارگان أهل زمینند ، پس بر ایشان سبقت مجوئید وآنان را مقدّم بدارید ، وپس من تنها ایشان اولیای‌شمایند ، در این لحظه مردی بپاخاسته گفت : ای رسولخدا ، أهل بیت شما کیانند، فرمود: أهل‌بیت من ؛ علیّ وپاکان ازفرزندان اویند» وبا این‌کلام ؛ آنحضرت همه‌چیز راروشن نمود

فَلا تَكُنْ يا أَبابَكْرٍ أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ، وَلا تَخُونُوا اللهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

(۱۲) ثُمَّ قامَ أَبُوأَيُّوبَ الأَنْصارِيُّ رضي الله عنه فَقالَ: اتَّقُوا اللهَ عِبادَ اللهِ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَارْدُدُوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمُ الَّذي جَعَلَهُ اللهُ لَهُمْ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ مِثْلَ ما سَمِعَ إِخوانُنا فِي مَقامٍ بَعْدَ مَقامٍ لِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ ﷺ وَبِمَجْلِسٍ بَعْدَ مَجْلِسٍ يَقُولُ: «أَهْلُ بَيْتِي أَئِمَّتُكُمْ بَعْدِي»، وَيُؤْمِئُ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام وَيَقُولُ: «[إِنَّ] هٰذا أَمِيرُ الْبَرَرَةِ وَقاتِلُ الْكَفَرَةِ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ» فَتُوبُوا إِلَى اللهِ مِنْ ظُلْمِكُمْ إِيّاهُ إِنَّ اللهَ تَوّابٌ رَحِيمٌ، وَلا تَتَوَلَّوا عَنْهُ مُدْبِرِينَ وَلا تَتَوَلَّوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ.

قالَ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام: فَأُفْحِمَ أَبُوبَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ حَتّىٰ لَمْ يُحِرْ جَواباً، ثُمَّ قالَ: وَلَّيْتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي!.

فَقالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ: انْزِلْ عَنْها يا لُكَعُ! إِذا كُنْتَ لاتَقُومُ بِحُجَجِ قُرَيْش

پس ای‌أبوبکر تو أوّل کافر به این‌کلام مباش، «به خدای وپیامبر خیانت مکنید ودر امانتهای خود خیانت مورزید در حالیکه می‌دانید [خیانت می‌کنید].

(۱۲) سپس أبوأیّوب انصاری برخاسته وگفت: ای بندگان خدا، در رعایت حقّ اهل بیت پیامبرتان از غضب خداوند بپرهیزید، وحقّی را که خداوند برایشان قرار داده به بخودشان واگذارید، شما نیز همچون دیگر برادرهایمان همهٔ آن سخنان که دیگران از رسولخدا ﷺ در مجالس متعدّد ومکانهای مختلف استماع نمودند شنیدید، ونیز بارها شنیده‌اید که آنحضرت می‌فرمود: «اهل بیت من پیشوا وامامان شما پس از من می‌باشند» ونیز ضمن إشاره به علیّ بن ابی‌طالب می‌فرمود: «این فرد امیر نیکوکاران وقاتل کافران است، هرکه تنهایش گذارد مخذول است، وآنکه یاریش نماید منصور می‌باشد»، بنابر این از این ظلمی که بدو روا داشته‌اید به درگاه خداوند توبه نمایید که همو بسیار توبه‌پذیر ورحیم است، واز او پشت نکرده وبرنگردید واعراض مکنید.

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: [از شنیدن این گواهی وشهادات] أبوبکر بسیار مضطرّ ومتحیّر گردید ومجاب شده وگفت: من والی شما شدم درصورتیکه از شما برتر وبهتر نیستم! مرا رها کنید! مرا رها کنید!!

عمر به‌او گفت: ای عاجز از کلام از منبر بزیر آی! تو وقتی در برابر سخنان قرشیان تاب نمی‌آوری

لِمَ أَقَمْتَ نَفْسَكَ هٰذَا الْمَقامَ؟! وَاللهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَخْلَعَكَ وَأَجْعَلَها في سالِمٍ مَوْلىٰ أَبي حُذَيْفَةَ!!

قالَ: فَنَزَلَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ وَانْطَلَقَ [بِهِ] إِلىٰ مَنْزِلِهِ وَبَقَوا ثَلاثَةَ أَيّامٍ لا يَدْخُلُونَ مَسْجِدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فَلَمّا كانَ الْيَوْمُ الرّابِعُ جاءَهُمْ خالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَمَعَهُ أَلْفُ رَجُلٍ، فَقالَ لَهُمْ: ما جُلُوسُكُمْ! فَقَدْ طَمِعَ فِيها ـ وَاللهِ ـ بَنُوهاشِمٍ؟ وَجاءَهُمْ سالِمٌ مَوْلىٰ أَبي حُذَيْفَةَ وَمَعَهُ أَلْفُ رَجُلٍ، وَجاءَهُمْ معاذُ بْنُ جَبَلٍ وَمَعَهُ أَلْفُ رَجُلٍ، فما زالَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ رَجُلٌ حَتّىٰ اجْتَمَعَ لَهُمْ أَرْبَعَةُ آلافِ رَجُلٍ، فَخَرَجُوا شاهِرِينَ بِأَسْيافِهِمْ يَقْدَمُهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ حَتّىٰ وَقَفُوا بِمَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فَقالَ عُمَرُ: وَاللهِ يا أَصْحابَ عَلِيٍّ لَئِنْ ذَهَبَ مِنْكُمْ رَجُلٌ يَتَكَلَّمُ بِالَّذي تَكَلَّمَ بِالْأَمْسِ لَنَأْخُذَنَّ الَّذي فِيهِ عَيْناهُ.

فقامَ إِلَيْهِ خالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعاصِ وَقالَ: يا ابْنَ صَهّاكٍ الْحَبَشِيَّةِ، أَبِأَسْيافِكُمْ تُهَدِّدُونا أَمْ بِجَمْعِكُمْ تُفْزِعُونَنا؟ وَاللهِ إِنَّ أَسْيافَنا أَحَدُّ مِنْ أَسْيافِكُمْ وَإِنّا لَأَكْثَرُ مِنْكُمْ وَإِنْ كُنّا قَلِيلِينَ لِأَنَّ حُجَّةَ اللهِ فِينا، وَاللهِ لَوْلا أَنّي أَعْلَمُ أَنَّ طاعَةَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَطاعَةَ إِمامي أَوْلىٰ بِي،

چگونه خود را بر این مقام برقرار نمودی؟! بخدا سوگند قصد داشتم تو را از این مقام خلع نموده وسالم مولا ابی‌حذیفه را بجایت نصب نمایم!!

سپس أبوبکر از منبر بزیر آمده وهمراه عمر به سمت منزل رفته وتا سه روز هیچکس به مسجد النّبیّ صلى الله عليه وآله نیامد. چون روز چهارم شد ابتدا خالد بن ولید با هزار تن به خانهٔ او شتافته وگفت: این چه جلوس ونشستنی است! بخدا سوگند، بنی‌هاشم در بارهٔ خلافت به طمع افتاده‌اند! ودر پیِ او سالم مولا حذیفه با هزار نفر وسپس معاذ بن جبل با هزار نفر آمدند تا کم کم تعدادشان به چهار هزار نفر رسید، وهمه به سرکردگی عمر با شمشیرهای برهنه بسوی مسجد النّبیّ حرکت کرده تا بدانجا رسیدند، عمر رو به طرفداران علیّ علیه السلام کرده وگفت: ای یاران علیّ، بخدا سوگند اگر یکی از شما مانند روز گذشته از جای برخاسته وسخنی بگوید سخت مجازاتش می‌کنیم. (او را می‌کشیم)

پس خالد بن سعید بن عاص برخاسته وگفت: ای پسر صهّاک حبشیّه، آیا به شمشیرهای خودمان تهدیدمان می‌کنید یا به جمعیت خود ما را می‌ترسانید؟ بخدا سوگند شمشیرهای ما از شما تیزتر، وتعدادمان از شما انبوهتر، وهرچند کمتر باشیم ولی حجّت خدا در میان ما است، بخدا اگر اطاعت خدا ورسول وامامم را واجب نمی‌شمردم، الحال

لَشَهَرْتُ سَيْفِي وَلَجاهَدْتُكُمْ فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ إِلىٰ أَنْ أُبْلِيَ عَذْرِي.

قالَ لَهُ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه السلام: اجْلِسْ يا خالِدُ فَقَدْ عَرَفَ اللهُ لَكَ مَقامَكَ وَشَكَرَ لَكَ سَعْيَكَ. فَجَلَسَ وَقامَ إِلَيْهِ سَلْمانُ الْفارِسِيُّ رضي الله عنه فَقالَ: اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ بِهاتَيْنِ الأُذُنَيْنِ وَإِلاّ صَمَّتا يَقُولُ: «بَيْنَما أَخِي وَابْنُ عَمِّي: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ جالِسٌ فِي مَسْجِدِي مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحابِهِ إِذْ تَكْبِسُهُ جَماعَةٌ مِنْ كِلابِ أَهْلِ النّارِ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ وَقَتْلَ مَنْ مَعَهُ» فَلَسْتُ أَشُكُّ أَنَّكُمْ لَأَنْتُمْ هُمْ!!.

قالَ: فَهَمَّ بِهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ فَوَثَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ عليه السلام وَأَخَذَ بِمَجامِعِ ثَوْبِهِ ثُمَّ جَلَدَ بِهِ الأَرْضَ، ثُمَّ قالَ: يا ابْنَ صَهّاكٍ الْحَبَشِيَّةِ، لَوْلا كِتابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ، وَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ تَقَدَّمَ، لَأَرَيْتُكَ أَيُّنا أَضْعَفُ ناصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً.

ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السّلام إِلىٰ أَصْحابِهِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ فَقالَ: انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللهُ، فَوَاللهِ لا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ إِلاّ كَما دَخَلَ أَخَوايَ مُوسىٰ وَهارُونَ، إِذْ قالَ لَهُ أَصْحابُهُ:

شمشیر از غلاف کشیده ودر راه خدا با شما تا آنجا به جهاد می‌پرداختم که امتحان عذر خود را ظاهر می‌کردم.

امیرالمؤمنین عليه السلام به او گفت: ای خالد بنشین، که خداوند بر مقام تو واقف بود وتلاش تو در نزد آنحضرت مشکور ومورد تقدیر است! او نیز نشست ومتعاقب او سلمان فارسی رضي الله عنه برخاسته گفت: الله اکبر! الله اکبر! بخدا سوگند که من با همین دوگوشم از زبان مبارک رسولخدا ﷺ شنیدم ـ ودر صورت خلاف دو گوشم کَر باد ـ که می‌فرمود: «روزی بیاید که برادر وپسر عموی من علیّ با جمعی از یارانش در مسجد بنشینند، که ناگاه تعدادی از سگان اهل‌دوزخ برآنان یورش آورده وقصد جان او ویارانش راکنند»، من هیچ شکّ ندارم شما همانهایید که رسولخدا ﷺ فرمود!!

در اینجا عمر خواست به او حمله کند که حضرت علیّ عليه السلام او را از لباس گرفته وبر زمین زد، سپس گفت: ای پسر صهّاک حبشیّه، اگر تقدیر إلهی وعهد رسول او با من نبود همین الآن بتو می‌فهماندم که کدام یک از ما دو نفر ضعیف‌تر وبی‌یاورتر است.

سپس حضرت امیر عليه السلام روی به یارانش نموده وفرمود: به خانه‌هایتان بازگردید، خدا رحمتتان کند، که بخدا سوگند هرگز به این مسجد داخل نشدم مگر به همان شیوه که دو برادر من مُوسیٰ وهارون داخل آن‌شهر شدند درحالیکه اصحاب آندو بزرگوار گفتند:

«فَاذْهبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ». ثُمَّ قالَ عليه السلام: وَاللهِ لا دَخَلْتُهُ إِلاّ لِصَلاةٍ أَوْ لِزِيارَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، أَوْ لِقَضِيَّةٍ أَقْضِيها. فَإِنَّهُ لايَجُوزُ لِحُجَّةٍ أَقامَها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ يَتْرُكَ النّاسَ في حَيْرَةٍ.

وَعَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ قالَ: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ احْتَزَمَ بِإِزارِهِ وَجَعَلَ يَطُوفُ بِالْمَدِينَةِ وَيُنادِي: أَلا إِنَّ أَبابَكْرٍ قَدْ بُويِعَ لَهُ فَهَلُمُّوا إِلَى الْبَيْعَةِ، فَيَنْثالُ النّاسُ عَلَيْهِ فَيُبايِعُونَ، فَعَرَفَ أَنَّ جَماعَةً في بُيُوتٍ مُسْتَتِرُونَ، فَكانَ يَقْصِدُهُمْ في جَمْعٍ كَثِيرٍ وَيَكْبِسُهُمْ وَيُحْضِرُهُمْ في الْمَسْجِدِ فَيُبايِعُونَ حَتّىٰ إِذا مَضَتْ أَيّامٌ أَقْبَلَ في جَمْعٍ كَثِيرٍ إِلىٰ مَنْزِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام فَطالَبَهُ بِالْخُرُوجِ فَأَبىٰ، فَدَعا عُمَرُ بِحَطَبٍ وَنارٍ وَقالَ: وَالَّذي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَيَخْرُجَنَّ أَوْ لَأُحْرِقَنَّهُ عَلىٰ ما فِيهِ. فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ فِيهِ فاطِمَةَ عليها السلام بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، وَفِيهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَلَدَي رَسُولِ اللهِ، وَآثارَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِيهِ، وَأَنْكَرَ النّاسُ ذٰلِكَ مِنْ قَوْلِهِ.

«تو با خدایت بروید وبجنگید وما همینجا نشسته منتظریم ـ مائده: ۲٤». سپس فرمود: بخدا سوگند به مسجد جز برای نماز، یا زیارت پیامبر صلى الله عليه وآله، یا حلّ مسائل قضائی، داخل نخواهم شد، زیرا بر حجّتی که رسولخدا صلى الله عليه وآله آنرا بپای داشته جایز نیست که مردم را در حیرت وانهد.

واز عبدالله بن عبدالرّحمن نقل شده که گفت: سپس عمر [پس از ماجرای سقیفه] با عزمی عزم در تمام کوچه ومحلاّت مدینه به راه افتاده وندا می‌کرد: اهالی مدینه! آگاه باشید که با أبوبکر بیعت شده، پس هر چه زودتر برای بیعت با او بسویش آئید!. پس مردم از هر سوی آمده وبیعت نمودند، در اینوقت عمر تمام افرادی که در خانه‌هاشان مخفی شده بودند را به مسجد احضار نموده ووادار به بیعت می‌کرد، تا اینکه چند روزی از این جریان گذشت با گروه زیادی به درب منزل علیّ عليه السلام رفته و او را اجبار به خروج از منزل نمود، ولی آنحضرت خودداری فرمود. در اینوقت عمر هیزم وآتش طلبیده وگفت: قسم به آنکه جان عمر در دست اوست یا خارج می‌شود یا خانه را با هرچه در آنست به آتش کشم!. یکی از حاضرین به او گفت: در آن خانه دخت گرامی پیامبر حضرت فاطمه وفرزندان پیامبر حسن وحسین وآثار رسولخدا صلى الله عليه وآله می‌باشد! وبیشتر مردم این کار را ناپسند ومکروه داشتند.

فَلَمّا عَرَفَ إِنْكارَهُمْ قالَ: ما بالُكُمْ أَتَرَوْني فَعَلْتُ ذلِكَ؟ إِنَّما أَرَدْتُ التَّهْوِيلَ، فَراسَلَهُمْ عَلِيٌّ عليه السلام أَنْ لَيْسَ إِلىٰ خُرُوجي حِيلَةٌ لِأَنِّي في جَمْعِ كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الَّذي قَدْ نَبَذْتُمُوهُ وَأَلْهَتْكُمُ الدُّنْيا عَنْهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ أَنْ لا أَخْرُجَ مِنْ بَيْتي وَلا أَضَعَ رِدائي عَلىٰ عاتِقي حَتّىٰ أَجْمَعَ الْقُرْآنَ.

قال: وَخَرَجَتْ فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله إِلَيْهِمْ فَوَقَفَتْ خَلْفَ الْبابِ ثُمَّ قالَتْ: لا عَهْدَ لِيَ بِقَوْمٍ أَسْوَأُ مَحْضَراً مِنْكُمْ، تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله جَنازَةً بَيْنَ أَيْدينا، وَقَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فيما بَيْنَكُمْ [وَ] لَمْ تُؤَمِّرُونا وَلَمْ تَرَوا لَنا حَقّاً، كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا ما قالَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، وَاللهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوِلاءَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذلِكَ مِنْها الرَّجاءَ، وَلٰكِنَّكُمْ قَطَعْتُمُ الْأَسْبابَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ، وَاللهُ حَسِيبٌ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ في الدُّنْيا وَالآخِرَةِ.

۳۸ ـ وَفي رِوايَةِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الهِلالِيِّ، عَنْ سَلْمانَ الفارِسِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ قالَ: أَتَيْتُ عَلِيّاً عليه السلام وَهُوَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله ـ وَقَدْ كانَ أَوْصىٰ أَنْ لا يُغَسِّلَهُ غَيْرُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَخْبَرَ

عمر چون انکار مردم را نسبت بکار خود دریافت، گفت: شما را چه شده، منظور من ترساندن بوده نه عمل کردن به آن. وعلیّ بن ابی‌طالب فردی را نزد ایشان فرستاد که من سوگند خورده وعهد نموده‌ام تا اتمام جمع آوری قرآن عبا بر دوش نینداخته واز خانه بیرون نیایم، همان قرآنی که شما آنرا ترک نموده وفریب دنیا وبازیهایش را خوردید.

سپس حضرت فاطمه علیها السلام به پشت درب آمده وفرمود: در تمام عمر خود هیچ قومی را نمی‌شناسم که بی‌وفاتر وبی‌عاطفه‌تر از شماها باشند، جنازهٔ رسولخدا را نزد ما گذاشته وسرگرم کار خود وبدست آوردن خلافت شدید، نه مشورتی با ما نمودید ونه کمترین حقّی برای ما قائل شدید، گویا شما هیچ اطّلاعی از فرمایش پیامبر در روز غدیر خُم نداشتید، بخدا سوگند در همان روز آنچنان امر ولایت را محکم ساخت که جای هر طمع وامیدی برای شما باقی نگذاشت، ولی شما آنرا رعایت نکرده وهر رابطه‌ای را با پیامبرتان قطع نمودید، البتّه خداوند متعال میان ما وشما حاکم خواهد فرمود.

۳۸ ـ ودر روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسیّ رضی الله عنه آمده است که گفت: به خدمت حضرت علیّ علیه السلام رسیدم، وآنحضرت سرگرم غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بود ـ زیرا رسولخدا وصیّت فرموده بود که او را جز علیّ بن ابی‌طالب کسی غسل ندهد ـ،

أَنَّهُ لا يَرىٰ أَنْ يُقَلِّبَ مِنْهُ عُضْواً إِلاّ قُلِبَ لَهُ ، وَقَدْ قالَ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله : مَنْ يُعِينُني عَلىٰ غُسْلِكَ يا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ : جَبْرَئِيلُ .

فَلَمّا غَسَّلَهُ وَكَفَّنَهُ ، أَدْخَلَني وَأَدْخَلَ أَباذرٍّ وَالمِقْدادَ وَفاطِمَةَ وَحَسَناً وَحُسَيْناً عليهم السلام فَتَقَدَّمَ وَ صَفَفْنا خَلْفَهُ فَصَلّىٰ عَلَيْهِ وَعائِشَةُ في الحُجْرَةِ لاتَعْلَمُ ، قَدْ أَخَذَ جَبْرَئيلُ بِبَصَرِها ، ثُمَّ أَدْخَلَ عَشَرَةً مِنَ المُهاجِرينَ وَعَشَرَةً مِنَ الأَنْصارِ فَيُصَلُّونَ وَيَخْرُجُونَ ، حَتّىٰ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ إِلاّ صَلّىٰ عَلَيْهِ .

وَقُلْتُ لِعَلِيٍّ عليه السلام حِينَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله : إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ صَنَعُوا كَذا وَكذا ، وَإِنَّ أَبابَكْرٍ السّاعَةَ لَعَلىٰ مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَما يَرْضِي النّاسُ أَنْ يُبايِعُوا لَهُ بِيَدٍ واحِدَةٍ ، إِنَّهُمْ لَيُبايِعُونَ بِيَدَيْهِ جَمِيعاً يَميناً وَشِمالاً .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : يا سَلْمانُ ، هَلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ يُبايِعُهُ عَلىٰ مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ؟ قُلْتُ : لا ، إِلاّ أَنِّي قَدْ رَأَيْتُهُ في ظِلَّةِ بَني ساعِدَةَ حِينَ خَصَمَتِ الأَنْصارُ ، وَكانَ أَوَّلُ مَنْ بايَعَهُ

وخود خبر داده بود که هنگام غسل او جسد مبارک به هر سمتی که بخواهد خود برمی‌گردد وعلیّ پرسیده بود که هنگام غسل چه کسی مرا کمک می‌کند؟ ورسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده بود : جبرئیل [تو را یاری خواهد کرد] .

چون از کار غسل وتکفین فارغ شد ، من وأبوذرّ ومقداد وفاطمه وحسن وحسین عليهم السلام را داخل نموده وما وارد شدیم ، در آنجا حضرت امیر جلو ایستاده وما در پشت آنحضرت بر رسولخدا نماز خواندیم ، وعائشه در گوشهٔ اطاق نشسته وهیچ توجّهی بما نداشت گویا جبرئیل دیدگانش را پوشانده بود ، سپس هربار ده نفر از مهاجرین وده نفر از انصار (بیست نفر بیست نفر) را داخل خانه می‌نمود ، آنان نیز نماز خوانده وخارج می‌شدند ، وبه همین ترتیب همهٔ جماعت مهاجر وانصار بر جنازهٔ مطهّر نماز خواندند .

سلمان گوید : هنگام غسل جریان سقیفه را به گوش او رساندم واینکه الحال أبوبکر بر منبر رسولخدا نشسته ومردم با او بیعت می‌نمایند .

حضرت علیّ عليه السلام فرمود : ای سلمان ، آیا دانستی اوّلین نفر که در منبر پیامبر با أبوبکر بیعت نمود که بود؟ گفتم : نه ، جز آنکه در سقیفه بنی‌ساعده أوّل کسی که با أبوبکر بیعت نمود

بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الجَرّاحِ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الخَطّابِ ثُمَّ سالِمٌ مَوْلىٰ أَبي حُذَيْفَةَ [وَمُعاذُ بْنُ جَبَلٍ].
قالَ: لَسْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ هٰذا، وَلٰكِنْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بايَعَهُ حِينَ صَعِدَ مِنْبَرَ رَسُولِ اللهِ ﷺ؟ قُلْتُ: لا [أَدْرِي]، لٰكِنْ رَأَيْتُ شَيْخاً كَبِيراً مُتَوَكِّئاً عَلىٰ عَصاهُ، بَيْنَ عَيْنَيْهِ سَجّادَةٌ، شَدِيدَ التَّشْمِيرِ قَدْ صَعِدَ إِلَيْهِ وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ: الحَمْدُ للهِ الَّذي لَمْ يَمِتْني وَلَم يُخْرِجْني مِنَ الدُّنْيا حَتّىٰ رَأَيْتُكَ في هٰذَا المَكانِ، ابْسُطْ يَدَكَ أُبايِعَكَ، فَبَسَطَ يَدَهُ فَبايَعَهُ ثُمَّ نَزَلَ فَخَرَجَ مِنَ المَسْجِدِ.

فَقالَ لي عَلِيٌّ عليه السلام: يا سَلْمانُ، وَهَلْ تَدْرِي مَنْ هُوَ؟ قُلْتُ: لا، وَلٰكِنِّي ساءَتْني مَقالَتُهُ، كَأَنَّهُ شامَتَ بِمَوْتِ رَسُولِ اللهِ ﷺ.

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: إِنَّ ذٰلِكَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللهُ، أَخْبَرَني رَسُولُ اللهِ ﷺ أَنَّ إِبْلِيسَ وَرُؤَساءَ أَصْحابِهِ شَهِدُوا نَصْبَ رَسُولِ اللهِ ﷺ إِيّايَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِأَمْرِ اللهِ تَعالىٰ، فَأَخْبَرَهُمْ بِأَنِّي أَوْلىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشّاهِدُ الْغائِبَ، فَأَتاهُ أَبالِسَةُ وَمَرَدَةُ أَصْحابِهِ، فَقالُوا: إِنَّ هٰذِهِ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ مَعْصُومَةٌ وَما لَنا وَلا لَكَ عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ، قَدْ

بشیر بن سعد وپس از او به ترتیب: أبوعبیدهٔ جرّاح، عمر بن خطّاب، سالم مولای ابی‌حذیفه [ومُعاذ بن جَبَل].

فرمود: منظور من این نبود، آیا متوجّه شدی وقتی أبوبکر به منبر رفت اولین نفری که با او بیعت کرد چه کسی بود؟ گفتم: نه نفهمیدم، ولی به خاطر دارم که او پیرمردی عصا بدست بود که در پیشانی اثر سجده داشت ودرحالیکه لباسهای خود را جمع کرده بود از منبر بالا رفته وبه حالت گریه گفت: خدا را شکر که مرا زنده نگه‌داشت تا اینکه تو را در این مکان دیدم، دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم، وبا او بیعت نموده واز منبر پائین آمد واز مسجد خارج شد.

حضرت امیر به من فرمود: ای سلمان نفهمیدی او که بود؟ گفتم: نه؛ ولی از لحن کلامش ناراحت شدم گویا از مرگ پیامبر خوشحال بود.

امام علیّ علیه السلام فرمود: او ابلیس ملعون بود، پیامبر به من گفته بود که در روز غدیر خمّ که مرا به دستور خداوند به مقام خلافت نصب وتعیین فرموده، ودر باره‌ام آنچه لازم بود به مردم گفت، وتبلیغ آنرا از همه خواست، ابلیس ویارانش در آنجا حاضر بوده به هم گفتند: این امّت پیوسته مورد هدایتند واز هر گمراهی محفوظند، وبه همین جهت هیچ

عَلِمُوا إِمامَهُمْ وَمَفْزَعَهُمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ [قالَ:] فَانْطَلَقَ إِبْلِيسُ كَئِيباً حَزِيناً، [وَقالَ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام :] فَأَخْبَرَنِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ لَوْ قُبِضَ، أَنَّ النّاسَ سَيُبايِعُونَ أَبابَكْرٍ فِي ظِلَّةِ بَنِي ساعِدَةَ بَعْدَ أَنْ تُخاصِمَهُمْ بِحَقِّكَ وَحُجَّتِكَ، ثُمَّ يَأْتُونَ المَسْجِدَ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يُبايِعُهُ عَلىٰ مِنْبَرِي إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللهُ فِي صُورَةِ شَيْخٍ كَبِيرٍ مُسْتَبْشِرٍ يَقُولُ كَذا وَكَذا، ثُمَّ تَجْتَمِعُ شَياطِينُهُ وَأَبالِسَتُهُ، فَينخر ويكسع ثُمَّ يَقُولُ لَهُمْ: كَذا زَعَمْتُمْ أَنْ لَيْسَ لِي عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ فَكَيْفَ رَأَيْتُمُونِي صَنَعْتُ بِهِمْ حِينَ تَرَكُوا أَمْرَ مَنْ أَمَرَهُمُ اللهُ بِطاعَتِهِ وَأَمَرَهُمْ رَسُولُهُ.

فَقالَ سَلْمانُ الْفارِسِيُّ رضي الله عنه: فَلَمّا كانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلِيٌّ عليه السلام فاطِمَةَ عليها السلام عَلىٰ حِمارٍ، وَأَخَذَ بِيَدِ ابْنَيْهِ الحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عليهما السلام فَلَمْ يَدَعْ أَحَداً مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ [وَبَيْعَةِ الرِّضْوانِ] مِنَ المهاجِرينَ وَلا مِنَ الأَنْصارِ إِلاّ أَتاهُ فِي مَنْزِلِهِ وَذَكَّرَ لَهُ حَقَّهُ وَدَعاهُ إِلىٰ نُصْرَتِهِ، فَما اسْتَجابَ لَهُ مِنْ جَمِيعِهِمْ إِلاّ أَرْبَعَةٌ وَأَرْبَعُونَ رَجُلاً، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا بُكْرَةً مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَهُمْ، مَعَهُمْ سِلاحُهُمْ وَقَدْ بايَعُوهُ عَلَى المَوْتِ، قالَ: فَأَصْبَحَ وَلَمْ يُوافِهِ مِنْهُمْ أَحَدٌ غَيْرُ أَرْبَعَةٍ.

راه نفوذی بدیشان نخواهیم داشت، چرا که امام وپناه پس از پیامبرشان را یافته‌اند. ابلیس با شنیدن این سخنان سخت متأثّر واندوهناک شد ورفت. وحبیبم به من گفته بود پس از وفاتم مردم در سقیفهٔ بنی‌ساعده پس از مخاصمه ومذاکره با أبوبکر بیعت نموده سپس به‌سمت مسجد آمده وأوّل کسی‌که بر منبر با او بیعت کند ابلیس‌لعین است که؛ بصورت پیرمردی عصا بدست وشادان چنین وچنان گوید. سپس شیطان با سایر یارانش گرد آمده وپس از شادی بسیار روی به آنها نموده وگوید: فکر می‌کردید دیگر ما را به این جمعیّت راهی نیست، مرا چگونه دیدید، آری نفوذ من بدیشان از همانجا آغاز شد که فرمان خدا ورسول را زیرپا گذاشتند.

سلمان‌گفت: چون شب شد حضرت امیر حضرت صدّیقهٔ کبریٰ را بر مرکبی سوار نموده وهمراه حسن وحسین به خانه‌های اهل بدر از مهاجر وانصار رفته وضمن یادآوری حقّ خود در خلافت؛ ایشان را به یاری خود خواند، ولی تنها چهل وچهار نفر جواب مثبت دادند، وبه آنان دستور داد که صبح زود در حالیکه سلاح برکمر بسته وسرهاشان را تراشیده‌اند تا دم مرگ با او بیعت کنند، ولی جز چهار نفر بر سر قرار نیامدند.

قُلْتُ لِسَلْمانَ : مَنِ الأَرْبَعَةُ؟ قالَ : أَنا وَأَبُوذَرٍّ وَالمِقْدادُ وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوّامِ .

[قالَ:] ثُمَّ أَتاهُمْ مِنَ اللَّيْلَةِ الثّانِيَةِ فَناشَدَهُمُ [اللهَ] فَقالُوا : نُصْحِبُكَ بُكْرَةً ، فَما مِنْهُم أَحَدٌ وَفىٰ غَيْرُنا ، ثُمَّ أَتاهُمْ فِي اللَّيْلَةِ الثّالِثَةِ فَما وَفىٰ أَحَدٌ غَيْرُنا .

فَلَمّا رَأىٰ عَلِيٌّ عليه السلام غَدْرَهُمْ وَقِلَّةَ وَفائِهِمْ ، لَزِمَ بَيْتَهُ وَأَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ يُؤَلِّفُهُ وَيَجْمَعَهُ ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتّىٰ جَمَعَهُ كُلَّهُ ، فَكَتَبَهُ عَلىٰ تَنْزِيلِهِ وَالنّاسِخِ وَالمَنْسُوخِ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُوبَكْرٍ أَنِ اخْرُجْ فَبايِعْ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ إِنِّي مَشْغُولٌ فَقَدْ آلَيْتُ بِيَمِينٍ أَنْ لا أَرْتَدِي بِرِداءٍ إِلاّ لِلصَّلاةِ حَتّىٰ أُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ وَأَجْمَعَهُ ، فَجَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ [واحِدٍ] وَخَتَمَهُ .

ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النّاسِ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَنادىٰ عليه السلام بِأَعْلىٰ صَوْتِهِ : أَيُّهَا النّاسُ ، إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَشْغُولاً بِغُسْلِهِ ، ثُمَّ بِالْقُرْآنِ حَتّىٰ جَمَعْتُهُ كُلَّهُ فِي هٰذَا الثَّوْبِ ، فَلَمْ يُنْزِلِ اللهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ إِلاّ وَقَدْ جَمَعْتُها ، وَلَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ إِلاّ وَقَدْ أَقْرَأَنِيها رَسُولُ اللهِ ﷺ وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَها .

فَقالُوا : لا حاجَةَ لَنا بِهِ ، عِنْدَنا مِثْلُهُ .

به سلمان گفتم : آن چهار نفر که بودند؟ گفت : من وأبوذرّ ومقداد وزبیر بن عوّام .

ولی حضرت امیر نا امید نشده وشب دوم نیز آنان را به خدا قسم داد ، وباز آن قوم صبح فردا قرار گذاشتند ، ولی هیچکدام جز ما وفا نکرد ، وبه همین ترتیب در شب سوم وصبح سوم!!

چون آنحضرت غَدَر وبی‌وفایی آن قوم را دید ، در خانه نشسته وسرگرم جمع قرآن شد ، واز خانه‌اش بیرون نیامد تا همهٔ قرآن را جمع نمود ، و آنرا براساس نزول وناسخ ومنسوخ مرتّب نمود ، در اینحال أبوبکر دنبال او فرستاد که از منزل خارج شده وبیعت کن ، وآنحضرت فرمود : من مشغول جمع قرآن می‌باشم وبا خود عهد کرده‌ام تا پایان جمع آوری قرآن جز برای نماز سرگرم هیچ کاری نشوم .

باری آنحضرت تمام قرآن را در پارچه‌ای جمع نموده ممهور نمود . سپس سمت مسجد رفته وبه جمع حاضر وأبوبکر با صدایی بلند فرمود : ای مردم ، من از زمان فوت پیامبر پیوسته سرگرم دفن وکفن او ، سپس مشغول جمع قرآن بودم تا اینکه تمام آنرا در این پارچه گردآوردم ، واین را بدانید که همهٔ آنچه خداوند بر رسول خود نازل فرمود در این قرآن جمع نمودم ، وتمام آیات آنرا رسولخدا ۹ بر من قرائت نموده وتأویلش را بمن آموخته است .

گفتند : ما به آن هیچ نیازی نداریم ، ونظیر آن نزد ما موجود است .

ثُمَّ دَخَلَ بِهِ بَيْتَهُ [﴿فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ مايَشْتَرُونَ﴾] .

فَقالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ : أَرْسِلْ إِلىٰ عَلِيٍّ فَلْيُبايِعْ فَإِنّا لَسْنا في شَيْءٍ حَتّىٰ يُبايِعَ ، وَلَوْ قَدْ بايَعَ أَمِنّاهُ وَغائِلَتَهُ . فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَبُوبَكْرٍ رَسُولاً : أَنْ أَجِبْ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، فَأَتاهُ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ بِذٰلِكَ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : ما أَسْرَعَ ما كَذَبْتُمْ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إِنَّهُ لَيَعْلَمُ وَيَعْلَمُ الَّذينَ حَوْلَهُ أَنَّ اللهَ وَرَسُولَهُ لَمْ يَسْتَخْلِفا غَيْرِي ، فَذَهَبَ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ بِما قالَهُ ، فَقالَ [لَهُ عُمَرُ]: اذْهَبْ فَقُلْ : أَجِبْ أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ أَبابَكْرٍ ، فَأَتاهُ فَأَخْبَرَهُ بِذٰلِكَ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : سُبْحانَ اللهِ ، وَاللهِ ما طالَ الْعَهْدُ بِالنَّبِيِّ مِنِّي فَيَنْسىٰ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هٰذا الاسْمَ لايَصْلُحُ إِلاّ لِي ، وَلَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللهِ [في] سابِعِ سَبْعَةٍ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنينَ ، فَاسْتَفْهَمَهُ هُوَ وَصاحِبُهُ عُمَرُ مِنْ بَيْنِ السَّبْعَةِ فَقالا : أَ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ؟ فَقالَ لَهُما رَسُولُ اللهِ : نَعَمْ ، ذٰلِكَ حَقٌّ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ بِأَنَّهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمينَ وَصاحِبُ لِواءِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ ،

سپس ولیّ‌خدا به خانهٔ خود مراجعت نموده واین آیه را تلاوت می‌کرد : «فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ مايَشْتَرُونَ»!!

دراینجا عمر به أبوبکر گفت : به دنبال علیّ بفرست تا بیعت کند ، زیرا تا او بیعت نکند هیچ‌اعتباری به کار ما نیست ، ودر صورت‌بیعت از شرّ او ایمن خواهیم‌بود ، او نیز فرستاده‌ای را روانهٔ خانهٔ آنحضرت ساخت که دعوت خلیفهٔ پیامبر را اجابت کرده ونزد من حاضر شو .

امام متّقین فرمود : چه زود سخن وفرمان رسولخدا صلى الله عليه وآله را فراموش ساختید! او واطرافیانش بخوبی می‌دانند که خدا ورسول کسی را جز من خلیفه قرار ندادند! فرستاده تمام سخنان علیّ را به گوش ایشان رسانید ، وبرای بار دوم [به فرمان عمر] مأمور شد که به آنحضرت بگوید : دعوت امیرالمؤمنین أبوبکر را اجابت کن . او نیز خبر را رسانید .

حضرت امیر عليه السلام فرمود : سبحان الله! بخدا قسم که زمان زیادی از فوت پیامبر نگذشته وهنوز این کلام رسولخدا در اذهان باقی است ، وخود أبوبکر نیک می‌داند که لقب «امیرالمؤمنین» مخصوص من است ، ورسولخدا وی را با شش نفر دیگر امر فرمود که مرا به این عنوان خطاب کنند . واو با رفیقش عمر چون منظور پیامبر را دریافتند گفتند : آیا این دستور از جانب خدا ورسولِ او است؟ وفرمود : «آری ، این حقّ از جانب خدا ورسول است که او : امیرالمؤمنین ، و سرور مسلمانان ، وپرچمدار پیشانی‌سفیدان از وضو است ،

يَقْعُدُهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلَى الصِّراطِ ، فَيُدْخِلُ أَوْلِياءَهُ الجَنَّةَ وَأَعْداءَهُ النّارَ .

قالَ : فَانْطَلَقَ الرَّسُولُ إِلىٰ أَبي بَكْرٍ فَأَخْبَرَهُ بِذلِكَ ، قالَ : فَكَفُّوا عَنْهُ يَوْمَئِذٍ .

[قالَ:] فَلَمّا كانَ اللَّيْلُ حَمَلَ [عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ] فاطِمَةَ عليها السلام عَلىٰ حِمارٍ ثُمَّ دَعاهُمْ إِلىٰ نُصْرَتِهِ ، فَمااسْتَجابَ لَهُ رَجُلٌ غَيْرُنا أَرْبَعَةٌ ، فَإِنّا حَلَقْنا رُؤُوسَنا وَبَذَلْنا [لَهُ] نُفُوسَنا وَنُصْرَتَنا .

وَكانَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام لَمّا رَأىٰ خِذْلانَ النّاسِ لَهُ ، وَتَرْكَهُمْ نُصْرَتَهُ ، وَاجْتِماعَ كَلِمَةِ النّاسِ مَعَ أَبي بَكْرٍ وَطاعَتَهُمْ لَهُ وَتَعْظِيمَهُمْ لَهُ ، جَلَسَ في بَيْتِهِ .

فَقالَ عُمَرُ لِأَبي بَكْرٍ : ما يَمْنَعُكَ أَنْ تَبْعَثَ إِلَيْهِ فَيُبايِع؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلاّ وَقَدْ بايَعَ ، غَيْرُهُ وَغَيْرُ هؤُلاءِ الأَرْبَعَةِ مَعَهُ ، وَكانَ أَبُوبَكْرٍ أَرْأَفَ الرَّجُلَيْنِ وَأَرْفَقَهُما وَأَدْهاهُما وَأَبْعَدَهُما غَوْراً . وَالآخَرُ أَفَظَّهُما وَأَغْلَظَهُما وَأَخْشَنَهُما وَأَجْفاهُما . فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : مَنْ نُرْسِلُ إِلَيْهِ؟

فَقالَ عُمَرُ : أَرْسِلْ إِلَيْهِ قُنْفُذاً ـ وَكانَ عَبْداً فَظّاً غَلِيظاً جافِياً، مِنَ الطُّلَقاءِ، أَحَدَ بَني تَيْمٍ ـ

خداوند علیّ را به روز قیامت بر صراط می‌نشاند که دوستانش را بـه بهشت داخـل ودشمنانش را روانهٔ دوزخ سازد» .

با شنیدن این سخنان آن فرستاده به سوی أبوبکر بازگشته و او را از تمام مطالب آگاه ساخت ، وآنروز از وی دست کشیدند . چون شب شد وی فاطمه را بر مرکبی سوار نموده وتمام آنان را به یاری طلبید ، وجز همان چهار نفری که قبلاً گفتم هیچیک به یاری آنحضرت نشتافت ، وتنها ما بودیم که سرهامان را تراشیده وآمادهٔ جانفشانی ویـاری آنحضرت شدیم .

وچون آنحضرت وضعیّت را در عدم یاری ، وطرفداری وفرمانبری وبزرگداشت مردم نسبت به أبوبکر مشاهده فرمود ، [صبورانه] در خانه‌اش نشست .

عمر به أبوبکر گفت : چرا کسی را نمی‌فرستی تا علیّ را وادار به بیعت کنی؟ زیرا جز او وهمان چهارنفر همه بیعت کرده‌اند! . وأبوبکر نسبت به عمر نرمتر وملایمتر وملاحظه‌ـکارتر بود ، وعمر تند وخشن وستمکارتر بود . أبوبکر گفت : چه کسی را برای اینکار بفرستم؟

عمر گفت : قُنْفُـذ را به سویش بفرست! ـ واو برده‌ای از آزادشـدگان فتح مکّه بود که روحیه‌ای تند وخشن وستمکار داشت واز افـراد سرسخت قبیـلهٔ بنی‌تیـم بود ـ ،

فَأَرْسَلَهُ وَأَرْسَلَ مَعَهُ أَعْواناً ، فَانْطَلَقَ فَاسْتَأْذَنَ فَأَبىٰ عَلِيٌّ عليه السلام أَنْ يَأْذَنَ لَهُ ، فَرَجَعَ أَصْحابُ قُنْفُذٍ إِلىٰ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَهُما فِي الْمَسْجِدِ وَالنّاسُ حَوْلَهُما فَقالُوا : لَمْ يَأْذَنْ لَنا . فَقالَ عُمَرُ : هُوَ إِنْ أَذِنَ لَكُمْ وَإِلاّ فَادْخُلُوا عَلَيْهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ!! [قالَ:] فَانْطَلَقُوا فَاسْتَأْذَنُوا ، فَقالَتْ فاطِمَةُ عليها السلام : أحرّج عَلَيْكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتي بِغَيْرِ إِذْني ، فَرَجَعُوا وَثَبَتَ قُنْفُذٌ ، فَقالُوا : إِنَّ فاطِمَة قالَتْ كَذا وكَذا فَحَرَّجَتْنا أَنْ نَدْخُلَ عَلَيْها الْبَيْتَ بِغَيْرِ إِذْنٍ مِنْها ، فَغَضِبَ عُمَرُ وَقالَ : ما لَنا وَلِلنِّساءِ؟ ثُمَّ أَمَرَ أُناساً حَوْلَهُ فَحَمَلُوا حَطَباً وَحَمَلَ مَعَهُمْ عُمَرُ ، فَجَعَلُوهُ حَوْلَ مَنْزِلِهِ وَفِيهِ عَلِيٌّ وفاطِمَةُ وابناهما عليهما السلام ، ثُمَّ نادىٰ عُمَرُ بِأَعْلىٰ صَوتِهِ حَتّىٰ أَسْمَعَ عَلِيّاً عليه السلام : وَاللهِ لَتَخْرُجَنَّ وَلَتُبايِعَنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ ، أَوْ لَأُضْرِمَنَّ عَلَيْكَ بَيْتَكَ ناراً ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَعَدَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ يَخافُ أَنْ يَخْرُجَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ بِسَيْفِهِ ، لِما قَدْ عَرَفَ مِنْ بَأْسِهِ وَشِدَّتِهِ . ثُمَّ قالَ لِلْقُنْفُذِ : إِنْ خَرَجَ ، وإِلاّ فَاقْتَحِمْ عَلَيْهِ الدّارَ ، فَإِنِ امْتَنَعَ ، فَأَضْرِمْ عَلَيْهِمْ بَيْتَهُمُ النّارَ .

فَانْطَلَقَ قُنْفُذٌ ، فَاقْتَحَمَ الدّارَ هُوَ وَأَصْحابُهُ بِهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ ، فَبادَرَ عَلِيٌّ إِلىٰ سَيْفِهِ لِيَأْخُذَهُ ،

پس او را همراه گروهی پیِ این کار فرستاد ، او به در خانه علیّ عليه السلام حاضر شد واذن دخول خواست ، ولی جواب ردّ شنید ، آنان نیز این موضوع را در مسجد به اطّلاع أبوبکر وعمروجمع حاضر رساندند ، عمر گفت : بروید آنجا ؛ خواه اجازه دهد وخواه ندهد بدون اجازه وارد شوید!!. آن جماعت نیز رهسپار بیت ولیّ خدا شده واذن خواستند ، در این هنگام حضرت صدّیقهٔ کبریٰ فرمود : ورود به خانه‌ام بر شما حرام وممنوع باد! با شنیدن این کلام همراهان قنفذ بازگشته نزد عمر رسیده وگفتند : فاطمه ورود بی‌اجازه به منزلش را برما ممنوع وحرام نمود! با شنیدن این کلام عمر به خشم آمده وگفت : ما را با زنها چه کار؟! سپس به گروهی از اطرافیانش دستور داد تا مقداری هیزم برداشته وبا او همراه شوند ، تا در اطراف منزل علیّ عليه السلام قرار دهند ، واین در حالی بود که ولیّ خدا به همراه همسر وفرزندانش در خانه بود! . سپس عمر با صدایی‌بلند خطاب به‌حضرت‌امیر گفت : بخدا سوگند یا خارج شده وبا خلیفهٔ پیامبر بیعت می‌کنی ، ویا خانه‌ات را آتش می‌زنم! . سپس بازگشته ونزد أبوبکر نشست ، در حالیکه می‌ترسید نکند علیّ با شمشیر از منزل خارج شود ، زیرا با سختی وشدّت او نیک آشنا بود . سپس به قنفذ دستور داد که اگر خارج نشد بی اجازهٔ او داخل شده ودر صورت ممانعت خانه را به آتش بکشید .

قنفذ براه افتاده وبا همراهانش بی‌اجازه به خانه ولیّ خدا یورش بردند ، آنحضرت

فَسَبَقُوهُ إِلَيْهِ فَتَناوَلَ بَعْضَ سُيُوفِهِمْ ، فَكَثَرُوا عَلَيْهِ فَقَبَضُوهُ وَأَلْقَوا فِي عُنُقِهِ حَبْلاً أَسْوَدَ ، وَحالَتْ فاطِمَةُ عليها السلام بَيْنَ زَوْجِها وَبَيْنَهُمْ عِنْدَ بابِ الْبَيْتِ ، فَضَرَبَها قُنْفُذٌ بِالسَّوطِ عَلىٰ إِلىٰ قُنْفُذٍ : اضْرِبْها ، فَأَلْجَأَها إِلىٰ عِضادَةِ [بابِ] بَيْتِها!! فَدَفَعَها فَكَسَرَ ضِلْعاً مِنْ جَنْبِها ، وَأَلْقَتْ جَنِيناً مِنْ بَطْنِها ، فَلَمْ تَزَلْ صاحِبَةَ فِراشٍ حَتّىٰ ماتَتْ مِنْ ذلِكَ شَهِيدَةً صَلَواتُ اللهِ عَلَيْها .

ثُمَّ انْطَلَقُوا بِعَلِيٍّ عليه السلام مُلَبَّباً بِعُتُلٍّ حَتّىٰ انْتَهَوا بِهِ إِلىٰ أَبِي بَكْرٍ ، وعُمَرُ قائِمٌ بِالسَّيْفِ عَلىٰ رَأْسِهِ ، وَمَعَهُ خالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ الْمَخْزُومِيُّ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الجَرّاحِ وَسالِمٌ وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَأَسِيدُ ابْنُ حُضَيْرٍ وَبَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ ، وَسائِرُ النّاسِ قُعُودٌ حَوْلَ أَبِي بَكْرٍ ومَعَهُمُ السِّلاحُ . [وَدَخَلَ عَلِيٌّ عليه السّلام] وَهُوَ يَقُولُ : أَما وَاللهِ لَوْ وَقَعَ سَيْفِي بِيَدِي لَعَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ لَنْ تَصِلُوا إِلىٰ هٰذا مِنِّي

خواست شمشیر کِشد ولی مانعش شدند ، وشمشیری از آنان گرفت تا دفاع کند ولی جمعیت او را محاصره کرده وشمشیرش را ستاندند ، واز اطراف آن حضرت را محاصره نموده وریسمانی سیاه بر گردن مبارکش انداختند ، با مشاهدهٔ این وضع دردانهٔ رسولخدا بی‌تاب شده وخواست که میان همسر وپسر عمویش وآنان حائل شده ومانع شود ، که قنفذ ملعون تازیانه‌اش را به تندی بر بازوی مبارک صدّیقهٔ طاهره فرود آورد!! اثر این ضربه تا دم وفات در بازوی آنحضرت همچون دمبل باقی بود . در اینحال أبوبکر به قنفذ پیغام فرستاد که علیّ را نزد من بیاور ، واگر فاطمه ممانعت کرد او را بزنید و از نزد علیّ دورش سازید ، با این پیغام کار بالا گرفت وقنفذ با شدّت عمل بالاتری وارد صحنه شد ودر نهایت قساوت وشدّت دخت گرامی پیامبر را میان فشار درب ودیوار قرار داده وشدّت این کار بحدّی بود که پهلوی آن بانو شکست وبچّهٔ داخل شکم سقط شد!! در اثر این عمل ددمنشانه آن بانوی گرامی تا آخر عمر پیوسته زمین‌گیر وبستری شد تا اینکه به همین دلیل مظلومانه به شهادت رسید ، صلوات الله علیها .

سپس آنحضرت را به مسجد کشیدند تا اینکه نزد أبوبکر رسیدند ، در آن جمع عمر با شمشیر بالای سر أبوبکر ایستاده بود وهمراه او خالد بن ولید وأبوعبیدهٔ جرّاح وسالم ومغیرة بن شعبه واسید بن حسین وبشیر بن سعد والباقی آن مجمع در اطراف أبوبکر مسلّح شده نشسته بودند . حضرت علیّ علیه السلام در حالی وارد مسجد شد که می‌فرمود : بخدا سوگند اگر شمشیرم در دستانم می‌بود خود درمی‌یافتید که هرگز بمن غالب نمی‌شدید ،

وبِاللهِ لا أَلُومُ نَفْسي في جَهْدٍ ولوكُنْتُمْ فِي أَرْبَعينَ رَجُلاً لَفَرَّقْتُ جَماعَتَكُمْ ، فَلَعَنَ اللهُ قَوْماً بايَعُوني ثُمَّ خَذَلُوني . [قالَ :] فَانْتَهَرَهُ عُمَرُ بْنُ الخَطّابِ فَقالَ لَهُ : بايِعْ . فَقالَ : وَ إِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قالَ : إِذاً نَقْتُلُكَ ذُلاًّ وَصِغاراً . قالَ : إِذَنْ تَقْتُلُونَ عَبْدَاللهِ وَأَخا رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ! فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : أَمّا عَبْدُاللهِ فَنَعَمْ ، وَ أَمّا أَخُو رَسُولِهِ فَلا نُقِرُّ لَكَ بِهِ .

قالَ عليه السلام : أَتَجْحَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله آخىٰ بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْني . فَأَعادُوا عَلَيْهِ ثَلاثَ مَرّاتٍ ثُمَّ أَقْبَلَ [عَلَيْهِمْ] عَلِيٌّ عليه السلام فَقالَ : يا مَعاشِرَ المُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ! أُنْشِدُكُمْ بِاللهِ ، أَسَمِعْتُمْ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ كَذا وكَذا ، وَفي غَزاةِ تَبُوكَ كَذا وكَذا؟

فَلَمْ يَدَعْ شَيْئاً قالَهُ فِيهِ عليه السلام عَلانِيَةً لِلْعامَّةِ إِلاّ ذَكَرَهُ . فَقالُوا : اللّٰهُمَّ نَعَمْ .

فَلَمّا خافَ أَبُوبَكْرٍ أَنْ يَنْصُرُوهُ وَيَتْبَعُوهُ ، بادَرَهُمْ فَقالَ : كُلُّ ما قُلْتَهُ قَدْ سَمِعْناهُ بِآذانِنا وَوَعَتْهُ قُلُوبُنا ، وَلٰكِنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ بَعْدَ هٰذا : إِنّا أَهْلُ بَيْتٍ اصْطَفانا اللهُ

وبخدا سوگند که من خود را در باب تلاش وکوشش در اتمام حجّت هیچ ملامت وسرزنشی نخواهم کرد زیرا در آن کوتاهی نکردم ، اگر فقط چهل مرد با من همراهی ویاری می‌نمودند مسلّماً این جماعت وگروهتان را بهم می‌زدم ، پس لعنت خدا بر آن گروهی که با من بیعت نمود سپس مرا وانهاده وتنها گذاشت .

عمر با لحنی بسیار تند به آنحضرت گفت : بیعت کن! فرمود : اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفت : اگر بیعت نکنی تو را با خواری وذلّت خواهیم کشت . فرمود : با اینکار بندهٔ خدا وبرادر رسولِ خدا را کشته‌اید . أبوبکر گفت : بندهٔ خدا درست است ، ولی برادر رسول خدا را قبول نداریم . فرمود : آیا شما منکر پیمان برادری میان من ورسولخدا می‌باشید؟ ـ واین کلام را سه بار تکرار فرمود ـ سپس رو به آن مجمع نموده وفرمود : ای گروه مهاجر وانصار! شما را به خدا قسم ، مگر نشنیدید که در روز غدیر خمّ چنین وچنان گفت؟ ودر غزوهٔ تبوک چه گفت؟ ـ آن ولیّ خدا از گفتن هیچ کلامی که پیامبر در شأن او در حضور امّت گفته بود دریغ نکرده وهمه را تذکّر داد ـ ودر پایان هرکدام همه تأیید کرده ومی‌گفتند : آری بخدا درست است .

أبوبکر احساس خطر کرد که نکند تمام مردم یاریش نموده واز او دفاع کنند ، بهمین خاطر شتابان گفت : آنچه گفتی همهٔ ما با گوشهایمان شنیده ودر دل ضبط نموده‌ایم ، ولی خود شنیدم که رسولخدا صلى الله عليه وآله پس از تمام اینها فرمود : ما اهل بیت را خداوند برگزید

وَأَكْرَمَنا وَاختارَ لَنا الآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيا ، وَإِنَّ اللهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعَ لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ النُّبُوَّةَ وَالخِلافَةَ .

فَقالَ عليٌّ عليه السلام : أَما أَحَدٌ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله شَهِدَ هٰذا مَعَكَ؟ فَقالَ عُمَرُ : صَدَقَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، قَدْ سَمِعْنا هٰذا مِنْهُ كَما قالَ! وقالَ أَبُوعُبَيْدَةَ وَسالِمٌ مَوْلىٰ أَبِي حُذَيْفَةَ وَمُعاذُ بْنُ جَبَلٍ : صَدَقَ ؛ قَدْ سَمِعْنا ذٰلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ وَفَيْتُمْ بِصَحِيفَتِكُمُ الْمَلْعُونَةِ الَّتي [قَدْ] تَعاقَدْتُمْ عَلَيْها في الْكَعْبَةِ : إِنْ قَتَلَ اللهُ مُحَمَّداً أَوْ أَماتَهُ أَنْ تَزْوُوا هٰذا الأَمْرَ عَنّا أَهْلَ الْبَيْتِ .

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : وَما عِلْمُكَ بِذٰلِكَ؟ أَطْلَعْناكَ عَلَيْها؟ قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : يا زُبَيْرُ وَيا سَلْمانُ وَأَنْتَ يا مِقْدادُ أُذَكِّرُكُمْ بِاللهِ وَبِالإِسْلامِ ، أَسَمِعْتُمْ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ ذٰلِكَ لي : إِنَّ فُلاناً وَفُلاناً ـ حَتّىٰ عَدَّ هٰؤُلاءِ الخَمْسَةَ ـ قَدْ كَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتاباً وَتَعاهَدُوا وَتَعاقَدُوا عَلىٰ ما صَنَعُوا؟

قالُوا : اللّٰهُمَّ نَعَمْ ، قَدْ سَمِعْناهُ يَقُولُ ذٰلِكَ لَكَ ، فَقُلْتُ لَهُ : بِأَبي أَنْتَ وَأُمّي يا نَبِيَّ اللهِ ، فَما

وکرامت بخشید وبرای ما آخرت را بر دنیا برگزید ، وخداوند برای ما نخواست که نبوّت وخلافت را جمع نماید .

حضرت علیّ علیه السلام فرمود : آیا جز تو فرد دیگری از اصحاب این کلام را شنیده؟ عمر گفت : خلیفهٔ رسولخدا راست گفت ، ما نیز این سخن را از آنحضرت شنیدیم ، ودر پیِ او أبوعبیده وسالم مولا حذیفه ومعاذ بن جبل نیز سخن أبوبکر را تصدیق نمودند .

حضرت امیر علیه السلام فرمود : براستی همهٔ شما به آن صحیفهٔ ملعونه‌ای که در خانهٔ کعبه منعقد کرده وهم عهد شدید ، که پس از رحلت پیامبر خلافت را از ما خانواده دور کنید .

أبوبکر گفت : از کجا این خبر بتو رسیده؟ آیا ما بتو گفتیم؟ حضرت خطاب به یارانش فرمود : ای زبیر وای سلمان وتو ای مقداد همهٔ شما را به خدا وحقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا شما نشنیدید که رسولخدا این مطلب را بمن تذکّر داد که فلانی وفلانی ـ تا اینکه تمام آن پنج تن را نام برد ـ میان خود نامه‌ای نوشته و تعهّد نموده‌اند که پس از من با خلافت علیّ مخالفت کنند؟!

همگی آن سه نفر گفتند : بخدا آری ، همهٔ این مطالب را ما نیز شنیدیم . وشخص شما پس از شنیدن این سخن رسولخدا عرض نمودی : پدر ومادرم به فدایت ای پیامبر خدا ،

تَأْمُرُني أَنْ أَفْعَلَ إذا كانَ ذلِكَ؟ فَقالَ لَكَ : إنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْواناً فَجاهِدْهُمْ وَنابِذْهُمْ ، وَ إنْلَمْ تَجِدْ أَعْواناً فَبايِعْهُمْ وَاصْبِرْ وَاحْقُنْ دَمَكَ . فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : أَما وَاللهِ لَوْ أَنَّ أُولٰئِكَ الأَرْبَعِينَ رَجُلاً الَّذين بايَعُوني وَفَوا لي لَجاهَدْتُكُمْ في اللهِ [حَقَّ جِهادِهِ] ، أَما وَاللهِ لا يَنالُها أَحَدٌ مِنْ عَقِبِكُمْ إلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ .

ثُمَّ نادىٰ قَبْلَ أَنْ يُبايِعَ [وَأَشارَ إلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَقالَ:] ﴿ابْنَ أُمَّ إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوني وَكادُوا يَقْتُلُونَني فَلا تُشْمِتْ بِيَ الأَعْداءَ﴾ .

ثُمَّ مَدُّوا يَدَهُ وَهُوَ يَقْبِضُها ، حَتّىٰ وَضَعُوها فَوقَ يَدِ أَبِي‌بَكْرٍ وَقالُوا : بايِعْ ، بايِعْ ، وَصِيحَ في المَسْجِدِ : بايَعَ ، بايَعَ أَبُوالحَسَنِ!!! .

ثُمَّ قِيلَ للزُّبَيْرِ : بايِعِ الآنَ ، فَأَبىٰ ، فَوَثَبَ عَلَيْهِ عُمَرُ وَخالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَالمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ في أُناسٍ ، فَانْتَزَعُوا سَيْفَهُ مِنْ يَدِهِ ، فَضَرَبُوا بِهِ الأَرْضَ حَتّىٰ كُسِرَ ، فَقالَ الزُّبَيْرُ ـ وعُمَر عَلىٰ صَدْرِهِ ـ : يا ابْنَ صَهّاكٍ ، أَما وَاللهِ لَوْ أَنَّ سَيْفي في يَدي لَحِدْتَ عَنِّي ، ثُمَّ بايَعَ .

اگر این واقعه رخ داد من چه کنم؟ وپیامبر فرمود : اگر بر آنان یار ویاوری یافتی که با آنان جهاد نموده وستیزه کن ، ودر غیر اینصورت بیعت کرده وصبر کن ، وخون خود را حفظ کن . حضرت علیّ علیه السلام فرمود : بخدا سوگند اگر همان چهل نفری که با من بیعت نمودند نقض عهد نکرده بودند در راه خدا وبرای رضای او بخوبی با شما جهاد می‌کردم ، وبخدا سوگند که هیچیک از نسل شما نمی‌توانست تا روز قیامت به خلافت دست یابد .

سپس پیش از بیعت رو به قبر رسولخدا نموده وفریاد برآورد که : «ابْنَ أُمَّ إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوني وَكادُوا يَقْتُلُونَني فَلا تُشْمِتْ بِيَ الأَعْداءَ»!! .

سپس آنان دست آنحضرت را گرفته روی دست ابی‌بکر گذاشتند در حالیکه دست خود را می‌کشید ، وگفتند : بیعت کرد ، بیعت کرد ، واین صدا در مسجد پیچید که بیعت کرد! أبوالحسن بیعت کرد!!

سپس به زبیر گفتند : حال بیعت کن! ولی او خودداری کرد ، که ناگاه عمر وخالد ومغیره با تعدادی دیگر به او یورش برده وشمشیر را از دستش گرفته وبه زمین زده وشکستند . زبیر به عمر که روی سینه‌اش نشسته بود گفت : ای پسر صهّاک حبشیّه! اگر شمشیرم در دستم بود از من می‌گریختی . سپس زبیر نیز بیعت کرد .

قالَ سَلْمانُ : ثُمَّ أَخَذُوني فَوَجَؤُوا عُنُقي حَتّىٰ تَرَكُوها مِثْلَ السَّلْعَةِ ثُمَّ فَتَلُوا يَدي ، فَبايَعْتُ مُكْرَهاً ، ثُمَّ بايَعَ أَبُوذَرٍّ وَالمِقْدادُ مُكْرَهِينَ ، وَما مِنَ الأُمَّةِ أَحَدٌ بايَعَ مُكْرَهاً غَيْرُ عَلِيٍّ وَأَرْبَعَتُنا .

وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنّا أَشَدَّ قَوْلاً مِنْ الزُّبَيْرِ ، فَلَمّا بايَعَ قالَ : يا ابْنَ صَهّاكٍ ، أَما وَاللهِ لَوْلا هٰؤلاءِ الطُّلَقاءُ الَّذينَ أَعانُوكَ ، ما كُنْتَ لِتَقْدَمَ عَلَيَّ وَمَعِي السَّيْفُ ، لما قَدْ عَلِمْتُ مِنْ جُبْنِكَ وَلُؤْمِكَ ، وَلٰكِنَّكَ قَدْ وَجَدْتَ أَعْواناً حَتّىٰ تَتَقَوّىٰ بِهِمْ وَتَصُولَ بِهِمْ!

فَغَضِبَ عُمَرُ فَقالَ لَهُ : أَتَذْكُرَ صَهّاكاً؟ فَقالَ الزُّبَيْرُ : وَمَنْ صَهّاك؟ وَما يَمْنَعُني مِنْ ذٰلِكَ ، وإِنَّما كانَتْ صَهّاكُ أَمَةً حَبَشِيَّةً لِجَدِّي عَبْدِالمُطَّلِبِ ، فَزَنىٰ بِها نفيل فَوَلَدَتْ أَباكَ الخَطّابَ ، فَوَهَبَها عَبْدُالمُطَّلِبِ لَهُ بَعْدَ ما وَلَدَتْهُ ، فَإِنَّهُ لِعَبْدِ جَدِّي فَوُلِدَ زِناً ، قالَ فَأَصْلَحَ بَيْنَهُما أَبُوبَكْرٍ ، وَكَفَّ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما عَنْ صاحِبِهِ .

فَقالَ سُلَيْمٌ : فَقُلْتُ : يا سَلْمانُ! بايَعْتَ أَبابَكْرٍ وَ لَمْ تَقُلْ شَيْئاً؟ قالَ : قَدْ قُلْتُ بَعْد ما بايَعْتُ : تَبّاً لَكُمْ سائِرَ الدَّهْرِ! أَتَدْرُونَ ماذا صَنَعْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ؟ أَصَبْتُمْ وَأَخْطَأْتُمْ ، أَصَبْتُمْ سُنَّةَ ـ

سلمان گوید : سپس مرا گرفته وپا وگردنم را همچون کالا در هم پیچیده ومحکم بستند گویی تمام اعضایم را در هم شکستند ، واز سرِ اِجبار ؛ من نیز بیعت نمودم ، سپس أبوذرّ ومقداد نیز از سر اجبار بیعت نمودند ، وجز علیّ وما چهار نفر هیچیک از امّت از سرِ اِجبار بیعت نکرد .

در بین ما زبیر از همه تندتر سخن می‌گفت ، پس از بیعت رو به عمر کرده وگفت : ای پسر صهّاك اگر این آزادشده گان یاریت نکرده بودند وشمشیر بدستم بود هرگز بر من غالب نشده بودی ، زیرا من از ترس واضطراب تو باخبرم ، وامروز اطراف خود جمیعتی را می‌بینی وبا تکیه بر قدرت آنان حمله می‌کنی .

وکلام میان آندو بسختی بالا گرفت به سخنان زشت مبدّل گشت تا آنجا که أبوبکر میان آندو را سازش داده وهرکدام دست از دیگری برداشت .

سلیم بن قیس راوی خبر گوید : من به سلمان گفتم : آیا تو بی هیچ کلامی با أبوبکر بیعت نمودی؟ گفت : من پس از بیعت گفتم : پیوسته دنیا بر شما حرام باد! آیا می‌دانید چه بلائی سر خود آوردید؟ انجام دادید وخطا کردید ، شما همچون امّتهای گذشته رفتار نموده

۳۹ ـ وَرُوِيَ عَنِ الصّادِقِ عليه‌السلام أَنَّهُ قالَ : لَمّا اسْتُخْرِجَ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السلام مِنْ مَنْزِلِهِ ، خَرَجَتْ فاطِمَةُ عليها‌السلام خَلْفَهُ، فَما بَقِيَتْ امْرَءَةٌ هاشِمِيَّةٌ إِلاّ خَرَجَتْ مَعَها، حَتّىٰ انْتَهَتْ قَرِيباً مِنَ ـ الْقَبْرِ فَقالَتْ لَهُمْ : خُلُّوا عَنِ ابْنِ عَمّي فَوَالَّذي بَعَثَ مُحَمّداً أَبي صلى‌الله‌عليه‌وآله بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَئِنْ لَمْ تُخَلُّوا عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْري وَلَأَضَعَنَّ قَمِيصَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله عَلىٰ رَأْسي وَلَأَصْرُخَنَّ إِلَى اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ، فَما ناقَةُ صالِحٍ نَبِيِّ اللهِ بِأَكْرَمَ عَلَى اللهِ مِنّي وَلا الْفَصِيلُ بِأَكْرَمَ عَلَى اللهِ مِنْ وَلَدِي!! .

قالَ سَلْمانُ رضي‌الله‌عنه : كُنْتُ قَرِيباً مِنْها ، فَرَأَيْتُ ـ وَاللهِ ـ أَساسَ حِيطانِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله تَقَلَّعَتْ مِنْ أَسْفَلِها ، حَتّىٰ لَوْ أَرادَ رَجُلٌ أَنْ يَنْفُذَ مِنْ تَحْتِها لَنَفَذَ ، فَدَنَوْتُ مِنْها فَقُلْتُ : يا سَيِّدَتي وَمَوْلاتي ، إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ بَعَثَ أَباكِ رَحْمَةً [لِلْعالَمينَ]، فَلا تَكُوني نَقْمَةً ، فَرَجَعَتْ وَرَجَعَتِ الحِيطانُ حَتّىٰ سطعت الغبرةُ مِنْ أَسْفَلِها فَدَخَلَتْ في خَياشِيمِنا .

۴۰ ـ وَرُوِيَ عَنِ الْباقِرِ عليه‌السلام أَنَّ عُمَرَ بْنَ الخَطّابِ قالَ لِأَبي بَكْرٍ : اكْتُبْ إِلىٰ أُسامَةَ بْنِ ـ زَيْدٍ يَقْدِمُ عَلَيْكَ ، فَإِنَّ في قُدُومِهِ قَطْعَ الشُّنْعَةِ عَنّا . فَكَتَبَ أَبُوبَكْرٍ إِلَيْهِ :

۳۹ـ از حضرت صادق عليه‌السلام نقل است که فرمود: وقتی که امیرالمؤمنین را از خانه بیرون کشیدند ، در پی او حضرت زهرا بیرون آمد ، وتمام زنان بنی‌هاشم با او همراه شده تا اینکه به نزدیکی قبر پدر خود رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رسید به جماعت داخل مسجد گفت : دست از سر پسر عمویم بردارید ، که سوگند به آنکه محمّد ؛ پدرم را به درستی به رسالت مبعوث فرمود اگر او را رها نکنید موهایم را پریشان می‌کنم وپیراهن پدرم را بر روی سر خواهم گذاشت ، وخدا را به دادرسی ویاری خود طلب خواهم نمود ، ودر پیشگاه حقّ هرگز صالح نبیّ از پدرم وناقه وبچّه آن از من وفرزندانم گرامیتر ومحبوبتر نبودند!! .

سلمان گفت : من نزدیک آنحضرت بودم ، وبخدا سوگند پس از این سخنان متوجّه شدم که دیوارها وستونهای مسجد به حرکت آمد ، با دیدن این منظره خود را به آن صدّیقه نزدیکتر ساخته وگفتم : ای بانو وسرور من ، خداوند متعال پدر تو را بعنوان رحمت برای جهانیان مبعوث فرمود ، شایسته نیست که شما خواستار عذاب ونقمت امّت باشی! پس از آن اوضاع به حال عادّی بازگشت ، وآنحضرت نیز به منزل خود مراجعت فرمود .

۴۰ ـ از حضرت باقر عليه‌السلام نقل است که عمر بن خطّاب به أبوبکر گفت : نامه‌ای به أُسامَة بن زَید بفرست تا نزد تو آید ، زیرا حضور او به نزد تو موجب قطع منازعه قوم خواهد بود . أبوبکر نیز نامه‌ای بدین مضمون به او نوشت :

«مِنْ أَبِي بَكْرٍ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله إِلىٰ أُسامَةَ بْنِ زَيْدٍ. أَمّا بَعْدُ؛ فَانْظُرْ إِذا أَتاكَ كِتابي فَأَقْبِلْ إِلَيَّ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ، فَإِنَّ الْمُسْلِمينَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ وَوَلَّوني أَمْرَهُمْ فَلا تَتَخَلَّفَنَّ فَتَعْصي وَيَأْتِيكَ مِنّي ما تُكْرِهُ، وَالسَّلامُ».

قالَ: فَكَتَبَ أُسامَةُ إِلَيْهِ جَوابَ كِتابِهِ: «مِنْ أُسامَةَ بْنِ زَيْدٍ عامِلِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله عَلىٰ غَزْوَةِ الشّامِ. أَمّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتاني مِنْكَ كِتابٌ يَنْقُضُ أَوَّلُهُ آخِرَهُ، ذَكَرْتَ في أَوَّلِهِ أَنَّكَ خَليفَةُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَذَكَرْتَ في آخِرِهِ أَنَّ الْمُسْلِمينَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَيْكَ فَوَلَّوكَ أَمْرَهُمْ وَرَضَوا بِكَ، فَاعْلَمْ أَنّي وَمَنْ مَعي مِنْ جَماعَةِ الْمُسْلِمينَ وَالْمُهاجِرينَ، فَلا وَاللهِ ما رَضِينا بِكَ وَلا وَلَّيْناكَ أَمْرَنا، وَانْظُرْ أَنْ تَدْفَعَ الْحَقَّ إِلىٰ أَهْلِهِ وَتُخَلِّيهِمْ وَإِيّاهُ، فَإِنَّهُمْ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ، فَقَدْ عَلِمْتَ ما كانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله في عَلِيٍّ علیه السلام يَوْمَ الْغَدِيرِ، فَما طالَ الْعَهْدُ فَتَنْسىٰ، اُنْظُرْ بِمَرْكَزِكَ وَلا تُخالِفْ فَتَعْصِي اللهَ وَرَسُولَهُ وَتَعْصي مَنِ اسْتَخْلَفَهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله عَلَيْكَ وَعَلىٰ صاحِبِكَ،

از أبوبکر خلیفهٔ رسولخدا صلی الله علیه و آله به أُسامة بن زید، أمّا بعد؛ چون نامهٔ من به دستت رسید با همهٔ اطرافینت به سوی من حرکت کن، زیرا همهٔ مسلمانان اطراف من اجتماع نموده ومرا امیر وپیشوای خود قرار داده‌اند، پس شما نیز مخالفت نکنید که کارتان به سرکشی وعصیان کشد در اینصورت از من به تو آن رسد که انتظارش را نداری، والسّلام.

أُسامه نیز در جواب؛ این نامه را نگاشت: «از أُسامة بن زید کارگزار وعامل رسولخدا در غزوهٔ شام، أمّا بعد؛ نامه‌ای از تو به دستم رسید که ابتدای آن آخرش را نقض می‌کرد، در ابتدای آن مدّعی شدی که تو خلیفهٔ رسولخدایی، ودر آخرش خود را جمهور مردم خواندی، واینکه منصب إمارت ورهبری از ناحیهٔ ایشان بتو رسیده، این را بدان که من واطرافیانم همه از جماعت مسلمانان ومهاجران بوده وبخدا سوگند به این انتخاب راضی نبوده وتو را امیر خود نساختیم، پس بخود آی وحقّ را به صاحب آن بازگردانده وایشان را از آن محروم مساز، زیرا آنان به این کار از تو شایسته‌ترند، وتو خود از فرمایش رسولخدا در روز غدیر دربارهٔ علیّ خبر داری، چه زود آن را فراموش نمودی، هرچه زودتر به حوزهٔ تحت فرمان من بازگرد که مخالفت با آن برابر است با عصیان خدا ورسول، ونیز مخالفت در برابر کسی است که خودِ پیامبر بر تو ورفیقت امیر نمود؟!

وَلَمْ يَعْزِلْني حَتّىٰ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَإِنَّكَ وَصاحِبُكَ رَجَعْتُما وَعَصَيْتُما فَأَقَمْتُما في المَدِينَةِ بِغَيْرِ إِذْني» .

فَأَرادَ أَبُوبَكْرٍ أَنْ يَخْلَعَها مِنْ عُنُقِهِ قالَ : فَقالَ لَهُ عُمَرُ : لاتَفْعَلْ ، قَمِيصٌ قَمَّصَكَ اللهُ ، لاتَخْلَعْهُ فَتَنْدَمْ ، وَلٰكِنْ أَلِحَّ عَلَيْهِ بِالْكُتُبِ ، وَمُرْ فُلاناً وَفُلاناً [وَفُلاناً] أَنْ يَكْتُبُوا إِلىٰ أُسامَةَ أَنْ لا يُفَرِّقَ جَماعَةَ المُسْلِمينَ ، وَأَنْ يَدْخُلَ مَعَهُمْ فِيما صَنَعُوا .

قالَ : فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُوبَكْرٍ وَكَتَبَ إِلَيْهِ أُناسٌ مِنَ المُنافِقينَ : «أَنِ ارْضِ بِما اجْتَمَعْنا ، وَإِيّاكَ أَنْ تَشْمُلَ المُسْلِمينَ فِتْنَةً مِنْ قِبَلِكَ فَإِنَّهُمْ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْكُفْرِ» .

قالَ : فَلَمّا وَرَدَتِ الْكُتُبُ عَلىٰ أُسامَةَ ، انْصَرَفَ بِمَنْ مَعَهُ حَتّىٰ دَخَلَ المَدِينَةَ فَلَمّا رَأىٰ اجْتِماعَ الخَلْقِ عَلىٰ أَبِي بَكْرٍ ، انْطَلَقَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام فَقالَ [لَهُ] : ما هٰذا؟ قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : هٰذا ما تَرىٰ . قالَ لَهُ أُسامَةُ : فَهَلْ بايَعْتَهُ؟ فَقالَ : نَعَمْ يا أُسامَةُ . فَقالَ أُسامة : طائِعاً أَوْ

وتا آخرين لحظهٔ حيات مرا از اين مقام عزل نفرمود ، ولى تو ورفيقت بدون توجّه به دستور من به مدينه بازگشته وبى اذن من در آنجا ماندید .

أبوبكر با خواندن نامهٔ أُسامه چنان تكان خورد كه مى‌خواست خود را از آن مقام خلع نماید ، ولى عمر ممانعت نموده وگفت : اين كار را مكن ، زيرا آن پيراهنى است كه خداوند به تو پوشانده است ، وگرنه پشيمان خواهى شد! راه حلّ مشكل أُسامه اين است كه او را آماج نامه‌هاى خود قرار داده ودر اين امر اصرار نمايى ، واز ديگران نيز بخواه كه نامه‌اى بدين مضمون برايش بنويسند كه : ميان مسلمانان تفرقه‌افكنى مكن ، واز اجتماع ايشان خارج نشده و با ايشان هم رأى شو .

پس أبوبكر با گروهى از اهل نفاق نامه‌اى بدين مضمون به أُسامه نوشتند : «نظر ورأى ما را قبول كن ، واز برانگيختن فتنه دورى كن ، زيرا اين مردم تازه مسلمانند [وممكن است اين فتنه موجب بازگشت ايشان به كفر شود] .

وچون انبوه نامه‌ها به دست أُسامه رسيد با اطرافيانش به مدينه بازگشت ، وقتى اجتماع مردم را بر ابى‌بكر مشاهده نمود ، به سوى خانه علىّ عليه السلام آمده وگفت : اين چه اوضاعى است؟ فرمود : همين است كه مى‌بينى ، عرض كرد : آيا شما بيعت نمودى؟ فرمود : آرى اى أُسامه! . گفت : بااختيار يا

كارِهاً؟ قالَ : لا ، بَلْ كارِهاً . قالَ : فَانْطَلَقَ أُسامَةُ فَدَخَلَ عَلىٰ أَبِي بَكْرٍ وَقالَ لَهُ : السَّلامُ عَلَيْكَ يا خَلِيفَةَ الْمُسْلِمينَ ، قالَ : فَرَدَّ عَلَيْهِ أَبُوبَكْرٍ وَقالَ : السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الأَمِيرُ .

٤١ ـ وَ رُوِيَ أَنَّ أَباقُحافَةَ كانَ بِالطّائِفِ لَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَبُويِعَ لِأَبِي بَكْرٍ ، فَكَتَبَ ابْنُهُ إِلَيْهِ كِتاباً عُنْوانُهُ : مِنْ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللهِ إِلىٰ أَبِي قُحافَةَ . أَمّا بَعْدُ ؛ فَإِنَّ النّاسَ قَدْ تَراضَوا بِي . فَإِنِّي الْيَوْمَ خَلِيفَةُ اللهِ ، فَلَوْ قَدِمْتَ عَلَيْنا كانَ أَقَرَّ لِعَيْنِكَ .

قالَ : فَلَمّا قَرَءَ أَبُوقُحافَةَ الْكِتابَ قالَ لِلرَّسُولِ : ما مَنَعَكُمْ مِنْ عَلِيٍّ؟ قالَ [الرَّسُولُ] : هُوَ حَدَثُ السِّنِّ وَقَدْ أَكْثَرَ الْقَتْلَ فِي قُرَيْشٍ وَغَيْرِها ، وَأَبُوبَكْرٍ أَسَنُّ مِنْهُ . قالَ أَبُوقُحافَةَ : إِنْ كانَ الأَمْرُ فِي ذلِكَ بِالسِّنِّ ، فَأَنا أَحَقُّ مِنْ أَبِي بَكْرٍ ، لَقَدْ ظَلَمُوا عَلِيّاً حَقَّهُ وَقَدْ بايَعَ لَه النَّبِيُّ ﷺ وَأَمَرَنا بِبَيْعَتِهِ!! .

ثُمَّ كَتَبَ إِلَيْهِ : «مِنْ أَبِي قُحافَةَ إِلىٰ ابْنِهِ أَبِي بَكْرٍ . أَمّا بعد؛ فَقَدْ أَتاني كِتابُكَ

کراهت واجبار؟ فرمود : با زور واجبار! با شنیدن این کلام همه چیز را دریافته پس نزد أبوبکر رفته وبعنوان خلیفه به او سلام داد ، وأبوبکر گفت : سلام بر تو ای أمیر[1] .

٤١ ـ ونقل است که پدر أبوبکر هنگام وفات پیامبر در طائف بسر می‌برد ، وچون جریان بیعت با أبوبکر رخ داد نامه‌ای به این عنوان برای پدرش فرستاد : از جانشین وخلیفهٔ رسولخدا ﷺ به أبوقحافه ، أمّا بعد ؛ مردم به خلافت من راضی شدند ، ومن از امروز خلیفهٔ خدایم ، اگر به سوی من آئی برای شما بسیار خوشتر است .

چون أبوقحافه نامه را خواند به حامل نامه گفت : چرا علیّ را انتخاب نکردید؟ گفت : او کم سنّ وسال بود وبسیاری از سران قریش وغیر آن را در غزوات کشته است ، در مقابل أبوبکر از او بزرگتر است . أبوقحافه گفت : اگر به سنّ است من به خلافت از او شایسته‌ترم! حقّ علیّ را خوردند با اینکه خود رسولخدا برای او بیعت گرفت وما را بدان امر فرمود!!.

سپس اینگونه پاسخ گفت : از أبوقحافه به پسرش أبوبکر، أمّابعد ؛ نامه‌ات بدستم رسید

---

١ ـ در نقل تواریخ از جمله در شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید آمده است که أبوبکر و عمر تا دمِ مرگ ؛ أُسامة بن زید را به عنوان «امیر» خطاب می‌کردند .

فَوَجَدْتُهُ كِتابَ أَحْمَقٍ ، يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضاً ، مَرَّةً تَقُولُ : خَلِيفَةُ رَسُولِ اللهِ ، وَمَرَّةً تَقُولُ : خَلِيفَةُ اللهِ ، وَمَرَّةً تَقُولُ : تَراضىٰ بِي النّاسُ ، وَهُوَ أَمْرٌ مُلْتَبِسٌ ، فَلا تَدْخُلَنَّ فِي أَمْرٍ يَصْعُبُ عَلَيْكَ الخُرُوجُ مِنْهُ غَداً ، وَيَكُونَ عُقْباكَ مِنْهُ إِلَى النّارِ وَالنَّدامَةِ وَمَلامَةِ النَّفْسِ اللَّوّامَةِ لَدَى الحِسابِ بِيَومِ القِيامَةِ ، فَإِنَّ لِلْأُمُورِ مَداخِلَ وَمَخارِجَ وَأَنْتَ تَعْرِفُ مَنْ هُوَ أَوْلىٰ بِها مِنْكَ ، فَراقِبِ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ وَلا تَدَعَنَّ صاحِبَها ، فَإِنَّ تَرْكَها الْيَوْمَ أَخَفُّ عَلَيْكَ وَأَسْلَمُ لَكَ [وَالسَّلامُ]» .

٤٢ ـ وَعَنْ عامِرٍ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ [عَنِ الزُّبَيْرِ] بْنِ الْعَوّامِ قالَ : لَمّا قالَ المُنافِقُونَ : إِنَّ أَبابَكْرٍ تَقَدَّمَ عَلِيّاً وَهُوَ يَقُولُ : أَنَا أَوْلىٰ بِالْمَكانِ مِنْهُ ، قامَ أَبُوبَكْرٍ خَطِيباً فَقالَ : صَبْراً عَلىٰ مَنْ لَيْسَ يَؤُولُ إِلىٰ دِينٍ ، وَلا يَحْتَجِبُ بِرِعايَةٍ وَلايَرْعَوي لِوِلايَةٍ ، أَظْهَرَ الإِيمانَ ذِلَّةً وَأَسَرَّ النِّفاقَ غِلَّةً ، هٰؤُلاءِ عُصْبَةُ الشَّيْطانِ ، وَجَمْعُ الطُّغْيانِ يَزْعَمُونَ أَنِّي أَقُولُ إِنِّي أَفْضَلُ مِنْ عَلِيٍّ ،

وکاتبِ آنرا فرد بی‌فکری یافتم ، که هرکلام آن دیگری را نقض می‌کند ، یکبار خود را خلیفهٔ رسولخدا خواندی وبار دیگر خلیفهٔ خدا ، ودر آخر خود را جمهور مردم قلمداد نمودی ، این امری مشتبه وملتبس است ، به تو هشدار می‌دهم در چنین کاری داخل نشوی که خروج وخلاصی از آن بسیار دشوار بوده وعاقبت آن در روز قیامت دوزخ است و ندامت است و ملامت ، که بی‌شکّ هر کاری راه ورود وخروجی دارد ، وتو خوب می‌دانی چه کسی به این امر از تو شایسته‌تر است ، پس آنچنان رعایت خداوند را بنما که گویی او را می‌بینی ، وکار را به صاحب اصلی آن واگذار ، که انجام آن امروز آسانتر وسبکتر از فردا است ، والسّلام .

٤٢ ـ از عامر شَعبی نقل است که عروة بن زبیر [از پدرش زبیر] گفت : وقتی أبوبکر بر خلافت تکیه کرد گروهی از منافقین گفتند : أبوبکر بر علیّ تقدّم یافت ونیز معتقد است که از علیّ برای خلافت شایسته‌تر است! . وقتی این حرفها بگوش أبوبکر رسید برخواسته وخطبه‌ای بدین شرح خواند که : دربرابر افرادی که به راه دین باز نمی‌گردند ، ومراقب رفتار وگفتار خود نبوده وآداب محبّت ومودّت را نمی‌کنند صبر باید! همانها که از سر ناچاری تظاهر به ایمان نموده وصفات نفاق را در دلهای خود پنهان کردند ، آنان پیروان شیطانند وگروه طاغی! می‌پندارند که من خود را از علیّ أفضل می‌دانم ،

وَكَيْفَ أَقُولُ ذلِكَ وَما لي سابِقَتُهُ وَلا قَرابَتُهُ وَلا خُصُوصِيَّتُهُ؟ وَحَّدَ اللهَ وَأَنا مُلْحِدُهُ ، وَعَبَّدَهُ [عَلِيٌّ] قَبْلَ أَنْ أَعْبُدَهُ ، وَ وَالَى الرَّسُولَ وَأَنا عَدُوُّهُ ، وَسَبَقَني بِساعاتٍ لَوِ انْقَطَعَتْ لَمْ أَلْحَقْ ثَناءَهُ ، وَ لَمْ أَقْطَعْ غُبارَهُ ، وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ فازَ وَاللهِ مِنَ اللهِ بِمَحَبَّةٍ وَمِنَ الرَّسُولِ بِقَرابَةٍ وَمِنَ الإِيمانِ بِرُتْبَةٍ ، لَوْ جَهَدَ الأَوَّلُونَ وَالآخِرُونَ إِلاّ النَّبِيِّينَ لَمْ يَبْلُغُوا دَرَجَتَهُ وَ لَمْ يَسْلُكُوا مَنْهَجَهُ، بَذَلَ في اللهِ مُهْجَتَهُ ، وَلابْنِ عَمِّهِ مَوَدَّتَهُ ، كاشَفَ الْكَرْبِ، وَدامِغُ الرَّيْبِ، وَقاطِعُ السَّبَبِ إِلاّ سَبَبَ الرِّشادِ ، وَقامِعُ الشِّرْكِ، وَمُظْهِرُ ما تَحْتَ سُوَيْداءِ حَبَّةَ النِّفاقِ .

مِحْنَةٌ لِهٰذَا الْعالَمِ ، لَحِقَ قَبْلَ أَنْ يُلاحَقَ ، وَبَرَزَ قَبْلَ أَنْ يُسابَقَ ، جَمَعَ الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالْفَهْمَ ، وَكانَ جَمِيعُ الخَيْراتِ لِقَلْبِهِ كُنُوزاً لايَدَّخِرُ مِنْها مِثْقالَ ذَرَّةٍ إِلاّ أَنْفَقَهُ في بابِهِ فَمَنْ ذا يُؤْمِلُ أَنْ يَنالَ دَرَجَتَهُ ، وَقَدْ جَعَلَهُ اللهُ وَرَسُولَهُ لِلْمُؤْمِنينَ وَلِيّاً وَلِلنَّبِيِّ ﷺ وَصِيّاً وَلِلْخِلافَةِ راعِياً

چگونه مدّعی چنین حرفی باشم در حالیکه مرا سوابق وخصوصیّات وقرابت او نیست؟ او یکتاپرست بود ومن کافر بودم ، وپیش از من او را عبادت می‌کرد ، او دوست پیامبر بود ومن مخالف ودشمن ، وساعاتی چند از من سبقت جست که اگر غفلت می‌کردم دیگر به شکر آن نائل نشده وهرگز ممکن نبود به گَرد پایش برسم . بخدا سوگند که علیّ بن‌ـ اَبی‌طالب در محبّت خداوند وقرابت پیامبر واز نظر درجهٔ ایمان به مقامی دست یافته که هیچیک از گذشتگان وآیندگان هرچه بکوشند غیر از انبیاء نتوانند به آن مقام دست یافته وقدمی در آن راه نهند ، علیّ در راه خدا از بذل جان دریغ نکرد ، ومودّت ومحبّت خود را دربارهٔ پسرعمویش اظهار نمود ، هر گرفتاری وسختی وپیش آمد بدی را از پیش روی مسلمین برداشته وبرطرف می‌ساخت ، هرگونه شکّ وشبهه‌ای را رفع نموده وهر راهی جز راه هدایت را مسدود می‌کرد ، پیوسته با شرک ونفاق در مبارزه بود وحقّ را روشن می‌ساخت .

او پیوسته در این عالم متحمّل شدائد بود ، پیش از همه به پیامبر ملحق شد وقبل از دیگران به میادین جنگ قدم نهاد ، وی جامع علم وحلم وفهم است ، وهمهٔ خیرات در قلب او انباشته ومخزون شده ، ولی هیچ را برای خود ذخیره نکرده وهمه را انفاق می‌کند ، پس با این صفات چه کسی قادر است مقام او را آرزو کند ، درحالیکه او از طرف خداوند متعال ورسول به ولایت مؤمنین ووصایت پیامبر وامامت امّت منصوب گردیده

وَبِالإمامَةِ قائِماً ، أَفَيَغْتَرُّ الْجاهِلُ بِمَقامٍ قُمْتُهُ إِذْ أَقامَني ، وَأَطَعْتُهُ إِذْ أَمَرَني ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : «الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ ، مَنْ أَطاعَ عَلِيّاً رَشَدَ ، وَمَنْ عَصىٰ عَلِيّاً فَسَدَ ، وَمَنْ أَحَبَّهُ سَعِدَ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ شَقِيَ» .

وَاللهِ لَوْ لَمْ يُحِبَّ [عَلِيّاً] ابْنَ أَبي طالِبٍ إِلاّ لِأَجْلِ أَنَّهُ لَمْ يُواقِعْ للهِ مُحَرَّماً ، وَلا عَبَدَ مِنْ دُونِهِ صَنَماً ، وَلِحاجَةِ النّاسِ إِلَيْهِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ، لَكانَ في ذلِكَ ما يَجِبُ .

فَكَيْفَ لِأَسْبابٍ أَقَلُّها مُوجِبٌ وَأَهْوَنُها مُرْغِبٌ لَهُ الرَّحِمُ الماسَّةُ بِالرَّسُولِ ، وَالْعِلْمُ بِالدَّقِيقِ وَالْجَلِيلِ ، وَالرِّضا بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ ، وَالمُواساةُ في الْكَثِيرِ وَالْقَليلِ ، وَخِلالٌ لا يُبْلَغُ عَدُّها وَلا يُدْرَكُ مَجْدُها ، وَدَّ المُتَمَنُّونَ أَنْ لَوْ كانُوا تُرابَ نَعْلِ ابْنِ أَبي طالِبٍ ، أَلَيْسَ هُوَ صاحِبُ لِواءِ الحَمْدِ وَالسّاقِي يَوْمَ الوُرُودِ ، وَجامِعُ كُلِّ كَرَمٍ ، وَعالِمُ كُلِّ عِلْمٍ ، وَالْوَسِيلَةُ إِلَى اللهِ

است ، آیا فرد نادان به اینکه من خلیفه شده‌ام مغرور شده حال اینکه او مرا به این جایگاه نشاند ومن اطاعت امر او را نمودم ، وخود از رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم که می‌فرمود : «حقّ با علیّ است وعلیّ با حقّ است ، هرکه او را فرمان برد هدایت یافته ، وهرکه با او مخالفت کند تباه گردد ، وهرکه او را دوست بدارد خوشبخت شده ، وهرکه به او کینه‌ورزد ناکام وبدبخت‌شود .

بخدا سوگند اگر دوستی ومحبّت مردم به علیّ بن ابی‌طالب تنها بدین خاطر باشد که او مخالفت خدا نکرده وجز الله هیچ معبودی را عبادت نکرده ، ونیز به خاطر اینکه مردم پس از وفات پیامبر به وجود او نیازمندند ، البتّه همین مقدار در ایجاب محبّت ودوستی او کفایت می‌کند ، تا برسد به تمام جهات وعلل بسیار دیگری که حدّأقلّ آن اسباب موجب اطاعت او وکمترین آنها باعث وموجب ترغیب وتشویق در متابعت اوست . علیّ از ارحام نزدیک رسولخدا است ، وبه تمام موضوعات بزرگ وکوچک عالم است ، او را ویژگی وخصوصیاتی است که نه در تعداد بدانها دسترسی است ونه بزرگی آن قابل درک می‌باشد ، اگر همه آرزو کنند که خاکِ کفش او باشند آرزویی بجا است ، مگر نه این است که او صاحب لوای حمد ، وساقی روز قیامت ، وجامع همهٔ خوبیها ، ودارای همهٔ علوم ،

وَإِلىٰ رَسُولِهِ؟!.

٤٣ ـ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي رافِعٍ قالَ: إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِذْ طَلَعَ عَلِيٌّ وَالْعَبّاسُ يَتَدافَعانِ وَيَخْتَصِمانِ فِي مِيراثِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ: يَكْفِيكُمُ الْقَصِيرُ الطَّوِيلَ ـ يَعْنِي بِالْقَصِيرِ عَلِيّاً وَبِالطَّوِيلِ العَبّاسَ ـ فَقالَ العَبّاسُ: أَنا عَمُّ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ وارِثُهُ، وَقَدْ حالَ عَلِيٌّ بَيْنِي وَ بَيْنَ تَرِكَتِهِ.

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ: فَأَيْنَ كُنْتَ يا عَبّاسُ حِينَ جَمَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بَنِي عَبْدِالمُطَّلِبِ وَأَنْتَ أَحَدُهُمْ

ووسیلهٔ شفاعت به خدا وبه پیامبر است[1]؟!

٤٣ ـ از محمّد بن عمر بن علیّ از پدرش نقل است که أبورافع گفت: من نزد أبوبکر بودم وقتی علیّ علیه السلام وعبّاس رضی الله عنه وارد شده ودربارهٔ میراث پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف داشتند. أبوبکر گفت:

در این اختلاف علیّ بر عبّاس پیروز خواهد شد، عبّاس گفت: من عموی پیامبر ووارث او می‌باشم، حال اینکه علیّ میان من ومیراث آنحضرت مانع می‌شود.

أبوبکر گفت: آنوقتی که پیامبر پس از جمع‌نمودن فرزندان عبدالمطّلب؛ که تونیز یکی‌از آنان بودی

---

۱ ـ مترجم گوید: مطالبی که در این حدیث در مدح حضرت امیر علیه السّلام آمده تماماً عین واقعیّت بوده وقطره‌ای از دریای فضائل آن شخصیّت بزرگ تاریخ است، ولی اینکه گویندهٔ آن أبوبکر باشد بسیار از واقعیّات تاریخی وعقل بدور است، زیرا ظلم وجور خلفای ثلاث بر آن وجود نازنین برهیچ شیعهٔ دوازده امامی پوشیده نیست، وبا اندکی دقّت در سند حدیث متوجّه خواهیم شد که راوی آن یکی عامر بن شراحیل شعبیّ ودیگری عروة بن زبیر است که هر دوی آنان از دشمنان سرسخت حضرت امیر علیه السّلام می‌باشند، برای مزید اطّلاع دربارهٔ شخصیّت عامر مراجعه به کتاب فصول‌المختارهٔ سیّدمرتضی رحمه الله (ص ۱۷۱) ودربارهٔ شیخ او عروه به شرح نهج البلاغهٔ ابن أبی‌الحدید (ج ٤ ص ٦٣ و ٦٤ و ٦٩) کافی می‌باشد ودر آخر توجّه به این نکته قابل ذکر است که مطالب نقل شده تنها یک خبر تاریخی است نه حدیث وروایت.

فَقالَ : «أَيُّكُمْ يُوازِرُني وَيَكُونُ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي في أَهْلِي ، يُنْجِزُ عِدَتي ، وَيَقْضِي دَيْني» فَأَحْجَمْتُمْ عَنْها إلاّ عَلِيٌّ ، فَقالَ النَّبيُّ صلى الله عليه وآله : أَنْتَ كَذلِكَ»؟ .

فَقالَ العَبّاسُ : فَما أَقْعَدَكَ في مَجْلِسِكَ هٰذا؟! تَقَدَّمْتَهُ وَتَأَمَّرْتَ عَلَيْهِ؟

قالَ [لَهُ] أَبُوبَكْرٍ : اعْذِرُوني يا بَني عَبْدِالمُطَّلِبِ! .

٤٤ ـ وَ روىٰ رافِعُ بْنُ أَبي رافِعٍ الطّائِيُّ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ـ وَقَدْ صَحِبَهُ في سَفَرٍ ـ قالَ : قُلْتُ لَهُ : يا أَبابَكْرٍ، عَلِّمْني شَيْئاً يَنْفَعُني اللهُ بِهِ .

قالَ : قَدْ كُنْتُ فاعِلاً وَلَوْ لَمْ تَسْأَلْني ؛ لا تُشْرِكْ بِاللهِ شَيْئاً ، وَأَقِمِ الصَّلاةَ ، وَآتِ الزَّكاةَ ، وَصُمْ شَهْرَ رَمَضانَ ، وَحُجَّ الْبَيْتَ وَاعْتَمِرْ ، وَلا تَأَمَّرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ مِنَ المُسْلِمينَ .

قالَ : قُلْتُ لَهُ : أَمّا ما تَأْمُرُني بِهِ مِنَ الإيمانِ وَالصَّلاةِ وَالزَّكاةِ وَالصَّومِ وَالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ فَأَنا أَفْعَلُهُ ، وَ أَمّا الإمارَةُ فَإِنِّي رَأَيْتُ النّاسَ لا يُصِيبُونَ هٰذا الشَّرَفَ وَهٰذا الغِنىٰ وَالْعِزَّ وَالمَنْزِلَةَ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إلاّ بِها! .

فرمود : «کدامیک از شما حاضر است با من همراهی نموده ووصیّ وخلیفهٔ من بوده ووعده‌های مرا برآورده ودیون مرا بپردازد؟» ، با شنیدن این کلمات همهٔ شما بجز علیّ کنار کشیدید ، وپیامبر صلى الله عليه وآله خطاب به‌علیّ فرمود: تنها تو شایستهٔ این مسؤولیّت می‌باشی .

عبّاس گفت : [اگر تو به این سخنان معترفی] چگونه در این جایگاه نشسته‌ای وبر علیّ سبقت جسته وامیر او گشته‌ای؟ أبوبکر گفت : مرا معذور بدارید ای‌فرزندان عبدالمطّلب .

٤٤ ـ رافع بن ابی‌رافع گوید : یک وقتی با أبوبکر در راهی همسفر بودم ، در راه از او پرسیدم : ای أبوبکر به من چیزی بیاموز که خداوند بدان واسطه مرا سود بخشد! گفت : خودم نیز چنین قصدی داشتم اگرچه تو نمی‌خواستی : هرگز برای خدا شریکی قرار مده ، ونماز را بپای دار ، وزکات را بپرداز ، وماه رمضان را روزه بگیر ، وحجّ وعمره را ترک مکن ، وهرگز ریاست وفرمانروایی بر دو مسلمان را قبول مکن! .

به او گفتم : آنچه در باب ایمان ونماز وزکات وروزه وحجّ وعمره گفتی ، همه را اطاعت می‌کنم ، ولی مسألهٔ ریاست بسیار مشکل است چون من تا بحال هیچ مسلمانی را ندیدم که بتواند نزد رسولخدا صلى الله عليه وآله به قُلَل شَرف وبی‌نیازی وعزّت ومنزلت صعود کند مگر توسّط [امتحان در] همان امارت وریاست! .

قالَ : إِنَّكَ اسْتَنْصَحْتَني فَأَجْهَدْتُ نَفْسي لَكَ .

فَلَمّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَاسْتَخْلَفَ أَبوبَكْرٍ ، جِئْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ : يا أَبابَكْرٍ! أَلَمْ تَنْهَني أَنْ أَتَأَمَّرَ عَلىٰ اثْنَيْنِ؟ قالَ : بَلىٰ . قُلْتُ : فَما بالُكَ تَأَمَّرْتَ عَلىٰ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (ﷺ)؟ قالَ : اخْتَلَفَ النّاسُ وَخِفْتُ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةَ ، وَدَعَوني فَلَمْ أَجِدْ مِنْ ذلِكَ بُدّاً!!.

٤٥ ـ وَرُوِيَ أَنَّ أَبابَكْرٍ وعُمَرَ بَعَثا إِلىٰ خالِدِ بْنِ الْوَليدِ ، فَواعَداهُ وَفارَقاهُ عَلىٰ قَتْلِ عَلِيٍّ عليه السلام ، وَضَمِنَ ذلِكَ لَهُما ، فَسَمِعَتْ ذلِكَ الخَبَرُ أَسْماءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ [الخَثْعَمِيَّةُ] امْرَءَةُ أَبي بَكْرٍ ، وَهِيَ في خِدْرِها ، فَأَرْسَلَتْ خادِمَةً لَها وَقالَتْ : تُرَدِّدي في دارِ عَلِيٍّ وَقُولي لَهُ : «إِنَّ المَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ» فَفَعَلَتِ الْجارِيَةُ وَسَمِعَها عَلِيٌّ عليه السلام فَقالَ : «رَحِمَهُما اللهُ! قُولي لِمَوْلاتِكِ فَمَنْ يَقْتُلُ النّاكِثينَ وَالمارِقينَ وَالْقاسِطينَ؟» .

وَوَقَعَتِ المُواعَدَةُ لِصَلاةِ الْفَجْرِ إِذْ كانَ أَخْفىٰ ، وَاخْتيرَتْ لِلسُّدْفَةِ وَالشُّبْهَةِ [فَإِنَّهُمْ كانُوا يُغَلِّسُونَ بِالصَّلاةِ حَتّىٰ لا تُعْرَفُ المَرْءَةُ مِنَ الرَّجُلِ] وَلٰكِنَّ اللهَ بالِغُ أَمْرِهِ ،

أبوبکر گفت : تو از من تقاضای نصیحت کردی ومن خالصانه پاسخت گفتم .

أبورافع گوید : وقتی رسولخدا ﷺ وفات یافت وأبوبکر بر مسند خلافت تکیه زد به نزد او شتافه وگفتم : ای أبوبکر مگر این تو نبودی که مرا از ریاست حتّی بر دو مسلمان نهی می‌کردی؟! گفت : آری . گفتم : پس چه شده که عهده‌دار ریاست وامارت امّت محمّد ﷺ شده‌ای؟! گفت : مردم به اختلاف افتادند ومن ترسیدم که گمراه شوند ، وچون از من خواستند عهده‌دار این منصب شوم اجباراً پذیرفتم!! .

٤٥ ـ نقل است که أبوبکر وعمر طیّ مذاکره‌ای با خالد بن ولید از او خواستند که حضرت علیّ عليه السلام را به قتل برساند واو نیز پذیرفت ، درگوشهٔ خانه ؛ همسرِ أبوبکر أسماء بنت عُمَیس متوجّه این جریان شد ، وفوراً پیکی را روانهٔ خانه علیّ عليه السلام نموده وبه او گفت : به او بگو گروهی قصد جان شما را دارند ، چون حضرت این‌مطلب را شنید فرمود : رحمت خدا بر بانویت اسماء ، به او بگو [اگر ایشان به این هدف نائل خواهند شد] پس چه کسی ناکثین ومارقین وقاسطین را می‌کشد؟.

وقرار شد خالد بن ولید هنگام نماز صبح که هوا تاریک است از فرصت استفاده نموده وخود را مخفی سازد [زیرا رسم بر این بود که نماز صبح را در چنان تاریکی بجای می‌آوردند که زن ومرد از هم تمیز داده نمی‌شدند] ولیکن خدا کار خود را رساننده است ،

وَكانَ أَبُوبَكْرٍ قالَ لِخالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ: إِذا انْصَرَفْتَ مِنْ صَلاةِ الْفَجْرِ، فَاضْرِبْ عُنُقَ عَلِيٍّ عليه السلام. فَصَلّىٰ خالِدٌ إِلىٰ جَنْبِهِ لِأَجْلِ ذٰلِكَ؛ وَأَبُوبَكْرٍ فِي الصَّلاةِ يَفْكِرُ فِي الْعَواقِبِ فَنَدِمَ فَجَلَسَ فِي صَلاتِهِ حَتّىٰ كادَتِ الشَّمْسُ تَطْلُعُ يَتَعَقَّبُ الآراءَ وَيَخافُ الفِتْنَةَ وَلا يَأْمَنُ عَلىٰ نَفْسِهِ. فَقالَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ فِي صَلاتِهِ: يا خالِدُ! لا تَفْعَلْ ما أَمَرْتُكَ بِهِ ـ ثَلاثاً ـ وَفِي رِوايَةٍ أُخرىٰ: لا يَفْعَلَنَّ خالِدٌ ما أَمَرْتُهُ [بِهِ].

فَالْتَفَتَ عَلِيٌّ عليه السلام فَإِذا خالِدٌ مُشْتَمِلٌ عَلَى السَّيْفِ إِلىٰ جانِبِهِ، فَقالَ [لَهُ]: يا خالِدُ أَوَ كُنْتَ فاعِلاً؟ فَقالَ: إِي وَاللهِ لَوْلا أَنَّهُ نَهانِي لَوَضَعْتُهُ فِي أَكْثَرِكَ شَعْراً.

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: كَذَبْتَ لا أُمَّ لَكَ، مَنْ يَفْعَلُهُ أَضْيَقُ حَلْقَةً أَسْتٍ مِنْكَ، أَما وَالَّذِي فَلَقَ الحَبَّةَ وَبَرَءَ النَّسَمَةَ لَوْلا ما سَبَقَ بِهِ القَضاءُ لَعَلِمْتَ أَيَّ الْفَرِيقَيْنِ شَرٌّ مَكاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً.

٤٦ ـ وَفِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ لِأَبِي ذَرٍّ رحمه الله أَنَّ أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَخَذَ خالِداً بِإِصْبَعَيْهِ السَّبابَةِ

وأبوبکر به خالد گفته بود: هروقت نماز صبح را به پایان بردم نقشه‌ات را دربارهٔ علیّ عملی ساز، بهمین خاطر خالد در صف نماز در کنار علیّ نشست، وأبوبکر با اینکه در نماز بود ناگاه به فکر عواقب آن عمل شنیع افتاده واز فتنهٔ پس از آن ترسید که نکند جان خودش نیز در خطر باشد، پس پیش از سلام نماز سه بار گفت: «ای خالد آنچه مأموریت داشتی انجام مده»، ودر نقل دیگر خبر آمده است که گفت: «آنچه را که دستور داده بودم خالد انجام ندهد».

وآنحضرت عليه السلام رو به خالد نموده ودید با شمشیربرهنه درکنار او است، فرمود: ای خالد تو را به چه چیز مأمور ساخته بود؟ گفت: به کشتن تو، فرمود: آیا واقعاً این کار را می‌کردی؟ گفت: بخداقسم اگر او مانع نشده‌بود شمشیر را برفرق سرت فرودمی‌آوردم.

حضرت علیّ عليه السلام فرمود: ای بی‌مادر دروغ گفتی، آنکه توان این کار را دارد حلقهٔ استش از تو تنگتر است! قسم به آنکه دانه از زمین بیرون آورده وانسان را خلق نمود اگر قضای الهی بنوع دیگری قلم خورده بود نیک در می‌یافتی که از میان این دو گروه کدامیک شرورتر وضعیف‌تر است!

٤٦ ـ ودر روایت‌دیگری از أبوذر ـ رضي الله عنه ـ نقل است که پس از این ماجرا حضرت امیر علیه السّلام با دو انگشت سبّابه ومیانی خود خالد را چنان گرفت وفشرد

وَالْوُسْطىٰ فِي ذٰلِكَ الْوَقْتِ ، فَعَصَرَهُ عَصْراً فَصاحَ خالِدٌ صَيْحَةً مُنْكَرَةً ، فَفَزِعَ النّاسُ وَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَأَحْدَثَ خالِدٌ فِي ثِيابِهِ وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِرِجْلَيْهِ [الأَرْضَ] وَلا يَتَكَلَّمُ .

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ لِعُمَرَ : هٰذِهِ مَشورَتُكَ المَنْكُوسَةُ ، كَأَنِّي كُنْتُ أَنْظُرُ إِلىٰ هٰذا، فَأَحْمَدُ اللهَ عَلىٰ سَلامَتِنا .

[قالَ :] وَكُلَّما دَنا [مِنْهُ] أَحَدٌ لِيُخَلِّصَهُ مِنْ يَدِهِ عليه السلام لَحْظَةً تَنَحّىٰ عَنْهُ رُعْباً ، فَبَعَثَ أَبُوبَكْرٍ عُمَرَ إِلىٰ العَبّاسِ فَجاءَ وَتَشَفَّعَ إِلَيْهِ وَأَقْسَمَ عَلَيْهِ فَقالَ : بِحَقِّ هٰذا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ! وَبِحَقِّ وَلَدَيْهِ وَأُمِّهِما إِلاّ تَرَكْتَهُ . فَفَعَلَ ذٰلِكَ وَقَبَّلَ الْعَبّاسُ [ما] بَيْنَ عَيْنَيْهِ .

که از شدّت درد بلند فریاد کشید ، ومردم به هراس افتاده وناراحت شدند (فقط فکر خود بودند) ، وخالد خود را ملوّث نموده وپاهای خود را بر زمین می‌زد وهیچ نمی‌گفت .

در اینحال أبوبکر به عمر گفت : این حاصل مشورت عوضی تو بود ، گویا من سرانجامش را می‌دیدم ، خدا را سپاس که آلوده به این عمل نشدم . امّا درباب خالد هر کسی که قدم پیش می‌نهاد تا او را از دست حیدر کرّار رهایی بخشد از سر ترس دور می‌شد ، در اینجا أبوبکر عمر را در پیِ عبّاس فرستاد ، عموی آنحضرت آمده وشفاعت نموده و [با اشاره به روضهٔ نبویّه] گفت : تو را به حقّ صاحب این قبر وآنکه در آن است وبه حقّ حسنین وفاطمه او را رها کن ، آنحضرت نیز پذیرفت ، وعبّاس میان دو دیده‌اش را بوسید .

مترجم گوید : «با اینکه انجام چنین عملی از چنین افراد ظالمی دور از ذهن نیست ، ولی تنها مطلبی که بنظر می‌رسد این است که آیا حضرت امیر عليه السلام در صفوف نماز جماعت آنهم پشت سر أبوبکر حاضر می‌شده یا نه ، از شواهد تاریخی وروایی شیعهٔ دوازده امامی نیک مشخّص می‌شود که آن وجود نازنین پس از اتمام مسألهٔ بیعت أبوبکر با آن وضعیتی که گذشت ، بنا بر عهد معهودی که از رسول خدا ﷺ دریافته بود صبر اختیار نموده وجز در مسائل مهمّ امّت اسلام ؛ درکار حکومت دخالت نکرده وخلفای ثلاث را به رسمیت نشناخت» .

﴿احْتِجاجُ أَمِيرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام عَلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ وَعُمَرَ﴾
﴿لَمّا مَنَعا فاطِمَةَ الزَّهْراءَ عليها السلام فَدَكَ بِالْكِتابِ وَالسُّنَّةِ﴾

٤٧ ـ عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَن أَبِي‌عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: لَمّا بُويِعَ أَبابَكْرٍ وَاسْتَقامَ لَهُ الأَمْرُ عَلىٰ جَمِيعِ المُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ بَعَثَ إِلىٰ فَدَكَ مَنْ أَخْرَجَ وَكِيلَ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنْها، فَجاءَتْ فاطِمَةُ الزَّهْراءُ عليها السلام إِلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ ثُمَّ قالَتْ: لِمَ تَمْنَعُنِي مِيراثِي مِنْ أَبِي رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَأَخْرَجْتَ وَكِيلِي مِنْ فَدَكَ وَ قَدْ جَعَلَها لِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِأَمْرِ اللهِ تَعالىٰ؟

فَقالَ لَها: هاتِي عَلىٰ ذلِكَ بِشُهُودٍ، فَجاءَتْ بِأُمِّ أَيْمَنَ، فَقالَتْ لَهُ أُمُّ أَيْمَنَ: لا أَشْهَدُ يا أَبابَكْرٍ حَتّىٰ أَحْتَجَّ عَلَيْكَ بِما قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله، أَنْشِدُكَ بِاللهِ، أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ: «أُمُّ أَيْمَنَ امْرِءَةٌ مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ»؟ فَقالَ: بَلىٰ، قالَتْ: فَأَشْهَدُ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحىٰ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله: ﴿فَآتِ ذا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ فَجَعَلَ فَدَكَ لِفاطِمَةَ بِأَمْرِ اللهِ تَعالىٰ.

﴿احتجاج حضرت امير عليه السلام با توسّل به كتاب وسنّت بر أبوبكر وعمر﴾
﴿وقتى فدک را از حضرت زهرا عليها السلام غصب نمودند﴾

٤٧ ـ از حمّاد بن عثمان نقل است كه امام صادق عليه السلام فرمود: وقتى با أبوبكر بيعت شد وخلافت‌او برهمهٔ مهاجر وانصار محقّق وثابت شد، فردى را از جانب خود به سرزمين فَدَک فرستاده ودستور داد تا نمايندهٔ حضرت زهرا عليها السلام را از آنجا اخراج كند. در پيِ اين اقدام حضرت فاطمه عليها السلام نزد أبوبكر آمده وفرمود: چرا مرا از ارث پدرى محروم نموده ونماينده‌ام را از انجام بيرون كردى، حال اينكه پدرم آنجا را به دستور خدا براى من قرار داده بود؟

أبوبكر گفت: بر اين مطلب شاهد بياور، آنحضرت نيز اُمّ‌اَيمن را آورد، واو گفت: پيش از اينكه شهادت وگواهى بدهم بايد از تو ـ اى أبوبكر ـ بپرسم: تو را به خدا قسم آيا اين فرمايشِ پيامبر را قبول دارى كه فرمود: «اُمّ‌اَيمن يكى از زنان بهشتى است»؟ گفت: آرى قبول دارم، گفت: بنابر اين من نيز شهادت مى‌دهم كه خداوند عزيز وجليل بر پيامبر وحى فرستاد كه: «حقّ نزديكانت را بده ـ روم: ٣٨» پس آن رسول گرامى نيز فدک را به دستور خداوند براى فاطمه قرار داد.

فَجاءَ عَلِيٌّ عليه‌السلام فَشَهِدَ بِمِثْلِ ذلِكَ ، فَكَتَبَ لَها كِتاباً وَدَفَعَهُ إِلَيْها ، فَدَخَلَ عُمَرُ فَقالَ : ما هٰذا الْكِتابُ؟ فَقالَ : إِنَّ فاطِمَةَ عليها‌السلام ادَّعَتْ في فَدَكَ ، وَشَهِدَتْ لَها اُمُّ أَيْمَنَ وَعَلِيٌّ ، فَكَتَبْتُهُ لَها ، فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتابَ مِنْ فاطِمَةَ فَتَفَلَ فِيهِ وَمَزَّقَهُ!! فَخَرَجَتْ فاطِمَةُ عليها‌السلام باكِيَةً وَهِيَ تَقُولُ : مَزَّقَ اللهُ بَطْنَكَ كَما مَزَّقْتَ كِتابِي هٰذا .

فَلَمّا كانَ بَعْدَ ذلِكَ جاءَ عَلِيٌّ عليه‌السلام إِلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ وَهُوَ في الْمَسْجِدِ وَحَوْلَهُ الْمُهاجِرونَ وَالأَنْصارُ فَقالَ : يا أَبابَكْرٍ لِمَ مَنَعْتَ فاطِمَةَ مِيراثَها مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ؟ وَقَدْ مَلَكَتْهُ في حَياةِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ؟

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : هٰذا فَيْءٌ لِلْمُسْلِمينَ ، فَإِنْ أَقامَتْ شُهُوداً أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله جَعَلَهُ لَها وَإِلاّ فَلا حَقَّ لَها فِيهِ .

فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : يا أَبابَكْرٍ أَتَحْكُمُ فِينا بِخِلافِ حُكْمِ اللهِ تَعالىٰ في الْمُسْلِمينَ؟ قالَ : لا . قالَ : فَإِنْ كانَ في يَدِ الْمُسْلِمينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ ، ثُمَّ ادَّعَيْتُ أَنا فِيهِ ، مَنْ تَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ؟

سپس علیّ عليه‌السلام نیز وارد شده وبه نفع فاطمه شهادت داد، با دیدن آن أبوبکر نیز مجاب شده ونامه‌ای نوشته وبه حضرت زهرا داد ، در اینحال عمر وارد شده وگفت : این نامه چیست؟ گفت : فاطمه ادّعای فدک را نموده واُمّ‌اَیمن وعلیّ برای او شهادت دادند! عمر بن خطّاب نامه را از دست حضرت فاطمه عليها‌السلام گرفته وپاره کرد!. حضرت‌زهرا نیز گریان خارج‌شده در حالیکه می‌فرمود : هرکه نامهٔ مرا پاره کرد خداوند شکمش را پاره کند! .

پس از آن حضرت علیّ عليه‌السلام به مسجد آمد وخطاب به أبوبکر ـ که میان جماعت مهاجر وانصار بود ـ فرمود : برای چه فاطمه را از میراث پدری او محروم ساختی حال اینکه او در زمان حیات رسولخدا مالک آن شده بود؟!

أبوبکر گفت : این فَیء (مال همهٔ) مسلمین است ، اگر شهودی را بیاورد که رسولخدا در زمان حیاتش به او بخشیده قبول است وگرنه او هیچ حقّی در فدک ندارد .

حضرت امیر عليه‌السلام فرمود : ای أبوبکر ، آیا دربارهٔ ما خلاف دستور خداوند دربارهٔ مسلمانان حکم می‌کنی؟ گفت : نه اینطور نیست ، فرمود : اگر در دست یکی از مسلمانان چیزی باشد ومن ادّعا کنم که مالك آن هستم ، تو از کدامیک از ما درخواست شهود می‌نمائی؟

وَكُنْتَ بَدْراً وَنُوراً يُسْتَضاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنا إِذْ غِبْتَ عَنّا فَنَحْنُ الْيَوْمَ نَغْتَضِبُ
فَسَوْفَ نَبْكِيكَ ما عِشْنا وَما بَقِيَتْ مِنَّا الْعُيونُ بِتَهْمالٍ لَها سَكَبُ

قالَ : فَرَجَعَ أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ إِلىٰ مَنْزِلِهِما ، وَبَعَثَ أَبُوبَكْرٍ إِلىٰ عُمَرَ فَدَعاهُ ثُمَّ قالَ لَهُ : أَما رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيٍّ مِنّا فِي هٰذا الْيَوْمِ ، وَاللهِ لَئِنْ قَعَدَ مَقْعَداً آخَرَ مِثْلَهُ لَيُفْسِدَنَّ عَلَيْنا أَمْرَنا ، فَما الرَّأْيُ؟ فَقالَ عُمَرُ : الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ ، قالَ : فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ قالَ : خالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ .

فَبَعَثا إِلىٰ خالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَأَتاهُما ، فَقالا لَهُ : نُرِيدُ أَنْ نَحْمِلَكَ عَلىٰ أَمْرٍ عَظِيمٍ ، قالَ : احْمِلانِي عَلىٰ ما شِئْتُما ، وَلَوْ عَلىٰ قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ ، قالا : فَهُوَ ذاكَ ، فَقالَ خالِدٌ : مَتىٰ أَقْتُلُهُ؟ قالَ أَبُوبَكْرٍ : احْضُرِ الْمَسْجِدَ وَقُمْ بِجَنْبِهِ فِي الصَّلاةِ ، فَإِذا سَلَّمْتَ فَقُمْ إِلَيْهِ وَاضْرِبْ عُنُقَهُ ، قالَ : نَعَمْ .

---

(٤) تو همچون ماه شب چارده ونوری بودی که از تو بهره‌مند می‌شدند، وبر تو از جانب خداوند عزیز آیات نازل می‌شد ،

(٥) گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده ومقام ما را کوچک وسبک شمردند ، چون از میان ما غایب شدی امروز ما مورد غضب وخشم واقع شدیم ،

(٦) این را بدان که تا دم مرگ وتا زمانی که چشمهای ما اشکی برای ریختن داشته باشد بر تو خواهیم گریست!!

أبوبکر وعمر از مسجد خارج شده وبه خانه رفتند ، وأبوبکر کسی را دنبال عمر فرستاده واو را حاضر کرده وگفت : دیدی مجلس ما با علیّ امروز چگونه پایان یافت ، بخدا سوگند اگر این مجلس در روز دیگر تکرار شود بی‌شکّ کار ما متزلزل شده واساس حکومت ما را به تباهی خواهد کشاند ، نظرت چیست وباید چه کنیم؟ عمر گفت : باید دستور دهی که او را بکشد! گفت : چه کسی عهده‌دار آن شود؟ گفت : خالد بن ولید .

پس بدنبال خالد فرستاده ونزد آندو آمد ، گفتند : می‌خواهیم مأموریت سختی را به تو بدهیم ، گفت : برای هر کاری آماده‌ام ، هرچند کشتن علیّ بن ابی‌طالب باشد ، گفتند : همین است ، خالد گفت : زمانش را معیّن کنید، أبوبکر گفت : داخل مسجد شده کنارش می‌نشینی ، وچون من سلامِ نماز را دادم گردنش را می‌زنی ، گفت : بسیار خوب .

فَسَمِعَتْ أَسْماءُ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَكانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ. فَقالَتْ لِجارِيَتِها: اذْهَبِي إِلىٰ مَنْزِلِ عَلِيٍّ وَفاطِمَةَ عليهما‌السلام وَاقْرَئِيهِما السَّلامَ، وَقُولِي لِعَلِيٍّ: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النّاصِحِينَ». فَجاءَتْ، فَقالَ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: «قُولِي لَها: إِنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ما يُرِيدُونَ». ثُمَّ قامَ وَتَهَيَّأَ لِلصَّلاةِ، وَحَضَرَ المَسْجِدَ، وَصَلّىٰ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ، وَخالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يُصَلِّي بِجَنْبِهِ، وَمَعَهُ السَّيْفُ، فَلَمّا جَلَسَ أَبُوبَكْرٍ فِي التَّشَهُّدِ، نَدِمَ عَلىٰ ما قالَ وَخالَفَ الفِتْنَةَ، وَعَرَفَ شِدَّةَ عَلِيٍّ عليه‌السلام وَبَأْسه، فَلَمْ يَزَلْ مُتَفَكِّراً لا يَجْسُرُ أَنْ يُسَلِّمَ، حَتّىٰ ظَنَّ النّاسُ أَنَّهُ قَدْ سَها.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ خالِدٍ، فَقالَ: يا خالِدُ لا تَفْعَلَنَّ ما أَمَرْتُكَ، وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ.

فَقالَ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: يا خالِدُ ما الَّذي أَمَرَكَ بِهِ؟ فَقالَ: أَمَرَنِي بِضَرْبِ عُنُقِكَ. قالَ: أَوَكُنْتَ فاعِلاً؟ قالَ: إِي وَاللهِ، لَوْلا أَنَّهُ قالَ لِي: لا تَقْتُلْهُ قَبْلَ التَّسْلِيمِ؛ لَقَتَلْتُكَ!.

خبر این توطئهٔ شوم به اسماء بنت عمیس که در آنروز همسر أبوبکر بود رسید، سریعاً به کنیزش گفت: به منزل علیّ وفاطمه برو وسلام مرا به آندو برسان وبه علیّ بگو: جماعت قصد جان تو را کرده‌اند از شهر بیرون رو که من خیرخواه تو هستم، حضرت امیر عليه‌السلام پس از استماع کلام به کنیز گفت: نزد مولای خود بازگشته وبه او بگو: خداوند بین آنان وقصد شومشان حائل خواهد شد. سپس برخاست وآمادهٔ نماز شده وبه مسجد رفت، وپشت أبوبکر به نماز ایستاد[1]، وخالد نیز مسلّح کنار او به نماز ایستاد، وقتی أبوبکر برای تشهّد نشست در فکر رفته واز این عمل پشیمان شده واز عواقب امر ترسیده وشدّت وسختی علیّ را بخاطر آورد، وپیوسته در این افکار بود وجرأت سلام دادن را نداشت تا آنجا همه فکر کردند که او گرفتار سهو وخطا شده است.

سپس رو به خالد کرده وگفت: ای خالد آنچه را که گفتم عملی مساز؛ والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

حضرت امیر عليه‌السلام رو به خالد کرده وفرمود: تو را به چه چیز امر کرده بود؟ گفت: به کشتن تو، فرمود: آیا واقعاً آنکار را می‌کردی؟ گفت: آری بخدا قسم، اگر کار را به بعد از سلام نماز موکول نکرده بود حتماً تو را می‌کشتم.

---

۱ ـ سخن در اینباره گذشت.

قالَ : فَأَخَذَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَجَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ ، فَاجْتَمَعَ النّاسُ عَلَيْهِ ، فَقالَ عُمَرُ : يَقْتُلُهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ! فَقالَ النّاسُ : يا أَبَاالحَسَنِ اللهَ اللهَ ، بِحَقِّ صاحِبِ الْقَبْرِ ، فَخَلّىٰ عَنْهُ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ عُمَرَ ، فَأَخَذَ بِتلابِيبِهِ وَقالَ : يا ابْنَ صَهّاكٍ! وَاللهِ لَوْلا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، وَكِتابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ ، لَعَلِمْتَ أَيُّنا أَضْعَفُ ناصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً! . وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ .

﴿رِسالَةُ أَمِيرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام إِلىٰ أَبِي بَكْرٍ﴾
﴿لَمّا بَلَغَهُ عَنْهُ كَلامٌ بَعْدَ مَنْعِ الزَّهْراءِ عليها السلام فَدَكَ﴾

٤٨ ـ شَقُّوا مُتَلاطِماتِ أَمْواجِ الْفِتَنِ بِحَيازِيمِ سُفُنِ النَّجاةِ ، وَحَطُّوا تِيجانَ أَهْلِ الْفَخْرِ بِجَمْعِ أَهْلِ الْغَدْرِ ، وَاسْتَضاؤُا بِنُورِ الأَنْوارِ ، وَاقْتَسَمُوا مَوارِيثَ الطّاهِراتِ الأَبْرارِ ، وَاحْتَقَبُوا ثِقْلَ الأَوْزارِ ، بِغَبْضِهِمْ نِحْلَةَ النَّبِيِّ الْمُخْتارِ ، فَكَأَنِّي بِكُمْ تَتَرَدَّدُونَ فِي الْعَمىٰ ، كَما يَتَرَدَّدُ الْبَعِيرُ فِي الطّاحُونَةِ. أَما وَاللهِ لَوْ أَذِنَ لِي بِمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ لَحَصَدْتُ رُؤُسَكُمْ عَنْ أَجْسادِكُمْ كَحَبِّ ـ

در اینوقت حضرت امیر او را گرفته ونقش زمین ساخت، مردم دور او جمع شده وعمر گفت : به خدای کعبه که او را خواهد کشت!! مردم یکپارچه آنحضرت را قسم به خدا وپیامبر داده که او را رها سازد ، او نیز خالد را رها نموده وعمر را گرفته وگلویش را فشار سختی داده وفرمود : ای پسر صهّاک ، به خدا سوگند که اگر عهد ووصیّت رسولخدا وتقدیر الهی نبود نیک درمی یافتی که کدامیک از ما ضعیف تر وبی یاور تر است! . سپس به منزل رفت .

﴿نامهٔ حضرت امیر عليه السلام به أبوبکر﴾
﴿پس از شنیدن محرومیت حضرت زهرا عليها السلام از فدک﴾

٤٨ ـ [در زمان رسولخدا صلى الله عليه وآله] امواج فتنه وآشوب را با سینهٔ کشتیهای نجات شکافتند ، وتاج مفاخرتِ مردم خودپسند را با محدود نمودن جماعت حیله گر وهواپرست فرو گذاردند ، واز مبدء فیض ونور بخوبی استفاضه کردند ، [ولی پس از وفات پیامبر] میراث نفوس پاک وطاهره را قسمت کردند ، وبا غصب هدیّهٔ پیامبر برگزیده ؛ سنگینی بار گناه بر دوش کشیدند ، گویا با چشم خود می‌بینم که شما کورکورانه همچون شتر چشم بسته بدور آسیاب می‌گردید . بخدا سوگند که اگر اجازه می‌داشتم سرهای شما را مانند

الْحَصِيدِ، بِقَواضِبَ مِنْ حَدِيدٍ، وَلَقَلَعْتُ مِنْ جَماجِمَ شُجْعانِكُمْ ما أُقْرِحَ بِهِ آماقُكُمْ، وَأُوْحِشَ بِهِ مَحالُّكُمْ، فَإِنِّي ـ مُنْذُ عَرَفْتُ ـ: مُرْدِي الْعَساكِرِ، وَمُفْني الْجَحافِلِ، وَمُبِيدُ خَضْرائِكُمْ، وَمُخْمِدُ ضَوضائِكُمْ، وَجَزّارُالدَّوارينَ إِذْ أَنْتُمْ في بُيُوتِكُمْ مُعْتَكِفُونَ، وَإِنِّي لَصاحِبُكُمْ بِالأَمْسِ، لَعَمْرُ أَبِي لَنْ تُحِبُّوا أَنْ تَكُونَ فِينا الخِلافَةُ وَالنُّبُوَّةُ، وَأَنْتُمْ تَذْكُرُونَ أَحْقادَ بَدْرٍ، وَتَأْراتِ أُحُدٍ.

أَما وَاللهِ، لَوْ قُلْتُ ما سَبَقَ مِنَ اللهِ فِيكُمْ، لَتَداخَلَتْ أَضْلاعُكُمْ في أَجْوافِكُمْ كَتَداخُلِ أَسْنانِ دَوّارَةِ الرَّحىٰ، فَإِنْ نَطَقْتُ تَقُولُونَ حَسَدَ، وَإِنْ سَكَتُّ فَيُقالُ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طالِبٍ جَزَعَ مِنَ الْمَوتِ، هَيْهاتَ هَيْهاتَ!! السّاعَةُ يُقالُ لي هٰذا؟! وَأَنا الْمِميتُ المائِتُ، وَخَوّاضُ الْمَنايا في جَوْفِ لَيْلٍ حالِكٍ، حامِلُ السَّيْفَيْنِ الثَّقِيلَيْنِ، وَالرُّمْحَيْنِ الطَّوِيلَيْنِ، وَمُنَكِّسُ الرّاياتِ في غَطامِطِ الْغَمَراتِ، وَمُفَرِّجُ الْكُرُباتِ عَنْ وَجْهِ خَيْرِ الْبَرِيّاتِ،

درو کردن محصولهای رسیده با داسهای برنده وتیز وآهنین از تن جدا می‌ساختم، وکاسهٔ سرِ دلیرانتان را آنچنان می‌شکافتم که چشمهایتان مجروح شده؛ به‌هراس وحیرت افتید،

زیرا من از وقتی که خود را شناختم پیوسته جمعیتهای انبوه را پراکنده ساخته ولشکرها را نابود می‌کردم، ونظام وتشکیلات زیرزمینی شما را بهم می‌زدم، وآنروز که در میادین جنگ سران کفر را قلع وقمع می‌کردم شما در خانه‌های خود لمیده بودید! آری من همان پیشوای دیروزتان هستم [که در غدیر خمّ با من بیعت نمودید]، به خدا سوگند که نیک می‌دانم شما نمی‌خواهید نبوّت وخلافت در خانوادهٔ ما جمع شود، زیرا هنوز کینه‌های بدر واُحد را از خاطر نبرده‌اید.

سوگند به خدا اگر بگویم که تقدیر خداوند دربارهٔ [عذاب] شما چیست از شدّت اضطراب استخوان دنده‌های شما مانند داخل شدن دندانهای پرگار آسیاب در جسم شما فرو خواهد رفت. اگر [به خلافت شما] اعتراض کنم آنرا حمل بر حسد خواهید کرد، واگر سکوت کنم خواهید گفت پسر أبوطالب از مرگ ترسید، هرگز هرگز!! اکنون این سخن دربارهٔ من گویند؟! این من بودم که طعم مرگ را به دشمنان می‌چشاندم، ودر شبهای تیره وتار داخل می‌شدم ودر میادین جنگ دو شمشیر سنگین ودو نیزهٔ بلند همراه داشتم، ودر اوج جنگ وکارزار بیدقهای مخالفین را سرنگون می‌کردم، آری این من بودم که هر اندوه وگرفتگی را از رخسار مبارک رسولخدا صلی الله علیه وآله برطرف می‌ساختم،

أَيْهنُوا! فَوَاللهِ لَابْنُ أَبي طالِبٍ آنِسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ إِلىٰ مَحالِبِ أُمِّهِ، هَبَلَتْكُمُ الْهَوابِلُ لَوْ بِحْتُ بِما أَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ في كِتابِهِ فِيكُمْ لَاضْطَرَبْتُمُ اضْطِرابَ الأَرْشِيَةِ في الطَّوِى الْبَعِيدَةِ وَلَخَرَجْتُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ هارِبِينَ، وَعَلىٰ وُجُوهِكُمْ هائِمِينَ، وَلٰكِنِّي أُهَوِّنُ وَجْدِي حَتّىٰ أَلْقىٰ رَبِّي، بِيَدٍ جَذّاءَ صِفْراً مِنْ لَذّاتِكُمْ، خُلُوّاً مِنْ طَحَناتِكُمْ، فَما مَثَلُ دُنْياكُمْ عِنْدي إِلّا كَمَثَلِ غَيْمٍ عَلا فَاسْتَعْلىٰ ثُمَّ اسْتَغْلَظَ فَاسْتَوىٰ، ثُمَّ تَمَزَّقَ فَانْجَلىٰ.

رُوَيْداً فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْجَلِي لَكُمُ الْقَسْطَلُ وَتَجْنُونَ ثَمَرَ فِعْلِكُمْ مُرّاً، وَتَحْصُدُونَ غَرْسَ أَيْدِيكُمْ ذُعافاً مُمْقِراً وَسَمّاً قاتِلاً وَكَفىٰ بِاللهِ حَكِيماً، وَبِرَسُولِ اللهِ خَصِيماً، وَبِالْقِيامَةِ مَوْقِفاً، فَلا أَبْعَدَ اللهُ فِيها سِواكُمْ، وَلا أَتْعَسَ فِيها غَيْرَكُمْ، وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ.

فَلَمّا أَنْ قَرَءَ أَبُوبَكْرٍ الْكِتابَ، رَعَبَ مِنْ ذٰلِكَ رُعْباً شَدِيداً، وَقالَ: يا سُبْحانَ اللهِ ما أَجْرَأَهُ عَلَيَّ وَأَنْكَلَهُ عَنْ غَيْرِي!

بس کنید! که سوگند به خدا؛ اشتیاقِ من به مرگ از علاقهٔ یک بچّهٔ شیرخواره به پستان مادر بیشتر است! خدا شما را مرگ دهد! اگر حقیقت حال شما را از آیات قرآن بیان کنم مانند ریسمان چاه عمیق؛ مرتعش ومضطرب شده، وحیران وسرگردان از خانه بیرون آمده وسر به بیابان گذارید! ولی از اینکار چشم‌پوشی کرده وزندگی را بر خود ساده وآسان می‌گیرم، تا در نهایت با دست خالی ودور از خوشیهای دنیایی وبا دلی پاک وعاری از هر سیاهی لقای پروردگارم را دریابم، واین را بدانید که دنیای شما در نظر من مانند ابری است که در هوا برخاسته وپهن وضخیم گشته [سپس بی هیچ بارشی] پراکنده شود.

شتاب مکنید، زود باشد که پرده‌های تیرهٔ غفلت وبی‌خبری برطرف شده ونتیجهٔ بد وزشتِ کردارتان را ببینید، ومیوهٔ آن دانه‌های تلخی که کاشتید بصورت سموم کشنده ومهلک درو کنید، واین را بدانید که خداوند بهترین حاکم، ورسول با کرامت او خصم شما، وروز قیامت؛ توقّفگاه شما خواهد بود، امیدوارم که خدا آنجا را تنها موقف شما قرار داده وشما را به هلاکت برساند، والسّلام علیٰ من اتّبع الهدیٰ!!.

با خواندن این نامه أبوبکر سخت به وحشت افتاده و از سرِ تعجّب و شگفت‌زده [رو به جماعتِ حاضر نموده و] گفت: یا سبحان الله! چه چیز او را تا این حدّ بر من جسور نموده واز غیر من واداشته؟!.

مَعاشِرَ المُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ! تَعْلَمُونَ أَنِّي شاوَرْتُكُمْ فِي ضِياعِ فَدَكَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله، فَقُلْتُمْ: إِنَّ الأَنْبِياءَ لايُوَرِّثُونَ وَإِنَّ هٰذِهِ أَمْوالٌ يَجِبُ أَنْ تُضافَ إِلىٰ مالِ الْفَيْءِ، وَتُصْرَفُ فِي ثَمَنِ الْكُراعِ وَالسِّلاحِ، وَأَبْوابِ الْجِهادِ وَمَصالِحِ الثُّغُورِ، فَأَمْضَيْنا رَأْيَكُمْ وَلَمْ يُمْضِهِ مَنْ يَدَّعِيهِ، وَهُوَ ذا يُبْرِقُ وَعِيداً، وَيُرْعِدُ تَهْدِيداً، إِيلاءً بِحَقِّ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله - أَنْ يَمْضَخَها دَماً ذعافاً، وَ للهِ لَقَدِ اسْتَقَلْتُ مِنْها فَلَمْ أَقُلْ، وَاسْتَعْزَلْتُها عَنْ نَفْسِي فَلَمْ أُعْزَلْ، كُلُّ ذٰلِكَ احْتِرازاً مِنْ كَراهِيَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طالِبٍ، وَهَرْباً مِنْ نِزاعِهِ. ما لِي وَلابْنِ أَبِي طالِبٍ، هَلْ نازَعَهُ أَحَدٌ فَفَلَجَ عَلَيْهِ؟

فَقالَ لَهُ عُمَرُ [بْنُ الْخَطّابِ]: أَبَيْتَ أَنْ تَقُولَ إِلاّ هٰكَذا؟ فَأَنْتَ ابْنُ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِقْداماً فِي الحُرُوبِ، وَلا سَخِيّاً فِي الْجُدُوبِ، سُبْحانَ اللهِ! ما أَهْلَعَ فُؤادَكَ وَأَصْغَرَ نَفْسَكَ! قَدْ صَفَّيْتُ لَكَ سِجالاً لِتَشْرِبَها فَأَبَيْتَ إِلاّ أَنْ تَظْمَأَ كَظِمائِكَ، وَأَنْحَتُ لَكَ رِقابَ الْعَرَبِ، وَتَبَتُّ لَكَ إِمارَةَ أَهْلِ الإِشارَةِ وَالتَّدْبِيرِ وَلَوْلا ذٰلِكَ لَكانَ ابْنُ أَبِي طالِبٍ قَدْ صَيَّرَ عِظامَكَ رَمِيماً، فَاحْمِدِ اللهَ عَلىٰ ما

ای گروه مهاجر وانصار شما نیک می‌دانید که من در امر فدک پس از فوت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله با شما مشورت نمودم وشما گفتید: «انبیاء هیچ ارثی از خود باقی نمی‌گذارند، واینگونه اموال باید در قسمت تجهیزات وحفظ مرزها وبرای مصارف عمومی مسلمانان هزینه شود»، من نیز رأی شما را پذیرفتم، ولی مدّعی فدک آنرا نپذیرفت، واکنون چون برق درخشنده وغرّش رعد تهدید می‌کند، واو با اصل خلافت من مخالف است، حال اینکه من می‌خواستم استعفا داده واز این کار کناره گیری کنم ولی شما قبول نکردید، وعدم پذیرش من فقط بخاطر دوری از مخالفت وفرار از جدال با علیّ بن ابی‌طالب بود، ما را با علیّ بن ابی‌طالب چه کار؟ آیا عاقبت کسی که با او ستیزه کند جز شکست است؟

عمر بن خطّاب با شنیدن این سخن عصبانی شده وگفت: فقط توانستی همین کلام را بگویی؟! براستی که تو فرزند کسی هستی که هیچگاه نه پیشقدم در صحنهٔ نبرد بود، ونه هنگام قحطی وفقر بخشندگی وسخاوت داشت، سبحان الله! چقدر ترسو ودل کوچکی! چه آب گوارا وزلالی را در اختیار تو گذاشتم ولی تو حاضر به نوشیدن آن نیستی، ومی‌خواهی تشنه بمانی، وچه گردنکشانی را در مقابلت مطیع وخاضع کرده وافراد خوش‌فکر وسیاستمدار را در اطرافت گرد آوردم، اگر این‌اسباب و وسائل نبود که تا الآن علیّ بن ابی‌طالب استخوانهای تو را خرد می‌کرد، پس خدا را شکر وسپاس کن که یاری مرا به

قَدْ وَهَبَ لَكَ مِنّي ، وَاشْكُرْهُ عَلىٰ ذلِكَ ، فَإِنَّهُ مَنْ رَقىٰ مِنْبَرَ رَسُول اللهِ ﷺ كانَ حَقيقاً عَلَيْهِ أَنْ يُحْدِثَ للهِ شُكْراً ، وَهٰذا عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ الصَّخْرَةُ الصَّمّاءُ الَّتي لايَنْفَجِرُ ماؤُها إِلاّ بَعْدَ كَسْرِها ، وَالْحَيَّةُ الرَّقْشاءُ الَّتي لاتُجيبُ إِلاّ بِالرُّقىٰ ، وَالشَّجَرَةُ الْمُرَّةُ الَّتي لَوْ طُلِيَتْ بِالْعَسَلِ لَمْ تُنْبِتْ إِلاّ مُرّاً ، قَتَلَ ساداتِ قُرَيْشٍ فَأَبادَهُمْ ، وَأَلْزَمَ آخِرَهُمُ الْعارَ فَفَضَحَهُمْ ، فَطِبْ عَنْ نَفْسِكَ نَفْساً ، وَلا تَغُرَّنَّكَ صَواعِقُهُ ، وَلا يَهُولَنَّكَ رَواعِدُهُ وَبَوارِقُهُ ، فَإِنّي أَسُدُّ بابَهُ قَبْلَ أَنْ يَسُدَّ بابَكَ .

فَقالَ لَهُ أَبُوبَكْرٍ : ناشَدْتُكَ اللهَ يا عُمَرُ ، لَمّا أَنْ تَرَكْتَني مِنْ أَغالِيطِكَ وَتَرْبِيدِكَ ، فَوَاللهِ لَوْ هَمَّ ابْنُ أَبي طالِبٍ بِقَتْلي وَقَتْلِكَ لَقَتَلَنا بِشِمالِهِ دُونَ يَمينِهِ وَما يُنْجينا مِنْهُ إِلاّ إِحْدىٰ ثَلاثِ خِصالٍ : إِحْداها أَنَّهُ وَحيدٌ لا ناصِرَ لَهُ ، وَالثّانِيَةُ : أَنَّهُ يَتَّبِعُ فينا وَصِيَّةَ ابْنِ عَمِّهِ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، وَالثّالِثَةُ : أَنَّهُ ما مِنْ هٰذِهِ الْقَبائِلِ أَحَدٌ إِلاّ وَهُوَ يَتَخَضَّمُهُ كَتَخَضُّمِ ثَنِيَّةِ الإِبِلِ نَباتَ أَوانِ الرَّبيعِ ، فَتَعْلَمُ لَوْلا ذلِكَ لَرَجَعَ الأَمْرُ إِلَيْهِ وَإِنْ كُنّا لَهُ كارِهينَ ، أَما إِنَّ هٰذِهِ الدُّنْيا أَهْوَنُ إِلَيْهِ مِنْ لِقاءِ أُحَدِنا الْمَوْتَ ، أَنَسيتَ لَهُ يَوْمَ أُحُدٍ؟ وَقَدْ فَرَرْنا بِأَجْمَعِنا وَصَعِدْنا الْجَبَلَ! وَقَدْ أَحاطَتْ بِهِ

تو عطا فرمود ، زیرا هرکه از منبر رسولخدا بالارفت شایسته است که پیوسته شکر گوید . واین علیّ بن ابی‌طالب مانند سنگ سختی است که تا منفجر نشود آب از آن نجوشد ، وهمچون مار خطرناکی است که بی‌افسون وجادو رام نشود ، ومانند درخت تلخی است که هرچند به عسل آلوده شود میوهٔ شیرین نخواهد داد ، او کسی است که بزرگان وسران کافر قریش راکشته و همه‌اشان را به فضاحت کشانده ونابود ساخته ، ولی با این همه تو خاطرت جمع باشد واز تهدید وشدّت او مهراس ، واز رعد وبرقش مترس ، که من کار او را پیش از آنکه بخواهد بتو صدمه‌ای بزند خواهم ساخت! .

أبوبکر گفت : تو را بخدا دست از سر من بردار وبا این سخنان مبالغه‌آمیز فریبم مده که سوگند بخدا اگر علیّ بن ابی‌طالب اراده کند تنها با دست چپ خود ما را نابود می‌کند ، وآنچه اکنون سبب نجات وعلّت پیروزی ما می‌باشد تنها سه چیز است وبس : یکی اینکه او تنها وبی‌یاور است ، دوم اینکه او مقیّد است که به سفارش پیامبر عمل کند ، وسوم اینکه چون سرانِ کافرِ بیشترِ قبائل وطوائف راکشته بهمین خاطر عداوت باطنی مانع دل نرمی آنان به او است ، وخصومت ایشان به او در مثل مانند جدال شتران نر بر سر مادّه است ، در غیر اینصورت کار خلافت برای او قطعی ومسلّم بوده ومخالفت ما هیچ تأثیری نداشت ، زیرا دنیا در نظر او همچون کراهت ما از مرگ است ، آیا روز اُحد را از خاطر برده‌ای؟ در آن روز سخت ما همه پا به فرار گذاشته وبه بالای کوه رفتیم ، واو

مُلُوكُ الْقَوْمِ وَصَنادِيْدُهُمْ مُوقِنينَ بِقَتْلِهِ ، لايَجِدُ مَحِيصاً لِلْخُرُوجِ مِنْ أَوْساطِهِمْ ، فَلَمّا أَنْ سَدَّدَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رِماحَهُمْ ، نَكَسَ نَفْسَهُ عَنْ دابَّتِهِ حَتّىٰ جاوَزَهُ طِعانُ الْقَوْمِ ، ثُمَّ قامَ قائِماً في رِكابَيْهِ وَقَدْ طَرَقَ عَنْ سَرْجِهِ وَهُوَ يَقُولُ : «يا اللهُ يا اللهُ يا جَبْرَئِيلُ يا جَبْرَئِيلُ يا مُحَمَّدُ يا مُحَمَّدُ النَّجاةَ النَّجاةَ» ثُمَّ عَمَدَ إِلىٰ رَئِيسِ الْقَوْمِ فَضَرَبَهُ ضَرْبَةً عَلىٰ أُمِّ رَأْسِهِ فَبَقِيَ عَلىٰ فَكٍّ واحِدٍ وَلِسانٍ ، ثُمَّ عَمَدَ إِلىٰ صاحِبِ الرّايَةِ الْعُظْمىٰ ، فَضَرَبَهُ ضَرْبَةً عَلىٰ جُمْجُمَتِهِ فَفَلَقَها ، وَمَرَّ السَّيْفَ يَهْوِي في جَسَدِهِ فَبَرَاهُ وَدابَّتَهُ بِنِصْفَيْنِ ، وَلَمّا أَنْ نَظَرَ الْقَوْمُ إِلىٰ ذلِكَ انْجَفَلُوا مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَجَعَلَ يَمْسَحُهُمْ بِسَيْفِهِ مَسْحاً حَتّىٰ تَرَكَهُمْ جَراثِيمَ جُمُوداً عَلىٰ تَلْعَةٍ مِنَ الأَرْضِ ، يَتَمَرَّغُونَ فِي حَسَراتِ الْمَنايا ، يَتَجَرَّعُونَ كُؤُوسَ الْمَوْتِ ، قَدِ اخْتَطَفَ أَرْواحَهُمْ بِسَيْفِهِ ، وَنَحْنُ نَتَوَقَّعُ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ ، وَ لَمْ نَكُنْ نَضْبِطُ أَنْفُسَنا مِنْ مَخافَتِهِ حَتّىٰ ابْتَدَأَتْ مِنْكَ إِلَيْهِ الْتِفاتَةٌ ، وَكانَ مِنْهُ إِلَيْكَ ما تَعْلَمُ ، وَلَوْلا أَنَّهُ نَزَلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتابِ اللهِ لَكُنّا مِنَ الْهالِكِينَ ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعالىٰ : ﴿وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ﴾[1] .

در حالیکه در محاصرهٔ سران وجنگجویان قریش گشته ومرگش قطعی بود با چنان شجاعت واعمال قدرت همه را از اطراف خود متفرّق کرده ونیزه‌ها وشمشیرهایی که از هر طرف سوی او می‌آمد رد نموده وبا ضربتهای پی در پی سر از پیکرشان جدا می‌ساخت واین‌شعار می‌سرود که : «یا الله یا الله! یا جبرئیل یا جبرئیل! یا محمّد یا محمّد! نجات نجات!» سپس به رئیس آنان یورش برده وبا ضربتی سر از بدنش جدا ساخت ، وبعد از آن پرچمدارشان را با مرکبش از پای درآورد ، وپیوسته تیغ تیز شمشیر را با پیکرشان آشنا می‌ساخت ، با دیدن این رشادت ترس بر جان دشمن افتاده وهمگی چون دسته‌ای روباه که از حملهٔ شیرِ خشمناک نظم خود را از دست می‌دهند پا به فرار نهادند ، وبا یادداشت آن خاطره امروز از او توقّعی بیشتر داشتیم ، ای عمر ما قادر نبودیم ترس از علیّ را در خود پنهان کنیم ، تا اینکه این سخن از تو سر زد که او را بقتل رسانی ، وعکس العمل او را خود نیک می‌دانی ، واگر آیهٔ کریمه «وَلَقَدْ عَفا عَنْكُمْ» دربارهٔ ما وشما نازل نشده بود همهٔ ما هلاک شده بودیم .

---

۱ ـ آل عمران : ۱۵۲ .

فَاتْرُكْ هٰذَا الرَّجُلَ ما تَرَكَكَ ، وَلا يَغُرَّنَّكَ قَوْلُ خالِدٍ أَنَّهُ يَقْتُلُهُ ، فَإِنَّهُ لا يَجْسُرُ عَلىٰ ذٰلِكَ ، وَلَوْ رامَهُ لَكانَ أَوَّلَ مَقْتُولٍ بِيَدِهِ ، فَإِنَّهُ مِنْ وُلْدِ عَبْدِمَناف ، الَّذينَ إِذا هاجُوا أَهمّوا[1]، وَإِذا غَضِبُوا أَدْمَوا ، وَلا سِيَّما عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ نابُها الأَكْبَرُ ، وَسَنامُها الأَطْوَلُ ، وَهامَّتُها الأَعْظَمُ ، وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ .

﴿احتجاجُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ عليها السلام عَلَى الْقَوْمِ لَمّا مَنَعُوها فَدَكَ﴾

﴿وَ قَوْلُها لَهُمْ ـ عِنْدَ الْوَفاةِ ـ في الإِمامَةِ﴾

٤٩ ـ روىٰ عَبْدُاللهِ بْنُ الحَسَنِ بِإِسْنادِهِ عَنْ آبائِهِ عليهم السلام : أَنَّهُ لَمّا اجْتَمَعَ أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ عَلىٰ مَنْعِ فاطِمَةَ عليها السلام فَدَكَ ، وَبَلَغَها ذٰلِكَ ، لاثَتْ خِمارَها عَلىٰ رَأْسِها ، وَاشْتَمَلَتْ بِجِلْبابِها ، وَأَقْبَلَتْ في لُمَّةٍ مِنْ حَفَدَتِها وَنِساءِ قَوْمِها ، تَطَأُ ذُيُولَها ، ما تَخْرِمُ مَشْيَتُها مَشْيَةَ أَبيها رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله حَتّىٰ دَخَلَتْ عَلىٰ أَبي بَكْرٍ وَهُوَ في حَشْدٍ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ وَغَيْرِهِمْ ، فَنِيطَتْ

پس دست از این مرد که با تو کاری ندارد بردار وسخن خالد بر قتل او تو را مفریبد زیرا او جرأت اینکار را ندارد ، واگر اینکار کند خود خالد أوّل مقتول است ، زیرا علیّ از اولاد عبدمناف است همانها که چون به حرکت وهیجان آیند همه را به هراس اندازند ، وچون به خشم آیند دریای خون براه اندازند ، خصوصاً علیّ بن ابی‌طالب ، که از هر لحاظ سرآمد آن قوم است ، والسّلام علیٰ من اتّبع الهدیٰ!

﴿احتجاج حضرت زهرا علیها السلام دربارهٔ فدک﴾

﴿وسخنان آنحضرت هنگام فوت دربارهٔ امامت﴾

٤٩ ـ از عبدالله بن حسن به اسناد مذکور در متن نقل است که : وقتی أبوبکر وعمر برای منع حضرت زهرا علیها السلام از فدک همدست شدند واز آن باخبر شد ، مقنعه بر سر کشیده وپارچه‌ای بر سر انداخته وبا چند تن از اطرافیان وزنان قوم خود به سوی مجلس أبوبکر حرکت فرمود ، وبا کمال طمأنینه وآرامش وهمچون رسولخدا صلى الله عليه وآله راه می‌رفت ، چون وارد مسجد شد أبوبکر با گروهی از جماعت مهاجر وانصار نشسته بودند ، پس پرده‌ای زدند ، وآنحضرت در پشت آن پرده جلوس فرمود ، سپس آنحضرت آه دردناکی

---

۱ ـ في نسخة : «هيبوا» .

دُونَها ملاءَةً ، فَجَلَسَتْ ، ثُمَّ أَنَّتْ أَنَّةً أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَها بِالْبُكاءِ ، فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ ، ثُمَّ أَمْهَلَتْ هُنَيْئَةً حَتّىٰ إِذا سَكَنَ نَشِيجُ الْقَوْمِ وَهَدَأَتْ فَورَتُهُمْ ، افْتَتَحَتِ الْكَلامَ بِحَمْدِ اللهِ تَعالىٰ وَالثَّناءِ عَلَيْهِ وَالصَّلاةِ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ ، فَعادَ الْقَوْمُ في بُكائِهِمْ ، فَلَمّا أَمْسَكُوا عادَتْ في كَلامِها ، فَقالَتْ عليها السلام :

الحَمْدُ للهِ عَلىٰ ما أَنْعَمَ ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلىٰ ما أَلْهَمَ ، وَالثَّناءُ بِما قَدَّمَ ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأَها ، وَسُبُوغِ آلاءٍ أَسْداها ، وَتَمامِ مِنَنٍ أَوْلاها ، جَمَّ عَنِ الإِحْصاءِ عَدَدُها ، وَنَأىٰ عَنِ الْجَزاءِ أَمَدُها وَتَفاوَتَ عَنِ الإِدْراكِ أَبَدُها ، وَنَدَبَهُمْ لاسْتِزادَتِها بِالشُّكْرِ لاتِّصالِها ، وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلائِقِ بِإِجْزالِها ، وَثَنّىٰ بِالنَّدْبِ إِلىٰ أَمْثالِها ، وَأَشْهَدُ أَنْ لاإِلٰهَ إِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لاشَرِيكَ لَهُ ، كَلِمَةٌ جُعِلَ الإِخْلاصُ تَأْوِيلَها ، وَضُمِّنَ الْقُلُوبُ مَوْصُولَها ، وَأَنارَ في التَّفَكُّرِ مَعْقُولَها ، الْمُمْتَنِعُ مِنَ الأَبْصارِ رُؤْيَتُهُ ، وَمِنَ الأَلْسُنِ صِفَتُهُ ، وَمِنَ الأَوْهامِ كَيْفِيَّتُهُ ، ابْتَدَعَ الأَشْياءَ لا مِنْ شَيْءٍ كانَ قَبْلَها ، وَأَنْشَأَها بِلا احْتِذاءِ أَمْثِلَةٍ امْتَثَلَها ، كَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ ، وَذَرَأَها بِمَشِيَّتِهِ ، مِنْ غَيْرِ حاجَةٍ مِنْهُ إِلىٰ

از دل سوزان خود کشید وهمهٔ مجلس به گریه وناله افتاده ویکپارچه اندوه وعزا شد ، سپس آنحضرت اندکی صبر نمود تا مجلس آرام گشت سپس اینگونه سخن آغاز نمود :

خداوند جهان را ستایش می‌کنم ودر برابر احسان ونیکوئیهای ظاهری ومعنوی او شاکرم ، نعمتهای او همهٔ جهانیان را فرا گرفته و سفرهٔ احسان او در همه جا گسترده شده است ، خیرات وخوبیهای پروردگار از شماره واندازه واحاطهٔ افکار ما خارج است ، وسپاسگزاری وتشکّر بر نعمت او موجب دوام ومزید آن قرار داده شده ، وتداوم وتواتر احسان او سبب حمد وستایش او خواهد بود . وشهادت می‌دهم معبودی جز الله نیست واو یکتا وبی‌شریک است ، والبتّه تأویل این کلمه (شهادت به وحدانیّت) به حقیقت اخلاص می‌باشد ، وحقیقت توحید واخلاص فطری قلوب ودلها است . وخصوصیّات وتحقیق مقام توحید به نور تفکّر وایمان ظاهر خواهد شد ، واندیشه‌های ما از ادراک ذات او درمانده ، وزبان ما از بیان وتقریر اوصافش قاصر ، درک حضرت حقّ با چشمهای ظاهری محال وممتنع است . همهٔ موجودات را بی‌هیچ سابقه ومادّه به مرحلهٔ ظهور وهستی آورد ، واشیاء را بی‌سابقهٔ بدیل ومثال وشکل ونظیر ایجاد وانشاء کرد ، وبا مشیّت وتوانائی کامل خود وبدون در نظر گرفتن نفع وفائده‌ای مراتب هستی را تصویر وتنظیم

تَكْوِينِها ، وَلا فائِدَةٍ لَهُ في تَصْوِيرِها ، إلاّ تَثْبِيتاً لِحِكْمَتِهِ ، وَتَنْبِيهاً عَلىٰ طاعَتِهِ ، وَإِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ ، وَتَعَبُّداً لِبَرِيَّتِهِ ، وَإِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلىٰ طاعَتِهِ ، وَوَضَعَ الْعِقابَ عَلىٰ مَعْصِيَتِهِ ، ذِيادَةً لِعِبادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ ، وَحِياشَةً لَهُمْ إِلىٰ جَنَّتِهِ .

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبي ، مُحَمّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، اخْتارَهُ وَانْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ ، وَسَمّاهُ قَبْلَ أَنِ اجْتَباهُ ، وَاصْطَفاهُ قَبْلَ أَنِ ابْتَعَثَهُ ، إِذِ الْخَلائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ ، وَبِسَتْرِ الأَهاوِيلِ مَصُونَةٌ ، وَبِنِهايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ ، عِلْماً مِنَ اللهِ تَعالىٰ بِمَآيِلِ الأُمُورِ ، وَإِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ ، وَمَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْمَقْدُورِ . ابْتَعَثَهُ اللهُ إِتْماماً لِأَمْرِهِ ، وَعَزِيمَةً عَلىٰ إِمْضاءِ حُكْمِهِ ، وَإِنْفاذاً لِمَقادِيرِ حَتْمِهِ ، فَرَأىٰ الأُمَمَ فِرَقاً في أَدْيانِها ، عُكَّفاً عَلىٰ نِيرانِها ، عابِدَةً لِأَوْثانِها ، مُنْكِرَةً لِلّهِ مَعَ عِرْفانِها ، فَأَنارَ اللهُ بِأَبي ؛ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلَمَها ، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها ، وَجَلىٰ عَنِ الأَبْصارِ غُمَمَها ، وَقامَ في النّاسِ بِالْهِدايَةِ ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوايَةِ ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمايَةِ ، وَهَداهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ ، وَدَعاهُمْ إِلَى الصِّراطِ الْمُسْتَقِيمِ .

فرمود ، واز آن هیچ منظوری جز اظهار قدرت وحکمت وابراز لطف ومحبّت نداشت ، او افراد انسان را آفریده وآنان را به سوی طاعت وعبادت وثواب واجر جمیل دعوت کرده ، واز خلاف وعصیان وعقاب وغضبِ خود تحذیر فرمود .

وشهادت می‌دهم که پدرم محمّد بنده وفرستادهٔ خداوند بود ، که او را پیش از بعثت او به مقام رسالت ونبوّت ؛ در عالم غیب او را برگزیده است ، زیرا مراتب ومقامات اشخاص از روز ازل واز همان عالم غیب معلوم ومعیّن گردیده است . وخداوند متعال به عواقب امور وجریان کارها آگاه است ، واو به صلاح وفساد وحوادث وپیش‌آمدهای روزگار محیط وعالم است . خداوند فرستاده ورسول خود را مبعوث فرمود تا اوامر واحکام وفرامینِ او در میانِ بشر روشن شده ، ومردم از محیط جهل وگمراهی وانحراف به شاهراه دانش ومعرفت وحقیقت وسعادت رهنمائی شوند ، وچون آنحضرت مبعوث گردید ؛ مردم همه متفرّق ومتشتّت بوده ، واز اصنام واوثان عبادت وپرستش می‌کردند ، واز پروردگار متعال وآفرینندهٔ توانای جهان وجهانیان غافل ومنحرف بودند ، پس به وسیلهٔ آنحضرت جهالت وغفلت ونادانی مردم برطرف گردید ، ورسولخدا با کمال حوصله واستقامت در هدایت ونجات دادن افراد کوشش کرده ، وآنان را به سوی راه راست وآئین حقّ ومحیط نور وهدایت راهنمایی فرمود .

ثُمَّ قَبَضَهُ اللهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيارٍ، وَرَغْبَةٍ وَإِيثارٍ، فَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله مِنْ تَعَبِ هٰذِهِ الدّارِ فِي راحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِكَةِ الأَبْرارِ، وَرِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفّارِ، وَمُجاوَرَةِ الْمَلَكِ الْجَبّارِ، صَلَّى اللهُ عَلىٰ أَبِي، نَبِيِّهِ وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ، وَصَفِيِّهِ [فِي الذِّكْرِ] وَخِيَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيِّهِ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ.

ثُمَّ الْتَفَتَتْ عليها السلام إِلىٰ أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقالَتْ: أَنْتُمْ عِبادَ اللهِ نُصُبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَحَمَلَةُ دِينِهِ وَوَحْيِهِ، وَأُمَناءُ اللهِ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ، وَبُلَغاؤُهُ إِلَى الأُمَمِ، وَزَعِيمُ حَقٍّ لَهُ، لِلهِ فِيكُمْ عَهْدٌ، قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ، وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَها عَلَيْكُمْ، كِتابُ اللهِ النّاطِقِ، وَالْقُرْآنُ الصّادِقُ، وَالنُّورُ السّاطِعُ، وَالضِّياءُ اللاّمِعُ، بَيِّنَةٌ بَصائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرائِرُهُ، مُنْجَلِيَةٌ ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطٌ بِهِ أَشْياعُهُ، قائِدٌ إِلَى الرِّضْوانِ اتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ إِلَى النَّجاةِ اسْتِماعُهُ، بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَعَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ،

سپس خداوند آن رسول گرامی را به سوی خویش خواند و از سر رأفت و اختیار و رغبت وشوق و ایثار آنحضرت را قبض روح فرمود، و محمّد صلى الله عليه وآله از زحمت و گرفتاری و مشقّت این دنیا خلاص گردید، و با فرشتگان ابرار مأنوس و بدرگاه حضرت جبّار مجاور گشت، درود و صلوات خدا بر پدرم، که نبی و امین او بر وحی بود، و برگزیدهٔ و منتخب او از تمام خلق، سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد!.

سپس حضرت زهرا عليها السلام رو به جماعت کرده و فرمود: ای مهاجر و انصار شما بندگان خدا و بپا دارندهٔ احکام و اوامر و نواهی او هستید، شما حامل پیامها و سخنان پیامبر بسوی مردم و امّت دیگرید، باید که شما در مقام حفظ ودایع و حقائق الهی و دین مقدّس اسلام تمام کوشش و امانت خود را داشته باشید. این را بدانید که رسولخدا در بین شما امانتی بس بزرگ و ودیعهٔ بس با عظمتی را باقی نهاده است، و آن کتاب ناطق و قرآن صادق و نور ساطع و پرتو درخشان است که مجموعهٔ حقائق و قوانین و حجّتهای الهی در این کتاب واضح و روشن گردیده است. و شما در صورت عمل به این کتاب آسمانی به آخرین درجهٔ سعادت و ترقّی رسیده و از تیرگیهای جهالت و گمراهی و گرفتاری نجات یافته و مورد غبطهٔ امّتهای دیگر قرار خواهید گرفت. و این را بدانید که در این قرآن وظائف زندگی و حدود و دستورات انفرادی و اجتماعی شما مردم درج گردیده و حُجَج و بیّنات و براهینِ حقّ و حقایقِ و اَحکام الهی در آن منقوش است، و متوجّه این مطلب

وَمَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ ، وَبَيِّناتُهُ الْجالِيَةُ ، وَبَراهِينُهُ الْكافِيَةُ ، وَفَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ ، وَرُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ وَشَرائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ .

فَجَعَلَ اللهُ الإِيمانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ ، وَالصَّلاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ ، وَالزَّكاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَماءً فِي الرِّزْقِ ، وَالصِّيامَ تَثْبِيتاً لِلإِخْلاصِ ، وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ ، وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ ، وَطاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ ، وَإِمامَتَنا أَماناً مِنَ الْفُرْقَةِ ، وَالْجِهادَ عِزّاً لِلإِسْلامِ ، وَذُلاًّ لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالنِّفاقِ ، وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِيجابِ الأَجْرِ ، وَالأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعامَّةِ ، وَبِرَّ الْوالِدَيْنِ وِقايَةً مِنَ السَّخَطِ ، وَصِلَةَ الأَرْحامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمْرِ وَمَنْماةً لِلْعُدَدِ ، وَالْقِصاصَ حِقْناً لِلدِّماءِ ، وَالْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيضاً لِلْمَغْفِرَةِ ، وَتَوْفِيَةَ الْمَكايِيلِ وَالْمَوازِينِ تَغْيِيراً لِلْبَخْسِ ، وَالنَّهْيَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرِّجْسِ ، وَاجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ ، وَتَرْكَ السَّرِقَةِ إِيجاباً لِلْعِفَّةِ ، وَحَرَّمَ اللهُ الشِّرْكَ إِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ فَاتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقاتِهِ ، وَلا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ، وَأَطِيعُوا اللهَ فِيما أَمَرَكُمْ بِهِ وَ[ما] نَهاكُمْ عَنْهُ ،

باشید که تکالیف الهی وقوانین دینی تنها برای خوشبختی وسعادت شما مردم است .

خداوند ایمان را برای تطهیر قلوب شما از آلودگی شرک قرار داده ، وادای نماز را برای دوری از کبر ، وپرداخت زکات را برای پاکی جان وبرکت رزق وروزی ، وروزه را برای تثبیت اخلاص ، وادای حجّ را برای برپاداشتن دین ، وعدل وانصاف را برای نظم اجتماع وحفظ روح مساوات ، ولزوم اطاعت وامامت ما را موجب اَمان از تفرقه وجدائی مؤمنان ، وجهاد را موجب عزّت اسلام وخواری کفّار ومنافقان ، وصبر را پایهٔ خوشبختی ووسیلهٔ نیل به هدف ، وامر به معروف را برای صلاح همگانی ، ونیکی به پدر ومادر را برای مصون ماندن از عذاب الهی ، وصلهٔ رحم را برای طولانی شدن عمر وتکثیر یاران ، وقصاص را برای محفوظ ماندن جانِ مردم ، وادای نذر را برای جلب مغفرت ورحمت حقّ ، ورعایت وزن وکیل را برای اجتناب از کم فروشی ، وممنوعیّت شرب خمر را برای دوری از پلیدی ، وخودداری از فحّاشی ودشنام را برای مصونیت از لعنت مردمان ، ودزدی نکردن را برای حفظ عفّت وپاکدامنی قرار داده است ، وخداوند برای این شرک را حرام نمود تا همه با اخلاص او را بپرستند ، پس تقوای الهی را بخوبی رعایت کرده بگونه‌ای که از این سرا با حال تسلیم خارج شوید ، پس خدا را در اوامر ونواهیش اطاعت نمائید ،

فَإِنَّهُ إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.

ثُمَّ قالَتْ: أَيُّها النّاسُ اعْلَمُوا: إِنِّي فاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله، أَقُولُ عَوْداً وَبَدْواً وَلا أَقُولُ ما أَقُولُ غَلَطاً، وَلا أَفْعَلُ ما أَفْعَلُ شَطَطاً، لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. فَإِنْ تَعْزُوهُ وَتَعْرِفُوهُ، تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسائِكُمْ، وَأَخا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجالِكُمْ، وَلَنِعْمَ الْمَعْزِيُّ إِلَيْهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَبَلَّغَ الرِّسالَةَ صادِعاً بِالنِّذارَةِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِأَكْظامِهِمْ، داعِياً إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يُكَسِّرُ الأَصْنامَ، وَيَنْكُثُ الْهامَ، حَتّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوا الدُّبُرَ، حَتّىٰ تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَخَرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّياطِينِ، وَطاحَ وَشِيظُ النِّفاقِ، وَانْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَالشِّقاقِ، وَفُهْتُمْ بِكَلِمَةِ الإِخْلاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبِيضِ الْخِماصِ [الَّذِينَ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً] وَكُنْتُمْ عَلىٰ شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ، مَذْقَةَ الشّارِبِ وَنُهْزَةَ الطّامِعِ وَقَبْسَةَ الْعَجْلانِ، وَمُوطِئَ الأَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ،

زیرا در میان بندگان تنها دانشمندانند که در برابر خدا خاشعند.

پس فرمود: ای مردم آگاه باشید که من فاطمه وپدرم محمّد است، گفتارم تماماً یکنواخت از سر صدق بوده واز غلط ونادرستی بدور است، از من هرگز کلام بیجا وکردار بی‌ربط سر نمی‌زند، «لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»، این رسولی که از جانب خدا آمده اگر تحقیق کنید پدر من بود نه شما، ودر عقد اُخوّتِ پسرعموی من بود نه شما، چه نسبت نیکویی میان آندو است! آن رسول گرامی پیوسته ابلاغ رسالت نموده وتنذیر فرمود، وهمیشه با عقیدهٔ مشرکان مخالف بوده وبا کردارشان مبارزه می‌کرد واز روی حکمت نیکو به راه پروردگارش می‌خواند، بتهایشان را شکست وسران‌کفر را سرکوب‌کرد، تا سرانجام اجتماعشان پراکنده شد وعقب نشینی کردند، تا اینکه صبحِ حقیقت طلوع کرد وپیشوای دین زبان گشود وتفاله‌های شیاطین دم فرو بسته، وسران اهل نفاق به هلاکت رسیده، وکافران نابود شدند، وزبان شما با جمعی که منوّر وعفیف بودند به کلمهٔ اخلاص گویا شد [همانها که آیهٔ تطهیر درباره‌اشان نازل شد]، حال اینکه پیش از این کنار آتش سوزان گرفتار ودربند بوده ویک طعمه بیش نبودید، ودر زیر چنگال دیگران هیچ اختیار وقدرتی نداشته ودر زیر پای دشمن بودید. آب کثیف وطعامهای پست می‌خوردید،

وَتَقْتاتُونَ الْقِدَّ أَذِلَّةً خاسِئينَ ، تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ ، فَأَنْقَذَكُمُ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ بِأَبي مُحَمَّدٍ ﷺ بَعْدَ اللَّتَيا وَالَّتي ، وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِبُهَمِ الرِّجالِ وَذُؤْبانِ الْعَرَبِ ، وَمَرَدَةِ أَهْلِ الْكِتابِ ، كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَها اللهُ ، أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطانِ أَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ قَذَفَ أَخاه في لَهَواتِها فَلا يَنْكَفِئُ حَتّىٰ يَطَأَ صِماخَها بِأَخْمَصِهِ ، وَيُخْمِدَ لَهَبَها بِسَيْفِهِ ، مَكْدُوداً في ذاتِ اللهِ ، مُجْتَهِداً في أَمْرِ اللهِ ، قَريباً مِنْ رَسُولِ اللهِ ، سَيِّداً في أَوْلِياءِ اللهِ ، مُشَمِّراً ناصِحاً ، مُجِدّاً كادِحاً ، لا تَأْخُذُهُ في اللهِ لَوْمَةُ لائِمٍ ، وَأَنْتُمْ في رفاهية مِنَ الْعِيشِ ، وَادِّعُونَ فاكِهُونَ آمِنُونَ ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ ، وَتَتَوَكَّفُونَ الأَخْبارَ ، وَتَنْكصونَ عِنْدَ النِّزالِ ، وَتَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ .

فَلَمّا اخْتارَ اللهُ لِنَبِيِّهِ دارَ أَنْبِيائِهِ ، وَمَأْوىٰ أَصْفِيائِهِ ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسْكَةُ النِّفاقِ ، وَسَمَلَ

ذلیل وخوار بودید ، وبا اینکه هیچ روزنهٔ امیدی بر جای نگذاشته بودید واشخاص کینه‌توز ونادان دائماً توطئه می‌کردند ، باز مشمول رحمت خداوند شده وشما را توسّط پیغمبر خود از این همه پستی وهلاکت نجات بخشید ، وهر چه شعلهٔ آتش جنگ وخلاف را می‌تافتند خداوند خاموشش می‌کرد . وهرگاه شیطان شاخِ خود را بیرون می‌کرد یا توسّط گروهی از مشرکان زبانِ بغض وعداوتِ خود را می‌گشود برادر او علیّ بن ابی طالب را برای مقابله ودفع آنها اعزام می‌فرمود ، و او (حضرت علیّ علیه‌السلام) از هیچکدام از آن مأموریتها بی‌نتیجه باز نمی‌گشت وبال وپر دشمن را زیر پای خود گذاشته وشعله‌های آتش مخالفین را با شمشیر خود خاموش می‌ساخت ، وبا خلوص نیّت وفقط برای خدا تحمّل آن سختی‌ها را کرده ونهایت کوشش را می‌نمود ، وی نزدیکترین مردم به پیامبر و آقا وسرور اولیاء الله بود ، او پیوسته آماده به خدمت وخیرخواه ؛ جدّی وپرتلاش بود ، ودر راهِ خدا سخن هیچ ملامتگری در او اثری نداشت ، وشما در آنروزگار در کمال رفاه وآسایش بسر برده ودر کمال امنیّت در باغهای خود لمیده ، وپیوسته در انتظار آن بودید که حوادث بد وجریانهای ناملایم شامل حال ما خانواده گردد ، آری شما هنگام یورشِ دشمن فرار کرده واز جنگ گریزان بودید .

اکنون که خدای تعالی پیامبر خود را به سرای انبیا وبرگزیدگان خود نقل مکان

جِلْبابُ الدِّينِ ، وَنَطَقَ كاظِمُ الْغاوِينَ ، وَنَبَغَ خامِلُ الأَقَلِّينَ ، وَهَدَرَ فَنِيقُ الْمُبْطِلِينَ ، فَخَطَرَ فِي عَرَصاتِكُمْ ، وَأَطْلَعَ الشَّيْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مغرَزِهِ هاتِفاً بِكُمْ ، فَأَلْفاكم لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ ، وَلِلْغِرَّةِ فِيهِ مُلاحِظِينَ ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خفافاً ، وَأَحْمَشَكُمْ فَأَلْفاكُمْ غِضَاناً ، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ .

هٰذا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ ، وَالْجُرْحُ لَمّا يَنْدَمِلُ ، وَالرَّسُولُ لَمّا يُقْبَرُ ؛ ابْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ ، أَلا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ ، فَهَيْهاتَ مِنْكُمْ ، وَكَيْفَ بِكُمْ ، وَأَنّىٰ تُؤْفَكُونَ! وَكِتابُ اللهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ ، أُمُورُهُ ظاهِرَةٌ وَأَحْكامُهُ زاهِرَةٌ وَأَعْلامُهُ باهِرَةٌ ، وَزَواجِرُهُ لائِحَةٌ ، وَأَوامِرُهُ واضِحَةٌ ، [وَ] قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ ، أَرَغْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً ، وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ ، ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلاّ رَيْثُ أَنْ تَسْكُنَ نِفْرَتُها وَيَسْلَسَ قِيادُها ،

فرمود ؛ میانتان کینه‌های باطنی ظاهر گشت وجامهٔ دین کهنه وبی‌رونق شد ، وگمراهِ بی‌زبان به سخن آمد وفرد بی‌نام ونشان معروف گشت ، وسرکردهٔ اهل باطل صدای زشت خویش بلند نمود ، وقدم به ساحت شما نهاد ، وشیطان با نیرنگ وفریب شما را تحریک کرد وپاسخ مثبت شنید وشما را گول خورده دید وبرای اوامر خود آماده به خدمت یافت ، وشما را به خشم آورد وبه هدف خود رسید ، وشما اعتدال عمل را از دست داده وگمراه شدید .

الحال زمانی نگذشته دامنهٔ جراحت گسترش یافته وگویی ناعلاج شده ، وهنوز جسم شریف پیامبر در قبر مستقرّ نشده بود که حریصانه آشوب کردید واعمال خود را جلوگیر از فتنه می‌پنداشتید ، بدانید که این مردم هنگام امتحان باختند وجایگاه مردم کافر جهنّم است ، این اعمال از شما بدور است وجای چه عجب است ، وچگونه دروغ می‌گوئید؟ درحالیکه کتاب خدا در میان شما است ، قرآنی که ظاهر واحکامش روشن وحقایق آن آشکار ونواهی آن واضح واوامرش صریح است ، آیا کلام خدا را پشت سر انداختید؟ یا از آن اعراض کرده‌اید؟ چه تبدیل بدی کردند ستمگران ، وهرکس جز اسلام را پیروی کند از او پذیرفته نخواهد شد ودر سرای آخرت از زیانکاران خواهد گشت . سپس آنقدر صبر نکردید که بحران وجوش این مصیبت فروکش کند وخروش

ثُمَّ أَخَذْتُمْ تورون وَقْدَتَها وَتُهَيِّجُونَ جَمْرَتَها ، وَتَسْتَجِيبُونَ لِهِتافِ الشَّيْطانِ الْغَوِيِّ ، وَإِطْفاءِ أَنْوارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ ، وَإِهْمادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ ، تَشْرَبُونَ حَسْواً فِي ارْتِغاءٍ ، وَتَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ فِي الْخَمْرَةِ وَالضَّرّاءِ ، وَنَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلىٰ مِثْلِ حَزِّ الْمُدىٰ وَوخز السَّنانِ فِي الْحُشا ، وَأَنْتُمُ الآنَ تَزْعَمُونَ : أَنْ لا إِرْثَ لَنا ، أَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟! أَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بلىٰ ، قَدْ تَجَلّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضّاحِيَةِ : أَنِّي ابْنَتُهُ .

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ . أَأُغْلَبُ عَلىٰ إِرْثَيْهِ؟! يا ابْنَ أَبِي قُحافَةَ ، أَفِي كِتابِ اللهِ أَنْ تَرِثَ أَباكَ وَلا أَرِثُ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيّاً [عَلَى اللهِ وَرَسُولِهِ]! أَفَعَلىٰ عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتابَ اللهِ وَنَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ؟ إِذْ يَقُولُ : ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ﴾ ، وَقالَ فِيما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحيىٰ بْنِ زَكَرِيّا عليهما السلام إِذْ قالَ : ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ ، وَقالَ : ﴿و أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ﴾ ، وَقالَ : ﴿يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ

آن آرام گیرد ، وبلافاصله اقدام به دامن زدن وافروختن آتش کردید ، وشراره‌های فساد مردم‌را شعله‌ور ساختید ، ودعوت شیطان‌را اجابت نموده وگمراه شدید ، وانوار دین مبین حقّ را خاموش ، واحکام وسنّتهای رسولخدا را ترک نمودید ، شما به بهانه‌های واهی اهداف شوم خود را به اجرا گذاشته ودر واقع به اهل بیت پیامبر خیانت وستم نموده وهرچه خواستید کردید ، وما در مقابل شما صبر می‌کنیم ، همچون صبر در برابر تیزی وبرش کارد وطعنهٔ نیزه‌ها، وحال شما می‌پندارید که مرا هیچ ارثی نیست ، مگر از احکام جاهلیّت پیروی می‌کنید؟ حال اینکه در نزد اهل یقین هیچ حکمی بهتر از حکم خدا نیست، مگر فهم ندارید؟ آری حقیقت آن بر شما چون روز روشن است که من دُخت پیامبرم .

ای مسلمانان ، آیا شایسته است که من از ارث خود محروم باشم؟ ای پسر أبوقُحافه آیا در قرآن است که تو از پدر ارث بری ومن نه؟ به تحقیق از نزد خود حکم تازه ودروغی درآوردی؟ مگر کتاب خدا را عمداً ترک کرده واحکام آنرا پشت سر انداختی؟ خداوند در قرآن می‌فرماید : «و سلیمان از داود ارث برد ـ نمل : ١٦» ، ونیز در نقل ماجرای [تولّد] یحیی علیه السلام می‌فرماید : «[زکریّا گفت : خدایا] از سر احسان به من پسری عطا فرما که پس از من متولّی اُمور ووارث من وآل یعقوب باشد ـ مریم : ٥» ، ونیز فرمود : «صاحبان قرابت وخویشاوندان برخی از آنان بر برخی دیگر اولویّت دارند ـ

حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ﴾ ، وَقالَ : ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ ، وَزَعَمْتُمْ: أَنْ لا حُظْوَةَ لي وَلا إِرْثَ مِنْ أَبي وَلا رَحِمَ بَيْنَنا ، أَفَخَصَّكُمُ اللهُ بِآيَةٍ [مِنَ الْقُرْآنِ] أَخْرَجَ أَبي [مُحَمّداً صلى الله عليه وآله] مِنْها؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ : إِنَّ أَهْلَ الْمِلَّتَيْنِ لا يَتَوارَثانِ؟ أَوَلَسْتُ أَنا وَأَبي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبي وَابْنِ عَمِّي؟ فَدُونَكَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ ، فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ ـ صلى الله عليه وآله ـ وَالْمَوْعِدُ الْقِيامَةُ ، وَعِنْدَ السّاعَةِ يُخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ، وَلا يَنْفَعُكُمْ [ما قُلْتُمْ] إِذْ تَنْدَمُونَ ، وَلِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ.

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرَفِها نَحْوَ الأَنْصارِ فَقالَتْ [لَهُمْ] : يا مَعْشَرَ النَّقِيبَةِ وَأَعْضادَ الْمِلَّةِ وَحِضْنَةَ الإِسْلامِ ، ما هٰذِهِ الْغَمِيزَةُ في حَقِّي وَالسِّنَةُ عَنْ ظُلامَتي؟ أَما كانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَبي يَقُولُ :

انفال : ۷۵» وباز فرموده : «حکم خداوند دربارهٔ ارث اولاد شما این است که نصیب یک مرد دوبرابر زن باشد ـ نساء : ۱۱» ، ونیز فرموده : «[برای شما مقرّر شده که هنگام نزدیک شدن زمان مرگ] اگر مالی از خود باقی گذاردید باید برای پدر ومادر وخویشاوندان خود وصیّت نمائید ، این از جملهٔ حقوقی است که باید اهل تقوا رعایت کنند ـ بقره: ۱۸۰» . وشما پنداشته‌اید مرا نصیب وارثی از پدرم نبوده وهیچ قرابتی میان ما نیست؟! آیا آیات قرآن عُمومِ شما را شامل می‌شود ولی پدر من از آن خارج است؟! نکند شما گمان برده‌اید که من وپدرم از یک‌آئین نبوده واز هم ارث نمی‌بریم؟! مگر شما از پدر وپسر عمویم به عُموم وخُصوص آیات قرآن داناترید؟! سپس به أبوبکر گفت : امروز فدک را از ما ستاندی ، وهرچند که هیچ مخالفی نداری ولی بدان که در روز حشر خداوند حاکم است ، وچه خوب حاکمی است! وپیشوای ما محمّد صلى الله عليه وآله ووعده گاه ما قیامت خواهد بود . ودر آن روز اهل باطل در ضرر وزیانند ، وندامت سودشان نبخشد ، وبرای هر خبری موعدی است وشما درنهایت خواهید فهمید چه کسی عذاب خوارکننده ودائمی شود .

سپس آنحضرت علیها السّلام رو به انصار نموده وفرمود : ای گروه بزرگان وای بازوان توانای ملّت ، وای نگهداران دین ، این چه رفتار سست وسَبُکی است که ظالمانه در حقّ من روا داشته‌اید؟ مگر پدرم ؛ رسولخدا صلّی الله عَلَیْهِ وآله نفرموده بود :

﴿الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وَلَدِهِ﴾؟ سَرْعانَ ما أَحْدَثْتُمْ، وَعَجْلانَ ذا إِهالَةٍ وَلَكُمْ طاقَةٌ بِما أُحاوِلُ، وَقُوَّةٌ عَلىٰ ما أَطْلُبُ وَأُزاوِلُ، أَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ ﷺ؟ فخطب جَلِيلٌ اسْتَوسَعَ وَهْنُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ، وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَاظْلَمَّتِ الأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ، وَكَسَفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، وَانْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ، وَأَكْدَتِ الآمالُ، وَخَشَعَتِ الْجِبالُ، وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ، وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ، فَتِلْكَ وَاللهِ النّازِلَةُ الْكُبْرىٰ، وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمىٰ، لا مِثْلُها نازِلَةٌ، وَلا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِها كِتابَ اللهِ جَلَّ ثَناؤُهُ، فِي أَفْنِيَتِكُمْ، فِي مَمْساكُمْ وَمَصْبَحِكُمْ، [يَهْتِفُ فِي أَفْنِيَتِكُمْ] هُتافاً، وَصُراخاً، وَتَلاوَةً وَأَلْحاناً، وَلَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِأَنْبِياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، حُكْمٌ فَصْلٌ وَقَضاءٌ حَتْمٌ: ﴿وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللهُ الشّاكِرِينَ﴾.

أَيْهاً بَنِي قَيْلَةَ، ءَأُهْضَمُ تُراثُ أَبِي؟ وَأَنْتُمْ بِمَرْأىً مِنِّي وَمَسْمَعٍ؟ وَمَنْتَدىً وَمَجْمَعٍ؟ تَلْبَسُكُمُ

«مراعات هرشخصی در احترام به‌فرزندان اوست»؟ چه با شتاب خلاف آن عمل کردید، هرچند این امر قابل پیش‌بینی بود، با اینکه شما برای احقاق حقوق من قادر وتوانائید، پنداشته‌اید که رسولخدا از میان رفت وما رها گشتیم؟ آه که فوت او چه حادثهٔ بزرگ وپیش‌آمد عظیمی بود، شکافی وسیع پدید نمود وهمه چیز را بهم ریخت واز فقد او زمین تیره شد وخورشید وماه گرفت، وتمام ستارگان از هم پاشیدند، وکشتی آرزو به گِل نشست، وکوهها خاشع شدند، ودر پیِ وفات او حریمها زیر پا گذارده شد وحرمتها ریخت، وبخدا سوگند که این فاجعه‌ای عظیم وپیش آمدی بزرگ وبی مانند بود آری این قضاء حتمی وحکم قطعی خداوند بود که در قرآن از طریق وحی به پیامبر ـ همچون دیگر انبیا ـ به چندین طریق شما را از فاجعه خبر داده بود که: «ومحمّد فقط رسولی است همچون دیگر رسولان، اگر بمیرد یا کشته شود از راه حقّ منحرف شده وبه پشت سرخودتان برمی‌گردید [این را بدانید] وهرکه رو به قهقری برگردد ضرری به خداوند نخواهد داشت، وخداوند آن کسانی را که به نعمتها والطاف الهی متوجّه باشند؛ پاداشی نیکو می‌دهد ـ آل‌عمران: ۱٤٤».

ای گروه انصار، شما حاضر وناظر باشید و میراث پدر من مورد دستبرد دیگران واقع گردد؟! شما مشمول دعوت من گشته ودر معرض امتحان وآزمایشید، حال اینکه

الدَّعْوَةُ، وَتَشْمَلُكُمُ الْخُبْرَةُ، وَأَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعِدَّةِ، وَالأَداةِ وَالْقُوَّةِ، وَعِنْدَكُمُ السِّلاحُ وَالْجُنَّةُ تُوافيْكُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجيبُونَ ، وَتَأْتيكُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغيثُونَ ، وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفاحِ ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلاحِ ، وَالنُّخْبَةِ الَّتي انْتَخَبَتْ ، وَالْخِيَرَةِ الَّتي اخْتيرَتْ لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ .

قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ ، وَتَحَمَّلْتُمُ الْكِدَّ وَالتَّعَبَ ، وَناطَحْتُمُ الأُمَمَ ، وَكافَحْتُمُ الْبُهَمَ ، لانَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ ، حَتّىٰ إِذا دارَتْ بِنا رَحَى الإِسْلامِ ، وَ دُرَّ حَلَبُ الأَيّامِ ، وَخَضَعَتْ ثُغْرَةُ الشِّرْكِ ، وَسَكَنَتْ فَوْرَةُ الإِفْكِ ، وَخَمَدَتْ نيرانُ الْكُفْرِ ، وَهَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ وَالْمَرْجِ ، وَاسْتَوْسَقَ نِظامُ الدِّينِ ، فَأَنّىٰ حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيانِ؟ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الإِعْلانِ؟ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَالإِقْدامِ؟ وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الإِيمانِ؟ بُؤْساً لِقَوْمٍ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ ، وَهَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ ، وَهُمْ بَدَأُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ، أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ .

شما برخوردار ازسلاح وتجهیزات جنگی بوده ومعروف به اهل خیر وصلاح ونیکوکاری هستید ، چه شده که اکنون دعوت مرا شنیده ویاریم نمی‌کنید؟! وناله‌ام را می‌شنوید وبه فریادم نمی‌رسید؟! با اینکه شما درگذشته به تلاش وشجاعت ونبرد وتحمّل سختیها واستقامت شناخته شده وآن گروه منتخب مخصوص ما اهل بیت بودید؟!

شما با اَعراب جاهلی به جنگ پرداخته ودر این راه هرسختی ومشقّت را به جان خریدید ، وبا طوائف مختلف مبارزه کردید وبا دلیرانشان به جدال پرداختید ، و پیوسته گوش به فرمان ما اهل بیت بودید ، ومشتاقانه اوامر ما را اجرا می‌کردید ، تا اینکه عاقبت نظم جامع اسلام برقرار گردید ، وخیرات روزگار تراوش نمود ، ومشرکان سر تسلیم فرود آوردند ، وتظاهر دروغ وباطل آرام شد ، وشعله‌های کفر خاموش گشت ، وهرج ومرج خاتمه یافت ، ونظام دین محکم شد ، چرا پس از روشنی حقیقت حیران شدید؟ وپس از اظهار آن پنهان می‌دارید؟ وبعداز پیشروی عقب‌نشینی کردید؟ وپس از ایمان به شرک افتادید؟ وای بر شما که مانند آن گروهی هستید که عهد خود را شکستند ، وآهنگ بیرون کردنِ پیامبر را نمودند ، وآنان بودند که نخستین بار [دشمنی وپیکار با شما را] آغاز کردند؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ وخدا سزاوارتر است که از او بترسید ، اگر مؤمنید .

أَلا وَقَدْ أَرىٰ أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ ، وَخَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ وَنَحَوْتُمْ بِالضَّيْقِ مِنَ السَّعَةِ ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ ، وَدَسَعْتُمُ الَّذي تَسَوَّغْتُمْ فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ في الأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ .

أَلا وَقَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هٰذا عَلىٰ مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخُذَلَةِ الَّتي خامَرَتْكُمْ ، وَالْغَدْرَةِ الَّتي اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُمْ ، وَلٰكِنَّها فَيْضَةُ النَّفْسِ ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ ، وَخَوَرُ الْقَناةِ ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ ، وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ ، فَدُونَكُمُوها فَاحْتَقِبُوها دُبْرَةَ الظَّهْرِ ، نَقْبَةَ الْخُفِّ ، باقِيَةَ الْعارِ ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللهِ وَشَنارِ الأَبَدِ ، مَوْصُولَةً بِنارِ اللهِ الْمُوقَدَةِ الَّتي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفْئِدَةِ ، فَبِعَيْنِ اللهِ ما تَفْعَلُونَ ، وَسَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ .

آری می‌بینم که شما میل به رفاه وآسایش دنیا نموده ودست از آنکه شایستهٔ تولیت وامامت است برداشته‌اید ، وخود را از مسئولیّت تکالیف وحدود ووظائف دینی رها نموده وآزاد ساختید ، وهرآنچه دیده وشنیده ومی‌دانستید را بدور انداختید ، حال اینکه اگر شما واهل زمین کافر شوند ، براستی که خداوند بی‌نیاز وستوده است .

آری من با کمال دقّت ومعرفت شما را از آن ضلالت وخذلان وتیرگی که ظاهر وباطن شما را فراگرفته است آگاه ساختم ، وناخواسته لبریز جان شد ، وشور وخشمی به بیرون جهید ، وطاقتم طاق شد ، وحبس آن نتوانستم ، وپیشگیرانه بر زبانم آمد[1] ، اکنون بگیرید وببرید این شتری که به ناحقّ غصب نمودید واین دابّهٔ خلافت وفدک را مأخوذ دارید او را رام ومنقاد خود شمارید وبه آسودگی سوار شوید ، امّا بدانید که پای این دابّه مجروح وپشت او زخم دارد ، حمل آن عار ؛ وننگ آن باقی وبرقرار وبه وسم ونشان خداوند تعالی داغ‌دار وموسوم بودنش به ننگ همیشگی آشکار وپیوسته ومتّصل به آتش غضب خداوندگار وکشاننده است راکب خود را به سوی آتشی که شکافندهٔ قلب فاجران وکفّار نابکار است همانا خداوند نگران‌است بدانچه‌میکنید ومیداند ظالمان به کجا میروند وجای میگیرند .

---

۱ ـ حاصل این کلام این است که : «اینکه از شما دادخواهی کرده وطلب یاری و اقامهٔ حجّت نمودم نه به امید یاری وکمک شما بود که‌تنها برای تسلّی‌خاطر وآرامش دل واتمام حجّت بوده تا فردای قیامت مگوئید : ما از این مطلب خبر نداشتیم» . (علاّمهٔ مجلسیّ ﷺ)

وَأَنا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَي عَذابٍ شَدِيدٍ فَاعْمَلُوا إِنّا عامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ.

فَأَجابَها أَبُوبَكْرٍ عَبْدُاللهِ بْنُ عُثْمانَ، وَقالَ: يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ! لَقَدْ كانَ أَبُوكِ صلى الله عليه وآله بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفاً كَرِيماً، [و] رَؤُوفاً رَحِيماً، وَعَلَى الْكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً، وَعِقاباً عَظِيماً، إِنْ عَزَوْناهُ وَجَدْناهُ أَباكِ دُونَ النِّساءِ، وَأَخاً لِبَعْلِكِ دُونَ الأَخِلاّءِ، آثَرَهُ عَلىٰ كُلِّ حَمِيمٍ، وَساعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ، لا يُحِبُّكُمْ إِلاّ سَعِيدٌ، وَلا يُبْغِضُكُمْ إِلاّ شَقِيٌّ بَعِيدٌ، فَأَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الطَّيِّبُونَ، وَالْخِيَرَةُ الْمُنْتَجَبُونَ، عَلَى الْخَيْرِ أَدِلَّتُنا، وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسالِكُنا، وَأَنْتِ يا خِيَرَةَ النِّساءِ، وَابْنَةَ خَيْرِ الأَنْبِياءِ، صادِقَةٌ فِي قَوْلِكِ، سابِقَةٌ فِي وُفُورِ عَقْلِكِ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكِ، وَلا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكِ، وَاللهِ ما عَدَوْتُ رَأْيَ رَسُولِ اللهِ، وَلا عَمِلْتُ إِلاّ بِإِذْنِهِ، وَإِنَّ الرّائِدَ لا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَإِنِّي أُشْهِدُ اللهَ وَكَفىٰ بِهِ شَهِيداً، أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «نَحْنُ مَعاشِرَ الأَنْبِياءِ لا نُوَرِّثُ ذَهَباً وَلا فِضَّةً، وَلا داراً وَلا عِقاراً وَإِنَّما نُوَرِّثُ الْكِتابَ

من دخت پیغمبر شمایم که برایتان بشیر ونذیر بود، وشما را به عذاب شدید بیم میداد، پس آنچه که می‌توانید انجام دهید، ما نیز انتقام خواهیم کشید، حال شما منتظر آنروز باشید، ما نیز منتظر آن روز هستیم.

أبوبکر گفت: ای دُخت رسولخدا، بی‌شکّ پدرت پیوسته با مؤمنین مهربان وکریم وبی‌نهایت مشفق ورحیم بود، وبر کافران سختگیر وچون عذابی شدید بود، برهمگان روشن است که رسولخدا تنها پدر شما بوده، وافتخار برادری با او فقط متعلّق به شوهر تو است، همو که از میان همگان به دوستی ورفاقت خویش برگزید، واو نیز در هر کار سخت ومشکلی او را یاری نمود، فقط افراد خوشبخت شما را دوست می‌دارند، وتنها افراد بدخت به شما بغض می‌ورزند. زیرا شما عترت طاهره ونجیبان برگزیده‌اید، راهنمای ما بر خیر وراه ما منتهی به بهشت است. وتو ای بهترینِ زنان، ودختِ بهترین انبیاء، در کلامت صادقی واز جهت عقل وکمالِ خرد وفهم مقدّم هستی، کسی را نشاید که قول تو را ردّ نموده وحقّ تو را تصاحب کند، بخدا سوگند من از رأی پیامبر تجاوز نکرده، وبرخلاف فرمایش او رفتار نمی‌کنم، والبتّه راهنمای قوم به آنان دروغ نمی‌گوید، ومن خدا را شاهد می‌گیرم وهمان مرا بس که خود از رسولخدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: ما جماعت پیغمبران هیچ طلا ونقره وزمین ومالی را از خود به ارث نمی‌گذاریم، ومیراث ما فقط علم

وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ ، وَما كانَ لَنا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِيِّ الأَمْرِ بَعْدَنا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ» ، وَقَدْ جَعَلْنا ما حاوَلْتُهُ فِي الْكُراعِ وَالسِّلاحِ ، يُقاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجاهِدُونَ الْكُفّارَ ، وَيُجالِدُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجّارَ ، وَذلِكَ بِإِجْماعٍ مِنَ الْمُسْلِمينَ ، لَمْ أَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدِي ، وَ لَمْ أَسْتَبِدَّ بِما كانَ الرَّأْيُ عِنْدِي ، وَهٰذِهِ حالي وَمالي ، هِيَ لَكَ [و] بَيْنَ يَدَيْكَ ، لا نَزْوِي عَنْكِ ، وَلا نَدَّخِرُ دُونَكِ ، وأَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةِ أَبِيكِ ، وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنِيكِ ، لانَدْفَعُ ما لَكِ مِنْ فَضْلِكِ ، وَلا نُوضِعُ مِنْ فَرْعِكِ وَأَصْلِكِ ، حُكْمُكِ نافِذٌ فيما مَلَكَتْ يَدايَ ، فَهَلْ تَرينَ أَنِّي أُخالِفُ في ذلِكَ أَباكَ صلى الله عليه وآله ؟.

فَقالَتْ عليها السلام : سُبْحانَ اللهِ، ما كانَ أَبِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَنْ كِتابِ اللهِ صادِفاً وَلالِأَحْكامِهِ مُخالِفاً! بَلْ كانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ ، وَيَقْتَفِي سُوَرَهُ ، أَفَتَجْمَعُونَ إِلَى الْغَدْرِ اعْتِلالاً عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتانِ ، وَهٰذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبِيهٌ بِما بَغَيَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فِي حَياتِهِ ، هٰذا كِتابُ اللهِ حُكْماً عَدْلاً ، وَناطِقاً فَصْلاً يَقُولُ :

وحکمت وکتاب ونبوّت است ، وآنچه از متاعِ دنیا از ما باقی بماند دراختیار کسی است که پس من از ولایت امور را برعهده می‌گیرد ، واو هرطور که صلاح بداند در آن تصرّف کند» ، وما نیز آنچه تصرّف نمودیم در راه تهیّهٔ وسائل واسباب جنگ از اسلحه وچارپایان مصرف خواهیم کرد ، تا مسلمین نیرو وعظمت پیدا کرده ودر جنگ با کفّار ومخالفین پیروز شوند ، واین اجماع مسلمین است واستبداد رأی من نیست ، واین تمام ماجرا است ، اینک فدک در پیش ما حاضر ودر اختیار تو است ، نه قصد قبض آن را داشته ونه از شما پنهان نمایم ، وتو بانو وسرور زنان امّت پدرت می‌باشی ، ومادر گرامی فرزندان پیامبری ، وقصد تصاحب هیچ مالی از شما را نداریم ، ومنکر مقام تو از جهت پدران واولاد نیستیم ، وحکم وامر تو در آنچه تصاحب نموده‌ایم نافذ است ، ولی آیا من می‌توانم مخالف دستور پدرت رسول خدا صلى الله عليه وآله رفتار کنم؟!

حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود : سبحان الله! هرگز پدرم رسولخدا صلّی الله عَلَیْهِ وآله از کتاب خدا واحکام آن نه منحرف بود ونه مخالف ، بلکه تنها بر اساس احکام وسوره‌های آن رفتار می‌کرد ، آیا شما با هم توطئه کرده وبرای این حیله بهانه وعلّتی می‌تراشید؟ همانگونه که در زمان حیات آن رسول گرامی نیز به او سخنان ناروا نسبت می‌دادید! این قرآن است که با صدایی بلند ورسا وصریح و عادلانه می‌فرماید : «[زکریّا

﴿يَرِثُني وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ ، [وَيَقُولُ :] ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ﴾ ، فَبَيَّنَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيما وَزَّعَ مِنَ الأَقْساطِ ، وَشَرَعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَالْمِيراثِ ، وَأَباحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرانِ وَالإِناثِ ، ما أَزاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلينَ ، وَأَزالَ التَّظَنِّيَ وَالشُّبَهاتِ فِي الْغابِرينَ ، كَلاّ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَميلٌ وَاللهُ الْمُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ .

فَقالَ [لَها] أَبُوبَكْرٍ : صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ ، وَصَدَقَتِ ابْنَتُهُ ، أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَمَوْطِنُ الْهُدىٰ وَالرَّحْمَةِ ، وَ رُكْنُ الدِّينِ ، وَعَيْنُ الْحُجَّةِ ، وَلا أُبْعِدُ صَوابَكِ ، وَلا أُنْكِرُ خِطابَكِ ، هٰؤُلاءِ الْمُسْلِمُونَ بَيْني وَبَيْنَكِ ، قَلَّدُوني ما تَقَلَّدْتُ ، وَباتِّفاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ ما أَخَذْتُ ، غَيْرُ مُكابِرٍ وَلا مُسْتَبِدٍّ وَلا مُسْتَأْثِرٍ ، وَهُمْ بِذلِكَ شُهُودٌ .

فَالْتَفَتَتْ فاطِمَةُ عليها السلام إِلَى النّاسِ وَقالَتْ :

مَعاشِرَ الْمُسْلِمينَ ؛ الْمُسْرِعَةُ إِلىٰ قِيلِ الْباطِلِ ؛ الْمُغْضِيَةُ عَلَى الْفِعْلِ [الْقَبِيحِ] الْخاسِرِ ! أَفَلا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُها؟! كَلاّ بَلْ رانَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ ما أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ ،

گفت : خدایا از سر احسان به من پسری عطا فرما که پس از من] متولّی اُمور ووارث من وآل یعقوب باشد ـ مریم : ۵» و «و سلیمان از داود ارث برد ـ نمل : ۱٦» ، وخداوند در قرآن تا حدّی توزیع وتوریث وقسط وقانون فرایض طبقات وارث را بیان فرموده است ، که موردی برای تردید واشتباه باقی نمانده است ، حاشا! شماها در این امر از تمایلات نفسانی خود پیروی نموده‌اید وما جز صبر چارهٔ دیگری نداریم ، وَاللهُ الْمُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ .

أبوبکر گفت : تمام سخنان خدا ورسول راست وحقّ است ، وتو نیز ای دخت پیامبر راست می‌گویی ، تو معدن علم وجایگاه هدایت ورحمتی ، تو پایه واساس دین وحجّت حقّ ، من هرگز سخن تو را ردّ نکرده ومنکر کلام تو نیستم ، ولی من بی هیچ عناد واستبداد وستیزه‌ای هر چه گفتم با رأی نظر همین جماعت حاضر مسلمان بود وبا مشورت ایشان انجام دادم ، وایشان همگی شاهدند .

حضرت زهرا عليها السلام رو به جانب مردم نموده وفرمود :

ای جماعت مسلمین که عجولانه مبادرت به انتخابِ اَمری باطل وناصواب نمودید ، آیا پیرامون آیات قرآن هیچ تدبّر وتأمّل نمی‌کنید ، یا اینکه دلهای شما در حجاب وپوشیده شده ، نه اینطور نیست بلکه بدی کردار واعمالتان بر دلهای شما غالب گردید

فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصارِكُمْ ، وَلَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ ، وَساءَ ما بِهِ أَشَرْتُمْ ، وَشَرَّ ما مِنْهُ اعْتَضْتُمْ! ، لَتَجِدَنَّ وَاللهِ مَحْمِلَهُ ثَقِيلاً ، وَغِبَّهُ وَبِيلاً ، إِذا كُشِفَ لَكُمُ الْغِطاءُ ، وَبانَ ما وَراءَهُ الضَّرّاءُ ، وَبَدا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ ، وَخَسِرَ هُنالِكَ الْمُبْطِلُونَ . ثُمَّ عَطَفَتْ عَلىٰ قَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَقالَتْ :

(۱ قَدْ كانَ بَعْدَكَ أَنْباءٌ وَ هَنْبَثَةٌ لَوْ كُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَكْثُرِ الْخُطُبُ
(۲ إِنّا فَقَدْناكَ فَقْدَ الأَرْضِ وابِلَها وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدْهُمْ وَلا تَغِبُ
(۳ وَكُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبى وَمَنْزِلَةٌ عِنْدَ الإِلٰهِ عَلَى الأَدْنَيْنِ مُقْتَرَبُ
(٤ أَبْدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوىٰ صُدُورِهِمْ لَمّا مَضَيْتَ وَحالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ
(٥ تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَاسْتَخَفَّ بِنا لَمّا فُقِدْتُ وَكُلُّ الإِرْثِ مُغْتَصَبُ

وتوان شنیدن ودیدن را از گوش وچشم شما گرفت ، وچه بد تأویل نمودید وچه راه زشتی را پیش گرفتید وبدتر از همه آن وجهی است که به سبب آن حقّ دیگران را غصب کردید ، سوگند به خداوند که چون پرده از برابر دیدگان شما برداشته شود منظرهٔ بسیار هولناکی را خواهید دید ، سپس این آیه را قرائت نمود که : «وَبَدا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ ، وَخَسِرَ هُنالِكَ الْمُبْطِلُونَ» . آنگاه رو به قبر شریف پیامبر نموده واین مرثیه را سرود :

(۱) پس از تو اخبار واکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حدّ سخت نمی‌شد ،

(۲) ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد ، قوم تو به اختلاف افتادند ، پس تو خود شاهد امور ایشان باش ،

(۳) هریک از خویشان او دارای احترام ومنزلتند، ونزد خدا آن گرامی‌تر است که به او نزدیکتر ،

(٤) گروهی از مردم آنچه در سینه‌ها [از حقد وکینه] داشتند به ما نمایاندند ، آنگه که تو درگذشتی وخاکها میان ما وشما حائل شد ،

(٥) گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده ومقام ما را کوچک وسبک شمردند ، چون از میان ما غایب شدی امروز ما مورد غضب وخشم واقع شدیم ،

(٦ وَكُنْتَ بَدْراً وَنُوراً يُسْتَضاءُ بِهِ عَلَيْكَ يُنْزَلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
(٧ وَكانَ جِبْرِيلُ بِالآياتِ يُونِسُنا فَقَدْ فُقِدْتَ وَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبُ
(٨ فَلَيْتَ قَبْلَكَ كانَ الْمَوْتُ صادَفَنا لَمّا مَضَيْتَ وَحالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ
(٩ إِنّا رُزِئْنا بِما لَمْ يُرْزَ ذُوشَجَنٍ مِنَ الْبَرِيَّةِ لاعُجْمٌ وَلا عَرَبُ

ثُمَّ انْكَفَأَتْ عليها السلام وَأَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام يَتَوَقَّعُ رُجُوعَها إِلَيْهِ ، وَيَتَطَلَّعُ طُلُوعَها عَلَيْهِ عليها السلام ، فَلَمّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدّارُ ، قالَتْ لِأَمِيرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام :

يا ابْنَ أَبي طالِبٍ ، اشْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنِينِ ، وَقَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنينِ ، نَقَضْتَ قادِمَةَ الأَجْدَلِ ، فَخانَكَ رِيشُ الأَعْزَلِ ، هٰذا ابْنُ أَبي قُحافَةَ يَبْتَزُّني نِحْلَةَ أَبي وَبُلْغَةَ ابْنَيَّ! لَقَدْ أَجْهَدَ في خِصامي ، وَأَلْفَيْتُهُ أَلَدَّ في كَلامي حَتّىٰ حَبَسَتْني قَيْلَةُ نَصْرَها ، وَالْمُهاجِرَةُ وَصْلَها ،

---

(٦) تو همچون ماه شب چارده ونوری بودی که از تو بهره‌مند می‌شدند، وبر تو از جانب خداوند عزیز آیات نازل می‌شد ،

(٧) در گذشته فرشتهٔ وحی جبریل با آیات خدا مونس ما اهل بیت بود ، چون از میان ما رفتی او نیز غایب شده وتمام خوبیها از ما پوشیده شد ،

(٨) ای کاش مرگ پیش از تو سراغ ما می‌آمد ، وقتی شما از این دنیا رحلت نموده ومیان ما وشما حائل شد ،

(٩) به ما مصیبتی رسیده که به هیچ فردِ اندوهناکی از عرب وعجم نرسیده بود .

سپس آنحضرت عليها السلام به منزل بازگشت درحالیکه حضرت امیر عليه السلام در انتظار مراجعت ودرخشش سیمای مبارک او بود ، چون در خانه قرار یافت ؛ از شدّتِ تأثّر شروع به ملامت حضرت امیر عليه السلام کرده وفرمود :

ای فرزند أبوطالب ، چرا همچون کودک در جنین پنهان شده ومانند افراد تهمت‌زده درکنج خانه نشسته‌ای؟ تو کسی بودی که شاه‌پرهای بازها را در هم می‌شکستی ، چطور شده که اکنون از پر وبال مرغانِ ناتوان فرومانده‌ای؟! این فرزند أبوقحافه ، هدیّهٔ پدر وقوت ومعیشت فرزندانم را به ظلم ستانده ، ودر مخالفت با من به سختی می‌کوشد ، وجسورانه مجادله می‌کند ، آنچنانکه جماعت انصار دست از یاری من برداشته ومهاجرین رشتهٔ دوستی را گسسته ،

وَغَضَّتِ الْجَماعَةُ دُونِي طَرْفَها ، فَلا دافِعَ وَلا مانِعَ ، خَرَجْتُ كاظِمَةً ، وَ عُدْتُ راغِمَةً ، أَضْرَعْتَ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّكَ ، افْتَرَسْتَ الذِّئابَ ، وَافْتَرَشْتَ التُّرابَ ، ما كَفَفْتُ قائِلاً ، وَلا أَغْنَيْتُ طائِلاً وَلا خِيارَ لِي ، لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَنِيَّتِي وَدُونَ ذِلَّتِي ، عَذِيرِيَ اللهُ مِنْكَ عادِياً وَمِنْكَ حامِياً ، وَيْلاي فِي كُلِّ شارِقٍ! وَيْلاي فِي كُلِّ غارِبٍ! ماتَ الْعَمَدُ ، وَ وَهَنَ الْعَضُدُ ، شَكْواي إِلىٰ أَبِي! وَ عَدْوايَ إِلىٰ رَبِّي! اللّٰهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَحَوْلاً ، وَأَشَدُّ بَأْساً وَتَنْكِيلاً .

فَقالَ [لَها] أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عليه السلام : لا وَيْلَ لَكِ [يا بِنْتَ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ] ، بَلِ الْوَيْلُ لِشانِئِكِ ثُمَّ نَهْنِهِي عَنْ وَجْدِكِ يا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ ، وَبَقِيَّةَ النُّبُوَّةِ ، فَما وَنَيْتُ عَنْ دِينِي ، وَلا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي ، فَإِنْ كُنْتِ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ ، فَرِزْقُكِ مَضْمُونٌ ، وَكَفِيلُكِ مَأْمُونٌ ، وَما أُعِدَّ [اللهُ] لَكِ أَفْضَلُ

وهمه تنهايم گذاشته‌اند ، نه مدافعى دارم ونه مانعى ، از خانه با دلى آكنده از خشم خارج شدم ودر نهايت خوارى بازگشتم ، آرى آن روزى شكست خوردى كه تندى وخشونت خود را ضايع نمودى ، آرى روزگارى درشكار گرگان بوده وپاره مى‌كردى ، وحال خاك نشينى را اختيار نموده‌اى!! نه پاسخ گوينده‌اى را مى‌دهى ، ونه سخن ياوه‌اى را ممنوع مى‌سازى ، من نيز ديگر هر چاره‌اى را از كف داده‌ام ، اى كاش پيش از اين خوارى مرده بودم ، عذرخواه من در تمام اين حرفها كه با تو گفتم وكم حرمتى كه صادر شد همانا خداى من است ، چه مرا وابگذارى ويا حمايت نمايى!

واى بر من در هر طلوع آفتاب! تكيه گاهم از دنيا رفت ، وبازويم ناتوان شد ، شكايت نزد پدر مى‌برم! واز خداوند دادخواهى مى‌كنم! خدايا! نيرو وقدرت تو از همه افزونتر ؛ وعذاب ونكال تو از همه شديدتر است! .

آنگاه مولاى متّقيان از در تسليت به آنحضرت عليها السلام گفت : اى دختر بهترين انبياء برتو هيچ ويل وواى مباد! كه ويل و واى براى دشمن بدخواه تو است! اى دختر برگزيدهٔ عالميان ويادگار آخر الزّمان ، غم واندوه خود فرونشان ، وبدان كه من هرگز در دينم سستى نكرده واز حدّ توانم خارج نشده‌ام ، اگر مقصود شما روزى به قدر كفاف است كه آنرا خداوند ضمانت فرموده ، واو ضامنى استوار وامين است ، وآنچه براى تو مهيّا وآماده

مِمّا قُطِعَ عَنْكِ ، فَاحْتَسِبي اللهَ .

فَقَالَتْ عليها السلام : حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ . وَأَمْسَكَتْ .

* * * * * *

* * * * *

* * * *

* * *

* *

*

فرموده برتر از آن است که از شما به غارت رفته ، پس کار را به خدا واگذار! .

پس حضرت زهرا عليها السلام آرام گشته وعرض کرد : خدا مرا کافی است واو بهترین وکیل است ، ودیگر چیزی نگفت .

* * * * * *

* * * * *

* * * *

* * *

* *

*

٥٠ ـ وَقالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفْلَةَ : لَمّا مَرِضَتْ [سَيِّدَتُنا] فاطِمَةُ عليها السلام الْمَرْضَةُ الَّتي تُوُفِّيَتْ فيها ، اجْتَمَعَتْ إِلَيْها نِساءُ الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ لِيَعُدْنَها ، فَقُلْنَ لَها : كَيْفَ أَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِكِ يا ابْنَةَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ؟

فَحَمِدَتِ اللهَ (عليها السلام) وَصَلَّتْ عَلىٰ أَبيها صلى الله عليه وآله ثُمَّ قالَتْ :

أَصْبَحْتُ وَاللهِ عائِفَةً لِدُنْياكُنَّ ، قالِيَةً لِرِجالِكُنَّ ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ ، وَشَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ ،

فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ ، وَاللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ ، وَقَرْعِ الصَّفاةِ وَصَدْعِ الْقَناةِ ، وَخَتْلِ الآراءِ وَزَلَلِ الأَهْواءِ ، وَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ : أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ ،

لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدَتْهُمْ رِبْقَتَها ، وَحَمَّلَتْهُمْ أَوْقَتَها ، وَشَنَّتْ عَلَيْهِمْ غاراتُها ، فَجَدْعاً وَعَقْراً وَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ .

---

٥٠ ـ وسويد بن غفله گفت : چون بانوی ما حضرت فاطمه عليها السلام به بستر بیماری افتاد ـ همان بیماری که منجر به فوت آنحضرت گشت ـ ، زنان انصار ومهاجرین برای عیادت به خدمت او رسیده وگفتند : با این بیماری چگونه شب را به صبح آوردی ای دخت پیامبر؟

حضرت زهرا عليها السلام نیز پس از حمد الهی وصلوات بر پدرش فرمود :

به خدا سوگند درحالی شب را به صبح رساندم که از دنیای شما ناراضی ، واز مردان شما بیزارم ، آنان را پس از امتحان دور انداخته ، وپس از مشاهدهٔ نیّات سوء ورفتارهای ناهنجارشان از همهٔ آنان کناره گیری نمودم! [سپس گمراه‌شدن پس از هدایت را به باد انتقاد گرفته وفرمود :]

قبیح وزشت باد آن شکافهای شمشیر [که در جهاد راه خدا ایجاد شد] ، وهرکارِ لهوی پس از کاری جدّی ، وآن سنگ خوردنها از کفّار وآزار نیزه! ونتیجه‌اش این خطای در رأی وسستی نظر! چه کار بدی مرتکب شدند! که غضب الهی برای ایشان مهیّا وتا ابد در جهنّم خواهند ماند! .

البتّه من ایشان را به راه حقّ خواندم ومتوجّه سنگینی آن نموده وهمه چیز را بر آنان ظاهر نمودم . رویشان بخاک باد! مرگ بر آنان! لعنت بر قوم ستمکار!.

وَيْحَهُمْ أَنّىٰ زَعْزَعُوها عَنْ رَواسِي الرِّسالَةِ ، وَقَواعِدِ النُّبُوَّةِ وَالدَّلالَةِ ، وَمَهْبَطِ الرُّوحِ الأَمِينِ وَالطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيا وَالدِّينِ؟ أَلا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ . وَمَا الَّذي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الحَسَنِ عليه السلام ؟!

نَقَمُوا وَاللهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ ، وَقِلَّةَ مُبالاتِهِ ، لِحَتْفِهِ وَشِدَّةِ وَطْأَتِهِ ، وَنَكالِ وَقْعَتِهِ وَتَنَمُّرِهِ في ذاتِ اللهِ ، وَتَاللهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللاّئِحَةِ ، وَزالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْواضِحَةِ ، لَرَدَّهُمْ إِلَيْها ، وَحَمَلَهُمْ عَلَيْها ، وَلَسارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً ، لا يَكْلِمُ خِشاشُهُ ، وَلا يَكِلُّ سائِرُهُ وَلا يَمَلُّ راكِبُهُ ، وَلَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلاً نَمِيراً صافِياً رَوِيّاً ، تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ ، وَلا يَتَرَنَّقُ جانِباهُ ، وَلَأَصْدَرَهُمْ بِطاناً ، وَنَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَإِعْلاناً ، وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلّىٰ مِنَ الْغِنىٰ بِطائِلٍ ، وَلا يَحْظىٰ مِنَ الدُّنْيا بِنائِلٍ ، غَيْرَ رَيِّ النّاهِلِ ، وَشَبْعَةِ الْكافِلِ ، وَلَبانَ لَهُمُ الزّاهِدُ مِنَ الرّاغِبِ ، وَالصّادِقُ مِنَ الْكاذِبِ ، وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ ، وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ

وای بر این امّت! چه چیز آنانرا از: ستونهای استوار رسالت واساس نبوّت وراهنمایی؛ ومهبط فرشتهٔ وحی ، ودانا به تمام امور دنیا وآخرت ، گمراه ساخت؟ آگاه باشید که این انحراف خسران مبین است . چرا اینگونه أبوالحسن را عقوبت کردند؟!

به خدا سوگند که این مجازات (خذلان وتنها گذارن آنحضرت) فقط بخاطر ترس از شمشیر او وکمی ملاحظه در اجرای حقّ ، وسختی وشدّت جنگ او ، وشجاعت کارزار ، وبی‌مهابا بودن او در اجرای فرامین الهی بود ، وبه خدا سوگند اگر تمام امّت از راه سعادت منحرف شده واز پذیرش راه روشن امتناع می‌کردند ، [علیّ] همهٔ آنان را بـه راه آورده وآرام آرام وصحیح وسالم به سعادت وخوشبختی می‌کشاند ، که نه خود خسته شود ونه ایشان ملول ، ودر نهایت آنانرا به سرچشمه‌ای با آبی گوارا ومطلوب وعاری از هر خس وخاشاک می‌برد ، وایشان را از آن سیراب بازمیگرداند ودر خـفا وآشکـار اشـان را نصیحت می‌نمود در حالیکه خود آنحضرت از غنای آنها بهره نمی‌برد واز دنیای ایشان برای خود چیزی ذخیره نمی‌فرمود مگر باندازهٔ شربت آبی که تشنه خود را سیراب کند واندکی از طعام که گرسنه بدان سدّ جوع نماید ، ودر آنوقت زاهد از راغب وراستگو از دروغگو تمیز داده وشـناخته مـیشد ، «اگـر مـردم قـریٰ ودهـات ایمـان مـی‌آوردند وپرهیزگاری میکردند هرآینه درهای آسمان را بـه رحمت وبـرکت بـروی ایشـان بـاز

بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ، وَالَّذينَ ظَلَمُوا مِنْ هٰؤلاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَما هُمْ بِمُعْجِزينَ .

أَلا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ! وَما عِشْتَ أَراكَ الدَّهْرُ عَجَباً! وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجب قَوْلهمْ! لَيْتَ شِعْري إِلىٰ أَيِّ سِنادٍ اسْتَنَدُوا؟! وَإِلىٰ أَيِّ عِمادٍ اعْتَمَدُوا؟! وَبِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟! وَعَلىٰ أَيَّةِ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَاحْتَنَكُوا؟! لَبِئْسَ الْمَوْلىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ ، وَبِئْسَ لِلظّالِمينَ بَدَلاً .

اسْتَبْدَلُوا وَاللهِ الذُّنابَيَ بِالْقَوادِمِ ، وَالْعَجُزَ بِالْكاهِلِ ، فَرَغْماً لِمَعاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً ، أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ لايَشْعُرُونَ ، وَيْحَهُمْ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لايَهِدِّي إِلاّ أَنْ يُهْدىٰ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟!

میکردیم وزمین را رخصت می‌دادیم تا خیر وبرکات خود را برون اندازد ، ولکن چون مردم تکذیب آیات الهی کردند وبه اعمال زشت پرداختند ما هم بر ایشان تنگ گرفتیم وبه سبب کردار قبیح وعصیان ایشان را معاقب ومأخوذ داشتیم ـ اعراف : ۹٦» وکسانیکه از این جماعت مرتکب ظلم وستم شدند بزودی جزای اعمال بدشان به آنان می‌رسد ، چه آنان از تحت قدرت ونفوذ ما خارج نیستند وما از گرفتنشان عاجز نیستیم .

آهای همگی گوش کنید! زودا که روزگار عجائب خود را به شما نمایش دهد! واگر متعجّب شدید این از عجیب بودن گفتارشان است! ایکاش می‌دانستم که این مردم به چه بنای بلندی تکیه کرده ، ومتمسّک چه دستگیره‌ای شده ، وهتک حرمت چه ذرّیّه‌ای را نموده وایشان را مقهود ومغلوب ساخته‌اند ، بد مولایی است مولایشان وبد دوستی است دوستشان ، وظالمان مبادله‌ای بسیار بد کردند [که أمیرالمؤمنین را خانه‌نشین کردند]

درد را دوا ، ومرض را شفا ، وگلخن را گلشن ، وظلمت را نور ، وسیاه‌چالرا کوه طور پنداشتند ، بخاک مالیده‌باد بینی‌های گروهی که گمان می‌کنند که کار نیکو می‌کنند ، آگاه باشید که آنان مفسدانند ولکن خودشان نمی‌دانند ، وای بر آنان آیا آنکه به سوی حقّ راهنمائی می‌کنید به تبعیّت و پیروی شایسته‌تر است یا آنکه به حقّ راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟

أَما لَعَمْرِي لَقَدْ لَقِحَتْ فَنَظِرَةٌ رَيْثَما تُنْتَجُ ، ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْءَ الْقَعْبِ دَماً عَبِيطاً وَذُعافاً مبيداً ،

هُنالِكَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ، وَيَعْرِفُ التّالُونَ غِبَّ ما أَسَّسَ الأَوَّلُونَ ، ثُمَّ طِيبُوا عَنْ دُنْياكُمْ أَنْفُساً ، وَاطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً ، وَأَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صارِمٍ ، وَسَطْوَةٍ مُعْتَدٍ غاشِمٍ ، وَبِهَرْجٍ شامِلٍ وَاسْتِبْدادٍ مِنَ الظّالِمِينَ!

يَدَعُ فَيْئَكُمْ زَهِيداً، وَجَمْعَكُمْ حَصِيداً ، فَيا حَسْرَةً لَكُمْ! وَأَنّىٰ بِكُمْ وَقَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ ، أَنُلْزِمُكُمُوها وَأَنْتُمْ لَها كارِهُونَ؟! .

قالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ : فَأَعادَتِ النِّساءُ قَوْلَها عَلَيْهَا السَّلامُ عَلىٰ رِجالِهِنَّ ، فَجاءَ إِلَيْها قَوْمٌ مِنْ وُجُوهِ الْمُهاجِرِينَ وَالأَنْصارِ مُعْتَذِرِينَ وَ قالُوا : يا سَيِّدَةَ النِّساءِ ، لَوْ كانَ أَبُوالْحَسَنِ

بجانم قسم که این افعال شما حامل گشت، پس منتظر باشید تا مدّت حمل منقضی شود، پس از آن نتیجه باز آورد! اکنون خون تازه خواهید دوشید واوانی شما از هر قاتل سرشار خواهد شد ،

در آنزمان ضرر جاهل وسود عاقل آشکار شود وآنجا را اندوختهٔ پیشینیان باشد بر اخلاق میراث رسد ، پس ساکن کنید قلب خود را وآرام دهید نفوس خویش را ، ومهیّا شوید از برای حوادث وفتنه‌ها ومصیبتها! وخود را به شمشیر قاطع ودواهی مهلک واستبداد ستمکاران بشارت دهید!

بی شکّ منافع شما نابود ومزارعتان محصود وبهرهٔ شما افسوس ودریغ خواهد بود ، زودا که گریبان ندامت بدرید وهیچ نمی‌دانید به کجا اندر افتادید ، بی‌گمان کورکورانه در ظلمت خانهٔ ضلالت اسیر ودر چاه جهالت دستگیر گشتید ، چگونه شما را ملزم کنیم به سوی راه هدایت وحال آنکه از شنیدن کلمات ما کراهت دارید؟!

سُوَید بن غَفْلَه گوید : زنان مهاجر وانصار تمام فرمایشات حضرت فاطمه عليها السلام را به سَمعِ مردان خود رساندند ، وسران مهاجر وانصار با شنیدن این سخنان به جانب آنحضرت شتافته وگفتند : ای بانوی زنان جهان ، اگر علیّ بن ابی‌طالب پیش از آنکه ما با

ذَكَرَ لَناهٰذا الأَمْرَ قَبْلَ أَنْ نَبْرُمَ الْعَهْدَ ، وَنَحْكُمَ الْعَقْدَ ، لما عَدَلْنا عَنْهُ إِلىٰ غَيْرِهِ .

فَقالَتْ عليها السلام : إِلَيْكُمْ عَنِّي فَلا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ ، وَلا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ .

* * * * *

* * * *

* * *

* *

*

أبوبکر بیعت کنیم وپیمان متابعت محکم کنیم ؛ حاضر می‌شد واین سخنان می‌فرمود هرگز سر از طاعت او بیرون نمی‌کردیم! .

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود : از من دور شوید! پس‌از اتمام حجّت بـرشما دیگـر جایی برای عذر وبهانهٔ شما نیست ، وهیچ چیز چارهٔ تقصیر وکوتاهی شما نکند .

* * * * *

* * * *

* * *

* *

*

﴿احتجاج سَلْمانُ الْفارِسِيُّ علیه‌السلام﴾
﴿في خُطْبَةٍ خَطَبَها بَعْدَ وَفاةِ رَسُول اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَلَى الْقَوْمِ﴾
﴿لَمّا تَرَكُوا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام وَاخْتارُوا غَيْرَهُ﴾
﴿وَنَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوذَ عَلَيْهِمْ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لايَعْلَمُونَ﴾

۵۱ ـ [رُوِيَ] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبائِهِ علیهم‌السلام قالَ : خَطَبَ النّاسَ سَلْمانُ الْفارِسِيُّ ـ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ـ ، بَعْدَ أَنْ دُفِنَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِثَلاثَةِ أَيّام ، فَقالَ فِيها :

أَلا أَيُّها النّاسُ! اسْمَعُوا عَنِّي حَدِيثي ، ثُمَّ اعْقِلُوهُ عَنِّي ، أَلا وَإِنِّي قَدْ أُوتِيتُ عِلْماً كَثِيراً ، فَلَوْ حَدَّثْتُكُمْ بِكُلِّ ما أَعْلَمُ مِنْ فَضائِلِ أَمِيرِالمُؤْمِنينَ عَلِيٍّ علیه‌السلام لَقالَتْ طائِفَةٌ مِنْكُمْ : هُوَ مَجْنُونٌ ، وَقالَتْ طائِفَةٌ أُخْرىٰ : اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِقاتِلِ سَلْمانَ .

أَلا إِنَّ لَكُمْ مَنايا ، تَتْبَعُها بَلايا ، أَلا وَإِنَّ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ علیه‌السلام عِلْمَ الْمَنايا وَالْبَلايا ، وَمِيراثَ الْوَصايا وَفَصْلَ الْخِطابِ ، وَأَصْلَ الأَنْسابِ ، عَلىٰ مِنْهاجِ هارُونَ بْنِ عِمْرانَ

احتجاج سلمان فارسیّ علیه‌السلام

پس از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در نکوهش امّت در عهدشکنی از حضرت امیر علیه‌السلام

۵۱ ـ از امام صادق علیه‌السلام به واسطهٔ پدران گرامش نقل شده که سلمان فارسی سه روز پس از دفن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه‌ای بدین شرح ایراد نمود :

آهای مردم! کلامی از من گوش کرده سپس درباره‌اش اندیشه کنید ، بدانید که اطّلاعات بسیاری در فضائل علیّ بن ابی‌طالب دارم ، که اگر قصد نقل تمام آنها را داشته باشم گروهی از شما مرا دیوانه انگاشته وگروهی خونم را مباح سازید .

بدانید که شما را تقدیراتی است که پیش‌آمدهای گوناگونی در پیِ آن می‌آید ، واین را بدانید که نزد علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام است علم منایا (مقدّرات) وعلم بلایا (گرفتاریهایی که متوجّه مردم می‌شود) ومیراث وصایا (ثمرهٔ سفارشات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) وفصل خطاب واصل وریشهٔ انساب (نَسَبهای مردم) ، همانگونه که هارون بن عمران

مِنْ مُوسىٰ عليهما السلام إِذْ يَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : أَنْتَ وَصِيِّي فِي أَهْلِ بَيْتِي ، وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي ، وأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ ، وَلٰكِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ سُنَّةَ بَنِي إِسْرائِيلَ ، فَأَخْطَأْتُمُ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَلا تَعْمَلُونَ .

أَما وَاللهِ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ عَلىٰ سُنَّةِ بَنِي إِسْرائِيلَ ، حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةَ بِالْقُذَّةِ ، أَما وَالَّذي نَفْسُ سَلْمانَ بِيَدِهِ : لَوْ وَلَّيْتُمُوها عَلِيّاً لَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ ، وَمِنْ تَحْتِ أَقْدامِكُمْ ، وَلَوْ دَعَوْتُمُ الطَّيْرَ فِي جَوِّ السَّماءِ لَأَجابَتْكُمْ ، وَلَوْ دَعَوْتُمُ الْحِيتانَ مِنَ الْبِحارِ لَأَتَتْكُمْ ، وَلَما عالَ وَلِيُّ اللهِ ، وَلا طاشَ سَهْمٌ مِنْ فَرائِضِ اللهِ ، وَلا اخْتَلَفَ اثْنانِ فِي حُكْمِ اللهِ ، وَلٰكِنْ أَبَيْتُمْ فَوَلَّيْتُمُوها غَيْرَهُ ، فَابْشَرُوا بِالْبَلاءِ ، وَاقْنُطُوا مِنَ الرَّخاءِ ، وَقَدْ نابَذْتُكُمْ عَلىٰ سَواءٍ ، فَانْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ فِيما بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ مِنَ الْوِلاءِ .

عَلَيْكُمْ بِآلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام ، فَإِنَّهُمُ الْقادَةُ إِلَى الْجَنَّةِ ، وَالدُّعاةُ إِلَيْها يَوْمَ الْقِيامَةِ .

از مُوسىٰ شنید او نیز از پیامبر شنید که فرمود : «تو وصیّ من در خانواده، وجانشین وخلیفه در امّتم هستی ، ونسبت تو به من همچون نسبت هارون است به مُوسىٰ» ، ولی افسوس که شما امّت شیوهٔ قوم بنی‌اسرائیل را پیش گرفته وآگاهانه راه خطا را پیمودید .

به خداسوگند که قدم به قدم مانند بنی‌اسرائیل همان خطاها را مرتکب خواهید شد! به خدایی که جانِ‌سَلمان در دست اوست سوگند اگر علیّ‌را پیشوا ووالیِ خود ساخته‌بودید ، هرآینه برکت ونعمت از آسمان وزمین اطراف شماها را فرا می‌گرفت ، تا آنجا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می‌کردند وماهیهای دریا خواستهٔ شما را می‌پذیرفتند ودیگر هیچ دوست وبندهٔ خدایی فقیر نشده وهیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی‌رفت ، وهیچ دونفری در حکم خدا اختلاف نمی‌کردند ، ولی افسوس که شما مخالفت نموده ومسند خلافت را به فرد دیگری سپردید ، پس درانتظار گرفتاری وبلا باشید ، ودست از خوشبختی بشوئید ، من حقیقت امر را برای تک تک شما روشن ساختم ، پس بدانید از امروز به بعد رشتهٔ محبّت ودوستی میان من وشما بریده شد .

دست از دامن آل محمّد صلى الله عليه وآله برندارید ، زیرا تنها ایشان راهنمای به سوی بهشت ، ودر روز قیامت خوانندگان به آن خواهند بود .

عَلَيْكُمْ بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام ، فَوَاللهِ لَقَدْ سَلَّمْنا عَلَيْهِ بِالْوِلايَةِ وَإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ، مِراراً جَمَّةً مَعَ نَبِيِّنا ، كُلُّ ذلِكَ يَأْمُرُنا بِهِ ، وَيُؤَكِّدُهُ عَلَيْنا ، فَما بالُ الْقَوْمِ عَرَفُوا فَضْلَهُ فَحَسَدُوهُ؟! وَقَدْ حَسَدَ قابِيلُ هابِيلَ فَقَتَلَهُ ، أَوْ كُفّاراً قَدِ ارْتَدَّتْ أُمَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ عليه السلام ، فَأَمْرُ هٰذِهِ الأُمَّةِ كَأَمْرِ بَنِي إِسْرائِيلَ ، فَأَيْنَ يَذْهَبُ بِكُمْ .

أَيُّهَا النّاسُ وَيْحَكُمْ ما لَنا وَأَبُو فُلانٍ وَفُلانٌ؟! أَجَهِلْتُمْ أَمْ تَجاهَلْتُمْ؟! أَمْ حَسَدْتُمْ أَمْ تَحاسَدْتُمْ؟ وَاللهِ لَتَرْتَدُنَّ كُفّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ ، يَشْهَدُ الشّاهِدُ عَلَى النّاجِي بِالْهَلَكَةِ ، وَيَشْهَدُ الشّاهِدُ عَلَى الْكافِرِ بِالنَّجاةِ ، أَلا وَإِنِّي أَظْهَرْتُ أَمْري ، وَسَلَّمْتُ لِنَبِيِّي ، وَاتَّبَعْتُ مَوْلايَ وَمَوْلىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ، عَلِيّاً أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ ، وَقائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَإِمامَ الصِّدِّيقِينَ ، وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِينَ .

* * * * *

بر شما باد به فرمانبری امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب عليه السلام ، که به خدا سوگند که [در روز غدیر] ما به دفعات در حضور پیامبر ﷺ تحت عنوان ولایت وامارت بر او سلام نمودیم وپیوسته رسولخدا با تأکید ما را بدان کار وامی‌داشت ، حال مردم را چه شده با علم به فضائلش بر او حسد می‌برند؟! عاقبتِ حسادتِ قابیل بر هابیل کُشتن او بود ، یا مانند قوم بنی‌اسرائیل کارشان به کفر وارتداد کشیده ، شما را چه شده؟!

ای مردم ، وای برشما ، ما را با أبوفلان وفلان چه کار؟! آیا به جهل افتاده یا خود را به نادانی می‌زنید؟ یا حسد ورزیده یا خود را به حسادت زده‌اید؟ به خدا سوگند که شما مرتدّ وکافر شده وبا شمشیر به جان هم خواهید افتاد تا آنجا که با شهادتِ دروغ ناجی‌های خود را محکوم به مرگ نموده وکافران را تبرئه وآزاد کنید ، بدانید که من حرف خود را زدم وتسلیم پیامبرم شدم ، واز مولای خود وتمام امّت ؛ علیّ بن ابی طالب عليه السلام پیروی نمودم ، همو که سیّد وسرور اوصیاء ، وپیشوای پیشانی سفیدان [از وضو] ، ورهبر راستگویان وشهیدان وصالحان است .

* * * * *

﴿احتجاجُ لِأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ﴾
﴿عَلَى الْقَوْمِ مِثْلُ ما احْتَجَّ بِهِ سَلْمانُ ﷺ﴾

٥٢ ـ [رُوِيَ] عَنْ مُحَمَّدٍ ؛ وَيَحيىٰ ابْنَي عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبِيهِما ، عَنْ جَدِّهِما ، عَنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام قالَ : لَمّا خَطَبَ أَبُوبَكْرٍ قامَ إِلَيْهِ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ وَكانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ فَقالَ :

يا مَعْشَرَ الْمُهاجِرينَ ؛ الَّذينَ اتَّبَعُوا مَرْضاةَ اللهِ ، وَأَثْنىٰ اللهُ عَلَيْهِمْ في الْقُرْآنِ ، وَيا مَعْشَرَ الأَنْصارِ ؛ الَّذينَ تَبَوَّؤُوا الدّارَ وَالإِيمانَ ، وَأَثْنَى اللهُ عَلَيْهِمْ في الْقُرْآنِ ، تَناسَيْتُمْ أَمْ نَسيتُمْ ، أَمْ بَدَّلْتُمْ ، أَمْ غَيَّرْتُمْ ، أَمْ خَذَلْتُمْ ، أَمْ عَجَزْتُمْ؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قامَ فِينا مَقاماً أَقامَ فِيهِ عَلِيّاً عليه السلام فَقالَ : «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا مَوْلاهُ ـ يَعْني عَلِيّاً ـ وَمَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَهٰذا أَمِيرُهُ»؟

احتجاج اُبَیّ بن کَعْب بر قوم
مانند احتجاج سلمان

٥٢ ـ از محمّد ویحییٰ دو فرزند عبدالله بن‌حسن از پدرانشان از امیرالمؤمنین علیّ بن‌ـ ابی‌طالب نقل است که فرمود : پس از خطبهٔ أبوبکر ـ در روز جمعهٔ اوّل ماه‌مبارک‌رمضان ـ اُبَیّ بن کَعْب برخاسته واینگونه سخنرانی کرد که :

ای گروه مهاجر که خشنودی خداوند را در نظر داشته ودر قرآن مورد ثنای الهی قرار گرفته‌اید ، وای گروه انصار که در شهر ایمان سکنیٰ گزیدید و به همین جهت خداوند در قرآن از شما تعریف کرده ، آیا فراموش کرده یا خود را به نسیان زده‌اید ، آیا تبدیل عهد وپیمان کردید ویا تغییر آئین داده‌اید ، یا خذلان اختیار کرده یا عاجز شده‌اید؟!

مگر شما فراموش کرده‌اید که رسولخدا صلى الله عليه وآله در [روز غدیر] درمیان ما بپاخواسته وعلیّ را در مقابل همه نگه داشته وفرمود : «هرکس که من مولای او هستم علیّ مولای اوست ، وکسی که من نبیّ او هستم علیّ امیر اوست»؟!.

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ : «يا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ ، طاعَتُكَ واجِبَةٌ عَلىٰ مَنْ بَعْدي كَطاعَتي في حَياتي غَيْرُ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي»؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ : «اُوصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتي خَيْراً فَقَدِّمُوهُمْ وَلا تَقَدَّمُوهُمْ، وَأَمِّرُوهُمْ وَلا تَأَمَّرُوا عَلَيْهِمْ»؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ : «أَهْلُ بَيْتي مِنارُ الْهُدىٰ ، وَالدّالُّونَ عَلَى اللهِ»؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام : «أَنْتَ الْهادي لِمَنْ ضَلَّ»؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ : «عَلِيٌّ الْمُحْيِي لِسُنَّتي [من بعدي] ، وَمُعَلِّمُ اُمَّتي ، وَالْقائِمُ بِحُجَّتي ، وَخَيْرُ مَنْ أَخْلَفَ مِنْ بَعْدِي ، وَسَيِّدُ أَهْلِ بَيْتي ، وَأَحَبُّ النّاسِ إِلَيَّ ، طاعَتُهُ كَطاعَتي عَلىٰ اُمَّتي»؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ يُوَلِّ عَلىٰ عَلِيٍّ أَحَداً مِنْكُمْ وَوَلاّهُ في كُلِّ غَيْبَتِهِ عَلَيْكُمْ؟

مگر از خاطر برده‌اید که رسولخدا صلى الله عليه وآله به او فرمود: «ای علیّ جایگاه تو نزد من همچون هارون است به مُوسیٰ ، اطاعت امّت از تو پس از من مانند اطاعت آنان از من در زمان حیاتم بوده ؛ فرض وواجب است ، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نیست»؟ .

مگر این سخن رسولخدا صلى الله عليه وآله را از یاد برده‌اید که فرمود : «سفارش من به شما در مورد اهل بیتم خیر است ، پس آنان را مقدّم داشته وبر ایشان سبقت مگیرید ، وآنان را امیر خود ساخته وبر آنان امارت پیدا مکنید»؟ .

مگر شما نمی‌دانید که رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : «اهل بیت من وسیلهٔ هدایت وراهنمایان به سوی خدا می‌باشند»؟.

آیا این فرمایش پیامبر به علیّ را فراموش کرده‌اید که فرمود : «تو هدایتگر گمراهان هستی»؟ .

آیا از خاطر برده‌اید که رسولخدا دربارهٔ علیّ فرمود : «علیّ احیاگر سنّت ، ومعلّم امّت من است ، همو که حجّت مرا بپای داشته وبهترین جانشین من است ، او آقای اهل بیت من ومحبوب‌ترین فرد نزد من است ، اطاعت‌او همچون اطاعت من برامّت واجب است»؟.

مگر نمی‌دانید که پیامبر در زمان حیات هیچکس را امیر او نساخت ودر نبودِ خود او را بر همه اَمیر ووَلیّ نمود؟!.

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ كانَ مَنْزِلُهُما في أَسْفارِهِما واحِداً ، وَارْتِحالُهُما واحِداً ، وَأَمْرُهُما واحِداً؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قالَ : «إِذا غِبْتُ فَخَلَّفْتُ عَلَيْكُمْ عَلِيّاً فَقَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ رَجُلاً كَنَفْسي»؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قَبْلَ مَوْتِهِ قَدْ جَمَعَنا في بَيْتِ ابْنَتِهِ فاطِمَةَ عليها السلام فَقالَ لَنا : إِنَّ اللهَ تَعالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ أَنِ اتَّخِذْ أَخاً مِنْ أَهْلِكَ فَاجْعَلْهُ نَبِيّاً ، وَاجْعَلْ أَهْلَهُ لَكَ وُلْداً ، أُطَهِّرُهُمْ مِنَ الآفاتِ ، وَأُخَلِّصُهُمْ مِنَ الرَّيْبِ ، فَاتَّخَذَ مُوسىٰ هارُون أَخاً ، وَ وُلْدَهُ أَئِمَّةً لِبَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِهِ ، الَّذينَ يَحِلُّ لَهُمْ في مَساجِدِهِمْ ما يَحِلُّ لِمُوسىٰ عليه السلام ، وَأَنَّ اللهَ تَعالىٰ أوحىٰ إِلَيَّ أَنِ اتَّخِذْ عَلِيّاً أَخاً ، كَما أَنَّ مُوسىٰ اتَّخَذَ هارُونَ أَخاً ، وَاتَّخَذَ وُلْدَهُ ولداً ، فَقَدْ طَهَّرْتُهُمْ كَما طَهَّرْتُ وُلْدَ هارُونَ ، أَلا إِنِّي قَدْ خَتَمْتُ بِكَ النَّبِيِّينَ فَلا نَبِيَّ بَعْدَكَ» فَهُمُ الأَئِمَّةُ الْهادِيَةُ .

آیا از خاطر برده‌اید که علیّ در سفر وحضر وموقع کوچ وهنگام نزول ودر مواقع دیگر پیوسته همراه رسولخدا بود؟ .

مگر این سخن پیامبر را فراموش کرده‌اید که می‌فرمود : «هرگاه در میان شما نبودم وعلیّ را خلیفهٔ شما ساختم فردی همچون خودم را بر شما گماشته‌ام»؟.

آیا از خاطر برده‌اید که پیامبر قبل از رحلت ما را در خانهٔ فاطمه علیها السلام گرد آورده وفرمود : خداوند تبارک وتعالی به مُوسیٰ وحی فرمود که برادری از اهلت انتخاب نموده واو را نبیّ قرار ده ، وخانوادهٔ او را فرزندان خود نما ، تا ایشان را از هر آفتی حفظ ، واز هر شکّ وتردیدی پاک نمایم ، ومُوسیٰ وهارون را به اُخوّت برگزید ، وفرزندان او را پس از خود رهبران بنی‌اسرائیل ساخت ، وقوانین مسجد آنان دربارهٔ مُوسیٰ مشمول ایشان نیز شد . حال خداوند به من وحی فرموده که همچون مُوسیٰ نسبت به هارون ؛ تو نیز علیّ را به اُخوّت برگزین ، وفرزندان او را چون اولاد خود محسوب دار [امامان امّت قرار ده] ، که من ایشان را همچون فرزندان هارون مطهّر نمودم ، بدانید که من نبوّت را به تو ختم نموده وپس از تو دیگر هیچ پیامبری نخواهدبود»؟ ، وآن فرزندان همان امامان هدایت یافته‌اند .

أَفَلا تَبْصُرونَ ، أَفَلا تَفْهَمُونَ ، أَفَلا تَسْمَعُونَ؟!! ضُرِبَ عَلَيْكُمُ الشُّبَهاتُ ، فَكانَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِي سَفَرٍ فَأَصابَهُ عَطَشٌ شَدِيدٌ حَتّىٰ خَشِيَ أَنْ يُهْلَكَ ، فَلَقِيَ رَجُلاً هادِياً فِي الطَّرِيقِ ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْماءِ ، فَقالَ لَهُ : أَمامَكَ عَيْنانِ : إِحْداهُما مالِحَةٌ ، وَالاُخْرىٰ عَذْبَةٌ ، فَإِنْ أَصَبْتَ الْمالِحَةَ ضَلَلْتَ ، وَ إِنْ أَصَبْتَ الْعَذْبَةَ هَدَيْتَ وَرَوِيتَ ، فَهٰذا مَثَلُكُمْ أَيَّتُهَا الاُمَّةُ الْمُهْمَلَةُ كَما زَعَمْتُمْ ، وَأَيْمُ اللهِ ما أهملتم ، لَقَدْ نَصَبَ لَكُمْ عَلَماً ، يَحِلُّ لَكُمُ الْحَلالَ ، وَيُحَرِّمُ عَلَيْكُمُ الْحَرامَ ، وَلَوْ أَطَعْتُمُوهُ ما اخْتَلَفْتُمْ ، وَلا تَدابَرْتُمْ ، وَلا تَقاطَعْتُمْ ، وَلا تَقاتَلْتُمْ ، وَلا بَرِيءَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ، فَوَاللهِ إِنَّكُمْ بَعْدَهُ لَناقِضُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، وَإِنَّكُمْ عَلىٰ عِتْرَتِهِ لَمُخْتَلِفُونَ ، إِنْ سُئِلَ هٰذا عَنْ غَيْرِ ما يَعْلَمُ أَفْتىٰ بِرَأْيِهِ ، فَقَدْ أَبْعَدْتُمْ ، وَتَخارَسْتُمْ وَزَعَمْتُمْ أَنَّ الْخِلافَ رَحْمَةٌ ، هَيْهاتَ أَبَى الْكِتابُ ذٰلِكَ عَلَيْكُمْ ، يَقُولُ اللهُ تَعالىٰ جَدُّهُ : ﴿وَلا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَاُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ﴾ .

چرا دیده گانتان را باز نکرده واندیشه نمی‌کنید، مگر شما نمی‌شنوید؟! نکند که شما گرفتار شبهات شده‌اید وحکایت شما ماجرای آن مردی است که در راه سفر گرفتار تشنگی سختی شده ودر لحظهٔ مرگ با مردی راهنما روبرو شده ودرخواست آب می‌کند واو می‌گوید : روبروی تو دو چشمه است ، یکی تلخ است وناگوار ، ودیگری شیرین است وگوارا ، اگر به آب تلخ برسی ، گمراه شده‌ای ، ورسیدن به آندیگر کمال مقصود خواهد بود وهدایت ورفع تشنگی . واین ماجرا ، حکایت حال شما امّت است که خود را مهمل وبیهوده پنداشته‌اید ، وبه خدا سوگند که شما مهمل گذارده نشده‌اید ، بلکه نشانِ هدایت برای شما نصب شده ، حلال برای شما جایز وحرام بر شما ممنوع گشته ، وقسم به خدا که اگر او را اطاعت می‌کردید نه به اختلاف افتاده ونه دشمنی می‌کردید ، نه قطع رابطه کرده وجنگ می‌کردید ونه از هم اظهار برائت وبیزاری می‌نمودید . وبه خدا سوگند که شما پس از رحلت پیامبر عهد وپیمان او را شکستید ، ودر مسألهٔ عترتِ او به اختلاف افتاده ودیگران در این مسأله دست به دامنِ رأی ونظر خود شدند ، بدانید که این تصوّر خام واشتباه بزرگی است ، شما پنداشته‌اید که اختلاف نظر مایهٔ رحمت است ، اینطور نیست ، قرآن با این عقیده سخت مخالف است ، آنجا که خداوند با عظمت فرموده : «مانند آن افرادی نباشید که پس از روشن‌شدن راه وبرهان در میان خود به تفرقه واختلاف افتادند ، برای آنان عذاب سختی مهیّا گردیده است ـ آل عمران : ۱۰۵» .

ثُمَّ أَخْبَرَنا بِاخْتِلافِكُمْ ، فَقالَ سُبْحانَهُ : ﴿وَلا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ أَيْ لِلرَّحْمَةِ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : يا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ عَلَى ـ الْفِطْرَةِ وَالنّاسُ مِنْها بُرَآءُ ، فَهَلاّ قَبِلْتُمْ مِنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! كَيْفَ وَهُوَ خَبَّرَكُمْ بِانْتِكاصِكُمْ عَنْ وَصِيِّهِ وَأَمِينِهِ ، وَوَزِيرِهِ ، وَأَخِيهِ ، وَوَلِيِّهِ [دُونَكُمْ أَجْمَعِينَ] ، وَأَطْهَرِكُمْ قَلْباً ، وَأَعْلَمِكُمْ عِلْماً ، وَأَقْدَمِكُمْ سِلْماً ، وَأَعْظَمِكُمْ وَعْياً عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أَعْطاهُ تُراثَهُ ، وَأَوْصاهُ بِعِداتِهِ ، فَاسْتَخْلَفَهُ عَلىٰ أُمَّتِهِ ، وَوَضَعَ عِنْدَهُ سِرَّهُ ، فَهُوَ وَلِيُّهُ دُونَكُمْ أَجْمَعِينَ ، وَأَحَقُّ بِهِ مِنْكُمْ أَكْتَعِينَ ، سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ ، وَوَصِيُّ خاتَمِ الْمُرْسَلِينَ ، وَأَفْضَلُ الْمُتَّقِينَ ، وَأَطْوَعُ الأُمَّةِ لِرَبِّ الْعالَمِينَ .

سَلَّمْتُمْ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فِي حَياةِ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَخاتَمِ الْمُرْسَلِينَ ، فَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ ، وَأَدَّى النَّصِيحَةَ مَنْ وَعَظَ ، وَبَصَّرَ مَنْ عَمِيَ ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ كَما سَمِعْنا ، وَرَأَيْتُمْ كَما رَأَيْنا ، وَشَهِدْتُمْ

سپس خداوند ما را از اختلاف شما باخبر ساخته وفرموده: «این مردم پیوسته با همدیگر در اختلافند مگر کسانی که مشمول رحمت پروردگارت گردند ، وآنان را به همین منظور آفریده است ـ هود : ۱۱۸ و ۱۱۹» ، یعنی برای رحمت آفریده است ومراد آل محمّد می‌باشند ، من خود از رسولخدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود : «ای علیّ تو وشیعیانت بر اساس فطرت پاک وحقیقت هستید ، وباقی مردم از این حقیقت وفطرت دور می‌باشند» ، پس چرا باید از پیامبر خود محمّد قبول می‌کردید! چطور؟ با اینکه او خود شما را به عهدشکنی از وصیّ وامین ووزیر وبرادر وولیّ خود علیّ بن ابی‌طالب باخبر ساخته بود ، همو که از تمام شما دلپاکتر ، وعالمتر ، ودر اسلام مقدّمتر ، واز همهٔ شما نزد رسولخدا فهمیده‌تر بود ، همو که پیامبر میراث خود را به او داده وبه وعده‌هایش سفارش فرمود ، پس او را جانشین خود بر امّتش نهاد ، واسرار خود را نزد او گذاشت ، پس فقط او ولیّ پیامبر است ، واز تمام شما به آن مقام شایسته‌تر است ، چرا که او سرور اوصیا ووصیّ خاتم مرسلین وبرترینِ اهل تقوا واز همهٔ شما به پروردگار جهانیان مطیع‌تر است .

در زمان خود پیامبر (روز غدیر) به نام امارت بر او سلام گفتید . پس آنکه شما را انذار وتخویف نمود معذور دارید زیرا مقصود فقط ادای نصیحت وموعظه بود برای کسی که به خود آمده وبیدار شود ، پس ما نیز چون شما همهٔ آن مطالب را شنیدیم ودیدیم

کَما شَهِدْنا .

فَقامَ إِلَيْهِ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ عَوْفٍ ، وَأَبُوعُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرّاحِ ، وَمُعاذُ بْنُ جَبَلٍ فَقالُوا : يا اُبَيُّ ، أَصابَكَ خَبْلٌ؟ أَمْ بِكَ جُنَّةٌ؟ فَقالَ : بَلِ الْخَبْلُ فِيكُمْ ، [واللهِ] كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله يَوْماً ، فَأَلْفَيْتُهُ يُكَلِّمُ رَجُلاً أَسْمَعُ كَلامَهُ وَلا أَرىٰ وَجْهَهُ ، فَقالَ فِيما يُخاطِبُهُ :

ما أَنْصَحهُ لَكَ ولِاُمَّتِكَ وَأَعْلَمهُ بِسُنَّتِكَ! .

فَقالَ لَهُ رَسُول اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله : أَفَتَرىٰ اُمَّتي تَنْقادُ لَهُ مِنْ بَعْدِي؟ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ! يَتْبَعُهُ مِنْ اُمَّتِكَ أَبْرارُها ، وَيُخالِفُ عَلَيْهِ مِنْ اُمَّتِكَ فُجّارُها ، وَكَذلِكَ أَوْصِياءُ النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلِكَ، يا مُحَمَّدُ! إِنَّ مُوسىٰ بْنَ عِمْرانَ أَوْصىٰ إِلىٰ يُوشِعَ بْنِ نُونٍ ، وَكانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَأَخْوَفَهُمْ للهِ وَأَطْوَعَهُمْ لَهُ ، فَأَمَرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَتَّخِذَهُ وَصِيّاً ، كَما اتَّخَذْتَ عَلِيّاً وَصِيّاً ، وَكَما اُمِرْتَ بِذلِكَ فَحَسَدَهُ بَنُوإِسْرائِيلَ ، سِبْطُ مُوسىٰ خاصَّةً ، فَلَعَنُوهُ وَشَتَمُوهُ وَعَنَّفُوهُ وَوَضَعُوا لَهُ ، فَإِنْ أَخَذَتْ

وشهادت دادیم .

چون سخن او بدینجا رسید ؛ عبدالرّحمن بن عوف وأبوعبیدهٔ جرّاح ومعاذ بن جبل برخاسته ویکصدا گفتند : ای اُبیّ ، مگر عقلت را از دست داده‌ای؟ یا جن‌زده شده‌ای؟ اُبیّ بلافاصله گفت : بی‌عقلی وجن زدگی در شما است ، من روزی نزدِ رسولخدا صلّى الله عليه وآله بودم که دیدم با کسی مشغول صحبت است که فقط صدایش را می‌شنیدم واو را نمی‌دیدم ، در میان آن صحبتها به پیامبر گفت :

او چه مرد خیرخواهی برای تو وامّت بوده وداناترین ایشان به سنّت تو است!

پیامبر صلّى الله عليه وآله فرمود : فکر می‌کنی که پس از من؛ مردم اطاعت او خواهندکرد؟ گفت: ای محمّد ، نیکان امّت تو از او پیروی نمایند ، ومردم نابکار با او مخالفت ورزند ، واین منوال پیامبران واوصیای آنان پیش از تو بوده ، ای محمّد ، مُوسیٰ به یوشعی وصیّت نمود که از همهٔ بنی‌اسرائیل داناتر وخداترس‌تر ومطیع‌تر بود ، به همین خاطر خداوند مُوسیٰ را امر فرمود که همو را به وصایت انتخاب کن ـ مانند خودِ شما که به دستورِ خداوند علیّ را به وصایت برگزیدی ـ در پیِ این عمل مُوسیٰ تمام بنی‌اسرائیل خصوصاً فرزند مُوسیٰ به او رشک برده وزبان به لعن ودشنام او گشوده وبا او درگیر شده وتنهایش گذاشتند ، بنابر این اگر از همان

أُمَّتُكَ سُنَنَ بَني إِسْرائِيلَ ، كَذَّبُوا وَصِيَّكَ، وَجَحَدُوا أَمْرَهُ ، وَابْتَزُّوا خِلافَتَهُ ، وَغالَطُوهُ في عِلْمِهِ .

فَقُلْتُ : يا رَسُولَ اللهِ مَنْ هٰذا؟ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «هٰذا مَلَكٌ مِنْ مَلائِكَةِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ ، يُنْبِئُني أَنَّ أُمَّتي تَتَخَلَّفُ عَلىٰ وَصِيِّي عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام . وَإِنِّي أُوصِيكَ يا أُبَيُّ بِوَصِيَّةٍ إِنْ حَفِظْتَها لَمْ تَزَلْ بِخَيْرٍ ، يا أُبَيُّ عَلَيْكَ بِعَلِيٍّ ، فَإِنَّهُ الْهادِي الْمَهْدِيُّ ، النّاصِحُ لِأُمَّتي ، الْمُحْيِي لِسُنَّتي ، وَهُوَ إِمامُكُمْ بَعْدِي ، فَمَنْ رَضِيَ بِذلِكَ لَقِيَني عَلىٰ ما فارَقْتُهُ عَلَيْهِ ، يا أُبَيُّ! وَمَنْ غَيَّرَ أَوْ بَدَّلَ ، لَقِيَني ناكِثاً لِبَيْعَتي ، عاصِياً أَمْري ، جاحِداً لِنُبُوَّتي ، لا أَشْفَعُ لَهُ عِنْدَ رَبِّي ، وَلا أَسْقِيهِ مِنْ حَوْضِي» .

فَقامَتْ إِلَيْهِ رِجالٌ مِنَ الأَنْصارِ فَقالُوا لَهُ : أَقْعِدْ رَحِمَكَ اللهُ يا أُبَيُّ ، فَقَدْ أَدَّيْتَ ما سَمِعْتَ وَ وَفَيْتَ بِعَهْدِكَ .

* * * * *

روشِ بنی‌اسرائیل پیروی کنند ، وصیّ تو را تکذیب کرده واو را انکار نمایند وخلافت را از او سلب نموده وعلم او را به غلط اندازند .

اُبَیّ گفت : عرض کردم ای رسولخدا او که بود؟ فرمود : یکی از فرشتگان پروردگار عزیزم بود ، مرا باخبر ساخت که مردم با وصیّ من علیّ بن ابی‌طالب مخالفت خواهندنمود . ومن تو را ای اُبَیّ به مطلبی سفارش می‌کنم که اگر آن را حفظ کنی پیوسته بر خیر خواهی بود ، ای اُبَیّ بر تو باد به اطاعت علیّ ، زیرا او هم هدایت کننده است وهم هدایت شده ، او خیرخواه امّت واحیاگر سنّت من خواهد بود ، او امام شما پس از من است ، پس هرکس به این امر رضا دهد به همان صورتی که از من جدا شده مرا ملاقات خواهد نمود ، ای اُبَیّ هرکه در این امر تغییر وتبدیلی دهد با من چون فردی عهد شکن وعصیانگر ، ومنکر نبوّتم ملاقات خواهد کرد ، نه او را شفاعت کنم ونه از حوضم او رابنوشانم.

پس گروهی از مردان انصار برخواسته گفتند : بنشین ای اُبَیّ خدا تو را رحمت کند ، هرآنچه شنیدی ادا نمودی وبه عهد خود وفا کردی! .

* * * * *

﴿احْتِجاجُ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام عَلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ﴾
﴿لَمّا كانَ يَعْتَذِرُ إِلَيْهِ مِنْ بَيْعَةِ النّاسِ لَهُ وَيُظْهِرُ الانْبِساطَ لَهُ﴾

٥٣ ـ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عليهما‌السلام قالَ لَمّا كانَ مِنْ أَمْرِ أَبِي‌بَكْرٍ وَبَيْعَةِ النّاسِ لَهُ وَفِعْلِهِمْ بِعَلِيٍّ عليه‌السلام لَمْ يَزَلْ أَبُوبَكْرٍ يُظْهِرُ لَهُ الانْبِساطَ، وَيَرىٰ مِنْهُ الانْقِباضَ فَكَبُرَ ذٰلِكَ عَلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ، وَأَحَبَّ لِقاءَهُ وَاسْتِخْراجَ ما عِنْدَهُ، وَالْمَعْذِرَةَ إِلَيْهِ مِمّا اجْتَمَعَ النّاسُ عَلَيْهِ، وَتَقْلِيدَهُمْ إِيّاهُ أَمْرَ الأُمَّةِ وَقِلَّةَ رَغْبَتِهِ في ذٰلِكَ وَزُهْدَهُ فِيهِ. أَتاه في وَقْتِ غَفْلَةٍ وَطَلَبَ مِنْهُ الْخَلْوَةَ، فَقالَ: يا أَبَاالْحَسَنِ! وَاللهِ ما كانَ هٰذَا الأَمْرُ عَنْ مُواطاةٍ مِنّي وَلا رَغْبَةٍ فِيما وَقَعْتُ فِيهِ وَلا حِرْصٍ عَلَيْهِ، ولا ثِقَةٍ بِنَفْسي فِيما تَحْتاجُ إِلَيْهِ الأُمَّةُ، وَلا قُوَّةٍ لي بِمالٍ وَلا كَثْرَةِ الْعَشِيرَةِ، وَلا اسْتِيثارٍ بِهِ دُونَ غَيْرِي فَما لَكَ تُضْمِرُ عَلَيَّ ما أَسْتَحِقُّهُ مِنْكَ، وَتُظْهِرُ لِيَ الْكَراهَةَ لِما صِرْتُ فِيهِ، وَتَنْظُرُ إِلَيَّ بِعَيْنِ الشَّنائَةِ لي؟.

﴿احتجاج أميرالمؤمنين عليه‌السلام﴾
﴿در برابر اظهار انبساط أبوبكر از بيعت مردم﴾

٥٣ ـ امام جعفر صادق عليه‌السلام بواسطهٔ پدارن گرامش عليهم‌السلام گويد: وقتى مردم با أبوبكر بيعت كرده وبا امام علىّ عليه‌السلام آن رفتار نمودند، پيوسته أبوبكر نسبت به حضرت أمير عليه‌السلام اظهار انبساط وخوشروئى كرده، واز انقباض وگرفتگى علىّ بن ابى‌طالب حيران ودل نگران بود، به همين خاطر بسيار مايل بود با او خلوتى داشته وعقدهٔ دل او را گشوده ورضايت خاطر آنحضرت را به هر ترتيب فراهم نمايد، تا عرض كند كه چرا بيعت را پذيرفته با اينكه هيچ رغبت وميلى به آن نداشته است. بنابر اين از آنحضرت درخواست نمود كه ساعتى را براى مذاكرهٔ خصوصى انتخاب نمايد. پس مجلس برپا شد وأبوبكر اينگونه سخن آغاز نمود: اى أبوالحسن، بخدا سوگند كه اين جريان روى تبانى واقدام ورغبت وحرص من صورت نگرفت، ودر آن هيچ اعتمادى به خود نداشتم كه بتوانم از پس اين امر برآمده وامور امّت را آنطور كه بايد اداره كنم. ومن فاقد هر گونه قدرت مالى وكثرت عشيره بودم، تا از آن طريق اساس نقشهٔ خود را استوار نمايم. پس براى چه از من دلتنگ وملول بوده وآنرا كه در بارهٔ من نشايد تصوّر مى‌كنى، وبا نظر بغض وعداوت به من مى‌نگرى؟!

قالَ : فَقالَ أَميرُالمؤْمِنينَ عليه‌السلام : فَما حَمَلَكَ عَلَيْهِ إِذا لَمْ تَرْغَبْ فِيهِ ، وَلا حَرَصْتَ عَلَيْهِ وَلا وَثِقْتَ بِنَفْسِكَ فِي الْقِيامِ بِهِ؟!!.

قالَ : فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : ﴿إِنَّ اللهَ لايَجْمَعُ أُمَّتي عَلىٰ ضَلالٍ﴾ فَلَمّا رَأَيْتُ إِجْماعَهُم اتَّبَعْتُ قَوْلَ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله ، وَأَحَلْتُ أَنْ يَكُونَ إِجْماعُهُمْ عَلىٰ خِلافِ ـ الْهُدىٰ مِنَ الضَّلالِ ، فَأَعْطَيْتُهُمْ قَوْدَ الإِجابَةِ ، وَلَوْ عَلِمْتُ أَنَّ أَحَداً يَتَخَلَّفُ لامْتَنَعْتُ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : أَمّا ما ذَكَرْتَ مِنْ حَدِيثِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله : ﴿إِنَّ اللهَ لايَجْمَعُ أُمَّتي عَلىٰ ضَلالٍ﴾ أَفَكُنْتُ مِنَ الأُمَّةِ أَمْ لَمْ أَكُنْ؟ قالَ : بَلىٰ .

قالَ : وَكَذلِكَ الْعِصابَةُ الْمُمْتَنِعَةُ عَنْكَ : مِنْ سَلْمانَ ، وَعَمّارٍ ، وَأَبي ذَرٍّ ، وَالْمِقْدادِ ، وَابْنِ ـ عُبادَةَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الأَنْصارِ؟ قالَ : كُلٌّ مِنَ الأُمَّةِ .

قالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : فَكَيْفَ تَحْتَجُّ بِحَدِيثِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله ؛ وَأَمْثالُ هـٰؤُلاءِ قَدْ تَخَلَّفُوا عَنْكَ؟ وَلَيْسَ لِلْأُمَّةِ فِيهِمْ طَعْنٌ وَلا في صُحْبَةِ الرَّسُولِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَلِصُحْبَتِهِ مِنْهُمْ تَقْصِيرٌ .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : اگر به اين امر رغبت وميلى نداشتى ، براى چه خود را به آن حاضر نموده ودر اين عمل پيش قدم شدى؟

أبوبكر گفت : بخاطر حديثى بود كه از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه فرموده : «براستى كه خداوند امّت مرا بر گمراهى وخطا جمع نمى‌كند» ، وچون جمع ايشان را ديدم از همان فرمايش پيروى نموده وهرگز گمان نبردم كه اجماع امّت خلاف هدايت واز گمراهى باشد ، وبه همين خاطر تن به اين تكليف سپردم ، واگر مى‌دانستم حتّى يک نفر هم از اين امر امتناع خواهد ورزيد بطور مسلّم از پذيرش آن خودداری مى‌كردم .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : در خصوص حديث مذكور در مورد اجماع امّت از تو مى‌پرسم كه آيا من از افراد اين امّتم يا نه؟ گفت : آرى . فرمود : آن گروهى كه از بيعت تو سرباز زدند چون سلمان وأبوذرّ وعمّار ومقداد وسعد بن عباده وديگران ؛ از امّت بودند يا نه؟ أبوبكر گفت : آرى همه از امّت بودند .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : بنابر اين چگونه با مخالفت اين افراد به حديث اجماع احتجاج مى‌كنى؟ . حال اينكه تمام آنان از افراد صالح وپرهيزگار واز أصحاب رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله هستند .

قالَ : ما عَلِمْتُ بِتَخَلُّفِهِمْ إلاّ مِنْ بَعْدِ إبْرامِ الأَمْرِ ، وَخِفْتُ إنْ قَعَدْتُ عَنِ الأَمْرِ ، أَنْ يَرْجِعَ النّاسُ مُرْتَدِّينَ عَنِ الدِّينِ ، وَكانَ مُمارَسَتُهُمْ إلَيَّ إنْ أَجَبْتُهُمْ أَهْوَنَ مَؤُونَةً عَلَى الدِّينِ وَإبْقاءً لَهُ مِنْ ضَرْبِ النّاسِ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ فَيَرْجِعُونَ كُفّاراً ، وعَلِمْتُ أَنَّكَ لَسْتَ بِدُونِي في الإبْقاءِ عَلَيْهِمْ وَعَلىٰ أَدْيانِهِمْ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : أَجِلْ وَلٰكِنْ أَخْبِرْنِي عَنِ الَّذي يَسْتَحِقُّ هٰذا الأَمْرِ بِما يَسْتَحِقُّهُ؟

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : بِالنَّصِيحَةِ، وَالْوَفاءِ ، وَدَفْعِ الْمُداهَنَةِ ، وَالْمُحاباةِ ، وَحُسْنِ السِّيرَةِ ، وَإظْهارِ الْعَدْلِ ، وَالْعِلْمِ بِالْكِتابِ وَالسُّنَّةِ ، وَفَصْلِ الْخِطابِ ، مَعَ الزُّهْدِ في الدُّنْيا ، وَقِلَّةِ الرَّغْبَةِ فِيها ، وَانْتِصافِ الْمَظْلُومِ مِنَ الظّالِمِ لِلْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ ، ثُمَّ سَكَتَ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : وَالسّابِقَةُ ، وَالْقَرابَةُ .

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : وَالسّابِقَةُ وَالْقَرابَةُ .

أبوبكر گفت : تخلّف این افراد پس از تحقّق این امر بر من معلوم شد ، و ترسیدم اگر از پذیرش آن امتناع ورزیده وخود را کنار بکشم اوضاع اجتماعی مسلمین بهم خورده وشاید غالب مردم مرتدّ شده واز دین خارج شوند ، وپذیرش من بر این امر بهتر از آن بود که امّت مسلمان به هرج ومرج گرائیده وبه حالت کفر سابق خودشان عود نمایند ، وفکر می‌کردم شما نیز در این باره با من موافق باشید .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : بسیار خوب ، ولی پرسش من این است که شما در بار نخست روی چه اساسی وبرای چه به این امر روی آوردید ، واینکه یک فرد روی چه شرائط وعلل وجهاتی شایستهٔ امر خلافت می‌شود؟

أبوبكر گفت : البتّه روی صفات خیرخواهی ، وفای به عهد ، صراحت لهجه ، استقامت وحسن سیرت وعدالت وعلم وآگاهی از کتاب وسنّت وحکمت ومعرفت وزهد در دنیا وپرهیزگاری ، ویاری وطرفداری از مظلوم وستمدیده در دور ونزدیک .

أبوبكر چون به این کلام رسید ساکت شد .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : پس سبقت در اسلام وقرابت با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه؟

أبوبكر گفت : آری ، و سابقه وقرابت .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : أُنْشِدُكَ بِاللهِ يا أَبابَكْرٍ ، أَفي نَفْسِكَ تَجِدُ هٰذِهِ الْخِصالَ أَوْ فِيَّ؟ . قالَ أَبُوبَكْرٍ : بَلْ فِيكَ يا أَباالْحَسَنِ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا الْمُجِيبُ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله قَبْلَ ذُكْرانِ الْمُسْلِمِينَ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا صاحِبُ الأَذانِ لِأَهْلِ الْمَوْسِمِ وَالْجَمْعِ الأَعْظَمِ لِلْأُمَّةِ بِسُورَةِ بَراءَةٍ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ يا أَبابَكْرٍ ، أَنا وَقَيْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله بِنَفْسي يَوْمَ الْغارِ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا الْمَوْلىٰ لَكَ وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِحَدِيثِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله يَوْمَ الْغَدِيرِ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: ای أبوبکر تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در وجود خود این خصوصیّات را می‌بینی یا در من؟ . أبوبکر گفت : البتّه در شما می‌بینم ای أبوالحسن .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا این من بودم که پیش از تمام امّت به رسول اکرم جواب مثبت داد یا تو؟

گفت : بلکه شما .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند آیا من از طرف رسولخدا صلى الله عليه وآله مأمور به ابلاغ وخواندن سورهٔ برائة برای کفّار شدم یا تو؟

أبوبکر گفت : شما مأمور این کار شدید .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : ای أبوبکر تو را به خدا سوگند ، آیا هنگام خروج پیامبر از مکّه به مدینه (روز غار) آیا من جان فدای او شدم یا تو؟

أبوبکر گفت : البتّه شما .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند بنا به حدیث پیامبر در روز غدیر آیا من مولای تو وتمام مسلمین هستم یا تو؟

أبوبکر گفت : البتّه شما .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ أَلِيَ الْوِلايَةُ مِنَ اللهِ مَعَ وِلايَةِ رَسُولِهِ في آيَةِ الزَّكاةِ بِالْخاتَمِ أَمْ لَكَ؟ قالَ : بَلْ لَكَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَلِيَ الْوِزارَةُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَالْمِثْلُ مِنْ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ أَمْ لَكَ؟ . قالَ : بَلْ لَكَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَبِيَ بَرَزَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَبِأَهْلي وَوَلَدَيَّ في مُباهَلَةِ الْمُشْرِكينَ ، أَمْ بِكَ وَبِأَهْلِكَ وَوُلْدِكَ؟ . قالَ : بَلْ بِكُمْ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَلِيَ وَلِأَهْلي وَوُلْدِي آيَةُ التَّطْهيرِ مِنَ الرِّجْسِ أَمْ لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ؟ قالَ : بَلْ لَكَ ولأهل بَيْتكَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا صاحِبُ دَعْوَةِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَأَهْلي وَوَلَدَيَّ يَوْمَ الْكِساءِ :

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند آيا ولايت من قرين ولايت پروردگار متعال وپيغمبر خدا واقع شده به دليل انفاق انگشتر ، در آيهٔ شريفهٔ «إنّما وليّكم الله ورسوله والّذينَ آمنوا ـ إلخ» يا تو؟

أبوبكر گفت : البتّه براى شما است .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا مقام وزارت رسول خدا همچنانكه براى هارون بود نسبت به حضرت موسى «أنت منّى بمنزلة هارون من موسى» براى تو بود يا براى من؟

أبوبكر گفت : براى شما بود .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله توسّط تو واولاد وخانواده‌ات در برابر نصارىٰ مباهله نمود ، يا با من وفرزندان وخانوادهٔ من؟

أبوبكر گفت : البتّه توسّط شما وخانواده‌اتان مباهله انجام شد .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا آيهٔ تطهير از رجس دربارهٔ من وخانواده وفرزندان من نازل شد يا براى تو وخانواده‌ات؟

أبوبكر گفت : براى شما وخانواده‌اتان نازل شد .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در زير كساء

«اللّهُمَّ هـؤُلاءِ أَهْلي إِلَيْكَ لا إِلَى النّارِ» أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ وَأَهْلُكَ وَوُلْدُكَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا صاحِبُ آيَةِ : ﴿يُوفُونَ بِـالنَّذْرِ وَيَخـافُونَ يَـوْماً كـانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً﴾ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ لِوَقْتِ صَلاتِهِ فَصَلاّها ثُمَّ تَوارَتْ أَمْ أَنا؟ . قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الْفَتَى الَّذي نُودِيَ مِنَ السَّماءِ : ﴿لا سَيْفَ إِلاّ ذُوالْفَقارِ وَلا فَتى إِلاّ عَلِيٌّ﴾ أَمْ أَنا؟ . قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي حَباكَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله بِرايَتِهِ يَوْمَ خَيْبَرَ ، فَفَتَحَ اللهُ لَهُ أَمْ أَنا؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

برای من وخانواده وفرزندانم دعا کرد که «خداوندا ، اینان أهل بیت منند ، آنان را بـه سوی خود وبهشت رضوانت بخوان نه به آتش» یا برای تو وخانواده وفرزندانت؟

أبوبکر گفت : برای شما واهل بیت وفرزندانتان دعا کرد .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا مراد از آیـهٔ «**یـوفون بـالنّذر ویخافون یوماً کان شرّه مستطیراً**» من هستم یا تو؟

أبوبکر گفت : البتّه شما .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا آفتاب برای نماز تو به دعـای پیامبر صلّی الله علیه وآله رجوع کرد یا برای من؟

أبوبکر گفت : برای تو بود .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا تو آن جوانمردی که این ندا از آسمان برایش خوانده شد که : «**لا سَیْفَ إِلاّ ذُوالْفَقارِ وَلا فَتیً إِلاّ عَلِیٌّ**» یا من؟

أبوبکر گفت : البتّه تو آن جوانمردی .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا رسولخدا صلّی الله علیه وآله در غزوهٔ خیبر بیدق را به دست تو سپرد وفتح نصیب مسلمین گردید یا به من عطا فرمود؟

أبوبکر گفت : بلکه به دست تو داد .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي نَفَّسْتَ عَنْ رَسُولِ اللهِ وَعَنِ الْمُسْلِمينَ بِقَتْلِ عَمْرِو بْنِ عَبْدَوَدٍّ أَمْ أَنا؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي ائْتَمَنَكَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله عَلىٰ رِسالَتِهِ إِلَى الْجِنِّ فَأَجابَتْ أَمْ أَنا؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا الَّذي طَهَّرَهُ اللهُ مِنَ السِّفاحِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلىٰ أَبِيهِ ، بِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : ﴿خَرَجْتُ أَنا وَأَنْتَ مِنْ نِكاحٍ لا مِنْ سِفاحٍ ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلىٰ عَبْدِالْمُطَّلِبِ﴾ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ : أَنا الَّذي اخْتارَني رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَزَوَّجَني ابْنَتَهُ فاطِمَةَ عليها‌السلام ، وَقالَ : «اللهُ زَوَّجَكَ إِيّاها فِي السَّماءِ» ، أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا والِدُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْهِ وَرَيْحانَتَيْهِ إِذْ يَقُولُ : «هُما سَيِّدا

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا تو با كشتن عمرو بن عبدود ؛ اندوه وغم وحزن از خاطر مبارک رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وسايرمسلمين برداشتى يا من؟

أبوبكر گفت : البتّه بدست تو صورت پذيرفت .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا تو مورد اعتماد پيامبر ومأمور ابلاغ پيام آنحضرت به جنّيان شدى يا من؟

أبوبكر گفت : البتّه شما .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، با نظر به حديث رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كه فرمود : «من وتو از زمان حضرت آدم تا عبدالمطّلب در تمام طبقات از نكاح بوده‌ايم نه از زنا» آيا من از جهت نسب وطهارت آباء با رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله شريكم يا تو؟

أبوبكر گفت : البتّه شما .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا رسولخدا مرا به تزويج دخت خود درآورده وفرمود : «خداوند در آسمان تو را براى زوجيّت فاطمه برگزيد» يا تو را؟

أبوبكر گفت : البتّه شما را .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا من پدر حسن وحسين دو سبط

شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبُوهُما خَيْرٌ مِنْهُما» ، أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَخُوكَ الْمُزَيَّنُ بِالْجَناحَيْنِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلائِكَةِ أَمْ أَخي؟ قالَ : بَلْ أَخُوكَ .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا ضَمِنْتُ دَيْنَ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله وَنادَيْتُ فِي الْمَواسِمِ بِإِنْجازِ مَواعِدِهِ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا الَّذي دَعاهُ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وَالطَّيْرُ عِنْدَهُ يُرِيدُ أَكْلَهُ يَقُولُ : «اللّٰهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيَّ وَإِلَيْكَ بَعْدي يَأْكُلُ مَعِي مِنْ هٰذَا الطَّيْرِ» ، فَلَمْ يَأْتِهِ غَيْرِي أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأَنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا الَّذي بَشَّرَني رَسُولُ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله بِقِتالِ النّاكِثِينَ ،

وگل خوشبوی پیامبر هستم که فرمود : «حسن وحسین آقا وسرور جوانان بهشتی‌اند وپدرشان از آندو بهتر است» یا تو؟

أبوبکر گفت : البتّه شما هستید .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا برادر تو مزیّن به دوبال است که در بهشت با فرشتگان طیر می‌کند یا برادر من؟

أبوبکر گفت : البتّه برادر شما (جناب جعفر طیّار) .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا من ضامن دیون پیامبر وبجاـ آورندهٔ مواعد ووصایا وعهود آنحضرت هستم یا تو؟

أبوبکر گفت : البتّه شما .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا وقتی که پیامبر برای شرکت در مرغ بریان شده دعا می‌نمود که «خدایا محبوبترین بندگان خود را در اینجا حاضر کن» من حاضر شدم یا تو؟

أبوبکر گفت : البتّه شما .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آیا پیامبر صلّی الله علیه وآله مرا به قتال ناکثین

وَالْقاسِطِينَ ، وَالْمارِقينَ ، عَلىٰ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا الَّذي دَلَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِعِلْمِ الْقَضاءِ وَفَصْلِ الْخِطابِ بِقَوْلِهِ : «عَلِيٌّ أَقْضاكُمْ» ، أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا الَّذي أَمَرَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَصْحابَهُ بِالسَّلامِ عَلَيْهِ بِالْإِمْرَةِ فِي حَياتِهِ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنا الَّذي شَهِدْتُ آخِرَ كَلامِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَوَلَيْتُ غُسْلَهُ وَدَفْنَهُ أَمْ أَنْتَ؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي سَبَقَتْ لَهُ الْقَرابَةُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَمْ أَنا؟

قالَ : بَلْ أَنْتَ .

وقاسطين ومارقين بر تأويل قرآن مژده وخبر داد يا تو را؟

أبوبكر گفت : البتّه شما را .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا به دارا بودن علم قضا وفصل الخطاب معرّفى نموده وفرمود : «علىّ بهتر از همهٔ شماها به علم قضا آگاه است» يا تو را؟

أبوبكر گفت : البتّه شما را .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در زمان حيات خود به أصحاب ويارانش فرمود كه مرا به عنوان «أميرالمؤمنين» سلام گفته وندا كنند يا تو را؟

أبوبكر گفت : البتّه شما را .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا من در آخرين كلام رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله حاضر شده ومتولّى غسل ودفن آنحضرت گشتم يا تو؟

أبوبكر گفت : البتّه شما .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا تو در قرابت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سبقت جسته‌اى [مصداق «أُولُوا القربىٰ» مى‌باشى] يا من؟

أبوبكر گفت : شما هستيد .

قالَ : فأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي حَباكَ اللهُ بِالدِّينارِ عِنْدَ حاجَتِهِ إِلَيْهِ وَباعَكَ جَبْرَئِيلُ ، وَأَضَفْتُ مُحَمّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَطْعَمْتُ وُلْدَهُ أَمْ أَنا؟ قالَ : فَبَكىٰ أَبُوبَكْرٍ وَقالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي جَعَلَكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلىٰ كَتِفِهِ في طَرْحِ صَنَمِ الْكَعْبَةِ وَكَسْرِهِ حَتّىٰ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَنالَ أُفُقَ السَّماءِ لَنِلْتُها أَمْ أنا؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي قالَ لَكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «أَنْتَ صاحِبُ لِوايَ في الدُّنْيا وَالآخِرَةِ» أَمْ أَنا؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي أَمَرَكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِفَتْحِ بابِهِ في مَسْجِدِهِ عِنْدَ ما أَمَرَ بِسَدِّ أَبْوابِ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحابِهِ وَأَحَلَّ لَكَ فِيهِ ما أَحَلَّ اللهُ لَهُ ، أَمْ أَنا؟

قالَ : بَلْ أَنْتَ .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا توئی آنكه خداوند وی را هنگام احتياج ديناری عطا نمود وجبرئيل با او معامله نموده ورسولخدا صلى الله عليه وآله را بر آن ضيافت نمودی واولاد او را اطعام نمودی يا من؟

در اينجا أبوبكر گريسته وگفت : بلكه توئی .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا رسولخدا صلى الله عليه وآله تو را بدوش خود بلند كرده وأصنام وبتهای كعبه را شكست يا مرا؟

أبوبكر گفت : شما بوديد .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا اين كلام رسولخدا صلى الله عليه وآله كه فرمود : «تو صاحب لوای من در دنيا وآخرت هستی» ، در حقّ من بود يا دربارهٔ شما؟

أبوبكر گفت : بلكه در بارهٔ شما بود .

أميرالمؤمنين عَلَيْهِ السّلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا پيامبر خدا صلى الله عليه وآله وقتی فرمان داد كه تمام درب‌هايی كه به مسجد باز ميشد بسته شود مگر يک درب ، آن درب از خانهٔ من بود يا درب خانهٔ شما ، ونيز آنچه خداوند بر او حلال نموده بود بر من حلال نمود يا بر تو؟

أبوبكر گفت : البتّه بر شما .

قالَ : فأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي قَدَّمْتَ بَيْنَ يَدَي نَجْوىٰ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله صَدَقَةً فَناجَيْتَهُ إِذْ عاتَبَ اللهُ قَوْماً فَقالَ : ﴿أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ﴾ ـ الآية ، أَمْ أَنا؟

قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فأُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَنْتَ الَّذي قالَ رَسُول اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله لِفاطِمَةَ : «زَوَّجْتُكِ أَوَّلَ النّاسِ إِيماناً ، وَأَرْجَحَهُمْ إِسْلاماً» فِي كَلامٍ لَهُ ، أَمْ أَنا؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فأُنْشِدُكَ بِاللهِ يا أَبابَكْرٍ ، أَنْتَ الَّذي سَلَّمَتْ عَلَيْهِ مَلائِكَةُ سَبْعِ سَماواتٍ يَوْمَ الْقُلَيبِ أَمْ أَنا؟ قالَ : بَلْ أَنْتَ .

قالَ : فَلَمْ يَزَلْ عَلِيٌّ عليه‌السلام يُورِدُ مَناقِبَهُ الَّتي جَعَلَ اللهُ لَهُ وَرَسُولُهُ صلى‌الله‌عليه‌وآله دُونَهُ ، وَ دُونَ غَيْرِهِ ، وَيَقُولُ لَهُ أَبُوبَكْرٍ : بَلْ أَنْتَ .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، بنا به مفاد آيهٔ شريفهٔ «أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ»[1] آيا شما بوديد كه پيش از نَجوىٰ وسخن گفتن با رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله صدقه داديد يا من بودم؟

أبوبكر گفت : البتّه شما بوديد .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در بارهٔ من به دخت خود فاطمه عليهاالسلام فرمود كه : «تو را به كسى تزويج نمودم كه أوّل مردمان به اسلام ايمان آورد واسلام او بر سائر مردم برترى وتفوّق دارد» يا در حقّ تو؟

أبوبكر گفت : البتّه دربارهٔ شما فرمود .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : تو را به خدا سوگند ، آيا تو بودى آنكه در روز بدر بر سر چاهى كه كافران مقتول را در آن ريخته بودند فرشتگان هفت آسمان بر او سلام كردند يا من بودم؟ أبوبكر گفت : البتّه شما بوديد .

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود : به همين ترتيب حضرت أمير عليه‌السلام پيوسته مناقب منقول خود را كه از جانب خدا وپيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بود ايراد مى‌كرد ، وأبوبكر يكايک آنها را تصديق مى‌نمود [تا بجائى رسيد كه أبوبكر به گريه افتاده وحالش منقلب شد] .

---

۱ ـ مجادله : ۱۳ .

قالَ : فَبِهٰذا وَشِبْهِهِ يَسْتَحِقُّ الْقِيامَ بِأُمُورِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ، فَمَا الَّذي غَرَّكَ عَنِ اللهِ تَعالىٰ وَعَنْ رَسُولِهِ وَدِينِهِ وَأَنْتَ خُلُوٌّ مِمّا يَحْتاجُ إِلَيْهِ أَهْلُ دِينِهِ .

قالَ : فَبَكىٰ أَبُوبَكْرٍ وَقالَ : صَدَقْتَ يا أَباالْحَسَنِ ، أَنْظِرْني قِيامَ يَوْمي فَأُدَبِّرُ ما أَنا فِيهِ وَما سَمِعْتُ مِنْكَ .

قالَ : فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَكَ ذٰلِكَ يا أَبابَكْرٍ .

فَرَجَعَ مِنْ عِنْدِهِ وَطابَتْ نَفْسُهُ يَوْمَهُ وَلَمْ يَأْذَنْ لِأَحَدٍ إِلَى اللَّيْلِ ، وَعُمَرُ يَتَرَدَّدُ في النّاسِ لَمّا بَلَغَهُ مِنْ خَلْوَتِهِ بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلام ، فَباتَ في لَيْلَتِهِ فَرَأىٰ في مَنامِهِ كَأَنَّ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله تَمَثَّلَ لَهُ في مَجْلِسِهِ فَقامَ إِلَيْهِ أَبُوبَكْرٍ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ ، فَوَلّىٰ عَنْهُ وَجْهَهُ ، فَصارَ مُقابِلَ وَجْهِهِ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَوَلّىٰ وَجْهَهُ عَنْهُ ، فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : يا رَسُولَ اللهِ! أَمَرْتَ بِأَمْرٍ لَمْ أَفْعَلْهُ؟ فَقالَ : أَرُدُّ عَلَيْكَ السَّلامَ ؛ وَقَدْ عادَيْتَ مَنْ والاهُ اللهُ وَرَسُولُهُ! رُدَّ الْحَقَّ إِلىٰ أَهْلِهِ . فَقُلْتُ : مَنْ أَهْلُهُ؟

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: اينها ومانند آن از جمله علائم ودلائلی است که انسان توسّط آنها شايستهٔ ولايت امور امّت محمّد صلى الله عليه وآله می‌گردد . بنابر اين ای أبوبکر چه چيز تو را از خدا ورسول ودينت فريب داد ، با اينکه وجود تو عاری از اين علائم ودلائل است؟! .

أبوبکر در حالی که می‌گريست گفت : راست گفتی ای أبوالحسن ، به من مهلت بده تا امشب در کار خود واين حرفهايت خوب فکر وتأمّل کنم .

أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : هر چه می‌خواهی فکر کن ای أبوبکر .

أبوبکر در نهايت تأثّر وحزن برخاسته وبه خانه رفت وتا شب خود را ممنوع الملاقات نمود ، وعُمَر بن خطّاب پس از آگاهی از ملاقات آندو با حالی مضطرب ونگران به ميان مردم تردّد می‌کرد . وأبوبکر آن شب بخواب رفته ودر رؤيا به خدمت پيامبر مشرّف شده وعرض سلام نمود . ولی رسولخدا روی مبارک خود را به جانب ديگر نمود . أبوبکر برخاسته ودر برابر آنحضرت نشسته وسلام نمود . اينبار نيز پيامبر از او روی برتافت . أبوبکر گفت : ای رسولخدا مگر از من چه خلاف وگناهی سر زده؟ رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : چگونه جواب سلام تو را گويم حال اينکه تو دشمنی می‌کنی با کسی که خدا ورسول او وی را دوست می‌دارند؟ حقّ را به اهل آن بازگردان . گفتم : أهل آن کيست؟

قالَ : مَنْ عاتَبَكَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ ، قُلْتُ : فَقَدْ رَدَدْتُهُ عَلَيْهِ يا رَسُولَ اللهِ! ثُمَّ لَمْ يَرَهُ .

فَأَصْبَحَ وَبَكَّرَ إِلىٰ عَلِيٍّ عليه‌السلام وَقالَ : ابْسُطْ يَدَكَ يا أَبَاالْحَسَنِ أُبايِعكَ ، وَأَخْبَرَهُ بِما قَدْ رَآىٰ ، قالَ : فَبَسَطَ عَلِيٌّ يَدَهُ فَمَسَحَ عَلَيْها أَبُوبَكْرٍ وَبايَعَهُ وَسَلَّمَ إِلَيْهِ وَقالَ لَهُ : أَخْرُجُ إِلىٰ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَأُخْبِرُهُمْ بِما رَأَيْتُ مِنْ لَيْلَتِي ، وَما جَرىٰ بَيْني وَبَيْنَكَ ، وَأُخْرِجُ نَفْسِي مِنْ هٰذَا الأَمْرِ وَأُسَلِّمُهُ إِلَيْكَ . قالَ : فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : نَعَمْ .

فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَغَيِّراً لَوْنُهُ عاتِباً نَفْسَهُ ، فَصادَفَهُ عُمَرُ ـ وَهُوَ في طَلَبِهِ ـ فَقالَ لَهُ : ما لَكَ يا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ؟ فَأَخْبَرَهُ بِما كانَ وَما رَآىٰ وَما جَرىٰ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَلِيٍّ ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : أَنْشِدُكَ بِاللهِ ـ يا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ ـ وَالاغْتِرارَ بِسِحْرِ بَنِي هاشِمٍ وَالثِّقَةِ بِهِمْ فَلَيْسَ هٰذا بِأَوَّلِ سِحْرٍ مِنْهُمْ ، فَما زالَ بِهِ حَتّىٰ رَدَّهُ عَنْ رَأْيِهِ ، وَصَرَفَهُ عَنْ عَزْمِهِ ، وَرَغَّبَهُ فِيما هُوَ فِيهِ بِالثَّباتِ عَلَيْهِ ، وَالْقِيامِ بِهِ .

قالَ : فَأَتىٰ عَلِيٌّ عليه‌السلام الْمَسْجِدَ عَلَى الْمِيعادِ ، فَلَمْ يَرَ فِيهِ مِنْهُمْ أَحَداً فَأَحَسَّ بِشَيْءٍ مِنْهُمْ ،

فرمود : همان که تو را در مذاکره‌اش ملامت نمود ، یعنی علیّ . گفتم : آنرا به وی بازگرداندم ای رسولخدا ، سپس او را ندید .

چون صبح شد نزد حضرت علیّ عليه‌السلام آمده وجریان خواب خود را برایش نقل نموده وگفت : دست خود را بده تا با تو بیعت کنم ای أبوالحسن . پس از بیعت از آنحضرت خواست که در وقت معیّن در مسجد حاضر شده تا جریان مذاکره وخواب شب را به مردم نقل نموده ودر میان جمع ؛ خلافت را تسلیم أمیرالمؤمنین عليه‌السلام نماید .

أبوبکر با رنگی پریده ودر حالیکه خود را سرزنش می‌کرد از نزد آنحضرت خارج شده ودر میان راه به عُمَر برخورد ، او گفت : تو را چه شده است ای خلیفهٔ مسلمین؟ أبوبکر نیز همه چیز را برای او نقل نمود . عُمَر گفت : تو را به خدا سوگند ای خلیفهٔ رسولخدا ، که از سِحر وجادوی بنی‌هاشم برحذر باشی ، ومبادا به آنان اعتماد نمایی ، که این اوّلین سحر وجادوی ایشان نیست . وگفت وگفت وگفت تا أبوبکر را از رأی وتصمیم خود بازگردانده ، و او را تشویق به ادامهٔ راه خلافت نمود .

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود : أمیرالمؤمنین عليه‌السلام بنا بر وعده‌ای که گذاشته بودند به

فَقَعَدَ إِلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله .

قالَ : فَمَرَّ بِهِ عُمَرُ فَقالَ : يا عَلِيُّ! دُونَ ما تُرِيدُ خَرْطُ الْقَتادِ ، فَعَلِمَ عليه السلام بِالأَمْرِ وَرَجَعَ إِلىٰ بَيْتِهِ .

﴿احْتِجاجُ سَلْمانَ الْفارِسِيِّ عليه السلام﴾
﴿عَلىٰ عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ﴾
﴿في جَوابِ كِتابٍ كَتَبَهُ إِلَيْهِ حِينَ كانَ عامَلَهُ عَلَى الْمَدائِنِ بَعْدَ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمانِ﴾

٥٤ ـ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ ؛ مِنْ سَلْمانَ مَوْلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلىٰ عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ ، أَمّا بَعْدُ : فَإِنَّهُ أَتانِي مِنْكَ كِتابٌ يا عُمَرُ ، تُؤَنِّبُنِي وَتُعَيِّرُنِي ، وَتَذْكُرُ فِيهِ أَنَّكَ بَعَثْتَنِي أَمِيراً عَلىٰ أَهْلِ الْمَدائِنِ ، وَأَمَرْتَنِي أَنْ أَقُصَّ أَثَرَ حُذَيْفَةَ وَأَسْتَقْصِي أَيّامَ أَعْمالِهِ وَسِيَرِهِ ، ثُمَّ أُعْلِمَكَ قَبِيحَها وَحُسْنَها ، وَقَدْ نَهانِي اللهُ عَنْ ذلِكَ يا عُمَرُ فِي مُحْكَمِ كِتابِهِ الْعَزِيزِ حَيْثُ قالَ جَلَّ وَعَلا : ﴿يا

مسجد آمد ولی هیچکس از ایشان را در آنجا ندید ، ودریافت که چه شده ، پس بر سر قبر رسولخدا صلى الله عليه وآله نشست .

حضرت فرمود : در این میان عمر از کنار آنحضرت عبور کرده وگفت : ای علیّ ، چیزی که می‌خواستی نشد!! پس آنحضرت نیز بر همه چیز واقف شده وبه منزل خود بازگشت .

«احتجاج سلمان فارسیّ رضي الله عنه بر عُمَر بن خطّاب»
«در پاسخ به نامه‌ای که به او نگاشت»

«وقتی که او پس از حذیفة بن یمان از طرف عُمَر والی مدائن شده بود»

٥٤ ـ بسم الله الرّحمن الرّحیم ؛ از سلمان غلام رسولخدا صلى الله عليه وآله به عُمَر بن خطّاب :

امّا بعد ؛ ای عُمَر نامهٔ تو به دستم رسید ، نامه‌ای که در آن مرا مورد سرزنش وتوبیخ خود ساخته ، ودر آن گفته بودی که من تو را به امارت مدائن بدان خاطر مبعوث نمودم ، وبلکه امر نمودی به اینکه دنبالهٔ شیوه وروش حذیفه را بگیری واز روزگار امارت وسیره وروش او موشکافی کرده وما را از جمیع افعال او خواه قبیح وخواه حسن عالم وواقف گردانی . ولی ای عُمَر! خداوند عزّوجلّ مرا از این عمل بازداشته ، آنجا که فرموده : «یا

أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلا تَجَسَّسُوا وَلا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوّابٌ رَحِيمٌ﴾ وما كُنْتُ لِأَعْصِي اللهَ في أَثَرِ حُذَيْفَةَ وَأُطِيعَكَ.

وَ أَمّا ما ذَكَرْتَ أَنّي أَقْبَلْتُ عَلىٰ سَفِّ الْخُوصِ وَأَكْلِ الشَّعِيرِ، فَما هُما مِمّا يُعَيَّرُ بِهِ مُؤْمِنٌ وَيُؤَنَّبُ عَلَيْهِ، وَأَيْمُ اللهِ يا عُمَرُ، لَأَكْلُ الشَّعِيرِ وَسَفُّ الْخُوصِ، وَالاسْتِغْناءُ بِهِما عَنْ رَفِيعِ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ، وَعَنْ غَصْبِ مُؤْمِنٍ حَقَّهُ وَادِّعاءِ ما لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ، أَفْضَلُ وَأَحَبُّ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ إِذا أَصابَ الشَّعِيرَ أَكَلَهُ وَفَرِحَ بِهِ وَلَمْ يَسْخَطْهُ.

وَ أَمّا ما ذَكَرْتَ مِنْ عَطائي فَإِنّي قَدَّمْتُهُ لِيَوْمِ فَقْرِي وَفاقَتِي وَحاجَتِي إِلَيْهِ، وَرَبِّ الْعِزَّةِ يا عُمَرُ، ما أُبالِي إِذا جازَ طَعامِي لَهَواتِي وَانْساغَ في حَلْقِي لُبابُ الْبُرِّ وَمُخُّ الْمَغْزِ كانَ أَوْ خُشارَةُ الشَّعِيرِ!.

أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلا تَجَسَّسُوا وَلا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوّابٌ رَحِيمٌ»[1]، ای عُمَر من هرگز در پی اطاعت تو در امر حذیفه نیفتاده ومخالفت امر خداوند را نکنم.

وامّا اینکه گفتی که من زنبیل بافی را شغل خود ساخته ومدام نان جو تناول می‌کنم، این دو کار عملی نیست که فرد مؤمن کسی را برآن سرزنش وتوبیخ نماید. وبخدا سوگند ای عُمَر که زنبیل بافی وخوردن نان جو از بی‌نیازی از بهترین خوردنی ونوشیدنی وغصب حقّ مؤمن وادّعای باطل در نزد خداوند عزّوجلّ با فضیلت‌تر ومحبوب‌تر وبه تقوا نزدیکتر می‌باشد، ومن خود دیدم که رسولخدا ﷺ هرگاه نان جو می‌یافت آنرا تناول فرموده وضمن اظهار فرح وشادی از آن آزرده نبود.

وامّا اینکه اشاره به عطا واحسان من نموده بودی، این را بدان که من آن عمل را برای روز فقر وناداری ونیازم به آن پیش فرستادم، وبخدا سوگند ای عُمَر مرا اصلاً نظر به خوبی مطاعم ومشارب من نیست وباک از نیک وبد آن ندارم زیرا غذایی که از حلق به گلو رود وسدّ رمق گشته ونیروی بندگی حضرت حقّ به هم رسد همان کافی وبسنده است؛ خواه آن آرد گندم ومغز گوسفند باشد وخواه جو بی مغز.

---

۱ ـ حجرات (۴۹): ۱۲.

وَ أَمّا قَوْلُكَ : إِنِّي ضَعَّفْتُ سُلْطانَ اللهِ وَهِنْتُهُ ، وَأَذْلَلْتُ نَفْسي وَامْتَهَنْتُها حَتّىٰ جَهِلَ أَهْلُ ـ الْمَدائِنِ إِمارَتي ، وَاتَّخَذُوني جِسْراً يَمْشُونَ فَوْقي ، وَيَحْمِلُونَ عَلَيَّ ثِقْلَ حُمُولَتِهِمْ ، وَزَعَمْتَ أَنَّ ذلِكَ مِمّا يُوهِنُ سُلْطانَ اللهِ وَيُذِلُّهُ .

فَاعْلَمْ : أَنَّ التَّذَلُّلَ في طاعَةِ اللهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ التَّعَزُّزِ في مَعْصِيَتِهِ ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ ـ اللهِ صلى الله عليه وآله كانَ يَتَأَلَّفُ النّاسَ وَيَتَقَرَّبُ مِنْهُمْ ، وَيَتَقَرَّبُونَ مِنْهُ في نُبُوَّتِهِ وَسُلْطانِهِ ، حَتّىٰ كَأَنَّهُ بَعْضُهُمْ؛ في الدُّنُوِّ مِنْهُمْ ، وَقَدْ كانَ يَأْكُلُ الْجَشِبَ وَيَلْبِسُ الْخَشِنَ ، وَكانَ النّاسُ عِنْدَهُ ـ قُرَشِيُّهُمْ [وَهاشِمِيُّهُمْ] وَعَرَبِيُّهُمْ ، وَأَبْيَضُهُمْ ، وَأَسْوَدُهُمْ ـ سَواءً في الدِّينِ ، وَأَشْهَدُ أَنّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «مَنْ وَلِيَ سَبْعَةً مِنَ الْمُسْلِمينَ بَعْدي ثُمَّ لَمْ يَعْدِلْ فِيهِمْ لَقِيَ اللهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبانُ» فَلَيْتَني يا عُمَرُ أَسْلَمُ مِنْ عِمارَةِ الْمَدائِنِ مَعَ ما ذَكَرْتَ أَنّي ذَلَّلْتُ نَفْسي وَامْتَهَنْتُها ، فَكَيْفَ يا عُمَرُ حالُ

وامّا اینکه گفتی : تو با این اعمالت موجبِ ضعفِ سلطنت خداوند وسستی آن شدی ، من نفس خود را خوار نمودم تا اهل مدائن مرا أمیر ندانند بلکه مرا مثل پل فراگرفته وبر بالای آن تردّد نمایند ، وهرگونه بار وثقل که دارند بر من حمل فرمایند ، گویا زعم تو آن است که اینگونه اعمال موجب وهن وذلّت حضرت الوهیّت وسبب خفّت سلطانیّت ربّ العزّة است .

پس بدان که تذلّل در طاعت وبندگی خداوند نزد من محبوب‌تر است از تعزّز در معصیت او ، وتو خود می‌دانی که رسولخدا صلى الله عليه وآله پیوسته با مردم اُلفت داشته وبدیشان نزدیک می‌شد ، ومردم نیز به نبوّت وسلطانیّت او چنان نزدیک می‌شدند که گویی حضرت رسول صلى الله عليه وآله یکی از آن مردمان است . وغذای آنحضرت غذای درشت وغلیظ بود ولباس خشن وپلاس می‌پوشید وهمهٔ مردمان در نزد او اعمّ از قُرَشی وهاشمی وعربی وسفید وسیاه همه وهمه در دین مساوی وبرابر بودند . ومن شهادت می‌دهم که خود شنیدم که آنحضرت می‌فرمود : «هرکه پس از من ولایت هفت نفر از مسلمانان را برعهده گیرد وراه عدل پیشه نسازد خدا را چنان ملاقات کند که از او غضبان باشد» ، بنابر این امیدوارم از حضرت حقّ که از امارت مدائن سالم بیرون آیم ، با اینکه ذکر نمودی که من نفس خود را ذلیل وقدر خود را پایمال وپست گردانیدم ، پس چگونه است ای عُمَر حال

مَنْ وَلِيَ الأُمَّةَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ؟ وَإِنِّي سَمِعْتُ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ : ﴿تِلْكَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لايُرِيدُونَ عُلُوّاً في الأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ .

اعْلَمْ أَنِّي لَمْ أَتَوَجَّهْ ، أَسُوسُهُمْ وَأُقِيمُ حُدُودَ اللهِ فِيهِمْ إِلاّ بِإِرْشادِ دَلِيلِ عالِمٍ فَنَهَجْتُ فِيهِمْ بِنَهْجِهِ ، وَسِرْتُ فِيهِمْ بِسِيرَتِهِ .

وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَوْ أَرادَ بِهٰذِهِ الأُمَّةِ خَيْراً ، أَوْ أَرادَ بِهِمْ رُشْداً ، لَوَلّىٰ عَلَيْهِمْ أَعْلَمَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ ، وَلَوْ كانَتْ هٰذِهِ الأُمَّةُ مِنَ اللهِ خائِفِينَ ، وَ لِقَوْلِ نَبِيِّ اللهِ مُتَّبِعِينَ وَبِالْحَقِّ عامِلِينَ ، ما سَمَّوكَ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ!!، فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ ، إِنَّما تَقْضِي هٰذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا ، وَلا تَغْتَرَّ بِطُولِ عَفْوِ اللهِ عَنْكَ وَتَمْدِيدِهِ بِذلِكَ مِنْ تَعْجِيلِ عُقُوبَتِهِ .

وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُدْرِكُكَ عَواقِبُ ظُلْمِكَ في دُنْياكَ وَآخِرَتِكَ ، وَسَوْفَ تُسْأَلُ عَمّا قَدَّمْتَ

کسی که ولایت وسرپرستی امّت را پس از رسولخدا صلى الله عليه وآله بر عهده گرفته ، که من خود از حضرت حقّ شنیدم که می‌فرمود : «تِلْكَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لايُرِيدُونَ عُلُوّاً في الأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»[1] .

ای عُمَر بدان که من عهده‌دار ولایت اهل مدائن نشدم مگر اینکه به همان شیوهٔ رسولخدا صلى الله عليه وآله اقامهٔ حدود الهی را از روی ارشاد ودلیل نمایم وبه طریق آن حضرت در میان ایشان رفتار نمایم .

واین را بدان که اگر خداوند تبارک وتعالی خیر وخوبی این امّت یا اراده وارشاد وهدایت این طائفه‌را داشته باشد بی‌شکّ اعلم وافضل این جماعت را والِی ایشان گرداند ، واگر این امّت از حضرت حقّ ترسان بوده وتابع رسولخدا صلى الله عليه وآله وعالم به حقّ می‌بودند هرگز تو را أمیرالمؤمنین نام نمی‌نهادند!! «فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِي هٰذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا»[2] وبه طولانی شدن عفو وبخشش الهی مغرور مشو زیراکه عقوبت خداوند نیز در زمان خود خواهد رسید .

وبدان که عواقب عمل ناحقّ وستم وکردار ناپسند وظلم تو در دنیا وآخرت به تو

---

۱ ـ قصص : ۸۳. ۲ ـ طه : ۷۲.

وَأَخَّرْتَ ، وَالْحَمْدُلله وَحْدَهُ .

﴿احْتِجاجُ أَمِيرِالمؤْمِنينَ عليه السلام﴾

﴿عَلَى الْقَومِ لَمّا ماتَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ وَقَدْ جَعَلَ الْخِلافَةِ شُورىٰ بَيْنَهُمْ﴾

۵۵ ـ رَوىٰ عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ ، عَنْ جابِرٍ الْجُعْفِيِّ ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْباقِرِ عَلَيْهِ وعَلىٰ آبائِهِ الصَّلاةُ وَالسَّلامُ قالَ : إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ لَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ وَأَجْمَعَ عَلَى الشُّورىٰ بَعَثَ إِلىٰ سِتَّةِ نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ : إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السّلام ، وإِلىٰ عُثْمانَ بْنِ عَفّانَ ، وَإِلَى الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوّامِ ، وَإِلىٰ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِالله ، وَعَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ عَوْفٍ ، وَسَعْدِ بْنِ أَبي وَقّاص ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا إِلىٰ بَيْتٍ وَلا يَخْرُجُوا مِنْهُ حَتّىٰ يُبايِعُوا لِأَحَدِهِمْ ، فَإِنِ اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ عَلىٰ واحِدٍ وَأَبىٰ واحِدٌ أَنْ يُبايِعَهُمْ قُتِلَ ، وَ إِنِ امْتَنَعَ اثْنانِ وَبايَعَ ثَلاثَةٌ قُتِلا . فَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلىٰ عُثْمانَ .

خواهد رسید ، ودرآینده از کردار ما تقدّم وما تأخّر خود بازپرسی شوی ، والحمدلله وحده .

«احتجاج أميرالمؤمنين عليه السلام بر قوم پس از وفات عُمَر بن خطّاب»

«بر پنج تن از اهل شوری برای اولویّت خود»

۵۵ ـ عمرو بن شمر از جابر بن یزید جُعفیّ واو از امام باقر عليه السلام نقل نموده که فرمود : هنگامیکه زمان وفات عُمَر بن خطّاب فرا رسید وامر خلافت را به شوری مقرّر نمود به دنبال شش نفر که علیّ بن ابی‌طالب عليه السلام وعثمان بن عفّان وزبیر بن عوّام وطلحة بن‌عبیدالله وعبدالرّحمن بن عوف وسعد بن ابی‌وقّاص بودند فرستاد ودستور داد که آنان در اطاقی نشسته ودر پیرامون خلافت با هم مشاوره کرده ، واز میان خودشان یکی را که سزاوارتر واولیٰ‌تر می‌بینند انتخاب نمایند ، واز آن مکان بیرون نروند تا با یکی بیعت کنند ، وهرگاه یک یا دو نفر در طرف اقلّیّت واقع شده واز موافقت اکثریّت وبیعت آنکسی که از طرف اکثریّت انتخاب می‌شود امتناع نمایند : کشته شوند . ودر نهایت مجلس به نفع عثمان تمام شد .

فَلَمّا رَأىٰ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السلام ما هَمَّ الْقَوْمُ بِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِعُثمانَ ، قامَ فِيهِمْ لِيَتَّخِذَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةَ فَقالَ عليه‌السلام لَهُمْ :

اسْمَعُوا مِنِّي كَلامي ، فَإِنْ يَكُ ما أَقُولُ حَقّاً فاقْبَلُوا ، وَإِنْ يَكُ باطِلاً فَأَنْكِرُوا ، ثُمَّ قالَ لَهُمْ :

أَنْشِدُكُمْ بِاللهِ الَّذي يَعْلَمُ صِدْقَكُمْ إِنْ صَدَقْتُمْ ، وَيَعْلَمُ كِذْبَكُمْ إِنْ كَذَبْتُمْ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ كِلْتَيْهِما غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ مَنْ بايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ كِلْتَيْهِما : بَيْعَةَ الْفَتْحِ ، وَبَيْعَةَ الرِّضْوانِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَخُوهُ الْمُزَيَّنُ بِالْجَناحَيْنِ في الْجَنَّةِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَمُّهُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ زَوْجَتُهُ سَيِّدَةُ نِساءِ الْعالَمِينَ غَيْري؟ قالُوا : لا .

پس هنگامیکه أميرالمؤمنين عليه‌السلام تلاش جمع را در بیعت عثمان دید ، برای اتمام حجّت وروشن شدن حقیقت برخاسته وفرمود :

گفتار مرا بشنوید وچنانچه آن حقّ ودرست بود بپذیرید واگر باطل ونادرست بود آن را انکار کنید ، سپس فرمود :

شما را به خدا سوگند! همان خدایی که بر صدق وکذب شما واقف است آیا در میان شما جز من کسی هست که بر دو قبله نماز گزارده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دوبار بیعت کرده باشد ، یکی بیعت فتح ، ودیگری بیعت رضوان؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برادرش مزیّن به دو بال در بهشت باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که عمویش سیّد الشّهداء باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که همسرش بانوی زنان عالمیان باشد؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ ابْناهُ ابْنا رَسُولِ اللهِ ﷺ وَهُما سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُم بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَرَفَ النّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُم بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُ تَطْهِيراً غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُم بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عايَنَ جَبْرَئيلَ في مِثالِ دُحْيَةَ الْكَلْبِيِّ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُم بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَدَّى الزَّكاةَ وَهُوَ راكِعٌ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُم بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ مَسَحَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَيْنَيْهِ ، وَأَعْطاهُ الرّايَةَ يَوْمَ خَيْبَرَ فَلَمْ يَجِدْ حَرّاً وَلا بَرْداً غَيْري؟ قالُوا : لا .

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دو فرزندش دو فرزند رسولخدا ﷺ بوده و آندو آقای جوانان بهشتی باشند؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که نـاسخ را از منسوخ قرآن تشخیص دهد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند رجس وناپاکی را از او دور ساخته واو را پاک مطهّر گردانیده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که جبرئیل را در مثال دحیة الکلبیّ دیده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در حال رکوع زکات داده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ روی چشمانش را مسح نموده ودر روز خیبر رایت اهل اسلام را به او داده باشد وپس از آن دیگر هیچ گرمی وسردی را نبیند؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُم بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَصَبَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِأَمْـرِ اللهِ تَعالىٰ ، فَقالَ : ﴿مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ ، اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ﴾ غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُم بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ هُوَ أَخُو رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فِي الْحَضَرِ وَرَفِيقُهُ فِي السَّفَرِ غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ بارَزَ عَمْرَو بْنَ عَبْدَوَدٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَقَتَلَهُ غَيْرِي؟ قالَ : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلاّ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي»؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَمّـاهُ اللهُ تَعالىٰ فِي عَشْرِ آياتٍ مِنَ الْقُرْآنِ مُؤْمِناً غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله او را در غدیرخمّ به اذن خداوند با دست مبارک خود بلند کرده وبفرماید : «هر که من مولای اویم علی مولای اوست ، خداوندا با دوست او دوست وبا دشمن او دشمن باش»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برادر رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در حَضَر ورفیق او در سفر باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در غزوهٔ خندق با عمرو بن عبدود نبرد کرده واو را بقتل برساند؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره‌اش فرموده باشد : «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می‌باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند او را در ده آیه از قرآن ؛ مؤمن خوانده باشد؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ ناوَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله قَبْضَةً مِنَ التُّرابِ ، فَرَمىٰ بِها في وُجُوهِ الْكُفّارِ فَانْهَزَمُوا ، غيري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَفَتِ الْمَلائِكَةُ مَعَهُ يَوْمَ اُحُدٍ حَتّىٰ ذَهَبَ النّاسُ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَضىٰ دَيْنَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ اشْتاقَتِ الْجَنَّةُ إِلىٰ رُؤْيَتِهِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ شَهِدَ وَفاةَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ غَسَّلَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَكَفَّنَهُ وَلَحَّدَهُ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَعَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله طَلاقَ نِسائِهِ بِيَدِهِ بَعْدَهُ غَيْري؟ قالُوا : لا .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که از رسولخدا صلى الله عليه وآله مشتی خاک گرفته وآنرا بر روی کفّار انداخته وآنان تار ومار شوند؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که فرشتگان در روز جنگ اُحُد با او ایستادگی نموده تا همهٔ کفّار فرار کردند؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دَین رسولخدا صلى الله عليه وآله را ادا کرده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که بهشت مشتاق دیدار او باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هنگام وفات رسولخدا صلى الله عليه وآله حضور داشته باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله را غسل داده ودفن وکفن کرده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله طلاق همسرانش را بدست او سپرده باشد؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَرِثَ سِلاحَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَرايَتَهُ وَخاتَمَهُ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ حَمَلَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله عَلىٰ ظَهْرِهِ حَتّىٰ كَسَّرَ الأَصْنامَ عَلىٰ بابِ الْكَعْبَةِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نُودِيَ بِاسْمِهِ مِنَ السَّماءِ يَوْمَ بَدْرٍ : «لا سَيْفَ إِلاّ ذُوالْفَقارِ وَلا فَتىً إِلاّ عَلِيٌّ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَكَلَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مِنَ الطّائِرِ الْمَشْوِيِّ الَّذي أُهْدِيَ إِلَيْهِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنْتَ صاحِبُ رايَتي في الدُّنْيا وَصاحِبُ لِوائي في الآخِرَةِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَدَّمَ بَيْنَ يَدَي نَجْواهُ صَدَقَةً غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ خَصَفَ نَعْلَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله غَيْري؟ قالُوا : لا .

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله او را بر دوش مبارک خود سوار نموده که به بالای بام بیت الله الحرام برای شکستن بتها رفته باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در کارزار بدر منادی حضرت حقّ بنام او ندا کرده باشد که «**لا سیف إلاّ ذوالفقار ولا فتی إلاّ علیّ**»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که همراه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرغ بریان شده‌ای که به هدیّه برای آنحضرت آورده بودند تناول کند؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرموده باشد که : «تو صاحب عَلَم ورایت من در دنیا وآخرتی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برای نجوای رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله صدقه‌ای را پیش فرستاده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که نعلین رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را دوخته باشد؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «أَنا أَخُوكَ وَأَنْتَ أَخي» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «أَنْتَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ وَأَقْوَلُهُمْ بِالْحَقِّ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ اسْتَقىٰ مِائَةَ دَلْوٍ بِمِائَةِ تَمْرَةٍ وَجاءَ بِالتَّمْرِ ، فَأَطْعَمَهُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ جائِعٌ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَلَّمَ عَلَيْهِ جَبْرَئيلُ وَمِيكائِيلُ وَإِسْرافِيلُ في ثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ يَوْمَ بَدْرٍ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ غَمَّضَ عَيْنَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَحَّدَ اللهَ قَبْلي غَيْري؟ قالُوا : لا .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله به او فرموده باشد : «من برادر تو و تو برادر من هستی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله به او فرموده باشد : «تو محبوبترین خلق وراستگوترین ایشان به من هستی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که صد دلو آب را در برابر صد دانه خرما بکشد وآنرا به رسولخدا صلى الله عليه وآله بخوراند وخود گرسنه باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که جبرئیل ومیکائیل واسرافیل همراه با سه هزار فرشتهٔ دیگر در کارزار بدر بر او سلام کرده باشند؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که چشمان رسولخدا صلى الله عليه وآله را [هنگام وفات] بر هم نهاده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا قبل از من کسی در میان شما هست که خداوند را به یگانگی شناخته باشد؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كانَ أَوَّلَ داخِلٍ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وآخِرَ خارِجٍ مِنْ عِنْدِهِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ مَشىٰ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَمَرَّ عَلىٰ حَديقَةٍ فَقُلْتُ : ما أَحْسَنَ هٰذِهِ الْحَدِيقَةُ! فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «وَحَدِيقَتُكَ في الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هٰذِهِ» حَتّىٰ مَرَرْتُ عَلىٰ ثَلاثِ حَدائِقَ ، كُلُّ ذٰلِكَ يَقُولُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «حَدِيقَتُكَ في الْجَنَّةِ أَفْضَلُ وَأَحْسَنُ مِنْ هٰذِهِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بي وَصَدَّقَني ، وَأَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيامَةِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَخَذَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِيَدِهِ وَيَدِ امْرَءَتِهِ وَابْنَيْهِ ، حِينَ أَرادَ أَنْ يُباهِلَ نَصارىٰ أَهْلِ نَجْرانَ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَوَّلُ طالِعٍ يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پیش از همه بر رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد شده وآخر همه از نزد او خارج شود؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پس از قدم زدن با رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وگذر بر باغی بگوید : چه باغ زیبایی! وآنحضرت به او بفرماید : «وباغ تو در بهشت زیباتر از این است» واین سخن پس از گذر از سه باغ از جانب آن رسول گرامی تکرار شود؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو گفته باشد : «تو نخستین فردی هستی که به من ایمان آورده وتصدیقم نمودی ، وتو نخستین فردی هستی که به روز قیامت بر حوض بر من وارد خواهی شد»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دست او وهمسر ودو پسرش را گرفته باشد وبرای مباهله با مسیحیان اهل نجران همراه خود ببرد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در بارهٔ او به اَنس گفته باشد : «اوّلین فردی که از این در بر شما وارد شود ، همو

مِنْ هٰذَا الْبابِ يا أَنَسُ ، فإِنَّهُ أَمِيرُالمؤْمِنينَ ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمينَ ، وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ ، وَأَوْلَى النّاسِ بِالنّاسِ» فَقالَ أَنَسٌ : اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلاً مِنَ الأَنْصارِ ، فَكُنْتُ أَنا الطّالِعَ ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله لِأَنَسٍ : «ما أَنْتَ يا أَنَسُ بِأَوَّلِ رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمَهُ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَزَلَتْ فِيهِ هٰذِهِ الآيَةُ : ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ﴾ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ وَفي وُلْدِهِ : ﴿إِنَّ الأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً﴾ إِلىٰ آخِرِ السُّورَةِ ؛ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللهُ تَعالىٰ فِيهِ : ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَعِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجاهَدَ في سَبيلِ اللهِ لايَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ﴾ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَلَّمَهُ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله أَلْفَ كَلِمَةٍ ، كُلُّ كَلِمَةٍ مِفْتاحُ

أميرالمؤمنين وآقای مسلمين ، وبهترين اوصياء وافضل مردم است» وأنس بگويد : خدايا آن فرد را مردی از انصار قرار بده ، ومن وارد شوم ورسولخدا صلّى الله عليه وآله بفرمايد : «ای أنس تو اوّلين مردی نيستی كه قوم وخويش خود را دوست دارد»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آيا جز من كسی در ميان شما هست كه آيهٔ : «إِنَّما وليّكم الله ورسوله والَّذينَ آمنوا ـ إلخ» در بارهٔ او نازل شده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آيا جز من كسی در ميان شما هست كه خداوند آيهٔ : «إِنَّ الأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً» تا آخر را در بارهٔ او وفرزندانش نازل كرده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آيا جز من كسی در ميان شما هست كه خداوند آيهٔ : «أَجَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَعِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجاهَدَ في سَبيلِ اللهِ لايَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ» را دربارهٔ او نازل كرده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آيا جز من كسی در ميان شما هست كه رسول گرامی اسلام صلّى الله عَلَيْهِ وآله او را هزار كلمه تعليم كرده باشد ، كه هر كلمه از آنها مفتاح

أَلْفِ كَلِمَةٍ غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ ناجاهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله يَوْمَ الطّائِفِ فَقالَ أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ : «يا رَسُولَ اللهِ ناجَيْتَ عَلِيّاً دُونَنا؟!» فَقالَ لَهُما النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «ما أَنا ناجَيْتُهُ بَلِ اللهُ أَمَرَني بِذلِكَ» ، غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَقىٰ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مِنَ الْمِهْراسِ غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُول اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنْتَ أَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنّي يَوْمَ الْقِيامَةِ ، يَدْخُلُ بِشَفاعَتِكَ الْجَنَّةَ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ» غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

وکلید هزار کلمهٔ دیگر باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در روز طائف با او نجوی وتکلّم نموده باشد وأبوبکر وعُمَر به آنحضرت عرض کنند : ای پیامبر شما تنها با علیّ تکلّم کردی نه با ما ، وپیامبر به آندو بفرماید : «من از خود با او نجوی نکردم بلکه به امر حضرت حقّ این کار را کردم»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را از مهراس سیراب ساخته باشد؟ گفتند : نه .

مترجم گوید : در کتاب نهایه ابن اثیر گوید : «در روز اُحُد رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله تشنه شد ، وعلیّ از آب مهراس برای او آورد ، وآنحضرت از آن نوشیده وصورت خون‌آلود خود را با آن شستشو داد» ومهراس صخرهٔ گودی است که آب زیادی را در خود جای می‌دهد ، ونیز گفته : مهراس در این حدیث نام آبی در اُحُد می‌باشد .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرموده باشد : «تو از همهٔ مردم در روز قیامت به من نزدیکتری ، وبه واسطهٔ شفاعت تو به تعداد افراد قبیلهٔ رَبیعه ومُضَر وارد به بهشت گردند»؟ گفتند : نه .

مترجم گوید : عرب را رسم بر این بوده که جماعت وتعداد بسیار زیاد را با تشبیه به قبیلهٔ ربیع ومضر که از قبائل پر جمعیت بوده ذکر می‌کرده است .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «يا عَلِيُّ أَنْتَ تُكْسىٰ حِينَ اُكسىٰ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «أَنْتَ وَشِيعَتُكَ الْفائِزُونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّني وَيُبْغِضُ عَلِيّاً» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «مَنْ أَحَبَّ شَعَراتي هٰذِهِ فَقَدْ أَحَبَّني ، وَمَنْ أَحَبَّني فَقَدْ أَحَبَّ اللهَ ـ فَقِيلَ لَهُ : وَما شَعَراتُكَ يا رَسُولَ اللهِ؟ ـ قالَ : عَلِيٌّ ، وَالحَسَنُ ، وَالْحُسَيْنُ ، وَفاطِمَةُ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله به او فرموده باشد : «ای علیّ هرگاه من لباس جدید پوشم تو نیز ملبّس به لباس جدید گردی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله در بارهٔ او فرموده باشد : «تو وپیروانت در روز قیامت رستگار وفائز خواهید بود»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله درباره‌اش فرموده باشد : «دروغ می‌گوید کسی که پندارد مرا دوست دارد در حالیکه علیّ را دوست نمی‌دارد»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله به او فرموده باشد : «هرکس این چند تار موی مرا دوست بدارد مرا دوست داشته ، وهر که مرا دوست بدارد در اصل خدا را دوست داشته است» واز آنحضرت پرسیده شد : ای رسولخدا ، منظور شما از آن چند دانه تار مو کیست؟ فرمود : «علیّ ، وحسن ، وحسین وفاطمه»؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنْتَ خَيْرُ الْبَشَرِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنْتَ الْفارُوقُ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنْتَ أَفْضَلُ الْخَلايِقِ عَمَلاً يَوْمَ الْقِيامَةِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَخَذَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله كِساءَهُ عَلَيْهِ وعَلىٰ زَوْجَتِهِ وَعَلىٰ ابْنَيْهِ ثُمَّ قالَ : «اللّٰهُمَّ أَنا وَأَهْلُ بَيْتي إِلَيْكَ لا إِلَى النّارِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كانَ يَبْعَثُ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله الطَّعامَ وَهُوَ في الْغارِ وَيُخْبِرُهُ الأَخْبارَ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُول اللهِ ـ صلّى الله عَلَيْهِ وآله ـ :

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرموده باشد : «تو بهترین آفریده پس از پیامبران می‌باشی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرموده باشد : «تو فاروق ، که میان حقّ وباطل را جدا می‌کنی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرموده باشد : «تو از لحاظ کردار وعمل در روز قیامت از همهٔ خلائق پس از انبیاء برتر وافضل می‌باشی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله کساء وشمد خود را بر او وهمسر ودو فرزندش کشیده وفرموده باشد : «خدایا من واهل بیتم را به سوی بهشت خود فرا خوان نه به آتش»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برای رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در غار ؛ آذوقه فرستاده واز اخبار باخبرش ساخته باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله

«لا سِرَّ دُونَكَ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أَنْتَ أَخي وَوَزِيري وَصاحِبي مِنْ أَهْلي» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أَنْتَ أَقْدَمُهُمْ سِلْماً وَأَفْضَلُهُمْ عِلْماً وَأَكْثَرُهُمْ حِلْماً» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مَرْحَباً الْيَهُودِيَّ، فارِسَ الْيَهُودِ مُبارَزَةً غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ عَرَضَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ الإِسْلامَ فَقالَ لَهُ: «أَنْظِرْني حَتّىٰ أَلْقىٰ والِدَيَّ» فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «فَإِنَّها أَمانَةٌ عِنْدَكَ، فَقُلْتُ: فَإِنْ كانَ أَمانَةً عِنْدِي فَقَدْ أَسْلَمْتُ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ احْتَمَلَ بابَ خَيْبَرَ حِينَ فَتَحَها فَمَشىٰ بِهِ مِائَةَ ذِراعٍ

بدو فرموده باشد: «هیچ سرّ ورازی از تو پوشیده نیست»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو فرموده باشد: «تو برادر ووزیر ومصاحب من در اهل منی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو فرموده باشد: «تو اقدم امّت در اسلام وافضل آنان در علم واز همه حلیم وبردبارتری»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پهلوان یهودیّ مرحب را در روز خیبر با نبرد تن به تن از پای درآورده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ اسلام را بدو عرضه دارد واو تا کسب تکلیف از والدین خود مهلت طلبد وپیامبر بدو فرماید: آن بصورت امانت نزد تو باشد، ومن بگویم: چنانچه آن امانت است پس من اسلام آوردم؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که درب خیبر را

ثُمَّ عالَجَهُ بَعْدَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلاً فَلَمْ يُطِيقُوهُ غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَزَلَتْ فِيهِ هٰذِهِ الآيَةُ: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْواكُمْ صَدَقَةً﴾ فَكُنْتُ أنا الَّذي قَدَّمَ [الصَّدَقَةَ] غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «مَنْ سَبَّ عَلِيّاً فَقَدْ سَبَّني وَمَنْ سَبَّني فَقَدْ سَبَّ اللهَ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «مَنْزِلي مُواجِهُ مَنْزِلِكَ في الْجَنَّةِ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «قاتَلَ اللهَ مَنْ قاتَلَكَ وَعادَى اللهَ مَنْ عاداكَ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

یکصد ذرع حمل نموده وپس از فتح قلاع خیبر چهل نفر هم نتوانند آن را بدوش کشند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیهٔ: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَي نَجْواکُمْ صَدَقَةً» در شأن او نازل شده ومن بودم که صدقه را تقدیم نمودم؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره‌اش فرموده باشد: «هرکه علی را سبّ ودشنام گوید مرا سبّ گفته، وهرکه مرا سبّ ودشنام دهد چنان است که خداوند را سبّ نماید»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد: «جایگاه ومنزل تو در بهشت روبروی جایگاه من است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد: «هرکه با تو بجنگد با خدا جنگیده، وهرکه با تو دشمنی کند چنان است که به خداوند دشمنی ورزیده»؟ گفتند: نه.

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ اضْطَجَعَ عَلىٰ فِراشِ رَسُولِ اللهِ ﷺ حِينَ أَرادَ أَنْ يَسِيرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَوَقاهُ بِنَفْسِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ حِينَ أَرادُوا قَتْلَهُ غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُول اللهِ ﷺ : «أَنْتَ أَوْلَى النّاسِ بِأُمَّتي بَعْدي» غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُول اللهِ ﷺ : «أَنْتَ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَاللهُ تَعالىٰ يَكْسُوكَ ثَوْبَيْنِ : أَحَدُهُما أَخْضَرُ وَالآخَرُ وَرْدِيٌّ» غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ صَلّىٰ قَبْلَ النّاسِ بِسَبْعِ سِنينَ وَأَشْهُرٍ ، غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ : «أَنا يَوْمَ الْقِيامَةِ آخِذٌ بِحُجْزَةِ رَبِّي وَالْحُجْزَةُ النُّورُ ، وأَنْتَ آخِذٌ بِحُجْزَتي، وَأَهْلُ بَيْتي آخِذُونَ بِحُجْزَتِكَ» غَيْرِي؟ قالُوا : لا .

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هنگام هجرت پیامبر به مدینه در جای خواب آنحضرت خسبیده وجان خود را در برابر هجوم مشرکین برای قتل آنجناب فدا کند؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو فرموده باشد : «تو برترین فرد برای امّت پس از من هستی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو فرموده باشد : «تو بروز قیامت در قسمت راست عرش بوده وخداوند دو لباس به تو خواهد پوشاند ؛ یکی سبز ودیگری سرخ»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هفت سال وچند ماه پیش از همهٔ مردم نماز گزارده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو فرموده باشد : «من بروز قیامت دست به دامن خداوند خواهم بود وآن نور است ، وتو دست بدامن من خواهی‌بود واهل‌بیت من دست به دامن تو خواهند بود»؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنْتَ كَنَفْسي وَحُبُّكَ حُبِّي وَبُغْضُكَ بُغْضي غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «وِلايَتُكَ كَوِلايَتي عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ رَبِّي وَأَمَرَني أَنْ أُبَلِّغَكُمُوهُ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لي عَوْناً وَعَضُداً وَناصِراً» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «الْمالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَةِ وَأَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنينَ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلاً امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلإِيمانِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد : «تو مانند خود منی ، ودوستی تو دوستی من ودشمنی با تو دشمنی با من است»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد : «ولایت من همچون ولایت تو است ، این عهدی است که خداوند با من گذارده ومرا مأمور به ابلاغ آن فرموده است»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دربارهٔ او فرموده باشد : «بارخدایا او را برای من یار وپشتوانه ویاور ساز»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد : «مال وثروت رهبر ستمکاران وتو پیشوای اهل ایمانی»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دربارهٔ او فرموده باشد : «حتماً بسوی شما فردی را می‌فرستم که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است»؟ گفتند : نه .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَطْعَمَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ رُمّانَةً وَقالَ : «هٰذِهِ مِنْ رُمّانِ الْجَنَّةِ لا يَنْبَغِي أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ إِلاّ نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ : «ما سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئاً إِلاّ أَعْطانِيهِ ، وَ لَمْ أَسْأَلْ رَبِّي شَيْئاً إِلاّ سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُول اللهِ ﷺ : «أَنْتَ أَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللهِ وَأَوْفاهُمْ بِعَهْدِ اللهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ ، وَأَقْسَمُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَزِيَّةً» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُول اللهِ ﷺ : «فَضْلُكَ عَلىٰ هٰذِهِ الاُمَّةِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْقَمَرِ ، وَكَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى النُّجُومِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُول اللهِ ﷺ : «يا عَلِيُّ يُدْخِلُ اللهُ وَلِيَّكَ الْجَنَّةَ

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو اَناری خورانده وفرموده باشد : «این از اَنارهای بهشت است که جز پیامبر یا وصیّ پیامبر هیچکس حقّ خوردن آن را ندارد»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو فرموده باشد : «هرچه از خدا درخواست نمودم عطا فرمود ، وهرچه دعا کردم مانند همان را برای تو نیز مسألت نمودم»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو فرموده‌باشد : «تو از همه به دستورات الهی فرمانبرتری ، وبه عهود پروردگار وفادارتری ، ودر اَحکام قضا از همه عالمتری ، ودر تقسیم به مساوات از همه برتری ، واز همه در نزد خداوند لایقتری»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا ﷺ بدو فرموده باشد : «فضل وبرتری تو بر این امّت در مثال همچون فضیلت خورشید بر ماه بوده ، وهمچون فضیلت ماه بر ستارگان است»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلّی الله عَلَیْهِ وآله بدو فرموده باشد : «ای علیّ ، خداوند دوستدار تو را به بهشت

وَعَدُوَّكَ النّارَ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «النّاس مِنْ أَشْجارٍ شَتّىٰ وَأَنا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ واحِدَةٍ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «أَنا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَأَنْتَ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَلا فَخْرَ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ في آيَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «مَوْعِدُكَ مَوْعِدي وَمَوْعِدُ شِيعَتِكَ الْحَوْضَ إِذا خافَتِ الأُمَمُ وَوُضِعَتِ الْمَوازِينُ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

قالَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «اللّٰهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ، اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَودِعُكَهُ» غَيْري؟ قالُوا: لا.

رهنمون ودشمن تو را به جهنّم می‌فرستد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد: «مردمان از درختان گوناگونند ومن وتو از یک درخت واحدیم»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد: «من آقای بنی آدم می‌باشم وتو آقای عرب هستی وهیچ فخری نیست»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند موجبات رضایت خود را از او در دو آیه از قرآن بیان داشته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد: «موعد تو موعد من است وموعد شیعیان تو حوض است، در هنگامیکه میزان برپا شده و همهٔ مردم در خوف وهراسند»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره‌اش فرموده باشد: «خداوندا من او را دوست دارم تو نیز او را دوست بدار، خداوندا من او را به تو می‌سپارم»؟ گفتند: نه.

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «أَنْتَ تُحاجُّ النّاسَ فَتَحُجُّهُمْ بِإِقامَةِ الصَّلاةِ ، وَإِيتاءِ الزَّكاةِ ، وَالأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَإِقامِ الْحُدُودِ ، وَالْقِسْمِ بِالسَّوِيَّةِ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَخَذَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِيَدِهِ «يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ» فَرَفَعَها حَتّىٰ نَظَرَ النّاسُ إِلىٰ بَياضِ إِبْطَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ : «أَلا إِنَّ هٰذا ابْنُ عَمِّي وَوَزِيري فَوازِرُوهُ وَناصِحُوهُ وَصَدِّقُوهُ فَإِنَّهُ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَزَلَتْ فِيهِ هٰذِهِ الآيَةُ : ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كانَ جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلام أَحَدَ ضِيفانِهِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله بدو فرموده باشد : «تو حجّت مردمانی ، پس ایشان را به اقامهٔ نماز ، وپرداخت زکات ، وامر به معروف ونهی از منکر وبرپائی حدود وتقسیم به‌مساوات راهنمایی وارشاد نما»؟ گفتند: نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله دست او را در روز غدیرخُمّ بالا گرفته تا آنجا که مردم زیر بغلش را ببینند وفرموده باشد: «بدانید که این پسر عموی من ووزیر من است پس او را یاری نموده وهمفکری کنید واو را تصدیق نمائید زیرا همو است که پس از من سرپرست شما است»؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیهٔ : «وَيُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»[1] در شأن او نازل شده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که فرشتهٔ وحی ؛ جبرئیل یکی از میهمانان او باشد؟ گفتند : نه .

---

۱ ـ حشر : ۹ .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَعْطاهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله حُنُوطاً مِنْ حُنُوطِ الْجَنَّةِ ثُمَّ قالَ : «أَقْسِمُهُ أَثْلاثاً : ثُلْثاً لِي تُحَنِّطُني بِهِ ، وَثُلْثاً لابْنَتي فاطِمَةَ ، وَثُلْثاً لَكَ» ، غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كانَ إِذا دَخَلَ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله حَيّاهُ وَأَدْناهُ وَرَحَّبَ بِهِ وَتَهَلَّلَ لَهُ وَجْهُهُ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «أَنا أَفْتَخِرُ بِكَ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِذا افْتَخَرَتِ الأَنْبِياءُ بِأَوْصِيائِها» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَرَّحَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِسُورَةِ بَراءَةٍ إِلَى الْمُشْرِكينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ بِأَمْرِ اللهِ غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «إِنِّي لَأَرْحَمُكَ مِنْ ضَغائِنَ في صُدُورِ أَقْوامٍ عَلَيْكَ لايُظْهِرُونَها حَتّىٰ يَفْقِدُوني فَإِذا فَقَدُوني خالَفُوا فيها» غَيْري؟ قالُوا : لا .

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او حنوطی از حنوط بهشت عطا نموده وبفرماید : آنرا سه قسمت کن ، قسمتی را برای تحنیط من وقسمتی را برای دخترم فاطمه وباقی را برای خودت بردار؟ گفتند : نه .

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که هرگاه خدمت پیامبر شرفیاب می‌شد آنحضرت به او تحیّت می‌کرد وبه نزدیک خود جای داده ومرحباً می‌فرمود ، واظهار بشاشت وشکفتگی در روی او می‌نمود؟ گفتند : نه .

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد : «من به روز قیامت به تو مباحات می‌کنم وقتی که انبیاء به اوصیای خود مباحات می‌کنند»؟ گفتند : نه .

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله او را با سورهٔ برائت به اذن خداوند به سوی مشرکین اهل مکّه فرستاده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرموده باشد : «هرآینه من به تو رحم می‌کنم از حقد وکینه‌ای که در سینهٔ این جماعت علیه تو پنهان است ، وآنرا تا پیش از مرگ من ظاهر نکنند ، وپس از من مخالفت خود را با تو ظاهر سازند»؟ گفتند : نه .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «أَدَّى اللهُ عَنْ أَمانَتِكَ ، أَدَّى اللهُ عَنْ ذِمَّتِكَ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «أَنْتَ قَسِيمُ النّارِ ، تُخْرِجُ مِنْها مَنْ زَكا وَتَذَرُ فِيها كُلَّ كافِرٍ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ فَتَحَ حِصْنَ خَيْبَرَ وَسَبىٰ بِنْتَ مَرْحَبٍ فَأَدّاها إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله غَيْري؟ قالُوا : لا .

قالَ : فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : «تَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ رَواءً مَرْوِيَّيْنَ مُبْيَضَّةً وُجُوهُهُمْ ، وَيَرِدُ عَلَيَّ عَدُوُّكَ ظَماءً مُظْمِئينَ مُقْتَحِمينَ مُسْوَدَّةً وُجُوهُهُمْ» غَيْري؟ قالُوا : لا .

ثُمَّ قالَ لَهُمْ أَمِيرُالمؤْمِنينَ عليه السلام : أَمّا إِذا أَقْرَرْتُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ ، وَاسْتَبانَ لَكُمْ ذلِكَ مِنْ قَوْلِ

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله بدو فرموده باشد : «امیدوارم خدا امانت تو را ادا فرماید ، امیدوارم خداوند ذمّهٔ تو را پرداخت فرماید»؟ گفتند : نه .

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله بدو فرموده باشد : «تو قسمت کنندهٔ آتش هستی ، کسی را که پاک وپرهیزکار است از آتش بیرون آورده ومخالفین وکفّار را در آتش رها می‌کنی»؟ گفتند : نه .

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که قلعهٔ خیبر را فتح نموده ودختر مرحب یهودیّ را به اسارت تحویل رسولخدا صلى الله عليه وآله داده باشد؟ گفتند : نه .

فرمود : آیا جز من کسی در میان شما هست که رسولخدا صلى الله عليه وآله بدو فرموده باشد : «تو وشیعیانت بر سر حوض بر من وارد شوید ، در حالیکه سیراب وخوشحال وسفید روی باشید ، ودشمنان تو درحالی بنزد من آیند که تشنه وسوخته وسیاه روی باشند»؟ گفتند : نه .

سپس أمیرالمؤمنین عليه السلام روی به اهل شوری کرده وفرمود : در صورتیکه همهٔ آنچه گفتم مورد تصدیق شما بوده وبدان اقرار دارید واز فرمایش پیامبرتان بر شما آشکار

نَبِيِّكُمْ صلى‌الله‌عليه‌وآله ، فَعَلَيْكُمْ بِتَقْوَىٰ اللهِ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ ، وَأَنْهاكُمْ عَنْ سُخْطِهِ وَلا تَعْصُوا أَمْرَهُ ، وَرُدُّوا الْحَقَّ إِلىٰ أَهْلِهِ ، وَاتَّبِعُوا سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ ، فَإِنَّكُمْ إِنْ خالَفْتُمْ ، خالَفْتُمُ اللهَ فَادْفَعُوها إِلىٰ مَنْ هُوَ أَهْلُها وَهِيَ لَهُ .

قالَ : فَتَغامَزُوا فِيما بَيْنَهُمْ وَتَشاوَرُوا وَقالُوا : «قَدْ عَرَفْنا فَضْلَهُ ، وَعَلِمْنا أَنَّهُ أَحَقُّ النّاسِ بِها ، وَلٰكِنَّهُ رَجُلٌ لايُفَضِّلُ أَحَداً عَلىٰ أَحَدٍ ، فَإِنْ وَلَّيْتُمُوها إِيّاهُ جَعَلَكُمْ وَجَميعَ النّاسِ فِيها شِرْعاً سَواءً ، وَلٰكِنْ وَلُّوها عُثْمانَ فَإِنَّهُ يَهْوي الَّذي تَهْوُونَ» فَدَفَعُوها إِلَيْهِ!!!.

* * * *

* * *

* *

*

گردید ، پس رعایت تقوای خداوند واحد بی شریک را نموده ، واز سخط وغضب ومعصیت خداوند بپرهیزید ، واز وصایا وعهود رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله تخلّف نکرده ، وحقوق الهی را رعایت نموده ، وحقّ را به اهل آن واگذاشته واز روش پیامبرتان پیروی نمائید ، زیرا اگر مخالفت کنید در اصل به خدا عصیان ورزیده‌اید ، پس خلافت را به کسی که سزاوارتر است واگذارید .

امام صادق عليه‌السلام فرمود : آن جماعت پس از فکر ومشاورت با خود گفتند : ما به فضل او پی بردیم ، ودانستیم که او از همه به خلافت شایسته‌تر است ، ولی او مردی است که هیچکس را بر دیگری تفضیل ندهد ، واگر او را خلیفه کنید شما ودیگر مردم را به یک نگاه می‌نگرد ، ولی بهتر است خلافت را به عثمان دهید زیرا او همان است که شما بدان میل دارید . پس امر خلافت را بدو واگذار نمودند!!.

* * * *

* * *

* *

*

﴿احْتِجاجُهُ عليه السلام عَلىٰ جَماعَةٍ كَثِيرَةٍ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ﴾
﴿لَمّا تَذاكَرُوا فَضْلَهُمْ وَسوابِقَهُمْ﴾
﴿بِما قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنَ النَّصِّ عَلَيْهِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْقَوْلِ الْجَمِيلِ﴾

٥٦ ـ رُوِيَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلالِيِّ أَنَّهُ قالَ: رَأَيْتُ عَلِيّاً عليه السلام في مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله في خِلافَةِ عُثْمانَ وَجَماعَةٌ يَتَحَدَّثُونَ وَيَتَذاكَرُونَ الْعِلْمَ، فَذَكَرُوا قُرَيْشاً وَفَضْلَها وَسَوابِقَها وَهِجْرَتَها، وَما قالَ فِيها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الْفَضْلِ، مِثْلَ قَوْلِهِ: ﴿الأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ﴾، وَقَوْلِهِ: ﴿النّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ وَقُرَيْشٌ أَئِمَّةُ الْعَرَبِ﴾، وَقَوْلِهِ: ﴿لا تَسُبُّوا قُرَيْشاً﴾، وَقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ لِلْقُرَشِيِّ مِثْلَ قُوَّةِ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ﴾، وَقَوْلِهِ: ﴿مَنْ أَبْغَضَ قُرَيْشاً أَبْغَضَهُ اللهُ﴾، وَقَوْلِهِ: ﴿مَنْ أَرادَ هَوانَ قُرَيْشٍ أَهانَهُ اللهُ﴾.

[وَذَكَرُوا الْمُهاجِرينَ، وَما ذَكَرَهُمُ اللهُ في كِتابِهِ وَتَقْدِيمِهِمْ عَلَى الأَنْصارِ، وَما أَثْنَى اللهُ عَلَيْهِمْ عَزَّوَجَلَّ في كِتابِهِ، وَما قالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الْفَضْلِ.]

«احتجاج حضرت أمير عليه السلام بر گروه زيادى از مهاجر وانصار»
«با كلامى شيوا پيرامون فضيلت خود با استناد به احاديث نبوىّ»

٥٦ ـ از سُلَيم بن قَيس نقل است كه گفت: در ايّام خلافت عثمان بن عفّان، گروهى از مهاجرين وانصار را ديدم كه در جانبى از مسجد النّبىّ صلى الله عليه وآله نشسته بودند وحضرت علىّ عليه السلام در گوشه‌اى از مسجد جلب توجّه مى‌كرد، آن حلقه در فضائل وامتيازات خودشان بحث مى‌كردند، تا اينكه به قريش وفضل وسابقه وهجرت آن پرداخته و استناد به گوشه‌اى از فرمايشات پيامبر در فضل آنان نمودند كه فى المثل فرموده: «رهبران از قبيلهٔ قريشند» ونيز: «مردم همه پيروان‌قريشند وايشان پيشواى عرب مى‌باشند»، ونيز: «به قبيلهٔ قريش دشنام مدهيد»، ونيز: «نيرو وقوّت هر مرد قُرَشى مانند دو مرد غير قُرَشى است»، ونيز: «هركه قصد خوارى وذلّت قريش‌را نمايد خداوند اورا خوار سازد».

[واز مهاجرين سخن به ميان آمد، وآنچه در شأن ايشان در قرآن آمده وآنان را بر انصار مقدّم داشته، وخلاصه هرستايشى كه خداوند عزّوجلّ در قرآن ونيز فضيلتى كه در كلام رسولخدا صلى الله عليه وآله آمده ذكر كردند].

وَذَكَرُوا الأَنْصارَ وَفَضْلَها وَسَوابِقَها وَنُصْرَتَها ، وَما أَثْنَى اللهُ عَلَيْهِمْ في كِتابِهِ ، وَما قالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مِنَ الْفَضْلِ [مِثْلَ قَوْلِهِ : «الأَنْصارُ كَرِشي وَعَيْبَتي» ، وَمِثْلَ قَوْلِهِ : «مَنْ أَحَبَّ الأَنْصارَ أَحَبَّهُ اللهُ ، وَمَنْ أَبْغَضَ الأَنْصارَ أَبْغَضَهُ اللهُ» ، وَمِثْلَ قَوْلِهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «لا يُبْغِضُ الأَنْصارَ رَجُلٌ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ» ، وَقَوْلِهِ : «لَوْ سَلَكَ النّاسُ شُعَباً لَسَلَكْتُ شُعَبَ الأَنْصارِ»] .

وَذَكَرُوا ما قالَ [رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله] في سَعْدِ بْنِ مُعاذٍ في جِنازَتِهِ : وَ «أَنَّ الْعَرْشَ اهْتَزَّ لِمَوْتِهِ» ، وَقَوْلَهُ صلى‌الله‌عليه‌وآله لَمّا جِيءَ إِلَيْهِ بِمَنادِيلَ مِنَ الْيَمَنِ فَأُعْجِبَ النّاسُ بِها ، فَقالَ : «لَمَنادِيلُ سَعْدٍ في الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْها» ، وَالَّذي غَسَلَتْهُ الْمَلائِكَةُ ، وَالَّذي حَمَتْهُ الدَّبْرُ .

فَلَمْ يَدَعُوا شَيْئاً مِنْ فَضْلِهِمْ حَتّىٰ قالَ كُلُّ حَيٍّ [مِنْها] : «مِنّا فُلانٌ وَفُلانٌ» ، وَقالَتْ قُرَيْشٌ : «مِنّا رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَمِنّا حَمْزَةُ ، وَمِنّا جَعْفَرُ ، وَمِنّا عُبَيْدَةُ بْنُ الْحارِثِ ، وَزَيْدُ بْنُ حارِثَةَ ، وَمِنّا أَبُوبَكْرٍ ، وَعُمَرُ ، وَسَعْدٌ ، وَأَبُوعُبَيْدَةَ ، وَسالِمٌ ، وَابْنُ عَوْفٍ» ،

تااینکه ذکر فضل وسابقه ونصرت انصار به میان آمد، وآنچه در قرآن از ایشان ستایش شده ، وآنچه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در فضیلت ایشان فرموده [همچون : «انصار محلّ راز وسرّ وأمانت منند» و : «هرکه انصار را دوست بدارد خدا نیز او را محبوب دارد ، وهرکه به ایشان بغض ورزد مبغوض خداوند شود» ، و : «هیچ فرد مؤمنی به خدا وپیامبر به انصار بغض نمی‌ورزد» و : «اگر تمام مردم به گروه‌های مختلف داخل شوند من به گروه انصار می‌روم»] .

ودر ادامه اشاره به مدح رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در تشییع جنازهٔ سعد بن معاذ نمودند که فرمود : «عرش خداوند از مرگ سعد به لرزه درآمد» وهنگامیکه از یمن پارچه‌هایی نزد آنحضرت آوردند که موجب شگفتی همگان شد فرمود : «پارچه‌های سعد بن معاذ در بهشت از تمام آنها زیباتر است» ، ونیز در فضل حنظلة بن أبی‌عامر که ملائکه او را غسل دادند ، واز عاصم بن‌ثابت که زنبوران جنازهٔ او را از قصد سوء دشمن محافظت کردند .

وسپس هرکدام از افراد برجستهٔ خود را اسم بردند که فلانی از ما است! فلانی از ما است . وقریش گفت : رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از ما است ، حمزه از ما است ، جعفر از ما است ، عبیدة بن‌الحارث وزید بن حارثه وأبوبکر وعُمَر وسعد وأبوعبیده وسالم وعبدالرّحمن بن‌عوف همه از ما می‌باشند .

فَلَمْ يَدَعُوا مِنَ الْحَيَّيْنِ أَحَداً مِنْ أَهْلِ السّابِقَةِ إلاّ سَمَّوهُ، وَفي الْحَلْقَةِ أَكْثَرُ مِنْ مِائَتَي رَجُلٍ، فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام وَسَعْدُ بْنُ أَبي وَقّاصٍ، وَعَبْدُالرَّحْمنِ بْنُ عَوْفٍ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَعَمّارٌ، وَالْمِقْدادُ، وَأَبُوذَرٍّ، وَهاشِمُ بْنُ عُتْبَةَ، وَابْنُ عُمَرَ، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام، وَابْنُ عَبّاسٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبي بَكْرٍ، وَعَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ.

وَمِنَ الأَنْصارِ: أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثابِتٍ، وَأَبُوأَيُّوبَ الأَنْصارِيُّ، وَأَبُوهَيْثَمِ بْنُ التَّيْهانِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ، وَقَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عُبادَةَ، وَجابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَنَسُ بْنُ مالِكٍ، وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، وَعَبْدُاللهِ بْنُ أَبي أَوْفىٰ، وَأَبُولَيْلىٰ وَمَعَهُ ابْنُهُ: عَبْدُالرَّحْمٰنِ قاعِدٌ بِجَنْبِهِ، غُلامٌ صَبِيحُ الْوَجْهِ مَدِيدُ الْقامَةِ أَمْرَدُ، فَجاءَ أَبُوالحَسَنِ الْبَصْرِيُّ وَمَعَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ غُلامٌ أَمْرَدُ صَبِيحُ الْوَجْهِ مُعْتَدِلُ الْقامَةِ، قالَ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِلىٰ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي لَيْلىٰ، فَلا أَدْرِي أَيُّهُما أَجْمَلُ، غَيْرُ أَنَّ الْحَسَنَ أَعْظَمُهُما وَأَطْوَلُهُما.

وَأَكْثَرَ الْقَوْمُ فِي الْحَدِيثِ، وَذلِكَ مِنْ بُكْرَةٍ إِلىٰ حِينِ الزَّوالِ، وَعُثْمانُ فِي دارِهِ لا يَعْلَمُ بِشَيْءٍ مِمّا هُمْ فِيهِ،

وهیچ فرد معروفی را از قلم نینداخته وهمه را ذکر نمودند. ودر آن حلقه بیش از دویست مرد نشسته بودند، ودر میان ایشان علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام وسعد بن اَبی وَقّاص وعبدالرّحمن بن عوف وطلحه وزبیر وعمّار ومقداد وأبوذرّ وهاشم بن عُتْبَه وعبدالله بن‌عُمَر وحسن وحسین علیهما السلام وابن عبّاس ومحمّد بن ابی بکر وعبدالله بن جعفر همه وهمه حضور داشتند.

واز انصار: اُبیّ بن کعب وزید بن ثابت وأبوأیّوب انصاریّ، وأبوهیثم بن تیّهان، ومحمّد بن سلمه، وقیس بن سعد بن عباده، وجابر بن عبدالله انصاریّ، وأنس بن مالک، وزید بن ارقم وعبدالله بن ابی اوفیٰ وأبولیلیٰ وفرزندش عبدالرّحمن کنارش نشسته بود، پسر بچّهٔ سپیدروی بلند قامت بی ریشی بود، در این هنگام أبوالحسن بصریّ بهمراه فرزندش حسن ـ که او نیز پسربچّهٔ سپیدروی میانه قدّی بود ـ وارد شد، ومن به این دو غلام نگریسته ونتوانستم بگویم کدامیک خوشروتر است جز آنکه حسن بزرگتر وبلند بالاتر بود.

وتمام آن جماعت در بحث فرو رفته بودند واین گفتار از صبح تا هنگام زوال ادامه داشت، وعثمان بن عفّان در خانهٔ خود غافل وبی‌خبر از گفتار وسخنان آن گروه نشسته بود،

وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي‌طالِبٍ عليه‌السلام لا يَنْطِقُ هُوَ وَلا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ، فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَقالُوا : يا أَباالْحَسَنِ، ما يَمْنَعُكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ؟

فَقالَ عليه‌السلام لَهُمْ : ما مِنَ الْحَيَّيْنِ أَحَدٌ إِلاّ وَقَدْ ذَكَرَ فَضْلاً ، وَقالَ حَقّاً ، فَأَنا أَسْأَلُكُمْ يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالأَنْصارِ ؛ بِمَنْ أَعْطاكُمُ اللهُ هٰذَا الْفَضْلَ ؛ أَبِأَنْفُسِكُمْ وَعَشائِرِكُمْ وَأَهْلِ بُيُوتاتِكُمْ أَمْ بِغَيْرِكُمْ؟

قالُوا : بَلْ أَعْطانا اللهُ وَمَنَّ بِهِ عَلَيْنا بِمُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَعَشِيرَتِهِ ، لا بِأَنْفُسِنا وَعَشائِرِنا وَلا بِأَهْلِ بُيُوتِنا .

قالَ : صَدَقْتُمْ يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذي نِلْتُمْ بِهِ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيا وَالآخِرَةِ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ خاصَّةً دُونَ غَيْرِهِمْ؟ فَإِنَّ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله قالَ : «إِنِّي وَأَهْلُ بَيْتي كُنّا نُوراً بَيْنَ يَدَي اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ ،

وعلیّ بن ابی‌طالب عليه‌السلام تنها به این مذاکرات گوش داده نه او ونه هیچیک از اهل بیتش سخنی نمی‌گفت ، وجمعیّت به جانب آنحضرت متوجّة شده وگفتند : ای أبوالحسن چه چیز شما را از سخن گفتن باز داشته؟

فرمود : همهٔ شما دو گروه مهاجر وانصار هر چه از فضائل خواستید گفتید ، وهمه بجای خود درست وصحیح بود ، ولی از همهٔ شماها می‌پرسم که این فضائل ونیکوئیها ومقاماتی راکه مذاکره نمودید آیا از جانب خود شماها واز ناحیهٔ عشیره وقبیلهٔ خودتان بوده است یا از ناحیهٔ دیگری؟

گفتند : البتّه از جانب رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله واهل بیت او می‌باشد که خداوند متعال به واسطهٔ آنحضرت این همه فضیلت وشرافت را به ما عطا فرموده است .

أمیرالمؤمنین عَلَیْهِ السّلام فرمود : راست گفتید ، ای گروه قریش ومهاجر وانصار ، آیا به این نکته پی برده‌اید که همهٔ این خیرات که از دنیا وآخرت به آن رسیدید تنها به واسطهٔ ما خاندان بوده است وبس؟ چراکه پسر عموی من رسول گرامی اسلام صلّی الله عَلَیْهِ وآله فرموده : «من واهل‌بیت من چهارده‌هزار سال پیش از خلقت آدم انواری بودیم ،

فَلَمّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَضَعَ ذلِكَ النُّورَ في صُلْبِهِ وَأَهْبَطَهُ إِلَى الأَرْضِ ، ثُمَّ حَمَلَهُ في السَّفِينَةِ في صُلْبِ نُوحٍ عليه السلام ، ثُمَّ قَذَفَ بِهِ في النّارِ في صُلْبِ إِبْراهِيمَ عليه السلام ، ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يَنْقُلُنا مِنَ الأَصْلابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الأَرْحامِ الطّاهِرَةِ ، وَمِنَ الأَرْحامِ الطّاهِرَةِ إِلَى الأَصْلابِ الْكَرِيمَةِ ، مِنَ الآباءِ وَالأُمَّهاتِ ، لَمْ يَلْتَقِ واحِدٌ مِنْهُمْ عَلىٰ سِفاحٍ قَطُّ» .

فَقالَ أَهْلُ السّابِقَةِ ، وَأَهْلُ بَدْرٍ ، وَأَهْلُ أُحُدٍ : نَعَمْ قَدْ سَمِعْنا ذلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله .

ثُمَّ قالَ : أُنْشِدُكُمْ بِاللهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوّلُ الأُمَّةِ إِيماناً بِاللهِ وبرسوله؟ قالُوا : اللّٰهُمَّ نَعَمْ .

قالَ : فَأُنْشِدُكُمْ بِاللهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَ في كِتابِهِ السّابِقَ عَلَى الْمَسْبُوقِ في غَيْرِ آيَةٍ ، وَأَنِّي لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَحَدٌ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ؟ قالُوا : اللّٰهُمَّ نَعَمْ .

قالَ : فَأُنْشِدُكُمْ بِاللهِ ، أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ : ﴿وَالسّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ

وچون خداوند متعال آدم را آفرید انوار ما را در صلب او قرار داده ووی را بـه زمـین فرستاد ، وسپس به صلب حضرت نوح عليه السلام منتقل شدیم ، وبـعد از جـریان طـوفان وبعدها هنگامی که حضرت إبراهیم عليه السلام را در آتش انداختند این نور در صلب او بود وپیوسته از اصلاب پاک به اَرحام طاهره منتقل می‌گشتیم ، ودر سلسلهٔ نسب واجداد وجدّات ما واقعهٔ زنائی بهم نرسیده است! .

در اینجا اهل سابقه واهل بدر واهل اُحُد همگی گفتند : آری این سخنان را ما از خود رسولخدا صلى الله عليه وآله نیز شنیده‌ایم .

سپس فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می‌کنید که من نخستین کسی هستم که به خدا ورسول او ایمان آوردم؟ گفتند : همینطور است .

فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می‌کنید که خداوند در چندین آیـه از کتاب خود سابق را نسبت به متأخّر فضیلت وبرتری داده است وهیچ کسی از امّت در اسلام وتقدیم ایمان از من سبقت نجسته؟ گفتند : همینطور است .

فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق مـی‌کنید وقـتی آیـات : «وَالسّـابِقُونَ

وَالأَنْصارِ﴾ ﴿وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ سُئِلَ عَنْها رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقالَ: «أَنْزَلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الأَنْبِياءِ وَأَوْصِيائِهِمْ، فَأَنا أَفْضَلُ أَنْبِياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبي‌طالِبٍ عليه‌السلام وَصِيّي أَفْضَلُ الأَوْصِياءِ»؟ قالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قالَ: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللهِ، أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: ﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، وَحَيْثُ نَزَلَتْ: ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ﴾، وَحَيْثُ نَزَلَتْ: ﴿وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلا رَسُولِهِ وَلا الْمُؤْمِنينَ وَلِيجَةً﴾، قالَ النّاسُ: يا رَسُولَ اللهِ أَخاصَّةٌ فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنينَ أَمْ عامَّةٌ لِجَمِيعِهِمْ؟. فَأَمَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَنْ يُعْلِمَهُمْ وَلاةَ أَمْرِهِمْ، وَأَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوِلايَةِ ما فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلاتِهِمْ، وَزَكاتِهِمْ، وَصَوْمِهِمْ، وَحَجِّهِمْ، فَنَصَبَني لِلنّاسِ عَلَماً بِغَدِيرِ خُمٍّ.

ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ: «أَيُّها النّاسُ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ أَرْسَلَني بِرِسالَةٍ ضاقَ بِها صَدْري وَظَنَنْتُ أَنَّ

الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ» و «وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» نازل شد رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از آنها سؤال شده وفرمود: «این آیات در بارهٔ انبیاء واوصیای آنان نازل شده، ومن افضل انبیاء ورسولان خداوند هستم وعلیّ بن ابی‌طالب وصیّ من افضل اوصیاء می‌باشد»؟ گفتند: همینطور است.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید آنجا که آیات: «یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْکُمْ» و «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ» و «وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلا رَسُولِهِ وَلا الْمُؤْمِنینَ وَلِیجَةً» نازل شد مردم پرسیدند: ای رسولخدا، آیا این آیات فقط مخصوص برخی از مؤمنان است یا تعلّق به همهٔ مردم دارد؟ خداوند پیامبر را مأمور فرمود تا وُلات امر آنان را معیّن فرماید وهمانگونه که نماز وزکات وروزه وحجّ را برای آنان گفته است ولایت را نیز برایشان تفسیر نماید، وآنحضرت در روز غدیر خمّ مرا نصب فرمود. سپس خطبه‌ای بدین شرح ایراد نمود که:

«ای مردم خداوند مرا مأمور به انجام کاری فرموده که سینه‌ام تنگ شده وگمان‌برده‌ام

النّاسَ مُكَذِّبِي فَأَوْعَدَني لَأُبَلِّغَنَّها أَوْ لَيُعَذِّبُني» ، ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِيَ بِالصَّلاةِ جامِعَةً ، ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ:

«أَيُّها النّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلايَ وَأَنا مَوْلَى الْمُؤْمِنينَ وَأَنا أَوْلىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قالُوا: بَلىٰ يا رَسُولَ اللهِ. قالَ: قُمْ يا عَلِيُّ، فَقُمْتُ فَقالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ».

فَقامَ سَلْمانُ فَقالَ: «يا رَسُولَ اللهِ وِلاؤُهُ كَماذا؟» فَقالَ: «وِلاؤُهُ كَوِلائي، فَمَنْ كُنْتُ أَوْلىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي، وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً﴾، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وَقالَ: «اللهُ أَكْبَرُ عَلىٰ تَمامِ نُبُوَّتي وَتَمامِ دِينِ اللهِ، وِلايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي».

فَقامَ أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ فَقالا: يا رَسُولَ اللهِ، هٰذِهِ الآياتُ خاصَّةٌ في عَلِيٍّ؟ قالَ صلّى الله عليه وآله: بَلىٰ فِيهِ وَفي أَوْصِيائي إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ.

که مردم مرا تکذیب نمایند وپروردگار مرا فرموده که یا ابلاغ رسالت کنم وگرنه مرا عذاب نماید» سپس منادی را امر فرمود که ندا کند «الصّلاة جامعة» (یعنی همه جمع شوند) سپس این خطبه را ایراد فرمود که:

ای مردم آیا تصدیق می‌کنید که خداوند عزّوجلّ مولای من است ومن مولای مؤمنین هستم ومن از ایشان به خودشان برترم؟ گفتند: آری ای رسولخدا. فرمود: ای علی برخیز، من نیز برخاستم وفرمود: «هر که من مولای او می‌باشم همانا علیّ مولای او است، خداوندا دوستارش را دوست بدار ودشمنش را دشمن دار».

پس سلمان برخاسته وگفت: ای رسولخدا ولایت او چگونه ولایی است؟ فرمود: ولایت او همچون ولایت من است، پس هرکه من از خودش به او برترم علیّ نیز از نفس او به خودش برتر است، پس خداوند آیهٔ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي، وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً» را نازل فرمود، ورسولخدا صلّى الله عليه وآله تکبیر فرستاده وگفت: الله اکبر بر کمال نبوّت ودین خدا: ولایت علی پس از من.

پس أبوبکر وعُمَر برخاسته گفتند: ای رسولخدا، این آیات فقط مخصوص علیّ نازل شده است؟ پیامبر فرمود: آری در بارهٔ او واوصیای من تا روز قیامت نازل شده است.

قالا : يا رَسُولَ اللهِ بَيِّنْهُمْ لَنا .

قالَ : عَلِيٌّ أَخي ، وَوَزِيري ، وَ وارِثي ، وَ وَصِيِّي ، وَخَلِيفَتي في أُمَّتي ، مَوْلىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي ، ثُمَّ ابْني الْحَسَنُ ثُمَّ ابْني الْحُسَيْنُ ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ ، لايُفارِقُونَهُ وَلا يُفارِقُهُمْ ، حَتّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

فَقالُوا كُلُّهُمْ : اللّٰهُمَّ نَعَمْ ، قَدْ سَمِعْنا ذلِكَ وَشَهِدْنا كَما قُلْتَ سَواءً . وَقالَ بَعْضُهُمْ : قَدْ حَفِظْنا جُلَّ ما قُلْتَ وَ لَمْ نَحْفَظْ كُلَّهُ ، وَهٰؤُلاءِ الَّذينَ حَفِظُوا أَخْيارُنا وَأَفاضِلُنا .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : صَدَقْتُمْ، لَيْسَ كُلُّ النّاسِ يَسْتَوِي في الْحِفْظِ . أَنْشِدُكُمْ بِاللهِ ، مَنْ حَفِظَ ذلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله لَمّا قامَ وَأَخْبَرَ بِهِ؟

فَقامَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَم ، وَالْبَراءُ بْنُ عازِبٍ ، وَأَبُوذَرٍّ ، وَالْمِقْدادُ ، وَعَمّارٌ ، فَقالُوا : نَشْهَدُ لَقَدْ حَفِظْنا قَوْلَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَهُوَ قائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ وَأَنْتَ إِلىٰ جَنْبِهِ وَهُوَ يَقُولُ : أَيُّها النّاسُ ، أَمَرَني اللهُ أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمامَكُمْ وَالْقائِمَ فِيكُمْ بَعْدي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتي ، وَالَّذي فَرَضَ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ في كِتابِهِ طاعَتَهُ ،

آندو گفتند : ای رسولخدا برای ما آنان را بیان بفرما .

فرمود : علیّ برادر ووزیر ووارث ووصیّ وجانشین من در امّتم می‌باشد ، او مولی وسرپرست همهٔ مرد وزن مؤمن پس از من است ، سپس فرزندش حسن ، بعد حسین ، سپس نه نفر از فرزندان حسین ، یکی پس از دیگری ، قرآن با ایشان است وایشان با قرآنند ، نه‌ایشان ازقرآن جدا شوند ونه قرآن از آنان فارق گردد تا بر حوض نزد من آیند.

اهل‌مجلس همگی‌گفتند : همینطور است ، همهٔ اینها را ما شنیده‌ایم وبر آن شاهد بودیم . وبرخی گفتند : بطور کلّی این مطالب به خاطر ما هست ولی همه‌اش را بخاطر نداریم ، واین گروه که بخاطر دارند از افراد صالح وفاضل ما می‌باشند .

پس أمیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود : راست‌گفتید ، همهٔ‌مردم در حفظِ مطالب یکسان نیستند . شما را به خدا سوگند هرکه این سخنان را از پیامبر بخاطر دارد برخاسته وبه آن خبر دهد!

پس زید بن ارقم ، براء بن عازب ، أبوذرّ ، ومقداد وعمّار برخاسته وگفتند : شهادت می‌دهیم که این سخنان را از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در حالیکه بر منبر بود وتو در کنار او بودی اینگونه فرموده که : «ای مردم خداوند مرا مأمور فرموده که امام شما ووصیّ وجانشین خود را برایتان معیّن نمایم ، همو که خداوند طاعت او را در کتابش بر أهل ایمان واجب‌فرموده ،

وَقَرَنَهُ بِطاعَتِهِ وَطاعَتي ، وَأَمَرَكُمْ بِوِلايَتِهِ وَإِنِّي راجَعْتُ رَبِّي خَشْيَةَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفاقِ وَتَكْذِيبِهِمْ ، فَأَوْعَدَني رَبِّي لَأُبَلِّغَنَّها أَوْ لَيُعَذِّبَني .

أَيُّها النّاسُ ، إِنَّ اللهَ أَمَرَكُمْ في كِتابِهِ بِالصَّلاةِ فَقَدْ بَيَّنْتُها لَكُمْ ، وَالزَّكاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ فَبَيَّنْتُها لَكُمْ وَفَسَّرْتُها ، وَأَمَرَكُمْ بِالْوِلايَةِ وَإِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنَّها لِهٰذا خاصَّةً ـ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ ـ ثُمَّ لِابْنَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ لِلْأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وُلْدِهِمْ عليهم السلام لا يُفارِقُونَ الْقُرآنَ وَلا يُفارِقُهُمُ الْقُرْآنُ ، حَتّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

أَيُّها النّاسُ، قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْزَعَكُمْ بَعْدي ، وَإِمامَكُمْ ، وَدَلِيلَكُمْ ، وَهادِيكُمْ ، وَهُوَ أَخي (عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ) وَهُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتي فِيكُمْ ، فَقَلِّدُوهُ دِينَكُمْ ، وَأَطِيعُوهُ في جَمِيعِ أُمُورِكُمْ ، فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ ما عَلَّمَني اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ ، فَاسْأَلُوهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيائِهِ بَعْدَهُ ، وَلا تُعَلِّمُوهُمْ ، ولا تَتَقَدَّمُوهُمْ ، وَلا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ ، فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ لا يُزايِلُونَهُ وَلا يُزايِلُهُمْ» . ثُمَّ جَلَسُوا .

وآنرا قرین طاعت خود ومن ساخته ، وشما را امر به ولایت او ساخته ، ومن از ترس طعن اهل نفاق وتکذیبشان ابتدا مراجعت نمودم ولی خدا مرا فرمود یا ابلاغ کن یا عذابت می‌کنم .

ای مردم ، خداوند شما را در قرآن امر به نماز نمود ومن نیز آن را بیان داشتم ، ونیز زکات وروزه وحجّ ومن تمام آنها را توضیح داده وبرای شما تفسیر نمودم ، حال شما را امر به ولایت نموده وشهادت می‌دهم که ولایت مختصّ این فرد ـ ودست مبارکش را بر دست علیّ گذارد ـ است ، سپس ازان دو فرزند او است ، سپس ازان اوصیای پس از ایشان از فرزندان اوست ، از قرآن جدا نشوند وقرآن نیز ازایشان فارغ نشود تا بر حوض نزد من آیند ،

ای مردم ، امام وهادی ودلیل وراهنما ومفزع وملجأ شما را مبیّن ومعیّن وآشکار گردانیدم ، واو برادر من علیّ بن ابی‌طالب ؛ ودر میان شما به منزلهٔ من است ، پس در تمام مسائل دینی از او پیروی نموده ودر جمیع کارها از او اطاعت کنید ، زیرا نزد او تمام علم وحکمتی است که خداوند به من آموخته است ، پس از او پرسش وسؤال کنید واز او واوصیای پس از او بیاموزید ویاد گیرید ، وایشان را تعلیم مدهید وهیچکس را بر آنان مقدّم مدارید واز ایشان جا نمانید وتخلّف مکنید ، زیرا ایشان پیوسته با حقّ بوده وحقّ ملزم به ایشان است» ، پس از نقل این کلام از پیامبر آن گروه نشستند .

قالَ سُلَيْمٌ: ثُمَّ قالَ عَلِيٌّ عليه السلام :

أَيُّها النّاسُ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ فِي كِتابِهِ : ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ ، فَجَمَعَني وَفاطِمَةَ وَابْنَيْهِ حَسَناً وَحُسَيناً ، ثُمَّ أَلْقىٰ عَلَيْنا كِساءً وَقالَ : ﴿اللّٰهُمَّ هٰؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتي وَلَحْمي ، يُؤْلِمُني ما يُؤْلِمُهُمْ ، وَيَجْرَحُني ما يَجْرَحُهُمْ، فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً﴾ فَقالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : وَأَنا يا رَسُولَ اللهِ؟ فَقالَ : ﴿أَنْتِ إِلىٰ خَيْرٍ ، إِنَّما نَزَلَتْ فِيَّ ، وَفي أَخي عَلِيٍّ ، وَفي ابْنَتي فاطِمَةَ ، وَفي ابْنَيَّ ، وَفي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ خاصَّةً ، لَيْسَ مَعَنا أَحَدٌ غَيْرُنا﴾ .

فَقالُوا كُلُّهُمْ : نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنا بِذلِكَ ، فَسَأَلْنا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله فَحَدَّثَنا كَما حَدَّثَتْنا بِهِ أُمُّ سَلَمَةَ .

ثُمَّ قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : أُنْشِدُكُمْ بِاللهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ أَنْزَلَ : ﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ﴾ ، فَقالَ سَلْمانُ : يا رَسُولَ اللهِ، عامَّةٌ هٰذِهِ الآيَةُ أَمْ خاصَّةٌ؟ فَقالَ :

سلیم بن قیس گفت : سپس حضرت علیّ عليه السلام فرمود :

ای مردم ، آیا تصدیق می‌کنید که خداوند پس از نزول آیهٔ : «إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» من وفاطمه ودو پسرم حسن وحسین را جمع نموده وبر ما کسا وشمدی فدکی کشیده وفرمود : «بارخدایا! اینان اهل بیت وگوشت تن منند ، آزار وناراحتی وزحمت اینان موجب زحمت وآزار واذیّت من است ، پس رجس وآلوگی را از وجود اینان زائل نموده وآنانرا تطهیر فرمای!» ، اُمّ سلمه با شنیدن این کلمات نزدیک کساء آمده وعرض کرد : من نیز [از اهل کساء می‌باشم]؟ فرمود : تو بر خیری ، ولی این آیه فقط در شأن من وبرادرم علیّ ودخترم فاطمه ودو فرزندم ، ونه تن دیگر از فرزندان حسین نازل شده است ، وکسی را در آن اشتراکی نیست .

جماعت با شنیدن این سخن یکپارچه گفتند : گواهی می‌دهیم که اُمّ‌سلمه این مطلب را برای ما نقل‌نموده ، ووقتی از خود رسولخدا صلى الله عليه وآله جویا شدیم همانند اُمّ‌سلمه نقل‌فرمود .

سپس حضرت أمیر عليه السلام فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می‌کنید که هنگام نزول آیهٔ مبارکهٔ : «يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» ، سلمان از رسولخدا صلّى الله عَلَيْهِ وآله پرسید که آیا این آیه جنبهٔ خصوصی دارد یا عامّ؟ فرمود :

أَمّا الْمَأْمُورُونُ فَعامَّةُ الْمُؤْمِنينَ اُمِرُوا بِذلَكَ ، وَ أَمّا الصّادِقُونَ فَخاصَّةً لِأَخي عَلِيٍّ وَأَوْصِيائي بَعْدَهُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ» فَقالُوا : اللّٰهُمَّ نَعَمْ .

قالَ : أَنْشِدُكُمْ بِاللهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله في غَزاةِ تَبُوكَ : لِمَ تُخَلِّفُني؟ فَقالَ : إِنَّ الْمَدِينَةَ لاتَصْلُحُ إِلاّ بِي أَوْ بِكَ ، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلاّ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي؟ قالُوا : اللّٰهُمَّ نَعَمْ .

قالَ : فَأَنْشِدُكُمْ بِاللهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ في سُورَةِ الْحَجِّ : ﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ، إِلىٰ آخِرِ السُّورَةِ .

فَقامَ سَلْمانُ فَقالَ : يا رَسُولَ اللهِ، مَنْ هٰؤُلاءِ الَّذينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهيدٌ ، وَهُمْ شُهَداءُ عَلَى النّاسِ ، الَّذينَ اجْتَباهُمُ اللهُ ، وَ لَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ في الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبْراهِيمَ؟ قالَ : عَنىٰ بِذلَكَ ثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً خاصَّةً ، دُونَ هٰذِهِ الاُمَّةِ . فَقالَ سَلْمانُ : بَيِّنْهُمْ يا رَسُولَ اللهِ، فَقالَ : أَنا وَأَخي عَلِيٌّ وَأَحَدُ عَشَرَ مِنْ وُلْدي؟ قالُوا : اللّٰهُمَّ نَعَمْ .

«افراد مأمور به آن تمام مؤمنین می‌باشند ، ومنظور از صادقین برادر من علیّ بن ابی‌طالب واوصیای پس از او تا روز قیامتند»؟ همگی گفتند : همینطور است .

فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می‌کنید که چون در غزوهٔ تبوک رسولخدا صلّى الله عليه وآله مرا خلیفهٔ خود در مدینه منصوب کرد ومن عرض کردم برای چه مرا در مدینه می‌گذاری؟ آنحضرت فرمود : «مدینه جز به من وتو روی خوش نمی‌بیند ، وجایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود»؟ همگی گفتند : همینطور است .

فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا تصدیق می‌کنید که هنگام نزول آیهٔ مبارکهٔ «یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» تا آخر سورهٔ حجّ ، سلمان از رسولخدا صلّى الله عليه وآله پرسید این افرادی که شما بر ایشان گواهی وآنان بر مردم کیانند ؛ همانها که برگزیدهٔ خداوند شده ودر کار دین هیچ سختی وحرجی بر آنان نگذارده وپیرو آئین پدرتان إبراهیم می‌باشند؟ فرمود : «از میان اُمّت فقط اشاره به سیزده نفر دارد» ، سلمان گفت : برای ما بیان فرمائید ای رسولخدا ، پس فرمود : «من وبرادم علی ویازده نفر از اولاد من می‌باشند»؟ همگی گفتند : همینطور است .

قالَ : أُنْشِدُكُمْ بِاللهِ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله قامَ خَطِيباً وَ لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذلِكَ ، فَقالَ : يا أَيُّها النّاسُ ، إِنِّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ : كِتابَ اللهِ ، وَعِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي ، فَتَمَسَّكُوا بِهِما ، لاتَضِلُّوا ، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَني وَعَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

فَقامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ ـ وَهُوَ شِبْهُ الْمُغْضِبِ ـ فَقالَ : يا رَسُولَ اللهِ ، أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قالَ : لا ، وَلٰكِنْ أَوْصِيائي مِنْهُمْ ، أَوَّلُهُمْ أَخي ، وَوَزِيري ، وَخَلِيفَتي في أُمَّتي ، وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي ، هُوَ أَوَّلُهُمْ ، ثُمَّ ابْني الْحَسَنُ ، ثُمَّ ابْني الْحُسَيْنُ ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ، واحِداً بَعْدَ واحِدٍ حَتّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ ، شُهَداءُ اللهِ في أَرْضِهِ ، وَحُجَجُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ ، وَخُزّانُ عِلْمِهِ ، وَمَعادِنُ حِكْمَتِهِ ، مَنْ أَطاعَهُمْ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ ، وَمَنْ عَصاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللهَ . فَقالُوا كُلُّهُمْ : نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله قالَ ذلِكَ .

ثُمَّ تَمادىٰ بِعَلِيٍّ عليه‌السلام السُّؤالُ وَالْمُناشَدَةُ ، فَما تَرَكَ شَيْئاً إِلاّ ناشَدَهُمُ اللهَ فِيهِ وَسَأَلَهُمْ عَنْهُ ،

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می‌کنید که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمود که : «ای مردم ، من در میان شما دو چیز با ارزش ومهمّ به ودیعه می‌گذارم ، کتاب خدا وعترت خودم که اهل بیت منند ، پس اگر شما دست تمسّک به آندو زنید دچار ضلالت وگمراهی نگردید ، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا باخبر ساخته وپیمان بسته که آندو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد»، در اینجا عُمَر غضبناک برخاسته وگفت : ای رسول خدا ، آیا منظور تمام اهل بیت شمایند؟ فرمود : نه ، مقصود من خلفاء واوصیای من هستند که اوّلین ایشان علی است که وزیر وخلیفهٔ من وسرپرست هر زن ومرد مؤمن پس از من است ، وپس از او فرزندانم حسن وحسین ، سپس نه تن از فرزندان پسرم حسین باشند ، یکی پس از دیگری تا هنگامیکه نزد حوض به من برسند ، آنان اوصیای من وشهدای بر خلق وحجّتهای خداوند ومعادن حکمت ، وخُزّان علم پروردگار جهان هستند ، هرکه از ایشان اطاعت کند از خداوند اطاعت نموده وهرکه معصیت آنان را کند خدا را معصیت کرده است»؟ همگی گفتند : همینطور است .

سپس کار سؤال ومناشده وقسم‌دادن آنان از جانب حضرت‌أمیر عليه‌السلام ادامه یافت ، تا آنجا که هیچ سؤالی نماند جز آنکه همه‌را بر صدق آن به ذات خداوند سوگند داده و تصدیق گرفت

حَتّىٰ أَتىٰ عَلِيٌّ عليه السلام عَلىٰ أَكْثَرِ مَناقِبِهِ ، وَما قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ، كُلُّ ذٰلِكَ يُصَدِّقُونَهُ وَيَشْهَدُونَ أَنَّهُ حَقٌّ .

ثُمَّ قالَ حِينَ فَرَغَ : اللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ ، وَقالُوا : اللّٰهُمَّ اشْهَدْ أَنّا لَمْ نَقُلْ إِلاّ ما سَمِعْناهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، وَما حَدَّثَنا مَنْ نَثِقُ بِهِ مِنْ هٰؤُلاءِ وَغَيْرِهِمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله .

قالَ : أَتُقِرُّونَ بِأَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ : مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّني وَيُبْغِضُ عَلِيّاً فَقَدْ كَذَبَ وَلَيْسَ يُحِبُّني ، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسي فَقالَ لَهُ قائِلٌ : كَيْفَ ذٰلِكَ يا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ : لِأَنَّهُ مِنّي وَأَنا مِنْهُ ، وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّني ، وَمَنْ أَحَبَّني فَقَدْ أَحَبَّ اللهَ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَني ، وَمَنْ أَبْغَضَني فَقَدْ أَبْغَضَ اللهَ؟ ، قالَ نَحْوٌ مِنْ عِشْرينَ رَجُلاً مِنْ أَفاضِلِ الْحَيَّيْنِ : اللّٰهُمَّ نَعَمْ ، وَسَكَتَ بَقِيَّتُهُمْ .

فَقالَ لِلسَّكُوتِ : ما لَكُمْ سَكَتُّمْ؟ قالُوا : هٰؤُلاءِ الَّذينَ شَهِدُوا عِنْدَنا ثِقاةٌ في قَوْلِهِمْ

تا آنکه بیشتر مناقب خود وآنچه پیامبر صلى الله عليه وآله در شأن او فرموده بیان داشت و همهٔ جماعت آن موارد را تصدیق نموده وبر حقّانیّت آن گواهی دادند .

سپس هنگام ختم کلام گفت : «خدایا بر این مردم شاهد باش» ، وآنان گفتند : خدایا شاهد باش که ما جز آنچه خود از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیده یا توسّط افراد مطمئنّ که آنرا از آنحضرت شنیده‌اند نقل نکردیم .

فرمود : آیا این حدیث نبوی را تصدیق می‌کنید که فرمود : «هرکه پندارد با بغض به علیّ می‌تواند مرا دوست بدارد ؛ دروغ گفته ومرا دوست ندارد» ودست مبارک خود را بر سر من نهاد ، وفردی پرسید : این چگونه است؟ فرمود : «زیرا او از من است ومن از اویم ، هرکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته ، وهر که مرا دوست بدارد بی‌شکّ خداوند را دوست داشته است ، وهرکه او را مبغوض بدارد نسبت به من اظهار بغض کرده ، وهرکه نسبت به من بغض ورزد نسبت به خداوند اظهار بغض نموده است»؟ وقتی کلام بدینجا رسید قریب به بیست نفر از برجستگان دو قبیله گفتند : آری همینطور است ، والباقی جماعت ساکت ماندند .

حضرت علیّ أمیرالمؤمنین عَلَیْهِ السّلام به جماعت ساکت فرمود : چرا ساکت وخموش ماندید؟ گفتند : این گروهی که نزد ما شهادت دادند از افراد موثّق در گفتار

وَفَضْلِهِمْ وَسابِقَتِهِمْ ، فَقالَ : اللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ .

فَقالَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللهِ ـ وَكانَ يُقالُ لَهُ : داهِيَةُ قُرَيْشٍ ـ : فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِما ادَّعىٰ أَبُوبَكْرٍ وَأَصْحابُهُ الَّذينَ صَدَّقُوهُ ، وَشَهِدُوا عَلىٰ مَقالَتِهِ يَوْمَ أَتَوْهُ بِكَ بِعَتْلٍ ، وَفي عُنُقِكَ حَبْلٌ ، فَقالُوا لَكَ : «بايِعْ» فَاحْتَجَجْتَ بِما احْتَجَجْتَ بِهِ ، فَصَدَّقُوكَ جَميعاً ثُمَّ ادَّعىٰ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله يَقُولُ : «أَبَى اللهُ أَنْ يَجْمَعَ لَنا ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ النُّبُوَّةَ وَالْخِلافَةَ» فَصَدَّقَهُ بِذلِكَ عُمَرُ ، وَأَبُوعُبَيْدَةَ ، وَسالِمٌ ، وَمُعاذٌ . ثُمَّ قالَ طَلْحَةُ : كُلُّ الَّذي قُلْتَ وَادَّعَيْتَ وَاحْتَجَجْتَ بِهِ مِنَ السّابِقَةِ وَالْفَضْلِ حَقٌّ نُقِرُّ بِهِ وَنَعْرِفُهُ ، وَ أَمَّا الْخِلافَةُ ، فَقَدْ شَهِدَ أُولٰئِكَ الأَرْبَعَةُ بِما سَمِعْتَ .

فَقامَ عَلِيٌّ عليه‌السلام عِنْدَ ذلِكَ ، وَغَضِبَ مِنْ مَقالَتِهِ ، فَأَخْرَجَ شَيْئاً قَدْ كانَ يَكْتُمُهُ ، وَفَسَّرَ شَيْئاً قالَ لَهُ عُمَرُ يَوْمَ ماتَ ، لَمْ يَدْرِ ما عَنىٰ بِهِ ، فَأَقْبَلَ عَلىٰ طَلْحَةَ ـ وَالنّاسُ يَسْمَعُونَ ـ فَقالَ : أَما وَاللهِ يا طَلْحَةُ ، ما صَحِيفَةٌ أَلْقَى اللهُ بِها يَوْمَ الْقِيامَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ صَحِيفَةِ الأَرْبَعَةِ الَّذينَ

وفضل وسابقه‌اند . حضرت أمير عليه‌السلام گفت : بارخدايا بر آنان گواه باش .

در اينجا طلحة بن عبيدالله كه او را سياستمدار قريش مى‌گفتند معترضانه گفت : با ادّعاى خلافت أبوبكر وتصديق يارانش چه كنيم ؛ در آنروز كه شما را با آن شدّت درحاليكه برگردنتان ريسمانى انداخته وهمگى أصحاب به شما گفتند : بيعت كن وشما در آن مقام حجّت خود را بر ايشان تمام نموديد وأبوبكر مدّعى شد كه از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيده است كه فرموده : «خداوند منع مى‌كند از اينكه نبوّت وخلافت را در ما اهلبيت جمع نمايد» وآنرا عُمَر وأبوعبيده وسالم ومعاذ تصديق كردند؟ سپس افزود : تمام آنچه شما فرموده وبدان احتجاج نموديد از سابقه وفضل همه وهمه حقّ است وما بدان اعتراف مى‌كنيم ولى بطوريكه اين چهار نفر نيز روايت گذشته را تصديق نمودند خلافت در خانوادهٔ رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله قرار نخواهد گرفت .

حضرت أمير عليه‌السلام پس از شنيدن اين كلام غضبناك از گفتهٔ طلحه پرده از رازى برداشته وبه بيان گفتار نامفهومى از عُمَر به‌هنگام مرگ پرداخته وخطاب به‌طلحه فرمود : به خدا سوگند كه هيچ صحيفه‌اى به هنگام ملاقات خداوند در روز قيامت در نزد من محبوبتر از صحيفه‌اى نيست كه در آن چهار نفر از مخالفين پيامبر در كعبه هم قسم شده

تَعاهَدُوا عَلَى الْوَفاءِ بِها فِي الْكَعْبَةِ ، إِنْ قَتَلَ اللهُ مُحَمَّداً أَوْ تَوَفّاهُ أَنْ يَتَوازَرُوا عَلَيَّ وَيَتَظاهَرُوا فَلا تَصِلُ إِلَيَّ الْخِلافَةُ .

وَالدَّلِيلُ ـ وَاللهِ ـ عَلىٰ باطِلِ ما شَهِدُوا وَما قُلْتَ يا طَلْحَةُ ؛ قَوْلُ نَبِيِّ اللهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ : «مَنْ كُنْتُ أَوْلىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» . فَكَيْفَ أَكُونُ أَوْلىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَهُمْ أُمَراءُ عَلَيَّ وَحُكّامٌ؟، وَقَوْلُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله : «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ غَيْرُ النُّبُوَّةِ» ، فَلَوْ كانَ مَعَ النُّبُوَّةِ غَيْرُها لاسْتَثْناهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله .

وَقَوْلُهُ : «إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ : كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتي ، لَنْ تَضِلُّوا ما تَمَسَّكْتُمْ بِهِما ، لا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَلا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ ، وَلا تُعَلِّمُوهُمْ ، فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ ، فَيَنْبَغي أَنْ لا يَكُونَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الأُمَّةِ إِلاّ أَعْلَمَهُمْ بِكِتابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ، وَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

وپیمان بستند که پس از مرگ پیامبر علیه من با هم متّحد شوند تا مانع رسیدن خلافت به من شوند .

ودلیل بر بطلان شهادت آنان وآنچه تو گفتی ای طلحه بخدا سوگند همان فرمایش پیامبر صلى الله عليه وآله در روز غدیر خمّ است که فرمود : «هرکه من از خودش به او برترم علیّ نیز از نفس او به خودش برتر است» ، پس چگونه می‌شود کسانی که من از ایشان برترم بر من أمیر وحاکم باشند؟ ونیز این فرمایش پیامبر صلى الله عليه وآله که : «جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز نبوّت» وچنانچه استثنایی غیر از نبوّت بود فرموده بود .

ونیز این فرمایش که : «من در میان شما دو چیز به ودیعه می‌گذارم ، کتاب خدا وعترت خودم که اهل بیت منند ، پس اگر شما دست تمسّک به آندو زنید دچار ضلالت وگمراهی نگردید ، وایشان را تعلیم مدهید وهیچکس را بر آنان مقدّم مدارید واز ایشان جا نمانید وتخلّف مورزید ، زیرا ایشان از شما داناترند ، وشایسته است که خلیفه جز داناترین ایشان به قرآن وسنّت نباشد ، همچنانکه خداوند فرموده : «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاّ أَنْ يُهْدىٰ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾؟! وَقالَ تَعالىٰ : ﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ ، وَقالَ : ﴿ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾ ، وَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «ما وَلَّتْ أُمَّةٌ قَطُّ أَمْرَها رَجُلاً وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، إِلاّ لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفالاً حَتّىٰ يَرْجِعُوا إِلىٰ ما تَرَكُوا» فَمَا الْوِلايَةُ غَيْرُ الإِمارَةِ؟ .

وَالدَّلِيلُ عَلىٰ كِذْبِهِمْ وَباطِلِهِمْ وَفُجُورِهِمْ : أَنَّهُمْ سَلَّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرِ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله . وَمَنِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ وعَلَيْكَ خاصَّةً ، وَعَلىٰ هٰذا مَعَكَ ـ يَعْنِي الزُّبَيْرَ ـ وَعَلَى الأُمَّةِ وَعَلىٰ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقّاصٍ ، وَابْنِ عَوْفٍ ، وَخَلِيفَتُكُمْ هٰذا الْقائِمُ ـ يَعْنِي عُثْمانَ ـ فَإِنّا مَعْشَرُ الشُّورىٰ أَحياءٌ كُلُّنا ، أَنْ جَعَلَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ فِي الشُّورىٰ ، إِنْ كانَ قَدْ صَدَقَ هُوَ وَأَصْحابُهُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله : أَجَعَلَنا فِي الشُّورىٰ فِي الْخِلافَةِ أَمْ فِي غَيْرِها؟ فَإِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ جَعَلَها شُورىٰ فِي غَيْرِ الإِمارَةِ ، فَلَيْسَ لِعُثْمانَ إِمارَةٌ ، وَإِنَّما أَمَرَنا أَنْ

أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاّ أَنْ يُهْدىٰ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»[1] ، ونیز فرموده : «إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»[2] ، ونیز : «ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ»[3] ، ورسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است : «هیچ امّتی اختیار امور خود را با وجود فرد عالم ودانا به کسی واگذار نکند جز آنکه پیوسته کارشان به انحطاط وتزلزل گذاشته تا هنگامیکه خطایشان را جبران کنند» ، وآیا ولایت جز همان امارت است؟

واز جملهٔ دلائل کذب وبطلان روایت گذشته این است که شماها خودتان در زمان رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از توصیه‌های آنحضرت به من به عنوان أمیرالمؤمنین سلام کردید ، واز جمله حجّتهای بر ایشان وبر تو بطور خاصّ وبر اینکه با تو است یعنی زبیر ، وبر اُمّت ، وبر سعد ابن ابی وَقّاص ، وابن عوف ، وبر این خلیفه‌اتان یعنی عثمان این است که : ای گروه شوری ما وشما همه زنده‌ایم ومی‌بینید که عُمَر مرا در جمع شوری قرار داده ، واین خلاف وردّ حدیث «عدم جمع نبوّت وخلافت در اهل بیت» است ، ومگر نتیجهٔ آن جز خلافت است؟ واگر فکر می‌کنید که این شوری برای غیر امارت است پس برای عثمان خلافتی نباشد ، ودر اینصورت فقط ما را گفته که

---

۱ ـ یونس : ۳۵ . ۲ ـ بقره : ۲۴۷ . ۳ ـ احقاف : ٤ .

نَتَشاوَرَ فِي غَيْرِها ، وَإِنْ كانَتِ الشُّورىٰ فِيها ، فَلِمَ أَدْخَلَنِي فِيكُمْ؟ فَهَلاّ أَخْرَجَني وَقَدْ قالَ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه وآله أَخْرَجَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنَ الْخِلافَةِ ، وَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِيها نَصِيبٌ؟ ولِمَ قالَ عُمَرُ ـ حِينَ دَعانا رَجُلاً رَجُلاً ـ فَقالَ لِعَبْدِاللهِ ابْنِهِ ، وَها هُوَ ذا : أُنْشِدُكَ بِاللهِ ، يا عَبْدَاللهِ بْنَ عُمَرَ ما قالَ لَكَ حِينَ خَرَجْتَ؟

قالَ : أَمّا إِذْ ناشَدْتَني بِاللهِ فَإِنَّهُ قالَ : إِنْ يَتَّبِعُوا أَصْلَ قُرَيْشٍ ، يَحْمِلُهُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضاءِ ، وَأَقامَهُمْ عَلىٰ كِتابِ رَبِّهِمْ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِمْ .

قالَ : يا ابْنَ عُمَر ، فَما قُلْتَ لَهُ عِنْدَ ذلك؟ قالَ : قُلْتُ لَهُ : فَما يَمْنَعُكَ أَنْ تَسْتَخْلِفَهُ؟ قالَ : وَما رَدَّ عَلَيْكَ ؟ قالَ : رَدَّ عَلَيَّ شَيْئاً أَكْتُمُهُ .

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه وآله أَخْبَرَني بِهِ في حَياتِهِ ، ثُمَّ أَخْبَرَني بِهِ لَيْلَةَ ماتَ أَبُوكَ في مَنامي ، وَمَن رَأىٰ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه وآله في نَوْمِهِ فَقَدْ رَآهُ في يَقْظَتِهِ .

در کاری غیر از خلافت مشاوره کنیم ، واگر شوری برای تعیین خلیفه است پس برای چه مرا میان شما داخل نمود؟ بلکه باید اخراج می‌کرد ، ونیز گفت که رسولخدا صلّى الله عليه وآله اهل بیت خود را از منصب خلافت خارج نموده و باخبر ساخت که ایشان را در آن هیچ نصیبی نیست؟ وبرای چه عُمَر وقتی یک یک ما را فراخواند به فرزندش عبدالله چیزی گفت واو اینجا حاضر است ، تو را به خدا سوگند ای عبدالله که بگویی وقتی خارج می‌شدی به تو چه گفت؟

عبدالله گفت : حال که مرا به خدا قسم دادی او گفت : اگر جماعت شوری از اَصلَع قریش (یعنی حضرت أمیر عليه السلام) پیروی کنند ایشان را به راه راست وروشن رهنمایی کرده وکتاب خدا وسنّت پیامبر را در میان مردم اقامه خواهد کرد .

فرمود : ای پسر عُمَر تو به او چه گفتی؟ گفت : گفتم : چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی؟ فرمود : واو چه پاسخ داد؟ گفت : سخنی گفت که جنبهٔ خصوصی دارد .

حضرت أمیر عليه السلام فرمود : رسولخدا صلّى الله عليه وآله آن مطلب را در زمان حیات خود به من گفته بود ، سپس در شبی که پدرت وفات نمود نیز در خواب به من فرمود ، وهرکه آنحضرت را در خواب ببیند چنان است که در بیداری رؤیت نموده باشد .

قالَ : فَما أَخْبَرَكَ بِهِ؟ .

قال عليه‌السلام : فَأُنْشِدُكَ بِاللهِ يا ابْنَ عُمَر ، لَئِنْ أَخْبَرْتُكَ بِهِ لَتُصْدِقَنَّ .

قالَ : إِذَنْ أَسْكُتُ .

قالَ : فَإِنَّهُ قالَ لَكَ ـ حِينَ قُلْتَ لَهُ : فَما يَمْنَعُكَ أَنْ تَسْتَخْلِفَهُ؟ قالَ ـ : الصَّحِيفَةُ الَّتي كَتَبْناها بَيْنَنا ، وَالْعَهْدُ في الْكَعْبَةِ . فَسَكَتَ ابْنُ عُمَرَ ، وَقالَ : أَسْأَلُكَ بِحَقِّ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله لَمّا سَكَتَّ عَنّي؟ .

قالَ سُلَيْمٌ : فَرَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ في ذلِكَ الْمَجْلِسِ قَدْ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَعَيْناهُ تَسيلانِ .

وأَقْبَلَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عَليٌّ عليه‌السلام عَلىٰ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ ، وَابْنِ عَوْفٍ ، وَسَعْدٍ فَقالَ : لَئِنْ كانَ أُولٰئِكَ الْخَمْسَةُ أَوِ الأَرْبَعَةُ كَذَبُوا عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ، ما يَحِلُّ لَكُمْ وِلايَتُهُمْ ، وَ إِنْ كانُوا صَدَقُوا ، ما حَلَّ لَكُمْ أَيُّها الْخَمْسَةُ أَنْ تَدْخُلُوني مَعَكُمْ في الشُّورىٰ ، لِأَنَّ إِدْخالَكُمْ إِيّايَ فيها خِلافٌ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَرَدٌّ عَلَيْهِ .

عبدالله گفت : شما را از چه مطالبی آگاه فرمود؟

حضرت عليه‌السلام فرمود : تو را بخدا سوگند می‌دهم که اگر همان بود مرا تصدیق کنی!

گفت : در اینصورت سکوت نمایم .

فرمود : وقتی از عُمَر پرسیدی چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی گفت : آن صحیفه‌ای که میان خود نگاشته ودر کعبه عهد نمودیم . با شنیدن این کلام عبدالله سکوت کرد وحضرت أمیر عليه‌السلام فرمود : تو را به حقّ رسولخدا سوگند که از جواب من ساکت نشده وآنچه حقیقت است بیان نمائی!

سلیم بن قیس گوید : در اینحال ابن عُمَر را دیدم گریه در گلوی او مختنق گشته از هر دوچشمش اشک روان شد .

سپس آنحضرت روی به طلحه وزبیر وابن عوف وسعد نموده وفرمود : چنانچه این پنج نفر یا چهار نفر بر رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دروغ بسته باشند دیگر ولایت ایشان بر شما جایز نیست ، وچنانچه راست گفته باشند جایز نیست که شما پنج نفر مرا در امر شوری داخل نمایید ، زیرا اینکار خلاف رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بوده وردّ بر آنحضرت می‌باشد .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النّاسِ فَقالَ : أَخْبِرُوني عَنْ مَنْزِلَتي فِيكُمْ وَما تَعْرِفُوني بِهِ ، أَصادِقٌ أَنا فِيكُمْ أَمْ كاذِبٌ؟

قالُوا : صَدُوقٌ ، لا وَاللهِ ما عَلِمْناكَ كَذَبْتَ كِذْبَةً قَطُّ فِي الْجاهِلِيَّةِ وَلا الإِسْلامِ .

قالَ : فَوَاللهِ الَّذي أَكْرَمَنا أَهْلَ الْبَيْتِ بِالنُّبُوَّةِ وَالْخِلافَةِ ، وَجَعَلَ مِنّا مُحَمّداً صلى الله عليه وآله وَأَكْرَمَنا بَعْدَهُ بِأَنْ جَعَلَنا أَئِمَّةً لِلْمُؤْمِنينَ ، لا يُبَلِّغُ عَنْهُ غَيْرُنا ، وَلا تَصْلُحُ الإِمامَةُ وَالْخِلافَةُ إِلاّ فِينا ، وَلَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ النّاسِ فيها مَعَنا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيباً وَلا حَقّاً ، أَما رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله خاتَمُ النَّبِيِّينَ لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ وَلا رَسُولٌ ، خُتِمَ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الأَنْبِياءُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ، وَجَعَلَنا مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله خُلَفاءَ فِي أَرْضِهِ وَشُهَداءَ عَلىٰ خَلْقِهِ ، وَفَرَضَ طاعَتَنا فِي كِتابِهِ وَقَرَنَنا بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ فِي غَيْرِ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَاللهُ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ مُحَمّداً نَبِيّاً ، وَجَعَلَنا خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِهِ فِي كِتابِهِ الْمُنْزَلِ ، ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وتَعالىٰ أَمَرَ نَبِيَّهُ أَنْ يُبَلِّغَ ذلِكَ أُمَّتَهُ ، فَبَلَّغَهُمْ كَما أَمَرَهُ اللهُ تَعالىٰ ،

سپس روی به مردم نموده وفرمود: مرا از منزلتی که در نزد شما دارم وآنچه بدان شناخت دارید آگاه کنید که آیا صادق هستم یا دروغگو؟

گفتند : راست گویی ، نه به خدا سوگند ما هیچ دروغی از تو نشنیده‌ایم ؛ نه در دوران جاهلیّت ونه در دوران اسلام .

فرمود : پس به خدایی سوگند که ما اهل بیت را به نبوّت وخلافت گرامی داشته ، ومحمّد صلى الله عليه وآله را از میان ما به نبوّت قرار داد وپس از او ما را به امامت اهل ایمان اکرام فرمود که جز ما هیچکس نمی‌تواند از آنحضرت تبلیغ کند ، ومقام امامت وخلافت تنها در میان ما به اصلاح رسد ، وخداوند هیچ کسی را در امر ولایت با ما شریک وذی‌نصیب نگردانیده ، ورسولخدا صلى الله عليه وآله خاتم الأنبیاء است ؛ وپس از او هیچ نبیّ ورسولی نیست ، وتا روز قیامت مسألهٔ نبوّت بدو ختم شده است ، وخداوند ما را پس از آنحضرت خلفای زمین وگواهان بر خلق خود قرار داده است ، وطاعت ما را در کتاب خود واجب ساخته ودر چندین آیه ما را قرین خود وپیامبرش فرموده ، پس خداوند عزّوجلّ در قرآن ، محمّد را نبیّ ؛ وما را از پس وی خلفاء قرار داده است ، سپس خداوند تبارک وتعالی رسول خود را مأمور رساندن آن به امّت ساخته ، وآنحضرت نیز طبق فرمان به ایشان رسانید ،

فَأَيُّنا أَحَقُّ بِمَجْلِسِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَمَكانِهِ؟ وَقَدْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله حِينَ بَعَثَني بِبَراءَةٍ فَقالَ: «لايُبَلِّغُ عَنِّي إِلاّ رَجُلٌ مِنِّي». أُنْشِدُكُمْ بِاللهِ، أَسَمِعْتُمْ ذلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله؟ قالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ، نَشْهَدُ أَنّا سَمِعْنا ذلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله حِينَ بَعَثَكَ بِبَراءَةٍ.

فَقالَ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: لايَصْلُحُ لِصاحِبِكُمْ أَنْ يُبَلِّغَ عَنْهُ صَحِيفَةَ أَرْبَعِ أَصابِعَ، وَلَنْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ الْمُبَلِّغُ عَنْهُ غَيْرِي، فَأَيُّهُما أَحَقُّ بِمَجْلِسِهِ وَمَكانِهِ الَّذي سُمِّيَ بِخاصَّةٍ أَنَّهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَوْ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الأُمَّةِ؟

فَقالَ طَلْحَةُ: قَدْ سَمِعْنا ذلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله، فَفَسِّرْ لَنا كَيْفَ لايَصْلُحُ لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله غَيْرُكَ؟ وَقَدْ قالَ ـ لَنا وَلِسائِرِ النّاسِ ـ: «لِيُبَلِّغِ الشّاهِدُ الْغائِبَ» فَقالَ ـ بِعَرَفَةَ في حِجَّةِ الْوِداعِ ـ: «نَضَّرَ اللهُ امْرَءً سَمِعَ مَقالَتي فَوَعاها

بنابر این کدامیک از ما به جانشینی رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شایسته‌تریم؟ درحالیکه شما خود از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ـ وقتی مرا به ابلاغ سورهٔ برائت به مکّه فرستاد ـ شنیدید که فرمود: «جز مردی از من کسی نمی‌تواند آن را ابلاغ نماید»، شما را به خدا سوگند آیا این سخن را از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنیدید! گفتند: آری شنیدیم، گواهی می‌دهیم که ما این سخن را هنگام فرستادن شما برای ابلاغ سورهٔ برائت از آنحضرت شنیدیم.

أمیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود: این فردی که شما الحال خلیفه می‌کنید قادر نیست بلکه صلاحیت نداشته و مورد وثوق نیست که صحیفه‌ای هرچند در عرض وطول چهار انگشت را از هیچ فردی علی الخصوص از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به امّت ابلاغ نماید تا چه رسد به امامت تمام ملّت! وجز من هیچکسی قادر به تبلیغ احکام دین رسول خدا نیست. پس کدامیک از ما به مجلس وجایگاه پیامبر که فرستادهٔ خدا است شایسته‌تر می‌باشد؛ یا از این جماعت حاضر در مجلس؟

طلحه گفت: ما این مطلب را از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنیده‌ایم، پس چگونگی این مطلب که جز تو کسی صلاحیت تبلیغ از آنحضرت ندارد را برای ما تفسیر نما؟ حال اینکه بارها وبارها در سخنان آنحضرت شنیده شده که می‌فرمود: «فرد حاضر به فرد غایب رسانده وتبلیغ کند»، نیز در عَرَفه در حجّ‌وداع نیز فرمود: «خدا روشن کند چهره‌ای را که گفتارم را شنیده وبخاطر بسپارد

ثُمَّ بَلَّغَها غَيْرَهُ ، فَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ لا فِقْهَ لَهُ ، وَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ، ثَلاثٌ لا يَحِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ أَخْلَصَ الْعَمَلَ للهِ عَزَّوَجَلَّ : السَّمْعُ ، وَالطّاعَةُ ، وَالْمُناصَحَةُ لِوُلاةِ الأَمْرِ وَلُزُومُ جَماعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرائِهِمْ» . وَقالَ ـ في غَيْرِ مَوْطِنٍ ـ : «لِيُبَلِّغِ الشّاهِدُ الْغائِبَ» .

فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السّلام : إِنَّ الَّذي قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ ، وَيَوْمَ عَرَفَةَ في حِجَّةِ الْوِداعِ في آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَها حِينَ قالَ : «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما : كِتابَ اللهِ ، وَأَهْلَ بَيْتِي ، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُما لا يَفْتَرِقانِ حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ ، كَهاتَيْنِ وَلا أَقُولُ كَهاتَيْنِ ـ فَأَشارَ إِلىٰ سَبّابَتِهِ وَإِبْهامِهِ ـ لِأَنَّ أَحَدَهُما قُدّامُ الآخَرِ فَتَمَسَّكُوا بِهِما لا تَضِلُّوا وَلا تَزِلُّوا ، وَلا تَقَدَّمُوهُمْ ، وَلا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ ، وَلا تُعَلِّمُوهُمْ ، فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ» . إِنَّما أَمَرَ اللهُ الْعامَّةَ جَمِيعاً أَنْ يُبَلِّغُوا مَنْ لَقُوا مِنَ الْعامَّةِ

سپس به دیگری رسانده و تبلیغ کند ، پس چه بسا حامل فِقهی که فاقد آگاهی است ، وچه بسا حامل فقهی که به فقیه‌تر از خود می‌رساند ، سه چیز است که قلب فرد مؤمن در آنها دچار غلول وخیانت نشود : اخلاص عمل برای خدا ، وخیرخواهی برای والیان امر ، وملازمت جماعت ایشان ، چرا که دعوت والیان محیط است به همهٔ مردمان» ونیز در چندین مکان فرموده : «باید حاضر به غایب رسانده وتبلیغ کند» .

پس أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود : این مطلب شما مربوط به آن فرمایش رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که در غدیر خمّ ودر حجّ وداع به روز عرفه ؛ در آخر آن خطبه که : «ای مردم ، من در میان شما دو چیز به ودیعه می‌گذارم ، کتاب خدا وعترت خودم که اهل بیت منند ، پس اگر شما دست تمسّک به آندو زنید دچار ضلالت وگمراهی نگردید ، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا باخبر ساخته وپیمان بسته که آندو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد ؛ مانند این دو انگشت سبّابه وابهام من ، زیرا که یکی از آندو جلوی دیگری است ، پس دست تمسّک به آندو زنید تا نه گمراه شده ونه دچار لغزش گردید ، وایشان را تعلیم مدهید وهیچکس را بر آنان مقدّم مدارید واز ایشان جا نمانید وتخلّف مورزید ، زیرا ایشان از شما داناترند» . هرآینه خداوند عامهٔ مردم‌را امر فرمود که

إيجابَ طاعَةِالأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَإيجابَ حَقِّهِمْ ، وَ لَمْ يَقُلْ ذلِكَ في شَيْءٍ مِنَ الأَشْياءِ غَيْرَ ذلِكَ ، وَإِنَّما أَمَرَ الْعامَّةَ أَنْ يُبَلِّغُوا الْعامَّةَ حُجَّةَ مَنْ لايُبَلِّغُ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله جَميعَ ما بَعَثَهُ اللهُ تَعالىٰ بِهِ غَيْرُهُمْ ، أَلا تَرىٰ يا طَلْحَةُ ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله قالَ لي ـ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ـ : «يا أَخي، إِنَّهُ لايَقْضي عَنِّي دَيْني وَلا يُبْرِيءُ ذِمَّتي غَيْرُكَ ، تُبْرِيءُ ذِمَّتي ، وَتُؤَدِّي دَيْني وَغَراماتي ، وَتُقاتِلُ عَلىٰ سُنَّتي» فَلَمّا وُلِّيَ أَبُوبَكْرٍ ، قَضىٰ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله عِداتَهُ وَدَيْنَهُ ، فَاتَّبَعْتُمُوهُ جَميعاً ، فَقَضَيْتُ دَيْنَهُ وَعِداتَهُ، وَقَدْ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ لايَقْضي عَنْهُ دَيْنَهُ وَعِداتَهُ غَيْري، وَ لَمْ يَكُنْ ما أَعْطاهُمْ أَبُوبَكْرٍ قَضاءً لِدَيْنِهِ وَعِداتِهِ ، وَإِنَّما كانَ الَّذي قَضىٰ مِنَ الدَّيْنِ وَالْعِدَةِ هُوَ الَّذي أَبْرَأَهُ مِنْهُ ، وَإِنَّما بَلَّغَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله جَميعَ ما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِاللهِ مِنْ بَعْدِهِ الأَئِمَّةُ الَّذينَ فَرَضَ اللهُ في الْكِتابِ طاعَتَهُمْ وَأَمَرَ بِوِلايَتِهِمْ ، الَّذينَ مَنْ أَطاعَهُمْ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ ، وَمَنْ عَصاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللهَ .

وجوب اطاعت از ائمّه آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله وحقّانيّت آنرا به همگان رسانده وتبليغ كنند ، وجز در آن دو مورد ؛ تبليغ ديگرى را از مردم نخواست ، وتنها عامه را مأمور تبليغ عامه ساخته تا حجّت بر كسى كه تمام مطالب از پيامبر بدو نرسيده تمام باشد ، اى طلحه مگر يادت نيست كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله درحاليكه شما بدان گوش مى‌داديد به من فرمود : «اى برادرم ، جز تو كسى دَين مرا ادا نمى‌كند وذمّه‌ام را برى نمى‌سازد ، وتنها تو دَين وغرامت مرا پرداخت نموده وبر اساس سنّت من جنگ خواهى كرد»؟ پس چون أبوبكر به خلافت رسيد ، ظاهراً دَين پيامبر را ادا نمود و وعده‌هايش را عملى ساخت وتمام شما از او پيروى نموديد با اينكه به شما گفته بود جز من كسى قادر به اين كار نخواهد بود وآنها كه أبوبكر پرداخت اداى دين او نبود وعمل نمودن به وعده‌هايش نبود ، وهرآينه پرداخت آن ديون وعمل به آن وعده‌ها كارى است كه آنحضرت را برى سازد ، وفقط مأموريت تبليغ از پيامبر وجامهٔ عمل پوشاندن به تمام آنها از عهدهٔ امامانى ساخته است كه خداوند در قرآن اطاعت از آنان را واجب ساخته ودستور به ولايت ايشان داده است ، همانها كه اطاعت ايشان قرين اطاعت خداوند بوده وعصيان ومخالفت با ايشان معصيت خداوند مى‌باشد .

فَقالَ طَلْحَةُ : فَرَّجْتَ عَنِّي ، ما كُنْتُ أَدْرِي ما عَنىٰ بِذلِكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ حَتّىٰ فَسَّرْتَهُ لِي، فَجَزاكَ اللهُ يا أَبَاالْحَسَنِ عَنْ جَمِيعِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ الْجَنَّةَ ؛ يا أَبَاالحَسَنِ، شَيْئاً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ ، رَأَيْتُكَ خَرَجْتَ بِثَوْبٍ مَخْتُومٍ ، فَقُلْتَ: «أَيُّهَا النّاسُ ، إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُشْتَغِلاً بِرَسُولِ اللهِ ﷺ ؛ بِغُسْلِهِ ، وَكَفْنِهِ ، وَدَفْنِهِ ، ثُمَّ اشْتَغَلْتَ بِكِتابِ اللهِ حَتّىٰ جَمَعْتَهُ ، فَهٰذا كِتابُ اللهِ عِنْدي مَجْمُوعاً لَمْ يَسْقُطْ عَنِّي حَرْفٌ واحِدٌ» ، وَ لَمْ أَرَ ذلِكَ الَّذي كَتَبْتَ وَأَلَّفْتَ ، وَقَدْ رَأَيْتُ عُمَرَ بَعَثَ إِلَيْكَ أَنِ ابْعَثْ بِهِ إِلَيَّ فَأَبَيْتَ أَنْ تَفْعَلَ ، فَدَعا عُمَرُ النّاسَ فَإِذا شَهِدَ رَجُلانِ عَلىٰ آيَةٍ كَتَبَها ، وَإِنْ يَشْهَدْ عَلَيْها غَيْرُ رَجُلٍ واحِدٍ أَرْجَأَها فَلَمْ يَكْتُبْ .

فَقالَ عُمَرُ ـ وَأَنا أَسْمَعُ ـ : أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ يَوْمَ الْيَمامَةِ قَوْمٌ كانُوا يَقْرَؤُونَ قُرْآناً لا يَقْرَأُهُ غَيْرُهُمْ ، فَقَدْ ذَهَبَ وَقَدْ جاءَتْ شاةٌ إِلىٰ صَحِيفَةٍ وَكِتابٍ يَكْتُبُونَ فَأَكَلَتْها وَذَهَبَ ما فيها وَالْكاتِبُ يَوْمَئِذٍ عُثْمانُ ، وسَمِعْتُ عُمَرَ وَأَصْحابَهُ الَّذينَ أَلَّفُوا ما كَتَبُوا عَلىٰ عَهْدِ عُمَرَ وَعَلىٰ عَهْدِ عُثْمانَ

طلحه گفت : خیالم را راحت کردی ، تا حال به معنی این کلام پیامبر نرسیده بودم تا اینکه برایم تفسیر فرمودی ، ای أبوالحسن خدا از تمام امّت محمّد به تو جزای بهشت عطا فرماید ، چیز دیگری است که می‌خواهم از شما بپرسم ، یادم هست که شما پارچهٔ بسته‌ای را درآورده وگفتی : «ای مردم ، من پیوسته مشغول غسل وکفن ودفن پیامبر بودم وپس از آن سرگرم جمع آوری قرآن بودم ، پس این قرآنی است که به صورت مجموع وعاری از هر افتادگی پیش روی شما است» ، ولی مکتوب وجمع‌آوری شما را ندیدم ، ویادم هست که عُمَر از تو آن قرآن را خواست ولی شما جواب منفی دادید ، وپس از آن عُمَر قانونی گذراند که اگر دونفر بر آیه‌ای که نوشته‌اند شهادت می‌داد مکتوب می‌نمود ودر صورت شهادت یک نفر آن را به تأخیر انداخته وکتابت نمی‌کرد .

ودر آن اثنا عُمَر گفت ـ ومن به آن گوش می‌دادم ـ که : در روز یمامه گروهی را مقتول گردانیدند که همهٔ ایشان قاری قرآن به قرائتی خاصّ بود که جز ایشان کسی قرآن بدان صورت نمی‌خواند ، وعثمان در آن جمعی که قرآن کتابت می‌کردند از آن مجلس برخاست وبیرون رفت وگوسفندی بدانجا آمده صحیفه وکتابی را که می‌نوشتند خورد وآن از بین رفت ، وخود شنیدم که عُمَر واصحابش که کتابت آنان را جمع می‌کردند

يَقُولُونَ : إِنَّ «الأَحْزابَ» كانَتْ تَعْدِلُ «سُورَةَ الْبَقَرَةِ» ، وَإِنَّ «النُّورَ» سِتُّونَ وَمائَةُ آيَـةٍ ، وَ «الحِجْرُ» تِسْعُونَ وَمائَةُ آيَةٍ، فَما هٰذا؟ وَما يَمْنَعُكَ ـ يَرْحَمُكَ اللهُ ـ أَنْ تُخْرِجَ كِتابَ اللهِ إِلَى النّاسِ ، وَقَدْ عَهِدَ عُثْمانُ حِينَ أَخَذَ ما أَلَّفَ عُمَرُ فَجَمَعَ لَهُ الْكِتابَ ، وَحَمَلَ النّاسَ عَلىٰ قِراءَةٍ واحِدَةٍ ، فَـمَزَقَ مُصْحَفَ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ، وَابْنِ مَسْعُودٍ ، وَأَحْرَقَهُما بِالنّارِ؟

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : يا طَلْحَةُ، إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَها اللهُ جَلَّ وَعلا عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله عِنْدي بِإِمْلاءِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَخَطِّ يَدي ، وَتَأْوِيلَ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَها عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَكُلَّ حَـرامٍ وَحَلالٍ أَوْ حَدٍّ أَوْ حُكْمٍ أَوْ شَيْءٍ تَحْتاجُ إِلَيْهِ الأُمَّةُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ مَكْتُوبٌ بِإِمْلاءِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَخَطِّ يَدي ، حَتّىٰ أَرْشَ الْخَدْشِ .

قالَ طَلْحَةُ : كُلُّ شَيْءٍ مِنْ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ أَوْ خاصٍّ أَوْ عامٍّ كانَ أَوْ يَكُونُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ فَهُوَ عِنْدَكَ مَكْتُوبٌ؟

قالَ : نَعَمْ ، وَسِوىٰ ذٰلِكَ ، إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَسَرَّ إِلَيَّ في مَرَضِهِ مِفْتاحَ أَلْفِ بابٍ مِنَ

می‌گفتند که : سورهٔ احزاب معادل سورهٔ بقره ، وسورهٔ نور یکصد وشصت آیه وسورهٔ حجر یکصد ونود آیه می‌باشد ؛ ماجرا از چه قرار بود؟ وخدا رحمتت کند چه چیز مانع از آن شد که قرآن خود را بر مردم عرضه داری ، درحالیکه عثمان وقتی جمع آوری قرآن عُمَر را گرفت آنرا بصورت یک مجموع گرد آورده ومردم را به سوی قرائتی واحد سوق‌داد ، ومصحف اُبیّ بن کعب وابن مسعود را پاره پاره ساخته وسوزانید؟

حضرت أمیر عليه‌السلام فرمود : ای طلحه ، هر آیه‌ای که خداوند عزّوجلّ بر محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل فرمود به خطّ من واملای آنحضرت نزد من محفوظ است ، هر حلال وحرام و حدّ وحکمی از آن وخلاصه هرآنچه که امّت تا روز قیامت بدان نیازمندند نزد من کتابت شده به املاء پیامبر وخطّ من موجود است ، حتی دیهٔ خراشیدن صورت .

طلحه گفت : یعنی هر چیز کوچک یا بزرگ یا خاصّ یا عام تا روز قیامت نزد تو مکتوب است؟

فرمود : آری ، وجز آن نیز رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به هنگام مریضی از روی سرّ هزار باب از

الْعِلْمِ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بابٍ أَلْفُ بابٍ ، وَلَوْ أَنَّ الأُمَّةَ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اتَّبَعُوني وَأَطاعُوني لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ . يا طَلْحَةُ ، أَلَسْتَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللهِ ﷺ حِينَ دَعا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فِيهِ ما لاتَضِلُّ أُمَّتُهُ ، فَقالَ صاحِبُكَ : إِنَّ نَبِيَّ اللهِ يَهْجُرُ . فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَتَرَكَها؟ فَقالَ : بلىٰ قَدْ شَهِدْتُهُ .

قالَ : فَإِنَّكُمْ لَمّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرَني رَسُولُ اللهِ ﷺ بِالَّذي أَرادَ أَنْ يَكْتُبَ وَيُشْهِدَ عَلَيْهِ العامَّةَ ، فَأَخْبَرَهُ جَبْرَئيلُ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ قَدْ قَضىٰ عَلىٰ أُمَّتِكَ الاخْتِلافَ وَالْفُرْقَةَ ، ثُمَّ دَعا بِصَحِيفَةٍ فَأَمْلىٰ عَلَيَّ ما أَرادَ أَنْ يَكْتُبَ في الْكَتِفِ ، وَأَشْهَدَ عَلىٰ ذلِكَ ثَلاثَةَ رَهْطٍ : سَلْمانَ ، وَأَباذَرٍّ ، وَالْمِقْدادَ .

وَ سَمّىٰ مَنْ يَكُونُ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدىٰ الَّذينَ أَمَرَ اللهُ بِطاعَتِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ، فَسَمّاني أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْنَيَّ هٰذَيْنِ ـ وَأَشارَ بِيَدِهِ إِلَى الحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ـ ثُمَّ تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ ابْني الْحُسَيْنِ ،

علم بر من گشود که هر یک باب آن کلید هزار باب دیگر از علم است ، وچنانچه امّت اسلام پس از وفات پیامبر از من پیروی کرده واطاعت می‌نمود از بالای سر تا زیر پا از تمام مزایا برخوردار می‌شد ، ای طلحه ، مگر تو یادت نیست کـه آنحضرت در زمـان مریضی تقاضای دوات وکاغذ وشانه نمود تا مبادا بعد از او امّت به گـمراهـی افـتند ، ورفیقت (عمر) وقیحانه گفت : رسول خدا هذیان می‌گوید!! وبا این کلام پیامبر به خشم آمده ودست از آن کار کشید؟ گفت : آری من حاضر بودم .

فرمود : وقتی شما خارج شدید پیامبر مرا از مضمون آنـچه مـی‌خواست بـنویسد وجماعت عامه را بر آن گواه بگیرد با خبر ساخت که جبرئیل از جانب خداوند به او گفته است که قضای خداوند بر امّت تو به اختلاف وتفرقه رقم خورده ، سپس کاغذی طلبیده وآنچه قصد کتابت آن را در استخوان شانه داشت بر من املاء فرمود ، وسه نفر را بر این کار به شهادت گرفت : سلمان ، أبوذرّ ، مقداد .

ونام تمام امامان هدایت واجب الطّاعه را تا روز قیامت نام برد ، أوّل نام مرا ، سپس دوفرزندم حسن وحسین وبا دست به حسن وحسین اشاره فرمود ، سپس نه نفر از اولاد فرزندم حسین رانام برد ،

أكذلكَ كانَ يا أَباذَرٍّ وَمِقْدادُ؟ فَقاما ثُمَّ قالا : نَشْهَدُ بِذلكَ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله .

فَقالَ طَلْحَةُ : وَاللهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ : «ما أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَلا أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ عَلىٰ ذي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ وَلا أَبَرَّ عِنْدَاللهِ مِنْ أَبي ذَرٍّ ، وَأَنا أَشْهَدُ أَنَّهُما لَمْ يَشْهَدا إِلاّ بِالْحَقِّ وَلأَنْتَ عِنْدي أَصْدَقُ وَأَبَرُّ مِنْهُما» .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيٌّ عليه السلام فَقالَ : اتَّقِ اللهَ يا طَلْحَةُ ، وَأَنْتَ يازُبَيْرُ ، وَأَنْتَ يا سَعْدُ ، وَأَنْتَ يا ابْنَ عَوْفٍ . اتَّقُوا اللهَ وَآثِرُوا رِضاهُ ، وَاخْتارُوا ما عِنْدَهُ ، وَلا تَخافُوا في اللهِ لَوْمَةَ لائِمٍ .

ثُمَّ قالَ طَلْحَةُ : لا أَراكَ يا أَباالْحَسَنِ أَجَبْتَني عَمّا سَأَلْتُكَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْقُرْآنِ أَلا تُظْهِرُهُ لِلنّاسِ؟

فَقالَ : يا طَلْحَةُ ، عَمْداً كَفَفْتُ عَنْ جَوابِكَ ، فَأَخْبِرْني عَمّا كَتَبَ عُمَرُ وَعُثْمانُ ، أَقُرْآنٌ كُلُّهُ أَمْ فِيهِ ما لَيْسَ بِقُرْآنٍ؟ قالَ طَلْحَةُ : بَلْ قُرْآنٌ كُلُّهُ .

قالَ (عَلَيْهِ الصّلاة والسّلام) : إِنْ أَخَذْتُمْ بِما فِيهِ ، نَجَوْتُمْ مِنَ النّارِ وَدَخَلْتُمُ الْجَنَّةَ ،

ای أبوذرّ ومقداد آیا همینگونه نبود؟ آندو برخاسته وگفتند : شهادت می‌دهیم بر پیامبر که همین را شنیدیم .

طلحه گفت : بخدا سوگند که خود از رسولخدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود : «در روی زمین وآسمان نزد خدا هیچکسی راستگوتر ونیکوکارتر از أبوذرّ نیست» ومن شهادت می‌دهم که آندو جز حقّ بر زبان نراندند ، وتو نزد من از آندو صادقتر ونیکوکارتری .

سپس حضرت علیّ عليه السلام خطاب به طلحه وزبیر وسعد وابن عوف فرمود : از خدا بترسید وبِی رضا وخشنودی ایزد منّان رفته ودرخواست آنچه نزد او است را بنمائید ، ودر راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری ترسی به خود راه مدهید .

سپس طلحه گفت : می‌بینم که هیچ پاسخی به سؤال أصلی من در مورد قرآن ندادی آیا آنرا برای مردم بیان نمی‌کنید؟

فرمود : ای طلحه ، از سر عمد از آن طفره رفتم ، حال تو بگو آیا قرآنی که عُمَر وعثمان جمع نمودند همهٔ مصحف بود یا قسمتی از آن؟ طلحه گفت : بلکه همهٔ آن بود .

فرمود : در اینصورت اگر بدان عمل کنید از آتش رهایی یافته و به بهشت روید ،

فَإِنَّ فِيهِ حُجَّتَنا وَبَيانَ حَقِّنا ، وَفَرْضَ طاعَتِنا .

قالَ طَلْحَةُ : حَسْبي ، أَمّا إِذا كانَ قُرْآناً فَحَسْبي .

ثُمَّ قالَ طَلْحَةُ : فَأَخْبِرْني عَمّا في يَدِكَ مِنَ الْقُرْآنِ وَتَأْوِيلِهِ ، وَعِلْمِ الْحَلالِ وَالْحَرامِ ، إِلىٰ مَنْ تَدْفَعُهُ وَمَنْ صاحِبُهُ بَعْدَكَ؟

قالَ : إِنَّ الَّذي أَمَرَني رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَيْهِ : وَصِيِّي وَأَوْلَى النّاسِ بَعْدِي بِالنّاسِ : ابْني الحَسَنُ ، ثُمَّ يَدْفَعُهُ ابْني الحَسَنُ إِلىٰ ابْني الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ يَصيرُ إِلىٰ واحِدٍ بَعْدَ واحِدٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ حَتّىٰ يَرِدَ آخِرُهُمْ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله حَوْضَهُ ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لايُفارِقُونَهُ وَالْقُرْآنُ مَعَهُمْ لايُفارِقُهُمْ ، أَما إِنَّ مُعاوِيَةَ وَابْنَهُ سَيَلِيانِ بَعْدَ عُثْمانَ ، ثُمَّ يَلِيها سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي‌الْعاصِ ، واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ ، تَكْمِلَةَ اثْنَي عَشَرَ إِمامُ ضَلالَةٍ وَهُمُ الَّذينَ رَأىٰ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلىٰ مِنْبَرِهِ يَرُدُّونَ الاُمَّةَ عَلىٰ أَدْبارِهِمُ الْقَهْقَرىٰ ، عَشَرَةٌ مِنْهُمْ مِنْ بَني اُمَيَّةَ وَرَجُلانِ أَسَّسا ذلِكَ لَهُمْ وَعَلَيْهِما مِثْلُ جَميعِ أَوْزارِ هٰذِهِ الاُمَّةِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ .

زیرا درآن حجّت ما ودلیل حقّ ما ووجوب طاعت ما ظاهر وهویدا است .

طلحه گفت : مرا کافی است ، همان که قرآن باشد برای من کافی وبسنده است .

سپس طلحه گفت : حال مرا از قرآنی که در دست شما است وتأویل آن وحرام وحلال آن ، باخبر فرما ، که آنرا پس از خود به که می‌دهی وصاحب آن کیست؟

فرمود : آنرا که به أمر پیامبر باید قرآن را به او بدهم وصیّ من وبرتر از همهٔ خلقان فرزندم حسن است ، سپس آنرا به فرزند دیگرم حسین خواهد داد ، سپس به همین ترتیب به فرزندان حسین خواهد رسید تا اینکه آخرین ایشان در حوض بر رسولخدا صلى الله عليه وآله وارد شود ، ایشان با قرآنند وقرآن با ایشان است وهیچیک از دیگری جدا نخواهد شد . واین را بدان که معاویه وپسرش پس از عثمان به خلافت رسند ، وپس از آندو هفت تن از فرزندان حکم بن ابی‌العاص یکی پس از دیگری تا دوازده رهبر گمراهی وضلالت به حکومت رسند ، همانها که پیامبر در رؤیا دید که از منبرش بالا رفته وامّت را به قهقریٰ وعقب برمیگردانند ، ده تن آنان از بنی‌اُمیّه‌اند ودو تن از ایشان همانهایند که اساس این عمل زشت را پی ریزی نمودند ، وگناه این دو تن در روز قیامت برابر با گناه تمام امّت است .

۵۷ ـ وَفي رِوايَةِ أَبي ذَرٍّ الْغِفارِيِّ أَنَّهُ قالَ : لَمّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله جَمَعَ عَلِيٌّ عليه‌السلام الْقُرْآنَ ، وَجاءَ بِهِ إِلَى الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ ، وَعَرَضَهُ عَلَيْهِمْ لِما قَدْ أَوْصاهُ بِذلِكَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ، فَلَمّا فَتَحَهُ أَبُوبَكْرٍ ، خَرَجَ في أَوَّلِ صَفْحَةٍ فَتَحَها فَضائِحُ الْقَوْمِ ، فَوَثَبَ عُمَرُ وَقالَ : يا عَلِيُّ ، ارْدُدْهُ فَلا حاجَةَ لَنا فِيهِ ، فَأَخَذَهُ عليه‌السلام وَانْصَرَفَ .

ثُمَّ أَحْضَرُوا زَيْدَ بْنَ ثابِتٍ ـ وَكانَ قارِياً لِلْقُرآنِ ـ فَقالَ لَهُ عُمَرُ : إِنَّ عَلِيّاً جاءَنا بِالْقُرْآنِ وَفِيهِ فَضائِحُ الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ ، وَقَدْ رَأَيْنا أَنْ نُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ وَنَسْقُطَ مِنْهُ ما كانَ فَضِيحَةً وَهَتْكاً لِلْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ ، فَأَجابَهُ زَيْدٌ إِلىٰ ذلِكَ ثُمَّ قالَ لَهُمْ : فَإِنْ أَنا فَرَغْتُ مِنَ الْقُرْآنِ عَلىٰ ما سَأَلْتُمْ وَأَظْهَرَ عَلِيٌّ الْقُرْآنَ الَّذي أَلَّفَهُ أَلَيْسَ قَدْ بَطَلَ كُلُّ ما عَمِلْتُمْ؟ ثُمَّ قالَ عُمَرُ : فَما الْحِيلَةُ؟ قالَ زَيْدٌ : أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِالْحِيلَةِ ، فَقالَ عُمَرُ : ما حِيلَةَ دُونَ أَنْ نَقْتُلَهُ وَنَسْتَرِيحَ مِنْهُ ، فَدَبَّرَ في قَتْلِهِ عَلىٰ يَدِ خالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلىٰ ذلِكَ ، وَقَدْ مَضىٰ شَرْحُ ذلِكَ .

---

۵۷ ـ از أبوذرّ غِفاریّ نقل است که گفت : وقتی پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وفات یافت حضرت علیّ عليه‌السلام به جمع قرآن پرداخته وآنرا نزد مهاجرین وانصار آورده بر ایشان عرضه داشت زیرا این بنا به سفارشی بود که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرموده بود ، ووقتی أبوبکر آنرا گشود در همان اوّلین صفحه ذکر فضایح قوم بود ، عُمَر با شنیدن آن از جا پریده وگفت : ای علیّ این مصحف را بردارد ببر که ما را به آن نیازی نیست! آنحضرت نیز آنرا برداشته وبازگشت .

سپس زید بن ثابت ؛ از قاریان قرآن را احضار نموده وعُمَر به او گفت : علیّ نزد ما قرآنی آورد که در آن ذکر فضایح قوم از مهاجر وانصار بود ، وما قصد داریم قرآنی جمع آوری نمائیم که عاری از هر گونه فضیحت وهتک حرمت مهاجرین وانصار باشد ، [آیا عهده‌دار آن می‌شوی؟] ، زید بن ثابت نیز پذیرفته وگفت : اگر در آخر کار که قرآن مطابق خواست شما آماده شد علیّ قرآن خود را ظاهر نمود آیا فکر نمی‌کنید همهٔ آنچه انجام داده‌ایم باطل خواهد شد؟ عُمَر گفت : چاره چیست؟ زید گفت : شما به حیله وسیاست داناترید ، عُمَر گفت : هیچ چاره‌ای جز قتل وراحت شدن از دست او نیست ، پس به طرح ترور او بدست خالد پرداخت که عملی نشد وشرح آن نیز گذشت .

فَلَمَّا اسْتَخْلَفَ عُمَرُ ، سَأَلَ عَلِيّاً عليه السلام أَنْ يَدْفَعَ إِلَيْهِمُ الْقُرْآنَ فَيُحَرِّفُوهُ فِيما بَيْنَهُمْ ، فَقالَ : يا أَبَاالْحَسَنِ ، إِنْ جِئْتَ بِالْقُرْآنِ الَّذي كُنْتَ قَدْ جِئْتَ بِهِ إِلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ حَتّىٰ نَجْتَمِعَ عَلَيْهِ ، فَقالَ عليه السلام : هَيْهاتَ ، لَيْسَ إِلىٰ ذٰلِكَ سَبِيلٌ ، إِنَّما جِئْتُ بِهِ إِلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ لِتَقُومَ الْحُجَّةُ عَلَيْكُمْ ، وَلا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ : إِنّا كُنّا عَنْ هٰذا غافِلِينَ ، أَوْ تَقُولُوا : ما جِئْتَنا بِهِ ، إِنَّ القرآن الَّذي عِنْدي لا يَمَسُّهُ إِلاّ الْمُطَهَّرُونَ وَالأَوْصِياءُ مِنْ وُلْدي ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : فَهَلْ لِإِظْهارِهِ وَقْتٌ مَعْلُومٌ؟ فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : نَعَمْ ، إِذا قامَ الْقائِمُ مِنْ وُلْدِي يُظْهِرُهُ وَيَحْمِلُ النّاسَ عَلَيْهِ ، فَتَجْرِي السُّنَّةُ بِه صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ .

۵۸ ـ وَقالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ : بَيْنا أَنا وَحَنَشُ بْنُ الْمُعْتَمِرِ بِمَكَّةَ ، إِذْ قامَ أَبُوذَرٍّ وَأَخَذَ بِحَلْقَةِ الْبابِ ، ثُمَّ نادىٰ بِأَعْلىٰ صَوتِهِ فِي الْمَوْسِمِ : أَيُّها النّاسُ ، مَنْ عَرَفَني فَقَدْ عَرَفَني وَمَنْ جَهِلَني فَأَنا جُنْدَبُ بْنُ جُنادَةَ ، أَنا أَبُوذَرٍّ الْغِفارِيُّ ، أَيُّها النّاسُ ، إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ نَبِيَّكُمْ صلى الله عليه وآله يَقُولُ : إِنَّ

پس چون دورهٔ خلافت عُمَر آغاز شد از حضرت علیّ عليه السلام خواست که قرآن خود را بدو تحویل دهد تا آنرا مطابق قرآن خود تحریف نماید وگفت : ای أبوالحسن خوب است که آن قرآن که در زمان أبوبکر آوردی نزد ما آری تا بر آن اجتماع کنیم ، حضرت فرمود : هرگز ، هیچ راهی بدان نیست ، من آنرا فقط برای اتمام حجّت بر شما بر أبوبکر عرضه داشتم ، که در روز قیامت مگوئید : ما از این مطلب غافل وبی‌خبر بودیم ، یا بگوئید : آنرا نزد ما نیاوردی! آری آن قرآنی که نزد من است جز مطهّرون واوصیای پس از من دستشان بدان نرسد . عُمَر گفت : آیا وقت مشخّصی برای اظهار آن معلوم است؟ حضرت فرمود : آری ؛ وقتی قائم از اولاد من ظهور نماید مردم را بر اساس آن راه برده وسنّت بدست او جاری گردد .

۵۸ ـ وسلیم بن قیس گفت : من با حنش بن معتمر به مکّه بودیم که هنگام موسم حجّ أبوذرّ برخاسته وحلقه‌ای از باب کعبه را گرفته سپس با صدایی بلند فریاد زد : ای مردم ، هرکه مرا شناخت که هیچ وهرکه مرا نشناخت همانا من جندب بن جناده ، أبوذرّ غِفاریّ هستم ، ای مردم ، من خود از پیامبرتان صلّی الله عَلَيْهِ وآله شنیدم که می‌فرمود :

مَثَلَ أَهْلِ بَيْتي في أُمَّتي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ في قَوْمِهِ، مَنْ رَكِبَها نَجا وَمَنْ تَرَكَها غَرِقَ، وَمَثَلَ بابِ حِطَّةٍ في بَني إِسْرائِيلَ».

أَيُّها النّاس، إِنِّي سَمِعْتُ نَبِيَّكُمْ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا ما تَمَسَّكْتُمْ بِهِما: كِتابَ اللهِ وَأَهْلَ بَيْتي» إِلىٰ آخِرِ الْحَدِيثِ.

فَلَمّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ بَعَثَ إِلَيْهِ عُثْمانُ وَقالَ لَهُ: ما حَمَلَكَ عَلىٰ ما قُمْتَ بِهِ في الْمَوْسِمِ؟ قالَ: عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَأَمَرَني بِهِ، فَقالَ: مَنْ يَشْهَدُ بِذلِكَ؟ فَقامَ عَلِيٌّ عليه السلام وَالْمِقْدادُ فَشَهِدا، ثُمَّ انْصَرَفُوا يَمْشُونَ ثَلاثَتُهُمْ فَقالَ عُثْمانُ: إِنَّ هٰذا وَصاحِبَيْهِ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ في شَيْءٍ.

۵۹ ـ وَ رُوِيَ أَنَّ يَوْماً قالَ عُثْمانُ بْنُ عُفّانَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام: إِنْ تَرَبَّصْتَ بي فَقَدْ تَرَبَّصْتَ بِمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَمِنْكَ. قالَ عَلِيٌّ عليه السلام: وَمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي؟ قالَ: أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ،

«مَثَل اهل بیت من در میان امّت همچون کشتی نوح در میان قوم او است، هرکه بر آن سوار شود نجات یابد وهرکه آنرا ترک گوید غرق گردد، ونیز همچون باب حطّه در بنی‌اسرائیل می‌باشند».

ای مردم، من خود از پیامبرتان شنیدم که می‌فرمود: «من دو چیز را در میان شما گذاشتم که اگر دست تمسّک بدان زنید دچار گمراهی نخواهید شد، آندو: قرآن واهل بیت منند ـ تا آخر حدیث».

وقتی از مکّه به مدینه بازگشت نزد عثمان احضار شده وبه او گفت: برای چه در موسم حجّ این حرفها را زدی؟ گفت: مأموریّتی بود که از طرف پیامبر انجام دادم، گفت: شاهد هم داری؟ در اینجا حضرت علیّ عليه السلام ومقداد برخاسته وشهادت دادند، سپس هرسه خارج شدند، عثمان رو به جمع نموده وگفت: این سه نفر خیال می‌کنند که در حال انجام کاری (مأموریّتی) هستند.

۵۹ ـ نقل است که یکی از روزها عثمان به حضرت علیّ عليه السلام گفت: اگر امروز تو در کار خلافت من صبوری می‌کنی سهل است که پیشتر با کسی که بهتر از من وتو بود چنین رفتاری نمودی! حضرت فرمود: منظورت از بهتر از من کیست؟ گفت: أبوبکر وعُمَر.

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : كَذَبْتَ ، أَنا خَيْرٌ مِنْكَ وَمِنْهُما ، عَبَدْتُ اللهَ قَبْلَكُمْ وَعَبَدْتُهُ بَعْدَكُمْ .

٦٠ ـ قالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ : حَدَّثَني سَلْمانُ وَالْمِقْدادُ ، وَحَدَّثَنيهِ بَعْدَ ذلِكَ أَبُوذَرٍّ ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه‌السلام ، قالُوا : إِنَّ رَجُلاً فاخَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ عليه‌السلام ؛ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ـ لَمّا سَمِعَ بِهِ ـ لِعَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه‌السلام : فاخِرِ الْعَرَبَ فَأَنْتَ أَكْرَمُهُمْ ابْنَ عَمٍّ ، وَأَكْرَمُهُمْ صِهْراً ، وَأَكْرَمُهُمْ زَوْجَةً ، وَأَكْرَمُهُمْ وُلْداً ، وَأَكْرَمُهُمْ أَخاً ، وَأَكْرَمُهُمْ عَمّاً ، وَأَعْظَمُهُمْ حِلْماً ، وَأَكْثَرُهُمْ عِلْماً ، وَأَقْدَمُهُمْ سِلْماً ، وَأَعْظَمُهُمْ غِنىً بِنَفْسِكَ وَمالِكَ ، وَأَنْتَ أَقْرَأُهُمْ بِكِتابِ اللهِ ، وَأَعْلَمُهُمْ بِسُنَّتي ، وَأَشْجَعُهُمْ لِقاءً ، وَأَجْوَدُهُمْ كَفّاً ، وَأَزْهَدُهُمْ في الدُّنْيا ، وَأَشْهَدُهُم اجْتِهاداً ، وَأَحْسَنُهُمْ خُلْقاً ، وَأَصْدَقُهُمْ لِساناً ، وَأَحَبُّهُمْ إِلَى اللهِ وَإِلَيَّ ، وَسَتَبْقىٰ بَعْدي ثَلاثِينَ سَنَةً تَعْبُدُ اللهَ وَتَصْبِرُ عَلىٰ ظُلْمِ قُرَيْشٍ لَكَ ، ثُمَّ تُجاهِدُهُمْ في سَبيلِ اللهِ إِذا وَجَدْتَ أَعْواناً ، فَتُقاتِلُ عَلىٰ تَأْويلِ الْقُرْآنِ

فرمود : دروغ گفتی ، من پیش از همهٔ شما [زمانی که بت‌پرست بودید] وبعد از [مرگ] همهٔ شما خدا را عبادت نموده وخواهم کرد .

٦٠ ـ سلیم بن قیس گوید : سلمان ومقداد وپس از آندو أبوذرّ نقل نمود ، سپس خود حضرت أمیر عليه‌السلام همان را فرمود که : مردی در حضور رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله با علیّ عليه‌السلام به مفاخره پرداخت وچون پیامبر این را شنید روی به علیّ عليه‌السلام کرده وفرمود : تو نیز بر عرب مفاخره کن که من از هر لحاظ از شما گرامی‌ترم زیرا : پسر عمویم پیامبر است وداماد اویم ، وهمسرم فاطمه عليها‌السلام است و فرزندانم حسن وحسین می‌باشند ، جعفر طیّار بهترین برادر ومایهٔ افتخار است ونیز عمویم حمزه سیّدالشّهدا است ، ونیز بر کلّ عرب مفاخره کن که از همهٔ ایشان در حلم گرامی‌تر ودر علم وسیع‌تر ودر اسلام قدیمی‌تری ، واز تمام عرب در بذل جان ومال بی‌ریاتری ، وتو سرآمد قاریان قرآن ، وعاملان به سنّت من هستی ، تو در کارزار و رویارویی با دشمن شجاعتری ، تو از همه بخشنده‌تری ، ودر سرای دنیا از همه زاهدتری ، واز نظر اجتهاد در دین از همه پابرجاتری ، تو از همه خوش اخلاق‌تر واز همه راستگوتر واز همه نزد خداوند متعال ومن محبوب‌تر هستی ، تو پس از من سی سال خدا را پرستش می‌کنی وبر ظلم وستم قریش صبر اختیار می‌کنی ، وچون قدرت می‌گیری با آنان در راه خدا به جهاد می‌پردازی ، وبر اساس تأویل قرآن با آنان می‌جنگی

كَما قاتَلْتَ مَعي عَلىٰ تَنْزيلِهِ ، ثُمَّ تُقْتَلُ شَهيداً تَخْضِبُ لِحْيَتُكَ مِنْ دَمِ رَأْسِكَ ، قاتِلُكَ يَعْدِلُ عاقِرَ النّاقَةِ فِي الْبُغْضِ إِلَى اللهِ وَالْبُعْدِ مِنْهُ .

٦١ ـ قالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ : جَلَسْتُ إِلىٰ سَلْمانَ وَأَبي ذَرٍّ وَالْمِقْدادِ ، فَجاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ ـ الْكُوفَةِ فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ مُسْتَرْشِداً ، فَقالَ لَهُ سَلْمانُ : عَلَيْكَ بِكِتابِ اللهِ فَالْزَمْهُ وَعَلِيِّ بْنِ أَبي ـ طالِبٍ فإِنَّهُ مَعَ الْكِتابِ لايُفارِقُهُ ، فَإِنّا نَشْهَدُ أَنّا سَمِعْنا رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ عَلِيّاً يَدُورُ مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دارَ ، وَإِنَّ عَلِيّاً هُوَ الصِّدِّيقُ وَالْفارُوقُ ، يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ» .

قالَ : فَما بالُ النّاسِ يَسُمُّونَ أَبابَكْرٍ : الصِّدِّيقَ ، وَعُمَرَ : الْفارُوقَ؟ قالَ : نَحَلَهُما النّاسُ اسْمَ غَيْرِهِما كَما نَحَلُوهُما خِلافَةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَإِمْرَةَ الْمُؤْمِنينَ ، لَقَدْ أَمَرَنا رَسُولُ اللهِ ﷺ وَأَمَرَهُما مَعَنا ، فَسَلَّمْنا جَمِيعاً عَلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنينَ .

٦٢ ـ وَرَوىٰ الْقاسِمُ بْنُ مُعاوِيَةَ قالَ : قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام : هٰؤُلاءِ يَرْوُونَ حَدِيثاً

همچنانکه همراه من بر اساس تنزیل قرآن جهاد نمودی ، سپس مرگ تو شهادت است ، که ریش ومحاسنت از خون سرت رنگین شود ، واین را بدان که قاتل تو از جهت مبغوض بودن ودوری از حقّ همچون کشندهٔ ناقهٔ حضرت صالح است .

٦١ ـ سلیم بن قیس گوید : نزد سلمان وأبوذرّ ومقداد نشسته بودم که مردی از اهل کوفه در طلب إرشاد وراهنمایی نزد ایشان نشست ، سلمان گفت : برتو باد به ملازمت کتاب خدا وعلیّ بن ابی‌طالب ، زیرا او با قرآن است وهرگز از آن جدا نمی‌شود ، وما نیز شهادت می‌دهیم که خود از رسولخدا ﷺ شنیدیم که می‌فرمود : «علیّ دایر مدار حقّ است هرکجا که حقّ باشد او نیز با آن است ، وبدرستی که علیّ ؛ صدّیق است ، علیّ فاروق است ، که میان حقّ وباطل را تمیز داده وجدا می‌کند» .

آن مرد گفت : پس چرا مردم به أبوبکر می‌گویند : «صدّیق» وبه عُمَر : «فاروق»؟

گفت : همانطور که خلافت وحکومت را به غیر او بخشیدند آن دو لقب را نیز به آن دو پیشکش کردند ، بااینکه طبق فرمان خود رسولخدا ﷺ ما وایشان همگی امر شدیدم که حکومت وامارت اهل ایمان را به حضرت أمیر تسلیم نماییم .

٦٢ ـ از قاسم بن معاویه نقل است که به امام صادق عليه السلام عرض کرد : در حدیثی که مردم

فِي مِعْراجِهِمْ «أَنَّهُ لَمّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوباً : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، وَأَبُوبَكْرٍ الصِّدِّيقُ»؟ . فَقالَ : سُبْحانَ اللهِ غَيَّرُوا كُلَّ شَيْءٍ حَتّىٰ هٰذا؟ . قُلْتُ : نَعَمْ .

قالَ : «إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمّا خَلَقَ الْعَرْشَ كَتَبَ عَلَيْهِ : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْماءَ كَتَبَ فِي مَجْراهُ : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْكُرْسِيَّ، كَتَبَ عَلىٰ قَوائِمِهِ : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اللَّوْحَ ، كَتَبَ فِيهِ : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ إِسْرافِيلَ، كَتَبَ عَلىٰ جَبْهَتِهِ : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ .

در معراج رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده‌اند آمده است که آنحضرت در شب معراج در عرش مکتوب دید که : «لاإِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، أَبُوبَكْرٍ الصِّدِّيقُ»؟ حضرت فرمود : سبحان الله! همه چیز را تغییر دادند حتّی این را؟! گفتم : آری .

فرمود : بدرستی که خداوند عزّوجلّ وقتی عرش را آفرید بر آن مکتوب داشت که «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی که آب را آفرید در مجرای آن مکتوب داشت که : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی که کرسی را آفرید در ستونهای آن مکتوب داشت که : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی‌که لوح را آفرید درآن مکتوب داشت که : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی که اسرافیل را آفرید بر پیشانی او مکتوب داشت که : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ جَبْرَئيلَ، كَتَبَ عَلىٰ جَناحَيْهِ : لاإِلٰهَ إِلاّاللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَميرالمؤْمِنينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ السَّماواتِ، كَتَبَ في أَكْنافِها : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَميرالمؤْمِنينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الأَرَضِينَ، كَتَبَ في أَطْباقِها : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَميرالمؤْمِنينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْجِبالَ، كَتَبَ في رُؤُوسِها : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَميرالمؤْمِنينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الشَّمْسَ، كَتَبَ عَلَيْها : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَميرالمؤْمِنينَ .

وَلَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَمَرَ، كَتَبَ عَلَيْهِ : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ أَميرالمؤْمِنينَ، وَهُوَ السَّوادُ الَّذي تَرَونَهُ في الْقَمَرِ .

وهنگامی که جبرئیل را آفرید بر بالهای او مکتوب داشت که: «لاإِلٰهَ إِلاّاللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی که آسمانها را آفرید در اکناف ونواحی آن مکتوب داشت که : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی‌که زمینها را آفرید در طبقات آن نگاشت : «لاإِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی که کوهها را آفرید در رأس هرکدام مکتوب داشت که : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی که خورشید را آفرید بر آن مکتوب داشت که : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» .

وهنگامی که ماه را آفرید بر آن نگاشت که : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عليٌّ أميرالمؤمنين» وآن همان سیاهی ولکّه‌ای است که در ماه می‌بینید .

فَإذا قالَ أَحَدُكُمْ : لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، فَلْيَقُلْ : عَلِيٌّ أَمِيرُالمؤْمِنينَ» .

٦٣ ـ وَعَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الصّامِتِ قالَ : رَأَيْتُ أَباذَرٍّ آخِذاً بِحَلْقَةِ بابِ الْكَعْبَةِ ، مُقْبِلاً بِوَجْهِهِ لِلنّاسِ وَهُوَ يَقُولُ :

أَيُّها النّاسُ، مَنْ عَرَفَني فَقَدْ عَرَفَني ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْني فَسَأُنَبِّئُهُ بِاسْمي : أَنا جُنْدَبُ بْنُ الْسَّكَنِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، أَنا أَبُوذَرٍّ الْغِفاريُّ ، أَنا رابِعُ أَرْبَعَةٍ مِمَّنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ ـ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ إِلىٰ قَوْلِهِ : ـ

أَلا أَيَّتُها الأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ بَعْدَ نَبِيِّها ، لَوْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللهُ ، وَأَخَّرْتُمْ مَنْ أَخَّرَ اللهُ ، وَجَعَلْتُمْ الْوِلايَةَ حَيْثُ جَعَلَها اللهُ ، لَما عالَ وَلِيُّ اللهِ ، وَلَما ضاعَ فَرْضٌ مِنْ فَرائِضِ اللهِ ، وَلا اخْتَلَفَ اثْنانِ في حُكْمٍ مِنْ أَحْكامِ اللهِ ، إِلاّ كانَ عِلْمُ ذلِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ ، فَذُوقُوا وَبالَ ما كَسَبْتُمْ ، وَسَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ .

پس هر کدام از شما که می‌گوید «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» بلافاصله بگوید : «عليٌّ أميرالمؤمنين» .

٦٣ ـ از عبدالله بن صامت نقل است که گفت : أبوذرّ را دیدم در حالیکه حلقهٔ باب کعبه را گرفته وروی به مردم داشت گفت :

ای مردم ، هرکه مرا شناخت که هیچ، وهرکه مرا نشناخت اورا به‌نام خود آگاه کنم ، من جندب بن سکن بن عبدالله ؛ همان أبوذرّ غِفاریّ هستم ، من چهارمین فرد هستم که همراه رسولخدا صلى الله عليه وآله مسلمان شدم ، من خود از آنحضرت شنیدم که می‌فرمود ـ وهمهٔ آنرا تا آنجا ذکر کرد که ـ :

ای امّتی که پس از پیامبرش حیران وسرگردان شدید ، اگر در مسألهٔ خلافت وولایت همان را که خدا برهمه مقدّم داشته بود مقدّم می‌داشتید ، وآنرا که خداوند مؤخّر داشته بود کنار می‌گذاشتید ، وولایت را در همان منظور نظر خداوند قرار داده بودید ، هرگز ولیّ خدا محتاج به کمک خلق نمی‌شد ، وهیچ فرضی از فرائض الهی ضایع وتباه نمی‌گشت ، وهرگز دو نفر در حکمی از احکام الهی به اختلاف نمی‌افتادند ، زیرا که علم هر مشکل در نزد اهل بیت پیامبر شما است ، پس وبال کردار خود را بچشید ، وَسَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ .

٦٤ ـ وَرُوِيَ عَنْ أَمِيرِالمؤْمِنينَ عليه السلام أَنَّهُ قالَ : إِنَّ الْعِلْمَ الَّذي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ وَما فَضَلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ عليهم السلام في عِتْرَةِ نَبِيِّكُمْ صلى الله عليه وآله فَأَيْنَ يُتاهُ بِكُمْ؟ .

٦٥ ـ قالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ : سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ عليه السلام فَقالَ لَهُ ـ وَأَنا أَسْمَعُ ـ : أَخْبِرْني بِأَفْضَلِ مَنْقَبَةٍ لَكَ ، قالَ : ما أَنْزَلَ اللهُ في كِتابِهِ ، قالَ : وَما أَنْزَلَ اللهُ فِيكَ؟

قالَ : ﴿أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ ، أَنا الشّاهِدُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله ، وَقَوْلُهُ : ﴿وَيَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً كَفىٰ بِاللهِ شَهيداً بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ إِيّايَ عَنىٰ بِمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ ، فَلَمْ يَدَعْ شَيْئاً أَنْزَلَهُ اللهُ فِيهِ إِلاّ ذَكَرَهُ ، مِثْلَ قَوْلِهِ : ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ﴾ ، وَقَوْلِهِ : ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ، وَغَيْرُ ذلِكَ .

---

٦٤ ـ واز حضرت أمير عليه السلام نقل است كه فرمود : بی‌شكّ آن علمی كه همراه آدم از بهشت به زمين هبوط كرده وفرود آمد وپيامبران از آن بهره‌مند شدند [نزد من] ونزد عترت پيامبرتان می‌باشد ، پس با اين وجود كی حيران وسرگردان گرديد؟!

٦٥ ـ سليم بن قيس گويد : شخصی از حضرت أمير عليه السلام پرسيد ـ ومن به آن گوش می‌دادم ـ : مرا از بهترين مناقب خود باخبر ساز ، فرمود : آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده ، پرسيد : چه آياتی را در بارهٔ شما نازل فرموده؟

فرمود : «أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»[1] من آن شاهد از رسولخدا صلى الله عليه وآله می‌باشم ، ودر آيهٔ : «وَيَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً كَفىٰ بِاللهِ شَهيداً بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ»[2] منظور از كسی كه علم كتاب نزد اوست من می‌باشم ، وآنحضرت تمام آياتی كه درباره‌اش نازل شده بود را ذكر نمود ، مانند آيهٔ : «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ»[3] ، وآيهٔ : «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ»[4] وغير آن را .

---

١ ـ هود : ١٧ . ٢ ـ رعد : ٤٣ . ٣ ـ مائده : ٥٥ . ٤ ـ نساء : ٥٩ .

قالَ : قُلْتُ : فَأَخْبِرْني بِأَفْضَلِ مَنْقَبَةٍ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، فَقالَ : نَصْبُهُ إِيّايَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ ، فَقالَ لي : بِالْوِلايَةِ بِأَمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَقَوْلُهُ : «أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلاّ أَنَّهُ لانَبِيَّ بَعْدِي» ، وَسافَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَلَيْسَ لَهُ خادِمٌ غَيْري ، وَكانَ لَهُ لِحافٌ لَيْسَ لَهُ لِحافٌ غَيْرُهُ ، وَمَعَهُ عائِشَةُ ، وَكانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يَنامُ بَيْني وَ بَيْنَ عائِشَةَ لَيْسَ عَلَيْنا ثَلاثَتَنا لِحافٌ غَيْرُهُ ، فَإِذا قامَ إِلىٰ صَلاةِ اللَّيْلِ يَحُطُّ بِيَدِهِ اللِّحافَ مِنْ وَسْطِهِ بَيْني وَ بَيْنَ عائِشَةَ حَتّىٰ يَمُسَّ اللِّحافُ الْفِراشَ الَّذي تَحْتَنا ، فَأَخَذَتْني الْحُمّىٰ لَيْلَةً فَأَسْهَرَتْني فَسَهِرَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِسَهَري ، فَباتَ لَيْلَتَهُ بَيْني وَ بَيْنَ مُصَلاّهُ يُصَلّي ما قُدِّرَ لَهُ ، ثُمَّ يَأْتيني يَسْأَلُني وَيَنْظُرُ إِلَيَّ فَلَمْ يَزَلْ ذلِكَ دَأْبُهُ حَتّىٰ أَصْبَحَ ، فَلَمّا صَلّىٰ بِأَصْحابِهِ الْغَداةَ قالَ : «اللّٰهُمَّ اشْفِ عَلِيّاً وَعافِهِ ، فَإِنَّهُ أَسْهَرَني اللَّيْلَةَ مِمّا بِهِ» .

ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ـ بِمَسْمَعٍ مِنْ أَصْحابِهِ ـ : «أَبْشِرْ يا عَلِيُّ»! قُلْتُ : بَشَّرَكَ اللهُ بِخَيْرٍ يا رَسُولَ اللهِ وَجَعَلَني فِداكَ!.

سلیم گوید : عرض کردم : لطفاً مرا از بهترین مناقب خود از جانب رسولخدا صلى الله عليه وآله نیز باخبر بفرمائید ، فرمود : نصب ولایت من در روز غدیر خُمّ به امر خداوند عزّوجلّ ، و حدیث منزلت که : «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می‌باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد» ، واینکه در تمام عُمْر با پیامبر مسافرت کردم وجز من کسی خادم آنحضرت نبود ، وروزی که فقط یک رواندار داشتیم ، ومن بودم وپیامبر وعایشه ، وآنحضرت میان ما می‌خوابید وچون هنگام نماز شب برمی‌خواست میانمان را با همان پتو حائل می‌گشت ، پس شبی تبی سخت مرا تا صبح بیدار داشته وآنحضرت تا صبح بخاطر من بیدار ماند ، وتمام شب را در مصلاّی خود تا حدّ امکان نماز خواند وبه من سرزد وبه من نگریسته ، واین کار را تا خود صبح ادامه داد ، وچون با أصحاب نماز صبح را اقامه نمود عرض کرد : «بارخدایا علیّ را شفا عنایت کرده عافیت بخش ، چرا که او از شدّت تب تا صبح مرا به خود مشغول داشته» .

سپس پیامبر صلى الله عليه وآله بگونه‌ای که همه بشنوند فرمود : ای علیّ تو را مژده باد! عرض کردم : خدا شما را مژدهٔ خیر دهد ای رسولخدا وفدایت گرداند .

قالَ : «إِنِّي لَمْ أَسْأَلِ اللهَ اللَّيْلَةَ شَيْئاً إِلاّ أَعْطانِيهِ وَ لَمْ أَسْأَلْهُ لِنَفْسي شَيْئاً إِلاّ سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ وَإِنِّي دَعَوْتُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُؤاخِيَ بَيْني وَبَيْنَكَ فَفَعَلَ ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَجْعَلَكَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ فَفَعَلَ ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَجْمَعَ عَلَيْكَ أُمَّتي بَعْدي فَأَبىٰ عَلَيَّ» .

فَقالَ رَجُلانِ أَحَدُهُما لِصاحِبِهِ : أَرَأَيْتَ ما سَأَلَ؟! فَوَاللهِ لَصاعٌ مِنْ تَمْرٍ خَيْرٌ مِمّا سَأَلَ ، وَلَوْكانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكاً يُعِينُهُ علىٰ عَدُوِّهِ ، أَوْ يُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزاً يَنْفَعُهُ وَأَصْحابَهُ ، فَإِنَّ بِهِمْ حاجَةٌ كان خَيْراً مِمّا سَأَلَ . وَما دعا عَلِيّاً قَطُّ إِلىٰ خَيْرٍ إِلاّ اسْتَجابَ لَهُ .

﴿احْتِجاجُهُ عليه‌السلام عَلَى النّاكِثينِ بَيْعَتَهُ﴾
﴿في خُطْبَةٍ خَطَبَها حِينَ نَكَثُوها﴾

٦٦ ـ فَقالَ (عَلَيْهِ الصّلاة والسّلام) : إِنَّ اللهَ ذا الْجَلالِ وَالإِكْرامِ لَمّا خَلَقَ الْخَلْقَ ،

فرمود: من دیشب هیچ دعایی نکردم جز آنکه عطایم فرمود و هرچه برای خود خواستم همان را برای تو مسألت نمودم ، ودر آن از خدا درخواست نمودم که میان من وتو پیمان اخوّت بندد وآنرا انجام داد ، ونیز مسألت نمودم که تو را ولیّ وسرپرست همهٔ مرد وزن مؤمنین قرار دهد وآنرا نیز پذیرفت ، ونیز درخواست نمودم که همهٔ امّت را پس از من مطیع فرمان تو سازد ، ولی پذیرفته نشد» .

در این بین یکی از آن جمع به رفیق خود گفت : دیدی چه درخواستی برای او نمود؟ بخدا سوگند که درخواست یک صاع خرما بهتر از آن بود ، یا از خدا می‌خواست که فرشته‌ای را نازل نماید تا او را بر دشمنش یاری کند ، یا درخواست گنجی می‌کرد که خود واصحابش از آن بهره‌مند گردند ، زیرا همه بدان محتاجند وآن بهترین درخواست بود .

وهیچ دعای خیری برای علیّ نکرد جز آنکه برای او اجابت شد .

«احتجاج أميرالمؤمنين عليه‌السلام بر ناكثين»
«ضمن ایراد خطبه‌ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند»

٦٦ ـ فرمود : به درستی که خداوند ذوالجلال والإکرام وقتی خلق را آفرید ،

وَاخْتارَ خِيَرَةً مِنْ خَلْقِهِ ، وَاصْطَفىٰ صَفْوَةً مِنْ عِبادِهِ ، وَأَرْسَلَ رَسُولاً مِنْهُمْ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتابَهُ ، وَشَرَعَ لَهُ دِينَهُ وَفَرَضَ فَرائِضَهُ ، فَكانَتِ الْجُمْلَةُ قَوْلَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ذِكْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ فَقالَ : ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ، فَهُوْ لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ خاصَّةً دُونَ غَيْرِنا ، فَانْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ ، وَارْتَدَدْتُمْ وَنَقَضْتُمُ الأَمْرَ ، وَنَكَثْتُمُ الْعَهْدَ ، وَلَمْ تَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً وَقَدْ أَمَرَكُمُ اللهُ أَنْ تَرُدُّوا الأَمْرَ إِلَى اللهِ وَإِلىٰ رَسُولِهِ وَإِلىٰ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمُ الْمُسْتَنْبِطِينَ لِلْعِلْمِ ، فَأَقْرَرْتُمْ ثُمَّ جَحَدْتُمْ ، وَقَدْ قالَ اللهُ لَكُمْ : ﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيّايَ فَارْهَبُونَ﴾ .

إِنَّ أَهْلَ الْكِتابِ وَالْحِكْمَةِ وَالإِيمانِ آلُ إِبْراهِيمَ عليه السلام ، بَيَّنَهُ اللهُ لَهُمْ فَحَسَدُوا ، فَأَنْزَلَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفىٰ بِجَهَنَّمَ

وگروهی از آنان را انتخاب نموده وپاکان خلق را برگزید واز میان ایشان رسولانی را ارسال فرمود ، وبر او کتاب خود را فرو فرستاد ، وقوانین دینی وفرائض را برایش معیّن نمود ، جملهٔ کلام الهی در این آیه جمع شد که : «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ»[1] واین آیه فقط مخصوص ما اهل بیت است نه غیر ما ، ولی شما به اعقاب خود بازگشته ومرتدّ شده وپیمان شکستید وعهد خود را زیر پا نهادید ، واین کار هیچ زیانی به خداوند نرساند ، با اینکه خداوند فرموده بود که آنرا به خدا ورسول وصاحبان امر بازگردانده وواگذار نمایید ، همانها که حقیقت را می‌فهمند ، پس ابتدا اعتراف نمودید وپس از آن انکار کردید ، با اینکه خداوند برایتان فرموده : «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيّايَ فَارْهَبُونَ»[2] .

بی‌شکّ صاحبان کتاب وحکمت وایمان ؛ آل‌إبراهیم هستند ، همانها که خداوند برایشان واضح وآشکار ساخت ولی حسد ورزیده واین آیه نازل شد که : «أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً

---

۱ ـ نساء : ۵۹ . ۲ ـ بقره : ۴۰ .

سَعِيراً﴾، فَنَحْنُ آلُ إِبْراهِيمَ فَقَدْ حُسِدْنا كَما حُسِدَ آباؤُنا، وَأَوَّلُ مَنْ حُسِدَ آدَمُ الَّذي خَلَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، وَأَسْجَدَ لَهُ مَلائِكَتَهُ، وَعَلَّمَهُ الأَسْماءَ كُلَّها وَاصْطَفاهُ عَلَى الْعالَمِينَ، فَحَسَدَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ، ثُمَّ حَسَدَ قابِيلُ هابِيلَ فَقَتَلَهُ فَكانَ مِن الْخاسِرينَ، وَنُوحٌ حَسَدَهُ قَوْمُهُ فَقالُوا: ﴿ما هٰذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ﴾، وَللهِ الْخِيَرَةُ يَخْتارُ مَنْ يَشاءُ وَيَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَيُؤْتِي الْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ مَنْ يَشاءُ.

ثُمَّ حَسَدُوا نَبِيَّنا مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله، أَلا وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذينَ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَنَحْنُ الْمَحْسُودُونَ كَما حُسِدُ آباؤُنا، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذا النَّبِيُّ﴾، وَقالَ تَعالىٰ: ﴿وَأُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ في كِتابِ اللهِ﴾.

عَظِيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً»[1]، پس آل إبراهيم ما هستيم كه مورد حسد واقع شديم همانطور كه پدران ما مورد حسد واقع شدند، ونخستين فردى كه حسادت شد حضرت آدم بود كه خداوند وى را با دست قدرت خود آفريده واز روح خود در كالبد او دميد، وملائكه را به سجدهٔ او واداشت وتمام اسماء ونامها را بدو آموخت واو را بر جهانيان برگزيد، پس شيطان بدو رشك برده واز غاويان وخاسران گرديد، سپس قابيل بر هابيل حسادت نمود ودست خود به قتل او آلوده ساخته واز جملهٔ زيانكاران شد، وحضرت نوح مورد حسد قوم خود قرار گرفت كه گفتند: «ما هٰذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ»[2] وانتخاب فرد برگزيده با خدا است، هركه را بخواهد برگزيند ومخصوص رحمت خود نموده وحكمت وعلم را به هركه خواهد بدهد.

سپس بر پيامبر ما محمّد صلى الله عليه وآله حسد ورزيدند، بدانيد كه ما آن اهل بيتى هستيم كه خداوند رجس وپليدى را از ما دور ساخته، ومائيم آن جماعتى كه همچون پدرانمان مورد حسد ورشك واقع شديم، خداوند در اين آيه فرمايد: «إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذا النَّبِيُّ»[3] ونيز فرموده: «وَأُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ في كِتابِ اللهِ»[4].

---

١ ـ نساء ٥٤ و٥٥. ٢ ـ مؤمنون: ٣٣ و٣٤. ٣ ـ آل عمران: ٦٨. ٤ ـ احزاب: ٦.

فَنَحْنُ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ، وَنَحْنُ وَرِثْناهُ وَنَحْنُ أُولُوا الأَرْحامِ الَّذينَ وَرِثْنَا الْكَعْبَةَ، وَنَحْنُ آلُ إِبْراهِيمَ، أَفَتَرْغَبُونَ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ؟ وَقَدْ قالَ اللهُ تَعالىٰ: ﴿فَمَنْ تَبِعَني فَإِنَّهُ مِنِّي﴾.

يا قَوْمُ أَدْعُوكُمْ إِلَى اللهِ وَإِلىٰ رَسُولِهِ، وَإِلىٰ كِتابِهِ، وَإِلىٰ وَلِيِّ أَمْرِهِ، وَإِلىٰ وَصِيِّهِ وَ وارِثِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَاسْتَجِيبُوا لَنا، وَاتَّبِعُوا آلَ إِبْراهِيمَ، وَاقْتَدُوا بِنا، فَإِنَّ ذلِكَ لَنا آلَ إِبْراهِيمَ فَرْضاً واجِباً، وَالأَفْئِدَةُ مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْنا، وَذلِكَ دَعْوَةُ إِبْراهِيمَ عليه السلام حَيْثُ قالَ: ﴿فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾، فَهَلْ نَقَمْتُمْ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِاللهِ وَما أَنْزَلَ عَلَيْنا وَلا تَتَفَرَّقُوا فَتَضِلُّوا، وَاللهُ شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، قَدْ أَنْذَرْتُكُمْ، وَدَعَوْتُكُمْ، وَأَرْشَدْتُكُمْ، ثُمَّ أَنْتُمْ وَما تَخْتارُونَ.

* *

*

پس مائیم شایسته‌ترین مردم به حضرت إبراهیم، ومائیم وارث ورحم وخانوداۀ او که وارث کعبه شدیم، ومائیم آل إبراهیم، آیا شما از آئین إبراهیم برمیگردید؟ با اینکه در قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ تَبِعَني فَإِنَّهُ مِنِّي»[1]؟!.

ای قوم، من شما را به سوی خدا ورسول او وقرآن وولیّ امر او می‌خوانم، شما را به سوی وصیّ ووارث پس از او دعوت می‌کنم، پس ما را اجابت کنید، واز آل إبراهیم پیروی‌نموده وبه ما اقتدا کنید، زیرا رعایت آن در حقّ ما آل‌إبراهیم بر همه فرض وواجب است، وقلوب جملۀ مردم مایل به ما است، واین همان دعای إبراهیم علیه السلام است که عرض نمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»[2]، آیا از ناحیۀ ما به شما هیچگونه بدی رسیده، جز آنکه به خداوند وآنچه فروفرستاده ایمان آوردیم، پس از تفرقه بپرهیزید که گمراه شوید، وخداوند خود بر شما شاهد است که من شما را انذار نموده وترساندم، وشما را بسوی حقّ خوانده وارشاد نمودم، دیگر خود می‌دانید واختیار خود.

* *

*

---

١ ـ إبراهیم: ٣٧.

٢ ـ إبراهیم ٣٧.

﴿احْتِجاجُ أَمِيرِالمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوّامِ وَطَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِاللهِ﴾
﴿لَمّا أَزْمَعا عَلَى الْخُرُوجِ عَلَيْهِ، وَالْحُجَّةُ فِي أَنَّهُما خَرَجا مِنَ الدُّنْيا غَيْرَ تائِبِينَ مِنْ نَكْثِ الْبَيْعَةِ﴾

٦٧ ـ رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ رضي الله عنه أَنَّهُ قالَ: كُنْتُ قاعِداً عِنْدَ عَلِيٍّ عليه السلام حِينَ دَخَلَ عَلَيْهِ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ، فَاسْتَأْذَناهُ فِي الْعُمْرَةِ، فَأَبىٰ أَنْ يَأْذَنَ لَهُما، وَقالَ: قَدِ اعْتَمَرْنا، فَأَعادا عَلَيْهِ الْكَلامَ فَأَذِنَ لَهُما، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ: وَاللهِ ما يُرِيدانِ الْعُمْرَةَ، وَإِنَّما يُرِيدانِ الْغَدْرَةَ، قُلْتُ لَهُ: فَلا تَأْذَنْ لَهُما، فَرَدَّهُما ثُمَّ قالَ لَهُما: وَاللهِ ما تُرِيدانِ الْعُمْرَةَ وَما تُرِيدانِ إِلاّ نَكْثاً لِبَيْعَتِكُما، وَفُرْقَةً لِأُمَّتِكُما، فَحَلَفا لَهُ، فَأَذِنَ لَهُما، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ: واللهِ ما يُرِيدانِ الْعُمْرَةَ، قُلْتُ: فَلِمَ أَذِنْتَ لَهُما؟ قالَ: حَلَفا لي بِاللهِ. قالَ: فَخَرَجا إِلىٰ مَكَّةَ فَدَخَلا عَلىٰ عائِشَةَ، فَلَمْ يَزالا بِها حَتّىٰ أَخْرَجاها.

«احتجاج أميرالمؤمنين عليه السلام بر زبير وطلحه وقتى قصد خروج بر آنحضرت نمودند»
« واينكه آنان بدون توبه از شكستن بيعت از دنيا رفتند»

٦٧ ـ از ابن عبّاس رضي الله عنه نقل شده كه گفت: من نزد حضرت أمير عليه السلام نشسته بودم كه طلحه وزبير وارد شده واجازه خواستند كه براى انجام حجّ عمره خارج شوند وآنحضرت به آندو اذن نفرموده وگفت: شما تازه حجّ عمره را بجا آورده‌ايد، ووقتى در تقاضاى خود اصرار ورزيدند به آندو اجازه فرمود. وقتى آندو خارج شدند روى به من كرده وفرمود: بخدا سوگند كه آندو قصد حجّ عمره ندارند وقصدشان تنها خيانت به من است، عرض كردم: پس به آندو اجازه نفرماييد، آنحضرت نيز آندو را پيش خود فراخوانده وفرمود: بخدا سوگند كه شما از اين حجّ تنها قصد شكستن بيعت با من وتفرقهٔ ميان امّت را داريد، پس آندو سوگند ياد كردند كه منظورى جز عمره ندارند. حضرت أمير عليه السلام نيز اجازه فرمود سپس روى به من نموده وفرمود: بخدا سوگند كه آندو قصد عمره را ندارند، عرض كردم: پس چرا اجازه داديد؟ فرمود: براى اينكه نزد من به خدا سوگند ياد كردند. ابن عبّاس گفت: بارى طلحه وزبير از مدينه حركت كرده وداخل مكّه شده وبر عائشه وارد شدند، وآنقدر با عايشه مذاكره كردند كه در نهايت او را با خود به سوى بصره خارج ساختند.

٦٨ ـ وَ رُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام قالَ ـ عِنْدَ تَوَجُّهِهِما إِلىٰ مَكَّةَ لِلْاجْتِماعِ مَعَ عائِشَةَ ، لِلتَّأْلِيبِ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللهَ تَعالىٰ أَثْنىٰ عَلَيْهِ ـ : أَمّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله لِلنّاسِ كافَّةً ، وَجَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ فَصَدَعَ بِما أُمِرَ بِهِ وَبَلَّغَ رِسالاتِ رَبِّهِ ، فَلَمَّ بِهِ الصَّدْعُ ، وَرَتَقَ بِهِ الْفَتْقُ ، وَأُمِّنَ بِهِ السُّبُلُ ، وَحُقِنَ بِهِ الدِّماءُ ، وَأَلَّفَ بَيْنَ ذَوِي الإِحْنِ وَالْعَداوَةِ وَالْوَغَرِ فِي الصُّدُورِ وَالضَّغائِنِ الرّاسِخَةِ فِي الْقُلُوبِ .

ثُمَّ قَبَضَهُ اللهُ إِلَيْهِ حَمِيداً لَمْ يُقَصِّرْ فِي الْغايَةِ الَّتِي إِلَيْها أَدَّى الرِّسالَةَ ، وَلا بَلَغَ شَيْئاً كانَ فِي التَّقْصِيرِ عَنْهُ الْقَصْدُ ، وَكانَ مِنْ بَعْدِهِ ما كانَ مِنَ التَّنازُعِ فِي الإِمْرَةِ ، وَتَوَلّىٰ أَبُوبَكْرٍ ، وَبَعْدَهُ عُمَرُ ، ثُمَّ تَوَلّىٰ عُثْمانُ ، فَلَمّا كانَ مِنْ أَمْرِهِ ما كانَ ، أَتَيْتُمُونِي فَقُلْتُمْ : «بايِعْنا» فَقُلْتُ : «لا أَفْعَلُ» فَقُلْتُمْ : «بَلىٰ» فَقُلْتُ : «لا» ، وَقَبَضْتُ يَدي فَبَسَطْتُمُوها ، وَنازَعْتُكُمْ فَجَذَبْتُمُوها ، وَتَداكَكْتُمْ عَلَيَّ تَداكَّ الإِبِلِ إِلَيْهِمْ عَلىٰ حِياضِها يَوْمَ وُرُودِها ، حَتّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّكُمْ قاتِلِي

---

٦٨ ـ از أمير المؤمنين عليه السلام نقل است آنگاه كه طلحه و زبير بيعت او را شكستند و به سوى مكّه رهسپار شدند تا عايشه را برآنحضرت بشورانند ، پس از حمد و ثناى الهى فرمود : امّا بعد ، همانا خداوند محمّد صلى الله عليه وآله را به سوى همهٔ مردم برانگيخت واو را براى همهٔ جهانيان رحمت قرار داد ، پس آنحضرت بدانچه مأمور شده بود بيان فرمود ، و پيام پروردگارش را رسانيد ، وخداوند به وسيلهٔ او اوضاع گسيخته را منظّم ساخته و [آن مردم] پراكنده را گرد آورد ، وبه وسيلهٔ او راهها را امنيّت بخشيد ، وخونها را حفظ كرد ، وبه سبب او ميان كينه‌توزان ودشمنان وآتشهاى افروخته از حقد وكينه وعداوتهاى پابرجاى در دلها طرح دوستى والفت افكند ،

سپس جانش را گرفت در حاليكه [كردارش] پسنديدهٔ [او] بود ودربارهٔ سرانجام آنچه رساندن [احكام] به آن مى‌انجاميد كوتاهى نفرموده بود ، وآنچه كوتاهى در رساندن آن به خاطر ميانه‌روى بود پيرامون آن نگشته وآنرا نرساند . وپس از آنحضرت شد آنچه شد از ستيزه وكشمكش دربارهٔ زمامدارى وفرمانروائى ، وأبوبكر زمامدار شد ، وپس از او عُمَر ، وسپس عثمان وچون سرانجام كار عثمان بدانجا كه ميدانيد انجاميد نزد من آمده وگفتيد : با ما بيعت كن ، من گفتم : بيعت نمى‌كنم ، گفتيد : چرا [بايد بكنى] من گفتم : نه ، ودستم را بستم ، شما آنرا باز كرديد ، من باز كشيدم شما به سوى خود كشيديد ، وهمچون شتران تشنه‌اى كه به گودالهاى آب رسند [براى بيعت كردن] بر سر من ريختيد كه من گفتم مرا خواهيد كشت

وَأَنَّ بَعْضَكُمْ قاتِلُ بَعْضٍ ، فَبَسَطْتُ يَدي فَبايَعْتُمُوني مُختارينَ ، وَبايَعَني في أَوَّلِكُمْ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ طائِعَينِ غَيْرُ مُكْرَهَينِ ، ثُمَّ لَمْ يَلْبِثا أَنِ اسْتَأْذَناني في الْعُمْرَةِ ، وَاللهُ يَعْلَمُ أَنَّهُما أَرادا الْغَدْرَةَ، فَجَدَّدْتُ عَلَيْهِما الْعَهْدَ في الطّاعَةِ ، وأَنْ لا يَبْغِيا لِلْأُمَّةِ الْغَوائِلَ ، فَعاهَداني ، ثُمَّ لَمْ يَفِيا لي ، وَنَكَثا بَيْعَتي ، وَنَقَضا عَهْدي ، فَعَجَباً مِنِ انْقِيادِهِما لِأَبي بَكْرٍ وعُمَرَ ، وَخِلافِهِما لي ، وَلَسْتُ بِدُونِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ ، وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ : «اللّٰهُمَّ اغْضَبْ عَلَيْهِما بِما صَنَعا وَظَفِّرْني بِهِما» .

٦٩ ـ وَقالَ عليه السلام في أَثْناءِ كَلامٍ آخَرَ : «وهٰذا طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ لَيْسا مِنْ أَهْلِ النُّبُوَّةِ ، وَلا مِنْ ذُرِّيَّةِ الرَّسُولِ ، حين رَأَيا أَنَّ اللهَ قَدْ رَدَّ عَلَيْنا حَقَّنا ، بَعْدَ أَعْصُرٍ فَلَمْ يَصْبِرا حَوْلاً كامِلاً ، وَلا شَهْراً كامِلاً ، حَتّىٰ وَثَبا عَلىٰ دَأْبِ الْماضينَ قَبْلَهُما ، لِيَذْهَبا بِحَقِّي وَيُفَرِّقا جَماعَةَ الْمُسْلِمينَ عَنِّي ، ثُمَّ دَعا عليه السلام عَلَيْهِما .

واز آن ازدحام خودتان نیز به هلاکت رسید ، من نیز ناچاراً دست خود باز کردم وشما از روی اختیار [ودر نهایت آزادی] با من بیعت کردید ، ودر پیشاپیش شما طلحه وزبیر آزادانه بدون هیچ ناچاری با من بیعت کردند ، سپس چیزی درنگ نکردند که از من اجازهٔ [رفتن به مکّه وبجاآوردن] عمره خواستند . وخدا می‌داند که اینان تنها قصدشان پیمان شکنی بود ، پس دوباره پیمان خود را در اطاعت نمودن وفرمانبرداری از خود تازه کردم و [از ایشان پیمان گرفتم که فتنه‌ای را برپا نکنند و] برای امّت موجبات نابودی وبلا پدید نیارند ، وآندو با من [اینچنین] پیمانی بستند ، وسپس با من وفا نکردند وبیعت مرا شکسته پیمان خود را بهم زدند ، شگفتا از اینان که در برابر أبوبکر وعُمَر رام شدند ولی با من به مخالفت برخاستند ، در صورتیکه من کمتر از آندو مرد نیستم واگر بخواهم بگویم می‌گویم : «بارخدایا بخاطر اینکارشان بر آنان غضب فرما ومرا بر آندو پیروز گردان»! .

٦٩ ـ وآنحضرت عليه السلام در بین سخنان دیگری فرمود : واین طلحه وزبیر نه از خاندان نبوّت وپیغمبری هستند ونه از فرزندان رسولخدا ، وچون دیدند پس از سالها خداوند حقّ ما (خلافت وزمامداری) را به ما بازگرداند یکسال تمام بلکه یکماه تمام درنگ نکردند تا اینکه مانند روش گذشتگان خود از جای جستند که حقّ مرا ببرند ، وگروه مسلمانان را از دور من پراکنده وپخش کنند [این‌گفتار را فرمود] سپس بر آندو نفرین کرد .

٧٠ ـ وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلالِيِّ قالَ : لَمّا الْتَقىٰ أَمِيرُالمؤْمِنينَ عليه السلام أَهْلَ الْبَصْرَةِ يَوْمَ ـ الْجَمَلِ ، نادىٰ الزُّبَيْرُ : يا أَباعَبْدِاللهِ اُخْرُجْ إِلَيَّ ، فَخَرَجَ الزُّبَيْرُ وَمَعَهُ طَلْحَةُ ، فَقالَ لَهُما : واللهِ إِنَّكُما لَتَعْلَمانِ وَاُولُوا الْعِلْمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَعائِشَةُ بِنْتُ أَبي بَكْرٍ ، إِنَّ كُلَّ أَصْحابِ الْجَمَلِ مَلْعُونُونَ عَلىٰ لِسانِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَقَدْ خابَ مَنِ افْتَرىٰ .

قالا لَهُ : كَيْفَ نَكُونُ مَلْعُونينَ وَنَحْنُ أَصْحابُ بَدْرٍ وَأَهْلُ الْجَنَّةِ؟! فَقالَ لَهُما عَلِيٌّ عليه السلام : لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَمَا اسْتَحْلَلْتُ قِتالَكُمْ ، فَقالَ لَهُ الزُّبَيْرُ: أَما سَمِعْتَ حَدِيثَ سَعِيدِ بْنِ ـ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ وَهُوَ يَرْوِي : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ : «عَشَرَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ في الْجَنَّةِ»؟ فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : قَدْ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ بِذلِكَ عُثْمانُ في خِلافَتِهِ ، فَقالَ لَهُ الزُّبَيْرُ : أَفَتَراهُ كَذَبَ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ؟ فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَسْتُ اُخْبِرُكَ بِشَيْءٍ حَتّىٰ تُسَمِّيهِمْ ، قالَ الزُّبَيْرُ : أَبُوبَكْرٍ ، وَعُمَرُ ، وَعُثْمانُ ، وَطَلْحَةُ ، وَالزُّبَيْرُ ، وَعَبْدُالرَّحْمنِ بْنُ عَوْفٍ ، وَسَعْدُ بْنُ أَبي وَقّاصٍ ، وَأَبُوعُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرّاحِ ، وَسَعِيدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ .

---

٧٠ ـ واز سليم بن قيس نقل شده كه گفت : هنگام رويارويى حضرت أمير عليه السلام با اهل بصره در كارزار جمل ، با صدايى بلند زبير را فراخوانده وفرمود : اى أباعبدالله نزد من بيرون آى ، زبير همراه طلحه نزد آنحضرت آمدند ، پس روى به آنان نموده وفرمود : بخدا سوگند شما دو نفر وصاحبان علم از آل محمّد ونيز عائشه همه وهمه نيك مى‌دانيد كه تمامى أصحاب جمل در لسان رسولخدا صلى الله عليه وآله لعن شده‌اند ، وهركه نسبت افترا به پيامبر بندد از رحمت حقّ محروم بماند .

آندو گفتند : چگونه چون مائى كه از أصحاب بدر واهل بهشتيم ملعون هستيم؟ حضرت فرمود : اگر من تصديق ميكردم كه شما اهل بهشتيد هرگز تن به جنگ با شما نمى‌دادم ، زبير گفت : مگر حديث سعيد بن عمرو بن نفيل را نشنيده‌اى كه از رسولخدا صلى الله عليه وآله نقل نموده كه فرمود : «ده نفر از افراد قريش اهل بهشتند»؟ حضرت فرمود : اين حديث را از عثمان شنيدم كه در ايّام خلافت خود نقل مى‌كرد ، زبير به او گفت : آيا گمان مى‌كنى بر پيامبر دروغ بسته است؟ حضرت فرمود : من هيچ نمى‌گويم تا تك تك آن افراد بهشتى را نام‌ببرى ، زبير گفت : أبوبكر ، عُمَر ، عثمان ، طلحه ، زبير ، عبدالرّحمن بن ـ عوف ، سعد بن ابى‌وقّاص ، أبوعبيدة بن جرّاح و سعيد بن عمرو بن نفيل .

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : عَدَدْتَ تِسْعَةً فَمَنِ الْعاشِرُ؟ قالَ لَهُ : أَنْتَ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : قَدْ أَقْرَرْتَ أَنِّي مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَأَمّا ما ادَّعَيْتَ لِنَفْسِكَ وَأَصْحابِكَ فَأَنا بِهِ مِنَ الْجاحِدينَ الْكافِرينَ ، قالَ لَهُ الزُّبَيْرُ : أَفَتَراهُ كَذَبَ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله؟ قالَ عليه‌السلام : ما أَراهُ كَذَبَ ، وَلٰكِنَّهُ وَاللهِ ، الْيَقينُ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : وَاللهِ إِنَّ بَعْضَ مَنْ سَمَّيْتَهُ لَفي تابُوتٍ في شِعْبٍ في جُبٍّ في أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنْ جَهَنَّمَ ، علىٰ ذٰلِكَ الْجُبِّ صَخْرَةٌ إِذا أَرادَ اللهُ أَنْ يَسْعَرَ جَهَنَّمَ رَفَعَ تِلْكَ الصَّخْرَةَ ، سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وإِلاّ أَظْفَرَكَ اللهُ بي وَسَفَكَ دَمي عَلىٰ يَدَيْكَ ، وَإِلاّ أَظْفَرَني اللهُ عَلَيْكَ وَعَلىٰ أَصْحابِكَ وَسَفَكَ دِماءَكُمْ عَلىٰ يَدي وَعَجَّلَ أَرْواحَكُمْ إِلَى النّارِ ، فَرَجَعَ الزُّبَيْرُ إِلىٰ أَصْحابِهِ وَهُوَ يَبْكي .

٧١ ـ وَرَوىٰ نَصْرُ بْنُ مُزاحِمٍ أَنَّ أَميرَالمؤْمِنينَ عليه‌السلام حينَ وَقَعَ الْقِتالُ وَقُتِلَ طَلْحَةُ ،

حضرت فرمود : نُه نفر را نام بردی ، دهمی کیست؟ زبیر گفت : دهمی شما هستید .

حضرت بدو فرمود : تو خود با این حدیث اعتراف نمودی که من اهل بهشتم ، ولی من به آنچه نسبت به خود ویارانت قائلی منکرم وبا بهشتی بودن شما مخالفم . زبیر گفت : آیا فکر می‌کنی که سعید بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله دروغ بسته است؟ حضرت فرمود : من تنها فکر نمی‌کنم بلکه بخدا سوگند به این مطلب یقین دارم .

وافزود : بخدا سوگند که برخی از این ده نفر را که نام بردی جایگاهشان به روز قیامت در تابوتی قرار گرفته وآن در گوشه‌ای از چاهی عمیق در پائین‌ترین درجات دوزخ می‌باشد ، ودر سر آن چاه سنگی است که چون بخواهند زبانهٔ آتش دوزخ شعله‌ور گردد آن سنگ را کنار می‌کشند ، واز شدّت حرارت آن چاه آتشهای جهنّم شعله‌ور گردد! . من این حدیث را از خود پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شنیدم ، واگر دروغ گویم خداوند مرا به شما غالب ومظفّر نگرداند وخون مرا به دست شما بریزد ، واگر راست می‌گویم خداوند مرا ظفر ونصرت داده وهرچه زودتر ارواح شما وأصحاب ویارانتان را به آتش نزدیک کند! .

زبیر با شنیدن این سخنان با دیده‌ای گریان به سوی یارانش بازگشت .

٧١ ـ نصر بن مزاحم نقل می‌کند که چون در کارزار جمل جنگ آغاز شده وطلحه کشته شد ،

تَقَدَّمَ عَلىٰ بَغْلَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الشَّهْباءِ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ ، فَدَعا الزُّبَيْرُ فَدَنىٰ إِلَيْهِ حَتّىٰ اخْتَلَفَ أَعْناقُ دابَّتَيْهِما ، فَقالَ : يا زُبَيْرُ ، أُنْشِدُكَ بِاللهِ ، أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ : إِنَّكَ سَتُقاتِلُ عَلِيّاً وَأَنْتَ لَهُ ظالِمٌ؟ قالَ : اللّٰهُمَّ نَعَمْ ، قالَ : فَلِمَ جِئْتَ؟ قالَ : جِئْتُ لِأُصْلِحَ بَيْنَ النّاسِ ، فَأَدْبَرَ الزُّبَيْرُ وَهُوَ يَقُولُ :

تُرِكَ الاُمُورُ الَّتي تَخْشىٰ عواقِبَها ... لِلّٰهِ أُجْمِلُ في الدُّنْيا وَفي الدِّينِ
أَتىٰ عَلِيٌّ بِأَمْرٍ كُنْتُ أَعْرِفُهُ ... قَدْ كانَ عُمْرُ أَبيكَ الْخَيْرَ مُذْ حِينِ
فَقُلْتُ حَسْبُكَ مِنْ عَذْلٍ أَباحَسَنٍ ... بَعْضُ الَّذي قُلْتَ هٰذَا الْيَوْمِ يَكْفِيني
فَاخْتَرْتُ عاراً عَلىٰ نارٍ مُؤَجَّجَةٍ ... أَنّىٰ يَقُومُ لَها خَلْقٌ مِنَ الطِّينِ
نَبَّئْتُ طَلْحَةَ وَسْطَ النَّقْعِ مُنْجَدِلاً ... مَأْوَى الضُّيُوفِ وَمَأْوىٰ كُلِّ مِسْكِينِ

أميرالمؤمنين عليه السلام به استر شهبای (سفید مخلوط به سیاه) رسولخدا صلى الله عليه وآله سوار شده ودر میان دو صف ایستاده وزبیر را فراخواند . زبیر که سوار اسب بود به سوی آنحضرت آمده وتا حدّی نزدیک شد که گردنهای دو مرکب بهم رسید ، أمیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : ای زبیر تو را بخدا قسم می‌دهم مگر تو خود نشنیدی که رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده که : تو با علیّ جنگ خواهی کرد درحالیکه نسبت به او ظالم وستمکاری؟ گفت : آری ، همینطور است . فرمود : پس چرا در این معرکه حاضر شدی؟ گفت : برای اصلاح میان مردم ، سپس زبیر از نزد آنحضرت بازگشته واین ابیات را می‌سرود :

ترک کردن اموری که عواقب سوء ونتایج ناهنجاری دارد ، از جهت دنیا وآخرت ممدوح وپسندیده است ، در این ساعات علیّ حدیثی را بیاد من آورد که من از خاطر برده بودم ، امید که خدا عُمْر پدرت را به خیر دارد ، پس گفتم ای أبوالحسن همین کلام در ملامت وسرزنش کافی است وکمی از آنچه امروز گفتی مرا بسنده باشد ، من در امروز ملامت وعار را بر آتش سخت سوزان ترجیح داده واختیار می‌کنم ، کجا می‌تواند موجودی که از خاک است در برابر آتش مقاومت کند ،

واز فوت طلحه ؛ یگانه یار ویاور خود نهایت تأسّف وتأثّر را دارم ، که در غبار بزمین افتاده ، همانجا که جایگاه میهمان وهر مسکینی است ،

قَدْ كُنْتُ أَنْصُرُ أَحْياناً وَيَنْصُرُني في النّائِباتِ وَيَرْمي مَنْ يُرامِيني
حَتّىٰ ابْتَلَيْنا بِأَمْرٍ ضاقَ مَصْدَرُهُ فَأَصْبَحَ الْيَوْمَ ما يَعْنيهِ يَعْنيني

قالَ: وأَقْبَلَ الزُّبَيْرُ عَلىٰ عائِشَةَ، فَقالَ: يا أُمَّهْ، وَاللهِ ما لي في هٰذا بَصِيرَةٌ، وَأَنا مُنْصَرِفٌ.

فَقالَتْ عائِشَةُ: يا أَبا عَبْدِاللهِ، أَفَرَرْتَ مِنْ سُيُوفِ ابْنِ أَبي طالِبٍ؟ فَقالَ: إِنَّها وَاللهِ طُوالٌ حِدادٌ، تَحْمِلُها فُتْيَةٌ أَنْجادٌ. ثُمَّ خَرَجَ راجِعاً فَمَرَّ بِوادِي السِّباعِ وفِيهِ الأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ قَدِ اعْتَزَلَ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، فَأَخْبَرَ الأَحْنَفَ بِإِنْصِرافِهِ، فَقالَ: ما أَصْنَعُ بِهِ إِنْ كانَ الزُّبَيْرُ قَدْ لَفَّ بَيْنَ غارَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمينَ وَقَتَلَ أَحَدُهُما بِالآخَرِ، ثُمَّ هُوَ يُرِيدُ اللِّحاقَ بِأَهْلِهِ. فَسَمِعَهُ ابْنُ جُرْمُوزٍ فَخَرَجَ وَرَجُلانِ مَعَهُ ـ وَقَدْ كانَ لَحِقَ بِالزُّبَيْرِ رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ وَمَعَهُ غُلامُهُ ـ فَلَمّا أَشْرَفَ ابْنُ جُرْمُوزٍ وَصاحِباهُ عَلَى الزُّبَيْرِ، حَرَّكَ الرَّجُلانِ رَواحِلَهُما، وَخَلَّفا الزُّبَيْرَ وَحْدَهُ.

و من در زمان حيات او را در سختيها ياری نموده و او نيز مرا ياری می‌كرد، و هر كه از من دفاع می‌كرد در حمايت او بود،

تا اينكه گرفتار كاری بس دشوار شديم، كه سينه‌اش تنگ شد، كه امروز آنچه او را به رنج انداخت موجب زحمت ما شد.

زبير پس از آن نزد عايشه رفته وگفت: ای مادر! بخدا سوگند من در اينكار هيچ آگاهی نداشتم وفاقد بصيرت بودم به همين جهت قصد بازگشت از اين معركه را دارم!.

عايشه گفت: ای أبوعبدالله، آيا از شمشيرهای پسر ابی‌طالب می‌گريزی؟ زبير گفت: به خدا سوگند كه شمشيرهای او بلند وتيز وبی‌مانند است كه در دست جوانان دلاور است! سپس از معركهٔ جنگ خارج شده وراهی مدينه شد تا به وادی السّباع رسيد كه در آنجا احنف بن قيس از قبيلهٔ بنی‌تميم كنار كشيده ودر آنجا زندگی می‌كرد، احنف از بازگشت زبير باخبر شده وگفت: با اين مردی كه دو لشكر انبوه را بجان هم انداخته وخود پس از اينهمه كشتار وخونريزی بسوی وطن وخانهٔ خويش برميگردد چه كنم؟!.

ابن جُرْموز با شنيدن اين كلام با دوتن از يارانش برخاسته وسمت زبيری رفت كه مردی كلبی با غلامش به او ملحق شده بودند، چون ابن جرموز نزديک زبير شد آندو پس از آگاهی از قصد سوء ابن‌جُرمُوز ويارانش به‌سرعت از زبير سبقت‌گرفته واو را تنها گذاشتند.

فَقالَ لَهُما الزُّبَيْرُ : ما لَكُما؟ هُمْ ثَلاثَةٌ وَنَحْنُ ثَلاثَةٌ؟!

فَلَمّا أَقْبَلَ ابْنُ جُرْمُوزٍ قالَ لَهُ الزُّبَيْرُ : ما لَكَ؟ إِلَيْكَ عَنِّي ، فَقالَ ابْنُ جُرْمُوزٍ : يا أَباعَبْدِاللهِ، إِنِّي جِئْتُكَ لِأَسْأَلَكَ عَنْ أُمُورِ النّاسِ . قالَ : تَرَكْتَ النّاسَ عَلَى الرّكب ، يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ وُجُوهَ بَعْضِهِمْ بِالسَّيْفِ . قالَ ابْنُ جُرْمُوزٍ : يا أَباعَبْدِاللهِ، أَخْبِرْني عَنْ أَشْياءَ أَسْأَلُكَ عَنْها؛ قالَ : هاتِ! .

فَقالَ : أَخْبِرْني عَنْ خَذْلِكَ عُثْمانَ ، وَعَنْ بَيْعَتِكَ عَلِيّاً وَعَنْ نَقْضِكَ بَيْعَتَهُ ، وَعَنْ إِخْراجِكَ أُمَّ الْمُؤْمِنينَ عائِشَةَ ، وَعَنْ صَلاتِكَ خَلْفَ ابْنِكِ ، وَعَنْ هٰذِهِ الْحَرْبِ الَّتي جَنَيْتَها ، وَعَنْ لُحُوقِكَ بِأَهْلِكَ؟

فَقالَ : أَمّا خَذْلي عُثْمانَ فَأَمْرٌ قَدَّمَ اللهُ فِيهِ الْخَطِيئَةَ ، وَأَخَّرَ فِيهِ التَّوْبَةَ .

وَ أَمّا بَيْعَتي عَلِيّاً ، فَلَمْ أَجِدْ مِنْها بُدّاً ، إِذْ بايَعَهُ الْمُهاجِرُونَ وَالأَنْصارُ .

زبیر به آندو گفت : شما را چه شده؟! آنان سه نفرند ما نیز سه نفر! .

پس چون ابن جرموز به زبیر نزدیک شد بدو گفت : چه می‌خواهی؟ از من دور باش! ابن جرموز گفت : ای أبوعبدالله من نزد شما آمده‌ام تا چند مسأله در امور مردم از تو بپرسم، گفت : مردم به هنگام آمدن من به همدیگر حمله کرده وبرای ریختن خونهای خود به یکدیگر شتاب می‌نمودند ، ابن جرموز گفت : می‌خواهم مطالبی‌را از شما بپرسم ، گفت : بپرس .

ابن جرموز گفت : می‌خواهم بدانم چرا با عثمان مخالفت کرده واو را تنها گذاشتی؟ وچرا با علیّ بیعت کردی؟ وچرا بیعت او را شکستی؟ وچرا عایشه را از خانهٔ خود بیرون کشیدی؟ وچرا در پشت سر پسر خود به نماز جماعت ایستاده وبه او اقتدا نمودی؟ وبرای چه این معرکهٔ جنگ را برپا کردی؟ وچرا می‌خواهی پشت به آن معرکه نموده وبه خانوادهٔ خود ملحق گردی؟

زبیر گفت : مخالفت من با عثمان خطائی بود که از من سر زد وسپس توبه کردم ،

وامّا بیعت من با علیّ بن‌ابی‌طالب ، چاره‌ای‌نداشتم چرا که همهٔ انصار ومهاجرین با او بیعت‌کردند ،

وَ أَمّا نَقْضي بَيْعَتَهُ ، فَإِنَّما بايَعْتُهُ بِيَدِي دُونَ قَلْبي .
وَ أَمّا إِخْراجي أُمَّ الْمُؤْمِنينَ ، فَأَرَدْنا أَمْراً وَأَرادَ اللهُ أَمْراً غَيْرَهُ .
وَ أَمّا صَلاتي خَلْفَ ابْني فَإِنَّ خالَتَهُ قَدَّمَتْهُ .
فَتَنَحّىٰ ابْنُ جُرْمُوزٍ عَنْهُ وَقالَ : قَتَلَنِيَ اللهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ .

۷۲ ـ وَرُوِيَ أَنَّه جِيءَ إِلىٰ أَميرِالمؤْمِنينَ عليه السلام بِرَأْسِ الزُّبَيْرِ وَسَيْفِهِ ، فَتَناوَلَ سَيْفَهُ وَقالَ : طالَ وَاللهِ ما جَلىٰ بِهِ الْكُرَبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، وَلٰكِنَّ الْحَيْنَ وَمَصارِعَ السَّوْءِ .

۷۳ ـ وَرُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام لَمّا مَرَّ عَلىٰ طَلْحَةَ مِنْ بَيْنِ الْقَتْلىٰ قالَ : أقعدوه ، فأُقْعِدَ ، فَقالَ : إِنَّهُ كانَتْ لَكَ سابِقَةٌ ، لٰكِنَّ الشَّيْطانَ دَخَلَ في مِنْخَرَيْكَ فَأَوْرَدَكَ النّارَ .

وامّا اینکه چرا بیعت علیّ بن ابی‌طالب را شکستم ، چون بیعت من از قلب نبود و تنها با دست خود او را بیعت کرده بودم ،

وامّا خارج نمودن عایشه اُمّ‌المؤمنین : ما نقشه‌ای کشیدیم ولی خداوند چیز دیگری را اراده‌فرمود ، وامّا نماز خواندن من پشت سر پسرم : بخاطر مقدّم داشتن او توسّط خاله‌اش اُمّ‌المؤنین بود .

ابن جرموز پس از شنیدن این سخنان از او دور شده وبا خود گفت : خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم! .

۷۲ ـ وروایت است که پس از کشته شدن زبیر ، وقتی سر وشمشیر او را به خدمت حضرت أمیر علیه السلام آوردند ، آنحضرت با دیدن شمشیر زبیر آنرا بلند کرده وفرمود : بخدا سوگند که این شمشیر مدّتهای مدید رنج ومصیبت را از رخسار مبارک رسولخدا صلی الله علیه وآله زدود ، ولی جای تأسّف است که سوء قضاء در آخر کار او را به هلاکت وبدبختی انداخت!!.

۷۳ ـ ونیز نقل است که چون حضرت علیّ أمیرالمؤمنین عَلَیْهِ السّلام بر جنازهٔ طلحه در میان کشتگان عبور کرد فرمود : او را بلند کرده وبنشانید ، پس خطاب به او فرمود : هرچند که تو دارای سابقه بودی ، ولی متأسّفانه شیطان در دماغ تو داخل شده وتو را روانهٔ آتش ساخت!! .

۷٤ ـ وَرُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام مَرَّ عَلَيْهِ فَقالَ : هٰذا النّاكِثُ بَيْعَتي ، وَالْمُنْشِيءُ لِلْفِتْنَةِ في الْأُمَّةِ وَالْمُجْلِبُ عَلَيَّ، الدّاعِي إِلىٰ قَتْلي وَقَتْلِ عِتْرَتي ، أَجْلِسُوا طَلْحَةَ ، فَأُجْلِسَ . فَقالَ أَميرُالمؤْمِنينَ عليه السلام : يا طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِاللهِ ، قَدْ وَجَدْتُ ما وَعَدَني رَبِّي حَقّاً ، فَهَلْ وَجَدْتَ ما وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقّاً؟ ثُمَّ قالَ : أَضْجِعُوا طَلْحَةَ ، وَسارَ فَقالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ كانَ مَعَهُ : يا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ! أَتُكَلِّمُ طَلْحَةَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! فَقالَ : أَما وَاللهِ ، سَمِعَ كَلامي كَما سَمِعَ أَهْلُ الْقُلَيبِ كَلامَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ بَدْرٍ!!.

وَهٰكَذا فَعَلَ عليه السلام بِكَعْبِ بْنِ سُوَرٍ الْقاضي لَمّا مَرَّ بِهِ قَتيلاً ، وَقالَ : هٰذا الَّذي خَرَجَ عَلَيْنا في عُنُقِهِ الْمُصْحَفُ ، يَزْعَمُ أَنَّهُ ناصِرُ أُمِّهِ يَدْعُو النّاسَ إِلىٰ ما فيهِ وَهُوَ لا يَعْلَمُ ما فيهِ ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ وَخابَ كُلُّ جَبّارٍ عَنيدٍ ، أَما إِنَّهُ دَعا اللهَ أَنْ يَقْتُلَني فَقَتَلَهُ اللهُ .

۷٤ـ ونیز نقل شده است که آنحضرت بر طلحه عبور کرده و فرمود: این همان کسی است که بیعت مرا شکست ، وفتنه وفساد را میان ملّت برانگیخت ، وعلیه من امّت را شورانید ، ومردم را به کشتن من واهل بیت من خواند! . سپس فرمود تا او را نشانده وگفت : ای طلحة بن عبیدالله من آنچه را که خداوند وعده‌ام فرموده بود دریافتم ، آیا تو نیز وعده‌های خدایت را درست وراست یافتی؟! سپس دستور داد تا او را بخوابانند ، واز او دور شد ، یکی از یاران آنحضرت عرض کرد : ای أمیرالمؤمنین چگونه با جسد طلحه سخن گفتی؟ فرمود : بخدا سوگند که سخن مرا شنید همانطور که کشتگان کافر اهل بدر چون بچاه ریخته شدند سخن رسولخدا صلى الله عليه وآله را در آنروز شنیدند!! .

وآنحضرت همین عمل را با کعب بن سور قاضی که در میان کشتگان بود تکرار کرده وفرمود : این همان کسی است که قرآن را از گردن خود آویخته بر ما شورش نمود ، وبه خیال خود از مادر مؤمنین حمایت وطرفداری نموده ومردم را به قرآن فرا می‌خواند حال اینکه خود به حقایق آن جاهل وغافل بود ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ وَخابَ كُلُّ جَبّارٍ عَنيدٍ[1] ، این آدم از خدا مسألت نمود که مرا بکشد وخدا او را کشت! .

---

۱ ـ إبراهیم : ۱۵ .

۷۵ ـ وَرُوِيَ أَنَّ مَرْوانَ بْنَ الْحَكَمِ هُوَ الَّذي قَتَلَ طَلْحَةَ بِسَهْمٍ رَماهُ بِهِ .

وَرُوِي أَيْضاً أَنَّ مَرْوانَ بْنَ الْحَكَمِ يَوْمَ الْجَمَلِ ، كان يَرْمي بِسَهامِهِ في الْعَسْكَرَيْنِ مَعاً، وَيَقُولُ : مَنْ أَصَبْتُ مِنْهُما فَهُوَ فَتْحٌ . لِقِلَّةِ دِينِهِ ، وَتُهْمَتِهِ لِلْجَميعِ .

وَقِيلَ : إِنَّ اسْمَ الْجَمَلِ الَّذي رَكِبَتْهُ يَوْمَ الْجَمَلِ عائِشَةُ : «عَسْكَرٌ» مِنْ وُلْدِ إِبْلِيسِ اللَّعِينِ وَرُوِيَ مِنْهُ ذلِكَ الْيَوْمُ كُلُّ عَجَبٍ ، لِأَنَّهُ كُلَّما أُبِينَ مِنْهُ قائِمَةٌ مِنْ قَوائِمِهِ ، ثَبَتَ عَلَى الاُخْرىٰ حَتّىٰ نادىٰ أَميرُالمؤْمِنينَ عليه السلام : اقْتُلُوا الْجَمَلَ فَإِنَّهُ شَيْطانٌ ، وَتَوَلّىٰ مُحَمَّدُ بْنُ أَبي بَكْرٍ وَعَمّارُ بْنُ ياسِرٍ ـ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِما ـ عَقْرَهُ بَعْدَ طُولِ دِمائِهِ .

۷۶ ـ وَرَوَى الْواقِدِيُّ : أَنَّ عَمّارَ بْنَ ياسِرٍ ـ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ـ لَمّا دَخَلَ عَلىٰ عائِشَةَ فَقالَ لَها : كَيْفَ رأيتِ بَنِيكِ عَلَى الْحَقِّ؟ فَقالَتْ : اسْتَبْصَرْتَ مِنْ أَجْلِ أَنَّكَ غَلَبْتَ؟

فَقالَ عَمّارٌ : أنا أَشَدُّ اسْتِبْصاراً مِنْ ذلِكَ . وَاللهِ لَوْ ضَرَبْتُمُونا حَتّىٰ تُبَلِّغُونا سَعَفاتِ هَجَرَ لَعَلِمْنا أَنّا عَلَى الْحَقِّ ، وَأَنَّكُمْ عَلَى الْباطِلِ . فَقالَتْ عائِشَةُ : هٰكَذا يُخَيَّلُ إِلَيْكَ ، اتَّقِ اللهَ يا عَمّارُ ،

---

۷۵ ـ وروایت است که طلحه در اثر تیراندازی خود مروان بن حکم کشته شد .

ونیز نقل است که مروان بن حکم به هر دو سپاه تیراندازی کرده ومی‌گفت : به هر کدام که بخورد فتح است ، واین ریشه در قلّت دین وتهمت او بر جمیع افراد مسلمین دارد .

وبرخی وجه نام جملی که عائشه بر آن سوار بود را «عسکر» نامند که آن نام فرزند ابلیس است ، ودر آن کارزار عجائب بسیاری از آن دیده شد ، از جمله اینکه هرگاه یکی از پاهای او قطع می‌شد آن شتر بر پای دیگر می‌ایستاد تا اینکه حضرت أمیر فریاد زد که : آن جمل را بکشید که آن خود شیطان است ، ومحمّد بن ابی بکر وعمّار مأمور شده وآنرا پس از قطع أعضاء وخونریزی زیاد کشتند .

۷۶ ـ واقدیّ نقل کرده که : عمّار پس از پایان جنگ بر عائشه وارد شده وگفت : شمشیر زدن فرزندان خود را در راه حقّ چگونه دیدی؟ عائشه گفت : آیا به این بصیرت پس از پیروزی وغالب شدن رسیدی؟

عمّار گفت : بینش وبصیرت من بالاتر از اینها است ، بخدا اگر شما پیروز شده وما را تا نخلستانهای شهر یمن «هَجَر» عقب می‌راندید هرآینه از روی یقین خود را بر حقّ وشما را بر باطل می‌دانستیم! عائشه گفت : این خیالی است که تو می‌کنی! ای عمّار از خدابترس ،

أَذَهَبْتَ دِينَكَ لابْنِ أَبي طالِبٍ .

۷۷ ـ وَرُوِيَ عَنِ الْباقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ : لَمّا كانَ يَوْمُ الْجَمَلِ ، وَقَدْ رُشِقَ هُودَجُ عائِشَةَ بِالنَّبْلِ قالَ أَميرُالمؤْمِنينَ عليه السلام : وَاللهِ ما أَراني إِلاّ مُطَلِّقُها ، فَأُنْشِدُ اللهَ رَجُلاً سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ : «يا عَلِيُّ ، أَمْرُ نِسائي بِيَدِكَ مِنْ بَعْدي» لَمّا قامَ فَشَهِدَ .

قالَ : فَقامَ ثَلاثَةُ عَشَرَ رَجُلاً ، فِيهِمْ بَدْرِيّانِ فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يقول لِعَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام : «يا عَلِيُّ، أَمْرُ نِسائي بِيَدِكَ مِنْ بَعْدِي» .

قالَ : فَبَكَتْ عائِشَةُ عِنْدَ ذلِكَ حَتّىٰ سَمِعُوا بُكاءَها .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ أَنْبَأَني رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِنَبَأٍ فَقالَ : إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَمُدُّكَ يا عَلِيُّ يَوْمَ الْجَمَلِ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوَّمِينَ .

۷۸ ـ وَرُوِيَ أَنَّ ابْنَ عَبّاسٍ قالَ لِأَميرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام ـ حِينَ أَبَتْ عائِشَةُ الرُّجُوعَ ـ :

مگر دین خود را بخاطر خشنودی علیّ بن ابی‌طالب از دست داده‌ای؟!

۷۷ ـ واز حضرت باقر عليه السلام روایت است که فرمود : چون در روز جمل هودج عائشه را تیرباران کردند ، أمیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : بخدا سوگند هیچ راهی جز اینکه پس از طلاق او را از منصب اُمّ‌المؤمنینی خلع کنم ندارم ، سپس روی به جماعت نموده وفرمود : هرکدامتان را به خدا قسم می‌دهم که اگر این سخن پیامبر که فرمود : «ای علیّ طلاق زنان من (خلع از منصب اُمّ‌المؤمنینی) پس از من بدست تو است» را شنیده است برخاسته وگواهی دهد ،

در این هنگام سیزده مرد که دوتای آنان از أصحاب بدر بودند بر صحّت این حدیث شهادت دادند .

پس با دیدن این صحنه عائشه گریه کرد بطوریکه صدای گریه‌اش را همه شنیدند .

و در آنروز حضرت أمیر عليه السلام فرمود : روزی رسولخدا صلى الله عليه وآله مرا از ماجرایی باخبر نموده وفرمود : خداوند متعال تو را در روز جَمَل با پنجهزار فرشتهٔ نشاندار ومخصوص تأیید ویاری می‌فرماید .

۷۸ ـ ونقل شده که ابن عبّاس ـ در مخالفت عائشه از رجوع به مدینه ـ به حضرت

دَعْها فِي الْبَصْرَةِ وَلا تُرَحِّلْها .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : إِنَّها لا تَأْلُو شَرّاً ، وَلٰكِنِّي أَرُدُّها إِلىٰ بَيْتِها .

۷۹ ـ وَرَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحاقَ ، أَنَّ عائِشَةَ لَمّا وَصَلَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ راجِعَةً مِنَ الْبَصْرَةِ لَمْ تَزَلْ تُحَرِّضُ النّاسَ عَلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ، وَكَتَبَتْ إِلىٰ مُعاوِيَةَ وَأَهْلِ الشّامِ مَعَ الأَسْوَدِ بْنِ أَبِي ـ الْبَخْتَرِيِّ ، تُحَرِّضُهُمْ عَلَيْهِ عليه السلام .

۸۰ ـ وَرُوِيَ أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعاصِ قالَ لِعائِشَةَ : لَوَدَدْتُ أَنَّكِ قُتِلْتِ يَوْمَ الْجَمَلِ! فَقالَتْ : ولِمَ، لا أَبا لَكَ؟ قالَ : كُنْتِ تَمُوتِينَ بِأَجَلِكِ وَتَدْخُلِينَ الْجَنَّةَ، وَنَجْعَلُكِ أَكْبَرَ التَّشْنِيعِ عَلىٰ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلام .

* *

*

أمیر عليه السلام عرض کرد : بگذارید که در بصره مانده واصراری در کوچ کردن او نفرمائید ، حضرت فرمود : او در شرّ وفساد کوتاهی نخواهد کرد ومنظور من تنها این است که او را به خانه‌اش بازگردانم .

۷۹ ـ ومحمّد بن اسحاق روایت کرده است که : وقتی عائشه در بازگشت از بصره به مدینه رسید پیوسته مردم را علیه حضرت أمیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام می‌شورانید ، وتوسّط أسود بن أبی‌البختریّ نامه‌هایی به معاویه واهل شام نوشته وایشان را بر خلاف آنحضرت می‌خواند .

۸۰ ـ وروایت شده که عمرو بن عاص به عائشه گفت : آرزو داشتم که تو در جنگ جَمَل مرده بودی! عائشه گفت : ای بی‌پدر برای چه؟! گفت : خب تو بخاطر هدف خود کشته شده وبه بهشت می‌رفتی ، ومن مرگ تو را بزرگترین رسوائی وسرزنش علیه علیّ قرار می‌دادم! .

* *

*

﴿احْتِجاجُ أُمِّ سَلَمَةَ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْها ـ زَوْجَةُ رَسُولِ اللهِ عَلىٰ عائِشَةَ﴾
﴿في الإنْكارِ بِخُرُوجِها عَلىٰ عَلِيٍّ أَمِيرِالمؤْمِنينَ عليه السلام﴾

٨١ ـ رَوَى الشَّعْبِيُّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَبْدِيِّ قالَ: كُنْتُ بِمَكَّةَ مَعَ عَبْدِاللهِ بْنِ ـ الزُّبَيْرِ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ، فَأَرْسَلا عَبْدَاللهِ بْنَ الزُّبَيْرِ وَأَنا مَعَهُ فَقالا لَهُ: إِنَّ عُثْمانَ قُتِلَ مَظْلُوماً، وَإِنّا نَخافُ أَنْ يَنْقُضَ أَمْرُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، فَإِنْ رَأَتْ عائِشَةُ أَنْ تَخْرُجَ مَعَنا لَعَلَّ اللهَ أَنْ يَرْتُقَ بِها فَتْقاً، وَيَشْعُبَ بِها صَدْعاً.

قالَ: فَخَرَجْنا نَمْشي حَتّىٰ انْتَهَيْنا إِلَيْها، فَدَخَلَ عَبْدُاللهِ بْنُ الزُّبَيْرِ مَعَها في سِتْرِها وَجَلَسْتُ عَلَى الْبابِ فَأَبْلَغَها ما أَرْسَلا بِهِ إِلَيْها، فَقالَتْ: سُبْحانَ اللهِ! ما أُمِرْتُ بِالْخُرُوجِ، وَما تَحْضُرُني مِنْ أُمَّهاتِ الْمُؤْمِنينَ إِلاّ أُمُّ سَلَمَةَ، فَإِنْ خَرَجَتْ، خَرَجْتُ مَعَها.

فَرَجَعَ إِلَيْهِما فَبَلَّغَهُما ذلِكَ فَقالا: ارْجِعْ إِلَيْها فَلْتَأْتِها فَهِيَ أَثْقَلُ عَلَيْها مِنّا، فَرَجَعَ إِلَيْها

«احتجاج اُمّ سلمه رضي الله عنه همسر گرامی پیامبر صلى الله عليه وآله بر عائشه»
«در مخالفت با خروج او به جنگ با أميرالمؤمنين عليه السلام»

٨١ ـ شَعبیّ از عبدالرّحمن بن مسعود عبدی نقل نموده که گفت: من با عبدالله بن زبیر وطلحه وزبیر در مکّه بودیم، که عبدالله بن زبیر ومرا که همراهش بودیم مأمور کردند که نزد عائشه رفته وبگوییم: عثمان مظلومانه کشته شده وما از عاقبت کار امّت محمّد صلى الله عليه وآله در هراسیم، پس اگر عائشه بخواهد همراه ما قیام کند، امید که خداوند به برکت حضور اُمّ المؤمنین تشتّت مردم را به اجتماع تبدیل فرموده واختلاف مسلمین را رفع نماید.

پس من با عبدالله بن زبیر راهی منزل عائشه شدیم، عبدالله بن زبیر به جهت محرمیّت او با عایشه داخل اطاق مخصوص او شده ومن در بیرون نشستم. او نیز همهٔ آنچه باید می‌گفت ابلاغ نمود. عائشه در پاسخ گفت: سبحان الله! من امر به خروج نشده‌ام، واز همسران پیامبر تنها اُمّ سلمه اینجا است، به او بگویید اگر آمد من هم می‌آیم.

پس عبدالله نزد آندو بازگشته وگفتهٔ عائشه را به سمع ایشان رسانید، طلحه وزبیر گفتند: نزد عائشه بازگشته وبه‌اوبگو اگر خودشما با او مذاکره نمائید، بهتر ومؤثّر تر است.

فَبَلَّغَها ، فَأَقْبَلَتْ حَتّىٰ دَخَلَتْ عَلىٰ اُمِّ سَلَمَةَ فَقالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ : مَرْحَباً بِعائِشَةَ ، وَاللهِ ما كُنْتِ لي بِزَوّارَةٍ فَما بَدا لَكِ؟ قالَتْ : قَدِمَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ فَخَبَّرا أَنَّ أَميرَالْمُؤْمِنينَ عُثْمانَ قُتِلَ مَظْلُوماً .

قالَ : فَصَرَخَتْ اُمُّ سَلَمَةَ صَرْخَةً أَسْمَعَتْ مَنْ في الدّارِ فَقالَتْ : يا عائِشَةُ ، أَنْتِ بِالأَمْسِ تَشْهَدينَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ ، وَهُوَ الْيَوْمَ أَميرُالمؤْمِنينَ قُتِلَ مُظْلُوماً!! فَما تُريدينَ؟ قالَتْ : تَخْرُجينَ مَعَنا ، فَلَعَلَّ اللهَ أَنْ يَصْلُحَ بِخُرُوجِنا أَمْرَ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ .

قالَتْ : يا عائِشَةُ أَخْرُجُ ، وَقَدْ سَمِعْتِ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ ما سَمِعْنا؟

نَشَدْتُكِ بِاللهِ يا عائِشَةُ ، الَّذي يَعْلَمُ صِدْقَكِ إِنْ صَدَقْتِ ، أَتَذْكُرينَ يَوْماً كان نَوْبَتُكِ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَصَنَعْتُ حَريرَةً في بَيْتي فَأَتَيْتُهُ بِها وَهُوَ ﷺ يَقُولُ :

وَاللهِ لا تَذْهَبُ اللَّيالي وَالأَيّامُ حَتّىٰ تَتَنابَحَ كِلابُ ماءٍ بِالْعِراقِ يُقالُ لَهُ : «الْحَوْأَبُ» امْرَءَةٌ مِنْ نِسائي في فِئَةٍ باغِيَةٍ . فَسَقَطَ الإِناءُ مِنْ يَدي ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَقالَ : ما لَكِ

پس عائشه از خانه‌اش بیرون آمده نزد اُمّ سلمه رسید ، با دیدن او اُمّ سلمه گفت : خوش آمدی ، سوگند بخدا که تو چنین محبّت ولطفی نسبت به من نداشتی ، بگو بدانم که چه شده؟ گفت : طلحه وزبیر به من خبر رسانده‌اند که أمیرالمؤمنین عثمان مظلومانه کشته شده .

با شنیدن این مطلب اُمّ‌سلمه به فریاد آمده وناله کنان گفت : ای عائشه تو تا دیروز او را کافر می‌دانستی ، وامروز می‌گویی أمیرالمؤمنین مظلومانه کشته شده؟! عائشه گفت : آیا با ما خروج می‌کنی ، امید که خدا بواسطهٔ ما کار امّت محمّد ﷺ را اصلاح فرماید .

اُمّ سلمه گفت : ای عائشه خارج شوم؟! با اینکه تو نیز آنچه ما از رسولخدا ﷺ در باب خروج شنیده‌ایم را شنیده‌ای! .

تو را قسم به خدایی که از صدق وکذب سخنان تو باخبر است آیا آن روز را بخاطر داری که روز ونوبت تو با پیامبر ﷺ بود ومن در خانه حریره‌ای ساخته ونزد آنحضرت آوردم واو این مطالب را به تو می‌فرمود که :

«بخدا دیری نپاید که سگهای عراق ـ نزدیک آبی بنام حوأب ـ بر یکی از زنان من در حالیکه میان گروهی از ستمکاران است پارس می‌کنند!» وبا شنیدن این گفتار ظرف حریره از دستم افتاد وآنحضرت سر خود به سوی من بلند ساخته وفرمود : تو را چه شده

يا أُمَّ سَلَمَةَ؟ فَقُلْتُ : يا رَسُولَ اللهِ أَلا يَسْقُطُ الإِناءُ مِنْ يَدي وَأَنْتِ تَقُولُ ما تَقُولُ؟ ما يُؤْمِنُني أَنْ أَكُونَ هِيَ أَنا؟ فَضَحِكْتِ أَنْتِ ، فَالْتَفَتَ إِلَيْكِ فَقالَ صلى الله عليه وآله : مِمّا تَضْحَكِينَ يا حَمْراءَ السّاقَينِ؟ إِنّي أَحْسِبُكِ هِيَ .

وَنَشَدْتُكِ بِاللهِ يا عائِشَةُ ، أَتَذْكُرِينَ لَيْلَةً أُسْرِيَ بِنا مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنْ مَكانِ كَذا وَكَذا وَهُوَ بَيْني وَ بَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام يُحَدِّثُنا ، فَأَدْخَلْتِ جَمَلَكِ فَحالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَرَفَعَ مِقْرَعَةً كانَتْ مَعَهُ يَضْرِبُ بِها وَجْهَ جَمَلِكِ وَقالَ : أَما وَاللهِ ما يَوْمُهُ مِنْكِ بِواحِدٍ ، وَلا بَلِيَّتُهُ مِنْكِ بِواحِدَةٍ ، أَما إِنَّهُ لا يُبْغِضُهُ إِلاّ مُنافِقٌ كَذّابٌ؟

وَأَنْشِدُكِ بِاللهِ ، أَتَذْكُرِينَ مَرَضَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الَّذي قُبِضَ فِيهِ ، فَأَتاهُ أَبُوكَ يَعُودُهُ وَمَعَهُ عُمَرُ ـ وَقَدْ كانَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام يَتَعاهَدُ ثَوْبَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَنَعْلَهُ وَخُفَّهُ وَيُصْلِحُ ما وَهىٰ مِنْها ، فَدَخَلَ قَبْلَ ذلِكَ فَأَخَذَ نَعْلَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَهِيَ حَضْرَمِيَّةٌ فَهُوَ يَخْصِفُها خَلْفَ الْبَيْتِ ـ فَاسْتَأْذَنا عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُما ، فقالا : يا رَسُولَ اللهِ ، كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟

ای اُمّ‌سلمه؟ عرض‌کردم : ای رسولخدا با شنیدن این فرمایش انتظاری غیر از آن داشتید ؛ چه تضمینی است که من آن زن نباشم؟ وتو ای عائشه خندیدی ، وآنحضرت روی به تو کرده وفرمود : ای عایشه برای چه خندیدی ومن گمان دارم که آن زن تو باشی؟!

وباز تو را به خدا قسم می‌دهم آیا بیاد داری هنگامی را که در محضر رسولخدا صلى الله عليه وآله از مکانی به مکان دیگر در حرکت بودیم ، وآنحضرت در میان من وعلیّ بن‌ـ ابی‌طالب در حرکت بوده وبا ما سخن می‌فرمود ، وتو شتر خود را پیش رانده ودر میان آنحضرت وعلیّ بن ابی‌طالب حائل شدی ، ودر آنوقت پیامبر تازیانهٔ در دستش را بلند کرده وبه شتر تو زده وفرمود : سوگند به خدا که روز سخت وگرفتاری او از جانب تو یکمرتبه نیست ، واین را بدان که به علیّ جز منافق ودروغگو بغض وکینه نمی‌ورزد .

وباز تو را به خدا قسم می‌دهم ، آیا به یاد داری آن روزی را که پیامبر در بستر بیماری بود ، پدرت همراه عمر بن خطّاب به قصد عیادت آنحضرت اجازه گرفته ووارد شدند ، وعلیّ بن ابی‌طالب در پشت اطاق مشغول وصله کردن لباس ودوختن کفش رسول گرامی صلى الله عليه وآله بود ، آندو گفتند : ای رسولخدا ، حال وسلامتی شما چطور است؟

فَقالَ : أَصْبَحْتُ أَحْمَدُ اللهَ . قالا : لابُدَّ مِنَ الْمَوْتِ؟ قالَ : أَجَلْ لابُدَّ مِنَ الْمَوْتِ . قالا : يا رَسُولَ اللهِ! فَهَلِ اسْتَخْلَفْتَ أَحَداً؟ قالَ : ما خَلِيفَتي عَلَيْكُمْ إلاّ خاصِفُ النَّعْلِ . فَخَرَجا فَمَرّا عَلىٰ عَلِيٍّ ابْنِ أَبي‌طالِبٍ عليه‌السلام وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ، كُلُّ ذلِكَ تَعْرِفينَهُ يا عائِشَةُ وَتَشْهَدِينَ عَلَيْهِ؟!

ثُمَّ قالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ : يا عائِشَةُ! أَنا أَخْرُجُ عَلىٰ عَلِيٍّ عليه‌السلام بَعْدَ الَّذي سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ؟! فَرَجَعَتْ عائِشَةُ إِلىٰ مَنْزِلِهِ فَقالَتْ : يا ابْنَ الزُّبَيْرِ ، أَبْلِغْهُما أَنِّي لَسْتُ بِخارِجَةٍ مِنْ بَعْدِ الَّذي سَمِعْتُهُ مِنْ اُمِّ سَلَمَةَ ، فَرَجَعَ فَبَلَّغَهُما ، قالَ : فَما انْتَصَفَ اللَّيْلُ حَتّىٰ سَمِعَتْ رُغاءَ إِبِلِهِما تَرْتَحِلُ فَارْتَحَلَتْ مَعَهُما .

۸۲ ـ وَرُوِيَ عَنِ الصّادِقِ عَلَيْهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ : دَخَلَتْ اُمُّ سَلَمَةَ بِنْتُ أَبِي‌اُمَيَّةَ عَلىٰ عائِشَةَ لَمّا أَزْمَعَتِ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَصْرَةِ ، فَحَمِدَتِ اللهَ وَصَلَّتْ عَلَى النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله ثُمَّ قالَتْ :

فرمود : پیوسته سپاسگزار بوده وخدا را حمد وستایش می‌کنم . گفتند : آیا مرگ برای شما حتمی است؟ فرمود : آری ، چاره‌ای برای مرگ بشر نیست . گفتند : آیا کسی را برای بعد از خود خلیفه معیّن فرمودی؟ فرمود : خلیفهٔ من جز همان که کفش مرا پینه می‌کند در میان شما نیست . پس أبوبکر وعمر از حجرهٔ آنحضرت بیرون رفته ودر آنحال متوجّه علیّ ابن ابی‌طالب شدند که در پشت حجره نشسته وسرگرم دوختن کفش پیامبر بود؟ .

سپس اُمّ‌سلمه گفت : ای عائشه ، آیا من پس از شنیدن این سخنان باز هم بر علیّ خواهم شورید؟! وسخنان آن پیامبر عظیم الشّأن را فراموش کنم؟ .

پس عائشه به منزل خود بازگشته وگفت : ای پسر زبیر ، به آندو (طلحه وزبیر) بگو من پس از شنیدن سخنان اُمّ سلمه دیگر از شهر خارج نخواهم شد ، ابن زبیر نیز بازگشته وسخن او را به آندو رساند .

راوی گوید : در همان روز هنوز نیمهٔ شب نگذشته بود که صدای شتر عایشه را شنیدم ، واو با طلحه وزبیر به سوی بصره حرکت کردند .

۸۲ ـ از حضرت أبوعبدالله الصّادق عليه‌السلام نقل است که فرمود : هنگام خروج عائشه از مکّه اُمّ سلمه بر او وارد شده وپس از حمد وثنای الهی وصلوات بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت :

يا هٰذِهِ ، إِنَّكِ سُدَّةٌ بَيْنَ رَسُولِ اللهِ وَ بَيْنَ أُمَّتِهِ ، وَحِجابُهُ عَلَيْكِ مَضْرُوبٌ وَعَلىٰ حُرْمَتِهِ ، وَقَدْ جَمَعَ الْقُرْآنَ ذَيْلَكِ فَلا تَنْدَحِيهِ ، وَضَمَّ ظُفْرَكِ فَلا تَنْشُرِيهِ ، وَشَدَّ عَقِيرَتَكِ فَلا تَصْحَرِيها ، إِنَّ اللهَ مِنْ وَراءِ هٰذِهِ الأُمَّةِ وَقَدْ عَلِمَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَكانَكِ لَوْ أَرادَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَيْكِ فَعَلَ ، بَلْ نَهاكِ عَنِ الْفَرْطَةِ فِي الْبِلادِ ، إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ لَنْ يُثابَ بِالنِّساءِ إِنْ مالَ وَلا يَرْأَبَ بِهِنَّ إِنِ انْصَدَعَ ، حُمادَى النِّساءِ غَضُّ الأَطْرافِ ، وَضَمُّ الذُّيُولِ وَالأَعْطافِ ، وَما كُنْتِ قائِلَةً لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله عارَضَكِ فِي بَعْضِ هٰذِهِ الْفَلَواتِ ، وأَنْتِ ناصَّةً قُعُوداً مِنْ مِنْهَلٍ إِلىٰ مِنْهَلٍ ، وَمَنْزِلٍ إِلىٰ مَنْزِلٍ ، وَلِغَيْرِ اللهِ مَهْواكَ ، وعَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله تَرِدينَ ، وَقَدْ هَتَكَتْ عَنْكِ سِجافَةٌ ، وَنَكَثْتِ عَهْدَهُ ، وَبِاللهِ أَحْلِفُ أَنْ لَوْ سِرْتُ مَسِيرَكِ ، ثُمَّ قِيلَ لي ادْخُلِي الْفِرْدَوسَ لاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله أَنْ أَلْقاهُ هاتِكَةً حِجاباً

ای عائشه تو واسطهٔ در میان اُمّت ورسول‌خدا هستی ، وتو از افراد حرم وخانوادهٔ پیغمبری ، وقرآن دامن تو را جمع نموده ونشاید که تو دامن خود را فراخ بگیری ، وتو را باید که مویها وگیسوان سر خود را پراکنده ومنتشر نکنی ، وآواز خود را در میان مردان غریبه ظاهر وبلند ننمائی ، وباید متوجّه باشی که خداوند متعال به حرکات واعمال ما مطّلع می‌باشد ، وهرگاه این عمل پسندیده وبه صلاح تو بود : البتّه رسول اکرم تو را به آن توصیه می‌فرمود ، در صورتیکه آنحضرت از خروج وبیرون رفتن تو نهی فرموده است . واین را بدان که انحراف وسستی پایه‌های دین هرگز با خروج زنها درست واستوار نگردد ، وپراکندگی واختلال امور اجتماعی با مجاهدهٔ زنها اصلاح نپذیرد ، ونیکویی زنان در این است که دیدگان خود را فرو بسته ، ودامنهای خود را جمع نموده ، وپیوسته مراقب جوانب واطراف خود باشند . ای عائشه چه جوابی برای رسولخدا صلی الله علیه وآله خواهی داشت اگر وی را در میان این راه ملاقات کنی ، در حالیکه سوار بر اشتر خود شده واز منزلی به منزل دیگر حرکت کرده ، وبیابانهای وسیع وکوههای بلند را بر اساس هوی وهوس وبرای غیر خدا در می‌نوردی؟ ای عائشه ، چطور با آنحضرت روبری خواهی شد در حالتیکه پیمان او را شکسته ؛ حجاب حرمت او را هتک کرده باشی؟ وبخدا سوگند می‌خورم که اگر من چنین راهی را رفته بودم ، وسپس مرا به بهشت دعوت می‌کردند ، هرگز به‌جهت خجالت وشرمساری از آنحضرت داخل نشده وپس از هتک حرمت‌ورفع حجاب

ضَرَبَهُ عَلَيَّ فَاتَّقِي اللهَ ، وَاجْعَلِيهِ حِصْناً ، وَقاعَةَ السَّتْرِ مَنْزِلاً ، حَتّىٰ تَلْقَيهُ .

إِنَّ أَطْوَعَ ما تَكُونينَ لِرَبِّكِ ما قَصَرْتِ عَنْهُ ، وَأَنْصَحُ ما تَكُونينَ لِلهِ ما لَزِمْتيهِ ، وَأَنْصَرُ ما تَكُونينَ لِلدِّينِ ما قَعَدتِ عَنْهُ ، وَبِاللهِ أَحْلِفُ لَوْ حَدَّثْتُكِ بِحَديثٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَنَهَشْتِني نَهْشَ الرَّقْشاءِ الْمُطْرِقَةِ .

فَقالَتْ لَها عائِشَةُ : ما أَعْرَفَني بِمَوْعِظَتِكِ ، وَأَقْبَلَني لِنُصْحِكِ ، لَيْسَ مَسيري عَلىٰ ما تَظُنِّينَ ، ما أَنا بِالْمُغْتَرَّةِ ، وَلَنِعْمَ الْمُطَّلِعُ تَطَلَّعْتِ فيهِ ، فَرَّقْتِ بَيْنَ فِئَتَينِ مُتَشاجِرَتَيْنِ ، فَإِنْ أَقْعُدْ فَفي غَيْرِ حَرَجٍ ، وَ إِنْ أَخْرُجْ فَفي ما لا غِنىً بي عَنْهُ مِنَ الازْدِيادِ في الأَجْرِ .

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ الصَّلاة والسَّلام ـ : فَلَمّا كانَ مِنْ نَدَمِها أَخَذَتْ اُمُّ سَلَمَةَ

آن پیامبر گرامی حاضر نمی‌شدم که وی را ملاقات نمایم! . پس ای عائشه از خدا بترس واز پناه خدا بیرون مباش ، واز فضای پردهٔ رسولخدا سر بیرون میار ،

ای عایشه ، بهترین عبادت برای تو چیزی است که از آن جهت کوتاهی کردی ، وهمان کار که از جانب خدا ورسول موظّف به آن بودی همانا بالاترین وخالصترین عمل برای تو بود ، وهمان روش گذشته که داشتی نیکوترین خدمتی بود که از جانب تو برای دین اسلام انجام می‌گرفت ، ولی متأسّفانه امروز بر خلاف آن عمل می‌کنی . وبخدا قسم می‌خورم چنانچه حدیثی را که خود از رسولخدا ﷺ شنیدم برایت نقل کنم مرا چون ماری خالدار وتند می‌گزی! .

عائشه گفت : مواعظت را دریافته وونصایحت را پذیرفتم ، ولی راه ومسیر من با آنچه تو فکر می‌کنی مغایر است ، ومن نه فریب خورده‌ام ونه راه باطل را می‌پیایم ، وچه نکتهٔ مناسبی بود که مرا بدان واقف گرداندی ، ولی من تنها برای جدایی میان دو گروه متخاصم عازم آنجا می‌باشم ، حال اینکه من در این حرکت مجبور نبوده ودر صورت ترک آن هیچ محذوری برای من نخواهد داشت ، والبتّه در صورت عدم توقّف در این قیام مأجور خواهم شد .

از حضرت جعفر بن محمّد امام صادق ـ عَلَيْهِ الصّلاة والسّلام ـ نقل است که فرمود : وقتی عائشه پس از پایان جنگ جمل از کردهٔ خود نادم وپشیمان گردید اُمّ سلمه این ابیات را

تَقُولُ :

لَـوْ كـانَ مُـعْتَصِماًمِنْ زَلَّـةِ أَحَـدٍ
كانَتْ لِعائِشَةَ الرُّتْبىٰ عَـلَى النّـاسِ
مِـنْ زَوْجَـةٍ لِـرَسُولِ اللهِ فـاضِلَةٍ
وَذِكْـرِ آيٍ مِـنَ الْـقُرْآنِ مِـدراسِ
وَحِـكْمَةٍ لَمْ تَكُـنْ إلاّ لَهـا جَـسُّها
في الصَّدْرِ يَذْهَبُ عَنْها كُلُّ وَسْواسِ
يَسْـتَنْزِعُ اللهُ مِـنْ قَـوْمٍ عُـقُولَهُمْ
حَتّىٰ يَمُرَّ الَّذي يَـقْضِي عَـلَى الرَّأْسِ
وَيَـرْحَمُ اللهُ اُمَّ الْمُـؤْمِنينَ لَـقَدْ
تَـبَدَّلَتْ لي إيحـاشاً بِـإيناسِ

فَقالَتْ لَها عائِشَةُ : شَتَمْتِني يا اُخْتُ . فَقالَتْ لَها اُمُّ سَلَمَةَ : لا ، وَلٰكِنَّ الْفِتْنَةَ إذا أَقْبَلَتْ ، غَضَّتْ عَيْنَ الْبَصيرِ ، وَإذا أَدْبَرَتْ ، أَبْصَرَها الْعاقِلُ وَالْجاهِلُ .

سرود :

اگر کسی از لغزش وخطا محفوظ می‌ماند ، حتماً عائشه دراین مـقام رتـبهٔأوّل را می‌داشت ، که او همسر رسولخدا ودانا به آیات قرآن وفاضل وحکیم بود ، ولی گـاهی عقل انسان مغلوب شده وهوی وهوس بر آدمی مسلّط وغالب می‌شود ، ودر اینصورت آنکه متأخّر وعقب افتاده بود مقدّم می‌شود وآنکه جلوتر بود متأخّر وعقب می‌ماند ، خداوند از خطاها ولغزشهای عایشه بگذرد که اُنس مرا تبدیل به وحشت ساخت .

عائشه در جواب به او گفت : ای خواهر مرا شماتت می‌کنی؟ اُمّ‌سلمه گفت : نه ، ولی این را باید دانست که چون فتنه‌ای پیش آمده وبرانگیخته شود ، دیدگان بینا را تیره وتار نماید وچون برطرف شود دیگر دانا ونادان همه وهمه آنرا تشخیص می‌دهند .

❊ ❊

﴿احْتِجاجُ أَمِيرِالمُؤْمِنينَ عليه‌السلام بَعْدَ دُخُولِهِ الْبَصْرَةَ بِأَيّامٍ﴾
﴿عَلىٰ مَنْ قالَ مِنْ أَصْحابِهِ : أَنَّهُ ما قَسَّمَ الْفَيْءَ فِينا بِالسَّوِيَّةِ وَلا عَدَلَ في الرَّعِيَّةِ﴾
﴿وَغَيْرَ ذلِكَ مِنَ الْمَسائِلِ الَّتي سُئِلَ عَنْها في خُطْبَةٍ خَطَبَها عليه‌السلام﴾

٨٣ ـ روىٰ يَحيىٰ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ الحَسَنِ ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِاللهِ بن الحَسَنِ قالَ : كانَ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السلام يَخْطُبُ بِالْبَصْرَةِ بَعْدَ دُخُولِها بِأَيّامٍ فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقالَ :

يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ، أَخْبِرْني مَنْ أَهْلُ الْجَماعَةِ ، وَمَنْ أَهْلُ الْفُرْقَةِ؟ وَمَنْ أَهْلُ الْبِدْعَةِ ، وَمَنْ أَهْلُ السُّنَّةِ؟

فَقالَ : وَيْحَكَ أَمّا إِذا سَأَلْتَني فَافْهَمْ عَنِّي وَلا عَلَيْكَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْها أَحَداً بَعْدي :

أَمّا أَهْلُ الْجَماعَةِ فَأَنا وَمَنِ اتَّبَعَني وَ إِنْ قَلُّوا ، وَ ذلِكَ الْحَقُّ عَنْ أَمْرِ اللهِ تَعالىٰ وَعَنْ أَمْرِ رَسُولِهِ .

وَأَمّا أَهْلُ الْفُرْقَةِ فَهُمُ الْمُخالِفُونَ لي وَلِمَنِ اتَّبَعَني وَ إِنْ كَثُرُوا .

«احتجاج أميرالمؤمنين عليه‌السلام پس از ورود به بصره»
«با گروهی از لشكريانش پيرامون تقسيم غنائم»

٨٣ ـ يحيى بن عبدالله بن حسن از پدرش عبدالله بن حسن واو از حضرت أمير عليه‌السلام نقل نموده كه آنحضرت چند روز پس از ورود به بصره خطبه‌ای ايراد فرمود ودر اثنای آن مردی برخاسته وگفت : ای أميرالمؤمنين ، بفرماييد كه اهل جماعت واهل افتراق كيانند؟ ونيز اهل بدعت واهل سنّت چه كسانی هستند؟.

حضرت فرمود : وای بر تو ، حال كه پرسيدی با دقّت به جوابش گوش كن كه پس از من نياز نباشد كه دوباره از كسی بپرسی .

اهل جماعت من وپيروان من هستند هرچند در تعداد اندک باشند ، واين همان حقّ است كه مطابق با امر خدا وپيامبر می‌باشد .

واهل افتراق ؛ مخالفان با من وپيروانم ؛ می‌باشند هرچند تعدادشان بسيار باشد .

وأَمّا أَهْلُ السُّنَّةِ فَالْمُتَمَسِّكُونَ بِما سَنَّهُ اللهُ لَهُمْ وَرَسُولُهُ وَ إِنْ قَلُّوا .

وأَمّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ : فَالْمُجادِلُونَ لِأَمْرِ اللهِ تَعالىٰ وَلِكِتابِهِ وَلِرَسُولِهِ ، وَالْعامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَأَهْوائِهِمْ وَ إِنْ كَثُرُوا ، وَقَدْ مَضىٰ مِنْهُمُ الْفَوْجُ الأَوَّلُ وَبَقِيَتْ أَفْواجٌ ، وعَلَى اللهِ قَصْمُها وَاسْتِيصالُها عَنْ جَدَدِ الأَرْضِ .

فَقامَ إِلَيْهِ عَمّارٌ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ، إِنَّ النّاسَ يَذْكُرُونَ الْفَيْءَ وَيَزْعَمُونَ أَنَّ مَنْ قاتَلَنا فَهُوَ وَمالُهُ وَوُلْدُهُ فَيْءٌ لَنا .

فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَكْرِ بْنِ وائِلٍ ، يُدْعىٰ عَبّادُ بْنُ قُيْسٍ ، وَكان ذا عارِضَةٍ وَلِسانٍ شَدِيدٍ ، فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ، وَاللهِ ما قَسَّمْتَ بِالسَّوِيَّةِ ، وَلا عَدَلْتَ فِي الرَّعِيَّةِ .

فَقالَ : وَلِمَ وَيْحَكَ؟!!

قالَ : لِأَنَّكَ قَسَّمْتَ ما فِي الْعَسْكَرِ وَتَرَكْتَ الأَمْوالَ وَالنِّساءَ وَالذُّرِّيَّةَ .

واهل سنّت افرادی هستند که دست تمسّک به سنن خدا وپیامبر زده‌اند ، هرچند تعدادشان کم باشد .

واهل بدعت مخالفان اوامر خداوند وقرآن وپیامبر بوده وافرادی خود رأی وهوا پرستند هرچند تعدادشان بسیار باشد ، واز این گروه جمعی درگذشته‌اند ، وتعدادی نیز زنده‌اند ، که نابودی ومحو آنان از روی زمین بر عهدهٔ خود خداوند است .

در اینجا عمّار برخاسته وعرض کرد : ای أمیرالمؤمنین ، مردم دربارهٔ غنیمت سخنانی می‌گویند ، وفکر می‌کنند کسانی که با ایشان جنگ کردند خود آنان واموال واولادشان مال ما می‌شود ، وبعنوان غنیمت قابل تصرّف می‌باشند .

در این هنگام مردی بنام عبّاد بن قیس از قبیلهٔ بکر بن وائل که زبان گویا وتندی داشت برخاسته وگفت : ای أمیرالمؤمنین ، بخدا قسم که تو در تقسیم غنائم میان مردم مراعات عدل وداد ومساوات را نکردی! .

حضرت فرمود : وای بر تو ، برای چه؟

گفت : برای اینکه تو آنچه در محیط لشگرگاه بود قسمت نمودی ولی اموال وزنان وبچّه‌های مخالفین را واگذاشتی .

فَقالَ : أَيُّها النّاسُ، مَنْ كانَتْ بِهِ جَراحَةٌ فَلْيُداوِها بِالسَّمَنِ .

فَقالَ عَبّادٌ : جِئْنا نَطْلُبُ غَنائِمَنا فَجاءَنا بِالتُّرَّهاتِ! فَقالَ لَهُ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : إِنْ كُنْتَ كاذِباً فَلا أَماتَكَ اللهُ حَتّىٰ يُدْرِكَكَ غُلامُ ثَقيفٍ ، فَقيلَ : وَمَنْ غُلامُ ثَقيفٍ؟ فَقالَ : رَجُلٌ لا يَدَعُ للهِ حُرْمَةً إِلاّ انْتَهَكَها ، فَقيلَ : أَفَيَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟ فَقالَ : يَقْصِمُهُ قاصِمُ الْجَبّارِينَ بِمَوْتٍ فاحِشٍ يَحْتَرِقُ مِنْهُ دُبُرُهُ لِكَثْرَةِ ما يَجْري مِنْ بَطْنِهِ .

يا أَخابَكْرٍ ، أَنْتَ امْرُؤٌ ضَعيفُ الرَّأْيِ ، أَوَما عَلِمْتَ أَنّا لا نَأْخُذُ الصَّغيرَ بِذَنْبِ الْكَبيرِ ، وَأَنَّ الأَمْوالَ كانَتْ لَهُمْ قَبْلَ الْفُرْقَةِ ، وَتَزَوَّجُوا عَلىٰ رُشْدَةٍ ، وَوُلِدُوا عَلىٰ فِطْرَةٍ ، وَإِنَّما لَكُمْ ما حَوىٰ عَسْكَرُكُمْ ، وَما كانَ في دُورِهِمْ فَهُوَ مِيراثٌ . فَإِنْ عَدا أَحَدٌ مِنْهُمْ أَخَذْناهُ بِذَنْبِهِ ،

حضرت فرمود : ای مردم ، هرکه جراحتی دارد آنرا با روغن مداوا کند .

عبّاد گفت : ما مطالبهٔ سهم‌خود را می‌کنیم واو به ما حرفهای نامربوط می‌زند!!. پس أميرالمؤمنين عليه‌السلام بدو فرمود : اگر گفته‌ات باطل ودروغ باشد خدا تو را مرگ ندهد تا غلام ثقیف را درک کنی!. پرسیدند : غلام ثقیف کیست؟ فرمود : مردی که هیچ حرمتی برای خدا باقی نمی‌گذارد وهمه را هتک می‌کند . پرسیدند : آیا او به مرگ طبیعی می‌میرد یا او را می‌کشند؟ فرمود : خداوندی که درهم کوبندهٔ ستمکاران است او را به مرگی فاحش نابود می‌کند ، وآن به جهت کثرت فضولاتی است که از او خارج می‌شود به سوزشی شدید در مقعد مبتلا می‌شود .

سپس أميرالمؤمنين علیّ ـ عَلَيْهِ الصّلاة والسّلام ـ فرمود : ای برادر بکری ، تو مرد ساده‌ای هستی ، مگر نمی‌دانی که من کوچکترها را به جرم بزرگان عقاب ومؤاخذه نمی‌کنم؟! آیا این اموال پیش از افتراق وارتداد ملک آنان نبوده؟ وآیا ازدواج ایشان روی جریان صحیح نبوده؟ ومگر فرزندان ایشان بر اساس قوانین اسلام اولادشان محسوب نمی‌شدند؟ واین بچّه‌ها روی فطرت اسلام متولد نشده‌اند؟ پس چطور ما می‌توانیم اموال این بچّه‌ها را تصرّف کرده واز ایشان بستانیم؟! . وشما فقط می‌توانید آنچه که در لشکرگاه است را تصرّف نمایید ، وآنچه در خانه‌های ایشان است میراث خود آنان است ، بنابر این هرکدام از آنان راکه دشمنی کند وی را به همان گناه مؤاخذه‌نماییم ،

وَ إِنْ كَفَّ عَنّا لَمْ نَحْمِلْ عَلَيْهِ ذَنْبَ غَيْرِهِ.

يا أَخا بَكْرٍ، لَقَدْ حَكَمْتُ فِيهِمْ بِحُكْمِ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي أَهْلِ مَكَّةَ، فَقَسَّمَ ما حَوىٰ الْعَسْكَرُ، وَ لَمْ يَتَعَرَّضْ لِما سِوىٰ ذلِكَ، وَإِنَّما اتَّبَعْتُ أَثَرَهُ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ.

يا أَخا بَكْرٍ، أَما عَلِمْتَ أَنَّ دارَ الْحَرْبِ يَحِلُّ ما فيها، وَأَنَّ دارَ الْهِجْرَةِ يُحَرَّمُ ما فيها إِلاّ بِحَقٍّ، فَمَهْلاً مَهْلاً رَحِمَكُمُ اللهُ، فَإِنْ لَمْ تُصَدِّقُوني وَأَكْثَرْتُمْ عَلَيَّ ـ وَ ذلِكَ أَنَّهُ تَكَلَّمَ في هٰذا غَيْرُ واحِدٍ ـ فَأَيُّكُمْ يَأْخُذُ عائِشَةَ بِسَهْمِهِ؟

فَقالُوا: يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ، أَصَبْتَ وَأَخْطَأْنا، وَعَلِمْتَ وَجَهِلْنا، فَنَحْنُ نَسْتَغْفِرُ اللهَ تَعالىٰ، وَنادىٰ النّاسُ مِنْ كُلِّ جانِبٍ: أَصَبْتَ يا أَمِيرَالمؤْمِنينَ؛ أَصابَ اللهُ بِكَ الرَّشادَ وَالسَّدادَ.

فَقامَ عَبّادٌ فَقالَ: أَيُّها النّاسُ، إِنَّكُمْ وَاللهِ إِنِ اتَّبَعْتُمُوهُ وَأَطَعْتُمُوهُ لَنْ يَضِلَّ بِكُمْ عَنْ مِنْهَلٍ

وهركه از تمرّد باز ايستد گناه ديگرى را بر او بازخواست ننمائيم.

اى برادر بكرى، من همچون رسولخدا ﷺ در مورد مكّه با ايشان رفتار نمودم، آنحضرت نيز اجناس محيط لشكر را بين مسلمين تقسيم نمود ومتعرّض غير از آن نشد، ومن تنها قدم به قدم از آنحضرت پيروى نمودم.

اى برادر بكرى، مگر نمى‌دانى كه در جنگ با كفّار حربى آنچه در شهر است براى مسلمين فاتح حلال است ولى اگر مخالفين از افراد مسلمان باشند آنچه خارج از محيط لشگرگاه است متعلّق به ورثه داشته وجز آنها كسى در آن اموال حقّى ندارند؟! در اينجا آنحضرت خطاب به چند تن ديگر كه زبان به اعتراض گشودند فرمود: آرام گرفته وآهسته سخن گوئيد خدا شما را رحمت كناد! اگر در اين سخن ترديد داشته ومرا تصديق نمى‌كنيد وفكر مى‌كنيد نظر شما صحيح است بگوئيد تا بدانم عائشه در سهم كداميك از شما قرار خواهد گرفت؟!!.

در اينجا همه مجاب شده واز سرخجلت گفتند: اى أميرالمؤمنين شما راست گفتيد وما خطا كرديم، وتو عالمى وما جاهليم، واز درگاه خداوند طلب مغفرت مى‌كنيم! وهمه فرياد زدند: «حقّ با شما است اى أميرمؤمنان! خدا تو را به رشاد وسداد برساند!».

در اينجا عبّاد برخاسته وگفت: اى مردم، بخدا اگر از آنحضرت پيروى نموده

نَبِيِّكُمْ صلى‌الله‌عليه‌وآله حَتّىٰ قِيْسَ شَعْرَة ، وَكَيْفَ لايَكُونَ ذلِكَ وَقَدِ اسْتَوْدَعَهُ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله عِلْمَ الْمَنايا وَالْقَضايا وَفَصْلَ الْخِطابِ عَلىٰ مِنْهاجِ هارُونَ عليه‌السلام ، وَقالَ لَهُ : أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوْسىٰ إِلاّ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي ، فَضْلاً خَصَّهُ اللهُ تَعالىٰ بِهِ وَإِكْراماً مِنْهُ لِنَبِيِّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله حَيْثُ أَعْطاهُ ما لَمْ يُعْطِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ .

ثُمَّ قالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : انْظُرُوا رَحِمَكُمُ اللهُ ما تُؤْمَرُونَ فَامْضَوا لَهُ ، فَإِنَّ الْعالِمَ أَعْلَمُ بِما يَأْتي بِهِ مِنَ الْجاهِلِ الْخَسِيسِ الأَخَسِّ ، فَإِنّي حامِلُكُمْ إِنْ شاءَ اللهُ إِنْ أَطَعْتُمُوني عَلىٰ سَبِيلِ النَّجاةِ ، وَإِنْ كانَ فِيهِ مَشِقَّةٌ شَدِيدَةٌ ، وَمَرارَةٌ عَتِيدَةٌ ، وَالدُّنْيا حُلْوَةُ الْحَلاوَةِ لِمَنِ اغْتَرَّ بِها مِنَ الشَّقْوَةِ وَالنَّدامَةِ عَمّا قَلِيلٍ .

واطاعت امر او كنيد شما را به‌قدر سر موئى از راه وجادّهٔ پيامبرتان گمراه نخواهد ساخت ، وچرا چنين نباشد كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله علم ايّام زندگى وآجال مردم واحكام قضا وداورى وقوّهٔ تشخيص وتميز ميان حقّ وباطل را به او عطا فرموده است! . همانند هارون نسبت به موسى عليهماالسلام ، واينكه پيامبر بدو فرموده : «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسى مى‌باشى جز آنكه پس از من پيامبرى نباشد» ، اين فضلى است كه خداوند وى را بدان مخصوص داشته وپيامبر وى را بدان گرامى داشته واو را بر ديگران برترى داده است .

سپس أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : خدا شما را رحمت كند! شما بايد به وظائف خود آشنا باشيد ، ويكى از آن وظائف اين است كه از گفتار فردى كه دانا وآگاه وخيرخواه است اطاعت نموده وفرد بى اطّلاع را جز اطاعت وتسليم هيچ وظيفه‌اى نيست . واگر حرف مرا گوش كرده واز آن اطاعت كنيد مطمئنّ باشيد كه من به خواست خداوند شماها را به راه حقيقت رسانده واز مراحل تيره وتار زندگى نجات خواهم داد ، هرچند كه در طىّ اين راه سختى وناگواريهاى بسيار ببينم! . واين را بدانيد كه اين سراى چند روزه از خوشى وشيرينى دور است ولذّتهاى ظاهرى آن آلوده به زحمت وگرفتارى وفشار بوده وآنانكه فريب ظاهر وزينتهاى دنيا را مى‌خورند در حقيقت محروم ومغبون شده ودر آخر ندامت وپشيمانى سودى به حال ايشان نخواهد داشت .

ثُمَّ إِنِّي أُخْبِرُكُمْ أَنَّ جِيلاً مِنْ بَنِي إِسْرائيلَ أَمَرَهُمْ نَبِيُّهُمْ أَنْ لا يَشْرَبُوا مِنَ النَّهْرِ ، فَلَجُّوا فِي تَرْكِ أَمْرِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاّ قَلِيلٌ مِنْهُمْ ، فَكُونُوا رَحِمَكُمُ اللهُ مِنْ أُولئِكَ الَّذينَ أَطاعُوا نَبِيَّهُمْ وَ لَمْ يَعْصُوا رَبَّهُمْ ، وَأَمّا عائِشَةُ فَأَدْرَكَها رَأْيُ النِّساءِ، وَلَها بَعْدَ ذلِكَ حُرْمَتُها الأُولىٰ ، وَالْحِسابُ عَلَى اللهِ ، يَعْفُو عَمَّنْ يَشاءُ ، وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ .

٨٤ ـ وَرُوِيَ عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ : كُنْتُ واقِفاً مَعَ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام يَوْمَ الْجَمَلِ ، فَجاءَ رَجُلٌ حَتّىٰ وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ، كَبَّرَ الْقَوْمُ وَكَبَّرْنا ، وَهَلَّلَ الْقَوْمُ وَهَلَّلْنا ، وَصلَّى الْقَوْمُ وَصَلَّيْنا ، فَعَلىٰ ما نُقاتِلُهُمْ؟!

فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام : عَلىٰ ما أَنْزَلَ اللهُ عزَّوَجَلَّ فِي كِتابِهِ .

فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ أَلَيْسَ كُلُّ ما أَنْزَلَ اللهُ فِي كِتابِهِ أَعْلَمُهُ ، فَعَلِّمْنِيهِ . فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : ما أَنْزَلَ اللهُ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ .

فَقالَ : يا أَمِيرَالمؤْمِنينَ لَيْسَ كُلُّ ما أَنْزَلَ اللهُ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ أَعْلَمُهُ ، فَعَلِّمْنِيهِ .

سپس این را بدانید چنانکه گروهی از بنی‌اسرائیل از نوشیدن آب نهری ممنوع شدند ، وجز گروه اندکی همگی برخلاف دستور ونهی آن پیغمبر رفتار نمودند ، شما ـ خدا رحمتتان کناد! ـ از آن گروهی هستید که از اوامر ودستورات پیغمبرشان اطاعت نموده واز تکالیف او سرپیچی نکردند ، وامّا عائشه در این جریان راه خطا پوئیده واز رأی زنانه پیروی نمود ، ولی او همچون گذشته نزد ما همان حرمت نخست (اُمّ‌المؤمنینی) را دارد ورسیدگی امور تنها بدست خداوند است ، هرکه را خواهد ببخشد وآنرا که بخواهد عذاب می‌کند .

٨٤ ـ از اَصبغ بن نُباتَه نقل است که گفت : من در روز جمل نزد أمیرالمؤمنین عليه السلام ایستاده بودم که مردی نزد آنحضرت آمده وگفت : ای امیرمؤمنان این مردم با ما در گفتن تکبیر (الله أکبر) وتهلیل (لا إله إلاّ الله) واقامهٔ نماز همراهند ، پس روی چه اصلی با آنان می‌جنگیم؟

حضرت فرمود : بنا بر آیه‌ای که در قرآن است ،

گفت : ای أمیرمؤمنان ما به تمام آیات قرآن احاطه نداریم ، آن کدام آیه است ؟

فرمود : آیه‌ای که در سورهٔ بقره است ،

گفت : ای أمیرمؤمنان ، تمام آیات سورهٔ بقره را نمی‌دانیم منظور شما کدام آیه است؟

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : هٰذِهِ الآيَةُ : ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهَ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَآتَيْنا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَأَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شاءَ اللهُ ما اقْتَتَلَ الَّذينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَلٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شاءَ اللهُ ما اقْتَتَلُوا وَلٰكِنَّ اللهَ يَفْعَلُ ما يُريدُ﴾ ، فَنَحْنُ الَّذينَ آمَنّا وَهُمُ الَّذينَ كَفَرُوا .

فَقالَ الرَّجُلُ : كَفَرَ الْقَوْمُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ . ثُمَّ حَمَلَ فَقاتَلَ حَتّىٰ قُتِلَ ـ رضوان الله عَلَيْهِ ـ .

٨٥ ـ وَعَنِ الْمُبارَكِ بْنِ فَضالَةَ ، عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَهُ قالَ : أَتىٰ رَجُلٌ أَميرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام بَعْدَ الْجَمَلِ ، فَقالَ : يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ ، رَأَيْتُ في هٰذِهِ الْواقِعَةِ أَمْراً هالَني : مِنْ رُوحٍ قَدْ بانَتْ ، وَجُثَّةٍ قَدْ زالَتْ ، وَنَفْسٍ قَدْ فاتَتْ ، لا أَعْرِفُ فيهِمْ مُشْرِكاً بِاللهِ تَعالىٰ ، فَاللهَ اللهَ مِمّا يُجَلِّلُني مِنْ هٰذا! إِنْ يَكُ شَرّاً فَهٰذا يَتَلَقّىٰ بِالتَّوْبَةِ ، وَإِنْ يَكُ خَيْراً ازْدَدْنا مِنْهُ ، أَخْبِرْني عَنْ أَمْرِكَ هٰذا الَّذي أَنْتَ عَلَيْهِ ، أَفِتْنَةٌ عَرَضَتْ لَكَ فَأَنْتَ تَنْفَحُ النّاسَ بِسَيْفِكَ ، أَمْ شَيْءٌ خَصَّكَ بِهِ رَسُولُ اللهِ؟

فرمود : آيهٔ : «آن پيامبران ، برخی‌شان را بر برخی برتری دادیم ؛ از ایشان فردی بود که خدا با وی سخن گفت ، و برخی‌شان را پایه‌ها بالا برد ؛ و عیسی پسر مریم را حجّت‌ها و نشانه‌های روشن دادیم و او را به روح القدس (جبرئیل) نیرومند گردانیدیم ، و اگر خدا می‌خواست آنان که پس از ایشان بودند بعد از آنکه نشانه‌های روشن به آنان رسید با یکدیگر پیکار نمی‌کردند ، ولیکن اختلاف کردند ، از آنان فردی بود که ایمان داشت و فردی بود که کافر شد ؛ واگر خدا می‌خواست با هم پیکار نمی‌کردند ولیکن خدا آنچه خواهد می‌کند ـ بقره : ٢٥٣»، پس مراد از اهل ایمان در آیه مائیم و کافران دشمنان ومخالفین ما را تشکیل می‌دهند . پس آنمرد گفت : به خدای کعبه که این مردم کافر شدند . سپس بر آنان یورش برده تا به شهادت رسید ـ رضوان الله علیه ـ .

٨٥ ـ واز مبارک بن فضاله از مردی که نامش را برده نقل است که گفت : پس از جنگ جمل مردی نزد حضرت أمیر عليه السلام آمده وگفت : ای أمیرمؤمنان ، در این واقعه متوجّه امری شدم که از شدّت ترس روح از بدنم خارج وجسدم زایل وتباه گشته ، وجانم بلب رسیده! که در میان آنان هیچ فرد مشرکی را نمی‌بینم! . تو را بخدا تو را بخدا مرا از این حیرت وسرگردانی درآور؟ اگر این ذهنیّت شرّ است که از آن توبه کنم ، واگر خیر ونیک است آنرا بپروران ، به من بفرمائید که این واقعه تنها فتنه وآشوبی بود که شما فتنه‌گران را با شمشیر خود کشتید ، یا آن مأموریتی بوده که رسولخدا شما را بدان مخصوص ساخته است؟ .

فَقالَ لَهُ عليه السلام : إِذَنْ أُخْبِرُكَ ، إِذَنْ أُنَبِّئُكَ ، إِذَنْ أُحَدِّثُكَ ، إِنَّ ناساً مِنَ الْمُشْرِكينَ أَتَوا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَأَسْلَمُوا ، ثُمَّ قالُوا لِأَبِي بَكْرٍ : اسْتَأْذِنْ لَنا عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله حَتّىٰ نَأْتِيَ قَوْمَنا فَنَأْخُذَ أَمْوالَنا ثُمَّ نَرْجِعُ . فَدَخَلَ أَبُوبَكْرٍ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَاسْتَأْذَنَ لَهُمْ ، فَقالَ عُمَرُ: يا رَسُولَ اللهِ، أَنَرْجِعُ مِنَ الإِسْلامِ إِلَى الْكُفْرِ؟

فَقالَ صلّى الله عَلَيْهِ وآله : وَما عِلْمُكَ يا عُمَرُ أَنْ يَنْطَلِقُوا فَيَأْتُوا بِمِثْلِهِمْ مَعَهُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ؟ ثُمَّ إِنَّهُمْ أَتَوا أَبابَكْرٍ فِي الْعامِ الْمُقْبِلِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ لَهُمْ عَلَى النَّبِيِّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله فَاسْتَأْذَنَ لَهُمْ ، وَعِنْدَهُ عُمَرُ فَقالَ مِثْلَ قَوْلِهِ فَغَضِبَ النَّبِيُّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله ثُمَّ قالَ : وَاللهِ ما أَراكُمْ تَنْتَهُونَ حَتّىٰ يَبْعَثَ اللهُ عَلَيْكُمْ رَجُلاً مِنْ قُرَيْشٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى اللهِ فَتَخْتَلِفُونَ عَنْهُ اخْتِلافَ الْغَنَمِ الشَّرِدِ .

فَقالَ لَهُ أَبُوبَكْرٍ: فِداكَ أَبِي وَأُمِّي يا رَسُولَ اللهِ أَنا هُوَ؟ قالَ : لا .

حضرت أمیر عليه السلام فرمود: حال که چنین است تو را خبر دهم، حال که چنین است تو را آگاه کنم ، حال که چنین است تو را حدیث گویم ، بدانکه در روزگار رسولخدا صلى الله عليه وآله گروهی از مشرکان خدمت آنحضرت رسیده ومسلمان شدند ، سپس از أبوبکر خواستند تا از پیامبر بخواهد به ما اجازه دهد تا نزد قوم خود رفته وپس از گرفتن اموال خود نزد شما بازگردیم ، أبوبکر نیز درخواست جمع را به سمع آنحضرت رساند وپیامبر نیز اجازه فرمود ، در اینجا عمر گفت : ای رسولخدا ، نکند این گروه از اسلام به کفر گرایند؟

رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : تو چه می‌دانی که آنان پس از حضور در میان قوم خود با افراد بیشتری نزد ما بازگشته وآنان نیز مسلمان شوند ، سپس ایشان در سال بعد نیز توسّط أبوبکر از آنحضرت درخواست مرخصی نمودند وپیامبر نیز با آن موافقت فرمود وعمر باز همان حرفها را تکرار کرد ، سپس پیامبر عصبانی شده وفرمود : بخدا سوگند فکر نمی‌کنم شما دست از این سخنان بی معنی بردارید تا اینکه خداوند فردی از قریش را بر شما گسیل دارد که شما را به خداوند متعال بخواند وشما در اختلاف با او همچون گوسفندی وحشی که از گلّه جدا شده پراکنده شوید .

أبوبکر گفت : پدر ومادرم به فدایت ای رسولخدا آیا آن شخص منم؟ فرمود : نه .

فَقالَ عُمَرُ : أَنا هُوَ؟ قالَ :لا . قالَ عُمَرُ : فَمَنْ هُوَ يا رَسُولَ اللهِ؟ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ وَأَنا أَخْصِفُ نَعْلَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَقالَ : «هُوَ خاصِفُ النَّعْلِ عِنْدَكُما ، ابْنُ عَمِّي ، وَأَخي ، وَصاحِبي ، وَمُبْرِئُ ذِمَّتي ، وَالْمُؤَدِّي عَنِّي دَيْني وَعِداتي ، وَالْمُبَلِّغُ عَنِّي رِسالاتي ، وَمُعَلِّمُ النّاسِ مِنْ بَعْدي ، وَمُبَيِّنُهُمْ مِنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ ما لا يَعْلَمُونَ» . فَقالَ الرَّجُلُ : أَكْتَفي مِنْكَ بِهٰذا يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ما بَقِيتُ .

قالَ : فَكانَ ذٰلِكَ الرَّجُلُ أَشَدَّ أَصْحابِ عَلِيٍّ عليه‌السلام فِيما بَعْدُ عَلىٰ مَنْ خالَفَهُ .

٨٦ ـ عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ رضي‌الله‌عنه قالَ : لَمّا فَرَغَ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السلام مِنْ قِتالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، وَضَعَ قَتَباً عَلىٰ قَتَبٍ ثُمَّ صَعِدَ عَلَيْهِ فَخَطَبَ ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ فَقالَ :

يا أَهْلَ الْبَصْرَةِ ، يا أَهْلَ الْمُؤْتَفِكَةِ ، يا أَهْلَ الدّاءِ الْعُضالِ ، أَتْباعَ الْبَهيمَةِ ، يا جُنْدَ الْمَرْءَةِ ، رَغا فَأَجَبْتُمْ ، وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ ، ماؤُكُمْ زُعاقٌ ، وَدِينُكُمْ نِفاقٌ ، وَأَحْلامُكُمْ دِقاقٌ! .

عمر گفت : آنفرد من هستم؟ فرمود : نه . عمر گفت : ای رسولخدا پس آن فرد کیست؟ پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نیز اشاره به من ـ که مشغول دوخت کفش آنحضرت بودم ـ نموده وفرمود : «او همان خاصف النّعل در میان شما ، پسر عمویم ، وبرادرم ، ودوستم ، بری کنندهٔ ذمّه‌ام ، همو است که دَین مرا ادا ووعده‌هایم را عملی می‌سازد ، او مبلّغ رسالت من است ، وبعد از من معلّم مردم است ، همو است که پس از من مبیّن وتأویل کنندهٔ آیاتی از قرآن است که هیچکس از آن باخبر نیست» . چون آن مرد این سخنان شنید عرض کرد : ای أمیرالمؤمنین همین کلام مرا بس است زیرا که هیچ چیزی باقی نگذاشتی .

راوی گوید : بعدها آن مرد از طرفداران سرسخت آنحضرت علیه مخالفین شد .

٨٦ ـ از ابن عبّاس نقل است که چون حضرت أمیر عليه‌السلام از جنگ جمل فراغت یافت چند جهاز شتر بر هم نهاده به صورت منبری درآوردند وآنحضرت عليه‌السلام بر بالای آن رفته وپس از حمد وثنای خداوند فرمود :

ای اهل بصره ، ای گروه منحرف ومنقلب ، ای دردمندان بی درمان ، ای پیروان چهارپای ، ای لشکر زن ، شما به صدای چهار پایی جمع شدید وچون کشته شد پراکنده گشتید! آب آشامیدنی شما تلخ وناگوار است وآئین شما نفاق است وافراد حلیم وبردبارتان ضعیف وسستند! .

ثُمَّ نَزَلَ يَمْشي بَعْدَ فَراغِهِ مِنْ خُطْبَتِهِ ، فَمَشَيْنا مَعَهُ فَمَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فَقالَ :

يا حَسَنُ، أَسْبِغِ الْوُضُوءَ . فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، لَقَدْ قَتَلْتَ بِالأَمْسِ أُناساً يَشْهَدُونَ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، يُصَلُّونَ الْخَمْسَ ، وَيُسْبِغُونَ الْوُضُوءَ!، فَقالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام : قَدْ كانَ ما رَأَيْتَ ، فَما مَنَعَكَ أَنْ تُعينَ عَلَيْنا عَدُوَّنا؟!

فَقالَ : وَاللهِ لاُصَدِّقَنَّكَ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ، لَقَدْ خَرَجْتُ في أَوَّلِ يَوْمٍ فَاغْتَسَلْتُ وَتَحَنَّطْتُ وَصَبَبْتُ عَلَيَّ سِلاحي وَأَنا لا أَشُكُّ في أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنينَ عائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ ، فَلَمّا انْتَهَيْتُ إِلىٰ مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ نادىٰ مُنادٍ : يا حَسَنُ إِلىٰ أَيْنَ؟ ارْجِعْ فَإِنَّ الْقاتِلَ وَالْمَقْتُولَ في النّارِ!. فَرَجَعْتُ ذَعَراً وَجَلَسْتُ في بَيْتي ، فَلَمّا كانَ في الْيَوْمِ الثّاني لَمْ أَشُكَّ أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنينَ عائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ ، فَتَحَنَّطْتُ ، وَصَبَبْتُ عَلَيَّ سِلاحي وَخَرَجْتُ أُريدُ الْقِتالَ ،

سپس از منبر به پایین آمده وما بهمراه آنحضرت راه افتادیم ، ودر میان راه به حسن بصریّ که در حال وضو گرفتن بود رسیده وبدو فرمود : ای حسن در وضوی خود دقّت کن وآداب آنرا بجای آور . او گفت : ای أمیرالمؤمنین دیروز افرادی را کشتی که همگی شهادت به توحید ورسالت داده ونمازهای پنجگانه را اقامه می‌کردند وبا تمام آداب وضو می‌گرفتند! . حضرت در پاسخش فرمود : اگر اینگونه بوده وتو شاهد آن بودی پس برای چه به یاری دشمنان ما نشتافتی؟

حسن بصریّ گفت : بخدا که راست فرمودی ، ومن آنرا تصدیق می‌کنم ، ماجرا از این قرار بود که در روز أوّل جنگ بود که از خانه بیرون آمده غسل کردم وحنوط به بدنم مالیدم وشمشیر را با خود برداشتم ، ومن هیچ شکّ وتردیدی نداشتم که تخلّف از اُمّ المؤمنین عائشه کفر است ، ولی وقتی به «خُرَیْبه» (نام محلّی است در بصره) رسیدم آوازی مرا ندا ساخت که : «ای حسن کجا می‌روی؟ برگرد ، که قاتل ومقتول هر دو (در این کارزار) جهنّمی هستند» ، پس با حالتی ترسان بازگشته ودر خانه‌ام نشستم ، پس چون روز دوم رسید هیچ شکّ نکردم که تخلّف از اُمّ‌المؤمنین عائشه کفر است ، پس همچون روز گذشته حنوط به‌بدن مالیده وسلاح بر کمر بسته وقصد رفتن به کارزار را نمودم ،

حَتّىٰ انْتَهَيْتُ إِلىٰ مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ ، فَناداني مُنادٍ مِنْ خَلْفي : «يا حَسَنُ إِلىٰ أَيْنَ ـ مَرَّةً بَعْدَاُخْرىٰ ـ؟ فَإِنَّ الْقاتِلَ وَالْمَقْتُولَ في النّارا» .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : صَدَقْتَ ، أَفَتَدْري مَن ذلِكَ الْمُنادي؟ قالَ : لا .

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : ذاك أَخُوكَ إِبْلِيسُ ، وَصَدَقَكَ أَنَّ الْقاتِلَ وَالْمَقْتُولَ مِنْهُمْ في النّارِ ، فَقالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ : الآنَ عَرَفْتُ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ أَنَّ الْقَوْمَ هَلْكىٰ .

۸۷ ـ وَعَنْ أَبي يَحْيَى الْواسِطِيِّ قالَ : لَمّا افْتَتَحَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام اجْتَمَعَ النّاسُ عَلَيْهِ وَفيهِمُ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَمَعَهُ الأَلْواحُ ، فَكانَ كُلَّما لَفَظَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام بِكَلِمَةٍ كَتَبَها ، فَقالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام بِأَعْلىٰ صَوتِهِ : ما تَصْنَعُ؟ فَقالَ : نَكْتُبُ آثارَكُمْ لِنُحَدِّثَ بِها بَعْدَكُمْ ، فَقالَ أَمِيرالمؤْمِنينَ عليه السلام : أَما إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سامِرِيّاً ، وَهٰذا سامِرِيُّ هٰذِهِ الاُمَّةِ ، أَما إِنَّهُ لا يَقُولُ : ﴿لا مِساسَ﴾ ، وَلٰكِنْ يَقُولُ : لا قِتالَ .

تا به «خريبه» رسيدم ندايى از پشت سرم گفت : «اى حسن دوباره كجا مى‌روى ، كه قاتل ومقتول هر دو اهل آتشند» .

حضرت أمير عليه السلام فرمود : راست گفتى ، آيا هيچ فهميدى كه آن منادى كه بود؟ گفت : نه . فرمود : او برادرت ابليس بود ، وراست گفت كه قاتل ومقتول از آنان هردو اهل آتشند . حسن بصرىّ گفت : اى أميرالمؤمنين اكنون دريافتم كه اين قوم در هلاكت وگمراهى هستند .

۸۷ ـ از أبويحيى واسطى نقل است كه پس از فتح بصره گروهى نزد حضرت أمير عليه السلام شتافته ودر ميان ايشان حسن بصرىّ ديده مى‌شد كه اوراقى در دست گرفته و سخنان أميرالمؤمنين عليه السلام را ضبط مى‌كرد . أميرالمؤمنين به صداى بلند او را خطاب كرد كه چه مى‌كنى؟ گفت : فرمايشات شما را مى‌نگارم تا پس از شما آنها را حديث كنم . پس أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : بدانيد كه در ميان هر جمعيّتى يک نفر سامرى مى‌باشد ، واين فرد ؛ سامرىّ اين اُمّت است ، بدانيد كه او نمى‌گويد به من نزديک نشويد (لا مساس) بلكه از جنگ نهى كرده ومى‌گويد : «لا قتال»[1] .

---

۱ ـ مترجم گويد : آيهٔ مورد اشارهٔ حضرت أمير عليه السلام در سورهٔ طه تحت رقم ۹۸ است

﴿احْتِجاجُهُ عليه السلام عَلىٰ قَوْمِهِ في الْحَثِّ عَلَى الْمَسيرِ إِلَى الشّامِ﴾

﴿لِقِتالِ مُعاوِيَةَ وَفِيما أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَهْدِ وَالْمِيثاقِ بِالطّاعَةِ لَهُ حالَ بَيْعَتِهِمْ إِيّاهُ﴾

۸۸ ـ رُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام عَزَمَ عَلَى الْمَسيرِ لِقِتالِ مُعاوِيَةَ ، قالَ ـ بَعْدَ حَمْدِ اللهِ وَالثَّناءِ عَلَيْهِ وَالصَّلاةِ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ـ : اتَّقُوا اللهَ عِبادَ اللهِ وَأَطِيعُوهُ ، وَأَطِيعُوا إِمامَكُمْ ، فَإِنَّ الرَّعِيَّةَ الصّالِحَةَ تَنْجُو بِالإِمامِ الْعادِلِ ، أَلا وَإِنَّ الرَّعِيَّةَ الْفاجِرَةَ تَهْلِكُ بِالإِمامِ الْفاجِرِ ، وَقَدْ أَصْبَحَ مُعاوِيَةُ غاصِباً لِما في يَدَيْهِ مِنْ حَقِّي ، ناكِثاً لِبَيْعَتي ، طاغِياً في دِينِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَيُّها الْمُسْلِمُونَ ما فَعَلَ النّاسُ بِالأَمْسِ ، فَجِئْتُمُوني راغِبينَ إِلَيَّ في أَمْرِكُمْ ،

«احتجاج آنحضرت با أصحاب خود»

«پیرامون عهد وبیعت ایشان وتحریک مردم برای جنگ با اهل شام»

۸۸ ـ نقل است آنگاه که حضرت أمیر علیه السلام آمادهٔ رفتن به سوی شام برای جنگ با معاویه شد پس از حمد وثنای پروردگار ودرود بر رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود : ای بندگان خدا بترسید از خدا! وپیروی او وپیروی از امام وپیشوای خود کنید زیرا که مردم نیک رفتار وشایسته به وسیلهٔ پیشوای عادل نجات یابند ، آگاه باشید که مردم بدکردار به وسیلهٔ پیشوای نادرست نابود گردند ومعاویه امروز حقّ مرا که دردست او است به ناحقّ گرفته وبیعت مرا شکسته ودر دین خدای عزّوجلّ سرکشی کرده ، وبه حقیقت شما ای مسلمانان می‌دانید مردم دیروز چه کردند وشما را رغبت ومیلی که دربارهٔ من داشتید برای کار خود

که فرموده : «فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ في الْحَياةِ أَنْ تَقُولَ لا مِساسَ» و «مساس» در قاموس به هر سه حرکت حرف أوّل گفته است از مصدر مَسّ ، به معنی پسودن ودو کلمهٔ «لا مساس» یعنی با من تماس‌مکن ومن هم با تو تماس نمی‌کنم ونه بپسای ونه بپسایم . ودر تفسیر أبوالفتوح در قولی گوید : «موسی بنی‌اسرائیل را نهی کرد از آنکه با او آمیزش کنند وامر کرد او را از خود برانند ودر میان خود راه ندهند واز آبادنی بیرون کنند» .

حَتّىٰ اسْتَخْرَجْتُمُوني مِنْ مَنْزِلي لِتُبايِعُوني ، فَالْتَوَيْتُ عَلَيْكُمْ لِأَبْلُوَ ما عِنْدَكُمْ فَرادَدْتُمُوني الْقَوْلَ مِراراً وَرادَدْتُكُمْ ، وَتَداكَكْتُمْ عَلىٰ تَداكُكِ الإِبِلِ إِلَيْهِمْ عَلىٰ حِياضِها حِرْصاً عَلىٰ بَيْعَتي ، حَتّىٰ خِفْتُ أَنْ يَقْتُلَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً .

فَلَمّا رَأَيْتُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ رَوَّيْتُ في أَمْرِكُمْ وَأَمْرِي ، وَقُلْتُ : إِنْ أَنا لَمْ أُجِبْهُمْ إِلَى الْقِيامِ بِأَمْرِهِمْ لَمْ يُصِيبُوا أَحَداً مِنْهُمْ يَقُومُ فِيهِمْ مَقامي وَيَعْدِلُ فِيهِمْ عَدْلي ، وَقُلْتُ : وَاللهِ لَأُلِيَنَّهُمْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ حَقِّي وَفَضْلِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَلُوني وَهُمْ لايَعْرِفُونَ حَقِّي وَفَضْلي ، فَبَسَطْتُ لَكُمْ يَدي فَبايَعْتُمُوني ـ يا مَعْشَرَ الْمُسْلِمينَ ، وَفِيكُمُ الْمُهاجِرُونَ وَالأَنْصارُ ، وَالتّابِعُونَ ـ بِإِحْسانٍ ، فَأَخَذْتُ عَلَيْكُمْ عَهْدَ بَيْعَتي ، وَواجِبَ صَفْقَتي ، عَهْدَ اللهِ وَمِيثاقَهُ ، وَأَشَدُّ ما أُخِذَ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثاقٍ لَتُقِرَّنَّ لي ، وَلَتَسْمَعَنَّ لِأَمْري ، وَلَتُطِيعُوني ، وَتُناصِحُوني ، وَتُقاتِلُونَ مَعي كُلَّ باغٍ عَلَيَّ أَوْ مارِقٍ إِنْ مَرَقَ ، فَأَنْعَمْتُمْ لي بِذٰلِكَ جَمِيعاً ، وَأَخَذْتُ عَلَيْكُمْ عَهْدَ اللهِ وَمِيثاقَهُ ،

نزد من آمدید تا اینکه مرا برای بیعت از خانه‌ام بیرون کشیدید ، ومن از بیعت با شما خودداری کردم تا آنچه در نزد شما است آزمایش کنم پس سخن را چندین بار از سر گرفتید ومن نیز همان را تکرار کردم وشما روی حرصی که بر بیعت من داشتید همچون شترانی که برای نوشیدن آب به سوی حوضچه‌های آب هجوم می‌آورند به جانب من ازدحام کرده وهجوم آوردید وبا اصرار هر چه تمامتر تقاضای بیعت با من نموده ، وهمدیگر را فشار می‌دادید ، وازدحام به حدّی بود که من ترسیدم برخی از شما برخی را بکشد .

پس چون چنین دیدم در کار خود وشما اندیشه کرده وبا خود گفتم : اگر در کار ایشان اقدام نکنم وحرفشان را نپذیرم به کسی که جایگیر من باشد دست نخواهند یافت ، وکسی راکه روی علم وعدالت وحقیقت حکومت کند پیدا نخواهید کرد ، وبا خود گفتم : پذیرش حکومت وخلافت بر آنان واینکه حقّ برتری مرا بشناسند نزد من محبوبتر است از اینکه اینان بر من فرمانروائی کنند وبرتری وحقّ مرا نشناسند ، پس دست خود را باز کردم وشما از گروه مسلمانان با من بیعت کردید در صورتیکه در میان شما مهاجر وانصار وپیروان نیکوکار بودند ، پس من پیمان بیعت خود را وآنچه در آن واجب بود از شما برگرفته وآنچه از عهد وپیمان خداوند وسخت‌ترین پیمان وعهد پیمبران الهی بود از شما گرفتم

وَذِمَّةَ اللهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ فَأَجَبْتُمُونِي إِلىٰ ذلِكَ ، وَأَشْهَدْتُ اللهَ عَلَيْكُمْ ، وَأَشْهَدْتُ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ ، فَقُمْتُ فِيكُمْ بِكِتابِ اللهِ ، وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ ، فَالْعَجَبُ مِنْ مُعاوِيَةَ بْنِ أَبِي‌سُفْيانَ يُنازِعُنِي الْخِلافَةَ ، وَيَجْحَدُنِي الإِمامَةَ ، وَيَزْعَمُ أَنَّهُ أَحَقُّ بِها مِنِّي ، جُرْأَةً مِنْهُ عَلَى اللهِ وَعَلىٰ رَسُولِهِ ﷺ ، بِغَيْرِ حَقٍّ لَهُ فِيها وَلا حُجَّةٍ ، وَ لَمْ يُبايِعْهُ الْمُهاجِرُونَ وَلا سَلَّمَ لَهُ الأَنْصارُ وَالْمُسْلِمونَ .

يا مَعْشَرَ الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ ؛ وَجَماعَةَ مَنْ سَمِعَ كَلامي! أَما أَوْجَبْتُمْ لي عَلىٰ أَنْفُسِكُمُ الطّاعَةَ؟ أَما بايَعْتُمُونِي عَلَى الرَّغْبَةِ؟ أَما أَخَذْتُ عَلَيْكُمُ الْعَهْدَ بِالْقَبُولِ لِقَوْلي؟ أَما بَيْعَتي لَكُمْ يَوْمَئِذٍ أَوْكَدُ مِنْ بَيْعَةِ أَبِي‌بَكْرٍ وَعُمَرَ؟ فَما بالُ مَنْ خالَفَني لَمْ يَنْقُضْ عَلَيْهِما حَتّىٰ مَضَيا وَنَقَضَ

که با من وفاداری کنید ودستور مرا بشنوید وپیروی کنید ودر بارهٔ من خیراندیشی نموده در همراهی من با هر ستمکار ودشمنی با هر که از دین بیرون رود بجنگید ، وشما همهٔ اینها را پذیرفتید ، پس من پیمان خدا وعهد او وذمّهٔ خداوند ورسولش را در این باره از شما گرفتم وشما آنرا پذیرفتید وخدا را بر شما گواه گرفتم ، وبرخی از خودتان را شاهد بعضی دیگر قرار دادم ودر تمام مجاری امور طبق کتاب خدا وسنّت رسول اکرم قدم برداشتم ، پس با اینهمه جای شگفت است که معاویة بن ابی‌سفیان به دعوی خلافت برخاسته ودر این امر با من منازعه وامامت مرا انکار نموده ومی‌پندارد که از من به خلافت سزاوارتر است ، او در این عمل به ساحت خداوند ورسول او جرأت وجسارت نموده وکوچکترین برهان ودلیلی بر دعوی خود نداشته ودر این مقام کمترین حقّی ندارد . زیرا نه مهاجرین با اودر خلافت بیعت کرده‌اند ونه انصار ونه مسلمانان در برابرش تسلیم شده وکار را به او واگذار نموده‌اند .

ای جماعت مهاجرین وانصار وکسانی که سخن من را می‌شنود! آیا شما پیروی مرا بر خود واجب نساختید؟ آیا از روی میل ورغبت با من بیعت نکردید؟ مگر من بر شما پیمان پذیرش سخن خود را نگرفتم؟ مگر بیعت من با شما در آنروز محکمتر از بیعت با أبوبکر وعمر نبود؟ پس چرا آنکه با من مخالفت می‌کند تا وقتی که آندو فوت نکردند بیعت خود را با آندو نشکست ؛ اکنون بیعت مرا می‌شکند وپایداری در بیعت خود نمی‌کند؟

عَلَيَّ وَ لَمْ يَفِ لي؟! أَما يَجِبُ عَلَيْكُمْ نُصْحي وَيَلْزَمُكُمْ أَمْري؟ أَما تَعْلَمُونَ أَنَّ بَيْعَتي يَلْزِمُ الشّاهِدَ مِنْكُمْ وَالْغائِبَ؟ فَما بالُ مُعاوِيَةَ وَأَصْحابِهِ طاعِنُونَ فِي بَيْعَتي؟ ولِمَ لَمْ يَفُوا لي وَأَنا في قَرابَتي وسابِقَتي وَصِهْري أَوْلىٰ بِالأَمْرِ مِمَّنْ تَقَدَّمَني؟ أَما سَمِعْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي وِلايَتي وَمُوالاتي؟

فَاتَّقُوا اللهَ أَيُّهَا الْمُسْلِمونَ وَتَحاثُّوا عَلىٰ جِهادِ مُعاوِيَةَ الْقاسِطِ النّاكِثِ، وَأَصْحابِهِ الْقاسِطينَ. اسْمَعُوا ما أَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْ كِتابِ اللهِ الْمُنْزَلِ عَلىٰ نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ لِتَتَّعِظُوا، فَإِنَّهُ وَاللهِ أَبْلَغُ عِظَةٍ لَكُمْ، فَانْتَفِعُوا بِمَواعِظِ اللهِ، وَازْدَجِرُوا عَنْ مَعاصي اللهِ، فَقَدْ وَعَظَكُمُ اللهُ بِغَيْرِكُمْ فَقالَ لِنَبِيِّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسىٰ إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَنْ لا تُقاتِلُوا قالُوا وَما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَقَدْ أُخْرِجْنا

مگر بر همهٔ مسلمانان فرض نيست كه با نهايت حرارت وصميميّت مرا ياری ومساعدت نموده واوامر مرا امتثال واطاعت كنند؟ آيا اطاعت من بر همهٔ مسلمين از حاضر وغايب واجب نيست، پس برای چه معاوية بن ابی‌سفيان وأصحاب او به مخالفت ودشمنی من پرداخته واز بيعت سر باز زدند؟! مگر من از لحاظ قرابت با پيامبر، وسبقت در ايمان، ودامادی رسولخدا برگذشتگان برتری نداشتم؟ مگر شما در روز غدير خمّ سخنان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را دربارهٔ ولايت ومحبّت من استماع نكرديد؟

پس ای مسلمانان، رعايت تقوای الهی را نموده وبه جنگ با معاويهٔ ظالم عهد شكن ويارانِ ستمكارش بشتابيد! همگی به اين آيه كه خداوند بر پيامبرش نازل فرموه گوش فرا دهيد تا پندگيريد، زيرا آن به خدا سوگند كه بهترين موعظه برای شما می‌باشد، پس از مواعظ الهی پند گرفته واز معصيت دوری كنيد، زيرا خداوند شما را بجز خودتان [توسّط داستانهای گذشتگان] شما را اندرز داده؛ به پيغمبرش فرموده: «آيا ننگريستی به آن گروه از فرزندان اسرائيل پس از موسی كه به پيامبر خود گفتند: بر ای ما پادشاهی برانگيز تا در راه خدا كارزار كنيم؟ گفت: آيا احتمال می‌دهيد كه اگر كارزار بر شما نوشته شود كارزار نكنيد؟ گفتند: ما را چيست كه در راه خدا كارزار نكنيم و حال آنكه از خانمان و فرزندانمان بيرون رانده شده‌ايم؟ و چون كارزار بر آنان نوشته شد جز اندكی

مِنْ دِيارِنا وَأَبْنائِنا فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِيلاً مِنْهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمينَ * وَقالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً في الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ﴾ .

أَيُّها النّاسُ ، إِنَّ لَكُمْ فِي هٰذِهِ الآياتِ عِبْرَةً ، لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ جَعَلَ الْخِلافَةَ وَالإِمْرَةَ مِنْ بَعْدِ الأَنْبِياءِ فِي أَعْقابِهِمْ ، وَأَنَّهُ فَضَّلَ طالُوتَ وَقَدَّمَهُ عَلَى الْجَماعَةِ بِاصْطِفائِهِ إِيّاهُ وَزِيادَةَ بَسْطَةٍ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ، فَهَلْ تَجِدُونَ اللهَ اصْطَفىٰ بَنِي أُمَيَّةَ عَلىٰ بَنِي هاشِمٍ وَزادَ مُعاوِيَةَ عَلَيَّ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ؟! .

فَاتَّقُوا اللهَ عِبادَ اللهِ وَجاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَنالَكُمْ سُخْطُهُ بِعِصْيانِكُمْ لَهُ ، قالَ اللهُ سُبْحانَهُ : ﴿لُعِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِما عَصَوا وَكانُوا يَعْتَدُونَ * كانُوا لايَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ﴾ ﴿إِنَّما الْمُؤْمِنُونَ

پشت کردند ، و خداوند به ستمکاران داناست * و پیامبرشان به آنان گفت : خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت . گفتند : چگونه او را بر ما پادشاهی باشد و ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و او را گشایشی از مال نداده‌اند . گفت : خدا او را بر شما برگزیده است و در دانش و تن فزونی و فراخی داده است ، وخداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد دهد و خدا فراخی بخش و داناست ـ بقره : ۲۴۷ ـ ۲۴۶»

ای مردم ، برای شما در این آیات عبرت وپندی است تا دریابید که خداوند خلافت وامارتِ پس از پیامبران را در بازماندگان آنان نهاده ، واینکه «طالوت» را بر مردمان تفضیل داده وپیش انداخته وفزونی در دانش وپیکر او داده ، پس آیا هیچ می‌یابید که خداوند بنی‌اُمیّه را بر بنی هاشم برگزیده ومعاویه را بر من در دانش وپیکر فزونی داده باشد؟

پس ای بندگان خدا رعایت تقوای الهی را نموده وپیش از آنکه به واسطهٔ معصیت شما سخط خود را متوجّه‌اتان سازد در راه او تلاش وکوشش نمایید ، خداوند سبحان فرماید : «کسانی از فرزندان اسرائیل که کافر شدند ، بر زبان داوود و عیسی پسر مریم لعنت شدند ، این از آن رو بود که نافرمانی کردند و از اندازه در می‌گذشتند * یکدیگر را

الَّذينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَجاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ﴾ ، وَقالَ سُبْحانَهُ : ﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ تِجارَةٍ تُنْجيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللهِ بِأَمْوالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ وَمَساكِنَ طَيِّبَةً في جَنّاتِ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ﴾ .

اتَّقُوا اللهَ عِبادَ اللهِ وَتَحاثُّوا عَلَى الْجِهادِ مَعَ إِمامِكُمْ ، فَلَوْ كانَ لي مِنْكُمْ عِصابَةٌ بِعَدَدِ أَهْلِ بَدْرٍ ، إِذا أَمَرْتُهُمْ أَطاعُوني وَإِذا اسْتَنْهَضْتُهُمْ نَهَضُوا مَعي ، لَاسْتَغْنَيْتُ بِهِمْ عَنْ كَثيرٍ مِنْكُمْ ، وَأَسْرَعْتُ النُّهُوضَ إِلىٰ حَرْبِ مُعاوِيَةَ وَأَصْحابِهِ فَإِنَّهُ الْجِهادُ الْمَفْرُوضُ .

* * * * *

از کار ناروا و زشتی که می‌کردند باز نمی‌داشتند ؛ هرآینه بد است آنچه می‌کردند ـ مائده : ۷۸ و ۷۹» «جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اند و سپس شکّ نکرده‌اند ، و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند ، ایشانند راستگویان ـ حجرات : ۱۵» ، ونیز فرموده : «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، آیا شما را بر آن بازرگانی راه نمایم که شما را از عذاب دردناک برهاند؟ * به خدا و پیامبر او ایمان آورید ، و در راه خدا با مالها و جانهای خویش جهاد کنید ، این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید * تا گناهانتان را بیامرزد و شما را به بهشتهایی که از زیر آنها جویها روان است و خانه‌هایی خوش در بهشتهایی پاینده در آرد ؛ این است رستگاری و کامیابی بزرگ ـ صفّ : ۱۰ تا ۱۲»

ای بندگان خدا پرهیزکار باشید وهمراه پیشوا وامام خود به سوی جهاد بشتابید . واگر با من جماعتی به عدد اهل بدر بودند که به محض امر اطاعت می‌شدم وبه محض حرکت به همراه من حرکت می‌نمودند حتماً از شما بی نیاز شده ، وهرچه سریعتر به جنگ وجهاد معاویه می‌شتافتم . زیرا این جهاد فرض وواجب است .

* * * * *

﴿وَمِنْ كَلامِهِ عليه السلام يَجْرِي مَجْرَى الاحْتِجاجِ مُشْتَمِلاً عَلَى التَّوْبِيخِ لِأَصْحابِهِ﴾
﴿عَلىٰ تَثاقُلِهِمْ عَنْ قِتالِ مُعاوِيَةَ وَالتَّنْفِيدِ مُتَضَمِّناً لِلَّوْمِ وَالْوَعِيدِ﴾

۸۹ ـ أَيُّهَا النّاسُ ، إِنِّي اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِجِهادِ هٰؤلاءِ فَلَمْ تَنْفِرُوا ، وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تُجِيبُوا ، وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا ، شُهُودٌ كَالْغَيْبِ أَتْلُو عَلَيْكُمُ الْحِكْمَةَ فَتُعْرِضُونَ عَنْها ، وَأَعِظُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبالِغَةِ فَتَنْفِرُونَ عَنْها ، كَأَنَّكُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قسورة ، وَأَحُثُّكُمْ عَلىٰ جِهادِ أَهْلِ الْجَوْرِ ، فَما آتي عَلىٰ آخِرِ قَوْلي حَتّىٰ أَراكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيادي سَبَأ ، تَرْجِعُونَ إِلىٰ مَجالِسِكُمْ تَتَرَبَّعُونَ حَلْقاً ، تَضْرِبُونَ الأَمْثالَ وَتُنْشِدُونَ الأَشْعارَ ، وَتَجَسَّسُونَ الأَخْبارَ ، حَتّىٰ إِذا تَفَرَّقْتُمْ تَسْأَلُونَ عَنِ الأَشْعارِ ، جَهلَةً مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ ، وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ ، وَتَتَبُّعاً مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ ، وَنَسِيتُمُ الْحَرْبَ وَالاسْتِعْدادَ لَها ، فَأَصْبَحَتْ قُلُوبُكُمْ فارِغَةً مِنْ ذِكْرِها ، شَغَلْتُمُوها بِالأَعالِيلِ وَالأَضالِيلِ ،

«کلامی احتجاج گونه از أمیرالمؤمنین علیه السلام در توبیخ أصحاب خود»
«بخاطر کوتاهی در جنگ با معاویه»

۸۹ ـ ای مردم ، من شما را برای جهاد با این قوم می‌خواندم وشما حرکت نکردید ، وسخنم را به شما گوشزد نمودم وشما پاسخی ندادید ، وشما را نصیحت نمودم نپذیرفتید ، شما مردمی هستید حاضر ولی چون اشخاص غایب وپنهانید که حکمت بر آنان می‌خوانم وشما از آن روی می‌گردانید ، گویا شما خرانی هستید رمنده که از شیر ژیان گریزان است ، وشما را به جنگ با ستمکاران برانگیزم وهنوز سخنم پایان نپذیرفته است که شما مانند جدا شدن جمعیّت ایادی سبا متفرّق می‌شوید ، به انجمنهای خود بازگشته وحلقه‌وار گرد هم چهار زانو بنشینید ، [وبی توجّه به سخنان من] مَثَلها بزنید واشعار بخوانید ، واخبار را جستجو کنید ، وبعد از تفرّق وختم جلسات نیز به جز نقل وسؤال از اشعار ذکر وفکر وبحثی ندارید ، واین جهلی است فاقد علم ، وسرگرمی است عاری از پارسایی ، ودرنگی است بدون ترس ، وپاک دلهای خود از جهاد وجنگ با دشمنان دین وحقیقت فارغ نموده وبا بهانه‌های واهی از ادای مسؤولیّت خود سر باز می‌زنید ،

فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ ، وَكَيْفَ لا أَعْجَبُ مِنِ اجْتِماعِ قَوْمٍ عَلىٰ باطِلِهِمْ ، وَتَخاذُلِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ .

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، أَنْتُمْ كَأُمِّ مُجالِدٍ حَمَلَتْ فَأَمْلَصَتْ فَماتَ قَيِّمُها وَطالَ أَيِّمُها وَوَرِثَها أَبْعَدُها ، وَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، إِنَّ مِنْ وَرائِكُمُ الأَعْوَرَ الأَدْبَرَ جَهَنَّمَ الدُّنيا لا تَبْقِ وَلا تَذَرُ ، ومِنْ بَعْدِهِ النَّهّاسَ الْفرّاسَ الْجَمُوعَ الْمَنُوعَ ثُمَّ لَيَتَوارَثَنَّكُمْ مِنْ بَني أُمَيَّةَ عِدَّةٌ ، ما الآخِرُ مِنْهُمْ بِأَرْأَفَ بِكُمْ مِنَ الأَوَّلِ ، ما خَلا رَجُلاً واحِداً .

بَلاءٌ قَضاهُ اللهُ عَلىٰ هٰذِهِ الأُمَّةِ لا مَحالَةَ كائِنٌ ، يَقْتُلُونَ أَخْيارَكُمْ وَيَسْتَعْبِدُونَ أَرادِلَكُمْ ، وَيَسْتَخْرِجُونَ كُنُوزَكُمْ وَذَخائِرَكُمْ في جَوْفِ حِجالِكُمْ ، نِقْمَةٌ بِما ضَيَّعْتُمْ مِنْ أُمُورِكُمْ ، وَصَلاحِ أَنْفُسِكُمْ وَدِينِكُمْ .

پس جای بسی شگفتی است که دشمنان ومخالفین شما در موضوع باطل خودشان جمع گشته ومتّحد شده‌اند ، وبا نهایت اصرار واستقامت در راه تاریک وکج خود پیش می‌روند ، ولی متأسّفانه شماها در راه مستقیم وجادّه حقّ وروشن خود منحرف می‌شوید!!

ای اهل کوفه ، شما همچون اُمّ مجالد آن زنی هستید که حامله بوده وبچّه‌اش سقط گشت واز طرف دیگر شوهرش نیز بمرد ، البتّه او فاقد هر وارث نزدیکی بود به همین جهت پس از مرگ او اقارب دور او وارث او خواهند بود . این است پایان زندگی اجتماعی شما . قسم به خدایی که دانه را شکافته وجانداران را آفرید ، در آینده شخصی به حکومت رسیده وبر شماها مسلّط گردد که اعور (یک چشم) وادبر (تیره‌بخت) است (ظاهراً مراد حجّاج بن یوسف باشد) ، او مظهر جهنّم بوده وشماها در زمان حکومت او در نهایت زحمت وگرفتاری وعذاب وشدّت زندگی می‌کنید وقهر وشدّت وعذاب او همهٔ شماها را فراگرفته وهیچ کسی را فرو گذار نخواهد بود .

این بلائی است که خداوند متعال دربارهٔ این امّت مقدّر فرموده است ، اینان نیکان شما را می‌کشند وفرومایگانتان را به بندگی گیرند ، گنجها واندوخته‌های شما را از میان خلوتسراهای شما بدر آرند ، بخاطر آنچه در اصلاح خودتان کوتاهی کرده ، وحقوق وامور خود را ضایع ودر اجرای احکام دین مقدّس کوتاهی ومسامحه می‌نمائید .

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، أُخْبِرُكُمْ بِما يَكُونَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ ، لِتَكُونُوا مِنْهُ عَلىٰ حَذَرٍ وَلْتَنْذَرُوا بِهِ مَنِ اتَّعَظَ وَاعْتَبَرَ ، كَأَنِّي بِكُمْ تَقُولُونَ : إِنَّ عَلِيّاً يَكْذِبُ ، كَما قالَتْ قُرَيْشٌ لِنَبِيِّها وَسَيِّدِها نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ صلى الله عليه وآله حَبِيبِ اللهِ ، فَيا وَيْلَكُمْ فَعَلىٰ مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَى اللهِ ؛ فَأَنا أَوَّلُ مَنْ عَبَدَهُ وَوَحَّدَهُ؟! أَمْ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ؛ فَأَنا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ وَنَصَرَهُ! كَلاّ وَلٰكِنَّها لَهْجَةُ خُدْعَةٍ! كُنْتُمْ عَنْها أَغْنِياءُ .

والَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَها بَعْدَ حِينٍ ، وَ ذٰلِكَ إِذا صَيَّرَكُمْ إِلَيْها جَهْلُكُمْ ، وَلا يَنْفَعُكُمْ عِنْدَهُ عِلْمُكُمْ ، فَقُبْحاً لَكُمْ يا أَشْباهَ الرِّجالِ وَلا رِجالَ ، حُلُومَ الأَطْفالِ وَعُقُولَ رَبّاتِ الْحِجالِ .

أَما وَاللهِ أَيُّها الشّاهِدَةُ أَبْدانُهُمْ ، الْغائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْواؤُهُمْ ،

ای مردم کوفه من شما را از آینده خبر می‌دهم ، تا از آن برحذر بوده واز لغزش وسستی خود دست برداشته وهم دیگران را که گوش هوش وعبرت دارند پند داده وبه سوی حقیقت وصلاح ودقّت بخوانید . وگویا می‌بینم که شما نسبت کذب ودروغ به من می‌دهید همانطور که قبیلهٔ قریش به پیامبر وآقایش حبیب خدا ؛ محمّد بن عبدالله صلى الله عليه وآله داد ، پس وای بر شما باد! بر که دروغ می‌گویم؟ آیا بر خدا؟! درحالیکه من أوّل کسی هستم که او را پرستش کرده وبه یگانگی او را شناختم ، یا بر پیامبر دروغ می‌بندم؟ در حالیکه من همان بار نخست دعوت او را پذیرفته وسخنانش را تصدیق نموده وتا آخرین مرحله در ایمان وهمراهی ویاری آنحضرت استقامت نمودم . نه بخدا چنین نیست ، که در اینگونه سخنان بوی تزویر وخدعه به مشام می‌رسد ، وشما از هر حیله وخدعه‌ای بی‌نیازید .

وقسم به خدایی که دانه را شکافته وانسان را آفرید درآینده به صدق آن اخبار خواهید رسید ، واین زمانی است که نادانی وجهلتان شما را بدانجا کشانده ، ودیگر علمتان سودی نبخشد ، رویتان سیاه اِی نامردان مردنما! ای کسانیکه عقلتان چون عقل کودکان وزنهای تازه به حجله رفته‌اید!

آری بخدا ای کسانیکه بظاهر حاضر وناظر ولی در معنی غائب وغافلید ، ای کسانیکه در ظاهر برابر ومتّحد ودر باطن رأیهای مختلف وعقیده‌های پراکنده دارید ،

ما أَعَزَّ اللهُ نَصْرَ مَنْ دَعاكُمْ ، وَلا اسْتَراحَ قَلْبُ مَنْ قاساكُمْ ، وَلا قَرَّتْ عَيْنُ مَنْ آواكُمْ ، كَلامُكُمْ يُوهِنُ الصَّمَّ الصَّلابِ ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ عَدُوَّكُمُ الْمُرْتابَ .

يا وَيْحَكُمْ! أَيُّ دارٍ بَعْدَ دارِكُمْ تَمْنَعُونَ؟ وَمَعَ أَيِّ إِمامٍ بَعْدي تُقاتِلُونَ؟ الْمَغْرُورُ وَاللهِ مَنْ غَرَرْتُمُوهُ ، وَمَنْ فازَ بِكُمْ فازَ بِالسَّهْمِ الأَخْيَبِ! أَصْبَحْتُ لا أَطْمَعُ في نُصْرَتِكُمْ ، وَلا أُصْدِقُكُمْ قَوْلَكُمْ ، فَرَّقَ اللهُ بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَأَعْقَبَني بِكُمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ لي مِنْكُمْ ، وَأَعْقَبَكُمْ بي مَنْ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ مِنِّي .

إِمامُكُمْ يُطِيعُ اللهَ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَهُ ، وَإِمامُ أَهْلِ الشّامِ يَعْصي اللهَ وَهُمْ يُطِيعُونَهُ! وَاللهِ لَوَدَدْتُ أَنَّ مُعاوِيَةَ صارَفَني بِكُمْ صَرْفَ الدِّينارِ بِالدِّرْهَمِ ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشَرَةً مِنْكُمْ وَأَعْطاني واحِداً مِنْهُمْ ، وَاللهِ لَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَعْرِفْكُمْ ، وَ لَمْ تَعْرِفُوني ، فَإِنَّها مَعْرِفَةٌ جَرَّتْ نَدَماً .

به خدا که منصور وغالب نگشت آنکسیکه شماها را برای یاری وکمک خود طلبید ، وآسایش وراحتی ندید قلب آن شخصی که در راه شما سختی وعذاب کشید ، وروشن نشد دیدگان آنکه شماها را در سایهٔ حمایت ونفوذ خود مسکن ومأوی داد ، گفتار وحرفتان سنگهای سخت را نرم می‌کند ، وعمل وکردارات در سستی ووهن دشمنانتان را دربارهٔ شما به طمع می‌اندازد .

ای وای بر شما! از کدام خانه پس از خانهٔ خود دفاع می‌کنید؟ وهمراه کدام پیشوا پس از من به جنگ می‌روید؟ بخدا گولخورده کسی است که گول شماها را خورده ، وآنکه به یاری شما پیروز شود به تیری شکسته وازکار افتاده دست یافته! امروز کار بجایی رسیده که دیگر توقّع نصرت از شما نداشته ، وبه گفتارتان اعتماد ندارم . خدا میان من وشما جدایی اندازد ، وبهتر از شما را برای من آورد ، وبدتر از من نصیبتان نماید! .

پیشوای شما مطیع پروردگار است وشما معصیت او را می‌کنید ، وسرکردهٔ اهل شام معصیت پروردگار عالمیان را می‌کند وایشان از او فرمان می‌برند ، بخداوند سوگند که دوست داشتم معاویه با من شما را جابجا می‌کرد ؛ همچون صرّافی دینار به درهم ، ده تن از شما می‌گرفت ویکتن از آن مردم را به من می‌داد ، بخداوند سوگند که دوست داشتم اصلاً شما را نمی‌شناختم وشما نیز مرا نمی‌شناختید ، زیرا کار این شناسائی به ندامت کشید!

لَقَدْ وَرَّيْتُمْ صَدْري غَيْظاً وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ أَمْري بِالْخِذلانِ وَالْعِصْيانِ ، حَتّىٰ لَقَدْ قالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ عَلِيّاً رَجُلٌ شُجاعٌ لٰكِنْ لا عِلْمَ لَهُ بِالْحُرُوبِ ، للهِ دَرُّهُمْ! هَلْ كانَ فِيهِمْ أَحَدٌ أَطْوَلَ لَها مِراساً مِنِّي ، وَأَشَدَّ لها مُقاساةً؟ لَقَدْ نَهَضْتُ فِيها وَما بَلَغْتُ الْعِشْرينَ ، ثُمَّ ها أَنا ذا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَى السِّتِّينَ ، وَلٰكِنْ لا أَمْرَ لِمَنْ لا يُطاعُ .

أَما وَاللهِ لَوَدَدْتُ أَنَّ رَبِّي قَدْ أَخْرَجَني مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ إِلىٰ رِضْوانِهِ ، وَأَنَّ الْمَنِيَّةَ لَتَرْصُدُني فَما يَمْنَعُ أَشْقاها أَنْ يَخْضِبَها؟ ـ وَتَرَكَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ ـ عَهْداً عَهِدَهُ إِلَيَّ النَّبِيُّ الأُمِّيُّ وَقَدْ خابَ مَنِ افْتَرىٰ ، وَنَجا مَنِ اتَّقىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ .

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، قَدْ دَعَوتُكُمْ إِلىٰ جِهادِ هٰؤلاءِ لَيْلاً وَنَهاراً ، وَسِرّاً وَإِعْلاناً ، وَقُلْتُ لَكُمْ : اغْزُوهُمْ فَإِنَّهُ ما غُزِيَ قَوْمٌ في عُقْرِ دارِهِمْ إِلاّ ذَلُّوا ، فَتَواكَلْتُمْ وَتَخاذَلْتُمْ وَثَقُلَ عَلَيْكُمْ

شمایی که سینه‌ام را از تأثّر وغیظ به تباهی کشیده وکار مرا با ترک همراهی ومخالفتهای خود مختلّ نمودید ، وآنرا به جایی رساندید که جمعی از قریش درباره‌ام گفتند : علیّ بن ابی‌طالب با اینکه دلیر وشجاع است ولی به علوم جنگی آشنایی ندارد! خداوند خود جزایشان را بدهد ، مگر نه اینکه سابقهٔ هیچیک از آنان در جنگها وغزوات طولانی‌تر از من نیست؟ واین زمانی بود که هنوز به بیست سالگی نرسیده آمادهٔ کارزار ونبرد شدم واکنون که زیاده از شصت سال از عمرم می‌گذرد ، چیزی که هست کار کسی که فرمانش نمی‌برند سرانجام ندارد! .

بخدا که آرزو داشتم پروردگارم مرا از میان شما به رضوان خود ببرد ، وپیوسته منتظرم که مرگ مرا دریابد ، نمیدانم چرا نمی‌رسد آنروز که شقی‌ترین این امّت محاسن مرا با خون سَرم رنگین کند ـ ودست خود به سر وریش خود کشید ـ؟ زیرا این قراری است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با من گذارده است ، وبی شکّ نتیجهٔ دروغ وافترا حرمان وناامیدی ، وسرانجام تقوا وتصدیق به نیکوکاری نجات است! .

ای اهل کوفه ، من شما را شبانه روز وپنهان وآشکار به جهاد دشمنتان خواندم ، و پیوسته به شما گفتم : در جنگ با اینان پیشقدم باشید ، زیرا هرگروهی که در داخل خانه‌های خود با دشمنان جنگید به ذلّت وخواری افتاد ، ولی شما کار را بدوش دیگری

قَوْلي ، وَاسْتَعْصَبَ عَلَيْكُمْ أَمْري ، وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرائَكُمْ ظَهْرِيّاً ، حَتّىٰ شَنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغاراتُ ، وَظَهَرَتْ فِيكُمُ الْفَواحِشُ وَالْمُنْكَراتُ ، تُمْسيكُمْ وَتُصْبِحُكُمْ ، كَما فَعَلَ بِأَهْلِ الْمَثُلاتِ مِنْ قَبْلِكُمْ حَيْثُ أَخْبَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنِ الْجَبابِرَةِ الْعُتاةِ الطُّغاةِ ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ الْغُواةِ ، في قَوْلِهِ تَعالىٰ : ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَفي ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ ، أَما وَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ حَلَّ بِكُمُ الَّذي تُوعَدُونَ .

عاتَبْتُكُمْ يا أَهْلَ الْكُوفَةِ بِمَواعِظِ الْقُرْآنِ فَلَمْ أَنْتَفِعْ بِكُمْ ، وَأَدَّبْتُكُمْ بِالدِّرَّةِ فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا لي ، وَعاقَبْتُكُمْ بِالسَّوطِ الَّذي تُقامُ بِهِ الْحُدُودُ فَلَمْ تَرْعَوُوا ، وَلَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذي يُصْلِحُكُمْ هُوَ السَّيْفُ ، وَما كُنْتُ مُتَحَرِّياً صَلاحَكُمْ بِفَسادِ نَفْسي ، وَلٰكِنْ سَيُسَلَّطُ عَلَيْكُمْ سُلْطانٌ صَعِبٌ ، لا يُوَقِّرُ كَبِيرَكُمْ ، وَلا يَرْحَمُ صَغِيرَكُمْ ، وَلا يُكْرِمُ عالِمَكُمْ ، وَلا يُقَسِّمُ الْفَيْءَ بِالسَّوِيَّةِ

انداختید وهمدیگر را تنها گذاشتید وگفتار من بر شما گران آمد ، وآنرا پشت سر انداختید تا اینکه از هر سوی مورد غارت واقع شده وکارهای زشت در بین شما شایع شد ، واین امر پیوسته شما را به ابتلاء وعقوبت سخت‌تر خواهد کشانید ، همچون عقوبتی که گریبان گذشتگانتان را گرفت ، چنانکه خداوند از کردار ستمگران سرکش ویاغی با مستضعفین نا امید آگاهی دهد در این آیه که : «يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَفي ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»[1] ، قسم به خدایی که دانه را شکافت وانسان را آفرید وقت عملی شدن وعدهٔ شما رسید .

ای مردم کوفه من شما را به مواعظ قرآن ملامت وسرزنش کردم ولی از شما سودی نبردم ، وبا شلاّق خود شما را تأدیب نمودم ولی هیچ توجّهی در شما پیدا نشد ، با تازیانهٔ اجرای حدود شما را عقوبت نمودم وشما حساب نبردید ، ودرآخر فهمیدم آنچه شما را اصلاح می‌کند تنها شمشیر است ، ومن در راه اصلاح شما خود را به فساد نخواهم انداخت ،ولی بزودی فرمانروایی سختگیر بر شما مسلّط گردد که نه به بزرگتان احترام گذارد ونه به کوچکتان رحم نماید ، ونه دانشمندتان را گرامی بدارد ونه غنائم را به مساوات میانتان تقسیم کند ،

---

۱ ـ بقره ۴۹

بَيْتَكُمْ ، وَلَيَضْرِبَنَّكُمْ ، وَلَيُذِلَّنَّكُمْ ، وَلَيُجَهِّزَنَّكُمْ فِي الْمَغازي ، وَلَيَقْطَعَنَّ سُبُلَكُمْ ، وَلَيَحْجُبَنَّكُمْ عَلىٰ بابَهِ حَتّىٰ يَأْكُلَ قَوِيُّكُمْ ضَعِيفَكُمْ ثُمَّ لا يَبْعُدُ اللهَ إِلاّ مَنْ ظَلِمَ ، وَلَقَلَّ ما أَدْبَرَ شَيْءٌ ، فَأَقْبَلَ ، وَإِنِّي لَأَظُنُّكُمْ عَلىٰ فَتْرَةٍ ، وَما عَلَيَّ إِلاّ النُّصْحُ لَكُمْ .

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، مَنَيْتُ مِنْكُمْ بِثَلاثٍ وَاثْنَتَيْنِ : صُمٌّ ذَوُو أَسْماعٍ ، وَبُكْمٌ ذَوُو أَلْسُنٍ ، وَعُمْيٌ ذَوُو أَبْصارٍ ، لا إِخْوانَ صِدْقٍ عِنْدَ اللِّقاءِ ، وَلا إِخْوانَ ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلاءِ .

اللّٰهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُّوني ، وَسَئِمْتُهُمْ وَسَئِمُوني ، اللّٰهُمَّ لا تَرْضَ عَنْهُمْ أَمِيراً وَلا تُرْضِهِمْ عَنْ أَمِيرٍ ، وَأَمِثْ قُلُوبَهُمْ كَما يُماثُ الْمِلْحُ بِالْماءِ ، أَما وَاللهِ لَوْ أَجِدُ بُدّاً مِنْ كَلامِكُمْ وَمُراسَلَتِكُمْ ما فَعَلْتُ ، وَلَقَدْ عاتَبْتُكُمْ فِي رُشْدِكُمْ حَتّىٰ لَقَدْ سَئِمْتُ الْحَياةَ ، كُلُّ ذٰلِكَ تُراجِعُونَ

حکومتی که شما را بزند وخوار وذلیل کند ، در جنگها مجروحین شما را بکشد وراهها را بر شما مسدود نموده وشما را از ملاقات خود محروم ومحجوب کرده وکار اختلاف طبقاتی بدانجا کشد که حقوق مردم ناتوان در زیر ستم افراد قوی وتوانا پایمال گردد . البتّه خداوند متعال ؛ ستمکاران را از رحمت خود دور ساخته ، وکم پیش می‌آید چیزی که رفته است دوباره بازگردد ، ومن گمان دارم که شما در ایّام فترت باشید[1] ومن وظیفه‌ای جز راهنمایی واندرز ندارم .

ای مردم‌کوفه ، من به سه ودو چیز شما گرفتار شده‌ام : کَرانی دارای گوش ، و لالهای دارای زبان ، وکوران چشم دار ، نه برادری شما در حضور صدق وصفا دارد ، نه هنگام گرفتاری می‌توان به شما اعتماد کرد .

پروردگارا من از ایشان به تنگ آمده وملول شده‌ام ، واینان نیز از من خسته شده‌اند! پروردگارا هیچ امیری را از این جمعیّت خشنود مساز ، واین مردم را نیز از هیچ امیری ممنون وراضی قرار مده ، ودلهای آنانرا همچون نمک در رطوبت آب کن ، وبخدا قسم که اگر چاره‌ای در قطع رابطه وسخن با شما می‌یافتم حتماً از شما دوری می‌کردم ، آنقدر در ملامت وسرزنش شما اصرار نمودم که از زندگی خود سیر شدم ، زیرا پاسخ همهٔ

---

١ ـ زمان فترت فاصلهٔ میان دو حجّت را گویند که مردم در اثر رفتن حجّت پیشین به مرور دست از دین وآئین بکشند وبه فساد وپیروی نفس دچار گردند .

بِالْهُزْءِ مِنَ الْقَوْلِ ، فِراراً مِنَ الْحَقِّ ، وَإِلْحاداً إِلَى الْباطِلِ الَّذي لا يُعِزُّ اللهُ بِأَهْلِهِ الدِّينَ ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لا تَزِيدُونَني غَيْرَ تَخْسِيرٍ ، كُلَّما أَمَرْتُكُمْ بِجِهادِ عَدُوِّكُمْ إِتَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ وَسَأَلْتُموني التَّأْخِيرَ دِفاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطُولِ .

إِنْ قُلْتُ لَكُمْ فِي الْقَيْظِ سِيرُوا ، قُلْتُمْ: الْحَرُّ شَديدٌ ، وَإِنْ قُلْتُ لَكُمْ فِي الْبَرْدِ سِيرُوا ، قُلْتُمْ: الْقُرُّ شَديدٌ ، كُلُّ ذلِكَ فِراراً عَنِ الْحَرْبِ ؛ إِذا كُنْتُمْ عَنِ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ تَعْجِزُونَ ، فَأَنْتُمْ عَنْ حَرارَةِ السَّيْفِ أَعْجَزُ وَأَعْجَزُ ، فَإِنّا للهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ .

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ، قَدْ أَتاني الصَّريخُ يُخْبِرُني : أَنَّ أَخا غامِدٍ قَدْ نَزَلَ الأَنْبارَ عَلىٰ أَهْلِها لَيْلاً في أَرْبَعَةِ آلافٍ ، فَأَغارَ عَلَيْهِمْ كما يُغارُ عَلَى الرُّومِ وَالْخَزَرِ ، فَقَتَلَ بِها عامِلِي ابْنَ حَسّانٍ ، وَقَتَلَ مَعَهُ رِجالاً صالِحِينَ ، ذَوِي فَضْلٍ وَعِبادَةٍ وَنَجْدَةٍ ، بَوَّأَ اللهُ لَهُمْ جَنّاتَ النَّعِيمِ ، وَأَنَّهُ أَباحَها .

وَلَقَدْ بَلَغَني أَنَّ الْعُصْبَةَ مِنْ أَهْلِ الشّامِ كانُوا يَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْءَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالأُخْرىٰ

اینها را با ریشخند بمن می‌دهید ، زیرا می‌خواهید از حقّ گریخته وبه باطل روی آرید ، باطلی که خدا با قوّتِ طرفدارانش هرگز دین را عزّت نبخشد ، ومن نیک می‌دانم که شما برای من فقط مایهٔ ضررید ، هروقت شما را به جنگ دشمنتان خواندم حرکتی نکرده وخواستار تأخیر در آن شدید همچون بدهکاری که بدهی خود را به تأخیر اندازد .

اگر در تابستان شما را به جنگ خوانم شدّت گرما را بهانه می‌کنید واگر در زمستان باشد بخاطر سرما عقب می‌نشینید ، وهمهٔ اینها بهانهٔ فرار از جنگ است ، واگر شما از گرما وسرما عاجز باشید در اینصورت دربرابر حرارت شمشیر عاجزتر وعاجزتر خواهیدبود ، [ای وای که از این مصیبت باید گریست] فَإِنّا للهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ!

ای مردم کوفه ، خبر بدی بمن رسیده ، که فردی از قبیلهٔ غامد با چهار هزار نفر به مردم شهر انبار شبیخون زده واموالشان را به غارت برده ونمایندهٔ من ابن حسّان وگروهی از مردم صالح را به قتل رسانده ـ خدا این کشتگان را در بهشت برین جای دهاد! ـ ورفتار او با اهل انبار شبیه به رفتار غارتگران روم وخزر است ، وگویا آن مرد خون ومال مردم شهر را مباح ساخته است! .

وبه من خبر رسیده که گروهی از آن جماعت شامی حرمت یک زن مسلمان ویک

الْمُعاهَدَةِ ، فَيَهْتِكُونَ سِتْرَها ، وَيَأْخُذُونَ الْقِناعَ مِنْ رَأْسِها وَالْخُرْصَ مِنْ أُذُنِها ، وَالأَوْضاحَ مِنْ يَدَيْها وَرِجْلَيْها وَعَضُدَيْها ، وَالْخَلْخالَ وَالْمِيزرَ عَنْ سُوقِها ، فَما تَمْتَنِعُ إِلاّ بِالاسْتِرْجاعِ وَالنِّداءِ : «يا لَلْمُسْلِمينَ!» فَلا يُغيثُها مُغِيثٌ ، وَلا يَنْصُرُها ناصِرٌ ، فَلَوْ أَنَّ مُؤْمِناً ماتَ مِنْ دُونِ هٰذا ، ما كانَ عِنْدي مَلُوماً ، بَلْ كانَ عِنْدي بارّاً مُحْسِناً .

وَاعَجَباً كُلَّ الْعَجَبِ مِنْ تَظافُرِ هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ عَلىٰ باطِلِهِمْ ، وَفَشَلِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ! قَدْ صِرْتُمْ غَرَضاً يُرْمىٰ وَلا تَرْمُونَ ، وَتُغْزَونَ وَلا تَغْزُونَ ، وَيُعْصَى اللهُ وَتَرْضُونَ! فَتَرِبَتْ أَيْدِيكُمْ يا أَشْباهَ الإِبِلِ غابَ عَنْها رُعاتُها ، كُلَّما اجْتَمَعَتْ مِنْ جانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ جانِبٍ .

* *

*

زن ذمّی را شکسته وبه حریمش تعدّی کرده وروسری وگوشواره وزیور وزینت وخلخال وزیرلباس از سر وگوش ودست وپای آنان گرفته‌اند ، وآن زن مسلمان دربرابر این تجاوز چاره‌ای جز گفتن استرجاع (آرزوی مرگ) وبه یاری طلبیدن مسلمین نداشته است ، ولی متأسّفانه کسی به فریادش نرسیده واو را یاری نکرده است ، واگر فرد مؤمنی از این اوضاع بمیرد نزد من سرزنش نشود بلکه نیکوکار ومحسن خواهد بود .

چقدر جای شگفتی دارد که دشمن در باطل خود اتّفاق دارد وشما در حقّ خود متفرّق وپراکنده‌اید! همانا شما خود را نشانه وهدف تیرهای دشمن ساخته‌اید وبه سوی آنان هیچ تیری نمی‌اندازید ، دشمنان شما پیوسته در صدد جنگ وحمله وتجاوزند ولی شما ساکت وآرام نشسته‌اید ، وآشکارا معصیت خدا می‌شود وشما به آن رضا داده‌اید ، دستهایتان در زیان وفقر فرو رود! ای مردمیکه همچون شتران بی صاحب از هر طرف که جمع شوید از طرفی دیگر پراکنده ومتفرّق خواهید شد .

* *

*

﴿احْتِجاجُهُ عليه‌السلام عَلىٰ مُعاوِيَةَ فِي جَوابِ كِتابٍ كَتَبَ إِلَيْهِ﴾
﴿وَفِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَواضِعِ وَهُوَ مِنْ أَحْسَنِ الْحِجاجِ وَأَصْوَبِها﴾

۹۰ ـ أَمّا بَعْد ، فَقَدْ أَتاني كِتابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ اصْطِفاءَ اللهِ تَعالىٰ مُحَمّداً صلّى الله عَلَيْهِ وآله لِدِينِهِ ، وَتَأْيِيدَهُ إِيّاهُ بِمَنْ أَيَّدَهُ مِنْ أَصْحابِهِ ، فَلَقَدْ خَبَّأَ لَنا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَباً ، إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنا بِبَلاءِ اللهِ عِنْدَنا ، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنا فِي نَبِيِّنا صلّى الله عَلَيْهِ وآله ، فَكُنْتُ فِي ذلِكَ كَناقِلِ التَّمْرِ إِلىٰ هَجَرَ ، أَوْ داعِي مُسَدِّدِهِ إِلَى النِّضالِ وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النّاسِ فِي الإِسْلامِ فُلانٌ وَفُلانٌ ، فَذَكَرْتَ أَمْراً إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ ، وَ إِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ ، وَما أَنْتَ وَالْفاضِلَ وَالْمَفْضُولَ ، وَالسّائِسَ وَالْمَسُوسَ! ، وَما لِلطُّلَقاءِ وَأَبْناءِ الطُّلَقاءِ وَالتَّمْيِيزَ بَيْنَ الْمُهاجِرِينَ الأَوَّلِينَ ، وَتَرْتِيبَ دَرَجاتِهِمْ ، وَتَعْرِيفَ طَبَقاتِهِمْ ، هَيْهاتَ لَقَدْ حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْها وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيها مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَها!

«احتجاج أميرالمؤمنين عليه‌السلام در پاسخ نامه‌ای به معاویه»
«ودیگر موارد که آن از بهترین احتجاجات است»

۹۰ ـ امّا بعد ؛ نامه‌ات به دستم رسید ، در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای دینش برگزید ، وبا أصحابش او را تأیید کرد ، راستی دنیا چه شگفتیهایی دارد ، تو می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی! واز نعمت وجود پیامبر در میان ما به ما خبر دهی! تو در این راه به کسی میانی که خرما به «هَجَر» می‌برد[1] ویا همچون شاگرد تیرانداز که بخواهد به استادش درس تیراندازی دهد ، وگمان کرده‌ای که برترین اشخاص در اسلام فلان وفلانند ، مطلبی را یادآور شده‌ای که اگر راست باشد ابداً مربوط به تو نیست . واگر دروغ ونادرست باشد زیانی برای تو ندارد ، تو را با برتر وغیر برتر ورئیس سیاسی اسلام وزیردستانش چکار؟ اسیران آزاد شدهٔ کفّار جاهلیّت وفرزندانشان را با امتیازات بین مهاجران نخستین وترتیب درجات وتعریف طبقاتشان چه نسبت؟! هیهات! خود را در صفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای؛ کار به جایی رسیده که محکومان حاکم شده‌اند!

---

۱ ـ این ضرب المثل مانند این مثل فارسی است که «زیره به کرمان می‌برد» .

أَلا تَرْبَعُ أَيُّها الإِنْسانُ عَلىٰ ظَلْعِكَ! وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ ، وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخَّرَكَ الْقَدْرُ ، فَما عَلَيْكَ غَلَبَةُ الْمَغْلُوبِ وَلا لَكَ ظَفَرُ الظّافِرِ .

فَإِنَّكَ لَذَهّابٌ في التِّيهِ ، رَوّاغٌ عَنِ الْقَصْدِ ، أَلا تَرىٰ ـ غَيْرَ مُخْبِرٍ لَكَ لٰكِنْ بِنِعْمَةِ اللهِ أُحَدِّثُ ـ : أَنَّ قَوْماً اسْتُشْهَدُوا في سَبِيلِ اللهِ مِنَ الْمُهاجِرينَ [والأنصارِ] وَلِكُلٍّ فَضْلٌ ، حَتّىٰ إِذا اسْتُشْهِدَ شَهيدُنا قِيلَ : «سَيِّدُ الشُّهداءِ» وَخَصَّهُ رَسُولُ اللهِ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلاتِهِ عَلَيْهِ؟ أَوَ لا تَرىٰ أَنَّ قَوْماً قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ في سَبِيلِ اللهِ وَلِكُلٍّ فَضْلٌ ، حَتّىٰ إِذا فُعِلَ بِواحِدِنا كَما فُعِلَ بِواحِدِهِمْ قِيلَ : «الطَّيّارُ في الْجَنَّةِ» وَ «ذُوالْجَناحَيْنِ» وَلَوْلا ما نَهَى اللهُ عَنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذاكِرٌ فَضائِلَ جُمَّةً تَعْرِفُها قُلُوبُ الْمُؤْمِنينَ ، وَلا تَمُجُّها آذانُ السّامِعينَ ، فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنّا صَنايعُ رَبِّنا ، وَالنّاسُ بَعْدُ صَنايعُ لَنا ،

ای انسان چرا سر جایت نمی‌نشینی؟! وچرا از کوتاهی وناتوانی خویش آگاه نمی‌شوی؟! وچرا به جای خودت که قضا وقدر برای تو تأخیر داشته باز نمی‌گردی؟! غلبهٔ مغلوب وپیروزی پیروزمند با تو چه ارتباطی دارد؟!

تو همان کسی هستی که همواره در بیابان گمراهی سرگردانی واز راه راست وحدّ اعتدال منحرفی ، مگر نمی‌بینی ـ نه این که بخواهم خبرت دهم بلکه به عنوان شکر وسپاسگزاری نعمت خداوند می‌گویم ـ جمعیتی از مهاجران وانصار در راه خدا شربت شهادت نوشیدند وهر کدام دارای مقام ومرتبتی بودند ، امّا هنگامی که شهید ما «حمزه» شربت شهادت نوشید به او گفته شد «سیّد الشّهداء» ورسولخدا هنگام نماز بر وی [به جای پنج تکبیر] هفتاد تکبیر گفت . ونیز مگر نمی‌دانی گروهی دستشان در میدان جهادقطع شد که هرکدام مقام ومنزلتی دارند ، ولی هنگامی که این جریان دربارهٔ یکی از ما انجام شد لقب «طیّار» به او دادند وگفته شد : «در آسمان بهشت با دو بال خود پرواز می‌کند»! . واگر نه این بود که خداوند نهی کرده که انسان خویشتن را بستاید فضائل فراوانی را بر می‌شمردم که دلهای آگاه مؤمنان با آن آشنا است وگوشهای شنوندگان از شنیدن آنها تحاشی ندارد . به هر حال دست از این سخنها بردار وگمراهان را از خود دور کن! ما ساخته وپرورش یافته ورهین منّت پروردگار خویش هستیم ؛ ولی مردم پرورش یافته وتربیت شدهٔ مایند ،

لَمْ يَمْنَعْنا قَدِيمُ عِزِّنا ، وَلا عادِيُّ طَوْلِنا عَلىٰ قَوْمِكَ إِنْ خَلَطْناكُمْ بِأَنْفُسِنا ، فَنَكَحْنا وَأَنْكَحْنا ، فِعْلَ الأَكْفاءِ ، وَلَسْتُمْ هُناكَ .

وَأَنّىٰ يَكُونُ ذلِكَ كَذلِكَ ، وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ ، وَمِنَّا أَسَدُ اللهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الأَحْلافِ ، وَمِنّا سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صِبْيَةُ النّارِ ، وَمِنّا خَيْرُ نِساءِ الْعالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمّالَةُ الْحَطَبِ! في كَثِيرٍ مِمّا لَنا عَلَيْكُمْ ، فَإِسْلامُنا ما قَدْ سُمِعَ ، وَجاهِلِيَّتُكُمْ لا تُدْفَعُ ، وَكِتابُ اللهِ يَجْمَعُ لَنا ما شَذَّ عَنّا ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعالىٰ : ﴿وَأُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ في كِتابِ اللهِ﴾ ، وَقَوْلُهُ تَعالىٰ : ﴿إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ، فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلىٰ بِالْقَرابَةِ وَتارَةً أَوْلىٰ بِالطّاعَةِ .

وَلَمّا احْتَجَّ الْمُهاجِرُونَ عَلَى الأَنْصارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ فَلَجُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنْ

آمیزش واختلاط ما با شما هرگز عزّت همیشگی وعطاهای ما را بر شما از بین نمی‌برد . ما از طایفهٔ شما همسر گرفتیم وبه طایفهٔ شما همسر دادیم ، همچون اقوام همطراز ، در حالیکه شما هرگز در این پایه نبودید .

وچگونه ممکن است چنین باشد در حالی که پیغمبر ﷺ از ما است ، وتکذیب کننده (أبوجهل) از شما ، اسد الله (حمزه) از ما است ، واسد الأحلاف (أبوسفیان جمع کننده وقسم دهندهٔ احزاب برای جنگ با پیامبر) از شما ؛ دو سیّد وآقای جوانان بهشتی (حسن وحسین) از ما هستند وکودکان آتش (اولاد مروان یا فرزندان عقبة بن ابی‌معیط) از شما ، بهترین زنان جهان (فاطمه) از ما است ، وحمّالة الحطب (همسر أبولهب) از شما ، وچیزهای فراوان دیگری از این قبیل ، دربارهٔ ما وشما! دوران اسلام ما به گوش همه رسیده وکارهای ما در دوران جاهلیّت نیز بر کسی مخفی نیست ؛ کتاب خدا قرآن آنچه را که بر نشمردیم در یک آیه جمع کرده ونشان داده است وآن گفتهٔ خداوند است که : «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر سزاوارترند ـ انفال : ۷۵» ، ونیز فرموده است : «شایسته‌ترین مردم به إبراهیم کسانی هستند که از او تبعیّت کردند وهمچنین این پیامبر وکسانی که ایمان آورده‌اند ، وخداوند ولیّ وسرپرست مؤمنان است ـ اعراف : ۳» ، پس ما از یک طرف به وسیلهٔ قرابت از دیگران سزاوارتریم واز طرف دیگر در اثر اطاعت .

وآن روز که مهاجرین در «سقیفه» با انصار گفتگو کردند توانستند با ذکر قرابت

يَكُنِ الْفَلْجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنا دُونَكُمْ ، وَ إِنْ يَكُنْ بِغَيْرِهِ فَالأَنْصارُ عَلىٰ دَعْواهُمْ .
وَزَعَمْتَ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفاءِ حَسَدْتُ ، وَعَلىٰ كُلِّهِمْ بَغَيْتُ ، فَإِنْ يَكُنْ ذلِكَ كَذلِكَ ، فَلَيْسَ الْجِنايَةُ عَلَيْكَ ، فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ .

وَتِلْكَ شَكاةٌ ظاهِرٌ عَنْكَ عارُها

وَقُلْتَ : إِنِّي كُنْتُ أُقادُ كَما يُقادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتّىٰ أُبايِعَ ، وَلَعَمْرُ اللهِ لَقَدْ أَرَدْتَ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ! . وَما عَلَى المسلم مِنْ غَضاضَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُوماً ما لَمْ يَكُنْ شاكّاً فِي دِينِهِ ، وَلا مُرْتاباً بِيَقِينِهِ ، وَهٰذِهِ حُجَّتِي إِلىٰ غَيْرِكَ قَصْدُها ، وَلٰكِنِّي أَطْلَقْتُ لَكَ مِنْها بِقَدْرِ ما سَنَحَ مِنْ ذِكْرِها .

ثُمَّ ذَكَرْتَ ما كانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرِ عُثْمانَ ، فَلَكَ أَنْ تُجابَ عَنْ هٰذِهِ لِرَحِمِكَ مِنْهُ ، فَأَيُّنا كانَ أَعْدىٰ لَهُ وَأَهْدىٰ إِلىٰ مُقاتَلَتِهِ ، أَمْ مَنْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَاسْتَكَفَّهُ ، أَمْ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ

وخویشاوندی با پیغمبر ﷺ بر آنان پیروز شوند ؛ اگر این دلیل برتری است پس حقّ با ما است نه با شما ، واگر دلیل دیگری دارد ادّعای انصار به جای خود باقی است .

تو گمان برده‌ای که من بر تمام خلفا حسد ورزیده‌ام وبر همهٔ ایشان طغیان کرده‌ام ، اگر چنین باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم! وبه گفتهٔ شاعر :

«این نقصی است که گَرد ننگ آن بر تو نمی‌نشیند»!

وگفته‌ای که مرا همچون شتر افسار زدند وکشیدند که بیعت کنم! عجبا! بـه خـدا سوگند با این سخن خواسته‌ای مذمّت کنی وناخواسته مدح وثنا گفته‌ای ، خواسـته‌ای رسوا کنی ولی رسوا شده‌ای ، این برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شـود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد ودر یقین خود شکّ نکند واین خلاصهٔ حجّت ودلیل من است حتّی در برابر غیر تو ؛ من به همین خلاصه وکوتاهی اکتفا کردم که جای شرحش نیست!

سپس در بارهٔ وضع من با عثمان یادآور شده‌ای وحقّ توست که از این گفتار پاسخ داده شوی چرا که از خویشان وبستگانش بودی ، حال کدامیک از ما دشمـنیش بـا او شدیدتر بود وراه را برای کشندگانش مهیّاتر ساخت؟ آیا کسی که به یاریش پرداخت

فَتَراخیٰ عَنْهُ وَبَثَّ الْمَنُونَ إِلَيْهِ حَتّیٰ أَتیٰ عَلَيْهِ قَدَرُهُ؟ كَلاّ وَاللهِ لَقَدْ عَلِمَ اللهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا ، وَلا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّ قَلِيلاً ، وَما كُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحْداثاً ، فَإِنْ كانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشادي وَهِدايَتي لَهُ ، فَرُبَّ مَلُومٍ لا ذَنْبَ لَهُ ،

وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةَ الْمُتَنَصِّحُ

وَما أَرَدْتُ إِلاّ الإِصْلاحَ ما اسْتَطَعْتُ ، وَما تَوْفِيقِي إِلاّ بِاللهِ ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ .

وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لي وَلا لِأَصْحابي عَنْكَ إِلاّ السَّيْفُ ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبارٍ! ، مَتیٰ أَلْفَيْتَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ عَنِ الأَعْداءِ ناكِلِينَ وَبِالسُّيُوفِ مُخَوَّفِينَ؟

فَلَبِّثْ قَلِيلاً يَلْحَقِ الْهَيْجا حَمَلْ

فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ ، وَيَقْرُبُ مِنْكَ ما تَسْتَبْعِدُ ، وَأَنا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ في جَحْفَلٍ مِنَ

واز او خواست که به جایش بنشیند ودست بکشد؟ ویا کسی که [عثمان] از او یاری خواست واو تأخیر کرد تا مرگ بر سرش هجوم آورد وزندگیش به سرآمد؟ نه ، به خدا سوگند «خداوند مانعان از نصرت را خوب می‌شناسد وهم آنان که به برادران خود می‌گفتند : به سوی ما آیید وبه هنگام ناراحتی جز مقدار کمی به کمک نمی‌شتافتند ـ احزاب : ۱۸» ، من نمی‌گویم در مورد بدعتهایی که به وجود آورده بود بر او عیب نمی‌گرفتم ، می‌گرفتم واز آن عذرخواهی نمی‌کنم اگر گناه من هدایت وارشاد اوست ، بسیارند کسانی که مورد ملامت واقع می‌شوند وبی‌گناهند . وبه گفتهٔ شاعر :

گاهی فرد خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می‌کند ، مورد تهمت قرار می‌گیرد

ومن قصدی «جز اصلاح تا حدّ توانایی ندارم وموفّقیّت من تنها به لطف خدا است وتوفیق را جز از خداوند نمی‌خواهم ، بر او توکّل کردم وبه او بازگشتم ـ هود : ۸۸» .

وگفته‌ای که نزد تو برای من وأصحابم جز شمشیر چیزی نیست ؛ راستی مضحک است بعد از آن گریه کردن! کی به یاد داری وچه وقت بوده که فرزندان «عبدالمطّلب» به دشمن پشت کنند واز شمشیر بترسند؟!

پس کمی صبر کن که حریفت به میدان خواهد آمد!

وبزودی آن کس راکه تعقیب می‌کنی به تعقیب تو برخواهد خواست وآنچه راکه از آن فرار می‌کنی ؛ در نزدیکی خود خواهی یافت ومن در میان سپاهی عظیم از مهاجران

الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ وَالتّابِعينَ بِإِحْسانٍ ، شَديدٍ زِحامُهُمْ ، ساطِعٍ قَتامُهُمْ ، مُتَرْبِلينَ سَرابيلَ الْمَوْتِ أَحَبُّ اللِّقاءِ إِلَيْهِمْ لِقاءُ رَبِّهِمْ ، وَقَدْ صَحِبَتْهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ ، وَسُيُوفٌ هاشِمِيَّةٌ ، قَدْ عَرَفْتَ مَواقِعَ نِصالِها فِي أَخيكَ وَخالِكَ وَجَدِّكَ وَأَهْلِكَ ، وَما هِيَ مِنَ الظّالِمينَ بِبَعيدٍ .

۹۱ ـ وَكَتَبَ عليه السلام أَيْضاً إِلىٰ مُعاوِيَةَ :

أَمّا بَعْدُ ، فَإِنّا كُنّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلىٰ ما ذَكَرْتَ مِنَ الأُلْفَةِ وَالْجَماعَةِ ، فَفَرَّقَ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ : أَنّا آمَنّا وَكَفَرْتُمْ ، وَالْيَوْمَ : أَنّا اسْتَقَمْنا وَفَتَنْتُمْ ، وَما أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلاّ كَرْهاً وَبَعْدَ أَنْ كانَ أَنْفُ الإِسْلامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله حِزْباً .

وَذَكَرْتَ أَنِّي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ ، وَشَرَّدْتُ بِعائِشَةَ ، وَنَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ ، وَذلِكَ أَمْرٌ غِبْتَ عَنْهُ ، فَلا الْجِنايَةَ عَلَيْكَ ، وَلا الْعُذْرَ فِيهِ إِلَيْكَ ، وَذَكَرْتَ أَنَّكَ زائِري فِي الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ ، وَقَدِ انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ يَوْمَ أُسِرَ أَخُوكَ فَإِنْ كانَ فِيكَ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهْ فَإِنِّي إِنْ أَزُرْكَ

وانصار وتابعان ؛ به سرعت به سوی تو خواهم آمد با کسانی که جمعیّتشان به هم فشرده است ، به هنگام حرکتشان غبار ، آسمان را تیره وتار می‌کند ؛ لباس شهادت در تن دارند ، بهترین ملاقات برایشان ملاقات با پروردگارشان است . همراه این لشکر فرزندان بدرند وشمشیرهای هاشمی ، که می‌دانی لبهٔ تیز آنها چگونه بر پیکر برادر ، دایی ، جدّ وخاندانت قرار گرفت! «واین از ستمگران دور نیست ـ هود : ۸۳»! .

۹۱ ـ ونامه‌ای دیگر از أمیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه :

امّا بعد ؛ ما وشما همانطوری که یادآوری نموده‌ای گرد هم جمع وبا هم انس داشتیم ، ولی در گذشته از هم جدا شدیم ، زیرا ما ایمان آوردیم وشما به کفر خود باقی ماندید ، امروز هم ما به راه راست می‌رویم وشما پیرامون فتنه هستید . آنها که از گروه شما اسلام را پذیرا شدند از روی میل نبود ؛ بلکه در حالی بود که همهٔ بزرگان عرب در برابر رسولخدا صلی الله علیه وآله تسلیم شدند ودر حزب او درآمدند.

نوشته بودی که من ، طلحه و زبیر راکشته و عایشه را تبعید کرده‌ام ودر«کوفه» و «بصره» اقامت گزیده‌ام! این مربوط به تو نیست ولزومی ندارد عذر آن را از تو بخواهم . ویادآور شده بودی که با گروهی از «مهاجران» و «انصار» به مقابلهٔ با من خواهی شتافت (کدام مهاجر وکدام انصار؟) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن أبوسفیان روز فتح مکّه) اسیر شد ؛ پایان یافت .

فَذلِكَ جَدِيرٌ أَنْ يَكُونَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّما بَعَثَني لِلنِّقْمَةِ مِنْكَ! ، وَ إِنْ تَزُرْني فَكَما قالَ أَخُو بَني أَسَدٍ :

مُسْتَقْبِلينَ رِياحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ بِحاصِبٍ بَيْنَ أَغْوارٍ وَجُلْمُودِ

وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَخالِكَ وَأَخِيكَ في مَقامٍ واحِدٍ ، وَإِنَّكَ وَاللهِ ما عَلِمْتُ ؛ الأَغْلَفُ الْقَلْبِ الْمُقارِبُ الْعَقْلِ ، وَالأَوْلىٰ أَنْ يُقالَ لَكَ : إِنَّكَ رَقِيتَ سُلَّماً أَطْلَعَكَ مَطْلَعَ سُوءٍ عَلَيْكَ لا لَكَ ، لِأَنَّكَ نَشَدْتَ غَيْرَ ضالَّتِكَ وَرَعَيْتَ غَيْرَ سامِتَتِكَ وَطَلَبْتَ أَمْراً لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ ، وَلا في مَعْدِنِهِ ، فَما أَبْعَدَ قولَكَ مِنْ فِعْلِكَ!! وَقَرِيبٌ ما أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمامٍ وَأَخْوالٍ! حَمَلَتْهُمُ الشَّقاوَةُ وَتَمَنِّي الْباطِلِ ، عَلَى الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ ، فَصُرِعُوا مَصارِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيماً ، وَ لَمْ يَمْنَعُوا حَرِيماً ، بِوَقْعِ سُيُوفٍ ما خَلا مِنْها الْوَغىٰ ، فَلَمْ تُماشِها الْهُوَيْنىٰ ،

با این حال اگر در این ملاقات شتاب داری ؛ دست نگهدار ؛ زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است . چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده که از تو انتقام بگیرم! واگر تو با من دیدار کنی چنان است که شاعر «بنی‌اسد» گفته :

«به استقبال تندباد تابستانی می‌شتابند که آنان را با سنگریزه‌ها ومیان غبار وتخته سنگها در هم می‌کوبد» .

ونزد من همان شمشیری است که بر پیکر جدّ ودایی وبرادرت (در میدان بدر) کوبیدم! وبخدا سوگند من می‌دانم تو مردی بی‌خرد وپوشیده دل هستی . وسزاوار است در بارهٔ تو گفته شود : به نردبانی بالا رفته‌ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده که به زیان تو است نه به سود تو ، زیرا به کسی می‌مانی ، که غیر گمشدهٔ خود را می‌جوید وگوسفندان دیگری را می‌چراند . وتو جویای مقامی هستی که نه سزاوار آنی ونه در کانون آن قرار داری ، چقدر میان کردار وگفته‌ات فاصله است؟ وچقدر به عموها ودائیهای بت‌پرست خود شباهت داری؟! همانها که شقاوت وتمنّای باطل وادارشان ساخت که «محمّد ـ صلّی الله عَلَیْهِ وآله ـ» را انکار کنند وهمانگونه که می‌دانی با او ستیزه کردند تا به خاک وخون غلطیدند ونتوانستند از خود دفاع کنند ونه از زخم شمشیرها که میدان نبرد از آن خالی نیست وسستی با آن نمی‌سازد ، خود را حفظ نمایند .

وَقَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتَلَةِ عُثْمانَ فَادْخُلْ فِيما دَخَلَ فِيهِ النّاسُ ثُمَّ حاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمِلْكَ وَإِيّاهُمْ عَلىٰ كِتابِ اللهِ.

وَ أَمّا تِلْكَ الَّتي تُريدُ، فَإِنَّها خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصالِ، وَالسَّلامُ لِأَهْلِهِ.

٩٢ ـ وَكَتَبَ عليه السلام إِلىٰ مُعاوِيَةَ فِي كِتابٍ آخَرَ:

فَسُبْحانَ اللهِ ما أَشَدَّ لُزُومَكَ لِلْأَهْواءِ الْمُبْتَدِعَةِ، وَالْحَيْرَةِ الْمُتَّبَعَةِ، مَعَ تَضْييعِ الْحَقايِقِ، وَاطِّراحِ الْوَثايِقِ، الَّتي هِيَ لِلّهِ طِلْبَةٌ، وَعَلىٰ عِبادِهِ حُجَّةٌ، فَأَمّا إِكْثارُكَ الْحِجاجَ فِي عُثْمانَ وَقَتَلَتِهِ فَإِنَّكَ إِنَّما نَصَرْتَ عُثْمانَ حَيْثُ كانَ النَّصْرُ لَكَ وَخَذَلْتَهُ حَيْثُ كانَ النَّصْرُ لَهُ، وَالسَّلامُ.

٩٣ ـ وَرَوىٰ أَبُوعُبَيْدَةَ قالَ: كَتَبَ مُعاوِيَةُ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام: إِنَّ لي فَضائِلَ كَثِيرَةً، كانَ أَبي سَيِّداً فِي الْجاهِلِيَّةِ، وَصِرْتُ مَلِكاً فِي الإِسْلامِ، وَأَنا صِهْرُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَخالُ الْمُؤْمِنينَ، وَكاتِبُ الْوَحْيِ.

فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام: أَبِالْفَضائِلِ يَبْغِي عَلَيَّ ابْنُ آكِلَةِ الأَكْبادِ؟! اكْتُبْ إِلَيْهِ يا غُلامُ:

مُحَمَّدٌ النَّبِيُّ أَخي وَصِنْوي وَحَمْزَةُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ عَمّي

تو دربارهٔ قاتلان عثمان زیاد حرف زدی، بیا نخست همچون سایر مسلمانان با من بیعت کن، سپس دربارهٔ آنها طرح شکایت نما تا من طبق حکم‌خداوند میان تو وآنان داوری‌کنم.

امّا آنچه را تو می‌خواهی؛ مانند فریب دادن طفل است، که بخواهند وی را از شیر بگیرند! وسلام به افراد در خور آن!.

٩٣ ـ أبوعبیده نقل کرده که معاویه نامه‌ای به أمیرالمؤمنین عليه السلام نوشت که فضائل من بسیار است: پدر من از بزرگان جاهلیّت بود، ومن نیز فرمانروای مسلمانان گشتم، من با پیامبر خویشی سببی داشته وبه واسطهٔ خواهرم که مادر مؤمنین است من دایی مؤمنین می‌باشم، ونیز کاتب قرآن نیز بوده‌ام.

أمیرالمؤمنین عليه السلام پس از مطالعهٔ نامه فرمود: آیا این پسر هند جگرخوار است که به فضائل خود به من فخر می‌کند؟! ای غلام این نامه را برای او بنویس:

محمّد پیامبر برادر وهم ریشهٔ من وحمزهٔ سیّد الشّهداء عموی من است.

وَجَعْفَرٌ الَّذي يُضْحي وَيُمْسي يَطِيرُ مَعَ الْمَلائِكَةِ ابْنُ اُمِّي
وَبِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْني وَعِرْسي مُسَوَّطٌ لَحْمُها بِدَمي وَلَحْمي
وَسِبْطا أَحْمَدَ وَلَدايَ مِنْها فَأَيُّكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمي
سَبَقْتُكُمْ إِلَى الإِسْلامِ طُرّاً غُلاماً ما بَلَغْتُ أَوانَ حُلْمي
وَصَلَّيْتُ الصَّلاةَ وَكُنْتُ طِفْلاً مُقِرّاً بِالنَّبِيِّ في بَطْنِ اُمِّي
وَأَوْجَبَ لي وِلايَتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ
أَنَا الرَّجُلُ الَّذي لاتُنْكِرُوهُ لِيَوْمِ كَرِيهِهِ وَلِيَوْمِ سَلِمِ
فَوَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ لِمَنْ يَلْقَى الإِلٰهَ غَداً بِظُلْمي

فَقالَ مُعاوِيَةُ : أَخْفُوا هٰذا الْكِتابَ ، لا يَقْرَأُهُ أَهْلُ الشّامِ فَيَمِيلُوا إِلىٰ ابْنِ أَبي طالِبٍ .

۹۴ ـ وَرُوِيَ عَنِ الصّادِقِ علیه‌السلام أَنَّهُ قالَ : لَمّا قُتِلَ عَمّارُ بْنُ ياسِرٍ ارْتَعَدَتْ فَرائِصُ خَلْقٍ

و جناب جعفر که شبانه روز با فرشتگان پرواز می‌کند برادر من است .

ودخت پیامبر خدا فاطمه علیهاالسلام زوجه وهمراز من بود ، وچنان با هم صمیمی بودیم که گویی گوشت تن من مخلوط به گوشت وخون او بود .

ودو دختر زادهٔ پیامبر (حسن وحسین) دو فرزند منند ، پس کدامیک از شما سهمی چون من دارد؟.

از همهٔ شما در اسلام پیشی گرفتم ، در حالیکه پسر بچّه‌ای به بلوغ نرسیده بودم .

ودر همان‌کودکی با پیامبر نماز خواندم ، ودر شکم‌مادرم به پیامبر ایمان آورده بودم .

ورسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خمّ ولایت مرا توسّط خود بر شما واجب ساخت .

من کسی هستم که همه مرا می‌شناسید چه در روزهای سخت وچه در آرامش .

پس وای بر کسی که ؛ وای بر کسی که ؛ وای بر کسی که فردا خداوند را با ستمِ به من ملاقات کند! .

معاویه پس از خواندن این اشعار دستور به مخفی نمودن آن داده وگفت : مبادا اهل شام آن را بخوانند که در اینصورت متمایل به علیّ بن ابی‌طالب خواهند شد .

۹۴ ـ از حضرت صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود : وقتی عمّار بن یاسر شهید شد

كَثِيرٍ، وَقالُوا: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «عَمّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْباغِيَةُ» فَدَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْعاصِ عَلىٰ مُعاوِيَةَ وَقالَ: يا أَمِيرَالمؤْمِنينَ قَدْ هاجَ النّاسُ وَاضْطَرَبُوا، قالَ: لِماذا؟ قالَ: قُتِلَ عَمّارٌ. فَقالَ: قُتِلَ عَمّارٌ، فَماذا؟

قالَ: أَلَيْسَ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْباغِيَةُ»؟

فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ: دَحَضْتَ فِي قَوْلِكَ، أَنَحْنُ قَتَلْناهُ؟ إِنَّما قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ لَمّا أَلْقاهُ بَيْنَ رِماحِنا!

فَاتَّصَلَ ذلِكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام فَقالَ: فَإِذاً رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله هُوَ الَّذي قَتَلَ حَمْزَةَ لَمّا أَلْقاهُ بَيْنَ رِماحِ الْمُشْرِكينَ!!.

۹۵ ـ وَكَتَبَ عليه السلام إِلىٰ عَمْرِو بْنِ الْعاصِ فِي أَثْناءِ كِتابٍ:

فَإِنَّكَ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعاً لِدُنْيا امْرِيءٍ ظاهِرٍ غَيُّهُ، مَهْتُوكٍ سِتْرُهُ، يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ،

وخبر آن به اهل شام رسید لرزه بر اندام مردم بسیاری افتاده وبا یکدیگر گفتند کـه: رسولخدا صلى الله عليه وآله در باب عمّار فرموده: «ای عمّار تو را گروه سـتمکار مـی‌کشند»، پس عمرو عاص نزد معاویه رفته واظهار داشت ای امیرمؤمنان در میان مردم فتنه وهیجان وآشوب سختی برپا شده، معاویه گفت: برای چه؟ گفت: به جهت قتل عمّار، معاویه گفت: عمّار کشته شده، مگر چه شده؟

عمرو عاص گفت: مگر نمی‌دانی که رسولخدا صلى الله عليه وآله قاتل او را گروه ستمکار نامیده است؟

معاویه گفت: ای عمرو تو هم خطا رفتی، مگر ما قاتل او هستیم؟ قاتل او فقط علیّ ابن ابی‌طالب است که او را در مسیر تیرهای ما قرار داده.

این خبر به سمع حضرت أمیر علیه السّلام رسیده وفرمود: اگر اینطور باشد پس رسولخدا صلّی الله علیه و آله قاتل حمزه خواهد بود زیرا همو حمزه را در مسیر تیرهای مشرکین قرار داد!!.

۹۵ ـ حضرت أمیر علیه السلام در ضمن نامه‌ای به عمرو عاص فرمود:

تو دین خود را تابع دنیای کسی قرار داده‌ای که گمراهی وضلالتش آشکار است وپرده‌اش دریده! افراد با شخصیّت وبزرگوار را در همنشینی با خود لکّه دار مـی‌سازد

وَيُسَفِّهُ الْحَلِيمَ بِخَلْطَتِهِ، فَاتَّبَعْتَ أَثَرَهُ، وَطَلَبْتَ فَضْلَهُ، اتِّبَاعَ الْكَلْبِ لِلضَّرْغامِ يَلُوذُ إِلىٰ مَخالِبِهِ وَيَنْتَظِرُ ما يُلْقىٰ إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيسَتِهِ، فَأَذْهَبْتَ دُنْياكَ وَآخِرَتَكَ!، وَلَوْ أَخَذْتَ بِالْحَقِّ أَدْرَكْتَ ما طَلَبْتَ، فَإِنْ يُمْكِنِّي اللهُ مِنْكَ وَمِنِ ابْنِ أَبِي سُفْيانَ أَخْبَرْتُكُما بِما قَدَّمْتُما، فَإِنْ تُعْجِزا وَتَبْقَيا فَما أَمامَكُما شَرٌّ لَكُما، وَالسَّلامُ.

۹۶ ـ وَقالَ عليه‌السلام في عَمْرٍو ـ جَواباً عَمّا قالَ فِيهِ ـ:

عَجَباً لابْنِ النّابِغَةِ يَزْعَمُ لِأَهْلِ الشّامِ أَنَّ فِيَّ دَعابَةً وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعابَةٌ، أُعافِسُ وَأُمارِسُ، لَقَدْ قالَ باطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً، أَما وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ، إِنَّهُ يَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ وَيَقْطَعُ الإِلَّ، فَإِذا كانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! ما لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَها، فَإِذا كانَ ذلِكَ كانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سُبَّتَهُ.

وانسان حلیم وعاقل با معاشرت با او به سفاهت ونادانی می‌گراید. تو گام به جای قدم او گذاشتی وبخشش او را خواستار گردیدی، همچون سگی که به دنبال شیری برود؛ به چنگال او متّکی شده ومنتظر قسمتهای اضافی شکارش باشد که به سوی او اندازد (تو با اینکار) دنیا وآخرتت را تباه کرده‌ای! در حالی که اگر به حقّ می‌پیوستی آنچه می‌خواستی به آن می‌رسیدی. (چرا که استعداد کافی داری). اگر خدا به من امکان دهد ودستم به تو وپسر أبوسفیان برسد شما را به جزای اعمالتان خواهم رساند، امّا اگر حوادث به نوعی شد که قدرت بر آن نیافتم وشما باقی ماندید آنچه در پیش داشته ودر سرای آخرت برای شما مهیّا گردیده بدتر است. والسّلام.

۹۶ ـ آنحضرت در پاسخ به مطلبی که عمرو عاص در باره‌اش گفته بود فرمود:

شگفتا بر پسر آن زن بدنام، که در میان مردم شام نشر می‌دهد که من اهل مزاح هستم، مردی شوخ طبع که مردم را سرگرم شوخی می‌کند، حرفی باطل گفته وسخنی به گناه انتشار داده است! آگاه باشید که بدترین گفتار؛ دروغ است، او سخن می‌گوید ودروغ می‌گوید، وعده می‌دهد وتخلّف می‌نماید، اگر از او چیزی درخواست شود بخل می‌کند، امّا خود سؤال می‌کند واصرار می‌ورزد، به پیمان خیانت می‌کند، وپیوند خویشاوندی را قطع می‌کند، به هنگام نبرد سر وصدا راه می‌اندازد وتهییج وتحریص می‌نماید (امّا این سر وصدا) تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگام برای رهایی جانش بهترین نقشهٔ او بالا زدن جامه وآشکار ساختن عورتش می‌باشد.

أَما وَاللهِ إِنِّي لَيَمْنَعُني مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيانُ الآخِرَةِ ، وَإِنَّهُ لَمْ يُبايِعْ مُعاوِيَةَ حَتّىٰ شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ أَتِيَّةً ، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلىٰ تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً .

۹۷ ـ وَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبي بَكْرٍ إِلىٰ مُعاوِيَةَ احْتِجاجاً عَلَيْهِ :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ : مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي‌بَكْرٍ ، إِلىٰ الْغاوِي مُعاوِيَةَ بْنِ صَخْرٍ ، سَلامُ اللهِ عَلىٰ أَهْلِ طاعَةِ اللهِ مِمَّنْ هُوَ أَهْلُ دِينِ اللهِ وَأَهْلُ وِلايَةِ اللهِ .

أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللهَ بِجَلالِهِ وَسُلْطانِهِ خَلَقَ خَلْقاً بِلا عَبَثٍ مِنْهُ ، وَلا ضَعْفٍ بِهِ في قُوَّةٍ ، وَلٰكِنَّهُ خَلَقَهُمْ عَبِيداً ، فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ، وَغَوِيٌّ وَرَشِيدٌ ، ثُمَّ اخْتارَهُمْ عَلىٰ عِلْمٍ مِنْهُ ، وَاصْطَفىٰ وَانْتَجَبَ مِنْهُمْ مُحَمّداً صلّى الله عَلَيْهِ وآله وَاصْطَفاهُ لِرِسالَتِهِ ، وَائْتَمَنَهُ عَلىٰ وَحْيِهِ فَدَعا إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، فَكانَ أَوَّلُ مَنْ أَجابَ وَأَنابَ ، وَأَسْلَمَ وَسَلَّمَ ، أَخُوهُ وَابْنُ عَمِّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبي‌طالِبٍ عَلَيْهِ السّلام فَصَدَّقَهُ بِالْغَيْبِ الْمَكْتُومِ، وَآثَرَهُ عَلىٰ كُلِّ حَمِيمٍ ،

آگاه باشید که به خدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی وسرگرمی باز می‌دارد ولی او را فراموشی آخرت از گفتن سخن حقّ بازداشته است ، او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد ، ودر برابر از دست دادن دینش بهای اندکی بگیرد .

۹۷ ـ محمّد بن ابی‌بکر نامه‌ای احتجاج گونه به این قرار به معاویه نگاشت :

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم : از محمّد بن ابی‌بکر ، به فرد منحرف : معاویة بن صخر ، سلامِ خدا بر دینداران واهل ولایت که امتثال اوامر الهی را می‌کنند .

امّا بعد ؛ خداوند متعال به جلالت وسلطنت خود موجودات جهان را آفریده ودر اینکار هیچ لهو وعبثی نداشته وعاری از هر نیاز وضعفی بود ، بلکه آنانرا برای عبادت آفرید ، پس برخی از آنان خوشبخت وبرخیشان بدبختند ، بعضی گمراه وبرخی ره یافته‌اند ، سپس بر اساس علم خود اینان را اختیار نمود واز میانشان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برگزیده وانتخاب کرد ، واو را مأمور به رسالت خود ساخته وامین وحی قرار داد ، پس آنحضرت نیز با حکمت واندرز نیکو مردم را به سوی پروردگارش خواند ، واوّلین کسی که پاسخ مثبت داده وسوی او رفت‌واسلام آورده وتسلیم شد ، برادر وپسر عمویش علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود که سخنان آنحضرت را پنهانی تصدیق کرده واو را بر تمام خویشان واقربای خود اختیار نموده

وَوَقاهُ مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ، وَواساهُ بِنَفْسِهِ فِي كُلِّ خَوْفٍ، وَقَدْ رَأَيْتُكَ تُساوِيهِ وَأَنْتَ أَنْتَ وَهُوَ هُوَ، الْمُبْرِزُ السّابِقُ فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَأَنْتَ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ لَمْ تَزَلْ أَنْتَ وَأَبُوكَ تَبْغِيانِ فِي دِينِ اللهِ الْغَوائِلَ، وَتَجْتَهِدانِ عَلىٰ إِطْفاءِ نُورِ اللهِ، تَجْمَعانِ الْجُمُوعَ عَلىٰ ذلِكَ، وَتَبْذُلانِ فِيهِ الأَمْوالَ، وَتُحالِفانِ عَلَيْهِ الْقَبائِلَ. عَلىٰ ذلِكَ ماتَ أَبُوكَ، وَعَلَيْهِ خَلَّفْتَهُ أَنْتَ.

فَكَيْفَ ـ لَكَ الْوَيْلُ ـ تَعْدِلُ عَنْ عَلِيٍّ وَهُوَ وارِثُ عِلْمِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَوَصِيُّهُ، وَأَوَّلُ النّاسِ لَهُ اتِّباعاً وَآخِرُهُمْ بِهِ عَهْداً، وَأَنْتَ عَدُوُّهُ وَابْنُ عَدُوِّهِ، فَتَمَتَّعْ بِباطِلِكَ ما اسْتَطَعْتَ، وَتَبَدَّدْ بِابْنِ الْعاصِ فِي غَوايَتِكَ فَكانَ أَجَلُكَ قَدِ انْقَضىٰ، وَكَيْدُكَ قَدْ وَهىٰ، ثُمَّ تَسْتَبِينُ لَكَ لِمَنْ تَكُونُ الْعاقِبَةُ الْعُلْيا، وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ.

۹۸ ـ فَأَجابَهُ مُعاوِيَةُ عَلىٰ هٰذَا الْكِتابِ:

ونقد جان خود را برای سلامتی وخوشی آنحضرت پیوسته بـه کـف داشت، وهـنگام گرفتاری وسختی واقدامات مخالفین وآزار دشمنان نسبت به رسـولخدا در نهـایت همّت ومحبّت وصمیمیّت می‌کوشید. وامروز تو را می‌بینم که می‌خواهی نسبت بـه عـلیّ بـن ابی‌طالب علیه‌السلام افتخار وبرتری جوئی! حال اینکه تو تویی واو او است، همو که در تمام قسمتهای خیر بارز وبرجسته است وتو لعین پسر لعینی، وتو وپدرت همـواره مخـالف ودشمن اسلام وپیامبر بوده واز هیچ توطئه‌ای فـروگذار نکـرده‌ایـد، ولحـظه‌ای بـرای خاموش ساختن نور خدا از بذل مال وتحریک اشخاص وجمع وتهیّهٔ نیرو وقوا مضایقه نکرده‌اید، وتا دم‌مرگ پدرت اینگونه بود وبر اینکار؛ تو جانشین او شده‌ای.

پس چگونه است که امروز خود را با علیّ بن ابی‌طالب برابر می‌دانی حال اینکه او وارث علم رسولخدا و وصیّ او است، او نخستین پیرو ووفادارترین فرد به پیامبر است، وتو وپدرت أبوسفیان دشمنان اوئید، پس تا می‌توانی از این راه ناصواب وباطل خود بهره ببر، ودر گمراهی خود از پسر عاص استعانت وکمک بگیر، پس به همین زودیها زندگی تو به پایان رسیده وحیله‌ات سپری گشته وآخر می‌فهمی کـه حُسـن عـاقبت ونیکبختی در کجا بوده است، پس درود بر کسی که از راه هدایت پیروی نماید!.

۹۸ ـ پس معاویه در جواب نامهٔ او نوشت:

مِنْ مُعاوِيَةَ بْنِ أَبي سُفْيانَ هٰذا إِلىٰ الزّاري عَلىٰ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي بَكْرٍ ، سَلامٌ عَلىٰ أَهْلِ طاعَةِ اللهِ .

أَمّا بَعْدُ ، فَقَدْ أَتاني كِتابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ ما اللهُ أَهْلُهُ في قُدْرَتِهِ وَسُلْطانِهِ مَعَ كَلامٍ أَلَّفْتَهُ وَرَصَفْتَهُ لِرَأْيِكَ فِيهِ ، ذَكَرْتَ حَقَّ عَلِيٍّ وَقَدِيمَ سَوابِقِهِ وَقَرابَتِهِ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَنُصْرَتِهِ وَمُواساتِهِ إِيّاهُ في كُلِّ خَوْفٍ وَهَوْلٍ ، وَتَفْضِيلُكَ عَلِيّاً وَعَيْبُكَ لي بِفَضْلِ غَيْرِكَ لا بِفَضْلِكَ ، فَالْحَمْدُ للهِ الَّذي صَرَفَ ذٰلِكَ عَنْكَ وَجَعَلَهُ لِغَيْرِكَ .

قَدْ كُنّا وَأَبُوكَ مَعَنا في زَمَنِ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) نَرىٰ حَقَّ عَلِيٍّ لازِماً لَنا ، وَسَبْقَهُ مُبْرِزاً عَلَيْنا ، فَلَمّا اخْتارَ اللهُ لِنَبِيِّهِ ما عِنْدَهُ وَأَتَمَّ لَهُ ما وَعَدَهُ ، قَبَضَهُ اللهُ إِلَيْهِ ، وَكانَ أَبُوكَ وَفارُوقُهُ أَوَّلَ مَنِ ابْتَزَّهُ حَقَّهُ وَخالَفَهُ عَلىٰ ذٰلِكَ ، وَاتَّفَقا ثُمَّ دَعَواهُ إِلىٰ أَنْفُسِهِما ، فَأَبْطَأَ عَلَيْهِما ، فَهَمّا بِهِ الْهُمُومَ ، وَأَرادا بِهِ الْعَظِيمَ ، فَبايَعَ وَسَلَّمَ لِأَمْرِهِما ، لا يُشْرِكانِهِ في أَمْرِهِما ، وَلا يُطْلِعانِهِ عَلىٰ سِرِّهِما ، حَتّىٰ قَضَى اللهُ مِنْ أَمْرِهِما ما قَضىٰ .

از معاویه پسر أبوسفیان بر کسی که بر پدر خود عیب‌جویی می‌کند، درود بر کسی که از اهل طاعت پروردگار متعال است .

امّا بعد ؛ نامه‌ات به دستم رسید ، در آن یادآور قدرت وسلطنت پروردگار شده ، وجملاتی از پیش خود بهم بافته ، سپس از علیّ بن ابی‌طالب واز حقّ سبقت وقرابت وفداکاری ومجاهدات او نوشته بودی ، خدایرا حمد می‌کنم که تو را از این فضائل محروم ساخته ، وتو به خیرات دیگران افتخار می‌کنی! .

من وپدرت أبوبکر در زمان حیات رسولخدا صلى الله عليه وآله بر فضل وحقّ سبقت واولویّت علیّ بن ابی‌طالب واقف بودیم ، وچون پیامبر وفات یافت أوّل کسی که با او مخالفت نمود همانا پدرت وفاروق (عمر) بودند که با هم اتّفاق نموده وبر خلاف او قیام واقدام نمودند ، واو را مجبور به اطاعت وبیعت خودشان نمودند . پس علیّ بن ابی‌طالب نیز از سر اجبار بیعت نموده وحقّ خود را تسلیم آندو ساخت ، وآندو علیّ را در امور خود شرکت نداده واو را بر اسرار خود واقف نمی‌ساختند ، تا اینکه هر دوی آنان از این دنیا رحلت کردند .

ثُمَّ قامَ بَعْدَهُما ثالِثُهُما يَهْدِي بِهُداهُما ، وَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِما ، فَعِبْتَهُ أَنْتَ وَأَصْحابُكَ حَتّىٰ طَمَعَ فِيهِ الأَقاصي مِنْ أَهْلِ الْمَعاصي حَتّىٰ بَلَغْتُمْ مِنْهُ مُناكُما ،أَبُوكَ مَهْدُ مِهادِهِ فَإِنْ يَكُ ما نَحْنُ فِيهِ صَواباً فَأَبُوكَ أَوَّلُهُ ، وَ إِنْ يَكُ جَوْراً فَأَبُوكَ سَنَّهُ ، وَنَحْنُ شُرَكاؤُهُ وَبِهُداهُ اقْتَدَيْنا ، وَلَوْلا ما سَبَقَنا إِلَيْهِ أَبُوكَ ، ما خالَفْنا عَلِيّاً وَلَسَلَّمْنا لَهُ ، وَلٰكِنّا رَأَيْنا أَباكَ فَعَلَ ذٰلِكَ فَأَخَذْنا بِمِثالِهِ ، فَعِبْ أَباكَ أَوْ دَعْهُ ، وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنْ تابَ وَأَنابَ .

* * *

* *

*

باز سوم آنان به همان طریق قیام نموده ومتصدّی امور گردید ، در اینجا تو ویارانت به دشمنی او پرداخته وبه اعمال وحرکات او عیب جویی نموده ، واز هر سو اطراف او را احاطه کرده واشخاص مختلف وگناهکار از هر سوی به طمع آنچه در دست او بود وی را محاصره نموده ، ودست آخر آنچه که می‌خواستید کردید ، وبه آرزوی خود رسیدید . پس اگر عمل من در اینمورد صحیح است از پدر تو پیروی کرده‌ام واگر ناصواب است باز من تابع هستم ، وپدرت نخستین کسی است که این سنّت وبدعت را گذاشته ، واین راه ناصواب را بر روی دیگران گشوده است ، وما از او تبعیّت می‌کنیم ، واگر پدرت چنین قدمی را بر نمی‌داشت ما هرگز با علیّ بن ابی‌طالب مخالفت ننموده وحقّ او را به خودش تسلیم می‌کردیم . پس تو باید از پدر خود عیب‌گیری یا ساکت باشی! سلام بر کسی که توبه کند وباز گردد .

* * * *

* * *

* *

*

﴿احْتِجاجُهُ عليه السلام عَلَى الْخَوارِجِ لَمّا حَمَلُوهُ عَلَى التَّحْكِيمِ﴾

﴿ثُمَّ أَنْكَرُوا عَلَيْهِ ذلِكَ وَنَقَمُوا عَلَيْهِ أَشْياءَ فَأَجابَهُمْ عليه السلام عَنْ ذلِكَ بِالْحُجَّةِ وَ بَيَّنَ لَهُمْ :﴾

﴿أَنَّ الْخَطَأَ مِنْ قِبَلِهِمْ بَلْ وَإِلَيْهِمْ يَعُودُ﴾

٩٩ ـ رُوِيَ أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحابِهِ قامَ إِلَيْهِ فَقالَ : إِنَّكَ نَهَيْتَنا عَنِ الْحُكُومَةِ ثُمَّ أَمَرْتَنا بِها ، فَما نَدْرِي أَيَّ الأَمْرَيْنِ أَرْشَدُ!!.

فَصَفَقَ عليه السلام إِحْدىٰ يَدَيْهِ عَلَى الأُخْرىٰ ثُمَّ قالَ :

هٰذا جَزاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ ، أَما وَاللهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِما أَمَرْتُكُمْ بِهِ ، حَمَلْتُكُمْ عَلَى ـ الْمَكْرُوهِ الَّذي جَعَلَ اللهُ فِيهِ خَيْراً فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَ إِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ ، وَ إِنْ أَبَيْتُمْ تَدارَكْتُكُمْ لَكانَتِ الْوُثْقىٰ ، وَلٰكِنْ بِمَنْ وَإِلىٰ مَن أُريدُ أَنْ أُداوي بِكُمْ وَأَنْتُمْ دائي؟! كَناقِشِ الشَّوْكَةِ بِالشَّوْكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَها مَعَها ، اللّٰهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبّاءُ هٰذا الدّاءِ الدَّوِيِّ ، وَ كَلَّتِ

«احتجاج أميرالمؤمنين عليه السلام بر خوارج»

«وقتی آنحضرت را مجبور به تحکیم نموده سپس مخالفت نموده وبر او شوریدند»

«وآنحضرت با حجّت ایشان را مجاب وقانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند»

٩٩ ـ نقل شده که مردی از أصحاب آنحضرت بپاخاسته وگفت : شما ما را از حَکَم قرار دادن منع می‌کردی سپس ما را بدان امر نمودی ، ما نمی‌دانیم کدام درست است؟

پس أمیرالمؤمنین عليه السلام یک دستش را به دیگری زده وفرمود : اینجزای کسی است که بیعت را ترک وآن را بشکند! به خدا سوگند اگر آنوقت که شما را به جنگ واداشتم شما را وادار به کار مکروهی که خدا خیر شما را در آن قرار داده می‌کردم که در صورت استقامت شما را هدایت ودر صورت انحراف شما را به راه باز می‌گرداندم ودر صورت خودداری کسانی را به جای شما می‌گماردم برای من اطمینان بخش بود ، ولی چه کنم که یاری نداشتم ، واطراف خود افراد مطمئنّی را ندیدم ، عجبا که من می‌خواهم درد خود را به امثال شماها درمان کنم ، امّا بودن چنین یارانی خود درد بی درمان است! حالِ من به کسی می‌ماند که بخواهد خار را به کمک خار بیرون آورد با اینکه می‌داند خار همان خار

النَّزْعَةُ بِأَشْطانِ الرَّكِيِّ .

١٠٠ ـ وَقالَ عليه السلام لَهُمْ ـ وَقَدْ خَرَجَ إِلىٰ مُعَسْكَرِهِمْ وَهُمْ مُقِيمُونَ عَلىٰ إِنْكارِ الْحُكُومَةِ ، بَعْدَ كَلامٍ طَوِيلٍ ـ :

أَلَمْ تَقُولُوا ـ عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصاحِفَ حِيلَةً وَغِيْلَةً وَمَكْراً ، وَخَدِيعَةً ـ : إِخْوانُنا ، وَأَهْلُ دَعْوَتِنا ، اسْتَقالُونا ، وَاسْتَراحُوا إِلىٰ كِتابِ اللهِ سُبْحانَهُ ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ ، وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ ، فَقُلْتُ لَكُمْ : هٰذا أَمْرٌ ظاهِرُهُ إِيمانٌ ، وَباطِنُهُ عُدْوانٌ ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ ، وَآخِرُهُ نَدامَةٌ ، فَأَقِيمُوا عَلىٰ شَأْنِكُمْ ، وَالْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ ، وَعَضُّوا عَلَى الْجِهادِ بِنَواجِذِكُمْ وَلا تَلْتَفِتُوا إِلىٰ ناعِقٍ نَعَقَ ، إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ وَ إِنْ تَرَكَ ذَلَّ ، فَلَقَدْ كُنّا مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ بَيْنَ الآباءِ وَالأَبْناءِ ، وَالإِخْوانِ وَالْقَراباتِ ، فَما نَزْدادُ عَلىٰ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلاّ إِيماناً ، وَمُضِيّاً عَلَى الْحَقِّ ، وَتَسْلِيماً لِلْأَمْرِ ، وَصَبْراً عَلىٰ مَضَضِ الْجِراحِ ، وَلٰكِنّا إِنَّما أَصْبَحْنا نُقاتِلُ إِخْوانَنا فِي الإِسْلامِ

است! . بار خدایا طبیبان این درد جانفزا خسته شده‌اند ، وبازوی توانای رادمردان در کشیدن آب همّت از چاه وجود این مردم که دائماً فروکش می‌کند سخت ملول گشته‌اند!! .

١٠٠ ـ أميرالمؤمنين عليه السلام در پی پافشاری خوارج در مخالفت با حکمیّت به لشگرگاه آنان آمده وبعد از سخنانی طولانی چنین فرمود :

مگر آن وقت که از روی حیله ومکر وخدعه وفریب ؛ قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند نگفتید : این مردم با ما برادر وهم مسلکند؟ از ما امان خواسته وبه کتاب خدا پناهنده شده‌اند ، پس نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم ودست از آنان برداریم؟ ومن در پاسخ به شما گفتم : این کاری است که ظاهرش ایمان وباطن آن دشمنی وعداوت است ، ابتدایش رحمت است وپایانش پشیمانی وندامت؟! پس بر همین حال باقی بوده واز راه نخست خود منحرف نشوید ودر جهاد دندانها را روی هم فشرده وبه هر صدایی اعتنا نکنید ؛ زیرا در صورت پاسخ به این صداها گمراه گردید ودر صورت عدم اعتنا خوار وذلیل می‌گردد ، ما با پیامبر صلى الله عليه وآله بودیم وقتل وکشتار گرداگرد پدران ؛ فرزندان ، برادران وخویشان دور می‌زد ، ولی آنان بر ثبات خود افزوده وهرچه سختی بیشتر می‌شد آثار ایمان وتسلیم امر خدا در چهرهٔ ایشان زیادتر وافروخته‌تر می‌گشت ، وبر زخمهای وارده بیشتر صبر می‌کردند . ولی متأسّفانه ما اکنون با برادران مسلمان خود به

عَلىٰ ما دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالإِعْوِجاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ ، فَإِذا طَمِعْنا في خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللهُ بِها شَعْثَنا ، وَنَتَدانىٰ بِها إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيما بَيْنَنا ، رَغِبْنا فِيها وَأَمْسَكْنا عَمّا سِواها .

١٠١ ـ وَقالَ عليه السلام في التَّحْكِيمِ :

إِنّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجالَ وَإِنَّما حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ ، وَهٰذا الْقُرْآنُ إِنَّما هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ ، لا يَنْطِقُ بِلِسانٍ وَلابُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمانٍ ، وَإِنَّما يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجالُ ، وَلَمّا أَنْ دَعانا الْقَوْمُ إِلىٰ أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنا الْقُرْآنَ ، لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَدْ قالَ اللهُ سُبْحانَهُ : ﴿فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلىٰ اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ﴾ ، فَرَدُّهُ إِلىٰ اللهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتابِهِ ، وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ ، فَإِذا حُكِمَ بِالصِّدْقِ في كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَنَحْنُ أَحَقُّ النّاسِ بِهِ وَإِذا حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِهِ فَنَحْنُ أَوْلاهُمْ بِهِ .

جهت تمايلات نابجا وكجي‌ها وانحرافات وشبهات وتأويلات ناروا مـي‌جنگيم ؛ پس هـرگاه احساس كنيم چيزى باعث جمع پراكندهٔ ما است وبه وسيلهٔ آن به هم نزديک مى‌شويم وباقى ماندهٔ پيوندها را محكم مى‌سازيم ، از اين پيش آمد استقبال كرده وبا سينهٔ باز آنرا مى‌پذيريم .

١٠١ ـ وحضرت أمير عليه السلام در مسألهٔ حكمين فرمود :

ما در خصوص رفع اختلاف وپايان جنگ ؛ اشخاصى را حَكَم قرار نداده‌ايم ، بلكه تنها قرآن را به حكميّت انتخاب كرديم ، وچون قرآن در ميان ما خطوطى پوشيده در جلد است ، با زبان سخن نمى‌گويد ونيازمند به ترجمان است وتنها انسانها مـى‌توانـند از آن سخن بگويند ، وقتى آن قوم ما را دعوت كردند كه قرآن ميانمان حاكم باشد ما گروهى نبوديم كه به كتاب خداى سبحان پشت كرده باشيم در حالى كه خداى بزرگ فرموده : «اگر در چيزى اختلاف كرديد آن را به خدا ورسولش ارجاع دهـيد»[1] ارجـاع دادن اختلاف به خدا اين است كه كتابش را حاكم قرار دهيم وارجاع اختلافات به پيامبرش به اين است كه به سنّتش متمسّک گرديم ، هرگاه به راستى كتاب خدا به داورى طلبيده شود ، ما سزاوارترين مردم به آن هستيم واگر به سنّت پيامبر حكم گردد ما سزاوارترين آنان به سنّت اوئيم (بنابر اين در هر دو حال حقّ با ما است).

---

١ ـ سورهٔ نساء : آيهٔ ٥٩ .

وَ أَمّا قَوْلُكُمْ: لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلاً فِي التَّحْكِيمِ؟ فَإِنَّما فَعَلْتُ ذلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجاهِلُ وَيَتَثَبَّتَ الْعالِمُ، وَلَعَلَّ اللهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هٰذِهِ الْهُدْنَةِ أَمْرَ هٰذِهِ الأُمَّةِ، وَلا تُؤْخَذُ بِأَكْظامِها فَتَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ وَتَنْقادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ؟.

١٠٢ ـ وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام أَرْسَلَ عَبْدَاللهِ بْنَ الْعَبّاسِ إِلىٰ الْخَوارِجِ، وَكانَ بِمَرْأىً مِنْهُمْ وَمَسْمَعٍ، قالُوا لَهُ فِي الْجَوابِ:

إِنّا نَقَمْنا يا ابْنَ عَبّاسٍ عَلىٰ صاحِبِكَ خِصالاً كُلُّها مُكَفِّرَةٌ، مُوبِقَةٌ، تَدْعُو إِلىٰ النّارِ.

أَمّا أَوَّلُها: فَإِنَّهُ مَحىٰ اسْمَهُ مِنْ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ كَتَبَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُعاوِيَةَ، فَإِذا لَمْ يَكُنْ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَنَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ فَلَسْنا نَرْضىٰ بِأَنْ يَكُونَ أَمِيرَنا.

وَ أَمّا الثّانِيَةُ: فَإِنَّهُ شَكَّ فِي نَفْسِهِ حِينَ قالَ لِلْحَكَمَيْنِ: «انْظُرا فَإِنْ كانَ مُعاوِيَةُ أَحَقَّ بِها فَأَثْبِتاهُ، وَ إِنْ كُنْتُ أَوْلىٰ بِها فَأَثْبِتانِي» فَإِذا هُوَ شَكٌّ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَدْرِ أَهُوَ أَحَقُّ أَمْ مُعاوِيَةُ، فَنَحْنُ فِيهِ أَشَدُّ شَكّاً.

وامّا اینکه می‌گویید: چرا میان خود وآنان در تحکیم مدّت قرار داده‌اید؟ تنها برای این بود که افراد بی‌خبر در طول این مدّت تحقیق وبررسی کرده وافراد آگاه مشورت نمایند تا شاید خداوند در این فاصله کار امّت را به صلاح آورده وراه تحقیق روی ایشان بسته نشود تا مبادا در جستجوی حقّ شتاب کرده وتسلیم اوّلین فکر گمراه شوند.

١٠٢ ـ و نقل است که حضرت أمیر عليه‌السلام عبدالله بن عبّاس را نزد خوارج فرستاد بنوعی که خود آن مناظره را ببیند وبشنود، وآنان در جواب ابن عبّاس گفتند:

ما دربارهٔ رفیقت اعتراضاتی‌داریم که تمامی‌آنها موجب‌کفر وهلاکت وعذاب او می‌باشد.

أوّل اینکه: او هنگام کتابت صلحنامه عنوان أمیرالمؤمنین را از مقابل اسم خود محو کرد، وچون ما مؤمن می‌باشیم واو این‌عنوان را از روی خود برداشته، پس او أمیرِ ما؛ که مؤمنیم نخواهد بود.

دوم اینکه: وقتی او به حکمین گفت: «شما در این مدّت خوب دقّت کرده وببینید که هرکدام از معاویه ومن سزاوار خلافت هستیم همو را انتخاب ودیگری را عزل کنید» در حقیقت در حقّ خود دچار تردید شده است، در اینصورت ما به شکّ کردن در حقّ او اولی واحقّ هستیم.

وَالثّالِثَةُ : أَنَّهُ جَعَلَ الْحَكَمَ إِلىٰ غَيْرِهِ ، وَقَدْ كانَ عِنْدَنا أَحْكَمُ النّاسِ .

وَالرّابِعَةُ : أَنَّه حَكَّمَ الرِّجالَ فِي دِينِ اللهِ وَ لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ إِلَيْهِ .

وَالْخامِسَةُ : أَنَّه قَسَّمَ بَيْنَنا الْكُراعَ وَالسِّلاحَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ ، وَمَنَعَنا النِّساءَ وَالذُّرِّيَّةَ .

وَالسّادِسَةُ : أَنَّه كانَ وَصِيّاً فَضَيَّعَ الْوَصِيَّةَ .

قالَ ابْنُ عَبّاسٍ : قَدْ سَمِعْتَ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ مَقالَةَالْقَوْمِ ، وَأَنْتَ أَحَقُّ بِجَوابِهِمْ، فَقالَ : نَعَمْ .

ثُمَّ قالَ : يا ابْنَ عَبّاسٍ ، قُلْ لَهُمْ : أَلَسْتُمْ تَرْضُونَ بِحُكْمِ اللهِ وَحُكْمِ رَسُولِهِ؟ قالُوا : نَعَمْ .

قالَ : أَبْدَأُ بِما بَدَأْتُمْ بِهِ فِي بَدْءِ الأَمْرِ .

ثُمَّ قالَ : كُنْتُ أَكْتُبُ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الْوَحْيَ وَالْقَضايا وَالشُّرُوطَ وَالأَمانَ يَوْمَ صالَحَ أَباسُفْيانَ ، وَسُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو فَكَتَبْتُ :

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ، هٰذا ما اصْطَلَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَباسُفْيانَ

وسوم : ما فکر می‌کردیم او در مقام رأی وحکم از همه مقدّم است ، وخودِ او دیگری را انتخاب کرد .

چهارم : او در دین خدا دیگری را حَکَم قرار داد وچنین حقّی نداشته است .

پنجم : او در جنگ جمل اموال مخالفین واهل جمل را برای ما اباحه نمود ولی از اسارت زنان واطفال ممانعت کرد .

ششم : او وصیّ پیامبر بود ، و وصایت خود را ضایع وتباه ساخت .

ابن عبّاس به آنحضرت عرض کرد : شما حرفهای این مردم را شنیدید ، وخود شما به پاسخ آنها سزاوارترید .

سپس حضرت أمیر علیه السلام به ابن عبّاس فرمود : به ایشان بگو آیا به حکم خدا وبه حکم پیامبر در اینمورد راضی هستید؟ خوارج گفتند : آری راضی هستیم .

فرمود : به همان ترتیب که سؤال کردند جواب می‌گویم .

سپس‌فرمود : من در روز صلحنامهٔ حدیبیه کاتب وحی ونویسندهٔ احکام وامان وشرائط بودم ، در آنروز کنار پیامبر ، وأبوسفیان وسهیل بن عمرو چنین نوشتم :

بسم الله الرّحمن الرّحیم ، این صلحنامه‌ای است میان محمّد رسول خدا وأبوسفیان

صَخْرَ بْنَ حَرْبٍ ، وَسُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو» .

فَقالَ سُهَيْلٌ : إنّا لانَعْرِفُ الرَّحْمٰنَ الرَّحِيمَ ، وَلا نُقِرُّ أنَّك رَسُولُ اللهِ ، وَلٰكِنّا نَحْسَبُ شَرَفاً لَكَ أنْ تُقَدِّمَ اسْمَكَ عَلىٰ أسْمائِنا ، وَ إنْ كُنّا أسَنَّ مِنْكَ وَأبي أسَنَّ مِنْ أبيكَ .

فَأمَرَني رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقالَ : اكْتُبْ مَكانَ «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ» : «بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ» ، فَمَحَوْتُ ذلِكَ وَكَتَبْتُ : «بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ» ، وَمَحَوْتُ «رَسُولُ اللهِ» وَكَتَبْتُ «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ» فَقالَ لي : «إنَّكَ تُدْعىٰ إلىٰ مِثْلِها فَتُجِيبُ وَأنْتَ مُكْرِهٌ» .

وَهٰكَذا كَتَبْتُ بَيْني وَ بَيْنَ مُعاوِيَةَ وَعَمْرِو بْنِ الْعاصِ ، «هٰذا ما اصْطَلَحَ عَلَيْهِ أمِيرُ الْمُؤْمِنينَ وَمُعاوِيَةُ وَعَمْرُو بْنُ الْعاصِ» ، فَقالا : لَقَدْ ظَلَمْناكَ بِأنْ أقْرَرْنا بِأنَّكَ أمِيرُ الْمُؤْمِنينَ وَقاتَلْناكَ ، وَلٰكِنِ اكْتُبْ : «عَلِيُّ بْنُ أبي طالِبٍ» فَمَحَوْتُ كَما مَحىٰ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ، فَإنْ أبَيْتُمْ ذلِكَ فَقَدْ جَحَدْتُمْ .

صخر بن حرب وسهيل بن عمرو .

سهيل گفت : ما رحمان ورحيم را نمی‌شناسيم ، وقبول نداريم كه تو رسول خدايی ، ولی به جهت تجليل واحترام از شما به اينكه نام شما مقدّم بر اسامی ما باشد حرفی نزديم ، اگرچه سنّ ما وپدرانمان از سنّ تو وپدرانت بيشتر بود .

پس رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به من فرمود : به جای «بسم الله الرّحمن الرّحيم» بنويس : «بسمك اللّهمّ» ، وبه جای «محمّد رسول الله» بنويس : «محمّد بن عبدالله» ومن نيز اطاعت امر نموده وانجام دادم ، سپس رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به من فرمود : «برای تو نيز چنين جريانی پيش خواهد آمد واجباراً موافقت خواهی كرد»!! .

وبه همين منوال من نيز در صلحنامهٔ ميان خود ومعاويه وعمرو عاص نوشتم : «اين صلحنامه‌ای است ميان أميرالمؤمنين ومعاويه وعمرو عاص» وآندو معترضانه گفتند : اگر ما با اعتقاد به‌اينكه تو أميرالمؤمنين هستی با تو بجنگيم درحقّ تو ظلم وستم روا داشته‌ايم ، پس لازم است بجای كلمهٔ «أميرالمؤمنين» بنويسی «علیّ بن ابی‌طالب» من نيز عنوان أميرالمؤمنين را پاک كرده ونام خود را نوشتم ، همانطور كه پيامبر برای خود كرد . پس هروقت اين را نپذيريد منكر جريان پيامبر شده عمل او را نيز قبول نخواهيد كرد .

فَقالُوا : هٰذِهِ لَكَ خَرَجْتَ مِنْها .

قالَ : وَ أَمّا قَوْلُكُمْ : «إِنِّي شَكَكْتُ في نَفْسي حَيْثُ قُلْتَ لِلْحَكَمَيْنِ : انْظُرا فَإِنْ كانَ مُعاوِيَةُ أَحَقَّ بِها مِنِّي فَأَثْبِتاهُ» فَإِنَّ ذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ شَكّاً مِنِّي ، وَلٰكِنْ أَنْصَفْتُ في الْقَوْلِ ، قالَ اللهُ تَعالىٰ: ﴿وَإِنّا أَوْ إِيّاكُمْ هُدىً أَوْ في ضَلالٍ مُبِينٍ﴾ ، وَ لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ شَكّاً وَقَدْ عَلِمَ اللهُ أَنَّ نَبِيَّهُ عَلىٰ الْحَقِّ ،

قالُوا : وَهٰذِهِ لَكَ .

قالَ : وَ أَمّا قَوْلُكُمْ : «إِنِّي جَعَلْتُ الْحكمَ إِلىٰ غَيْري وَقَدْ كُنْتُ عِنْدَكُمْ أَحْكَمَ النّاسِ» فَهٰذا رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله قَدْ جَعَلَ الْحكمَ إِلىٰ سَعْدٍ يَوْمَ بَني قُرَيْظَةَ وَقَدْ كانَ مِنْ أَحْكَمِ النّاسِ وَقَدْ قالَ اللهُ تَعالىٰ : ﴿لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ فَتَأَسَّيْتُ بِرَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله ،

خوارج گفتند : این برهان در پاسخ به سؤال أوّل ما کافی است .

امّا پاسخ به اعتراض شما که چرا من هنگام خطاب به حکمین با تردید در حقّ خود گفته‌ام : «هرکدام از معاویه ومن سزاوار خلافت هستیم همو را انتخاب کنید» این است که این تعبیر از نظر انصاف دادن در سخن است ، چنانکه خداوند متعال خود فرموده : «وَإِنّا أَوْ إِيّاكُمْ هُدىً أَوْ في ضَلالٍ مُبِينٍ»[1] پس اینگونه سخن نشان از شکّ وتردید ندارد با علم به اینکه خداوند خود به حقّانیّت پیامبرش واقف بوده است .

خوارج گفتند : ما این پاسخ را نیز پذیرفتیم .

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : وامّا اعتراض شما دربارهٔ حَکَم قرار دادن دیگری ، با اینکه من خودم از دیگران سزاوارتر به حکم دادن هستم ، این است که من در این مورد نیز از رسولخدا صلّى الله عليه وآله پیروی کرده‌ام که آنحضرت در جنگ با بنی‌قریظه حَکَمیّت را به سعد بن معاذ داده ، وطرفین به حکومت ورأی او توافق کردند ، حال اینکه خود پیامبر از همه به حکم ورأی دادن سزاوارتر بود ، خداوند می‌فرماید : «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[2] ، من نیز از رسولخدا صلّى الله عليه وآله سرمشق گرفتم .

---

١ ـ سبأ : ٢٤ .
٢ ـ احزاب : ٢١ .

قالُوا : وَهٰذِهِ لَكَ بِحُجَّتِنا .

قالَ : وَ أَمّا قَوْلُكُمْ : «إِنِّي حَكَّمْتُ فِي دِينِ اللهِ الرِّجالَ» فَما حَكَّمْتُ الرِّجالَ وَإِنَّما حَكَّمْتُ كَلامَ رَبِّي ، الَّذي جَعَلَهُ اللهُ حَكَماً بَيْنَ أَهْلِهِ ، وَقَدْ حَكَّمَ اللهُ الرِّجالَ فِي طائِرٍ فَقالَ : ﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ ، فَدِماءُ الْمُسْلِمينَ أَعْظَمُ مِنْ دَمِ طائِرٍ .

قالُوا : وَهٰذِهِ لَكَ بِحُجَّتِنا .

قالَ : وَأَمّا قَوْلُكُمْ : «إِنِّي قَسَّمْتُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ لَمّا ظَفَّرَني اللهُ بِأَصْحابِ الْجَمَلِ الْكُراعَ وَالسِّلاحَ ، وَمَنَعْتُكُمُ النِّساءَ وَالذُّرِّيَّةَ» فَإِنِّي مَنَنْتُ عَلىٰ أَهْلِ الْبَصْرَةِ كَما مَنَّ رَسُولُ اللهِ عَلىٰ أَهْلِ مَكَّةَ ، فَإِنْ عَدُوا عَلَيْنا أَخَذْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ ، وَ لَمْ نَأْخُذْ صَغِيراً بِكَبِيرٍ ، وَبَعْدُ فَأَيُّكُمْ

گفتند : این پاسخ را نیز پذیرفتیم .

حضرت أمیر عليه‌السلام فرمود : وامّا جواب این اعتراض شما که چرا من دیگرانرا در دین خدا حَکَم قرار دادم این است که من أصلاً کسی را حَکَم قرار ندادم و تنها کلام خدا ؛ قرآن را حاکم قرار دادم ، که کلام خود را میان مؤمنان حَکَم ساخته ، ودر آیهٔ : «وهر که از شما شکار را به عمد بکشد کیفری باید مانندِ آنچه کشته از جنس چهارپایان به گواهی و حکم دو مرد عادل از شما ـ مائده : ۹۵» .

رجال را در مورد جزاء وتصدیق مصداق کفّارهٔ صید طائر از شخص ؛ حاکم معیّن فرموده است . بنا بر این آیه ؛ رعایت خون مسلمانان بسی عظیمتر ولازمتر خواهد بود .

خوارج گفتند : ما در برابر این پاسخ نیز تسلیم شدیم .

أمیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود : وامّا پاسخ اعتراض شما به اینکه من پس از پیروزی در جنگ جمل اموال واسلحه‌ها را تقسیم نمودم ولی از اسارت زنان واطفال ممانعت نمودم ، برای این بود که به مردم بصره نیکویی ومنّت بگذارم ، همانطور که رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در فتح مکّه با قریش چنین رفتار ومعامله نمود ، هرچند اهالی بصره در حقّ ما ستمکاری وظلم کرده بودند ، ولی زنان واطفال که گناهی نداشتند ، وما را شایسته نبود که ایشانرا به جرم ستمکاران مؤاخده کنیم ، وگذشته از این اگر من چنین اجازه‌ای می‌دادم کدامیک از شماها

كانَ يَأْخُذُ عائِشَةَ في سَهْمِهِ؟

قالُوا: وَهٰذِهِ لَكَ بِحُجَّتِنا.

قالَ: وَأَمّا قَوْلُكُمْ: «إِنِّي كُنْتُ وَصِيّاً فَضَيَّعْتُ الْوَصِيَّةَ» فَأَنْتُمْ كَفَرْتُمْ وَقَدَّمْتُمْ عَلَيَّ، وَأَزَلْتُمُ الأَمْرَ عَنِّي، وليس عَلَى الأَوْصِياءِ الدُّعاءُ إِلىٰ أَنْفُسِهِمْ، إِنَّما يَبْعَثُ اللهُ الأَنْبِياءَ عليهم السلام فَيَدْعُونَ إِلىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَأَمّا الْوَصِيُّ فَمَدْلُولٌ عَلَيْهِ مُسْتَغْنٍ عَنِ الدُّعاءِ إِلىٰ نَفْسِهِ، وَذٰلِكَ لِمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ، وَلَقَدْ قالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً﴾، فَلَوْ تَرَكَ النّاسُ الْحَجَّ لَمْ يَكُنِ الْبَيْتُ لِيَكْفُرَ بِتَرْكِهِمْ إِيّاهُ، وَلٰكِنْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِتَرْكِهِمْ، لِأَنَّ اللهَ تَعالىٰ قَدْ نَصَبَهُ لَهُمْ عَلَماً، وَكَذٰلِكَ نَصَبَنِي عَلَماً حَيْثُ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

قادر بود عایشه زوجهٔ رسولخدا صلى الله عليه وآله را به اسارت بگیرد؟

خوارج گفتند: ما این پاسخ شما را نیز پذیرفتیم.

حضرت أمیر علیه السلام فرمود: وامّا پاسخ به این اعتراض شما که با اینکه من خود وصیّ پیامبر صلى الله عليه وآله بودم مقام وصایت را ضایع وتباه نمودم این است که باید دانست شما با من مخالفت نموده ودیگران را بر من مقدّم داشتید، وکار مرا تباه نمودید، ودعوت بسوی خود تنها وظیفهٔ انبیاء است نه اوصیاء، وایشان از جانب انبیاء معرّفی می‌شوند، واحتیاجی به معرّفی کردن خود ندارند، وظیفهٔ انبیاء معرّفی جانشینان خود ودعوت مردم به سوی ایشان می‌باشد، واهل ایمان به خدا ورسول قهراً اوصیای انبیاء را خواهند شناخت. اوصیاء به منزلهٔ کعبه‌اند آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً»[1] بنابر این اگر مردم به خاطر انجام مناسک حجّ به سوی کعبه حرکت نکنند عیب وتقصیری برای خانهٔ کعبه ثابت نشده وکعبه کافر ومخالف شمرده نخواهد شد. بلکه کفر وتقصیر از آنِ مردمی است که زیارت خانهٔ کعبه را ترک می‌کنند، زیرا این عمل از وظائف وفرائض اهل اسلام بشمار رفته، وهم خانهٔ کعبه برای مؤمنین معرّفی شده، ودر مقابل آنان منصوب ومشخّص گردیده است، همچنین است حال من، زیرا رسولخدا در برابر انبوه جمعیّت مرا به مقام خلافت ووصایت منصوب نموده وفرموده:

---

١ ـ آل عمران: ٩٧.

«يا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتىٰ وَلا تَأْتي» .

فَقالُوا : وَهٰذِهِ لَكَ بِحُجَّتِنا .

فَأَذْعَنُوا فَرَجَعَ بَعْضُهُمْ وَبَقِيَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةُآلافٍ لَمْ يَرْجِعُوا مِمَّنْ كانُوا قَعَدُوا عَنْهُ فَقاتَلَهُمْ وَقَتَلَهُمْ .

﴿احْتِجاجُهُ عليه السلام في الاعْتِذارِ مِنْ قُعُودِهِ عَنْ قِتالِ مَنْ تَآمَرُ عَلَيْهِ مِنَ الأَوَّلِينَ﴾

﴿وَقِيامِهِ إِلىٰ قِتالِ مَنْ بغىٰ عَلَيْهِ مِنَ النّاكِثِينَ وَالْقاسِطِينَ وَالْمارِقِينَ﴾

١٠٣ ـ رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كانَ جالِساً في بَعْضِ مَجالِسِهِ ، بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنَ النَّهْرَوانِ فَجَرَى الْكَلامُ حَتّىٰ قِيلَ لَهُ : لِمَ لا حارَبْتَ أَبابَكْرٍ وَعُمَرَ كَما حارَبْتَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَمُعاوِيَةَ؟!

فَقالَ عليّ عليه السلام : إِنِّي كُنْتُ لَمْ أَزَلْ مَظْلُوماً مُسْتَأْثِراً عَلىٰ حَقِّي . فَقامَ إِلَيْهِ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ

«ای علیّ همچون کعبه‌ای که نزد تو آیند وتو نزد ایشان نروی» .

خوارج گفتند : این حجّت تو نیز تمام وکمال بوده وما آنرا قبول نمودیم .

با شنیدن این کلمات شیوا ومدلّل جمعیّت زیادی از خوارج توبه کرده وبازگشتند والباقی خوارج چهارهزار نفر شدند که از رأی سست واندیشهٔ فاسد وراه باطل خود دست نکشیدند . پس آنحضرت با ایشان به جنگ پرداخته وآنانرا کشت .

«احتجاج أمیرالمؤمنین عليه السلام در اینکه چرا با ناکثین وقاسطین ومارقین جنگید»

«ولی در برابر أبوبکر وعمر سکوت فرمود»

١٠٣ ـ نقل شده که آنحضرت پس از جنگ نهروان در مجلسی نشسته بود واز جریان امور گذشته مذاکره می‌شد ، تا اینکه آنحضرت پرسیده شد که چرا با أبوبکر وعمر همچون طلحه وزبیر ومعاویه نجنگیدی؟

أمیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : من از روز نخستِ زندگی پیوسته مظلوم واقع شده وحقوق خود را مورد تجاوز ودستبرد دیگران می‌دیدم . پس اشعث بن قیس برخاسته

فَقالَ : يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ ، لِمَ لَمْ تَضْرِبْ بِسَيْفِكَ ، وَ لَمْ تَطْلُبْ بِحَقِّكَ؟ فَقالَ : يا أَشْعَثُ ، قَدْ قُلْتَ قَوْلاً فَاسْمَعِ الْجَوابَ وَ عِهِ ، وَاسْتَشْعِرِ الْحُجَّةَ ، إِنَّ لي أُسْوَةً بِسِتَّةٍ مِنَ الأَنْبِياءِ عليهم السلام :

أَوَّلُهُمْ : نُوحٌ عليه السلام حَيْثُ قالَ : ﴿فَدَعا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ﴾ ، فَإِنْ قالَ قائِلٌ : إِنَّهُ قالَ هٰذا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ ، وَإِلاّ فَالْوَصِيُّ أَعْذَرُ .

وَثانِيهِمْ : لُوطٌ عليه السلام حَيْثُ قالَ : ﴿لَوْ أَنَّ لي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوي إِلىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ ، فَإِنْ قالَ قائِلٌ : إِنَّهُ قالَ هٰذا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ . وَإِلاّ فَالْوَصِيُّ أَعْذَرُ .

وَثالِثُهُمْ : إِبْراهِيمُ خَلِيلُ اللهِ حَيْثُ قالَ : ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ﴾ فَإِنْ قالَ قائِلٌ : إِنَّهُ قالَ هٰذا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ . وَإِلاّ فَالْوَصِيُّ أَعْذَرُ .

وَرابِعُهُمْ : موسىٰ عَلَيْهِ السّلام حَيْثُ قالَ : ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ﴾ ، فَإِنْ قالَ قائِلٌ :

وگفت : ای أمیرالمؤمنین ، چرا دست به شمشیر نبردی وحقّ خود را نستاندی؟ فرمود : ای اشعث مطلبی را پرسیدی پس خوب به پاسخش گوش کرده وبخاطر بسپار ، وبه حقیقت کلام وحجّت من توجّه کن . که من از شش تن از انبیای گذشته تبیّعت وپیروی نمودم :

أوّل از حضرت نوح علیه السلام که خداوند درباره‌اش می‌فرماید : «فَدَعا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»[1] پس اگر کسی بگوید او از قوم خود خوف نداشته ؛ منکر کلام خدا وکافر بدان شده است .

ودوم از حضرت لوط علیه السلام که خداوند دربارهٔ او می‌فرماید : «لَوْ أَنَّ لي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوي إِلىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»[2] پس اگر کسی بگوید : لوط این کلام را برای مطلبی غیر از ترس گفته مسلّماً کافر است ، وگرنه اوصیای انبیاء در این مقام معذورترند .

وسوم از حضرت إبراهیم خلیل علیه السلام ، در این آیه که : «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ»[3] پس اگر کسی بگوید او این سخن را برای غیر ترس گفته کافر است ، وگرنه وصیّ رسولخدا صلی الله علیه وآله معذورتر است .

وچهارم از حضرت موسی علیه السلام در این آیه : «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ»[4] ، پس اگر کسی

---

١ ـ قمر (٥٤) ١٠ .
٢ ـ هود : ٨٠ .
٣ ـ مریم : ٤٨ .
٤ ـ شعرا : ٢١ .

إِنَّهُ قالَ هٰذا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ . وَإِلاّ فَالْوَصِيُّ أَعْذَرُ .

وَخامِسُهُمْ: أَخُوهُ هارُونَ علیه‌السلام حَيْثُ قالَ : «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكادُوا يَقْتُلُونَنِي» ، فَإِنْ قالَ قائِلٌ : إِنَّهُ قالَ هٰذا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ . وَإِلاّ فَالْوَصِيُّ أَعْذَرُ .

وَسادِسُهُمْ : أَخي مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَشَرِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى الْغارِ وَنَوَّمَني عَلىٰ فِراشِهِ ، فَإِنْ قالَ قائِلٌ : إِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْغارِ لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ . وَإِلاّ فَالْوَصِيُّ أَعْذَرُ .

فَقامَ إِلَيْهِ النّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ فَقالُوا : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ، قَدْ عَلِمْنا أَنَّ الْقَوْلَ قَوْلُكَ ، وَنَحْنُ الْمُذْنِبونُ التّائِبُونَ ، وَقَدْ عَذَرَكَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ .

١٠٤ ـ وَعَنْ إِسْحاقَ بْنِ مُوسىٰ ، عَنْ أَبِيهِ مُوسىٰ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ آبائِهِ علیهم‌السلام قالَ : خَطَبَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام خُطْبَةً بِالْكُوفَةِ ، فَلَمّا كانَ فِي آخِرِ كَلامِهِ قالَ :

با وجود این آیه منکر ترس موسی شود کافر است ، وگرنه وصیّ معذورتر است .

وپنجم از سخن هارون برادر آنحضرت در این آیه که گفت : «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكادُوا يَقْتُلُونَنِي»[1] اگر کسی منکر ترس هارون باشد مسلّماً کافر است ، وگرنه وصیّ رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معذورتر است .

وششم از برادرم محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله خیر البشر پیروی وتبعیّت نمودم که روی احتیاط وخوف از قریش مرا در جای خود خوابانیده ، وخود از مکّه بیرون ودر غار مخفی شد ، اگر کسی منکر ترس آنحضرت از دشمنان باشد کافراست ، وگرنه وصیّ او معذورتراست .

در اینوقت همهٔ مردم یکپارچه برخاسته وگفتند : ای أمیرالمؤمنین ما همه دریافتیم که فرمایش شما صحیح وعمل شما حقّ است ، وما جاهل وگناهکاریم ، وما می‌دانیم که شما در ترک دعوی وسکوت وتسلیم شدن خود معذر می‌باشی .

١٠٤ ـ از اسحاق بن موسی از پدرش حضرت کاظم واو از حضرت صادق به واسطهٔ پدران گرامش علیهم‌السلام نقل است که حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه مشغول ایراد خطبه‌ای بود که در آخر آن فرمود :

---

١ ـ اعراف : ١٥٠ .

أَلا وَإِنِّي لَأَوْلَى النّاسِ بِالنّاسِ ، وَما زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله .

فَقامَ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ! لَمْ تَخْطُبْنا خُطْبَةً مُنْذُ قَدِمْتَ الْعِراقَ إِلاّ وَقُلْتَ : «وَاللهِ إِنِّي لَأَوْلَى النّاسِ بِالنّاسِ ، وَما زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله» ، وَلَمّا وَلِيَ تَيْمٌ وَعَدِيٌّ ، أَلاّ ضَرَبْتَ بِسَيْفِكَ دُونَ ظُلامَتِكَ؟

فَقالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام : يا ابْنَ الْخَمّارَةِ ، قَدْ قُلْتَ قَوْلاً فَاسْمَعْ . وَاللهِ ما مَنَعَنِي الْجُبْنُ وَلا كَراهِيَةُ الْمَوْتِ وَلا مَنَعَني مِنْ ذلِكَ إِلاّ عَهْدُ أَخِي رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، خَبَّرَني وَقالَ لي : «يا أَباالْحَسَنِ، إِنَّ الاُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ وَتَنْقُضُ عَهْدي ، وَإِنَّكَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ» فَقُلْتُ : يا رَسُولَ اللهِ، فَما تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذا كانَ ذلِكَ كَذلِكَ؟ فَقالَ : «إِنْ وَجَدْتَ أَعْواناً فَبادِرْ إِلَيْهِمْ وَجاهِدْهُمْ ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْواناً فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْقُنْ دَمَكَ حَتّىٰ تَلْحَقَ بي مَظْلُوماً» .

بدانید که من از مردم به خود مردم اولویّت دارم ، ومن از آنروز که پیامبر صلى الله عليه وآله وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده‌ام .

پس اشعث بن قیس برخاسته وگفت : ای أمیرالمؤمنین از وقتی به کوفه آمده‌اید در تمام خطبه‌ها این جمله که «من از مردم به خود مردم اولویّت دارم ، ومن از آنروز که پیامبر صلى الله عليه وآله وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده‌ام» را فرموده‌اید ، پس برای چه أبوبکر وعمر ولایت یافتند ، وبرای چه با شمشیر خود برای دفاع حقّت نبرد نکردی؟

حضرت أمیر عليه السلام به او فرمود : ای پسر شرابخوار ، سخنی پرسیدی پس جواب آنرا بشنو : به خدا سوگند که منع از گرفتن حقّ من نه ترس بود ونه کراهت از مرگ ، وآن نبود جز وفا به عهدی که با رسولخدا صلى الله عليه وآله داشتم ، زیرا آنحضرت مرا خبر داده بود که : «امّت من تو را جفا ومکر روا می‌دارند ، وپیمان ووصیّت مرا درباره‌ات نقض کنند ، واین را بدان که تو نزد من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی» پس من عرض کردم : ای رسولخدا ، درآنزمان وظیفهٔ من چیست؟ فرمود : «اگر یار ویاوری یافتی با آنان مبارزه کرده وحقّ خود را بگیر ، درغیر اینصورت سکوت کرده وخون خود را حفظ کن ، تا هنگامیکه مظلومانه به من ملحق گردی» .

فَلَمّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله اشْتَغَلْتُ بِدَفْنِهِ وَالْفَراغِ مِنْ شَأْنِهِ ، ثُمَّ آلَيْتُ يَميناً أَنِّي لاأَرْتَدي إِلاّ لِلصَّلاةِ حَتّىٰ أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَفَعَلْتُ ، ثُمَّ أَخَذْتُهُ وَجِئْتُ بِهِ فَأَعْرَضْتُهُ عَلَيْهِمْ فَقالُوا : لاحاجَةَ لَنا بِهِ . ثُمَّ أَخَذْتُ بِيَدِ فاطِمَةَ ، وَابْنَيَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ، ثُمَّ دُرْتُ عَلىٰ أَهْلِ بَدْرٍ ، وَأَهْلِ السّابِقَةِ ، فَناشَدْتُهُمْ حَقّي ، وَدَعَوْتُهُمْ إِلىٰ نُصْرَتي ، فما أَجابَني مِنْهُمْ إِلاّ أَرْبَعَةُ رَهْطٍ : سَلْمانُ وَعَمّارٌ وَالْمِقْدادُ وَأَبُوذَرٍّ ، وَذَهَبَ مَنْ كُنْتُ أَعْتَضِدُ بِهِمْ عَلىٰ دِينِ اللهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتي ، وَبَقَيْتُ خَفيرَتَيْنِ قَريبِي الْعَهْدِ بِجاهِلِيَّةٍ : عَقيلٍ وَالْعَبّاسِ .

فَقالَ لَهُ الأَشْعَثُ : يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ ، كَذلِكَ كانَ عُثْمانُ لَمّا لَمْ يَجِدْ أَعْواناً ، كَفَّ يَدَهُ حَتّىٰ قُتِلَ مَظْلُوماً .

فَقالَ لَهُ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : يا ابْنَ الْخَمّارَةِ ، لَيْسَ كَما قِسْتَ ، إِنَّ عُثْمانَ لَمّا جَلَسَ في غَيْرِ مَجْلِسِهِ وَارْتَدىٰ بِغَيْرِ رِدائِهِ ، صارَعَ الْحَقَّ فَصَرَعَهُ الْحَقُّ ، وَالَّذي بَعَثَ مُحَمَّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله بِالْحَقِّ ،

پس من نیز بعد از وفات پیامبر سرگرم تجهیز ودفن جسد مبارک آنحضرت وفراغ از آن شدم ، سپس سوگند خوردم که من برای جز نماز از خانه بیرون نروم تا وقتی که قرآن را یکجا جمع نمایم ، وبه تصمیم وقصد خود عمل نمودم . وبعد از آن دست دخت پیامبر ودو فرزندم حسن وحسین را گرفته وبه خانه‌های اهل بدر واهل سابقه در اسلام رفته وتضییع حقّ خود را به آنان تذکّر داده ویکایک ایشان را به یاری خود دعوت نمودم ، ولی از میان ایشان تنها چهار نفر : سلمان ، عمّار ، أبوذرّ ومقداد دعوت مرا اجابت نمود ، وجز آن چهار تن کسی مرا یاری ومساعدت نکرد . واز میان اقارب واقوامم که طرفدار من بودند تنها عقیل وعبّاس که نزدیک به عهد جاهلیّت بودند در میان اهلبیت من دیده می‌شدند ، واز ایشان هیچ کاری ساخته نبود .

اشعث گفت : ای امیرمؤمنان ، با این استدلال عثمان هم چون یاوری نیافت دستهای خود را جمع کرده ومظلومانه تسلیم مرگ شد! .

حضرت أمیر عليه‌السلام فرمود : ای پسرِ شرابخوار ، اینطور که تو قیاس کردی نیست ، عثمان چون در جای دیگری نشسته ولباس دیگری را در بر کرده وبا حقّ طرفیّت نمود حقّ او را بزمین زده ومقهور ومغلوب گردید . سوگند به آنکه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله را بحقّ مبعوث ساخت ؛

لَوْ وَجَدْتُ يَوْمَ بُويَعُ أَخُو تَيْمٍ أَرْبَعينَ رَهْطاً لَجاهَدْتُهُمْ في اللهِ إِلىٰ أَنْ أَبْلي عُذْرِي .

ثُمَّ قالَ : أَيُّها النّاسُ ، إِنَّ الأَشْعَثَ لا يَزِنُ عِنْدَ اللهِ جَناح بَعُوضَةٍ ، وَإِنَّهُ أَقَلُّ في دِينِ اللهِ مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ .

[الْخُطْبَةُ الْمَعْرُوفَةُ بِالشِّقْشِقِيَّةِ]

١٠٥ ـ وروىٰ جَماعَةٌ مِنْ أَهْلِ النَّقْلِ مِنْ طُرُقٍ مُخْتَلِفَةٍ عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام بِالرَّحْبَةِ فَذَكَرْتُ الْخِلافَةَ وَتَقَدُّمَ مَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ . فَتَنَفَّسَ الصُّعَداءَ ، ثُمَّ قالَ :

أَما وَاللهِ ، لَقَدْ تَقَمَّصَها ابْنُ أَبي قُحافَةَ ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلّي مِنْها مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحىٰ ، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ ، وَلا يَرْقىٰ إِلَيَّ الطَّيْرُ ، فَسَدَلْتُ دُونَها ثَوْباً ، وَطَوَيْتُ عَنْها كَشْحاً ، وَطَفِقْتُ أَرْتَئي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذّاءَ ، أَوْ أَصْبِرَ عَلىٰ طَخْيَةٍ عَمْياءَ ، يَشِيبُ فيها الصَّغِيرُ ،

اگر در روز بیعت أبوبکر تنها مرا چهل یار وهمراه بود هرآینه به جنگ برخاسته ودر راه خدا جهاد می‌کردم ، تا اینکه عذر من در مقابل حقیقت روشن گردد .

ای مردم ، بدانید که اشعث در پیشگاه پروردگار متعال به اندازهٔ پر مگسی ارزش نداشته ودر دین خدا پست‌تر از آب بینی گوسفند است .

[خطبـهٔ شِقشقیّـة]

١٠٥ ـ جمعی از روات ومحدّثین به سندهای مختلف از ابن عبّاس نقل کرده‌اند که : در کوفه نزد حضرت أمیر علیه السلام نشسته بودیم وسخن از خلافت واز سبقت أبوبکر وعمر وعثمان به میان آمد ، که آنحضرت تنفّس عمیق کشیده وفرمود :

به خدا سوگند أبوبکر ردای خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می‌دانست من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیایم (که بدون آن آسیا نمی‌چرخد) او می‌دانست سیلها وچشمه‌های علم وفضیلت از دامن کوهسار وجودم جاری است ومرغان دورپرداز اندیشه‌ها به افکار بلند من راه نتوانند یافت! پس من ردای خلافت را رها ساختم ، ودامن خود را از آن در پیچیدم وکنار کشیدم در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها وبی‌یار ویاور برخیزم وحقّ خود ومردم را بگیرم ویا در این محیط پر خفقـان وظلمتی که پدید آورده‌اند صبر کنم؟ محیطی که جـوانـان پـیر ،

وَيَهْرَمُ فِيها الْكَبِيرُ ، وَيَكْدَحُ فِيها مُؤْمِنٌ حَتّىٰ يَلْقىٰ رَبَّهُ ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلىٰ هاتا أَحْجىٰ ، فَصَبَرْتُ وَفي الْعَيْنِ قَذىً ، وَفي الْحَلْقِ شَجا ، أَرىٰ تُراثي نَهْباً ، حَتّىٰ إِذا مَضَى الأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلىٰ بِها إِلىٰ عُمَرَ مِنْ بَعْدِهِ ؛ فَيا عَجَباً ، بَيْنا هُوَ يَسْتَقِيلُها في حَياتِهِ ، إِذْ عَقَدَها لِآخَرَ بَعْدَ وَفاتِهِ ، لَشَدَّ ما تَشَطَّرا ضَرْعَيْها ـ ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الأَعْشىٰ ـ :

شَتّانَ ما يَوْمي عَلىٰ كُورِها وَيَوْمُ حَيّانَ أَخي جابِرِ

فَصَيَّرَها في ناحِيَةٍ خَشْناءَ يَخْشُنُ مَسُّها ، وَيَغْلُظُ كَلْمُها ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْعِثارُ ، وَيَقِلُّ مِنْها الاعْتِذارُ ، فَصاحِبُها كَراكِبِ الصَّعْبَةِ ، إِنْ أَشْنَقَ لَها خَرَمَ ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهُ تَقَحَّمَ ، فَمُنِيَ النّاسُ لَعَمْرُ اللهِ بِخَبْطٍ وَشِماسٍ ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِراضٍ ، فَصَبَرْتُ عَلىٰ طُولِ الْمُدَّةِ ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ ، إِلىٰ أَنْ حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ ، فَجَعَلَها شُورىٰ في جَماعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَياللهِ وَلِلشُّورىٰ ، مَتىٰ اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتّىٰ صِرْتُ الآنَ أُقْرَنُ إِلىٰ هٰذِهِ النَّظائِرِ ،

وپیران در آن فرسوده ، ومردان با ایمان تا واپسین دم زندگی به رنج وسختی گرفتار می‌شوند . عاقبت دیدم بردباری وصبر به عقل وخرد نزدیکتر است ، لذا شکیبایی ورزیدم ، ولی به کسی می‌ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده واستخوان راه گلویش را گرفته ، ومن با چشم خود می‌دیدم ؛ میراثم را که به غارت می‌برند! تا اینکه اوّلی به راه خود رفت (ومُرد) بعد از خودش خلافت را به پسر خطّاب سپرد . ـ در اینجا ـ حضرت به قول اَعشی شاعر متمثّل شد که گفته :

میان دیروز وامروز من بسیار فرق است اکنون محزون ودیروز شادان‌وپیروز

باری خلافت را در اختیار کسی قرار داد که جوّی از خشونت وسختگیری ، اشتباه وپوزش‌طلبی بود! رئیس خلافت به شترسواری سرکش می‌ماند ، که اگر مهار را محکم کشد ، پرده‌های بینی شتر پاره شود ، واگر آزاد گذارد در پرتگاه سقوط می‌کند . پس به خدا سوگند که مردم در ناراحتی ورنج وتحوّلات عجیبی گرفتار آمده بودند ، ومن در این مدّت طولانی ، با محنت وعذاب ، چاره‌ای جز صبر نداشتم ، سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد وآن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت ، به پندارش ، مرا نیز از آنان محسوب داشت! پناه به خدا از این شورا! راستی کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان

لٰكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا ، وَطِرْتُ إِذ طارُوا ، فَصَبَرْتُ عَلىٰ طُولِ الْمِحْنَةِ ، وَانْقِضاءِ الْمُدَّةِ ، فَمالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ ، وَصَغىٰ الآخَرُ لِصِهْرِهِ ، مَعَ هَنٍ وَهَنٍ ، إِلىٰ أَنْ قامَ ثالِثُ الْقَوْمِ نافِجاً حِضْنَيْهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ وَقامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مالَ اللهِ تَعالىٰ خَضْمَ الإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ ، إِلىٰ أَنِ انْتَكَثَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ ، فَما راعَنِي إِلاّ وَالنّاسُ رَسَلٌ إِلَيَّ كَعُرْفِ الضَّبُعِ ، يَنْثالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جانِبٍ ، حَتّىٰ لَقَدْ وُطِيءَ الْحَسَنانِ ، وَشُقَّ عِطْفايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ فَلَمّا نَهَضْتُ بِالأَمْرِ نَكَثَتْ طائِفَةٌ ، وَمَرَقَتْ أُخْرىٰ ، وَقَسَطَ آخَرُونَ ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللهَ سُبْحانَهُ وَتَعالىٰ يَقُولُ : «تِلْكَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ

مقایسه کنند که اکنون کار من به جایی رسد که مرا همسنگ این افراد (اعضای شورا) قرار دهند؟ لکن باز هم کوتاه آمدم وبا آنان هماهنگی ورزیدم ، در شورای آنان حضور یافتم ، بعضی از آنان به خاطر کینه‌اش از من روی برتافت ، ودیگری خویشاوندی را مقدّم داشت ، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت ، که ذکر آن خوشایند نیست . بالأخره سومی بپا خاست ، او همانند شتر پرخور وشکم برآمده همّی جز جمع‌آوری وخوردن بیت المال نداشت ، بستگان پدریش به همکاریش برخاستند ، آنان همچون شترانِ گرسنه‌ای که بهاران به علفزار بیفتند ، وبا ولع عجیبی گیاهان را ببلعند ، برای خوردن اموال خدا دست از آستین برآوردند ، امّا عاقبت بافته‌هایش پنبه شد ، وکردار ناشایستش کارش را تباه ساخت وسرانجام شکم‌خوارگی وثروت اندوزی ، برای ابد نابودش ساخت . ازدحام فراوانی که همچون یالهای کفتار بود مرا به قبول خلافت واداشت ، آنان از هر طرف مرا احاطه کردند ، چیزی نمانده بود که دو نور چشمم ، دو یادگار پیغمبر حسن وحسین زیر پا له شوند ؛ آنچنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج‌انداخت ، و ردایم از دو جانب پاره شد ، مردم همانند گوسفندانی مرا در میان گرفتند . امّا هنگامی که بپا خاستم وزمام خلافت را به دست گرفتم ، جمعی پیمان خود را شکستند ، گروهی سر از طاعتم باز زدند واز دین بیرون رفتند ودسته‌ای دیگر برای ریاست ومقام از اطاعتِ حقّ سرپیچیدند گویا نشنیده بودند که خداوند می‌فرماید : «سرای آخرت را برای افرادی برگزیده‌ام

لايُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ،

بَلْ وَاللهِ لَقَدْ سَمِعُوها وَوَعَوْها ، وَلٰكِنْ حَلِيَتِ الدُّنْيا فِي أَعْيُنِهِمْ ، وَراقَهُمْ زِبْرِجُها .

أَما وَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَوْلا حُضُورُ الْحاضِرُ ، وَلُزُومُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النّاصِرِ وَما أَخَذَ اللهُ عَلىٰ أَوْلِياءِ الأَمْرِ : أَنْ لا يقرّوا عَلىٰ كَظَّةِ ظالِمٍ ، وَلا سَغَبِ مُظْلُومٍ ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَها عَلىٰ غارِبِها ، وَلَسَقَيْتُ آخِرَها بِكَأْسِ أَوَّلِها ، وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْياكُمْ عِنْدي أَزْهَدَ مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ .

قالَ : فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوادِ فَناوَلَهُ كِتاباً ، فَقَطَعَ كَلامَهُ ، فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ ، فَلَمّا فَرَغَ مِنْ قِراءَتِهِ ؛ قالَ ابْنُ عَبّاسٍ : قُلْتُ لَهُ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، لَوِ اطَّرَدْتَ مَقالَتَكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَها .

قالَ : يا ابْنَ عَبّاسٍ! هَيْهاتَ هَيْهاتَ! تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ .

که خواهان فساد در روی زمین وسرکشی نباشند وعاقبتِ نیک ، از آنِ پرهیزگاران است»[1] ،

آری بخدا سوگند که خوب شنیده بودند وخوب آن را حفظ داشتند ، ولی زرق وبرق دنیا چشمشان را خیره کرده وجواهراتش ایشان را فریفته بود!

بدانید که سوگند به خداییکه دانه را شکافت وانسان را آفرید ، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته ، وبه یاریم قیام کرده‌اند ، واز این جهت حجّت تمام شده است ، واگر نبود عهد ومسؤلیتی که خداوند از علما ودانشمندان گرفته که در برابر شکم‌خوارگی ستمگران وگرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند ؛ من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم واز آن صرفنظر می‌نمودم وآخر آن را با جام آغازش سیراب مـی‌کردم وآنوقت خوب می‌فهمیدید که دنیای شما با تمام زیورش در نظر من بی‌ارزشتر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید!

هنگامی که سخن آنحضرت بدینجا رسید مردی از اهالی عراق برخاست ونامه‌ای به دستش داد وهمچنان نامه را نگاه می‌کرد ، پس از آن ابن عبّاس گفت : ای امیرمؤمنان چه خوب بود فرمایشت را از جایی که رها کردی ادامه می‌دادی!؟

فرمود : هیهات ای پسر عبّاس! آن شعله‌ای از آتش دل بود ، زبانه کشید وفرو نشست!

---

١ ـ قصص : ٨٣ .

قالَ ابْنُ عَبّاسٍ : فَما أَسَفْتُ عَلىٰ شَيْءٍ وَلا تَفَجَّعْتُ كَتَفَجُّعِي عَلىٰ ما فاتَني مِنْ كَلامِ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام .

وَأَمْثالُ هٰذِهِ الأَخْبارِ مِنْ كَلامِ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام كَثِيرَةٌ ، أَوْرَدْنا طَرَفاً مِنْها لِلإِيجازِ وَالاخْتِصارِ .

١٠٦ ـ وَمِمّا يُوَضِّحُ ما أَثْبَتْناهُ ما رُوِيَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنَّها قالَتْ :

كُنّا عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله تِسْعُ نِسْوَةٍ ، وَكانَتْ لَيْلَتي وَيَوْمي مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، فَأَتَيْتُ الْبابَ فَقُلْتُ : أَدْخُلُ يا رَسُولَ اللهِ؟ فَقالَ : لا .

قالَتْ : فَكَبَوْتُ كَبْوَةً شَدِيدَةً ، مَخافَةً أَنْ يَكُونَ رَدَّني مِنْ سُخْطٍ ، أَوْ نَزَلَ فِيَّ شَيْءٌ مِنَ السَّماءِ ، ثُمَّ لَمْ أَلْبِثْ أَنْ أَتَيْتُ الْبابَ ثانِيَةً فَقُلْتُ : أَدْخُلُ يا رَسُولَ اللهِ؟ فَقالَ : لا . فَكَبَوْتُ كَبْوَةً أَشَدَّ مِنَ الأُوْلىٰ . ثُمَّ لَمْ أَلْبِثْ أَنْ أَتَيْتُ الْبابَ ثالِثَةً فَقُلْتُ : أَدْخُلُ يا رَسُولَ اللهِ؟

فَقالَ : ادْخُلي يا أُمَّ سَلَمَةَ ، فَدَخَلْتُ وَعَلِيٌّ عليه السلام جاثٍ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ : فِداكَ أَبي وَأُمّي

ابن عبّاس گوید: به خدا قسم من هیچگاه بر سخنی همچون این گفتار تأسّف نخوردم، که امام عليه السلام نتوانست تا آنجا که می‌خواست ادامه دهد .

[مؤلّف کتاب رحمه الله گوید :] ومانند این اخبار از فرمایشات أمیرالمؤمنین عليه السلام بسیار است ، وما برای ایجاز واختصار کلام قسمتی از آنرا در حدیث اُمّ سلمه که در پی می‌آید آوردیم .

١٠٦ ـ واز جمله احادیثی که مطالب ما را روشن می‌کند روایتی است که از اُمّ سلمه همسر گرامی رسولخدا صلى الله عليه وآله نقل است که گفت :

ما نُه تن همسران پیغمبر بودیم ، وهر شب نوبت به یکی از ما می‌رسید ، وروزی که نوبت من بود ، من درب حجره آمده واِذنِ دخول خواستم ولی پیامبر اجابت نفرمود .

من از این مطلب سرافکنده واندوهناک شدم ، وبیم آن بردم که نکند آنحضرت با من متارکه فرموده ، یا دربارهٔ من آیه‌ای نازل شده ، پس مقداری درنگ کرده ومجدّد مراجعت نمودم واز آنحضرت اذن دخول خواستم ولی باز هم اجازه نفرمود . اینبار بیش از دفعهٔ نخست متأثّر وملول گشته واز سر بیتابی مجدّد بازگشته واذن دخول خواستم .

فرمود : داخل شو ای اُمّ سلمه! پس من وارد شدم ، وعلیّ بن ابی‌طالب عليه السلام در مقابل آنحضرت دوزانو نشسته ومی‌گفت : ای رسولخدا ، پدر ومادرم فدای تو باد ،

يا رَسُولَ اللهِ، إذا كانَ كَذا وكَذا فَما تَأْمُرُني؟ فَقالَ: آمُرُكَ بِالصَّبْرِ، ثُمَّ أَعادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ثانِيَةً، فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ، ثُمَّ أَعادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ثالِثَةً، فَقالَ لَهُ: يا عَلِيُّ، يا أَخي، إذا كانَ ذلِكَ مِنْهُمْ فَسُلَّ سَيْفَكَ وَضَعْهُ عَلىٰ عاتِقِكَ، وَاضْرِبْ بِهِ قدماً حَتّىٰ تَلْقاني وَسَيْفُكَ شاهِرٌ يَقْطُرُ مِنْ دِمائِهِمْ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَقالَ: ما هٰذِهِ الْكَآبَةُ يا أُمَّ سَلَمَةَ؟ قُلْتُ: لِلَّذي كانَ مِنْ رَدِّكَ إِيّايَ يا رَسُولَ اللهِ، فَقالَ لي: وَاللهِ ما رَدَدْتُكَ إِلاّ لِشَيْءٍ خَيْرٍ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ، وَلٰكِنْ أَتَيْتِني وَجَبْرَئيلُ يُخْبِرُني بِالأَحْداثِ الَّتي تَكُونُ مِنْ بَعْدي، وَأَمَرَني أَنْ أُوصِيَ بِذلِكَ عَلِيّاً؛ يا أُمَّ سَلَمَةَ، اسْمَعي وَاشْهَدي، هٰذا عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام وَزيري في الدُّنْيا، وَوَزيري في الآخِرَةِ، يا أُمَّ سَلَمَةَ، اسْمَعي وَاشْهَدي، هٰذا عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَصِيّي، وَخَليفَتي مِنْ بَعْدي، وَقاضي عِداتي، وَالذّائِدُ عَنْ حَوْضي؛ يا أُمَّ سَلَمَةَ، اسْمَعي وَاشْهَدي، هٰذا عَلِيُّ بْنُ أَبي‌طالِبٍ سَيِّدُ الْمُسْلِمينَ، وَإِمامُ الْمُتَّقينَ، وَقائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ، وَقاتِلُ النّاكِثينَ وَالْمارِقينَ وَالْقاسِطينَ.

هنگامیکه اینچنین شد مرا چه می‌فرمایی ووظیفهٔ من در آنزمان چیست؟ پیامبر فرمود: تو را امر به صبر می‌کنم، باز علیّ بن ابی‌طالب سؤال خود را تکرار نمود، وآنحضرت پیوسته او را به تحمّل وصبر امر می‌فرمود، ودر مرتبهٔ سوم نیز همان را گفته وفرمود: ای علیّ، ای برادرم، در آنصورت شمشیرخود را بیرون آورده وروی شانهٔ خود بگذار؛ ودر خطّ مستقیم با مخالفین بجنگ، تا موقعی که مرا ملاقات کرده وقطرات خونشان از شمشیر تو بچکد!!.

سپس روی به جانب من داشته وفرمود: ای اُمّ سلمه این گرفتگی وملالت تو از چیست؟ عرض کردم: بخاطر آن است که مرا اجازهٔ ورود نمی‌دادی!. فرمود: اینکار به خیر بوده، وهنگامیکه تو اذن دخول می‌خواستی جبرئیل مرا از حوادث وقضایای آینده خبر می‌داد، ومرا فرمان آورده بود که علیّ بن ابی‌طالب را از آن وقایع آگاه ساخته وبه او توصیه وسفارشاتی بکنم. ای اُمّ سلمه بشنو وشاهد باش که علیّ بن ابی‌طالب وزیر من در دنیا وآخرت است، ای اُمّ سلمه بشنو وشاهد باش که او وصیّ وخلیفهٔ من می‌باشد وبعد از من وعده‌هایم را عملی نموده ومخالفین را در روز قیامت از اطراف حوض دور خواهد کرد. ای اُمّ سلمه بشنو وشاهد باش که علیّ بن ابی‌طالب سیّد مسلمین وامام متّقین وپیشوای پیشانی سفیدان از وضو است، او با ناکثین وقاسطین ومارقین جنگ می‌کند وآنان را می‌کشد.

قُلْتُ : يا رَسُولَ اللهِ ، مَنِ النّاكِثُونَ؟ قالَ : الَّذينَ يُبايِعُونَهُ بِالْمَدِينَةِ وَيَنْكُثُونَ بِالْبَصْرَةِ .
قُلْتُ : مَنِ الْقاسِطُونَ؟ قالَ : مُعاوِيَةُ وَأَصْحابُهُ مِنْ أَهْلِ الشّامِ .
قُلْتُ : مَنِ الْمارِقُونَ؟ قالَ : أَصْحابُ النَّهْرَوانِ .

١٠٧ ـ وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام قالَ في أَثْناءِ خُطْبَةٍ خَطَبَها بَعْدَ فَتْحِ الْبَصْرَةِ بِأَيّامٍ : حاكِياً عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَوْلَهُ : يا عَلِيُّ! إِنَّكَ باقٍ بَعْدِي، وَمُبْتَلىً بِأُمَّتي وَمُخاصِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ، فَأَعِدَّ لِلْخُصُومَةِ جَواباً، فَقُلْتُ : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمّي، بَيِّنْ لي ما هٰذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتي اُبْتَلىٰ بِها؟ وَعَلىٰ ما اُجاهِدُ بَعْدَكَ؟ فَقالَ لي : إِنَّكَ سَتُقاتِلُ بَعْدي النّاكِثَةَ وَالْقاسِطَةَ وَالْمارِقَةَ، وَجَلاّهُمْ وَسَمّاهُمْ رَجُلاً رَجُلاً، وَتُجاهِدُ مِنْ اُمَّتي كُلَّ مَنْ خالَفَ الْقُرْآنَ وَسُنَّتي، مِمَّنْ يَعْمَلُ في الدِّينِ بِالرَّأْيِ،

عرض کردم: ای رسولخدا ناکثین وبیعت شکنان چه کسانند؟ فرمود: جمعی هستند که در مدینه بیعت نموده ودر بصره بیعت او نقض وبا او به جنگ می‌پردازند .

گفتم : قاسطین کیانند؟ فرمود : معاویه ویاران او از اهل شام که در حقّ علیّ بن ابی‌طالب ظلم می‌کنند .

گفتم : بفرمایید مارقین چه کسانند؟ فرمود : کسانی که از راه حقیقت خارج شده ودر نهروان برخلاف او اجتماع وجنگ می‌کنند .

١٠٧ ـ روایت شده که حضرت أمیر عليه السلام چند روزی پس از فتح بصره ضمن ایراد خطبه‌ای از قول رسولخدا صلى الله عليه وآله حکایت ونقل فرمود : «ای علیّ ، تو بعد از من در دنیا باقی بوده واز جانب امّت من مبتلی وگرفتار خواهی شد ، وروز قیامت در پیشگاه خداوند متعال با دشمنان ومخالفین خود در مورد محاکمه ومخاصمه واقع می‌شوی ، پس برای روز محاکمه ودر مقابل مخالفین ، جواب وحجّت خود را آماده کن» ، من عرض کردم : ای رسولخدا ، پدر ومادرم به فدایت ، برای چه وروی چه من مبتلی خواهم شد؟ وآن فتنه که موجب گرفتاری من خواهد شد چیست؟ وبر چه اساسی من مجاهده خواهم کرد؟ پس رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : تو بعد از من با ناکثین وقاسطین ومارقین مقاتله ومجاهده می‌کنی ،وهمهٔ آنانرا یکایک معرّفی فرمود . سپس افزود : تو بعد از من با کسانی مجاهده ومبارزه خواهی کرد که با قرآن وسنّت من مخالفت نموده ودر دین خدا با رأی ونظرناقص خود عمل می‌کنند ،

وَلا رَأْيَ فِي الدِّينِ إِنَّما هُوَ أَمْرُ الرَّبِّ وَنَهْيُهُ .

فَقُلْتُ : يا رَسُولَ اللهِ، فَأَرْشِدْنِي إِلَى الْفَلْجِ عِنْدَ الْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيامَةِ .

فَقالَ : نَعَمْ ، إِذا كانَ ذلِكَ كَذلِكَ فَاقْتَصِرْ عَلَى الْهُدىٰ، إِذا قَوْمُكَ عَطَفُوا الْهُدىٰ عَلَى الْهَوىٰ ، وَعَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ، فَيَتَأَوَّلُوهُ بِرَأْيِهِمْ بِتَتَبُّعِ الْحُجَجِ مِنَ الْقُرْآنِ لِمُشْتَهياتِ الأَشْياءِ الطّارِيَةِ عِنْدَ الطُّمَأْنِينَةِ إِلَى الدُّنْيا، فَاعْطِفْ أَنْتَ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، وَإِذا قَوْمُكَ حَرَّفُوا الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ عِنْدَ الأَهْواءِ السّاهِيَةِ، وَالأُمَراءِ الطّاغِيَةِ، وَالْقادَةِ النّاكِثَةِ، وَالْفِرْقَةِ الْقاسِطَةِ ، وَالأُخْرىٰ الْمارِقَةِ أَهْلِ الإِفْكِ الْمُرْدي وَالْهَوىٰ الْمُطْغي ، وَالشُّبْهَةِ الْخالِقَةِ ، فَلا تَنْكُلَنَّ عَنْ فَضْلِ الْعاقِبَةِ ، فَإِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ .

در صورتیکه رأی و نظر در دین نیست ، واحکام الهی را نمی‌شود موافق رأی وطبق نظر شخصی تفسیر وبیان کرد . بلکه دین عبارت است از اوامر ونواهی وفرموده‌های پروردگار متعال .

عرض کردم : ای رسولخدا ، مرا هدایت کن براهی که در روز قیامت به هنگام محاکمه ومخاصمهٔ با مخالفین حاکم وپیروز گردم .

فرمود : بسیار خوب ، وقتی پس از من با تو مخالفت ودشمنی کردند تو از صراط مستقیم منحرف مشو ، وهرگاه دیدی که آنان راه هدایت وحقیقت را از سر هوا ومیل خود برگردانیده وقرآن وکلمات خدا را به رأی وفکر خود رجوع می‌دهند ، تو در راه حقّ استقامت ورزیده وفکر ونظر خود را تابع قرآن مجید قرار بده ، زیرا ایشان به زندگی دنیا اتّکاء نموده ، ومتشابهات امور را گرفته ودر مقام تأیید واثبات آنها به آیات قرآن متمسّک می‌شوند ، وچون دیدی که مردم کلمات وفرموده‌های خدا را از موارد ومواضع خود منحرف ساخته واز تمایلات نفسانی خود پیروی نموده واشخاص خودخواه وپریشانحال وتجاوزکار ومنحرف ودروغگو وهواپرست ومفسده‌جو به سر کار آمده ومقام امارت وریاست را حیازت کردند البتّه از راه تقوا بیرون نرفته ، وحُسن عاقبت را در نظر بگیر چراکه عاقبت ازآنِ پرهیزگاران است .

١٠٨ ـ وَعَنِ ابْنِ عَبّاسٍ رضي الله عنه قالَ : لَمّا نَزَلَتْ : «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّارَ وَالْمُنافِقينَ» ـ الآية، قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : لَأُجاهِدَنَّ الْعَمالِقَةَ ، يَعْني الْكُفّارَ وَالْمُنافِقينَ ، فَأَتاهُ جَبْرَئيلُ فَقالَ : أَنْتَ أَوْ عَلِيٌّ عليه السلام .

١٠٩ ـ وَعَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصارِيِّ قالَ : إِنِّي كُنْتُ لَأَدْناهُمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله في حِجَّةِ الْوِداعِ بِمِنىٰ فَقالَ : لَأَعْرِفَنَّكُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِي كُفّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقابَ بَعْضٍ، وَأَيْمُ اللهِ لَوْ فَعَلْتُمُوها لَتَعْرِفُنَّني في الْكَتِيبَةِ الَّتي تُضارِبُكُمْ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ خَلْفِهِ ، فَقالَ : أَوْ عَلِيّاً، أَوْ عَلِيّاً ـ ثلاثاً ـ ، فَرَأَيْنا أَنَّ جَبْرَئيلَ عليه السلام غَمَزَهُ ، فَأَنْزَلَ اللهُ تَعالىٰ عَلىٰ أَثَرِ ذلِكَ : «فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» ـ بِعَلِيٍّ عليه السلام ـ «أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذي وَعَدْناهُمْ فَإِنّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ» .

---

١٠٨ ـ از ابن عبّاس رضي الله عنه نقل است كه گفت : وقتى آيهٔ مباركهٔ «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّارَ وَالْمُنافِقينَ ـ الآية[1]» ، نازل شد ؛ رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : حتماً با كفّار مجاهده خواهم كرد! . در پى اين كلام جبرئيل نازل شده وگفت : اين مجاهده وجنگ را تو يا علىّ خواهيد كرد .

١٠٩ ـ واز جابر بن عبدالله انصارىّ نقل است كه گفت : من در روز حجّ وداع در سرزمين مِنىٰ از همه به رسولخدا نزديكتر بودم كه فرمود : شما را مى‌بينم كه پس از رحلت من از دين خود منحرف شده وبا دست وشمشير خود گردن همديگر را مى‌زنيد ، وسوگند به خدا كه اگر چنين شد مرا خواهيد ديد كه با لشكر عظيمى با شماها جنگ مى‌كنم! . وسپس به پشت سر خود متوجّه شده وفرمود : يا بجاى من علىّ بن ابى‌طالب را خواهيد ديد . وسه مرتبه اين جمله را تكرار نمود . ومتعاقب اين كلام از تغيير حال آنحضرت متوجّه شديم جبرئيل بر او وحى تازه‌اى از جانب خداوند نازل كرده ، وآن اين آيه بود : «پس اگر تو را ببريم (بميرانيم) همانا از آنان كين مى‌ستانيم» ـ توسّط علىّ (عليه السلام) ـ «يا آنچه را به ايشان وعده كرده‌ايم به تو مى‌نماييم ، كه ما بر آن توانائيم ـ زخرف : ٤١ ـ ٤٢» .

---

١ ـ توبه : ٧٣ .

١١٠ ـ وَعَنِ ابْنِ عَبّاسٍ، أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كانَ يَقُولُ ـ في حَياةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ـ: إِنَّ اللهَ يَقُولُ: «وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ» وَاللهِ لا نَنْقَلِبُ عَلىٰ أَعْقابِنا بَعْدَ إِذْ هَدانا اللهُ، وَاللهِ لَئِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ لَأُقاتِلَنَّ عَلىٰ ما قاتَلَ عَلَيْهِ حَتّىٰ أَمُوتَ، لِأَنِّي أَخُوهُ وَابْنُ عَمِّهِ، وَ وارِثُهُ، فَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي.

١١١ ـ وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَمّام [بْنِ تَغْلَبَةَ الْحُسَيْنِيِّ] قالَ: أَتَيْتُ عُبادَةَ بْنَ الصّامِتِ في وِلايَةِ أَبِي بَكْرٍ، فَقُلْتُ: يا عُبادَةُ، أَكانَ النّاسُ عَلىٰ تَفْضِيلِ أَبِي بَكْرٍ قَبْلَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ؟ فَقالَ: يا أَبا ثَعْلَبَةَ، إِذا سَكَتْنا عَنْكُمْ فَاسْكُتُوا، وَلا تَبْحَثُونا، فَوَاللهِ لَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ كانَ أَحَقَّ بِالْخِلافَةِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ، كما كانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَحَقَّ بِالنُّبُوَّةِ مِنْ أَبِي جَهْلٍ، قالَ: وَأَزِيدُكُمْ إِنّا كُنّا ذاتَ يَوْمٍ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَجاءَ عَلِيٌّ عليه السلام وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ إِلىٰ بابِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله،

---

١١٠ ـ واز ابن عبّاس عليهما السلام نقل است كه حضرت علىّ عليه السلام در زمان حيات رسولخدا صلى الله عليه وآله مى‌گفت: خداوند در اين آيه مى‌فرمايد: «و محمّد (صلى الله عليه وآله) نيست مگر پيامبر و فرستاده‌اى، كه پيش از او پى‌امبران و فرستادگان گذشتند. پس اگر او بميرد يا كشته شود آيا شما بر پاشنه‌هاى خويش (كنايه از بازگشت به دوران پيش از اسلام؛ يعنى ايّام جاهليّت) برخواهيد گشت؟ ـ آل عمران: ١٤٤»، بخدا قسم كه ما پس از آنكه خداوند هدايتمان فرمود به قهقرىٰ بر نخواهيم گشت! بخدا قسم اگر پيامبر كشته شود يا وفات نمايد هرآينه چون او مقاتله نموده ودر همان راه من نيز با مخالفين مجاهده خواهم كرد تا وقتيكه جان بسپارم، زيرا من برادر وپسرعمو ووارث او هستم، وكيست كه نزديكتر واولىٰ باشد به آنحضرت از من.

١١١ ـ احمد بن همّام گويد: در أيّام خلافت أبوبكر نزد عبادة بن صامت رفته واز او پرسيدم: آيا مردم پيش از خلافت أبوبكر او را بر ديگران تقديم داشته وترجيح مى‌دادند؟ عباده گفت: اى اباثعلبه! وقتى ما چيزى نمى‌گوييم شما نيز سكوت كنيد وپى حرف را نگيريد، سوگند بخدا كه علىّ بن ابى‌طالب از أبوبكر به مسند خلافت شايسته‌تر بود، همچنانكه رسولخدا صلى الله عليه وآله به مقام رسالت ونبوّت سزاوارتر بود از أبوجهل!. سپس افزود: بيشتر توضيح خواهم داد؛ ما روزى نزد رسولخدا صلّى الله عَلَيْهِ وآله نشسته بوديم كه علىّ بن ابى‌طالب وأبوبكر وعمر به درب خانهٔ پيغمبر صلّى الله عَلَيْهِ وآله رسيدند،

فَدَخَلَ أَبُوبَكْرٍ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلىٰ أَثَرِهِما ، فَكَأَنَّما سَفِيَ عَلىٰ وَجْهِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الرَّمادُ، ثُمَّ قالَ : يا عَلِيُّ، أَيَتَقَدَّمانِكَ هٰذانِ ، وَقَدْ أَمَّرَكَ اللهُ عَلَيْهِما؟!

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : نَسِيتُ يا رَسُولَ اللهِ، وَقالَ عُمَرُ : سَهَوْتُ يا رَسُولَ اللهِ.

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله : ما نَسِيتُما وَلا سَهَوْتُما، وَكَأَنِّي بِكُما قَدْ سَلَبْتُماهُ مُلْكَهُ، وَتَحارَبْتُما عَلَيْهِ ، وَأَعانَكُما عَلىٰ ذٰلِكَ أَعْداءُ اللهِ، وَأَعْداءُ رَسُولِهِ، وَكَأَنِّي بِكُما قَدْ تَرَكْتُما المُهاجِرينَ وَالأَنْصارَ يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ وُجُوهَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ عَلَى الدُّنْيا ، وَلَكَأَنِّي بِأَهْلِ بَيْتي وَهُمُ المَقْهُورُونَ المُشَتَّتُونَ في أَقْطارِها، وَذٰلِكَ لِأَمْرٍ قَدْ قُضِيَ . ثُمَّ بَكىٰ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله حَتّىٰ سالَتْ دُمُوعُهُ ، ثُمَّ قالَ : يا عَلِيُّ الصَّبْرَ! الصَّبْرَ! حَتّىٰ يَنْزِلُ الأَمْرُ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، فَإِنَّ لَكَ مِنَ الأَجْرِ في كُلِّ يَوْمٍ ما لا يُحْصِيهِ كاتِباكَ، فَإِذا أَمْكَنَكَ الأَمْرُ، فَالسَّيْفَ السَّيْفَ! الْقَتْلَ الْقَتْلَ! حَتّىٰ يَفِيئُوا إِلىٰ أَمْرِ اللهِ، وَأَمْرِ رَسُولِهِ، فَإِنَّكَ

وأبوبكر وارد خانه شد وپس از او عمر وارد شد ودر مرتبهٔ آخر علیّ بن ابی‌طالب وارد گشت . با دیدن این صحنه حال آنحضرت متغیّر شده سپس فرمود : ای علیّ! آیا این دو بر تو تقدّم جسته وسبقت می‌گیرند در حالیکه خداوند تو را بر آنان اَمیر ومولیٰ قرار داده؟!

أبوبکر گفت : فراموش کردم ای رسولخدا! . وعمر گفت : اشتباه کردم ای رسولخدا .

پس رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : شما دو نفر نه فراموش کرده ونه دچار سهو شده‌اید ، وگویا می‌بینم که حقّ او را غصب کرده وبا او جنگ می‌نمائید ، ویار ویاور شما در این عمل دشمنان خدا ورسول می‌باشند ، وگویا من با شما هستم که می‌بینم جماعت مهاجر وانصار را به جان هم انداخته وآنان روی منافع دنیوی همدیگر را با شمشیر تار ومار می‌کنند ، وگویا من أهل بیت خود را می‌بینم که در میانتان مغلوب ومقهور واقع شده ودر روی زمین پراکنده‌اند ، واین وقایعی است که از جانب خداوند پیش‌بینی ومقدّر شده است! سپس سرشک غم از دیدگان مبارک آنحضرت جاری شده وگفت : ای علیّ ؛ صبر! صبر! تا روزیکه امر الهی نازل شود وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ! زیرا اجر وثوابِ تو از این جهت از شمار دو فرشتهٔ کاتبت خارج خواهد شد . پس چون به قدرت رسیدی ؛ شمشیر! شمشیر! قتل! قتل! تا همهٔ آنان به سوی حقیقت برگشته وتسلیم امر خدا ومطیع فرمان رسول خدا گردند . زیرا تو

عَلَى الْحَقِّ وَمَنْ ناوَاكَ عَلَى الْباطِلِ، وَكَذلِكَ ذُرِّيَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ .

١١٢ ـ وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبائِهِ ، عَنْ عَلِيٍّ عليهم السلام «قالَ : كُنْتُ أَنا وَرَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله في الْمَسْجِدِ بَعْدَ أَنْ صَلَّى الْفَجْرَ، ثُمَّ نَهَضَ وَنَهَضْتُ مَعَهُ، وَكانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِذا أَرادَ أَنْ يَتَّجِهَ إِلىٰ مَوْضِعٍ أَعْلَمَني بِذلِكَ، وَكانَ إِذا أَبْطَأَ في ذلِكَ الْمَوْضِعِ صِرْتُ إِلَيْهِ لِأَعْرِفَ خَبَرَهُ، لِأَنَّهُ لا يَتَصابَرُ قَلْبي عَلىٰ فِراقِهِ ساعَةً واحِدَةً، فَقالَ لي : أَنا مُتَّجِهٌ إِلىٰ بَيْتِ عائِشَةَ ، فَمَضىٰ صلى الله عليه وآله وَمَضَيْتُ إِلىٰ بَيْتِ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ عليها السلام فَلَمْ أَزَلْ مَعَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَأَنا وَهِيَ مَسْرُورانِ بِهِما، ثُمَّ أَنِّي نَهَضْتُ وَصِرْتُ إِلىٰ بابِ عائِشَةَ، فَطَرَقْتُ الْبابَ، فَقالَتْ لي عائِشَةُ : مَنْ هٰذا؟ فَقُلْتُ لَها : أَنا عَلِيٌّ . فَقالَتْ : إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله راقِدٌ، فَانْصَرَفْتُ .

ثُمَّ قُلْتُ : النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله راقِدٌ وَعائِشَةُ في الدّارِ؟ فَرَجَعْتُ وَطَرَقْتُ الْبابَ فَقالَتْ لي : مَنْ هٰذا؟ قُلْتُ لَها : أَنا عَلِيٌّ . فَقالَتْ : إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله عَلىٰ حاجَةٍ، فَانْثَنَيْتُ مُسْتَحْيِياً مِنْ دَقِّ الْبابَ ،

پيوسته بر حقّ بوده وهمراه حقيقتى ، ومخالفين تو بر باطل وگمراهى ، وهمچنين ذرّيّه واولاد پاكيزهٔ تو تا روز قيامت همينگونه‌اند .

١١٢ ـ حضرت صادق عليه السلام بواسطهٔ پدران گرامش عليهم السلام نقل نموده كه حضرت علىّ عليه السلام فرمود : در خدمت رسولخدا صلى الله عليه وآله بعد از ادای نماز صبح در مسجد نشسته بودم كه آنحضرت برخاسته وحركت نمودند ومن نيز با آنحضرت روانه شدم ، ورسم آنحضرت اين بود كه به هرجايى كه مى‌خواستند بروند مرا مطّلع مى‌فرمودند ، وهرگاه توقّف در آن محلّ طول مى‌كشيد من به آنجا مى‌رفتم تا ببينم چه خبر شده ، زيرا قلب من حتّى برای زمانى كوتاه فراغ ودورى آنحضرت را طاقت نمى‌آورد ، پس به من فرمود : من به خانهٔ عائشه مى‌روم ، آنحضرت رهسپار شد ، ومن نيز به خانهٔ فاطمه عليها السلام رفتم وما ساعتى در منزل به واسطهٔ فرزندانمان حسن وحسين مسرور وخشنود وسرگرم بوديم . سپس من بنا بر رسم هميشگى برخاسته ورهسپار منزل عائشه شدم ، درب را زدم ، عائشه گفت : كيست؟ گفتم : منم علىّ . عائشه گفت : رسولخدا صلى الله عليه وآله خوابيده است . من برگشتم .

سپس گفتم : چطور مى‌شود پيامبر در اينموقع كه عايشه در خانه حاضر وبيدار است خواب باشد؟! پس بازگشته ودرب خانه را زدم، عايشه گفت : كيست؟ گفتم : منم علىّ . گفت : پيامبر مشغول كارى است . من بازگشتم واز زدن درب در اينبار بسى شرمنده شدم

وَوَجَدْتُ في صَدْري ما لا أَسْتَطِيعُ عَلَيْهِ صَبْراً ، فَرَجَعْتُ مُسْرِعاً فَدَقَقْتُ الْبابَ دَقّاً عَنيفاً، فَقالَتْ لي عائِشَةُ : مَنْ هٰذا؟ فَقُلْتُ : أَنا عَلِيٌّ، فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ : يا عـائِشَةُ افْتَحي لَهُ الْبابَ ، فَفَتَحَتْ وَدَخَلْتُ، فَقالَ لي : اُقْعُدْ يا أَباالْحَسَنِ اُحَدِّثكَ بِما أَنا فِيهِ، أَوْ تُحَدِّثْني بِإِبْطائِكَ عَنِّي؟! .

فَقُلْتُ : يا رَسُولَ اللهِ، حَدِّثْني فَإِنَّ حَدِيثَكَ أَحْسَنُ .

فَقالَ : يا أَباالْحَسَنِ كُنْتُ في أَمْرٍ كَتَمْتُهُ مِنْ أَلَمِ الْجُوعِ ، فَلَمّا دَخَلْتُ بَيْتَ عائِشَةَ، وَأَطَلْتُ الْقُعُودَ لَيْسَ عِنْدَها شَيْءٌ تَأْتي بِهِ . فَمَدَدْتُ يَدي وَسَأَلْتُ اللهَ الْقَرِيبَ الْمُجِيبَ ، فَـهَبَطَ عَـلَيَّ حَبِيبي جَبْرَئِيلُ عليه السلام وَمَعَهُ هٰذَا الطَّيْرُ، وَوَضَعَ إِصْبَعَهُ عَلىٰ طائِرٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقالَ : إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحىٰ إِلَيَّ أَنْ آخُذَ هٰذا الطَّيْرَ، وَهُوَ أَطْيَبُ طَعامٍ في الْجَنَّةِ فَآتِيكَ بِهِ يا مُحَمَّدُ، فَحَمِدْتُ اللهَ عَـزَّوَجَلَّ كَـثِيراً، وَعَـرَجَ جَـبْرَئيلُ فَـرَفَعْتُ يَـدي إِلَى السَّماءِ فَـقُلْتُ : اللّٰـهُمَّ يـسر عَـبْداً يُحِـبُّكَ وَيُحِـبُّني

ولی در عین حال حسّ کردم که قلبم گرفته شده وبی‌طاقت وبی‌صبر گشته وتوان دوری وجدایی را ندارم ، این دفعه نیز بی‌اختیار برگشته ، وباز درب را بشدّت زدم . عـایشه گفت : کیست؟ گفتم : منم علیّ . در اینهنگام صدای مبارک رسول اکرم ﷺ را شنیدم که به عایشه فرمود : ای عایشه درب را باز کن . عایشه درب را باز کرد ومن وارد شدم . آنحضرت فرمود : ای أبوالحسن بنشین! من برایت بگویم در چه حالی بودم ، یا تو میگویی چرا دیر کردی؟!

گفتم : ای رسولخدا! شما بفرمایید که سخن شما نیکوتر است .

فرمود : ای أبوالحسن! من با حالت گرسنگی از تو جدا شدم ، وقـتی وارد خـانهٔ عایشه شدم ودر آنجا نیز چیزی برای خوردن نبود ، دست خود را به دعا بلند کرده واز خداوند طلب طعام نمودم . پس جبرئیل حاضر شده وبا او این مرغ بود ، واو انگشت خود را در حضور من روی مرغ گذاشته وگفت : خداوند متعال به من وحی فرموده که این مرغ را که از بهترین غذاهای بهشت است گرفته ونزد شما آرم . پس من نیز خداوند را بسیار حمد وستایش نمودم . وجبرئیل از نزد من عروج کرد ، ومن دستهای خود را به دعا بلند کرده وعرض کردم : پروردگارا! بنده‌ای را که تو را دوست می‌دارد وتو نیز او را دوست می‌داری

يَأْكُل مَعي مِنْ هٰذا الطَّيْرِ، فَكَنْتُ مَلِيّاً فَلَمْ أَرَ أَحَداً يَطْرُقُ الْبابَ ، فَرَفَعْتُ يَدي ثُمَّ قُلْتُ : اللّٰهُمَّ يسر عَبْداً يُحِبُّكَ وَيُحِبُّني وَتُحِبُّهُ وَأُحِبُّهُ يَأْكُلُ مَعي مِنْ هٰذا الطَّيْرِ، فَسَمِعْتُ طَرْقَ الْبابِ وَارْتِفاعَ صَوْتِكَ، فَقُلْتُ لِعائِشَةَ : أَدْخِلي عَلِيّاً فَدَخَلْتَ، فَلَمْ أَزَلْ حامِداً للهِ حَتّىٰ بَلَغْتَ إِلَيَّ إِذْ كُنْتَ تُحِبُّ اللهَ وَتُحِبُّني، وَيُحِبُّكَ اللهُ وَأُحِبُّكَ، فَكُلْ يا عَلِيُّ .

فَلَمّا أَكَلْتُ أَنا وَالنَّبِيُّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله الطّائِرَ، قالَ لي : يا عَلِيُّ حَدِّثْني . فَقُلْتُ : يا رَسُولَ اللهِ، لَمْ أَزَلْ مُنْذُ فارَقْتُكَ أَنا وَفاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ مَسْرُورينَ جَمِيعاً، ثُمَّ نَهَضْتُ أُرِيدُكَ فَجِئْتُ فَطَرَقْتُ الْبابَ فَقالَتْ لي عائِشَةُ : مَنْ هٰذا؟ فَقُلْتُ : أَنا عَلِيٌّ . فَقالَتْ لي : إِنَّ النَّبِيَّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله راقِدٌ، فَانْصَرَفْتُ، فَلَمّا أَنْ صِرْتُ إِلىٰ بَعْضِ الطَّرِيقِ الَّذي سَلَكْتُهُ، رَجَعْتُ فَقُلْتُ : النَّبِيُّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله راقِدٌ وَعائِشَةُ في الدّارِ؟! لايَكُونُ هٰذا، فَجِئْتُ فَطَرَقْتُ الْبابَ فَقالَتْ لي : مَنْ هٰذا؟ فَقُلْتُ لَها : أَنا عَلِيٌّ . فَقالَتْ : إِنَّ النَّبِيَّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله عَلىٰ حاجَةٍ فَانْصَرَفْتُ مُسْتَحْيِياً، فَلَمّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذي رَجَعْتُ مِنْهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَجَدْتُ في قَلْبي ما لا أَسْتَطِيعُ عَلَيْهِ صَبْراً وَقُلْتُ : النَّبِيُّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله عَلىٰ حاجَةٍ وَعائِشَةُ في الدّارِ؟! فَرَجَعْتُ فَدَقَقْتُ الْبابَ الدَّقَّ الَّذي سَمِعْتَهُ، فَسَمِعْتُكَ يا رَسُولَ اللهِ وَأَنْتَ تَقُولُ لَها : أَدْخِلي عَلِيّاً .

در سر این طعام حاضر فرما تا از این غذا بخورد . پس از این دعا مقداری صبر کرده واثری ندیدیم ، در مرتبهٔ دوم دست بدعا برداشته وهمان را گفتم ، این دفعه صدای زدن درب تو را شنیدم ، وبه عایشه گفتم : درب را باز کن تا علیّ وارد خانه شود ، وحمد خدای را بجای آوردم ، ومسرور شدم که تو محبّ خدا ورسول او بوده وهم محبوب خدا ورسول او هستی! . پس از این غذا بخور ، ای علیّ .

حضرت علیّ افزود : چون من وپیامبر آن مرغ را خوردیم به من فرمود : ای علیّ تو جریان خود را بگو . عرض کردم : ای رسولخدا ، از وقتی از شما جدا شدم من وفاطمه وحسن وحسین خوشحال بودیم ، سپس برخاسته وقصد شما را نمودم ، وجریان امر را تا آخر [همانطور که در ابتدای حدیث ترجمه نمودیم] به عرض آنحضرت رساند .

فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : أَبَى اللهِ إلاّ أَنْ يَكُونَ الأَمْرُ هٰكَذا، يا حُمَيْراءُ ما حَمَلَكِ عَلىٰ هٰذا؟!

قالَتْ : يا رَسُولَ اللهِ! اشْتَهَيْتُ أَنْ يَكُونَ أَبِي يَأْكُلُ مِنَ الطَّيْرِ .

فَقالَ لَها : ما هُوَ بِأَوَّلِ ضِغْنٍ بَيْنَكِ وَبَيْنَ عَلِيٍّ، وَقَدْ وَقَفْتِ عَلىٰ ما في قَلْبِكِ لِعَلِيٍّ ـ إِنْ شاءَ اللهُ ـ لَتُقاتِلَنَّهُ .

فَقالَتْ : يا رَسُولَ اللهِ، وَتَكُونُ النِّساءُ يُقاتِلْنَ الرِّجالَ؟!

فَقالَ لَها : يا عائِشَةُ، إِنَّكِ لَتُقاتِلِينَ عَلِيّاً، وَيَصْحَبُكِ وَيَدْعُوكِ إِلىٰ هٰذا نَفَرٌ مِنْ أَصْحابِي، فَيَحْمِلُونَكَ عَلَيْهِ، وَلَيَكُونَنَّ في قِتالِكِ لَهُ أَمْرٌ يَتَحَدَّثُ بِهِ الأَوَّلُونَ وَالآخِرُونَ، وَعَلامَةُ ذٰلِكَ أَنَّكِ تَرْكِبِينَ الشَّيْطانَ، ثُمَّ تَبْتَلِينَ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغِي إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذي يَقْصُدُ بِكِ إِلَيْهِ، فَتَنْبَحُ عَلَيْكِ كِلابُ الْحَوْأَبِ، فَتَسْأَلِينَ الرُّجُوعَ فَتَشْهَدُ عِنْدَكِ قَسامَةُ أَرْبَعِينَ رَجُلاً : ما هِيَ كِلابُ الْحَوْأَبِ، فَتَصِيرِينَ إِلىٰ بَلَدٍ أَهْلُهُ أَنْصارُكِ ، وَهُوَ أَبْعَدُ بِلادٍ عَلَى الأَرْضِ مِنَ السَّماءِ، وَأَقْرَبُها إِلَى الْماءِ،

رسولخدا صلى الله عليه وآله با شنیدن این مطالب رو به عایشه نموده وفرمود: خداوند اینطور مقدّر فرموده است ، وتو ای حمیراء به چه منظور وجهتی چنین کردی؟.

عایشه گفت : ای رسولخدا! من علاقه داشتم که پدرم برسد واز این غذا تناول کند .

رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : این عمل تو اوّلین اظهار بغض وکینه‌ات به علیّ نخواهد بود ، ومن از قلب تو نسبت به علیّ آگاهم ، وبخدا سوگند که تو با او مقاتله وجنگ خواهی کرد .

عایشه گفت : ای رسولخدا ، مگر ممکن است که زنان بامردها بجنگند؟

فرمود : ای عایشه ، تو حتماً با علیّ بن ابی‌طالب جنگ ومقاتله خواهی کرد ، وگروهی از أصحاب من در این عمل با تو همراهی نموده وتو را تشویق وتحریک می‌کنند ، وجریان جنگ تو در صفحات تاریخ ضبط شده واوّلین وآخرین امّت آنرا مذاکره خواهند کرد ، ونشان وعلامت این عمل آن است که تو سوار اشتری خواهی شد که چون شیطان باشد ، وپیش از اینکه به محلّ مقصود برسی مواجه می‌شوی با حمله وصداهای سگهای «حَوأَب» ، ودر آن مکان تو اصرار به بازگشت می‌کنی ، وجمعی به دروغ شهادت خواهند داد که آن محلّ «حَوأَب» نیست ، وآنگاه به سوی شهری حرکت می‌کنید که أهل آن بلد أصحاب ویاران تو هستند ، وآن‌مکان دورترین شهرها است از آسمان ؛ ونزدیکترین امکنه می‌باشد به آب دریا .

وَلَتَرْجُعَنَّ وَأَنْتِ صاغِرَةٌ غَيْرُ بالِغَةٍ ما تُريدينَ، وَيَكُونُ هٰذا الَّذي يَرُدُّكِ مَعَ مَنْ يَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحابِهِ، وَإِنَّهُ لَكِ خَيْرٌ مِنْكِ لَهُ، وَلَيُنْذِرَنَّكِ بِما يَكُونُ الْفِراقُ بَيْني وَبَيْنَكِ في الآخِرَةِ، وَكُلُّ مَنْ فَرَّقَ عَلِيٌّ بَيْني وَبَيْنَهُ بَعْدَ وَفاتي فَفِراقُهُ جائِزٌ.

فَقالَتْ: يا رَسُولَ اللهِ، لَيْتَني مِتُّ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ ما تَعِدُني!!.

فَقالَ لَها: هَيْهاتَ هَيْهاتَ! وَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لَيَكُونَنَّ ما قُلْتُ، حَقٌّ كَأَنِّي أَراهُ.

ثُمَّ قالَ لي: قُمْ يا عَلِيُّ فَقَدْ وَجَبَتْ صَلاةُ الظُّهْرِ، حَتّىٰ آمُرَ بِلالاً بِالأَذانِ، فَأَذَّنَ بِلالٌ وَأَقامَ وَصَلّىٰ وَصَلَّيْتُ مَعَهُ وَلَمْ يَزَلْ في الْمَسْجِدِ.

* * *

* *

*

وتو از آنجا به حالت مغلوبيّت وذلّت مراجعت می‌کنی. وعليّ بن ابی‌طالب در آنروز ودر آن گرفتاری تو: جمعی از معتمدين ياران وأصحاب خود را همراه تو کرده وتو را به سوی وطن خود مراجعت می‌دهد، واين را بدان که او خيرخواه تو می‌باشد، ودر آن خلاف وجنگ تو را می‌ترساند از وقوع جدائی وفراق در ميان من وتو در روز قيامت، زيرا کسی را که او بعد از وفاتم از ازدواج من طلاق بدهد مطلّقه خواهد شد.

عايشه گفت: ای رسولخدا، ايکاش پيش از رسيدن آنروز بميرم!.

آنحضرت فرمود: هيهات! هيهات!، سوگند به خدائيکه جان من در دست قدرت واختيار او است، آنچه گفتم شدنی است، وگويا من اين ماجرا وجريان را با چشم خود مشاهده می‌کنم.

حضرت عليّ عليه‌السلام گويد: سپس آنحضرت روی به من نموده وفرمود: ای عليّ برخيز که وقت نماز ظهر رسيده است، تا به بلال دستور دهم که اذان واقامه را بگويد، وبه سوی مسجد حرکت فرموده ومشغول نماز ظهر شدند.

* * *

* *

*

﴿احْتِجاجُهُ عليه السلام فيما يَتَعَلَّقُ بِتَوْحِيدِ اللهِ وَتَنْزِيهِهِ عَمّا لا يَلِيقُ بِهِ مِنْ صِفاتِ الْمَصْنُوعِينَ﴾
ـ مِنَ الْجَبْرِ وَالتَّشْبِيهِ وَالرُّؤْيَةِ وَالْمَجِيءِ وَالذَّهابِ وَالتَّغْيِيرِ وَالزَّوالِ وَالانْتِقالِ ـ
ـ مِنْ حالٍ إِلىٰ حالٍ فِي أَثْناءِ خُطَبِهِ وَمَجارِي كَلامِهِ وَمُخاطَباتِهِ وَمُحاوَراتِهِ ـ

١١٣ ـ الْحَمْدُ للهِ الَّذي لا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقائِلُونَ، وَلا يُحْصي نِعَمَهُ العادُّونَ، وَلا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ؛ الَّذي لا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلا يَنالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، الَّذي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَلا وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَلا أَجَلٌ مَمْدُودٌ، فَطَرَ الْخَلائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّياحَ بِرَحْمَتِهِ، وَوَتَّدَ الصُّخُورَ مَيَدانَ أَرْضِهِ، أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ، وَكَمالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلاصُ لَهُ، وَكَمالُ الإِخْلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفاتِ عَنْهُ،

«احتجاج آنحضرت دربارهٔ توحید خداوند وتنزیه پروردگار از آنچه سزاوار»
«مقام اولوهیّت نبوده ومخصوص مخلوق است؛ از جبر وتشبیه وحرکت ومتغیّر شدن»
«وزوال واز حالی به حال دیگر منتقل گشتن، که در ضمن کلمات ومحاورات خود بیان فرموده است»

١١٣ ـ حمد وستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند وحسابگران زبردست نعمتهای او را احصاء نتوانند کرد، وحقّ انعام واحسان او را افراد مراقب وکوشش کنندگان هرچند خود را خسته کنند نتوانند نمود. پروردگاریکه به علوّ همّت وبلندبودن مقصد نتوان ذات پاک او را درک کرد، وبه وسیلهٔ تعمّق افکار وکنجکاوی عقول نشود به حقیقت او رسید، خداوندی که برای صفات او حدّ معیّن ومقدار محدودی نیست، واوصاف او را نشود با لفظ وبیان معرّفی کرد، وبرای صفات او وقت ممتد ومدّت وزمان معیّنی نباشد. مخلوقات را با قدرتش آفرید، بادها را با رحمتش به حرکت درآورد، واضطراب ولرزش زمین را به وسیلهٔ کوهها، آرامش بخشید. آغاز دین؛ شناختن پروردگار جهانیان است، وکمال معرفتش تصدیق ذات او، وکمال تصدیق ذاتش، توحید وشهادت بر یگانگی اوست، وکمال توحید وشهادت بر یگانگیش اخلاص است، وکمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند،

لِشَهادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّها غَيْرُ الْمَوْصُوفِ ، وَشَهادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ ، فَمَنْ وَصَفَ اللهَ سُبْحانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ ، وَمَنْ ثَنّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ ، وَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشارَ إِلَيْهِ ، وَمَنْ أَشارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ ، وَمَنْ قالَ : «فِيمَ؟» فَقَدْ ضَمَّنَهُ ، وَمَنْ قالَ : «عَلىٰ مَ؟» فَقَدْ أَخْلىٰ مِنْهُ ، كائِنٌ لا عَنْ حَدَثٍ ، مَوْجُودٌ لا عَنْ عَدَمٍ ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لا بِمُقارَنَةٍ ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لا بِمُزايَلَةٍ ، فاعِلٌ لا بِمَعْنَى الْحَرَكاتِ وَالآلَةِ ، بَصِيرٌ إِذْ لا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ ، وَلا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ ، أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشاءً وَابْتَدَأَهُ ابْتِداءً بِلا رَوِيَّةٍ أَجالَها ، وَلا تَجْرِبَةٍ اسْتَفادَها ، وَلا حَرَكَةٍ أَحْدَثَها ، وَلا هَمامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فيها ، أَحالَ الأَشْياءَ لِأَوْقاتِها ، وَلاءَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفاتِها ، وَغَرَّزَ غَرائِزَها وَأَلْزَمَها أَشْباحَها ،

چه اینکه هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است وهر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از صفت است ، آن کس که خدای را به صفتی وصف کند وی را به چیزی مقرون دانسته ، وآنکس که وی را مقرون به‌چیزی قرار دهد ، تعدّد در ذات او قائل شده ، وهرکس تعدّد در ذات او قائل شود ، اجزایی برای او تصوّر کرده ، وهرکس اجزایی برای او قائل شود وی را نشناخته است . وکسی که او را نشناسد بسوی او اشاره می‌کند ، وهرکس به سویش اشاره کند ، برایش حدّی تعیین کرده ، وآنکه او را محدود بداند وی را به شمارش آورده وآنکس که بگوید : خدا در کجا است؟ وی را در ضمن چیزی تصوّر کرده ، وهرکس بپرسد بر روی چه قرار دارد؟ جایی را از او خالی دانسته ، همواره بوده است واز چیزی به وجود نیامده ، ووجودی است که سابقهٔ عدم برای او نیست ، با همه چیز هست امّا نه اینکه قرین آن باشد ، ومغایر باهمه چیز است ، امّانه اینکه از آن بیگانه وجدا باشد ، انجام دهنده است ، امّا نه به آن معنی که حرکات وابزاری داشته باشد ، بینا است حتّی در آن زمانی که موجود قابل رؤیتی وجود نداشت ، تنها است زیراکسی وجود نداشته تا به او اُنس گیرد ، واز فقدانش ترسان وناراحت شود . پروردگار متعال خلق را ایجاد نمود وبدون نیاز به اندیشه ، وفکر واستفاده از تجربه ، آفرینش را آغاز کرد ، وبی‌آنکه حرکتی ایجاد کند وتصمیم آمیخته با اضطرابی در او راه داشته باشد ، جهان را ایجاد نمود ، پدید آمدن هریک از موجودات را به وقت مناسب خود موکول ساخت ودر میان موجودات ، با طبایع متضادّ هماهنگی برقرار نموده ودر هر کدام ؛ طبیعت وغریزهٔ مخصوص به‌خودشان آفرید ، وآن غرایز را ملازم وهمراه آنها گردانید ،

عالِماً بِها قَبْلَ ابْتِدائِها ، وَمُحِيطاً بِحُدُودِها وَانْتِهائِها ، عارِفاً بِقَرائِنِها وَأَحْنائِها .

١١٤ ـ وَقالَ عليه السلام في خُطْبَةٍ أُخْرىٰ :

أَوَّلُ عِبادَةِ اللهِ مَعْرِفَتُهُ ، وَأَصْلُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ ، وَنِظامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفاتِ عَنْهُ ، جَلَّ عَنْ أَنْ تَحِلَّهُ الصِّفاتُ بِشَهادَةِ الْعُقُولِ : أَنَّ كُلَّ مَنْ حَلَّتْهُ الصِّفاتُ فَهُوَ مَصْنُوعٌ ، وَشَهادَةِ الْعُقُولِ: أَنَّهُ جَلَّ جَلالُهُ صانِعٌ لَيْسَ بِمَصْنُوعٍ ، بِصُنْعِ اللهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ ، وَبِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ ، وَبِالْفِكْرِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ ، جَعَلَ الْخَلْقَ دَلِيلاً عَلَيْهِ ، فَكَشَفَ بِهِ عَنْ رُبُوبِيَّتِهِ ، هُوَ الْواحِدُ الْفَرْدُ فِي أَزَلِيَّتِهِ ، لاشَرِيكَ لَهُ فِي إِلٰهِيَّتِهِ ، وَلا نِدَّ لَهُ فِي رُبُوبِيَّتِهِ ، بِمُضادَّتِهِ بَيْنَ الأَشْياءِ الْمُتَضادَّةِ عُلِمَ أَنْ لا ضِدَّ لَهُ ، وَبِمُقارَنَتِهِ بَيْنَ الأُمُورِ الْمُقْتَرِنَةِ عُلِمَ أَنْ لا قَرِينَ لَهُ .

او پیش از آنکه آنان را بیافریند ؛ از تمام جزئیّات وجوانب آنها آگاه بود ، وبه حدود وپایان آنها احاطه داشت وبه اسرار درون وبرون آنها آشنا بود .

١١٤ ـ وآنحضرت در خطبهٔ دیگری فرمود :

ابتدای عبادت وبندگی پروردگار متعال معرفت وشناخت به او است ، وریشه واساس معرفت خدا توحید است ، ونظام واستواری توحید متوقّف است بر نفی صفات از او ، منزّه است خداوند که صفات در او حلول کند ، زیرا به حکم عقل هر که در او صفاتی حلول کند مخلوق ومصنوع است ، ونیز به حکم عقل دریافته می‌شود که خداوند جلّ جلاله خالق است نه مخلوق ، وتوسّط صنایع ومخلوقات به وجود آفریننده وخالق آنها هدایت یافته وبا کمک عقل وتفکّر توفیق معرفت را پیدا می‌کنیم ، وروی فکر واز راه تدبّر ؛ حجّت وبرهان وجود او ثابت می‌گردد . خداوند مخلوقات را نشان دهنده ونمایندهٔ خود قرار داده ، وبه وسیلهٔ آنها از خود پرده‌برداری کرده است ، او خدای یکتا ومتفرّد در ازلیّت بوده ودر آن مقام تنها وبی‌شریک گشته ، واز لحاظ ربوبی هیچ نظیر ومثلی ندارد . خداوند از لحاظ اینکه اشیاء متخالف ومتضادّ را بوجود آورده است دریافته شود که او را ضدّی نیست ، واز اینکه میان مخلوقات تقارن (نظیر داشتن ونزدیک به هم شدن) هست معلوم می‌شود که برای او قرین ونظیری نباشد .

١١٥ ـ وَقالَ علیه السلام في خُطْبَةٍ أُخْرىٰ :
دَلِيلُهُ آياتُهُ ، وَوُجُودُهُ إِثْباتُهُ ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ ، وَتَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ ، وَحُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَةُ صِفَةٍ لا بَيْنُونَةُ عُزْلَةٍ ، إِنَّهُ رَبٌّ خالِقٌ غَيْرُ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ ، كُلَّما يُتَصَوَّرُ فَهُوَ بِخِلافِهِ .
ثُمَّ قالَ بَعْدَ ذٰلِكَ : لَيْسَ بِإِلٰهٍ مَنْ عَرَفَ بِنَفْسِهِ هُوَ الدّالُّ بِالدَّلِيلِ عَلَيْهِ، وَالْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ .
١١٦ ـ وَقالَ علیه السلام في خُطْبَةٍ أُخْرىٰ :
لا يُشْمَلُ بِحَدٍّ ، وَلا يُحْسَبُ بِعَدٍّ ، وَإِنَّما تَحُدُّ الأَدَواتُ أَنْفُسَها ، وَتُشِيرُ الآلاتُ إِلىٰ نَظائِرِها ، مَنَعَتْها «مُنْذُ» الْقِدْمَةَ ، وَحَمَتْها «قَد» الأَزَلِيَّةَ ، وَجَنَّبَتْها «لَوْلا» التَّكْمِلَةَ! ،

---

١١٥ ـ وحضرت علیّ علیه السلام در خطبهٔ دیگری فرمود :
دلیل خداوند آیات او است ، ووجود او یگانه برهان هستی او است ، ومعرفت وشناخت او توحیدِ اوست ، وتوحید خداوند تمییز وجدا کردن او از مخلوقات است ، ومنظور از تمییز وجدا کردن جدائی وصفی وامتیاز در صفات است نه جدائی وفاصلهٔ زمانی ویا مکانی ، او پروردگار وآفرینندهٔ توانا بوده وعاری از هر خالق است ، آنچه به خیال وتصوّر آید ذات حقّ تعالی بر خلاف تصوّر وخیال ما می‌باشد .
سپس فرمود : آنکه ذات وحقیقتش شناخته می‌شود خدا نیست ، وخداوند از راه دلیل وبرهان شناخته شده وتوسّط معرفت به آثار او پی به وجود او می‌بریم .
١١٦ ـ وحضرت أمیرالمؤمنین علیّ علیه السلام در خطبهٔ دیگری فرمود :
حدّ واندازه‌ای برایش متصوّر نیست وبه حساب وشمارش در نمی‌آید ، زیرا ابزار دلیل بر محدودیت خویشند ووسائل وآلات به مانند خود اشاره می‌کنند . همین که می‌گوییم موجودات «از فلان وقت» پیدا شده‌اند آنها را از قدیم بودن منع کرده‌ایم واین که می‌گوییم «قطعاً» به وجود آمده‌اند آنها را از ازلی بودن ممنوع ساخته‌ایم ، وهنگامی که گفته می‌شود «اگر چنین بود» کامل می‌شد دلیل آن است که موجودات به تمام معنی کامل نیستند .

بِها تَجَلّىٰ صانِعُها لِلْعُقُولِ ، وَبِها امْتَنَعَ عَنْ نَظَرِ الْعُيُونِ ، لاتَجْري عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ ما هُوَ أَجْراهُ ، وَيَعُودُ فِيهِ ما هُوَ أَبْداهُ ، وَيَحْدُثُ فِيهِ ما هُوَ أَحْدَثَهُ ، إِذاً لَتَفاوَتَتْ ذاتُهُ ، وَلَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ ، وَلامْتَنَعَ «مِنَ» الأَزَلِ مَعْناهُ ، وَلَكانَ لَهُ وَراءٌ إِذا وُجِدَ لَهُ أَمامٌ ، وَلالْتَمَسَ التَّمامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصانُ ، وَإِذاً لَقامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ ، وَلَتَحَوَّلَ دَلِيلاً بَعْدَ أَنْ كانَ مَدْلُولاً عَلَيْهِ ، وَخَرَجَ بِسُلْطانِ الامْتِناعِ مِنْ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهِ ما يُؤَثِّرُ في غَيْرِهِ ، الَّذي لايَحُولُ ، وَلا يَزُولُ ، وَلا يَجُوزُ عَلَيْهِ الأُفُولُ ، لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْلُوداً ، وَ لَمْ يُوْلَدْ فَيَصِيرُ مَحْدُوداً ، جَلَّ عَنِ اتِّخاذِ الأَبْناءِ ، وَطَهُرَ عَنْ مُلامَسَةِ النِّساءِ ، لا تَنالُهُ الأَوْهامُ فَتُقَدِّرُهُ ، وَلا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطَنُ فَتُصَوِّرَهُ ، وَلا تُدْرِكُهُ الْحَواسُّ فَتُحِسَّهُ ، وَلا تَلْمِسُهُ الأَيْدي فَتَمَسَّهُ ، وَلا يَتَغَيَّرُ بِحالٍ ،

با آفرینش موجودات ؛ آفرینندهٔ آنها در برابر عقول تجلّی کرد واز همین نظر است که از دیده‌اشان با چشمهای ظاهر مبرّا وپیراسته است وقوانین «حرکت» و «سکون» بر او جریان ندارد ، زیرا چگونه می‌تواند چنین باشد در صورتی که او خود «حرکت» و «سکون» را ایجاد کرده است؟ وچگونه ممکن است آنچه را آشکار ساخته در خودش اثر بگذارد؟ ومگر می‌شود که خود تحت تأثیر آفریدهٔ خویش قرار گیرد؟ اگر چنین شود ذاتش تغییر می‌پذیرد وکنه وجودش تجزیه می‌گردد وازلی بودنش ممتنع می‌شود وهنگامی که آغازی برایش معیّن شد انتهایی نیز خواهد داشت . ولازمهٔ این آغاز وانجام ؛ نقصان وعدم تکامل خواهد بود . که نقصان داشتن دلیل مسلّم مخلوق بودن است وخود دلیل وجود خالق دیگر می‌شود نه این که خود آفریدگار باشد وسرانجام از این دایره که هیچ چیز در او مؤثّر نیست وزوال وتغییر وافول در او راه ندارد ، خارج می‌گردد . کسی را نزاده که خود نیز مولود باشد واز کسی زاده نشده تا محدود به حدودی گردد ؛ برتر از آن است که فرزندانی پذیرد وپاکتر از آن است که گمان آمیزش با زنان در بارهٔ او رود . دست اندیشه‌های بلند به دامن کبریائیش نرسد تا در حدّ ونهایتی محدودش کند وتیزهوشی هوشمندان نتواند نقش او را در خیال تصوّر نماید ، حواسّ از درکش عاجزند ودستها از دسترسی ولمسش قاصرند ، تغییر ودگرگونی در او راه ندارد

وَلا يَتَبَدَّلُ فِي الأَحْوالِ ، وَلا تُبْلِيهِ اللَّيالي وَالأَيّامُ ، وَلا يُغَيِّرُهُ الضِّياءُ وَالظَّلامُ ، وَلا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِن الأَجْزاءِ ، وَلا بِالْجَوارِحِ وَالأَعْضاءِ ، وَلا بِعَرَضٍ مِنَ الأَعْراضِ ، وَلا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالأَبْعاضِ ، وَلا يُقالُ لَهُ حَدٌّ وَلا نِهايَةٌ ، وَلا انْقِطاعٌ وَلا غايَةٌ ، وَلا أَنَّ الأَشْياءَ تَحْوِيهِ ، فَتُقِلُّهُ أَوْ تُهْوِيهِ ، وَلا أَنَّ شَيْئاً يَحْمِلُهُ فَيُمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ ، لَيْسَ في الأَشْياءِ بِوالِجٍ ، وَلا عَنْها بِخارِجٍ ، يُخْبِرُ لا بِلِسانٍ وَلَهَواتٍ ، وَيَسْمَعُ لا بِخُرُوقٍ وَأَدَواتٍ ، يَقُولُ وَلا يَلْفِظُ وَيَحْفَظُ وَلا يَتَحَفَّظُ ، وَيُرِيدُ وَلا يُضْمِرُ ، يُحِبُّ وَيَرْضىٰ مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ ، وَيُبْغِضُ وَيَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ ، يَقُولُ ـ لِمّا أَرادَ كَوْنَهُ ـ : «كُنْ فَيَكُونُ» لا بِصَوْتٍ يُقْرَعُ ، وَلا نِداءٍ يُسْمَعُ ، وَإِنَّما كَلامُهُ سُبْحانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَمَثَّلَهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذلِكَ كائِناً ، وَلَوْ كانَ قَدِيماً لَكانَ إِلٰهاً ثانِياً ، وَلا يُقالُ لَهُ : «كانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ» فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصِّفاتُ الْمُحْدَثاتُ ، وَلا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَها فَصْلٌ ،

وگذشت زمان برایش هیچگونه تبدیل ودگرگونی به وجود نیاورد ، آمد وشد شبها وروزها وی را کهنه وسالخورده نسازند وروشنایی وتاریکی او را دستخوش تغییر قرار ندهند او به هیچ یک از اجزاء وجوارح واعضاء ؛ ونه بر عرضی بر اعراض ونه به تغایر وابعاض به هیچکدام وصف نگردد ، برایش حدّ ونهایتی گفته نشود وانقطاع وانتهایی ندارد . اشیاء به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند ویا پایین آورند ونه چیزی او را حمل می‌کند که او را به جانبی متمایل یا ثابت نگهدارد ، نه در درون اشیاء است ونه در بیرون آنها . خبر می‌دهد امّا نه با کام وزبان ، می‌شنود ولی نه به واسطهٔ دستگاه شنوایی که از مجرا ، استخوانها وپرده‌ها تشکیل شده ، سخن می‌گوید ، نه این که تلفّظ کند ، همه چیز را حفظ می‌کند ولی نه با قوّة حافظه ، اراده می‌کند امّا نه اینکه دارای ضمیری باشد ، دوست می‌دارد وخشنود می‌شود امّا نه از روی رقّت قلب ، دشمن می‌دارد وبه خشم می‌آید امّا نه از روی ناراحتی ورنج ومشقّت ، به هر چه اراده کند می‌فرماید : «باش پس بلادرنگ موجود می‌شود»[1] امّا گفتن کلمهٔ «باش» نه صوتی است که در گوشها نشنید ونه فریادی است که شنیده شود ، بلکه سخن خدا همان کاری است که ایجاد می‌کند وپیش از او چیزی وجود نداشته واگر بود خدای دومی می‌بود! . شایسته نیست گفته شود : پس از نبودن پیدایش یافته . که‌در این صورت صفات محدثات بر او جریان می‌یابد وبین او وحوادث تفاوتی نمانده ،

---

۱ ـ سورهٔ مریم علیهاالسلام : آیهٔ ۳۵ .

وَلا لَهُ عَلَيْها فَضْلٌ ، فَيَسْتَوِي الصّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ ، وَيَتَكافَأَ الْمُبْتَدِعُ وَالْبَدِيعُ ، خَلَقَ الْخَلائِقَ عَلىٰ غَيْرِ مِثالٍ خَلا مِنْ غَيْرِهِ ، وَ لَمْ يَسْتَعِنْ عَلىٰ خَلْقِها بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ .

وَأَنْشَأَ الأَرْضَ فَأَمْسَكَها مِنْ غَيْرِ اشْتِغالٍ ، وَأَرْساها عَلىٰ غَيْرِ قَرارٍ ، وَأَقامَها بِغَيْرِ قَوائِمَ وَرَفَعَها بِغَيْرِ دَعائِمَ ، وَحَصَّنَها مِنَ الأَوَدِ وَالاعْوِجاجِ ، وَمَنَعَها مِنَ التَّهافُتِ وَالانْفِراجِ ، أَرْسىٰ أَوْتادَها ، وَضَرَبَ أَسْدادَها ، وَاسْتَفاضَ عُيُونَها ، وَ خَدَّ أَوْدِيَتَها فَلَمْ يَهِنْ ما بَناهُ ، وَلا ضَعُفَ ما قَوّاهُ ، هُوَ الظّاهِرُ عَلَيْها بِسُلْطانِهِ وَعَظَمَتِهِ ، وَالْباطِنُ لَها بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ ، وَالْعالي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مِنْها بِجَلالِهِ وَعِزَّتِهِ ، لا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْها طَلَبَهُ ، وَلا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبَهُ ، وَلا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْها فَيَسْبِقَهُ ، وَلا يَحْتاجُ إِلىٰ ذِي مالٍ فَيَرْزُقَهُ .

خَضَعَتِ الأَشْياءُ لَهُ ، وَظَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ ، لا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطانِهِ إِلىٰ غَيْرِهِ ،

وهیچگونه برتری بین او ومخلوقات نخواهد بود ودر نتیجه صانع ومصنوع وآن‌که از عدم به وجود آمده با آن که موجودات را از نیستی به هستی آورده یکسان گردند . مخلوقات را بدون الگو ونمونه‌ای که از غیرش گرفته باشد آفرید ودر خلقت آنها از احدی استعانت نجست . زمین را ایجاد فرمود وآنرا نگهداشت بدون اینکه وی را مشغول سازد وآن را در عین حرکت وبی‌قراری قرار بخشیده وآن را بدون هیچ ستون وپایه‌ای برپا داشت ، وبی هیچ ستون وارکانی برافراشت وآن را از کژی وفرو ریختن نگاهداشت واز سقوط ودر هم شکافتن جلوگیری کرد ؛ میخهایش‌را محکم ؛ کوههایش‌را پابرجا؛ چشمه‌هایش را جاری ودرّه‌هایش را ایجاد نمود ، آنچه بنا کرده به سستی نگرائیده وهرچه را توانایی داده ناتوان نگشته است . او با عظمت وسیطرهٔ خویش بر زمین مسلّط وبا علم وآگاهی خود از باطن ودرون آن باخبر وبه وسیلهٔ عزّت وجلالش بر هر چیزِ آن برتری دارد ، هیچ چیز آن از قلمرو قدرتش خارج نشود وهرگز از فرمانش سرنپیچد تا بتواند بر او چیره گردد وهیچ شتابگری از چنگ قدرتش نگریزد تا بر او پیشی گیرد ، وبه هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد .

تمام کائنات در برابرش خاشع وفرمانبردارند ودر قبال عظمتش ذلیل وخوارند ؛ هیچ جنبنده‌ای قدرت فرار از محیط واقتدارش را ندارد ، تا به جانب دیگری روی‌آورد ،

فَتَمْتَنِعُ مِنْ نَفْعِهِ وَضَرِّهِ ، وَلا كُفْؤَ لَهُ فَيُكافِئَهُ ، وَلا نَظِيرَ لَهُ فَيُساوِيهِ ، هُوَ الَّذي لَها بَعْدَ وُجُودِها ، حَتّىٰ يَصِيرَ مَوْجُودُها كَمَفْقُودِها ، وَلَيْسَ فَناءُ الدُّنْيا بَعْدَ ابْتِداعِها بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشائِها وَاخْتِراعِها ، وَكَيْفَ!! وَلَوِ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوانِها : مِنْ طَيْرِها ، وَبَهائِمِها ، وَما كانَ مِنْ مُراحِها وَسائِمِها ، وَأَصْنافِ أَشْباحِها وَأَجْناسِها ، وَمُتَبَلِّدَةِ أُمَمِها وَأَكْياسِها عَلىٰ إِحْداثِ بَعُوضَةٍ ، ما قَدَرَتْ عَلىٰ إِحْداثِها ، وَلا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلىٰ إِيجادِها ، وَلَتَحَيَّرَتْ عُقُولُها في عِلْمِ ذٰلِكَ وَتاهَتْ ، وَعَجِزَتْ قُواها وَتَناهَتْ ، وَرَجَعَتْ خاسِئَةً حَسِيرَةً ، عارِفَةً بِأَنَّها مَقْهُورَةٌ مُقِرَّةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشائِها ، مُذْعِنَةً بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنائِها .

وَإِنَّهُ يَعُودُ سُبْحانَهُ بَعْدَ فَناءِ الدُّنْيا وَحْدَهُ لا شَيْءَ مَعَهُ ، كَما كانَ قَبْلَ ابْتِدائِها كَذٰلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنائِها ، بِلا وَقْتٍ وَلا مَكانٍ، وَلا حِينٍ وَلا زَمانٍ ، عُدِمَتْ عِنْدَ ذٰلِكَ الآجالُ وَالأَوْقاتُ ،

که از سود وزیان او امتناع ورزد ؛ مانندی ندارد تا با او همتایی کند . وشبیهی برایش تصوّر نشود تا با او مساوی باشد ، هموست که اشیاء را پس از هستی نابود خواهد ساخت ، آنچنان که وجودش همچون عدمش گردد . فناء جهان پس از وجود ، شگفت‌آورتر از ایجاد آن از عدم نیست ؛ چگونه غیر از این باشد در صورتی که اگر همهٔ موجودات زندهٔ جهان اعمّ از پرندگان ، چهارپایان وآن گروه از آنها که شبانگاه به جایگاهشان برمی‌گردند وهمانها که مشغول چرا هستند وتمامی انواع گوناگون آنها ؛ هم آنها که کم هوشند وهم آنها که زیرکند گرد آیند هرگز بر ایجاد پشه‌ای از عدم ، توانایی ندارند وهیچگاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت ، عقول آنها در راه یافتن به اسرار آفرینش آن متحیّر ماند ونیروهای آنها ناتوان وخسته شود وپایان گیرد وسرانجام پس از تلاش ، شکست خورده وناتوان بازگردند واعتراف نمایند که در برابر آفرینش پشه‌ای درمانده شده‌اند وبه عجز از ایجاد آن اقرار نمایند وحتّی به ناتوانی خویش از نابود ساختن آن اذعان کنند .

تنها خداوند سبحان است که بعد از فنای جهان باقی خواهد ماند وچیز دیگری با او نخواهد بود همانگونه که پیش از آفرینش جهان بوده ؛ بعد از فنای آن نیز خواهد ماند . وبه هنگامی که جهان فانی شود ؛ وقت ، مکان ، لحظه وزمان مفهومی نخواهد داشت ،

وَزالَتِ السِّنُونُ وَالسّاعاتُ ، فَلا شَيْءَ إلاّ الْواحِدُ الْقَهّارُ الَّذي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الأُمُورِ ، بِلا قُدْرَةٍ مِنْها كانَ ابْتِداءُ خَلْقِها ، وَبِغَيْرِ امْتِناعٍ مِنْها كانَ فَناؤُها ، وَلَوْ قَدَرَتْ عَلىٰ الامْتِناعِ لَدامَ بَقاؤُها ، لَمْ يَتَكاءَدْهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْها إِذْ صَنَعَهُ ، وَ لَمْ يَؤُدْهُ مِنْها خَلْقُ ما بَرَأَهُ وَخَلَقَهُ ، وَ لَمْ يُكَوِّنْها لِتَشْدِيدِ سُلْطانٍ ، وَلا لِخَوْفٍ مِنْ زَوالٍ وَنُقْصانٍ ، وَلا لِلاسْتِعانَةِ بِها عَلىٰ نِدٍّ مُكاثِرٍ ، وَلا لِلاحْتِرازِ بِها مِنْ ضِدٍّ مُثاوِرٍ ، وَلا لِلازْدِيادِ بِها في مُلْكِهِ وَلا لِمُكاثَرَةِ شَرِيكٍ في شِرْكَتِهِ ، وَلا لِوَحْشَةٍ كانَتْ مِنْهُ فَأَرادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْها .

ثُمَّ هُوَ يُفْنِيها بَعْدَ تَكْوِينِها لا لِسَأَمٍ دَخَلَ عَلَيْهِ في تَصْرِيفِها وَتَدْبِيرِها وَلا لِراحَةٍ واصِلَةٍ إِلَيْهِ ، وَلا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْها عَلَيْهِ ، لا يُمِلُّهُ طُولُ بَقائِها فَيَدْعُوهُ إِلىٰ سُرْعَةِ إِفْنائِها ، لٰكِنَّهُ سُبْحانَهُ دَبَّرَها بِلُطْفِهِ ، وَأَمْسَكَها بِأَمْرِهِ ، وَأَتْقَنَها بِقُدْرَتِهِ ، ثُمَّ يُعِيدُها بَعْدَ الْفَناءِ مِنْ غَيْرِ حاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْها ،

اوقات ، سرآمدها ، ساعات وسالها از بين رفته ومعدوم شده‌اند . چيزى جز خداوند يكتاى قهّار نيست همان خدايى كه همهٔ امور به سوى او بازگشت مى‌كند ، كائنات همانگونه كه در آغاز آفرينش از خود قدرتى نداشت به هنگام فنا ونابودى نيز نيروى امتناع نخواهد داشت ، چه اين كه اگر قدرت امتناع داشت بقاء ودوام آنها ادامه مى‌يافت ؛ آفرينش چيزى برايش رنج‌آور نبوده ودر خلقت آنچه آفريده است فرسودگى وخستگى برايش پديد نيامده است . موجودات را براى استحكام حكومتش نيافريده وبراى ترس از كمبود ونقصان پديد نياوده ، نه براى كمك گرفتن از آنها در برابر همتايى كه ممكن است بر او غلبه يابد ونه براى احتراز از دشمن كه به او هجوم آورد ، نه به خاطر ازدياد دوران اقتدار خود ونه پيروزى يافتن وزياده‌طلبى بر شريكى كه با او قرين است ونه به خاطر رفع تنهايى وايجاد فتنه‌ها دست به خلقت آنها زده است .

سپس موجودات را بعد از ايجاد نابود مى‌سازد امّا نه به خاطر خستگى از تدبير وادارهٔ آنها ونه براى اينكه آسايش پيدا كند ونه به جهت رنج وسنگينى كه براى او داشته‌اند طولانى شدن آنها برايش ملال‌آور نيست تا به سرعت نابودشان سازد ، بلكه خداوند با لطف خود آنها را اداره مى‌كند وبا فرمانش نگاهشان مى‌دارد وبا قدرتش آنها را مستقرّ مى‌سازد پس همهٔ آنها را بار ديگر بدون اينكه نيازى به آنها داشته باشد باز مى‌گرداند ،

وَلا اسْتِعانَةٍ بِشَيْءٍ مِنْها عَلَيْها ، وَلا لانْصِرافٍ مِنْ حالٍ وَحْشَةٍ إِلىٰ حالِ اسْتِيناسٍ ، وَلا مِنْ حالِ جَهْلٍ وَعَمىً إِلىٰ حالِ عِلْمٍ وَالْتِماسٍ ، وَلا مِنْ فَقْرٍ وَحاجَةٍ إِلىٰ غِنىً وَكَثْرَةٍ ، وَلا مِنْ ذُلٍّ وَ ضَعَةٍ إِلىٰ عِزٍّ وَقُدْرَةٍ .

١١٧ ـ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عليه السلام :

الْحَمْدُلله الَّذي لاتُدْرِكُهُ الشَّواهِدُ وَلا تَحْوِيهِ الْمَشاهِدُ ، وَلا تَراهُ النَّواظِرُ وَلا تُحْجُبُهُ السَّواتِرُ ، الدّالُّ عَلىٰ قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلىٰ وُجُودِهِ ، وَبِاشْتِباهِهِمْ عَلىٰ أَنْ لا شَبَهَ لَهُ ، الَّذي صَدَقَ في مِيعادِهِ ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبادِهِ ، وَقامَ بِالْقِسْطِ في خَلْقِهِ ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ في حُكْمِهِ ، مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الأَشْياءِ عَلىٰ أَزَلِيَّتِهِ وَبِما وَسَمَها بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلىٰ قُدْرَتِهِ ، وَبِما اضْطَرَّها إِلَيْهِ مِنَ الْفَناءِ عَلىٰ دَوامِهِ .

واحِدٌ لا بِعَدَدٍ ، وَدائِمٌ لا بِأَمَدٍ ، وَقائِمٌ لا بِعَمَدٍ ، تَتَلَقّاهُ الأَذْهانُ لا بِمُشاعَرَةٍ ،

ولی نه برای اینکه از آنها کمکی بگیرد ونه برای اینکه از بیم تنهایی با آنها اُنس گیرد ونه از این جهت که تجربه‌ای بیندوزد . ونه به خاطر آن که از فقر ونیاز به توانگری وفزونی رسد ویا از ذلّت وپستی به عزّت وقدرت راه یابد .

١١٧ ـ وحضرت علیّ علیه السلام در خطبهٔ دیگری فرمود :

ستایش مخصوص خداوندی است که حواسّ ؛ وی را درک نکند ومکانها وی را در برنگیرد ، دیده‌ها او را نبیند وپوششها وی را مستور نسازد ، با حدوث آفرینش ازلیّت خود را آشکار ساخته وبا حدوث خلقت ، وجود خود را نشان داده است ، همانند بودن آفریده‌ها دلیل بر آن است که برای او همانندی نیست ، همو که در وعده‌هایش صادق وبالاتر از آن است که بر بندگان خود ستم کند . در بارهٔ مخلوقاتش به عدل وداد رفتار می‌کند ودر اجرای احکام به عدالت بر آنها حکم می‌نماید ، حادث بودن اشیاء گواه بر همیشگی او وناتوانی آنها نشانهٔ قدرت او ونابودی قهری موجودات شاهد وگواه دوامِ اوست .

یکی است امّا نه به شماره ، همیشگی است ولی نه این که زمانی دارد ، برقرار است ولی چیزی نگهدارندهٔ او نیست ، چشمِ دل وی را دریابد نه حواسّ ظاهر ،

وَتَشْهَدُ الْمَرائي لا بِمُحاضَرَةٍ ، لَمْ تُحِطْ بِهِ الأَوْهامُ بَلْ تَجَلّىٰ لَها بِها ، وَبِها امْتَنَعَ مِنْها ، وَإِلَيْها حاكَمَها ، لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النِّهاياتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيماً ، وَلا بِذي عِظَمٍ تَناهَتْ بِهِ الْغاياتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيداً ، بَلْ كَبُرَ شَأْناً ، وَعَظُمَ سُلْطاناً .

«وَمِنْها : في الاسْتِدْلالِ عَلَيْهِ تَعالىٰ بِعَجِيبِ خَلْقِهِ مِنْ أَصْنافِ الْحَيَوانِ وَغَيْرِهِ»

وَلَوْ فَكَّرُوا في عَظِيمِ الْقُدْرَةِ ، وَجَسِيمِ النِّعْمَةِ ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ ، وَخافُوا عَذابَ الْحَرِيقِ ، وَلٰكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ ، وَالأَبْصارَ مَدْخُولَةٌ ، أَفَلا يَنْظُرُونَ إِلىٰ صَغِيرِ ما خَلَقَ ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ ، وَأَتْقَنَ تَرْكِيبَهُ ، وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ ، وَسَوّىٰ لَهُ الْعَظْمَ وَالْبَشَرَ .

انْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ في صِغَرِ جُثَّتِها ، وَلِطافَةِ هَيْئَتِها ، لا تَكادُ تَنالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ ؛ وَلا

آنچه مشاهده می‌گردد بربود ولی گواهند نه بر حضور وی . اندیشه‌ها بر او احاطه ندارند بلکه با آثار عظمتش بر آنها متجلّی شده ، با نیروی عقل مسلّم شده ، که کنه ذاتش را درک نتوان کرد واندیشه‌های ژرف‌اندیشی را که ادّعای پی بردن واحاطه بر کنه ذات را دارند به‌محاکمه می‌کشد! [او بزرگ است] امّا نه به این معنی که حدّ ومرز جسمش طولانی است [او با عظمت است] امّا نه آن عظمتی که جسدش را بزرگ جلوه دهد ، نه ؛ بلکه شأن ومقامش بزرگ وحکومتش با عظمت است .

«قسمتی از همین خطبه در استدلال به پرودگار متعال»

«از راه آفرینش حیرت‌انگیز بعضی از جانداران»

هرگاه این مردم در عظمت قدرت وبزرگی نعمت او می‌اندیشیدند به راه راست باز می‌گشتند واز آتش سوزان می‌ترسیدند ، امّا دلها بیمار وچشمها معیوب است . آیا به مخلوقاتِ کوچکش نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آنها را استحکام بخشیده وترکیب وبه هم پیوستگی آنها را متقن گردانیده است وگوش وچشم برای آنان به وجود آورده واستخوان وپوستشان را نظام بخشیده .

به همین مورچه با آن جثّهٔ کوچک واندام ظریفش بنگرید که چگونه لطافت

بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكَرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلىٰ أَرْضِها ، وَصُبَّتْ عَلىٰ رِزْقِها ، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلىٰ جُحْرِها ، وَتُعِدُّها في مُسْتَقَرِّها ، تَجْمَعُ في حَرِّها لِبَرْدِها ، وَفي وُرُودِها لِصُدُورِها ، مَكْفُولٌ بِرِزْقِها ، مَرْزُوقَةٌ بِوِفْقِها ، لا يُغْفِلُها الْمَنّانُ ، وَلا يُحْرِمُها الدَّيّانُ ، وَلَوْ في الصَّفاءِ الْيابِسِ ، وَالْحَجَرِ الْجامِسِ! .

وَلَوْ فَكَّرْتَ في مَجارِي أَكْلِها ، وَفي عُلُوِّها وَسُفْلِها وَما في الْجَوْفِ مِنْ شَراسِيفِ بَطْنِها ، وَما في الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِها وَأُذُنِها ، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِها عَجَباً ، وَلَقِيتَ مِنْ وَصْفِها تَعَباً ، فَتَعالَى اللهُ الَّذي أَقامَها عَلىٰ قَوائِمِها ، وَبَناها عَلىٰ دَعائِمِها ، لَمْ يَشْرَكْهُ في فِطْرَتِها فاطِرٌ ، وَلَمْ يُعِنْهُ عَلىٰ خَلْقِها قادِرٌ ، وَلَوْ ضَرَبْتَ في مَذاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غاياتِهِ ، ما دَلَّتْكَ الدَّلالَةُ إِلاّ عَلىٰ أَنَّ فاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فاطِرُ النَّخْلَةِ ، لِدَقيقِ تَفْصيلِ كُلِّ شَيْءٍ ، وَغامِضِ اخْتِلافِ كُلِّ حَيٍّ ، وَمَا الْجَليلُ

خلقتش با چشم واندیشه درک نمی‌گردد ، نگاه کنید چگونه روی زمین راه می‌رود وبرای بدست آوردن روزیش تلاش می‌کند ؛ دانه‌ها را بـه لانـه نـقل مـی‌نماید ودر جـایگاه مخصوص نگهداری می‌کند . در فصل گرما برای زمستان وبه هنگام امکان ، برای زمانی که جمع کردن برایش ممکن نیست ، ذخیره می‌کند ؛ روزیش تضمین گردیده وخوراک لازم وموافق طبعش آفریده شده ، خداوند منّان از او غفلت نمی‌کند وپروردگار پاداش‌ده محرومش نمی‌سازد ، گو اینکه در دل سنگی سخت وصاف ویا در میان صخره‌ای خشک وبی‌رطوبت باشد! .

واگر در مجاری خوراک وقسمتهای بالا وپایین دستگاه گوارشش وعضلات واعضایی که برای حفظ این دستگاه آفریده وآنچه در سر اوست یعنی چشمها وگوشهایش ، اندیشه نمایی در تعجّب فرو رفته وبه شگفتی خلقتش اعتراف خواهی کرد واز وصف آن بـه زحمت خواهی افتاد! [وخواهی گفت :] خداوندی که مـورچـه را بـر روی دست وپـایش بـرقرار وپیکرهٔ وجودش را با استحکام خاصّی بنا گذارد ، از همه چیز بـرتر وبـالاتر است ، هـیچ آفریننده‌ای در آفرینش این حشره با او شرکت نداشته! وهیچ قدرتی در آفرینش آن وی را یاری‌نکرده . اگر طریق وراههای خِرَد را بپیمایی تا به‌آخر برسی همهٔ دلایل به تو می‌گویند که : آفرینندهٔ این مورچهٔ کوچک همان آفریدگار درخت عظیم الجثّهٔ خـرما است زیـرا بـا تمـام تفاوتهایی که دارند هر دو ساختمانشان دقیق وپیچیده است ، ودر هر حال موجودات بزرگ

وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلاّ سَواءٌ.

وَكَذلِكَ السَّماءُ وَالْهَواءُ وَالرِّيحُ وَالْماءُ، فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالنَّباتِ وَالشَّجَرِ، وَالْماءِ وَالْحَجَرِ، وَاخْتِلافِ هٰذا اللَّيْلِ وَالنَّهارِ، وَتَفَجُّرِ هٰذِهِ الْبِحارِ وَالأَنْهارِ، وَكَثْرَةِ هٰذِهِ الْجِبالِ، وَطُولِ هٰذِهِ الْقِلالِ، وَتَفَرُّقِ هٰذِهِ اللُّغاتِ وَالأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفاتِ.

فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدِّرَ، وَجَحَدَ الْمُدَبِّرَ! زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّباتِ ما لَهُمْ زارِعٌ، وَلا لِاخْتِلافِ صُوَرِهِمْ صانِعٌ، لَمْ يَلْجَأُوا إِلىٰ حُجَّةٍ فِيما ادَّعَوا، وَلا تَحْقِيقٍ لِما أَوْعَوْا، وَهَلْ يَكُونُ بِناءٌ مِنْ غَيْرِ بانٍ، أَوْ جِنايَةٍ مِنْ غَيْرِ جانٍ؟

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرادَةِ، إِذْ خَلَقَ لَها عَيْنَيْنِ حَمْراوَيْنِ، وَأَسْرَجَ لَها حَدَقَتَيْنِ قَمْراوَيْنِ وَجَعَلَ لَها السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَفَتَحَ لَها الْفَمَ السَّوِيَّ، وَجَعَلَ لَها الْحِسَّ الْقَوِيَّ، وَنابَيْنِ بِهِما تَقْرِضُ وَمِنْجَلَيْنِ بِهِما تَقْبِضُ، تَرْهَبُها الزُّرّاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَلا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّها وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتّىٰ تَرِدَ الْحَرْثَ مِنْ نَزَاوَتِها، وَتَقْضِيَ مِنْهُ شَهَواتِها، وَخَلْقُها كُلُّهُ لا يَكُونُ إِصْبَعاً مُسْتَدِقَّةً.

وکوچک، سنگین وسبک، توانا وناتوان همه در خلقتش یکسانند.

همینگونه است آفریشن آسمان وهوا وباد وآب، اکنون به خورشید وماه، گیاه ودرخت، آب وسنگ واختلاف این شب وروز وجریان دریاها وکوههای فراوان وبلندی قلّه‌ها وتفرّق وجدایی این‌لغات وزبانهای گوناگون بنگر.

پس وای بر آن کسی که ناظم ومدبّر اینها را انکار کند! گروهی می‌پندارند که آنها همچون گیاهند وزارعی ندارند وبرای اشکال گوناگون آنها آفریننده‌ای نیست. اینها برای ادّعای خود دلیلی اقامه نکرده‌اند وبرای آنچه در مغز خود پرورانده تحقیق به عمل نیاورده‌اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده؛ ویا حتّی جنایتی بدون جنایتگر پدید آید؟!.

واگر خواهی در بارهٔ ملخ بیندیش که خداوند برای او دو چشم سرخ، دو حدقه؛ همچون ماه تابان وگوش پنهان، آفریده ودهانی به تناسب خلقتش به او داده حواسّی نیرومند ودو دندان که با آنها شاخه‌ها را چیده وجدا می‌کند ودو وسیله همچون داس که با آنها خوراکش را جمع‌آوری می‌نماید. کشاورزان برای زراعت خود از آنها می‌ترسند وقادر بر دفعشان نیستند، حتّی اگر همه دست به دست بدهند، آنها همچنان با قدرت پیش می‌آیند تا وارد کشتزار شوند وآنچه میل داشته باشند بخورند. در حالی که تمام پیکرشان به اندازهٔ یک انگشت باریک نیست!.

فَتَبارَكَ اللهُ الَّذي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ في السَّماواتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً ، وَيُعَفِّرُ لَهُ خَدّاً وَوَجْهاً ، وَيُلْقي بِالطّاعَةِ لَهُ سِلْماً وَضَعْفاً ، وَيُعْطي لَهُ الْقِيادَةَ رَهْبَةً وَخَوْفاً ، فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ ، أَحْصىٰ عَدَدَ الرِّيشِ مِنْها وَالنَّفَسَ ، وَأَرْسىٰ قَوائِمَها عَلَى النَّدىٰ وَالْيَبَسِ ، قَدَّرَ أَقْواتَها وَأَحْصىٰ أَجْناسَها ، فَهٰذا غُرابٌ ، وَهٰذا عُقابٌ ، وَهٰذا حَمامٌ ، وَهٰذا نَعامٌ ، دَعا كُلَّ طائِرٍ بِاسْمِهِ ، وَكَفَلَ بِرِزْقِهِ ، وَأَنْشَأَ السَّحابَ الثِّقالَ فَأَهْطَلَ دِيَمَها ، وَعَدَّدَ قِسَمَها ، فَبَلَّ الأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِها ، وَأَخْرَجَ نَبْتَها بَعْدَ جُدُوبِها .

١١٨ ـ وَ رُوِيَ أَنَّهُ وَفَدَ وَفْدٌ مِنْ بِلادِ الرُّومِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلىٰ عَهْدِ أَبي بَكْرٍ وَفِيهِمْ راهِبٌ مِنْ رُهْبانِ النَّصارىٰ ، فَأَتىٰ مَسْجِدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَمَعَهُ بُخْتِيٌّ مُوَقَّرٌ ذَهَباً وَفِضَّةً ، وَكانَ أَبُوبَكْرٍ حاضِراً وَعِنْدَهُ جَماعَةٌ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ .

بزرگ وپربرکت است خداوندی که همهٔ موجودات آسمانها وزمین در پیشگاه او خشوع وسجده نموده وبه حال اختیار واضطرار پیشانی تذلّل به آستان او مالیده وچهرهٔ اطاعت وبندگی به زمین می‌گذارند ، وهمه روی تسلیم وضعف وخوف پیروی وانقیاد او را بعهده می‌گیرند . پرندگان مسخّر فرمان وی هستند واو تعداد پرها وموی پرهای آنها وشمارهٔ نفسهای آنان را احصاء کرده است . عدّه‌ای را به گونه‌ای آفریده که در درون آب زندگی کنند وگروهی در خشکی . روزیِ آنها را مقدّر فرموده واصناف آنها را احصاء نموده است . این کلاغ است وآن عقاب! این کبوتر است وآن شترمرغ ، هر پرنده‌ای را به نامی دعوت کرده وروزیش را تکفّل نموده . ابرهای سنگین را ایجاد فرموده وبارانهای پرپشت وپی در پی از آن فرو فرستاده ، قسمت وسهم باران هر مکانی را مشخّص ساخته است وبا اینکار زمینهای خشک را آبیاری نموده وگیاهان را بعد از خشکسالی رویانده است .

١١٨ ـ وروایت شده که جماعتی از سرزمین روم وارد شهر مدینه شدند ودر میانشان مرد دانشمندی از راهبهای نصاری بود ، ودر آنوقت حکومت مسلمین به دست أبوبکر بود ، راهب با شتر خود که بار آن طلا ونقره بود به سوی مسجد مدینه که أبوبکر با جماعتی از مهاجر وانصار در آنجا بودند رفت .

فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ وَحَيّاهُمْ وَرَحَّبَ بِهِمْ وَتَصَفَّحَ وُجُوهَهُمْ ، ثُمَّ قالَ : أَيُّكُمْ خَلِيفَةُ رَسُولِ‌اللهِ وَأَمِينُ دِينِكُمْ؟ فَأُومِيَ إِلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ ثُمَّ قالَ : أَيُّها الشَّيْخُ ما اسْمُكَ؟ قالَ : اسْمي عَتِيقٌ . قالَ : ثُمَّ ماذا؟ قالَ : صِدِّيقٌ . قالَ : ثُمَّ ماذا؟ قالَ : لا أَعْرِفُ لِنَفْسي اسْماً غَيْرَهُ .

فَقالَ : لَسْتَ بِصاحِبي . فَقالَ لَهُ : وَما حاجَتُكَ؟ قالَ : أَنا مِنْ بِلادِ الرُّومِ جِئْتُ مِنْها بِبُخْتِيٍّ مُوَقَّرٍ ذَهَباً وَفِضَّةً ، لِأَسْأَلَ أَمِينَ هٰذِهِ الأُمَّةِ مَسْأَلَةً ، إِنْ أَجابَني عَنْها أَسْلَمْتُ ، وَبِما أَمَرَني أَطَعْتُ ، وَهٰذا الْمالُ بَيْنَكُمْ فَرَّقْتُ ، وَإِنْ عَجَزَ عَنْها رَجَعْتُ إِلَى الْوَراءِ بِما مَعي وَلَمْ أُسْلِمْ .

فَقالَ لَهُ أَبُوبَكْرٍ : سَلْ عَمّا بَدا لَكَ . فَقالَ الرّاهِبُ : وَاللهِ لا أَفْتَحُ الْكَلامَ ما لَمْ تُؤْمِنِّي مِنْ سَطْوَتِكَ وَسَطْوَةِ أَصْحابِكَ .

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : أَنْتَ آمِنٌ ، وَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ ، قُلْ ما شِئْتَ .

راهب پس از عرض احترام واظهار محبّت گفت: کدام یک از شما جانشینِ پیامبرتان وامینِ دینِ شما است؟ .

حاضرین به جانب أبوبکر اشاره نمودند .

راهب گفت : ای شیخ نام شما چیست؟ گفت : نام من عتیق است . راهب پرسید : نام دیگرت چیست؟ گفت : صدّیق . راهب گفت : نام دیگر شما چه می‌باشد؟ گفت : جز اینها نام دیگری برای خود نمی‌دانم .

راهب گفت : شما آن فردی نیستی که در پی او می‌باشم .

أبوبکر گفت : حاجت ومقصود تو چیست؟ راهب گفت : من از سرزمین روم با این شتر وبار طلا ونقره‌اش بدینجا آمده‌ام تا از امین این امّت مسأله‌ای را بپرسم ، که در صورت پاسخ به آن مسلمان می‌شوم ومطیع فرمان او خواهم شد واین همه طلا ونقره را میان شما پخش خواهم کرد ، ودر صورت عجز از پاسخ از همان راهی که آمده‌ام برگشته واسلام را قبول نکنم .

أبوبکر گفت : آن مسائلی که منظور داری بپرس؟

راهب گفت : بخدا سوگند هیچ سخنی نگویم تا شما مرا از هر تعرّضی امان دهی! .

أبوبکر گفت : تو در امانی ، وهیچ مشکلی نخواهی داشت ، آنچه می‌خواهی بگو؟

فَقالَ الرّاهِبُ : أَخْبِرْني عَنْ شَيْءٍ : لَيسَ للهِ ، وَلا مِنْ عِنْدِ اللهِ ، وَلا يَعْلَمُهُ اللهُ .

فَارْتَعَشَ أَبُوبَكْرٍ وَ لَمْ يُحِرْ جَواباً ، فَلَمّا كانَ بَعْدَ هُنَيْئَةٍ قالَ لِبَعْضِ أَصْحابِهِ : ائْتِني بِأَبي ـ حَفْصٍ عُمَرَ ، فَجاءَ بِهِ فَجَلَس عِنْدَهُ ثُمَّ قالَ : أَيُّها الرّاهِبُ ، اسْأَلْهُ . فَأَقْبَلَ الرّاهِبُ بِوَجْهِهِ إِلىٰ عُمَرَ وَقالَ لَهُ مِثْلَ ما قالَ لِأَبي بَكْرٍ فَلَمْ يُحِرْ جَواباً .

ثُمَّ أُتِيَ بِعُثْمانَ ، فَجَرىٰ بَيْنَ الرّاهِبِ وَ بَيْنَ عُثْمانَ مِثْلُ ما جَرىٰ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَلَمْ يُحِرْ جَواباً .

فَقالَ الرّاهِبُ : أَشْياخٌ كِرامٌ ، ذَوُوا فِجاجٍ لِإِسْلامٍ . ثُمَّ نَهَضَ لِيَخْرُجَ .

فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : يا عَدُوَّ اللهِ ، لَوْلا الْعَهْدُ لَخَضَبْتُ الْأَرْضَ بِدَمِكَ .

فَقامَ سَلْمانُ الْفارِسِيُّ رضي الله عنه وَأَتىٰ عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ وَهُوَ جالِسٌ في صَحْنِ دارِهِ مَعَ الحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ .

راهب گفت : مرا خبر دهید از آن چیزی که برای خدا نبوده وخدا آنرا ندارد وآنچه از خدا نباشد وآنچه که خداوند آنرا نداند؟ .

أبوبکر متحیّر شده وهیچ جوابی نداد ، و پس از اینکه زمانی ساکت ماند دستور داد عمر را حاضر کنند ، وچون او حاضر شده وپهلویش نشست أبوبکر به راهب گفت :

از این شخص بپرس . پس راهب رو به عمر کرده وسؤال خود را تکرار کرد واو نیز از پاسخ به آن عاجز ماند .

سپس عثمان وارد مسجد شد وهمان مذاکرهٔ سابق میان او وراهب نیز انجام شد ولی عثمان نیز از جواب به آن سؤال فرومانده وساکت شد .

پس راهب با خود گفت : اینان شیوخ بزرگواری هستند ، ولی افسوس که به خود مغرور بوده ومتکبّرند ، سپس برخاست تا از مسجد خارج شود .

أبوبکر گفت : ای دشمن خدا اگر وفای به عهد نبود زمین را از خونت رنگین می ساختم .

در اینجا سلمان فارسی رضي الله عنه برخاسته وبه خدمت حضرت أمیر علیه السلام رسیده ـ واو با دو فرزندش حسن وحسین در وسط خانه نشسته بود ـ وآنحضرترا از جریان مسجد باخبر ساخت .

فَقامَ عَلِيٌّ عليه السلام وَخَرَجَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام حَتّىٰ أَتَى الْمَسْجِدَ، فَلَمّا رَأَى الْقَوْمُ عَلِيّاً عليه السلام كَبَّرُوا اللهَ، وَحَمِدُوا للهِ، وَقامُوا إِلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ عليه السلام وَجَلَسَ فَقالَ أَبُوبَكْرٍ: أَيُّها الرّاهِبُ، سائِلْهُ فَإِنَّهُ صاحِبُكَ وَبُغْيَتُكَ.

فَأَقْبَلَ الرّاهِبُ بِوَجْهِهِ إِلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ قالَ: يا فَتىٰ، ما اسْمُكَ؟ قالَ: اسْمي عِنْدَ الْيَهُودِ: «إِلْيا» وَعِنْدَ النَّصارىٰ «ايليا» وَعِنْدَ والِدي «عَلِيٌّ» وَعِنْدَ أُمّي «حَيْدَرَةُ».

قالَ: ما مَحَلُّكَ مِنْ نَبِيِّكُمْ؟ قالَ: أَخي وَصِهْري وَابْنُ عَمّي لَحاً.

قالَ الرّاهِبُ: أَنْتَ صاحِبي وَرَبِّ عِيسىٰ، أَخْبِرْني عَنْ شَيْءٍ لَيْسَ للهِ، ولا مِنْ عِنْدِ اللهِ، وَلا يَعْلَمُهُ اللهُ.

قالَ عليه السلام: عَلَىَ الْخَبِيرِ سَقَطْتَ!.

أَمّا قَوْلُكَ: «ما لَيْسَ للهِ»، فَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ أَحَدٌ لَيْسَ لَهُ صاحِبَةٌ وَلا وَلَدٌ.

حضرت أمير عليه السلام با شنيدن جريان برخاسته ورهسپار مسجد شد وحسن وحسين عليهما السلام نيز به دنبال پدرشان آمدند، تا حضرت أمير عليه السلام به مسجد وارد شد جماعت حاضر با تكبير وحمد الهى خوشحال ومسرور گشته ودر برابر آنجناب همگى برخاسته، واو را جا دادند. پس أبوبكر راهب را خطاب كرده وگفت: كسى را كه تو مى‌خواستى حاضر شد، آنچه مى‌خواهى از او بپرس!.

راهب نيز روى به جانب آنحضرت نموده وگفت: اى جوان نامت چيست؟

فرمود: اسم من نزد يهود «اليا» ونزد نصارىٰ «ايليا» ونزد پدرم «علىّ» ونزد مادرم «حيدره» مى‌باشد.

راهب گفت: مقام ونسبت تو از پيامبر اسلام چيست؟

فرمود: من پسرعمو وداماد وهمچون برادر پيغمبر هستم.

راهب گفت: به خداى عيسى قسم كه تو مطلوب من هستى، به من خبر بده از آنچه خدا را نيست وآنچه از خدا نيست وآنچه خدا آنرا نداند؟

فرمود: با فرد خبير وآگاهى روبرو شدى،

امّا اينكه گفتى «آنچه خدا را نيست» همان زوج وفرزند است كه خدا را عيال وفرزندى نباشد.

وَ أَمّا قَوْلُكَ : «وَلا مِنْ عِنْدِ اللهِ» فَلَيْسَ مِنْ عِنْدِ اللهِ ظُلْمٌ لِأَحَدٍ .

وَ أَمّا قَوْلُكَ : «وَلا يَعْلَمُهُ اللهُ» فَإِنَّ اللهَ لا يَعْلَمُ لَهُ شَريكاً فِي الْمُلْكِ .

فَقامَ الرّاهِبُ ، وَقَطَعَ زُنّارَهُ ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ ، وَقَبَّلَ ما بَيْنَ عَيْنَيْهِ ، وَقالَ : «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، وَأَنَّ مُحَمّداً رَسُولُ اللهِ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ وَأَمِينُ هٰذِهِ الأُمَّةِ وَمَعْدِنُ الدِّينِ وَالْحِكْمَةِ ، وَمَنْبَعُ عَيْنِ الْحُجَّةِ ، لَقَدْ قَرَأْتُ اسْمَكَ فِي التَّوراةِ «اليا» ، وَفِي الإِنْجِيلِ «ايليا» ، وَفِي الْقُرْآنِ «عَلِيّاً» ، وَفِي الْكُتُبِ السّابِقَةِ «حَيْدَرَةَ» ، وَوَجَدْتُكَ بَعْدَ النَّبِيِّ وَصِيّاً ، وَلِلْإِمارَةِ وَلِيّاً ، وَأَنْتَ أَحَقُّ بِهٰذَا الْمَجْلِسِ مِنْ غَيْرِكَ ، فَأَخْبِرْنِي ما شَأْنُكَ وَشَأْنُ الْقَوْمِ؟

فَأَجابَهُ بِشَيْءٍ ، فَقامَ الرّاهِبُ وَسَلَّمَ الْمالَ إِلَيْهِ بِأَجْمَعِهِ ، فما بَرَحَ عَلِيٌّ عليه السلام مَكانَهُ حَتّىٰ فَرَّقَهُ فِي مَساكِينِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ، وَمَحاوِيجِهِمْ ، وَانْصَرَفَ الرّاهِبُ إِلىٰ قَوْمِهِ مُسْلِماً .

واینکه گفتی «آنچه از خدا نیست» عبارت است از ظلم که خداوند در حقّ هیچکس ظلم روا ندارد . واینکه گفتی : «آنچه خدا آنرا نداند» ، خداوند برای خود هیچ شریکی را نمی‌شناسد .

راهب برخاسته وکمربند (نشان مذهبی) خود را باز کرد ، وپیشانی آنحضرت را بوسیده وگفت : من شهادت می‌دهم که خداوند شریکی نداشته وتنها است وشهادت می‌دهم که محمّد از جانب خدا به مقام نبوّت مبعوث گشته است وشهادت می‌دهم که تو خلیفه ووصیّ پیغمبر وامین امّت اسلامی ومعدن دین وحکمت وسرچشمهٔ علم وبرهان هستی! . من نام تو را در تورات به عنوان «الیا» ودر انجیل به عنوان «ایلیا» ودر قرآن به عنوان «علیّ» ودر کتابهای گذشته به عنوان «حیدره» خوانده‌ام ومن روی اطّلاعات خودم معتقدم که تو وصیّ پیغمبری ، وأمیرِ این حکومت ، واز همه به این مکان سزاوارتری ، پس جریان امور تو با این قوم چیست؟

أمیرالمؤمنین عَلَيْهِ السّلام جواب مختصری از سخن راهب داد وراهب برخاسته واموال خود را تسلیم آنحضرت نمود . وآنجناب عليه السلام نیز همان لحظه تمام آن طلا ونقره را به فقرا ونیازمندان مدینه تقسیم واز مسجد بیرون رفت . وراهب ؛ مسلمان به شهر خود بازگشت .

١١٩ ـ وَرُوِيَ أَنَّه اتَّصَلَ بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ قَوْماً مِنْ أَصْحابِهِ خاضُوا فِي التَّعْدِيلِ وَالتَّجْوِيرِ فَخَرَجَ حَتّىٰ صَعِدَ الْمِنْبَرَ ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ قالَ :

أَيُّها النّاسُ! إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَمّا خَلَقَ خَلْقَهُ ، أَرادَ أَنْ يَكُونُوا عَلىٰ آدابٍ رَفِيعَةٍ ، وَأَخلاقٍ شَرِيفَةٍ ، فَعَلِمَ أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا كذلِكَ إِلاّ بِأَنْ يُعَرِّفَهُمْ ما لَهُمْ وَما عَلَيْهِمْ ، وَالتَّعْرِيفُ لايَكُونُ إِلاّ بِالأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، وَالأَمْرُ وَالنَّهْيُ لايَجْتَمِعانِ إِلاّ بِالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ ، وَالْوَعْدُ لا يَكُونُ إِلاّ بِالتَّرْغِيبِ ، وَالْوَعِيدُ لا يَكُونُ إِلاّ بِالتَّرْهِيبِ ، وَالتَّرْغِيبُ لايَكُونُ إِلاّ بِما تَشْتَهِيهِ أَنْفُسُهُمْ وَتَلَذُّهُ أَعْيُنُهُمْ ، وَالتَّرْهِيبُ لا يَكُونُ إِلاّ بِضِدِّ ذلِكَ .

ثُمَّ خَلَقَهُمْ فِي دارِهِ وَأَراهُمْ طَرَفاً مِنَ اللَّذّاتِ ، لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلىٰ ما وَراءهُمْ مِنَ اللَّذّاتِ الْخالِصَةِ لايَشُوبُها أَلَمٌ ، أَلا وَهِيَ الْجَنَّةُ ، وَأَراهُمْ طَرَفاً مِن الآلامِ لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلىٰ ما وَراءهُمْ مِنَ الآلامِ الْخالِصَةِ الَّتِي لايَشُوبُهُ لَذَّةٌ ، أَلا وَهِيَ النّارُ ، فَمِنْ أَجْلِ ذلِكَ تَرَونَ نَعِيمَ الدُّنْيا

---

١١٩ ـ روایت شده که در حضور أمیرالمؤمنین علیه السلام گروهی مذاکره در پیرامون نسبت دادن عدل وظلم به پروردگار می‌کردند ، پس آنحضرت از مکان خود برخاسته وبه سوی مسجد آمده وبالای منبر رفت وپس از حمد وثنای الهی فرمود :

ای مردم! بدانید که خداوند سبحان چون خلق را بیافرید چنان خواست که از نقص به کمال روند ودر آداب وفضائل اخلاق به مقامی شریف وپایه‌ای بلند وارجمند رسند ، او می‌دانست که آنان به کمال مطلوب نرسند جز به آنکه آنچه مفید برای ایشانست وآنچه مضرّ ، همه را به آنان بیاموزد ، وآموختن جز به امر ونهی ممکن نباشد ، وامر ونهی نیز جز با وعد ووعید راست نیاید ، و وعد و وعید جز با تشویق وتهدید صورت نپذیرد ، وتشویق جز بدانچه دل بدان خواهان است ودیده از آن کامیاب نخواهد بود ، وتهدید بر خلاف آن .

سپس مخلوق را در این جهان منزل داد وپاره‌ای از لذّات را به آنان بنمود تا بر لذّات پاک آخرت که بهشت است راه‌یابند ، وپاره‌ای از رنجها ومحنتها را در این جهان به ایشان نشان داد تا بدینوسیله بر آلام وناراحتیها وگرفتاریهای آن جهان که عبارت از دوزخ است پی‌برند واز این عذاب موقّت بر آن عذاب ابدی استدلال کنند ، واز این رو است که لذّات این جهان

مَخْلُوطاً بِمِحَنِها ، وَسُرُورَها مَمْزُوجاً بِكَدَرِها وَهُمُومِها .

قِيلَ : فَحَدَّثَ الْجاحِظُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ ، فَقالَ : هُوَ جِماعُ الْكَلامِ الَّذي دَوَّنَهُ النّاسُ في كُتُبِهِمْ ، وَتَحاوَرُوهُ بَيْنَهُمْ .

قِيلَ : ثُمَّ سَمِعَ أَبُوعَلِيٍّ الْجُبّائِيُّ بِذلِكَ ، فَقالَ : صَدَقَ الْجاحِظُ ، هٰذا ما لايَحْتَمِلُهُ الزِّيادَةُ وَالنُّقْصانُ .

۱۲۰ ـ وَرُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ علیهما‌السلام ـ في رِسالَتِهِ إِلىٰ أَهْلِ الأَهْوازِ في نَفْيِ الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيضِ ـ أَنَّهُ قالَ :

رُوِيَ عَنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ بَعْدَ انْصِرافِهِ مِنَ الشّامِ فَقالَ :

يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْنا عَنْ خُرُوجِنا إِلَى الشّامِ ، أَبِقَضاءٍ وَقَدَرٍ؟

فَقالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام : نَعَمْ يا شَيْخُ ، ما عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَلا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وادٍ إِلاّ بِقَضاءٍ مِنَ اللهِ وَقَدَرٍ .

همیشه باسختی ورنج توأم است وخوشی وسُرورش بااندوه وغم همعنان .

گویند : جاحظ [که خود یکی از دانشمندان متعصّب أهل سنّت است] چون این کلام را از أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در نوشته‌ای دید گفت : این سخن حاوی تمام مطالبی است که تاکنون از معارف نوشته‌اند ومیان خود گفتگو می‌کنند .

ونیز نقل است که چون این سخن جاحظ به گوش أبوعلی جبّایی [که از سران معتزله است] رسید آنرا تصدیق نموده وگفت : در این کلام هیچگونه احتمال زیاده ونقصانی نیست .

۱۲۰ ـ از امام هادی علیه‌السلام علیّ بن حسن عسکریّ روایت شده که آنحضرت در ضمن نامه‌ای که به أهل اهواز در موضوع نفی جبر وتفویض نوشته بود فرموده :

از أمیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل است که مردی پس از بازگشت از جنگ صفّین از آنحضرت پرسید : یا أمیرالمؤمنین خبر بده ما را از جریان حرکت وجنگ با أهل شام ، آیا این روی قضاء وقَدَر خداوند بود یا نه؟

حضرت فرمود : آری ای شیخ ، شما به هیچ تپّه وکوه ودرّه وصحرائی قدم نگذاشتید مگر اینکه مطابق با قضاء وقَدَر الهی بوده است .

فَقالَ الرَّجُلُ : عِنْدَ اللهِ أَحْتَسِبُ عِنائي ، وَاللهِ ما أَرىٰ لي مِنَ الأَجْرِ شَيْئاً .

فَقالَ عَلِيٌّ : بَلىٰ ، فَقَدْ عَظَّمَ اللهُ لَكُمُ الأَجْرَ في مَسيرِكُمْ وَأَنْتُمْ ذاهِبُونَ ، وعَلىٰ مُنْصَرِفِكُمْ وَأَنْتُمْ مُنْقَلِبُونَ ، وَلَمْ تَكُونُوا في شَيْءٍ مِنْ حالاتِكُمْ مُكْرَهِينَ ، وَلا إِلَيْهِ مُضْطَرِّينَ .

فَقالَ الرَّجُلُ : فَكَيْفَ لانَكُونُ مُضْطَرِّينَ وَالْقَضاءُ وَالْقَدَرُ ساقانا ، وَعَنْهُما كانَ مَسيرُنا؟!

فَقالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام : لَعَلَّكَ أَرَدْتَ قَضاءً لازِماً ، وَقَدَراً حَتْماً ، لَوْ كانَ ذلِكَ كذلِكَ لَبَطَلَ الثَّوابُ وَالْعِقابُ ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ ، وَالأَمْرُ مِنَ اللهِ وَالنَّهْيُ ، وَما كانَتْ تَأْتي مِنَ اللهِ لائِمَةٌ لِمُذْنِبٍ ، وَلا مَحْمَدَةٌ لِمُحْسِنٍ ، وَلا كانَ الْمُحْسِنُ أَوْلىٰ بِثَوابِ الإِحْسانِ مِنَ الْمُذْنِبِ ، وَلا الْمُذْنِبُ أَوْلىٰ بِعُقُوبَةِ الذَّنْبِ مِنَ الْمُحْسِنِ ، تِلْكَ مَقالَةُ إِخْوانِ عَبَدَةِ الأَوْثانِ ، وَجُنُودِ الشَّيْطانِ ، وَخُصَماءِ الرَّحْمٰنِ ، وَشُهَداءِ الزُّورِ وَالْبُهْتانِ ، وَأَهْلِ الْعَمىٰ وَالطُّغْيانِ ، هُمْ قَدَرِيَّةُ هٰذِهِ الأُمَّةِ وَمَجُوسُها ،

آن مرد پرسید : پس باید تمام این سختیها را به حساب خدا بیاورم ، ولی من اجری برای خود نمی‌بینم ! .

حضرت فرمود : چگونه مأجور نباشید ؛ در صورتیکه خداوند متعال برای حرکت شما که به سوی دشمن می‌رفتید وبرای مراجعت شما که از جنگ برمی‌گشتید اجر فراوان وثواب بی‌شماری قائل شده است وشماها در این جریان وحالات ؛ مجبور ومضطرّ نبودید .

آن مرد گفت : چگونه می‌شود که ما در جریان این سفر ورفتن وبازگشتن مختار باشیم درحالیکه قضاء وقَدَر الهی ما را به این جریان سوق داده است؟! .

أمیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : شاید منظور تو اشاره به قضای حتمی وقَدَر قطعی ولازم است؟! واگر چنین باشد هرآینه امر ونهی وثواب وعقاب ودوزخ وبهشت باطل گشته ، وشخص مطیع ونیکوکار با عاصی ومخالف برابر ومساوی بوده ، وملامت ومذمّت برای شخص بدکار وتشویق برای‌مردم خوشرفتار ونیکوکردار گفته نمی‌شد ، وهمچنین شخص بدکردار نسبت به عقوبت وسزای اعمال بد خود جهت امتیازی پیدا نمی‌کرد . این سخن شبیه به عقیدهٔ بت‌پرستان وپیروان شیطان ومخالفین رحمان وتصدیق کنندگان زور وبهتان ودروغ وأهل ضلالت وگمراهی است! . این جمعیّت مجوس وقدریّهٔ این امّت محسوب می‌شوند ،

إِنَّ اللهَ تَعالیٰ أَمَرَ تَخْيِيراً ، وَنَهیٰ تَحْذِيراً ، وَكَلَّفَ يَسِيراً ، وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً ، وَ لَمْ يُطَعْ مَكْرُهاً ، وَ لَمْ يُرْسِلِ الرُّسُلَ هَزْلاً ، وَ لَمْ يُنْزِلِ الْقُرْآنَ عَبَثاً ، وَ لَمْ يَخْلُقِ السّماواتِ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما باطِلاً ، ذلِكَ ظَنُّ الَّذينَ كَفَرُوا ، فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنَ النّارِ .

قالَ : ثُمَّ تَلیٰ عَلَيْهِمْ : «وَقَضیٰ رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ» ، قالَ : فَنَهَضَ الرَّجُلُ مَسْرُوراً وَهُوَ يَقُولُ :

أَنْتَ الإِمامُ الَّذي نَرْجُو بِطاعَتِهِ ... يَوْمَ النُّشُورِ مِنَ الرَّحْمٰنِ رِضْوانا
أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنا ما كانَ مُلْتَبِساً ... جَزاكَ رَبُّكَ عَنّا فِيهِ إِحْسانا
وَلَيْسَ مَعْذِرَةٌ فِي فِعْلِ فاحِشَةٍ ... قَدْ كُنْتُ راكِبَها فِسْقاً وَعِصْيانا

آنان از این نکته غافلند که خداوند امر کرده در حالیکه به مردم اختیار داده است که روی اختیار خود اطاعت امر کنند ، ونهی کرده است در حالی که نهی او فقط از نظر ترسانیدن است ، وتکالیف او سهل وآسان ودر حدود قدرت بندگان او می‌باشد ، ومخالفت وعصیان مردم نه از لحاظ مغلوب بودن وضعف او است ، واطاعت وفرمانبرداری اشخاص از راه اجبار واضطرار نباشد ، وبعثت انبیاء وارسال رسولان امر عَبَث وبیهوده نبوده ونازل کردن کتاب آسمانی کار لغو ومهملی نیست ، وخلق آسمانها وزمین ومخلوقات دیگر را باطل وبی‌فائده نیافرید این سخن اشخاصی است که پروردگار جهانرا منکر شده وروی عِناد وکفر چنین حرفی می‌زنند ، ووای باد کافرانرا از آتش دوزخ! .

سپس آیهٔ «وَقَضیٰ رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ»[1] را تلاوت نمود .

پس آنمرد در نهایت شادی وسرور برخاسته واین اشعار را سرود :

۱ ـ تو آن امامی هستی که با طاعت از او امید داریم که روز قیامت مورد مغفرت خداوند قرار گیریم ،

۲ ـ آن بخش از حقایق دین که بر ما مبهم بود تو روشن ساختی ، خداوند از ناحیهٔ ما به تو جزای نیک دهاد ،

۳ ـ وعذری نیست در انجام کار زشت که من مرتکب آن باشم از فسق وخروج از امر خدا ونافرمانی ،

---

۱ ـ «و پروردگار تو حُکم کرد که جز او را نپرستید ـ اسراء : ۲۳» .

كَـــلاّ وَلا قـــائِلاً نـــاهِيهِ أَوْقَـــعَهُ فِـــيهِ عَـبَدْتُ إِذاً يـا قَـوْمُ شَـيْطانا
وَلا أُحِبُّ وَلا شـــاءَ الْـــفُسُوقُ وَلا قَـــتْلَ الْـوَلِيِّ لَـهُ ظُـلْماً وَعُـدْوانـا
أَنّىٰ يُحِبُّ وَقَـــدْ صَـــحَّتْ عَـــزِيمَتُهُ عَلَى الَّـذي قـالَ أَعْـلَنَ ذاكَ إِعْـلانا

١٢١ ـ وَرُوِيَ أَنَّ الرَّجُلَ قالَ : فَمَا الْقَضاءُ وَالْقَدَرُ الَّذي ذَكَرْتَهُ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ؟ قالَ : الأَمْرُ بِالطّاعَةِ ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ ، وَالتَّمْكِينُ مِنْ فِعْلِ الْحَسَنَةِ ، وَتَرْكِ الْمَعْصِيَةِ ، وَالْمَعُونَةُ عَلىٰ الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ وَالْخِذْلانُ لِمَنْ عَصاهُ ، وَالْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ ، وَالتَّرْغِيبُ وَالتَّرْهيبُ ، كُلُّ ذلِكَ قَضاءُ اللهِ فِي أَفْعالِنا ، وَقَدَرُهُ لِأَعْمالِنا ، وَ أَمّا غَيْرُ ذلِكَ فَلا تَظُنَّهُ ، فَإِنَّ الظَّنَّ لَهُ مُحْبِطٌ لِلْأَعْمالِ .

فَقالَ الرَّجُلُ : فَرَّجْتَ عَنِّي يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، فَرَّجَ اللهُ عَنْكَ .

٤ـ وهرگز جایز نیست که بگوئیم نهی کنندهٔ از فحشا ومنکر خود موجب وسبب آن عمل شود که اگر چنین پنداری داشته باشم بی‌گمان شیطان را پیروی کرده‌ام ،

٥ ـ نه ، خداوند دوست ندارد وزشتیها را نخواسته وکشتن ولیّ خدا را از روی ستم ودشمنی هرگز جایز ندانسته .

٦ ـ از کجا دوست داشته باشد که بی‌شکّ فرمان خداوند صاحب عرش صحیح ؛ وخود آنرا اعلام فرموده وآشکار ساخته است .

١٢١ ـ ونقل است که همان مرد پرسید : ای أمیرالمؤمنین آن قضاء وقَدَری که مذاکره می‌فرمایید چیست؟

فرمود : قضا وقَدَر عبارت‌است از امر پروردگار به طاعت ، ونهـی از مـعصیت ، وتوانائی دادن به بندگان برای اعمال نیکو وترک افعال زشت ، ویاری کردن وتوفیق دادن در راه تقرّب او ، وکمک نکردن به افرادی که راه معصیت را مـی‌پیمایند ، ووعـده‌های موافق دادن ، وعواقب سوء اعمال مخالف را متذکّر شدن ، وترغیب وتشویق نمودن وتحذیر وتخویف کردن . وهمهٔ این معانی قضای خداوند در افعال ، وقَدَر او در کردار ما است . وامّا جز این معانی را گمان مکن ، زیرا گمان در آن موجب بطلان اعمال تو خواهد شد .

آنمرد گفت : ای أمیرالمؤمنین مرا راحت نمودی ، خدا آسوده خاطرت گرداند! .

۱۲۲ ـ وَرُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ علیه‌السلام عَنِ الْقَضاءِ وَالْقَدَرِ فَقالَ : لا تَقُولُوا : وَكَلَهُمُ اللهُ إِلىٰ أَنْفُسِهِمْ فَتُوهِنُوهُ ، وَلا تَقُولُوا : أَجْبَرَهُمْ عَلَى الْمَعاصي فَتَظْلِمُوهُ ، وَلٰكِنْ قُولُوا : الْخَيْرُ بِتَوْفِيقِ اللهِ ، وَالشَّرُّ بِخِذْلانِ اللهِ ، وَكُلٌّ سابِقٌ في عِلْمِ اللهِ .

۱۲۳ ـ وَرَوىٰ أَهْلُ السِّيَرِ : أَنَّ رَجُلاً جاءَ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ، أَخْبِرْني عَنِ اللهِ ، أَرَأَيْتَهُ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ فَقالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام : لَمْ أَكُ بِالَّذي أَعْبُدُ مَنْ لَمْ أَرَهُ .

فَقالَ لَهُ : كَيْفَ رَأَيْتَ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ؟ فَقالَ لَهُ : يا وَيْحَكَ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشاهَدَةِ الْعِيانِ ، وَلٰكِنْ رَأَتْهُ الْعُقُولُ بِحَقائِقِ الإِيمانِ ، مَعْرُوفٌ بِالدَّلالاتِ ، مَنْعُوتٌ بِالْعَلاماتِ ، لا يُقاسُ بِالنّاسِ ، وَلا يُدْرَكُ بِالْحَواسِّ .

فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ : اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلَ رِسالَتَهُ .

---

۱۲۲ ـ روایت شده است که آنحضرت از معنی قضاء وقَدَر سؤال شد ، فرمود :

نگوئید که خدا مردم را به خودشان واگذاشته وامور را به ایشان واگذار کرده ، که این توهین به مقام مقدّس اولوهیّت است ، ونگوئید خدا مردم را مجبور به معصیت نموده که این نسبت ظلم به پروردگار است ، بلکه بگوئید : اعمال خیر به یاری وتوفیق خداوند است ، واعمال شرّ وبد در نتیجهٔ سلب توفیق خداوند از انسان سر می‌زند ، وباید توجّه داشت که تمام این امور در مرحلهٔ علم خداوند ثبت ونوشته شده است .

۱۲۳ ـ وأهل سیره نقل کرده‌اند که مردی نزد أمیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده وپرسید :

ای أمیرالمؤمنین مرا خبر بده از «الله» آیا هنگام عبادت او را می‌بینی؟

فرمود : البتّه ، من فردی نیستم که خدای ندیده را پرستش کنم!.

آن مرد پرسید : ای أمیرالمؤمنین چگونه او را می‌بینی؟.

فرمود : وای بر تو! خدای متعال با چشم ظاهر دیده نمی‌شود ، بلکه نور عقل با حقایق ایمان می‌تواند او را مشاهده نماید ، خداوند به دلالات آیات خود شناخته وبا علائم روشن خود وصف وتعریف می‌شود ، خداوند را نمی‌توان با مردم مقایسه کرده ، وبا حواسّ ظاهری او را ادراک نمود .

آن مرد بازگشته وگفت : خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را در چه محلّی قرار دهد .

١٢٤ ـ وَرُوِيَ : أَنَّ بَعْضَ أَحْبارِ الْيَهُودِ جاءَ إِلىٰ أَبِي بَكْرٍ فَقالَ لَهُ : أَنْتَ خَلِيفَةُ نَبِيِّ هٰذِهِ ـ الأُمَّةِ؟ فَقالَ : نَعَمْ . قالَ : فَإِنّا نَجِدُ فِي التَّوْراةِ أَنَّ خُلَفاءَ الأَنْبِياءِ أَعْلَمُ أُمَمِهِمْ ، فَخَبِّرُونِي عَنِ اللهِ أَيْنَ هُوَ؟ أَفِي السَّماءِ هُوَ أَمْ فِي الأَرْضِ؟

فَقالَ لَهُ أَبُوبَكْرٍ : فِي السَّماءِ عَلَىٰ الْعَرْشِ . قالَ الْيَهُودِيُّ : فَأَرَى الأَرْضَ خالِيَةً مِنْهُ ، وَأَراهُ ـ عَلىٰ هٰذَا الْقَوْلِ ـ فِي مَكانٍ دُونَ مَكانٍ . فَقالَ أَبُوبَكْرٍ : هٰذا كَلامُ الزَّنادِقَةِ ، أَعْزِبْ عَنِّي وَإِلاّ قَتَلْتُكَ .

فَوَلَّى الرَّجُلُ مُتَعَجِّباً يَسْتَهْزِيءُ بِالإِسْلامِ ، فَاسْتَقْبَلَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقالَ لَهُ : يا يَهُودِيُّ قَدْ عَرَفْتُ ما سَأَلْتَ عَنْهُ وَما أُجِبْتَ بِهِ ، وَإِنّا نَقُولُ :

إِنَّ اللهَ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ أَيَّنَ الأَيْنَ فَلا أَيْنَ لَهُ ، وَجَلَّ عَنْ أَنْ يَحْوِيَهُ مَكانٌ ، وَهُوَ فِي كُلِّ مَكانٍ ، بِغَيْرِ مُماسَّةٍ وَلا مُجاوَرَةٍ ، يُحِيطُ عِلْماً بِها ، وَلا يَخْلُو شَيْءٌ مِنْ تَدْبِيرِهِ تَعالىٰ ،

---

١٢٤ ـ و روایت است که یکی از علمای یهود نزد أبوبکر آمده و گفت: آیا تو خلیفهٔ پیغمبر این اُمّتی؟ گفت : آری .

یهودیّ گفت : ما در تورات می‌خوانیم که خلفای انبیاء باید اعلم وافضل امّت باشند ، پس بمن بگو که پروردگارجهان در کجا است ، آیا او در آسمان است یا در زمین؟ .

أبوبکر گفت : در آسمان وروی عرش است .

یهودیّ گفت : در اینصورت باید زمین از وجود او خالی بوده ، وبنابر این خداوند باید در مکانی باشد ومحلّهای دیگر از او دور وکنار باشند .

أبوبکر گفت : این کلام از سخنان زنادقه وبی‌دینان است ، از نزد من دور شو وگرنه دستور می‌دهم که تو را بکشند! .

پس آنمرد در نهایت حیرت وتعجّب برخاسته ودر حالیکه دین اسلام را مسخره می‌کرد رفت ، ودر وسط راه أمیرالمؤمنین علیه السلام او را ملاقات کرده وبدو گفت : ای یهودیّ من از سؤال وجواب میان تو أبوبکر مطّلع شدم ، ونظر ما این است که :

خدای عزّوجلّ خود مکانرا ایجاد کرده وعاری از مکان است ، واو بالاتر وبرتر از این است که مکانی او را احاطه کند ، واو محیط بر مکان بوده وهمهٔ مکانها نسبت به ذات مقدّس او برابر است .

وَإِنِّي مُخْبِرُكَ بِما جاءَ في كتابٍ مِنْ كُتُبِكُمْ يُصَدِّقُ ما ذَكَرْتُهُ لَكَ فَإِنْ عَرَفْتَهُ أَتُؤْمِنُ بِهِ؟ قالَ الْيَهُودِيُّ : نَعَمْ .

قالَ : أَلَسْتُمْ تَجِدُونَ في بَعْضِ كُتُبِكُمْ : أَنَّ مُوسىٰ بْنَ عِمْرانَ كانَ ذاتَ يَوْمٍ جالِساً إِذْ جاءَهُ مَلَكٌ مِنَ الْمَشْرِقِ ، فَقالَ لَهُ : مِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ قالَ : مِنْ عِنْدِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، ثُمَّ جاءَهُ مَلَكٌ آخَرُ مِنَ الْمَغْرِبِ فَقالَ لَهُ : مِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ فَقالَ : مِنْ عِنْدِاللهِ عَزَّوَجَلَّ ، ثُمَّ جاءَهُ مَلَكٌ فَقالَ لَهُ : مِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ فَقالَ : قَدْ جِئْتُكُمْ مِنَ السَّماءِ السّابِعَةِ مِنْ عِنْدِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَجاءَهُ مَلَكٌ آخَرُ قالَ : قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الأَرْضِ السّابِعَةِ السُّفْلىٰ مِنْ عِنْدِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

فَقالَ مُوسىٰ علیه‌السلام : سُبْحانَ مَنْ لايَخْلو مِنْهُ مَكانٌ ، وَلا يَكُونُ إِلىٰ مَكانٍ أَقْرَبَ مِنْ مَكانٍ .

فَقالَ الْيَهُودِيُّ : أَشْهَدُ أَنَّ هٰذا هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ، وَأَنَّكَ أَحَقُّ بِمَقامِ نَبِيِّكَ مِمَّنِ اسْتَوْلىٰ عَلَيْهِ .

وتو را خبر بدهم از آنچه در یکی از کتابهای آسمانی شما وارد شده است که گفتهٔ مرا تصدیق می‌کند ، آیا در این صورت سخن مرا پذیرفته وایمان واعتقاد به آن پیدا می‌کنی؟ دانشمند یهودیّ گفت : آری .

أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود : مگر در یکی از کتابهای شما ننوشته است که : روزی حضرت موسی علیه‌السلام نشسته بود فرشته‌ای از جانب مشرق به سوی او آمد ، وحضرت موسی پرسید که از کجا می‌آئی؟ آنفرشته گفت : از جانب پروردگار جهان می‌آیم ، وفرشتهٔ دیگری از جانب مغرب آمد وچون آنحضرت از محلّ او پرسید پاسخ داد که از جانب پروردگار متعال می‌آیدم . ودر این هنگام فرشتهٔ دیگری از جانب آسمان آمده ودر جواب حضرت موسی گفت : من از آسمان هفتم واز جانب پروردگار جهان می‌آیم ، وفرشتهٔ دیگری نیز از طرف پائین زمین آمد وچون آنحضرت از محلّ او پرسید جواب گفت که من از زمین هفتم واز جانب پروردگار متعال می‌آیم .

حضرت موسی علیه‌السلام عرض کرد : منزّه وبرتر است آن خدائیکه در مکانی نبوده ومکان ؛ او را نتواند احاطه کرده ودر برگیرد ، وپروردگار جهان به مکان معیّنی نزدیکتر از مکان دیگری نباشد .

مرد یهودیّ گفت : من شهادت می‌دهم که مطلب حقّ وحقیقت همین است که فرمودید ، وشما به مقام خلافت ووصایت اولویّت دارید .

١٢٥ ـ وَرَوىٰ الشَّعْبِيُّ أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَجُلاً يَقُولُ : «وَالَّذي احْتَجَبَ بِسَبْعِ طِباقٍ» فَعَلاهُ بِالدِّرَّةِ ثُمَّ قالَ لَهُ : يا وَيْلَكَ! إِنَّ اللهَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَحْتَجِبَ عَنْ شَيْءٍ ، أَوْ يَحْتَجِبَ عَنْهُ شَيْءٌ ، سُبْحانَ الَّذي لايَحْوِيهِ مَكانٌ ، وَلا يَخْفىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ في الأَرْضِ وَلا في السَّماءِ!

فَقالَ الرَّجُلُ : أَفَأُكَفِّرُ عَنْ يَميني يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ؟ قالَ : لا ، لَمْ تَحْلِفْ بِاللهِ فَيَلْزَمَكَ كَفّارَةٌ ، وَإِنَّما حَلَفْتَ بِغَيْرِهِ .

١٢٦ ـ وَعَنْ أَبي عَبْدِاللهِ الصّادِقِ عليه السلام قالَ : جاءَ حِبْرٌ مِنَ الأَحْبارِ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، مَتىٰ كانَ رَبُّكَ؟

فَقالَ لَهُ : ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ ، وَمَتىٰ لَمْ يَكُنْ حَتّىٰ يُقالَ : مَتىٰ كانَ؟! كانَ رَبّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِلا قَبْلٍ ، وَيَكُونُ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلا بَعْدٍ وَلا غايَةٍ وَلا مُنْتَهىٰ لِغايَتِهِ، انْقَطَعَتِ الْغاياتُ عِنْدَهُ فَهُوَ مُنْتَهىٰ كُلِّ غايَةٍ .

---

١٢٥ ـ شَعبیّ روایت کرده است که حضرت أمیرالمؤمنین عليه السلام از مردی شنید که می‌گفت : سوگند به خدایی که به واسطهٔ هفت طبقه محتجب است! . پس آنحضرت تازیانهٔ خود را به طرف او بلند کرده وفرمود :

ای وای بر تو! خداوند برتر وبالاتر از آنستکه به واسطهٔ چیزی محتجب ومستور گشته ویا چیزی از او محتجب وپوشیده شود . منزّه ومتعالی است آن خدائی که مکان او را نتواند در بر گیرد ، وچیزی در جهان بر او مخفی وپوشیده نماند ، واو به همهٔ آسمانها وزمین وجهانیان آگاه وعالم است .

آنمرد گفت : آیا لازم است از سوگند خود کفّاره بدهم ای أمیرالمؤمنین؟

حضرت فرمود : تو به خدا سوگند نخورده‌ای تا ملزم به کفّاره باشی ، زیرا آنچه محتجب با هفت طبقه باشد خدا نیست ، وسوگند تو به آن خدائی بود که چنین باشد .

١٢٦ ـ واز امام صادق عليه السلام نقل است که فرمود : یکی از علمای یهود نزد أمیرـ المؤمنین عليه السلام آمده وعرض کرد : ای أمیرالمؤمنین خدای تو در کجا است؟

حضرت فرمود : مادرت به عزایت بنشیند! خداوند متعال در کجا نبوده که گفته شود کجا هست؟! پروردگار من در همه جا هست ، واو پیش از هر موجودی بوده است ، ومتصوّر نیست که چیزی قبل از او وجود داشته باشد ، واو بعد از هر چیزی خواهد بود وبودن موجودی بعد از او باطل وغلط است . ونهایت وانتهایی برای او نباشد ، وهمهٔ نهایتها درمقابل وجود ابدی او منتهی ومنقضی می‌شود ، واو منتهی ومرجع همهٔ نهایتها وموجودات می‌باشد .

فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، أَفَنَبِيٌّ أَنْتَ؟
فَقالَ (عَلَيْهِ الصّلاة والسّلام) : وَيْلَكَ، إِنَّما أَنا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صلّى الله عَلَيْهِ وآله .

«احْتِجاجُهُ علیه السلام عَلىٰ بَعْضِ الْيَهُودِ مِنْ أَحْبارِهِمْ»
ـ مِمَّنْ قَرَءَ الصُّحُفَ وَالْكُتُبَ في مُعْجِزاتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَكَثِيرٍ مِنْ فَضائِلِهِ ـ

۱۲۷ ـ رُوِيَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ آبائِهِ علیهم السلام ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام قالَ : إِنَّ يَهُودِيّاً مِنْ يَهُودِ الشّامِ وَأَحْبارِهِمْ كانَ قَدْ قَرَءَ التَّوْراةَ وَالإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَصُحُفَ الأَنْبِياءِ علیهم السلام وَ عَرَفَ دَلائِلَهُمْ ، جاءَ إِلىٰ مَجْلِسٍ فِيهِ أَصْحابُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله ، وَ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي ـ طالِبٍ علیه السلام وَابْنُ عَبّاسٍ ، وَابْنُ مَسْعُودٍ ، وأَبُومَعْبَدِ الْجُهَنِيُّ . فَقالَ : يا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ، ما تَرَكْتُمْ لِنَبِيٍّ دَرَجَةً ، وَلا لِمُرْسَلٍ فَضِيلَةً ، إِلاّ نَحَلْتُمُوها نَبِيَّكُمْ ، فَهَلْ تُجِيبُوني عَمّا أَسْأَلُكُمْ عَنْهُ؟ فَكاعَ الْقَوْمُ عَنْهُ .

عالم یهودیّ گفت : ای أمیرالمؤمنین ، آیا تو پیغمبری؟
أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود : وای بر تو! من بندهٔ ضعیفی هستم از بندگان وعلاقه‌مندان محمّد ؛ صلّی الله علیه و آله .

«احتجاج حضرت أمیر علیه السلام بر یکی از علمای کتاب خواندهٔ یهود»
«پیرامون معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله وبسیاری از فضائل آنحضرت»

۱۲۷ ـ از امام کاظم علیه السلام نقل است که آنحضرت به واسطهٔ پدران گرامش از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود : روزی یکی از علمای یهودیّ أهل شام ـ که کتب آسمانی تورات وإنجیل وزَبور وصُحُف پیامبران علیهم السلام را خوانده وبر دلائل وبراهین همهٔ آنها واقف وآگاه بود ـ به مجلسی وارد شد که در آن گروهی از أصحاب رسولخدا صلی الله علیه و آله ؛ حضرت أمیر علیه السلام وابن عبّاس وابن مسعود ، وأبومعبد الجهنیّ حضور داشتند .
یهودیّ گفت : ای امّت محمّد هیچ درجه وفضیلتی از انبیاء ومرسلین ترک نگفتید جز آنکه همهٔ آنها را به پیامبر خودتان نسبت دادید ، حال حاضرید به سؤالات من در آن مورد پاسخ گویید؟ با این سؤال همه خاموش شده وهیچ نگفتند .

فَقالَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام : نَعَمْ ، ما أَعْطَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيّاً دَرَجَةً ، وَلا مُرْسَلاً فَضِيلَةً ، إلاّ وَقَدْ جَمَعَها لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ، وَزادَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله عَلَى الأَنْبِياءِ أَضْعافاً مُضاعَفَةً .

فَقالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَهَلْ أَنْتَ مُجِيبي؟

قالَ لَهُ : نَعَمْ ، سَأَذْكُرُ لَكَ الْيَوْمَ مِنْ فَضائِلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ما يُقِرُّ اللهُ بِهِ أَعْيُنَ الْمُؤْمِنينَ ، وَيَكُونُ فِيهِ إِزالَةٌ لِشَكِّ الشّاكِّينَ في فَضائِلِهِ صلى الله عليه وآله ، إِنَّه كانَ إِذا ذَكَرَ لِنَفْسِهِ فَضِيلَةً قالَ : «وَلا فَخْرَ» وَأَنا أَذْكُرُ لَكَ فَضائِلَهُ غَيْرَ مُزْرٍ بِالأَنْبِياءِ ، وَلا مُنْتَقِصٍ لَهُمْ ، لٰكِنْ شُكْراً للهِ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ ما أَعْطىٰ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله مِثْلَ ما أَعْطاهُمْ ، وَما زادَهُ اللهُ وَما فَضَّلَهُ عَلَيْهِمْ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : إِنِّي أَسْأَلُكَ فَأَعِدَّ لَهُ جَواباً . قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : هاتِ!

قالَ الْيَهُودِيُّ : هٰذا آدَمُ عليه السلام أَسْجَدَ اللهُ لَهُ مَلائِكَتَهُ ، فَهَلْ فَعَلَ بِمُحَمَّدٍ شَيْئاً مِنْ هٰذا؟

حضرت أمير عَلَيْهِ السّلام وقتی اینگونه دید فرمود: آری من حاضرم، واین را باز تکرار می‌کنم که خداوند متعال هیچ درجه وفضیلتی به انبیاء ومرسلین عطا نفرمود جز آنکه همهٔ آنها را به محمّد صلى الله عليه وآله بخشید بلکه چندین برابر آنرا به محمّد عطا فرمود .

عالم یهودیّ گفت : آیا تو پاسخ مرا خواهی گفت؟

حضرت عليه السلام فرمود : آری ، امروز برای تو فضائلی از رسولخدا صلى الله عليه وآله را ذکر خواهم کرد که موجب روشنایی چشم مؤمنین ، وبرطرف کنندهٔ تردید شک‌کنندگان در فضائل آنحضرت شود . آنحضرت هرگاه فضیلتی را برای خود برمی‌شمرد می‌فرمود : «مرا هیچ فخری به آن نیست» ، ومن اکنون به نوعی فضائل آنحضرت را ذکر می‌کنم که هیچ خللی در شخصیّت انبیای دیگر پیش نیاید ، واین را فقط وفقط به جهت شکر خداوند در بخششهایش به محمّد همانند آنچه به تمام انبیاء داده است ذکر می‌کنم .

عالم یهودیّ گفت : من از شما می‌پرسم وتو پاسخ خود را آماده کن .

حضرت عليه السلام فرمود : شروع کن .

عالم یهودیّ گفت : از حضرت آدم عليه السلام شروع می‌کنم ، خداوند ملائکه را به سجدهٔ او واداشت ، آیا محمّد یک چنین فضیلتی را دارا می‌باشد؟ .

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَلَئِنْ أَسْجَدَ اللهُ لِآدَمَ مَلائِكَتَهُ ، فَإِنَّ سُجُودَهُمْ لَهُ لم يَكُنْ سُجُودَ طاعَةٍ ، إِنَّهُمْ عَبَدُوا آدَمَ مِنْ دُونِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَلٰكِنَّ اعْتِرافاً بِالْفَضِيلَةِ ، وَرَحْمَةً مِنَ اللهِ لَهُ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هٰذا ، إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ صَلّىٰ عَلَيْهِ فِي جَبَرُوتِهِ وَالْمَلائِكَةُ بِأَجْمَعِها ، وَتَعَبَّدَ الْمُؤْمِنينَ بِالصَّلاةِ عَلَيْهِ ، فَهٰذِهِ زِيادَةٌ لَهُ يا يَهُودِيُّ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ آدَمَ عليه‌السلام تابَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِ خَطِيئَتِهِ؟

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله نَزَلَ فِيهِ ما هُوَ أَكْبَرُ مِنْ هٰذا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ أَتىٰ ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَما تَأَخَّرَ» ، إِنَّ مُحَمَّداً غَيْرُ مُوافٍ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِوِزْرٍ ، وَلا مَطْلُوبٍ فيها بِذَنْبٍ .

قالَ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا إِدْرِيسُ عليه‌السلام رَفَعَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَكاناً عَلِيّاً ، وَأَطْعَمَهُ مِنْ تُحَفِ الْجَنَّةِ بَعْدَ وَفاتِهِ .

حضرت علیه‌السلام فرمود : همینگونه است ، ولی این را بدان اگر خداوند ملائکهٔ خود را به سجدهٔ آدم واداشت ، این سجده ؛ سجدهٔ طاعت نبود که ملائکه آدم را عبادت کنند نه خدا را ، بلکه این سجده نوعی اعتراف به فضیلت آدم ، ورحمتی از ناحیهٔ خداوند بود . ولی محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر از آن عطا شده ، خداوند در جبروت خود همراه تمامی فرشتگان بر او درود فرستاد ، وهمهٔ مؤمنین را موظّف به صلوات فرستادن بر او نمود ، واین فضیلتی اَفزون بر فضیلت آدم علیه‌السلام است .

عالم یهودیّ گفت : خداوند از خطای آدم علیه‌السلام گذشت وتوبه‌اش را پذیرفت؟

حضرت علیه‌السلام فرمود : همینطور است ، ولی حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بزرگتر از این برایش اتّفاق افتاد بی آنکه مرتکب خطایی شده باشد ، خداوند دربارهٔ آنحضرت در قرآن فرموده : «لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَما تَأَخَّرَ»[1] ، وآنحضرت در روز قیامت به هیچ گناه وخطایی خوانده نخواهد شد .

عالم یهودیّ گفت : حضرت إدریس علیه‌السلام ؛ خداوند او را مقامی بسیار رفیع بخشیده واو را پس از وفات از تحفه‌های بهشت اطعام نمود .

---

١ ـ فتح : ٢ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هٰذا ، إِنَّ اللهَ جَلَّ ثَناؤُهُ قالَ فِيهِ : «وَرَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ» فَكَفىٰ بِهٰذا مِنَ اللهِ رَفْعَةً ، وَلَئِنْ أُطْعِمَ إِدْرِيسُ مِنْ تُحَفِ الْجَنَّةِ بَعْدَ وَفاتِهِ ، فَإِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله أُطْعِمَ فِي الدُّنْيا فِي حَياتِهِ : بَيْنَما يَتَضَوَّرُونَ جُوعاً ، فَأَتاهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام بِجامٍ مِنَ الْجَنَّةِ فِيهِ تُحْفَةٌ ، فَهَلَّلَ الْجامُ وَهَلَّلَتِ التُّحْفَةُ فِي يَدِهِ ، وَسَبَّحا ، وَكَبَّرا ، وَحَمِدا ، فَناوَلَها أَهْلُ بَيْتِهِ ، فَفَعَلَتِ الْجامُ مِثْلَ ذٰلِكَ ، فَهَمَّ أَنْ يُناوِلَها بَعْضُ أَصْحابِهِ ، فَتَناوَلَها جَبْرَئيلُ عليه السلام وَقالَ لَهُ : كُلْهُ فَإِنَّها تُحْفَةٌ مِنْ تُحَفِ الْجَنَّةِ أَتْحَفَكَ اللهُ بِها ، وَإِنَّها لا تَصْلُحُ إِلاّ لِنَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ ، فَأَكَلَ مِنْها صلى الله عليه وآله وَأَكَلْنا مَعَهُ ، وَإِنِّي لَأَجِدُ حَلاوَتَها ساعَتي هٰذِهِ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَهٰذا نُوحٌ صلى الله عليه وآله صَبَرَ فِي ذاتِ اللهِ تَعالىٰ ، وَأَعْذَرَ قَوْمَهُ إِذْ كُذِّبَ .

حضرت عليه السلام فرمود: همینطور است، ولی محمّد صلى الله عليه وآله بهتر از آن عطا شده، خداوند در بارهٔ او فرموده : «وَرَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ»[1] ، وهمین آیه در رفعت مقام او از جانب خدا کفایت می‌کند ، وچنانچه حضرت إدریس از تحفه‌های بهشت پس از وفات اطعام شده ، حضرت محمّد صلى الله عليه وآله در زندگی دنیا اطعام شده است ، روزی آنحضرت دچار گرسنگی شدیدی شد ، در اینوقت جبرئیل با جامی از تحفه‌های بهشت نزد آنحضرت آمد ، جام با تحفه در دست آنحضرت به تهلیل (گفتن : لاإله‌إلاّالله) ربّ جلیل وتسبیح وتکبیر پرداخته وحمد الهی را بجا آورد ، وآن جام را أهل بیت آنحضرت بدست گرفته و همان جملات از تهلیل وتکبیر وووو را تکرار نمود ، در اینموقع یکی از أصحاب قصد گرفتن جام را نمود که جبرئیل جلو آمده وجام را گرفت وبه پیامبر گفت : آن را که تحفه‌ای از تحفه‌های بهشت است وخداوند آنرا برایت فرستاده میل کنید ، واین را بدان که خوردن آن جز برای نبیّ یا وصیّ نبیّ جایز نیست ، وما أهل بیت با آنحضرت آن را میل نمودیم ، والآن که این مطالب را می‌گویم گویا مزّهٔ لذیذ آنرا احساس می‌کنم .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت نوح عليه السلام است ، برای ذات اقدس الهی صبر وشکیب ورزید ، وهنگامی که از سوی قوم خود تکذیب شد آنان را معذور داشت .

---

١ ـ انشراح : ٣ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله صَبَرَ في ذاتِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَعْذَرَ قَوْمَهُ إِذْ كُذِّبَ ، وَشُرِّدَ ، وَحُصِبَ بِالْحَصْباءِ ، وَعَلاهُ أَبُولَهَبٍ بِسلا ناقَةٍ وَشاةٍ ، فَأَوْحَى اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ إِلىٰ جائيلَ مَلَكِ الْجِبالِ : أَنْ شُقَّ الْجِبالَ وَائْتِهِ إِلىٰ أَمْرِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله . فَأَتاهُ فَقالَ لَهُ : إِنِّي قَدْ أُمِرْتُ لَكَ بِالطّاعَةِ فَإِنْ أَمَرْتَ أَنْ أُطْبِقَ عَلَيْهِمُ الْجِبالَ فَأَهْلَكْتُهُمْ بِها! .

قالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله : «إِنَّما بُعِثْتُ رَحْمَةً ، رَبِّ اهْدِ أُمَّتي فَإِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ» . وَيْحَكَ يا يَهُودِيُّ ، إِنَّ نُوحاً لَمّا شاهَدَ غَرْقَ قَوْمِهِ رَقَّ عَلَيْهِمْ رِقَّةَ الْقَرابَةِ . وَأَظْهَرَ عَلَيْهِمْ شَفَقَةً فَقالَ : «رَبِّ إِنَّ ابْني مِنْ أَهْلي» ، فَقالَ اللهُ تَعالىٰ : «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ» ، أَرادَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ أَنْ يُسَلِّيَهُ بِذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَمّا غَلَبَتْ عَلَيْهِ مِنْ قَوْمِهِ الْمُعانَدَةُ شَهَرَ عَلَيْهِمْ سَيْفَ النِّقْمَةِ ، وَ لَمْ تُدْرِكْهُ فِيهِمْ رِقَّةُ الْقَرابَةِ ، وَ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ رَحْمَةٍ .

حضرت علیه‌السلام فرمود : همینطور است ، ولی حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله در راه خدا صبر وشکیب نموده و زمانی که مورد تکذیب وطرد قوم خود قرار گرفت وحتّی زمانی که او را با سنگ زدند قوم خود را معذور داشت ، وهنگامی که أبولهب با بی‌شرمی به پای مبارک آنحضرت در بالای کوه زنجیر بست ، وقتی از سوی قوم اینگونه مشقّت وزحمت به پیامبر رسید خداوند به «جائیل» فرشتهٔ کوه وحی فرمود : کوه را بشکاف که در تحت امر محمّد باشی ، جائیل نیز نزد آنحضرت حاضر شده وگفت من تحت فرمان شمایم اگر بفرمایی کوه را بر سر این قوم فرو آورده وهمه را از دم هلاک خواهم کرد!

ولی رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : من به رحمت عالمیان مبعوث شده‌ام ودعای شبانه روز من این است که خدایا امّتم را هدایت فرما زیرا آنان نمی‌دانند . وای بر تو ای یهودی! حضرت نوح علیه‌السلام وقتی شاهد غرق شدن قوم خود بود تنها به رقّت فامیلی اظهار نموده وگفت : «رَبِّ إِنَّ ابْني مِنْ أَهْلي» وخداوند فرمود : «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ» وبا این فرمایش خواست او را تسلّی دهد ، ولی حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی معاندهٔ قوم بر او بالا گرفته وکار به شمشیر کشید رقّت فامیلی بر او غلبه نکرده وبه دید رحمت به آنان نظر نکرد .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ نُوحاً دَعا رَبَّهُ ، فَهَطَلَتِ السَّماءُ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَكانَتْ دَعْوَتُهُ دَعْوَةَ غَضَبٍ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله هَطَلَتْ لَهُ السَّماءُ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ رَحْمَةً ، وَ ذلِكَ أَنَّهُ صلى الله عليه وآله لَمّا هاجَرَ إِلىٰ الْمَدِينَةِ أَتاهُ أَهْلُها في يَوْمِ جُمُعَةٍ فَقالُوا لَهُ : يا رَسُولَ اللهِ احْتَبَسَ الْقَطْرُ ، وَاصْفَرَّ الْعُودُ! . وَتَهافَتَ الْوَرَقُ ، فَرَفَعَ يَدَهُ الْمُبارَكَةَ حَتّىٰ رُئِيَ بِياضُ إِبْطَيْهِ ، وَما تُرىٰ في السَّماءِ سَحابَةٌ ، فَما بَرَحَ حَتّىٰ سَقاهُمُ اللهُ ، حَتّىٰ أَنَّ الشّابَّ الْمُعْجِبَ بِشَبابِهِ لَتَهُمُّهُ نَفْسُهُ في الرُّجُوعِ إِلىٰ مَنْزِلِهِ فَما يَقْدِرُ عَلىٰ ذلِكَ مِنْ شِدَّةِ السَّيْلِ ، فَدامَ أُسْبُوعاً ، فَأَتَوْهُ في الْجُمُعَةِ الثّانِيَةِ فَقالُوا : يا رَسُولَ اللهِ ، تَهَدَّمَتِ الْجُدُرُ ، وَاحْتَبَسَ الرُّكْبُ وَالسَّفَرُ ، فَضَحِكَ صلى الله عليه وآله وَقالَ : هٰذِهِ سُرْعَةُ مَلالَةِ ابْنِ آدَمَ ، ثُمَّ قالَ : «اللّٰهُمَّ حَوالَيْنا وَلا عَلَيْنا ، اللّٰهُمَّ في أُصُولِ الشِّيحِ وَمَراتِعِ الْبَقَعِ» فَرُئِيَ حَوالِي الْمَدِينَةِ الْمَطَرُ يَقْطُرُ قَطْراً ، وَما يَقَعُ بِالْمَدِينَةِ قَطْرَةٌ ، لِكَرامَتِهِ صلى الله عليه وآله عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

یهودیّ گفت : زیرا نوح بر قوم‌خود نفرین‌کرد وآسمان سیل‌آسا باریدن گرفت .

حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، ولی آن‌دعا از سرِ غضب بود ، وآسمان سیل‌آسا برای محمّد صلى الله عليه وآله از سر رحمت بارید ، واین بدان خاطر بود که آنحضرت پس از مهاجرت به مدینه در روز جمعه‌ای گروهی نزد وی آمده وگفتند : ای رسولخدا ، ما را دریاب که بسیار درمانده واز کمبود آب مضطرّ وبی‌تابیم ، آنحضرت نیز دست خود را به اندازه‌ای برای دعا بالا برد که سفیدی زیر بغلش نمودار شد ، واین در حالی بود که هیچ ابری در آسمان نبود ، فی الفور خداوند اجابت فرموده وآنان را سیراب ساخت ، وشدّت باران به نوعی بود که جوانان برومند هرچه تلاش کردند که سریعاً به منازل خود برسند از شدّت سیل نتوانستند ، واین‌بارش هفت‌روز طول کشید ، ودر جمعهٔ بعد خدمت پیامبر رسیده واز سر شکایت از شدّت باران خواستار بند آمدن آن شدند ، در این حال آنحضرت تبسّمی فرموده وگفت : این سرعتِ ملالتِ آدمیزاد است ، سپس دست به دعا برداشته وعرضه داشت : «پروردگارا این باران را در اطراف مدینه بباران وبر سر مردم شهر مریز ، وآنرا در اصول نباتات وزراعات وچراگاه حیوانات بفرما» پس از آن در خارج شهر مدینه باران می‌بارید ودر اثر کرامت آنحضرت نزد خداوند عزّوجلّ قطره‌ای باران در مدینه نمی‌بارید .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا هُودٌ عليه السلام قَدِ انْتَصَرَاللهُ لَهُ مِنْأَعْدائِهِ بِالرِّيحِ، فَهَلْ فَعَلَ لِمُحَمَّدٍ شَيْئاً مِنْ هٰذا؟

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هـذا ، إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدِ انْتَصَرَ لَهُ مِنْ أَعْدائِهِ بِالرِّيحِ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، إِذْ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ رِيحاً تَذرو الْحَصىٰ ، وَجُنُوداً لَمْ يَرَوْها ، فَزادَ اللهُ تَعالىٰ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَلىٰ هُوْدٍ بِثَمانِيَةَ آلافِ مَلَكٍ ، وَفَضَّلَهُ عَلىٰ هُودٍ بِأَنَّ رِيحَ عادٍ رِيحُ سُخْطٍ ، وَرِيحَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله رِيحُ رَحْمَةٍ ، قالَ اللهُ تَعالىٰ : «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْها» .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا صالِحٌ أَخْرَجَ اللهُ لَهُ ناقَةً جَعَلَها لِقَوْمِهِ عِبْرَةً!

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ ذٰلِكَ ، إِنَّ ناقَةَ صالِحٍ لَمْتُكَلِّمْ صالِحاً ، وَ لَمْ تُناطِقْهُ ، وَ لَمْ تَشْهَدْ لَهُ بِالنُّبُوَّةِ ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله بَيْنَما نَحْنُ مَعَهُ في بَعْضِ غَزَواتِهِ

عالم یهودیّ گفت: حضرت هود عَلَيْهِ السّلام؛ که خداوند او را بر دشمنانش نصرت داد وآنان را با باد هلاک گردانید . آیا اینگونه محمّد را یاری نموده؟

حضرت علیه السلام فرمود : همینطور است ، ولی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله بهتر از آن عطا شده است ، خداوند او را در روز خندق (جنگ احزاب) با بادی که سنگریزه‌های معرکه را برداشته وبر روی آن دشمنان می‌زد ، ونیز با لشکریانی از ملائکه او را یاری نمود ،وخداوند محمّد صلی الله علیه و آله را با هشت هزار فرشته بر هود تفضیل داد ، ودیگر آنکه او را بر هود تفضیل داد زیرا باد قوم عاد باد غضب وسخط ، وباد محمّد صلی الله علیه و آله باد رحمت بود ، خداوند فرموده : «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْها»[1] .

عالم یهودیّ گفت : خداوند برای حضرت صالح علیه السلام ناقه‌ای خارج نمود تا بـرای قومش مایهٔ عبرتی باشد .

حضرت عَلَيْهِ السّلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلّی الله عَلَيْهِ وآله بهتر از آن داده شده است ، ناقهٔ حضرت صالح با او هیچ کلام وسخنی نگفت ، وحتّی به نبوّت او شهادت نداد ، ومن با حضرت محمّد صلّی الله عَلَيْهِ وآله در یکی از غزوات بودم

---

١ ـ احزاب : ٩ .

إذاً هُوَ بِبَعِيرٍ قَدْ دَنا ، ثُمَّ رَغا فَأَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَقالَ : يا رَسُولَ اللهِ ، إِنَّ فُلاناً اسْتَعْمَلَني حَتّىٰ كَبُرْتُ ، وَيُرِيدُ نَحْرِي ، فَأَنا أَسْتَعِيذُ بِكَ مِنْهُ ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلىٰ صاحِبِهِ فَاسْتَوْهَبَهُ مِنْهُ ، فَوَهَبَهُ لَهُ وَخَلاّهُ ، وَلَقَدْ كُنّا مَعَهُ فَإِذا نَحْنُ بِأَعْرابِيٍّ مَعَهُ ناقَةٌ لَهُ يَسُوقُها وَقَدِ اسْتَسْلَمَ لِلْقَطْعِ لَمّا زَوَّرَ عَلَيْهِ مِنَ الشُّهُودِ ، فَنَطَقَتِ النّاقَةُ فَقالَتْ : يا رَسُولَ اللهِ ، إِنَّ فُلاناً مِنّي بَرِيءٌ ، وَإِنَّ الشُّهُودَ يَشْهَدُونَ عَلَيْهِ بِالزُّورِ ، وَإِنَّ سارِقي فُلانٌ الْيَهُودِيُّ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا إِبْراهِيمَ قَدْ تَيَقَّظَ بِالاعْتِبارِ عَلىٰ مَعْرِفَةِ اللهِ تَعالىٰ وَأَحاطَتْ دَلالَتُهُ بِعِلْمِ الإِيمانِ بِهِ!

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَأُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أَفْضَلَ مِنْهُ ، [وَقَدْ تَيَقَّظَ بِالاعْتِبارِ عَلىٰ مَعْرِفَةِ اللهِ وَأَحاطَتْ دَلالَتُهُ بِعِلْمِ الإِيمانِ بِهِ] وَتَيَقَّظَ إِبْراهِيمُ وَهُوَ ابْنُ خَمْسَةَ عَشَرَ سَنَةً

ناگاه دیدم که شتری به ما نزدیک می‌شود ، سپس نعره‌ای زده وخداوند آن را به کلام آورده وگفت : ای رسولخدا ، فلان کس آنقدر از من کار کشید تا پیر شدم ، وحال می‌خواهد سرم را ببرد ، ومن از این کار به تو پناه می‌آرم! رسولخدا صلى الله عليه وآله با شنیدن این کلام بدنبال صاحب آن شتر فرستاده واز او طلب‌بخشش او را نموده وصاحب شتر نیز او را به حضرت بخشیده وآنرا آزاد نمود . وروزی دیگر من با آنحضرت صلى الله عليه وآله بودم که فردی بادیه‌نشین با ناقه وفرد دیگری نزد آنحضرت حاضر شده وبا هم سر آن شتر اختلاف داشتند ویکی دیگری را متّهم به دزدی می‌کرد وهرچند می‌گفت من این شتر را از فلان یهودیّ خریده‌ام مفید فایده نمی‌افتاد ، ومدّعی شهودگذرانید که‌او این‌شتر را دزدیده، ناگاه شتر به‌سخن آمده وگفت : ای رسولخدا فلانی از من بری است ، وگروه شاهدان دروغ گفته‌اند ، وسارق من فلان یهودیّ است .

عالم یهودیّ گفت : این إبراهیم عليه السلام است خداوند او را آگاه گردانید با عبرتهایی به معرفت وشناخت خود ودر نهایت دلائل او محیط بر ایمان او به خداوند شد .

حضرت عليه السلام فرمود : آری همینطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله برتر از آن داده شده است [خداوند او را آگاه گردانید با عبرتهایی به معرفت وشناخت خود ودر نهایت دلائل او محیط بر ایمانش به خداوند شد] وحضرت إبراهیم عَلَيْهِ السّلام در آنوقت پانزده ساله بود

وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله كانَ ابْنَ سَبْعِ سِنينَ؛ قَدِمَ تُجّارٌ مِنَ النَّصارىٰ فَنَزَلُوا بِتِجارَتِهِمْ بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَةِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ بَعْضُهُمْ فَعَرَفَهُ بِصِفَتِهِ وَنَعْتِهِ، وَخَبَرِ مَبْعَثِهِ وَآياتِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَقالُوا لَهُ: يا غُلامُ ما اسْمُكَ؟ قالَ: مُحَمَّدٌ. قالُوا: ما اسْمُ أَبِيكَ؟ قالَ: عَبْدُاللهِ.

قالُوا: ما اسْمُ هٰذِهِ؟ ـ وَأَشارُوا بِأَيْدِيهِمْ إِلَى الأَرْضِ ـ: قالَ: الأَرْضُ. قالُوا: وَما اسْمُ هٰذِهِ؟ ـ وَأَشارُوا بِأَيْدِيهِمْ إِلَى السَّماءِ ـ قالَ: السَّماءُ. قالُوا: فَمَنْ رَبُّهُما؟ قالَ: اللهُ. ثُمَّ انْتَهَرَهُمْ وَقالَ: أَتَشُكُّونَ فِي اللهِ عَزَّوَجَلَّ؟!

وَيْحَكَ يا يَهُودِيُّ، لَقَدْ تَيَقَّظَ بِالاعْتِبارِ عَلىٰ مَعْرِفَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَعَ كُفْرِ قَوْمِهِ إِذْ هُوَ: يَسْتَقْسِمُونَ بِالأَزْلامِ، وَيَعْبُدُونَ الأَوْثانَ، وَهُوَ يَقُولُ: لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ.

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ إِبْراهِيمَ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَجَبَ عَنْ نُمْرُودَ بِحُجُبٍ ثَلاثٍ.

قالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام: لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَجَبَ عَمَّنْ أَرادَ قَتْلَهُ بِحُجُبٍ خَمْسٍ،

ومحمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله هفت سال بیشتر نداشت، گروهی از تجّار مسیحی با کالاهای خود مابین صفا ومروه نزول نمودند، با دیدن آنحضرت یکی از مسیحیان او را به صفت ونشانه وخبر مبعوث شدن وآیاتش شناخت، وهمگی به آنحضرت گفتند:

ای غلام اسم تو چیست؟ گفت: محمّد، گفتند: نام پدر تو چیست؟ گفت: عبدالله.

وبا اشاره به زمین گفتند: اسم این چیست؟ گفت: زمین. وبا اشاره به آسمان گفتند: اسم این چیست؟ گفت: آسمان.

گفتند: پروردگار آندو کیست؟ گفت: الله. سپس آنحضرت ایشان را سرزنش کرده وفرمود: آیا مرا در مورد خداوند عزّوجلّ به تردید وشک می‌اندازید؟!

وای بر تو ای یهودیّ، آنحضرت به تمام این اعتبارات بر معرفت خداوند عزّوجلّ ایمان یافت با اینکه تمام قوم او کافر بودند، آنان تقسیم اموال ومشاورت خود به ازلام وتیر نموده وبت می‌پرستیدند وآنحضرت فقط می‌گفت: «لا إله إلاّ الله».

عالم یهودیّ گفت: حضرت إبراهیم علیه‌السلام با سه پرده از نمرود محجوب گردید.

حضرت فرمود: همینطور است، وپیامبر از قاتل خود با پنج پرده محجوب گردید،

فَثَلاثَةٌ بِثَلاثَةٍ وَاثْنانِ فَضْلٌ ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ـ وَهُوَ يَصِفُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ـ : «وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً» ، فَهٰذا الْحِجابُ الأَوَّلُ ، «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً» فَهٰذا الْحِجابُ الثّاني «فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لايُبْصِرُونَ» فَهٰذا الْحِجابُ الثّالِثُ ، ثُمَّ قالَ : «وَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذينَ لايُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً» ، فَهٰذا الْحِجابُ الرّابِعُ ، ثُمَّ قالَ : «فَهِيَ إِلَى الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» ، فَهٰذِهِ حُجُبٌ خَمْسٌ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ إِبْراهِيمَ صلى الله عليه وآله قَدْ بُهِتَ الَّذي كَفَرَ بِبُرْهانِ نُبُوَّتِهِ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أَتاهُ مُكَذِّبٌ بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَهُوَ : أُبَيُّ بْنُ خَلَفٍ الْجُمَحِيُّ ، مَعَهُ عَظْمٌ نخر فَفَرَكَهُ ثُمَّ قالَ : يا مُحَمَّدُ «مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»؟ فَأَنْطَقَ اللهُ مُحَمَّداً بِمُحْكَمِ آياتِهِ ، وَبَهَتَهُ بِبُرْهانِ نُبُوَّتِهِ ، فَقالَ : «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها أَوَّلَ

سه پرده به سه پرده ودو پردهٔ آنحضرت نشانهٔ فضل وبرتری او است . خداوند عزّوجلّ در وصف محمّد صلى الله عليه وآله می‌فرماید : «وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً» این پردهٔ أوّل . «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً» واین پردهٔ دوم . «فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لايُبْصِرُونَ»[1] واین هم پردهٔ سوم . سپس فرموده : «وَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذينَ لايُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً»[2] واین هم پردهٔ چهارم . سپس فرموده : «فَهِيَ إِلَى الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ»[3] وبا این تعداد پرده وحجابها به پنج می‌رسد .

عالم یهودیّ گفت : این إبراهیم است که فردِ کافر از برهانِ نبوّتِ او مبهوت شد .

حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، ونزد حضرت محمّد صلى الله عليه وآله تکذیب کنندهٔ بعث بعد از مرگ نزد او آمد واو همان أُبَیّ بن خلف الجمحی است ، روزی استخوان کهنه‌ای را نزد آنحضرت آورده وآنرا مالیده وپراکند وگفت : ای محمّد «مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»[4]؟ وخداوند زبان محمّد صلّی الله عَلَيْهِ وآله را به آیات محکم گویا فرموده وأُبَیّ را توسّط برهان نبوّت او مبهوت ساخته وفرمود : «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها أَوَّلَ

---

١ ـ یس : ٩ .
٢ ـ اسراء : ٤٥ .
٣ ـ یس : ٨ .
٤ ـ یس : ٧٨ .

مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» ، فَانْصَرَفَ مَبْهُوتاً .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَهٰذا إِبْراهِيمُ جَذَّ أَصْنامَ قَوْمِهِ غَضَباً لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ؟

قالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَدْ نَكَسَ عَنِ الْكَعْبَةِ ثَلاثَمِائَةٍ وَسِتِّينَ صَنَماً ، وَنَفاها عَنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، وَأَذَلَّ مَنْ عَبَدَها بِالسَّيْفِ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا إِبْراهِيمَ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَدْ أَضْجَعَ وَلَدَهُ وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ .

قالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَلَقَدْ أُعْطِيَ إِبْراهِيمُ علیه‌السلام بَعْدَ الاضْطِجاعِ الْفِداءَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله أُصِيبَ بِأَفْجَعَ مِنْهُ فَجِيعَةً ، إِنَّهُ وَقَفَ عَلىٰ عَمِّهِ حَمْزَةَ ، أَسَدِ اللّٰهِ وَأَسَدِ رَسُولِهِ وَناصِرِ دِينِهِ ، وَقَدْ فَرَّقَ بَيْنَ رُوحِهِ وَجَسَدِهِ ، فَلَمْ يَبْنِ عَلَيْهِ حُرْقَةً ، وَ لَمْ يُفْضِ عَلَيْهِ عَبْرَةً وَ لَمْ يَنْظُرْ إِلىٰ مَوْضِعِهِ مِنْ قَلْبِهِ وَقُلُوبِ أَهْلِ بَيْتِهِ لِيُرْضِيَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِصَبْرِهِ وَيَسْتَسْلِمَ لِأَمْرِهِ

مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»[1] وآن فرد تکذیب کننده مبهوت بازگشت .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت إبراهیم علیه‌السلام است که از سر غضب برای خدا بتهای قوم خود را خرد ونابود کرد .

حضرت علیه‌السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله تعداد سیصد وشصت بت را از خانهٔ کعبه به زیر کشیده وآنها را از جزیرة العرب نفی نمود وپرستندگان آنها را با شمشیر خوار وذلیل نمود .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت إبراهیم علیه‌السلام است که پسر خود را دست وپا بسته به زمین خوابانید [تا آنرا طبق دستور خدا قربانی نماید] .

حضرت فرمود : همینطور است ، وحضرت إبراهیم پس از اینکار فدیٰ یافت (یعنی بجای پسر ؛ حیوانی را قربانی نمود) ، ولی حضرت محمّد صلّی الله عَلَیْهِ وآله را مصیبتی سخت‌تر از آن رسید ، آن حضرت بر سر جنازهٔ عمویش حمزه حاضر شد ، همو که اسدالله واسد رسول ویاور دین او بود ، وجدایی او همچون جدایی روح از جسد بود با این‌حال اظهار حزن وشورش نکرده ، وبه موضع او : از سر احساس خود واحساس أهل بیت او نگاه ونظری نینداخت تا با این صبر وتسلیم‌امر بودن موجبات خشنودی خداوند را

---

۱ ـ یس : ۷۹.

في جَميعِ الْفِعالِ ، وَقالَ ﷺ : لَوْلا أَنْ تَحْزُنَ صَفِيَّةُ لَتَرَكْتُهُ حَتّىٰ يَحْشُرَ مِنْ بُطُونِ السِّباعِ ، وَحَواصِلِ الطَّيْرِ ، وَلَوْلا أَنْ يَكُونَ سُنَّةً بَعْدي لَفَعَلْتُ ذلِكَ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ إِبْراهِيمَ ﷺ قَدْ أَسْلَمَهُ قَوْمُهُ إِلَى الْحَريقِ فَصَبَرَ فَجَعَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النّارَ بَرْداً وَسَلاماً فَهَلْ فَعَلَ بِمُحَمَّدٍ شَيْئاً مِنْ ذلِكَ؟

قالَ لَهُ عَلِيٌّ ﷺ : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ لَمّا نَزَلَ بِخَيْبَرَ ، سَمَّتْهُ الْيَهُودِيَّةُ الْخَيْبَرِيَّةُ فَصَيَّرَ اللهُ السَّمَّ في جُوفِهِ بَرْداً وَسَلاماً إِلىٰ مُنْتَهىٰ أَجَلِهِ ، فَالسَّمُّ يَحْرُقُ إِذا اسْتَقَرَّ في الْجَوْفِ كَما أَنَّ النّارَ تَحْرُقُ ، فهٰذا مِنْ قُدْرَتِهِ لاتُنْكِرُهُ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا يَعْقُوبَ ﷺ أَعْظَمَ في الْخَيْرِ نَصِيبُهُ إِذْ جَعَلَ الأَسْباطَ مِنْ سُلالَةِ صُلْبِهِ ، وَمَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرانَ مِنْ بَناتِهِ!

قالَ لَهُ عَلِيٌّ ﷺ : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أَعْظَمُ في الْخَيْرِ نَصِيباً مِنْهُ إِذْ جَعَلَ فاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِساءِ الْعالَمينَ مِنْ بَناتِهِ ، وَالحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ حَفَدَتِهِ .

در تمام اعمال فراهم سازد ، وفرمود : اگر صفیّه (همسر حمزه) محزون نمی‌شد جنازهٔ او را هم ترک می‌کردم تا روز قیامت از بطن درندگان وچینه‌دان پرندگان محشور شود ، واگر نبود که این پس از من سنّت شود حتماً این کار را می‌کردم .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت إبراهیم ﷺ است که قومش او را روانهٔ آتش نمودند واو صبر وشکیب ورزیده تا خداوند عزّوجلّ آتش را بر او سرد وسلامت گردانید آیا یک چنین فضیلتی را مشمول محمّد ﷺ نموده است؟

حضرت ﷺ فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد ﷺ وقتی وارد خیبر شد یک زن یهودیّ او را مسموم ساخت وخداوند سمّ را در دل آنحضرت سرد وسلامت داشته تا اجل او فرا رسد ، وآن سمّ بنوعی بود که وقتی در دل واقع می‌شد همچون آتش تمام آن محیط را می‌سوزاند ، واین از قدرت خداوند است که انکارناپذیر است .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت یعقوب ﷺ است ، که از ناحیهٔ اولاد واسباط خیر بسیاری نصیب او گردید ، ومریم دخت عمران نیز از دختران او بود!

فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد ﷺ از این‌بابت دارای خیر بیشتری است ، زیرا فاطمه سرور بانوان جهانیان از دختران او ، وحسن وحسین دخترزادهٔ او می‌باشند .

قالَ لَهُ الْيَهُوديُّ : فَإِنَّ يَعْقُوبَ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَدْ صَبَرَ عَلىٰ فِراقِ وَلَدِهِ حَتّىٰ كادَ يَحْرَض مِنَ الْحُزْنِ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَكانَ حُزْنُ يَعْقُوبَ حُزْناً بَعْدَهُ تَلاقٍ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَبَضَ وَلَدَهُ إِبْراهِيمَ قُرَّةَ عَيْنِهِ فِي حَياتِهِ مِنْهُ، فَخَصَّهُ بِالاخْتِبارِ ، لِيُعْظِمَ لَهُ الادِّخارَ فَقالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله : «يَحْزُنُ النَّفْسُ ، وَيَجْزَعُ الْقَلْبُ ، وَإِنّا عَلَيْكَ يا إِبْراهِيمُ لَمَحْزُونُونَ ، وَلا نَقُولُ ما يَسْخُطُ الرَّبَّ» فِي كُلِّ ذلِكَ يُؤْثِرُ الرِّضا عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَالاسْتِسْلامَ لَهُ فِي جَمِيعِ الْفِعالِ .

قالَ لَهُ الْيَهُوديُّ : فَإِنَّ هٰذا يُوسُفَ قاسىٰ مَرارَةَ الْفُرْقَةِ ، وَحُبِسَ فِي السِّجْنِ تَوقِيّاً لِلْمَعْصِيَةِ ، وَأُلْقِيَ فِي الْجُبِّ وَحِيداً .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السّلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلّى الله عَلَيْهِ وآله قاسىٰ مَرارَةَ الْغُرْبَةِ ، وَفِراقَ الأَهْلِ وَالأَوْلادِ وَالْمالِ ، مُهاجِراً مِنْ حَرَمِ اللهِ تَعالىٰ وَأَمْنِهِ ، فَلَمّا رَأَىٰ اللهُ عَزَّوَجَلَّ كَآبَتَهُ وَاسْتِشْعارَهُ الْحُزْنَ ، أَراهُ اللهُ تَبارَكَ اسْمُهُ رُؤْياً تُوازِي رُؤْيا يُوسُفَ فِي تَأْوِيلِها

عالم یهودیّ گفت : این حضرت یعقوب علیه‌السلام است که در فراق ودوری فرزند خود بقدری شیکب وصبر ورزید که از سر حزن مشرف به مرگ شد .

حضرت علیه‌السلام فرمود : همینطور است ، وحزن یعقوب حزن دوری بود که منجر به نزدیکی وملاقات شد ، وحضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که نور چشم وفرزند او إبراهیم در حیات آنحضرت وفات یافت ، با اینکار مورد امتحان واقع شد تا ثواب او بسیار شود ، پس آنحضرت فرمود : «جان محزون است ، وقلب در جزع ، وما بر تو ای إبراهیم محزون وغمناکیم ، ولی هیچ سخنی که موجب سخط الهی شود بر زبان نرانیم» ، ودر تمام این امور دنبال رضای الهی ودر تمام افعال در پی تسلیم بودن محض به درگاه خداوند بود .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت یوسف علیه‌السلام است سختی دوری وفراق پدر چشید ، وبرای پرهیز از گناه گوشهٔ زندان را برگزید ، وتک وتنها در چاه انداخته شد .

حضرت علیه‌السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله سختی ومرارت غربت وفراق ودوری أهل واولاد ومال را چشید ، واز حَرَمِ اَمن الهی مهاجرت نمود ، وهنگامی که خداوند این حال او را مشاهده فرمود ، خوابی را ـ همچون خواب یوسف ـ به او نمایاند

وَأَبانَ لِلْعالَمِينَ صِدْقَ تَحْقِيقِها ، فَقالَ : «لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لاتَخافُونَ» ، وَلَئِنْ كانَ يُوسُفُ عليه السلام حُبِسَ فِي السِّجْنِ ، فَلَقَدْ حَبَسَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله نَفْسَهُ فِي الشِّعْبِ ثَلاثَ سِنِينَ ، وَقَطَعَ مِنْهُ أَقارِبُهُ وَذَوُو الرَّحِمِ وَأَلْجَأُوهُ إِلىٰ أَضْيَقِ الْمَضِيقِ ، وَلَقَدْ كادَهُمُ اللهُ عَزَّ ذِكْرُهُ لَهُ كَيْداً مُسْتَبِيناً ، إِذْ بَعَثَ أَضْعَفَ خَلْقِهِ فَأَكَلَ عَهْدَهُمُ الَّذي كَتَبُوهُ بَيْنَهُمْ فِي قَطِيعَةِ رَحِمِهِ ، وَلَئِنْ كانَ يُوسُفُ أُلْقِيَ فِي الْجُبِّ ، فَلَقَدْ حَبَسَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله نَفْسَهُ مَخافَةَ عَدُوِّهِ فِي الْغارِ حَتّىٰ قالَ لِصاحِبِهِ : «لاتَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنا» ، وَمَدَحَهُ اللهُ بِذلِكَ فِي كِتابِهِ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَهٰذا مُوسَى بْنُ عِمْرانَ ، آتاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ التَّوْراةَ الَّتي فِيها حُكْمُهُ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ ، أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ ـ صلّى الله عَلَيْهِ وآله ـ سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَالْمائِدَةِ بِالإِنْجِيلِ ، وَطَواسِينَ وَطه وَنِصْفَ ـ

وراستی وصدق آنرا برای جهانیان نمایانده وفرمود : «همانا خدا خواب پیامبرش را بحقّ راست آورد که اگر خدای خواهد هرآینه به مسجد الحرام درخواهید آمد ، در ایمنی و سر تراشیده و کوتاه موی بی‌آنکه بیمی داشته باشید ـ فتح : ٢٧» ، واگر یوسف در زندان محبوس شد ، رسولخدا صلّی الله علیه وآله خود را در شِعبِ ابی‌طالب به مدّت سه سال محبوس نمود ، در حالیکه تمام اقارب وفامیل با او قطع رابطه نمودند ، وکفّار او را به شدّت در تنگنا قرار دادند ، در این میان خداوند ضعیفترین خلق خود را امر فرمود تا آن عهد مکتوب ایشان را در قطع رحم با آنحضرت بخورد . واگر یوسف در چاه انداخته شد ، حضرت محمّد از ـ صلّی الله علیه و آله ـ ترس دشمنش در غار مخفی شد تا اینکه به همراه خود فرمود : «اندوه مدار ، خدا با ماست ـ توبه : ٤٠» وخداوند با این کلام وی را در قرآن مدح فرموده است .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت موسی بن عمران علیه السلام است خداوند به او توراتی را عطا فرموده که در آن حکم او مستور است .

حضرت علیه السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله برتر از آن داده شده است ، به آنحضرت سورهٔ بقره ومائده در برابر انجیل داده شده ، وطواسین وطه ونصف

الْمُفَصَّلِ وَالْحَوامِيمِ بِالتَّوراةِ ، وَأُعْطِيَ نِصْفَ الْمُفَصَّلِ وَالتَّسابِيحِ بِالزَّبُورِ ، وَأُعْطِيَ سُورَةَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَبَراءَةٍ بِصُحُفِ إِبْراهِيمَ وَصُحُفِ مُوسىٰ عليهما‌السلام ، وَزادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مُحَمَّداً السَّبْعَ الطُّوالِ وَفاتِحَةَ الْكِتابِ ، وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ ، وَأُعْطِيَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ مُوسىٰ صلی‌الله‌علیه‌وآله ناجاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ طُورِ سَيْناء .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَلَقَدْ أَوْحَى اللهُ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ ،

مفصّل وحوامیم در برابر تورات داده شده ، ونصف دیگر مفصّل وتسابیح در برابر زبور داده شده[1] ، وسورهٔ بنی‌اسرائیل (إسراء) وبرائت در برابر صُحُف إبراهیم وصُحُف موسی علیهما‌السلام عطا شده است ، وخداوند عزّوجلّ محمّد را به سبع طوال وفاتحة الکتاب ؛ که سبع مثانی وقرآن عظیم است افزون وزیادی بخشید ، وکتاب وحکمت نیز عطا گردید .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت موسی علیه‌السلام است ، با خداوند عزّوجلّ در طور سیناء مناجات نمود .

حضرت فرمود : همینطور است ، وخداوند در سدرة‌المنتهی به‌محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی فرستاد،

---

۱ ـ علّت نامگذاری «مُفَصَّل» به جهت کثرت فصول تسمیه میان سوره‌ها می‌باشد ، وگفته‌اند : به جهت کوتاه بودن سوره‌ها مفصّل نامیده شده است ، ودر اینکه از کدام سوره آغاز می‌شود اختلاف است ، برخی گفته‌اند : از سورهٔ محمّد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آغاز می‌شود ، و : سورهٔ ق ، و : سورهٔ فتح ، واز علاّمهٔ نووی نقل است که مفصّل قرآن از سورهٔ محمّد آغاز می‌شود ، وسوره‌های کوچک آن از سورهٔ مبارکهٔ ضحی تا آخر قرآن است ، وسوره‌های طولانی آن تا سورهٔ مبارکهٔ «عمّ» وسوره‌های متوسّط آن تا «ضحی» می‌باشد . ودر خبر است که «مفصّل» مشتمل بر ۶۸ سوره می‌باشد . (نقل از : مجمع البحرین) و مراد از «السّبع الطّوال» بنا بر مشهور از سورهٔ مبارکهٔ بقره آغاز وبه سورهٔ مبارکهٔ اعراف ختم می‌شود ، وهفتمین آن سورهٔ مبارکهٔ یونس (علیه‌السلام) یا انفال ویا برائت می‌باشد ، زیرا برخی معتقدند که دو سورهٔ انفال وبرائت یک سوره می‌باشد ، وظاهراً در اینجا مراد آن سوره‌هایی است که پس از اسقاط بقره ومائده وبرائت باقی می‌ماند . وتسابیح سوره‌هایی است که با تسبیح خداوند ، وطواسین با «طس» آغاز می‌شود .

فَمَقامُهُ فِي السَّماءِ مَحْمُودٌ ، وَعِنْدَ مُنْتَهَى الْعَرْشِ مَذْكُورٌ .

قالَ الْيَهُودِيُّ : أَلْقَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ مَحَبَّةً مِنْهُ .

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَلَقَدْ أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله ما هُوَ أَفْضَلَ مِنْ هٰذا ، لَقَدْ أَلْقَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْهُ فَمِنْ هٰذا الَّذي يُشْرِكُهُ في هٰذَا الاسْمِ إِذْ تَمَّ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الشَّهادَةَ فَلا تَتِمُّ الشَّهادَةُ إِلاّ أَنْ يُقالَ : «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ» يُنادىٰ عَلَى الْمَنابِرِ فَلا يُرْفَعُ صَوْتٌ بِذِكْرِ اللهِ إِلاّ رُفِعَ بِذِكْرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مَعَهُ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَلَقَدْ أَوْحَى اللهُ إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ لِفَضْلِ مَنْزِلَةِ مُوسىٰ عليه السلام عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَلَقَدْ لَطَفَ اللهُ جَلَّ ثَناؤُهُ لِأُمِّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِأَنْ أَوْصَلَ إِلَيْها اسْمَهُ ، حَتّىٰ قالَتْ : أَشْهَدُ وَالْعالَمُونَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ مُنْتَظَرٌ ، وَشَهِدَ الْمَلائِكَةُ عَلَى

پس جایگاه وی در آسمان پسندیده ، ودر آخر عرش مذکور می‌باشد .

عالم یهودیّ گفت : خداوند عزّوجلّ محبّتی را از خود در قلب موسی علیه السلام نهاد .

حضرت عَلَيْهِ السّلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله برتر از آن عطا شده است ، خداوند دربارهٔ او نیز همین محبّت را نهاده است ، بگو ببینم خداوند چه کسی را شریک در این اسم نموده «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ» که شهادت به وحدانیّت خداوند تنها با شهادت به رسالت محمّد به کمال می‌رسد ، در هیچ مکان آواز به ذکر نام خدا بلند نگردد مگر آنکه بعد از آن ؛ اسم گرامی آنحضرت مرتفع گردد .

عالم یهودیّ گفت : خداوند به مادر موسی وحی فرستاد ، واین نشان از فضیلت جایگاه موسی نزد خداوند عزّوجلّ دارد .

حضرت علیه السلام فرمود : همینطور است ، وخداوند مادر محمّد صلى الله عليه وآله را نیز مشمول لطف خود فرموده وبه او رسانید که نام پسر تو محمّد است ، تا اینکه آن بانوی گرامی گفت : من وتمام جهانیان شهادت می‌دهیم که محمّد همان رسول الله منتظر است . وتمام فرشتگان بر

الأَنْبِياءِ أَنَّهُمْ أَثْبَتُوهُ فِي الأَسْفارِ ، وَبِلُطْفٍ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ساقَهُ إِلَيْها ، وَأَوْصَلَ إِلَيْها اسْمَهُ لِفَضْلِ مَنْزِلَتِهِ عِنْدَهُ ، حَتّىٰ رَأَتْ فِي الْمَنامِ أَنَّه قِيلَ لَها : إِنَّها فِي بَطْنِكِ سَيِّدٌ ؛ فَإِذا وَلَدْتِهِ فَسَمِّيهِ مُحَمّداً ، فَاشْتَقَّ اللهُ لَهُ اسْماً مِنْ أَسْمائِهِ ، فَاللهُ الْمَحْمُودُ وَهٰذا مُحَمَّدٌ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا مُوسَى بْنُ عِمْرانَ قَدْ أَرْسَلَهُ اللهُ إِلىٰ فِرْعَونَ وَأَراهُ الآيَةَ الْكُبْرىٰ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله أُرْسِلَ إِلىٰ فَراعِنَةَ شَتّىٰ ، مِثْلِ أَبِي جَهْلِ ابن هِشامٍ ، وَعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَشَيْبَةَ ، وَأَبِي الْبَخْتَرِيِّ ، وَالنَّضْرِ بْنِ الْحارِثِ ، وَأُبَيِّ بْنِ خَلَفٍ ، وَمُنَبِّهٍ وَنَبِيهٍ ابْنَيِ الْحَجّاجِ ، وَإِلَى الْخَمْسَةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ : الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْمَخْزُومِيِّ ، وَالْعاصِ ابْنِ وائِلٍ السَّهْمِيِّ ، وَالأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِيَغُوثَ الزُّهْرِيِّ ، وَالأَسْوَدِ بْنِ الْمُطَّلِبِ ، وَالْحارِثِ بْنِ الطَّلاطِلَةِ ، فَأَراهُمُ الآياتِ فِي الآفاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : لَقَدِ انْتَقَمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِمُوسىٰ مِنْ فِرْعَونَ .

انبياء شهادت دادند كه ايشان نام وى را در كتب خود ثبت نموده‌اند . ودر سايهٔ لطف خداوند به آن بانو بود كه نام آن رسول گرامى را به او اعلام نمود ، واين تنها به جهت فضل منزلت او نزد خداوند بود ، تا اينكه آن بانو در خواب ديد كه به او مى‌گويند : هرآينه در شكم تو سرور وآقايى است ، پس هرگاه او را زاييدى نامش را محمّد گذار ، وخداوند نام او را از يكى از نامهاى خود مُشتقّ ساخت ، خداوند محمود واو محمّد است .

عالم يهودىّ گفت : اين حضرت موسى عليه‌السلام است كه خداوند او را نزد فرعون فرستاد ومعجزهٔ بزرگى را به دست او نمايان ساخت .

حضرت عليه‌السلام فرمود : همينطور است ، وحضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله به سوى فراعنهٔ بسيارى فرستاده شد ، افرادى همچون أبوجهل بن هشام ، عتبة بن ربيعه ، وشيبه ، وأبوالبخترىّ ، ونصر بن حارث ، وأُبىّ بن خلف ، ومنبّه ونبيه دو فرزند حجّاج ، وبه سوى پنج نفر از مسخره كنندگان : وليد بن مغيره مخزومىّ ، وعاص بن وائل سهمى ، وأسود بن‌عبديغوث زهرىّ ، وأسود بن مطّلب ، وحارث بن طلاطله ، تا معجزاتى در آفاق وانفس بر ايشان نمايانند تا اينكه بخوبى آشكار گرديد كه او بر حقّ است .

عالم يهودىّ گفت : خداوند براى موسى از فرعون انتقام سختى گرفت .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَلَقَدِ انْتَقَمَ اللهُ جَلَّ اسْمُهُ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مِنَ الْفَراعِنَةِ ، فَأَمَّا الْمُسْتَهْزِئونَ فَقالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «إِنّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئينَ» ، فَقَتَلَ اللهُ خَمْسَتَهُمْ ، كُلَّ واحِدٍ مِنْهُمْ بِغَيْرِ قِتْلَةِ صاحِبِهِ ، في يَوْمٍ واحِدٍ .

فَأَمَّا الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغيرَةِ : فَمَرَّ بِنَبْلٍ لِرَجُلٍ مِنْ خُزاعَةَ قَدْ راشَهُ وَوَضَعَهُ في الطَّريقِ ، فَأَصابَهُ شَظِيَّةٌ مِنْهُ فَانْقَطَعَ أَكْحُلُهُ حَتّىٰ أَدْماهُ ، فَماتَ وَهُوَ يَقُولُ : «قَتَلَني رَبُّ مُحَمَّدٍ» .

وَأَمّا الْعاصُ بْنُ وائِلٍ السَّهْمِيُّ : فَإِنَّهُ خَرَجَ في حاجَةٍ إِلىٰ مَوْضِعٍ فَتُدَهْدِهُ تَحْتَهُ حَجَرٌ ، فَسَقَطَ فَتَقَطَّعَ قِطْعَةً قِطْعَةً ، فَماتَ وَهُوَ يَقُولُ : «قَتَلَني رَبُّ مُحَمَّدٍ» .

وَأَمّا الأَسْوَدُ بْنُ عَبْدِيَغُوثَ : فَإِنَّهُ خَرَجَ يَسْتَقْبِلُ ابْنَهُ زُمْعَةَ ، فَاسْتَظَلَّ بِشَجَرَةٍ ، فَأَتاهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام فَأَخَذَ رَأْسَهُ فَنَطَحَ بِهِ الشَّجَرَةَ ، فَقالَ لِغُلامِهِ : امْنَعْ هٰذا عَنّي! فَقالَ : ما أَرىٰ أَحَداً يَصْنَعُ بِكَ شَيْئاً إِلاّ نَفْسَكَ ، فَقَتَلَهُ وَهُوَ يَقُولُ : «قَتَلَني رَبُّ مُحَمَّدٍ» .

حضرت عليه السلام فرمود: همینطور است، وخداوند برای محمّد صلى الله عليه وآله نیز انتقام سختی از این فراعنه گرفت ، امّا مسخره‌کنندگان ، خداوند درباره‌اشان فرموده : «إِنّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئينَ»[1] ، پس هر پنج نفرشان را در روز اُحُد به قتل رسانید .

امّا ولید بن مغیره : روزی به جایی می‌رفت از مسیری گذر کرد که فردی خزاعی تیری مستور به پَر را در آنجا قرار داده بود ، تکّه‌ای از آن به دست او خورده ورگ اکحل او را دریده تا خون جاری شد ، ودرحال جان دادن می‌گفت : «خدای محمّد مرا کشت!» .

امّا عاص بن وائل سهمی : روزی برای کاری به مکانی رفته بود که سنگی از زیر پایش لغزیده وسقوط نمود وتکّه تکّه شده وبه هلاکت رسید ، ومی‌گفت : «خدای محمّد مرا کشت!» .

وامّا أسود بن عبدیغوث : روزی او برای استقبال فرزندش زمعه خارج شد ، در این بین زیر سایهٔ درختی ایستاد ، در اینحال جبرئیل عليه السلام نازل شده وسر او را به درخت کوفت ، واو می‌گفت : مرا از دست این فرد نجات بده ، وغلامش گفت : من هیچکس را نمی‌بینم که با تو کاری انجام دهد جز خودت را ، پس او را کشت واو می‌گفت : «خدای محمّد مرا کشت!» .

---

١ ـ حجر : ٩٥ .

وَأَمّا الأَسْوَدُ بْنُ الْمُطَّلِبِ : فَإِنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله دَعا عَلَيْهِ أَنْ يُعْمِيَ اللهُ بَصَرَهُ ، وَأَنْ يَثْكِلَهُ وَلَدَهُ ، فَلَمّا كانَ في ذلِكَ الْيَوْمِ خَرَجَ حَتّىٰ صارَ إِلىٰ مَوْضِعٍ أَتاهُ جَبْرَئيلُ علیه‌السلام بِوَرَقَةٍ خَضْراءَ فَضَرَبَ بِها وَجْهَهُ فَعَمِيَ وَبَقِيَ حَتّىٰ أَثْكَلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَلَدَهُ .

وَأَمّا الْحارِثُ بْنُ الطَّلاطِلَةِ : فَإِنَّهُ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ في السَّمومِ فَتَحَوَّلَ حَبَشِيّاً ، فَرَجَعَ إِلىٰ أَهْلِهِ فَقالَ : أَنا الْحارِثُ ، فَغَضِبُوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ وَهُوَ يَقُولُ : «قَتَلَني رَبُّ مُحَمَّدٍ» .

وَ رُوِيَ أَنَّ الأَسْوَدَ بْنَ الْحارِثِ أَكَلَ حُوتاً مالِحاً فَأَصابَهُ غَلَبَةُ الْعَطَشِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَشْرَبُ الْماءَ حَتّىٰ انْشَقَّ بَطْنُهُ ، فَماتَ وَهُوَ يَقُولُ : «قَتَلَني رَبُّ مُحَمَّدٍ» .

كُلُّ ذلِكَ في ساعَةٍ واحِدَةٍ ، وَذلِكَ أَنَّهُمْ كانُوا بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقالُوا لَهُ : يا مُحَمَّدُ! نَنْتَظِرُ بِكَ إِلَى الظُّهْرِ فَإِنْ رَجَعْتَ عَنْ قَوْلِكَ وَإِلاّ قَتَلْناكَ ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله مَنْزِلَهُ فَأَغْلَقَ عَلَيْهِ بابَهُ مُغْتَمّاً لِقَوْلِهِمْ ، فَأَتاهُ جَبْرَئيلُ عَنِ اللهِ مِنْ ساعَتِهِ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ،

وامّا أسود بن مطّلب : رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را نفرین کرد که خداوند روشنی دیدگانش را خاموش سازد ، واو را به دست پسرش به قتل رساند . او روزی برای کاری به مکانی رفته بود که جبرئیل با برگی سبز نزد او آمده وبا آن به صورت او زد تا اینکه کور شد ، ودر همان حال کوری بماند تا اینکه خداوند فرزند او را مأمور قتل وی ساخت .

وامّا حارث بن طلاطله : او در هوایی گرم از خانه‌اش خارج شد وگرفتار بادی سموم شد ودر اثر آن چهره‌اش به مردی حبشی تغییر یافت ، زمانی که نزد أهل خود بازگشت گفت من حارث هستم ، جماعت که او را نشناخته بودند غضب نموده واو را کشتند ، واو در این حال می‌گفت : «خدای محمّد مرا کشت!» .

وروایت است که أسود بن حارث در اثر خوردن ماهی شوری دچار عطش شد ، وآنقدر آب‌خورد تا شکمش پاره‌شد ، واو در اینحال می‌گفت : «خدای‌محمّد مرا کشت!» .

همهٔ این وقایع در یک ساعت رخ داد ، واین بدان جهت بود که ایشان نزد رسولخدا یکصدا گفتند : ای محمّد ، ما تا زمان ظهر به تو فرصت می‌دهیم اگر از گفته‌ات بازنگردی تو را به قتل خواهیم رساند ، پس پیامبر از سر حزن واندوه از کلام ایشان به خانهٔ خودرفته ودرب را قفل نمود ، در اینحال جبرئیل همان ساعت از جانب خدا نزد او آمده‌وگفت : ای محمّد ،

السَّلامُ يَقْرَءُ عَلَيْكَ السَّلامَ ، وَهُوَ يَقُولُ لَكَ : «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ» ، يَعْنِي أَظْهِرْ أَمْرَكَ لِأَهْلِ مَكَّةَ ، وَادْعُهُمْ إِلَى الإِيمانِ ، قالَ : يا جَبْرَئيلُ ، كَيْفَ أَصْنَعُ بِالْمُسْتَهْزِئينَ وَما أَوْعَدَني؟ قالَ لَهُ : «إِنّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئينَ» ، قالَ : يا جَبْرَئيلُ ، كانُوا السّاعَةَ بَيْنَ يَدَيَّ ، قالَ : قَدْ كَفَيْتُهُمْ ، فَأَظْهَرَ أَمْرَهُ عِنْدَ ذلِكَ .

وَأَمّا بَقِيَّتُهُمْ مِنَ الْفَراعِنَةِ : فَقُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ بِالسَّيْفِ ، وَهَزَمَ اللهُ الْجَمْعَ وَوَلَّوا الدُّبُرَ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا مُوسىٰ بْنَ عِمْرانَ قَدْ أُعْطِيَ الْعَصا فَكانَتْ تَتَحَوَّلُ ثُعْباناً .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلَ مِنْ هٰذا ، إِنَّ رَجُلاً كانَ يُطالِبُ أَباجَهْلِ بْنَ هِشامٍ بِدَيْنٍ : ثَمَنِ جَزُورٍ قَدِ اشْتَراهُ ، فَاشْتَغَلَ عَنْهُ وَجَلَسَ يَشْرَبُ ، فَطَلَبَهُ الرَّجُلُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ ، فَقالَ لَهُ بَعْضُ الْمُسْتَهْزِئينَ : مَنْ تَطْلُبُ؟ فَقالَ : عَمْرو بْنَ هِشامٍ

سلام (یکی از نامهای خداوند) بر تو سلام فرستاده ومی‌فرماید : «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ»[1] ، یعنی امر وکار خود را برای أهل مکّه ظاهر کن ، وایشان را به ایمان بخوان . حضرت فرمود : ای جبرئیل با مسخره‌کنندگان ووعیدشان چه کنم؟ جبرئیل گفت : «إِنّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئينَ»[2] ، فرمود : ای جبرئیل ، اینان الحال نزد منند ، جبرئیل گفت : آنان را خلاص کردم ، اکنون امر الهی را اظهار نما .

وامّا باقی فراعنه همگی در روز بدر با شمشیر کشته شدند ، وخداوند جمعشان را پراکنده ساخته وهمگی به درک واصل شدند .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت موسی علیه السلام است ، که عصایی داده شد که تبدیل به اژدها می‌گشت .

حضرت علیه السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلی الله علیه وآله برتر از آن داده شده ، مردی از أبوجهل مطالبهٔ دَینی از بابت قیمت شتری که به او فروخته بود داشت ، وأبوجهل بی‌اعتنا به او سرگرم نوشیدن شراب بود ، وآن مرد هرچه گشت او را نیافت ، در اینحال یکی از مسخره‌کنندگان به او گفت : دنبال که می‌گردی؟ گفت : عمرو بن هشام

---

١ ـ حجر ٩٤ .　　٢ ـ حجر : ٩٥ .

ـ يَعْني أَباجَهْلٍ ـ لي عَلَيْهِ دَيْنٌ ، قالَ : فَأَدُلُّكَ عَلىٰ مَنْ يَسْتَخْرِجُ الْحُقُوقَ؟ قالَ : نَعَمْ .

فَدَلَّهُ عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَكانَ أَبُوجَهْلٍ يَقُولُ : لَيْتَ لِمُحَمَّدٍ إِلَيَّ حاجَةً فَأَسْخَرَ بِهِ وَأَرُدَّهُ ، فَأَتَى الرَّجُلُ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، بَلَغَني أَنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَمْرِو بْنِ هِشامٍ حُسْنَ صِداقَةٍ ، وَأَنا أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيْهِ ، فَقامَ مَعَهُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَأَتىٰ بابَهُ ، فَقالَ لَهُ : قُمْ يا أَباجَهْلٍ فَأَدِّ إِلَى الرَّجُلِ حَقَّهُ ـ وَإِنَّما كَنّاهُ بِأَبِي جَهْلٍ ذلِكَ الْيَوْمُ ـ فَقامَ مُسْرِعاً حَتّىٰ أَدّىٰ إِلَيْهِ حَقَّهُ ، فَلَمّا رَجَعَ إِلىٰ مَجْلِسِهِ قالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحابِهِ : فَعَلْتَ ذلِكَ فَرَقاً مِنْ مُحَمَّدٍ؟! قالَ : وَيْحَكُمْ اعْذِرُوني ، إِنَّهُ لَمّا أَقْبَلَ رَأَيْتُ عَنْ يَمِينِهِ رِجالاً مَعَهُمْ حِرابٌ تَتَلَأْلَأُ ، وَعَنْ يَسارِهِ ثُعْبانَيْنِ تَصْطَكُّ أَسْنانُهُما ، وَتَلْمَعُ النِّيرانُ مِنْ أَبْصارِهِما ، لَوِ امْتَنَعْتُ لَمْ آمَنْ أَنْ يَبْعَجُوا بِالْحِرابِ بَطْني وَتُقْضِمُني الثُّعْبانانِ .

هٰذا أَكْبَرُ مِمّا أُعْطِيَ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلام ، ثُعْبانٌ بِثُعْبانِ مُوسىٰ وَزادَ اللهُ مُحَمَّداً ثُعْباناً

ـ یعنی همان أبوجهل ـ از او طلبی دارم ، گفت : می‌خواهی تو را به کسی که حقوق را مطالبه می‌کند راهنمایی کنم؟ گفت : آری .

پس او را بنزد رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد ، وأبوجهل را آرزو بود که روزی محمّد از او حاجتی بخواهد تا وی را مسخره نموده و ردّ کند ، پس آن مرد نزد رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده وگفت : ای محمّد ، گویا میان تو وعمرو بن هشام حُسن رِفاقتی است ، من شما را شفیع میان خود واو قرار می‌دهم ، پس آنحضرت با او رهسپار شده تا درب منزل أبوجهل رسیده وگفت : برخیز ای أبوجهل وحقّ این مرد را بپرداز ـ واو را در این روز أبوجهل نامید ـ پس أبوجهل فی الفور برخاسته وحقّ آن مرد را پرداخت . وقتی او به جمع دوستان خود رفت یکی به او گفت : حقّ آن مرد را از ترس محمّد پرداختی؟! گفت : وای بر شما! عذر مرا بپذیرید ، هنگامی که او نزد من آمد در سمت راستش مردان مسلّحی را دیدم که برق می‌زدند ، ودر سمت چپ او دو اژدر عظیم الجثّه بود که دندان بر هم می‌کوفتند و دو چشمشان همچون کورهٔ آهنگر از آن شعله‌های آتش به سوی آسمان متصاعد بود ، ودر اینحال اگر از پرداخت امتناع می‌کردم از شرّ آنها در امان نمی‌ماندم .

این واقعه بزرگتر از عطای موسی می‌باشد، یک اژدر به اژدر موسی، وخدا محمّد را با یک اژدر

وَثَمانِيَةَ أَمْلاكٍ مَعَهُمُ الْحِرابُ ، ولَقَدْ كانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يُؤْذِي قُرَيْشاً بِالدُّعاءِ ، فَقامَ يَوْماً فَسَفَّهَ أَحْلامَهُمْ وَعابَ دِينَهُمْ ، وَشَتَمَ أَصْنامَهُمْ ، وَضَلَّلَ آباءَهُمْ ، فَاغْتَمُّوا مِنْ ذلِكَ غَمّاً شَديداً ، فَقالَ أَبُوجَهْلٍ : وَاللهِ لَلْمَوْتُ خَيْرٌ لَنا مِنَ الْحَياةِ ، فَلَيْسَ فِيكُمْ مَعاشِرَ قُرَيْشٍ أَحَدٌ يَقْتُلُ مُحَمَّداً فَيُقْتَلُ بِهِ؟ فَقالُوا : لا . قالَ: فَأَنا أَقْتُلُهُ، فَإِنْ شاءَ بَنُو عَبْدِالْمُطَّلِبِ قَتَلُونِي بِهِ ، وَإِلاّ تَرَكُونِي ، قالَ : إِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذلِكَ اصْطَنَعْتَ إِلىٰ أَهْلِ الْوادي مَعْرُوفاً لا تَزالُ تُذْكَرُ بِهِ ، قالَ : إِنَّهُ كَثِيرُ السُّجُودِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ، فَإِذا جاءَ وَسَجَدَ أَخَذْتُ حَجَراً فَشَدَخْتُهُ بِهِ .

فَجاءَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَطافَ بِالْبَيْتِ أُسْبُوعاً ، ثُمَّ صَلّىٰ وَأَطالَ السُّجُودَ ، فَأَخَذَ أَبُوجَهْلٍ حَجَراً فَأَتاهُ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ ، فَلَمّا أَنْ قَرُبَ مِنْهُ ، أَقْبَلَ فَحْلٌ مِنْ قِبَلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فاغِراً فاهُ نَحْوَهُ ، فَلَمّا أَنْ رَآهُ أَبُوجَهْلٍ فَزِعَ مِنْهُ وَارْتَعَدَتْ يَدُهُ ، وَطَرَحَ الْحَجَرَ فَشَدَخَ رِجْلَهُ ، فَرَجَعَ مُدَمّىً ، مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ ، يَفِيضُ عَرَقاً .

دیگر وهشت فرشتهٔ مسلّح برتری داده ، واینگونه بود که رسولخدا صلى الله عليه وآله کفّار قریش را با نفرین آزار می‌داد ، پس یک روز برخاسته ونسبت سفاهت به احلامشان داده واز دینشان عیب گرفت وبتان ایشان را دشنام داد ، وپدرانشان را گمراه دانست ، از این ماجرا آنان بسیار غمگین شدند ، أبوجهل گفت : بخدا قسم که مرگ برای ما از زندگی بهتر است ، آیا میان شما جماعت‌قریش کسی‌نیست که محمّدرا بکشد وبخاطرش کشته شود؟ گفتند : نه ، گفت : پس من خودم او را می‌کشم، اگر فرزندان عبدالمطّلب خواستند مرا بکشند ، وگرنه مرا رها کنند ، قریش گفتند : اگر تو اینکار را بکنی در میان أهل وادی معروف خواهی شد وهمیشه از تو یاد کنند ، گفت : محمّد در اطراف کعبه بسیار به سجده می‌رود ، پس هنگامی که آمد وبه سجده رفت سنگی را برداشته وبا آن کارش را یکسره خواهم کرد .

پس رسولخدا صلّى الله عَلَيْهِ وآله آمده وهفت بار دور کعبه طواف نمود ، سپس نماز گزارده وبه سجده رفت ، در اینحال أبوجهل سنگی را برداشته وبالای سر آنحضرت رفت ، هنگامی که نزدیک او شد دید شیری دهان باز کرده به او نزدیک شد ، پس أبوجهل از ترس به خود لرزیده وسنگ را رها کرده وروی پایش افتاد وآنرا مجروح کرد ، پس با پایی خونین ورنگی پریده وعرق ریزان صحنه را ترک کرد .

فَقالَ لَهُ أَصْحابُهُ : ما رَأَيْناكَ كَالْيَوْمِ؟! فَقالَ : وَيْحَكُمُ اعْذِرُوني ، فَإِنَّهُ أَقْبَلَ مِنْ عِنْدِهِ فَحْلٌ فاغِراً فاهُ فَكادَ يَبْتَلِعُني ، فَرَمَيْتُ بِالْحَجَرِ فَشَدَخْتُ رِجْلي .

قالَ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ مُوسىٰ قَدْ أُعْطِيَ الْيَدَ الْبَيْضاءَ ، فَهَلْ فَعَلَ بِمُحَمَّدٍ شَيْئاً مِنْ هٰذا؟

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلَ مِنْ هٰذا ، إِنَّ نُوراً كانَ يَضِيءُ عَنْ يَمِينِهِ حَيْثُما جَلَسَ ، وَعَنْ يَسارِهِ حَيْثُما جَلَسَ ، وَكانَ يَراهُ النّاسُ كُلُّهُمْ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ مُوسىٰ عليه السلام قَدْ ضُرِبَ لَهُ طَرِيقٌ في الْبَحْرِ ، فَهَلْ فُعِلَ بِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ مِنْ هٰذا؟

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلَ مِنْ هٰذا ، خَرَجْنا مَعَهُ إِلىٰ حُنَيْنٍ فَإِذا نَحْنُ بِوادٍ يَشْخُبُ ، فَقَدَّرْناهُ فَإِذا هُوَ أَرْبَعَةُ عَشَرَ قامَةً ، فَقالُوا : يا رَسُولَ اللهِ الْعَدُوُّ مِنْ وَراءِنا وَالْوادي أَمامَنا ، كَما قالَ أَصْحابُ مُوسىٰ : «إِنّا لَمُدْرَكُونَ» ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ قالَ :

رفقای أبوجهل به او گفتند : تا بحال تو را چون امروز ندیده‌ایم؟ گفت : وای بر شما مرا معذور بدارید ، وتمام قصّه را برایشان گفت .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت موسی عليه السلام است که ید بیضاء عطا شده ، آیا برای محمّد چنین فضیلتی می‌باشد؟

حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله برتر وبهتر از آن عطا شده است ، آنحضرت هر کجا که می‌نشست یک نوری از سمت راست وچپ او می‌درخشید ، وهمهٔ مردم آنرا می‌دیدند .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت موسی عليه السلام است که راهی از میان دریا برایش گشوده شد ، آیا چنین فضیلتی نیز برای محمّد هست؟

حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله برتر از آن عطا شده است ، روز حنین با آنحضرت خارج شدیم در راه به مکانی رسیدیم که سیل همه جا را گرفته بود ، وبا اندازه‌ای که گرفتیم عمق آن چهارده قد بود ، همه گفتند : ای رسولخدا ، دشمن در پشت ما ووادی پرسیل جلوی ما است ـ همانگونه که أصحاب موسی گفتند : «إِنّا لَمُدْرَكُونَ»[1] ـ پس آنحضرت دست به دعا از مرکب پیاده شده وعرضه داشت :

---

١ ـ شعرا : ٦١ .

«اللّٰهُمَّ إِنَّكَ جَعَلْتَ لِكُلِّ مُرْسَلٍ دَلالَةً ، فَأَرِني قُدْرَتَكَ» وَرَكِبَ ﷺ فَعَبَرَتِ الْخَيْلُ لا تَنْدىٰ حَوافِرُها ، وَالإِبِلُ لا تَنْدىٰ أَخْفافُها ، فَرَجَعْنا فَكانَ فَتْحُنا .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ مُوسىٰ عليه السلام قَدْ أُعْطِيَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشَرَةَ عَيْناً .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ لَمّا نَزَلَ الْحُدَيْبِيَةَ وَحاصَرَهُ أَهْلُ مَكَّةَ ، قَدْ أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ ذلِكَ ، وَذلِكَ أَنَّ أَصْحابَهُ شَكَوا إِلَيْهِ الظَّمَأَ وَأَصابَهُمْ ذلِكَ حَتّىٰ الْتَقَتْ خَواصِرُ الْخَيْلِ ، فَذَكَرُوا لَهُ ﷺ فَدَعا بِرَكْوَةٍ يَمانِيَّةٍ ثُمَّ نَصَبَ يَدَهُ الْمُبارَكَةَ فِيهِ ، فَتَفَجَّرَتْ مِنْ بَيْنِ أَصابِعِهِ عُيُونُ الْماءِ ، فَصَدَرْنا وَصَدَرَتِ الْخَيْلُ رَواءً ، وَمَلَأْنا كُلَّ مزادَةٍ وَسِقاءٍ .

وَلَقَدْ كُنّا مَعَهُ بِالْحُدَيْبِيَةِ وَإِذا ثَمَّ قليبٌ جافَّةٌ ، فَأَخْرَجَ ﷺ سَهْماً مِنْ كِنانَتِهِ ، فَناوَلَهُ الْبَراءُ بْنُ عازِبٍ وَقالَ لَهُ : اذْهَبْ بِهٰذَا السَّهْمِ إِلىٰ تِلْكَ الْقُلَيبِ الْجافَّةِ فَاغْرِسْهُ فِيها ، فَفَعَلَ ذلِكَ فَتَفَجَّرَتْ اثْنَتا عَشَرَةَ عَيْناً مِنْ تَحْتِ السَّهْمِ .

«پروردگارا ، تو برای هر مرسلی نشانه‌ای قرار داده‌ای ، پس قدرت خود را به من بنمای» وسوار مرکب شد ، وتمام آن خیل عظیم بطوری از آن آب ردّ شدند که اصلاً سُم اسبان واخفاف شتران تر نشد ، وپیروزمندانه از آن غزوه بازگشتیم .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت موسی عليه السلام است که سنگی داده شد که از آن دوازده چشمه بیرون زد .

حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد ﷺ وقتی وارد حدیبیه شد وأهل مکّه او را محاصره کردند ، چیزی برتر از آن سنگ عطا شد ، أصحاب را تشنگی سختی درگرفت وشکایت به آنحضرت بردند ، وشدّت عطش بنوعی بود که همه به پهلوهای چهارپایان پناه بردند ، واین را به او گزارش دادند ، پس آنحضرت ظرف آبی یمانی خواست سپس دست مبارک خود را داخل قدح برده بیرون آورد ، ناگاه از میان انگشتان آنحضرت چشمه‌های آب روان گشت ، وما وهمهٔ چهارپایان رو بدان آورده وهمگی سیراب شدیم ، وتمام ظروف خود را پر آب نمودیم .

ودر آنجا چاه خشکی بود ، آنحضرت تیری از کیسهٔ خویش بیرون آورده به دست براء بن عازب داده گفت : این تیر را میان آن چاه خشک بنشان ، او نیز همان کرد ، فی‌الفور در زیر این تیر دوازده چشمه جاری شد .

وَلَقَدْ كانَ يَوْمُ الْمِيْضَأَةِ عِبْرَةً وَعَلامَةً لِلْمُنْكِرِينَ لِنُبُوَّتِهِ ، كَحَجَرِ مُوسىٰ حَيْثُ دَعا بِالْمِيْضَأَةِ ، فَنَصَبَ يَدَهُ فِيها فَفاضَتْ بِالْماءِ وَارْتَفَعَ ، حَتّىٰ تَوَضَّأَ مِنْهُ ثَمانِيَةُ آلافِ رَجُلٍ وَشَرِبُوا حاجَتَهُمْ ، وَسَقَوا دَوابَّهُمْ ، وَحَمَلُوا ما أَرادُوا .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ مُوسىٰ علیه‌السلام قَدْ أُعْطِيَ الْمَنَّ وَالسَّلْوىٰ فَهَلْ أُعْطِيَ لِمُحَمَّدٍ نَظِيرَ هٰذا؟

قالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هٰذا ، إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَحَلَّ لَهُ الْغَنائِمَ وَ لِأُمَّتِهِ ، وَ لَمْ تَحِلَّ الْغَنائِمُ لِأَحَدٍ غَيْرِه قَبْلَهُ ، فهٰذا أَفْضَلُ مِنَ الْمَنِّ وَالسَّلْوىٰ ، ثُمَّ زادَهُ أَنْ جَعَلَ النِّيَّةَ لَهُ وَلِأُمَّتِهِ [بِلا عَمَلٍ] عَمَلاً صالِحاً وَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ ذٰلِكَ قَبْلَهُ ، فَإِذا هَمَّ أَحَدُهُمْ بِحَسَنَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلْها كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ ، فَإِنْ عَمِلَها كُتِبَتْ لَهُ عَشَرَةٌ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : إِنَّ مُوسىٰ علیه‌السلام قَدْ ظُلِّلَ عَلَيْهِ الْغَمامُ .

ونیز روز میضاة (که مردم به آن محلّ رفته از آنجا وضو از برای عبادت می‌گرفتند) مایهٔ عبرت ونشانه‌ای برای منکرین نبوّت آنحضرت بود ، همچون سنگ موسی علیه‌السلام ، روزی آن میضاة را طلب نمود ، ودست مبارک خود بر آن نهاد ، آب به فوران آمده وبلند شد بطوریکه هشت هزار مرد از آن وضو ساخته وبه قدر حاجت خود از آن نوشیدند ، وچهارپایان خود را سیراب ساخته ، وآنچه می‌خواستند با خود بردند .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت موسی علیه‌السلام است که مَنّ وسَلویٰ عطا شد ، پس آیا مانند اینها به محمّد نیز داده شده؟

حضرت علیه‌السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر از آنها عطا شده است ، خداوند عزّوجلّ تمام غنائم را برای او وامّتش حلال ساخت ، وپیش از او برای هیچکس حلال نساخته بود ، پس این از مَنّ وسَلویٰ برتر است ، وزیاده از این تنها نیّت خیر را بدون عمل برای ایشان عمل صالح قرار داد ، واین را دربارهٔ هیچیک از اُمّتهای سابق قرار نداده بود ، پس هرگاه یکی از ایشان قصد کار خیری را بکند وآنرا انجام ندهد یک حسنه در دفتر اعمال او ثبت خواهد شد ، ودر صورت عمل ده حسنه مکتوب گردد .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت موسی علیه‌السلام است که ابرها بر او سایه انداخت .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَقَدْ فُعِلَ ذلِكَ بِمُوسىٰ في التِّيهِ ، وَأُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أَفْضَلَ مِنْ هٰذا ، إِنَّ الْغَمامَةَ كانَتْ تُظِلُّهُ مِنْ يَوْمِ وُلِدَ إِلىٰ يَوْمِ قُبِضَ في حَضَرِهِ وَأَسْفارِهِ . فَهٰذا أَفْضَلُ مِمّا أُعْطِيَ مُوسىٰ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فهٰذا داودُ عليه السلام قَدْ لَيَّنَ اللهُ لَهُ الْحَديدَ ، فَعَمِلَ مِنْهُ الدُّرُوعَ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله قَدْ أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هٰذا ، إِنَّهُ لَيَّنَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ الصَّمَّ الصُّخُورَ الصِّلابَ وَجَعَلَها غاراً ، وَلَقَدْ غارَتِ الصَّخْرَةُ تَحْتَ يَدِهِ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ لِينَةً ، حَتّىٰ صارَتْ كَهَيْئَةِ الْعَجِينِ ، قَدْ رَأَيْنا ذلِكَ وَالْتَمَسْناهُ تَحْتَ رايَتِهِ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا داودَ عليه السلام بَكىٰ عَلىٰ خَطِيئَتِهِ حَتّىٰ سارَتِ الْجِبالُ مَعَهُ لِخَوْفِهِ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلَ مِنْ هٰذا ، إِنَّهُ كانَ إِذا قامَ إِلَى الصَّلاةِ سُمِعَ لِصَدْرِهِ وَجُوفِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمِرْجَلِ عَلَى الأَثافي مِنْ شِدَّةِ الْبُكاءِ ،

حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، واین کار برای موسی در «تیه» (که جمعی از بنی‌اسرائیل در آن سرگردان بودند) رخ داد ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله برتر از آن داده شده ، خداوند ابری را مقرّر فرمود که پیوسته از ابتدای تولّد تا دم مرگ در سفر وحضر بر سر مبارک او سایه اندازد . پس این افضل وبرتر از آن است که به موسی عطا شده است .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت داود عليه السلام است که خداوند آهن را برای او نرم ساخت ، واز آن سپرها را ساخت .

حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله بهتر وبرتر از آن داده شده ، خداوند سنگ سخت محکم را برای او نرم نموده وتبدیل به غار ساخت ، وزیر دستان مبارک آنحضرت در بیت المَقْدِس چنان نرم همچون خمیر شد ، ما این را مشاهده کردیم وتحت رایت او آن را التماس نمودیم .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت داود عليه السلام است ، که بر خطای خود گریست بنوعی که کوهها از سر ترس با او ساری وجاری شدند .

حضرت عليه السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله برتر از آن عطا شده ، آنحضرت وقتی به نماز می‌ایستاد از شدّت گریه از سینه وشکم او صوتی همچون آوازی که از دیگ مسین مملوّ از آب که بر بالای آتش افروخته باشد در جوش وغلیان بود شنیده می‌شد ،

وَقَدْ آمَنَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عِقابِهِ ، فَأَرادَ أَنْ يَتَخَشَّعَ لِرَبِّهِ بِبُكائِهِ وَيَكُونُ إِماماً لِمَنِ اقْتَدىٰ بِهِ ، وَلَقَدْ قامَ صلی الله علیه و آله عَشْرَ سِنينَ عَلىٰ أَطْرافِ أَصابِعِهِ ، حَتّىٰ تَوَرَّمَتْ قَدَماهُ وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ ، يَقُومُ اللَّيْلَ أَجْمَعَ ، حَتّىٰ عُوتِبَ فِي ذلِكَ فَقالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «طٰهٰ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ» ، بَلْ لِتَسْعَدَ بِهِ ، وَلَقَدْ كانَ يَبْكي حَتّىٰ يُغْشىٰ عَلَيْهِ ، فَقيلَ لَهُ : يا رَسُولَ اللهِ ، أَلَيْسَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ قَدْ غَفَرَ لَكَ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَما تَأَخَّرَ؟ قالَ : بَلىٰ ، أَفَلا أَكُونُ عَبْداً شَكُوراً .

وَلَئِنْ سارَتِ الْجِبالُ وَسَبَّحَتْ مَعَهُ لَقَدْ عُمِلَ بِمُحَمَّدٍ صلّى الله عَلَيْهِ وآله ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هٰذا ، إِذْ كُنّا مَعَهُ عَلىٰ جَبَلِ حَراءَ ، إِذْ تَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَقالَ لَهُ : «قِرَّ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلاّ نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ شَهيدٌ» فَقَرَّ الْجَبَلُ مُجيباً لِأَمْرِهِ وَمُنْتَهِياً إِلىٰ طاعَتِهِ ، وَلَقَدْ مَرَرْنا مَعَهُ بِجَبَلٍ وَإِذِ الدُّمُوعُ تَخْرُجُ مِنْ بَعْضِهِ فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله : «ما يُبْكِيكَ يا جَبَلُ؟» فَقالَ : يا رَسُولَ اللهِ ،

واین درحالی بود که خداوند او را از عقاب خود ایمن ساخته بود ، وآنحضرت با این گریه می‌خواست به درگاه خداوند اظهار تخشّع کند واو امام ومقتدای همه است ، وآن رسول گرامی مدّت ده سال به واسطهٔ عبودیّت خداوند بر اطراف انگشتان ایستاده عبادت ربّ العزّت نمود تا آنکه قدمهای مبارک متورّم وسطبر ورنگ مبارکش مایل به زردی گردید ، ودائماً نماز شب خواند ، تا آنکه از جانب خداوند عزّوجلّ عتاب شد کـه «طٰهٰ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ» ، بلکه باید بدان واسطه خوشبخت گردی ، واو چندان گریه می‌کرد که در برخی اوقات بیهوش می‌شد ، روزی یکی از أصحاب بـه او عـرض کـرد : ای رسولخدا ، مگر نه این استکه خداوند گناهان دور ونزدیک گذشتهٔ تو را آمرزیده؟ گفت : آری ، مگر من نباید بندهٔ سپاسگزار خدا باشم؟!.

وچنانچه کوهها با او جاری‌شده وتسبیح گفتند ، با محمّد صلی الله علیه و آله برتر از آن انجام‌شده ، ما با او بر کوه حراء بودیم ، ناگاه کوه به لرزه در آمد وآنحضرت به کوه فرمود : آرام بگیر ، که جز نبیّ ووصیّ یا صدّیق شهید بر روی تو نایستاده . پس کوه مطیع فرمان آنحضرت آرام گرفت ، وما با او از کوهی عبور می‌کردیم که ناگاه قطرات گریه از برخی از قسمتهای آن بیرون می‌زد ، آنحضرت به کوه فرمود : برای چه گریه می‌کنی؟ . گفت : ای رسولخدا ،

كانَ الْمَسِيحُ مَرَّ بِي وَهُوَ يُخَوِّفُ النّاسَ مِنْ نارٍ وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ، وَأَنا أَخافُ أَنْ أَكُونَ مِنْ تِلْكَ الْحِجارَةِ، قالَ لَهُ: «لا تَخَفْ، تِلْكَ الْحِجارَةُ الْكِبْرِيتُ». فَقَرَّ الْجَبَلُ وَسَكَنَ وَهَدَأَ وَأَجابَ لِقَوْلِهِ صلى الله عليه وآله.

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَإِنَّ هٰذا سُلَيْمانَ أُعْطِيَ مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ.

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هٰذا، إِنَّهُ هَبَطَ إِلَيْهِ مَلَكٌ لَمْ يَهْبِطْ إِلَى الأَرْضِ قَبْلَهُ، وَهُوَ مِيكائِيلُ فَقالَ لَهُ: يا مُحَمَّدُ، عِشْ مُلْكاً مُنَعَّماً، وَهٰذِهِ مَفاتِيحُ خَزائِنِ الأَرْضِ مَعَكَ، وَتَسِيرُ مَعَكَ جِبالُها ذَهَباً وَفِضَّةً، وَلا يَنْقُصُ لَكَ مِمّا ادَّخَرَ لَكَ فِي الآخِرَةِ شَيْءٌ، فَأَوْمىٰ إِلىٰ جَبْرَئِيلَ ـ وَكانَ خَلِيلَهُ مِنَ الْمَلائِكَةِ ـ فَأَشارَ إِلَيْهِ أَنْ تَواضَعَ، فَقالَ: بَلْ أَعِيشُ نَبِيّاً عَبْداً آكُلُ يَوْماً وَلا آكُلُ يَوْمَيْنِ، وَأُلْحِقُ بِإِخْوانِي مِنَ الأَنْبِياءِ، فَزادَهُ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ الْكَوْثَرَ وَأَعْطاهُ الشَّفاعَةَ، وَذٰلِكَ أَعْظَمُ مِنْ مُلْكِ الدُّنْيا مِنْ أَوَّلِها إِلىٰ آخِرِها سَبْعِينَ مَرَّةً،

حضرت مسیح بر من عبور کرد واو مردم را از آتشی می‌ترساند که هیمهٔ آن مردمند وسنگها، ومن ترس آن دارم که نکند من از آن سنگها باشم، حضرت بدو فرمود: هراس مکن، آن سنگ؛ کبریت است. پس کوه آرام گرفته وسکون یافت وپاسخ او را داد.

عالم یهودیّ گفت: این حضرت سلیمان عليه السلام است، ملک وسلطنتی عطا شد که هیچکسی پس از او بدان دست نیافت.

حضرت عليه السلام فرمود: همینطور است، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله بهتر و برتر از آن عطا شده، روزی فرشته‌ای بر آنحضرت نازل شد که پیش از آن به زمین نیامده بود، واو همان میکائیل است، عرض کرد: ای محمّد! اگر خواهی پادشاه ومنعم ومکرم باش، واین کلیدهای گنجینه‌های زمین با تو است، وتمام کوههای آن با تو طلا ونقره خواهد شد، واین کار ذرّه‌ای از آنچه در آخرت برایت ذخیره شده کم نخواهد کرد، پس اشاره‌ای به‌جبرئیل ـ که از میان فرشتگان دوست آنحضرت بود ـ نمود، و او را اشاره به تواضع نمود، پس فرمود: بلکه من نبوّت وبندگی را اختیار کردم که یک روز بخورم ودو روز گرسنه باشم، تا اینکه به برادرانم از انبیاء ملحق شوم، پس خداوند عزّوجلّ به آنحضرت کوثر ورتبهٔ شفاعت را عنایت فرمود واین درجهٔ‌رفعت وکرامت هفتادمرتبه عظیمتر از ملک دنیا از أوّل تا آخر آن است،

وَوَعَدَهُ الْمَقامَ الْمَحْمُودَ ، فَإِذا كانَ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَقْعَدَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ الْعَرْشِ ، فَهٰذا أَفْضَلُ مِمّا أُعْطِيَ سُلَيْمانُ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا سُلَيْمانَ قَدْ سُخِّرَتْ لَهُ الرِّياحُ ، فَسارَتْ بِهِ فِي بِلادِهِ ، غُدُوُّها شَهْرٌ وَرَواحُها شَهْرٌ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هٰذا ، إِنَّهُ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصىٰ مَسِيرَةَ شَهْرٍ ، وَعُرِجَ بِهِ فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ مَسِيرَةَ خَمْسِينَ أَلْفَ عامٍ ، فِي أَقَلَّ مِنْ ثُلُثِ لَيْلَةٍ ، حَتَّى انْتَهىٰ إِلىٰ ساقِ الْعَرْشِ ، فَدَنىٰ بِالْعِلْمِ فَتَدَلّىٰ فَدُلِّيَ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ رَفْرَفٌ أَخْضَرُ ، وَغَشِيَ النُّورُ بَصَرَهُ فَرَأىٰ عَظِمَةَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ بِفُؤادِهِ، وَلَمْ يَرَها بِعَيْنِهِ ، فَكانَ كَقابِ قَوْسَيْنِ بَيْنَهُ وَبَيْنَها أَوْ أَدْنىٰ ، فَأَوْحَى اللهُ إِلىٰ عَبْدِهِ ما أَوْحىٰ ، فَكانَ فِيما أَوْحىٰ إِلَيْهِ : الآيَةُ الَّتِي فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ قَوْلُهُ : «لِلّٰهِ ما فِي السَّماواتِ وَما فِي الأَرْضِ

واو را وعدهٔ مقام محمود فرمود ، پس وقتی روز قیامت فرا رسد خداوند عزّوجلّ او را بر روی عرش می‌نشاند ، پس ای یهودیّ این عطا از آنچه به سلیمان داده شده بسی برتر وبهتر است .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت سلیمان است که تمام بادها تحت فرمان او شدند ، بطوری که با آن به تمام شهرها می‌رفت تا به یک شب وروز راه یک ماهه می‌پیمود .

حضرت أمیر عَلَیْهِ السّلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلّی الله عَلَیْهِ وآله برتر وبهتر از آن داده شده ، ایشان مسیر یک ماه راه از مسجد الحرام به مسجد الأقصیٰ را سیر داده شد ، واز آنجا در ملکوت آسمانها مسیر پنجاه هزار سال را عروج داده شد ، واین همه در کمتر از سه شب بود ، تا اینکه به ساق عرش رسید ، تا اینکه به علم نزدیک شد وبه آن چسبیده واز آنجا او را به جنّت برده به بالای رفرف سبز مشرّف شد ، در آنجا نور محلّ بصر آن رسول گرامی را خیره کرده پس عظمت حضرت عزّوجلّ را به چشم دل به نظر درآورد ، وبا دیدگان او را ندید ، وفاصلهٔ میان او وآن نور به مقدار فاصلهٔ دو کمان یا کمتر از آن بود ، پس خداوند وحی فرستاد به بنده‌اش آنچه فرستاد ، واز جملهٔ آن این آیهٔ شریفه از سورهٔ مبارکهٔ بقره بود که : «لِلّٰهِ ما فِي السَّماواتِ وَما فِي الأَرْضِ

وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» .

وَكانَتِ الآيَةُ قَدْ عُرِضَتْ عَلَى الأَنْبِياءِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عليه السلام إِلىٰ أَنْ بَعَثَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله ، وَعُرِضَتْ عَلَى الأُمَمِ فَأَبَوا أَنْ يَقْبَلُوها مِنْ ثِقْلِها ، وَقَبِلَها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَعَرَضَها عَلىٰ أُمَّتِهِ فَقَبِلُوها ، فَلَمّا رَأَىٰ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ مِنْهُمُ الْقَبُولَ عَلِمَ أَنَّهُمْ لا يُطِيقُونَها ، فَلَمّا أَنْ صارَ إِلىٰ ساقِ الْعَرْشِ كَرَّرَ عَلَيْهِ الْكَلامَ لِيُفْهِمَهُ ، فَقالَ : «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ـ فَأَجابَ صلى الله عليه وآله مُجِيباً عَنْهُ وَعَنْ أُمَّتِهِ ـ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لانُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» ، فَقالَ جَلَّ ذِكْرُهُ : لَهُمُ الْجَنَّةُ وَالْمَغْفِرَةُ عَلىٰ أَنْ فَعَلُوا ذلِكَ ، فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : أَمّا إِذا فَعَلْتَ ذلِكَ بِنا فَـ«غُفْرانَكَ رَبَّنا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» ، يَعْنِي الْمَرْجِعَ فِي الآخِرَةِ.

وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»[1] .

واين آيه بر تمام انبياء از زمان حضرت آدم عرضه شد تا اينكه خداوند عزّوجلّ حضرت محمّد صلى الله عليه وآله را مبعوث فرمود ، وبر تمام امّتها عرضه شد واز شدّت سنگينى آنرا نپذيرفتند ، وآن بر رسولخدا صلى الله عليه وآله عرضه شد وآن را پذيرفت وپس از عرضه بر امّت او نيز آنرا پذيرفتند ، پس وقتى خداوند تبارک وتعالى اين پذيرش را از ايشان مشاهده نمود دريافت كه اينان طاقت آنرا ندارند ، پس هنگاميكه آنحضرت به ساق عرش رسيد آن مطلب را بر او تكرار فرمود تا درباره‌اش انديشه كند ، پس فرمود : «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»[2] پس آنحضرت از جانب خود وامّتش پاسخ داد كه : «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لانُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» ، پس خداوند متعال فرمود : در صورت انجام اين اعمال بهشت ومغفرت از آن ايشان خواهد بود ، وپيامبر عرض كرد : اگر اينگونه با ما رفتار فرمايى ، فـ«غُفْرانَكَ رَبَّنا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» يعنى ما خواهان غفران وبخشش تو در بازگشت ومرجع در آخرت مى‌باشيم .

---

١ و ٢ ـ بقره : ٢٨٤ و ٢٨٥ .

قالَ : فَأَجابَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : قَدْ فَعَلْتُ ذلِكَ بِكَ وَبِأُمَّتِكَ ، ثُمَّ قالَ عَزَّوَجَلَّ : أَمّا إِذا قَبِلْتَ الآيَةَ بِتَشْدِيدِها وَعِظَمِ ما فِيها وَقَدْ عَرَضْتُها عَلَى الأُمَمِ فَأَبَوا أَنْ يَقْبَلُوها وَقَبِلَتْها أُمَّتُكَ ، فَحَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أَرْفَعَها عَنْ أُمَّتِكَ ، وَقالَ : «لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ» ـ مِنْ خَيْرٍ ـ «وَعَلَيْها ما اكْتَسَبَتْ» مِنْ شَرٍّ .

فَقالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ لَمّا سَمِعَ ذلِكَ ـ : أَمّا إِذا فَعَلْتَ ذلِكَ بِي وَبِأُمَّتي فَزِدْني، قالَ : سَلْ ، قالَ : «رَبَّنا لاتُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا» ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : لَسْتُ أُؤاخِذُ أُمَّتَكَ بِالنِّسْيانِ وَالْخَطَأِ لِكَرامَتِكَ عَلَيَّ ، وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ إِذا نَسَوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ أَبْوابُ الْعَذابِ ، وَقَدْ رَفَعْتُ ذلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ ، وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ إِذا أَخْطَأُوا أُخِذُوا بِالْخَطَأِ وَعُوقِبُوا عَلَيْهِ ، وَقَدْ رُفِعَ ذلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ لِكَرامَتِكَ عَلَيَّ .

فَقالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله : اللّهُمَّ إِذا أَعْطَيْتَني ذلِكَ فَزِدْني . قالَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَهُ : سَلْ ، قالَ :

حضرت افزود: خداوند پاسخ فرمود که این رفتار را با تو وامّت تو خواهم کرد، سپس در ادامه فرمود : اگر این آیه را با تمام سختیها ومسؤلیت سنگین آن ـ که وقتی بر امّتهای پیش از تو عرضه داشتم آنرا نپذیرفتند وامّت تو آنرا پذیرفت ـ قبول کنی ، حقّ است بر من که آنرا از دوش امّت تو بردارم ، وفرمود : «لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ»[1] از اعمال خیر «وَعَلَيْها ما اكْتَسَبَتْ» از کارهای شرّ وبد .

پس رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی این کلام را شنید عرضه داشت : در صورت این رفتار با من وامّتم پس آنرا زیاد فرما ، فرمود : بپرس ، گفت : «رَبَّنا لاتُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا»، خداوند فرمود : به جهت کرامت تو بر من امّت تو را به نسیان وخطا مؤاخذه نخواهم کرد ، در حالیکه امّتهای سابق اگر آنچه به آنها گفته شده بود فراموش می‌کردند بر ایشان عذاب نازل می‌شد ، ومن این را از امّت تو برداشتم ، وامّتهای پیشین اگر خطا می‌کردند مؤاخذه شده وعذاب می‌شدند ، وبه جهت کرامت تو بر من این را هم از امّت تو برداشتم .

پس رسولخدا صلّی‌الله عَلَيْهِ وآله عرض‌کرد : پروردگارا حال که اینها را به من عطا فرمودی زیاد فرما ، خداوند عزّوجلّ فرمود : هرچه می‌خواهی درخواست کن ، عرض کرد :

---

١ ـ بقره ٢٨٦ .

«رَبَّنا وَلا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِنا» ، يَعْني بِالإِصْرِ : الشَّدائِدَ الَّتي كانَتْ عَلىٰ مَنْ كانَ قَبْلَنا ، فَأَجابَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلىٰ ذلِكَ ، فَقالَ تَبارَكَ اسْمُهُ : قَدْ رَفَعْتُ عَنْ أُمَّتِكَ الآصارَ الَّتي كانَتْ عَلَى الأُمَمِ السّالِفَةِ : كُنْتُ لا أَقْبَلُ صَلاتَهُمْ إِلاّ في بُقاعٍ مَعْلُومَةٍ مِنَ الأَرْضِ اخْتَرْتُها لَهُمْ وَ إِنْ بَعُدَتْ ، وَقَدْ جَعَلْتُ الأَرْضَ كُلَّها لِأُمَّتِكَ مَسْجِداً وَطَهُوراً ، فَهٰذِهِ مِنَ الآصارِ الَّتي كانَتْ عَلَى الأُمَمِ قَبْلَكَ فَرَفَعْتُها عَنْ أُمَّتِكَ .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ إِذا أَصابَهُمْ أَذىً مِنْ نَجاسَةٍ ، قَرَضُوهُ مِنْ أَجْسادِهِمْ ، وَقَدْ جَعَلْتُ الْماءَ لِأُمَّتِكَ طَهُوراً ، فَهٰذا مِنَ الآصارِ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُها عَنْ أُمَّتِكَ .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ تَحْمِلُ قَرابِينَها عَلىٰ أَعْناقِها إِلىٰ بَيْتِ الْمَقْدِسِ ، فَمَنْ قَبِلْتُ ذلِكَ مِنْهُ

«رَبَّنا وَلا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِنا» ومراد از إصر ؛ آن سختیهایی است که بر امّتهای پیش از ما بوده است ، پس خداوند اینگونه پاسخ فرمود که : من سختیهایی که در امّتهای پیش از ما بوده است از شما برداشتم ، پیش از این من نماز ایشان را جز در مکانهای مشخّصی که برایشان معرّفی نموده بودم نمی‌پذیرفتم هرچند از آن مکانها بسیار دور بودند ، ومن تمام سطح زمین را برای امّت تو محلّ سجده ومایهٔ پاکی قرار دادم ، واین از جمله شدائدی بود که بر امّتهای پیش از تو مقرّر نموده بودم واز دوش امّت تو برداشتم .

وامّتهای سابق را رسم بر این بود که اگر نجاستی به آنان می‌رسید ، آنرا از بدنشان می‌بریدند[1] ، ومن آب را برای امّت تو پاک کننده قرار دادم ، پس این از جمله سختیهایی بود که پیش از شما مرسوم بود ومن آنرا از امّت تو برداشتم .

وامّتهای پیشین را رسم بر این بود که قربانی ونذور خود را بر دوش گذاشته به بیت المَقدِس حمل می‌کردند ، پس در صورت قبول وپذیرش آن قربانی ونذر ؛

---

١ ـ ترجمه بر اساس متن شد ، ولی با توجّه به نکته‌ای که استاد بزرگوارم آقای غفّاری ـ أیّده الله ـ در ذیل آن در کتاب فقیه دارد احتمالاً لفظ «قرضوه» نقل به معنی غلط شده ومراد «قطعوه» باشد ، ومراد همان قطع رحم است ، یعنی : او را از مجالس خود مانع می‌شدند .

أَرْسَلْتُ عَلَيْهِ ناراً فَأَكَلَتْهُ فَرَجَعَ مَسْرُوراً ، وَمَنْ لَمْ أَقْبَلْ مِنْهُ ذلِكَ رَجَعَ مَثْبُوراً؛ وَقَدْ جَعَلْتُ قُرْبانَ أُمَّتِكَ في بُطُونِ فُقَرائِها وَمَساكِينِها ، فَمَنْ قَبِلْتُ ذلِكَ مِنْهُ أَضْعَفْتُ ذلِكَ لَهُ أَضْعافاً مُضاعَفَةً ، وَمَنْ لَمْ أَقْبَلْ ذلِكَ مِنْهُ رَفَعْتُ عَنْهُ عُقُوباتِ الدُّنْيا ، وَقَدْ رَفَعْتُ ذلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ ، وَهِيَ مِنَ الآثارِ الَّتي كانَتْ عَلَى الأُمَمِ السّالِفَةِ قَبْلَكَ .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ صَلَواتُها مَفْرُوضَةً عَلَيْها في ظُلَمِ اللَّيْلِ وَأَنْصافِ النَّهارِ ، وَهِيَ مِنَ الشَّدائِدِ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ ، فَرَفَعْتُها عَنْ أُمَّتِكَ ، وَفَرَضْتُ عَلَيْهِمْ صَلَواتَهُمْ في أَطْرافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ ، وَفي أَوْقاتِ نِشاطِهِمْ .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ قَدْ فَرَضْتُ عَلَيْهِمْ خَمْسينَ صَلاةً في خَمْسِينِ وَقْتاً ، وَهِيَ مِنَ الآصارِ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ ، فَرَفَعْتُها عَنْ أُمَّتِكَ وَجَعَلْتُها خَمْساً في خَمْسَةِ أَوْقاتٍ ، وَهِيَ إِحْدىٰ وَخَمْسُونَ رَكْعَةً ، وَجَعَلْتُ لَهُمْ أَجْرَ خَمْسِينَ صَلاةً .

آتشی فرستاده وآن نذور را می‌خورد ، وآن فرد خوشحال ومسرور بازمی‌گشت ، وگرنه با کمال حزن وغم مراجعت می‌نمود . ومن قربانی واداى نذور امّت تو را در شکم فقرا ومساکین امّت تو قرار دادم ، پس نشانهٔ قبول آن این است که او را به اجر مضاعف وچند برابر پاداش دهم ، واز هرکه نپذیرفتم عقوبتهای دنیایی را از او دفع نمایم ، واین تکلیف شاقّ را از دوش امّت تو برداشتم ، وآن از جمله سختی وشدائدی بود که بر امّتهای پیشین قرار داشت .

وامّتهای پیشین را رسم بر این بود که نمازهای واجب ایشان در تاریکی شب ودر میان روز بود ، واین از وظائف سخت وشدید آنها بود ، من آنرا نیز از امّت تو برداشتم ، ونماز را بر آنان در اطراف شب وروز در اوقات نشاط ایشان واجب ساختم .

وبر امّتهای سابق پنجاه نماز را در پنجاه وقت فرض گردانیدم ، واین نیز از سختیها وشدائد امم انبیای سابقین بود ، من آنرا هم از امّت تو برداشتم وبجای آن پنج نماز در پنج وقت قرار دادم ، ومجموع آنها پنجاه ویک رکعت است ، واجر وثواب پنجاه رکعت را در این نماز پنجگانه مقرّر داشتم .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ حَسَنَتُهُمْ بِحَسَنَةٍ وَسَيِّئَتُهُمْ بِسَيِّئَةٍ ، وَهِيَ مِنَ الآصارِ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ ، فَرَفَعْتُها عَنْ أُمَّتِكَ وَجَعَلْتُ الْحَسَنَةَ بِعَشَرَةٍ وَالسَّيِّئَةَ بِواحِدَةٍ .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ إذا نَوىٰ أَحَدُهُمْ حَسَنَةً ثُمَّ لَمْ يَعْمَلْها لَمْ تُكْتَبْ لَهُ ، وَ إِنْ عَمِلَها كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ ، وَإِنَّ أُمَّتَكَ إذا هَمَّ أَحَدُهُمْ بِحَسَنَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلْها كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ ، وَ إِنْ عَمِلَها كُتِبَتْ لَهُ عَشَرَةٌ ، وَهِيَ مِنَ الآصارِ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُها عَنْ أُمَّتِكَ .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ إذا هَمَّ أَحَدُهُمْ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْها لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ ، وَ إِنْ عَمِلَها كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ ، وَإِنَّ أُمَّتَكَ إذا هَمَّ أَحَدُهُمْ بِسَيِّئَةٍ ثُمَّ لَمْ يَعْمَلْها كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ ، وَهٰذِهِ مِنَ الآصارِ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُها عَنْ أُمَّتِكَ .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ إذا أَذْنَبُوا كُتِبَتْ ذُنُوبُهُمْ عَلىٰ أَبْوابِهِمْ ، وَجَعَلْتُ تَوْبَتَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ أَنْ حَرَّمْتُ عَلَيْهِمْ بَعْدَ التَّوْبَةِ أَحَبَّ الطَّعامِ إِلَيْهِمْ ، وَقَدْ رَفَعْتُ ذٰلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ

وکار نیک امّتهای سابق یک حسنه داشت و در برابر کار بدشان نیز یک سیّئه ثبت می‌شد ، وآن از سختیهای آنان بود ، پس آنرا نیز تغییر داده وکار نیک افراد امّت تو را ده برابر پاداش ، وکار بدشان را فقط یک سیّئه مقرّر نمودم .

ودر امّتهای پیشین رسم بر این بود که اگر کسی نیّت کار خیری نموده ولی آنرا انجام نمی‌داد هیچ حسنه‌ای برایش ثبت نمی‌شد ، ودر صورت عمل یک حسنه محسوب می‌شد ، ولی امّت تو اگر نیّت خیری نماید وعمل هم نکند یک حسنه در دفتر او محسوب خواهد شد ، ودر صورت عمل به آن ده حسنه ، واین از سختیهایی بود که از امّتت برداشتم .

وامّتهای سابق را رسم بر این بود که اگر یکی قصد خطایی داشت وعمل نمی‌کرد ثبت نمی‌شد ، ودر صورت انجام یک خطا مکتوب می‌شد ، ولی امّت تو اگر قصد خطایی کرده ولی انجام ندهند یک حسنه برایشان ثبت می‌شود ، واین دستور سختی برای امّت پیشین بود وآنرا نیز از امّت تو برداشتم .

وامّتهای سابق اگر مرتکب گناهی می‌شدند آن خطا بر درب منزلشان مکتوب می‌شد ، وتوبهٔ ایشان‌را محرومیّت از خوردن بهترین خوراک نزد او قرار داده بودم ، واین‌را نیز از امّت تو برداشتم ،

وَجَعَلْتُ ذُنُوبَهُمْ فِيما بَيْني وَبَيْنَهُمْ وَجَعَلْتُ عَلَيْهِمْ سُتُوراً كَثِيفَةً ، وَقَبِلْتُ تَوْبَتَهُمْ بِلا عُقُوبَةٍ ، وَلا أُعاقِبُهُمْ بِأَنْ أُحَرِّمَ عَلَيْهِمْ أَحَبَّ الطَّعامِ إِلَيْهِمْ .

وَكانَتِ الأُمَمُ السّالِفَةُ يَتُوبُ أَحَدُهُمْ مِنَ الذَّنْبِ الْواحِدِ إِلَى اللهِ مِائَةَ سَنَةٍ ، أَوْ ثَمانِينَ سَنَةً أَوْ خَمْسِينَ سَنَةً ، ثُمَّ لا أَقْبَلُ تَوْبَتَهُ دُونَ أَنْ أُعاقِبَهُ في الدُّنْيا بِعُقُوبَةٍ ، وَهِيَ مِنَ الآصارِ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَرَفَعْتُها عَنْ أُمَّتِكَ ، وَأَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِكَ لَيُذْنِبُ عِشْرِينَ سَنَةً ، أَوْ ثَلاثِينَ سَنَةً ، أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً ، أَوْ مِائَةَ سَنَةٍ ، ثُمَّ يَتُوبُ وَيَنْدَمُ طَرْفَةَ عَيْنٍ فَأَغْفِرُ ذلِكَ كُلَّهُ .

فَقالَ النَّبِيّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله : اللّٰهُمَّ إِذا أَعْطَيْتَني ذلِكَ كُلَّهُ فَزِدْني . قالَ : سَلْ ، قالَ : «رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ» ، قالَ تَبارَكَ اسْمُهُ : قَدْ فَعَلْتُ ذلِكَ بِأُمَّتِكَ ، وَقَدْ رَفَعْتُ عَنْهُمْ عِظَمَ بَلايا الأُمَمِ ، وَذلِكَ حُكْمي في جَمِيعِ الأُمَمِ : أَنْ لا أُكَلِّفَ خَلْقاً فَوْقَ طاقَتِهِمْ ، فَقالَ النَّبِيُّ صلّى الله عَلَيْهِ وآله : «وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا» قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ :

واز گناهشان فقط من خبردارم وآنرا بشدّت محفوظ می‌دارم ، وتوبه‌اشان را بدون عقوبت می‌پذیرم ، وآنان را به محرومیّت از خوردن غذا عقوبت نکنم .

واُمّتهای سابق را رسم بر این بود که صد سال به درگاه خداوند توبه می‌کردند ، یا هشتاد یا پنجاه‌سال ، سپس توبه‌اش را ـ بی‌آنکه او را مبتلا به عقوبات دنیایی کنم ـ نمی‌پذیرفتم ، واین نیز از جمله شدائدی بود که از امّت تو برداشتم ، ودر عوض یکی از افراد امّت تو اگر بیست سال مرتکب گناهی شود ، یا سی سال ، یا چهل سال ، یا صد سال ، سپس توبه کرده ویک لحظه پشیمان شود ، من همهٔ آنها را می‌بخشم .

پس رسولخدا عرضه داشت : پروردگارا وقتی همهٔ اینها را بمن عطا فرمودی پس بر آن بیافزای . فرمود : بخواه . عرض کرد : «رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ»[1] ، خداوند تبارک وتعالی فرمود : این را در بارهٔ امّت تو انجام دادم ، وبلایای عظیم را از دوش ایشان برداشتم ، در صورتی که حکم من دربارهٔ همه این است که هیچکسی را بالاتر از توانش تکلیف نکنم . رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرضه‌داشت : «وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا» ، خداوند فرمود :

---

۱ ـ بقره : ۲۸٦ .

قَدْ فَعَلْتُ ذلِكَ بِتائِبِي أُمَّتِكَ ، ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله : «فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ» ، قالَ اللهُ جَلَّ اسْمُهُ : إِنَّ أُمَّتَكَ في الأَرْضِ كَالشّامَةِ الْبَيْضاءِ في الثَّورِ الأَسْوَدِ ، هُمُ الْقادِرُونَ ، وَهُمُ الْقاهِرُونَ ، يَسْتَخْدِمُونَ وَلا يُسْتَخْدَمُونَ ، لِكَرامَتِكَ عَلَيَّ ، وَحَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أُظْهِرَ دِينَكَ عَلَى الأَدْيانِ ، حَتّىٰ لايَبْقىٰ في شَرْقِ الأَرْضِ وَغَرْبِها دِينٌ إِلاّ دِينُكَ ، أَوْ يُؤَدُّونَ إِلىٰ أَهْلِ دِينِكَ الْجِزْيَةَ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا سُلَيْمانَ سُخِّرَتْ لَهُ الشَّياطِينُ ، يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ : مِنْ مَحارِيبَ وَتَماثِيلَ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَلَقَدْ أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أَفْضَلَ مِنْ هٰذا ، إِنَّ الشَّياطِينَ سُخِّرَتْ لِسُلَيْمانَ وَهِيَ مُقِيمَةٌ عَلىٰ كُفْرِها ، وَلَقَدْ سُخِّرَتْ لِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله الشَّياطِينُ بِالإِيمانِ ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ مِنَ الْجِنَّةِ التِّسْعَةُ مِنْ أَشْرافِهِمْ ، واحِدٌ مِنْ جِنِّ نَصِيبَيْنِ ، وَالثَّمانُ مِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عامِرٍ مِنَ الأَحِجَّةِ مِنْهُمْ شَضاهُ ، وَمَضاهُ ، وَالْهَمْلَكانُ ، وَالْمَرْزبانُ ،

این را در مورد توبه کنندگان امّت تو انجام دادم . سپس پیامبر عرض نمود : «فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ» ، خداوند فرمود : امّت تو همچون خالی سفید بر بدن گاوی سیاهند ، آنان قادر وقاهرند ، همه را به خدمت گیرند وبه خدمت هیچکسی در نیایند ، واین به جهت کرامت واحترام تو در نزد من است ، وبر من واجب است که دین تو را بر تمام ادیان چیره گردانم ، تا اینکه در شرق وغرب عالم جز دین تو باقی نماند ، وگرنه همهٔ ایشان به تو جزیه دهند .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت سلیمان است که شیاطین به فرمان او بودند ، وهرچه می‌خواست برای او می‌ساختند : معبدها وتندیسه‌ها وتمثالها .

حضرت علیّ عليه السلام بدو فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله بهتر وبرتر از آن عطا شده ، شیاطین در حالی تحت فرمان او بودند که هنوز در کفر بسر می‌بردند ، ولی شیاطین تحت امر محمّد صلّی‌الله عَلَیْهِ وآله همه مؤمن بودند ، پس نه نفر از اشراف گروه جنّیان ؛ یکی از جنّ نصیبین بود وهشت نفر ایشان از بنی‌عمرو بن عامر که از أهل یقین ایشان بودند خدمت آنحضرت شرفیاب شدند که عبارتند از : شضاه ، مضاه ، هملکان ، مرزبان ،

وَالْمازمانُ ، وَنَضاهُ ، وَهاضِبُ ، وَهَضَبُ ، وَعَمْرُو ، وَهُمُ الَّذينَ يَقُولُ اللهُ تَبارَكَ اسْمُهُ فِيهِمْ : «وَإِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ» ، وَهُمُ التِّسْعَةُ ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ الْجِنُّ وَالنَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِبَطْنِ النَّخْلِ فَاعْتَذَرُوا بِأَنَّهُمْ ظَنُّوا ـ كَما ظَنَنْتُمْ ـ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ أَحَداً ، وَلَقَدْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَسَبْعُونَ أَلْفاً مِنْهُمْ فَبايَعُوهُ عَلَى الصَّوْمِ ، وَالصَّلاةِ ، وَالزَّكاةِ ، وَالْحَجِّ ، وَالْجِهادِ ، وَنُصْحِ الْمُسْلِمينَ ، وَاعْتَذَرُوا بِأَنَّهُمْ قالُوا عَلَى اللهِ شَطَطاً ، وَهٰذا أَفْضَلُ مِمّا أُعْطِيَ سُلَيْمانُ ، فَسُبْحانَ مَنْ سَخَّرَها لِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله بَعْدَ أَنْ كانَتْ تَتَمَرَّدُ ، وَتَزْعَمُ أَنَّ لِلّهِ وَلَداً ، فَلَقَدْ شَمِلَ مَبْعَثَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ ما لايُحْصىٰ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَهٰذا يَحيىٰ بْنُ زَكَرِيّا علیه‌السلام يُقالُ : إِنَّهُ أُوتِيَ الْحُكْمَ صَبِيّاً وَالْحِلْمَ وَالْفَهْمَ ، وَأَنَّهُ كانَ يَبْكي مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ ، وَكانَ يُواصِلُ الصَّوْمَ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هٰذا .

مازمان ، نضاه ، هاضب ، هضب و عمرو ، وایشان کسانی هستند که خداوند درباره‌اشان می‌فرماید : «وَإِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ»[1] واینان نه نفر می‌باشند ، پس جنّیان خدمت آنحضرت آمدند وپیامبر داخل نخلستان بود ، آنان عذرخواهی کرده وگفتند : ما گمان کردیم که خداوند کسی را مبعوث نفرموده . واز پی آن هفتاد ویکهزار تن از ایشان با پیامبر بیعت نمودند که روزه گیرند ونماز گزارند وحجّ بجای آرند وجهاد کنند وخیرخواهی مسلمین کنند ، واز یاوه گوییهای خود دربارهٔ خداوند عذر خواستند . ای یهودیّ این عطا برتر از آن چیزی است که به سلیمان داده شده ، پس پاک ومنزّه است خداوندی که شیاطین را پس از تمرّد برای نبوّت محمّد مسخّر نمود ، وآنان پنداشته بودند که خداوند دارای فرزند است ، لهذا بعثت آنحضرت شامل بیشماری از جنّ وانس گردید .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت یحیی بن‌زکریّا است ، گفته‌اند: باو هنگام خردسالی حکم وحلم وفهم داده شده ، واو بی‌هیچ گناهی می‌گریست ، و روزه را وصل می‌کرد .

حضرت به او فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر از آن عطا شده ،

---

۱ ـ احقاف : ۲۹ .

إِنَّ يَحْيىٰ ابْنَ زَكَرِيّا كانَ في عَصْرٍ لا أَوْثانَ فِيهِ وَلا جاهِلِيَّةً ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله أُوتِيَ الْحُكْمَ وَالْفَهْمَ صَبِيّاً بَيْنَ عَبَدَةِ الأَوْثانِ وَحِزْبِ الشَّيْطانِ ، فَلَمْ يَرْغَبْ لَهُمْ في صَنَمٍ قَطُّ وَ لَمْ يَنْشَطْ لِأَعْيادِهِمْ ، وَ لَمْ يُرَ مِنْهُ كِذْبٌ قَطُّ ، وَكانَ أَميناً ، صَدُوقاً ، حَلِيماً ، وَكانَ يُواصِلُ الصَّوْمَ الأُسْبُوعَ وَالأَقَلَّ وَالأَكْثَرَ فَيُقالُ لَهُ في ذلِكَ فَيَقُولُ : إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ ، إِنِّي أَظِلُّ عِنْدَ رَبِّي فَيُطْعِمُني وَيُسْقِيني ، وَكانَ صلى الله عليه وآله يَبْكي حَتّىٰ يَبْتَلَّ مُصَلاّهُ خَشْيَةً مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ هٰذا عِيسىٰ بْنُ مَرْيَمَ ، يَزْعَمُونَ أَنَّهُ تَكَلَّمَ في الْمَهْدِ صَبِيّاً .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله سُقِطَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ واضِعاً يَدَهُ الْيُسْرىٰ عَلَى الأَرْضِ ، وَرافِعاً يَدَهُ الْيُمْنىٰ إِلَى السَّماءِ ، يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ وَبَدا مِنْ فِيهِ نُورٌ رَأىٰ أَهْلُ مَكَّةَ مِنْهُ قُصُورَ بُصْرىٰ مِنَ الشّامِ وَما يَلِيها ، وَالْقُصُورَ الْحُمُرَ مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ وَما يَلِيها ، وَالْقُصُورِ الْبِيضِ مِنْ إِسْطَخْرِ وَما يَلِيها ، وَلَقَدْ أَضاءَتِ الدُّنْيا لَيْلَةً وُلِدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله حَتّىٰ

حضرت يحيى در زمانى زندگى مى‌كرد كه نه بتى بود ونه جاهليّتى ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله در ميان بت‌پرستان وحزب شيطان حكم وفهم داده شد ، وكمترين رغبتى به بتها ومراسم آنان نشان نداد ، وهيچ دروغى از او شنيده نشد ، واو فردى امين بود وراستگو وحليم ، واو روزه را هفتگى به هم وصل مى‌كرد يا كمتر يا بيشتر ، ووقتى به اين عمل او اعتراض مى‌شد مى‌فرمود : من مانند هيچكدام‌شما نيستم ، من زير سايهٔ [الطاف] پروردگارم بوده ؛ مرا غذا داده وآب مى‌نوشاند . وآنحضرت صلى الله عليه وآله بى‌هيچ جرمى وفقط از سر خشيت خداوند بقدرى مى‌گريست كه محلّ سجدهٔ او تماماً خيس مى‌شد .

عالم يهوديّ گفت : اين حضرت عيسى بن مريم است ، مى‌پندارند كه او در گهواره سخن مى‌گفته .

حضرت على عليه السلام بدو فرمود : همينطور است ، وحضرت محمّد صلى الله عليه وآله درحالى از شكم مادرش متولّد شد كه دست چپ خود را بر زمين ، ودست راستش را به آسمان بالا گرفته ، ولبان خود را به يكتاپرستى حركت داد . در اينحال نورى از دهانش آشكار شده كه أهل مكّه در آن قصرهاى بصرىٰ واطراف آن از شام ، وقصرهاى حمر از يمن واطرافش ، وقصرهاى بيض از اسطخر وحوالى آن را ديدند . وتمام دنيا در شب تولّد آنحضرت نورانى شد ، تا

فَزِعَتِ الْجِنُّ وَالإِنْسُ وَالشَّياطِينُ ، وَقالُوا : حَدَثَ في الأَرْضِ حَدَثٌ ، وَلَقَدْ رُئِيَتِ الْمَلائِكَةُ لَيْلَةً وُلِدَ تَصْعَدُ وَتَنْزِلُ ، وَتُسَبِّحُ وَتُقَدِّسُ ، وَتَضْطَرِبُ النُّجُومُ وَتَتَساقَطُ ، عَلامَةً لِميلادِهِ .

وَلَقَدْ هَمَّ إِبْلِيسُ بِالظَّعْنِ في السَّماءِ لَمّا رَأىٰ مِنَ الأَعاجِيبِ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ ، وَكانَ لَهُ مَقْعَدٌ في السَّماءِ الثّالِثَةِ وَالشَّياطِينُ يَسْتَرِقُّونَ السَّمْعَ ، فَلَمّا رَأَوا الْعَجائِبَ أَرادُوا أَنْ يَسْتَرِقُّوا السَّمْعَ ، فَإِذا هُمْ قَدْ حُجِبُوا مِنَ السَّماواتِ كُلِّها ، وَرُمَوا بِالشُّهُبِ ، دَلالَةً لِنُبُوَّتِهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ عِيسىٰ عليه‌السلام يَزْعَمُونَ أَنَّهُ قَدْ أَبْرَأَ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله أُعْطِيَ ما هُوَ أَفْضَلَ مِنْ ذلِكَ ، أَبْرَأَ ذا الْعاهَةِ مِنْ عاهَتِهِ ، بَيْنَا هُوَ جالِسٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله إِذْ سَأَلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحابِهِ فَقالُوا : يا رَسُولَ اللهِ ،

آنجا که گروه جنّ وانس وشیاطین به وحشت افتاده وگفتند : یک واقعه‌ای بر روی زمین رخ داده ، ودر شب میلاد ؛ ملائکه مشاهده شدند که بالا وپایین می‌روند ومشغول تسبیح وتقدیس خداوند می‌باشند ، وبعضی ستارگان به لرزه درآمده و برخی سقوط نمود ، واینها همه از علائم ونشانه‌های تولّد آنحضرت بود .

وابلیس لعین پس از مشاهدهٔ آن عجائب قصد آن نمود به آسمان رود ، واو را در آسمان سوم جایگاهی بود وشیاطین استراق سمع می‌کردند ، پس هنگامی که آن شگفتیها را دیدند قصد استراق سمع نمودند ، وچون خواستند اینکار را انجام دهند از تمام آسمانها محجوب شده وبا شهابهای آسمانی ممنوع ومترود گشتند ، واینها همه دلائل نبوّت او است .

عالم یهودیّ گفت : این حضرت عیسی است که می‌پندارند مرض پیسی وجذام را به اذن خداوند شفا می‌داده .

حضرت علیّ عليه‌السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله برتر از آن عطا شده ، وآنحضرت بسیاری از دردمندان را درمان نموده ، روزی رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در بین أصحاب خود نشسته بود وسراغ مردی از یارانش را گرفت ، گفتند : ای رسولخدا ،

إِنَّهُ قَدْ صارَ مِنَ الْبَلاءِ كَهَيْئَةِ الْفَرْخِ الَّذي لا رِيشَ عَلَيْهِ . فَأَتاهُ ﷺ فَإِذا هُوَ كَهَيْئَةِ الْفَرْخِ مِنْ شِدَّةِ الْبَلاءِ ، فَقالَ لَهُ : قَدْ كُنْتَ تَدْعُو في صِحَّتِكَ دُعاءً؟ قالَ : نَعَمْ ، كُنْتُ أَقُولُ : «يا رَبِّ أَيُّما عُقُوبَةٍ أَنْتَ مُعاقِبِي بِها في الآخِرَةِ فَاجْعَلْها لي في الدُّنْيا» فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : ألا قُلْتَ : «اللّٰهُمَّ آتِنا في الدُّنْيا حَسَنَةً وَفي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ» فَقالَها الرَّجُلُ فَكَأَنَّما نَشَطَ مِنْ عِقالٍ ، وَقامَ صَحِيحاً وَخَرَجَ مَعَنا .

وَلَقَدْ أَتاهُ رَجُلٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَجْذَمَ يَتَقَطَّعُ مِنَ الْجُذامِ ، فَشَكا إِلَيْهِ ﷺ ، فَأَخَذَ قَدَحاً مِنْ ماءٍ فَتَفَلَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قالَ : امْسَحْ بِهِ جَسَدَكَ ، فَفَعَلَ فَبَرِيءَ حَتّىٰ لَمْ يُوْجَدْ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

وَلَقَدْ أُتِيَ بِعَرَبِيٍّ أَبْرَصَ فَتَفَلَ صلّى الله عَلَيْهِ وآله مِنْ فِيهِ عَلَيْهِ فَما قامَ مِنْ عِنْدِهِ إِلاّ صَحِيحاً .

وَلَئِنْ زَعَمْتَ أَنَّ عِيسىٰ أَبْرَأَ ذَوِي الْعاهاتِ مِنْ عاهاتِهِمْ ، فَإِنَّ مُحَمَّداً ﷺ بَيْنَما هُوَ في

او از شدّت بلا وگرفتاری مانند جوجهٔ بی‌پر شده ، با شنیدن این سخن آنحضرت بر بالین او آمده وفرمود : آیا برای سلامتی خودت دعایی به درگاه خداوند نموده‌ای؟ گفت : آری ، اینگونه دعا کردم که : «ای پروردگارم مرا به هر عقوبتی که می‌خواهی در آخرت مبتلا نمایی همان را برای من در دنیا قرار بده» ، رسولخدا ﷺ فرمود : چرا اینگونه دعا نکردی که : «پروردگارا در دنیا وآخرت به من حسنه‌ای عطا فرما واز آتش دوزخ مرا برهان» ، وچون اینگونه دعا نمود فی الفور از بند بیماری رها گشت وصحیح وسالم برخاسته و با ما خارج شد .

ومردی از [قبیلهٔ] جهینه مبتلا به جذام سختی شده واز شدّت آن گوشتش تکّه تکّه گردیده بود روزی نزد آنحضرت آمده واز بیماری شکایت کرد ، رسولخدا ﷺ آب دهان مبارک خود در قدحی از آب ریخته وفرمود : با این بدن خود را مسح کن ، او با انجام اینکار شفا یافت بطوری که هیچ اثری از بیماری در او دیده نشد .

وبار دیگر مرد عرب مبتلا به پیسی نزد آنحضرت آمده وایشان آب دهان خود را بر آن سفیدی نهاده وآن برطرف شد وسلامت برخاست .

واگر تو می‌پنداری که عیسی دردمندان را از مرضشان شفاداده، بدان‌که روزی محمّد ﷺ با

بَعْضِ أَصْحابِهِ ، إِذْ هُوَ بِامْرَءَةٍ فَقالَتْ : يا رَسُولَ اللهِ ، إِنَّ ابْني أَشْرَفَ عَلىٰ حِياضِ الْمَوْتِ ، كُلَّما أَتَيْتُهُ بِطَعامٍ وَقَعَ عَلَيْهِ التَّثَاؤُبُ ، فَقامَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَقُمْنا مَعَهُ فَلَمّا أَتَيْناهُ قالَ لَهُ : جانِبْ يا عَدُوَّ ـ اللهِ وَلِيَّ اللهِ ، فَأَنا رَسُولُ اللهِ ، فَجانَبَهُ الشَّيْطانُ فَقامَ صَحِيحاً وَهُوَ مَعَنا في عَسْكَرِنا .

وَلَئِنْ زَعَمْتَ أَنَّ عِيسىٰ علیه‌السلام أَبْرَءَ الْعُمْيانَ ، فَإِنَّ مُحَمَّداً قَدْ فَعَلَ ما هُوَ أَكْثَرُ مِنْ هٰذا : إِنَّ قَتادَةَ بْنَ رِبْعِيٍّ كانَ رَجُلاً صَحِيحاً ، فَلَمّا أَنْ كانَ يَوْمُ أُحُدٍ أَصابَتْهُ طَعْنَةٌ في عَيْنِهِ فَبَدَرَتْ حَدَقَتُهُ ، فَأَخَذَها بِيَدِهِ ثُمَّ أَتىٰ بِها إِلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقالَ : يا رَسُولَ اللهِ ، إِنَّ امْرَأَتي الآنَ تُبْغِضُني فَأَخَذَها رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مِنْ يَدِهِ ثُمَّ وَضَعَها مَكانَها ، فَلَمْ تَكُنْ تُعْرَفُ إِلاّ بِفَضْلِ حُسْنِها وَفَضْلِ ضَوْئِها عَلَى الْعَيْنِ الأُخْرىٰ .

وَلَقَدْ جُرِحَ عَبْدُاللهِ بْنُ عُبَيْدٍ وَبانَتْ يَدُهُ يَوْمَ حُنَيْنٍ ، فَجاءَ إِلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَيْلاً فَمَسَحَ عَلَيْهِ يَدَهُ فَلَمْ تَكُنْ تُعْرَفْ مِنَ الْيَدِ الأُخْرىٰ .

وَلَقَدْ أَصابَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلَمَةَ يَوْمَ كَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ مِثْلَ ذٰلِكَ في عَيْنِهِ وَيَدِهِ ، فَمَسَحَهُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَلَمْ تَسْتَبِينا .

یکی از أصحاب نشسته بود که زنی آمده وگفت : ای رسولخدا ، پسرم در شُرُفِ مرگ است، وقصد دادن هر غذایی را به او می‌کنم در حال دهن دره (غشّ) می‌کند، پس آنحضرت برخاسته وما نیز در پی او روان شده تا به بالین مریض رسیدیم آنحضرت بدو فرمود : ای دشمن خدا از دوست خدا دور شو! زیرا من رسول خدایم! پس بی درنگ شیطان از جسم او خارج شد ، وبیمار صحیح وسالم با ما به لشکرگاه آمد .

وتو ای یهودیّ اگر فکر می‌کنی که عیسی کوران را شفا داده ، پس محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بیشتر از آن را انجام داده : قتادة بن ربعی فرد سالمی بود ، ولی در روز اُحُد در اثر اصابت یک تیر چشمش از حدقه در آمد ، ورسولخدا با یک معجزه آنرا به جای خود بازگردانده واو شفا یافت ، وآن چشم به همان زیبایی وروشنایی چشمِ دیگرش شد .

ونیز عبدالله بن عبید در روز حنین بشدّت از ناحیهٔ دست مجروح شد وآنحضرت با کشیدن دست خود بر ناحیهٔ مجروح آنرا بی هیچ تفاوتی با دست دیگر مثل اوّل خود نمود .

وهمین جراحت برای محمّد بن مسلمه در روز کعب بن اشرف در چشم ودستش رخ داد ورسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست خود بر آن کشیده وبرطرف شد .

وَلَقَدْ أَصابَ عَبْدَاللهِ بْنَ أُنَيْسٍ مِثْلَ ذلِكَ في عَيْنِهِ ، فَمَسَحَهُ فَما عُرِفَتْ مِنَ الاُخْرىٰ ، فَهٰذِهِ كُلُّها دَلالَةٌ لِنُبُوَّتِهِ صلى الله عليه وآله .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ عِيسىٰ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ أَحْيَى الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللهِ تَعالىٰ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السّلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلّى الله عَلَيْهِ وآله سَبَّحَتْ في يَدِهِ تِسْعُ حَصَياتٍ ، تَسَمَّعَ نَغَماتِها في جُمُودِها ، وَلا رُوحَ فِيها ؛ لِتَمامِ حُجَّةِ نُبُوَّتِهِ ، وَلَقَدْ كَلَّمَهُ الْمَوْتىٰ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ ، وَاسْتَغاثُوهُ مِمّا خافُوا تَبِعَتَهُ ، وَلَقَدْ صَلّىٰ بِأَصْحابِهِ ذاتَ يَوْمٍ فَقالَ : ما هاهُنا مِنْ بَنِي النَّجّارِ أَحَدٌ ، وَصاحِبُهُمْ مُحْتَبِسٌ عَلىٰ بابِ الْجَنَّةِ بِثَلاثَةِ دَراهِمَ لِفُلانٍ الْيَهُودِيِّ ـ وَكانَ شَهيداً ـ ؟

وَلَئِنْ زَعَمْتَ أَنَّ عِيسىٰ كَلَّمَ الْمَوْتىٰ ، فَلَقَدْ كانَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ما هُوَ أَعْجَبُ مِنْ هٰذا ، إِنَّ النَّبِيَّ لَمّا نَزَلَ بِالطّائِفِ وَحاصَرَ أَهْلَها ، بَعَثُوا إِلَيْهِ بِشاةٍ مَسْلُوخَةٍ مُطْلِيَّةٍ بِسَمٍّ ، فَنَطَقَ الذِّراعُ مِنْها فَقالَتْ : يا رَسُولَ اللهِ ، لا تَأْكُلْني فَإِنِّي مَسْمُومَةٌ ، فَلَوْ كَلَّمَتْهُ الْبَهِيمَةُ وَهِيَ حَيَّةٌ لَكانَتْ

ونیز همین مجروحیّت برای عبدالله بن انیس در ناحیهٔ چشمش رخ داد ، پس آنحضرت دست خود بر آن کشید وبرطرف شد ، واینها همه از دلائل نبوّت او است .

عالم یهودیّ گفت : دربارهٔ عیسی می‌پندارند که به اذن خداوند مرده زنده می‌کرد .

حضرت فرمود : همینطور است ، وروزی حضرت محمّد صلی الله علیه وآله نُه دانه سنگریزه در دستانش تسبیح گفتند ، وشدّت نغمه‌هاشان از جمود بی روح آنها شنیده می‌شد ، واینها برای اتمام حجّت نبوّت آنحضرت بود ، ومردگان با او سخن گفته ، واز ترس سختیهای آن دست به دامن رسولخدا می‌شدند ، وروزی با أصحاب خود نماز می‌گزارد که فرمود : آیا از قبیلهٔ بنی‌نجّار کسی اینجا هست! اگر هست بداند که یکی از افراد هم قبیله‌اش که شهید شده بخاطر سه درهم بدهی به فلان‌یهودیّ بر درب بهشت محبوس مانده ؟ .

واگر می‌پنداری ـ ای یهودیّ ـ که عیسی با مردگان سخن می‌گفت ، عجیب‌تر از این برای محمّد رخ داده است ، آنحضرت وقتی شهر طائف را محاصره نمود ، آنان‌گوسفندِ بریانِ مسمومی را برای آنحضرت فرستادند ، در این بین دست گوسفند به سخن آمده وگفت : ای رسولخدا مرا نخور زیرا مسموم شده‌ام ، اگر تنها حیوانات زنده با او سخن می‌گفتند همان

مِنْ أَعْظَمِ حُجَجِ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ عَلَى الْمُنْكِرِينَ لِنُبُوَّتِهِ ، فَكَيْفَ وَقَدْ كَلَّمَتْهُ مِنْ بَعْدِ ذَبْحٍ وَسَلْخٍ وَ شَيٍّ!

وَلَقَدْ كانَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَدْعُو بِالشَّجَرَةِ فَتُجِيبُهُ ، وَتُكَلِّمُهُ الْبَهِيمَةُ ، وَتُكَلِّمُهُ السِّباعُ، وَتَشْهَدُ لَهُ بِالنُّبُوَّةِ ، وَيُحَذِّرُهُمْ عِصْيانَهُ فهٰذا أَكْثَرُ مِمّا أُعْطِيَ عِيسىٰ علیه‌السلام .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : إِنَّ عِيسىٰ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ أَنْبَأَ قَوْمَهُ بِما يَأْكُلُونَ وَما يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله كانَ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ هٰذا : إِنَّ عِيسىٰ أَنْبَأَ قَوْمَهُ بِما كانَ مِنْ وَراءِ الْحائِطِ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنْبَأَ عَنْ مُؤْتَةَ وَهُوَ عَنْها غائِبٌ ، وَ وَصَفَ حَرْبَهُمْ وَمَنِ اسْتُشْهِدَ مِنْهُمْ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ مَسِيرَةُ شَهْرٍ ، وَكانَ يَأْتِيهِ الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ صلی‌الله‌علیه‌وآله : تَقُولُ أَوْ أَقُولُ؟ فَيَقُولُ : بَلْ قُلْ يا رَسُولَ اللهِ ، فَيَقُولُ : جِئْتَنِي فِي كَذا وكَذا حَتّىٰ يَفْرُغَ مِنْ حاجَتِهِ .

وَلَقَدْ كانَ صلی‌الله‌علیه‌وآله يُخْبِرُ أَهْلَ مَكَّةَ بِأَسْرارِهِمْ بِمَكَّةَ حَتّىٰ لا يَتْرُكَ مِنْ أَسْرارِهِمْ شَيْئاً .

از بزرگترین حجج الهی بر منکرین نبوّت آنحضرت بود ، تا چه رسد به اینکه حیوانی ذبح شده ومسلوخ وبریان شده با او صحبت کند!.

ورسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درخت را می‌خواند وآن اجابت می‌کرد ، وحیوانات اهلی ووحشی با او سخن گفته وبه نبوّت او شهادت می‌دادند وآنها را از عصیان خود برحذر می‌نمود ، واینها همه برتر از آن چیزهایی بود که به عیسی علیه‌السلام عطا شده است .

عالم یهودیّ گفت : دربارهٔ عیسی پنداشته‌اند که قوم خود را از آنچه می‌خوردند ودر خانه انباشته بودند مطّلع می‌ساخت .

حضرت علیّ علیه‌السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر از اینها را دارد ، حضرت عیسی علیه‌السلام مردم را از آنچه پشت دیوار داشتند خبر داد ، وحضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر از سرزمین مؤته داد با اینکه در آنجا حاضر نبود ، وجنگ جهادگران را وصف نموده وشهدایشان را برشمرده با اینکه میان او وآنان یکماه راه بود ، وهنگامی که یکی از آنان بسرعت از مؤته نزد آنحضرت آمده تا از او بپرسد بدو فرمود : تو باز می‌گویی یا من ماجرا را شرح دهم؟ او گفت : شما بفرمایید ، وتمام جزئیات را شرح داد .

وآنحضرت را رسم بر این بود که مردم مکّه را از همهٔ اسرارشان باخبر می‌ساخت .

مِنْها ما كانَ بَيْنَ صَفْوانَ بْنِ أُمَيَّةَ وَ بَيْنَ عُمَيْرِ بْنِ وَهْبٍ ، إِذْ أَتاهُ عُمَيْرٌ فَقالَ : جِئْتُ في فِكاكِ ابْني ، فَقالَ له : كَذَبْتَ بَلْ قُلْتَ لِصَفْوانَ وَقَدْ اجْتَمَعْتُمْ في الْحَطِيمِ وَذَكَرْتُمْ قَتْلىٰ بَدْرٍ وَقُلْتُمْ: وَاللهِ لَلْمَوْتُ أَهْوَنُ عَلَيْنا مِنَ الْبَقاءِ مَعَ ما صَنَعَ مُحَمَّدٌ بِنا ، وَهَلْ حَياةٌ بَعْدَ أَهْلِ الْقُلَيْبِ؟ فَقُلْتَ أَنْتَ : لَوْ لا عِيالي ، وَدَيْنٌ عَلَيَّ لَأَرَحْتُكَ مِنْ مُحَمَّدٍ ، فَقالَ صَفْوانُ : عَلَيَّ أَنْ أَقْضِيَ دَيْنَكَ، وَأَنْ أَجْعَلَ بَناتَكَ مَعَ بَناتي يُصِيبُهُنَّ ما يُصِيبُهُنَّ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ ، فَقُلْتَ أَنْتَ : فَاكْتُمْها عَلَيَّ وَجَهِّزْني حَتّىٰ أَذْهَبَ فَأَقْتُلَهُ ، فَجِئْتَ لِقَتْلي ، فَقالَ : صَدَقْتَ يا رَسُولَ اللهِ ، فَأَنا أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللهِ . وَأَشْباهُ هٰذا مِمّا لا يُحْصىٰ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ عِيسىٰ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ خَلَقَ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَنَفَخَ فِيهِ فَكانَ طَيْراً بِإِذْنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذٰلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله قَدْ فَعَلَ ما هُوَ شَبِيهٌ بِهٰذا ، إِذْ أَخَذَ يَوْمَ حُنَيْنٍ حَجَراً فَسَمِعْنا لِلْحَجَرِ تَسْبِيحاً وَتَقْدِيساً ، ثُمَّ قالَ لِلْحَجَرِ : انْفَلِقْ ، فَانْفَلَقَ ثَلاثَ فِلَقٍ ،

یکی از آنها قضیّه‌ای میان صفوان بن اُمیّه و عمیر بن وهب بود، وقتی عمیر نزد آنحضرت آمده وگفت : من برای خلاصی فرزندم اینجا آمدم بدو فرمود : تو دروغ می‌گویی ، بلکه حضور تو در اینجا فقط به جهت وعده‌ای است که تو در مجلس یادآوری کشته گان خود به کارزار بدر به او داده‌ای که مرا بکشی ودر ابتدا به جهت عیال وبدهی عذر آوردی ، ولی وقتی صفوان همهٔ آنها را تقبّل کرد تو نیز آمادهٔ انجام قتل من شدی ، وحال آمده‌ای تا نقشهٔ شوم خود را به انجام برسانی! وعمیر با شنیدن این کلام که جز او وصفوان هیچکس از آن مطّلع نبود ، زبان به تصدیق گشوده وگفت : من شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست واینکه تو فرستادهٔ خداوندی .

وای یهودیّ مانند این مطالب بسیار است وبی‌شمار .

عالم یهودیّ گفت : دربارهٔ حضرت عیسی عليه‌السلام می‌پندارند که او از گِل شبیه پرنده‌ای ساخته ودر آن می‌دمید وبه فرمان خداوند پرنده‌ای زنده می‌شد .

حضرت علیّ عليه‌السلام فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله شبیه اینکار را انجام داده ، آنحضرت در روز حنین سنگی را در دست گرفته بود که ما صدای تسبیح وتقدیس را از آن می‌شنیدیم ، سپس به سنگ گفت : شکافته شو! بی‌درنگ سه قطعه شد ،

نَسْمَعُ لِكُلٍّ فَلْقَةٍ مِنْها تَسْبِيحاً لايَسْمَعُ لِلْأُخْرىٰ .

وَلَقَدْ بَعَثَ إِلىٰ شَجَرَةٍ يَوْمَ الْبَطْحاءِ فَأَجابَتْهُ ، وَلِكُلِّ غُصْنٍ مِنْها تَسْبِيحٌ وَتَهْلِيلٌ وَتَقْدِيسٌ ، ثُمَّ قالَ لَها : انْشَقِّي ، فَانْشَقَّتْ نِصْفَيْنِ ، ثُمَّ قالَ لَها : الْتَزِقي ، فالْتَزَقَتْ ، ثُمَّ قالَ لَها : اشْهَدي لي بِالنُّبُوَّةِ ، فَشَهِدَتْ ثُمَّ قالَ لَها : ارْجِعي إِلىٰ مَكانِكِ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّقْدِيسِ فَفَعَلَتْ ، وَكانَ مَوْضِعُها جَنْبَ الْجَزّارينَ بِمَكَّةَ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ عِيسىٰ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ كانَ سَيّاحاً .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله كانَتْ سِياحَتُهُ فِي الْجِهادِ ، وَاسْتَنْفَرَ فِي عَشْرَ سِنينَ ما لا يُحْصىٰ مِنْ حاضِرٍ وَبادٍ ، وَأَفْنىٰ فِئاماً مِنَ الْعَرَبِ مِنْ مَبْعُوثٍ بِالسَّيْفِ لايُدارىٰ بِالْكَلامِ وَلا يَنامُ إِلاّ عَنْ دَمٍ ، وَلا يُسافِرُ إِلاّ وَهُوَ مُتَجَهِّزٌ لِقِتالِ عَدُوِّهِ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنَّ عِيسىٰ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ كانَ زاهِداً .

قالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام : لَقَدْ كانَ كَذلِكَ ، وَمُحَمَّدٌ صلّى الله عَلَيْهِ وآله أَزْهَدُ الأَنْبِياءِ علیهم‌السلام ،

وما از هر قطعه ؛ تسبیحی غیر از تسبیح دیگری می‌شنیدیم .

ونیز در روز بطحاء در پی درختی فرستاد وآن اجابت نمود ، وهرکدام از شاخه‌های آن به طُرُق مختلف تسبیح وتهلیل وتقدیس می‌کرد ، سپس به آن فرمود : دو نیم شو ، بی‌درنگ دو نیم شد ، سپس فرمود : به هم متّصل شو! فی الفور به هم وصل شد . سپس بدان فرمود : به نبوّت من شهادت بده! شهادت داد ، سپس فرمود : با تسبیح وتهلیل وتقدیس به مکان خود بازگرد ، پس بازگشت ، ومکانش در محلّ قصّابهای مکّه است .

عالم یهودیّ گفت : دربارهٔ عیسی می‌پندارند که بسیار أهل سفر وسیاحت بود .

حضرت علیه‌السلام فرمود : همینطوراست ، وسیاحت حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله در جهاد بود ، ومدّت ده سال اقدام به مجاهده وجنگ با أهل ضلال از حاضر وبادی نمود ، وهزاران عرب کافر را پس از اتمام حجّت با کلام ؛ از تیغ شمشیر گذراند ولحظه‌ای در این امر فروگذار نکرد ، وهیچ سفری را جز برای مقاتله ومجاهده ننمود .

عالم یهودیّ گفت : دربارهٔ عیسی می‌پندارند که زاهد بود .

حضرت فرمود : همینطور است ، وحضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله از تمام انبیاء زاهدتر بود ،

كانَ لَهُ ثَلاثُ عَشَرَةَ زَوْجَةً سِوىٰ مَنْ يُطيفُ بِهِ مِنَ الإِماءِ ، ما رُفِعَتْ لَهُ مائِدَةٌ قَطُّ وَعَلَيْها طَعامٌ ، وَلا أَكَلَ خُبْزَ بُرٍّ قَطُّ ، وَلا شَبِعَ مِنْ خُبْزِ شَعِيرٍ ثَلاثَ لَيالٍ مُتَوالِياتٍ قَطُّ ، تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ بِأَرْبَعَةِ دَراهِمَ ، ما تَرَكَ صَفْراءَ وَلا بَيْضاءَ مَعَ ما وُطِّيءَ لَهُ مِنَ الْبِلادِ ، وَمَكَّنَ لَهُ مِنْ غَنائِمِ الْعِبادِ ، وَلَقَدْ كانَ يُقْسِمُ في الْيَوْمِ الْواحِدِ ثَلاثَمِائَةِ أَلْفٍ وَأَرْبَعَمِائَةِ أَلْفٍ وَيَأْتِيهِ السّائِلُ بِالْعَشِيِّ فَيَقُولُ : وَالَّذي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ ما أَمْسىٰ في آلِ مُحَمَّدٍ صاعٌ مِنْ شَعِيرٍ ، وَلا صاعٌ مِنْ بُرٍّ ، وَلا دِرْهَمٌ ، وَلا دِينارٌ .

قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُ ما أَعْطَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيّاً دَرَجَةً وَلا مُرْسَلاً فَضِيلَةً إِلاّ وَقَدْ جَمَعَها لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَزادَ مُحَمَّداً ﷺ عَلَى الأَنْبِياءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَضْعافَ دَرَجاتٍ .

فَقالَ ابْنُ عَبّاسٍ لِعَلِيِّ بْنِ أَبي‌طالِبٍ عليه السلام : أَشْهَدُ يا أَبَاالْحَسَنِ أَنَّكَ مِنَ الرّاسِخينَ في الْعِلْمِ! .

او سیزده زوجه جز کنیزان داشت ، وهیچ سفره‌ای برایش پهن نشد که در آن گندم باشد ، واصلاً نان گندم تناول نفرمود ، واز نان جو هم سه روز متوالی سیر نخورد ، آنحضرت درحالی وفات یافت که زره او به چهار درهم در رهن فردی یهودیّ بود ، وبا تمام غنائمی که از فتوحات بدو رسید هیچ طلا ونقره‌ای باقی نگذاشت ، وآنحضرت در یک روز سیصد چهارصد هزار تقسیم کرد وهنگام غروب فردِ سائلی از او درخواست مال می‌کرد ومی‌فرمود : قسم به خدایی که محمّد را مبعوث فرموده هیچ مقداری از جو ونه گندم ونه درهم ونه دیناری تا بحال در آل محمّد به غروب نرسیده وباقی نمانده است .

عالم یهودیّ گفت : با این توضیحات من نیز شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست واعتراف می‌کنم که محمّد رسول خدا است ، وبه این مطلب اقرار می‌کنم که خداوند عزّوجلّ هیچ درجه وفضیلتی به انبیاء ومرسلین عطا نکرده جز آنکه همه‌اش را در محمّد جمع نموده است ، وچندین درجه او را بر جمیع انبیاء فزونی بخشیده است .

دراینجا ابن عبّاس به حضرت علیّ عليه السلام عرض کرد : ای أبوالحسن من شهادت می‌دهم که تو از راسخین در علم ودانش می‌باشی .

فَقالَ : وَيْحَكَ ، وَما لي لا أَقُولُ ما قُلْتَ في نَفْسِ مَنِ اسْتَعْظَمَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في عَظَمَتِهِ جَلَّتْ فَقالَ : «وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» .

«احْتِجاجُهُ علیه‌السلام عَلىٰ بَعْضِ الْيَهُودِ»
ـ وَغَيْرِهِ في أَنْواعٍ شَتّىٰ مِنَ الْعُلُومِ ـ

۱۲۸ ـ عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ الصّادِقِ علیه‌السلام قالَ : لَمّا هَلَكَ أَبُوبَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرَ ، خَرَجَ عُمَرُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَعَدَ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، إِنّي رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ وَأَنا عَلّامَتُهُمْ ، وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَني بِها أَسْلَمْتُ . قالَ : وَما هِيَ؟ قالَ : ثَلاثٌ ، وَثَلاثٌ ، وَ واحِدَةٌ ، فَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ ، وَ إِنْ كانَ في الْقَوْمِ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْشِدْني إِلَيْهِ ، قالَ : عَلَيْكَ بِذاكَ الشّابِّ ـ يَعْني عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ علیه‌السلام ـ .

حضرت أمیر علیه‌السلام فرمود : وای بر تو! چرا نگویم آنچه گفتم ؛ در حقّ کسی که خداوند عزّوجلّ او را عظیم داشته ؛ آنجا که فرموده : «وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»[1] .

«احتجاج حضرت أمیر علیه‌السلام بر یکی از یهودیان وغیر او»
«در انواع علوم»

۱۲۸ ـ از صالح بن عُقْبَه نقل است که از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است : وقتی أبوبکر وفات یافته وعمر را جانشین خود ساخت ، عمر بمسجد رفته وآنجا نشست ، در اینحال یک مردی به آنجا آمده وگفت : ای امیرمؤمنان من مردی یهودیّ واز افراد دانشمند ایشان می‌باشم ، وقصد دارم از شما سؤالاتی بپرسم که در صورت پاسخ به آنها اسلام خواهم آورد . عمر گفت : آنها چیست؟ گفت : سه تا ، وسه تا ، ویکی ، اگر مایل باشی بپرسم ، واگر در میان شما فردی عالمتر از تو هست مرا نزد او بفرست ، عمر گفت : مطلوب تو این جوان است ـ ومنظور حضرت أمیر علیه‌السلام بود ـ .

---

۱ ـ «وهر آینه تویی بر خویی بس بزرگ ـ قلم : ٤» .

فَأَتىٰ عَلِيّاً عليه السلام فَسَأَلَ ، فَقالَ لَهُ : لِمَ قُلْتَ : ثَلاثاً وَثَلاثاً وَواحِدَةً ، أَلا قُلْتَ سَبْعاً؟ قالَ : إِنِّي إِذاً لَجاهِلٌ ، إِنْ لَمْ تُجِبْني في الثَّلاثِ اكْتَفَيْتُ ، قالَ : فَإِنْ أَجَبْتُكَ تُسْلِمُ؟ قالَ : نَعَمْ . قالَ : سَلْ . قالَ : أَسْأَلُكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ ، وَأَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ ، وَأَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ؟

قالَ : يا يَهُودِيُّ ، أَنْتُمْ تَقُولُونَ : أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ ، الْحَجَرُ الَّذي في بَيْتِ الْمَقْدِسِ ، وَكَذَبْتُمْ ، هُوَ «الْحَجَرُ الأَسْوَدُ» الَّذي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام مِنَ الْجَنَّةِ .

قالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ ، إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَإِمْلاءِ مُوسىٰ عليهما السلام .

قالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام : وَأَمّا الْعَيْنُ ، فَأَنْتُمْ تَقُولُونَ : إِنَّ أَوَّلَ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ : الْعَيْنُ الَّتي بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ ، وَكَذَبْتُمْ ، وَهِيَ «عَيْنُ الْحَياةِ» الَّتي غَسَلَ فِيها مُوسىٰ النُّونَ ، وَهِيَ الْعَيْنُ الَّتي شَرِبَ مِنْها الْخِضْرُ ، وَلَيْسَ يَشْرَبُ مِنْها أَحَدٌ إِلاّ حَيّ .

قالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ ، إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَإِمْلاءِ مُوسىٰ عليهما السلام .

پس خدمت حضرت رسیده وسؤالش را تکرار کرد، آنحضرت فرمود: چرا گفتی سه تا وسه تا ویکی ، واز أوّل نگفتی هفت تا؟ گفت : در اینصورت فردی جاهل باشم ، اگر سه تای أوّل را پاسخ ندهی مرا کافی است ، فرمود : اگر به همه‌اش پاسخ دهم مسلمان می‌شوی؟ گفت : آری . فرمود : حال بپرس ، گفت : نامِ نخستین سنگی که بر روی زمین نهاده شد ، ونخستین چشمه‌ای که جوشید ، ونخستین درختی که روئید چیست؟

فرمود : ای یهودیّ ، شما قائلید که نخستین سنگ بر روی زمین سنگی است در بیت‌ـ المَقْدِس ، حال اینکه دروغ می‌گوئید ، آن همان حجر الأسودی است که با آدم از بهشت نازل شد .

یهودیّ گفت : بخدا که راست گفتی ، این‌مطلب به‌خطّ هارون واملای موسی است .

حضرت أمیر عليه السلام فرمود : وامّا نخستین چشمه ؛ شما قائلید که آن چشمه‌ای است در بیت‌المَقْدِس ، ودروغ می‌گویید ، وآن «چشمهٔ حیات» است ؛ همان که حضرت موسی شخص «نون» را در آن غسل داد ، وآن همان چشمه‌ای است که جناب خضر از آن نوشید ، وهرکه از آن می‌نوشید عمر جاودانی می‌یافت .

یهودیّ گفت : بخدا که راست گفتی ، این‌مطلب به‌خطّ هارون واملای موسی است .

قالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام : وَأَمّا الشَّجَرَةُ ، فَأَنْتُمْ تَقُولُونَ : إِنَّ أَوَّلَ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ الزَّيْتُونُ ، وَكَذَبْتُمْ ، هِيَ «الْعَجْوَةُ» نَزَلَ بِها آدَمُ علیه‌السلام مِنَ الْجَنَّةِ .

قالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ ، إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَإِمْلاءِ مُوسىٰ علیهما‌السلام .

قالَ : وَالثَّلاثُ الأُخْرىٰ : كَمْ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ مِنْ إِمامٍ هُدًى ، لايَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ؟

قالَ : اثْنا عَشَرَ إِماماً .

قالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ ، إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَإِمْلاءِ مُوسىٰ علیهما‌السلام .

قالَ : وَأَيْنَ يَسْكُنُ نَبِيُّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ؟

قالَ : فِي أَعْلاها دَرَجَةً ، وَأَشْرَفِها مَكاناً : فِي جَنّاتِ عَدْنٍ .

قالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ ، إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَإِمْلاءِ مُوسىٰ علیهما‌السلام .

قالَ : فَمَنْ يَنْزِلُ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ؟ قالَ : اثْنا عَشَرَ إِماماً .

قالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ ، إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَإِمْلاءِ مُوسىٰ علیهما‌السلام .

حضرت فرمود: وامّا نخستین درخت، شما قائلید که آن درخت زیتون است، ولی دروغ گفته‌اید، وآن درخت عجوه است که با آدم از بهشت نازل شد.

یهودیّ گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به‌خطّ هارون واملای موسی است.

وپرسید: وسه مسألهٔ دوم این است که این امّت چند امام هدایت شده دارند که اگر آنان را تنها گذارند هیچ زیانی متوجّه‌اشان نخواهد شد؟

حضرت فرمود: دوازده امام وپیشوا.

یهودیّ گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به‌خطّ هارون واملای موسی است.

وپرسید: پیامبر شما در کجای بهشت مأوی ومسکن می‌کند؟

فرمود: در بالاترین درجه، وشریفترین مکان؛ که همان جنّات عدن است.

یهودیّ گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به‌خطّ هارون واملای موسی است.

وپرسید: چه کسی در منزل او نازل می‌شود؟

فرمود: همان دوازده امام هدایت شده.

یهودیّ گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به‌خطّ هارون واملای موسی است.

قالَ : قَدْ بَقِيَتِ السّابِعَةُ . قالَ : كَمْ يَعِيشُ وَصِيُّهُ بَعْدَهُ؟ قالَ : ثَلاثِينَ سَنَةً . قالَ : ثُمَّ هُوَ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟ قالَ : يُضْرَبُ عَلىٰ قَرْنِهِ فَتَخْضِبُ لِحْيَتُهُ .

قالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ ، إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَإِمْلاءِ مُوسىٰ عليهما السلام . ثُمَّ أَسْلَمَ وَحَسُنَ إِسْلامُهُ .

۱۲۹ ـ وَعَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ : كُنْتُ جالِساً عِنْدَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَجاءَهُ ابْنُ الْكَوّاءِ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ، مَنِ الْبُيُوتُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»؟ .

قالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام : نَحْنُ الْبُيُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللهُ بِها أَنْ تُؤْتىٰ مِنْ أَبْوابِها ، نَحْنُ بابُ اللهِ وَبُيُوتُهُ الَّتِي يُؤْتىٰ مِنْهُ ، فَمَنْ بايَعَنا وَأَقَرَّ بِوِلايَتِنا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها ، وَمَنْ خالَفَنا

و پرسید : هفتمین سؤال باقی مانده ، و آن این است که وصیّ پیامبرتان چند سال پس از وفات او زندگی می‌کند؟

فرمود : سی سال .

پرسید : آیا به مرگ طبیعی می‌میرد یا به شهادت می‌رسد؟

فرمود : بر فرق سر او شمشیری وارد شده وریش او را به خون سر رنگین می‌سازد .

یهودیّ گفت : بخدا که راست گفتی ، این مطلب به‌خطّ هارون واملای موسی است! سپس آن یهودیّ به طریق نیکو مسلمان شد .

۱۲۹ ـ از اصبغ بن نباته نقل است که گفت : من خدمت حضرت أمیر علیه السلام نشسته بودم که ابن کَوّاء آمده وگفت :

ای أمیرالمؤمنین ، منظور خداوند عزّوجلّ از «بیوت» در آیهٔ «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»[1] کیست؟ .

فرمود : ما آن بیوتی هستیم که خداوند امر فرموده که از دربهای آنها وارد شوید ، ما بابهای خداوند وخانه‌هایی هستیم که از ما وارد می‌شوند ، پس هرکه با ما بیعت نموده وبه ولایت ما اعتراف نماید بی‌شکّ از دربهای آن خانه وارد شده ، وهرکه با ما مخالفت نموده

---

۱ ـ بقره ۱۸۹ .

وَفَضَّلَ عَلَيْنا غَيْرَنا فَقَدْ أَتىٰ الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها .

فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، «وَعَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيماهُمْ»؟ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : نَحْنُ أَصْحابُ الأَعْرافِ : نَعْرِفُ أَنْصارَنا بِسِيماهُمْ، وَنَحْنُ الأَعْرافُ يَوْمَ‌الْقِيامَةِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ ، فَلا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلاّ مَنْ عَرَفَنا وَعَرَفْناهُ ، وَلا يَدْخُلُ النّارَ إِلاّ مَنْ أَنْكَرَنا وَأَنْكَرْناهُ ، وَذلِكَ بِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَوْ شاءَ عَرَّفَ النّاسَ نَفْسَهُ حَتّىٰ يَعْرِفُوهُ وَحْدَهُ وَيَأْتُوهُ مِنْ بابِهِ ، وَلٰكِنَّهُ جَعَلَنا أَبْوابَهُ وَصِراطَهُ وَسَبِيلَهُ وَبابَهُ الَّذي يُؤْتىٰ مِنْهُ ، فَقالَ ـ فِيمَنْ عَدَلَ عَنْ وِلايَتِنا وَفَضَّلَ عَلَيْنا غَيْرَنا ـ فَإِنَّهُمْ : «عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ» .

ودیگری را بر ما تفضیل دهد به آن خانه‌ها از پشت وارد شده .

ابن کوّاء[1] پرسید : ای أمیرالمؤمنین تفسیر آیهٔ «وَعَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيماهُمْ»[2] چیست؟

حضرت فرمود : مائیم أصحاب أعراف ، یاران خود را از سیمایشان می‌شناسیم ، ودر روز قیامت مائیم آن اعرافی که میان بهشت ودوزخیم ، وهیچکس به بهشت وارد نشود جز آنکه ما را شناخته وما نیز او را بشناسیم ، وکسی به دوزخ نرود جز آنکه منکر ما بوده وما نیز او را انکار کنیم ، واگر خداوند خواسته بود که خود را به مردم تعریف کرده تا او را به یکتایی شناخته واز باب او درآیند همین کار را می‌کرد ، ولی پروردگار متعال ما را ابواب وصراط وسبیل خود وهمان بابی که از آن درآیند قرار داده است ، و دربارهٔ کسانی که از ولایت ما سرباز زده ودیگری را بر ما تفضیل دهند فرموده است که اینان «عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ»[3] .

---

۱ ـ نام او عبدالله بن أوفیٰ است ، ودر نقل ابن ندیم نامش اینگونه آمده : «ابن الکوّاء ، ونام او عبدالله بن عمرو از بنی‌یشکر بود ، او متخصّص در علم انساب واز شیعیان وأصحاب حضرت علیّ می‌باشد» ، وابن درید در کتاب «اشتقاق» پس از ذکر نام او ، وی را از خوارج خوانده وگفته : «او از أمیرالمؤمنین بسیار پرسش می‌کرد ، وآن به جهت لجاجت وعناد بود» .

۲ ـ اعراف ٤٦ . ۳ ـ «از راه راست بگردیده‌اند ـ مؤمنون : ٧٤» .

۱۳۰ ـ وَعَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ أَيْضاً قالَ : أَتىٰ ابْنُ الْكَوّاء أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام فَقالَ : وَاللهِ إِنَّ في كِتابِ اللهِ آيَةً اشْتَدَّتْ عَلىٰ قَلْبي ، وَلَقَدْ شَكَكْتُ في دِيني . فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام : ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ وَعَدَمَتْكَ! ما هِيَ ؟

قالَ : قَوْلُ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ : «وَالطَّيْرُ صافّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» ، فَما هٰذا الصَّفُّ؟ [وَما هٰذِهِ الطُّيُورُ؟] وَما هٰذِهِ الصَّلاةُ؟ وَما هٰذا التَّسْبِيحُ؟

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : وَيْحَكَ يا ابْنَ الْكَوّاء! إِنَّ اللهَ تَعالىٰ خَلَقَ الْمَلائِكَةَ عَلىٰ صُوَرٍ شَتّىٰ ، أَلا وَإِنَّ للهِ تَعالىٰ مَلَكاً في صُورَةِ دِيكٍ أَبَحَّ أَشْهَبَ ، بَراثِنُهُ في الأَرَضِينَ السُّفْلىٰ ، وَعَرْفُهُ مَثْنىٰ تَحْتَ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ ، لَهُ جَناحٌ بِالْمَشْرِقِ مِنْ نارٍ ، وَجَناحٌ بِالْمَغْرِبِ مِنْ ثَلْجٍ ، فَإِذا حَضَرَ وَقْتُ كُلِّ صَلاةٍ قامَ عَلىٰ بَراثِنِهِ ، ثُمَّ رَفَعَ عُنُقَهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ ، ثُمَّ صَفَقَ بِجَناحَيْهِ كَما تَصْفِقُ الدِّيكَةُ في مَنازِلِكُمْ ،

---

۱۳۰ ـ واز اصبغ بن نُباتَه نقل است که گفت: ابن کوّاء خدمت حضرت أمیر حاضر شده وگفت : بخدا سوگند که در قرآن آیه‌ای است که آنچنان بر قلب من سخت آمده که در دین خود به شکّ و تردید افتاده‌ام .

حضرت فرمود : مادرت مرگ وفنایت را ببیند! کدام آیه را می‌گویی؟

گفت : این فرمایش خداوند که : «وَالطَّيْرُ صافّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ»[1] مراد از صفّ چیست؟ [واین طیور کدامند؟] واین نماز وتسبیح چیست؟

حضرت أمیرالمؤمنین عَلَيْهِ السّلام فرمود : وای بر تو ای ابن کوّاء! خداوند متعال فرشتگان را بر صورتهای گوناگون خلق کرده ، این را بدان که خداوند را فرشته‌ای است به صورت خروس سپید بلندآواز که چنگال آن از زمینهای پائینی گذشته و تاج آن خروس به‌زیر عرش چسبیده و تا شده‌است ، وآن‌را دو بال‌است که یکی در مشرق از آتش ، ودیگری در مغرب از برف است ، پس هنگام هر نمازی بر چنگالهای خود ایستاده ؛ گردن خود را از زیر عرش بلند نموده ودوبال خود را همچون‌خروس در منازلتان به هم می‌زند ،

---

۱ ـ نور : ٤١ .

فَلا الَّذي مِنْ نارٍ يُذيبُ الثَّلْجَ ، وَلا الَّذي مِنَ الثَّلْجِ يُطْفِيءُ النّارَ ، ثُمَّ يُنادِي : «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ ، وَأَنَّ وَصِيَّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ ، سُبُّوحٌ ، قُدُّوسٌ ، رَبُّ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ» قالَ : فَتَصْفِقُ الدِّيكَةُ بِأَجْنِحَتِها في مَنازِلِكُمْ بِنَحْوٍ مِنْ قَوْلِهِ ، وَهُوَ قَوْلُ اللهِ تَعالىٰ : «كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» ، مِنَ الدِّيكَةِ في الأَرْضِ .

۱۳۱ ـ وَعَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ أَيْضاً قالَ : سَأَلَ ابْنُ الْكَوّاءِ أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام فَقالَ : أَخْبِرْني عَنْ بَصِيرٍ بِاللَّيْلِ بَصِيرٌ بِالنَّهارِ؟ وَعَنْ أَعْمىٰ بِاللَّيْلِ أَعْمىٰ بِالنَّهارِ؟ وَعَنْ أَعْمىٰ بِاللَّيْلِ بَصِيرٌ بِالنَّهارِ ، وَعَنْ أَعْمىٰ بِالنَّهارِ بَصِيرٌ بِاللَّيْلِ؟

فَقالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام : وَيْلَكَ سَلْ عَمّا يَعْنِيكَ ، وَلا تَسْأَلْ عَمّا لا يَعْنِيكَ ، وَيْلَكَ أَمّا بَصِيرٌ بِاللَّيْلِ بَصِيرٌ بِالنَّهارِ : فَهُوَ رَجُلٌ آمَنَ بِالرُّسُلِ وَالأَوْصِياءِ الَّذينَ مَضَوا ، وَبِالْكُتُبِ وَالنَّبِيِّينَ ، وَآمَنَ بِاللهِ وَنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَأَقَرَّ لي بِالْوِلايَةِ فَأَبْصَرَ في لَيْلِهِ وَنَهارِهِ .

در این وقت نه آن بالِ آتشین برف‌را آب می‌کند ، ونه بال برفی آتش را خاموش می‌سازد ، سپس ندا سر می‌دهد : «شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست ، یکتا است وبی شریک ، وشهادت می‌دهم که محمّد بنده ورسول او وسرور انبیاء است ، واینکه وصیّ او بهترین اوصیاء است ، سبّوح قدّوس ربّ الملائکة والرّوح» ، فرمود : در اینحال صوت آن خروس به منازل شما رسیده ودوبال خود را مانند همان فرمایش الهی : كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ بر هم می‌زند ودر زمین تسبیح می‌کند .

۱۳۱ ـ واز اَصبَغ بن نُباتَه نقل است که گفت : ابن کوّاء از أمیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید : آن کیست که شب وروز می‌بیند وآنکه شب وروز نمی‌بیند؟ وآنکه شب می‌بیند روز نمی‌بیند وآنکه روز نمی‌بیند وشب می‌بیند؟

حضرت فرمود : وای بر تو! چیزی بپرس که تورا نفعی رساند، وسؤال بیجا مپرس ، وای بر تو! امّا آنکه شب وروز می‌بیند فردی است که به تمام رسولان واوصیای گذشته وتمام کتب وانبیاء ایمان آورده ، وبه خداوند ونبیّ او محمّد نیز مؤمن است ، ونیز به ولایت من نیز معترف است ، او بینا در شب وروز است .

وَأَمّا أَعْمىٰ بِاللَّيْلِ أَعْمىٰ بِالنَّهارِ : فَرَجُلٌ جَحَدَ الأَنْبِياءَ وَالأَوْصِياءَ ، وَالْكُتُبَ الَّتي مَضَتْ ، وَأَدْرَكَ النَّبيَّ صلى الله عليه وآله فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ ، وَلَمْ يُقِرَّ بِوِلايَتي ، فَجَحَدَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَنَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله فَعَمِيَ بِاللَّيْلِ وَعَمِيَ بِالنَّهارِ .

وَأَمّا بَصِيرٌ بِاللَّيْلِ أَعْمىٰ بِالنَّهارِ : فَرَجُلٌ آمَنَ بِالأَنْبِياءِ وَالْكُتُبِ ، وَجَحَدَ النَّبيَّ صلى الله عليه وآله وَوِلايَتي وَأَنْكَرَني حَقِّي ، فَأَبْصَرَ بِاللَّيْلِ وَعَمِيَ بِالنَّهار .

وَأَمّا أَعْمىٰ بِاللَّيْلِ وَبَصِيرٌ بِالنَّهارِ : فَرَجُلٌ جَحَدَ الأَنْبِياءَ الَّذينَ مَضَوا ، وَالأَوْصِياءَ وَالْكُتُبَ ، وَأَدْرَكَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله ، فآمَنَ بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَآمَنَ بِإِمامَتي وَقَبِلَ وِلايَتي فَعَمِيَ بِاللَّيْلِ وَأَبْصَرَ بِالنَّهارِ .

وَيْلَكَ يا ابْنَ الْكَوّاء ، فَنَحْنُ بَنُو أَبي طالِبٍ ، بِنا فَتَحَ اللهُ الإِسْلامَ وَبِنا يَخْتِمُهُ .

قالَ الأَصْبَغُ : فَلَمّا نَزَلَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام مِنَ الْمِنْبَرِ تَبِعْتُهُ فَقُلْتُ : يا سَيِّدي يا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ قَوَّيْتَ قَلْبي بِما بَيَّنْتَ .

وامّا آنکه شبانه روز کور است فردی است که منکر تمام انبیاء واوصیاء وکتب گذشتگان است ، وبا اینکه رسولخدا صلى الله عليه وآله را درک نموده به او ایمان نیاورده ، وولایت مرا نیز قبول ندارد ، پس با اینکار خداوند عزّوجلّ وپیامبرش را انکار نموده است ، او کور شبانه روز است .

وامّا فرد بینا به شب وکور به روز فردی است که تمام انبیاء وکتب را قبول دارد ومنکر رسولخدا صلى الله عليه وآله بود وولایت وحقّ مرا قبول ندارد ، پس او بینای شب وکور به روز است .

وامّا فرد کور شب وبینای روز فردی است که منکر انبیای گذشته واوصیاء وکتب است ، ومحمّد صلى الله عليه وآله را درک وبدو وخداوند ایمان آورده وامامت مرا پذیرفته ، پس او کور به شب وبینای به روز است .

وای بر تو ای ابن کوّاء ، ما فرزندان أبوطالب هستیم ، توسّط ما خداوند اسلام را آغاز نموده وبه ما ختم می‌نماید .

اَصبَغ بن نُباتَه گوید : وقتی آنحضرت از منبر پایین آمد دنبال او رفته وعرض کردم : سرور من ای أمیرالمؤمنین با این سخنان دلم را قوی وتوانا فرمودی!

فَقالَ لي : يا أَصْبَغُ ، مَنْ شَكَّ في وِلايَتي فَقَدْ شَكَّ في إيمانِهِ ، وَمَنْ أَقَرَّ بِوِلايَتي فَقَدْ أَقَرَّ بِوِلايَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَوِلايَتي مُتَّصِلَةٌ بِوِلايَةِ اللهِ كَهاتَيْنِ ـ وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ ـ يا أَصْبَغُ ، مَنْ أَقَرَّ بِوِلايَتي فَقَدْ فازَ ، وَمَنْ أَنْكَرَ وِلايَتي فَقَدْ خابَ وَخَسِرَ وَهَوىٰ في النّارِ ، وَمَنْ دَخَلَ في النّارِ لَبِثَ فيها أَحْقاباً .

۱۳۲ ـ وَعَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ أَيْضاً قالَ : قامَ ابْنُ الْكَوّاءِ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبي‌طالِبٍ عليه‌السلام وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقالَ : يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْني عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ، أَنَبِيّاً كانَ أَمْ مَلَكاً؟ وَأَخْبِرْني عَنْ قَرْنَيْهِ ، أَمِنْ ذَهَبٍ كانا أَمْ مِنْ فِضَّةٍ؟

فَقالَ عَلَيْهِ السّلام : لَمْ يَكُنْ نَبِيّاً ، وَلا مَلَكاً ، وَ لَمْ يَكُنْ قَرْناهُ مِنْ ذَهَبٍ وَلا فِضَّةٍ ، وَلٰكِنَّهُ كانَ عَبْداً أَحَبَّ اللهَ فَأَحَبَّهُ اللهُ ، وَنَصَحَ للهِ فَنَصَحَ اللهُ لَهُ ، وَإِنَّما سُمِّيَ «ذا الْقَرْنَيْنِ»

أميرالمؤمنين علیّ عَلَيْهِ السّلام به من فرمود : ای اَصبَغ ، هرکه در ولایت من شکّ کند در ایمان خود به تردید افتاده ، وآنکه معترف به ولایت من باشد در اصل به ولایت خداوند اعتراف نموده ، وولایت من متّصل به ولایت خداوند همچون این دو انگشت ـ وآن دو را جمع فرمود ـ است ، هرکه به ولایت من اعتراف نماید پیروز وکامیاب است ، ومنکر آن ناکام وزیاندیده ومایل به آتش است ، وهر که به آتش رود سالهای سال در آن بماند .

۱۳۲ ـ واز اَصبَغ بن نُباتَه نقل است که گفت : پای منبر حضرت أميرالمؤمنين عليه‌السلام ، ابن کوّاء برخاسته وگفت :

ای أميرالمؤمنين ، ذوالقرنين که بود ، آیا پیغمبر بود یا فرشته؟ وبفرمایید که آیا دو قَرْن (برآمدگی) او از طلا بود یا نقره؟

حضرت فرمود : نه پیغمبر بود ونه فرشته ، ودو قرن او نه از طلا بود ونه از نقره ، بلکه او فقط بنده‌ای بود که خداوند را دوست داشته ومحبوب او شده بود ، برای خدا خیرخواهی می‌کرد ومورد توجّه حضرت حقّ بود ، ووجه تسمیهٔ او به ذوالقرنین این بود

لِأَنَّه دَعا قَوْمَهُ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَضَرَبُوهُ عَلىٰ قَرْنِهِ ، فَغابَ عَنْهُمْ حِيناً ثُمَّ عادَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبَ عَلىٰ قَرْنِهِ الآخَرِ وَفِيكُمْ مِثْلُهُ .

١٣٣ ـ وَعَنِ الصّادِقِ ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام ، أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كانَ ذاتَ يَوْمٍ جالِساً فِي الرَّحْبَةِ ، وَالنّاسُ حَوْلَهُ مُجْتَمِعُونَ ، فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ، أَنْتَ بِالْمَكانِ الَّذي أَنْزَلَ اللهُ بِهِ وَأَبُوكَ مُعَذَّبٌ فِي النّارِ!؟

که او قوم خود را به سوی خدا خواند ، وآنان بشدّت بر قرن او زدند ، پس مدّتی از میان آنان غایب شده سپس بسوی ایشان بازگشت واینبار بر قرن دیگرش زدند ، ودر میان شما مثل او موجود است .

مترجم گوید : در وجه شباهت حضرت أمیر عليه السلام به ذوالقرنین وجوهی چند گفته‌اند ، ابن‌اثیر در کتاب النّهایه گوید : از احادیث علیّ این است : «وَذَكَرَ قِصَّةَ ذِي الْقَرْنَيْنِ ثُمَّ قالَ : وَفِيكُمْ مِثْلُهُ» یعنی : «وپس از نقل سرگذشت ذوالقرنین گفت : ودر میان شما نیز مانند او می‌باشد» واین سخن را بگونه‌ای گفت که مرادش خود آنحضرت بود ، زیرا دو بار بر سر مبارکش ضربه وارد شد ، یکبار در روز خندق ودیگری بدست ابن ملجم ملعون» ، وجناب استاد غفّاریّ ـ أیّده الله ـ با استناد به آیهٔ مبارکهٔ : «إِنّا مَكَّنّا لَهُ فِي الأَرْضِ وَآتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً ـ إلىٰ ـ وَكانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً» وجه شباهت آنحضرت را به ذوالقرنین در این می‌بیند که : ذوالقرنین در آن چند روزی که قدرت را در دست گرفت تمام به خیر و صلاح مردم رفتار کرد ، وبه اصلاح خرابیها وخرابکاریها پرداخت ونظیر این اعمال بلکه بهتر از آن از امیرمؤمنان عليه السلام در ایّام قدرتش در این امّت به نصّ تاریخ صادر شد[1] .

١٣٣ ـ واز حضرت صادق از پدران گرامش عليهم السلام نقل است که أمیرالمؤمنین عليه السلام روزی در فضای مسجد نشسته بود ومردم گرد او جمع بودند که مردی برخاسته وگفت : ای أمیرالمؤمنین چطور می‌شود که شما در مکانی هستی که خداوند شما را در آن مکان فرو آورده ، درحالیکه پدر تو به آتش در عذاب است؟

---

١ ـ عیون أخبار الرّضا عليه السلام ، ج ١ ص ٦٦٩ ، آیهٔ مذکور در سورهٔ شریفهٔ کهف از شمارهٔ ٨٣ تا آخر آیهٔ مبارکهٔ ٩٨ می‌باشد .

فَقالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه‌السلام : مَهْ ، فَضَّ اللهُ فاكَ! وَالَّذي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيّاً ، لَوْ شَفَعَ أَبي في كُلِّ مُذْنِبٍ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ لَشَفَّعَهُ اللهُ فِيهِمْ ، أَأَبي مُعَذَّبٌ في النّارِ وَابْنُهُ قَسيمُ الْجَنَّةِ وَالنّارِ؟!! وَالَّذي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ نُورَ أَبي يَوْمَ الْقِيامَةِ لَيُطْفِيءُ أَنْوارَ الْخَلائِقِ كُلِّهِمْ إِلاّ خَمْسَةَ أَنْوارٍ : نُورَ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله ، وَ نُوري ، وَنُورَ الْحَسَنِ ، وَنُورَ الْحُسَيْنِ ، وَنُورَ تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ، فَإِنَّ نُورَهُ مِنْ نُورِنا ، خَلَقَهُ اللهُ تَعالىٰ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عليه‌السلام بِأَلْفَيْ عامٍ .

«احْتِجاجُهُ عليه‌السلام عَلىٰ مَنْ قالَ بِزَوالِ الأَدْواءِ بِمُداواةِ الأَطِبّاءِ دُونَ اللهِ سُبْحانَهُ»

ـ وَعَلىٰ مَنْ قالَ بِأَحْكامِ النُّجُومِ مِنَ الْمُنَجِّمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْكَهَنَةِ وَالسَّحَرَةِ ـ

١٣٤ ـ وَبِالإِسْنادِ الْمُقَدَّمِ ذِكْرُهُ عَنْ أَبي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعابِدينَ عليهما‌السلام أَنَّهُ قالَ : كانَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام قاعِداً ذاتَ يَوْمٍ ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْيُونانِيِّينَ الْمُدَّعينَ لِلْفَلْسَفَةِ وَالطِّبِّ ، فَقالَ لَهُ : يا أَبَاالْحَسَنِ ، بَلَغَني خَبَرُ صاحِبِكَ وَأَنَّبِهِ جُنُوناً ،

حضرت عليه‌السلام فرمود: خدا زبانت را ببُرَد! قسم به خدايى كه محمّد را به پيامبرى مبعوث فرمود ، اگر پدرم تمام گناهكاران زمين را شفاعت كند خداوند آنرا مى‌پذيرد ، مگر مى‌شود كه پدرم به آتش در عذاب باشد وفرزند او قسيم بهشت وجهنّم باشد؟! قسم به آنكه محمّد را به پيامبرى مبعوث فرمود بى‌شكّ نور پدرم در روز قيامت همهٔ انوار خلايق ؛ جز پنج نور : نور محمّد ونور من ونور حسن ونور حسين ونور نُه فرزند از اولاد حسين را خاموش وبى‌اثر مى‌سازد ، زيرا نور او از نور ما است ، خداوند آنرا دوهزار سال پيش از خلق آدم آفريده است .

«احتجاج آنحضرت بر فردى كه مدّعى بود بيمار از دارو شفا يابد نه از خدا»

«وبر منجّمان قائل به احكام ستاره‌ها ، وبر كاهنان وساحران»

١٣٤ ـ به اسناد مذكور در ابتداى كتاب از امام حسن عسكرىّ از جدّ بزرگوارش حضرت علىّ بن الحسين زين العابدين عليهما‌السلام نقل است كه فرمود : روزى أميرالمؤمنين عَلَيْهِ السّلام در مسجد نشسته بود كه مردى از اهالى يونان كه مدّعى فلسفه وطبّ بود خدمت آنحضرت رسيده وعرض كرد : اى أبوالحسن ، خبر جنون دوستت به من رسيده ،

وَجِئْتُ بِهِ لِأُعالِجَهُ فَلَحِقْتُهُ قَدْ مَضىٰ لِسَبِيلِهِ ، وَفاتَني ما أَرَدْتُ مِنْ ذٰلِكَ ، وَقَدْ قِيلَ لي أَنَّكَ ابْنُ عَمِّهِ وَصِهْرُهُ وَأَرىٰ بِكَ صُفاراً قَدْ عَلاكَ ، وَساقَيْنِ دَقِيقَيْنِ ، وَما أَراهُما تُقِلاّنِكَ .

فَأَمّا الصُّفارُ فَعِنْدي دَواؤُهُ ، وَأَمّا السّاقانِ الدَّقِيقانِ فَلا حِيلَةَ لي لِتَغْلِيظِهِما ، وَالْوَجْهُ أَنْ تَرْفُقَ بِنَفْسِكَ في الْمَشْيِ ، تُقَلِّلُهُ وَلاتُكْثِرُهُ ، وَفِيما تَحْمِلُهُ عَلىٰ ظَهْرِكَ وَتَحْتَضِنُهُ بِصَدْرِكَ ، أَنْ تُقَلِّلَها وَلا تُكْثِرَهُما فَإِنَّ ساقَيْكَ دَقِيقانِ لايُؤْمَنُ عِنْدَ حَمْلٍ ثَقِيلٍ انْقِصافُهُما .

وَأَمّا الصُّفارُ فَدَواؤُهُ عِنْدي وَهُوَ هٰذا ـ وَأَخْرَجَ دَواءً ـ وَقالَ : هٰذا لا يُؤْذِيكَ وَلا يَخْبِسُكَ وَلٰكِنَّهُ يَلْزِمُكَ حِمْيَةٌ مِنَ اللَّحْمِ أَرْبَعِينَ صَباحاً ثُمَّ يَزِيلُ صُفارَكَ .

فَقالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام : قَدْ ذَكَرْتَ نَفْعَ هٰذا الدَّواءِ لِصُفارِي ، فَهَلْ تَعْرِفُ شَيْئاً يَزِيدُ فِيهِ وَيَضُرُّهُ؟ فَقالَ الرَّجُلُ : بَلىٰ ، حَبَّةٌ مِنْ هٰذا ـ وَأَشارَ إِلىٰ دَواءٍ مَعَهُ ـ وَقالَ : إِنْ تَناوَلَهُ إِنْسانٌ وَبِهِ صُفارٌ أَماتَهُ مِنْ ساعَتِهِ ، وَإِنْ كانَ لا صُفارَ بِهِ صارَ بِهِ صُفارٌ حَتّىٰ يَمُوتَ في يَومِهِ .

آمدم تا درمانش کنم ولی خبر یافتم که وفات نموده ، وفرصتی که قصد آن را داشتم از دستم رفت ، وبه من گفته‌اند که تو پسر عمو وداماد اویی ، اکنون رنگ زرد تو نشان از صفرا دارد ، ودو ساق پای شما بسیار نازک شده ، وفکر نمی‌کنم توان بارسنگین را داشته باشد .

امّا مریضی صفرا ؛ دارویش را دارم ، ولی در بهبودی وضخیم شدن ساق پای شما مرا هیچ قدرتی نیست ، وصلاح آن است که با آن در راه رفتن مدارا کرده وکمتر از آن کار بکشی ، وکمتر بار بر پشت وسینه‌ات گذاری ، زیرا دو ساق پای شما بسیار باریک شده وهیچ ایمنی نیست که در صورت عدم رعایت شکسته شود .

ولی صفرای شما دارویش این است ـ ودارو را خارج نموده ـ وگفت :

این دارو هیچ اذیّت وفسادی ندارد ، وفقط باید تا چهل روز از گوشت پرهیز کنی در اینصورت صفرایت بهبود خواهد یافت .

حضرت أمیر علیه السلام بدو فرمود : اینها که از دارویت گفتی موجب کم شدن وبهبود زردی من‌است آیا دارویی داری که آنرا تشدید کرده وبه آن زیان رساند؟! مرد یونانیّ گفت : آری ؛ یک حبّه از این ؛ وآنرا نشان داد ، وگفت : اگر فرد مبتلا به صفرا آن را بخورد بی‌درنگ خواهد مرد ، واگر به آن مبتلا نباشد حتماً گرفتار آن بیماری خواهد شد وهمان روز بمیرد .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : فَأَرِني هٰذا الضّارَّ ، فَأَعْطاهُ إِيّاهُ .

فَقالَ لَهُ : كَمْ قَدْرُ هٰذا؟ قالَ : قَدْرُ مِثْقالَيْنِ سَمٌّ ناقِعٌ ، قَدْرُ كُلِّ حَبَّةٍ مِنْهُ يَقْتُلُ رَجُلاً .

فَتَناوَلَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام فَقَمَحَهُ وَعَرَقَ عَرَقاً خَفِيفاً ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَرْتَعِدُ وَيَقُولُ في نَفْسِهِ : الآنَ أُؤْخَذُ بِابْنِ أَبي طالِبٍ ، وَيُقالُ لي : قَتَلْتَهُ وَلا يُقْبَلُ مِنِّي قَوْلي : إِنَّهُ هُوَ الْجاني عَلىٰ نَفْسِهِ .

فَتَبَسَّمَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه‌السلام وَقالَ : يا عَبْدَاللهِ ، أَصَحَّ ما كُنْتُ بَدَناً الآنَ ، لَمْ يَضُرَّني ما زَعَمْتَ أَنَّهُ سَمٌّ .

ثُمَّ قالَ : فَغَمِّضْ عَيْنَيْكَ ، فَغَمَّضَ ثُمَّ قالَ : افْتَحْ عَيْني فَفَتَحَ ، وَنَظَرَ إِلىٰ وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبي‌طالِبٍ عليه‌السلام فَإِذا هُوَ أَبْيَضُ أَحْمَرُ مُشْرَبُ حُمْرَةٍ فَارْتَعَدَ الرَّجُلُ لَمّا رَآهُ وَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه‌السلام وَقالَ : أَيْنَ الصُّفارُ الَّذي زَعَمْتَ أَنَّهُ بي؟

فَقالَ : وَاللهِ لَكَأَنَّكَ لَسْتَ مَنْ رَأَيْتُ ، قَبْلُ كُنْتَ مُصْفَرّاً ، فَأَنْتَ الآنَ مُوْرِدٌ .

حضرت أمير عليه‌السلام فرمود : اين داروى زيان آور را به من ده . پس آنرا به وى داد .

فرمود : چه مقدار كارى است؟ گفت : دو مثقال از آن سمّى كشنده است ، وهر حبّه از آن قادر است يک مرد را از پاى درآورد .

پس آنحضرت حبّه را از وى گرفته وقورت داد وبدنبال آن ؛ عرق سبكى نمود ، با ديدن اين صحنه مرد يونانىّ به هراس افتاده وگفت : اگر او بميرد مرا بازداشت نموده وخواهند گفت من اورا به‌قتل رسانده‌ام وهرگز نپذيرند كه او خود دست به اين كار زده!!.

پس آنحضرت خنده وتبسّمى فرموده وگفت : اى بندهٔ خدا! اكنون از قبل سرحال‌ترم ، وآنچه تو آنرا سمّ پنداشتى هيچ زيانى به من نرساند .

سپس فرمود : چشمانت را ببند ، او بست ، گفت : باز كن ، او چشمانش را باز كرده وبه چهرهٔ آنحضرت نگريسته ديد رنگ آنحضرت از زردى برگشته وسفيد وسرخ شده ، از ديدن اين صحنه بخود لرزيده وترسيد ، حضرت أمير پس از لبخندى فرمود : پس آن زردى كه در صورت من ديدى كجا است؟!

گفت : بخدا گويا تو آن نيستى كه من ديدم ، پيش از اين زرد بودى واكنون همچون گل سرخ شده‌اى!!.

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : فَزالَ عَنِّي الصُّفارُ بِسَمِّكَ الَّذي تَزْعَمُ أَنَّهُ قاتِلي .

وَأَمّا ساقاي هاتانِ ـ وَمَدَّ رِجْلَيْهِ وَكَشَفَ عَنْ ساقَيْهِ ـ فَإِنَّكَ زَعَمْتَ أَنِّي أَحْتاجُ إِلىٰ أَنْ أَرْفُقَ بِبَدَنِي في حَمْلِ ما أَحْمِلُ عَلَيْهِ ، لِئَلاّ يَنْقَصِفُ السّاقان ، وَأَنا اُرِيكَ أَنَّ طِبَّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ خِلافُ طِبِّكَ ، وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ اُسْطُوانَةِ خَشَبٍ عَظِيمَةٍ، عَلىٰ رَأْسِها سَطْحُ مَجْلِسِهِ الَّذي فِيهِ ، وَفَوْقَهُ حُجْرَتانِ ، إِحْداهُما فَوقَ الاُخْرىٰ ، وَحَرَّكَها فَاحْتَمَلَها فَارْتَفَعَ السَّطْحُ وَالْحِيطانُ وَفَوْقَهُما الْغُرْفَتانِ ، فَغَشِيَ عَلَى الْيُونانِيِّ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : صُبُّوا عَلَيْهِ ماءً فَأَفاقَ وَهُوَ يَقُولُ : وَاللهِ ما رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ عَجَباً .

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام : هٰذِهِ قُوَّةُ السّاقَيْنِ الدَّقِيقَيْنِ وَاحْتِمالُهُما ، أَفي طِبِّكَ هٰذا يا يُونانِيُّ؟

فَقالَ الْيُونانِيُّ : أَمِثْلُكَ كانَ مُحَمَّدٌ؟ فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : وَهَلْ عِلْمي إِلاّ مِنْ عِلْمِهِ؟ وَعَقْلي إِلاّ مِنْ عَقْلِهِ؟ وَقُوَّتي إِلاّ مِنْ قُوَّتِهِ؟ لَقَدْ أَتاهُ ثَقَفِيٌّ كانَ أَطَبَّ الْعَرَبِ ، فَقالَ لَهُ : إِنْ كانَ بِكَ جُنُونٌ داوَيْتُكَ .

حضرت فرمود : با همان سمّی که فکر کردی مرا خواهد کشت آن زردی از بین رفت! .

وامّا دو ساق باریک من ـ و پایش را جلو داده وجامه را بالا زد ـ به نظر تو باید با آنها در حمل بار مدارا کنم تا به آنها فشار نیامده ونشکند ، ولی من به تو نشان خواهم داد که طبّ خداوند از طبّ تو برتر است ، در اینحال حضرت وزنه‌ای بسیار سنگین خارق عادت را بر سر نهاد وحرکت کرد ، با دیدن این صحنه حال غش وبیهوشی به مرد یونانی دست داده وافتاد!! .

حضرت فرمود : برویش آب بریزید ، پس به هوش آمده درحالیکه می‌گفت : بخدا که همچون امروز اینچنین صحنهٔ عجیبی ندیده بودم!! .

حضرت فرمود : این قدرت همان دو ساق باریکی است که دیدی ، ای مرد یونانیّ آیااین در طبّ تو یافت می‌شود؟!

یونانیّ گفت : آیا محمّد نیز همچون تو بود؟

فرمود : آیا علم وعقل وقوّت من جز از وجود مبارک آنحضرت می‌باشد؟! یادم هست که مردی ثقفی که در علم طبّ سرآمد همگان بود نزد آنحضرت آمده وگفت : اگر شما دچار جنون هستید من قادر به درمان آن هستم؟

فَقالَ لَهُ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله : أَتُحِبُّ أَنْ أُرِيكَ آيَةً تَعْلَمُ بِها غِنايَ عَنْ طِبِّكَ وَحاجَتَكَ إِلىٰ طِبِّي؟ قالَ : نَعَمْ ، قالَ : أَيُّ آيَةٍ تُرِيدُ؟ قالَ : تَدْعُو ذلِكَ الْعَذْقَ ـ وَأَشارَ إِلىٰ نَخْلَةٍ سَحُوقٍ ـ فَدَعاها ، فَانْقَلَعَ أَصْلُها مِنَ الأَرْضِ وَهِيَ تَخُدُّ الأَرْضَ خَدّاً حَتّىٰ وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ .

فَقالَ لَهُ : أَكْفاكَ؟ قالَ : لا . قالَ : فَتُرِيدُ ما ذا؟ قالَ : تَأْمُرُها أَنْ تَرْجِعَ إِلىٰ حَيْثُ جاءَتْ مِنْهُ ، وَتَسْتَقِرَّ فِي مَقَرِّها الَّذي انْقَلَعَتْ مِنْهُ . فَأَمَرَها ، فَرَجَعَتْ ، وَاسْتَقَرَّتْ فِي مَقَرِّها.

فَقالَ الْيُونانِيُّ ـ لِأَمِيرِالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام ـ : هٰذا الَّذي تَذْكُرُهُ عَنْ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله غائِبٌ عَنِّي ، وَأَنا أَقْتَصِرُ مِنْكَ عَلىٰ أَقَلَّ مِنْ ذلِكَ ، أَنا أَتَباعَدُ عَنْكَ فَادْعُني وَأَنا لا أَخْتارُ الإِجابَةَ ، فَإِنْ جِئْتَ بِي إِلَيْكَ فَهِيَ آيَةٌ .

قالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام : إِنَّما يَكُونُ آيَةً لَكَ وَحْدَكَ ، لِأَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ نَفْسِكَ أَنَّكَ لَمْ تُرِدْهُ وَإِنِّي أَزَلْتُ اخْتِيارَكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ باشَرْتَ مِنِّي شَيْئاً أَوْ مِمَّنْ أَمَرْتُهُ بِأَنْ يُباشِرَكَ ، أَوْ مِمَّنْ قَصَدَ إِلىٰ اخْتِيارِكَ وَ إِنْ لَمْ آمُرْهُ ، إِلاّ ما يَكُونُ مِنْ قُدْرَةِ اللهِ الْقاهِرَةِ ، وَأَنْتَ يا يُونانِيُّ يُمْكِنُكَ

رسولخدا ـ صلّی الله عَلَیْهِ وآله ـ در جواب فرمود: آیا مایلی معجزه‌ای به تو بنمایانم تا به خوبی دریابی که هیچ نیازی به طبّ تو ندارم؟ . گفت : آری . فرمود : چه معجزه‌ای می‌خواهی؟ گفت : آن درخت خرمای دور را فراخوان تا از ریشه درآمده وکشان کشان نزد تو آید .

حضرت فرمود : همین تو را بس است؟ گفت : نه . فرمود : چه می‌خواهی؟ گفت : سپس آنرا امر کن که به جای خود برگشته وداخل همان زمینی شود که از ریشه درآمده بود . پس معجزهٔ آن طبیب مو به مو انجام شد .

یونانیّ گفت : این واقعه که از محمّد نقل می‌کنی من در آنجا حاضر نبودم که بپذیرم ، ولی من درخواست کمتری از تو دارم ، من از تو دور می‌شوم ، مرا بخوان ، واگر با اینکه می‌توانم تو را اجابت نکنم دعوت تو را پذیرفتم ، این معجزه خواهد بود .

حضرت فرمود : این تنها معجزه‌ای برای تو خواهد بود ، زیرا تو از جانب خود بدان واقفی که آنرا اراده نکردی ، ومن اختیار تو را زایل خواهم ساخت بی آنکه از من چیزی خواسته‌باشی ، تا آن را فقط معجزه‌ای از قدرت قاهرهٔ خداوند بدانی ، و ای یونانی ممکن است که تو

أَنْ تَدَّعي وَيُمْكِنُ غَيْرَكَ أَنْ يَقُولَ : إِنِّي وَاطَأْتُكَ عَلىٰ ذلِكَ ، فَاقْتَرِحْ إِنْ كُنْتَ مُقْتَرِحاً ما هُوَ آيَةٌ لِجَميعِ الْعالَمينَ .

قالَ لَهُ الْيُونانِيُّ : إِنْ جَعَلْتَ الاقْتِراحَ إِلَيَّ فَأَنا أَقْتَرِحُ أَنْ تَفْصُلَ أَجْزاءَ تِلْكَ النَّخْلَةِ ، وَتُفَرِّقَها وَتُباعِدَ ما بَيْنَها ، ثُمَّ تَجْمَعُها وَتُعيدُها كَما كانَتْ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : هٰذِهِ آيَةٌ وَأَنْتَ رَسُولي إِلَيْها ـ يعني إِلَى النَّخْلَةِ ـ فَقُلْ لَها : إِنَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله يَأْمُرُ أَجْزاءَكَ أَنْ تَتَفَرَّقَ وَتَتَباعَدَ .

فَذَهَبَ فَقالَ لَها ذلِكَ ، فَتَفاصَلَتْ ، وَتَهافَتَتْ ، وَتَنَثَّرَتْ ، وَتَصاغَرَتْ أَجْزاؤُها ، حَتّىٰ لَمْ يُرَ لها عَيْنٌ وَلا أَثَرٌ ، حَتّىٰ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ هُناكَ نَخْلَةٌ قَطُّ .

فَارْتَعَدَتْ فَرائِصُ الْيُونانِيِّ وَقالَ : يا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ ، قَدْ أَعْطَيْتَني اقْتِراحي الأَوَّلَ ، فَأَعْطِني الآخِرَ ، فَأْمُرْها أَنْ تَجْتَمِعَ وَتَعُودَ كَما كانَتْ ، فَقالَ : أَنْتَ رَسُولي إِلَيْها فَعُدْ وَقُلْ لَها : يا أَجْزاءَ النَّخْلَةِ إِنَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله يَأْمُرُكَ أَنْ تَجْتَمِعي كَما كُنْتِ وَأَنْ تَعُودي .

یا دیگری ادّعا کند که با هم تبانی کرده‌ایم ، پس درخواست معجزه‌ای بنما که آیت ونشانه‌ای برای همهٔ جهانیان باشد .

یونانیّ گفت : حال که اختیار را به دست من گذاردی اقتراح واستدعای من این است که اجزا وشاخه‌های این درخت خرما را از یکدیگر جدا ساخته پراکنده کنی ، سپس فرمان دهی همه به مکان سابق خود بازگشته وبه شکل سابق خود برگردند .

حضرت فرمود : این معجزه‌ای است که تو رسول من به آن درخت خرمایی ، به آن بگو : وصیّ محمّد رسولخدا به اجزایت امر می‌کند که جدا شده از هم دور شود! .

پس یونانی رفته وهمانها گفت ، ناگهان مو به مو همان که خواسته بود انجام شد بطوری که هیچ اثری از آن درخت در آنجا نماند ، گویی اصلاً درختی آنجا نبوده! .

با دیدن این صحنه لرزه بر اندام او افتاده وگفت : ای وصیّ محمّد رسولخدا ، استدعای أوّل مرا انجام دادی ، استدعای دیگری دارم ، از آن بخواه که به جای نخست خود رفته وهمهٔ اجزایش جمع گردد ، حضرت فرمود : تو رسول من در اینکاری ، به آن بگو : وصیّ محمّد رسولخدا تو را امر می‌کند مانند حالت نخست خود جمع شده وبه جای أوّل خود بازگردی .

فَنادىٰ الْيُونانيُّ فَقالَ ذلِكَ ، فَارْتَفَعَتْ في الْهَواءِ كَهَيْئَةِ الْهَباءِ الْمَنْثُورِ ، ثُمَّ جُعِلَتْ تَجْتَمِعُ جُزْءاً جُزْءاً مِنْها ، حَتّىٰ تَصَوَّرَ لَها الْقُضْبانُ ، وَالأَوْراقُ ، وَأُصُولُ السَّعَفِ وَشَمارِيخُ الأَعْذاقِ ، ثُمَّ تَأَلَّفَتْ ، وَتَجَمَّعَتْ ، وَاسْتَطالَتْ ، وَعَرَضَتْ ، وَاسْتَقَرَّ أَصْلُها في مَقَرِّها ، وَتَمَكَّنَ عَلَيْها ساقُها وَتَرَكَّبَ عَلَى السّاقِ قُضْبانُها ، وَعَلَى الْقُضْبانِ أَوْراقُها ، وَفي أَمْكِنَتِها أَعْذاقُها ، وَكانَتْ في الابْتِداءِ شَمارِيخُها مُتَجَرَّدَةً لِبُعْدِها مِنْ أَوانِ الرُّطَبِ ، وَالْبُسْرِ ، وَالْخَلالِ .

فَقالَ الْيُونانيُّ : وَأُخْرىٰ أُحِبُّها أَنْ تَخْرُجَ شَمارِيخُها خَلالَها ، وَتَقْلِبَها مِنْ خُضْرَةٍ إِلىٰ صُفْرَةٍ وَحُمْرَةٍ ، وَتَرْطِيبٍ وَبُلُوغِ إِناهُ ، لِتَأْكُلَ وَتُطْعِمُني وَمَنْ حَضَرَكَ مِنْها .

فَقالَ عَلِيٌّ علیه السلام : أَنْتَ رَسُولي إِلَيْها بِذلِكَ ، فَمُرْها بِهِ .

فَقالَ لَها الْيُونانيُّ ما أَمَرَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ علیه السلام فَأَخَلَّتْ ، وَأَبْسَرَتْ ، وَاصْفَرَّتْ ، وَاحْمَرَّتْ ، وَتَرَطَّبَتْ ، وَثَقُلَتْ أَعْذاقُها بِرُطَبِها .

فَقالَ الْيُونانيُّ : وَأُخْرىٰ أُحِبُّها تُقَرِّبُ بَيْنَ يَدَيَّ أَعْذاقَها ، أَوْ تُطَوِّلُ يَدِي لِتَناوَلَها ، وَأَحَبُّ شَيْءٍ إِلَيَّ أَنْ تُنْزِلَ إِلَيَّ إِحْداهُما ، وَتُطَوِّلَ يَدي إِلىٰ الأُخْرىٰ الَّتي هِيَ أُخْتُها .

یونانیّ این ندا سر داد ، ناگهان بادی برخاسته وتمام آن اجزای درخت خرما به هم پیوسته وشاخ وبرگ گرد آمده ومانند أوّل گردید .

مرد یونانیّ گفت : معجزهٔ دیگری استدعا دارم که خوشه‌ها وخرمای نارس خود را خارج ساخته ورنگ آن از سبزی به زردی وسرخی شده ورطب گشته برسد ، وما با هر که در محضر شما حاضر باشد از آن خرما تناول کنیم .

حضرت فرمود : تو رسول من به آن هستی ، آنچه خواستی به آن امر کن .

پس مرد یونانی همان که أمیرالمؤمنین علیه السلام امر نمود به زبان آورد ، وهمه مو به مو انجام شد بطوری که خوشه‌های خرما بر شاخه سنگینی می‌کرد .

یونانیّ گفت : واستدعای دیگری دارم ، که خوشه‌های آنرا نزدیک من آری ، یا دستم را دراز کنی تا به آنها برسد ، وخواست من انجام یکی از آن دو خواسته است ، واینکه هر دو دست مرا دراز نمایی .

فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : مُدَّ الْيَدَ الَّتي تُريدُ أَنْ تَنالَها وَقُلْ : يا مُقَرِّبَ الْبَعِيدِ ، قَرِّبْ يَدي مِنْها ، وَاقْبِضِ الأُخْرىٰ الَّتي تُريدُ أَنْ يَنْزِلَ الْعِذْقُ إِلَيْها وَقُلْ : يا مُسَهِّلَ الْعَسيرِ ، سَهِّلْ لي تَناوُلَ ما يَبْعُدُ عَنِّي مِنْها .

فَفَعَلَ ذلِكَ وَقالَهُ ، فَطالَتْ يُمْناهُ فَوَصَلَتْ إِلَى الْعِذْقِ ، وَانْحَطَّتِ الأَعْذاقُ الأُخَرُ فَسَقَطَتْ عَلَى الأَرْضِ وَقَدْ طالَتْ عَراجِينُها .

ثُمَّ قالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : إِنَّكَ إِنْ أَكَلْتَ مِنْها وَ لَمْ تُؤْمِنْ بِمَنْ أَظْهَرَ لَكَ عَجائِبَها ، عَجَّلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْكَ مِنَ الْعُقُوبَةِ الَّتي يَبْتَلِيكَ بِها ما يَعْتَبِرُ بِهِ عُقَلاءُ خَلْقِهِ وَجُهّالُهُمْ .

فَقالَ الْيُونانِيُّ : إِنِّي إِنْ كَفَرْتُ بَعْدَ ما رَأَيْتُ فَقَدْ بالَغْتُ في الْعِنادِ ، وَتَناهَيْتَ في التَّعَرُّضِ لِلْهَلاكِ أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ خاصَّةِ اللهِ ، صادِقٌ في جَمِيعِ أَقاوِيلِكَ عَنِ اللهِ ، فَأْمُرْني بِما تَشاءُ أُطِعْكَ .

قالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام : آمُرُكَ أَنْ تُقِرَّ لِلهِ بِالْوَحْدانِيَّةِ ، وَتَشْهَدَ لَهُ بِالْجُودِ وَالْحِكْمَةِ

فرمود : آن دستی که برای چیدن می‌خواهی دراز کرده وبگو : ای نزدیک کنندهٔ دور دست مرا به آن نزدیک فرما، ودست دیگری که می‌خواهی خوشه را با آن بگیری کشیده وبگو : ای آسان کنندهٔ سختی ، دسترسی بدانچه از من دور است را آسان فرما! .

پس همان کرد وهمان گفت ، پس دو دستش دراز شده وبه خوشه رسید ، وخوشهٔ دیگر از درخت خرما ساقط گشته بر زمین افتاد وچوب آن خوشه دراز شده مانند نهال در پیش یونانی راست بایستاد! .

سپس حضرت فرمود : اگر آنرا تناول کنی وبدانچه از معجزات از من دیدی ایمان نیاوری ، خداوند تو را به اشدّ مجازات عقوبت خواهد کرد تا مایهٔ عبرت افراد عاقل وجاهل از خلق او گردی! .

یونانیّ گفت : اگر من اینچنین کنم مسلّماً ره عناد پیموده وخود را در معرض هلاک ونابودی انداخته‌ام ، اکنون من شهادت می‌دهم که تو از خواصّ خداوند بوده ، وهرچه از خداوند گفتی همه حقیقت است ، پس هرچه می‌خواهی امر کن تا اطاعتت نمایم .

فرمود : تورا امر می‌کنم که‌اعتراف بیکتایی خداوند کنی ، وشهادت به جود وحکمت او داده

وَتُنَزِّهَهُ عَنِ الْعَبَثِ وَالْفَسادِ ، وَعَنْ ظُلْمِ الإِماءِ وَالْعِبادِ ، وَتَشْهَدَ أَنَّ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله الَّذي أَنا وَصِيُّهُ سَيِّدُ الأَنامِ ، وَأَفْضَلُ رُتْبَةٍ في دارِالسَّلامِ ، وَتَشْهَدَ أَنَّ عَلِيّاً الَّذي أَراكَ ما أَراكَ ، وَأَوْلاكَ مِنَ النِّعَمِ ما أَوْلاكَ ، خَيْرُ خَلْقِ اللهِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ، وَأَحَقُّ خَلْقِ اللهِ بِمَقامِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله بَعْدَهُ ، وَبِالْقِيامِ بِشَرايِعِهِ وَأَحْكامِهِ ، وَتَشْهَدَ أَنَّ أَوْلِياءَهُ أَوْلِياءُ اللهِ ، وَأَعْداءَهُ أَعْداءُ اللهِ ، وَأَنَّ الْمُؤْمِنينَ الْمُشارِكينَ لَكَ فِيما كَلَّفْتُكَ ، الْمُساعِدينَ لَكَ عَلىٰ ما بِهِ أَمَرْتُكَ ، خَيْرُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَصَفْوَةُ شِيعَةِ عَلِيٍّ .

وَآمُرُكَ أَنْ تُواسِيَ إِخْوانَكَ الْمُطابِقينَ لَكَ عَلىٰ تَصْدِيقِ مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه وآله ، وَتَصْدِيقِي وَالانْقِيادَ لَهُ وَ لِيَ ، مِمّا رَزَقَكَ اللهُ وَفَضَّلَكَ عَلىٰ مَنْ فَضَّلَكَ بِهِ مِنْهُمْ ، تَسُدُّ فاقَتَهُمْ ، وَتَجْبُرُ كَسْرَهُمْ وَخَلَّتَهُمْ ، وَمَنْ كانَ مِنْهُمْ في دَرَجَتِكَ في الإِيمانِ ساوَيْتَهُ مِنْ مالِكَ بِنَفْسِكَ ، وَمَنْ كانَ مِنْهُمْ فاضِلاً عَلَيْكَ في دِينِكَ آثَرْتَهُ بِمالِكَ عَلىٰ نَفْسِكَ ، حَتّىٰ يَعْلَمَ اللهُ

وپروردگار را از هر عبث وفساد وظلم به بندگان از زن ومرد بری ومنزّه بدانی ، واینکه محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن کسی است که من وصیّ او ؛ که سیّد آدمیان است می‌باشم ، واینکه آنحضرت برخوردار از بالاترین درجه در دار السّلام است ، وشهادت دهی که علیّ ؛ همو که این معجزات به تو نمایان ساخته وتو را متولّی نعمتها و والیِ اَمرِ خود نمود : بهترین خلق خدا پس از محمّد رسولخدا است ، واینکه او از همهٔ مردم پس از وفات پیامبر به جانشینی او وعمل به شرایع واحکامش شایسته‌تر است ، وشهادت دهی که دوستان او دوستان خدا ، ودشمنانش دشمنان خدایند ، واینکه سایر مؤمنین شریک با تو در آنچه تکلیفت نمودم ؛ یار ویاور تو در اوامر من هستند ، ایشان بهترین افراد امّت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله وپاکترین پیروان من می‌باشند .

وتو را امر می‌کنم که با برادران دینی خود که مانند تو ؛ محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله ومرا تصدیق نموده ومطیع فرمان او ومنند ، در آنچه خداوند روزیت ساخته ومشمول فضل‌خود ساخته برابری ومواسات کنی ، فقرشان را مرتفع نموده ، وخلاصه به دادشان برسی ، واز میانشان هرآنکه با تو در ایمان برابر است مالت را با او مساوی تقسیم کنی ، وآنکه بر تو در اُموردینی افضل وبرتر است مالت را برایش ایثار کنی ، تا با اینکار بر حضرت حقّ معلوم گردد که

مِنْكَ أَنَّ دِينَهُ آثَرُ عِنْدَكَ مِنْ مالِكَ ، وَأَنَّ أَوْلِياءَهُ أَكْرَمُ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِكَ وَعِيالِكَ .

وَآمُرُكَ أَنْ تَصُونَ دِينَكَ ، وَعِلْمَنا الَّذي أَوْدَعْناكَ ، وَأَسْرارَنا الَّتي حَمَّلْناكَ ، وَلا تُبْدِ عُلُومَنا لِمَنْ يُقابِلُها بِالْعِنادِ ، وَيُقابِلُكَ مِنْ أَجْلِها بِالشَّتْمِ ، وَاللَّعْنِ ، وَالتَّناوُلِ مِنَ الْعِرضِ وَالْبَدَنِ ، وَلا تَفْشِ سِرَّنا إِلىٰ مَنْ يَشْنَعُ عَلَيْنا عِنْدَ الْجاهِلينَ بِأَحْوالِنا ، وَلا تَعْرِضْ أَوْلِياءَنا لِبَوادِرِ الْجُهّالِ .

وَآمُرُكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَ التَّقِيَّةَ في دِينِكَ ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : «لايَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ في شَيْءٍ إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً» وَقَدْ أَذِنْتُ لَكَ في تَفْضِيلِ أَعْدائِنا [عَلَيْنا] ، إِنْ أَلْجَأَكَ الْخَوْفُ إِلَيْهِ ، وَفي إِظْهارِ الْبَراءَةِ مِنّا إِنْ حَمَلَكَ الْوَجَلُ عَلَيْهِ ، وَفي تَرْكِ الصَّلَواتِ الْمَكْتُوباتِ إِنْ خَشِيتَ عَلىٰ حُشاشَتِكَ الآفاتَ وَالْعاهاتَ ، فَإِنَّ تَفْضِيلَكَ أَعْداءَنا عَلَيْنا عِنْدَ خَوْفِكَ ، لايَنْفَعُهُمْ وَلا يَضُرُّنا ، وَإِنَّ إِظْهارَكَ بَراءَتَكَ مِنّا عِنْدَ تَقِيَّتِكَ ، لا يَقْدَحُ فِينا وَلا يَنْقُصُنا ، وَلَئِنْ تَبَرَّأْتَ مِنّا ساعَةً بِلِسانِكَ

دین او نزد تو از مال عزیزتر است ، واینکه دوستان خدا نزد تو از أهل وعیال گرامی‌تر می‌باشد .

وتو را امر می‌کنم که دینت را حفظ کنی ، وعلمی که به تو سپردم واسراری که نزد تو نهادم همه را مکتوم داشته وآنها را بر معاندین ما فاش مسازی ، وگرنه مورد ضرب وشتم ولعن آنها واقع خواهی شد ، نکند سرّ ما بر افراد غافلی که عَلَیْهِ ما زشتکاری می‌کنند فاش سازی ، وبا اینکار دوستان ما را گرفتار آزار جاهلان سازی .

وتو را دستور می‌دهم که در دین خود تقیّه کنی ، زیرا خداوند می‌فرماید : «لايَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ في شَيْءٍ إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً»[1] ، وبه تو اجازه می‌دهم در صورت خوف وترس [از سر تقیّه] دشمنان را بر ما تفضیل دهی ، وحتّی از ما برائت بجویی ، وحتّی نمازهای واجب را ترک گویی ، زیرا تعریف دشمنان هنگام ترس ، نه به آنها سود رساند ونه به ما زیان ، واظهار برائت تو از ما هنگام تقیّه ؛ نه تهمتی بر ما بوده ونه چیزی از ما کم می‌کند ، واگر تو ساعتی با زبان از ما تبرّی جویی

---

١ ـ آل عمران : ٢٨ .

مَوالٍ لَنا بِجَنانِكَ لِتُبْقِي عَلىٰ نَفْسِكَ رُوحَها الَّتي بِها قِوامُها ، وَمالَها الَّذي بِهِ قِيامُها ، وَجاهَها الَّذي بِهِ تَماسُكُها ، وَتَصُونَ مَنْ عَرَفَ بِذلِكَ وَعَرَّفْتَ بِهِ مِنْ أَوْلِيائِنا وَإِخْوانِنا وَأَخَواتِنا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ بِشُهُورٍ وَسِنينَ ، إِلىٰ أَنْ يُفَرِّجَ اللهُ تِلْكَ الْكُرْبَةَ ، وَتَزُولَ بِهِ تِلْكَ الْغُمَّةَ ، فَإِنَّ ذلِكَ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْهَلاكِ ، وَتَنْقَطِعَ بِهِ عَنْ عَمَلٍ فِي الدِّينِ وَصَلاحِ إِخْوانِكَ الْمُؤْمِنينَ .

وَإِيّاكَ ثُمَّ إِيّاكَ أَنْ تَتْرُكَ التَّقِيَّةَ الَّتي أَمَرْتُكَ بِها ، فَإِنَّكَ شائِطٌ بِدَمِكَ وَدِماءِ إِخْوانِكَ ، مُعْرِضٌ لِنِعَمِكَ وَنِعَمِهِمْ لِلزَّوالِ ، مُذِلٌّ لَهُمْ فِي أَيْدِي أَعْداءِ دِينِ اللهِ ، وَقَدْ أَمَرَكَ اللهُ بِإِعْزازِهِمْ ، فَإِنَّكَ إِنْ خالَفْتَ وَصِيَّتي كانَ ضَرَرُكَ عَلىٰ نَفْسِكَ وَإِخْوانِكَ أَشَدَّ مِنْ ضَرَرِ النّاصِبِ لَنا ، الْكافِرِ بِنا .

۱۳۵ ـ وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قالَ : اسْتَقْبَلَ أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام دِهْقانٌ مِنْ دَهاقِينَ الْفُرْسِ فَقالَ لَهُ ـ بَعْدَ التَّهْنِيَةِ ـ :

ـ در حاليكه قلباً از موالى مايى ـ همان روح دوستى در تو باقى خواهد ماند ـ كه قوام موالات به آن است ـ وبا تو محفوظ گردد ؛ كه قيام محبّت به آن وجاه تو به آرامگاه خود قرار گيرد ، وبا اينكار ماهها وسالها همهٔ دوستان وبرادران وخواهران ايمانى ما را از هر زيانى بيمه خواهى كرد ، تا اينكه خداوند فرج وگشايشى بر اين پريشانى واندوه ايجاد فرمايد ، واين اندوه ودلتنگى وگرفتگى خاطر زدوده شود ، واين روش بهتر از اين است كه خود را در معرض هلاك ونابودى قرار داده وعمل دينى وصلاح برادر مؤمنت را از آن قطع كنى .

مبادا مبادا آن تقيّه‌اى كه تو را گفتم ترك كنى ، كه با اينكار خون خود وبرادرنت را بيهوده ريخته واموال خود وايشان را به نابودى كشانى ، واموالتان را بدست دشمنان خدا به تباهى كشانى ، با اينكه امر خدا بر اعزاز دوستان است ، ودر صورت عدم رفتار به دستوراتم زيان تو بر خود ودوستانت شديدتر از زيان فرد ناصب وكافر به ما خواهد بود .

۱۳۵ ـ واز سعيد بن جبير نقل است كه يكى از دهقانهاى فارس با أميرالمؤمنين عليه‌السلام روبرو شده وپس از اظهار احترام وتهنيت گفت :

يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، تَناحَسَتِ النُّجُومُ الطّالِعاتُ ، وَتَناحَسَتِ السُّعُودُ بِالنُّحُوسِ ، وَإِذا كانَ مِثْلُ هٰذا الْيَوْمِ وَجَبَ عَلَى الْحَكِيمِ الاخْتِفاءُ ، وَيَوْمُكَ هٰذا يَوْمٌ صَعْبٌ ، قَدِ انْقَلَبَ فِيهِ كَوْكَبانِ ، وَانْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النِّيرانُ ، وَلَيْسَ لَكَ الْحَرْبُ بِمَكانٍ .

فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام : وَيْحَكَ يا دِهْقانُ الْمُنْبِيءُ بِالآثارِ ، الْمُحَذِّرُ مِنَ الأَقْدارِ ، ما قِصَّةُ صاحِبِ الْمِيزانِ؟ وَقِصَّةُ صاحِبِ السَّرَطانِ؟ وَكَمِ الْمَطالِعُ مِنَ الأَسَدِ وَالسّاعاتُ مِنَ الْمُحَرَّكاتِ؟ وَكَمْ بَيْنَ السَّراري وَالذَّراري؟ .

قالَ : سَأَنْظُرُ ـ أَوْمَىٰ بِيَدِهِ إِلىٰ كُمِّهِ وَأَخْرَجَ مِنْهُ أُصْطُرْلاباً يَنْظُرُ فِيهِ ـ .

فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام وَقالَ : أَتَدْرِي ما حَدَثَ الْبارِحَةُ؟ وَقَعَ بَيْتٌ بِالصِّينِ ، وَانْفَرَجَ بُرْجُ ماجِين ، وَسَقَطَ سُورُ سَرَنْدِيب ، وَانْهَزَمَ بِطْرِيقُ الرُّومِ بِإِرْمِينِيَة ، وَفَقَدَ دَيّانُ الْيَهُودِ بِأُبُلَّةَ ، وَهاجَ النَّمْلُ بِوادِي النَّمْلِ ، وَهَلَكَ مَلِكُ افْرِيقِيَّةَ ، أَكُنْتَ عالِماً بِهٰذا؟

قالَ : لا يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ! .

ای أمیرالمؤمنین، اکثر ستارگان منحوسه در این وقت از مطلع خود طالع شده و ستارگان سعد وخوشی زیر آنها رفته‌اند ، ودر این چنین زمانی هر فرد حکیمی باید مخفی شود ، واین روز تو روز بسیار سختی خواهد بود ، خصوصاً امروز که دو ستارهٔ منقلب در طالع شما نمایان شده‌اند ، پس زنهار که به این میدان جنگ حاضر نشوی!! .

حضرت أمیر عليه السلام فرمود : وای بر تو ای دهقانی که خبر از آثار ستارگان دهی وحذر از مقدّرات الهی نمایی! ما را از قصّه سرطان باخبر ساز؟ وطالع اسد چند است؟ واز ساعات که در حرکات نجومند؟ واز مسافت میان سراری وذراری ما را مطّلع ساز؟

گفت: بسیارخوب ، ودست بکیسه‌اش برده واصطرلابی را خارج وبدان نگریست .

حضرت تبسّمی کرده وفرمود : هیچ میدانی روز گذشته در اطراف دنیا چه چیز سانح وپیدا گشته؟ خانه‌ای در چین خراب شد وبرج ماجین فرو ریخت ، وسور سرندیب سقوط کرد ، یکی از فرماندهان روم در ارمنیّه فرار کرد ، ورهبر یهودیان در اُبُلّه مفقود شد ، ودر وادی نمل مورچگان به هیجان آمدند وپادشاه افریقا وفات یافت ، آیا از همهٔ اینها آگاهی؟

گفت : نه ، ای أمیرالمؤمنین! .

فَقالَ : الْبارِحَةُ سَعِدَ سَبْعُونَ أَلْفَ عالَمٍ ، وَوُلِدَ فِي كُلِّ عالَمٍ سَبْعونَ أَلْفاً ، وَاللَّيْلَةُ يَمُوتُ مِثْلُهُمْ ، وَهٰذا مِنْهُمْ ـ وَأَوْمىٰ بِيَدِهِ إِلىٰ سَعْدِ بْنِ مَسْعَدَةَ الْحارِثِيِّ لَعَنَهُ اللهُ وَكانَ جاسُوساً لِلْخَوارِجِ فِي عَسْكَرِ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلام ـ فَظَنَّ الْمَلْعُونُ أَنَّهُ يَقُولُ : خُذُوهُ ، فَأَخَذَ بِنَفْسِهِ فَماتَ .

فَخَرَّ الدِّهْقانُ ساجِداً ،

فَقالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ علیه السلام : أَلَمْ أَرْوِكَ مِنْ عَيْنِ التَّوفِيقِ؟ قالَ : بلىٰ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ علیه السلام : أَنا وَأَصْحابي لاشَرْقِيُّونَ وَلا غَرْبِيُّونَ ، نَحْنُ ناشِئَةُ الْقُطْبِ وَأَعْلامُ الْفَلَكِ .

وَأَمّا قَوْلُكَ : انْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النِّيرانُ ، فَكانَ الْواجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَحْكُمَ بِهِ لي لا عَلَيَّ؛ أَمّا نُورُهُ وَضِياؤُهُ فَعِنْدي ، وَأَمّا حَرِيقُهُ وَلَهَبُهُ فَذاهِبٌ عَنّي ، وَهٰذِهِ مَسْأَلَةٌ عَمِيقَةٌ احْسُبْها إِنْ كُنْتَ حاسِباً .

فرمود : روز گذشته هفتاد هزار عالم ودر هر عالم هفتاد هزار ایجاد شده ، ودر امشب به همان تعداد نابود می‌شود . واین فرد از آنان است ـ وبا دست اشاره به سعد بن مسعدهٔ حارثی ملعون نمود که جاسوس خوارج در لشکر آنحضرت بود ، وآن ملعون از ترس اینکه آنحضرت دستور دستگیری وی را داده در دم جان داد .

با دیدن این منظره دهقان به سجده افتاد .

حضرت أمیر علیه السلام بدو فرمود : آیا من تو را به آنچه عینِ توفیق بود ارشاد نکردم؟

عرض کرد : آری ای أمیرالمؤمنین .

فرمود : من ویارانم نه از أهل شرق ونه أهل غربیم بلکه ما از ناشیهٔ قطب واعلام فلک می‌باشیم .

وامّا این گفته‌ات که : از برج طالع ما آتش افروخته ظاهر است باید آنرا حمل بر خیر وخوبی نمایی نه زیان وضرر ، زیرا نور وروشنایی نزد ما است ، وسوزندگی والتهاب از ما به دور ومهجور است ، ای دهقان این مسأله‌ای ژرف وعمیق بود اگر مرد محاسبه‌ای حساب کن .

۱۳۶ ـ وَرُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام لَمّا أَرادَ الْمَسِيرَ إِلَى الْخَوارِجِ ، قالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحابِهِ : إِنْ سِرْتَ فِي هٰذَا الْوَقْتِ خَشِيتُ أَنْ لا تَظْفَرَ بِمُرادِكَ مِنْ طَرِيقِ عِلْمِ النُّجُومِ .

فَقالَ عليه السلام : أَتَزْعَمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السّاعَةِ الَّتِي مَنْ سارَ فِيها صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ ، وَتُخَوِّفُ السّاعَةَ الَّتِي مَنْ سارَ فِيها حاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهٰذا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ ، وَاسْتَغْنىٰ عَنِ الاسْتِعانَةِ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ ، وَيَنْبَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُولِيَكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ ، لِأَنَّكَ بِزَعْمِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السّاعَةِ الَّتِي نالَ فِيها النَّفْعَ وَأَمِنَ الضُّرَّ .

أَيُّها النّاسُ ، إِيّاكُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ ، إِلاّ ما يُهْتَدىٰ بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ ، فَإِنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْكَهانَةِ ؛ الْمُنَجِّمُ كَالْكاهِنِ ، وَالْكاهِنُ كالسّاحِرِ ، وَالسّاحِرُ كَالْكافِرِ ، وَالْكافِرُ فِي النّارِ ؛ سِيروا عَلَى ـ اسْمِ اللهِ وَعَوْنِهِ . وَمَضىٰ فَظَفَرَ بِمُرادِهِ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ ـ .

---

۱۳۶ ـ نقل است که آنحضرت عليه السلام قصد حرکت به سوی خوارج را نمود یکی از أصحاب به او عرض کرد : اگر اینساعت حرکت کنی می‌ترسم که به مراد خود نرسیده و پیروز نگردی ، ومن این سخن را از علم نجوم دریافته‌ام .

حضرت فرمود : گمان می‌کنی تو از آن ساعتی که اگر کسی در آن حرکت کند با ناراحتّی روبرو نخواهد شد آگاهی؟ ومی‌توانی از آن ساعتی که هرکس در آن براه افتد زیان می‌یابد او را باخبر کنی؟

کسی که در این گفتار تو را تصدیق کند ، قرآن را تکذیب کرده است ، واز استعانت به خدا در رسیدن به هدفهای محبوب ومصونیت از آنچه ناپسند است بی‌نیاز شده است .

گویا می‌خواهی به جای خداوند ، تو را ستایش کنند ، چون به زعم خود ، مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می‌رسند واز زیان برکنار می‌مانند ، هدایت کرده‌ای!

ای مردم ، از فراگرفتن علمِ نُجوم برحذر باشید ، جز به آن مقدار که در دریاها وخشکیها شما را هدایت کند . چه اینکه نجوم به سوی کهانت دعوت می‌کند ، منجّم همچون کاهن است ، وکاهن چون ساحر ، وجادوگران همانند کافران وکافر در آتش است ، اکنون از سخن این منجّم نترسید ، وبه نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید .

پس [آنحضرت با لشکریانش به سوی کارزار] حرکت کرده وپیروز گردید .

«اِحْتِجاجُهُ عليه السلام عَلىٰ زِنْدِيقٍ»

ـ جاءَ إِلَيْهِ مُسْتَدِلاًّ بِآيٍ مِنَ الْقُرْآنِ مُتَشابِهَةٍ، تَحْتاجُ إِلَى التَّأْوِيلِ ـ

ـ عَلىٰ أَنَّها تَقْتَضِي التَّناقُضَ وَالاخْتِلافَ فِيهِ، وَعَلىٰ أَمْثالِهِ فِي أَشْياءَ أُخْرىٰ ـ

۱۳۷ ـ جاءَ بَعْضُ الزَّنادِقَةِ إِلىٰ أَمِيرِالمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلام وَقالَ لَهُ: لَوْلا ما فِي الْقُرْآنِ مِنَ الاخْتِلافِ وَالتَّناقُضِ لَدَخَلْتُ فِي دِينِكُمْ. فَقالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلام: وَما هُوَ؟ قالَ: قَوْلُهُ تَعالىٰ: «نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ»، وَقَوْلُهُ: «فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هٰذا»، وَقَوْلُهُ: «وَما كانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»، وَقَوْلُهُ: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً لايَتَكَلَّمُونَ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقالَ صَواباً»، وَقَوْلُهُ: «وَاللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ»، وَقَوْلُهُ تَعالىٰ: «يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً»، وَقَوْلُهُ: «إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النّارِ»،

«احتجاج آنحضرت عليه السلام بر زنديق كه بر آياتِ متشابهِ نيازمندِ تأويل»

«استدلال بر اقتضاى تناقض واختلاف در آن نمود ومسائل ديگر»

۱۳۷ ـ فردِ زنديق نزد مولى الموحّدين أميرالمؤمنين عليه السلام آمده وگفت: اگر اين اختلاف در آيات قرآن شما نبود حتماً به دين شما مى‌آمدم. حضرت فرمود: آن آيه كدام است؟ گفت: اين فرمايش خداوند: «نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ»[۱]. و: «فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هٰذا»[۲]. و: «وَما كانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»[۳]. و: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً لا يَتَكَلَّمُونَ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقالَ صَواباً»[۴]. و: «وَاللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ»[۵]. و: «يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً»[۶]. و: «إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النّارِ»[۷].

---

۱ ـ توبه: ۶۷.
۲ ـ اعراف: ۵۱.
۳ ـ مريم: ۶۴.
۴ ـ نبأ: ۳۸.
۵ ـ انعام: ۲۳.
۶ و ۷ ـ عنكبوت: ۲۵ وص: ۶۴.

وَقَوْلُهُ : «قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ»، وَقَوْلُهُ : «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» ، وَقَوْلُهُ تَعالىٰ : «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ» ، وَقَوْلُهُ : «لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ» ، وَقَوْلُهُ : «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ» ، وَقَوْلُهُ : «لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً» ، وَقَوْلُهُ : «وَما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلاّ وَحْياً» ، وَقَوْلُهُ : «كَلاّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» ، وَقَوْلُهُ : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ» ، وَقَوْلُهُ : «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ» ، وَقَوْلُهُ : «فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» ، وَقَوْلُهُ : «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ» ، وَقَوْلُهُ : «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها» ، وَقَوْلُهُ : «وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ

و : «قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ»[۱] . و : «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ»[۲] . و : «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ»[۳] . و : «لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ»[٤] . و : «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ»[۵] . و : «لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً»[٦] . و : «وَما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلاّ وَحْياً»[۷] . و : «كَلاّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»[۸] . و : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ»[۹] . و : «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ»[۱۰] . و : «فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ»[۱۱] . و : «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ»[۱۲] . و : «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها»[۱۳] . و : «وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ

---

۱ ـ ق : ۲۸ .
۲ ـ یس : ٦۵ .
۳ ـ قیامت : ۲۲ ـ ۲۳ .
٤ ـ انعام : ۱۰۳ .
۵ ـ نجم : ۱۳ ـ ۱٤ .
٦ ـ طه : ۱۰۹ .
۷ ـ شوری : ۵۱ .
۸ ـ مطفّفین : ۱۵ .
۹ ـ انعم : ۱۵۸ .
۱۰ ـ سجده : ۱۰ .
۱۱ ـ توبه : ۷۷ .
۱۲ و ۱۳ ـ کهف : ۱۱۰ و ۵۳ .

لِيَومِ الْقِيامَةِ» ، وَقَوْلُهُ : «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ (إلىٰ قوله) وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ» .

فَقالَ لَهُ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : فَأَمّا قَوْلُهُ تَعالىٰ : «نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ» ، إِنَّما يَعْني نَسُوا اللهَ في دارِ الدُّنيا لَمْ يَعْمَلُوا بِطاعَتِهِ ، فَنَسِيَهُمْ في الآخِرَةِ أَي لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ ثَوابِهِ شَيْئاً ، فَصارُوا مَنْسِيّينَ مِنَ الْخَيْرِ ، وَكَذلِكَ تَفْسيرُ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ : «فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هٰذا» ، يَعْني بِالنِّسْيانِ : أَنَّهُ لَمْ يُثِبْهُمْ كَما يُثيبُ أَوْلِياءَهُ ، الَّذينَ كانُوا في دارِ الدُّنْيا مُطيعينَ ذاكِرينَ حينَ آمَنُوا بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَخافُوهُ بِالْغَيْبِ .

وَأَمّا قَوْلُهُ : «وَما كانَ رَبُّكَ نَسِيّاً» ، فَإِنَّ رَبَّنا تَبارَكَ وَتَعالىٰ عُلُوّاً كَبيراً لَيْسَ بِالَّذي يَنْسىٰ ، وَلا يَغْفُلُ ، بَلْ هُوَ الْحَفيظُ الْعَليمُ ، وَقَدْ يَقُولُ الْعَرَبُ : قَدْ نَسِيَنا فُلانٌ فَلايَذْكُرُنا ، أَيْ أَنَّهُ لا يَأْمُرُ لَهُمْ بِخَيْرٍ ، وَلا يَذْكُرُهُمْ بِهِ .

قالَ عَليٌّ عليه‌السلام : وَأَمّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ : «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً لايَتَكَلَّمُونَ إِلاّ

لِيَومِ الْقِيامَةِ»[1] . و : «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ» «وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ»[2] .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : امّا آيهٔ مباركهٔ «نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ» يعنى : خداوند را در دنيا فراموش نموده وبه دستوراتش عمل نكردند ، پس خداوند نيز در آخرت توجّهى به آنان ندارد ، مراد اين است كه هيچ پاداشى به آنان نخواهد داد ، بنابر اين بى‌ثواب بمانند ، وهمچنين است تفسير آيهٔ «فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هٰذا» مراد از نسيان اين است كه خداوند همچون دوستان خود به آنان ثواب ندهد ، همان اوليائى كه در سراى دنيا هنگام ايمان به خدا ورسول مطيع وذاكر بوده ودر غيب از او در هراس بودند .

وامّا آيهٔ «وَما كانَ رَبُّكَ نَسِيّاً» ، همانا خداوند تبارك وتعالى اعلى واكبر از آن است كه به نسيان وغفلت وصف شود ، بلكه او حفيظ وعليم است ، بقول عرب : فلانى ما را از ياد برده هيچ يادى از ما نمى‌كند ، يعنى هيچ خيرى به آنان نرسانده ويادى هم از ايشان نمى‌كند .

حضرت فرمود : وامّا آيات مباركهٔ : «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً لايَتَكَلَّمُونَ إِلاّ

---

۱ ـ انبياء : ۴۷ .

۲ ـ اعراف : ۸ ـ ۹ ، ومؤمنون : ۱۰۲ ـ ۱۰۳ .

مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقالَ صَواباً» ، وَقَوْلُهُ : «وَاللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكينَ» ، وَقَوْلُهُ : «يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً» ، وَقَوْلُهُ : «إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النّارِ» ، وَقَوْلُهُ : «قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ» ، وَقَوْلُهُ : «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» ، فَإِنَّ ذلِكَ في مَواطِنَ غَيْرِ واحِدٍ مِنْ مَواطِنِ ذلِكَ الْيَوْمِ الَّذي كانَ مِقْدارُهُ خَمْسينَ أَلْفَ سَنَةٍ ، وَالْمُرادُ : يَكْفُرُ أَهْلُ الْمَعاصي بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ ، وَيَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، وَالْكُفْرُ في هٰذِهِ الآيَةِ : «الْبَراءَةُ» يَقُولُ : فَيَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَنَظِيرُها في سُورَةِ إِبْراهِيمَ ؛ قَوْلُ الشَّيْطانِ : «إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمونِ مِنْ قَبْلُ» ، وَقَوْلُ إِبْراهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمنِ : «كَفَرْنا بِكُمْ» ، يَعْني تَبَرَّأْنا مِنْكُمْ .

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ في مَواطِنَ أُخَرَ يَبْكُونَ فِيها ، فَلَوْ أَنَّ تِلْكَ الأَصْواتَ بَدَتْ لِأَهْلِ الدُّنْيا لَأَزالَتْ جَمِيعَ الْخَلْقِ عَنْ مَعايِشِهِمْ ، وَانْصَدَعَتْ قُلُوبُهُمْ إِلاّ ما شاءَ اللهُ وَلا يَزالُونَ يَبْكُونَ حَتّىٰ يَسْتَنْفِذُوا الدُّمُوعَ ، وَيُفْضُوا إِلَى الدِّماءِ .

مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقالَ صَواباً» ، و : «وَاللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكينَ» و : «يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً» و : «إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النّارِ» ، و : «قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ» ، و : «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» همه وهمه در مواطنی است که روزهای آن برابر با پنجاه هزار سال است ، ومراد این است که : أهل معاصی یکدیگر را متّهم به کفر کرده‌ولعن می‌کنند ، ومراد از کفر در آن آیه برائت است ، می‌فرماید : برخی از برخی دیگر اظهار برائت می‌کنند ، ونظیر آن در سورهٔ إبراهیم از قول شیطان است که می‌گوید : «إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمونِ مِنْ قَبْلُ» ، ونیز سخن إبراهیم خلیل که : «كَفَرْنا بِكُمْ» ، یعنی ما از شما تبرّی می‌کنیم .

سپس در مکانهای دیگر جمع شده می‌گریند ، که اگر صدای این جماعت به أهل دنیا برسد ، همهٔ مردم از معیشت خود ساقط شده وقلبهاشان شکاف بر خواهد داشت ، مگر آنچه خدا بخواهد ، وپیوسته گریه می‌کنند تا اشکشان خشک شده وخون بگریند .

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَواطِنَ أُخَرَ فَيَسْتَنْطِقُونَ فِيهِ ، فَيَقُولُونَ : «وَاللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ» وَهٰؤُلاءِ خاصَّةً هُمُ الْمُقِرُّونَ فِي دارِ الدُّنْيا بِالتَّوْحِيدِ ، فَلَمْ يَنْفَعْهُمْ إِيمانُهُمْ بِاللهِ لِمُخالَفَتِهِمْ رُسُلَهُ ، وَشَكِّهِمْ فِيما أَتَوا بِهِ عَنْ رَبِّهِمْ ، وَنَقْضِهِمْ عُهُودَهُمْ فِي أَوْصِيائِهِمْ وَاسْتِبْدالِهِمُ الَّذي هُوَ أَدْنىٰ بِالَّذي هُوَ خَيْرٌ ، فَكَذَّبَهُمُ اللهُ فِيما انْتَحَلُوهُ مِنَ الإِيمانِ بِقَوْلِهِ : «انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ» فَيَخْتِمُ اللهُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ ، وَيَسْتَنْطِقُ الأَيْدي وَالأَرْجُلَ وَالْجُلُودَ ، فَتَشْهَدُ بِكُلِّ مَعْصِيَةٍ كانَتْ مِنْهُمْ ، ثُمَّ يَرْفَعُ عَنْ أَلْسِنَتِهِمُ الْخَتْمَ فَيَقُولُونَ لِجُلُودِهِمْ : «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنا اللهُ الَّذي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» .

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ فَيَفِرُّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، لِهَوْلِ ما يُشاهِدُونَهُ مِنْ صُعُوبَةِ الأَمْرِ ، وَعِظَمِ الْبَلاءِ فَذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ : «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ـ الآيَة» .

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يُسْتَنْطَقُ فِيهِ أَوْلِياءُ اللهِ وَأَصْفِياؤُهُ ، فَلا يَتَكَلَّمُ أَحَدٌ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقالَ صَواباً ، فَيُقامُ الرُّسُلُ فَيُسْأَلُونَ عَنْ تَأْدِيَةِ الرِّسالاتِ الَّتي حَمَلُوها إِلىٰ

سپس در مکانهای دیگری گرد آمده واستنطاق شده وخواهند گفت : «وَاللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ» ، واین گروه خصوصاً از افراد معترف به توحید در دنیایند ، ولی افسوس که ایمانشان به خدا به جهت مخالفت با رسول ، وتردید در نشانه‌های الهی ، ونقض عهد دربارهٔ اوصیا ، وترجیح افراد پست بر افراد نیکوکار ، هیچ سودی بدیشان نرساند ، بخاطر همین است که خداوند آنان را در پذیرش ایمانشان تکذیب کرده ودر این آیه فرموده : «انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ» ، بنابر این بر قلبهاشان مهر زده ، ودست وپا وپوستشان را گویا نموده وبر تمام معاصی اعتراف نمایند ، سپس مُهر را از زبانشان برداشته و به پوست خود گویند : «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنا اللهُ الَّذي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» .

سپس در مکانهای دیگری اجتماع نموده واز ترس وهراسِ سختیِ کاری که مشاهده می‌کنند وبزرگی بلا همه از هم می‌گریزند ، واین همان فرمایش خداوند است که : «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ـ الآيَة» .

سپس درمکان دیگر جمع‌شوند که درآن اولیا واصفیای خداوند بسخن آمده وهیچکدام جز با اذن خدا وصحیح سخن نگویند ، ابتدا رسولان برخاسته ودربارهٔ مأموریت ورسالت خداوندی

أُمَمِهِمْ ، فَأَخْبَرُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَدَّوا ذلِكَ إِلىٰ أُمَمِهِمْ ، وَتُسْئَلُ الأُمَمُ فَتَجْحَدُ كَما قالَ اللهُ تَعالىٰ : «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» ، فَيَقُولُونَ : «ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَلا نَذِيرٍ» فَتُشْهِدُ الرُّسُلُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله فَيَشْهَدُ بِصِدْقِ الرُّسُلِ ، وَتَكْذِيبِ مَنْ جَحَدَها مِنَ الأُمَمِ ، فَيَقُولُ ـ لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ ـ : بَلىٰ «فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ، أَيْ : مُقْتَدِرٌ عَلىٰ شَهادَةِ جَوارِحِكُمْ؛ عَلَيْكُمْ بِتَبْلِيغِ الرُّسُلِ إِلَيْكُمْ رِسالاتِهِم . وكَذلِكَ قالَ اللهُ لِنَبِيِّهِ : «فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ شَهِيداً» ، فَلا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّ شَهادَتِهِ ، خَوْفاً مِنْ أَنْ يَخْتِمَ اللهُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ ، وَأَنْ تَشْهَدَ عَلَيْهِمْ جَوارِحُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ، وَيَشْهَدَ عَلىٰ مُنافِقِي قَوْمِهِ ، وَأُمَّتِهِ ، وَكُفّارِهِمْ بِإِلْحادِهِمْ ، وَعِنادِهِمْ ، وَنَقْضِهِمْ عَهْدَهُ ، وَتَغْيِيرِهِمْ سُنَّتَهُ ، وَاعْتِدائِهِمْ عَلىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَانْقِلابِهِمْ عَلىٰ أَعْقابِهِمْ ، وَارْتِدادِهِمْ عَلىٰ أَدْبارِهِمْ ، وَاحْتِذائِهِمْ فِي ذلِكَ سُنَّةَ مَنْ تَقَدَّمَهُمْ مِنَ الأُمَمِ الظّالِمَةِ ، الْخائِنَةِ لِأَنْبِيائِها ، فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ :

به امّتهاشان توضیح دهند ، وگویند که همهٔ آنها را مو به مو به امّتهای خود تسلیم نموده‌اند ، سپس امّتها بازخواست شوند وایشان انکار می‌کنند ، همانگونه که خداوند فرماید : «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» ، وافراد امّت گویند : «ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَلا نَذِيرٍ» ، دراینجا همهٔ رسولان بر رسولخدا صلى الله عليه وآله شهادت خواهند داد ، او نیز به صدق گفتارشان اعتراف نماید ، وانکار امّتها را تکذیب فرماید ، وبه هر امّتی خواهد گفت : آری «فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ، مراد این است که خداوند بر شهادت اعضای شما بر خلاف شما که رسولان تبلیغ رسالت نمودند مقتدر است . وهمچنین فرمایش خداوند به پیامبرش که : «فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ شَهِيداً» ، پس قادر به ردّ شهادت او نمی‌باشند ، زیرا ترس آن دارند که خداوند بر زبانشان مهر زند ، واینکه اعضا وجوارحشان بر اعمال مرتکبه‌اشان شهادت دهند ، وهر کدام بر منافقین قوم وامّت وکفّارشان شهادت دهد ، واین بواسطهٔ الحاد وعناد ونقض عهد ، وتغییر سنّت ، ودشمنی با أهل بیت پیامبر ، وبازگشت به سنن جاهلیّت ، وارتداد ، ونیز پیروی از امّتهای ظالم پیشین وخائن به انبیای خود می‌باشد ، در اینجا همگی می‌گویند :

«قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَكُنّا قَوْماً ضالِّينَ» .

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يَكُونُ فِيهِ مَقامُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَهُوَ : «الْمَقامُ الْمَحْمُودُ» فَيُثْنِي عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِما لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ ، ثُمَّ يُثْنِي عَلَى الْمَلائِكَةِ كُلِّهِمْ ، فَلا يَبْقىٰ مَلَكٌ إِلاّ أَثْنىٰ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله ، ثُمَّ يُثْنِي عَلَى الأَنْبِياءِ بِما لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ قَبْلَهُ ، ثُمَّ يُثْنِي علىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ، يَبْدَأُ بِالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداءِ ، ثُمَّ بِالصّالِحِينَ ، فَيَحْمَدُهُ أَهْلُ السَّماواتِ وَأَهْلُ الأَرَضِينَ فَذلِكَ قَوْلُهُ تَعالىٰ : «عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً» ، فَطُوبىٰ لِمَنْ كانَ لَهُ فِي ذلِكَ الْمَقامِ حَظٌّ وَنَصِيبٌ ، وَ وَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فِي ذلِكَ الْمَقامِ حَظٌّ وَنَصِيبٌ .

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ وَيَزالُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ ، وَهٰذا كُلُّهُ قَبْلَ الْحِسابِ فَإِذا أُخِذَ فِي الْحِسابِ شُغِلَ كُلُّ إِنْسانٍ بِما لَدَيْهِ ، نَسْأَلُ اللهَ بَرَكَةَ ذلِكَ الْيَوْمِ .

قالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام : وَأَمّا قَوْلُهُ : «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ» ، ذلِكَ فِي مَوْضِعٍ يَنْتَهِي فِيهِ أَوْلِياءُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، بَعْدَ ما يَفْرُغُ مِنَ الْحِسابِ ، إِلىٰ نَهْرٍ يُسَمّىٰ «نَهْرُ الْحَيَوانِ»

«قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَكُنّا قَوْماً ضالِّينَ» .

سپس در مکانی دیگر ـ که در آن مقام وایستگاه محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله که همان «مقام محمود» است ـ گرد می‌آیند ، در اینجا برتر از همهٔ خلایق ثنای الهی گوید ، سپس به ثنای تمامی فرشتگان پردازد ، بنوعی که هیچ فرشته‌ای نماند جز آنکه حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بر او ثنا گفته است ، سپس برتر از همه بر انبیاء ثنا فرستد ، بعد بر تمام مردان وزنان مؤمن ثنا فرستد ، ابتدا از صدّیقان وشهدا وبه صالحان ختم نماید ، پس أهل آسمانها وزمینها او را حمد گویند ، پس این همان آیهٔ : «عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً» است ، پس خوشا بحال کسیکه او را در این مقام نصیب وبهره‌ای باشد ، ووای بر کسی که از آنها ناکام بماند .

سپس در مکان دیگر اجتماع می‌کنند که در آن همه از هم اظهار برائت می‌کنند ، واینها همه پیش از حساب است ، پس هنگامِ حساب؛ هرکه مشغولِ کارِ خود است! از خداوند برکت آن روز را خواهانیم .

حضرت فرمود : وامّا آیهٔ : «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ» این همان موضعی است که اولیای خدا پس از پایان حسابرسی بدانجا روند ، همانجا که نهری دارد به نام «نهر حَیَوان» ،

فَيَغْتَسِلُونَ مِنْهُ ، وَيَشْرَبُونَ مِنْ آخَرَ فَتَبْيَضُّ وُجُوهُهُمْ ، فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ أُذىً وَقَذىً وَ وَعْثٍ ، ثُمَّ يُؤْمَرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ ، فَمِنْ هٰذَا الْمَقامِ يَنْظُرُونَ إِلىٰ رَبِّهِمْ كَيْفَ يُثِيبُهُمْ ، وَمِنْهُ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ـ في تَسْلِيمِ الْمَلائِكَةِ عَلَيْهِمْ ـ : «سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ» فَعِنْدَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعالىٰ : أُثِيبُوا بِدُخُولِ الْجَنَّةِ وَالنَّظَرِ إِلىٰ ما وَعَدَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعالىٰ . «إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ» وَالنّاظِرَةُ في بَعْضِ اللُّغَةِ هِيَ : الْمُنْتَظِرَةُ ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلىٰ قَوْلِهِ تَعالىٰ : «فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» أَيْ : مُنْتَظِرَةٌ بِمَ يَرْجَعُ الْمُرْسَلُونَ؟

وَأَمّا قَوْلُهُ : «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ» ، يَعْني مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله حِينَ كانَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ حَيْثُ لايُجاوِزُها خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَقَوْلُهُ ـ في آخِرِ الآيَةِ ـ : «ما زاغَ الْبَصَرُ وَما طَغىٰ لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ» رَأىٰ جَبْرَئيلَ في صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ : هٰذِهِ الْمَرَّةُ وَمَرَّةٌ أُخْرىٰ ، وَذٰلِكَ أَنَّ خَلْقَ جَبْرَئيلَ خَلْقٌ عَظِيمٌ ، فَهُوَ مِنَ الرُّوحانِيِّينَ الَّذينَ لايُدْرِكُ خَلْقَهُمْ وَلا صِفَتَهُمْ إِلاّ اللهُ رَبُّ الْعالَمِينَ .

در آن غسل نموده ، واز جای دیگرش می‌نوشند ، با نوشیدن آن رنگ رخسارشان سفید شده واز هر سختی ومشکل وآزاری عاری شوند ، سپس به ورود در بهشت رهنمون شوند ، واز همین جا است که نظر می‌کنند تا خداوند چگونه پاداششان را می‌دهد ، پس گروهی به بهشت روند ، واین همان آیه است که فرشتگان بر ایشان سلام کنند : «سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ» ، ودر همان لحظه است که خداوند فرماید با ورود به بهشت ونظر به وعده‌های الهی پاداش برید ، واین همان آیهٔ : «إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ» می‌باشد ، و «ناظره» در برخی از لغتها به معنی «منتظره» است ، مگر این آیه را نخوانده‌ای که : «فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» ، یعنی منتظرند ؛ ببینند رسولان چگونه پاسخی باز آرند .

وامّا آیهٔ : «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ» ، حضرت محمّد صلى الله عليه وآله را خواسته در هنگامی که او در سدرة المنتهی بود آنجا که هیچ کس از آن مکان نمی‌گذرد ، وقسمت آخر همان آیه : «ما زاغَ الْبَصَرُ وَما طَغىٰ لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ» رؤیت جبرئیل است که دوبار او را به صورت اصلی خود دید ، یکبار همین است ومرتبه‌ای دیگر ، واین بخاطر این است که جبرئیل خلق عظیمی دارد ، واو از روحانیّینی است که خلق وصفتشان را جز خداوند ربّ العالمین درک نمی‌کند .

قالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام : وَأَمّا قَوْلُهُ : «وَما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلاّ وَحْياً أو مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ» ، كَذلِكَ قالَ اللهُ تَعالىٰ ، قَدْ كانَ الرَّسُولُ يُوحِي إِلَيْهِ رُسُلٌ مِنَ السَّماءِ فَتَبْلُغُ رُسُلُ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ ، وَقَدْ كانَ الْكَلامُ بَيْنَ رُسُلِ أَهْلِ الأَرْضِ وَبَيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرْسَلَ بِالْكَلامِ مَعَ رُسُلِ أَهْلِ السَّماءِ ، وَقَدْ قالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : «يا جَبْرَئيلُ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟» فَقالَ جَبْرَئيلُ علیه‌السلام : «إِنَّ رَبِّي لا يُرىٰ» .

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : «مِنْ أَيْنَ تَأْخُذُ الْوَحْيَ؟» ، قالَ : آخُذُهُ مِنْ إِسْرافِيلَ . قالَ : مِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ إِسْرافِيلُ؟ قالَ : يَأْخُذُهُ مِنْ مَلَكٍ فَوْقَهُ مِنَ الرُّوحانِيِّينَ ، قالَ : وَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُ ذلِكَ الْمَلَكُ؟ قالَ : يُقْذَفُ فِي قَلْبِهِ قَذْفاً .

فَهٰذا وَحْيٌ ، وَهُوَ كَلامُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَكَلامُ اللهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ واحِدٍ ، مِنْهُ : ما كَلَّمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الرُّسُلَ ، وَمِنْهُ : ما قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمْ ، وَمِنْهُ : رُؤْياً يَراها الرُّسُلُ ، وَمِنْهُ : وَحْيٌ وَتَنْزِيلٌ يُتْلىٰ وَيُقْرَءُ كَلامُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

حضرت علیّ علیه‌السلام فرمود : وامّا آیهٔ : «وَما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلاّ وَحْياً أو مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ» ، همچنین است فرمایش خداوند متعال که رسول را جز رسولانی از آسمان وحی نمی‌کنند ، وآنرا رسولان آسمانی به رسولان زمینی می‌رسانند ، یعنی گاهی کلام وحی میان ربّ العالمین ومیان رسول زمین است وواسطه در میان رسول آسمان نیست ، این است کلام از روی وحی واز وراء حجاب .

پس رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : «ای جبرئیل آیا پروردگارت را دیده‌ای؟» واو پاسخ داده که : «پروردگار من دیده نمی‌شود» . رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : «پس از که وحی را اخذ می‌کنی؟» وگفت : «از اسرافیل می‌گیرم» ، فرمود : «اسرافیل از که دریافت می‌کند؟» گفت : «از فرشته‌ای مقرّب‌تر از خود از روحانیّین اخذ می‌کند» ، فرمود : «این فرشته وحی را از که می‌گیرد» گفت : «خداوند در دل آن فرشته چیزی به کرم اندازد» .

پس این وحی است ، وآن همان کلام خداوند می‌باشد ، وکلام خدا به یک نحو نیست ، چنانکه در بعضی مقام با رسولان خود متکلّم گردیده ، وبعضی از کلام آن است که خدا در دلهای انبیاء ورسولان اندازد ، وبرخی را در خواب به رسول ظاهر گرداند ، وبعضی را به وحی وتنزیل بر رسولان تلاوت وقرائت کنند واین همان کلام خداوند عزّوجلّ است .

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : وَأَمّا قَوْلُهُ : «كَلاّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» ، فَإِنَّما يَعْني بِهِ : يَوْمَ الْقِيامَةِ عَنْ ثَوابِ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ . وَقَوْلُهُ تَعالىٰ : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ» ، يُخْبِرُ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله عَنِ الْمُشْرِكينَ وَالْمُنافِقينَ ، الَّذين لَمْ يَسْتَجيبُوا للهِ وَلِرَسُولِهِ . فَقالَ : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ» ، حَيْثُ لَمْ يَسْتَجيبُوا للهِ وَلِرَسُولِهِ ، «أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ» يَعْني بِذلِكَ : الْعَذابَ يَأْتِيهِمْ في دارِ الدُّنْيا كَما عُذِّبَ الْقُرُونُ الأُولىٰ ، فَهٰذا خَبَرٌ يُخْبِرُ بِهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَنْهُمْ ، ثُمَّ قالَ : «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لايَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» ـ الآية ، يَعْني : لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَ هٰذِهِ الآيَةُ ، وَهٰذِهِ الآيَةُ هِيَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِها ، وَقالَ ـ في آيَةٍ أُخْرىٰ ـ : «فَأَتاهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا» ، يَعْني : أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ عَذاباً ، وَكَذلِكَ إِتْيانُهُ بُنْيانَهُمْ حَيْثُ قالَ : «فَأَتَى اللهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ» ، يَعْني : أَرْسَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ .

قالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام : وَأَمّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ : «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ» و قَوْلُهُ :

حضرت علیّ علیه السلام فرمود : وامّا آیهٔ : «كَلاّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» هرآینه روز قیامت را خواسته که از ثواب پروردگارشان محجوبند ، وآیهٔ : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ» ، محمّد را باخبر می‌سازد از جماعت مشرک ومنافق همانها که به فرمان خدا ورسول جواب مثبت ندادند . پس فرموده : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ» ، آنجا که خدا ورسول را اجابت نکردند ، «أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ» مراد از این آیه : عذاب دنیایی است که بر آنان نازل می‌شود همانطور که امّتهای پیشین را عذاب نموده ، پس این خبری است که محمّد صلى الله عليه وآله را از آن آگاه می‌سازد ، سپس فرموده : «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لايَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» ، یعنی : پیش از نزول این آیه ایمان نیاوردند ، واین آیه طلوع خورشید از مغرب آن است ، ودر آیهٔ دیگر فرماید : «فَأَتاهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا» یعنی : بر ایشان عذابی نازل فرمود ، وهمچنین است ارسال عذاب بر بنیانشان آنجا که فرموده : «فَأَتَى اللهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ» ، یعنی بر آن جماعت عذاب فرستاد .

حضرت علیّ علیه السلام فرمود : وامّا آیهٔ شریفه : «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ» ، و آیهٔ :

«الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» وَقَوْلُهُ : «إِلىٰ يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ» وَقَوْلُهُ : «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً» يَعْني : الْبَعْثَ ، فَسَمّاهُ اللهُ لِقاءً ، وَكَذلِكَ قَوْلُهُ : «مَنْ كانَ يَرْجُو لِقاءَ اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ» يَعْني : مَنْ كانَ يُؤْمِنُ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ فَإِنَّ وَعْدَ اللهِ لَآتٍ : مِنَ الثَّوابِ وَالْعِقابِ ، فَاللِّقاءُ هاهُنا لَيْسَ بِالرُّؤْيَةِ ، وَاللِّقاءُ الْبَعْثُ، وَكَذلِكَ قَوْلُهُ : «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ» يَعْني : أَنَّهُ لايَزُولُ الإِيمانُ عَنْ قُلُوبِهِمْ يَوْمَ يُبْعَثُونَ .

قالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : وَأَمّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ : «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها» يَعْني : تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ يَدْخُلُونَها ، وَكَذلِكَ قَوْلُهُ : «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَه» .

وَأَمّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ ـ لِلْمُنافِقينَ ـ : «وَتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونا» ، فَهُوَ ظَنُّ شَكٍّ وَلَيْسَ ظَنَّ يَقِينٍ . وَالظَّنُّ ظَنّانِ : ظَنُّ شَكٍّ ، وَظَنُّ يَقِينٍ ، فَما كانَ مِنْ أَمْرِ الْمَعادِ مِنَ الظَّنِّ فَهُوَ ظَنُّ يَقِينٍ ، وَما كانَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيا فَهُوَ ظَنُّ شَكٍّ .

«الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» ، و : «إِلىٰ يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ» ، و : «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً» ، مراد از لقای خداوند همان رستاخیز وقیامت است که آنرا لقاء نامیده است ، وهمچنین است آیهٔ : «مَنْ كانَ يَرْجُو لِقاءَ اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ» ، یعنی : هرکس که یقین دارد که برانگیخته خواهد شد ، پس وعدهٔ الهی حتمی است که یا ثواب دهد یا عقاب کند ، پس مراد از لقاء در این آیه رؤیت نیست ، وآن همان رستاخیز است ، وهمچنین‌است آیهٔ : «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ» ، یعنی : در روز رستاخیز ایمان از دلهاشان زایل نشود .

حضرت علیّ علیه‌السلام فرمود : وامّا آیهٔ : «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها» ، یعنی : یقین دارند که حتماً بدان داخل می‌شوند ، وهمچنین است آیهٔ : «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَه» .

وامّا آیه‌ای که برای منافقین است : «وَتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونا» وآن ظنّ ؛ شکّ است نه یقین . وما دو گونه ظنّ داریم : یکی ظنّ شکّ ، ودیگر ظنّی که معنی یقین می‌دهد ، پس آنچه مربوط به امر معاد است ظنّ یقین می‌باشد ، وآنچه مربوط به مسائل دنیا است آن ظنّ شکّ می‌باشد .

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : وَأَمّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ : «وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً» فَهُوَ مِيزانُ الْعَدْلِ ، يُؤْخَذُ بِهِ الْخَلايِقُ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِدينِ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ، الْخَلايِقُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَيُجْزِيَهُمْ بِأَعْمالِهِمْ وَيَقْتَصُّ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظّالِمِ . وَمَعْنىٰ قَوْلِهِ : «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ» فَهُوَ : قِلَّةُ الْحِسابِ وَكَثْرَتُهُ ، وَالنّاسُ يَوْمَئِذٍ عَلىٰ طَبَقاتٍ وَمَنازِلَ ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً وَيَنْقَلِبُ إِلىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً ، وَمِنْهُ الَّذينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ ، لِأَنَّهُمْ لَمْ يَتَلَبَّسُوا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيا بِشَيْءٍ ، وَإِنَّما الْحِسابُ هُناكَ عَلىٰ مَنْ تَلَبَّسَ بِها هاهُنا ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُحاسَبُ عَلَى النَّقيرِ وَالْقِطْميرِ وَيَصيرُ إِلىٰ عَذابِ السَّعيرِ ، وَمِنْهُمْ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَقادَةُ الضَّلالَةِ فَأُولٰئِكَ لا يُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً ، وَلا يَعْبَأُ بِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَعْبَأُوا بِأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَيَوْمَ الْقِيامَةِ هُمْ «في جَهَنَّمَ خالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النّارُ وَهُمْ فِيها كالِحُونَ» .

حضرت علیّ عليه السلام فرمود: وامّا آیهٔ: «وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً» پس آن میزان عدل است ، وهمهٔ خلایق در آن دربارهٔ دین خدا بازپرسی شوند ، مردمان برخی از برخی دیگرند ، وتوسّط کردارشان پاداش گیرند ، وستمکار به مظلوم مجازات وکیفر شود ، ومراد از آیهٔ «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ» قلّت وکثرت حساب است ، ومردم درآنروز در طبقات ومنازل مختلفی هستند ، برخی از ایشان حساب آسانی داشته وخوشحال به أهل خود بازگردند ، وبرخی از ایشان بدون حساب وکتاب به بهشت روند ، زیرا ایشان کار دنیا را متلبّس ومختلط نساختند ، زیرا حساب در آنجا برای کسی است که کار دنیا را متلبّس نماید ، وبرخی دیگر از ایشان به حساب قلیل وکثیر وصغیر گشته پس از آن داخل شعلهٔ آتش گردند ، وبرخی از ایشان سران کفر وحکّام ضلالت وارباب ظلم وشقاوتند ، این گروه در روز قیامت نزد پروردگار عاری از وزن اعتبار واعتنایند ، زیرا در دنیا هیچ اعتنایی به امر ونهی حضرت حقّ تا روز قیامت نداشتند ، وایشان روز قیامت «به دوزخ مخلّد خواهند بود ، آتش‌دوزخ صورتهای ایشان را می‌سوزاند ودر جهنّم زشت منظر خواهند زیست ـ مؤمنون : ١٠٣ و ١٠٤» .

وَمِنْ سُؤالِ هٰذا الزِّنْدِيقِ أَنْ قالَ: أَجِدُ اللهَ يَقُولُ: «قُلْ يَتَوَفّيكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذي وُكِّلَ بِكُمْ»، وَفي مَوْضِعٍ آخَرَ يَقُولُ: «اللهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها»، وَفي آيَةٍ أُخْرىٰ يَقُولُ: «الَّذينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ»، وَما أَشْبَهَ ذٰلِكَ، فَمَرَّةً يَجْعَلُ الْفِعْلَ لِنَفْسِهِ، وَمَرَّةً لِمَلَكِ الْمَوْتِ، وَمَرَّةً لِلْمَلائِكَةِ.

وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ» ويَقُولُ: «وَإِنّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ»، أَعْلَمَ في الآيَةِ الأُولىٰ أَنَّ الأَعْمالَ الصّالِحَةَ لاتَكْفُرُ، وَأَعْلَمَ في الآيَةِ الثّانِيَةِ أَنَّ الإِيمانَ وَالأَعْمالَ الصّالِحَةَ لا تَنْفَعُ إِلاّ بَعْدَ الاهْتِداءِ.

وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا» فَكَيْفَ يَسْأَلُ الْحَيُّ مِنَ الأَمْواتِ قَبْلَ الْبَعْثِ وَالنُّشُورِ؟

وَأَجِدُهُ يَقُولُ: «إِنّا عَرَضْنَا الأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَها الإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً»، فما هٰذِهِ الأَمانَةُ؟ وَمَنْ هٰذا الإِنْسانُ؟

واز جمله سؤالات فرد زندیق تضادّ در این آیات بود که: «قُلْ يَتَوَفّيكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذي وُكِّلَ بِكُمْ» و: «اللهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها» و: «الَّذينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ»، در آیه‌ای فعل ستاندن جان را به فرشتهٔ مرگ؛ ودر جای دیگر به خود، ودر جای دیگر به ملائکه نسبت داده است!.

ودو آیهٔ متضادّ دیگر یکی: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ»، ودیگری آیهٔ «وَإِنّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ» است، حضرت حقّ در آیهٔ نخست خبر می‌دهد که اعمال صالحه کفران نمی‌شود (از بین نمی‌رود)، ودر آیهٔ دوم؛ ایمان واعمال صالحه بدون هدایت شدن عاری از هر نفع وسودی می‌داند.

وآیهٔ دیگر این است که: «وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا»، چگونه پیش از قیامت فرد زنده‌ای قادر است از مردگان سؤال نماید؟.

ودر آیهٔ دیگر می‌فرماید: «إِنّا عَرَضْنَا الأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَها الإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً»، این امانت چیست؟ واین انسان چه کسی می‌باشد؟

وَلَيْسَ مِنْ صِفَةِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ، التَّلْبِيسُ عَلىٰ عِبادِهِ .

وَأَجِدُهُ قَدْ شَهَرَ هَفَواتِ أَنْبِيائِهِ بِقَوْلِهِ : «وَعَصىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ» ، وَبِتَكْذِيبِهِ نُوحاً لَمّا قالَ : «إِنَّ ابْني مِنْ أَهْلي» بِقَوْلِهِ : «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» ، وَ بِوَصْفِهِ إِبْراهِيمَ بِأَنَّهُ عَبَدَ كَوْكَباً مَرَّةً، وَمَرَّةً قَمَراً ، وَمَرَّةً شَمْساً . وَبِقَوْلِهِ في يُوسُفَ : «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأىٰ بُرْهانَ رَبِّهِ» وَبِتَهْجِينِهِ مُوسىٰ عليه السلام حَيْثُ قالَ : «رَبِّ أَرِني أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَراني» ، وَبِبَعْثِهِ عَلىٰ داوُدَ جَبْرَئيلَ وَمِيكائِيلَ حَيْثُ تَسَوَّرا الْمِحْرابَ إِلىٰ آخِرِ الْقِصَّةِ ، وَبِحَبْسِهِ يُونُسَ في بَطْنِ الْحُوتِ حَيْثُ ذَهَبَ مُغاضِباً مُذْنِباً ؛ وَأَظْهَرَ خَطَأَ الأَنْبِياءِ وَزُلَلَهُمْ ، ثُمَّ وارىٰ اسْمَ مَنِ اغْتَرَّ وَفَتَنَ خَلْقاً وَضَلَّ وَأَضَلَّ ، وَكَنّىٰ عَنْ أَسْمائِهِمْ في قَوْلِهِ : «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَني اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبيلاً * يا وَيْلَتىٰ لَيْتَني لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّني عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَني» ، فَمَنْ هٰذا الظّالِمُ الَّذي لَمْ يَذْكُرْ مِنِ اسْمِهِ ما ذَكَرَ مِنْ أَسْماءِ الأَنْبِياءِ؟

وخداوند عزيز وعليم منزّه از تلبيس بر بندگان است .

وخداوند در آيات گوناگون انبياى خودرا به‌صفات ناپسند مشهور داشته مثلاً آيهٔ : «وَعَصىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ» ، و در آيهٔ : «إِنَّ ابْني مِنْ أَهْلي» حضرت نوح را تكذيب نموده كه : «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» ، وإبراهيم را بترتيب عابد ستاره ، ماه وخورشيد معرّفى نموده ، ويوسف را اينگونه تعريف نموده كه : «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأىٰ بُرْهانَ رَبِّهِ» ، وموسى را در اين آيه تهجين فرموده كه : «رَبِّ أَرِني أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَراني» ، وبخاطر فرستادن جبرئيل وميكائيل بسوى داود كه از محراب بالا روند ـ تا آخر قصّه ، واينكه يونس را بخاطر اينكه با غضب وذنب از شهر خارج شد در شكم ماهى حبس نمود ، وبا اين آيات خطايا ولغزش انبياء را نمودار ساخته ، سپس بصورت مكتوم اشاره به فردى دارد كه فريب خورده وشيّادى كرده وگمراه ساخته وگمراه شده ، ونامش را نبرده در اين آيه : «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَني اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبيلاً * يا وَيْلَتىٰ لَيْتَني لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّني عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَني» ، آيا فرد ظالم در آيه اسم يكى از انبياء است كه نامش را نبرده؟ .

وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «وَجاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً» ، وَ «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ» ، «وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادىٰ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» فَمَرَّةً يَجِيئُهُمْ ، وَمَرَّةً يَجِيئُونَهُ!! .

وَأَجِدُهُ يُخْبِرُ أَنَّهُ يَتْلُو نَبِيَّهُ شاهِدٌ مِنْهُ ، وَكانَ الَّذي تَلاهُ ، عَبَدَ الأَصْنامَ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ .

وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فَما هٰذَا النَّعِيمُ الَّذي يُسْأَلُ الْعِبادُ عَنْهُ؟

وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ» ما هٰذِهِ الْبَقِيَّةُ؟ وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «يا حَسْرَتىٰ عَلىٰ ما فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ» ، وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ» ، وَ «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ» وَيَقُولُ : «وَأَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ» ، «وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ» ما مَعْنىٰ : الْجَنْبِ ، وَالْوَجْهِ ، وَالْيَمِينِ، وَالشِّمالِ؟ فَإِنَّ الأَمْرَ في ذٰلِكَ مُلْتَبِسٌ جِدّاً .

وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ» ، وَيَقُول : «أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ في السَّماءِ» ،

ودر آيات : «وَجاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً» ، و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ» ، و «وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادىٰ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» ، يكبار آمدن را نسبت بذات مقدّس خود نمود ، ودر بار ديگر نسبت آمدن به خلايق داده است .

درآيه‌اى يافتم كه كار پيغمبر خود را شاهدى دنبال مى‌كند ، وآنكه دنبال كار نبىّ را مى‌گيرد روزى از ايّام عمرش بت‌پرست بوده است! .

ونيز در آيهٔ : «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ، مراد از نعيمى كه بندگان از آن سؤال شوند چيست؟

ونيز در آيهٔ : «بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ» ، اين بقيّه چيست؟

مراد از جنب ، وجه ، يمين ، وشمال در آيات : «يا حَسْرَتىٰ عَلىٰ ما فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ» و «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ» ، و «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ» ، و «وَأَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ» ، و «وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ» چيست؟ زيرا مطلب آن بسيار ملتبس است .

ودر آيات : «الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ» ، و «أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ في السَّماءِ» ، و

«وَهُوَ الَّذي في السَّماءِ إِلٰهٌ وَفي الأَرْضِ إِلٰهٌ» ، «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَما كُنْتُمْ» ، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ» ، وَ «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاثَةٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ» ، الآيَة .

وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَقْسِطُوا في الْيَتامىٰ فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ» ، وَلَيْسَ يُشْبِهُ الْقِسْطُ في الْيَتامىٰ نِكاحَ النِّساءِ ، وَلا كُلُّ النِّساءِ أَيْتامٌ ، فَما مَعْنىٰ ذٰلِكَ؟

وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «وَما ظَلَمُونا وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ، فَكَيْفَ يُظْلَمُ اللهُ وَمَنْ هٰؤُلاءِ الظَّلَمَةُ؟ .

وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ» فَما هٰذِهِ الْواحِدَةُ؟

وَأَجِدُهُ يَقُولُ : «وَما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ» ، وَقَدْ أَرىٰ مُخالِفِي الإِسْلامِ مُعْتَكِفينَ عَلىٰ باطِلِهِمْ ، غَيْرَ مُقْلِعينَ عَنْهُ ، وَأَرىٰ غَيْرَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْفَسادِ مُخْتَلِفينَ في مَذاهِبِهِمْ ، يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، فَأَيُّ مَوْضِعٍ لِلرَّحْمَةِ الْعامَّةِ لَهُمُ الْمُشْتَمِلَةُ عَلَيْهِمْ؟

«وَهُوَ الَّذي في السَّماءِ إِلٰهٌ وَفي الأَرْضِ إِلٰهٌ» ، و «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَما كُنْتُمْ» ، و «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ» ، و «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاثَةٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ» مكانهای مختلفی برای خدا معيّن ساخته .

ودر آيهٔ : «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَقْسِطُوا في الْيَتامىٰ فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ» ، هيچ شباهتی در عدل وانصاف يتيمان در نكاح زنان نيست ، وهمهٔ زنان كه يتميم نيستند ، پس معنی آيه مذكور چيست؟

ودر آيهٔ : «وَما ظَلَمُونا وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» چگونه خداوند مورد ظلم واقع شده واين گروه ظالمان كيانند؟

ومراد از واحده در آيهٔ : «إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ» چيست؟

ودر اين آيه می‌فرمايد : «وَما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ» مشاهده می‌كنيم مخالفان اسلام وايمان هميشه بر مذهب باطل خود بوده واستقامت دارند وهيچ ميلی به بازگشت به دين محمّد ندارند ، ونيز ارباب اسلام كه أهل فسادند در عقيده با هم اختلاف داشته وهمديگر را لعن می‌كنند ، در اين اوضاع ديگر چه جايی برای رحمت عامّه ومشتمل بر همگان می‌ماند؟

وَأَجِدُهُ قَدْ بَيَّنَ فَضْلَ نَبِيِّهِ عَلىٰ سائِرِ الأَنْبِياءِ ، ثُمَّ خاطَبَهُ في أَضْعافِ ما أَثْنىٰ عَلَيْهِ في الْكِتابِ مِنَ الإِزْراءِ عَلَيْهِ ، وَانْتِقاصِ مَحَلِّهِ ، وَغَيْرِ ذلِكَ مِنْ تَهْجِينِهِ وَتَأْنِيبِهِ ما لَمْ يُخاطِبْ بِهِ أَحَداً مِنَ الأَنْبِياءِ ، مِثْلَ قَوْلِهِ : «وَلَوْ شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ» ، وَقَوْلِهِ : «وَلَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً» ، «إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ وَضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لاتَجِدُ لَكَ عَلَيْنا نَصِيراً» ، وَقَوْلِهِ : «وَتُخْفي في نَفْسِكَ ما اللهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النّاسَ وَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» ، وَقَوْلِهِ : «وَما أَدْري ما يُفْعَلُ بي وَلا بِكُمْ» ، وَقالَ : «ما فَرَّطْنا في الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ» ، «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبِينٍ» ، فَإِذا كانَتِ الأَشْياءُ تُحْصىٰ في الإِمامِ وَهُوَ وَصِيُّ النَّبِيِّ ، فَالنَّبِيُّ أَوْلىٰ أَنْ يَكُونَ بَعِيداً مِنَ الصِّفَةِ الَّتي قالَ فِيها : «وَما أَدْري ما يُفْعَلُ بي وَلا بِكُمْ» ، وَهٰذِهِ كُلُّها صِفاتٌ مُخْتَلِفَةٌ ، وَأَحْوالٌ مُتَناقِضَةٌ ، وَأُمورٌ مُشْكِلَةٌ . فَإِنْ يَكُنِ الرَّسُولُ وَالْكِتابُ حَقّاً فَقَدْ هَلَكْتُ لِشَكِّي في ذلِكَ ، وَإِنْ كانا باطِلَيْنِ فَما عَلَيَّ مِنْ بَأْسٍ .

فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام : سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ ، رَبُّ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ ، تَبارَكَ اللهُ وَتَعالىٰ ،

ونيز قرآن ؛ رسولخدا را بر تمام انبياء تفضيل داده ، ولى بيشتر از آن تعاريف او را مخاطب به آزار وجفا وبدى ساخته واز سر سرزنش وملامت بنوعى خطاب نموده كه هيچ پيامبرى را اينگونه نگفته ، مانند آيات : «وَلَوْ شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ» ، و : «وَلَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً» ، و «إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ وَضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لاتَجِدُ لَكَ عَلَيْنا نَصِيراً» ، و «وَتُخْفي في نَفْسِكَ ما اللهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النّاسَ وَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ»؟ ،

و در آيات : «وَما أَدْري ما يُفْعَلُ بي وَلا بِكُمْ» ، و «ما فَرَّطْنا في الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ» ، و «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبِينٍ» ، اگر همه چيز در امام معدود ومحسوب است ، كه او همان وصىّ پيامبر است ، وآنحضرت سزاوارتر است كه از صفت «ما أدرى ما يفعل بي ولا بكم» دور باشد ، وخلاصه اينها همه صفاتى مختلف واحوالى متناقض وأمورى مشكل است ، پس چنانچه رسول وكتاب ، حقّ ودرستند كه من به جهت شكّ در اين امور به هلاكت افتاده‌ام ، واگر هر دو باطلند كه ديگر هيچ بأس وباكى نيست .

أميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود : سبّوح قدّوس ، ربّ الملائكة والرّوح ، ذات اقدس الهى از

هُوَ الْحَيُّ الدّائِمُ، الْقائِمُ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ، هاتِ أَيْضاً ما شَكَكْتَ فِيهِ.

قالَ: حَسْبي ما ذَكَرْتُ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ.

قالَ: سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْويلِ ما سَأَلْتَ، وَما تَوْفيقي إِلاّ بِاللهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنيبُ، وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.

فَأَمّا قَوْلُهُ: «اللهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها» وَقَوْلُهُ: «قُلْ يَتَوَفّيكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ»، وَ «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا» «الَّذينَ تَتَوَفّيهِمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ» «الَّذينَ تَتَوَفّيهِمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمي أَنْفُسِهِمْ» فَهُوَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ أَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَوَلّىٰ ذلِكَ بِنَفْسِهِ، وَفِعْلُ رُسُلِهِ وَمَلائِكَتِهِ فِعْلُهُ، لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، فَاصْطَفىٰ جَلَّ ذِكْرُهُ مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً وَسَفَرَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، وَهُمُ الَّذينَ قالَ اللهُ تَعالىٰ فيهِمْ: «اللهُ يَصْطَفي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً وَمِنَ النّاسِ» فَمَنْ كانَ مِنْ أَهْلِ الطّاعَةِ تَوَلَّتْ قَبْضَ رُوحِهِ مَلائِكَةُ الرَّحْمَةِ، وَمَنْ كانَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ تَوَلَّتْ قَبْضَ رُوحِهِ مَلائِكَةُ النِّقْمَةِ، وَلِمَلَكِ الْمَوْتِ أَعْوانٌ مِنْ مَلائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَالنِّقْمَةِ، يَصْدُرُونَ عَنْ أَمْرِهِ،

تمام این سخنان منزّه ومبرّا است، او حیّ دائم، قائم بر جمیع نفوس وکسب خلائق در روز وشب است، اگر موارد شکّ دیگری هم داری بیان کن!.

گفت: همینها که بیان کردم کافی است ای أمیرالمؤمنین.

حضرت فرمود: تأویل آیاتی که سؤال نمودی برایت بیان خواهم کرد، وهیچ توفیق جز در پرتو خداوند میسور نگردد، بر او توکّل نموده وبه سوی او باز می‌گردم، و متوکّلان باید بر او توکّل می‌کنند.

امّا آیهٔ: «اللهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها»، و «قُلْ يَتَوَفّيكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ»، و «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»، و «الَّذينَ تَتَوَفّيهِمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ»، و «الَّذينَ تَتَوَفّيهِمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمي أَنْفُسِهِمْ»، خداوند تبارک وتعالی اجلّ واعظم از آن است که خود متولّی این امور شود، وفعل رسولان وملائکهٔ او همان فعل خداوند است، زیرا اینان عمل به امر او می‌کنند، بنابر این خداوندجلیل گروهی از ملائکه را بعنوان رسول وسفیر میان خود وخلق برگزیده است، وایشان همان کسانند که می‌فرماید: «اللهُ يَصْطَفي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً وَمِنَ النّاسِ»، بنابر این تولّی قبض روح أهل طاعت را ملائکهٔ رحمت بعهده دارند، وقبض روح أهل معصیت را ملائکهٔ عذاب انجام می‌دهند، وملک الموت؛ یارانی از فرشتگان رحمت وعذاب دارد، که

وَفِعْلُهُمْ فِعْلُهُ ، وَكُلُّ ما يَأْتُونَ بِهِ مَنْسُوبٌ إِلَيْهِ وَإِذا كانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَ مَلَكِ الْمَوْتِ ، فَفِعْلُ مَلَكِ الْمَوْتِ فِعْلُ اللهِ ، لِأَنَّهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ عَلىٰ يَدِ مَنْ يَشاءُ وَيُعْطي وَيَمْنَعُ ، وَيُثيبُ وَيُعاقِبُ عَلىٰ يَدِ مَنْ يَشاءُ ، وَ إِنَّ فِعْلَ أُمَنائِهِ فِعْلُهُ ، «وَما تَشاؤُونَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللهُ» .

وَ أَمّا قَوْلُهُ : «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ» ، وَقَوْلُهُ : «وَإِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ» ، فَإِنَّ ذلِكَ كُلَّهُ لا يُغْني إِلاّ مَعَ الاهْتِداءِ ، وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ الإِيمانِ كانَ حَقيقاً بِالنَّجاةِ مِمّا هَلَكَ بِهِ الْغُواةُ ، وَلَوْ كانَ ذلِكَ كَذلِكَ لَنَجَتِ الْيَهُودُ مَعَ اعْتِرافِها بِالتَّوْحيدِ ، وَإِقْرارِها بِاللهِ ، وَنَجىٰ سائِرُ الْمُقِرِّينَ بِالْوَحْدانِيَّةِ ، مِنْ إِبْلِيسَ فَمَنْ دُونَهُ فِي الْكُفْرِ ، وَقَدْ بَيَّنَ اللهُ ذلِكَ بِقَوْلِهِ : «الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» وَبِقَوْلِهِ: «مِنَ الَّذينَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» .

وَلِلإِيمانِ حالاتٌ وَمَنازِلُ يَطُولُ شَرْحُها ، وَمِنْ ذلِكَ : إِنَّ الإِيمانَ قَدْ يَكُونُ عَلىٰ وَجْهَيْنِ:

تحت فرمان او بوده وفعل ایشان همان فعل او است ، وسراغ هرکه می‌روند کارشان منسوب به ملک الموت است ، در اینصورت کار ملک الموت نیز همان فعل خداوند است ، زیرا پروردگار ، قبض روح بر دست هرکه خواهد جاری می‌سازد ، عطا می‌کند ومنع می‌فرماید ، پاداش وعقوبت را در دست هرکه خواهد روان می‌کند ، چرا که فعل افراد امین او همان فعل خداوند است ، «وَما تَشاؤُونَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللهُ» .

وامّا دوآیهٔ : «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ» ، و «وَإِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ» عمل صالح فقط با اهتداء سامان می‌یابد ، واینطور نیست هرکه نام ایمان بر او آمد شایستهٔ نجات ورهایی باشد با اینکه مرتکب اعمال هلاکت‌بار گردنکشان شده باشد ، اگر اینگونه بود باید قوم یهود نجات می‌یافتند ، با اینکه اعتراف به توحید داشته ومعتقد به الله بودند ، ونیز سایر یکتاپرستان نیز باید خلاص ورها می‌شدند ، از ابلیس گرفته تا پائینترین افراد در کفر ، ومطلب بخوبی در این آیه مشهود است که : «الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» ودر این آیه : «مِنَ الَّذينَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» .

وایمان حالات ومنازلی دارد وشرح آن طول می‌کشد ، مثلاً : ایمان دو وجه دارد :

إيمانٌ بِالْقَلْبِ ، وَإيمانٌ بِاللِّسانِ ، كَما كانَ إيمانُ الْمُنافِقينَ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله لَمّا قَهَرَهُمْ بِالسَّيْفِ وَشَمَلَهُمُ الْخَوْفُ فَإنَّهُمْ آمَنُوا بِأَلْسِنَتِهِمْ ، وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ ، فَالإيمانُ بِالْقَلْبِ هُوَ التَّسْلِيمُ لِلرَّبِّ ، وَمَنْ سَلَّمَ الاُمُورَ لِمالِكِها لَمْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ أَمْرِهِ ، كَما اسْتَكْبَرَ إبْلِيسُ عَنِ السُّجُودِ لِآدَمَ ، وَاسْتَكْبَرَ أَكْثَرُ الاُمَمِ عَنْ طاعَةِ أَنْبِيائِهِمْ ، فَلَمْ يَنْفَعْهُمُ التَّوْحِيدُ كَما لَمْ يَنْفَعْ إبْلِيسَ ذلِكَ السُّجُودُ الطَّوِيلُ ، فَإنَّهُ سَجَدَ سَجْدَةً واحِدَةً أَرْبَعَةَ آلافِ عام ، لَمْ يُرِدْ بِها غَيْرَ زُخْرُفِ الدُّنْيا ، وَالتَّمْكِينِ مِنَ النَّظْرَةِ ، فَكَذلِكَ لاتَنْفَعُ الصَّلاةُ وَالصَّدَقَةُ إلاّ مَعَ الاهْتِداءِ إلىٰ سَبِيلِ النَّجاةِ ، وَطُرُقِ الْحَقِّ .

وَقَدْ قَطَعَ اللهُ عُذْرَ عِبادِهِ بِتَبْيِينِ آياتِهِ ، وَإرْسالِ رُسُلِهِ ، لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ، وَ لَمْ يُخْلِ أَرْضَهُ مِنْ عالِمٍ بِما يَحْتاجُ إلَيْهِ الْخَلِيقَةُ ، وَمُتَعَلِّمٍ عَلىٰ سَبِيلِ النَّجاةِ ، أُولٰئِكَ هُمُ الأَقَلُّونَ عَدَداً .

وَقَدْ بَيَّنَ اللهُ ذلِكَ فِي اُمَمِ الأَنْبِياءِ (عليهم السّلام) وَجَعَلَهُمْ مَثَلاً لِمَنْ تَأَخَّرَ ،

یکی ایمان به قلب ، ویکی ایمان به زبان ، مثلاً ایمان منافقین در زمان رسولخدا صلى الله عليه وآله وقتی مقهور شمشیر شده وترسیدند ، به زبان بود ، نه با قلوب ودلها ، وایمان قلبی تسلیم پروردگار شدن است ، وهرکه امور خود را به اربابش تسلیم کند از فرمانش استکبار نخواهد نمود ، مثل استکبار ابلیس بر سجود آدم ، وبسیاری از امّتها از فرمان پیامبرشان استکبار ورزیده ، وتوحیدشان هیچ مفید فائده نیفتاد ، همچنانکه آن سجده‌های طولانی ابلیس که یکی از آنها چهار هزار سال طول کشید سودی به او نرساند ، چراکه از آن فقط قصد زخرف دنیا وریا داشت ، پس به همین خاطر هیچ نماز وزکاتی جز با اهتداء به راه نجات وراههای حقّ سود ونفعی نبخشد .

وخداوند با تبیین این آیات وارسال رسولان جای هیچ عذر وبهانه‌ای را برای خلایق باقی نگذاشته ، تا خلایق هیچ حجّتی پس از رسولان بر خداوند نداشته باشند ، وزمین را از هیچ عالم نیازمند به او یا متعلّم بر راه نجات خالی نگذاشته ، با اینکه اینان از نظر تعداد بسیار کم واندکند .

وخداوند این موارد را درامّتهای پیامبران بیان‌داشته وآنرا مَثَلی برای پیشینیان قرارداده است

مِثْـلُ قَوْلِهِ ـ في قَوْمِ نُوحٍ ـ: «وَما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِيلٌ» ، وَقَوْلُهُ ـ فِيمَنْ آمَنَ مِنْ أُمَّةِ مُوسىٰ ـ: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» ، وَقَوْلُهُ ـ في حَوارِي عِيسىٰ حَيْثُ قالَ لِسائِرِ بَنِي إِسْرائِيلَ ـ: «مَنْ أَنْصاري إِلىٰ اللهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللهِ آمَنّا بِاللهِ وَاشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ» ، يَعْني بِأَنَّهُمْ مُسَلِّمُونَ لِأَهْلِ الْفَضْلِ فَضْلَهُمْ وَلا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ ، فَما أَجابَهُ مِنْهُمْ إِلاّ الْحَوارِيُّونَ ، وَقَدْ جَعَلَ اللهُ لِلْعِلْمِ أَهْلاً ، وَفَرَضَ عَلَى الْعِبادِ طاعَتَهُمْ بِقَوْلِهِ تَعالىٰ : «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ» وَبِقَوْلِهِ : «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلىٰ الرَّسُولِ وَإِلىٰ أُولِي الأَمْرِ مِنْهُ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» ، وَبِقَوْلِهِ : «اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» ، وَبِقَوْلِهِ : «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاّ اللهُ وَالرّاسِخُونَ في الْعِلْمِ» ، وَبِقَوْلِهِ : «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» وَالْبُيُوتُ هِيَ بُيُوتُ الْعِلْمِ الَّذي اسْتَوْدَعَتْهُ الأَنْبِياءُ ، وَأَبْوابُها أَوْصِياؤُهُمْ ، وَكُلُّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمالِ الْخَيْرِ يَجْري عَلىٰ غَيْرِ أَيْدِي أَهْلِ الاصْطِفاءِ وَعُهُودِهِمْ ، وَحُدُودِهِمْ ، وَشَرائِعِهِمْ ، وَسُنَنِهِمْ ، وَمَعالِمِ دِينِهِمْ ، مَرْدُودٌ غَيْرُ مَقْبُولٍ ، وَأَهْلُهُ بِمَحَلِّ كُفْرٍ ، وَ إِنْ شَمَلَتْهُمْ صِفَةُ الإِيمانِ؛

مانند آيه‌اى كه دربارهٔ قوم نوح فرموده : «وَما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِيلٌ» ، وفرموده‌اش دربارهٔ افرادى كه از قوم موسى بدو ايمان آوردند : «وَمِنْ قَوْمِ مُوسىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» ، وآيه‌اى كه دربارهٔ حواريون عيسى خطاب به سائر بنى‌اسرائيل فرستاده : «مَنْ أَنْصاري إِلىٰ اللهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللهِ آمَنّا بِاللهِ وَاشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ» ، مطلب حضرت عيسى اين بود كه معلوم او گردد كه كداميك از ايشان فضل خود را تسليم أهل فضل نموده واز فرمان پروردگار استكبار نمى‌كنند ، وفقط حواريّون جواب مثبت دادند ، وخداوند در اين آيه براى علم اهلى را برگزيد وطاعت ايشان را بر همه واجب فرمود كه : «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ» ، وآيهٔ : «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلىٰ الرَّسُولِ وَإِلىٰ أُولِي الأَمْرِ مِنْهُ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» ، و : «اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» ، و : «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاّ اللهُ وَالرّاسِخُونَ في الْعِلْمِ» ، و : «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» ، ومراد از بيوت همان علمى است كه به پيامبران سپرده ، ودرب آن بيوت اوصياء مى‌باشند ، وهر عمل خيرى مانند : عهد وحدود وشرائع وسنن ، ومعالم دين از دستى غير از دست برگزيدگان انجام شود همه وهمه مردود وغير مقبول است ، وأهل آن كافرند ، هرچند مشمول صفت ايمان باشند ،

أَلَمْ تَسْمَعْ إِلىٰ قَوْلِ اللهِ تَعالىٰ : «وَما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ نَفَقاتُهُمْ إِلاّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَلا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلاّ وَهُمْ كُسالىٰ وَلا يُنْفِقُونَ إِلاّ وَهُمْ كارِهُونَ»؟ .

فَمَنْ لَمْ يَهْتَدِ مِنْ أَهْلِ الإِيمانِ إِلىٰ سَبِيلِ النَّجاةِ لَمْ يُغْنِ عَنْهُ إِيمانُهُ بِاللهِ مَعَ دَفْعِهِ حَقَّ أَوْلِيائِهِ، وَحَبِطَ عَمَلُهُ ، وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ ، وَكَذلِكَ قالَ اللهُ سُبْحانَهُ «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوا بَأْسَنا» ، وَهٰذا كَثِيرٌ فِي كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَالْهِدايَةُ هِيَ الْوِلايَةُ ، كَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ» ، ـ وَالَّذِينَ آمَنُوا ـ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ : هُمُ [الأَئِمَّةُ الَّذِينَ دَفَعَ اللهُ إِلَيْهِمْ عَهْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله] الْمُؤْتَمَنُونَ عَلَى الْخَلائِقِ مِنَ الْحُجَجِ ، وَالأَوْصِياءُ فِي عَصْرٍ بَعْدَ عَصْرٍ .

وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ أَقَرَّ أَيْضاً مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ بِالشَّهادَتَيْنِ كانَ مُؤْمِناً ، إِنَّ الْمُنافِقِينَ كانُوا يَشْهَدُونَ أَنْ لاإِلٰهَ إِلاّاللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ، وَيَدْفَعُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله بِما عَهِدَ بِهِ مِنْ دِينِ اللهِ ، وَعَزائِمِهِ ، وَبَراهِينِ نُبُوَّتِهِ ، إِلىٰ وَصِيِّهِ ، وَيُضْمِرُونَ مِنَ الْكَراهَةِ لِذلِكَ ، وَالنَّقْضِ لِما

مگر این آیه را نشنیده‌ای که فرماید : «وَما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ نَفَقاتُهُمْ إِلاّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَلا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلاّ وَهُمْ كُسالىٰ وَلا يُنْفِقُونَ إِلاّ وَهُمْ كارِهُونَ»؟! .

بنابر این هر مؤمنی که اهتداء به سبیل نجات نشده ایمانش به خدا سودی عایدش نسازد ، با اینکه حقّ اولیای او را دفع وعملشان را نابود کرده ، واو در آخرت از زیانکاران خواهد بود ، وهمچنین است فرمودهٔ خداوند که : «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوا بَأْسَنا» ، واز این موارد در قرآن بسیار است ، وهدایت همان ولایت است ، همانطور که در این آیه فرموده : «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ» ، وأهل ایمان در این آیه همان امامانی هستند که خداوند عهد رسولخدا صلى الله عليه وآله را به ایشان سپرده ، همان حجّتهایی که امین مردم ، ودر هر زمان از اوصیاء می‌باشند .

واینطور نیست هرکه از أهل قبله شهادتین گوید مؤمن باشد ، منافقین نیز شهادت به وحدانیّت خداوند ورسالت حضرت محمّد صلى الله عليه وآله داده ، ونیز رعایت عهد آنحضرت را در باب آئین خداوند ومفروضات وشرایع وبراهین نبوّت او که دربارهٔ وصیّ خود نموده بود به ظاهر پذیرفتند ، ولی به محض دست یافتن به قدرت همه را زیر پا گذاشته ونقض عهد نمودند ،

أَبْرَمَهُ مِنْهُ ، عِنْدَ إِمْكانِ الأَمْرِ لَهُمْ ، فِيما قَدْ بَيَّنَهُ اللهُ لِنَبِيِّهِ بِقَوْلِهِ : «فَلا وَرَبِّكَ لايُؤْمِنُونَ حَتّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لايَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» ، وَبِقَوْلِهِ : «وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ» ، وَمِثْلُ قَوْلِهِ : «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» ، أَيْ لَتَسْلُكَنَّ سَبِيلَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ ، فِي الْغَدْرِ بِالأَوْصِياءِ بَعْدَ الأَنْبِياءِ ، وَهٰذا كَثِيرٌ فِي كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَقَدْ شَقَّ عَلَى النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله ما يَؤُولُ إِلَيْهِ عاقِبَةُ أَمْرِهِمْ ، وَاطِّلاعُ اللهِ إِيّاهُ عَلىٰ بَوارِهِمْ ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : «فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ» «فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ».

وَأَمّا قَوْلُهُ : «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا» فَهٰذا مِنْ بَراهِينِ نَبِيِّنا صلى‌الله‌عليه‌وآله الَّتِي آتاهُ اللهُ إِيّاها ، وَأَوْجَبَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلىٰ سائِرِ خَلْقِهِ ، لِأَنَّهُ لَمّا خَتَمَ بِهِ الأَنْبِياءَ ، وَجَعَلَهُ اللهُ رَسُولاً إِلىٰ جَمِيعِ الأُمَمِ ، وَسائِرِ الْمِلَلِ ، خَصَّهُ اللهُ بِالارْتِقاءِ إِلَى السَّماءِ عِنْدَ الْمِعْراجِ ، وَجَمَعَ يَوْمَئِذٍ الأَنْبِياءَ ، فَعَلِمَ مِنْهُمْ ما أُرْسِلُوا بِهِ وَحَمَلُوا مِنْ عَزائِمِ اللهِ وَآياتِهِ وَبَراهِينِهِ ، وَأَقَرُّوا أَجْمَعِينَ بِفَضْلِهِ ،

واينها را خداوند به پيامبرش در اين آيه فرموده كه : «فَلا وَرَبِّكَ لايُؤْمِنُونَ حَتّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لايَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» ، ودر اين فرموده كه : «وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ» ، وهمچون اين آيه كه : «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» ، يعنى راه همان امّتهاى سابق در خيانت به اوصياء پس از انبياء را پيش خواهيد گرفت ، واز اين موارد در قرآن بسيار است ، واين سرانجام‌كار بر رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بسى گران آمد ، وچون خداوند ، عالم به‌ضمير اوبود در اين آيه خطاب به او فرمود : «فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ» ، و «فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ» .

وامّا آيهٔ : «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا» ، از جمله دلائل وبراهينى است كه خداوند فقط به پيامبر مرحمت وعنايت نموده ، وحجّت او را بر سائر مردمان واجب ساخته ، زيرا كه چون حضرت حقّ آن رسول را خاتم انبياء گردانيد ، ورسول به تمام امّتها وملل قرار داد او را به صعود در آسمان هنگام معراج مخصوص داشته ودرآنروز تمام انبياء را برايش جمع نمود ، وآنحضرت به تمام مأموريت ايشان وتكاليفشان از حمل عزائم وآيات وبراهين الهى بر همه واقف وآگاه شد ، وتمام ايشان به‌فضل وبرترى او اعتراف نموده ،

وَفَضْلِ الأَوْصِياءِ وَالْحُجَجِ فِي الأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفَضْلِ شِيعَةِ وَصِيِّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، الَّذِينَ سَلَّمُوا لِأَهْلِ الْفَضْلِ فَضْلَهُمْ، وَ لَمْ يَسْتَكْبِرُوا عَنْ أَمْرِهِمْ، وَ عَرَفَ مَنْ أَطاعَهُمْ وَعَصاهُمْ مِنْ أُمَمِهِمْ، وَسائِرِ مَنْ مَضىٰ وَمَنْ غَبَرَ، أَوْ تَقَدَّمَ أَوْ تَأَخَّرَ.

وَأَمّا هَفَواتُ الأَنْبِياءِ: وَما بَيَّنَهُ اللهُ فِي كِتابِهِ، وَوُقُوعُ الْكِنايَةِ مِنْ أَسْماءِ مَنِ اجْتَرَمَ أَعْظَمُ مِمّا اجْتَرَمَتْهُ الأَنْبِياءُ، مِمَّنْ شَهِدَ الْكِتابُ بِظُلْمِهِمْ، فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ أَدَلِّ الدَّلائِلِ عَلىٰ حِكْمَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الْباهِرَةِ، وَقُدْرَتِهِ الْقاهِرَةِ، وَعِزَّتِهِ الظّاهِرَةِ، لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ بَراهِينَ الأَنْبِياءِ تَكْبُرُ فِي صُدُورِ أُمَمِهِمْ، وَأَنَّ مِنْهُمْ مَنْ يَتَّخِذُ بَعْضَهُمْ إِلٰهاً، كَالَّذِي كانَ مِنَ النَّصارىٰ فِي ابْنِ مَرْيَمَ، فَذَكَرَها دَلالَةً عَلىٰ تَخَلُّفِهِمْ عَنِ الْكَمالِ الَّذِي تَفَرَّدَ بِهِ عَزَّوَجَلَّ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلىٰ قَوْلِهِ فِي صِفَةِ عِيسىٰ عليه السلام حَيْثُ قالَ ـ فِيهِ وَ فِي أُمِّهِ ـ: «كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ»، يَعْنِي أَنَّ مَنْ أَكَلَ الطَّعامَ كانَ لَهُ ثُفْلٌ، وَمَنْ كانَ لَهُ ثُفْلٌ فَهُوَ بَعِيدٌ مِمّا ادَّعَتْهُ النَّصارىٰ لابْنِ مَرْيَمَ، وَ لَمْ يَكِنَّ عَنْ أَسْماءِ الأَنْبِياءِ

وبه فضل تمام اوصياء وحجّتهای زمین پس از او اقرار کرده، وبه فضل شیعیان وصیّ او از مردان وزنان مؤمن معترف شدند، همانها که منقاد وفرمانبر أهل فضیلت بوده وکوچکترین استکباری از فرمانشان نکردند، ودر آن مکان به حال تمام مطیعان ونافرمانان از امّت خود؛ وسایر پیشینیان از امّتهای گذشته وآینده همه وهمه پی برده وهمه را شناخت.

وامّا لغزش وخطاهای انبیاء که در قرآن مذکور است، ونیز خطایای افرادی که به ظاهر جرمشان از انبیاء بزرگتر است ولی بصورت ضمیر ومکتوب از آنان نام برده شد، همه وهمه از بهترین دلائل بر حکمت خیره کنندهٔ خداوند عزّوجلّ، وقدرت قاهره وعزّت ظاهرهٔ او است، زیرا حضرت حقّ نیک بدین نکته واقف بود که براهین انبیاء در قلب وسینه‌های امّتهای ایشان به‌غایت بزرگ وگرانست، به‌همین خاطر برخی آنان‌را به خدایی عبادت کنند، مانند کار نصاری نسبت به عیسی بن مریم، بدین جهت این اشارات را دلیل بر تخلّف ایشان از کمالی قرار داده که معبود نشوند، آیا این آیه را در وصف عیسی که دربارهٔ او ومادرش آمده نشنیده‌ای که: «کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ»، یعنی هرکه غذا تناول کند ناگزیر از دفع است، وهرکه دفع کند از مقامی که نصاری برای عیسی قائلند دور است، پس نام انبیاء را از سر

تَجَبُّراً وَتَعَزُّزاً، بَلْ تَعْريفاً لِأَهْلِ الاسْتِبْصارِ.

إِنَّ الْكِنايَةَ عَنْ أَسْماءِ ذَوِي الْجَرائِرِ الْعَظِيمَةِ مِنَ الْمُنافِقِينَ فِي الْقُرْآنِ لَيْسَتْ مِنْ فِعْلِهِ تَعالىٰ، وَإِنَّها مِنْ فِعْلِ الْمُغَيِّرِينَ وَالْمُبَدِّلِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ وَاعْتاضُوا الدُّنْيا مِنَ الدِّينِ، وَقَدْ بَيَّنَ اللهُ تَعالىٰ قَصَصَ الْمُغَيِّرِينَ بِقَوْلِهِ: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذا مِنْ عِنْدِاللهِ لِيَشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً»، وَبِقَوْلِهِ: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُنَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ»، وَبِقَوْلِهِ: «إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضىٰ مِنَ الْقَوْلِ» بَعْدَ فَقْدِ الرَّسُولِ مِمّا يُقِيمُونَ بِهِ أَوَدَ باطِلِهِمْ حَسَبُ ما فَعَلَتْهُ الْيَهُودُ وَالنَّصارىٰ بَعْدَ فَقْدِ مُوسىٰ وَعِيسىٰ علیهما‌السلام مِنْ تَغْيِيرِ التَّوراةِ وَالإِنْجِيلِ، وَتَحْرِيفِ الْكَلِمِ عَنْ مَواضِعِهِ، وَبِقَوْلِهِ: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلاّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ»، يَعْني أَنَّهُمْ أَثْبَتُوا فِي الْكِتابِ ما لَمْ يَقُلْهُ اللهُ لِيَلْبِسُوا عَلَى الْخَلِيقَةِ فَأَعْمىٰ اللهُ قُلُوبَهُمْ حَتّىٰ تَرَكُوا فِيهِ ما دَلَّ عَلىٰ ما أَحْدَثُوهُ فِيهِ، وَحَرَّفُوا فِيهِ، وَبَيَّنَ عَنْ إِفْكِهِمْ، وَتَلْبِيسِهِمْ وَكِتْمانِ ما عَلِمُوهُ مِنْهُ، وَلِذٰلِكَ قالَ لَهُمْ: «لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ».

تجبّر وتعزّز درپرده نگفت، بلکه صریحاً برای أهل تفکرّ بیان فرمود.

وکنایه از نامهای جنایتکاران منافق در قرآن از فعل خداوند نیست بلکه از ارتکاب افرادی که در آن تغییر وتبدیل دادند، همانها که قرآن را به چند دسته تقسیم کرده ودنیا را به عِوَض دین گرفتند، وخداوند بخوبی قصّهٔ تغییردهندگان را در آیاتی بیان فرموده که: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذا مِنْ عِنْدِاللهِ لِيَشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً»، و: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُنَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ»، و: «إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضىٰ مِنَ الْقَوْلِ»، پس از وفات پیامبر آنچه از کجی باطلشان برپا نمودند، همانند تغییری که یهود ونصاری پس از وفات موسی وعیسی در تورات وانجیل دادند وکلمات را از مواضع خود تحریف نمودند، وآیهٔ: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلاّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ» منظور این است که کلامی جز فرمایش خداوند در کتاب نگاشتند تا کار بر مردم ملبّس گردد، پس خداوند نیز دل وقلبشان را کور نمود تا اینکه آثار جرمشان را از احداث وتحریف باقی گذاشتند، وتهمت وتلبّس وکتمان آنچه می‌دانستند را بخوبی بیان فرمود، واین همان فرمایش خداوند است که: «لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ»؟.

وَضَرَبَ مَثَلَهُمْ بِقَوْلِهِ : «فَأَمّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَأَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ في الأَرْضِ» ، فَالزَّبَدُ في هٰذَا الْمَوْضِعِ كَلامُ الْمُلْحِدينَ الَّذينَ أَثْبَتُوهُ في الْقُرْآنِ ، فَهُوَ يَضْمَحِلُّ ، وَيَبْطُلُ وَيَتَلاشىٰ عِنْدَ التَّحْصِيلِ ، وَالَّذي يَنْفَعُ النّاسَ مِنْهُ ، فَالتَّنْزِيلُ الْحَقيقيُّ الَّذي لايَأْتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ، وَلا مِنْ خَلْفِهِ ، وَالْقُلُوبُ تَقْبَلُهُ ، وَالأَرْضُ في هٰذا الْمَوْضِعِ فَهِيَ مَحَلُّ الْعِلْمِ وَقَرارُهُ .

وَلَيْسَ يَسُوغُ مَعَ عُمُومِ التَّقِيَّةِ التَّصْريحُ بِأَسْماءِ الْمُبْدِلينَ ، وَلا الزِّيادَةُ في آياتِهِ عَلىٰ ما أَثْبَتُوهُ مِنْ تِلْقائِهِمْ في الْكِتابِ ، لِما في ذٰلِكَ مِنْ تَقْوِيَةِ حُجَجِ أَهْلِ التَّعْطيلِ وَالْكُفْرِ ، وَالْمِلَلِ الْمُنْحَرِفَةِ عَنْ قِبْلَتِنا ، وَإِبْطالِ هٰذا الْعِلْمِ الظّاهِرِ الَّذي قَدِ اسْتَكانَ لَهُ الْمُوافِقُ وَالْمُخالِفُ بِوُقُوعِ الاصْطِلاحِ عَلَى الايتمارِ لَهُمْ ، وَالرِّضا بِهِمْ ، وَلِأَنَّ أَهْلَ الْباطِلِ في الْقَديمِ وَالْحَديثِ أَكْثَرُ عَدَداً مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ ، وَلِأَنَّ الصَّبْرَ عَلىٰ وُلاةِ الْأَمْرِ مَفْرُوضٌ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» ، وَإِيجابُهُ مِثْلُ ذٰلِكَ عَلىٰ أَوْلِيائِهِ ، وَأَهْلِ طاعَتِهِ ، بِقَوْلِهِ : «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» فَحَسْبُكَ مِنَ الْجَوابِ عَنْ هٰذَا الْمَوْضِعِ ما سَمِعْتَ ،

وبا آيهٔ: «فَأَمّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَأَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ في الأَرْضِ» آنانرا مثل زد كه «زَبَد» (كف) در اين مكان همان كلام ملحدينى است كه چيزى در آن نگاشتند ، كه آن راهى جز نابودى وبطلان وتباهى هنگام تحصيل نخواهد داشت ، و امّا آنچه به مردم سود مى‌رساند همان تنزيل حقيقى است كه هيچ باطلى بدان راه ندارد ، ودلها آنرا مى‌پذيرد ، وزمين در اين آيه محلّ ومأواى علم است .

وبا وجود تقيّه جايز نبود كه نام افراد تبديل كننده صريحاً ياد شود ، ونيز صلاح نبود بر آنچه ايشان نگاشتند چيزى اضافه شود ، زيرا اينكار موجب تقويت دلايل أهل تعطيل وكفر ومردم منحرف از قبله مى‌شد ، وابطال اين علم كه موافق ومخالف به آن تن داده‌اند به جهت آنست كه اقتدا بر ايشان نموده وراضى به فرامين آنان شدند ، واز قديم الأيّام أهل باطل از أهل حقّ در تعداد بيشتر بوده‌اند ، وناگفته نماند كه صبر نمودن بر اولياى امر بنابر اين آيه واجب ومفروض است كه : «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» ، وبنا به آيهٔ : «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» وجوب آن مشمول دوستان وأهل طاعت ايشان نيز مى‌گردد ، وهمين قدر كه جوابت داد تو را كفايت مى‌كند ،

فَإِنَّ شَرِيعَةَ التَّقِيَّةِ تَحْظُرُ التَّصْرِيحَ بِأَكْثَرَ مِنْهُ.

وَأَمّا قَوْلُهُ: «وَجاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً»، وَقَوْلُهُ: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادىٰ»، وَقَوْلُهُ: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ»، فَذلِكَ كُلُّهُ حَقٌّ، وَلَيْسَتْ جِيئَتُهُ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ كَجِيئَةِ خَلْقِهِ، وَأَنَّهُ رُبَّ شَيْءٍ مِنْ كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ يَكُونُ تَأْوِيلُهُ عَلىٰ غَيْرِ تَنْزِيلِهِ، وَلا يُشْبِهُ تَأْوِيلُهُ كَلامَ الْبَشَرِ، وَلا فِعْلَ الْبَشَرِ، وَسَأُنَبِّئُكَ بِمِثالٍ لِذلِكَ تَكْتَفي بِهِ إِنْ شاءَ اللهُ تَعالىٰ، وَهُوَ حِكايَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَنْ إِبْراهِيمَ عليه‌السلام حَيْثُ قالَ: «وَقالَ إِنِّي ذاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ» فَذِهابُهُ إِلىٰ رَبِّهِ تَوَجُّهُهُ إِلَيْهِ فِي عِبادَتِهِ وَاجْتِهادِهِ، أَلا تَرىٰ أَنَّ تَأْوِيلَهُ غَيْرُ تَنْزِيلِهِ؟، وَقالَ: «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ»، وَقالَ: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»، فَإِنْزالُهُ ذلِكَ: خَلْقُهُ إِيّاهُ.

وَكَذلِكَ قَوْلُهُ: «قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ»، أَيِ: الْجاحِدِينَ، وَالتَّأْوِيلُ فِي هٰذا الْقَوْلِ باطِنُهُ مُضادٌّ لِظاهِرِهِ.

زيرا قانون تقيّه را نشايد كه بيش از اين بازگو شود.

وامّا آيهٔ: «وَجاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً»، و: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادىٰ»، و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ»، همه وهمه صحيح ودرست است، و فعل «آمدن» در مورد خداوند عزّوجلّ همچون خلايق نيست، چراكه تأويل برخى از آيات قرآن غير از تنزيل آن است، وآن مانند كلام وفعل بشر نيست، وبراى تفهيم مطلب مثالى برايت مى‌زنم كه تو را بخواست خدا كفايت نمايد، وآن حكايت خداوند از إبراهيم مى‌باشد در اين آيه: «وَقالَ إِنِّي ذاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ».

وفعل ذهاب او به سمت خداوند در اصل؛ توجّه او به پيشگاه حضرت حقّ در عبادت واجتهاد بود، حال ديدى كه تأويل آن غير از تنزيل بود، ودر آيهٔ: «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ»، و «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»، مراد از انزال؛ خلق آن مى‌باشد.

ونيز در آيهٔ: «قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ»، مراد از عابدين؛ جاحد وانكار كنندهٔ آن مى‌باشد، وباطن تأويل در اين آيه مخالف ظاهر آن مى‌باشد.

وَمَعْنىٰ قَوْلِهِ : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ» فَإِنَّما خاطَبَ نَبِيَّنا مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : هَلْ يَنْتَظِرُ الْمُنافِقُونَ والْمُشْرِكُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ فَيُعايِنُونَهُمْ ، أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ ، يَعْني بِذلِكَ : أَمْرَ رَبِّكَ ، وَالآياتُ هِيَ الْعَذابُ في دارِ الدُّنْيا كَما عَذَّبَ الأُمَمَ السّالِفَةَ وَالْقُرُونَ الْخالِيَةَ ، وَقالَ : «أَوَ لَمْ يَرَوا أَنّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» ، يَعْني بِذلِكَ : ما يَهْلِكُ مِنَ الْقُرونِ فَسَمّاهُ إِتْياناً ، وَقالَ : «قاتَلَهُمُ اللهُ أَنّىٰ يُؤْفَكُونَ» ، أَيْ لَعَنَهُمُ اللهُ أَنّىٰ يُؤْفَكُونَ ، فَسَمّىٰ اللَّعْنَةَ قِتالاً ، وَكَذلِكَ قالَ : «قُتِلَ الإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ» ، أَي : لُعِنَ الإِنْسانُ ، وَقالَ : «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ وَما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ رَمىٰ» ، فَسَمّىٰ فِعْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِعْلاً لَهُ ، أَلا تَرىٰ تَأْوِيلَهُ عَلىٰ غَيْرِ تَنْزِيلِهِ ، وَمِثْلُ قَوْلِهِ : «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ» ، فَسَمَّى الْبَعْثَ : لِقاءً ، وَكَذلِكَ قَوْلُهُ : «الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» ، أَي : يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ، وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ : «أَلا يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» ، أَي : أَلَيْسَ يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ، وَاللِّقاءُ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ :

ومخاطب در آيهٔ : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ» هرآينه حضرت محمّد صلّى الله عَلَيْهِ وآله است ، آيا أهل نفاق وشرک منتظر چيزى غير از آمدن ملائكه ورؤيت ايشان ؛ يا آمدن پروردگارت يا برخى از آيات او بودند ، ومراد از امر پروردگارت همان عذابهاى دنيوى است كه مشمول امّتهاى پيشين نيز گرديد ، ودر آيهٔ : «أَوَ لَمْ يَرَوا أَنّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» همان هلاک اقوام گذشته بود كه با فعل اتيان آورده شده ، و در آيهٔ : «قاتَلَهُمُ اللهُ أَنّىٰ يُؤْفَكُونَ» يعنى خدا آنانرا لعنت كند ؛ چگونه برگردانيده مى‌شوند ، پس در اين آيه لعنت را قتال ناميد ، وهمچنين است آيهٔ : «قُتِلَ الإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ» يعنى لعنت بر انسان ، ودر آيهٔ : «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ وَما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ رَمىٰ» ، فعل پيغمبر را فعلى از خود ناميد ، آيا مى‌بينى كه تأويل آن غير از تنزيل است ، ومانند آيهٔ : «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ» ، بعث را لقاء ناميد ، وهمچنين آيهٔ : «الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» ، يعنى : يقين نمودند كه مبعوث خواهند شد ، ومثل آيهٔ : «أَلا يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» ، يعنى : آيا يقين نمى‌كنند كه مبعوث خواهند شد ، ولقاء نزد مؤمن ؛

الْبَعْثُ ، وَعِنْدَ الْكافِرِ : الْمُعايَنَةُ وَالنَّظَرُ . وَقَدْ يَكُونُ بَعْضُ ظَنِّ الْكافِرِ يَقِيناً ، وَذلِكَ قَوْلُهُ : «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها» ، أي : تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها .

وَأَمّا قَوْلُهُ في الْمُنافِقينَ : «وَتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونا» فَلَيْسَ ذلِكَ بِيَقِينٍ وَلٰكِنَّهُ شَكٌّ ، فَاللَّفْظُ واحِدٌ في الظّاهِرِ ، وَمُخالِفٌ في الْباطِنِ ، وكَذلِكَ قَوْلُهُ : «الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ» يَعْني : اسْتَوىٰ تَدْبيرُهُ وَعلا أَمْرُهُ ، وَقَوْلُهُ : «وَهُوَ الَّذي في السَّماءِ إِلٰهٌ وَفي الأَرْضِ إِلٰهٌ» وَقَوْلُهُ : «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَما كُنْتُمْ» ، وَقَوْلُهُ : «وَما يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاثَةٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ» ، فَإِنَّما أَرادَ بِذلِكَ اسْتِيلاءَ أُمَنائِهِ بِالْقُدْرَةِ الَّتي رَكَّبَها فيهِمْ عَلىٰ جَميعِ خَلْقِهِ ، وَ أَنَّ فِعْلَهُ فِعْلُهُمْ .

فَافْهَمْ عَنّي ما أَقُولُ لَكَ ، فَإِنّي إِنَّما أَزيدُكَ في الشَّرْحِ لِأَثْلَجَ صَدْرَكَ وَصَدْرَ مَنْ لَعَلَّهُ بَعْدَ الْيَوْمِ يَشُكُّ في مِثْلِ ما شَكَكْتَ فيهِ ، فَلا يَجِدُ مُجيباً عَمّا يَسْأَلُ عَنْهُ ، لِعُمُومِ الطُّغْيانِ ، وَالافْتِتانِ ، وَاضْطِرارِ أَهْلِ الْعِلْمِ بِتَأْويلِ الْكِتابِ ، إِلَى الاكْتِتامِ وَالاحْتِجابِ ، خيفَةً مِنْ أَهْلِ الظُّلْمِ وَالْبَغْيِ .

حشر وبعث ، ونزد کافر ؛ رؤیت ودیدن است ، وگاهی ظنّ کافر یقین است ، مانند آیهٔ : «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها» یعنی : یقین کردند که با آن مواجه خواهند شد .

وامّا آیه‌ای که خطاب به منافقین است : «وَتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونا» این یقین نبوده وشکّ وتردید می‌باشد ، پس لفظ ظاهراً یکی است ودر باطن با هم مخالفند ، وهمچنین است آیهٔ : «الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ» ، یعنی : تدبیرش مستقرّ وکارش بالا گرفت ، وآیهٔ : «وَهُوَ الَّذي في السَّماءِ إِلٰهٌ وَفي الأَرْضِ إِلٰهٌ» ، و «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَما كُنْتُمْ» و «وَما يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاثَةٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ» ، هرآینه بدین آیات قصد دارد به تمام خلایق بفهماند که قدرتی که به اُمَنایِ دین وواليانِ شرع عطا فرموده مستولی بر همهٔ ایشان است واینکه فعل او همان فعل ایشان است .

در این مطلب خوب فکر کن ، ومن بر شرح آن می‌افزایم تا سینهٔ تو وهرکه پس از تو دچار این شکّ وتردید می‌شود را خنک وسرد نمایم ، تا مبادا کسی را برای پاسخ به آنها نیابد ، زیرا طغیان دشمنان وفتنهٔ ایشان سبب اضطرار واضطراب أهل علم به تأویل قرآن شده آنرا مکتوب ومحجوب کنند ، واین از ترس أهل ظلم وبغی نمایند .

أَما إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَى النّاسِ زَمانٌ يَكُونُ الْحَقُّ فِيهِ مَسْتُوراً ، وَالْباطِلُ ظاهِراً مَشْهُوراً ، وَذلِكَ إِذا كانَ أَوْلَى النّاسِ بِهِمْ أَعْداهُمْ لَهُ ، وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ، وَعَظُمَ الإِلْحادُ ، وَظَهَرَ الْفَسادُ ، هُنالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِيداً ، وَنَخَلَهُمُ الْكُفّارُ أَسْماءَ الأَشْرارِ ، فَيَكُونُ جَهْدُ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَحْفَظَ مُهْجَتَهُ مِنْ أَقْرَبِ النّاسِ إِلَيْهِ ثُمَّ يُتِيحُ اللهُ الْفَرَجَ لِأَوْلِيائِهِ ، وَيُظْهِرُ صاحِبَ الأَمْرِ عَلىٰ أَعْدائِهِ .

وَأَمّا قَوْلُهُ : «وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ» فَذلِكَ حُجَّةُ اللهِ أَقامَها عَلىٰ خَلْقِهِ ، وَعَرَّفَهُمْ أَنَّهُ لايَسْتَحِقُّ مَجْلِسَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلاّ مَنْ يَقُومُ مَقامَهُ ، وَلا يَتْلُوهُ إِلاّ مَنْ يَكُونُ فِي الطَّهارَةِ مِثْلُهُ ، لِئَلاّ يَتَّسِعَ لِمَنْ ماسَّهُ رِجْسُ الْكُفْرِ فِي وَقْتٍ مِنَ الأَوْقاتِ انْتِحالُ الاسْتِحْقاقِ بِمَقامِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلِيُضِيقَ الْعُذْرَ عَلىٰ مَنْ يُعِينُهُ عَلىٰ إِثْمِهِ وَظُلْمِهِ ، إِذْ كانَ اللهُ قَدْ حَظَرَ عَلىٰ مَنْ ماسَّهُ الْكُفْرُ تَقَلُّدَ ما فَوَّضَهُ إِلىٰ أَنْبِيائِهِ وَأَوْلِيائِهِ ، بِقَوْلِهِ لِإِبْراهِيمَ: «لايَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ»

بدان که روزگاری بر مردم بیاید که حقّ در آن پنهان، وباطل ظاهر ومشهور گردد، ودر آن زمان بهترین افراد بدیشان دشمنترین آنان می‌باشد ، ووعدهٔ حقّ نزدیک شده والحاد عظیم گردد وفساد ظاهر شود ، دریک چنین دورانی أهل ایمان گرفتار شوند ، وزلزله‌های شدید رخ دهد ، واز سر اضطراب نامهای اشرار را بر خود بندد ، وتمام تلاش مؤمن حفظ خون خود از نزدیکترین افراد به خویش است ، سپس خداوند فرج وگشایش خود را برای اولیایش جاری ، وصاحب أمر را بر دشمنان خود چیره وپیروز سازد .

وامّا آیهٔ : «وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ» ، مراد از شاهد همان حجّت خدا است که بر خلق اقامه می‌فرماید ، ومی‌فهماند که هیچکس جز جانشین پیغمبر شایستگی خلافت او را ندارد ، وتنها کسی می‌تواند دنباله رو پیغمبر باشد که مانندِ او مطهّر وپاک باشد ، ودلیل آنکه حضرت حقّ جایگاه ولایت وامامت را متّسع نگردانید تا اگر فردی یک وقتی اختیار کفر نمود او را نرسد که‌خود را مستحقّ‌قائم‌مقامی پیغمبر بداند، وجای هیچ‌عذری برای یاور او در گناه وظلم نماند ، چرا که خداوند افراد مبتلا به کفر را از دسترسی به مقام‌انبیاء واولیاء بازداشته ، وآن در خطاب به إبراهیم مشهود است که : «لايَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ» ،

أَي الْمُشْرِكينَ ، لِأَنَّهُ سَمَّى الشِّرْكَ ظُلْماً بِقَوْلِهِ : «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» فَلَمّا عَلِمَ إِبْراهِيمُ عليه‌السلام أَنَّ عَهْدَ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ اسْمُهُ بِالإِمامَةِ لايَنالُ عَبَدَةَ الأَصْنامِ ، قالَ : «وَاجْنُبْني وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنامَ» .

وَاعْلَمْ أَنَّ مَنْ آثَرَ الْمُنافِقينَ عَلَى الصّادِقينَ ، وَالْكُفّارَ عَلَى الأَبْرارِ ، فَقَدِ افْتَرىٰ إِثْماً عَظِيماً ، إِذْ كانَ قَدْ بَيَّنَ فِي كِتابِهِ الْفَرْقَ بَيْنَ الْمُحِقِّ وَالْمُبْطِلِ ، وَالطّاهِرِ وَالنَّجَسِ ، وَالْمُؤْمِنِ وَالْكافِرِ ، وَأَنَّهُ لايَتْلُو النَّبِيَّ صلى‌الله‌عليه‌وآله عِنْدَ فَقْدِهِ إِلاّ مَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ صِدْقاً وَعَدْلاً وَطَهارَةً وَفَضْلاً .

وَأَمّا الْأَمانَةُ الَّتي ذَكَرْتَها فَهِيَ الْأَمانَةُ الَّتي لاتَجِبُ وَلا تَجُوزُ أَنْ تَكُونَ إِلاّ فِي الْأَنْبِياءِ وَأَوْصِيائِهِمْ ، لِأَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ائْتَمَنَهُمْ عَلىٰ خَلْقِهِ ، وَجَعَلَهُمْ حُجَجاً فِي أَرْضِهِ ، وَالسّامِرِيُّ وَمَنْ أَجْمَعَ مَعَهُ وَأَعانَهُ مِنَ الْكُفّارِ عَلىٰ عِبادَةِ الْعِجْلِ عِنْدَ غَيْبَةِ مُوسىٰ مَآثِمُ انْتِحالِ مَحَلِّ مُوسىٰ مِنَ الطَّغامِ ، وَالاحْتِمالِ لِتِلْكَ الأَمانَةِ الَّتي لايَنْبَغي إِلاّ لِطاهِرٍ مِنَ الرِّجْسِ ،

ومراد از ظالمین در این آیه مشرکینند ، زیرا در آیه‌ای دیگر شرک را ظلم خواند که : «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ، وچون إبراهیم دریافت که عهد خداوند بر امامت به بت‌پرستان نمی‌رسد ، گفت : «وَاجْنُبْني وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنامَ» .

واین را بدان هرکه أهل نفاق را بر راستگویان ، وکافران را بر ابرار ترجیح دهد ، به دروغی که بافته ؛ گناهی بزرگ مرتکب شده است ، زیرا خداوند تفاوت میان أهل حقّ وباطل ، پاک وناپاک ، و مؤمن وکافر را نیک بیان داشته ، ودنباله‌رو پیغمبر ـ پس از او ـ تنها کسی است که از لحاظ صدق وعدل وطهارت وفضیلت ؛ لایقِ منصبِ او می‌باشد .

وامّا آن امانتی که ذکر نمودی امری است که جایز بلکه واجب است که آن در انبیاء واوصیای ایشان باشد زیرا که خداوند تبارک وتعالی تنها این گروه را رهبران خلق خود قرار داده وایشان را حجّتهای خویش در زمین مقرّر فرموده ، پس توسّط سامریّ وجمع او وجماعت کفّاری که او را هنگام غیبت موسی عَلَيْهِ السّلام در عبادت گوساله یاری نمودند ؛ اقتدا به محلّ موسی عَلَيْهِ السّلام از روی تمرّد وطغیان تمام بود ، وچون مفروض است که حمل این امانت جز سزاوار افراد طاهر وپاک از رجس ونجاست وعقیده نباشد

فَاحْتَمَلَ وِزْرَها وَ وِزْرَ مَنْ سَلَكَ سَبِيلَهُ مِنَ الظّالِمِينَ وَأَعْوانِهِمْ ، وَلِذلِكَ قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : «وَمَنِ اسْتَنَّ بِسُنَّةِ حَقٍّ ، كانَ لَهُ أَجْرُها وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ، وَمَنِ اسْتَنَّ بِسُنَّةِ باطِلٍ كانَ عَلَيْهِ وِزْرُها وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ» وَهٰذَا الْقَوْمِ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله شاهِدٌ مِنْ كِتابِ اللهِ ، وَهُوَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ قابِيلَ قاتِلِ أَخِيهِ : «مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنا عَلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَى النّاسَ جَمِيعاً» ، وَلِلْإِحْياءِ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ تَأْوِيلٌ فِي الْباطِنِ لَيْسَ كَظاهِرِهِ ، وَهُوَ مِنْ هَداها ، لِأَنَّ الْهِدايَةَ هِيَ حَياةُ الْأَبَدِ ، وَمَنْ سَمّاهُ اللهُ حَيّاً لَمْ يَمُتْ أَبَداً ، إِنَّما يَنْقُلُهُ مِنْ دارِ مِحْنَةٍ إِلىٰ دارِ راحَةٍ وَمِنْحَةٍ .

وَأَمّا ما أَراكَ مِنَ الْخِطابِ بِالانْفِرادِ مَرَّةً وَبِالْجَمْعِ مَرَّةً ، وَهُوَ مِنْ صِفَةِ الْبارِي

پس سامریّ متحمّل وزر وخطیئت شده وتا آخر بار خطا وگناه هرکه ـ از ستمکاران وطرفدارانشان ـ راه او را بپیماید بردوش خواهد کشید . وبه همین جهت است که رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده : «وهرکس سنّت حقّ ودرستی را پایه گذاری نماید ، پاداش آن برای همو است ، واجر هرکه عمل بدان کند نیز تا روز قیامت برای او خواهد بود ، وهرکه سنّت‌گذار باطلی باشد، بارِگناه آن بر دوش خود او ست ، وگناهِ هرکه مرتکب آن شود نیز تا روز قیامت بر دوش او خواهد بود» ، وبرای این کلام نبویّ شاهدی از قرآن است که در قصّهٔ جنایت قابیل بر برادرش آمده که : «مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنا عَلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَى النّاسَ جَمِيعاً»[1] ، وبرای لغت «إحیاء» دراین موضِع تأویل‌باطنی دارد که ظاهری نیست ، وآن «إهداء» می‌باشد ، یعنی : «کسی که فردی را هدایت نماید» ، زیرا هدایت سبب حیات ابد است ، وهر که راکه خداوند حیّ وزنده نام نهد هرگز نمرده است ، هرآینه او را از سرای محنت وسختی به سرای عطا وراحت انتقال می‌دهد .

وامّا آنچه در قرآن از صفت باری گاهی مخاطب به لفظ انفراد وگاهی به خطاب جمع واقع است ، برای این است که خداوند تبارک وتعالی همانگونه که خود را وصف فرموده

---

١ ـ مائده : ٣٢ .

جَلَّ ذِكْرُهُ ، فَإِنَّ اللهَ ـ تَبارَكَ وَتَعالىٰ اسْمُهُ ـ عَلىٰ ما وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ بِالانْفِرادِ وَالْوَحْدانِيَّةِ ، هُوَ النُّورُ الأَزَلِيُّ الْقَدِيمُ الَّذي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، لايَتَغَيَّرُ، وَيَحْكُمُ ما يَشاءُ وَيَخْتارُ ، وَلا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ، وَلا رادَّ لِقَضائِهِ ، وَلا ما خلق زادَ في مُلْكِهِ وَعِزِّهِ وَلا نَقَصَ مِنْهُ ما لَمْ يَخْلُقْهُ ، وَإِنَّما أَرادَ بِالْخَلْقِ إِظْهارَ قُدْرَتِهِ وَإِبْداءَ سُلْطانِهِ وَتَبْيينَ بَراهِينَ حِكْمَتِهِ ، فَخَلَقَ ما شاءَ كَما شاءَ ، وَأَجْرىٰ فِعْلَ بَعْضِ الأَشْياءِ عَلىٰ أَيْدِي مَنِ اصْطَفىٰ مِنْ أُمَنائِهِ ، وَكانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَهُ وَأَمْرُهُمْ أَمْرَهُ ، كَما قالَ اللهُ تَعالىٰ : «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ» ، وَجَعَلَ السَّماءَ وَالأَرْضَ وِعاءً لِمَنْ يَشاءُ مِنْ خَلْقِهِ ، لِيَميزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ، مَعَ سابِقِ عِلْمِهِ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنْ أَهْلِهِما ، وَلِيَجْعَلَ ذلِكَ مِثالاً لِأَوْلِيائِهِ وَأُمَنائِهِ ، وَعَرَّفَ الْخَلِيقَةَ فَضْلَ مَنْزِلَةِ أَوْلِيائِهِ ، وَفَرَضَ عَلَيْهِمْ مِنْ طاعَتِهِمْ مِثْلَ الَّذي فَرَضَهُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ ، وَأَلْزَمَهُمُ الْحُجَّةَ بِأَنْ خاطَبَهُمْ خِطاباً يَدُلُّ عَلَى انْفِرادِهِ وَتَوَحُّدِهِ ، وَبِأَنَّ لَهُ أَوْلِياءَ تَجْري أَفْعالُهُمْ وَأَحْكامُهُمْ مَجْرىٰ فِعْلِهِ ، فَهُمُ الْعِبادُ الْمُكْرَمُونَ لايَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ

نوری ازلی وقدیمی است که چیزی مانند او نیست ، دستخوش تغییر نشده ، وهرچه اراده واختیار کند عملی سازد ، وهیچکس قادر بر ردّ حکم وقضای او نیست ، آفرینش او موجب ازدیاد در ملک وعزّت او نشود ، وعدم ایجاد ایشان نیز هیچ‌نقصی را متوجّه او نمی‌سازد ، وتنها اراده به آفرینش نمود ، تا قدرت خود را اظهار وسلطان خود را نمایان وبراهین حکمت خود را ظاهر وآشکار سازد ، پس آنچه در مشیّت حقّ بود به هروجه که خواست خلق فرمود وانجام برخی از کارها را بدست برگزیدگان امنای خود جاری گرداند ، وفعل آنان همان فعل حضرت حقّ است ، همچنانکه در قرآن است : «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ» ، ونیز آسمان وزمین را ظرف وجایگاهی برای خلق خود قرار داد تا خبیث از طیّب را تمیز دهد ، هرچند همهٔ آن دو گروه در علم حضرت حقّ بود ، وخواست تا آنرا مثالی برای اولیا وأُمنای خود قرار داده ، وفضل منزلت اولیای خود را به خلایق شناساند ، وطاعتشان را مقرون به طاعت خود فرموده ، وحجّت را بر ایشان تمام نمود که نوعی ایشان را خطاب نماید که دلالت بر وحدانیّت وانفراد خود کند ، وحاکی از این باشد که حضرت حق را اولیایی است که احکام وافعال ایشان همان فعل اوست ، ایشان بندگان محترم وبزرگواری هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد

وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ، هُوَ الَّذي أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ عَرَّفَ الْخَلْقَ اقْتِدارَهُمْ عَلىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ بِقَوْلِهِ : «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يَظْهَرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ» وَهُمُ النَّعِيمُ الَّذي يَسْأَلُ الْعِبادَ عَنْهُ ، لِأَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ أَنْعَمَ بِهِمْ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيائِهِمْ .

قالَ السّائل : مَنْ هٰؤلاءِ الْحُجَجُ؟

قالَ : هُمْ : رَسُولُ اللهِ ، وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفياءِ اللهِ الَّذينَ قَرَنَهُمُ اللهُ بِنَفْسِهِ وَبِرَسُولِهِ ، وَفَرَضَ عَلَى الْعِبادِ مِنْ طاعَتِهِمْ مِثْلَ الَّذي فَرَضَ عَلَيْهِمْ مِنْها لِنَفْسِهِ ، هُمْ وُلاةُ الأَمْرِ الَّذينَ قالَ اللهُ فِيهِمْ : «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ» ، وَقالَ فِيهِمْ : «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلىٰ أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» .

قالَ السّائِلُ : ما ذاكَ الأَمْرُ؟

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : الَّذي بِهِ تَنْزِلُ الْمَلائِكَةُ في اللَّيْلَةِ الَّتي يُفْرَقُ فِيها كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ،

وهرچه كنند به فرمان او كنند ، آنخدای كه اين جماعت را مؤيّد به روح خود گردانيد وخلق را بر اقتدار آنان بر علم غيب به تبعهٔ آيهٔ : «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يَظْهَرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ» عالم وواقف فرمود ، وايشان همان نعيمی هستند كه همه از آن پرسيده شوند ، زيرا خداوند به سبب ايشان پيروانشان را مشمول نعمت خود قرار داده است .

فرد زنديق پرسيد : اين حجّتها چه كسانند؟

فرمود : ايشان عبارتند از : رسولخدا ، وجماعتی از اصفيا كه خداوند ايشان را مقرون به خود ورسول فرموده ، وطاعتشان را همچون طاعت خود بر خلق مفروض وواجب ساخته ، ايشان صاحبان امری هستند كه در حقّ ايشان فرموده : «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ» ، ونيز : «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلىٰ أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» .

فرد زنديق پرسيد : منظور از اين امر چيست؟

حضرت علیّ عليه السلام فرمود : عبارت از آنچيزی است كه فرشتگان با آن از جانب حضرت حقّ نازل می‌گردند ، در شبی كه در آن هر امری با حكمت ؛ معيّن وممتاز گردد ،

مِنْ خَلْقٍ وَرِزْقٍ وَأَجَلٍ وَعَمَلٍ وَحَياةٍ وَمَوْتٍ وَعِلْمِ غَيْبِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ ، وَالْمُعْجِزاتِ الَّتي لاتَنْبَغي إلاّ للهِ وَأَصْفِيائِهِ وَالسَّفَرَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ ، وَهُمْ وَجْهُ اللهِ الَّذي قالَ : «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ» ، هُمْ بَقِيَّةُ اللهِ ، يَعْني الْمَهْدِيَّ الَّذي يَأْتي عِنْدَ انْقِضاءِ هٰذِهِ النَّظِرَةِ ، فَيَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً .

وَمِنْ آياتِهِ : الْغَيْبَةُ وَالاكْتِتامُ عِنْدَ عُمُومِ الطُّغْيانِ ، وَحُلُولِ الانْتِقامِ ، وَلَوْكانَ هٰذَا الأَمْرُ ـ الَّذي عَرَّفْتُكَ بَيانَهُ ـ لِلنَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله دُونَ غَيْرِهِ ، لَكانَ الْخِطابُ يَدُلُّ عَلىٰ فِعْلِ ماضٍ غَيْرِ دائِمٍ وَلا مُسْتَقْبِلٍ ، وَلَقالَ : «نَزَلَتِ الْمَلائِكَةُ» ، وَ «فُرِقَ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» ، وَ لَمْ يَقُلْ : «يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ» ، «فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» ، وَقَدْ زادَ جَلَّ ذِكْرُهُ في التِّبْيانِ وَإِثْباتِ الْحُجَّةِ بِقَوْلِهِ ـ في أَصْفِيائِهِ وَأَوْلِيائِهِ عليهم‌السلام ـ : «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتىٰ عَلىٰ ما فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ» تَعْرِيفاً لِلْخَلِيقَةِ قُرْبَهُمْ ، أَلا تَرىٰ أَنَّكَ تَقُولُ : «فُلانٌ إِلىٰ جَنْبِ فُلانٍ» إِذا أَرَدْتَ أَنْ تَصِفَ قُرْبَهُ مِنْهُ؟

از ايجاد وخلق و رزق واز اَجَل و عمل واز حيات وعمر واز موت جانداران وعلم بـه غيب آسمانها وزمين ومعجزات وآيات كه هيچ احدى را نسزد مگر خدايتعالى واصفياء وسفيران كه ميان خداو خلق الله باشند كه ايشان وجه خدايند كه در قرآن ذكر نمود اشاره به همان اعيان است چنانكه فرموده : «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ» ، ايشان بقيّة الله مى‌باشند ، يعنى همان مهدىّ كه در پايان وانقضاى اين مهلت خواهد آمد ، هموكه زمين را پر از قسط وعدل كند همچنانكه پر از ظلم وجور شده است .

واز آيات او : غيبت ، وپنهان شدن هنگام اوج طغيان ، واظهار انتقام مى‌باشد ، واگر اين امرى كه برايت تعريف كردم تنها مختصّ رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بود خطاب دلالت بر فعل گذشته مى‌كرد نه بر فعل آينده ، ولفظ آيه اين بود كه : «فرشتگان نازل شدند» ، و «در آن شب هر امرى با حكمت ؛ معيّن وممتاز شد» ، ونگفته بود : «فرشتگان نازل مى‌گردند» ، «در آن شب هر امرى با حكمت ؛ معيّن وممتاز مى‌گردد» ، وخداوند متعال براى روشن شدن مطلب در اين آيه ـ درمورد اصفيا واوليائى خود ـ فرموده : «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتىٰ عَلىٰ ما فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ» ، براى اينكه به خلايق قُرب ايشان را بنمايانند ، مگر تو خود نمى‌گويى : «فلانى دركنار فلانى است» وقتى بخواهى ميزان قرب او را به آن فردبنمايانى؟

وَإِنَّما جَعَلَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ في كِتابِهِ هٰذِهِ الرُّمُوزَ الَّتي لايَعْلَمُها غَيْرُهُ وَغَيْرُ أَنْبِيائِهِ وَحُجَجِهِ في أَرْضِهِ ، لِعِلْمِهِ بِما يُحْدِثُهُ في كِتابِهِ الْمُبَدِّلُونَ ، مِنْ إِسْقاطِ أَسْماءِ حُجَجِهِ مِنْهُ ، وَتَلْبِيسِهِمْ ذٰلِكَ عَلَى الأُمَّةِ لِيُعِينُوهُمْ عَلىٰ باطِلِهِمْ ، فَأَثْبَتَ فِيهِ الرُّمُوزَ ، وَأَعْمىٰ قُلُوبَهُمْ وَأَبْصارَهُمْ ، لِما عَلَيْهِمْ في تَرْكِها وَتَرْكِ غَيْرِها مِنَ الْخِطابِ الدّالِّ عَلىٰ ما أَحْدَثُوهُ فِيهِ ، وَجَعَلَ أَهْلَ الْكِتابِ الْمُقِيمِينَ بِهِ ، وَالْعالِمِينَ بِظاهِرِهِ وَباطِنِهِ مِنْ شَجَرَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها في السَّماءِ تُؤْتي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها ، أَيْ يُظْهِرُ مِثْلَ هٰذَا الْعِلْمِ لِمُحْتَمِلِيهِ في الْوَقْتِ بَعْدَ الْوَقْتِ ، وَجَعَلَ أَعْداءَها : أَهْلَ الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ الَّذينَ حاوَلُوا إِطْفاءَ نُورِ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ ، فَأَبَى اللهُ إِلاّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ .

وَلَوْ عَلِمَ الْمُنافِقُونَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ تَرْكِ الآياتِ الَّتي بَيَّنْتُ لَكَ تَأْوِيلَها ، لَأَسْقَطُوها مَعَ ما أَسْقَطُوا مِنْهُمْ ، وَلٰكِنَّ اللهَ تَبارَكَ اسْمُهُ ماضٍ حُكْمُهُ بِإِيجابِ الْحُجَّةِ عَلىٰ خَلْقِهِ ، كَما قالَ اللهُ تَعالىٰ : «قُلْ فَلِلّٰهِ

وهرآينه خداوند متعال اين رموز ـ كه جز او وانبياء وحجّتهاى او در زمين از آن خبر ندارند ـ را در كتاب خود قرار داد زيرا از احداثى كه مبدّلين در كتابش مى‌نمايند نيك آگاه بود كه اسماى حجج او را سقط نموده وامّت را دچار اشتباه كنند تا ايشان را بر باطل يارى كنند ، بدين خاطر اين رموز را در قرآن قرار داد ، ودل وديده‌اشان را كور ساخت ، تا آنكه اين آيات وغير اينها از خطاب ؛ دلالت بر احداث اين گروه در آن كند ، وخداوند أهل قرآن ؛ كه افراد وظيفه شناس وعالم به ظاهر وباطن آنند را از درختى قرار داد كه اصل وريشهٔ آن برقرار ؛ وشاخهٔ آن به آسمان ـ رفعت وسعادت ـ بر شود [درخت زيبايى كه] به فرمان خدا همهٔ اوقات ميوه‌هاى خوردنى وخوش دهد ، يعنى مانند اين علم براى حاملانش همهٔ اوقات بر دهد ، ودشمنان آيات قرآن را أهل شجرهٔ ملعونه‌اى قرار داد كه قصد داشتند كه نور خدا را به گفتار باطل خود خاموش سازند ، پس خدا جز به كمال رسيدن نور خود را نخواست .

واگر منافقان ملعون دانسته بودند چه جزايى در ترك اين آيات ـ كه تأويلش را گفتم ـ برايشان مقرّر شده ؛ همه را اسقاط مى‌كردند ، ولى حكم خداوند متعال به ايجاب حجّت بر خلق امضاء شده ، همانطور كه فرموده : «قُلْ فَلِلّٰهِ

الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ» أَغْشىٰ أَبْصارَهُمْ ، وَجَعَلَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً عَنْ تَأَمُّلِ ذلِكَ ، فَتَرَكُوهُ بِحالِهِ ، وَحَجَبُوا عَنْ تَأْكِيدِ الْمُلْتَبِسِ بِإِبْطالِهِ ، فَالسُّعَداءُ يَنْتَبِهُونَ عَلَيْهِ ، وَالأَشْقِياءُ يَعْمُونَ عَنْهُ ، وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ .

ثُمَّ إِنَّ اللهَ جَلَّ ذِكْرُهُ لِسَعَةِ رَحْمَتِهِ ، وَرَأْفَتِهِ بِخَلْقِهِ ، وَعِلْمِهِ بِما يُحْدِثُهُ الْمُبَدِّلُونَ مِنْ تَغْيِيرِ كِتابِهِ ، قَسَّمَ كَلامَهُ ثَلاثَةَ أَقْسامٍ : فَجَعَلَ قِسْماً مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعالِمُ وَالْجاهِلُ ، وَقِسْماً لا يَعْرِفُهُ إِلاّ مَنْ صَفىٰ ذِهْنُهُ وَلَطُفَ حِسُّهُ وَصَحَّ تَمْيِيزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ ، وَقِسْماً لا يَعْرِفُهُ إِلاّ اللهُ وَأُمناؤُهُ وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ، وَإِنَّما فَعَلَ اللهُ ذلِكَ لِئَلاّ يَدَّعِيَ أَهْلُ الْباطِلِ مِنَ الْمُسْتَوْلِينَ عَلىٰ مِيراثِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مِنْ عِلْمِ الْكِتابِ ما لَمْ يَجْعَلْهُ اللهُ لَهُمْ ، وَلْيَقُودُهُمُ الاضْطِرارُ إِلَى الايْتِمارِ لِمَنْ وَلاّهُ اللهُ أَمْرَهُمْ فَاسْتَكْبَرُوا عَنْ طاعَتِهِ ، تَعَزُّزاً وَافْتِراءً عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَاغْتِراراً بِكَثْرَةِ مَنْ ظاهَرَهُمْ وَعاوَنَهُمْ ، وَعانَدَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَرَسُولَهُ صلى‌الله‌عليه‌وآله .

الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ» ، ديدگانشان را پوشانده وبر دلهاشان پرده افكنديم تا بدان واقف نشوند ، پس آنرا به حال خود گذاشتند ، واز تأكيد فرد ملتبس به باطل محجوب شدند ، پس افراد سعادتمند برآن واقف وآگاه ؛ واشقياء از درک آن كور وگمراه گرديدند ، وهركه را خداوند نور نبخشيد هرگز روشنى نيابد .

سپس خداوند متعال به جهت وسعت رحمت ورأفتش به خلق ، وآگاهى از احداث أهل تبديل در كتابش ؛ كلام خود را به سه دسته تقسيم فرمود : به قسمتى از آن ؛ عالم وجاهل واقفند ، وقسمتى ديگر را جز آنانكه برخوردار از ذهنى مصفّا وحسّى لطيف وقدرت تميزند ؛ نمى‌دانند ، همانها كه خداوند براى اسلام شرح صدرشان عطا فرموده ، وقسمتى ديگر را جز خود خدا وواليان او وراسخان در علم نمى‌دانند ، وهرآينه اين كار را بدين خاطر انجام فرمود تا ديگر هيچ أهل باطلى كه ميراث رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از علم كتاب را غصب نموده مدّعى نشود ، واضطرار مجبورشان كند تا براى فهم مطلب نزد اوليای خدا روند ؛ همانها كه از طاعتشان از سر افتخار وافترای بر خدا ؛ استكبار نمودند ؛ غاصبانى كه به كثرت ياران خود مغرور شده وبه خدا وپيامبر عناد ورزيدند .

فَأَمّا ما عَلِمَهُ الْجاهِلُ وَالْعالِمُ مِنْ فَضْلِ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله في كِتابِ اللهِ فَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ» ، وَقَوْلُهُ : «إِنَّ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً» ، وَلِهٰذِهِ الآيَةِ ظاهِرٌ وَباطِنٌ ، فَالظّاهِرُ قَوْلُهُ : «صَلُّوا عَلَيْهِ» ، وَالْباطِنُ قَوْلُهُ : «وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً» أي سَلِّمُوا لِمَنْ وَصّاهُ وَاسْتَخْلَفَهُ عَلَيْكُمْ ، وَفَضَّلَهُ وَما عَهِدَ بِهِ إِلَيْهِ تَسْلِيماً ، وَهٰذا مِمّا أَخْبَرْتُكَ أَنَّهُ لا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاّ مَنْ لَطُفَ حِسُّهُ ، وَصَفىٰ ذِهْنُهُ ، وَصَحَّ تَمْيِيزُهُ . وَكَذٰلِكَ قَوْلُهُ : «سَلامٌ عَلىٰ آلِ يٰس» لِأَنَّ اللهَ سَمّىٰ بِهِ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله حَيْثُ قالَ : «يٰس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلينَ» ، لِعِلْمِهِ بِأَنَّهُمْ يُسْقِطُونَ قَوْلَ اللهِ : سَلامٌ عَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ كَما أَسْقَطُوا غَيْرَهُ ، وَما زالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله يَتَأَلَّفُهُمْ ، وَيُقَرِّبُهُمْ ، وَيُجْلِسُهُمْ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمالِهِ ، حَتّىٰ أَذِنَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ في إِبْعادِهِمْ بِقَوْلِهِ : «وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً» ، وَبِقَوْلِهِ : «فَما لِلَّذينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمالِ عِزينَ * أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِءٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلاّ إِنّا خَلَقْناهُمْ مِمّا يَعْلَمُونَ» ، وَكَذٰلِكَ

پس آنچه که جاهل وعالم از فضل رسولخدا صلى الله عليه وآله در قرآن بدان واقف است ، همان کلام خداوند است که : «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ» و آیهٔ : «إِنَّ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً» ، وبرای این آیه ظاهری است وباطنی ، ظاهر همان فراز : «صَلُّوا عَلَيْهِ» ، وباطن آن فراز : «وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً» می‌باشد ، یعنی : به‌آنکه وصیّ وخلیفهٔ خود برشما قرارداد سلام‌کنید، وتسلیم فضل وعهود او باشند ، وبه تأویل اینها که برایت گفتم جز افرادی با حسّی لطیف وذهنی پاک وقدرت تمیز بالا خبر ندارند . وهمچنین آیهٔ : «سَلامٌ عَلىٰ آلِ يٰس» ، زیرا خداوند پیامبر را بدان نام نهاد ؛ آنجا که فرمود : «يٰس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلينَ» ، زیرا نیک باخبر بود که ایشان لفظ «سلام علی آل محمّد» را اسقاط می‌کردند همانطور که چیزهای دیگر را انداختند ، وپیوسته رسولخدا صلى الله عليه وآله ایشان را مورد محبّت خود قرار داده وبخود نزدیک داشته ودر کنار چپ وراست خود می‌نشانید ، تا اینکه حضرت حقّ با آیات : «وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً» و : «فَما لِلَّذينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمالِ عِزينَ * أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِءٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلاّ إِنّا خَلَقْناهُمْ مِمّا يَعْلَمُونَ» ، ونیز

قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» ، وَ لَمْ يُسَمِّ بِأَسْمائِهِمْ وَأَسْماءِ آبائِهِمْ وَأُمَّهاتِهِمْ .

وَأَمّا قَوْلُهُ : «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ» فَإِنَّما أُنْزِلَتْ «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلاّ دِينَهُ» لِأَنَّهُ مِنَ الْمُحالِ أَنْ يَهْلُكَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ وَيَبْقَى الْوَجْهُ، هُوَ أَجَلُّ وَأَكْرَمُ وَأَعْظَمُ مِنْ ذلِكَ، إِنَّما يَهْلُكُ مَنْ لَيْسَ مِنْهُ ، أَلا تَرىٰ أَنَّهُ قالَ : «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَيَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلالِ وَالإِكْرامِ» ، فَفَصَلَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَوَجْهِهِ .

وَأَمّا ظُهُورُكَ عَلىٰ تَناكُرِ قَوْلِهِ : «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتامىٰ فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ» ، وَلَيْسَ يُشْبِهُ الْقِسْطُ فِي الْيَتامىٰ نِكاحَ النِّساءِ ، وَلا كُلُّ النِّساءِ أَيْتامٌ ، فَهُوَ مِمّا قَدَّمْتُ ذِكْرَهُ مِنْ إِسْقاطِ الْمُنافِقِينَ مِنَ الْقُرْآنِ ، وَبَيْنَ القول في اليتامىٰ وَبَيْنَ نِكاحِ النِّساءِ مِنَ الْخِطابِ وَالْقَصَصِ أَكْثَرُ مِنْ ثُلُثِ الْقُرْآنِ ، وَهٰذا وَما أَشْبَهَهُ مِمّا ظَهَرَتْ حَوادِثُ الْمُنافِقِينَ فِيهِ لِأَهْلِ النَّظَرِ وَالتَّأَمُّلِ . وَوَجَدَ الْمُعَطِّلُونَ وَأَهْلُ الْمِلَلِ الْمُخالِفَةِ لِلْإِسْلامِ مَساغاً إِلَى الْقَدْحِ فِي الْقُرْآنِ ،

آيهٔ : «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» فرمان به دوری وبُعد ايشان صادر فرمود ، بی آنكه نامی از آنان وپدران ومادرانشان ببرد .

وامّا آيهٔ : «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ» هرآينه اينگونه نازل شد : «كلّ شيء هالك إلاّ دينه» زيرا محال است كه هرچيزی از او هلاک شود ووجه وی باقی بماند ، خداوند بسی جليل واكرم وبزرگتر از اين كلام است ، هرآينه همه چيز جز او هلاک شوند ، مگر اين آيه را نديده‌ای كه فرموده : «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَيَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلالِ وَالإِكْرامِ» ، پس ميان خلق ووجه خود را جدايی انداخته است؟!.

وامّا انكارت در آيهٔ : «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتامىٰ فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ» واجرای عدل در ميان افراد يتيم هيچ شباهتی به ازدواج با زنها ندارد ، وتمام زنها نيز يتيم نيستند ، واين از همان موارد سقط شده توسّط منافقين در قرآن است ، وميان فراز «فِي اليتامىٰ» و «نكاح زنها» از خطاب وقصص بيش از يک سوم قرآن افتاده است[1] ، واين وموارد مشابه آن از جمله موارد حادث از منافقين است كه بر أهل نظر وتأمّل پوشيده نيست . ومعطّلين ورهبران مذاهب مخالف اسلام اين را موجب قدح قرآن يافتند

---

١ ـ عدم تحريف قرآن اجماعی است ، وتوضيح بيشتر در صفحهٔ بعد خواهد آمد .

وَلَوْ شَرَحْتُ لَكَ كُلَّما أُسْقِطَ وَحُرِّفَ وَبُدِّلَ مِمّا يَجْري هٰذا الْمَجْرىٰ لَطالَ ، وَظَهَرَ ما تَحْظُرُ التَّقِيَّةُ إِظْهارَهُ مِنْ مَناقِبِ الأَوْلِياءِ ، وَمَثالِبِ الأَعْداءِ .

وأَمّا قَوْلُهُ : «وَما ظَلَمُونا وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ، فَهُوَ تَبارَكَ اسْمُهُ أَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَظْلِمَ ، وَلٰكِنَّهُ قَرَنَ أُمَناءَهُ عَلىٰ خَلْقِهِ بِنَفْسِهِ ، وَعَرَّفَ الْخَلِيقَةَ جَلالَةَ قَدْرِهِمْ عِنْدَهُ ، وَأَنَّ ظُلْمَهُمْ ظُلْمُهُ ، بِقَوْلِهِ : «وَما ظَلَمُونا» ، بِبُغْضِهِمْ أَوْلِياءَنا وَمَعُونَةِ أَعْدائِهِمْ عَلَيْهِمْ «وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» إِذْ حَرَمُوها الْجَنَّةَ وَأَوْجَبُوا عَلَيْها خُلُودَ النّارِ .

وَأَمّا قَوْلُهُ : «قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ» فَإِنَّ اللهَ جَلَّ ذِكْرُهُ أَنْزَلَ عَزائِمَ الشَّرائِعِ وَآياتَ الْفَرائِضِ فِي أَوْقاتٍ مُخْتَلِفَةٍ ، كَما خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ ، وَلَوْ شاءَ أَنْ يَخْلُقَها فِي أَقَلَّ مِنْ لَمْحِ الْبَصَرِ لَخَلَقَ ، وَلٰكِنَّهُ جَعَلَ الأَناةَ وَالْمُداراةَ مِثالاً لِأُمَنائِهِ وَإِيجاباً لِلْحُجَّةِ عَلىٰ خَلْقِهِ ،

که اگر من به شرح تمام موارد سقط وتحریف وتبدیل در این امور بپردازم کار به طول انجامیده ، وآنچه تقیّه مانع از بروز آن می‌شود از مناقب اولیاء ومثالب‌اعداء آشکار شود .

مترجم گوید : «برای روشن شدن اموری که گذشت پیشنهاد می‌شود به کتب «آلاء الرّحمن» مرحوم محقّق شیخ بلاغی ، وتفسیر المیزان ؛ علاّمهٔ طباطبایی رحمه‌الله مراجعه شود» .

وامّا آیهٔ : «وَما ظَلَمُونا وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ، وخداوند تبارک وتعالی منزّه است از اینکه مورد ظلم واقع شود ، وپروردگار والیان خود بر خلق را مقرون به خود ساخته ، وبه مردم جلالت قدر ایشان را شناسانده ، واینکه ظلم به ایشان ظلم به او است به این فراز که «وَما ظَلَمُونا» با بغض به اولیای ما ویاری دشمنانشان بر آنان وفراز : «وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» از اینرو که نفس خود را از بهشت محروم ساخته وآتش ابدی را بر خود واجب نمودند .

وامّا آیهٔ : «قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ» ، پس خداوند عزّوجلّ تمام قوانین وآیات فرائض را در اوقات مختلف نازل فرمود ، همانطور که آسمانها وزمین را در شش روز آفرید ، واگر می‌خواست در کمتر از یک چشم بر هم زدن هم خلق کند حتماً آفریده بود ، ولیکن ربّ العالمین لحظه وساعات ومدارات اوقات را مثالی برای والیان خود واتمام حجّت بر مردم قرار داد ،

فَكانَ أَوَّلُ ما قَيَّدَهُمْ بِهِ : الإِقْرارَ بِالْوَحْدانِيَّةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ وَالشَّهادَةِ بِأَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ ، فَلَمّا أَقَرُّوا بِذلِكَ تَلاهُ بِالْإِقْرارِ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ ، وَالشَّهادَةِ بِهِ بِالرِّسالَةِ ، فَلَمّا انْقادُوا لِـذلِكَ فَـرَضَ عَلَيْهِمُ الصَّلاةَ ثُمَّ الصَّوْمَ ثُمَّ الْحَجَّ ثُمَّ الْجِهادَ ثُمَّ الزَّكاةَ ثُمَّ الصَّدقات وَما يَجْري مَجْراها مِنْ مالِ الْفَيْءِ ، فَقالَ الْمُنافِقُونَ : هَلْ بَقِيَ لِرَبِّكَ عَلَيْنا بَعْدَ الَّذي فَرَضَهُ شَيْءٌ آخَرُ يَفْتَرِضُهُ فَتَذْكُرُهُ لِتَسْكُنَ أَنْفُسَنا إِلىٰ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ غَيْرُهُ؟! فَأَنْزَلَ اللهُ في ذلِكَ : «قُلْ إِنَّـما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ» يَعْني الْوِلايَةَ .

وَأَنْزَلَ : «إِنَّـما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّـلاةَ وَيُـؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ» ، وَلَيْسَ بَيْنَ الأُمَّةِ خِلافٌ أَنَّهُ لَمْ يُؤْتِ الزَّكاةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَهُوَ راكِعٌ غَيْرُ رَجُلٍ واحِدٍ ، وَلَوْ ذَكَرَ اسْمَهُ في الْكِتابِ لَأُسْقِطَ مَعَ ما أُسْقِطَ مِنْ ذِكْرِهِ ، وَهٰذا وَما أَشْبَهَهُ مِنَ الرُّمُوزِ الَّتي ذَكَرْتُ لَكَ ثُبُوتَها في الْكِتابِ ، لِيَجْهَلَ الْمُحَرِّفُونَ فَيَبْلُغُ إِلَيْكَ وَإِلىٰ أَمْثالِكَ ، وَعِنْدَ ذلِكَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَرَضِـيتُ لَكُـمُ الْإِسْلامَ دِيناً» .

پس به اوّلین چیزی که مقیّدشان فرمود : اقرار به وحدانیّت وربوبیّت وشهادت به اینکه معبودی جز الله نیست بود ، پس هنگامی که بدان اقرار نمودند دنباله‌اش اقرار به نبیّ خود وشهادت به رسالت او بود ، وقتی اطاعت نمودند ، نماز وروزه وحج را بر ایشان واجب نمود ، سپس زکات ، صدقات وهرچه مانند آن بود از مال خراج وغنیمت را بر ایشـان فرض نمود ، پس منافقان گفتند : آیا برای پروردگارت بعد از اینها که واجب کرد چیز دیگری مانده که فرض کند وتو آن را بگویی تا دلمان آرام گیرد تا اینکه چیز دیگری باقی نمانده باشد؟ پس این آیه نازل شده که : «قُلْ إِنَّـما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ» ، یعنی ولایت .

واین آیه را نازل فرمود که : «إِنَّـما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ» ، ومیان امّت هیچ خلافی نیست که هیچکس در آن وقت به هنگام رکوع زکات نپرداخته جز یک مرد ، واگر نامش در قرآن برده مـی‌شد حتماً مانند موارد دیگر از آن سقط می‌شد ، واین وامثالش از جمله رموزی است که ثبت آنرا در کتاب برایت ذکر کردم ، تا محرّفین به خطا افتند وآیه همانطور به دست تو ومانند تو برسد ، ودر این هنگام خداوند فرمود : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً» .

وَأَمّا قَوْلُهُ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله : «وَما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ» وَإِنَّكَ تَرىٰ أَهْلَ الْمِلَلِ الْمُخالِفَةِ لِلْإِيمانِ وَمَنْ يَجْري مَجْراهُمْ مِنَ الْكُفّارِ مُقِيمِينَ عَلىٰ كُفْرِهِمْ إِلىٰ هٰذِهِ الْغايَةِ ، وَأَنَّهُ لَوْ كانَ رَحْمَةً عَلَيْهِمْ لاهْتَدُوا جَمِيعاً وَنَجَوا مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ ، فَإِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ إِنَّما عَنىٰ بِذٰلِكَ : أَنَّهُ جَعَلَهُ سَبَباً لِإِنْظارِ أَهْلِ هٰذِهِ الدّارِ ، لِأَنَّ الْأَنْبِياءَ قَبْلَهُ بُعِثُوا بِالتَّصْرِيحِ لا بِالتَّعْرِيضِ ، فَكانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مِنْهُمْ، إِذا صَدَعَ بِأَمْرِ اللهِ وَأَجابَهُ قَوْمُهُ سَلِمُوا وَسَلِمَ أَهْلُ دارِهِمْ مِنْ سائِرِ الْخَلِيقَةِ ، وَإِنْ خالَفُوهُ هَلَكُوا وَهَلَكَ أَهْلُ دارِهِمْ بِالآفَةِ الَّتي كانَ نَبِيُّهُمْ يَتَوَعَّدُهُمْ بِها ، وَيُخَوِّفُهُمْ حُلُولَها وَنُزُولَها بِساحَتِهِمْ ، مِنْ خَسْفٍ أَوْ قَذْفٍ أَوْ رَجْفٍ أَوْ رِيحٍ أَوْ زَلْزَلَةٍ أَوْ غَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ أَصْنافِ الْعَذابِ الَّتي هَلَكَتْ بِها الْأُمَمُ الْخالِيَةُ .

وَإِنَّ اللهَ عَلِمَ مِنْ نَبِيِّنا صلى الله عليه وآله وَمِنَ الْحُجَجِ فِي الْأَرْضِ : الصَّبْرَ عَلىٰ ما لَمْ يُطِقْ مَنْ تَقَدَّمَهُمْ مِنَ الْأَنْبِياءِ الصَّبْرَ عَلىٰ مِثْلِهِ ، فَبَعَثَهُ اللهُ بِالتَّعْرِيضِ لا بِالتَّصْرِيحِ . وَأَثْبَتَ حُجَّةَ اللهِ تَعْرِيضاً لا

وامّا آیه‌ای که خطاب به پیغمبر فرماید: «وَما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ»، تو خود نیک می‌دانی که مخالفان ایمان ومانندشان از کافران تا این اندازه بر کفر خود باقی مانده‌اند ، واگر پیغمبر موجب رحمت بر ایشان بود همه هدایت شده واز عذاب سعیر نجات یافته بودند ، پس مراد خداوند تبارک وتعالی از آیه این است که : پیغمبر را سببی برای مهلت مردم این سرا مقرّر فرموده ، زیرا انبیای پیش از او مبعوث به تصریح قول شده بودند نه تعریض وکنایه ، پس پیغمبر نیز از ایشان بود ، هنگامی که صدای خود را به امر خداوند بلند کرد وقوم او پاسخش دادند هم خود وهم أهل دیارشان از سایر مردمان محفوظ ودر امان ماندند ، واگر مخالفت کرده بودند هم خود وهم أهل دیارشان مبتلا به همان آفتی می‌شدند که پیغمبر وعید آن را داده وایشان را از حلول ونزول آن به ساحتشان ترسانده بود ، مانند خسف یا قذف یا رجف یا باد یا زلزله یا غیر از آن از اصناف عذابی که امّتهای پیشین بدان هلاک شدند .

وبی‌شکّ خداوند از نبیّ ما واوصیای حجج او در زمین همان صبری که انبیای پیش از ایشان طاقت نیاورده بودند را دریافته بود ، به همین جهت آنحضرت صلى الله عليه وآله را مبعوث به تعریض وکنایه فرمود نه تصریح وآشکار ، وآنحضرت پیوسته اثبات حجّت بر امّت از روی تعریض می‌گردانید نه

تَصْريحاً بِقَوْلِهِ ـ في وَصِيِّهِ ـ : «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فهٰذا مَوْلاهُ» ، وَ «هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إلاّ أَنَّهُ لانَبِيَّ بَعْدِي» وَلَيْسَ مِنْ خَلِيقَةِ النَّبِيِّ وَلا مِنْ شِيمَتِهِ أَنْ يَقُولَ قَوْلاً لا مَعْنىٰ فَلَزِمَ الأُمَّةَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ لَمّا كانَتِ النُّبُوَّةُ وَالأُخُوَّةُ مَوْجُودَتَيْنِ في خِلْقَةِ هارُونَ ، وَمَعْدُومَتَيْنِ فِيمَنْ جَعَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِمَنْزِلَتِهِ ، أَنَّهُ قَدِ اسْتَخْلَفَهُ علىٰ أُمَّتِهِ كَما اسْتَخْلَفَ مُوسىٰ هارُونَ ، حَيْثُ قالَ : «اخْلُفْني في قَوْمي» وَلَوْ قالَ لَهُمْ : لا تَقَلَّدُوا الإمامَةَ إلاّ فُلاناً بِعَيْنِهِ وَإلاّ نَزَلَ بِكُمُ الْعَذابُ ، لَأَتاهُمُ الْعَذابَ وَزالَ بابُ الْإِنْظارِ وَالْإِمْهالِ .

وَبِما أَمَرَ بِسَدِّ بابِ الْجَمِيعِ وَتَرَكَ بابَهُ ، ثُمَّ قالَ : ما سَدَدْتُ وَلا تَرَكْتُ وَلٰكِنِّي أُمِرْتُ فَأَطَعْتُ ، فَقالُوا : سَدَدْتَ بابَنا وَتَرَكْتَ لِأَحْدَثِنا سِنّاً . فَأَمّا ما ذَكَرُوه مِنْ حِداثَةِ سِنِّهِ ، فَإِنَّ اللهَ لَمْ يَسْتَصْغِرْ يُوشِعَ بْنَ نُونٍ حَيْثُ أَمَرَ مُوسىٰ أَنْ يَعْهَدَ بِالْوَصِيَّةِ إِلَيْهِ ، وَهُوَ في سِنِّ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ ، وَلا اسْتَصْغَرَ يَحيىٰ وَعِيسىٰ لَمّا اسْتَوْدَعَهُما عَزائِمَهُ وَبَراهِينَ حِكْمَتِهِ ، وَإِنَّما فَعَلَ ذٰلِكَ جَلَّ ذِكْرُهُ

تصریح ، چنانکه به قول مبارک خود در حقّ وصیّ خویش فرمود : «هر که من مولای اویم پس این فرد مولای اوست» ، و نیز : «او در نزد من منزلت هارون نسبت به موسی را داراست جز اینکه پس از من پیامبری نیست» ، وسخن بی‌معنی از طبیعت وسرشت رسولخدا ﷺ بدور است ، پس باید افراد امّت توجّه به این نکته داشته باشند که وقتی مقام نبوّت وبرادری هر دو در جناب هارون موجود است ولی در کسی که پیامبر او را هم منزلت هارون ساخته موجود نیست ، فقط می‌ماند مسألهٔ خلافت وجانشینی همانطور که موسی وی را خلیفهٔ خود در قوم قرار داد ، آنجا که گفت : «اخْلُفْني في قَوْمي» ، واگر رسولخدا فرموده بود : امامت را جز از فلانی تبعیّت نکنید وإلاّ بر شما عذاب نازل خواهد شد ، حتماً عذاب نازل وباب مهلت وانتظار بسته می‌شد .

ونیز رسولخدا ﷺ فرمان به بسته شدن تمام دربها به مسجد داد جز باب او ، سپس فرمود : این باز وبسته نمودن جز به فرمان حضرت حقّ نبود ، وگفتند : دربهای ما افراد سنّ بالا را بستی ودرب خانهٔ کوچکترین فرد ما را ترک گفتی! . امّا مسألهٔ کوچکی سنّ ، خود خداوند متعال یوشع بن نون را با اینکه هفت سال بیشتر نداشت کوچک نشمرده وبه‌موسی فرمان داد که عهد وصیّت را با او نماید ، ونیز حضرات یحیی وعیسی راکوچک نشمرد وقتی عزائم وبراهین حکمت خود را بدیشان سپرد ، وهرآینه خداوند این کار را

لِعِلْمِهِ بِعاقِبَةِ الاُمُورِ ، وَأَنَّ وَصِيَّهُ لا يَرْجِعُ بَعْدُ ضالاًّ وَلا كافِراً .

وَبِأَنْ عَمَدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله إِلىٰ سُورَةِ بَراءَةٍ ، فَدَفَعَها إِلىٰ مَنْ عَلِمَ أَنَّ الاُمَّةَ تُؤْثِرُهُ عَلىٰ وَصِيِّهِ وَأَمَرَهُ بِقِراءَتِها عَلىٰ أَهْلِ مَكَّةَ ، فَلَمّا وَلّىٰ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ أَتْبَعَهُ بِوَصِيِّهِ وَأَمَرَهُ بِارْتِجاعِها مِنْهُ ، وَالنُّفُوذَ إِلىٰ مَكَّةَ لِيَقْرَءَها عَلىٰ أَهْلِها ، وَقالَ : «إِنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ أَوْحىٰ إِلَيَّ أَنْ لا يُؤَدِّي عَنِّي إِلاّ رَجُلٌ مِنِّي» دَلالَةً مِنْهُ عَلىٰ خِيانَةِ مَنْ عَلِمَ أَنَّ الاُمَّةَ اخْتارَتْهُ عَلىٰ وَصِيِّهِ .

ثُمَّ شَفَعَ ذلِكَ بِضَمِّ الرَّجُلِ الَّذي ارْتَجَعَ سُورَةَ بَراءَةٍ مِنْهُ ، وَمَنْ يُوازِرُهُ في تَقَدُّمِ الْمَحَلِّ الاُمَّةِ إِلىٰ عَلَمِ النِّفاقِ «عَمْرِو بْنِ الْعاصِ» في غَزاةِ ذاتِ السَّلاسِلِ ، وَوَلاَّهُما عَمْرو : حَرَسَ عَسْكَرِهِ .

وَخَتَمَ أَمْرَهُما بِأَنْ ضَمَّهُما عِنْدَ وَفاتِهِ إِلىٰ مَولاهُ أُسامَةَ بْنِ زَيْدٍ ، وَأَمَرَهُما بِطاعَتِهِ ، وَالتَّصْرِيفِ بَيْنَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ ، وَكانَ آخِرُ ما عَهِدَ بِهِ في أَمْرِ اُمَّتِهِ قَوْلُهُ : «أَنْفِذُوا جِيْشَ أُسامَةَ» يُكَرِّرُ عَلىٰ أَسْماعِهِمْ ، إِيجاباً لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ في إِيثارِ الْمُنافِقِينَ عَلَى الصّادِقِينَ .

به لحاظ علم به عاقبت امور انجام داد ، که وصیّ او بعدها گمراه وکافر نخواهد شد .

ودیگر اینکه رسولخدا صلى الله عليه وآله سورهٔ برائت را برای قرائت بر مردم مکّه به کسی داد که دریافته بود که امّت او را بر وصایتش انتخاب خواهند کرد ، وزمانیکه این مأموریت ابتدا به غیر او واگذار شد دستور بازگشت داده وکار را به فرد اصلی سپرده وفرمود : بدرستی که خداوند عزّوجلّ به من وحی فرمود که این مأموریت را جز فردی همچون من انجام‌ندهد ، واین دلیل بر خیانت کسی است که فکر کند امّت او را بر وصیّش برگزید .

سپس جماعتی شفاعت این فرد بازگشته از ابلاغ سورهٔ برائت ورفیقش را نزد پیامبر نمودند که ایندو را نزد عمرو بن عاص ـ عَلَم‌نفاق ـ در غزوهٔ ذات‌السّلاسل فرستد عمرو نیز آن دو را نگهبان لشکر خود ساخت .

وعاقبت کارشان را بجایی رساند که حتّی هنگام وفات نیز آندو را به خدمت ـ بردهٔ آزاد شده‌اش ـ اُسامة بن زید فرستاده وامر فرمود که اطاعت او را نموده وگوش بفرمان او باشند ، وآخرین چیزی که به امّت سفارش می‌فرمود این بود که : «به لشکر اُسامه برسید» واین کلام را برای اتمام‌حجّت در انتخاب منافقین بر صادقین بسیار تکرار فرمود .

وَلَوْ عَدَدْتُ كُلَّ ما كانَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله في إظْهارِ مَعائِبِ الْمُسْتَوْلِينَ عَلىٰ تُراثِهِ لَطالَ ، وَأَنَّ السّابِقَ مِنْهُمْ إلىٰ تَقَلُّدِ ما لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ ، قامَ هاتِفاً عَلَى الْمِنْبَرِ لِعَجْزِهِ عَنِ الْقِيامِ بِأَمْرِ الأُمَّةِ ، مُسْتَقيلاً مِمّا تَقَلَّدَهُ لِقُصُورِ مَعْرِفَتِهِ عَنْ تَأْوِيلِ ما كانَ يُسْأَلُ عَنْهُ ، وَجَهْلِهِ بِما يَأْتي وَيَذَرُ .

ثُمَّ أَقامَ عَلىٰ ظُلْمِهِ ، وَلَمْ يَرْضَ بِاحْتِقابِ عَظِيمِ الْوِزْرِ في ذلِكَ حَتّىٰ عَقَدَ الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ لِغَيْرِهِ ، فَأَتَى التّالي لَهُ بِتَسْفِيهِ رَأْيِهِ ، وَالْقَدْحِ وَالطَّعْنِ عَلىٰ أَحْكامِهِ ، وَرَفْعِ السَّيْفِ عَمَّنْ كانَ صاحِبُهُ وَضَعَهُ عَلَيْهِ ، وَرَدَّ النِّساءَ اللاّتي كانَ سَباهُنَّ ، إلىٰ أَزْواجِهِنَّ وَبَعْضُهُنَّ حَوامِلُ ، وَقَوْلُهُ : «وَقَدْ نَهَيْتُهُ عَنْ قِتالِ أَهْلِ الْقِبْلَةِ فَقالَ لي : إنَّكَ لَحَدِبٌ عَلىٰ أَهْلِ الْكُفْرِ» وَكانَ هُوَ في ظُلْمِهِ لَهُمْ أَوْلىٰ بِاسْمِ الْكُفْرِ مِنْهُمْ .

وَلَمْ يَزَلْ يُخَطِّئُهُ ، وَيُظْهِرُ الإزْراءَ عَلَيْهِ ، وَيَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ : «كانَتْ بَيْعَةُ أَبي بَكْرٍ فَلْتَةً ، وَقَى اللهُ شَرَّها ، فَمَنْ دَعاكُمْ إلىٰ مِثْلِها فَاقْتُلُوهُ» وَكانَ يَقُولُ قَبْلَ ذلِكَ قَوْلاً ظاهِراً : لَيْتَهُ حَسَنَةٌ

واگر بخواهم تمام معایبی که بر غاصبین خلافت پیامبر نقل شده را بگویم کار به درازا خواهد کشید ، واینکه اوّلین فرد از این گروه چون در خور مسؤلیّت پذیرفته شده نبوده واز تفسیر سؤالاتی که میشد بی‌خبر بود عاجزانه درخواست استعفای از خلافت نمود واین همه حکایت از جهل او از آینده داشت .

سپس به ظلم خود ادامه داد وبا اینهمه به جمع این گناه بزرگ راضی نشد تا اینکه خلافت را پس از خود به دیگری داد ، پس فرد بعد از او آمد ، او سفیه الرّأی بود واحکامش مملوّ از قدح وطعن بود ، وشمشیر برای آنکه صاحب او بود برداشت ، وزنان اسیری که اکثر آنان حامله بودند را به شوهران ردّ کرد ، وبا اینکه من او را از قتال أهل قبله نهی کردم منزجر وممنوع نشده به من گفت : تو با کافران مهربانی ، واو در ستمی که به ایشان نموده بود به اسم کفر شایسته‌تر بود .

وپیوسته در احکام سیّد الأنام خطا می‌کرد وهمیشه بر آن تقصیر نموده ومی‌گفت : «بیعت أبوبکر لغزش وخطا بود وتنها خدا شرّ آن را مصون داشت ، پس هرکس به این روش دعوت نمود او را بکشید» ، واو پیش از آن آشکارا می‌گفت : ای‌کاش من یک حسنه

مِنْ حَسَناتِهِ ، وَيَوَدُّ أَنَّهُ كانَ شَعْرَةً في صَدْرِهِ ، وَغَيْرُ ذلِكَ مِنَ الْقَوْلِ الْمُتَناقِضِ الْمُؤَكَّدِ لِحُجَجِ الدّافِعينَ لِدينِ الْإِسْلامِ .

وَأَتىٰ مِنْ أَمْرِ الشُّورىٰ وَتَأْكيدِهِ بِهِ : عَقْدُ الظُّلْمِ وَالإِلْحادِ ، وَالْغَيِّ وَالْفَسادِ ، حَتّىٰ تَقَرَّرَ عَلىٰ إِرادَتِهِ ما لَمْ يَخَفْ عَلىٰ ذِي لُبٍّ مَوْضِعَ ضَرَرِهِ .

وَلَمْ تُطِقِ الاُمَّةُ الصَّبْرَ عَلىٰ ما أَظْهَرَهُ الثّالِثُ مِنْ سُوءِ الْفِعْلِ ، فَعاجَلَتْهُ بِالْقَتْلِ ، فَاتَّسَعَ بِما جَنَوهُ مِنْ ذلِكَ لِمَنْ وافَقَهُمْ عَلىٰ ظُلْمِهِمْ وَكُفْرِهِمْ وَنِفاقِهِمْ : مُحاوَلَةٌ مِثْلُ ما أَتَوهُ مِنَ الاسْتِيلاءِ عَلىٰ أَمْرِ الاُمَّةِ .

كُلُّ ذلِكَ لِتُتِمَّ النَّظِرَةُ الَّتي أَوْجَبَها اللهُ تَعالىٰ لِعَدُوِّهِ إِبْليسَ ، إِلىٰ أَنْ يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرينَ ، وَيَقْتَرِبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ، الَّذي بَيَّنَهُ اللهُ في كِتابِهِ بِقَوْلِهِ : «**وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ في الأَرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**» ، وَذلِكَ إِذا لَمْ يَبْقَ مِنَ الْإِسْلامِ إِلاّ اسْمُهُ وَمِنَ الْقُرْآنِ إِلاّ رَسْمُهُ ، وَغابَ صاحِبُ الأَمْرِ

از حسنات او داشتم وآرزو می‌کرد که یک موی در سینهٔ او می‌بود . وغیر این سخنان اقوال متناقض دیگری گفت که موجب تأکید دلائل مدافعین اسلام بود .

ودرباب امر شوریٰ وتأکید او بر آن چندان مرتکب ظلم والحاد وفریب وفساد شد تا اینکه ضرر وزیان قصدش بر هیچ خردمندی پوشیده نماند .

ولی افراد امّت دیگر در برابر کردار زشت سومی طاقت نیاورده وسریعاً او را به هلاکت رساندند ، پس میدان جنایتی که این گروه مرتکب شدند بر ظلم وکفر ونفاقشان توسعه یافته وقصد دست یازیدن به استیلاء بر امّت را نمودند .

وتمام این اعمال برای سپری شدن مهلتی بود که خداوند به ابلیس داده بود ، تا اینکه زمان آنها به آخر رسیده وبر کافران ـ به اتمام حجّت ـ وعدهٔ عذاب حتم ولازم گردیده ووعدهٔ ـ ثواب وعقاب ـ حقّ بسیار نزدیک شود ، همان وعده‌ای که در قرآن بیان داشته که : «وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ في الأَرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» ، واین زمانی است که از اسلام جز اسمی واز قرآن جز رسمی باقی نماند ، وصاحب الأمر

بِإيضاحِ الْغَدَرِ لَهُ فِي ذلِكَ ، لاشْتِمالِ الْفِتْنَةِ عَلَى الْقُلُوبِ حَتّىٰ يَكُونَ أَقْرَبُ النّاسِ إِلَيْهِ أَشَدَّهُمْ عَداوَةً لَهُ .

وَعِنْدَ ذلِكَ يُؤَيِّدُهُ اللهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوها ، وَيُظْهِرُ دِينَ نَبِيِّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ـ عَلىٰ يَدَيْهِ ـ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ .

وَأَمّا ما ذَكَرْتَهُ مِنَ الْخِطابِ الدّالِّ عَلىٰ تَهْجِينِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَالإِزْراءِ بِهِ ، وَالتَّأْنِيبِ لَهُ ، مَعَ ما أَظْهَرَهُ اللهُ تَعالىٰ فِي كِتابِهِ مِنْ تَفْضِيلِهِ إِيّاهُ عَلىٰ سائِرِ أَنْبِيائِهِ ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، كَما قالَ فِي كِتابِهِ وَبِحَسَبِ جَلالَةِ مَنْزِلَةِ نَبِيِّنا صلى‌الله‌عليه‌وآله عِنْدَ رَبِّهِ ، كَذلِكَ عَظُمَ مِحْنَتُهُ لِعَدُوِّهِ الَّذي عادَ مِنْهُ إِلَيْهِ فِي حالِ شِقاقِهِ وَنِفاقِهِ كُلَّ أَذًى وَمَشَقَّةٍ لِدَفْعِ نُبُوَّتِهِ وَتَكْذِيبِهِ إِيّاهُ وَسَعْيِهِ فِي مَكارِهِهِ وَقَصْدِهِ لِنَقْضِ كُلِّ ما أَبْرَمَهُ ، وَاجْتِهادِهِ وَمَنْ مالَأَهُ عَلىٰ كُفْرِهِ وَعِنادِهِ وَنِفاقِهِ وَإِلْحادِهِ فِي إِبْطالِ دَعْواهُ وَتَغْيِيرِ مِلَّتِهِ وَمُخالَفَةِ سُنَّتِهِ ، وَلَمْ يَرَ شَيْئاً أَبْلَغَ فِي تَمامِ كَيْدِهِ مِنْ تَنْفِيرِهِمْ عَنْ مُوالاةِ وَصِيِّهِ ، وَإِيحاشِهِمْ مِنْهُ وَصَدِّهِمْ عَنْهُ وَإِغْرائِهِمْ

به جهت خیانتهای آشکار غایب گردید ، وکار فتنه وفساد دلها بجایی می‌رسد که نزدیکترین افراد به او دشمنترین افراد نسبت به آنجناب خواهند شد .

ودر یک چنین هنگامه‌ای است که خداوند او را با لشکری غیبی یاری نموده ودین پیامبرش را بر دستان او بر همهٔ ادیان تسلّط و برتری می‌دهد هر چند مشرکان وکافران ناراضی ومخالف باشند .

وامّا در پاسخ به مواردی از قرآن که خطابهای نامناسبی نسبت به رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از قبیل تهجین وآزار ولوم آنجناب دارد با اینکه خداوند آنحضرت را در قرآن بر سایر انبیاء تفضیل وبرتری داده ، باری پروردگار متعال برای هر پیامبری یک دشمن از مشرکین قرار داده ، همچنانکه در قرآن فرموده ، وبه جهت اینکه منزلت پیامبر ما نزد خداوند از همهٔ انبیاء بالاتر بود به همین خاطر رنج ومحنت آن رسول گرامی از دشمنان شقّ ومنافق عظیم شد ، آنان برای دفع نبوّت وتکذیب او از هیچ آزاری مضایقه نکرده وهر تصدیق وتأیید او را نقض نمودند ، وتمامی کفر وعناد ونفاق والحاد دست به دست هم داده وبا تمام تلاش سعی در ابطال دعوت و تغییر آیین ومخالفت سنّت او کردند وبا تمام کید وحیله دوستی وصیّ او را ملقّب به زشتترین القاب نموده وجوّی از وحشت وهراس واعراض

بِعَداوَتِهِ ، وَالْقَصْدِ لِتَغْيِيرِ الْكِتابِ الَّذي جاءَ بِهِ ، وَإِسْقاطِ ما فِيهِ مِنْ فَضْلِ ذَوِي الْفَضْلِ وَكُفْرِ ذَوي الْكُفْرِ مِنْهُ وَمِمَّنْ وافَقَهُ عَلىٰ ظُلْمِهِ ، وَبَغْيِهِ وَشِرْكِهِ .

ولَقَدْ عَلِمَ اللهُ ذلِكَ مِنْهُمْ فَقالَ : «إِنَّ الَّذينَ يُلْحِدُونَ في آياتِنا لايَخْفَونَ عَلَيْنا» ، وَقالَ : «يُرِيدُونَ أَنْ يُبْدِلُوا كَلامَ اللهِ» ، وَلَقَدْ أَحْضَرُوا الْكِتابَ كُمَّلاً مُشْتَمِلاً عَلَى التَّأْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ، وَالْمُحْكَمِ وَالْمُتَشابِهِ وَالنّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ لَمْ يَسْقُطْ مِنْهُ حَرْفُ أَلِفٍ وَلا لامٍ ، فَلَمّا وَقَفُوا عَلىٰ ما بَيَّنَهُ اللهُ مِنْ أَسْماءِ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْباطِلِ ، وَأَنَّ ذلِكَ إِنْ ظَهَرَ نَقَصَ ما عَقَدُوهُ قالُوا : لا حاجَةَ لَنا فِيهِ ، نَحْنُ مُسْتَغْنُونَ عَنْهُ بِما عِنْدَنا وَكَذلِكَ قالَ : «فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ» .

ثُمَّ دَفَعَهُمُ الاضْطِرارُ بِوُرُودِ الْمَسائِلِ عَلَيْهِمْ عَمّا لايَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ ، إِلىٰ جَمْعِهِ وَتَأْلِيفِهِ وَتَضْمِينِهِ مِنْ تِلْقائِهِمْ ، ما يُقِيمُونَ بِهِ دَعائِمَ كُفْرِهِمْ ، فَصَرَخَ مُنادِيهِمْ : مَنْ كانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ فَلْيَأْتِنا بِهِ ، وَوَكَلُوا تَأْلِيفَهُ وَنَظْمَهُ إِلىٰ بَعْضِ مَنْ وافَقَهُمْ عَلىٰ مُعاداةِ أَوْلِياءِ اللهِ ،

وتحريک دشمنی به او ساختند ، وقصد داشتند قرآن را تغییر داده وموارد فضل فضلا وکفر جماعت کافر وظالم وبی‌انصاف ومشرک را از آن ساقط کنند .

وخداوند به این کارشان واقف شده وفرمود : «إِنَّ الَّذينَ يُلْحِدُونَ في آياتِنا لايَخْفَونَ عَلَيْنا» ، و : «يُرِيدُونَ أَنْ يُبْدِلُوا كَلامَ اللهِ» ، وپس از وفات پیامبر قرآن را بصورت کامل ومشتمل بر تأویل وتنزیل ومحکم ومتشابه وناسخ ومنسوخ بدون هیچ افتادگی حرف الف ولامی حاضر نمودند ، وهنگامی که برآنچه خداوند از اسامی أهل حقّ وباطل آشکار نموده بود واقف شدند ودریافتند اگر آن آشکار شود نقشه‌هایشان برباد خواهد رفت گفتند : آنچه نزد ماست کافی بوده ونیازی به آن نداریم ، واین مصداق آیهٔ : «فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ» می‌باشد .

سپس با ورود مسائل مشکلی که تأویل آنرا نمی‌دانستند اجباراً برای برپایی پایه‌های کفر خود اقدام به جمع وتألیف وتضمین آن نمودند ، ومنادی ایشان فریاد زد که : هرکه نزد او قسمتی از قرآن است آنرا نزد ما آرد ، وتألیف ونظم آنرا به یکی از دشمنان اولیای خدا سپردند ،

فَأَلَّفَهُ عَلَى اخْتِيارِهِمْ، وَما يَدُلُّ لِلْمُتَأَمِّلِ لَهُ عَلىٰ اخْتِلالِ تَمْيِيزِهِمْ وَافْتِرائِهِمْ، وَتَرَكُوا مِنْهُ ما قَدَّرُوا أَنَّهُ لَهُمْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ، وَزادُوا فِيهِ ما ظَهَرَ تَناكُرُهُ وَتَنافُرُهُ، وَعَلِمَ اللهُ أَنَّ ذلِكَ يَظْهَرُ وَيَبِينُ فَقالَ: «ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» وَانْكَشَفَ لِأَهْلِ الاسْتِبْصارِ عَوارُهُمْ وَافْتِراؤُهُمْ.

وَالَّذي بَدا فِي الْكِتابِ مِنَ الإِزْراءِ عَلَى النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله مِنْ فِرْقَةِ الْمُلْحِدينَ وَلِذلِكَ قالَ: «وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَزُوراً» وَيَذْكُرُ جَلَّ ذِكْرُهُ لِنَبِيِّهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله ما يُحْدِثُهُ عَدُوُّهُ فِي كِتابِهِ مِنْ بَعْدِهِ بِقَوْلِهِ: «وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ إِلاّ إِذا تَمَنّىٰ أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللهُ آياتِهِ» يَعْنِي أَنَّهُ: ما مِنْ نَبِيٍّ تَمَنّىٰ مُفارَقَةَ ما يُعانِيهِ مِنْ نِفاقِ قَوْمِهِ وَعُقُوقِهِمْ وَالانْتِقالَ عَنْهُمْ إِلىٰ دارِ الإِقامَةِ، إِلاّ أَلْقَى الشَّيْطانُ الْمُعْرِضُ بِعَداوَتِهِ عِنْدَ فَقْدِهِ فِي الْكِتابِ الَّذي أَنْزَلَ عَلَيْهِ ذَمَّهُ وَالْقَدْحَ فِيهِ وَالطَّعْنَ عَلَيْهِ، فَيَنْسَخُ اللهُ ذلِكَ مِنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ فَلا تَقْبَلُهُ، وَلا تُصْغي إِلَيْهِ غَيْرُ قُلُوبِ الْمُنافِقينَ وَالْجاهِلينَ،

واو نیز کتاب را بنابه اختیار آنان جمع‌آوری نمود، بطوری که هر اندیشمندی متوجّه اختلال تمییز وافترای آنها می‌شد، وموارد سود وزیان خود را ترک گفته وبر آنچه موجب تناکر وتنافر ایشان بود افزودند، وخداوند خود نیک دانسته بود که این آشکار ومبیّن خواهد شد، پس فرمود: «ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»، وبر أهل خرد وبینش؛ عیب وسخن ناصوابشان همچو روز روشن شد.

وآزاری که از ناحیهٔ جماعت ملحد متوجّه رسولخدا صلّى الله عَلَيْهِ وآله شده بود در آیهٔ: «وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَزُوراً» ظاهر ونمایان شد، خداوند برای پیامبرش تمام احداثی که پس از او در قرآن ظاهر می‌سازند را در آیهٔ: «وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ إِلاّ إِذا تَمَنّىٰ أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللهُ آياتِهِ» به او یادآوری فرمود، یعنی: ای محمّد هیچ پیامبری نیست که از شدّت آنچه از نفاق قوم وعقوق دیده آرزوی مفارقت از ایشان وانتقال به سرای اقامت راکند جز اینکه شیطان معرض به دشمنی او پس از فقدانش در کتابی که نازل نموده القای ذمّ وقدح وطعن او را می‌نماید، پس خداوند بنوعی آنرا از قلوب أهل ایمان محو ونابود می‌کند که آنرا نمی‌پذیرند وبه آن جز قلوب أهل نفاق وجاهل کس دیگری گوش نمی‌سپارد،

وَيُحْكِمُ اللهُ آياتَهُ بِأَنْ يُحْمِي أَوْلِياءَهُ مِنَ الضَّلالِ وَالْعُدْوانِ ، وَمُشايَعَةِ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالطُّغْيانِ ، الَّذين لَمْ يَرْضَ اللهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ كَالأَنْعامِ حَتّىٰ قالَ : «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً» .

فَافْهَمْ هٰذا وَاعْلَمْهُ ، وَاعْمَلْ بِهِ ، وَاعْلَمْ أَنَّك ما قَدْ تَرَكْتَ مِمّا يَجِبُ عَلَيْكَ السُّؤالُ عَنْهُ أَكْثَرُ مِمّا سَأَلْتَ عَنْهُ ، وأَنِّي قَدِ اقْتَصَرْتُ عَلىٰ تَفْسِيرِ يَسِيرٍ مِنْ كَثِيرٍ لِعَدَمِ حَمَلَةِ الْعِلْمِ ، وَقِلَّةِ الرّاغِبينَ فِي الْتِماسِهِ ، وَفِي دُونِ ما بَيَّنْتُ لَكَ بَلاغٌ لِذَوِي الأَلْبابِ .

قالَ السّائِلُ : حَسْبِي ما سَمِعْتُ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، شَكَرَ اللهُ لَكَ عَلىٰ اسْتِنْقاذي مِنْ عَمايَةِ الشِّرْكِ وَطَخْيَةِ الإِفْكِ ، وَأَجْزَلَ عَلىٰ ذٰلِكَ مَثُوبَتَكَ إِنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، وَصَلَّى اللهُ أَوّلاً وَآخِراً عَلىٰ أَنْوارِ الْهِداياتِ ، وَأَعْلامِ الْبَرِيّاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَصْحابِ الدَّلالاتِ الْواضِحاتِ وَسَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً .

۱۳۸ ـ وَعَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ : لَمّا بُويِعَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السّلام ، خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّماً بِعَمامَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، لابِساً بُرْدَتَهُ ، مُنْتَعِلاً بِنَعْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ،

وخداوند آیات خود را به گونه‌ای تحکیم واستوار می‌سازد که دوستان واولیای خود را از گمراهی ودشمنی وپیروی أهل کفر وطغیان پاسداری وحمایت فرماید ، همانها که خداوند رضا نداد که ایشان را مانند چهارپایان قرار دهد تا اینکه فرمود : «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً» .

پس ای زندیق دراین حرفها خوب فکر وتأمّل کرده وبه آن عمل کن ، واین را بدان بیش از آنچه باید سؤال کنی پرسیدی ، ومن نیز به جهت کمبود حاملان علم وقلّت مشتاقان درخواستش در تفسیر آنچه باید بگویم بسی اقتصار نمودم ، ودر همین مقدار کمی که برایت بیان داشتم حجّتی بالغ برای أهل خرد می‌باشد .

فرد زندیق پرسید : همینقدر مرا کافی است ای أمیرالمؤمنین ، وبه جهت اینکه مرا از کوری شرک وتاریکی دروغ وکذب رهانیدی ؛ خدا جزای خیرت دهد ، وبه پاداش اُخروی مأجور گردی ، که او بر هر چیزی قادر وتوانا است ، وصلوات وسلام بسیار خداوند در أوّل وآخر بر نورهای هدایت و أعلام مخلوقات : محمّد وآل او که أصحاب دلالات واضحاتند .

۱۳۸ ـ واز اَصبَغ بن نُباتَه نقل است که گفت : چون با أمیرالمؤمنین علیه السلام بر خلافت بیعت شد عمامهٔ رسولخدا صلی الله علیه وآله بر سر گذاشت وبُردهٔ او را بتن نمود ونعل آنحضرت را به‌پا کرد

وَمُتَقَلِّداً بِسَيْفِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرِ ، فَجَلَسَ مُتَمَكِّناً ، ثُمَّ شَبَكَ بَيْنَ أَصابِعِهِ فَوَضَعَها أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قالَ :

يا مَعْشَرَ النّاسِ ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي ، وَهٰذا سَفَطُ الْعِلْمِ ، هٰذا لعابُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله ، هٰذا ما زَقَّنِي رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله زَقّاً زَقّاً ، سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ .

أَما وَاللهِ ، لَوْ ثُنِيَتْ لِيَ الْوِسادَةُ فَجَلَسْتُ عَلَيْها ، لَأَفْتَيْتُ أَهْلَ التَّوْراةِ بِتَوْراتِهِمْ ، وَأَهْلَ الإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ ، وَأَهْلَ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ ، وَأَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ ، حَتّىٰ يَنْطِقَ كُلُّ كِتابٍ مِنْ كُتُبِ اللهِ فَيَقُولُ : « صَدَقَ عَلِيٌّ ، لَقَدْ أَفْتاكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فِيَّ » وأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَيْلاً وَنَهاراً فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ ما أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ؟ وَلَوْلا آيَةٌ فِي كِتابِ اللهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِما كانَ وَما يَكُونُ وَما كائِنٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَهِيَ هٰذِهِ الآيَةُ : «يَمْحُو اللهُ ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ» .

ثُمَّ قالَ : سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي ، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرِئَ النَّسَمَةَ ، لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ أَيَّةِ آيَةٍ ، فِي لَيْلٍ أُنْزِلَتْ أَمْ فِي نَهارٍ أُنْزِلَتْ ، مَكِّيِّها وَمَدَنِيِّها ، سَفَرِيِّها وَحَضَرِيِّها ،

وشمشیرش را به کمر بسته وبه منبر رفت وبا تمکّن جلوس نمود وانگشتان در هم نمود وزیر شکم نهاد وفرمود :

ای گروه مردم از من پرسش کنید پیش از آنکه مرا نیابید ، این سبد علم است واین شیرهٔ دهان رسولخدا است ، اینست که رسولخدا بخوبی در نای من فرو ریخته از من بپرسید که علم اوّلین وآخرین نزد من است!! .

بخدا سوگند اگر مسند برایم بیندازند وبر آن نشینم به أهل تورات وأهل انجیل وأهل زبور وأهل قرآن به کتب آسمانی خود بگونه‌ای فتوی دهم که هرکدام از آن کتب به زبان آمده وبگوید : «درست گفت علیّ ، براستی شما را به همان فتوی داد که خداوند در من نازل فرموده» ، وشما که شبانه روز قرآن می‌خوانید درمیان شما کسی هست که بداند چه در آن نازل شده؟ واگر بیش از یک آیه در قرآن نبود شما را تا روز قیامت خبر میدادم به آنچه بود وباشد وخواهد بود ، وآن اینست : «يَمْحُو اللهُ ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ ـ رعد ۳۹» .

سپس فرمود : از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید ، که سوگند بخدایی که دانه را شکافت وانسان را آفرید اگر مرا از هر آیه‌ای سؤال کنید که در شب نازل شده یا روز ، در شهر مکّه نازل شده یا در شهر مدینه فرو آمده ، در سفر بر آنحضرت نازل یا در حضر ،

ناسِخِها وَمَنْسُوخِها ، وَمُحْكَمِها وَمُتَشابِهِها ، وَتَأْوِيلِها وَتَنْزِيلِها لأُنَبِّأْتُكُمْ .

فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَأَجابَهُ بِما تَقَدَّمَ ذِكْرُنا إِيّاهُ .

ثُمَّ قالَ : سَلُوني قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُوني .

فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَجْلِسِ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، دُلَّني عَلىٰ عَمَلٍ يُنَجِّيني اللهُ مِنَ النّارِ ، وَيُدْخِلني بِهِ الْجَنَّةَ!

قالَ : اسْمَعْ ثُمَّ افْهَمْ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ ، قامَتِ الدُّنْيا بِثَلاثٍ : بِعالِمٍ ناطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ ، وَبِغَنِيٍّ لايَبْخَلُ بِمالِهِ عَلىٰ أَهْلِ دِينِ اللهِ ، وَبِفَقِيرٍ صابِرٍ . فَإِذا كَتَمَ الْعالِمُ عِلْمَهُ ، وَبَخِلَ الْغَنِيُّ بِمالِهِ ، وَلَمْ يَصْبِرِ الْفَقِيرُ عَلىٰ فَقْرِهِ ، فَعِنْدَها الْوَيْلُ وَالثُّبُورُ ، وَكادَتِ الأَرْضُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ الإِيمانِ .

أَيُّها السّائِلُ ، لاتَغْتَرَنَّ بِكَثْرَةِ الْمَساجِدِ ، وَجَماعَةِ أَقْوامٍ ، أَجْسادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مُتَفَرِّقَةٌ ، فَإِنَّما النّاسُ ثَلاثٌ : زاهِدٌ ، وَراغِبٌ ، وَصابِرٌ .

ناسخ‌است یا منسوخ ، محکم باشد یا متشابه ، تأویلش باشد یا تنزیل آن به شما خبر دهم .

در اینجا مردی برخاسته وگفت : ای امیرمؤمنان آیا خدایت را دیده‌ای؟ پس آنحضرت همانگونه که قبلاً گذشت به او پاسخ فرمود .

سپس آنحضرت تکرار فرمود که : از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید! .

پس یکنفر از پایین مجلس برخاسته وگفت : ای أمیرمؤمنان ، مرا به انجام عملی راهنمایی فرما که بخاطر آن خدا مرا از آتش رهانده وداخل بهشت فرماید! .

فرمود : بشنو وبفهم ویقین کن ، دنیا بر سه رکن وپایه استوار است ، به دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند ، و به توانگری که به مال خود بر دینداران بخل نورزد ، وبه درویش شکیبا ، پس هنگامی که دانشمند علم خود را نهفته دارد وتوانگر از مالش دریغ کند وفقیر صبر نکند ؛ وای! صد وای! در یک چنین روزگاری نزدیک است که زمین پس از پذیرش ایمان به کفر سابق خود بازگردد! .

ای سؤال کننده! کثرت مساجد وجماعتی که تنشان با هم فراهم است ودلشان پراکنده تو را نفریبد ، پس همانا مردمان سه قسمند : زاهد ، و راغب ، و صابر .

فَأَمّا الزّاهِدُ : فَلا يَفْرَحُ بِالدُّنْيا إِذا أَتَتْهُ ، وَلا يَحْزَنُ عَلَيْها إِذا فاتَتْهُ . وَأَمّا الصّابِرُ : فَيَتَمَنّاها بِقَلْبِهِ ، فَإِنْ أَدْرَكَ مِنْها شَيْئاً صَرَفَ عَنْها نَفْسَهُ لِعِلْمِهِ بِسُوءِ الْعاقِبَةِ . وَأَمّا الرّاغِبُ : فَلا يُبالي مِنْ حِلٍّ أَصابَها أَمْ مِنْ حَرامٍ .

فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، فَما عَلامَةُ الْمُؤْمِنِ في ذلِكَ الزَّمانِ؟

قالَ : يَنْظُرُ إِلىٰ وَلِيِّ اللهِ يَتَوَلاّهُ ، وإِلىٰ عَدُوِّ اللهِ فَيَتَبَرَّءُ مِنْهُ وَ إِنْ كانَ حَمِيماً قَرِيباً .

قالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، ثُمَّ غابَ فَلَمْ يُرَ . فَقالَ : هٰذا أَخي الْخِضْرُ عليه‌السلام .

تمام الخبر .

۱۳۹ ـ وَعَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ : خَطَبَنا أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام عَلىٰ مِنْبَرِ الْكُوفَةِ ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قالَ : أَيُّها النّاسُ ، سَلُوني فَإِنَّ بَيْنَ جَوانِحي عِلْماً جَمّاً .

فَقامَ إِلَيْهِ ابْنُ الْكَوّا فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، ما الذّارِياتُ ذَرْواً ؟ قالَ : الرِّياحُ .

قالَ : فَما الْحامِلاتُ وِقْراً؟ قالَ : السَّحابُ .

امّا زاهد نه برای دنیا شاد شود و نه بدانچه از دستش رود محزون گردد ، وامّا فرد صابر به دل آرزوی دنیا کند واگر به چیزی از آن دست یافت رو گرداند برای اینکه بَدانجامیِ آنرا میداند ، ولی فرد راغب به دنیا باک ندارد که از حلالش بدست آرد یا حرام .

عرض کرد : ای أمیرمؤمنان نشانهٔ مؤمن در این زمان چیست؟

فرمود : به دوست خدا نگریسته واز او تبیّعت کند ، وبه دشمن خدا نظر کرده واز او تبرّی وبیزاری جوید هرچند که او دوست وخویش او باشد .

عرض کرد : بخدا سوگند که راست گفتی ای أمیرمؤمنان! این را گفت واز دیده پنهان شد . حضرت فرمود : او برادرم خضر عليه‌السلام بود! .

۱۳۹ ـ واز اَصبَغ بن نُباتَه نقل است که گفت : حضرت أمیر عليه‌السلام بر منبر کوفه پس از حمد وثنای الهی خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمود : ای مردم ، از من بپرسید زیرا در اطراف وجوانب من علم بسیار است .

پس ابن کَوّاء برخاسته وگفت : ای أمیرمؤمنان تفسیر «الذّارِياتُ ذَرْواً» چیست؟ فرمود : بادها .

پرسید : معنی «الْحامِلاتُ وِقْراً» چیست ؟ فرمود : یعنی ابرها .

قالَ : فَمَا الْجارِياتُ يُسْراً؟ قالَ : السُّفُنُ .

قالَ : فما الْمُقَسِّماتُ أَمْراً؟ قالَ : الْمَلائِكَةُ .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، وَجَدْتُ كِتابَ اللهِ يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضاً .

قالَ : ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ يا ابْنَ الْكَوّا! كِتابُ اللهِ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً ، وَلا يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضاً! ، فَسَلْ عَمّا بدا لَكَ .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «رَبُّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ» وَقالَ في آيَةٍ أُخْرىٰ : «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» ، وَقالَ في آيَةٍ أُخْرىٰ : «قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» .

قالَ : ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ يا ابْنَ الْكَوّا! هٰذا الْمَشْرِقُ وَهٰذَا الْمَغْرِبُ ، وَأَمّا قَوْلُهُ : رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَإِنَّ مَشْرِقَ الشِّتاءِ عَلىٰ حِدَةٍ ، وَمَشْرِقَ الصَّيْفِ عَلىٰ حِدَةٍ ، أَما تَعْرِفُ ذٰلِكَ مِنْ قُرْبِ الشَّمْسِ وَبُعْدِها؟ وَأَمّا قَوْلُهُ : رَبُّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ ، فَإِنَّ لها ثَلاثَمِائَةٍ وَسِتِّينَ بُرْجاً ، تَطْلُعُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ بُرْجٍ ، وَتَغِيبُ في آخَرَ ، فَلا تَعُودُ إِلَيْهِ إِلاّ مِنْ قابِلٍ في ذٰلِكَ الْيَوْمِ .

پرسید : «الْجارِياتُ يُسْراً» چیست؟ فرمود : یعنی کشتی‌ها .

پرسید : «الْمُقَسِّماتُ أَمْراً» چیست؟ فرمود : فرشتگان .

پرسید : ای أمیرالمؤمنین ، من برخی آیات قرآن را ناقض هم یافته‌ام .

فرمود : مادرت در عزایت باد! آیات کتاب خدا همه‌اش تصدیق کنندهٔ هم است ، نه ناقض وردّ کنندهٔ هم! هرچه به خاطرت می‌آید بپرس!

گفت : ای أمیرالمؤمنین ، در آیه‌ای فرماید : «رَبُّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ» ، ودر دیگری فرموده : «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» ودر جای دیگر فرموده : «قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؟!

فرمود : مادرت در عزایت باد! ای ابن کَوّاء ، این مشرق است ، این هم مغرب ، وامّا آیهٔ «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» به تحقیق که مشرق زمستان بر حدّی ومشرق تابستان نیز بر حدّی است ، آیا اینرا از دوری ونزدیکی شمس درنمی‌یابی؟ وامّا آیهٔ : «رَبُّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ» آن سیصد وشصت برج دارد ، هر روز در برجی حاضر واز برجی دیگر غایب می‌شود ، وفقط در سال دیگر در همان روز به همان برج بازمیگردد .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، كَمْ بَيْنَ مَوْضِعِ قَدَمِكَ إِلىٰ عَرْشِ رَبِّكَ؟

قالَ : ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ يا ابْنَ الْكَوّا! سَلْ مُتَعَلِّماً ، وَلا تَسْأَلْ مُتَعَنِّتاً ، مِنْ مَوْضِعِ قَدَمي إِلىٰ عَرْشِ رَبِّي أَنْ يَقُولَ قائِلٌ ـ مُخْلِصاً ـ : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ» .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، فَما ثَوابُ مَنْ قالَ : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ»؟

قالَ : مَنْ قالَ «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ» مُخْلِصاً طَمَسَتْ ذُنُوبُهُ ، كَما يَطْمُسُ الْحَرْفُ الأَسْوَدُ مِنَ الرَّقِّ الأَبْيَضِ ، فَإِنْ قالَ ثانِيَةً : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ» ـ مُخْلِصاً ـ خُرِقَتْ أَبْوابُ السَّماواتِ وَصُفُوفُ الْمَلائِكَةِ ، حَتّىٰ يَقُولَ الْمَلائِكَةُ بَعْضُها لِبَعْضٍ : اخْشَعُوا لِعَظَمَةِ اللهِ ، فَإِذا قالَ ثالِثَةً : «لا إِلٰهَ إِلاّ اللهُ» ـ مُخْلِصاً ـ تَنَهْنَهَ دُونَ الْعَرْشِ ، فَيَقُولُ الْجَلِيلُ : «اسْكُني ، فَوَعِزَّتي وَجَلالي لَأَغْفِرَنَّ لِقائِلِكَ بِما كانَ فِيهِ» ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ : «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ» ، يَعْني إِذا كانَ عَمَلُهُ صالِحاً ارْتَفَعَ قَوْلُهُ وَكَلامُهُ .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْني عَنْ قَوْسِ قُزَحَ .

گفت : ای أمیرالمؤمنین ، فاصلهٔ جای پای شما تا عرش پروردگار چقدر است؟

فرمود : مادرت در عزایت باد! برای آموختن سؤال کن نه عناد ولجاج ، فاصلهٔ از جای پای من تا عرش پروردگارم گفتن «لا إله إلاّ الله» از روی اخلاص است .

گفت : ای أمیرالمؤمنین ، گفتن «لا إله إلاّ الله» چه ثواب وپاداشی دارد؟

فرمود : هرکه از سر اخلاص «لا إله إلاّ الله» بگوید تمام گناهانش همچون پاک شدن حرفی سیاه از تصویری سفید محو شود ، واگر برای بار دوم مخلصانه بگوید : «لا إله إلاّ الله» دربهای آسمان وصفوف فرشتگان از هم باز شوند تا آنجا که گروهی از فرشتگان به جماعت دیگر گوید : برای عظمت خدا خشوع کنید ، واگر سوم بار از روی اخلاص کلمهٔ «لا إله إلاّ الله» را بر زبان جاری سازد زیر عرش از حرکت بازایستاده ومخاطب خداوند جلیل واقع شده که : «آرام گیر ، که به عزّت وجلالم قسم گوینده‌ات را در هر حالی که باشد می‌آمرزم» ، سپس این آیه را تلاوت کرد : «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ ـ فاطر (۳۵) : ۱۰» ، یعنی وقتی کردارش صالح باشد قول وکلامش بالا رود .

پرسید : ای أمیرالمؤمنین قوس قزح چیست؟

قالَ : ثَكَلَتْكَ اُمُّكَ يا ابْنَ الْكَوّا! لا تَقُلْ : «قَوْسُ قُزَحَ» فَإِنَّ قُزَحاً اسْمُ شَيْطانٍ ، وَلٰكِنْ قُلْ : «قَوْسُ اللهِ» ، إِذا بَدَتْ يَبْدُو الْخِصْبُ وَالرِّيفُ .

قالَ : أَخْبِرْني يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ عَنِ الْمجرةِ الَّتي تَكُونُ في السَّماءِ .

قالَ : هِيَ شَرَجٌ في السَّماءِ ، وَأَمانٌ لِأَهْلِ الأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ ، وَمِنْهُ غَرَقَ اللهُ قَوْمَ نُوحٍ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ .

قالَ : يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْني عَنِ الْمَحْوِ الَّذي يَكُونُ في الْقَمَرِ .

قالَ عليه‌السلام : اللهُ أَكْبَرُ ، اللهُ أَكْبَرُ ، اللهُ أَكْبَرُ ، رَجُلٌ أَعْمىٰ يَسْأَلُ عَنْ مَسْأَلَةٍ عَمْياءَ! أَما سَمِعْتَ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ : «**وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً**» .

قالَ : يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْني عَنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله .

قالَ : عَنْ أَيِّ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله تَسْأَلُني؟

قالَ : يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْني عَنْ أَبي ذَرٍّ الْغِفارِيِّ .

فرمود: مادرت در عزایت باد! ای ابن کَوّاء مگو: «قوس قزح» زیرا قزح نام شیطان است، بلکه بگو: «قوس‌الله» وآن هرگاه ظاهر گردد ارزانی وفراوانی بسیار آشکار گردد.

گفت: مجرّه‌ای که در آسمان است چیست؟

فرمود: آن کهکشان است، وآن موجب امان أهل زمین از غرق شدن میباشد، واز همان بود که خداوند قوم نوح را به آبی سیل‌آسا غرق نمود.

پرسید: ای أمیرالمؤمنین، سیاهی که در قمر ظاهر است چیست؟

فرمود: الله أکبر، الله أکبر، الله أکبر، مردی کور از پرسشی کور سؤال می‌کند! مگر این آیه را نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «**وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً** ـ إسراء: ١٢».

پرسید: ای أمیرالمؤمنین، مرا خبر ده از أصحاب رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله؟

فرمود: از کدامیک از ایشان می‌پرسی؟

گفت: ای أمیرالمؤمنین، از أبوذرّ غِفاریّ.

قالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله يَقُولُ : «ما أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ وَلا أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ عَلىٰ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ» .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، فَأَخْبِرْني عَنْ سَلْمانِ الْفارِسِيِّ .

قالَ : بَخٍّ بَخٍّ ، سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ ، وَمَنْ لَكُمْ بِمِثْلِ لُقْمانَ الْحَكِيمِ ، عَلِمَ عِلْمَ الأَوَّلِ وَالآخِرِ .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْني عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمانِيِّ .

قالَ : ذاكَ امْرُؤٌ عَلِمَ أَسْماءَ الْمُنافِقِينَ ، إِنْ تَسْأَلُوهُ عَنْ حُدُودِ اللهِ تَجِدُوهُ بِها عالِماً .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، فَأَخْبِرْني عَنْ عَمّارِ بْنِ ياسِرٍ .

قالَ : ذاكَ امْرُؤٌ حَرَّمَ اللهُ لَحْمَهُ وَدَمَهُ عَلَى النّارِ أَنْ تَمَسَّ شَيْئاً مِنْهُما .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، فَأَخْبِرْني عَنْ نَفْسِكَ .

قالَ : كُنْتُ إِذا سَأَلْتَ أُعْطِيتُ ، وَإِذا سَكَتَّ ابْتَدَئْتُ .

فرمود : از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنیدم که می‌فرمود : «هیچ احدی از أبوذرّ در قول وفعل راستگوتر نیست» .

پرسید : ای أمیرالمؤمنین ، سلمان فارسیّ چگونه بود؟

فرمود : به به! سلمان از ما أهل بیت است ، او کسی همچون لقان حکیم بود که علم اوّل وآخر را می‌دانست .

پرسید : ای أمیرالمؤمنین ، حذیفة بن یمانیّ چگونه بود؟

فرمود : او کسی بود که به نامهای منافقین آگاه بود ، اگر سؤالات حدود الهی را از او بپرسید او را بر تمام آنها عالم ودانا می‌یابید .

پرسید : ای أمیرالمؤمنین ، عمّار بن یاسر چگونه بود .

فرمود : او فردی بود که خداوند گوشت وخونش را از تماسّ آتش حرام فرمود .

پرسید : ای أمیرالمؤمنین ، از خودت برایم بفرمایید؟

فرمود : من اینگونه‌ام که چون سؤال کنی پاسخ گویم وچون ساکت شوی من شروع می‌کنم .

قالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْني عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمالاً» ـ الآية .

قالَ : كَفَرَةُ أَهْلِ الْكِتابِ ، الْيَهُودُ وَالنَّصارىٰ ، وَقَدْ كانا عَلَى الْحَقِّ فَابْتَدَعُوا في أَدْيانِهِمْ ، وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً .

ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ مِنْكَبِ ابْنِ الْكَوّا ، ثُمَّ قالَ : يا ابْنَ الْكَوّا وَما أَهْلُ النَّهْرَوانِ مِنْهُمْ بِبَعِيدٍ .

فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، ما أُرِيدُ غَيْرَكَ ، وَلا أَسْأَلُ سِواكَ .

قالَ : فَرَأَيْنا ابْنَ الْكَوّا يَوْمَ النَّهْرَوانِ فَقِيلَ لَهُ : ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ! بِالْأَمْسِ تَسْأَلُ أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ عَمّا سَأَلْتَهُ ، وَأَنْتَ الْيَوْمَ تُقاتِلُهُ ، فَرَأَيْنا رَجُلاً حَمَلَ عَلَيْهِ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ .

١٤٠ ـ وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبائِهِ عَلَيْهِم السَّلام ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قالَ : سَلُوني عَنْ كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، فَوَاللهِ ما نَزَلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتابِ اللهِ في لَيْلٍ وَلا نَهارٍ ، وَلا مَسِيرٍ

پرسید: ای أمیرالمؤمنین، تفسیر آیهٔ: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمالاً ـ کهف: ١٠٣» تا آخر چیست؟

فرمود: منظور کافران أهل کتاب؛ یهود ونصاری است، آنان ابتدا بر حقّ بودند پس در دین خود بدعت نهادند درحالیکه می‌پنداشتند که کاری نیک انجام می‌دهند.

سپس آنحضرت از منبر پایین آمده ودست مبارک خود را بر دوش ابن کَوّاء زده وفرمود: ای ابن کَوّاء تو از أهل نهروان وخوارج دور نیستی!.

عرض کرد: ای أمیرالمؤمنین، من ارادهٔ جز تو را نمی‌کنم وجز تو را نمی‌خواهم.

اصبغ بن نباته گوید: ما ابن کَوّاء را در روز نهروان دیدیم، به او گفتند: مادرت در عزایت باد! دیروز آنهمه پرسش از أمیرالمؤمنین کردی، وامروز با او می‌جنگی؟! در همین حال یکی مردی را دیدیم که بدو حمله برده وبا یک طعن هلاکش ساخت.

١٤٠ ـ واز امام صادق از آباء گرامش از حضرت علیّ علیهم السلام نقل است که فرمود: از من پیرامون آیات قرآن سؤال کنید، که بخدا قسم هیچ آیه‌ای از آن در شب ودر روز، ونه در مسیر

وَلا مَقام ، إلاّ وَقَدْ أَقْرَأَنِيها رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَعَلَّمَني تَأْوِيلَها .

فَقامَ إِلَيْهِ ابْنُ الْكَوّا فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، فَما كانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ وأَنْتَ غائِبٌ عَنْهُ؟

قالَ : كانَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ما كانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَأَنا غائِبٌ عَنْهُ ، حَتّىٰ أَقْدَمَ عَلَيْهِ ، فَيَقْرَأَنِيهِ وَيَقُولُ لي : يا عَلِيُّ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيَّ بَعْدَكَ كَذا وَكَذا ، وَتَأْوِيلُهُ كَذا وَكَذا ، فَيُعَلِّمُني تَنْزِيلَهُ وَتَأْوِيلَهُ .

۱۴۱ ـ وَجاءَ في الآثارِ : أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام كانَ يَخْطُبُ فَقالَ في خُطْبَتِهِ ، سَلُوني قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُوني ، فَوَاللهِ لاتَسْأَلُوني عَنْ فِئَةٍ تَضِلُّ مِائَةً وَتَهْدي مِائَةً إلاّ أَنْبَأْتُكُمْ بِناعِقِها وَسائِقِها إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ .

فَقامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقالَ : يا أَمِيرَالْمُؤْمِنينَ ، أَخْبِرْني كَمْ في رَأْسي وَلِحْيَتي مِنْ طاقَةِ شَعْرٍ؟

فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : وَاللهِ لَقَدْ حدَّثَني خَلِيلي رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِما سَأَلْتَ عَنْهُ ،

ونه در شهر نازل نشد جز اینکه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آنرا بر من تلاوت فرموده واز تأویلش باخبرم ساخت .

پس ابن کَوّاء برخاسته وگفت : ای أمیرالمؤمنین ، آن آیاتی که در غیاب شما بر آنحضرت نازل می‌شد چگونه بود؟

فرمود : رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را رسم بر این بود که در یک چنین حالتی وقتی از راه می‌رسیدم آنرا بر من قرائت نموده ومی‌فرمود : ای علیّ خداوند متعال این آیات را در غیابت برمن نازل فرمود که تأویلش این‌است ، وتنزیل وتأویل آن را به من می‌آموخت .

۱۴۱ ـ در تاریخ آمده است که حضرت أمیر عليه‌السلام در حال ایراد خطبه‌ای فرمود : از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید ، که بخدا قسم اگر از هر فتنه‌ای که موجب گمراهی صد تن وهدایت صدتن باشد بپرسید من شمارا از ناعق وسائق (عامل و محرّک) آن تا روز قیامت مطّلع می‌گردانم .

در اینجا فردی برخاسته وگفت : ای أمیرالمؤمنین ، سر وریش من چند طاق مو دارد؟

فرمود : بخدا قسم که خلیلم رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا از این کلامت باخبر ساخته ،

وَإِنَّ عَلىٰ كُلِّ طاقَةِ شَعْرٍ في رَأْسِكَ مَلَكاً يَلْعَنُكَ ، وَعَلىٰ كُلِّ طاقَةِ شَعْرٍ في لِحْيَتِكَ شَيْطاناً يَسْتَفِزُّكَ ، وَإِنَّ في بَيْتِكَ لَسَخْلاً يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، ذلِكَ مِصْداقُ ما أَخْبَرْتُكَ بِهِ ، وَلَوْ لا أَنَّ الَّذي سَأَلْتَ يَعْسُرُ بُرْهانُهُ لَأَخْبَرْتُكَ بِهِ ، وَلٰكِنْ آيَةُ ذلِكَ ما نَبَّأْتُكَ بِهِ مِنْ لَعْنِكَ وَسَخَلِكَ الْمَلْعُونِ . وَكانَ ابْنُهُ في ذلِكَ الْوَقْتِ صَبِيّاً صَغِيراً يَحْبُو فَلَمّا كانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ما كانَ تَوَلّىٰ قَتْلَهُ . وَكانَ الأَمْرُ كَما قالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام .

﴿احْتِجاجُهُ عليه السلام عَلىٰ مَنْ قالَ بِالرَّأْيِ في الشَّرْعِ وَالاخْتِلافِ في الْفَتْوىٰ﴾

﴿وَأَنْ يَتَعَرَّضَ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النّاسِ مَنْ لَيْسَ لِذلِكَ بِأَهْلٍ﴾

﴿وَذِكْرَ الْوَجْهَ لاِخْتِلافِ مَنْ اخْتَلَفَ في الدِّينِ وَالرِّوايَةِ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله﴾

۱۴۲ ـ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ : تَرِدُ عَلىٰ أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ في

وبی‌شک بر سر طاق موی سر تو فرشته‌ای است که تو را لعن می‌کند ، وبر هر طاق موی ریش تو نیز شیطانی است که تو را تحریک کرده وتکان می‌دهد ، واین را بدان که در خانهٔ تو بره‌ای است که فرزند رسولخدا صلى الله عليه وآله را بقتل می‌رساند ، این مصداق همانی است که به تو خبر دادم ، واگر این پرسش تو برهان مشکلی نداشت به تو پاسخ می‌دادم ، ولی نشانه وآیت آن همان است که تو را از لعن تو وبرهٔ ملعونت خبردار نمودم .

وفرزند آن فرد سائل آن وقت کودکی بود که بر روی دست راه می‌رفت ، پس هنگامی که ماجرای امام حسین عليه السلام پیش آمد ، متولّی قتل او شد[1] ، وهمان شد که أمیرالمؤمنین عليه السلام پیش بینی کرده بود .

«احتجاج حضرت أمیر عليه السلام بر قائلین به رأی در احکام شرع ونکوهش»

«اختلاف علما در فتوی ودخالت افراد نااهل در احکام میان مردم»

«وبیان وجه اختلاف در دین وروایت از رسولخدا صلى الله عليه وآله»

۱۴۲ ـ از أمیرالمؤمنین عليه السلام نقل است که فرمود : گاهی یک دعوا نزد یکی از آنان

---

۱ ـ وی سنان بن أنس نخعیّ است ، و در برخی روایات نام عمر بن سعد بن أبی‌وقّاص ذکر شده ، ولی با اندکی دقّت مورد أوّل را به واقع نزدیکتر خواهیم یافت .

حُكْمٍ مِنَ الأَحْكامِ فَيَحْكُمُ فِيهِ بِرَأْيِهِ ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِها عَلىٰ غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيها بِخِلافِ قَوْلِهِ ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضاةُ بِذلِكَ عِنْدَ الإِمامِ الَّذي اسْتَقْضاهُمْ ، فَيُصَوِّبُ آراءَهُمْ جَمِيعاً ، وَإِلٰهُهُمْ واحِدٌ ، وَنَبِيُّهُمْ واحِدٌ ، وَكِتابُهُمْ واحِدٌ! أَفَأَمَرَهُمُ اللهُ سُبْحانَهُ بِالاخْتِلافِ فَأَطاعُوهُ؟ أَمْ نَهاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللهُ دِيناً ناقِصاً فَاسْتَعانَ بِهِمْ عَلىٰ إِتْمامِهِ؟ أَمْ كانُوا شُرَكاءَ لَهُمْ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضىٰ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ دِيناً تامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدائِهِ؟ وَاللهُ سُبْحانَهُ يَقُولُ : «ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ» وَفِيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً ، وَأَنَّهُ لا اخْتِلافَ فِيهِ ، فَقالَ سُبْحانَهُ : «وَلَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً» ، وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظاهِرُهُ أَنِيقٌ ، وَباطِنُهُ عَمِيقٌ ، لا تَفْنىٰ عَجائِبُهُ ، وَلا تَنْقَضِي غَرائِبُهُ ، وَلا تُكْشَفُ الظُّلُماتُ إِلاّ بِهِ .

مطرح می‌شود وقاضی به رأی خود حکم می‌کند ، پس از آن عین این جریان نزد قاضی دیگری عنوان می‌گردد ، او درست برخلاف اوّلی رأی می‌دهد . سپس همه نزد پیشوایشان که آنان را به قضا وداوری منصوب داشته گرد می‌آیند ، او رأی همه را تصدیق می‌کند ، وفتوای همگان را درست می‌شمارد! در صورتی که خدای آنان یکی ، پیغمبرشان یکی وکتابشان یکی است! . آیا خداوند متعال آنان را به پراکندگی واختلاف فرمان داده وآنان اطاعتش کرده‌اند؟ ویا آنان را از اختلاف نهی فرموده ومعصیتش نموده‌اند؟ یا اینکه خدا دین ناقصی فروفرستاده ودر تکمیل آن از آنان استمداد جسته است؟ ویا ایشان شریک خدایند که حقّ دارند بگویند وبر خدا لازم است رضایت دهد؟ ویا اینکه خداوند دین را کامل نازل کرده امّا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تبلیغ وأدای آن کوتاهی ورزیده؟ با اینکه خداوند می‌فرماید : «در قرآن هیچ چیز فروگذار نکرده‌ایم ـ انعام : ۳۸» ونیز می‌فرماید : در قرآن بیان همه چیز آمده است . ویادآور شده است که آیات‌قرآن یکدیگر را تصدیق می‌کنند واختلافی در آن وجود ندارد چنان که می‌فرماید : «اگر قرآن از ناحیهٔ غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند ـ نساء : ۸۲» . قرآن دارای ظاهری زیبا وشگفت‌انگیز وباطنی پرمایه وعمیق است ؛ نکات شگفت‌آور آن فانی نگردد واسرار نهفتهٔ آن پایان نپذیرد ، هرگز تاریکیهای جهل ونادانی جز به آن رفع نخواهد شد .

۱۴۳ ـ وَرُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام قالَ : إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلائِقِ إِلَى اللهِ تَعالىٰ رَجُلانِ :

رَجُلٌ وَكَلَهُ اللهُ إِلىٰ نَفْسِهِ ، فَهُوَ جائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ ، سائِرٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلا دَلِيلٍ ، مَشْغُوفٌ بِكَلامِ بِدْعَةٍ ، وَدُعاءِ ضَلالَةٍ ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ ، ضالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كانَ قَبْلَهُ ، مُضِلٌّ لِمَنِ اقْتَدىٰ بِهِ فِي حَياتِهِ وَبَعْدَ وَفاتِهِ ، حَمّالٌ خَطايا غَيْرِهِ ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ .

وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلاً ، فَوُضِعَ فِي جُهّالِ الاُمَّةِ ، عادٍ فِي أَغْباشِ الْفِتْنَةِ [قَدْ لَهِجَ مِنْها بِالصَّوْمِ وَالصَّلاةِ] عَمٍ[1] بِما فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ[2] ، قَدْ سَمّاهُ أَشْباهُ النّاسِ عالِماً وَلَيْسَ بِهِ[3] ، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ ؛ ما قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمّا كَثُرَ ، حَتّىٰ إِذا ارْتَوىٰ مِنْ آجِنٍ ، وَاكْتَثَرَ[4] مِنْ غَيْرِ

---

۱۴۳ ـ نقل است که حضرت أمیر عليه السلام فرموده: دو نفر در پیشگاه خداوند مبغوضترین مردمند : یکی آنکه خداوند او را به خود واگذارده است واز راه راست منحرف گشته ، وبدون دانش وراهنما حرکت می‌کند ، به سخنان ساختگی ودور از حقّ وحقیقت وبدعتهای خویش سخت دل بسته ، وبه سرعت در راه گمراه ساختن مردم گام بر می‌دارد ، وبرای افرادی که فریبش را بخورند فتنه است ، وی از مسیر هدایت پیشینیان گمراه گشته ؛ وگمراه کنندهٔ کسانی است که در زندگی وپس از مرگش تابع او شوند ، او بار گناهان کسانی را که گمراه ساخته به دوش می‌کشد وهمواره در گرو گناهان خویش نیز هست! .

دوم کسی که مجهولاتی به هم بافته وبه سرعت با حیله وتزویر در میان مردم نادان پیش می‌رود ، در تاریکیهای فتنه وفساد به تندی قدم برمی‌دارد ، [از نماز وروزه هم دم می‌زند] منافع صلح ومسالمت را نمی‌پذیرد ، انسان نماها ؛ وی را عالم ودانشمند می‌خوانند ولی عالم نیست . از صبح علی الطّلوع تا به شب همچنان به جمع آوری چیزهایی می‌پردازد که کمِ آن از زیادش بهتر است ، تا آنجا که خود را از آبهای گندیدهٔ جهل سیر سازد ، وبه

---

۱ ـ في بعض النّسخ : «عمي» ، وفي المتن مثل ما في النّهج .

۲ ـ زاد به في بعض النّسخ : «سَمّاهُ اللهُ عارِياً مُنْسَلِخاً» .

۳ ـ في بعض النّسخ زيادة : «وَلَمْ يُغْنِ فِي الْعِلْمِ يَوْماً سالِماً» .

٤ ـ في بعض النّسخ : «و أكثر» .

طائِلٍ ، جَلَسَ بَيْنَ النّاسِ مُفْتياً قاضِياً ضامِناً لِتَخْلِيصِ ما الْتَبَسَ عَلىٰ غَيْرِهِ ، إِنْ خالَفَ مَنْ سَبَقَهُ لَمْ يُؤْمِنْ مِنْ نَقْضِ حُكْمِهِ مَنْ يَأْتي بَعْدَهُ، كَفِعْلِهِ بِمَنْ كانَ قَبْلَهُ ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدىٰ الْمُبْهَماتِ هَيَّأَ لَها حَشْواً رَثّاً مِنْ رَأْيِهِ ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهاتِ في مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ ، لايَدْري أَصابَ الْحَقَّ أَمْ أَخْطَأَ ، إِنْ أَصابَ خافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصابَ ، جاهِلٌ خَبّاطُ جَهالاتٍ ، عاش رَكّابُ عَشَواتٍ ، فَهُوَ مِنْ رَأْيِهِ في مِثْلِ نَسْجِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ الَّذي إِذا مَرَّتْ بِهِ النّارُ لَمْ يَعْلَمْ بِها . لَمْ يَعَضَّ عَلَى الْعِلْمِ بِضِرْسِ قاطِعٍ فَيَغْنَمَ ، يُذْري الرِّواياتِ إِذْراءَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ ، لا مَلِيٌّ ـ وَاللهِ ـ بِإِصْدارِ ما وَرَدَ عَلَيْهِ ،

خیال خود گنجی فراهم ساخته ، در صورتی که فائده‌ای در آن یافت نمی‌شود ، او در بین مردم به مسند قضا تکیه زده ، وبر عهده گرفته ، که آنچه بر دیگران مشتبه شده روشن سازد ، گمان نکند در آنچه او منکر است دانشی وجود داشته باشد وجز معتقدات خویش روش درستی سراغ ندارد ، اگر چیزی را به چیزی قیاس کند نظر خویش را تکذیب نکند [واگر مطلبی بر او تاریک باشد برای جهلیکه در خود سراغ دارد آنرا پنهان می‌کند] تا نگویند : نمی‌داند ، اگر با قاضی پیشینش مخالفت می‌کند اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نقض نکند ، و اگر با مشکلی روبرو شود یک سری حرفهای توخالی را پیش خود جمع وجور می‌کند وبه نتیجهٔ آن قاطع می‌گردد ، در برابر شبهات فراوان همچون تارهای عنکبوت می‌باشد ، حتّی خودش هم نمی‌داند درست حکم‌کرده یا به‌خطا ، اگر صحیح گفته باشد می‌ترسد خطا رفته باشد ، واگر اشتباه نموده امید دارد صحیح از آب درآید ، نادانی است که در تاریکیهای جهالت سرگردان است ، همچون نابینایی که در ظلمات پرخطر ، به راه خود ادامه می‌دهد ، او نسبت به رأی خود همانند تارهای عنکبوتی است که اگر آتش از آن بگذرد بهیچوجه متوجّه نگردد . در علم ؛ ریشه‌دار وقاطع نیست تا بهره برد . همانند بادهای تندی که گیاهان خشک را درهم می‌شکند ، او نیز احادیث وروایات را در هم می‌ریزد ، تا به خیال خود از آن نتیجه‌ای بدست آورد . بخدا سوگند نه آن قدر مایهٔ علمی دارد که در دعاوی مردم ، حقّ را از باطل جدا سازد ، ونه برای مقامی

لايَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمّا أَنْكَرَهُ، وَلا يَرىٰ أَنَّ مِنْ وَراءِ ما بَلَغَ مِنْهُ مَذْهباً لِغَيْرِهِ، وَإِنْ قاسَ شَيْئاً بِشَيْءٍ لَمْ يُكَذِّبْ رَأْيَهُ، كَيْلا يُقالُ لَهُ: لا يَعْلَمُ شَيْئاً، وَإِنْ خالَفَ قاضِياً سَبَقَهُ لَمْ يُؤْمِنْ فَضِيحَتَهُ حِينَ خالَفَهُ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اكْتَتَمَ بِهِ لِما يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضائِهِ الدِّماءُ، وَتَعَجُّ مِنْهُ الْمَوارِيثُ، إِلَى اللهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهّالاً، وَيَمُوتُونَ ضُلاّلاً، لايَعْتَذِرُ مِمّا لايَعْلَمُ فَيَسْلَمَ، وَتُوَلْوِلُ مِنْهُ الْفُتْيا، وَتَبْكِي مِنْهُ الْمَوارِيثُ، وَيُحَلِّلُ بِقَضائِهِ الْفَرْجَ الْحَرامَ، وَيُحَرِّمُ بِقَضائِهِ الْفَرْجَ الْحَلالَ، وَيَأْخُذُ الْمالَ مِنْ أَهْلِهِ فَيَدْفَعُهُ إِلىٰ غَيْرِ أَهْلِهِ.

١٤٤ ـ وَرُوِيَ أَنَّهُ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ ـ قالَ بَعْدَ ذلِكَ:

أَيُّها النّاسُ، عَلَيْكُمْ بِالطّاعَةِ وَالْمَعْرِفَةِ بِمَنْ لاتَعْتَذِرُونَ بِجَهالَتِهِ، فَإِنَّ الْعِلْمَ هَبَطَ بِهِ آدَمُ وَجَمِيعُ ما فَضَلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلىٰ خاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عِتْرَةِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صلّى الله عَلَيْهِ وآله فَأَنّىٰ يُتاهُ بِكُمْ؟! بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟! يا مَنْ نُسِخَ مِنْ أَصْلابِ أَصْحابِ السَّفِينَةِ، هٰذِهِ مَثَلُها فِيكُمْ

که به او تفویض شده اهلیّت دارد، باور نمی‌کند ماورای آنچه انکار کرده دانشی وجود دارد، وغیر از آنچه او فهمیده نظریّهٔ دیگری. اگر مطلبی بر او مبهم شد کتمان می‌کند، زیرا او خود به جهالت خویش آگاه است، خونهایی که از داوری ستمگرانه‌اش ریخته شده صیحه می‌کشند، ومیراثهایی که به ناحقّ به دیگران داده فریاد می‌زنند. شکایت به خدا می‌برم، از گروهی که در جهل ونادانی زندگی می‌کنند، ودر گمراهی جان می‌دهند. از آنچه نداند پوزش نمی‌طلبد، وهر فتوا وحکمی از او در ماتم وشیون است، ومواریث از دست او می‌نالند، وبخاطر حکم وقضای او فرج حرام حلال؛ وفرج حلال حرام می‌شود، ما را از أهل آن می‌ستاند وبه نااهل می‌دهد.

١٤٤ ـ ونقل است که آنحضرت علیه‌السلام پس از آن فرمود:

ای مردم، بر شما باد به طاعت وشناخت کسیکه به شناختش معذور نیستید، زیراکه آن علمی که آدم علیه‌السلام بدان فرود آمد، وهمهٔ آنچه پیمبران بدان واسطه برتری جستند تا برسدبه پیغمبر شما خاتم النّبیّین همگی نزد عترت پیغمبرتان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، پس در کجا سرگردان شده وبکجا می‌روید؟ ای کنده‌شده‌گان از صلبهای‌أصحاب‌کشتی [نوح] مَثَل عِترت در میانتان

فَارْكَبُوها ، فَكَما نَجىٰ في هاتَيْكَ مَنْ نَجىٰ ، فَكَذٰلِكَ يَنْجُو في هٰذِهِ مَنْ دَخَلَها ، أَنا رَهِينٌ بِذٰلِكَ قِسْماً حَقّاً وَما أَنا مِنَ الْمُتَكَلِّفينَ ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ .

أَما بَلَغَكُمْ ما قالَ فيكُمْ نَبِيُّكُمْ صلى‌الله‌عليه‌وآله حَيْثُ يَقُولُ ـ في حِجَّةِ الْوِداعِ ـ : «إِنِّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ ، ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا : كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي ، وإِنَّهما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا كَيْفَ تُخَلِّفُوني فيهِما»؟ أَلا هٰذا عَذْبٌ فُراتٌ فَاشْرَبُوا ، وَهٰذا مِلْحٌ أُجاجٌ فَاجْتَنِبُوا .

۱۴۵ ـ وَ رُوِيَ عَنْ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام أَنَّهُ قالَ لِرَأْسِ الْيَهُودِ : عَلىٰ كَمِ افْتَرَقْتُمْ؟ فَقالَ : عَلىٰ كَذا وَكَذا فِرْقَةٍ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : كَذَبْتَ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النّاسِ فَقالَ : وَاللهِ لَوْ ثُنِيَتْ لِيَ الْوِسادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْراةِ بِتَوْراتِهِمْ ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الإِنْجيلِ بِإِنْجيلِهِمْ ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ .

همچون کشتی نوح است ، پس بر آن سوار شوید ، وهمچون نجات یافتگان در آن کشتی ؛ هرکه بر آن درآید نیز نجات یابد ، ومن به آنچه می‌گویم به سوگند درست گرو این گفتار هستم ، وسخن زور نمی‌گویم ، ووای بر آنکه روی برتابد ، سپس وای بر آنکس که روی برتابد ، آیا این حدیث پیغمبرتان در حجّ وداع به شما نرسیده که فرمود : «در میان شما دو چیز سنگین وگران‌بها می‌گذارم ، اگر بدان چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نشوید : قرآن وعترت من أهل بیتم ، وایندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من درآیند ، پس بنگرید چگونه دربارهٔ آندو رفتار کنید» ، بدانید که این آب خوشگوار وشیرین‌است پس بیاشامید ، وآندیگر آب شور وتلخ است واز آن بپرهیزید .

۱۴۵ ـ از حضرت أمیر عليه‌السلام نقل است که به رأس الیهود فرمود : شما در دینتان چند فرقه شدید؟ گفت : بر چند وچند فرقه .

حضرت عليه‌السلام فرمود : کذب بافتی! سپس روی به مردم نموده وفرمود : بخدا قسم اگر مسند برایم بیندازند وبر آن نشینم به أهل تورات وأهل انجیل وأهل زبور وأهل قرآن به کتاب خودشان قضاء وداوری نمایم .

افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلىٰ إِحْدىٰ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ، سَبْعُونَ مِنْها في النّارِ وَواحِدَةٌ ناجِيَةٌ في الْجَنَّةِ ، وَهِيَ الَّتي اتَّبَعَتْ يُوشِعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسىٰ عليه السلام .

وَافْتَرَقَتِ النَّصارىٰ عَلَى اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً : إِحْدىٰ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً في النّارِ ، وَواحِدَةٌ في الْجَنَّةِ وَهِيَ الَّتي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَصِيَّ عِيسىٰ عليه السلام .

وَتَفْتَرِقُ هٰذِهِ الاُمَّةُ عَلىٰ ثَلاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً : اثْنَتانِ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً في النّارِ وَواحِدَةٌ في الْجَنَّةِ ، وَهِيَ الَّتي اتَّبَعَتْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ، وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ صَدْرِهِ ثُمَّ قالَ :

ثَلاثَةُ عَشَرَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلاثِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّها تَنْتَحِلُ مَوَدَّتي وَحُبِّي ، واحِدَةٌ مِنْها في الْجَنَّةِ ، وَهِيَ النَّمَطُ الأَوْسَطُ ، وَاثْنَتا عَشْرَةَ في النّارِ .

١٤٦ ـ عَنْ مَسْعَدَةِ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام قالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السّلام فَقالَ :

یهود هفتاد و یک فرقه شد ، که هفتاد فرقه‌اش جهنّمی و تنها یک فرقه‌اش أهل بهشت است ، وآن همان فرقه‌ای است که از یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السلام پیروی کردند .

ونصاری هفتاد ودو فرقه شدند ، هفتاد و یک فرقه‌اش أهل دوزخ وتنها یک فرقهٔ ایشان أهل بهشت شدند ، وآن همان گروهند که از شمعون وصیّ عیسی علیه السلام پیروی کردند .

واین امّت نیز هفتاد وسه فرقه خواهند شد ، که هفتاد ودوتای آنها در آتشند وتنها یک فرقه‌اش أهل بهشتند ، وآن فرقه‌ای است که از وصیّ محمّد صلى الله عليه وآله پیروی خواهند کرد ـ در اینحال دست مبارک خود را بر سینه‌اش زد ـ سپس فرمود :

سیزده فرقه از آن هفتاد وسه فرقه تماماً دوستی ومودّت مرا می‌پذیرند ، که تنها یکی از این سیزده فرقه أهل بهشتند ، وایشان گروه میانه‌رو هستند ، ودوازده فرقهٔ الباقی همه أهل آتشند .

١٤٦ ـ از مَسْعَدَة بن صَدَقَه ، از حضرت صادق علیه السلام نقل است که أمیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمود که :

سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ : «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذا أَلْبَسْتُمُ الْفِتْنَةَ ، يَنْشَأُ فِيها الْوَلِيدُ ، وَيَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ ، وَيَجْرِي النّاسُ عَلَيْها حَتّىٰ يَتَّخِذُونَها سُنَّةً ، فَإِذا غُيِّرَ مِنْها شَيْءٌ قِيلَ أَتىٰ النّاسُ بِمُنْكَرٍ ، غُيِّرَتِ السُّنَّةُ ، ثُمَّ تَشْتَدُّ الْبَلِيَّةُ ، وَتَنْشَأُ فِيهِمُ الذُّرِّيعَةُ ، وَتَدُقُّهُمُ الْفِتَنُ كَما تَدُقُّ النّارُ الْحَطَبَ ، وَكَما تَدُقُّ الرَّحا بِثِفالِها ، وَيَتَفَقَّهُ النّاسُ لِغَيْرِ الدِّينِ ، وَيَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ ، وَيَطْلُبُونَ الدُّنْيا بِعَمَلِ الآخِرَةِ؟» .

ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَمَعَهُ ناسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَخاصِّ شِيعَتِهِ ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ ، وَصَلّىٰ عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله ثُمَّ قالَ :

لَقَدْ عَمِلَتِ الْوُلاةُ قَبْلِي بِأُمُورٍ خالَفُوا فيها رَسُولَ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله مُتَعَمِّدِينَ لِذلِكَ ، وَلَوْ حَمَلْتُ النّاسَ عَلىٰ تَرْكِها وَحَوَّلْتُها إِلىٰ مَواضِعِها الَّتِي كانَتْ عَلَيْها عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي ، حَتّىٰ أَبْقىٰ وَحْدِي إِلاّ قَلِيلاً مِنْ شِيعَتِي ، الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي

از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «شما چگونه خواهید بود وقتی که گرفتار فتنه‌ای شوید که در آن محیط افراد صغیر آن جوان شوند (کنایه از امتداد آن دارد) وپیران در آن فرسوده گردند ، وبنوعی که جمعی آنرا سنّت وآیین خویش سازند ، واگر تغییر یابد اعتراض کرده وگویند که فعل منکری آورده ، در آن محیط سنّت دستخوش تغییر شده وگرفتاری شدید گردد ، وزن وبچّه به اسیری گرفته شوند وآن فتنه همچون آتشی که هیزم را دربر میگیرد ایشان را گرفته ومی‌سوزاند ، ومانند سنگ زیرین آسیاب تمام درد را می‌چشند ، مردم به غیر دین تفقّه کنند وبدون عمل تنها می‌آموزند ، ودنیا را با عمل به آخرت طلب می‌کنند» .

سپس أمیرالمؤمنین علیه‌السلام درحالیکه گروهی از أهل بیت وشیعیان مخصوصش وی را همراهی می‌کردند بر منبر رفته وپس از حمد وثنای الهی وصلوات بر رسولخدا ؛ فرمود :

والیان پیش از ما متصدّی کارهایی بزرگ وامرهایی عظیم شدند واز روی عمد با رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت کردند ، واگر من مردم را از آن منع وامر به ترک آن نمایم ، وبخواهم ایشان را به همانجایی که رسولخدا خواسته بود برگردانم ، تمام لشکرم از اطراف من پراکنده شوند ، تا جاییکه فقط من ومعدودی از شیعیانم باقی بمانیم ، همانها که به فضل

وَإِمامَتي مِنْ كِتابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله ، أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقامِ إِبْراهِيمَ عليه السلام فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَكانِ الَّذي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ، وَرَدَدْتُ فَدَكَ إِلىٰ وَرَثَةِ فاطِمَةَ عليها السلام ، وَرَدَدْتُ صاعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَمُدَّهُ إِلىٰ ما كانَ ، وَأَمْضَيْتُ قَطايِعَ كانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَقْطَعَها لِناسٍ مُسَمِّينَ ، وَ رَدَدْتُ دارَ جَعْفَرِ بْنِ أَبي طالِبٍ إِلىٰ وَرَثَتِهِ وَهَدَمْتُها وَأَخْرَجْتُها مِنَ الْمَسْجِدِ ، وَ رَدَدْتُ الْخُمْسَ إِلىٰ أَهْلِهِ ، وَ رَدَدْتُ قَضاءَ كُلِّ مَنْ قَضىٰ بِجَوْرٍ ، وَ رَدَدْتُ سَبْيَ ذُراري بَني تَغْلِبٍ ، وَ رَدَدْتُ ما قُسِّمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرَ ، وَمَحَوْتُ دِيوانَ الْعَطاءِ ، وَأَعْطَيْتُ كَما كانَ يُعْطِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ، وَ لَمْ أَجْعَلْها دُولَةً بَيْنَ الأَغْنِياءِ .

وَاللهِ ، لَقَدْ أَمَرْتُ النّاسَ أَنْ لايَجْمَعُوا في شَهْرِ رَمَضانَ إِلاّ في فَرِيضَةٍ ؛ فَنادىٰ بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَري مِمَّنْ يُقاتِلُ وَسَيْفُهُ مَعي : «أَنْعىٰ الْإِسْلامُ وَأَهْلُهُ ، غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ! وَنَهىٰ أَنْ يُصَلّىٰ في شَهْرِ رَمَضانَ في جَماعَةٍ» ، حَتّىٰ خِفْتُ أَنْ يَثُورَ في ناحِيَةِ عَسْكَري عَلَيَّ ،

وامامت من از کتاب خدا وسنّت پیامبر معرفت یافته‌اند ، فکر می‌کنید اگر من شما را امر کنم که مقام إبراهیم عليه السلام را به همانجا که رسولخدا گذارده بود برگردانید ، وفدک را به ورثهٔ فاطمه عليها السلام ردّ کنید ، وصاع ومُدّ رسولخدا صلى الله عليه وآله را به همان میزان سابق بازگردانید ، وامر کنم که زمینهایی که خود پیغمبر برای افراد مشخّصی قرار داده بود به ایشان پس دهید ، وخانهٔ جعفر بن ابی‌طالب را به ورثه‌اش بازپس داده وآنرا خراب نموده واز مسجد خارج کنم ، وخمس را به أهل آن دهم ، وهر قضای به جوری را ردّ کنم ، وزن وبچّهٔ اسیر بنی تغلب را آزاد کنم ، وآنچه از زمین خیبر تقسیم شده همه را برگردانم ، ودیوان عطا را تعطیل کرده ، وهمانند رسولخدا آنرا عطا کنم ، وآنرا دست به دست توانگران قرار ندهم چه خواهد شد؟! .

بخدا سوگند ، به مردم فرمان دادم که در ماه رمضان جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند ؛ که یکی از افراد جنگجوی لشکرم که شمشیرش با ما بود فریاد زد : «اسلام وأهل آن هلاک شد ، سنّت عمر دستخوش تغییر شد! او از اقامهٔ نماز به جماعت در ماه رمضان نهی کرد!» تا اینکه ترسیدم نکند در ناحیه‌ای از لشکرم بر من شورش شود ،

أَشْكُو إِلَى اللهِ ما لَقِيتُ وَلَقِيَتْ هٰذِهِ الأُمَّةُ مِنْ أَئِمَّةِ الضَّلالَةِ وَالدُّعاةِ إِلَى النّارِ.

وَأَعْظَمُ مِنْ ذٰلِكَ سَهْمُ ذَوِي الْقُرْبىٰ الَّذي قالَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ فِيهِ: «وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ وَالْيَتامىٰ وَالْمَساكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» وَذٰلِكَ لَنا خاصَّةً «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَما أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ» نَحْنُ ـ وَاللهِ ـ عَنىٰ بِذَوِي الْقُرْبىٰ، الَّذينَ قَرَنَهُمُ اللهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله، فَقالَ: وَلَمْ يَجْعَلْ لَنا في الصَّدَقَةِ نَصِيباً، أَكْرَمَ اللهُ سُبْحانَهُ وَتَعالىٰ نَبِيَّهُ وَأَكْرَمَنا أَنْ يُطْعِمَنا أَوْساخَ أَيْدِي النّاسِ.

فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمِقْدادِ؛ أَشْياءَ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَالرِّوايَةِ عَنِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله، وَسَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ ما سَمِعْتُ مِنْهُمْ، وَرَأَيْتُ في أَيْدِي النّاسِ أَشْياءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَالأَحادِيثِ عَنِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَأَنْتُمْ تُخالِفُونَهُمْ وَتَزْعَمُونَ أَنَّ ذٰلِكَ باطِلٌ، أَفَتَرَى النّاسَ يَكْذِبُونَ مُتَعَمِّدينَ عَلَى النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله، وَيُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرائِهِمْ؟

بارخدایا از اینهمه گرفتاری که از جانب سران گمراهی وداعیان به آتش به من واین امّت رسید تنها به تو اظهار شکایت می‌کنم!.

وبالاتر از همه سهم ذوی القربی یا همان خویشاوندانی است که خداوند درباره‌ـ اشان فرموده: «وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ وَالْيَتامىٰ وَالْمَساكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» واین تنها مختصّ ما است «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَما أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ ـ انفال: ٤١» بخدا که منظور از ذوی القربی ماییم، همانها که خداوند ایشان را مقرون به خود وپیامبرش فرموده. پس فرمود: برای ما در صدقه هیچ نصیبی قرار نداد، خداوند سبحان پیامبر خود وما را اکرام داشت از اینکه به ما اوساخ اموال مردم را بخوراند.

پس یک مردی پرسید: من چیزهای بسیاری از قرآن وروایات نبویّ از سلمان وأبوذرّ ومقداد شنیده‌ام که با آنچه در نزد مردم است مغایر می‌باشد وباز از شما چیزی در تصدیق آنچه شنیده‌ام می‌شنوم، ودر دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن واحادیث نبویّ می‌بینم که شما با آنها مخالفید وهمه را باطل می‌دانید، آیا معتقدید که مردم عمداً به رسولخدا دروغ می‌بندند وقرآنرا به آراء خود تفسیر می‌کنند؟

قالَ : فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ عليه السلام فَقالَ لَهُ : سَأَلْتَ ؛ فَافْهَمِ الْجَوابَ : إِنَّ في أَيْدِي النّاسِ حَقّاً وَباطِلاً وَصِدْقاً وَكِذْباً ، وَناسِخاً وَمَنْسُوخاً ، وَخاصّاً وَعامّاً ، وَمُحْكَماً وَمُتَشابِهاً ، وَحِفْظاً وَوَهْماً ، وَقَدْ كُذِبَ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ حَيٌّ ، حَتّىٰ قامَ خَطِيباً فَقالَ : «أَيُّها النّاسُ ، قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذابَةُ ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ» .

وَإِنَّما أَتاكَ بِالْحَدِيثِ : أَرْبَعَةُ رِجالٍ لَيْسَ لَهُمْ خامِسٌ :

رَجُلٌ مُنافِقٌ ، مُظْهِرٌ لِلْإِيمانِ ، مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلامِ ، لا يَتَأَثَّمُ وَلا يَتَحَرَّجُ ، يَكْذِبُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مُتَعَمِّداً ، فَلَوْ عَلِمَ النّاسُ أَنَّهُ مُنافِقٌ كاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ ، وَلٰكِنَّهُمْ قالُوا : «صاحَبَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله رَآهُ وَسَمِعَ مِنْهُ ، وَلَقِفَ عَنْهُ» ، فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ ، وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللهُ تَعالىٰ عَنِ الْمُنافِقِينَ بِما أَخْبَرَكَ ، وَوَصَفَهُمْ بِما وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ صلى الله عليه وآله فَتَقَرَّبُوا إِلىٰ أَئِمَّةِ الضَّلالَةِ ، وَالدُّعاةِ إِلَى النّارِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتانِ ، فَوَلَّوْهُمُ الأَعْمالَ وَجَعَلُوهُمْ حُكّاماً عَلىٰ رِقابِ النّاسِ

گفت: آنحضرت متوجّه من شده وفرمود: پرسشی کردی اکنون پاسخش رابفهم، همانا نزد مردم حقّ وباطل وراست ودروغ وناسخ ومنسوخ وعام وخاصّ ومحکم ومتشابه وخاطرهٔ درست ونادرست همه هست ، ودر زمان آنحضرت مردم بر او دروغ بستند تا آنکه میانشان برخاسته وفرمود : «ای مردم همانا دروغ بندان بر من زیاد شده‌اند هرکه عمداً به من دروغ بندد باید جای نشستن خود را در دوزخ بیابد» .

همانا حدیث از چهار طریق که پنجمی ندارد به تو می‌رسد :

أوّل : فرد منافق که تظاهر به ایمان می‌کند واسلام ساختگی دارد واز روی عمد دروغ بستن به پیغمبر صلّی الله عَلَیْهِ وآله پروا ندارد وآنرا گناه نمی‌شمارد ، اگر مردم بدانند که او منافق ودروغگو است از او نپذیرفته وتصدیقش نمی‌کنند لیکن مردم می‌گویند این شخص همدم پیغمبر صلّی الله عَلَیْهِ وآله بوده واو را دیده واز او شنیده واز او گرفته ، پس مردم از او اخذ کنند واز حالش آگهی ندارند ، در صورتیکه خداوند پیغمبرش را از حال منافقین خبر داده وایشانرا وصف نموده ، پس أهل نفاق پس از وفات پیغمبر صلّی الله عَلَیْهِ وآله زنده مانده وبه رهبران گمراهی وجماعتی که مردم را با باطل وتهمت به دوزخ خوانند پیوستند ، وآنان پُستهای حسّاسشان دادند وبر گردن مردمشان سوار کردند

وَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيا ، وَإِنَّما النّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيا إِلاّ مَنْ عَصَمَ اللهُ تَعالىٰ ، فَهٰذا أَحَدُ الأَرْبَعَةِ .

وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلىٰ وَجْهِهِ ، فَوَهِمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كِذْباً فَهُوَ فِي يَدَيْهِ ، يَرْوِيهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَقُولُ : أَنا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذٰلِكَ ، لَرَفَضَهُ .

وَرَجُلٌ ثالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله شَيْئاً يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ نَهىٰ عَنْهُ ، وَهُوَ لايَعْلَمُ ، أَوْ سَمِعَهُ نَهىٰ عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لايَعْلَمُ ، فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَ لَمْ يَحْفَظِ النّاسِخَ ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ .

وَآخَرُ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللهِ وَلا عَلىٰ رَسُولِهِ ، مُبْغِضٌ لِلْكِذْبِ خَوْفاً لِلّٰهِ تَعالىٰ ، وَتَعْظِيماً لِرَسُولِ اللهِ صلّى الله عَلَيْهِ وآله ، وَ لَمْ يَهِمَّ بِهِ ، بَلْ حَفِظَ ما سَمِعَ عَلىٰ وَجْهِهِ ، فَجاءَ بِهِ عَلىٰ ما سَمِعَهُ ، لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ ، وَحَفِظَ النّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ ، وَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ ،

وبه وسیلهٔ آنان دنیا را به دست آوردند زیرا مردم همراه زمامداران ودنبال دنیا میروند مگر آنرا که خدا نگهدارد ، این بود یکی از چهار نفر .

دوم : کسی که چیزی از آنحضرت شنیده وآن‌را درست نفهمیده وبغلط رفته ولی قصد دروغ نداشته آن حدیث در دست او است ، به آن معتقد است وعمل می‌کند وبه دیگران می‌رساند ومی‌گوید من اینرا از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم ، اگر مسلمین بدانند که او غلط رفته از او نخواهند پذیرفت واگر هم خودش بداند اشتباه کرده ، آنرا رها کند .

سوم : شخصی که چیزی از آنحضرت شنیده که به آن امر می‌فرمود سپس پیغمبر از آن نهی کرده واو آگاه نگشته یا نهی چیزی را از پیغمبر شنیده سپس آنحضرت به آن امر فرموده واو اطّلاع نیافته ، پس او منسوخ را حفظ کرده وناسخ را حفظ نکرده اگر او بداند منسوخ است ترکش کند واگر مسلمین هنگام شنیدن بدانند منسوخ است ترکش کنند .

چهارم : شخصی که بر خدا وبر پیغمبر صلّی الله عَلَيْهِ وآله دروغ نبسته ودروغرا از ترس خدا واحترام پیغمبر مبغوض دارد ، وهیچ قصدی هم به آن ندارد (فراموشش نکرده) بلکه آنچه شنیده چنانکه بوده حفظ کرده وهمچنانکه شنیده نقل کرده ، به آن نیفزوده واز آن کم نکرده ناسخ را حفظ کرده وبدان عمل کرده ومنسوخ را شناخته واز آن دوری کرده،

* ـ همچنانکه در صفحهٔ ۶۱ وعده کرده بودیم اینک توضیح مطلب :

جناب اُستاد غفّاری ـ أیّده الله ـ در شرح مشیخهٔ کتاب من لایحضره الفقیه ضمن شرح حال محمّد بن قاسم استرآبادیّ مفسّر به نقد تفسیر منسوب به امام حسن عسکریّ علیه‌السلام پرداخته ، وبا ذکر شواهدی از کتاب ؛ آنرا تضعیف نموده‌اند وانتساب آنرا به ساحت معصومین بدور وحتّی به فرد مسلمان امامی مذهب پایبند به اصول امامیّه محال می‌دانند ، ویکی از مواردی که معظّم له ذکر فرموده‌اند همین مطلب منقول از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که آنحضرت دلیل عدم عذاب أبوجهل را تولّد عِکرِمَه دانسته که خداوند به همین خاطر آنرا از وی منع فرموده ، ایشان می‌گویند : «باید دانست که این ذرّیّهٔ طیّبه! را ارباب تاریخ وتراجم جزء دشمنان سرسخت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نام برده ودر بارهٔ او یعنی عِکرِمَه گویند : «کانَ شَدِیدَ الْعَداوَةِ لِرَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي الْجاهِلِیَّةِ» ، وأُسدالغابة گوید : «وَمَنْ أَشْبَهَ أَباهُ فَما ظَلَمَ» یعنی : «هرکس به پدرش مشابه باشد ستم نکرده» ، و وی را در جاهلیّت در دشمنی رسولخدا همگام پدرش همی‌دانند ، ودرغزوهٔ اُحُد فرماندهٔ ستون چپ لشکر مشرکین بوده، ودر غزوهٔ بَدر چندتن از مسلمانان را بقتل‌رسانیده که از جملهٔ آنان رافع بن‌معلّی بن‌لَوذان است ، ودشمنی این ذرّیّهٔ طیّبه! با أمیرالمؤمنین علیه‌السلام برای آنانکه با تاریخ اسلام آشنایند محلّ تردید نیست ، وتوجیه به اینکه مراد فردی از نسل عِکْرِمه است بی‌وجه است ، زیرا علمای اَنساب وارباب سِیَر جملگی نصّ صریح دارند که وی پس از خود کسی‌را نگذاشت وگویند: «لَیْسَ لِعِکْرِمَةَ عَقِبٌ وَانْقَرَضَ نَسْلُ أَبِي جَهْلٍ إِلاّ مِنْ بَناتِهِ» . ونیز این ذرّیهٔ طیّبه! از آن چند تنی است که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز فتح مکّه فرمان داد مسلمانان مأمورند در هرکجا اینان دیده شدند آنها را بکشند ولو پناه به پردهٔ خانهٔ کعبه برده باشند یا در زیر پردهٔ خانه پنهان شده باشند ، وبدین خاطر به یَمَن فرار کرد». (نقل از کتاب فقیه مترجم ، ج ۶ ص ۵۱۷ ـ ۵۱۳)

و زِرِکْلی در أعلام ضمن شرح حال او گوید : «وَأَسْلَمَ عِکْرِمَةُ بَعْدَ فَتْحِ مَکَّةَ . وَحَسُنَ إِسْلامُهُ ، فَشَهِدَ الْوَقائِعَ ، وَوَلِي الأَعْمالَ لِأَبِي بَکْرٍ ، وَاسْتُشْهِدَ فِي الْیَرْمُوكِ (سنة ۱۳) ، أَوْ یوم مرج الصّفر ، وَعُمْرُهُ ۶۲ سَنَة . وفِي الحَدیثِ : «لا تُؤْذُوا الأَحْیاءَ بِسَبَبِ الْمَوْتیٰ» ، قالَ المُبَرِّدُ : فَنُهِيَ عَنْ سَبِّ أَبِي جَهْلٍ مِنْ أَجْلِ عِکْرِمَةَ» .

﴿فهرست عناوین متن کتاب﴾

﴿فهرست مجلّد أوّل کتاب احتجاج﴾

مقدّمهٔ مؤلّف ۱
آیاتی از قرآن که دستور به بحث ومجادله به شیوه‌ای نیکو داده» واز آنان
طرفداری نموده ۵
قسمتی از فرمایشات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
پیرامون جدال واحتجاج ومناظره با مخالفان اسلام ۱۸
نامهٔ ابوجهل به رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از هجرت به مدینه وپاسخ آنحضرت به نقل از
امام حسن عسکریّ علیه‌السلام ۶۸
احتجاج رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با یهودیان در جواز نسخ شرایع وغیر آن ۷۳
احتجاج رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر منافقین در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه ۱۰۶
احتجاج رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خمّ بر تمام مردم در ولایت علیّ بن-
أبی‌طالب وسایر فرزندانش از امامان معصوم: - ۱۱۸
تعیین ائمّهٔ اطهار پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله واحتجاج خداوند متعال به جایگاه ایشان
بر تمام مردم ۱۴۶
گوشه‌ای از حوادث پس از وفات‌رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ازلجاجت وجدال درامر خلافت
از هر دوگروه حقّ وباطل گرفته تا اشاره به عدم پذیرش امارت حضرت
علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام وتمام دسیسه‌ها ۱۵۵
احتجاج سلمان فارسیّ رضی‌الله‌عنه بر عُمَر بن خطّاب در پاسخ به نامه‌ای که
به او نگاشت ۲۷۴

احتجاج أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بر قوم پس از وفات عُمَر بن خطّاب بر پنج تن از اهل شوری برای اولویّت خود ۲۷۸
احتجاج حضرت أمیر علیه‌السلام بر گروه زیادی از مهاجر وانصار با کلامی شیوا پیرامون فضیلت خود با استناد به احادیث نبویّ ۳۰۰
احتجاج أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بر ناکثین ضمن ایراد خطبه‌ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند ۳۳۷
احتجاج أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بر زبیر وطلحه وقتی قصد خروج بر آنحضرت نمودند واینکه آنان بدون توبه از شکستن بیعت از دنیا رفتند ۳٤۱
احتجاج اُمّ سلمه رضي الله عنه همسر گرامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر عائشه در مخالفت با خروج او به جنگ با أمیرالمؤمنین علیه‌السلام ۳٥٤
احتجاج أمیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از ورود به بصره با گروهی از لشکریانش پیرامون تقسیم غنائم ۳٦۱
احتجاج آنحضرت با أصحاب خود پیرامون عهد وبیعت ایشان وتحریک مردم برای جنگ با اهل شام ۳۷۲
کلامی احتجاج گونه از أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در توبیخ أصحاب خود بخاطر کوتاهی در جنگ با معاویه ۳۷۸
احتجاج أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ نامه‌ای به معاویه ودیگر موارد که آن از بهترین احتجاجات است ۳۸۷
احتجاج أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بر خوارج وقتی آنحضرت را مجبور به تحکیم نموده سپس مخالفت نموده وبر او شوریدند وآنحضرت با حجّت ایشان را مجاب وقانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند ٤۰۲
احتجاج أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینکه چرا با ناکثین وقاسطین ومارقین جنگید ولی در برابر أبوبکر وعمر سکوت فرمود ٤۱۱
احتجاج آنحضرت دربارهٔ توحید خداوند وتنزیه پروردگار از آنچه سزاوار مقام اولوهیّت نبوده ومخصوص مخلوق است؛ از جبر وتشبیه وحرکت ومتغیّر شدن وزوال واز حالی به حال دیگر منتقل گشتن ، که در ضمن کلمات

ومحاورات خود بیان فرموده است ٤٣٢
قسمتی از همین خطبه در استدلال به پرودگار متعال از راه آفرینش حیرت‌انگیز بعضی از جانداران ٤٤٢
احتجاج حضرت أمیر علیه‌السلام بر یکی از علمای کتاب خواندهٔ یهود پیرامون معجزات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وبسیاری از فضائل آنحضرت ٤٥٩
احتجاج حضرت أمیر علیه‌السلام بر یکی از یهودیان وغیر او در انواع علوم ٥٠٥
احتجاج آنحضرت بر فردی که مدّعی بود بیمار از دارو شفا یابد نه از خدا وبر منجّمان قائل به احکام ستاره‌ها ، وبر کاهنان وساحران ٥١٥
احتجاج آنحضرت علیه‌السلام بر زندیقی که بر آیاتِ متشابهِ نیازمندِ تأویل استدلال بر اقتضای تناقض واختلاف در آن نمود ومسائل دیگر ٥٢٩
احتجاج حضرت أمیر علیه‌السلام بر قائلین به رأی در احکام شرع ونکوهش اختلاف علما در فتوی ودخالت افراد نااهل در احکام میان مردم وبیان وجه اختلاف در دین وروایت از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ٥٨٩

* * * * * *

* * * * *

* * * *

* * *

* *

*

﴿فهرست اعلام﴾

فهرست اعلام

آدم: ۲۹، ۳٤، ۳۷، ٤۹، ٦۲، ۹۲، ۹٦، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱٤، ۱۳۳، ۲۰۱، ۲٦۷، ۲۹۵، ۳۰٤، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۰، ٤٦۰، ٤٦۱، ٤٦٤، ٤۸۸، ۵۰٦، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵٤۲، ۵٤۸، ۵۹۲

إبراهيم: ۵، ۲۷، ۲۸، ۵۹، ٦۰، ٦۱، ٦۳، ٦٤، ٦۵، ۹۳، ۹۸، ۱۰۱، ۲۰۱، ۳۰٤، ۳۱۰، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳٤۰، ۳۸۹، ٤۱۲، ٤٦٦، ٤٦۷، ٤٦۸، ٤٦۹، ٤۷۰، ٤۷۱، ٤۷۳، ۵۳۲، ۵٤۲، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۹

إبليس: ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۱۲، ۱۱٤، ۱۳۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱، ۳۵۱، ۳۷۱، ٤۹۷، ۵٤۷، ۵٤۸، ۵۷٤

أبوبكر: ۱۵٦، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱٦۱، ۱٦۲، ۱٦۳، ۱٦٤، ۱٦٦، ۱٦۷، ۱٦۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷٤، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸٤، ۱۸٦، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹٤، ۱۹۵، ۱۹٦، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰٤، ۲۰۵، ۲۰٦، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱٤، ۲۱۵، ۲۱٦، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲٤، ۲۲٦، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲٤۱، ۲٤۹، ۲۵۰، ۲۵٤، ۲٦۱، ۲٦۲، ۲٦۳، ۲٦٤، ۲٦۵، ۲٦٦، ۲٦۷، ۲٦۸، ۲٦۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰٦، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳٤۲، ۳٤۳، ۳٤٤، ۳۵۷، ۳٦۸، ۳۷٤، ٤۰۰، ٤۱۱، ٤۱٤، ٤۱٦، ٤۲۵، ٤۲٦، ٤٤۵، ٤٤٦، ٤٤۷، ٤٤۸، ٤۵٦، ۵۰۵، ۵۷۳

ابن ابی‌الحدید: ۲۰۵، ۲۰۹،

ابن اثیر: ۲۸۷، ۵۱٤

ابن الخطّاب: ۲۰۰

ابن الکوّا: ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸٤، ۵۸٦، ۵۸۷،

ابن جرموز: ۳٤۷، ۳٤۸، ۳٤۹

ابن حسّان: ۳۸۵

ابن صوريا: ٨٥، ٨٧
ابـن عـبّاس: ٩٨، ٣٠٢، ٣٤١، ٣٥٢، ٣٦٩، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٦، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٥٩، ٥٠٤
ابن عمر: ٣٠٢
ابن مريم: ٥٥٢
ابن مسعود: ٧٣، ١٥٣، ١٥٤، ٣٢٣، ٤٥٩
ابن ملجم: ٥١٤
أبوالبختريّ بن هشام: ٤١، ٤٧٥
أبوالحسن عليّ بن محمّد بن سيّار: ٦
أبوالحسن محمّد بن القاسم: ٦
أبـوجهل: ٤١، ٤٢، ٥٩، ٦١، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧١، ٤٢٥، ٤٧٥، ٤٧٩، ٤٧٨
أبـوذرّ: ١٧١، ١٧٦، ١٨٨، ٢٦٢، ٣٢٧، ٥٨٥، ٥٨٤، ٥٩٧
أبورافع: ٢٠٩، ٢١٠
أبوسفيان: ٣٩٧، ٤٠٦
أبوعبيدة: ١٥٨، ١٦٠
أبوقحافة: ٢٠٥، ٢٣٤، ٢٤٣، ٤١٦
أبويحيى الواسطيّ: ٣٧١
أُبَيّ بن خلف: ٤٧٥، ٤٦٨
أُبَيّ بن كـعب: ١٦٩، ١٨٠، ٢٥٤، ٣٠٢، ٣٢٣
أحنف بن قيس: ٣٤٧
إدريس: ٩٢، ٤٦١، ٤٦٢
أُسامة بن زيد: ١٥٦، ١٧٥، ١٧٧، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥، ٥٧٢
إسحاق بن موسى: ٤١٣
إسرافيل: ٨٣، ٢٨٤، ٣٣٢، ٥٣٧
اسماء بنت عميس: ٢١١ ٢١٩،
أسود أبي‌البختريّ: ٣٥٣
اسيد بن الحضير: ١٦٤
اشعث بن قيس: ٤١١، ٤١٤
اصبغ بن نباته: ٣٦٦، ٥٠٨، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥٧٨، ٥٨١، ٥٨٦
الأحنف بن قيس: ٣٤٧
الأسود بن المطّلب: ٤٧٥، ٤٧٧
الأسود بن أبوالبختريّ: ٣٥٣
الأسود بـن عـبديغوث الزّهـريّ: ٤٧٥، ٤٧٦
البراء بن عازب: ٣٠٧، ٤٨٢
التّلّعكبريّ: ١١٨
الجاحظ: ٤٥١
الحارث بن الطّلاطلة: ٤٧٥، ٤٧٧
الحباب بن المنذر: ١٥٩، ١٦٠
الحجّاج: ٤٧٥
الحسن: ٣٠٢
الحسن البصريّ: ٣٧١
الحسن العسكريّ عليه‌السلام: ٤، ٦، ٧، ٨، ١٢، ١٤، ١٨، ٢١، ٤٠، ٦٢، ٦٨، ٧٣، ٨٢، ٨٩، ١٠٦، ١٥٠، ١٥٢

الحسن بن عليّ بن أبي‌طالب عليهما السلام : ١٤
الحسين عليه السلام : ٨، ٢١، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٧١، ١٧٦، ١٨٦، ١٩٠، ٢٦٧، ٢٨٨، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١١، ٣٢٤، ٣٢٦، ٤١٥، ٤٢٧، ٤٢٩، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٥٩، ٤٧٠، ٥١٥، ٥٨٨
الحكم بن أبوالعاص: ٣٢٦
الخضر: ٥٠٦
الخطّاب: ١٧٤
الخطّاب: ١٩٩
الدّجّال: ٢٠١
الرّضا : (عليّ بن موسىٰ عليهما السلام)
الزّبير بن العوّام: ١٦٣، ١٦٤، ١٩١، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٦، ٢٧٨، ٣٠٢، ٣١٥، ٣١٧، ٣٢٥، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٩٢، ٤١١
الزّهراء عليها السلام: ١٤٧، ٢٠٢، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٤١، ٢٤٥، ٢٤٦
السّامريّ: ١١٩، ١٢٠، ٢٠١
الشّعبيّ: ٣٥٤، ٤٥٨
العاص بن وائل السّهميّ: ٤١، ٤٧٥، ٤٧٦
العبّاس: ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٣
الفضل بن عبّاس: ١٥٥
القاسم بن معاوية: ٣٣١
الكاظم موسىٰ بن جعفر: ١٥٢
المازمان: ٤٩٥
المبارك بن فضالة: ٣٦٧
المرزبان: ٤٩٤
المسيح عليه السلام: ٢٢، ٤٨٦
المغيرة بن شعبة: ١٦٣، ١٩٥، ١٩٨
المفيد: ٧٣
المقداد: ٨٩، ١٦٩، ١٧١، ١٧٧، ١٨٨، ١٩١، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٦٢، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٢٤، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٤١٥، ٥٩٧
المهديّ: ٩٨، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٩، ١٤١، ١٥٢، ٢٦٠، ٥٦٣
مهديّ بن أبي‌حرب الحسينيّ : ٦، ١١٨، ١٥٢
النّضر بن الحارث: ٤٧٥
النّقيّ عليّ بن محمّد: ١٥٢
الواقديّ: ٣٥١
الوليد: ٧٠، ٧١
الوليد بن المغيرة: ٤١، ٤٣، ٤٩، ٤٧٦، ٤٧٥
الهادي: ١٣٢، ١٣٣
الهملكان: ٤٩٤
اليمان: ٢٧٤
امّ‌ايمن: ٢١٤، ٢١٥

امّ سلمه: ٣٠٩، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٩، ٣٦٠، ٤٢٠، ٤٢١
انس: ٢٨٥، ٢٨٦، ٣٠٢
ایّوب: ١٥٠
أبان بن تغلب: ١٦٩
أبوالبختریّ: ٤٧٥
أبوالبختری عاص بن هشام: ٤١
أبوالحسن البصریّ: ٣٠٢
أبوالحسن بصریّ: ٣٠٢
أبوالمفضّل شیبانی: ١٥٥
أبوالهیثم بن تّیّهان: ١٦٩
أبوالهیثم بن تیّهان: ١٨١
أبوأیّوب الأنصاریّ: ١٦٩
أبوأیّوب الأنصاریّ: ٣٠٢
أبوأیّوب انصاریّ: ١٦٩
أبوأیّوب انصاری: ١٨٣
أبوأیّوب انصاریّ: ٣٠٢
أبوبصیر: ١٤٦، ١٥٠
أبوبصیر: ١٤٦، ١٥٠
أبوبکر: ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٦، ١٦٩، ١٧٢، ١٨٣، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٥، ٢٧١، ٣٠١
أبوبکر: ١٧٢، ٢١١، ٤٥٦، ٤٤٧
أبوجهل: ٤١، ٤٢، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٣٨٩، ٤٢٥، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١
أبوذرّ الغفاریّ: ١٦٩، ١٧١، ١٧٦، ١٨٨، ١٩١، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢١٢، ٢٦٢، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٤، ٤١٥، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٩٧
أبورافع: ٢٠٩، ٢١١
أبوسفیان: ٣٨٩، ٣٩٧، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٦
أبوعبیدة: ١٥٧، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٦، ١٨٩، ١٩٥، ١٩٧، ٢٥٩، ٣١٣، ٣٤٤، ٣٩٤
أبوعلی جبّایی: ٤٥١
أبوقحافه: ٢٠٥، ٢٣٤، ٢٤٣
أبولهب: ٣٨٩، ٤٦٣
أبولیلیٰ: ٣٠٢
أبومعبد الجهنیّ: ٤٥٩
أبوهیثم بن التّیّهان: ٣٠٢
أبویحیی واسطی: ٣٧١
أحمد بن همّام: ٤٢٥
أسماء بنت عمیس: ٢١١
أسماء بنت عمیس: ٢١٩
أسود بن حارث: ٤٧٧
أسود بن عبدیغوث: ٤٧٥، ٤٧٦

أسود بن مطّلب: ٤٧٥، ٤٧٧
أسيد ابن حصين: ١٩٥
أنس بن مالك: ٢٨٦، ٣٠٢
أيّوب: ١٥٠
أيّوب الأنصاريّ: ١٨٣
بخت نصّر: ٨١، ٨٦، ٨٧
براءبن‌عازب: ٣٠٧، ٤٨٢
بريدهٔ اسلمی: ١٦٩، ١٧٨
بشير بن سعد: ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٧، ١٨٩، ١٩٥
بلالٌ: ٤٣١
ثوبان: ١٠٥، ١٥٥
جائيل: ٤٦٣
جابر بن عبدالله انصاری: ٨١، ١٤٦، ١٥٢، ٣٠٢، ٤٢٤
جاحظ: ٤٥١
جبرئيل: ٢٧، ٦٤، ٧٥، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٥، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٦، ١٠٧، ١٢١، ١٢٦، ١٢٧، ١١٠، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٠، ١٤٦، ١٤٧، ١٥١، ١٨٨، ٢٢٥، ٢٧٠، ٢٨٠، ٢٨٤، ٢٩٦، ٣٢٤، ٣٣٣، ٤٢١، ٤٢٤، ٤٢٨، ٤٦٢، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٨٦، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٤٢
جعفر بن ابی‌طالب: ٥٩٦
جعفر بن محمّد بن أحمد الدّوريستيّ: ٦
جعفر طيّار: ٢٦٨، ٣٣٠
جواد: ١٠، ١٥٢
حباب بن منذر: ١٥٩، ١٦٠
حجّاج بن يوسف: ٣٧٩، ٤٧٥
حذيفه: ٤١، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١٨٤، ١٨٩، ١٩٧، ٢٧٤، ٢٧٥، ٥٨٥
حسن بصريّ: ٣٧٠، ٣٧١
حكم بن ابی‌العاص: ٣٢٦
حمّاد بن عثمان: ٢١٤
حمزه: ٦٥، ٣٠١، ٣٣٠، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٤، ٣٩٦، ٤٦٩، ٤٧٠
حنش بن معتمر: ٣٢٨
خالد بن الوليد: ١٦٣، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٤، ١٨٤، ١٩٥، ١٩٨، ١٩٥، ٢١١، ٢١٢، ٢١٨، ٢١٩، ٣٢٧
خزيمة بن ثابت: ١٦٩، ١٨١
خضر: ٥٠٦
خطّاب: ١٧٧
دانيال: ٨١، ٨٦، ٨٧
داود: ٢٣٤، ٢٤١، ٣٧٦، ٤٨٤، ٥٤٢
دحيةالكلبيّ: ٢٨٠
ذوالشّهادتين (خزيمة بن ثابت)
ذوالقرنين: ١٤٩، ٥١٣، ٥١٤
رضا (علیّ بن موسی عليهما السلام)

٤١٥، ٤١٦، ٤٤٧
عثمان بن حنيف: ١٦٩، ١٨٢
عثمان بن عفّان: ١٦٣، ٢٧٨، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٢٩
عروة بن زبير: ٢٠٦، ٢٠٩
عروة بن مسعود: ٤٣، ٤٩
عزير: ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦
عقيل: ٤١٥
عكرمه: ٦١
علقمة بن محمّد الحضرميّ: ١١٨
عليّ ابن أبي طالب: ١، ٧، ١٢، ١٣، ٦٤، ٧٠، ٨٣، ٨٤، ١٠٦، ١١١، ١١٣، ١١٨، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٣، ١٦٤، ١٥٢، ١٥٥، ١٦٣
عليّ بن الحسين بن بابويه القمّيّ: ٦
علىّ بن الحسين زين العابدين: ٥١٥
عليّ بن أبي حمزة: ١٥٠
عليّ بن محمّد: ١١، ٤٠، ١٥٢
عليّ بن موسى الرّضا عليهما السلام: ٩، ١٥، ١٥٢
عليٌّ السّوريّ: ١١٨
عمّار: ١١٧، ١٦٩، ١٧١، ١٧٩، ٢٦٢، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٥١، ٣٦٢، ٣٩٥، ٣٩٦، ٤١٥، ٥٨٥
عمر بن الخطّاب: ١٤٦، ١٥٩، ١٦٠، ١٧٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٩، ١٩٦، ٢٠٢، ٢١٥، ٢٢٣، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٨، ٣١١، ٣١٥، ٣٥٦، ٥٩٦
عمرو: ١٧٧، ٣٩٦، ٣٩٧، ٤٩٥، ٥٧٢
عمرو بن العاص: ١٧٤، ١٧٧، ٣٥٣، ٣٩٦، ٤٠٧، ٥٧٢
عمرو بن سعيد بن العاص: ١٦٩
عمرو بن شمر: ٢٧٨
عمرو بن عاص: ١٧٧، ٣٥٣، ٣٩٦، ٣٩٧، ٤٠٧، ٥٧٢
عمرو بن عامر: ٤٩٤
عمرو بن عبدود: ٢٦٧، ٢٨١
عمرو بن هشام: ٤٧٨، ٤٧٩
عمير بن وهب: ٥٠٢
عيسىٰ عليه السلام: ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٦٣، ٦٦، ٦٧، ٩٨، ١٠١، ١٥٠، ٣٦٧، ٣٧٦، ٤٤٨، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٤٩، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٧١، ٥٤٩، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٧١، ٥٩٤
فاطمه عليها السلام: ١٣، ١٤٦، ١٧١، ١٧٩، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٦، ٢٣١، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٦، ٢٦٧، ٢٧١، ٢٨٨، ٢٩٧، ٣٠٩، ٣٣٠، ٣٨٩، ٣٩٥،

۴۱۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۷۰، ۵۹۶
فرعون: ۲۰۱، ۴۷۵
فضل بن عبّاس: ۱۵۵
قابیل: ۲۵۳، ۳۳۹، ۵۶۰
قاسم بن معاویه: ۳۳۱
قتادة بن ربعیٍّ: ۴۹۹
قنفذ: ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
قیس بن سعد بن عبادة: ۳۰۲
قیس بن سمعان: ۱۱۸
کاظم: ۹، ۱۵۲، ۲۳۳، ۴۱۳، ۴۵۹
کعب بن اشرف: ۴۹۹
کعب بن سور قاضی: ۳۵۰
لقمان الحکیم: ۵۸۵
لوط: ۴۱۲
مازمان: ۴۹۵
مبارک بن فضاله: ۳۶۷
محمّد بن ابی بکر: ۳۰۲
محمّد بن ابی‌بکر: ۳۹۸
محمّد بن أحمد: ۶
محمّد بن إسحاق: ۳۵۳
محمّد بن الحسن الطّوسیّ: ۱۱۸
محمّدبن‌الحسن صاحب‌الزّمان علیه‌السلام: ۱۵۲
محمّد بن أبی‌بکر: ۳۰۲، ۳۵۱، ۳۹۸
محمّد بن خالد الطّیالسیّ: ۱۱۸
محمّد بن سلمة الأنصاریّ: ۱۶۳، ۳۰۲
محمّد بن عبدالله الشّیبانیّ: ۱۵۵
محمّـد بن عبدالله بن‌عبدالمطّلب: ۴۴
محمّد بن علیٍّ الجواد علیه‌السلام: ۱۰، ۱۵۲
محمّد بن عمر بن علیٍّ: ۲۰۹
محمّد بن مسلمه انصاری: ۱۶۳، ۴۹۹
محمّد بن موسی الهمدانیّ: ۱۱۸
محمّد بن همّام: ۱۱۸
مخزومی: ۴۳
مرحب: ۲۹۰، ۲۹۸
مرزبان: ۴۹۴
مروان بن الحکم: ۳۵۱، ۳۸۹
مریم بنت عمران: ۴۷۰، ۴۷۰
مسعدة بن صدقه: ۵۹۴
مسیح علیه‌السلام: ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۸۶
مضاء: ۴۹۴
معاذ بن جبل: ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۵۹
۱۹۷، ۲۵۹
معاویه: ۳۲۶، ۳۵۳، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۲۲
معمّر بن راشد: ۹۷
مغیرة بن شعبه: ۱۶۳، ۱۹۵
مقداد: ۸۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۶۲، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۴۱۵، ۵۹۷

منبّه: ٤٧٥
موسیٰ: ٩، ١٥، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٨، ٤١، ٥٩، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٨٧، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٤، ١٠٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢، ١٧٠، ١٧١، ١٨٥، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٥، ٢٨١، ٣١٠، ٣١٤، ٣٣٦، ٣٦٥، ٣٧١، ٣٧٥، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤٥٧، ٤٥٩، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٤٢، ٥٤٩، ٥٥٣، ٥٥٩، ٥٧١، ٥٩٤
موسی بن جعفر: ٩، ١٥٢، ٤١٣
موسی بن عمران: ٢٥، ٩٧، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٩، ٤٧٢، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٨
میکائیل: ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٢٨٤، ٤٨٦، ٥٤٢
نصر بن حارث: ٤٧٥
نصر بن مزاحم: ٣٤٥
نضاه: ٤٩٥
نمرود: ٢٠١، ٤٦٧
نوح: ٢٩، ٦٣، ٦٤، ٩٣، ٩٨، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ٣٠٤، ٣٢٩، ٣٣٩، ٤١٢، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٥٤٢، ٥٤٩، ٥٨٤، ٥٩٣
واقدیّ: ٣٥١
قنفذ: ١٩٥
ولید: ٧٠، ٧١
ولید بن مغیره: ٤١، ٤٣، ٤٩، ٤٧٥، ٤٧٦
هابیل: ٢٥٣، ٣٣٩
هادی: ١١، ٤٠، ١٣٣
هارون: ٨٧، ١٠٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٦، ١٧٠، ١٧١، ١٨٥، ٢٠١، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٦٥، ٢٨١، ٣١٠، ٣١٤، ٣٣٦، ٣٦٥، ٤١٣، ٤١٤، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٧١
هارون بن عمران: ٢٥١
هاشم بن عتبة: ٣٠٢
هاضب: ٤٩٥
هضب: ٤٩٥
هملکان: ٤٩٤
هند: ٣٩٤
یحیی: ٢٣٤، ٤٩٦، ٥٧١
یحییٰ بن زکریّا: ٢٣٤، ٤٩٥، ٤٩٦
یحییٰ الحضرمیّ: ٦٠٠
یحییٰ بن عبدالله بن الحسن: ٣٦١
یحیی بن عبدالله بن حسن: ٣٦١
یزید بن أبی‌سفیان: ٣٩٢
یوسف: ٤٧١، ٥٤٢
یوسف: ٤٧١، ٤٧٢، ٥٤٢
یوشع بن نون: ٢٥٩، ٥٧١، ٥٩٤

* * * * *

فهرست آیات قرآنی

﴿سورهٔ فاتحه﴾

آیه		صفحه
۲	الحَمْدُللهِ رَبِّ الْعالَمینَ	۱۳۷

﴿سورهٔ بقره﴾

٤٠	أَوْفُوا بِعَهْدي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ	۳۳۸
٤٦	الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ	۵۳۹، ۵۵٦
٤٩	يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ	۳۸۳
٥٧	وَما ظَلَمُونا وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ	۵٤٤، ۵٦۸
٦٥	كُونُوا قِرَدَةً خاسِئينَ	۱۰٤
٧٤	ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْبَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ	۸۹
٧٩	فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ	۵۵۳
٩٧	قُلْ مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجِبْرَيلَ	۸۳
٩٧ ـ ٩٨	مَنْ كانَ عَدُوّاً للهِ	۸۳
١١١	وَقالُوا لَنْ يَدْخُلَ الجَنَّةَ إِلاّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارىٰ: تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ	۱۸، ٤۰

۲۴	فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقاتِلا	۱۸۶
۳۲	مِنْ أَجْلِ ذلِكَ كَتَبْنا عَلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ	۵۶۰
۴۱	مِنَ الَّذينَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ	۵۴۷
۵۵	إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا...	۲۶۵، ۲۸۶، ۱۲۶، ۳۰۵، ۳۳۵، ۵۶۹
۵۶	وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذينَ آمَنُوا	۵۵۰
۶۷	يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ	۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷
۶۸	فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ	۵۵۱
۷۵	كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ	۵۵۲
۷۸ـ۷۷	لُعِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ بَني إِسْرائِيلَ	۳۷۶
۸۲	الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ	۱۳۸
۹۵	وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ	۴۰۹
۹۶	أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعامُهُ	۱۰۴

﴿سورهٔ انعام﴾

۱	الحَمْدُ للهِ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ	۳۹
۹ـ۸	وَقالُوا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ	۴۵
۲۳	وَاللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكينَ	۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۳
۲۴	انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ	۵۳۳
۳۵	وَلَوْ شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ	۵۴۵
۳۸	ما فَرَّطْنا في الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ	۵۴۵، ۵۸۹
۸۳ـ۷۵	وَكَذلِكَ نُرِيَ إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ	۵، ۵۹
۸۲	وَالَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ	۵۴۷
۹۴	وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادىٰ كَما خَلَقْناكُمْ	۵۴۳، ۵۵۵
۱۰۳	لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ	۵۳۰

١٤٩	قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ	٥٦٤
١٥٨	هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ	٥٣٠، ٥٣٨، ٥٤٣، ٥٥٥، ٥٥٦

﴿سورهٔ اعراف﴾

٦	فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ	٥٣٤
٩ـ٨	فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ... وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ	٥٣١، ٥٤٠
٣٨	كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها	١٣٨
٤٣	الحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي هَدانا لِهٰذا	١٤٤
٤٦	وَعَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ	٥٠٩
٥١	فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هٰذا	٥٢٩، ٥٣١
١٤٢	اخْلُفْني في قَوْمي	٥٧١
١٤٣	رَبِّ أَرِني أَنْظُرْ إِلَيْكَ	٥٤٢
١٥٠	ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوني	١٩٨، ٤١٣
١٥٩	وَمِنْ قَوْمِ مُوسىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ	٥٤٩
١٦٠	وَما ظَلَمُونا وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ	٥٤٤، ٥٦٨

﴿سورهٔ انفال﴾

١٧	فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ	٥٥٦
٤١	وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ	٥٩٧
٧٥	و أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ	٢٣٤، ٣٣٩، ٣٨٩

﴿سورهٔ توبه﴾

١٦	وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلا رَسُولِهِ	٣٠٥
١٩	أَجَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَعِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ	٢٨٦

۳۰	قاتَلَهُمُ اللهُ أَنّىٰ يُؤْفَكُونَ	۵۵۶
۳۲	يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ	۵۵۳
۴۰	لاتَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنا	۴۷۲
۵۴	وَما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ نَفَقاتُهُمْ	۵۵۰
۶۱	وَمِنْهُمُ الَّذين يُؤْذُونَ النَّبِيَّ	۱۲۷
۶۷	نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ	۵۲۹، ۵۳۱
۷۳	يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّارَ وَالْمُنافِقينَ	۴۲۴
۷۷	فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ	۵۳۰
۱۰۰	وَالسّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرينَ	۳۰۴
۱۱۷	لَقَدْ تابَ اللهُ بِالنَّبِيِّ عَلَى الْمُهاجِرينَ وَالْأَنْصارِ	۱۷۲
۱۱۹	اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ	۳۰۹
۱۲۸	لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ	۱۰۵

﴿سورهٔ یونس﴾

۳۵	أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ	۲۴۸، ۳۱۴

﴿سورهٔ هود﴾

۱۲	فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعْضَ ما يُوحىٰ إِلَيْكَ	۴۵
۱۷	أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ	۳۳۵
۴۰	وَما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِيلٌ	۱۰۴
۴۵	رَبِّ إِنَّ ابْني مِنْ أَهْلِي	۴۶۳، ۵۴۲
۴۶	إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ	۳۴۹
۸۰	لَوْ أَنَّ لي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوي إِلىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ	۴۱۲
۸۶	بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ	۵۴۳
۱۱۸	وَلا يَزالُونَ مُخْتَلِفينَ ـ الآية	۲۵۸

﴿سورهٔ یوسف علیه السلام﴾

٢٤	وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأىٰ	٥٤٢

﴿سورهٔ رعد﴾

٣٩	يَمْحُو اللهُ ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ	٥٧٩
٤١	أَوَ لَمْ يَرَوا أَنّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنْقُصُها	٥٥٦
٤٣	وَيَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً	٣٣٥

﴿سورهٔ ابراهیم علیه السلام﴾

٢٢	إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمونِ مِنْ قَبْلُ	٥٣٢
٣٥	وَاجْنُبْني وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنامَ	٥٥٩
٣٦	فَمَنْ تَبِعَني فَإِنَّهُ مِنِّي	٣٤٠
٣٧	فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ	٣٤٠
٤٨	يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّماواتِ	١٠٥

﴿سورهٔ حجر﴾

٩٤	فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ	٤٧٨
٩٥	إِنّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئينَ	٤٧٦، ٤٧٨

﴿سورهٔ نحل﴾

٢٦	فَأَتَى اللهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ	٥٣٨
٣٢	الَّذينَ تَتَوفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ	٥٤١
١٢٥	ادْعُ إِلىٰ سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ	١٨

﴿سورهٔ اسراء﴾

١	سُبْحانَ الَّذي أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً	٩٩

۱۲	وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهارَ آيَتَيْنِ	۵۸۴
۲۳	وَقَضىٰ رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ	۴۵۳
۴۵	وَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذينَ لايُؤْمِنُونَ	۴۶۸
۴۸	انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الأَمْثالَ فَضَلُّوا	۴۴
۷۱	يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ	۵۶۷
۷۴	وَلَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ	۵۴۵
۷۵	إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَيوةِ وَضِعْفَ الْمَماتِ	۵۴۵
۷۹	عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً	۵۳۵
۹۳ـ ۹۰	وَقالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ تَفْجُرَ لَنا	۴۱
۹۳	قُلْ سُبْحانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلاّ بَشَراً رَسُولاً	۵۸

﴿سورهٔ کهف﴾

۵۳	وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا	۵۳۰، ۵۳۱، ۵۵۷
۱۰۳	قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمالاً	۵۸۶
۱۱۰	قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ	۴۶
۱۱۰	فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ	۵۳۰، ۵۳۹

﴿سورهٔ مریم علیهاالسلام﴾

۶ـ ۵	فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُني	۲۳۵
۶	يَرِثُني وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ	۲۳۵، ۲۴۲
۴۸	وكان أَعْتَزِلُكُمْ وَما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ	۴۱۲
۶۴	وَما كطهامن العرشَ عا رَبُّكَ نَسِيّاً	۵۲۹، ۵۳۱

﴿سورهٔ طه﴾

۲ـ ۱	طهٰ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ	۴۸۵

٥	الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ	٥٤٣، ٥٥٧
٨٢	وَإِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ	٥٤١، ٥٤٧
١٠٩	لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ	٥٣٠
١٢١	وَعَصىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ	٥٤٢

﴿سورهٔ انبیاء علیهم السلام﴾

٤٧	وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ	٥٤٠
٩٤	فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ	٥٤١، ٥٤٧
١٠٧	وَما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ	٥٤٤، ٥٧٠

﴿سورهٔ حجّ﴾

١	إِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ	١٤٢
٥٢	وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ	٥٧٧
٧٧	يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا	٣١١

﴿سورهٔ مؤمنون﴾

٣٣ـ٣٤	ما هٰذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ	٣٤٠
٧٤	عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ	٥٠٩
١٠٤	-	١٠٣
	فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النّارُ	٥٤٠
١٠٦	قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا	٤٦٤

﴿سورهٔ نور﴾

٤١	وَالطَّيْرُ صافّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ	٥١٠
٥٥	وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ	٥٧٤

﴿سورهٔ فرقان﴾

۷ـ۸	وَقالُوا ما لِهٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ	۴۱، ۴۴
۹	انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الأَمْثالَ فَضَلُّوا	۴۴، ۴۹
۱۰	تَبارَكَ الَّذي إِنْ شاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِنْ ذٰلِكَ	۴۴
۲۷ـ۲۹	وَيَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ	۵۴۲
۴۴	بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً	۵۵۷

﴿سورهٔ شعراء﴾

۲۱	فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ	۴۱۲
۶۱	إِنّا لَمُدْرَكُونَ	۴۸۱

﴿سورهٔ نمل﴾

۱۶	وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ	۲۳۵، ۲۴۲
۳۵	فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ	۵۳۶

﴿سورهٔ قصص﴾

۲۰	إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ	۲۲۰، ۲۱۲
۶۸	وَرَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَيَخْتارُ	۲
۸۳	تِلْكَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لايُرِيدُونَ عُلُوّاً	۲۷۸، ۴۱۹
۸۸	كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ	۵۴۳، ۵۶۷

﴿سورهٔ عنكبوت﴾

۵	مَنْ كانَ يَرْجُو لِقاءَ اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ	۵۳۰، ۵۳۹
۲۵	يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ	۵۲۹، ۵۳۲
۴۶	وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاّ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ	۵، ۱۸

﴿سورهٔ روم﴾

٣٨	فَآتِ ذا الْـقُرْبىٰ حَقَّهُ	٢١٥

﴿سورهٔ لقمان﴾

١٣	إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ	٥٥٩

﴿سورهٔ سجده﴾

١٠	بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ	٥٣٠، ٥٣٨، ٥٥٦
١١	قُلْ يَتَوَفّيٰكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ	٥٤١، ٥٤٦

﴿سورهٔ احزاب﴾

٦	و أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ	٢٣٥، ٣٨٩، ٣٤٠
٩	يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْها	٤٦٥
١٠	وَتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونا	٥٣٩، ٥٥٧
٢١	لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ	٤٠٨، ٥٥٤
٣٣	إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً	٢١٧، ٣١٠
٣٧	وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ ما اللهُ مُبْدِيهِ	٥٤٥
٤٤	تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ	٥٣٩
٥٦	إِنَّ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ	١٠٤، ٥٦٦
٧٢	إِنّا عَرَضْنَا الأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَالأَرْضِ	٥٤١

﴿سورهٔ سبأ﴾

٢٤	وَإِنّا أَوْ إِيّاكُمْ هُدىً أَوْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ	٤٠٨
٤٦	إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ	٥٤٤، ٥٦٨، ٥٦٩

﴿سورهٔ فاطر﴾

٨	فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ	٥٥١
١٠	إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ	٥٨٣

﴿سورهٔ یس﴾

٣ـ١	يٰس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ	٥٦٦
٨	فَهِيَ إِلَى الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ	٤٦٨
٩	وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً	٤٦٨
١٢	وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ	٥٤٥
٦٥	الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ	٥٣٠، ٥٣٢
٧٨	مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَهِيَ رَمِيمٌ	١٩، ٤٦٨
٨٠ـ٧٨	وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ	١٩
٧٩	قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ	١٩، ٢٠، ٢١، ٤٦٨
٨١	أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ بِقادِرٍ	٢٠

﴿سورهٔ صافّات﴾

٩٩	وَقالَ إِنِّي ذاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ	٥٥٥
١٣٠	سَلامٌ عَلىٰ آلِ يٰس	٥٦٦

﴿سورهٔ ص﴾

٦٤	إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النّارِ	٥٢٩، ٥٣٢

﴿سورهٔ زُمَر﴾

٦	وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ	٥٥٥
٣٩	فَمَنِ اهْتَدىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها	١٤٤
٤٢	اللهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها	٥٤١، ٥٤٦
٥٦	أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتا عَلىٰ ما فَرَّطْتُ	١٣١، ٥٤٣، ٥٦٣
٧٣	طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ	١٣٨، ٥٣٦

﴿سورهٔ غافر﴾

٤٠	يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ	١٣٨
٨٥	فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوا بَأْسَنا	٥٢٥

﴿سورهٔ فصّلت﴾

٢١	لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنا اللهُ	٢٦٠
٤٠	إِنَّ الَّذينَ يُلْحِدُونَ في آياتِنا لايَخْفَونَ عَلَيْنا	٥٧٦
٤٣	لايَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ : وَلا مِنْ خَلْفِهِ	٥٥٤

﴿سورهٔ شورا﴾

٥١	وَما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلاّ وَحْياً	٥٣٠، ٥٣٧

﴿سورهٔ زخرف﴾

٢٨	وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ	١٤٢
٣١	وَقالُوا لَوْلا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ	٤١، ٥١
٣٢	أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ... وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ	٥١
٤٢ ـ ٤١	فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ	٤٢٤

٤٥	وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا	٥٤١
٨١	قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنا أَوَّلُ الْعابِدينَ	٥٥٥
٨٤	وَهُوَ الَّذي في السَّماءِ إِلٰهٌ وَفي الأَرْضِ إِلٰهٌ	٥٤٤، ٥٥٧

﴿سورهٔ دخان﴾

٤	فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ	٥٦٣

﴿سورهٔ احقاف﴾

٤	ائْتُوني بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا	٣١٦
٩	وَما أَدْري ما يُفْعَلُ بي وَلا بِكُمْ	٥٤٥
٢٩	وَإِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ	٤٩٥
٣٥	فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ	٥٥٤

﴿سورهٔ فتح﴾

٢	لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَما تَأَخَّرَ	٤٦١، ٤٨٥
١٠	يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلىٰ نَفْسِهِ	١٤٠، ١٤٤
٢٧	لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ	٤٧٢

﴿سورهٔ حجرات﴾

١٢	أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ	٢٧٦
١٥	إِنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ	٣٧٦، ٣٧٧

﴿سورهٔ ق﴾

١٦	وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ	٥٤٤

٢٨	قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ	٥٢١

﴿سورهٔ طور﴾

٤٤	وَإِنْ يَرَوا كِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً	٤٣

﴿سورهٔ نجم﴾

١٤ ـ ١٣	وَلَدلكقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ	٥٣٠، ٥٣٦
١٨ ـ ١٧	ما زاغَ الْبَصَرُ وَما طَغىٰ لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آياتِ رَبِّهِ	٥٣٦
٣٠	ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ	٥٧٧

﴿سورهٔ قمر﴾

١٠	فَدَعا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ	٤١٢

﴿سورهٔ رحمن﴾

١٧	رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرِبُّ الْمَغْرِبَيْنِ	٥٨٢
٢٧ ـ ٢٦	كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَيَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ	٥٦٧

﴿سورهٔ واقعه﴾

١١ ـ ١٠	وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ	٣٠٦
٢٧	وَأَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ	٥٤٣
٤١	وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ	٥٤٣

﴿سورهٔ حديد﴾

٤	وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَما كُنْتُمْ	٥٤٤، ٥٥٧

۲۵ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ ۵۵۵

﴿سورهٔ مجادله﴾

۲ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَزُوراً ۵۷۷
۷ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاثَةٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ ۵۴۴، ۵۷۷
۱۲ يَا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ ۱۰۵، ۲۹۲
۱۳ أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ ۲۷۲
۲۲ لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ ۱۳۸

﴿سورهٔ حشر﴾

۲ فَأَتاهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۵۳۸
۹ وَيُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ ۲۹۷
۱۷ ـ ۱۶ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ فَلَمّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ ۱۷۵

﴿سورهٔ ممتحنه﴾

۴ كَفَرْنا بِكُمْ ۵۳۲

﴿سورهٔ صف﴾

۱۲ ـ ۱۰ يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ ۳۷۷

﴿سورهٔ ملک﴾

۹ ـ ۸ كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ... قالُوا بَلىٰ قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ ۱۳۹
۱۶ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ ۵۴۳

﴿سورهٔ قلم﴾

٤ وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ٥٠٥

﴿سورهٔ حاقّه﴾

٢٠ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَه ٣٠٧

﴿سورهٔ معارج﴾

٣٩ ـ ٣٦ فَما لِلَّذينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمالِ ٥٦٦

٤٠ رَبُّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ ٥٨٢

﴿سورهٔ جنّ﴾

٢٧ ـ ٢٦ عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يَظْهَرُ عَلىٰ غَيْبِهِ... إِلاّ مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ ٥٦٢

﴿سورهٔ مزّمّل﴾

١٠ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً ٥٦٦

﴿سورهٔ قیامت﴾

٢٣ ـ ٢٢ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ ٥٣٠، ٥٣٥

﴿سورهٔ انسان﴾

١ هَلْ أَتىٰ عَلَى الإِنْسانِ ١٣٣

٥ إِنَّ الأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ ٢٨٧

٧ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ ٢٦٧

٣٠ وَما تَشاؤُونَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللهُ ٥٤٧

﴿سورهٔ مرسلات﴾

١٩ ـ ١٦ أَلَمْ نُهْلِكِ الأَوَّلينَ ثُمَّ نَتْبَعُهُمُ الآخِرينَ كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالمجْرِمينَ ١٣٧

﴿سورهٔ نبأ﴾

٣٨ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً ٥٢٩، ٥٣١

﴿سورهٔ عبس﴾

١٧ قُتِلَ الإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ ٥٥٦
٣٦ ـ ٣٤ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ٥٣٣

﴿سورهٔ مطفّفين﴾

٤ أَلا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ٥٥٦
١٥ كَلاّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ٥٣٠، ٥٣٨

﴿سورهٔ فجر﴾

٢٢ وَجاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً ٥٤٣، ٥٥٥
٢٦ ـ ٢٥ فَيَوْمَئِذٍ لايُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ وَلا يوثق وثاقه أَحَدٌ ٢٠١

﴿سورهٔ انشراح﴾

٤ وَرَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ ٤٦٢

﴿سورهٔ علق﴾

٧ ـ ٦ كَلاّ إِنَّ الإِنْسانَ لَيَطْغىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ ٤٣

﴿سورهٔ تکاثر﴾

٨ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ٥٤٣

﴿سورهٔ عصر﴾

٢ ـ ١ وَالْعَصْرِ إِنَّ الإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ ١٣٤

﴿سورهٔ کوثر﴾

١ إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ ١٠١
٣ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ ١٧٨

﴿سورهٔ اخلاص﴾

١ قُلْ هُوَاللهُ أَحَدٌ ٨٥، ٣٩

* * * * * *

* * * * *

* * * *

* * *

* *

*

﴿فهرست اشعار﴾

﴿فهرست اشعار﴾

إنّا فقدناك فقد الأرْض وابلها: ٢١٧
أبدت رجالٌ لنا نجوىٰ صدورهم: ٢٤٢
أنت الإمام الّذي نرجو بطاعته: ٤٥٣
ترك الامور الّتي تخشىٰ عواقبها: ٣٤٦
حتّىٰ ابتلينا بأمر ضاق مصدره: ٣٤٧
شتّان ما يومي علىٰ كورها: ٤١٧
فلبّث قليلاً يلحق الهيجا حمل: ٣٩١
فويلٌ ثمّ ويلٌ ثمّ ويلٌ: ٣٩٥
قد كان بعدك أنباء وهنبثة: ٢١٧
لو كان معتصماً من زلّة أحد: ٣٦٠
محمّدٌ النّبيّ أخي وصنوي: ٣٩٤
مستقبلين رياح الصّيف تضربهم: ٣٩٣
وكلّ أهل له قربى ومنزلةٌ: ٢٤٢

﴿فهرست فرق و طوائف و اديان﴾

الإماميّة: ٦
الاوس: ١٦٢
الخزر: ٩
الخزر: ٣٨٥
الخزرج: ١٦١، ١٦٢
الخوارج: ٤٠٢، ٤٠٥، ٥٢٨
الدّهريّة: ٢٢، ٣٩
الدّهريّة: ٢٩، ٣٩
الرّوم: ٩
الرّوم: ٤٢، ٤٦، ٣٨٥، ٤٤٥، ٤٤٦
الشّيعة: ٤، ٦، ١١
المشركون: ٤١
المشركون: ٦٣
النّصارىٰ: ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٩، ٤٠، ٧٠، ٢٠١، ٤٤٥، ٤٤٨، ٤٦٧، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٨٦، ٥٩٤
النّصارىٰ: ١٠١
النّواصب: ٩، ١٠، ١١، ١٢، ١٥، ٨٩
اليهود: ٢١، ٢٢، ٤٠، ٧٠، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٨، ٨١، ٨٣، ٨٤، ٨٩، ٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣، ٢٠١، ٢٩٠، ٤٤٨، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٥٠٥، ٥٢٦، ٥٤٧، ٥٥٣، ٥٨٦، ٥٩٣، ٥٩٤
اليهوديّ: ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٩٧، ٥٠٠، ٥٠١
اليهوديّ: ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٥٠٢
اليهوديّ: ٥٠٠

اليهوديّة: ٤٧٠
اوس: ١٦٠، ١٦١، ١٦٢
اوسيان: ١٦١
اهل احد: ٣٠٤
اهل بدر: ١٧١، ١٩٠، ٣٠٤، ٣٥٠، ٣٧٧، ٤١٥
اهل سنّت: ٣٦١، ٣٦٢، ٤٥١
أهل السّنّة: ٣٦١، ٣٦٢
بدر: ١٧١، ٣٤٤، ٣٥٢
بدريّان: ٣٥٢
بدريّاً: ١٦٨
بدريّون: ١٦٨
بكر بن وائل: ٣٦٢
بكر بن وائل: ٣٦٢

بنواميّة: ١٦٣
بنوزهرة: ١٦٣
بنو عبدالمطّلب: ٤٨٠
بنوهاشم: ١٦٣، ١٦٤، ١٨٤
بني: ٣٦٦
بني‌إسرائيل: ٦٩، ٨١، ٨٦، ٢٠١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٣٢٩، ٣٦٦، ٣٧١، ٣٧٥، ٤٧٣، ٣٧٦، ٤٧٣، ٤٨٤، ٥٤٩، ٥٦٠
بني‌النّجّار: ٥٠٠
بني‌اميّة: ١٦٩، ٣٢٦، ٣٧٦، ٣٧٩
بنى تغلب: ٥٩٦
بني‌تيم: ١٩٣، ٣٤٧
بنى‌زهره: ١٦٣
بني عبدالمطّلب: ٢٠٩، ٢١٠، ٣٩١
بني عمرو بن عامر: ٤٩٤
بنى عمرو بن عامر: ٤٩٤
بنى‌قريظه: ١٧٣، ٤٠٨
بني قيلة: ٢٣٦
بنى‌نجّار: ٥٠٠
بنى‌هاشم: ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٩، ١٨٤، ٢٠٢، ٢٧٣، ٣٧٦
ترک: ٩
ثنويّه: ٢٢، ٣٢، ٣٩
جهينه: ٤٩٨
جهينة: ٤٩٨
خزاعة: ٤٧٦
خزاعى: ٤٧٦
خزر: ٩، ٣٨٥
خزرج: ١٦٠، ١٦١، ١٦٢
خزرجيان: ١٦٢
خوارج: ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٥٠٩، ٥٢٧، ٥٢٨،

٥٨٦
دهری: ٢٢
دهریّه: ٢٢، ٢٩، ٣٠، ٣٢، ٣٣، ٣٩
ربیعه: ٢٨٧
روم: ٩، ٤٢، ٤٦، ٣٨٥، ٤٤٥، ٤٤٦
سبأ: ٣٧٨
شیعه:
شیعهٔ: ٦، ٧، ٩، ١٠، ١١، ٧٧، ١١٣، ٢٠٩، ٢١٣، ٥٢٣
عاد: ٧٥، ٩٥، ٤٦٥
عبدة الشّمس والقمر: ٥
عبدة الکوکب المعروف بالزّهرة: ٥
عدیٌّ: ٤١٤
قریش: ٤١، ٦١، ٦٧، ٦٨، ٧٠، ٨٠، ١٦١، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٣، ٢٠٥، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٧٨، ٣٠٠، ٣٠١، ٣١٣، ٣١٦، ٣٣٠، ٣٤٤، ٣٦٨، ٣٨٠، ٣٨٢، ٤٠٩، ٤١٣، ٤٨٠
قوم صالح: ٩٥
قوم عاد: ٩٥، ٤٦٥
مشرکان عرب: ٢٢، ٣٣
مضر: ٢٨٧
نجران: ٢٨٥
نصاریٰ: ١٨، ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٨، ٤٠، ٧٠، ٤٤٥، ٨٠، ٢٦٥، ٤٤٨، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٨٦، ٥٩٤
نصاریٰ أهل نجران: ٢٨٥
نصرانی: ١٨
نواصب: ١١
یهود: ٢١، ٢٣، ٢٨، ٤٠، ٦٩، ٧٢، ٧٤، ٧٥، ٨٠، ٨٣، ٨٤، ٨٩، ٩٥، ٩٦، ٩٩، ٤٤٨، ٤٥٦، ٤٥٨، ٤٥٩، ٥٤٧، ٥٥٣، ٥٨٦، ٥٩٤
یهودیان: ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٧٠، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٨، ٨١، ٨٤، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٦، ١٠٣، ٥٢٦

* * * * * *